جلد هشتم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد هشتم

گفتگو با

محمد پدرام، محسن پزشکپور، امیر پیشداد، مهدی خان بابا تهرانی

فهرست

مصاحبه با آقای دکتر محمد پدرام

دیپلمات وکارمند عالی رتبه وزارت خارجه

روایت‌کننده : آقای دکترمحمدپدرام
تاریخ مصاحبه : ۱۹ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین ـ اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۱

مصاحبه با آقای دکترمحمد پدرام درروزیکشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۴ برابر با ۱۹ مه ۱۹۸۵ درشهروین ـ اطریش ، مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای پدرام میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که دربدو امریک مقداری راجع به سوابق خانوادگی خودتان برای ما توضیح بفرمائید ، سوابق خانوادگی پدرتان وسوابق خانوادگی مادر وشرایط مسلط دردوران طفولیتان درخانواده شما وهمچنین محل تولدوتاریخ تولدتان ؟

ج ـ عرض‌کنم که بنام یک ایرانی آزاده وطن دوست وبخاطرایران ومردم ایران و ـ همچنین بنام خدای مهربان . من محمدفرزند محمدحسین متولد درمشهد درسال ۱۳۰۱ شمسی . پدرم ازبازرگانان بنام مشهددردوران خودبود. سوابق زندگی پدرم شاید تاحدودی برای روشن شدن سوابق تحصیلی وکارخودم موثرباشد به این دلیل بدنمیدانم که مقداری رابعرضتان برسانم . پدرمن اصلا" متولد نجف ودرطفولیت بهمراه پدرش بهایران آمد وطبق عقیده‌ای که‌مردم آن زمان داشتنددرشهرمشهد متوطن شد. پدرش عبدالمحمدرشتی وجدش حاج حسن رشتی بود. مااصولا" ازطرف پدر رشتی هستیم وتاحدودی که تحقیق شده‌بود گسکری هستیم وهنوزبستگان بسیارزیادی درآن نواحی شمال زنده‌هستندووجوددارند که این روابطشان راتا مدتهای قبل با ما حفظ کرده‌بودند. پدرم درطفولیت درسن ۱۴ سالگی بهمراه عمویش برای تحصیل به

اسلامبول میرود آن زمان . دراسلامبول مدتی تحصیل میکند. زبان فرانسه رادرمدرسه شبانه‌روزی یادمیگیرد وبعداً" درهمان ایام مصادف میشود باجنگ بین الملل اول. موقعی فرامیرسدکه همه ایرانیها راحتی هرکسی راکه‌درخیابان بود میگرفتندومیبردند برای جبهه‌جنگ . پدرمن برای فرارازاین قسمت‌که گرفتارجبهه‌جنگ نشود چون زبان فرانسه رامیدانستد ، فارسی راهم میدانسته ، عربی راهم میدانسته زبان مادریش بوده‌درحدودی این بودکه‌خودش رامیرودبه ستادارتش ترکیه معرفی میکند ودرآنجا بعداوشغلی مراجعه میکنند . ایرانیهائی که‌آن زمان مهاجرت کرده بودند ازایران دردوران مشروطیت‌وقبل رفته بودند درآنجا بعدایشان مراجعه میکنند وایشان باعث میشودکه بسیاری ازآنها رابه جبهه‌جنگ نبرند وکمک‌کنند ودررفاه باشندبهرصورت . بعدازآنکه جنگ تمام میشود پدرمن دیگربیخبرازایران برمیگردد بعدایران . یکی ازکسانی که همراه ایشان بوده وهمراهیش میکندحاج سیدحسن مدرس بوده . من بخاطرندارم یک اسم دیگری راهم ازپدرم بازها شنیدم چون خیلی زمان گذشته وایشان هم دیگردرحیات نیست فکرمیکنم آقاسیدیعقوب انواربا شد حدس میزنم که همراه بودنداینها . برمیگردند بعدایران بامشقاتی ودرتهران آقاشیخ سیدحسن مدرس‌به پدرم پیشنهادمیکندکه شماجوان هستید واگراینجا بمانیدترقی میکنید آدم بااستعدادی هستید . پدرم میگوید من ترجیح میدهم‌که اولا" سراغ پدر پیرم بروم وبعداوکمک کنم وثانیا" اینکه‌کسب‌آزادوشغل آزادرا ترجیح میدهم به نوکری دولت . وبهمین دلیل بعدازاینکه به مشهدمیرود آنجاکاروبارش بسیارخوب میشود پدرش هم همین یک فرزند راداشته وبعدا" مستطیع‌میشود ویکی دوسال بعد به‌مکه میرود وازآن تاریخ میشود حاج محمدحسین . بعدبامادرمنهم بلافاصله ازدواج میکند نتیجه این ازدواج هم چندین بچه بودکه چندتائی میمیرند وچندتائی هم وجودداشتند یکی هم من بودم . پدرم معروف‌به رشتی زاده بود چون پدرش رشتی بود موقعی که شناسنامه آمد ایشان اسمش رارشتی زاده گرفت‌بهرصورت . ماهم

رشتی زاده‌شدیم خواه‌وناخواه. ولی بعدها چون من خودم متولد رشت‌که نبودم واین اسم رازیاد باخودم بستگی این اسم راچندان زیاد‌نمیدیدم این بودکه تقاضا کردم وتبدیل کردم به پدرام، ازسالهای قبل،وبهمین دلیل دیگراین پدرام تاحال هم باقی ماند.

عرض‌کنم تحصیلات اولیه‌ام درمشهدبود دردبیرستان علمیه‌ودبیرستان فردوسی مشهد درآنجا همکلاسی هائی هم داشتم که بعدها مصادر کارهائی شدندوبا مطلاح درنهضتهای سیاسی شرکت‌کردند ولی البته بامن هیچ ارتباطی نداشتند چون من مدتها ازآنها بی خبربودم. درتهران مجبورشدم بعداً زفوت مادرم که‌چندین سال بعداتفاق افتاد ترک تحصیل کردم وبرای کارواداه تحصیل خودم به تهران آمدم. برادرمنهم همچنین برادری که‌ازمن یکسال کوچکتربود. ما‌دونفردرتهران باتفاق هم به‌دانشگاه رفتیم ومن دیپلم یازده‌ودوازده‌ام رادرتهران بلافاصله دراامتحانات داوطلبی تمام کردم وگرفتم بهرحال. واردد‌انشگاه تهران دانشکده یابدبگویم آنروز معقول ومنقول وهمچنین دانشکده حقوق ودردانشکده قسمت‌تعلیم وتربیت وهمچین دردانشکده زبان چون آزادبود اسم نویسی اسم نوشتم. من دررشته معقول دانشکده‌معقول ودررشته قضائی دانشکده حقوق راودررشته تعلیم وتربیت‌دانشکده ادبیات تهران راتمام کردم ولی دانشگاه زبان راچون اجازه تحصیل دردودانشکده رادکترسیاسی رئیس دانشگاه لغوکردند نتوانستم ادامه بدهم دانشکده را. بهرصورت، بعد واردخدمت دولتی شدم دربانک ملی ایران ابتدادرزمان آقای ابتهاج. البته امتحان مسابقه‌ای بودکه ظاهراً" من شاگرداول شدم درآن دوران مسابقه ومرابخدمت‌قبول کردند. دوران کلاس‌عالی بانکی راگذراندم ویکسال ونیم رادربانک‌گذراندم. باا ینکه خیلی موردتوجه بود کارم دربانک وخیال داشتم که بعنوان، مثل حسابداران خبره دیگر امثال آقای خردجو وغیره وذالک بخارج بروم ازاین طریق ولی بانک رابهر صورت‌کارش رانپسندیدم. دراین میان مجلس‌به کارمند احتیاج داشت اعلانی دادکه من درآن کار، درآن مسابقه ورودی شرکت‌کردم ولی آنجاچون درزیر کارکمونیستها

نفوذ داشتند سه نفرمیخواستند مرانفرچهارم کردند.
س - این چه سالی بود آقا؟
ج - درسال ۲۸. عرض کنم هیئت مان انتخاب کنندگان وحتی اسم هایشان را اگربه شما بگویم امروزبعضی هایشان هم هنوزهم سرشناس هستند.
س - تمنا میکنم بفرمائید اگرچندتایشان رأ بهرحال میدانید.
ج - میدانم.
س - میل شما است بهرحال.
ج - کسانی راکه آنها انتخاب کردند، عرض کنم کسانی راکه انتخاب کردند به شما عرض میکنم. آقای عبدالرحیم احمدی، موسوی، این دونفررا ویکنفردیگر، دونفر انتخاب کردندوچون سال بعداین کارمندها بدردشان، عبدالرحیم احمدی راکه میدانیدشدرئیس یکی ازدانشگاهها.
س - دانشگاه آزاد.
ج - بله. ایشان بود چون آنوقت کمونیست بود. موسوی هم کمونیست بودوبعدا "به سرطان خون فوت شد. بهرصورت، سال بعددوباره احتیاج به کارمندداشتند مجدد اعلام کردند ومن دوباره شرکت کردم اینددفعه دیگرسه نفرکه میخواستند بازنفراولی من قبول شدم ووارددکارمجلس شدم بهرصورت. دوسال درخدمت مجلس بودم این بودکه ازنزدیک توانستم تماس داشته باشم مقارن شد بازمان ملی شدن نفت.
س - آقای دکترپدرام، دقیقا" وظیفه شما درمجلس شورای ملی چه بود؟ چکارمیکردید آنجا؟
ج - عرض کنم که درمجلس شورای ملی ابتدا من دراداره قوانین واداره تندنویسی استخدام شدم. مدتها من بعنوان تندنویس درجلسات مجلس شرکت کردم ودراداره قوانین که با اداره تندنویسی البته هردوتوام بود وما مسئولیت تنظیم صورت جلسات مجلس را درهرجلسه ای بعهده داشتیم ودرهرجلسه ای البته تندنویس های مجلس با شرایط

خاصی هم انتخاب میشدند، بایدحتما " تحصیلکرده باشند ویک تخصصی هم داشته باشند ومورداعتماد هم باشند ازنظر حفظ باصطلاح اسرارجلسات وامین درکارخودشان برای اینکه صورتجلسات مستندباید باشد ومیشود به آن استنادکرد. این بودکه ماازنزدیک مجبوربودیم ونحوه کارجوری بود که تماس باآقایان وکلا مستقیم داشتیم وکارگردانهای مجلس وبخصوص رئیس وقت مجلس البته . این نحوه کارمن بیشتردرمجلس بود. به این دلیل شاهدخیلی جریانات خاصی دربطن کاربودم که شاید کارمندان دیگری راراه به آنجا نبوده به آن شکل وباآن ترتیب واگرلازم شد خوب بعضی ازوقایعش بد نبود میشد برای ضبط درتاریخ یادر..

س - تمنا میکنم حالا باز ازشما سئوال میکنم.

ج - بازگوئی آنها. خواهش میکنم .

س - بعدازاینکه شما این مطالب مربوط به شرح حال خودتان راتمام کردید.

ج - بله. عرض کنم که شرح حال من ازنظرتحصیلی همانطورکه عرض کردم من دوره لیسانس هایم راگذراندم تابعددانشکده حقوق دوره دکترا تأسیس کردوماداولین دوره های دکترا شرکت کردیم ومن رشته اقتصادراانتخاب کردم که عبدالرحیم احمدی هم آنسال یکی ازهمدوره های ما بود باتفاق هم چون درمجلس بودیم باتفاق رفتیم آنجاوباهم شرکت کردیم وقبول شدیم بهرصورت . برادرمن هم بودکه دکترمحمود رامیسار بود البته اوکتابهائی نوشته بنقشی هم داشته ایشان هم آمدندولی بعدا "... بله ایشان هم دوره دکترارا سال بعد آمدند. همدوره های من درآن سالهای بعدازماآقای نخشب بود یادم میآید که دکتر مرجائی بودکه بازهم اینها نقش داشتنددرکارهای چیز. ویک آقای دیگرهم که بعدها وزیرشدددردوران چیز

* - عالیخانی .

ج - نه آقای عالیخانی . سازمان برنامه بودند

* - دکترکیانپور .

---

* - خانم آقای پدرام.

ج - دکترکیانپور. دکترکیانپورهم بودکه سال بعد، دکترشاهرخ نیا بود اینها سالهای بعدازما ولی باتفاق چون درسهای مشترک ازنظراقتصاددا شتیم با هم بودیم بهرصورت. اینها همدوره های آن سالها بود درسال ۳۸

س - شما تحصیلاتتان را ادامه میدادیددرضمن اینکه درمجلس شورای ملی هم کارمیکردید؟

ج - من موقعی که دوره‌دکترا شد بله، موقعی که مجلس شورا بودیم تحصیل دکترا را درمجلس شورای ملی ادامه دادم.

س - تا سال ۱۳۳۷ شما در..

ج - بله، ۳۸ من به وزارتخارجه منتقل شدم چون درامتحان وزارتخارجه شرکت کردم وبامسابقه آنجا وارد کارووزارتخارجه‌شدم درسال ۳۸ . عرض‌کنم که این تقریبا" دوره تحصیلی من بود تا سال ۳۸. ازسال ۳۸ بعدازاینکه درامتحان مسابقه وزارتخارجه قبول شدیم ،۱۲۰ نفرپذیرفتند از ۱۲۰ نفری که شرکت کردند اگر نظرتان باشد فقط بشکل انتقال کارمندان میپذیرفتند استخدام ممنوع بود. ما در آن شرکت‌کردیم و۸ نفرقبول شدند و۴ نفرراهم بعدضمیمه‌کردندکه البته طبق معمول مقداری نورچشمی بودند البته . آنها هم آمدند ۱۲ نفردوره‌ما در آنجا شرکت کردیم ۱۲ نفرقبول شدیم واین ۱۲ نفرشروع بکارکردیم دروزارتخارجه البته. من ازنظررتبه اداری البته جلوبودم ازدیگران ولی خوب این رتبه اداری در وزارتخارجه تاثیرزیادی ندارد بخصوص درمشاغل خارج ازمرکز. مجبورا" چون بیشترازدبیرسومی به‌کسی اعطا نمیکردند به‌ما هم با دبیرسومی ما رادرآن وزارتخارجه پذیرفتند وبازبنابه مقررات‌وزارتخارجه ۲ سال توقف‌درتهران وبعد رفتن به ماموریتها . پس از ۲ سال توقف‌درتهران وانجام خدمت من ماموردخدمت دربخارست شدم دررومانی

س - یعنی درسال ۱۳۴۰ .

ج - ۱۳۴۰ بله آخرسال ، اواخرسال ۴۰. درآنموقع آقای طهمورث آدمیت اولین

وزیرمختاری بودند ایشان که با عنوان سفارت به سفارت ایران درمسکو آمدند.
* - نخیر.
ج - دربخارست آمدند، بله. من آقای آدمیت را با توصیفی که شنیده بودم بعنوان یک آزادیخواه بمن درتهران وآدم درویش مآبی معرفی کرده بودند. متاسفانه درخلال چندماه همکاری با ایشان آنچه ندیدم درویش مآبی وآنچه که ندیدم آزادیخواهی بود. آقای آدمیت عنصربخصوصی است که کمترکسی تا آنوقت شناخته بودش. چون ماموریتهای ایشان همیشه درمسکوگذشته بود دوسه دور یا اینکه آدم بسیارنا راحتی بود ولی کمتردرتهران انعکاس پیدا کرده بود وبهمین دلیل رفقای ملی ما ایشان را بعنوان یک آزادیخواه چون تظاهربه آزادیخواهی کرده بود به من معرفی کردند ومن با اتکا به این امر همکاری با ایشان را قبول کردم وبه رومانی رفتم. کارآقای آدمیت دررومانی جمع آوری عتیقه ازمغازه های کمونیستی دولتی بود. ما آنجا هیچ کاری دررومانی نداشتیم درتمام این یک چندماه، ده ماهی که دررومانی من گذراندم ما ۸ نفرایرانی بیشترنداشتیم که به سفارت مراجعه کنند وآقای آدمیت هم آنجا کاری نداشتند انجام بدهند چون تاسیس سفارت ما دررومانی شده بود ایشان نه تنها سفارت را تاسیس نکردند تا روزآخر بلکه تمام بودجه را صرف زندگی خصوصی کردند وبعدهم که آقای آرام وزیرخارجه خواستند تقلیلی درمصرف بودجه وزارت خارجه بدهند پنج نمایندگی را کم کردند حذف کردند وازجمله نمایندگی ایران رادربخارست با تمام نیازی که بوجود این نمایندگی بود بخاطر وجود آقای طهمورث آدمیت. وایشان با تمام توسلی که بخداوندگاری معظم خودشان آقای علا کردند نتوانستند درآنجا بمانند واجبارا " به تهران برگشتند. آقای آدمیت زمینه ترقی خودشان را با نزدیکی با سفیر آمریکا که روسی خوب میدانست وآمده بودبه آنجا تهیه..
س - یعنی آمده بود به بخارست؟
چ- بله، ماموربخارست بود. وبعدتوانستندکه زمینه ای رافراهم کنندکه برای آینده شان

بدنبود وبه تهران برگشتند. بنده را هم ازبخارست ماموركاردرمسكوكردند. باتمام اكراهی كه داشتم به آنجا نروم تهران قبول نكردندودستوردادندكه من مستقیما " به مسكوحركت كنم. آقای دكترعلیقلی اردلان درآنموقع سفیرایران درمسكو بودند وآقای مرتضی بدیعی وزیرمختارما درمسكوبود. بنده هم به مسكورفتم بعدكه صحبت شد طبق شوخی به دوستان گفتم كه سفیرآینده اینجا بزودی آقای طهمورث آدمیت خواهد بود. همه طهمورث آدمیت را متوازن نمیدانستندوباورنمیكردند ولی بعدازشاید چندماهی درخواست آگریمان برای آقای طهمورث آدمیت شد بجای آقای دكتر علیقلی اردلان ایشان سفیركبیرایران درمسكومنصوب شدند وباطمانینه وترتیب خاصی واردمسكوشدند. ازدقیقه ای هم كه به مسكورسیدندگزارشاتی برعلیه تمام رفقا وهمكارانی كه ندیده بودندوهنوزباآنها كارنكرده بودند ازسفیر تاپائین ترین عضوبه تهران داده بودند. كارمندخصوصی ایشان كه ماشین نویس بود آقای عیسی هجرت گزارش محرمانه ایشان راآوردومن دیدم كه برای همه كارمندان پاپوش ازوسط راه دوخته اند ومتاسفانه همكاری باآیشان مشكل بود وبهمین دلیل هم ایشان چون درتهران موفق نشده بودندكه مرا تعویض كنند بخودمن پیشنهادكردندكه باهم همكارنباشیم چون اسنادوسوابق كارایشان رادررومانی من تاییدنكرده بودم وهیچ امضائی نشده بود. بهمین دلیل موافق باهمكاری منهم درمسكونبودند. جریان رابه تهران منعكس كردیم باتقاضای مرخصی من به تهران رفتم ازتهران بلافاصله مرا به مونیخ منتقل كردندبعنوان كنسول درمونیخ. من ازتهران به مونیخ رفتم وشایدفكركردم كه ازشر آقای طهمورث آدمیت بركنارمانده ام ولی آقای طهمورث آدمیت بكارخودادامه دادند. هرچه توانستند گزارشهای مختلفی تهیه وبه تهران فرستادند محرمانه برعلیه من ودیگران. تاآنجائی كه من بخاطردارم آقای آدمیت ۲ سال درآین پست باقی ماندند، تنها ماموریتی بودكه توانستند بعنوان یک سفیرانجام بدهند. ولی بعدا " براثرناراحتی ها وشكایاتی كه بود آقای آدمیت دوامی نیاوردندوبه تهران احضار

شدند ومورد غضب قرار گرفتند.

س ـ آیا مورد غضب گرفتنش جنبه سیاسی داشت ؟

ج ـ نخیر، چون ایشان سفیر ایران درمسکو بودند دستگاه طلاح نمیدانست که سفیر خودش را محاکمه کند بخصوص سفیری را که درمسکو داشت از نظر سیاسی وبا اینکه پرونده ایشان آماده برای اعلام به دیوان کیفر بود معذالک این پرونده را نگه داشتند.

س ـ پس مسئله سیاسی نبود بهیچوجه . یعنی جرم آقای آدمیت جرم سیاسی نبود که مخالفت با رژیم باشد؟

ج ـ مخالفت با رژیم نبود بهیچوجه . آقای آدمیت موردتایید دستگاه بودند وحتی من خوب بیاد دارم که آقای انصاری سفیر سابق ما که در آنجا بودند وآقای آدمیت بعنوان وزیرمختار نفر دوم با ایشان همکاری داشتند احضار آقای آدمیت را بعنوان یک عضو مزاحم از تهران خواسته بود جواب داده بودند که آقای آدمیت مورد توجه مقامات عالیه هستند و باید آنجا باشند وهمین این باعث انتقال آقای انصاری به دهلی شد از مسکو در حقیقت وبنای ترقی آقای آدمیت از اینجا پایه ریزی شد . بهرصورت آقای آدمیت را در تهران بعنوان سفیر موقت ایران درکویت بدون اینکه ایشان از تهران برونده معرفی کردند و با این عنوان سفیر کبیری ایشان را بمسکو تحمیل چون دولت شوروی به این سادگی نمیتوانست سفیری را که تا دیروز وزیرمختار بوده در آنجا وسوابقش را هم اطلاع داشت بپذیرد ولی با عنوان سفیر کبیری مسکو درحقیقت آقای آدمیت بر دستگاه سفارت ایران در آنجا تحمیل شد . بهمین علت هم آقای آدمیت با روش نا مطلوبی که اتخاذ کرده بود نتوانست دوام بیاورد . با تمام اینکه آقای آدمیت آدم بسیار با هوش ومتهوری است ولی متاسفانه بعضی ها کج سلیقگی هائی دارند که خواه و نا خواه دامن گیرشان میشود وایشان هم مبرا ودور از این جریان نبودند بهرصورت . وبعد از آنهم دیگر توفیقی پیدا نکردند بدلیل اینکه دستگاه کاملا" ایشان را شناخته بودند واینکه میگویند من مخالف دستگاه بودم صحیح نیست . آقای آدمیت را تنها

جریمه‌ای که برای اوقائل شدند اخراج ازوزارتخارجه ویا شاید بازنشستگی بود فکر میکنم ولی خوب ایشان شاید نیازی هم به وزارتخارجه چندان نداشت . ولی اشتباه نشود که من سوابق آقای طهمورث آدمیت را با آقای فریدون آدمیت مخلوط نمیکنم حساب آقای دکتر فریدون آدمیت را باید از آقای طهمورث آدمیت جدا ساخت .

س ــ شما درآنموقع چه‌سمتی داشتید وقتی که ایشان سفیربودند درمسکو؟

ج ــ من دبیردوم بودم درمسکو ودبیراول شورا ولی درمسکو آن زمانی که ایشان سفیرشدند من دبیردوم بودم . یعنی متصدی کارمستشاری بودم البته چون بجای مستشار رفتم درمسکو بجای آقای زرینه‌زار .

س ــ شما در ۱۳۴۰ که تشریف بردید به بخارست پس چندوقت آنجا بودید؟

ج ــ تا شهریورسال ۱۳۴۱ .

س ــ تا ۱۳۴۱ . بعدازآنجا تشریف بردید بعنوان دبیردوم سفارت درمسکو . چندوقت درمسکوبودید؟ دوسال که محققاً" نبود؟

ج ــ نخیر، نخیر . ۱۰ ماه یکسال نشد .

س ــ خواهش میکنم ادامه بدهید همین سمتهای اداری راکه داشتید .

ج ــ بله . عرض کنم که دبیردوم درمسکو وکنسول درمونیخ ،سرکنسول مونیخ آقای مرتضی قدیمی بود وبعداًزآن البته پس ازمراجعت به تهران وتوقف لازم درتهران که ۲ سال باشد،هرکدام ازاین ماموریتها یک فاصله اداری هم دروسط دارد طبق مقرراتی که وجودداشت ، حضوردرمرکز وبعدماموریت مجدد .

س ــ درچه‌سالی شما کنسول درمونیخ بودید؟

ج ــ درسال هزاروسیصدوچهل و . . بعدازبرگشتن از

س ــ عرض بکنم ۴۳؟

ج ــ میتوانم تاریخ هایش‌را دقیق به‌شما بگویم .

س ــ ۴۳ یا ۴۴ ؟

ج - عرض‌کنم کـــه ۴۲ درمسکو، ۴۳، آخرهای ۴۲ باید باشدقاعدتا" فکرمیکنم.

س - بله برای اینکه شما سال ۴۱ ازبخارست آمدید به مسکو ۱۰ ماه ماندید وبطـور تقریب میتوانیم بگوئیم که سال ۴۲ ؟

ج - اواخر ۴۲ است .

س - دراین فاصله ۲ سال درایران نمیبایستی مانده‌باشید .

ج - نخیر، این چون ماموریت من تمام نشده‌بود اینهاادامه ماموریت‌شدچون ۴ سال بله ادامه ماموریت در..

س - شما ۱۳۴۲ درمونیـــخ تشریف داشتید .

ج - بله .

س - برای چه‌مدتی ؟

ج - تا ۱۳۴۴.

س - دوسال .

ج - چون از ۴۰ تا ۴۴ شروع شد چهارسال تمام شد و سه‌ماه هم اضافه، چهارسال وسه ماه . چون سرکنسول آنجا مرا برای مدت‌سه‌ماه تمدیدکردندکه‌یازبمانم آنجا چـــون نوشتنـــد احتیاج است بایدبمانید . چهارسال وسه ماه این ماموریت اول گذشت . عرض‌کنم پس ازمراجعت ازتهران ومعاونت اداره رمز واداره محرمانه‌تهران مـــن مامور خدمت درآنکارا شدم بنابه تقاضای سفیروقت‌که آقای فریدون موثقـی بـود که تازه سفیرشده‌بود ایشان . چون قراربود که اعلیحضرت‌به آنکارا بروندو آقـای موثقی میخواست‌کدکمکی درآنکارا داشته باشد من آنوقت معاون اداره رمزبودم و ایشان آقای زاهدی تازه‌به‌وزارتخارجه‌رسیده‌بودند، آمده بودند دروزارتخارجــه مشغول شده‌بود آقای زاهدی ودرمقرکارش هم دراداره رمز بوداتفاقا" چون هنــوز ساختمانی برای ایشان ترتیب‌نداده‌بودند . نظرآقای زاهدی دروزارتخارجه‌توسعه‌بسیار زیاداداره رمزبود بطوریکه بعدازآمدن ایشان اداره رمز خیلی توسعه پیداکـردو

موافق نبودکه بنده‌هم ازآنجا به‌ماموریت بروم. ولی خوب اصرارآقای موثقی که از بزرگ... ن آقای زاهدی بودند دونفر یکی ایشان یکی آقای ظلی این دونفریکی به سفارت بیروت رفت‌که مقارن شد باگرفتن آقای بختیار وبرگرداندن آقای تیموربختیار ازبیروت ویکی هم باآنکارا آمدکه آقای فریدون موثقی بود. من درمعیت آقای فریدون موثقی به‌آنکارا رفتم برای مدت موقت البته قبلا" برای دوماه.

س - چه‌سالی بود آقا این ؟

ج - درسال ۴۵ فکرمیکنم.

س - ۱۳۴۵ .

ج - بله ، که آقای زاهدی تازه آمده بود. درماموریت آنکارا من بطورموقت که آنجا ماندم خوب‌تماسی خواه‌وناخواه با افسرها پیدا کردم باکمیته نظامی ما در آنجا وباگروهی ازآقایان افسرها خواه‌وناخواه سفارت ایران درآنکارا تماس داشت. پس ازاتمام ماموریت موقت موقعی که من به تهران برگشتم اختلافی بین آقای موثقی وآقای هوشنگ‌مقدم که آنوقت سرکنسول ایران دراسلامبول بودند پیدا شد وآقای پرویزخوانساری که همراه آقای زاهدی به تهران آمده بودند ومعاون فرهنگی بودند درآغاز کاربرای رفع اختلاف‌آقای موثقی وآقای هوشنگ‌مقدم ماموریت داده شدکه به آنکارا بروند. دربرگشتن آقای خوانساری آقای نورالدین کیاکه معاون اداری وزارتخارجه بودند وحکمی به‌من قبلا" به‌امضای آقای زاهدی داده بودند که‌من به آنکارا بروم ومن تعلل کرده‌بودم درانجام دستورایشان ، دستوری صادر کردندکه‌اگرمن درظرف ۴۸ ساعت‌به آنکارا حرکت‌نکنم مجازات اداری خواهم شد وچون حکم قبلی به امضای آقای زاهدی مستقیما" رسیده‌بود این بودکه تغییرحکم ممکن نشد وآقای خوانساری اصرارداشت‌که من به آنکارا بروم شاید آقای فریدون موثقی بادیدن موی خاکستری من توجه بیشتری به کارهایش پیدا بکنند وبتوانند بامشاوره بهترکارها را بگذارند. من به آنکارا برگشتم ومدت ۲ سال درآنکارا را

انجام وظیفه کردم وپس از ۲ سال موقعی که آقای امیرشیلاتی بعنوان ، دکترامیر شیلاتی فرد، سفیرایران درآنکارا منصوب شدند من راهی آلمان شدم چون ادامه همکاری را با آقای شیلاتی به مصلحت خودم نمیدانستم . با موافقت تهران به کلن منتقل و درکلن انجام وظیفه کردم. البته درماموریت آنکارا آنچه که برای من جالب بود ومیتوانم بعنوان یک نکته جالب برای شما عرض کنم این بودکه آقای سپهبد میرجهانگیری رئیس کمیته نظامی ایران بود که مقارن با رفتن من درآنجا ایشان بازنشسته شدندوبه تهران حرکت کردند، تیمسارسپهبد ازهاری مامورخدمت بجای ایشان بودند وموقع ورود تیمسارسپهبد ازهاری اختلافی بین دوتیمسارپیدا شد. آقای دکترخلعتبری دبیرکل سنتو بودند وبالطبع رئیس امورسنتو بود. نمونه‌های گرفتاری ما یکی توقف هیئت بین المللی سنتو وتوقف هیئت سفارت وترتیب تقدم آنها بود. آقای دکترخلعتبری معتقدبودندکه باید تقدم با هیئت بین المللی است وایشان باید ابتدا بایستند ،درمورد استقبال ازاعلیحضرت ، وآقای موثقی که سفیرایران بودند معتقدبودندکه خیر صف سفارت باید مقدم باشد. من با توصیه‌ای که به آقای موثقی کردم که آقای خلعتبری ارشدهستند نسبت به شما واحترام ایشان ازنظر سیستم اداری بنظرمن باید مراعات بشود باضافه اینکه وجهه‌ای که ایشان بین خارجی ها درآنکارا کسب کردندو۶ سال دبیرکل سنتو بودند ونسبت به شما هم در وزارتخارجه اولویتی دارند شما خوبست که رعایت کنید. ولی آقای موثقی مثل اینکه با تکیه انتصابی که ازطرف آقای زاهدی داشتندبیشترمتوجه این مطلب بودندکه ایشان وزیرخارجه آینده وآقای زاهدی نخست وزیرآینده خواهندبود. این بودکه توجهی به این مطلب نکردندوبا فشاری سعی کردند که صف سفارت را مقدم برصف سنتو داشته باشند وهمینطورانجام شد. دراین میان اختلاف جالب برای من اختلاف بین آقای سپهبدمیرجهانگیری وتیمسارازهاری بود که با مراجعه به من پرسیدندکدام یکی ازاین دوتا . البته تیمسارمیرجهانگیری سئوال کرد که من ارشدم

وباید مقدم بایستم تیمسار ازهاری بعدازمن است. به ایشان عرض کردم که مادرکار ارتشی ها مداخله ای نداریم خودتان ترتیب تقدم وتاخر را بدهید. من شاهد بودم که موقعی که اعلیحضرت ازجلوی صف گذشتند گوش میدادم به تیمسار جهانگیری که رسیدند گفتند، " شما هنوزاینجا هستید؟" وبه تیمسار ازهاری بسیار اظهار لطف کردند و تیمسار میرجهانگیری همانشب ساعت ۹ حرکت کرد. این جریان آقای .. یک نکته بسیار جالبی را هم که دیدم که باید جزء خاطراتم بگویم بعنوان تعریف از شاه نمیخواهم توجیه کنم این مطلب را ، ولی گفت که " عیب گل جمله بگفتی هنرش نیزبگو " من دوسه نوبت این تماس را داشتم ویکی ازجریاناتی را که تاحدودی برای من نمیخواهم بگویم غرورانگیز بود بلکه تحسین آمیز بود بایدنقل کنم دراین مورد شاید خیلی کسان به چشم ندیده باشند ولی دوراز انصاف است که آدم بعضی چیزهائی راکه دیده نگوید درضمن تاریخ .

این تشریف فرمائی رسمی شاه به آنکارا قبلاً" هم یک ورود شاه به آنکارا داشت بطورغیررسمی . اعلیحضرت به آلمان آمده بودند ودرآلمان مواجه با استقبال بد دانشجویان شدند بطوریکه اگرنظرتان باشد وشنیده اید حتما "

س - بله .

ج - بله ، تظاهراتی برعلیه ایشان شد. موقعی بودکه درآنسال درآن تاریخ دقیقاً " جنگ اسرائیل ومصرشروع شد جنگ چندروزه ۱۹۶۷ آنقدرکه یاد دارم ۶۷ واسرائیل بشدت وباسرعت مشغول پیشروی بود

س - جنگ ۶ روزه .

ج - ۶ روزه . اعلیحضرت دوسرراه خودشان به آلمان به ایران درآنکارا توقف کردند واطلاع دادندکه ایشان واردمیشوند . دولت ترکیه استقبال بسیارخوبی بعمل آورد با فرصت کمی که بود . استقبال خیلی رسمی شد وشاه آمدند و جودت سونای رئیس جمهور ترکیه بود ، دمیرل نخست وزیروچاقلیانگیل وزیرخارجه ترکیه بود ، درفرودگاه علیاحضرت فرح

همهمراه ایشان بودند. درفرودگاه ترکیه در VIP آنجا یک استراحت مختصری شدوقرارشدکه همان توقف یکساعت دوساعت در VIP بگذرانند. موقعی که ما به VIP آمدیم در VIP فقط اجازه ورود بهکسانی که داده شدیکی سفیر ایران بود یکی آقای زاهدی بود که وزیربودویکی هم بنده بودم کهمعتمد سفارت ودرهرصورت نفربعدی بودم ویکنفرهم مترجم بودکه بیژن متین بعنوان مترجم ایران بود. ماچهارنفراجازهورود دادهشد به تیمسارازهاری ودیگران هم اجازه ندادندو درخارج ماندند آقای خلعتبری هم همچنین. خوب من به یاددارم که شاه ایران روی صندلی نشسته بودو جودت سونای درکنارش بودندودمیرل هم کنارایشان چاقلیانگیل وآقای زاهدی نشسته بودند ماچهارنفرسفیرایران ومن وآن آقای مترجم ایستادیم. علیاحضرت فرح هم آنجا نشستند روبرو باخانم آقای چاقلیانگیل وخانم رئیس تشریفات که مترجم فرانسهایشان بود. همین. اعلیحضرت پرسیدند ازدولت ترکیهضمن سئوال پرسیدند، "الان وضع جنگ در مرحلهاست؟ اسرائیل بهکجا رسیده؟" آقای دمیرل دستوردادکه رئیس ستادارتش ترکیهبیایدتووتوضیحات نظامی را بعرض ایشان برساند. بهرئیس ستادارتش ترکیه اجازه وروددادند آمد تو نقشهای را هم همراه خودش آورد وبهایشان گفت، "مااطلاع داریم که ارتش اسرائیل دراین نقطه است." نقطهای رانشان دادروی نقشه. من دقیقا" دیدم کهاعلیحضرت به ساعتش نگاه کرد ساعت چهاروپنج دقیقه بود.

س ـ گفتید نقشه ایران راآورد؟

ج ـ نخیر، نقشه جهانی. نقشه ایران اگرعرض کردم اشتباه شد. نخیر نقشه جهانی. ودرآن نقطه نشان داد حرکت اسرائیلی ها تاکدام مرحله رسیدهاست وشاهخیلی برایش جالب توجه بودکهبداند دراین فاصله زمانی چقدرپیشروی کردهاندواسرائیلی ها ووضع الان جنگ درچهمرحلهای است. رئیس ستادارتش ترکیهنقطهای راکه نشان داد شاه بلافاصله به ساعتش نگاه کردوگفت، "الان ساعت چنده." پرسید همه هم گفتند

ساعت چهار و پنج دقیقه بعدازظهر بود. شاه گفت، " موقعی که من در طیاره بودم ساعت ۲ بعدازظهر من خودم اخبار را گوش میکردم و این نقطه ای را که شما میگوئید این مسال ساعت ۲ بود. در ساعت ۳ من اطلاع دارم که مقدار پیشروی بیشتر شده و به این نقطه رسیدند. الان ساعت چهار و پنج دقیقه است من از شما سئوال کردم که الان وضع در چه است." من نمیخواهم عکس العمل رئیس ستاد ارتش ترکیه را نشان بدهم چون خیلی بی اطلاع بود و خیلی ناراحت شد، آقای دمیرل هم بسیار ناراحت شد. من خوب بخاطر دارم که جودت سونای که خیلی بزرگ نشسته بود و خوب پیرمرد بود فلان خودش را جمع کرد که آنهای دیگر هم کم کم جمع کردند. همانشب تصمیم گرفتند که آقای زاهدی و آقای چاقلیانگیل بنا به صوابدید اعلیحضرت پادشاه ایران این دو نفر بلافاصله حرکت کنند و با اولین پرواز رفتند به سازمان ملل برای طرح موضوع و کمک به دولت مصر در این جریان و تأیید حقانیت مصر بهر صورت کمک و همین جریان اتفاق افتاد.
در سفر دومی که ایشان رسما" آمدند آنجا، البته خوب پذیرائی رسمی بود و این اختلافاتی که من عرض کردم وجود داشت و این اختلافات تا زمانی که من آنکارا را ترک میکردم آقای تیمسار قره باغی بجای تیمسار زاهاری منصوب شدند و آمدند به آنجا برای رئیس کمیته نظامی ایران در آنکارا در سازمان سنتو و من اختلاف عجیبی بین آقای تیمسار زاهاری و تیمسار قره باغی دیدم و اختلافات داخلی خودشان و موقعی که من آنجا رفته بودم برای سلام و علیک این اختلافات را به حکمیت من میخواستند رفع کنند و من تعجب کردم از این جریان. بهرصورت تیمسار قره باغی ..
س - بله برمیگردیم به این موضوع من از شما سئوال خواهم کرد، بفرمائید.
ج - عرضم بحضورتان که این جریاناتی بود که در آنکارا وجود داشت و بعد من با بودن آقای دکتر شیلاتی فردکه به آنکارا آمدند مصلحت نمیدانستم که خوب آنجا متوقف باشم ایشان هم موافقت کردند و ایشان تلفن کردند در تهران که اجازه بدهید من بیایم تهران یا بجای دیگر منتقل بشوم چون میدانستم که دیگرانی هستند که بسیار شایق

هستندبا ایشان همکاری کنندوبودن آنها ایجاب میکندکه من درآنجا نباشم. ایشان هم حسن استقبال کردندومن ازآنجا به کلن منتقل شدم .

س - درچه سالی آقا ؟

ج - سال اواخر۱۳۴۶ من فکرمیکنم. معذرت میخواهم اگردقیق نمیگویم چون همه ..

س - خواهش میکنم . اواخر۱۳۴۶ . باچه سمتی ؟

ج - باسمت مستشاری ، رایزنی باصطلاح مستشارسفارت چون دبیراول به آنکنا را رفتم مستشارشدم باامتحان البته باگذراندن مستشاری درتهران که موکول به گذراندن رساله‌ای هم بود البته بعدازرساله که درمورد اکراد تحقیق کرده بودم وآن داستانی دارد. عرض کنم که درکلن مواجه شدرفتن بنده با بودن تیمسارسپهبدمالک که سفیرایران درکلن بود. البته وجودیک ..

س - سفیرایران درکلن ؟

ج - سپهبدمالک ، اسم کوچک ایشان ..

س - مقرسفیرمگرآقا در ..

ج - باید دربن باشد ماچون درکلن آنموقع منزلی راخریده بودند یعنی residence باصطلاح سفیر، آنوقت ما هنوزساختمانی دربن نداشتیم این ساختمان رابعدا " آقای اسلان افشارتهیه کرد.

س - یعنی سفارت ایران درآلمان غربی درکلن بود.

ج - سفارت ایران درکلن بود، فعلا" residence درکلن است ومحل کاردربن است ، دربن ساختمانی راتهیه کردند خریدند البته، ساختمان مجهزی راخریدند آقای اسلان افشاربعدا " ولی درآنزمان سفارت و residence یکجادرکلن بود.

بنده به کلن منتقل شدم آقای سپهبد مالک که قبلا" رئیس کل ژاندارمری ایران بودند ایشان سفیرما، اسم کوچک ایشان رابایدیادم بیاید سپهبد مالک. بهرصورت ..

س - بله ، آن مسئله‌ای نیست مامیتوانیم پیداکنیم.

ج - سپهبد مالک از افسران تحصیل کرده ارتش بود خصوصیاتی داشت بنظر من ولی خوب بسیار هم قابل انتقاد بود، نقاط ضعف زیادی هم داشت. زبان فرانسه و آلمانی را خوب میدانست، تحصیلاتی هم کرده بود درفرانسه گویا ولی بهرصورت ایشان دوراز زروال کار وزارتخارجه بودند وبنظر من کار وزارتخارجه را بنحو شایسته نمیتوانستند انجام بدهند وبهمین دلیل سیستم ارتشی را بیشتر حاکم کرده بودند بردستگاه ضمن اینکه درکلن قبلا" آقای سرتیپ علوی مقدم بودکه رئیس سازمان امنیت اروپا بودومقر در کلن بود وبعدبرحسب اختلافی که با ایشان پیدا کردند درهمان جریاناتی که عرض کردم که اعلیحضرت درآلمان مواجه شدند یکی ازاین دونفرآقایان باید مغضوب میشدند ودراین میان آنکه بازنده بود آقای تیمسار علوی مقدم بودکه به تهران احضار شد. جانشین ایشان البته تیمسار اکبرداستان بودکه ازبستگان نزدیک اعلیحضرت ومادراعلیحضرت است یعنی پسرخاله ملکه مادرهستند ایشان وبعدا" در بعدازانقلاب ایشان شکایت کردندبرعلیه شاه البته چون پسری داشتندکه خودکشی کرده بودوعلت خودکشی آن پسرگویا والاحضرت اشرف بود باتمام نزدیکی که باهم داشتند.

س - اسم کوچک تیمسار داستان یادتان هست؟

ج - اکبر.

س - اکبرداستان. بله معذرت میخواهم.

ج - من باقی مانده خدمتم راتاآخرچهارسال درکلن گذراندم البته همراه با مشکلاتی خواه وناخواه چون تیمسار مالک مقید به کاروسیستم امورنظامی با همان سبک وروبه خودشان بودوبه دونفر بیشتراجازه نشستن نمیدادند یکی من ویکی هم نفر بعدی آقای احتشامی بود آنجا، مابقی اجازه نشستن درحضورایشان نداشتند. من با این سیستم کارموافقتی نداشتم باضافه اینکه نیش وکنایه های ایشان رانسبت به وزارتخارجه نمیتوانستم بپذیرم. ولی اگربخاطرداشته باشید ماآن زمان درخیال خرید اسلحه فراوانی ازآلمان غربی بودیم وبه این دلیل ایجاب میکردکه یک نفر

نظامی ناظربراین کارباشد وبهمین دلیل هم تیمسار انتخاب شده‌بود وبه آلمان آمده بودند وبعدازاتمام ماموریت یکسال تمدیدخودشان که‌پنجسال درآنجا ماندند به تهران ایشان برگشتند وجانشین ایشان آقای دکترلقمان ادهم بودکه ازسوئیس ازبرن منتقل شدندبه آلمان . دوران همکاری من باآقای لقمان ادهم دوران زیادی نبودوبسیارکوتاه‌بود وطبعاً" من بایستی ، چون موافق همکاری باایشان نبودم ، به‌تهران برمیگشتم وبهمین دلیل به تهران برگشتم . البته به‌تهران احضار شدم وبرگشتم . آقای پرویزخوانساری مرابه تهران بااینکه قبلاً" آمده بودندو سیستم کارهارا دیده‌بودند وحتی تقدیرنامه هم صادرکرده‌بودند برای بنده ولی معذالک بنابه‌خواهش سفیروقت بنده‌رابه تهران خواستندولی من نامه‌ای نوشتم واعتراض‌کردم به ایشان وحاضررفتن به تهران هم نشدم . ولی بعدبابا صطلاح گشایشی که درکارها خودشان فراهم آوردندواجازه دادندکه من ۳ ماه ازمرخصی استفاده کنم بادادن مزایائی مرابه‌تهران خواندند ومنهم به تهران برگشتم‌ومشغول کارشدم . در تهران بعدازمدتی کارکردن مواجه شد باعزیمت‌آقای زاهدی ازوزارتخارجه وترک خدمت ایشان دروزارتخارجه وانتصاب آقای دکترخلعتبری بجای ایشان . قبلاً" هم آقای دکترخلعتبری سمت معاونت‌وقائم مقامی آقای زاهدی رابعهده داشتند . در میان‌آقای فروغی درکابل به مرخصی میخواستند به واشنگتن تشریف‌ببرند .

س ـ آقای‌محمودفروغی ؟

ج ـ بله . قرارشدکه بجای ایشان یکی برود یکی باشدکه‌بتواندکارافغانستان رااداره کند این بودکه باپیشنهادرئیس اداره مدیرکل یارئیس‌اداره کارگزینی آقای سمیعی درآنموقع بنده رابه کابل برای مدت محدودی که قرارگذاشتیم درتهران من برای سه‌ماه به کابل رفتم بعنوان کاردار ایران درکابل .

س ـ درچه‌سالی آقا ؟

ج ـ اوائل سال ۴۹ که حدس‌میزنم اواخرخرداد ۴۹ . همراه من دراین مسافرت

یک هیئت سیاسی هم ازوزارتخارجه وهمچنین اگر درست عرض کرده باشم ازوزارت ..

* — دانشگاه

ج — دانشگاه جدا بعدا " آمدند. ازوزارت آب داشتیم ما ؟ کی داشتیم؟ آنجا مهندس

س — سازمان آبیاری ؟

ج — نه آبیاری ، وزارتخانه‌ای بود. بهرصورت رئیس سازمان آبیاری واینها قبلا" بود اسمش راهم بخاطرمیآورم . ایشان آنوقت استاندار بودند. استاندار استان چهاردهم درآن سال . من اسمها ممکن است بخاطرم بیاید به‌شما عرض کنم. بهرصورت ایشان هم جزء هیئت ما مجموعا " به‌افغانستان رفتیم با آقای فروغی ملاقات شد و حل مسئله هیرمندمطرح بود واین هیئت هم برای حل مسئله هیرمند آمده بودند که گویا آقای فروغی توفیق پیدا کرده‌بودند. درحل مسائل هیرمند، مشکل هیرمند وقریب به‌رفع این مسئله بودواین هیئت هم برای انجام همین مهم به افغانستان میآمد منهم همراه این هیئت به اتفاق با رئیس اداره پنجم آقای دکترحسین شهید زاده بود آنموقع دروزارتخارجه باتفاق هم رفتیم . درآنجا آقای فروغی بعدازاینکه‌به هیرمندرفتندوسد هیرمند رابازرسی کردندوبرگشتندوبه‌تهران مراجعت کردند من در آنجا باقی ماندم تاآقای فروغی ترتیب کارشان را عزیمتشان رابه واشنگتن دادند دراین بین مقارن شد باانحلال مجلس افغانستان وانتخابات مجدد وآمدن دولت جدید. دولت جدیدافغانستان آنوقت‌که یادم هست آقای موسی فامیلش رانظرم نیست الان که بعدا " هم کشته شد درزمان داود اعدام شد. دکترموسی ازواشنگتن ایشان آمدند وخوب بستگی داشتندبه خانواده سلطنتی افغانستان مامورتشکیل کابینه‌جدید ومعرفی به مجلس شدند. درمعرفی به مجلس افغانستان من آنچه‌که‌بیادم ۱۰۸نماینده افغانستان دربرنامه دولت هر۱۰۸ نفرصحبت کردند. آقای فروغی اجبارا " عزیمت خودشان رابه تعویق انداختندکه متوجه جریانات مجلس افغانستان باشندوخوب بخاطردارم که ۸ نفردرمخالفت با دولت ایران وشاه ایران صحبت کردندکه یکی ازآن

۸ نفرآقای ببرک کارمل رئیس جمهورفعلی افغانستان بود. درآنموقع آقای ببرک کارمل مدیرروزنامه "پرچم" افغانستان ونماینده مجلس بودند. خوب بخاطر دارم که ایشان چون مذاکرات مجلس افغانستان ازرادیومستقیما "پخش میشدوما هم گوش میکردیم، بیشترمذاکرات بزبان فارسی است درافغانستان درکابل. آقای ببرک کارمل اظهارداشتندکه" شما میخواهید مسئله هیرمندرا، افغانستان راباشاه ایران حل بکنید همان شاهی که درکتاب خودش بعنوان انقلاب سفید بشرکرده ما رابرداشته نوشته اشرف افغان بربروحشی بودبه ایران آمدند، یک مشت وحشی بعنوان..
ایران راتاراج کردند. این مرددرکتابش بعنوان وحشی ذکرکرده وبربرخوانده این لغت وشما میخواهید روابطتان رابا ایشان بهبودببخشیدومسئله هیرمندحل میکنیدو هیئت میپذیریدواین شکل." وبسیارگستاخانه حمله کردالبته به دولت ایران. آن ۷ نفردیگرهم حمله کردندولی نه بشدت ایشان البته. این راخوب من بخاطر دارم البته آقای فروغی چه گزارش به تهران دادند نمیدانم ولی آنقدرکه بخاطردارم نماینده ساواک درآنجا آقائی بودبه اسم ولیان برادرآقای سرهنگ ولیان. ایشان هم مامور بودند آنها هم جداگانه برای خودشان گزارشتان رامیفرستادندبه تهران. بهرصورت آقای فروغی بعداز ۱۵ روزتشریف بردند. روابط ایران با افغانستان آنچه که من شاهدبودم وبایداین شهادت رابه مردم ایران داد مردم افغانستان بسیارمارادوست داشتند. به زبان ایران عشق میورزیدندبه فارسی. به ادبیات ایران عشق میورزند بخصوص درکابل که من شاهدبودم ومناطق فارسی زبانش. خودشان راایرانی میدانند برای اینکه مجلات ایرانی رابدست بیاورندهرروزبه سفارت مراجعات عدیده میکردند ماهم سعی میکردیم که هرگونه مجله ای رادراختیارشان بتوانیم بگذاریم. برای داشتن صفحات ایرانی، فیلمهای ایرانی، من واقعا" آنچه راکه میدیدم برایم تعجب آوربودهیچوقت فکرنمیکردم که ماچنین جذبه ای درمیان مردم افغان داشته باشیم وفارسی زبانهای افغانستان. وتعجب میکردم که چطوردرتمام این مدت

ما نتوانستیم از این همه جذبه وشوروشوق آنچه‌که بایدوشاید استفاده‌کنیم‌وسفرای ما درافغانستان چه‌کارمیکردند. بهرصورت ،..

س - چندوقت شما ماندیدآنجا آقا ؟

ج - من ازابتدا با تهران قرارداشتم که بیشتراز۳ ماه‌نمانم چون نمیخواستم در ماموریت افغانستان باقی بمانم وسر۳ ماه هم همانطورکه خواستم به‌تهران برگشتم، جمعا " ۳۰ ماه. دراین ۳ ماه ماسعی کردیم که با استفاده ازنیت‌صادقانه‌آقای دکتر خلعتبری نهایت‌کمک رابه افغانستان بکنیم . دوتا حادثه که‌درافغانستان اتفاق افتادیکی سیل زدگی بودکه دولت‌ایران یک چک ۱۰۰۰۰ دلاری ازطریق شیروخورشید سرخ حواله کرد که دولت‌افغانستان درآنموقع ازمن خیلی خواستاربودکه‌این چک بحساب مخصوص واریزبشود بحساب شماره‌ای که‌تعیین میشود و این کارانجام شید ولی درمورددوم آنکه من شخصا " تقاضاکردم ازدولت‌ایران که‌کمک کند به افغانستان درموردخشکسالی افغانستان بودکه چون دیدم همه کشورها به افغانستان کمک میکنند ماعقب‌ماندیم دراین مرحله هیچ خبری ازتهران نیست .

س - معذرت میخواهم، کمک اول ۱۰۰۰۰ دلاری که میفرمائید درهمان سال ۱۳۴۹ بود؟

ج - بله .

س - کی ازشما خواست که‌این چک بحساب مخصوص واریزبشود؟

ج - کفیل وزارتخارجه افغانستان که‌آنوقت درحقیقت وزیرخارجه‌است‌چون وزیرخارجه نداشتند هنوزکابینه‌ای نبود کفیل وزارتخارجه افغانستان آقای اسمش‌راهم یادم نیست که سفیرشد درپاریس ، سفیرافغانستان درپاریس‌بود .

س - این راشما نمیبایستی به آقای محمودفروغی سفیرایران اطلاع میدادید؟

ج - آقای محمودفروغی همانطورکه عرض‌کردم ایشان به مرخصی رفتندبه واشنگتن ومن چون کارداربودم مسئول مستقیم بودم به‌تهران اطلاع دادم. چرا ، به وزارتخارجه مستقیما " اطلاع دادم واین ازآن طریق وزارتخارجه همگویابه آقای علم وزیردربار

اطلاع داده شده‌بودوچک ازطریق شیروخورشید سرخ تهران آقای دکتر خطیبی مستقیما "
بحسابی که آنها خواسته‌بودند پرداخت شدومن ازپرداخت آن چک بی اطلاع هستم.
س ـ حساب کجا بودآقا ؟ سوئیس؟
ج ـ نمیدانم ، نپرسیدم چون دیگرشرط نبودکه من ازکفیل وزارتخارجه بپرسم چه
حسابی ؟ گفت. حسابی راکه‌اگرمیشود ما معین کنیم ، تهران هم دستوردادندکه
قبول است ولی دیگربعد بین شیروخورشید وآن دستگاه افغانستان چطوری پرداخت
شدمن بی اطلاع هستم. ازطریق سفارت انجام نشد.

روایت‌کننده : آقای دکتر محمد پدرام
تاریخ مصاحبه : ۱۹ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین ـ اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۲

ج ـ عرض کنم که درمورد خشکسالی افغانستان که همه کشورها تا حدامکان غرب و شرق کمکهائی کرده بودند من ازدولت ایران تقاضا کردم توسط آقای دکتر خلعتبری، که در آنموقع قائم‌مقام وزارتخارجه بودند و آقای زاهدی درتهران نبودند، که شما شایسته است که به دولت افغانستان درحدلازم کمک بفرمائید ومن پیشنهاد میکنم که این کمک را کمک جنسی بفرمائید وبه‌ترتیبی باشدکه مردم افغانستان بهرصورت از اهدا ملت ایران به افغانستان باخبرباشند وشاهداین اهدا باشند. آقای دکترخلعتبری موافقت کردندومن باتوافق بادولت افغانستان با وزارتخارجه افغانستان که‌خواستار کودشیمیائی شده‌بودند مراتب را به تهران منعکس‌کردیم وتهران قرارشد که‌درحدود آن روز ۲ میلیون تومان درحقیقت بیست میلیون ریال کودشیمیائی ازطریق کامیون ازطریق مشهدبه افغانستان ارسال دارند. ولی درتلگرافی که آقای خلعتبری برای بنده فرستادند متذکرشدندکه به سفیر دولت ایران درواشنگتن آقای فروغی دستور داده‌شده‌است‌که "شخصا" برگردند ودراهدای این کمک ودرتوزیعش نظارت داشته باشند. مقارن همین ایام آقای فروغی به افغانستان مراجعت‌کردند وضمن اینکه گزارشهای مربوط به بنده‌را بررسی میفرمودند ازایشان سئوال کردم که نظرتان درمورد این گزارشها چیست. البته اگرنظری دارید بفرمائید ومرا ارشادبفرمائید.چون واقعا" معتقدبودم که ایشان پیشکسوت‌تر از سایرین هستند ونظرشان درهرصورت برای من

مفیداست . ایشان فرمودندکه "من همه را خوب دیدم جزاینکه تعجب میکنم که شما چه اصراری داشتیدکه این کمک باید حتما " جنسی باشد؟ "به ایشان جریان چک را عرض کردم وعرض کردم که من نمیخواستم که کمکهای مردم ایران بحساب بخصوصی بعضی اشخاص واریزشودواگرقرار است کمکی بشود بنظرم ازجانب مردم ایران به مردم افغانستان باید انجام بگیرد. این نظرمن بود. ایشان فرمودندکه "شما چه کاربه خیروشر کار داشتید بهتربودکه همانگونه که دولت افغانستان میخواست شما عمل میکردید." عرض کردم آنچه که برای من مهم بودمصالح مردم ایران بودومصالح مردم افغانستان نه نظریک هیئت حاکمه افغانستان . ایشان سکوت کردندودیگرچیزی گفته نشد تا بعدها که من به تهران برگشتم. این سیستم کاربود آنچه که من دیدم آنجا وواقعا " باید شهادت بدهم فعالیت بسیارجالبی درافغانستان ندیدم ازجانب سفارت . آقای فروغی ماموریت افغانستان رابعنوان تبعید برای خودتوجیه کرده بودند و۷ سال در آن ماموریت گذرانده بودند البته توانسته بودند نظرمقامات عالیه افغانستان را نسبت به خودشان جلب کنندوحق هم هست که دراین موردایشان را تایید کرد ولی آنچه که من میدانم این بودکه ایشان میتوانستند منشاء خدمت بزرگتری قراربگیرند وبنظرمن این مطلب قابل توجه است برای آینده ایران که ما به این مسائل بیشتر توجه داشته باشیم که درماموریتهائی که میرویم یا میروند بیشترکوشش بکنند که نه تنها رضایت خاطریک معدودی را فراهم کنند بلکه سعی کنندکه ببینند بیشتر مصالح مردم خودشان راحفظ کنندومصالح مردم آن مملکت را . این درآینده ودرروابط آینده ما مهم است .

س - لطفا " بپردازیم به ماموریت بعدی شما .

ج - ازافغانستان که به تهران برگشتم قرارشدکه یک ماموریت جدیدی درپاکستان توسعه پیداکنند نمایندگی های مادرپاکستان ومنجمله درپنجاب که ایالت بزرگ پاکستان است همانطورکه میدانیدپاکستان چهارایالت دارد بزرگترین ایالتش

پنجاب است که آن زمان ۳۷ میلیون جمعیت داشت وهمانطورکه بازهم مطلع هستید پنجاب اداره امور ازنظرمجلس وحکومت باصطلاح مستقل هستند نواحی پاکستان .

س — چه سالی بودشما تشریف بردید به پاکستان ؟

ج — عرض کنم که درسال ۵۲

س — ۱۳۵۲؟

ج — بله .

س — درآنموقع چه کسی سفیرایران درپاکستان بود؟

ج — آقای منوچهر ظلی معاون سیاسی سابق وزارتخارجه وماموردخدمت دراسلام آباد بودند . من برای تاسیس سرکنسولگری ایران درلاهوربه لاهوررفتم البته . آنجا توانستم بنظرخودم یک سرکنسولگری آبرومندی راتاسیس کنم .باخدا علای کوششی که بخرج دادم وباکمترین صرف مخارج . یکی ازکارهائی راکه میتوانم به شما بگویم کهانجام دادم ، ازنظرشخصی البته فقط قابل ذکراست ، توانستم درظرف ۴ سال ازحتی حقوقی راکه بهمن پرداخته بودند وبرای مخارج نمایندگی بود اضافاتش را — شاید یک میلیون وچهارصدهزارتومان که منعکس است درظرف ۴ سال صرفه‌جوئی بنه تهران برگرداندم که ازاین جهت مورد مواخذه قرارگرفتم چون چنین رسمی نبود که کسی باصطلاح بودجه رسمی اشراً حتی کسرندارد واضافه بیاوردوبه تهران برگرداند کمترکسی شاهدوناظربراین کاربوده واین مایه باصطلاح ناراحتی بعضی ها شده بود حتی بجای تشویق درحدود توبیخی هم برای من شده بود ومایه شماتت . گویا شنیدم که آقای دیگری هم به اسم آقای انصاری البته نه آقای مسعود انصاری ، آقای انصاری که دربروکسل بودند من اسم کوچکشان الان یادم نمیآید که سعید انصاری بود یا انصاری خالی ولی بهرصورت دکترانصاری هم دربروکسل این کارراکرده بود ودوهزارسه هزاردلار ازبودجه سه ماهه پس فرستاده بودند .

س — ایشان هم مورد مواخذه قرارگرفت ؟

ج - ایشان خوب چون بستگی داشتند آنقدرها مثل من .. البته مواخذه من مواخذه رسمی نبود ولی من غیررسم از طرف مدیرکل حسابداری بعنوان اینکه موجب ناراحتی ما شده . جلو من گفتند چرا مصرف نمیکنید؟ بهرصورت ، ولی واقعا" بودجه اضافه داشت وبایستی برمیگشت چون ما حتی ذخیره هم کرده بودیم ازلوازم خودمان را و بسیار سرکنسولگری آبرومندی بود بطوریکه الان هم جمهوری اسلامی آن سرکنسولگری را دودستی حفظ کرده .

س - شما درچه سالی تشریف آوردید به تهران ازلاهور؟

ج - خرداد ۵۶. اینکه درایران که آمدم آقای ظلی معاون امورسیاسی وزارتخارجه بودندوباصطلاح نفردوم وزارتخارجه . من بعلت عدم سنخیت فکری با آقای منوچهرظلی واینکه نحوه کار ایشان را بهیچوجه نمیپسندیدم وحتی درماموریت پاکستان هم حاضر به گوش کردن فرمایشات ایشان نبودم ومستقیما" با تهران تماس داشتم وآقای دکتر خلعتبری هم چون مرا مستقیم میشناختند دستورداده بودند که من بدون توجه به کار آقای ظلی بکارخودم ادامه بدهم ، کاملا" رعایت استقلال هم شده بود . این بودکه گزارشائی راهم که فرستادم خوب بخاطردارم که تاحدودی جلب توجه تهران راکرده بود وبخصوص اگریک روز لازم شد ۲۰ تلگراف رمزی راکه درآخرکارفرستادم دو سه تلگراف دراین میان بسیاربرای وزارتخارجه جالب بودکه موردبحث قرارگرفته بود وحتی پیش بینی آمدن آقای ضیاءالحق را وکودتای ایشان را برعلیه آقای بوتو دوماه قبل ازحادثه کرده بودم وحتی اسم آقای ضیاءالحق راهم داده بودم بطوریکه درمراجعت به تهران موقعی که برای اعلام ورود خودم پیش آقای وزیرخارجه رفتم آقای دکتر خلعتبری که معمولا" من بایستی آنجا بیشتراز ۵ دقیقه توقف نمیکردم طبق فرمولی که وزارتخارجه داشت باوقتی که قبلا" تعیین شده بود آقای خلعتبری درحدود یکساعت مرا آنجا دراتاق خودشان نگه داشتندوگفتند نظرت راراجع به پاکستان وآینده اش برای من توضیح بده . من به ایشان گفتم که آقای منوچهرظلی که معاون سیاسی هستند

ایشان ۵ سال سفیربودند درآنجا وشاید اطلاعات بیشتر داشته باشند. ایشان گفتند ما همه این اطلاعات را داریم ولی میخواهیم نظرخودت را بدانیم ومن درآنجا برای ایشان توضیح دادم که علت فرستادن این تلگراف چه بود، منبع ومنشاءاش ازکجا بود واین اطلاعات را چطورتحصیل کرده‌بودم واین دوسه تلگرافی را هم که فرستادم این بود. ازمن سئوال کردند آقای خلعتبری که،"شما چه‌دلیلی دارید برای اینکه آقای بوتو نمیتواند تشکیل حکومت بدهد؟ وچه دلیلی داریدبرای اینکه نمیتواند حتی یک اقلیت قوی بوجودبیاورد." من انکارنمیکنم که دربودن ماموریتم درلاهور روابطم با چندتا سرکنسولی که درآنجا بودند وبخصوص سرکنسول آمریکا بسیارحسنه بود طبق سیاستی که درمملکت ما موجودبود البته شوروی ها درآنجا سرکنسول ندارند سرکنسول شان درکراچی است. درلاهور سرکنسول انگلیس بود، سرکنسول آمریکا بود باکنسولگری بسیارمفصلی البته ۸ کنسول داشتند آنجا که‌مرتبا "بین دهلی وآنجا رفت وآمدهست ومن شاهدوناظرفعالیت بسیارزیادی را ازطرف دولت آمریکا دراین منطقه بودم. خوب بخاطردارم یکی ازسفرای آمریکا آنجا ژنرال بایرود در آن موقع دراسلام آبادسفیربود وهیچ رابطه خوبی با آقای ظلی نداشت برای اینکه آقای ظلی نتوانسته بود جلب توجه هیچ یک ازسفرا را دراسلام آبادبکند. ایشان گاهی میآمد به لاهوروگاهی هم من میدیدم که سرکنسول آمریکا که مرا دعوت میکرد بعدازیک تغییرات خیلی زیادی فردا پیدا میشد دردستگاه اداره کننده‌های پنجاب وسرکنسولشان وبخصوص کنسول بعدی شان که بسیارفعال بود بمن اطلاع میداد که این وقایع درشرف وقوع است وهمانها هم فردا واقعا " بوقوع میپیوست. به این دلیل با حفظ این حسن رابطه من توانسته‌بودم که بنفع مملکتم استفاده کنم و اطلاعات جالبی را ازاین میان بدست آورم واین اطلاعات دورازدسترس آقای ظلی سفیرما بود ودورازدسترس وزارتخارجه‌ولی وزارتخارجه مستقیما "این اطلاعات را بطریق من کسب کرد واگربیدار بودند شاید میتوانستند سیاست خوبی درقبال پاکستان داشته

باشند ولی متاسفانه آقای خلعتبری به من اظهار کردکه نظروزارتخارجه با نظر تو مخالف است . موقعی که ازایشان من سئوال کردم که جسارتا " سئوال میکنم نظر وزارتخارجه چیست ؟ فرمودندکه" وزارتخارجه نظردارد براینکه آقای بوتو یک اقلیت بسیار قوی ای را تشکیل میدهد ومیتوانند دراین نقش اقلیت اپوزیسیون بسیار رل موثری راداشته باشد درآینده پاکستان وما معتقدنیستیم که کودتائی برعلیه اش خواهدشد ." من عرض کردم که من اسم رئیس کشوری کودتاکننده راهم که خودآقای بوتوآوردندومنصوب کردندوپائین ترین افسر هم دررده فرمانده نیروی زمینی فعلی است به شما دادم وحالا باید دیدآینده چه اتفاق خواهدافتاد وتصورمیکنم آینده نظرمرا تایید کرد ، آقای ضیاءالحق ، عین این عبارت ، بر رأس کارآمدند و آقای بوتوبه زندان افتادندوبعدا " هم اعدام شدند بعدازه سال زجروحبس . ومتاسفانه وزارتخارجه موقعی متوجه این نکته بودکه دیرشده بود تاحدی . وبه ایشان هم عرض کردم که تاجائی که من اطلاع پیداکردم وشواهدحاکی است منطقه متشنج است وما باید توجه بیشتری چون درمسیرافغانستان هم آمده بودم وآنجا هم به آقای دکتر داودی سفیرمان درافغانستان ملاقاتی داشتم این احساس راکرده بودم که منطقه درافغانستان هم زیاد آرام نیست ، به آقای خلعتبری عرض کردم که اگرممکن است توجه بیشترداشته باشیدکه منطقه بسیارمتشنج است وما باید بیدارترازاینها باشیم . ولی متاسفانه آنچه وجودنداشت بیداری دستگاه بود . من همانسال مامورشدم که به بازرسی به لندن ومنچستر وهمین وین بیایم ازنظرداخلی کارشان وازنظر ساختمانها وازنظرمصارف بودجه هاوپولهایشان . آقای راجی نامی راکه آقای هویداسفیرکرده بودند خوب بخاطردارم که سفیرایران درلندن بودند . ایشان تقاضای پول گزافی ازوزارتخارجه کرده بودندکه تاجائی که من بخاطردارم ۴۰٫۰۰۰ پوند درآن روزبود برای تعمیردواتاق ووصل دواتاق بهم وموقعی که من این سفارت رابازرسی کردم دیدم هیچ همچین ضرورتی نداشته که دواتاق را ۴۰٫۰۰۰ پوند خرج

کنندووصل کنند. عین این گزارش را هم به تهران دادم‌که با نظرآقای راجی مخالفم. آقای خوانساری هم عین این نظررا به‌اطلاع آقای وزیرخارجه رساندند ولی بعداً " معلوم شدکه آقای هویدا ازبودجه مخصوص‌خودشان این پول را پرداخت‌کردند،تاجائی که اطلاع پیداکردم، نه وزارتخارجه. این سیستم کاربود وموقعی که به ایشان گفتم که آقادر سفارت‌بسته است‌وموقعی که من مراجعه کردم آنجا یک‌نوکرانگلیسی که سیگارپیپ‌توی دهانش‌بود دررا بازنمیکرد ودود میکردواین را روی مراجعین ایرانی سفارت واجازه ورودبه‌آنها داده نمیشد. چرا شمادراین سیستم مراجعات وتمنیات مردم تجدیدنظری نمیکنید؟ گفت،" بله،بله خوب اینها را ما میگوئیم." آقای خوانساری که مسئول بود آنموقع گفت،" ما اینها را میگوئیم ولی گوش‌شنوا کو." گفتم من نمیدانم کدام گوش‌شنوا را پس‌باید پیدا کرد وبه کجا باید رفت گفت؟ ولی مردم ناراضی هستند وهرروز برعده‌ی ناراضی‌ها افزوده میشود ومتاسفانه کار برای مردم انجام نمیشود.

بهرصورت، درمنچسترهم همین گرفتاری بود، ساختمان مجللی راگرفته بودندکه ماآنجا را هم تبدیل کردیم به یک‌ساختمان ارزانتری که بعدها مورد مخالفت‌بعضی ازآقایان قرارگرفت وگفتند اینها همه دون شأن شاهنشاهی ایران است. همه‌ی این سفرای ما بااطلاح آنچه‌راکه به آنها آویزان میشدندودست‌آویز خودشان میکردند شئونات‌شاهنشاهی بود واین شئونات‌شاهنشاهی خلاصه میشد درمبل ولوازم واتوموبیل وداشتن خانه خوب‌وساختمان اکثریت‌قریب‌باتفاق میتوانم به‌شمابگویم. خیلی کم من سفیری دیدم‌که‌معتقدومقید به این چیزها نبود وچون من مستقیما " مورددرخواست این چیزها بودم اینست‌که کاملا" به‌روحیات این آقایان سفرایمان واردم وچه نامه‌های آنهاکه خصوصی یا عمومی دریافت‌کردم وچه‌تمنیاتی دراین موارد داشتند واین مهمترین خواسته‌های آقایان بوده،بیشتر اکثریت‌شان. متاسفانه این جریان ادامه‌داشت وآقای خوانساری هم درآخرکارکه من خوب‌بخاطردارم قبل از ایشان

آقای هدایتی نامی بودکه بسیار آدم ضعیفی بودوبا وزارتخارجه ارتباطی نداشت و ازخارج به وزارتخارجه تحمیل شده بود ازطریق آقای هویدا وبعدا " هم ازوزارتخارجه ایشان رفتندوآقای پرویزخوانساری با اختیارات کامل به وزارتخارجه آمدند باسمت معاونت اداری ، قائم مقام رئیس خارجه ومعاونت مالی یک همچین چیزی دوسه تاسمت بااختیارات تام ایشان مسئول این کاربودند ودرهمین سمت ایشان بودندتازمانی که انقلاب شد و۱۵ روزقبل ازاینکه باصطلاح دولت موقت تشکیل بشود وتحویل گرفته بشود ایشان ایران راترک کردند وبه پاریس تشریف بردند . این جریان کارما تازمان قبل ازانقلاب بود .

س ـ شما درزمان نخست وزیری دکتربختیار هم دروزارتخارجه بودید؟

ج ـ بله .

س ـ لطفا " این راادامه بدهید برسیم تازمانی که شما بازنشسته شدید؟

ج ـ بله . عرض کنم که آقای پرویزخوانساری همانطوریکه عرض کردم قائم مقام بودند آقای منوچهرظلی هم معاون سیاسی بودند درآنموقع تاآمدن آقای شاپوربختیار . آقای دکترشاپوربختیار که نخست وزیرشدند ایشان آقای میرفندرسکی راانتخاب کردند برای این کار وتاجائی که من اطلاع دارم چون دراین جریان بودم باید بعرضتان برسانم که آقای میرفندرسکی ازطریق آقای دکترعزالدین کاظمی معرفی به آقای دکتربختیارشدند . آقای دکترعزالدین کاظمی چون درجبهه ملی سابقا " بودند وپدرشان هم وزیرخارجه مرحوم آقای مهذب الدوله کاظمی وزیرامورخارجه مرحوم دکترمصدق بودند آشنائی باآقای دکترشاپوربختیار داشتند وآقای دکترشاپوربختیار بطوریکه آقای کاظمی به من اظهارداشتند متمایل بودندکه آقای دکترکاظمی وزارت خارجه ایشان راعهده دارشوند ولی آقای دکترکاظمی قبول این پست رانمیکنند و میفرمایند که من شخص دیگری رابه شما معرفی میکنم که مورد اعتماداست ومورداطمینان جنابعالی هم قرارخواهدگرفت . پس ازتشکیل یک جلسه مصاحبه آقای احمدمیرفندرسکی

را به ایشان معرفی میکنندوآقای دکترشاپوربختیار هم پس از یک جلسه مصاحبه ایشان را بعنوان وزیرخارجه می پسندندوانتخاب میکنند .بااین ترتیب آقای احمدمیرفندرسکی که یکی ازکارمندان برجسته وزارتخارجه هستند ومن شکی دردرایت وسوادواطلاعات ایشان ندارم ویکی ازاعضای واقعا" لایق دیپلمات لایقی هستند بااین سمت انتخاب شدند. من آقای میرفندرسکی راازجهت کاریروزارتخارجه میپسندم ، ایشان فقط یکی دوتا نقطه ضعف خصوصی دارندکه کاش آن نقطه های ضعف را نمی داشتند.

س- شما درچه سمتی بودید آنموقع دروزارتخارجه ؟

ج - من رایزن وزیرمختاربودم رایزن یک بااطلاح که آقای آرام ازبین بردند وزیرمختاری راتبدیل کردندبه رایزن یکی ودوره هایش را طولانی کردند ، این شگرد آقای آرام بود متأسفانه وبنده وزیرمختاربود مقام سیاسی ام سه سال قبل از آن شده بودم وزیرمختار ، درلاهوروزیرمختارشدم وبرگشتم تهران دراین سمت . در۴ ماه قبل ازانقلاب هم آقای خوانساری یکروز مراخواستندوپیشنهادکردندکه سه چهارجا یکی اندونزی بود ، یکی بنگلادش بود یکی هم من پیشنهادکردم گفت ،" کجا مایلی بروی ؟" من پیشنهادکردم کابل میروم. هما نجا آقای دکترداودی درکابل بودو میخواست ازکابل بیاید . تماس گرفت با آقای پرویزخوانساری . آقای خوانساری گفت ،" متاسفانه کابل راما میخواهیم تمدید کنیم آقای داودی را یکسال ." وآقای داودی تلفن کرد من بودم حضورا " بهاوگفت ،" میخواهم بیایم تهران ." گفت ، " نه ، آنجا باید بمانی برای اینکه دستوردادند یکسال تمدید شوی ." واوخیلی ناراحت شد داودی البته . من علاقمند بودم که به کابل بروم روی آن ۲ ماهی که درآنجا بودم ودوست داشتم مردم افغانستان را واقعا" چون مرکز فعالیتی بود برای هرکسی . ولی ایشان به من گفتندکه اینطوری است وتواگرحالا هست یا اندونزی میتوانی بروی یابنگلادش حاضری میتوانی دراین دوسه ماهه بروی . وبعدبرحسب یک تقاضائی که آقای خلعتبری داشتندومن انجام ندادم وآنهم میتوانم بگویم که آوردن ..

س ـ تمنا میکنم.

ج ـ پسرآقای مهندس علم بود که پدرشان سفیربود و این آقای مهندس علم کارهای دکوراتور وزارتخارجه بود وکاربا شگاه وزارتخارجه را انجام میداشت. آقای خلعتبری اصرارداشتند، من خیال میکنم که برحسب فشاری که بهایشان آمده بود که نمیخواهم اسم بیاورم ازچه ناحیه‌ای، ایشان را بیاورند وکارمندادارهٔ ما بکنند و بنا بودکه پیشنهادایشان را من بدهم که ایشان قراردادی اضافه بشودواینجا استخدام بشوند من شرط را با این طریق پذیرفتم که ایشان بایستی مطابق یک کارمندمعمول ازساعت ۸ تا ۲ بعدازظهرانجام وظیفه مستقیم زیرنظرمن بکنند.

س ـ شما رئیس کارگزینی بودید آنموقع ؟

ج ـ آنموقع رئیس اداره ابنیه اموال ورفاه وتاسیسات بودم وایشان هم بایستی درآن اداره انجام کارمیکردند. این پیشنهادرا نپذیرفتم وآقای خلعتبری خودشان این پیشنهادرادادندبه کارگزینی وکارگزینی حکم ایشان رابهمین طریق با ۱۵٫۰۰۰ تومان حقوق اضافی صادرکرد واین ازاین اشتباهات بود ومتاسفانه این باعث ناراحتی آقای خلعتبری شدوآقای خوانساری خیلی صریح به‌من گفتند، "تومثل اینکه حالیت نیست. این راآقای وزیرخواسته‌که بنویسی ، اینها چیست وبده‌من" وآن پرونده رابردندپیش آقای وزیروبنده‌خوشبختانه‌سفیرنشدم دیگردراین ۳ ماه وبعدهم‌که نزدیک انقلاب‌شد. آرام آرام همه اینها رفتنی شدند وما درهمین جا متوقف شدیم. بهرصورت ، این جریاناتی بودکه اتفاق افتاد تازمانی که‌آقای میرفندرسکی به‌وزارتخارجه آمدند. آقای میرفندرسکی سوابق مرادرمسکودرسابرادرات می ـ دانستندوخودایشان شاهدوناظربودند. درزمان ایشان آقائی به‌اسم مرتضی مرتضائی شدندمدیرکل اداری . ایشان مرااحضارکردندوگفتند،" مایک مأموریت‌به شما خواهیم داد که بعنوان یاسرکنسول یاسفیربه خارج به یکی ازاین نواحی بروید یابه پاکستان ویابه.." فکرمیکنم ، "کراچی." به ایشان عرض‌کردم‌که‌من طالب

ماموریت نیستم وبه آقای میرفندرسکی بفرمائیدکه خیلی متشکرم ازلطف شما ، فعلا" خیال ماموریت رفتن ندارم . بعدآقای میرفندرسکی خوب اهل شوخی است زیاد . من و آقای کاظمی باتفاق ملاقاتشان کردیم ودوسه تا شوخی هم کردندالبته ، بگذریم .
ایشان ۳۷ روز دروزارتخارجه جمعا" وزیرخارجه بودند ولی واقعا" ناملایماتی را متحمل شد آقای میرفندرسکی چون مواجه شد بادوران انقلاب وبعدآمدن باصطلاح بیرون آمدن ورشد جماعتی که اصلا" تاآن روز اصلا" شناخته شده بودند ولی نه بعنوان فردمفیدبرای انقلاب بنظرمن . من آنچه که درقیافه خیلی ازآنها میدیدم آنها رابیشترماموراساواک دیدمشان . ماموربن ساواک رامیدیدم کەدرلباس انقلابی وکارانقلابی میخواهند انجام بدهند .
س - دروزارتخارجه ؟
ج - بله . وبدون تردید اینها پرونده داشتند ،پروندەهایشان درساًزمان موجود بود وهست واینها انقلابی های اول دفعه اینها بودندو بیشترشان هم کسانی بودندکه با آقای خوانساری بسیارنزدیک بودند یعنی ازدستورات آقای خوانساری تبعیت میکردند .
آنچەکه من درقیافه این آقایان دیدم این بود واین عجیب بودکه سینه چاک دادن و یقەدرانی این آقایان برای آدم خیلی جالب میآمد . کارگردانهای اول انقلاب که باصطلاح پیشقدمهایش بیشتراین آقایان بودند که باتهدید وارعاب وهتاکی وبا زمینەهای اخلاقی که داشتندازقدیم وآمادگی برای اینکاررداشتند میخواستندیک زمینەای رابرای خودشان فراهم کنند . وبعدا" هم که من برخلاف تصورآنهاکه ملاحظه کردندومتوجه شدند که تمایلات ملی داشتەام ودارم نتوانستند به اهدافی راکه داشتند برسند این اهداف راحفظ کردند تازمانی که آقای دکترسنجابی ازوزارتخارجه رفتندوآقای دکتریزدی آمدند . درآنموقع بوسیله بعضی ازایادی که اطراف آقای دکتریزدی رااحاطه کرده بودند وبه آنهاکمکهائی ازطرف این آقایان شده بود توانستند موفق بشوندوپستهائی راکه درنظرداشتند بدست بیاورند . البته

آن پست‌ها هم دیری نپائید کسانی که بعدازانقلاب به وزارتخارجه آمدند بابررسی پرونده‌های اشخاص به هویت‌صحیح وسقیم اشخاص پی بردند وآقایان رابه تهران احضارکردند وازپست‌هایشان برکنارشدند وبعضی ازآنها اخراج هم شدند.

س- حالا میرسیم به رویدادهای مربوط به هریک ازاین وزرای خارجه‌ای که آمدندیعنی وزارتخارجه آقای دکترسنجابی ، بعدازایشان آقای دکتریزدی، وشما زمان آقای قطب‌زاده هم بودید؟

ج - نه، من زمان آقای یزدی بازنشسته شدم.

س- شما زمان آقای یزدی بازنشسته شدید.

ج - سال ۱۳۵۸ . مهر۵۸ بودکه من بازنشسته شدم. آقای یزدی مدتی چندماهی آنجا بودندکه‌من بازنشسته شدم.

روایت‌کننده : آقای دکتر محمد پدرام
تاریخ مصاحبه : ۱۹ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین - اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

س - آقای پدرام شما سال ۱۳۲۸ وارد مجلس شورای ملی شدید بعنوان کارمند مجلس شورای ملی ودرآن زمان دردانشگاه هم بودید وازآنجائیکه این دوران یک دوران بسیار مهمی است درتاریخ ایران میخواهم ازحضورتان تقاضا کنم اهم فعالیتهای دانشجوئی تان رادرآن زمان وهمچنین رویدادهائی راکه درمجلس شورای ملی ناظرش بودید برای ما توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم که آنچه را که بخاطر دارم دردوران دانشجوئی زمانی که ما دردانشکده حقوق بودیم یادم میآید که آقای دکترشایگان درکابینه مرحوم قوام السلطنه مثل اینکه وزیرفرهنگ بودند به دانشگاه آمدند وسخنرانی برای دانشجویان کردند وحتی در اجتماع دانشجوها به دانشجوها پرخاش شد. من خاطره خوبی ازآقای دکترشایگان آنوقت نداشتم. دردانشکده حقوق ایشان استادما بودند وخوب حقوق مدنی بسیارعالی که ایشان تألیف کردند مورد استفاده همه بود ومقام علمی آقای دکترشایگان سرجایش محفوظ.

س - پرخاش بابت چه بود آقا؟ ممکن است این موضوع پرخاش را توضیح بفرمائید؟

ج - پرخاش بابت، تا جائیکه بیادم میآید الان دقیقاً " ممکن است به حافظه‌ام نباشد ولی آنقدرکه یادم هست دانشجویان دراعتراض به کابینه قوام السلطنه یادم هست که اجتماعی بود درداشنگاه وآقای دکترشایگان آمدند این اجتماع دانشگاه را پرخاش

کردندبا این اجتماع دانشگاه آنقدرکه من بخاطردارم درمورد این تجمع دانشجوها و اصرارکردندکه چرا تجمع میکنیدوبرویدسرکلاسها یتان ودرستان را بخوانیدوا ینجوری شد. من درآنموقع خاطره خوشی ازمرحوم دکترشایگان نداشتم، درذهنم اینطوری از ایشان تصویری پیدا شده بودکه موردپسندم نبود. ولی بعدکه درهمان سالهاکه دانشکده حقوق بودم وایشان هفته‌ای یکروزهم درکتابخانه‌شان درمنزلشان دانشجوها آزادبودند میپذیرفتندواینها من وبرادرم هم گاهی سربه‌ایشان میزدیم وآنجا یک مباحثاتی بود هم ازنظرعلمی وازنظرسیاسی میکردیم. دکترشایگان آدم بسیار درست داشتنی بوددرآن محافل. کم‌کم ازکارسیاسی برکناررفت آقای دکترشایگان یعنی ازکارروزارت آمدکنار وبهمان کارتدریس میپرداخت وبعدهم مقداری مریض بود البته دکترشایگان ازنظرمعده ازهمان زمان. ولی البته محضر دکترشایگان محضر قابل استفاده بود بهرصورت ازلحاظ همه چیز. این جریان ماند تاوقتی که در دانشگاه حالا به‌مرحله بعدی آقای دکترشایگان قصدم اینست که ایشان را میخواهم دردوسه مرحله توجیه کنم.

س ـ بله، میرسیم به موقعیت ایشان من ازشما سئوال خواهم کرد.

ج ـ آن حالا بله میگذارمش بنهم برای بعد. دردانشگاه درزمانی که‌ما بودیم آنچه که‌من بخاطردارم درسال ۲۷ یادم میآید که حتی مقارن بودبازمانی آقای مرحوم سرلشکررزم‌آرا رئیس ستاد ارتش بود وبقدرت رسیده‌بود درارتش ویک مقدماتی درارتش مثل اینکه‌استشمام میشد تحولاتی. خوب بخاطردارم که کمونیست‌ها درآنموقع بسیار نفوذ پیداکرده‌بودند دردانشگاههای مختلف بخصوص دردانشکده ادبیات ودو سه دانشکده دیگر.

س ـ بله حزب‌توده.

ج ـ حزب‌توده بله، مقصودم ازکمونیستها که عرض میکنم درآنموقع فقط حزب‌توده‌بود چون انشعابی نشده‌بود هنوز. حزب‌توده با این قدرت دردانشگاهها پیشروی میکردو

سعی میکردکه انجمن دانشجویان را دراختیارخودش بگیردواکثریتش راآرا حزب توده ببرد طرفداران حزب توده . دردانشکده ادبیات این موفقیت پیدا شده بودتا حدودی وسعی داشتندکه این رادردانشکده حقوق ودانشکده فنی ، ودردانشکده پزشکی هم به ثمر برسانند . ازهمه جابیشترمدنظرشان دانشکده حقوق بود . درآن سالها من یادم هست که درسال ۲۷ من درکلاس دوم دانشکده حقوق بودم آنقدرکه بخاطردارم درس میخواندم همکلاسی های من یکعده آقای ، یادم میآید ، محمودامامی بودکه بعدها وکیل مجلس شد امامی خلخالی ، مویدالدین مرجائی بود دکترمویدالدین مرجائی که بعدهانماینده ایران درکانادا شددرامورا قتصادی واینها همه درحزب نبود درداروددسته آقای محمد نخشب بودند درآنموقع .

س - بله ، یعنی در"حزب ایران".

ج - حزب ایران اول بودند ولی ازحزب ایران انشعاب کردند بعدحزب سوسیالیستهای اسلامی رادرست کردند .

س - همان منظورتان"جمعیت آزادی مردم ایران " است .

ج - " جمعیت آزادی مردم ایران " است .

س - ولی آن درسال ۱۳۳۱ آقا ایجادشد .

ج - بله ، آنموقع "حزب ایران " بودنداینها ، عضو " حزب ایران " بودند بله . آقای حسن راضی بود ، محمدنخشب بود ، مویدالدین مرجائی بود . اینها عضو " حزب ایران " بودند آنموقع بله وآقای دکترسنجابی وزیرک زاده واینها هم که خودتان میدانید اللهیارصالح اینها هم بودند البته . درآنسال حزب توده سعی کردکه بانفوذ به داخل دانشکده حقوق این اکثریت انجمن دانشجویان راببرد ودانشگاه رادرتحت نفوذ خودش داشته باشد . من البته وارد هیچ دسته وحزبی نبودم ازاول ، علاقه ای به رفتن دراحزاب نداشتم ولی علاقه به همکاری به همفکری داشتم درآنموقع البته . این بودکه درکنار اینها چون این آقایان رادوست داشتم آدمهای صاف وپاکی بودند

باآنها همکاری میکردم خودم هم عقایدی برای خودم البته شخصی داشتم . آقایان هم مرا بهرصورت دوست داشتند یا احترام میکردند بهرصورت دوست ورفیق بودیم و هفت هشت ده نفری از این سنخ سنخیت فکری با هم داشتیم. خودشان نمیخواستند مستقیم ، من احساس کردم ، که داوطلب بشوند ولی سعی کردندکه یک کاندیدائی درست بکنند دردانشکده حقوق وزمینه را درست کنندبرای شکست طرفداران حزب توده . درسال دوم بنده را کاندید کردند . کسانی که خیلی دراین مورد حساسیت بخرج میدادندومن آنها را تا آنموقع نمی شناختم یکی آقای داریوش فروهربودکه یادم میآید یک کلاس بالاترازما بود ، کلاس سوم بود آنقدرکه یادم میآید ، وکسان دیگری هم بودندکه یکیش یادم می - آید دکترطاهری نامی بودکه بعدها دکترشد دکترطاهری شدکه وکیل دادگستری بود قوم وخویش آن طاهری معروف که وکیل مجلس بود یزدی ، ازخویشان نزدیک آهان برادرزاده فکرمیکنم یا خواهرزاده دکترطاهری یزدی. ایشان هم فامیلش طاهری بود یزدی هم بود ایشان هم خیلی عضوموثری دراین جریان بود . ماجلساتی داشتیم وتصمیم گرفتنددراین جلسات یکنفررا کاندیدکنندومرا کاندیدکردند نماینده دانشجوهای سال دوم وسال دوم سال موثری بوددردانشگاه که اگرسال دوم می باختیم چیزرا سالهای دیگرهم میباختند ، ما یک همچین احساس وجوی بوجودآمده بود . روز رأی گیری ما سعی کردیم ، ما جلساتی را قبلا" آماده کردیم همه رای دادندکه بنده داوطلب بشوم ودر آن روزی که خواستند رای بگیرندکه توده ای ها آرا را مغبن کردند زنگ ،من یادم هست که ، دکترمشکوه بود باصطلاح محمد مشکوه بود نه دکترمشکوه ، مشکوه پسرایشان .
آقای آسید محمدمشکوه بود درس تفسیرداشتیم ما درس تفسیربا ایشان دردانشکده حقوق داشتیم ، مثل اینکه تفسیربود فکرمیکنم .

س - بله ، حالا آن اهمیت ندارد .

ج - مقصودم کلاس ایشان بود . من با آقای دکترمشکوه یک ارتباطی داشتم ، از دانشکده معقول هم ارتباط داشتم چون آنجاهم درس میخواندم مرا میشناخت بهرصورت .

به ایشان گفتیم که ما میخواهیم شما نظارت کنید برانتخابات ولی منتها مواظب باشید که اینها نبرند ضمنا " کمک کردبه ماالبته . بهرصورت ، انتخابات دانشکده حقوق بهم خورد آنقدرکه من میدانم آرا رانگذاشتندچون توده ای ها احساس کردندکه میبازند بهم زدندانتخابات را ، انتخابات متوقف شد وددانشکده هانتوانستندببرند دانشجویان را . ازاینجا این سپربه قهقرا رفت خلاصه . تاچندی بعدکه ترتیبی دادندکه دانشکده حقوق مورد حمله قراربگیردویک مشت کارگرتشویق شدندوآمدند برای اینکه دانشکده حقوق را با صطلاح مسخر کننبد یا بزنند

س - مرعوب کنند .

ج - مرعوب کنند بله دانشجویانی که مخالفندخلاصه چاقوبزنند این طو . من یکی از این دانشجویان توده یادم هست هوشنگ گنجی بود وچون من به این کمک کرده بودم دوستانه این میخواست تلافی کند ما نشسته بودیم سرکلاس آمدبیرون ومراخواست گفت ،" دوستانت راازدانشکده ببرکه جانشان درخطرمیافتاد وخودت هم برو زود که میآیندالان ." ما فقط توانستیم به این بچه هابگوئیم که خودتان رابرسانید بیرون یک هفت هشت تاخودشان رارساندند یک چندتا هم توراه بودندکه کارگرها رسیدند با سنگ وچوب وفلان ، البته به اسم دانشجوآمده بودند وارد محوطه دانشگاه شدند معاون دانشکده هم آقای دکترافشار بود یادم میآیدکه میگفتندارتباطاتی داردباد ستگاه که بعدها وزیرکارشد . ایشان هم خوب بهرصورت مثل اینکه ترتیب صحیحی ندادند که ترتیب بدهند . یک روابطی داشتندکه خودشان به اطلاع مقامات مربوطه شان رساندند . درهای دانشکده رابسته بودند بهرصورت شیشه ها راشکستندودانشجویان راکتک زدند ما توانستیم خودمان رابه دیوارهای جنوبی دانشگاه برسانیم وازطریق دانشکده طب ازآن پشت فرارکنیم بهرصورت ازدیوار وگرفتارآن ضرب وشتم نشدیم ولی دوسه تا ازرفقا گرفتارشدند یکیشان هم گویا چاقو خورد یکی چوب خورد . آقای داریوش فروهررا من دیدم که ازسرپله ها با چوب که زدندش توی کمرش ازبالای پله ها غلتید تا

توسالن پائین افتاد چون قدش بلندبودوشاخص بودبهرصورت کتک راا ول ایشان خورد خلاصه چون یک خرده استقامت هم کرد . بعددیگرآمدیم ما رفتیم فوری به شهربانی وستادارتش واینوروآنورهی تلفن کردیم که آقا یک مشت رجاله ریختندتودانشگاه، گاردنداشت دانشگاه که آنموقع ، ودانشگاه رادارندبهاین شکل درآوردند هیچکس جواب نمیدادمثل اینکه تمام چیزها قطع شده بود همه خلاصه ترتیبی داده بودند وبعدمعلوم شدکه ارتباطی بین این دستگاه واین حمله واین ارعاب مثل اینکه آنوقت درستادارتش ویارئیس ستادارتش بوده بهرصورت این احساس پیدا شد .
بهرصورت ، ما دیگرمتفرق شدیم وازآن ببعد دانشکده حقوق چندروزی تعطیل بود یا بعد یک ترتیباتی دادند ومجددا " براه افتادند وازآن سالها ببعدبودکه درنظرگرفتند که یک گاردی رابیاورند درددانشگاه ، گارد دانشگاه تشکیل بدهندومحافظت کنند چون همانطوریکه مسبوقید پلیس حق ورود به دانشگاه را نداشت ودانشگاه مصون از این تهاجمات بودهمیشه ،ازمداخلات پلیس،و مستقل بود .
س - آقای پدرام درروز ورودآقای سپهبدرزم آرا بعنوان نخست وزیربه مجلس شورای ملی که هیئت دولتش را معرفی بکند آیا شما آنروز درمجلس حضورداشتید؟
ج - بله .
س - ممکن است خاطره ای راکه ازآنروزدارید برای ما توضیح بفرمائید؟
ج - عرض کنم که درجریان انتخاب آقای سپهبدرزم آرا به سمت نخست وزیری ومعرفی ایشان به مجلس شورای ملی ومعرفی کابینه ایشان ازطرف خودایشان من شخصا " آنجا بودم وناظراین ورودبودم . اگربخاطرداشته باشید ازقبیل مرحوم دکترمصدق اعلان کرده بودندکه یک مارشال با چماق بدستش ،عصای مارشالی مقصودشان بود ، نمیتوانند واردانی صحنه مجلس بشودما اجازه چنین ورودی به اونخواهیم داد . مرحوم رزم آرا لباس شخصی پوشیده بود من خوب بخاطردارم که یک کت وشلوارسیاه رتروتمیزی تنش کرده بودوکابینه اش هم که آمدند تو ما منتظربودیم ببینیم چه عکس العملی از

جانب جبهه ملی ومرحوم دکترمصدق باصطلاح به منصه بروزمیرسد من یادم هست که مرحوم رزم آرا یک کت وشلوارقهوه ای یادم میآید تنش بود حتی . وقتی که از در مجلس خواست وارد.. ازسرسرای مجلس واردسالن مجلس شد جلسه مجلس بشود دم دروقتی که واردشد اول یک تعظیم بلندبه همه نماینده ها کرد. بعدا جازه خواست به مجرد اینکه واردشد مرحوم دکترمصدق ازجایش بلندشدوگفت ، " مارشال چماق بدست برو بیرون ، بروبیرون ." این اصطلاح یادم میآید یک همچین اصطلاحی بودکه حالا ثبتش راباید دیدتوجلسه مجلس چون عین این عبارت را ما نوشتیم. شروع کردند به پرخاش کردن وبعدآمد ومرحوم رزم آرا دوباره یک تعظیمی کردوخیلی همان لبخندی داشت همیشه رزم آرا لبخندبزرگی هم میزد. با همان لبخندش وهی تعظیم کردوسرش راتکان دادونشست با اجازه. آقای سردارفاخرهم که خوب ازطرف جناح دربار موظف بودکه این را تحمیل کند. خواست مجلس را اداره کند " آقا بنشینید، شلوغ نکنید." البته با همان تظاهرات مرحوم سردارفاخرکردوبعدبه ایشان اجازه دادکه بنشینند آمدند هیئت دولت نشستند. خوب بخاطردارم یکی ازقیافه هائی که خیلی جالب بود درسطح این کابینه آقای ، چون اسمش راهم چندبارآوردیم، پرویز خوانساری بود . ایشان آنموقع شاید ۴۰ سال سن داشت یانداشت آقای پرویزخوانساری ولی بهر حال بعنوان کفیل وزارت کاربرای اولین بار به مجلس معرفی شدندکه همه تعجب کردند وبعدخوب وزرای دیگرهم بودند. مرحوم رزم آرا اجازه خواست که برودکابینه اش را معرفی کند ، آقای سردارفاخرخوب به او اجازه دادبیاید پشت تریبون . موقعی که آمدپشت تریبون بازدوباره البته وقتی بلندشد دوباره یک تعظیم هم به سردارفاخر چون روبروی جلسه ونخست وزیرهمیشه صندلیش روبروی صندلی رئیس مجلس است ،ازپائین یک تعظیم کرد وبعدرفت پشت تریبون وشروع کرد به اینکه بگوید که من درچه موقعی عهده دار این پست شدم وبه چه علت ومیخواهم چه کارکنم بخصوص که مسئله نفت هم مطرح بود. یادم هست موقعی که کابینه اش را معرفی کرد مرحوم دکترمصدق شروع کردبه ،

آین صندلی های مجلس را نمیدانم ملاحظه کردید یک پیشدستی داردکه بلند میشد که
آقایان بلندش میکردند ازآنجا میآمدندبیرون . این پیشدستی اش را کوبید مثل
اینکه ازقبیل قرارگذاشته بودند. بعدشروع کردند به بلندکردن وکوبیدن . این چند
نفروکلای جبهه ملی که بالا نشسته بودند یادم میآید عبدالقدیرآزادهم جزوشان
آنوقتها بود، عبدالقدیرآزاد بود،مرحوم اللهیار صالح بود، دکتربقائی بود، حسین
مکی بود، نریمان بود..

س - حائری زاده ؟

ج - حائری زاده بود آنموقع بله، مهندس رضوی نه بعدها آمدازکرمان آنموقع مهندس رضوی هم
بودولی جزوجبهه ملی نبودآنموقع .دیگرآنهائی که میکوبیدند ۸ نفرصندلی هایشان را
میکوبیدند. بهرصورت، مرحوم دکترمصدق چون جداازآنها نشسته بودهمیشه طرف بین
راست وچپ تقریبا" این پائین ردیف پا پین می نشست . این آقایان طرف چپ مجلس
آن بالا یک دوردیف به آخرمانده نشستند، شروع کرددستی اش را بشدت کوبیدن.آنهائی
که بشدت میکوبیدندیادم هست که هم میزدندهم میکوبیدند یکی دکتربقائی بود
یکی حسین مکی بود ویکی هم عبدالقدیرآزادکه خیلی اوپرخاش هم میکرد درضمن .
شروع کردنددستهایشان را کوبیدن که صدای رزم آرا نرسدکه بتوانند بنویسند بعنوان
اعتراض . بعدمرحوم اللهیار صالح آدم مبادی آداب بیشتری بود یکخرده هم بیشتر
محجوب بود. اونمیزد اول دسته صندلیش را نکشیده بود بزند اینها بعدمن دیدم که
مرحوم دکترمصدق بلندشد گفت، " آقا بزنید." با تشربه اوگفت، " آقا چرا نمیزنید؟"
بعداللهیار صالح من یادم هست خجالت کشیدوخندیدوگفت، " بله." بعدیواش بر-
داشت وآرام میزد. این جلسه هیچوقت من یادم نمیرود واینها هم بشدت آنوقت بعد
پاشده بودند ایستاده بودند به اوبقائی اینها هم اعتراض میکردند البته به رزم آرا
خیلی شدیدحمله شد. ولی رزم آرا بهرصورت حرفهایش را نشنیدندهم یک عده زیادی چون
خیلی سروصدا شد شلوغ شد جلسه . یک عده هم که مخالفین بودند " آقا بگذاریدحرفش

را بزنند." موافقینی که یزدی وامثال ظاهری ها وآن دارودسته‌هائی که بودند که باید این را تحمیل میکردند. بهرصورت هی میخواستندکه آقا حرفش را بگذا ریدبزنند سردا رفاخرهم " بنشینید، فلان میکنم واله" بالاخره‌رزم آرا همینطوردروسط این شلوغی این کابینه‌را معرفی کرد وکسی هم چیزی نفهمید ازکابینه‌اش وبعدصورتش را دادالبته ثبت‌کردند برای اینکه چیزی شنیده‌نمیشد توی این شلوغی . بهرصورت دیگربعدبنا شدکه برنامه دولت مطرح بشودوقضیه نفت به‌میان آمدواستیفای حقوق ملت ایران که‌البته ازطریق آقای رزم‌آرا اگرنظرتان باشد مرحوم رزم آرا با پانصدهزا رلیره‌قال راکنده بود که‌ازدولت انگلیس بگیرند وعلی الحساب کاردولت را با پانصدهزا رلیره پزندا سترلینگی میخواستندا زشرکت نفت بگیرند بنا بودچرخها را بگردانند یک قدری من خوب بخاطردارم این را ومرحوم دکترمصدق ازاوسئوال کرد گفت، " شما با پانصدهزا رلیره میخواهیدنفت ایران را معامله کنید،با پانصدهزار لیره؟ آخرمردحسابی چه‌شرایطی ؟ چه‌قراردادی رفتی بستی برای اینکار؟" خوب اعتراضات وآن جلسه بهم خوردخلاصه . این جلسه ورود آقای رزم‌آرا بود به مجلس که‌من خودم شاهدش بودم وهیچوقت فراموش نمیکنم. آن کارمرحوم اللهیارصالح بودویکی ازاین دسته‌های چیزهاکنده‌شد یادم هست که..

س - صندلی .

ج - نمیدانم مال دکتربقائی کنده‌شد یا مال .. یکی ازاین آقایان دسته صندلیش راکند بهرصورت اینقدرشدید زده بود که‌دسته صندلیش درآورده بودوچوبش هم در دستش مانده‌بود. این آن خاطره آن معرفی کابینه مرحوم رزم آرا است به مجلس .

س - شما تا سال ۱۳۳۷ مجلس بودید یعنی مجالس مهم دوران قبل ازکودتا وبعدازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را دیدید. میتوانید لطف بفرمائیدا هم خاطراتی راکه فکرمیکنید که مفیداست که‌درتاریخ ایران ضبط بشود برای ما توضیح بفرمائید؟

ج - خیلی زیاد..

س - چون خیلی زیاد است؟من دانه دانه آنها را فرصت ندارم که یک بیک از شما سئوال کنم بنابراین میخواهم از شما خواهش کنم آنهائی را که از نظر تاریخی حائز اهمیت فوق العاده اند آنها را برای ما توضیح بفرمائید؟

ج - من آنچه را که از نزدیک خودم شاهد بودم چون متوجه بودم یکی رویه شخص آقای دکتر مصدق در این جریانات بود .من شخص مرحوم دکتر مصدق را از همکارانش جدا میکنم حسابش را . مردم ایران باید متمایز کنند . اینهائی که با دکتر مصدق همکاری کردند بعداً " بعنوان همکار خودشان را، نمیگویم جا زدند، معرفی کردند اینها راهشان با راه دکتر مصدق شاید بنظر من یکی نبود، رویه شان هم یکی نبود . دکتر مصدق آدمی بودکه بنظر من به آنچه که گفت معتقد بود و به آن هم عمل کرد تا آخر هم به آن راه ورسمی که داشت وفادار ماند هیچوقت هم هیچ تغییر مطلع وراهی نداد . مبادی آداب بتمام معنا بود بدون شک متواضع به تمام معنا بود آدم بسیار باهوش وخیلی خوش برخورد وسریع - الانتقال خیلی در رأی وفکر خودش هم مصمم وقاطع بود آنچه که من از او دیدم. خیلی از همکارانش را دیدم تزلزل داشتند در وسط کار، خیلی هایشان شأن همکاری با او را شاید نداشتند ولی فرصتی برایشان پیش آمده بود منتها از این فرصت حتی نه بنفع خودشان بنفع مردم هم که نتوانستند بنفع خودشان هم استفاده نکردند. بهرصورت آن جلساتی را که من شاهد بودم که دکتر مصدق باصطلاح در آنها شرکت کرد یادم نمیرود این نحوه باصطلاح مبارزه دکتر مصدق یکی از جلساتش رفتن توی خیابان بودکه خوب یاد داریم که وقتی با او مخالفت کردند ونمیخواستند به او ورأی اعتماد آن شکلی را بدهند قاطع راکه بخصوص مبارزه بین او وبود و بنظر من بین شاه برسر ارتش وبرسر احراز قدرت وهمان عقیده ای راکه همیشه دکتر مصدق داشت که شاه باید سلطنت کند نه حکومت وشاه هیچوقت نمیخواست به اینها تمکین بکند حتی تا روزهای آخرش وهمین بزرگترین اشتباهش شد خودش خسران دید وشاید دیگران هم همینطور، این بنظر من یکی از شاهکارهای دکتر مصدق بودکه رفت تو خیابان وبه مردم گفت که من میخواهم

برای این مردم صحبت کنم برای اینکه شما شاید که مجلس هستید و مردم مجلس هستند و الا مجلس که اتاق است و صندلی. در کمیسیونها هم که من نگاه میکردم دکتر مصدق هیچوقت آراء اش را نه تنها تحمیل نکرد بلکه سعی کرد که آن آرائی راکه، عقایدی راکه پیدا کرده در مورد ملی کردن نفت و فلان سعی میکرد آقای جمال امامی وهمکارانش را متقاعد کند نمیخواست با آنها مبارزه عقیدتی بکند میخواست آنها را برا ه خودشان بکشاند. حاضر نبود که رئیس کابینه بشود و کابینه تشکیل بدهد دکتر مصدق اجبارا " این کابینه را تشکیل داد من شاهد بودم. چون میخواستند زمیدان بدرش کنند آوردندش و وادارش کردند نخست وزیر بشود وگفتند این تزی راکه خودت دادی که یکی ملی کردن نفت است و یکی اصلاح قانون انتخابات، این دوتا تزرا خودت بیا عمل کن وفکرکردند که یک پوست خربزه‌ای زیرپای دکتر مصدق گذاشتند نمیتواند اینکارها را بکند درملی کردن نفت موفق نمیشود، درديوان لاهه مسلما " شکست خواهد خورد ونتیجه این خواهد شد که مصدق برای همیشه منزوی خواهد شد وشاید منفور از نظر آنها.

دکتر مصدق هیچوقت داعیه‌ی، من توکارهایش دیدم اگرمیخواست نخست وزیر بشود خیلی برایش راحت بود این کار همچین مشکلی نبودکه بگوئیم که دکتر مصدق را انتخابش نمیکنند برای نخست وزیری چون خیلی از این شرایطی راکه لازم بود درآن زمان دکتر مصدق داشت احتیاجی نبود کافی بودکه تمایلی نشان بدهد.

س - نظر دکتر مصدق تا آنجائی که شما شاهد و ناظرش بودید نسبت به مجلس شورای ملی چه بود؟ آیا واقعا " خودش را درمقابل مجلس شورای ملی پاسخگو میدانست؟ وشما هرگز دیدیدکه یعنی جلسه‌ای ازمجلس شورای ملی را بیاد میآورید که دکتر مصدق آمده باشد آنجا وبه سئوالات نمایندگان پاسخی داده باشد.

ج - بله.

س - درزمان نخست وزیریش؟

ج - بله.

س - ممکن است یکی ازآنها را برای ما توصیف بفرمائیدکه چه بود؟

ج - من یکی ازجلساتی راکه خیلی خوب بخاطرم هست آن جلساتی است که اگرنظرتان باشد دراواخر حکومت دکتر مصدق جلسات مجلس با رادیو مستقیما " ارتباط مستقیم داشت

از نظر پخش سئوالات، سخنرانی ها ونطق های قبل از دستور. بنا بود اقلیت که خیر مخالفین دکتر مصدق هرچه ایراد دارند حضورا" بیان کنند درمجلس وحضورا" جواب بشنوند واین بیانات مستقیما" از رادیو پخش بشود. مخالفین دکتر مصدق اجتماع کردند وواحدا" تصمیم گرفتند تواما" همه شان که برعلیه دکتر مصدق هرچه دارند بیایند مستقیم بگویند و باصطلاح دکتر مصدق راآنجورکه هست نشان بدهند به مردم. من خوب بخاطر دارم که ساعت هشت صبح وقتی که جلسه تشکیل شد ومرحوم دکتر مصدق که آمد با کابینه شان نشستند باصطلاح که آقایان هرچه دارند بگویند درمورد گرفتن اختیارات ازمجلس بود فکرمیکنم این جریان پیش آمد آن اختیارات ششماهه بودکه دکتر مصدق برای چیزخواسته بود. مخالفین ۸ نفرتا آنجائی که من به یاددارم فکر میکنم حالا تعدادش را هم شاید بتوانم بشمارم آن چندتائی که یادم میآید. اولی مرحوم جمال امامی بود، مرحوم عبدالرحمن فرامرزی بود، عبدالصاحب صفائی بود، آن زمان آقای عبدالقدیرآزادبود تعداد هفت هشت نفریادم میآید شاید میراشرافی بود آنقدرکه بخاطردارم. اینها هفت هشت نفررفتند آن پشت وتمام ازصبح، گفت" همه آقایان من خواهشی که دارم یکی یکی جواب نمیدهم به آقایان هرچه حرف دارند آقایان قبلا" بیایند بزنند من به تمام حرفهایشان جواب خواهم داد بعدازاینکه هرچه حرف دارند هرکس هرچه میخواهدبگوید بگوید." وقتی که حرفهایشان رازدند ازجمال امامی شروع شدبحرف زدن. مرحوم دکتر مصدق، خوب بیاددارم من، که پاهایش را درازکرد وسرش را هم گذاشت وخوابید روی صندلیش ازهمان دقیقه اول، درحال خواب بعنوان اینکه استراحت میکند چشمهایش را هم گذاشت وبخواب رفت. مرحوم جمال امامی حرفهایش رازد. مرحوم جمال امامی حرفهایش ازنظرپارلمانی درسخنانش خیلی گیرابود ولی وقتی مینوشتند خیلی بیمعنی درمیآمد ازکار یعنی ربط جملات باهم ربطی نداشت ولی بیانش چون لهجه آذربایجانی هم داشت طوری بودکه بیانش گیرا بود برای مجلس، مجلسی بودبهرصورت تحت تاثیر قرارمیداد اشخاص را ولی وقتی

نطقش را مینوشتندومیخواندیدشما ، نطقش زیادچیز جالبی ازکاردرنمیآمد.

س - مطلب نداشت.

ج - مطلب نداشت نه .ولی این را خوب بیان میکردولهجه‌اش هم قشنگ بود. نورالدین امامی برادرش هم همانروزحرف زد چون اوهم نایب رئیس مجلس شده‌بودآخردر آن زمان . آقایان هفت هشت نفرمن یادم هست که درمخالفت حتی عبدالرحمن فرامرزی رفتندوصحبت کردند. تادوبعدازظهرتقریبا " حدودا " تمام شدسخنرانی های آقایان ازهشت ، شش ساعت تمام واین شش ساعت دکترمصدق سرش راگذاشت خوابید تاآخر. یعنی نشان داد که‌درخواب است. وقتی که جلسه تمام شد ایشان پرسید،" دیگرکسی هست که‌بخواهدبازهم حرف بزند؟ چون به رادیووصل است مردم که می شنوند بروید حرفهایتان را با مردم بزنید." همه جا میگفتند دولت اجازه نمیدهد. گفت،" هرچه هرکس میخواهدبگوید بگوید." اینها هم البته حرفها خیلی زده شد خیلی حمله شد به دکترمصدق وبه جبهه‌ملی وهمه. بعدکه تمام شدگفتند،" نه دیگر، کافی است هفت هشت نفرمثل اینکه بس شددیگر هرچه‌باید بگویند گفتند چیزدیگری ندارندا ضافه بشود." ایشان گفت،" خیلی خوب من میخواهم جواب بدهم واینها."؟ بعدازظهربود خوب آقایان هم گرسنه شده‌بودندوخسته‌شده‌بودنداینها . گفتند خوب اگراجازه میدهید یک نهاری بخوریم بعدازنها رشروع کنیم . دکترمصدق گفت،" من که مسئله‌ای برایم نیست نه‌خسته‌ام نه‌چیزی ." تازه ازخواب بیدارشده‌بود. گفت،" نهاری هم نمیخواهم ولی اگرآقایان خسته‌هستندومیخواهندیک چلوکباب بخورند خوب چلوکباب می - آورند برای ظهر اینجورموقع ها . گفتندکه شما اگرحرفی ... باقی خجالت کشیدند چون دیدندکه یک پیرمرد محترمی آماده‌است وآقایان میگویند ماخته شدیم جوانتر هستندهمه‌شان وناراحت شدندوگفتند،" نه‌ما نیستیم ما ملاحظه شما را میکنیم." گفت، " خواهش میکنم ملاحظه بنده‌را نفرمائید." رفت آن پشت وشروع کردازآن نفراولی ازآقای جمال امامی خلاصه به‌شما دردسرندهم تانفرآخری هشتمی را من خوب بخاطردارم

تمام جوابها نقطه‌های ریزاینها راجواب گفت دادند بعدا نه‌وباآن مثالهای خودش که همیشه میگفت که نمیدانم مثال میزدمیگفت که " توپچی را ۴۰سال به او پول میدهند که یکروزتوپ درکند حالا شمانماینده مجلس شدید واین ۴۰ سال این مردم به شما حقوق دادند همه‌جور جورتان راکشیدنداحترامتان راکردند برای امروزکه به ملی شدن صنعت نفت رأی بدهید، این راتوپ تان رابایددرکنید ." من یادم هست یکی از مثالهایش این بود . میگفت ،" این توقع مردم ازشماست ، شماهم باید کارآن توپچی را بکنید ." وایشان جلسات رااداره میکرد .

درجریان ۳۰ تیر نماینده‌های مجلس جمع شده‌بودنددرحوضخانه مجلس قسمت پائین خصوصی وازبیرون اخبار وحشت انگیزقیام مردم وتیراندازی به مردم این سروصداها زیادبود . من خوب بخاطردارم که وقتی که مردم هجوم آوردند بطرف مجلس ماهم آمده بودیم ازصحن ادارات توی صحن مجلس ونگاه میکردیم بطرف میدان بهارستان .موقعی که مردم شروع کردندازطرف مخبرالدوله آمدندبطرف میدان بهارستان گاردمجلس راکه یک سرهنگ رئیسش بودویک نایب رئیسی داشت سرگردی بود به‌اسم سرگردمرعشی من خوب یادم میآید اسم سرهنگش یادم نیست الان . آقای سرگردمرعشی سربازها راآورد پشت ستونهای مجلس روبه بیرون تفنگ هایشان راگرفتندکه مردم اگرهم حمله کردندبه مجلس این جمعیت هجوم آورد به مجلس بتوانند جلوی مردم را ، آنجاجلوی مجلس متوقف کنند . موقعی که مردم رسیدندپشت درمجلس که بریزند تومجلس این دستورتیراندازی به‌مردم داد . آقائی ماداشتیم که تندنویس بود به اومیگفتند " سیدجوشی " چون خیلی عصبانی بودبه‌اسم سیدعامری ، آقای عامری نامی بود اسم کوچکش سیدمحمود ، عامری الحسینی . این عامری دوید جلو ، مصدقی بود البته مصدق راآنوقت همه دوست داشتند ذهنتنها عامری البته ولی عامری خیلی علنی میگفت همه چیزرا محافظه‌کاری هم نمیکرد . یک عده هم تومجلس بودندکه البته بستگی داشتند به‌جاهای دیگری مثل آن اکتابانی رئیس بازرسی مجلس که خودش اصلا" یک جاسوس

بنظر من البته آنها هم بودند وآدمهای متنفذی هم بودندجزورؤسای مجلس بودنـــد رؤسای اداریش . یکعده شان محافظه‌کاربودند ولی اکثریت با آنهائی بودکه دکترمصدق را دوست داشتندواقعا ". سیدعامری دویدجلوو به سربازها گفت ،" کی ها را میخواهیـــد بزنید شما ؟ مردم را ؟ برادرها یتان ؟ خواهرها یتان ؟ چه کسانی هستنداینها ؟ اینها برادرهای شما هستند دارند میآیند کاری ندارد کسی ." سربازها ایستادند تیـر اندازی نکردند . دراین ضمن گفتندکه سرهنگ قربانـــی نامی که آنجا رئیس کلانتـــری مثل اینکه حدود بهارستان بود چه بود مثل اینکه تیراندازی کرده بود ویکی کشـــته شده بود طوری شده بود که این را آوردندش به مجلس گفتند این سرهنگ باعث شـــده که کسی راکشته مردم میخواستند بکشندش واین فرارکرده بود آوردند به مجلـــس بردندش پیش آقای مهندس رضوی . من درآنجا شاهدبودم مادویدیم گفتیم مـــردم‌را دارندتیراندازی میکنندومیخواهند کاردمجلس بزنند ، دستورداد مهندس رضوی که‌گارد مجلس تیراندازی نکنند واین سرهنگ قربانی راکه آوردند آنجا گفت ،"شما به اجـــازه چه‌کسی این دستوررا به‌شما داده‌که به‌مردم تیراندازی‌بکنید مردم کاری نکردند ." تـــا این آمدجواب بدهد من یادم هست نـادعلی کریمـــی نماینده کرمانشاه بود آنموقـع مصدقی بودبهمین عنوان انتخاب شده بود منتها جزومخالفین رفیق دوست شمـــس قنات‌آبادی درآمدازکار این مدرسه حمل ونقل داشت مثل اینکه . آدم قوی بـــودو بلندی واینها آمدجلواین سرهنگ قربانی را بلند کرد یک کشیده به سرهنگ قربانـــی زد سرهنگ قربانی زمین خورد اصلا". عینک داشت عینکش افتاد این سرهنگ دوم وگفت ، " توچه‌حق داشتی به مردم تیراندازی کنی وفلان واینها ." مهندس رضوی اورا منعش کردوگفت ،" نزنید ایشان وباشند ." بعدتلفن راگرفت وبادربار مستقیما " باخـــود شخص شاه صحبت‌کرد . گویا اعلیحضرت ازآنوربه ایشان گفته بودند ،" چه‌خبراســت ؟ مجلس چه‌تصمیمی داردواینها ؟" مهندس رضوی به شاه پرخاش‌کرد خیلی با لحن تندی میدانید یکخرده آدم عصبانی هم بود مهندس رضوی . گفت ،" آقا به‌چه‌مناسبت بـــه

مردم تیراندازی میکنندومردم را میکشند ؟ به دستورکی میکشند اینها . شما دستور دادید ." مثل اینکه شاه ازآنطرف گفته بود ." قرارنبوده که کسی تیراندازی کند، فلان کندواینها ." گفت ،" آقا چرا با مردم مخالفت میکنید؟ چرا موافق میل مردم نمی ایستید .این مردم هستند اینها راکسی کاری ندارد ، مردم نمیخواهند این حکومت قوام السلطنه را ، مردم مصدق را میخواهند ، چرا شما برخلاف مردم میکنیدواینها ؟" بعدمثل اینکه شاه خواست که مردم آرام بشوند ایشان کمک کنند تا بتوانند تصمیم بگیرند نماینده ها وفلان واینها . آقای مهندس رضوی گفت ،" شما باید تصمیم بگیرید اخلال نشوددرکارها دستورتیراندازی بدهید ." مثل اینکه لغوشددستور تیراندازی دستوردادندکه مردم رانزنند ازآن ببعددیگرنظامی ها نزدندمردم راتو خیابانها . وبعدهم که تصمیم گرفتندوحکومت قوام السلطنه که خوب استعفا کردوعوض شدورفت عقب کارش

* -

ج - آنکه اولش بود بله ارسنجانی . بهرصورت تا حکم دوباره انتصاب مجددبا صطلاح مرحوم دکترمصدق صادرشد البته که توی آن دوسه روزفاصله باید که خودتان شاهد بودید دیگرمردم چطوری اداره کردند شهررا بساط را ولی من این جلسه پائین را - بودم که نماینده ها همه درحال اضطراب بودند که عاقبت به کجا میرسد ولی واقعا " اشتقامت مهندس رضوی را من هیچوقت نمیتوانم فراموش کنم درآن جلسه خیلی با قدرت با شاه حرف زد .

* - زنده است مهندس رضوی ؟

ج - نه مرد فوت شد . ومن یکی ازوکلای خوب میدانم مهندس رضوی را درجبهه ملی .البته آن عرضی که کردم که گفتم همکاران دکترمصدق باصطلاح دوراه اونرفتند بطورکلی نبود مطلق نگفتم ولی بعضی ازآنها واقعا " آدمهای شایسته ای بودند اگرذکرکنم یکی هم مرحوم نریمان بودکه من کتک خوردن اوراازمیراشرافی دیدم وبسیارمتاثرشدم .

---

* - خانم آقای پدرام .

س ـ ممکن است بفرمائید جریانش چه بود؟

ج ـ یکی از جلسات بودکه مرحوم نریمان داشت سخنرانی میکردکه میراشرافی به او پرخاش کردمن یادم هست .

س ـ این درچه سالی بود آقا ؟

ج ـ درهمان سال ..

س ـ یعنی درمجلس هفده میفرمائید؟

ج ـ بله دیگر درمجلس هفده . درمجلس ..

س ـ دوران دکترمصدق مجلس هفده است .

ج ـ بله درمجلس هفده بود آمده بود بله درست است . درمجلس هفده بودکه ایشان آمدحرف بزند میراشرافی یادم هست پاشدازجایش ، میدانید میراشرافی چاقوکش بود بهرصورت ـ آدم سالمی نبود ، ومن یادم هست مرحوم نریمان آدم ورزشکاری بود بااینکه آدم خیلی سالم بود ولی ورزشکارهم بودحتی ، تحصیلکرده انگلیس بود ولی آدم فهمیده ای بودولی خیلی مرد متینی بود عینک میزد . من یادم هست میراشرافی که آمد پشت تریبون مجلس مشتی که زدبه سینه چیز عینک نریمان افتاد ازچشمش ونریمان برداشت وگلاویزنشدبااودیگر نگذاشتندونریمان چیزی به اونگفت رفت نشست سرجایش واین خیلی اثربددرمجلس گذاشت وباعث شدکه میراشرافی مورد شماتت وملامت قراربگیرد ولی خوب البته میراشرافی یک آدم ماموربود ازمشکین شهر بزوررتش انتخاب شده بودوبرای همین کارهم آمده بودکه درمجلس چاقوکشی کندبهرصورت ، برنامه اش همین بودوآخرهم بسزای خودش اقلاً" درحکومت انقلاب اسلامی رسید ، من خوب ازآنجهت متاسف نیستم .

س ـ شمادرروز ۹ اسفند درمجلس بودید؟

ج ـ ۹ اسفندهزاروسیصد ..

س ـ ۳۱ .

ج ـ ۳۱، بله بودم .

س - خاطره‌ای از آنجا دارید؟

ج - ۹ اسفند در مجلس درمجلس اثرات زیادی نداشت، خبرها یش به مجلس میآمد که عده‌ای رفتندشاه میخواهند عزیمت کنند مانع شدند واجازه ندادند مخالفت..

س - آن جریانش را مفصل داریم . میخواستم ببینم که موضوع خاصی شما میدانید.

ج - درمجلس چیز خاصی نداشت .

س - وروزی که سرلشکرزاهدی برای تحصن به مجلس شورای ملی آمد شما آنجا بودید؟

ج - میدانید مرحوم سرلشکر زاهدی روزنیامد آوردندش بله آنجا .

س - حالا هرزمانی بود.

ج - من رفتم وایشان را دیدم یعنی ایشان رادیدم به من نشان دادم. وآنهم این بودکه اگرنظرتان باشددرمجلس شورای ملی مجلس سنا درداخل مجلس شورای ملی آنموقع بود یک دوسه تا ساختمان کوچولوئی این که جلسه مجلس راکه آنها استفاده میکردند ازش جلسات سنا درهمانجا تشکیل میشد به ریاست آقای تقی زاده ولی وقتی که وارد صحن مجلس قدیم شما میشدید این دست چپ تان که قسمت ادارات مجلس بود پارلمان درطرف چپ واقع میشود، درطرف راست شما دوتا ساختمان بود این وسط مثل آلاچیق وار. این دوساختمان را یکیش راآقای تقی زاده که آنموقع رئیس سنا بودکرده بود دفتر کارش ودرکنارش یک کتابخانه تاسیس کرده بود چون علاقه خوب به کتاب داشت مرحوم تقی زاده بدون شک . رئیس این کتابخانه رایکی ازهمکارها ودوستهای سابق ما آقای عباس زریاب بود عباس خوئی . آقای تقی زاده بمناسبت علاقه‌ای که به ایشان پیدا کرده بودوایشان هم جوان دانشمندی بود واقعاً" ومن برایش احترام قائل بودم ازنظرسوادش ایشان رابردندوکردندرئیس کتابخانه مجلس سنا . این کتابخانه مجلس سنا کنارکاردفترآقای تقی زاده‌هم بود ودرضمن یک اتاقی گوشه‌ای هم کنارش داشت . من چون کارم درمجلس بودوآقای زریاب هم ازقدیم با من دوست بود باهم آشنا بودیم ومن حتی فلسفه با ایشان کارکرده بودم وایشان شاگرد حاج آقا روح الله خمینی

هستند درفلسفه قدیم عباس زریاً با زقسم آمدند به اینجا وخوب ترقی کردو بعد جریان عوض شد برایش ، آنموقع مرا صدا کردورفتم کتاًبخانه احوال ایشان را بپرسم چون اوضاع شلوغ بودواینها آنجا نشسته بودیم صحبت میکردیم واوبه من گفت ،" یک مهمانی ما اینجا داریم میخواهیدببینیدش ؟" گفتم کیست ؟ گفت ،" سرلشکرزاهدی است ." گفتم اه اینکه دولت داردبیرون عقبش میگردد توخیابان . گفت ،" نه اینجاست میخواهید ببینیدش ؟" گفتم آره . مراآوردداین کناروردیدم که یک اتاق کوچکی آن کنار اتاق ایشان بود بین اتاق ایشان واتاق آقای تقی زاده واتاق زریاب آن کنار ودیدم که زاهدی رانگاه کردم یک قیافه زردی داشت خیلی ترسیده بودمثل اینکه . زردشده بودومریض بود میگفت ،" مریض هم است ." مثل اینکه مریض بود درحال کسالت بود ، رنگش یادم هست که زردبود یک مقداری هم شیشه‌ی زیادی تواتاق چیده بودند ومثل اینکه نوشابه‌ها واین چیزها بودویک مقداری نوشیدنی . گفتم کی آمده . گفتم چرابه‌مردم خبر نمیدهند؟ گفت ،" که‌دیگراینجا متحصن شده برای اینکه‌اینجا مجلس است بهرصورت نمیتوانندکه‌مردم بیایندتو . خانه ملت است وکارش دیگرنمیشودکرد اینها ." گفتم که حالا این با موافقت آقای معظمی است واینها ؟ گفت ،" آخر مگربدون موافقت ایشان میتوانسته واردبشود خوب آمده دیگربهرصورت ، شب آوردنداینجا وایشان دیگرخودشان رارسانده بودند به مجلس وآنجا بودند ." من این خاطره رادارم که‌دیدم آنجاهست وگفتم والله اگرچیزباشد مردم بدانند ممکن است که خوب اصلا" بریزند تو همین طوری ، بالاخره این گفتار مجلس همچیزی نیستش ، پنجاه‌هزارتاآدم که بیایند کاری نمیشودکرد میریزند ایشان را تیکه تیکه میکنند . گفت ،" فعلا" مثل اینکه آقای دکترمعظمی اجازه نمیدهندکه به صحن مجلس تجاوزی بشود ومثل اینکه آقای دکترمصدق هم بی اطلاع نیست ازجریان.

س - آقای پدرام ، شما بعدازکودتای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷ هم درمجلس بودید . ممکن است لطف بفرمائید ویک مقایسه‌ای بفرمائید مجالس قبل ازکودتای ۱۳۳۲ رابابعدازکودتای

۱۳۳۲ که اصولا" نمایندگان چه نقشی داشتند در مجلس شورای ملی و اصولا" وضعیت مجلس شورای ملی و ارتباط آن با دولت چگونه بود و آیا دولت مثل سابق پاسخگو به مجلس شورای ملی بود یا نبود؟

ج ـ عرض کنم که بطورکلی باید عرض بکنم حضورتان که تفاوتی که بعد از سال ۳۲ با قبل از سال ۳۲ بچشم میخورد بیشتر در اینست که بنظر من از نقش مجلس شورای ملی در انتخاب وزرا در تعیین وزرا، باصطلاح دادن رای اعتماد به نخست وزیری یکنفر و انتخاب یک نخست وزیر از طریق مجلس یا انتخاب یک نخست وزیر از طریق غیرمجلسی یعنی انتصابی از طرف شاه این تفاوت خیلی بارز و بچشم میخورد. تا قبل از کودتای ۳۲ بدون تردید مجلس با تمام سستی هائی که درخیلی جاها نشان داده ولی درخیلی جاها هم نقش بسیار موثری در آوردن و بردن دولتها داشته. سئوال نماینده‌ها، استیضاح نماینده‌ها تمام اینها برای یک وزیر موثر بوده و در تثبیتش یا در تعزیلش یا در از بین رفتن یک کابینه یا تحول یک کابینه مسلما" نقش خیلی بسیار حساسی را ایفا کرده ولی میبینیم که در بعد از سال ۳۲ دولت خودش را مبعوث مجلس نمیدانست، برگزیده مجلس منتخب از طرف مجلس نمیدانند، منتخب شاه میدانند و سعی میکند به اینجهت تمایل پیدا کند که فقط ارضاء خاطر ملوکانه را بعمل بیاورد، توجهی به ترضیه حال نماینده‌ها و حال مردم ندارد اصولا". این خیلی بارز است منتها این پیشرفت در اینجا کم کم سیر تکاملیش را آرام آرام طی کرده یعنی درست بعد از مجلس هیجدهم که شروع شده مجلس نوزدهم یک نمونه کاملترش است، مجلس بیستم کاملتر میشود یعنی نقش شاه در انتخاب نخست وزیر در انتصاب نخست وزیر باید گفت و بعد کم کم میرسیم به نقش آن حزبها که اول دوتا حزب بود و بعد یک حزب شد میبینیم که نقش هایشان بیشتر موثر بوده البته عنوانی بوده این حزب ها هم همه شان فقط خواست ایشان اجرا میشده. بنابراین من آنچه که میتوانم بگویم تمایز این دوتا دوره مجلس را من علنا" آنچه که بچشم دیدم و احساس کردم این بود. نماینده‌ها هم خودشان همینطور احساس میکردند

دیگرخودشان را با مردم بیگانه میدانستند احتیاجی به مردم نیازی به مردم نمیدیدند
یک ثبت نام دریک حزب یک تقرب به یک دستگاه دربار کافی بود برایشان هیچ
احتیاج به اینکه دیگریک آرائی بیاورند ورائی داشته باشندومردم چه میخواهندو
چه میگویند نبود ولی تا قبل از این یک مقدارزیادی بود دردوره شانزدهم دردوره —
هفدهم هم حتی این بچشم میخورد کاملا" . این من آنچه راکه میتوانم بگویم
همینست . بعدحالا این دیگرخودش یک بحث خیلی مفصل دارد مثالهای خیلی زیادی
برایش میشود زد .
س — ممکن است یکی دوتا از آن مثالها را ذکربفرمائید؟
ج — مثلا" فرض کنیم که خودآقای سرلشکرزاهدی اولین کابینه کودتا را فرض کنیم .
خوب ، ایشان وقتی آمدند ایشان مجلس را خلق کرده بودند نه مجلس ایشان راکه ،
اگرایشانی نبودندکه اصلا" بنظرمن مجلس هیجدهم وجودخارجی پیدا نمیکرد چون مجلس
هیجدهم برای این آمدکه کنسرسیوم را بوجودآورد برای اینکه کنسرسیوم را تثبیت
کند . درحقیقت کنسرسیوم مجلس را بوجودآورد ازاینجا . اینست که آقای زاهدی خودش
مدعی این بودکه ، البته حالا شاید این را بزبان نمیآورد علنا " ولی مدعی این بود
که من سلطنت را ابقاء کردم ، اگر من نبودم که خوب سلطنتی نبود . عملا" این
بود همانطوریکه پسرایشان هم توانست داماد شاه بشودوبعدنقش بسیارمؤثری هم در
دولت داشته باشد ودراینکه یک مشاوربسیارنزدیکی هم به شاه باشدوبعدا " بتوانند
نقش خودش را بطریق دیگری ایفا کند ، اینهاست . بعدمجلس بعدیش همینطور آقای
امینی را هم که نگاه میکنیم خوب امینی خودش را مستقل نمیدانست ازاین که ، چون
عاقد یک قراردادی بودکه بایستی خوب به آن شکل انجام بشود ، وضع ملی شدن
ما را به آن شکل متحولش بکند باصطلاح وخود شاه بتواند با این نقش رهبری دکتر
مصدق را نفی بکند وحتی ملی کردن نفت را هم بخودش اختصاص بدهد شاه ، اگرغیراز
این بود بوسیله مجلسین نبود چیزدیگری نمیشودگفت . همانطوریکه ایشان

ما بعدديديم که داعيه کردکه ملی شدن نفت هم با کمک من وملت ايران شد البته ، من ازملت ايران خواستم کمک کنندبه دکترمصدق واينکارانجام شد . درصورتيکه ماشاهد بوديم که چنين چيزهائی نبودالبته واينهابعدا " آرام آرام اين داعيه ها پيدا شد .

س - آقای پدرام وقتيکه شمادبيراول سفارت ايران درآنکارا بوديد درزمانی که آقای فريدون موثقی سفيربودنددرآنجا چه خاطره ی مهمی داريدکه دررابطه باتاريخ ايران ميتواندچيزی را روشن بکند برای ما ؟

ج - عرض کنم که يکی ازخاطره هائی که بنظرمن جالب است ومی شودنقلش کرد اين بود که ما يک وابسته ی نظامی داشتيم بنام سرهنگ مسعود کيا که بنظرمن رويهمرفته بسيار افسرشاخص وبرجسته ای بودودرکارخودش وطوری توانسته بود روابط خودش را با همه حفظ بکند که موقعی که آنجا را ترک ميکرد وبه تهران برميگشت من خوب بياد دارم که يک صبح زودبود تمام سفرا ووابسته های نظامی مقيم آنکارا که عده شان هم خيلی زياد ميشود باخانواده هايشان آمده بودند بطوريکه اصلا" جائی برای اجتماعشان نمانده بود دربيرون منزل وابسته ی نظامی که روبروی سفارت ما درآنکارا است ومن خيلی برايم چشمگيربود برخورد اين وابسته واحترامی راکه برايش قائل بودند . حالا صرفنظر ازاختلافاتی که اوبارئيس نمايندگی ما داشت بطورکلی چون هم عقيده باهم نبودندوصرفنظرازاينکه اين شخص درامتحانات باصطلاح سرهنگی وسرتيپی که درآنموقع وجودداشت وشرکت کردو شاگرداول شد تاجائی که من يادم هست ونپذيرفتندش بالاخره بعلت اعتقادات ملی که داشت تحقيق کرده بودند .

اين شخص برای من يک خاطره ای را تعريف ميکرد . رفت به يک مسافرت به ايران ووقتی که برگشت گفت ، " پدرام ، من ازمسافرتم به ايران پشيمانم ازاين کاری که کردم . " گفتم چرا ؟ گفت ، " يک هيئت نظامی ترک را من باخودم به ايران بردم . البته خيلی خوب ازاين هيئت پذيرائی شد خيلی راضی بودند ويکی ازکارهای

اشتباه ما این بودکه من این هیئت را به خارک بردم. موقعی که به خارک رفتیم این نظامی ها سرلشکرها وسپهبدها وچندنفری که همراه من بودند یکیشان که ارشدبود با اصطلاح رئیس هیئت بود رفت کنار این لوله‌های نفت بزرگ‌ ما ایستاد."
سه تا لوله نفتی گویا من نرفتم ببینم.
س - من خارک نبودم.
ج - هرکدام مثل اینکه بقدریک قطرلوله‌ها قد یک انسان است. گفت،" کنار یکی از این گفت فقط همینطور نگاه کرد عجیب عجیب عجیب وتکان دادسرش را گفت فقط ما اگریکی از اینها را داشتیم کافی بود برایمان وقتی که نگاه میکرد همین."
گفت،" من به قیافه این که نگاه کردم ازکارخودم که کرده‌بودم‌که اینها را آورده بودم اینها را به آنها نشان بدهم وتفاخری بکنیم واینها پشیمان شدم که چرا من یک همچین تحریکی کردم میان این افراد واینها با این شکل توجه کردند." من امروز احساس میکنم که آن حرفی راکه اومیخواست بزند ما امروز نتیجه‌اش را داریم‌میبینیم.
ایران تقاضای لوله نفتی گازکرده‌ونفت ازترکیه، عراق لوله‌سومش را میخواهدآنجا احداث بکند، ما همه‌مان داریم به کشورترکیه باج میدهیم. سالی هم بیست میلیون دلار باآن تجارت‌داشتیم حالا سالی شد سه میلیارد دلار تنها ما به آنها میدهیم عراقی ها هم خواهندداد، دیگران هم خواهندداد باتمام آنکه من میبینم که دولت ترکیه درکشورخودش‌بجرم خواندن قرآن میدانید که دادستان شهرسامسون این نقل را ازخبرگزاری جمهوری اسلامی ایران من میکنم دادستان شهرسامسون ۱۴ نفررا میگیرد بجرم خواندن قرآن ومدرک جرم هم قرآن راضمیمه کرده‌به پرونده وفرستاده برای محاکمه‌وجریمه‌شان هم خیلی سنگین خواهدبود. ما مجبوریم که حالا درمقابل آن نفتهائی که صادرکردیم به آن شکلی حالا یک مقداریش را ازاین طریق باپدیه ترکها پس بدهیم.
این یک خاطره بود، خاطره‌های دیگرهم بود البته که من بازفکرمیکنم‌که درروابط ما باترکیه خیلی موثربود بازهم به آن بی توجهی میشد این را هم من بایدعرض‌دارم.

س - راجع به زمانی که شما رایزن مستشار سفارت در کلن بودید سال ۱۳۴۶ ؟

ج - عرض کنم که آنجا هم همانطوریکه عرض کردم ما یک سپهبد داشتیم ، آقای سپهبد مالک بودکه باصطلاح رئیس نمایندگی بود. خاطره‌ای که من از آنجا دارم باز این برمیگردد به دسته‌بندی های داخل سفارت . من آنچه که میدیدم سازمان امنیت به نمایندگیش که با آقای تیمسار اکبرادستان بود یک دستگاه مستقلی بود برای خودش ودرعین حال دلش میخواست که‌به دستگاه اداری ما دست اندازی داشته باشد نظارت داشته باشد منتها این نظارت را میخواستندبه غیرمستقیم اجرا کنند. کارمندهای ما که ضعیف بودند یک مقداریش را من احساس میکردم که مرعوب میشدند وتمکین میکردندبه این کار وکمتر من کارمندی را دیدم که‌بتواند خودش را باصطلاح دورنگه دارد از این جریان سازمان امنیت. ظاهرا " آقای سفیرما که یک نظامی بود خودش هم مشاوربود یا زیاهمان دستگاه ، درعین حال میخواست که آن دستگاه را هم‌تحت نفوذ خودش داشته باشد بتواندکه خودش را فقط حفظ کند آینده‌ی خودش را .

س - منظورتان سپهبد مالک است ؟

ج - بله ، از گزارشهائی که برعلیه‌اش داده میشود مصون بماند . من در این جنگ وتضاد که‌نگاه میکردم آنچه‌راکه میدیدم حفظ مصالح شخصی بود که‌یک دستگاهی سعی میکرد بودجه خودش را ، وضع خودش را حفظ کند یک دستگاه دیگرهم درمقابل فقط همین وضع را داشت . وواقعا " اگرکسی وابستگی به هیچ دستگاهی پیدا نمیکردومیخواست مستقلا" بعنوان یک ایرانی انجام وظیفه بکند دریک سفارتی خیلی باید مراحل دشواری را طی کندوخیلی سختی ها را تحمل کند واین نصیبی بودکه ما داشتیم ومتاسفانه وگفت آنچه بجائی نرسد البته فریاداست وناله است که‌متاسفانه گوش شنوائی هم نداشتیم. خاطره‌هائی هم که من بخواهم‌برایتان عرض بکنم آقای سپهبد مالک چون آنجا آمده بود برای عقد یک قراردادهای نظامی وهمانطوریکه عرض کردم شاید خرید بعضی اسلحه‌ها واینها نیازی نمیدیدکه خودش را ، این مسائل را با سفارت طرح بکندوبه کارمندهای

سفارت ، با مستشارهای سفارت یا با کارمندهائی که مسئول کار چون آلمانی میدانست مقداری خودش مستقیم تماس میگرفت با دستگاههای بالایشان وبخصوص با آن روسای امنیتی دستگاهها و این مسائل از آن طریق مستقیماً " با دستگاه ارتش تهران بنظر من حل وفصل میشد. یک دستگاه جنبی کنارش هم یک دستگاهی به اسم دستگاه دانشجوئی بودکه اینها رأس رئیسشان آقای خوانساری بودکه در..

س - پرویز خوانساری ؟

ج - بله ، که دربرن بودند ایشان بعنوان سفیرسیار شاهنشاهی دربرن انجام وظیفه میکردند ، بتمام این دستگاهها هم نظارت داشتند وآنچه که من احساس میکردم من آقای خوانساری را یک ماموری عالیرتبه ساواک میدانستم یعنی اینجوری برایم توجیه شده بود. شاید میتوانستم بیاورمش درحد مقام نفوذومی با نظارتی زاکه من میدیدم وبا باطلاع یکی ازآثارش را من ورود ایشان را به کلن که دیدم دیدم اکبرداستان با فاصله هشت متر ده مترفاصله برای احترام ایشان حرکت میکند ،درصورتی که اکبرداستان خودش پسرخاله شاه بود، خودش آدم متعینی بود واقسری هم بود نسبتاً " سرکش ومستقل برای خودش ولی درمورد خوانساری ، خوانساری خیلی به او بی اعتنا بود وما آنجا چندین جلسه که داشتیم البته آمدند حتی یک جلسهای هم ازطرف سازمان امنیت برای اینکه بتوانند آنجا یک چیزهای امنیتی درست بکنند ، حالا چه دستگاههائی گذاشتند آنها چون مارا بیرون بردندواینها نشان ندادند ولی یک تحلیل وتحولاتی درآن ساختمانها ودرکارها پیدا شد که آنها اطلاع داشتند ازآن البته وآقای خوانساری هم سرکشی کردندومن میدیدم که همه اینها تحت شعاع عمل آقای خوانساری است درحقیقت . دستورات آقای خوانساری را هم آقای مالک موبه مواجرا میکردمستقیماً " وبدون اینکه بتواندحتی تغییری درآن بدهد یا توجیه کند این بودکه درحقیقت من باید بگویم که اداره کننده دستگاههای ما یک شاخهی اصلیش درژنوبود ، یک شاخهی اصلیش شاید درتهران بود وزارتخارجه یک شاخهی دیگرش هم

شاید درساواک بود وآنچه‌که من میدیدم. این به‌این شکل سفارتخانه‌ها شاید بیشترش اداره میشد بخصوص سفارتخانه‌هائی که حساسیت بیشترداشت.

س- حالا که راجع به نقش ساواک صحبت کردید درتمام این ماموریتهائی که شما داشتید درسفارتخانه‌های مختلف میتوانید برای ما توضیح بدهید که نقش ساواک درسفارتخانه‌ها بطورکلی چه‌بود وتاچه‌اندازه سفرا وکارمندان عالیرتبه سفارتخانه‌های ایران موظف بودندکه به ساواک گزارش بدهندویا رعایت حال آنها رابکنندویا اینکه ازآنها دستوراتی دریافت بکنند؟

ج- عرض‌کنم که ببینید نمایندگی ساواک درسفارتخانه‌های ما البته ظاهرا" همه آنها تحت‌نظرسفیرانجام وظیفه میکردند یعنی بعنوان یک عضو سیاسی معرفی میشدند نماینده ساواک وبعدبا آن دارودستگاه خودش حالا یا دوتا عضو سیاسی داشت یا پنج تا داشت یا یکی داشت هرچه بود ظاهرا" تحت‌نظر یک سفیر اداره میشدند وسفیررئیس مستقیم اینها بود. درهرسفارتخانه‌ای وضع ساواک وکارمندهای ساواک وهمچنین با زوضع کارمندهای سفارت ورابطه‌شان با ساواک این بستگی پیدا میکرد به شخصیت آن سفیروشخصیت آن رئیس ساواک وشخصیت آن کارمندان عالیرتبه‌ای که درآن سفارت انجام وظیفه میکردند.

روایت کننده : آقای دکتر محمد پدرام

تاریخ مصاحبه : ۱۹ مه ۱۹۸۵

محل مصاحبه : وین - اطریش

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۴

ج - عرض کنم که، ما باید سئوال را برگردانیم به اینکه ببینیم که سیستم وزارتخارجه ما چه سیستمی بود. چون دربعضی ازکشورها ساواک واین سازمانهای این شکلی یک نقش موثردروزارتخارجه دارندبطورکلی . دربعضی ازکشورها نه سازمان سیاسی شان جدای ازسازمان اطلاعاتی شان کار میکند، درهمدیگرا ینها ادغام نشدند یا درهم موثرنیستند ولی خوب همه شان دریک شاخه با هم ارتباط پیدا میکنند درآخرکار. ما داشتیم بطرفی میرفتیم که نقش ساواک داشت اهمیت پیدا میکرددروزارتخارجه بخصوص بعدازآمدن آقای زاهدی با اینکه زاهدی آدم مستقلی است ودلش میخواهدکه کسی درکارش مداخله نداشته باشدوخودش را برترازاین میداند، بالاتراز این میداندکه مثلاً" ساواک بخواهد درکارش مداخله بکند ولی خواه ونا خواه آقای زاهدی بطرفی بردوزارتخارجه راکه ساواک درآن یک نقش موثری درکاردا ریش شد. آرام آرام ساواک نفوذ پیدا کرددرداخل این دستگاه. یک وضعیت سیاسی بنظرمن رو به ضعف گذاشت وازطریق دیگر وضعیت سیاسی دومی آمد داشت جانشین این وضعیت سیاسی قبلی میشدکه این وضع سیاسی مولودیک زائده جدیدی بنام ساواک بود دراین سالهای اخیر.

س - ممکن است یک مثالی برای ما بزنید که این را روشن بفرمائید.

ج - بله. مامورین ساواک یک عده زیادی شان را ساواک به سفارت رساند. فرض کنید آقای تاجبخش. سالی که ما امتحان دادیم آقای تاجبخش سال بعدازما آمدبا عالیخانی

دوتائی شان دکترعالیخانی ودکترتاجبخش هردوآمدند، مامورساواک بودند، هردو اول قبل ازاینکه بروند ساواک آمدندامتحان دادند وزارتخارجه .این دوتا قبول شدندبرای اینکه هردوخوب تحصیل کرده‌بودند ولی دلشان میخواست که‌ازدبیرسومی بیشتربه‌آنها بدهند بپذیرند ومقررات وزارتخارجه ، عرض‌کردم، اجازه‌نمیدادکه‌از دبیرسوم به‌شما بالاترحساب کنند خدمتتان . وابستگی راحساب میکردند میآمدید به‌وابستگی باصطلاح کارآموزی ووابستگی ودبیرسومی ازدبیرسومی شروع میکردند ولی آقایان میخواستند مقام بیشتری داشته باشند وزارتخارجه با آنها موافقت نکرداینها راهشان راکج کردند رفتندساواک . آقای عالیخانی رفت شرکت نفت و تاجبخش رفت مستقیما "ساواک دراداره سیاسی ساواک شروع بکارکرد. دوسه سال بعدآقای تاجبخش آمده بود من خوب بخاطردارم درسالهای اول دراداره گذرنامه‌مان یک اتاق کوچک به‌اوداده بودند آنجانشسته بود مامورساواک پرونده‌های بحرین را میخواند آنهارا مطالعه‌میکرد آن سالها دیگرماآقای تاجبخش راندیدیم . آقای عالیخانی راهم دیگرکسی ندیدتارفتندشرکت نفت وبعدبرگشتند تایکدفعه شدند وزیر اقتصاد باآن جریان طی کردند خیلی سریع . ماهنوزبه‌مستشاری هم شاید نرسیده بودیم . آقای تاجبخش بلافاصله‌بعدازپنج شش سال بعدبرگشتند آمدند منتقل شدندوایشان رافرستادندبرای سفارت ایران

* - معاون .

ج - معاون ببخشید، بله معاون سیاسی وزارتخارجه وازآن طریق مستقیما " شدندسفیر ایران دردهلی نو، این ترقی آقای تاجبخش بود. ترقی آقای عالیخانی به آن شکل بود .وآقای سرتیپ قدر وابسته‌ی نظامی بودند درکجا ؟ بیروت یایک جای دیگری بهرصورت .

* - بیروت .

ج - بله ، ایشان راآوردند درسوریه‌بود. بعددربیروت کردندش سفیر . پشتیبان

ایشان چه بود؟ کار ایشان در ساواک شروع شد. خیلی از این مثالها من دارم برایتان بزنم حالا آقای پاکروان البته آدم شایسته‌ای بودکه رئیس سازمان امنیت بود. من حالا پاکروان را بحث نمیکنم.

س - اینهائی که شما فرمودید درواقع حمایتی بودکه ساواک ازافراد وابسته به خودش میکرد درکادروزارتخارجه ولی من میخواستم که شما یکی دوتا مثال ذکربفرمائیدکه روشن بشودکه ساواک اصولا" چه نقشی درآن function وزارتخارجه یا سفارتخانه‌ها بازی میکرد؟

ج - ساواک نقشش البته همانطورکه اسمش بود نقش باید اطلاعاتی باشد کسب اطلاعات وضداطلاعات ولی متاسفانه ما مثل همه دستگاههای دیگرمان که وجودداشت کارا صلی مان رابلدنبودیم یا اگربلدبودیم صلاح مان نبودکه به کاراصلی مان بپردازیم مثل همه مان فرض بفرمائید اگرافسربودیم میرفتیم زمینداری وزمین فروشی میکردیم کارخودمان که تخصص پیدا نمیکردیم که، اگرسپهبدهستیم برویم یک تخصص پیدا کنیم بگوئیم که فرمانده فلان جنگ که نبودیم که فتح وفتوحات کرده باشیم، میرفتیم متخصص میشدیم درساختمان سازی وزمین خری وزمین فروشی همانطوریکه میلیاردرمیشدیم دریک مدت بسیارکمی . کارساواک ماهم آن کسب اطلاعات نبود، میآمد برای کسب اطلاعات ولی ازروزاول که میآمد فکرتهیه ،ماموررئیس ساواک ،اتومبیل آخرین سیستم بود که بتواندازمعافیت گمرکی اش استفاده کند خودش یکی ، خانمش دوتا ، یک کارمند فلانی هم به اسمش داشته باشد سه تا باشد، دوتا هم توسرویش . وقتی برمیگردد ... اینها اش رابعنوان معافیت مثل بعضی ازکارمندهای وزارتخارجه که پولداربودند البته چون ساواک پول خوبی هم پرداخت میکرد حقوق هم دراختیار داشتند. درضمن کاری هم که میکردند کسب خبرشان این بودکه بعضی اوقات من میدیدم که نماینده هایشان پشت دراتاق ها بگوش میایستادند. شبها کشیک میکشیدندکه ببینند چندتا اتومبیل درخانه کی ایستاده، کی امشب مهمانی داره، کی کجا رفته وخدای

ناکرده اگریکوقت تویک کوکتلی شما با مامورروسیه حرف زده باشید یا وبا شما صحبت کرده کافی بودکه فردا گزارشی داده بشود که خوب آقای پدرام مثلاً با دبیردوم سوم یا ، نمیدانم ، مستشارسفارت شوروی یا رومانی یا نمیدانم یکی یا عکسش آمریکائی مثلاً" دیدیم که خیلی با اوگرم ، با اوویسکی میخورد یا گرم بود یا مثلاً" حالا صحبت میکردند یا خانم فلانکس را دیدیم که مثلاً" خیلی لباسش همچین بود دکولته بود یا نبود یا فلان بود . این گزارشهائی بودکه ساواک تهیه میکرد . مامورین دیگرهم که میآمدند تحت نفوذ اینها ،مامورفرهنگی من خودم دیده بودم نمیخواهم اسم بیاورم من حتی درکابینه این آقایان آخردیدم وزیرشده یکی ازمامورین من برای شما باید داستانش را بگویم یک آقائی به اسم دکترریاحی درکابینه آقای شاپوربختیار به ایشان به دکترشاپوربختیار بفرمائید ایشان وزیرفرهنگ شما بودند . وزیرفرهنگ شما روزی که آقای موثقی درآنکارا رایزن فرهنگی بود نپذیرفته بودش رفته بود دراتاقش چون میدانست که این رابطه دارد با یکی ازمامورین ساواک نپذیرفت ایشان را ، این برگشت آمدپائین تواتاق من شروع کردگریه کردپیش من عینک زده بود اززیرعینکش هیکلش هم خیلی بزرگ است آقای دکترامین ریاحی خوئی . بعدپیش من نشسته بود گریه میکرد . گفتم آقاچراگریه میکنی اینجا ؟ گفت ،" من رفتم بالا سفیرمرا نمیپذیرد ." گفتم خوب نپذیردآقا توآدم فرهنگی هستی تحصیلکرده هستی حالا آسمان به زمین نمیآید که شما رانپذیرد .میگفت ،"نه ، حیثیت من ازبین رفته."شروع کرد گریه کردن . وچقدرمن ضعف ها ازاین آدمها دیدم چه بود این تحت تاثیرآن سرتیپی بودکه رابطه داشت با ساواک وما مورساواک بوددرآنجا وایشان باید یک کسب خبری مذاکراتی میکرد اگرچیزی بوده اینها . من نمیخواهم بستقیم متهم کنم چون درآن جلسه نبودم ولی این احساس را میکردم . بعداین آقا خوب وزیرهم شد حالا با چه ارتباطی ازکجا من نمیدانم دیگر چطوری شد . ولی اینها بوجودآمد . حالا نقش ساواک را من میدیدم فرض کنید برادرآقای پاکروان راهم دیدم مثلاً" درآنکارا ایشان

یک دبیر دومی هستندکه درهندیک درسی خواندند بعدچون برادرشان آقای پاکروان بوده سازمان امنیت بوده ایشان شده بودند نماینده سازمان امنیت درترکیه . خانمش هم دختریک سرتیپ بود هردوتایشان خانم یک حقوق میگرفت آقا هم یک حقوق میگرفت حقوقهایشان هم بسیارگزاف بود ولی چکارمیکردند این دوتا ؟ هیچی ، صفر. یک ماموردبیرسوم به اسم آقای کاظم زاده داشتند بیچاره اوهمش میدوید اینوروآنور پادوئی میکرد. ایشان هم فقط کارهای دیگرشان رامیکردند (؟) هم خیلی خوب بودهمه جایشان هم خیلی خوب بود الان هم درآمریکا مشغول گردش هستند انشاءالله خوب است برایشان. این کارکارمندهای ساواک مابود. ساواک اگرواقعا " میخواست برود بایستی میرفت توی آن دستگاهها میگشت ، زبان آن قوم رامیدانست. خیلی ازاین مامورینشان من دیدم زبان قوم رانمیدانند ریختند آمدند آنجا . باید ترکیه میرود ترکی بداند اقلا"، باید درهند میرود هندی بداند این عقیده منست نه انگلیسی بداند تنهاکافی نیست . وقتی میخواهد یک مامورساواک برود آنجا باید هندی بلد باشد بتواند برود توی مردم کسب خبر کند ببیند اینجاچه خبراست . یادرهرکجا که میرفت . روسیه اگرمیرود باید روسی بداند هیچکدام روسی نمیدانستند .

س - آقای پدرام من میخواهم کهاسم یک سری اشخاص رابیاورم ومیخواهم ازحضورتان تقاضابکنم که شمااگرشاهدوناظرمشارکت این آدمهادریک رویدادی بودید یا یک خاطره ی مهمی ازاینهادارید که توصیف آن خاطره مبین شخصیت سیاسی واجتماعی این آدمهاباشد آن خاطرات رابرای ماتوضیح بفرمائید. من اولش راشروع میکنم با آقای اردشیرزاهدی ؟

ج - عرض کنم که آقای اردشیرزاهدی رامن اولین بارکه دیدم درمونیخ دیدم ایشان را . خوب بیاددارم درمونیخ درهمان بیست وچندسال قبل بود درمونیخ ایشان سفیر ایران بودنددرلندن وبعدبرمیگشتند بروند تهران که درهمان سفررفتندودختراعلیحضرت راباصطلاح طلاق دادند، اسم کوچکشان هم یادم رفت .

س - شهناز .

ج - خانم شهناز رابله . رفتن ایشان درهمان جریان بودکه برگشتندبه‌تهران ویا ایشان متارکه کردند . من درآمدن ایشان ، ایشان همراهشان آقای قلی ناصری بود موقعی که‌من ایشان رادیدم وسرکنسول ماهم آنموقع آقای مرتضی قدیمی بود ومن بودم. با اتومبیل من قرارشدبا ایشان برویم فرودگاه‌که ایشان پروازکنند وبروند. آقای سرکنسول ازمن خواهش‌کردکه باتفاق برویم . درراه فرودگاه که میرفتیم آقای مرتضی قدیمی ازمن خواهش‌کردکه من داستان آدمیت‌رابگویم وا ینها . من نفهمیدم به چه‌مناسبت . گفتم چطوروا ینها ؟ بعدگفت ،" آن خاطره‌های طهورث‌آدمیت را نقل کنی آقای زاهدی هم بدانند بدنیست ." بعدآقای زاهدی گفت ،" چه بوده این جریان ؟ ولی من خودم خاطره دارم ازآدمیت میخواهم آنرامن برایتان بگویم." وایشان خودش‌نقل کردکه من خیلی برایم جالب‌بود . گفت ،" من موقعی که آقای آدمیت درمسکوسفیربود درآنجا تولدیکی ازاین مثل اینکه والاحضرت‌ها ..

* - همین ولیعهد شاید .

ج - ولیعهدشاید . نه ، ولیعهداولی بود . نه ، ولیعهدنبود دومی . فرزنددوم شاه‌بود مثل اینکه درآن تاریخ اگرتاریخش‌راتطبیق کنید اسمش‌چون من یادم نمانده .گفت ،" من خواستم یک کادوئی برای تولد ایشان بفرستم به آقای طهورث‌آدمیت‌تلگراف‌زدم که شما شنیدم که درمسکومیدانم اطلاع دارم که یک‌قلم زنی های خیلی خوب‌هست‌وا ینها یک کادوئی تهیه‌کنیدبا خرج من که ارزش‌داشته باشد وبعدهم به‌اسم من ازهمانجا ممکن است‌مستقیما " لطفا " بفرستید به دربا روبعدصورتش‌رابفرستید من پولش را حواله کنم برایتان . آقای آدمیت‌هم نوشت خیلی باکمال میل وفلان وا ینجا چیزهای خوب‌هست‌والبته‌همینطور درست‌است . دستوردادتهیه کنند وبعدازمدتی تهیه کردند طول کشید وایشان فرستادندوبعدیک صورتحسابی هم برای من چندهزاردلارفرستادندو من این صورتحساب رابلافاصله پرداختم. بعدهم رفتم تهران خودم. " گفت ،" بعد ازاینکه رفتم تهران صحبت‌شد گفتم خوب‌علی الحساب یک‌تشکری چیزی معمولا" شاه

میکندیک همچین چیزها را ، یادآوری میکند." گفت ،" چندجلسه گذشت ومن چنددفعه باشاه برخورد کردم دیدم هیچ اشاره‌ای نشده‌واینها تعجب‌کردم چطور شاه فراموش کرده‌وهیچ چیز نمیگوید. خودم حرف راکشاندم به‌اینکه‌درآنساعت‌صحبت‌مسکورا آوردم وبعدپرسیدم‌بله درمسکو ، اشاره کردم، چیزهای جالبی پیدا میشود منجمله‌همچین قلم چیزهائی هست واینها هست. یکی دوبارکه‌گفتم گفت‌که اعلیحضرت‌لبخندی زدومن فهمیدم که کاسه‌ای زیراین نیم‌کاسه دراین لبخندهست." گفت ،" چیزی نگفتم ورفتم عقب‌این که‌تحقیق کنم که بالاخره این چه‌شده‌واینها . آمدم وپرسیدم یک چنین کادوئی به اسم من رسیده؟ فلان وتحقیق کردم. نشانی دادم گفتند بله این کادوازمسکو آمده‌است‌وفلان واینها بالاخره چه‌شد؟ به کجا تحویل داده شد؟ رفتیم بعدمعلوم شدکه‌بله تحویل دادندوبعنوان اهدائی وتبریک جناب‌طهورث‌آدمیت سفیر شاهنشاهی درمسکو بود نه بعنوان بنده. بعدفهمیدم که پولش‌رابنده پرداخت‌کردم کادویش‌راالبته. واین یکی ازکارهائی بودکه‌آقای آدمیت‌البته بابنده بازی کردندوطلبشان فعلا"." که بسیارجالب‌بود. گفت ،" میخواهی که‌وقتی با من این رفتاررا‌کرده بادیگران چه‌کارکند آقای آدمیت وضعش‌روشن است."

س — تیمسارازهاری ؟

ج — تیمسارازهاری رامن ... عرض‌کنم‌که یک‌خاطره‌ی جالبی که برایتان میتوانم ازتیمسارازهاری بگویم شخصا "

* — (؟)

ج — همان را میخواهم.. جالبیش‌همانجا است. حالا به اختلاف‌ایشان وتیمسارقره باغی کاری ندارم ، این خیلی جالب‌بود دوتارئیس‌ستادهای بعدی .

س — خوب من حالا ازتیمسارقره‌باغی رابلافاصله ازشما خواهم پرسید.

ج — آنراچون زیادآشنائی ندارم.ولی آن رافقط همان جلسات

س — این اختلاف‌راا گربفرمائید ممنون میشوم.

ج ـ عرض کنم که تیمسار زهاری را در روزهای آخری که ما آنجا بودیم من کمتر با این تیمسار رها اظها را رادت میکردم. ولی خوب تیمسار زهاری آدم افتاده ای بود در آنجا باید گفت . خانمشان در تهران بود مثل اینکه ، دخترهاشان هم در آمریکا ازدواج کرده بودند ، تیمسار زهاری تنها زندگی میکرد بهرصورت . .

س ـ در تهران ؟

ج ـ نخیر ، در آنکارا . آنموقع رئیس کمیسیون نظامی ایران درسنتو بود ایشان البته بعد قبل از ریاست ستاد ارتش . بعد ایشان درهمانموقع تیمسار زهاری ما موریت پیدا کرده بودکه به آمریکا برود برای جلسات سنتو . دوماه بود تقریبا " این جریان ادامه پیدا کرده بود دفعتا " به تیمسار زهاری ابلاغ کردند که شما بازنشسته شده اید وبه تهران برگردید ، تیمسار زهاری هم تقریبا " تمام ترتیبا تش را داده بود که برود به واشنگتن ما موریتش طبعا " لغو میشد وخیلی ناراحت شده بود واز اینکه بازنشسته اش کرده بودند قبل ازموقع درزمان ریاست تیمسار جم بود ناراحت شد وخیلی هم ناراحت شد بطوریکه من واقعا " متاثرشدم برایش . بعد رفتم سراغش گفتیم برویم دیدن عیدی بود یادم هست که رفتیم به دیدن ایشان ، ایشان هم آمد به بازدید من وگفت ، " خوب میروم تهران وفلان ." گفتم خوب میخواهید چه کار بکنید اینها ؟" گفت ، " یک قوم وخویشهائی دارم که تاجرهستند وبهبهانی هستند ." اصلا " مثل اینکه چیز خانمشان بود . گفت ، " آنها تجارت میکنند درجنوب ووضع خوبی دارند منهم میروم با آنها تجارتهائی میکنم واینها سرم را گرم خواهم کرد ." ولی چون تیمسار آنجا آدم افتاده وتحصیلکرده ای بود کاری هم نداشت روزها هم میرفت فرانسه درس میخواند کار زیادی نداشت ووقتش را با راهپیمائی ودرس خواندن و آزاری هم به کسی نداشت تیمسار زهاری واقعا " ازاین جهات افسرخیلی متواضع نسبتا " فهمیده ای بود آنچه که من آنجا با آن برخورد پیدا کردم چیزی از او ندیدم جز ظاهرش خیلی خوب بود . گفتیم انشاء الله فکرنکنید دنیا بالاخره روشی دارد وفلان وباور کنید که تما افسرهائی

که آنجا بودند کسی دیدنش عید هم نیامده بود من خوب این خاطره را بخاطر دارم. بعد این قضیه گذشت. تیمسار

* — مهمانی هم هیچکس برای او نداد.

ج — مهمانی هیچکس نداد جز دوتا آجودان خودش که سروان بودند آنها برایش مهمانی دادند و سه تا از سرهنگ ها و سرتیپ های دیگر با هم جمع شدند یک کوکتل خیلی مختصر برگزار کردند سه نفری بشرکت این افسران حالا اسم نمیآورم دیگر آنها را. تیمسار ازهاری خیلی ناراحت شد و بهرصورت با ناراحتی رفت به تهران. در این ضمن که ایشان به تهران رفت گویا آنجا حالا یا آشنائی داشتند یا هرچه داشتند که من شنیدم با ملکه مادر بالاخره معرفی میشوند از آن طریق مجدد و بعد مثل اینکه اول به معاونت جم انتخاب شدند بعد رئیس ستاد شدند

* — بلافاصله شد رئیس ستاد؟

ج — بجای جم انتخاب شدند. مثل اینکه تیمسار جم استعفا کرده بود و تیمسار ازهاری به ریاست ستاد انتخاب شد یا زنشستگی وقتی که طبق ماده ۱۰۰ باشد در ارتش مثل اینکه وقتی برمیگردند دیگر بازنشسته نمیشوند هیچوقت. ایشان طبق ماده ۱۰۰ بازنشسته شدند، برگشتند بخدمت گویا در ارتش اینطور که میگفتند و برای همیشه میماند دیگر بازنشسته دوم ندارند گویا. من خودم شاهد بودم که در اتاق جفت ما، ما البته تبریکی گفتیم، آهان موقعی هم که ما به بدرقه اش رفتیم هیچکسی نیامد جز دو سه تا اتومبیل کوچک من خجالت کشیدم دیگر ما بدرقه اش کردیم بیچاره رفت. حالا برای وابسته های نظامی آنقدر برای ایشان که خیلی بالاتر بود هیچی دو سه تا اتومبیل بیشتر نبود، این هیچوقت یادم نمیرود. این اتاق این افسرهای وابسته های نظامی کنار اتاق من بود صدایشان میآمد. من از این اتاق می شنیدم که وقتی که ایشان شدند رئیس ستاد ارتش یک آقائی که قبلاً" سرهنگ بود و برای ایشان مهمانی اصلاً" نداده بود و آجودان نظامی ایشان بود، رئیس دفترشان بود او یک خانمی داشت

که خیلی با عجله خانم را به‌تهران فرستاده‌بود با اولین طیاره برای عرض‌خیلی تبریک بحضورتیمسا روآمده‌بود این اتاق نشسته بود اینها همه نوبت‌گرفته‌بودندروسیم تهران وهمه مسابقه میدادند دراینکه‌بخواهند تبریک بحضورتیمسا ربگویند وبعدمثل اینکه سیم وصل شد بعدمیدیدم که "تیمسار،قربان ما اصلا" دیگرازشعف‌وشادی داریم میمیریم اینجا چندین شبانه روزاست میخواهیم به‌شما تبریک عرض‌کنیم". من این اتاق واقعا " اصلا" دیگرکلافه شده‌بودم که‌اینها بدبخت تیمسا ردیروزکه‌پریروزازاینجا یک هفته پیش رفت ..

*ـ تنها رفت .

ج ـ هیچکس همراهش ، اصلا" اینقدرمن متاثربودم وقتی برگشتم به‌خانه گفتم من که نمیرفتم خانه تیمسار، نظامی هم که نبودم رابطه‌انسانی دلم سوخت برای اینکه انسان بهرصورت انسان خودش‌خودش‌است نه‌این واینها چه‌بی چشم وروئی بودندکه این کارراکردندوحالا نوبت‌گرفتند آن اتاق ازصبح تاحالا یکی خانمش رافرستاده همان که مهمانی نداده خانم رابتهران فرستاده برای عرض‌تبریک با طیاره‌خرج کرده خانم زودبرسدآنجاکه تبریک این رازودترازآنهای دیگربگویدو اینها هم ازصبح نوبت‌گرفتند پشت‌این سیم تلفن واگرشما بیائید گوش‌کنیدمیبینید این چه‌دارند به این تیمسا ربدبخت میگویندواین تیمسا رآنجاچه فکرمیکندا صلا"و این یکی ازقضایای خیلی جالب بود. بعدبرگشتم بتهران وایشان خوب‌شدندرئیس‌ستاد ارتش وبعدهم یکدفعه‌آمدند مهمان من لاهور، من توفرودگاه که پیاده شدم تیمسار ازهاری هیچوقت‌فکرنمیکرد من آنجاهستم گرفت مرا ماچ کرد گفت ، " اه تو اینجا چکارمیکنی ؟" اینجاالبته خوب استقبال خیلی عظیمی ازتیمسا ردرپاکستان کردند، خیلی احترامات‌برایش‌قائل شدند. خوب‌من بااونشستم وشب‌دیگرآمدوبعد ازمن پرسید، " واقعیت چیست ؟ روابط آقای بوتو باشاه چطوراست ؟ اینهاکه دروغ به‌ماگزارش میدهند خودت." به اوگفتم نه بوتو شاه رادوست‌نداردواعلیحضرت

گول این پاکستانی ها را نخورد. این روابط ما با اینها باید خیلی دقیق وحساب شده باشد. گول تعارفات آقای بوتورا نخورید پول زیادی هم به اوداديد، اینها هیچوقت با ما دوست نخواهندشد."

س ـ این جریان اختلاف ایشان با تیمسار قره‌باغی چه‌بودآقا ؟

ج ـ بله، با تیمسار قره‌باغی سرکارها وتحویل وتحولاتشان بود. مثل اینکه سرأمور مالیشان یک خرده با هم اختلافاتی داشتند که حسابها یشان با هم درست نمیخواند چون ایشان قبلی بودندباید به اومیدادند مثل اینکه.. آنها را دیگردقیقا" به من نگفتند ولی میدانم که خیلی با هم تعرض بشکل تعرض تیمسار قره‌باغی تعرض داشت وتیمسار ازهاری هم ناراحت بود

* ـ (؟)

ج ـ آره ولی قره‌باغی هم عجله کرده‌بود حتی درآمدنش وحتی درجاگرفتنش .

س ـ آقای پرویزخوانساری ؟

ج ـ آه،این آس دستگاه. عرض کنم که آقای پرویزخوانساری . عرضم بحضورتان که آقای پرویزخوانساری راقبل ازورود وزارت خارجه اش که خوب من فقط شنیدم

س ـ نه، آن چیزی راکه شما شاهدبودید ویاناظربودید ویاارتباطی بودکه خودشما با ایشان داشتید؟

ج ـ عرض کنم که آقای پرویزخوانساری دوتا شخصیت داشت بنظرمن . دوشخصیتی بود. یک شخصیتش یکی اینکه چون خودش ذاتا" ازطبقات پائین تری آمده‌بود ازاجتماع آمده‌بود یک کمي با اجتماع آشنا بود. با طبقات پائین وفرض کنید طبقه پائین تر کارمندها وخدمتگزارها واینها بظاهرهمگامی وهمراهی داشت بیشتر. یک تکیه برخودی هم داشت که بهمین دلیل تصمیمات شخصی را میتوانست بگیرد خودش حالا یا روی اتکائی که به دستگاه داشت، دستگاه اعتمادبه‌اوکرده‌بود روی هرچه بود من آن ریشه اصلی آنرا نمیدانم ولی رویهمرفته که مقابله ومقایسه اش میکردیم بهترازدیگران

بود دربرخوردهایش با آنها . ولی یک چیزدیگرکه داشت این بودکه درعین حال شرف جانب قدرتمندان را هم فروگذار نمیکرد خواهش جمع به کارش وبخصوص با وابستگیهائی که پیدا کرده بودکه با مقامات عالیه بالا بهرصورت ترضیه خاطرآنها را بهیچوجه فروگذاری نمیکرد . منتها دراین مورد بنظر هرکار توجه داشت که این توهم پیدا نشودکه ایشان مراعات آنها را میکند یک گردنکشی ظاهری البته ازخودش البته نشان میداد ولی بنظرمن که فقط تظاهربود جنبه دیگری نداشت . درمورد اینکه سختگیری بکند نمیدانم ، آدم پرکاری بود البته ، آدم خیلی سریع الانتقالی است باهوش بود ، تحصیلات زیادی نداشت برای پرویزخوانساری ولی پختگی کاررا دارد ، ازپختگی کارش وازسرعت کارش استفاده میکرد البته . یک جسارتهائی هم داشت که آنها گاهی به او کمک میکرد درپیشبردکارش .ولی من آنچه که بیشتربرایم محقق است این ارتباطی بودکه توانسته بود بین خودش ویک دستگاه انتظامی ساواک برقرار کند وبخصوص که جلب نظرشاه را ازنظرهوش ولیاقت خودش بکند . دستگاه بالای ما گرفتاریهائی داشت که خوب گاهی پیش میآمد برایشان ، این درحل ورفع آن گرفتاریها خودش را جبوری جازده بودکه بکار میکردند این گره‌گشای آن مشکلات است درصورتیکه این واقعیتی نبود .

س - یکی از این رویدادهائی راکه خودشما مستقیماً " یا ناظرش بودید یا با ایشان درآن رویدادهای دسروکار داشتیدکه بتواند مبین شخصیت سیاسی واجتماعی ایشان باشد یکی ازآنها را برای ما توضیح بفرمائید؟

* - آوردن نصیری .

ج - بله آن هست . دیگرش هم هست . عرض کنم که رفتن آقای تیمسار نصیری را به دهلی . .

* - به اسلام آباد .

ج - به اسلام آباد زیرنظرآقای خوانساری انجام شد البته .

س ــ وقتی که ا یشا ن برکنا رشدند از ریاست ساواک ؟

ج ــ حالا ، بله . سفیر شدند در دهلی امکانات چیزش را البته طبق معمول .

س ــ سفیر شدند ایشا ن در دهلی ؟

ج ــ در پاکستا ن ، نه در پاکستا ن

* ــ نخیر .

س ــ شما که گفتید . .

* ــ اشتباه کرد .

ج ــ تصحیحش کردم ، در اسلام آباد . در اسلام آباد در آنجا که منصوب شدم وسائل کار ایشا ن را آقای خوانساری فراهم کرد بهرصورت . خوب کار اداریش بود بهرصورت این را مــا میتوانیم بگذاریم جزو کارادارای ایشا ن . کادری را که لازم داشتند به ایشا ن دادند ایشا ن هم یک سرتیپی را بعنوا ن نفر دوم خودشا ن آوردند به وزارتخارجه معرفی کردند وبردند و آنجا خوب با صطلاح تمام آنجا دربست در اختیار ایشا ن قرار گرفت البته . من آنچه را که میتوانم به شما عرض بکنم اینست که در آوردن تیمسار نصیری در برگشتش به تهرا ن من خودم شاهد بودم که آقای خوانساری با ایشا ن تلفنی صحبت میکرد ومن میشنیدم کــه ایشا ن توصیه میکند که "تیمسار شما برگردید به تهرا ن ، دستور صادر شده که شما برگردید به تهرا ن ومطمئن باشید که بعد به شما اجازه میدهند که به مسافرت بروید ". بعد دیدم کــه اصرار زیاد ، تیمسار نصیری از آنطرف ، اینکه این گذرنامه اش سفیرشاهنشا ه آریامهر بنویسند که ، در پاکستا ن آن را عوض کنند وبنویسند ، یک گذرنامه جدیــــد به ایشا ن بدهند ، سفیرشاهنشا ه آریامهر دیگر پاکستا ن قید نکنند این " قید " را از توی آن بردارند وبطورکلی مطلق باشد وآزاد . گفت ، " آن را هم ترتیب میدهم دستور میدهم برایتا ن بنویسند . کی شما میآئید ؟ گفت ، " با چه وسیله ای ؟ وسیله ندارم . " گفت ، " با همان اتومبیل . " این عین عبارت است گفت ، " با همان اتومبیل زره پوشیده ای که با صطلاح

* ــ ضدگلوله .

---

* ــ خانم آقای پدرا م .

ج ـ ضدگلوله‌ای که بنزی که‌بردید همراهتان ازساواک باهمان سوارشوید ازطریق افغانستان زمینی برگردید. گذرنامه‌تان هم الان دستورمیدهم که‌صادرکنندبه‌شما همانجا بدهند عیب‌ندارد با همین اصلاح . کی میآید؟" واعلیحضرت ازاوقول گرفت ازایشان که تادوروز یاسه‌روزدیگر چقدردیگر، تاریخ رامعین کرد ایشان ، چندروز دیگرواردتهران میشود. گفت دیگرقرارمان قطعی شدفلان . من یادم هست‌که‌این تلفن ایشان راگذاشت‌زمین یک تلفن قرمزی دم دست‌داشت‌ایشان همیشه، سه چهارتا تلفن داشت یکیش‌قرمزبود. آن تلفن راگرفت‌ومن دیدم خیلی محترمانه ایشان دارد گزارش‌میدهد. فکرکردم به آقای هویدا قطعا " گزارش‌داد وایشان قطعا " می‌خواهندبعرض‌برسانند لابد. موقعی که ایشان تلفن راگذاشت‌ماهنوزآنجاکارداشتیم دراتاق ایشان دونفربودیم مثل اینکه من پرونده‌ای داشتم غالبا " هرروز من میبایستی میدیدم ایشان را، تقریبا " کارماجوری بودکه‌بایستی ببینیم وصحبت‌کنیم که تصمیم بگیریم . تلفن راگذاشت‌وبه من گفت،" بنشینید اینجا ." نشستیم وبعد شروع کردیم به صحبت‌واینها هنوزیکربع نگذشته‌بودواینها این تلفن قرمز ایشان که‌شد یک‌خانمی به‌اسم خانم شهریاری بودکه‌آنوقت منشی آقای خوانساری بود از آن اتاق آمدودررا بازکردوگفت،" تیمسارفردوست، آقای خوانساری اینجاتشریف‌دارند میخواهندشمارا ببینند." گفت،" خواهش‌میکنم."ومن تیمسارفردوست‌را یکدفعه دیگر هم دیده‌بودم اتاق ایشان . حالا آن مناسبتش‌الان یادم نیست ولی شاید یادم بیاید. تیمسارفردوست‌آمدتوومن دیدم یک‌آقای نسبتا " متوسط القامه‌ای باعینک هم بود یادم هست‌کوچولو. آمد تو ایشان بلندشدوفلان وبعد دیگرازمن خواهش‌کرد گفته " میشود شمارامن ده‌دقیقه یکربع دیگرببینم بعدازرفتن ایشان خودم تلفن میکنم." ماازاتاق آمدیم بیرون یک‌اتاقی هم کناراتاق آقای خوانساری است‌که بااتاق معاون فرهنگی باصطلاح مشترک میشودکه برای چیزهای خصوصی است .رفتند توآن اتاق وگفت،" کسی راهم نگوئید بیاید." من آنجا متوجه شدم که این تلفن قرمزبه

ایشان بودکه ایشان بعداز یکربع آمدند.

س ـ آقای فردوست؟

ج ـ آقای فردوست، حسین فردوست، تیمسار فردوست بود. این را من شاهد بودم وتیمسار نصیری چندروزبعدش به تهران رسیدواگرنظرتان باشد ازهمانجاهم دیگررفت زندان ورفت دیگر، تمام شد قضیه خاتمه پیداکرد.

س ـ این آخرین باری بودکه شما تیمسار فردوست را میدیدید؟

ج ـ خیال میکنم

روایت‌کننده : آقای دکترمحمدپدرام
تاریخ مصاحبه : ۲۱ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین ـ اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۵

ادامه مصاحبه باآقای دکترمحمدپدرام درروزسه شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۴ برابربا ۲۱ مه ۱۹۸۵ درشهروین ـ اطریش ، مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای پدرام ، درنشست قبلی ماداشتیم راجع به آقای پرویزخوانساری صحبت میکردیم میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که آن صحبت رالطفاً" ادامه بدهید .

ج ـ عرض‌کنم که درمورد آقای پرویزخوانساری باید بەاطلاعتان برسانم که من اولین بارکه بااسم ایشان یاوضع ایشان آشناشدم موقعی بودکه ایشان بعنوان کفیل وزارت کاردرکابینه مرحوم رزم‌آرا شرکت‌کردندوبه مجلس‌شورای ملی آمدند . بله ، تا آن زمان درمیان جامعه ایران ایشان بنظرمن آدم خیلی سرشناسی نبودند ازلحاظ سیاسی ولی ازآن ببعد مردم توجه پیداکردند وشاید بعضی هاهم تعجب . بهرصورت بطوری که روزنامه‌ها بعداً" اشاراتی دراین مورد داشتند نوشته بودند که مرحوم رزم‌آرا فراموش‌کرده بودکه آنروز بایدبه مجلس‌ختم آیت‌الله فیض به مسجد شاه آن زمان برود وکسی که یادآوری کرده‌بوداین مطلب راو ایشان راهمراهی کرده‌بود دربردن آنجا گفتند آقای خوانساری بودکه به ایشان توجه داده‌بودکه شما باید درآن ختم شرکت‌کنید ومرحوم رزم‌آرا هم رفت‌به آن ختم وبرنگشت . این جریان برای بعضی هاجالب‌توجه بود درآن زمان که ازچه‌جهت وچه‌جوراین امراتفاق

افتاد، به اثرات از بین رفتن مرحوم رزم‌آرا کاری نداریم فعلاً" مورد بحث مان نیست درمورد آقای پرویز خوانساری دیگر حرفی شنیده نشد طبعاً " کابینه هم از بین رفت و کابینه دیگری سرکار آمد و اتفاقات دیگری افتاد. بهرصورت، من بعدها به آقای پرویز خوانساری در وزارت خارجه آشنا شدم وهمانطوریکه قبلاً" هم به استحضار رساندم موقعی بودکه ایشان بهمراه آقای زاهدی از لندن برگشتند چون در لندن بعنوان مامور فرهنگی وسرپرست امور فرهنگی سفارت ایران درلندن با آقای زاهدی همکاری داشتند، آقای زاهدی همراه خودشان موقعی که به وزارت منصوب شدند ایشان را هم به وزارت خارجه آوردند ودرآغاز کار معاونت امورفرهنگی را به آقای خوانساری محول کردند. آقای خوانساری درنقش معاونت فرهنگی باید گفت که درحقیقت کارهای اداری را هم زیر نظر داشتند. اداره وزارت خارجه درآن زمان معاونت اداری با آقای نورالدین کیا بود. نورالدین کیا مردی بسیار متملق وزبون وضعیف ودر وزارت خارجه هم شهرت داشت به کندذهنی وبعضی چیزهای دیگر. آقای زاهدی ایشان را درمعاونت اداری نگه داشت وبقول خود آقای زاهدی ، بعداً " روال آقای زاهدی برآن بود که هرروز آقای نورالدین کیا آنجا تشریف میبردند وآقای زاهدی بدوبیراه هائی که داشتند نثار آقای نورالدین کیا میکردند برای اینکه بالاخره باید فردی بودکه تحمل زخم زبانهای آقای زاهدی را داشته باشد ودراین مورد آقای نورالدین کیا بردباری عجیبی نشان میدادند وبعداً " هم دراثر همین بردباری بودکه موفق شدند که سفارت ایران درژاپن را بدست بگیرند وبرای ۴ سال تشریف ببرند در توکیو.

س - درترکیه فرمودید؟

ج - توکیو. آقای خوانساری درماهیت امر درحقیقت کارگردان امور اداری هم بودند کارگردان امورفرهنگی هم بودند وتشکیلاتی آقای خوانساری بوجود آورد در وزارت خارجه وآرام آرام عده زیادی کارمندان جدید واردکادر وزارت خارجه شدند دراین مورد، هم درکادرسیاسی وهم درکادراداری . من خاطره‌های دیگری را .. حالا این مطلب را

کنارمیگذارم یک مسئله‌ای راکه خوب بخاطر دارم ازآقای خوانساری میتوانم برایتان عرض‌کنم یکی بخوبی میدانم که آقای خوانساری ترتیب جشنهای ۲۵۰۰ ساله‌را آقای خوانساری تاآنجائی که بخاطردارم درهتل هیلتون میدادند. عده‌زیادی هم ازکارمندان وزارتخارجه‌امثال فرهادسپهبدی وکسان دیگری بودندکه باایشان همکاری داشتند عده‌ای هم ازجوانهای وزارتخارجه‌وازکارمندان باصطلاح طبقه‌نامهای وزارتخارجه راهم انتخاب کرده‌بودندکه‌باایشان همکاری میکردند واموروجشن شیرازرا ترتیب دادند. بهرصورت تاجائی که بنده اطلاع دارم جشن شیرازدرتهران ترتیب کارهایش‌با آقای خوانساری داده‌شد وآقای خوانساری نقش‌بارزی دراین مورد داشت وموردتوجه مقامات هم قرار گرفتند بیش‌ازپیش وبعدهاآقای خوانساری تاجائی که ماموکاردانشجویان شدند در خارج وبعنوان سمت سفیرایران درژنو ، من قبلا" این راگفتم که مرکز ایشان دربرن بود درحالی که اشتباه بودوبعدکه فکرکردم نخیر مقرایشان ژنو بود بعنوان سفیرسیارایران درژنو درآنجا مستقرشدند راموردانشجویان رادر اروپا زیرنظرداشتند. ازلحاظ کمک مالی به دانشجویان تمام باید بانظرآقای خوانساری توزیع میشدوهمین کارهم انجام شد. بعدها هم که بطوریکه معروف‌بود ایشان توانسته بودندکه یک گرفتاری راکه‌درسوئیس پیش‌آمده بود برای بعضی ازاطرافیان شاه ودرآنجاگویا بسته موادی کشف‌شده‌بود ازطرف پلیس این راآقای خوانساری ترتیبی دادند که‌آن مامور گیرسوئیسی هانیافتدوبه تهران بیاید ودربارمصون ازاین تعرضات باقی بماندو آقای خوانساری البته موردتشویق قرارگرفتندوبازهم به وزارتخارجه برگشتند ومعاونت‌وزارتخارجه رابازعهده‌دارشدند. ازسوابقی که من ازایشان دارم ایشان آدمی بودند قاطع ، برنده ، ولی این قاطعیت‌وبرندگی البته نه درمورد آدمهای بسیارقوی و وابسته به‌دستگاه مگردرمقابل کارمندان اداری وکارمندان معمولی وحتی بعضی ازسفرا البته که یکقدری ضعیف‌تربودند. آقای خوانساری آدم باهوشی وسریع الانتقالی است بنظرمن وپرکاردرعین حال باید گفت . نمونه بارز اخلاقی

ایشان از نظر کارداری آمدن صبح زود سر کار بسیار ساعت صبح معمولاً ساعت ۷ صبح ونهار را هم در اداره خوردن و تا ساعت پنج و شش بعدازظهر در آنجا ماندن . این سیستم و رویه‌ای بود که آقای خوانساری داشت وهمین رویه هم موردتوجه آقای زاهدی ودیگران بود . یک نمونه‌ای از کار ایشان چون میدانم شما علاقمندید که بدانید، من به ریزه کاریهای دیگر نمیپردازم، ولی یک مسئله‌ای را که خودم چون شاهد بودم حتی در روزهای آخر قبل از انقلاب بخاطر دارم که آقای خوانساری علاقمند بودند که ساختمان سازمان خدمات شاهنشاهی اجتماعی را که در آن زمان اشرف از آن بهره برداری میکرد در حقیقت این را بفروش برسانند واسطه کار هم آقای انصاری به نمایندگی والاحضرت اشرف بود

س ـ کدام آقای انصاری آقا ؟

ج ـ عبدالرضا انصاری پیشکار ایشان ، پیشکار والاحضرت در آن موقع . وآقای خوانساری هم از آن طریق کوشش داشتند که این ساختمان را به یک قیمتی برای وزارتخارجه بخرند بعنوانی که وزارتخارجه جایش کم است درصورتیکه ما سه ساختمان بزرگ در اختیار داشتیم وجا یمان هم مکفی بود واین دلیل موجه نبود . بالطبع من چون رئیس اداره‌ای بودم که با این قسمت سروکار پیدا میکردو با یدنظر میدادند وما کمیسیون عالی تشخیصی داشتیم که زیرنظر آقای مسعودجهانبانی انجام وظیفه میکرد وبا همکاری مدیرکل اداری مدیرکل مالی وبنده ودو سه نفر عضو دیگر و نظارت شخص وزیرخارجه ما لا" در اینکار و با تصویب ایشان بایستی در این کمیسیون این مورد قبول قرار بگیرد ، این بود که بنده باید پیشنهاد این عمل را بدهم ایشان بدون اینکه به بنده گفته باشند حتی خودشان راسا" مهندسین مربوطه را فرستاده بودند ساختمان را بررسی کرده بودند وخیلی خوب دیده بودند ساختمان را مجهز و مبله دیده بودند تمام وکمال وبه بنده گفتند که من تا جائی که اطلاع پیدا کردم این ساختمان بدرد وزارتخارجه میخورد که کارمندان اداری و آن دستگاه اداری را منتقل کنیم به آنجا واختصاص بدهیم باسایرساختمانها را به کارسیاسی ویک قسمت را هم به کارمالی . قیمتش هم بسیار

خوب بود از نظر ایشان البته پیشنهاد مهندسشان وقرار بود ۱۸۰ میلیون تومان پولش را پرداخت کنند از بودجه دولت هرسال وحال ازطریق وزارت دارائی . ترتیب کارتا حدودی داده شده بود. بنده میدانستم که دریک چنین شرایطی نه بوجود این ساختمان احتیاج هست وعلاوه برآن مسلما " موردمصرفی برای این پول پیدا شده که مالکین میخواهند از این پول استفاده کنندودست اندرکاران . سعی کردم. با ملاقات با مهندس مربوطه ودیگران خلاصه مسئله را دچارتعویق کنم ودراین ضمن این تعویق باعث شد که درقیمت حتی تخفیف بدهندو آخرین قیمت رسید به نزدیک ۱۰۰ میلیون .

س ـ ۱۰۰ میلیون چه ؟

ج ـ ۱۰۰ میلیون تومان ، در این حدودها بود حالا یانودوچندمیلیون یا صدمیلیون در این حدود نظرم هست . بهرصورت من به ایشان عرض کردم که الان که وزارتخارجه بودجه ای ندارد ودولت هم درمضیقه مالی است واین آیا به صلاح هست یا نیست میشود تأمل کرد باضافه که وضع آشفته مملکت درحال فعلی ایجاب نمیکنند ما یک چنین اقداماتی بکنیم. وایشان بهرصورت گفتند ،" پرونده را مطالعه کنید." من باطنا " شاید احساس میکردم که خودآقای خوانساری هم میل نداردا ین کار را بکنند ولی شایددرفشار است البته .

س ـ این چه سالی بود آقای ..

ج ـ درسال ۵۶

س ـ ۱۳۵۶

ج ـ بله سال ۵۶ مدت معدودی قبل از انقلاب ، وقوع انقلاب ورفتن شاه . عرض کنم که من این احساس را داشتم ولی منتها وسیله ای احساس میکردم که آقای خوانساری شاید واقعا " نداردکه این عدم تمایل خودش را بتواندبروز بدهد منتها عقب وسیله میگردد ومن سعی میکردم که بهرعنوان ووسیله ای است باگزارشی بافرستادن با طلاع

مهندسی ، با ایرادگرفتن واشکال کردن ونحوه کار..
س- موضوع راعقب بیندازید؟
ج - موضوع را بله دچارتاخیروتعویق... وهمینطورهم عمل شد بالاخره صرفنظرکردند مثل اینکه بنابودآقایان یادیگران ازایران بروند ورفتندواین مسئله منتفی شد وآن ساختمان باقی ماند وزارتخارجه هم پولی پرداخت نکرد حالا هم گویا هست هنوزبهمان شکل .
این یکی ازمواردی بودکه درجریان بود واگرشاید واقعا" استقامتی درآن نمیشد وموافقتی بود وآدم ضعفی نشان میداد شاید خیلی زودعملی میشد واین پول ازجیب مردم بهرحال منتقل میشد به یک مقامات دیگری که نباید میشد. عرض کنم که این جریاناتی بودکه من میتوانم بگویم نقش آقای خوانساری رابهرصورت دراین مورد باید عرض کنم که ایشان یک کارمند فعال ومجری نیات مقامات بالا بودند بخصوص شخص آقای زاهدی ولی درآخرکارهم البته یک مورد باایشان اختلاف پیداکردند وقبل ازانقلاب البته قدرت کافی ووافی پیداکرده بودند معاونت مالی ومعاونت اداری - معاونت قائم مقام وزیرشده بودند وتقریبا" کاری بدون نظرایشان انجام نمیگرفت دروزارتخارجه . آقای منوچهرظلی اسما" معاون سیاسی بودند قاعدتا" ولی به کار فقط پرونده خوانی مشغول مثل همیشه سرگرم این کار ورتق وفتق باقی کارها با آقای خوانساری بود. این خاطراتی است که من میتوانم (؟) بیشترازاین وقت شما رانگیرم ودرمورد آقای خوانساری ..
س- بنابراین میخواهم ازشما تقاضاکنم بپردازیم به آقای دکترعلیقلی اردلان .
ج- آقای دکترعلیقلی اردلان را من اولین باردرسفارت ایشان درکلن درآنموقع باایشان همکاری داشتم وکارمندایشان بودم درحقیقت . موقعی که من ازرومانی منتقل شدم به کلن درحقیقت آقای مرتضی قدیمی که آنجاوزیرمختاربودند قبلا" هم رئیس کارگزینی تهران بودند ایشان مرا میشناختند وبهمین دلیل تقاضای

انتقال مرا کرده‌بودند. آقای محمدگودرزی که آنموقع معاون اداری بودند مستقیم دستوردادندکه‌من ازآنجا بروم وپافشاری من برای نرفتن به مسکو نتیجه نبخشید ومجبورشدم به مسکو بروم. درآنموقع آقای دکترعلیقلی اردلان سفیرکبیرایران در مسکو بودند. من آقای دکترعلیقلی اردلان راتاآن حدودی که‌دیدم میتوانم به این شکل معرفی کنم که ایشان،بنظرشخص‌بنده البته،سفیری مطلع ازخانواده‌ی بسیار قدیمی ایران مردی سرشناس وبسیارخوش برخورد وخوش پوش درحقیقت بایدگفت ولی ازاطلاعات وسیعی درامورسیاسی برخوردا ربودند ایشان ، زبان آلمانی وفرانسه را خوب میدانست آقای دکترعلیقلی اردلان ومن چندین باردرضیافتهائی که داده شد به‌نطق های ایشان گوش‌کردم وایشان را مرد واردی درکاردیدم‌با تجربه‌ای که ایشان البته داشتندهم ازسازمان ملل چون سالها رئیس ماموریت بودنددرآنجا درسازمان ملل نماینده‌ایران وهم ازسایرماموریتهایشان . ولی متاسفانه ایشان رادرانجام کارها ضمن کار مردی بسیارضعیف‌دیدم وناتوان وبسیارملاحظه کار. آنچه‌که بنظرمن رسیدبیشترایشان بفکرحفظ منافع شخص‌خودشان بودند وحفظ حیثیت‌خودشان توجه به‌اینکه آیا گذشت‌وایثاری هم باشدبراینکه تذکری داده‌بشود به‌بعضی مقامات اشتباهات یاذآوری بشود نبود فقط ترضیه خاطراربابان وقت‌بودوبخصوص خوب مقام بالاهای وزارتخارجه .

س - شما شخصا" هم با ایشان تجربه‌ای داشتید که تاییدکننده‌ی نظرشما باشد؟

ج - بله . عرض‌کنم که یکی ازمراحلش‌جریان اینست‌که این ارتباط پیدا میکند بعدبازبه آقای طهمورث آدمیت چون ایشان جانشین آقای دکتراردلان شدند در سفارت‌مسکو هم هما نطوریکه قبلا" عرض‌کردم. من آنجا مسئول عرض‌کردم بجای مستشار رفته بودم آقای اکبرزرینه‌زاد کارایشان راانجام میدادم درضمن یک همکاری هم داشتم که دبیرسوم بود آقای یحیی معتمدوزیری بود. یحیی معتمد وزیری نوه عموی آقای دکتراردلان بود منتها ایشان هم اهل کردستان هستنداصلا" کردبودچون آقای

دکتراردلان هم اصلا" کردهستند اردلان خودش ومنتها یحیی معتمدوزیری سنی است آقای اردلان شیعه هستند. ایشان با من همکاری میکردند تمدیدگذرنامه‌ها تجدیدگذرنامه‌ها این امورکارگذرنامه با آقای یحیی معتمدوزیری بود. من خوب بخاطر دارم که آقای دکتراردلان به یک مسافرت کوتاهی رفته بودند آنموقع آنجا نبودند آقای مرتضی قدیمی مسئول کارسفارت بودند ونفردوم ووزیرمختار بودند. ازمن خواستند که این آقای یحیی معتمدوزیری را به ایشان بدهم کمک کنند به کار، چون فرانسه میدانست ودربیرن تحصیل کرده بود، ترجمه گزارشها برای ارسال گزارش به تهران ترجمه روزنامه‌ها با آقای مفخم سمیعی هم آنموقع که بعدا" سفیرشد آنموقع دبیر اول بود ولی با ایشان همکاری داشت دراین مورد درهمین قسمت. گفتم " اشکالی ندارد؟" گفتند،" یک چندروزی شما کارایشان راهم خودتان بکنید." گفتم،" بسیار خوب." دریکی ازهمین روزها آقای قدیمی مراخواستندوگفتند یک پیرزنی بود ما دیدیم آمده آنجا خانم بسیارمسنی بود، درحدود هفتادوچندسال، یکی دوروز بودگویا میآمد پیش آقای معتمدوزیری برای دریافت ویزا درمسکو رفتن به آمریکا وآن زمان ماچنین ویزاهائی رابسختی میدادیم البته. اسم آن خانم یادم هست مثل اینکه فرنگیس مراغه‌ای بود تاجائی که بنظرم هست. آقای یحیی معتمدوزیری گویا ازسفارت آمریکا به او تلفن کرده بودند که ما به این خانم، پسرش درآمریکا است، حاضریم ویزابدهیم که برود آمریکا بشرطی آنکه گذرنامه‌اش ۶ ماه اعتبارداشته باشد کمترنمیتوانیم وپسرش درآنجا مهندسی است مخارجش راهم تامین کرده ومیدهیم درصورتیکه شما موافقت کنید. آقای یحیی معتمدوزیری ظاهرا" نه رفته بودکمک کندبه آقای مرتضی قدیمی اینکاررا بعهده بنده محول کرد آقای قدیمی که من تصمیم بگیرم. من ازاین خانم پرسیدم که ازتهران چطورآمدید؟ دیدم باموافقت تهران آمده، گویا بچه‌ای درآنجا داشت درزمان پیشه‌وری رفته بودوندیده بود این خانم.

س- درروسیه.

ج - روسیه. آمده بودکه سرراه که به آمریکا میرود، اصولا" به آمریکا میخواست برود برای دیدن پسردومش سری هم به آن پسرزده بوددرمسکو وبعدتقاضای ویزا از سفارت آمریکا کرده‌بودکه این جریان اتفاق افتاده‌بود. من یک خانمی را، دوروزهم بودمعطل، بعدازیک ۲۴ ساعتی گفتم چه‌اشکالی دارد یک خانم پیری که دراین سن آمده ودوتا بچه‌دارد وشواهدهم دارد سفارت آمریکا نامه نوشته‌وایشان، واقعا" ما تحقیق کردیم، میدانیم یک پسراینجا دارد یک پسرآنجا دارد دیدن بچه‌هایش بنظر من برای یک خانمی هیچ اشکالی ایجادنمیکند. من گذرنامه این خانم رابمدت ۶ ماه با مسئولیت خودم تمدیدش کردم. خودم. ثبتش کردم دادم به آن خانم، سفارت آمریکا هم به اوویزاداد رفت پیش پسرش مهندس مراغه‌ای در آمریکا بهرصورت دیگرهم من ندیدم. این جریان گذشت. من بعدازچندروزی، موقعی که انتصاب آقای آدمیت اگرایشان ایشان آمد با سوابقی که با آقای آدمیت داشتم وحسابهای نادرست آقای آدمیت را باید بگویم بهیچوجه امضاء نکرده بودم که باید میکردم ونکردم هیچ سندی را برای ایشان ونمیبایست وزارتخارجه پول اینها را میداد وآقای آدمیت درتهران گرفته بودند یا امضای خودشان البته بجای همه، که داستان مفصلی دارد بگذریم. من آقای دکترعلیقلی اردلان که برگشتند این توهم بعدها برایم پیدا شد که ممکن است که آقای آدمیت، خوب، این را دستکی نکند چون من نقطه ضعفی ندارم. این بودکه من رفتم پیش آقای دکترعلیقلی اردلان به ایشان گفتم یک همچین جریانی اتفاق افتاد درآنموقع. ایشان گفتند، " شما کاربسیارصحیحی کردید ولی دراین موارد ازمن کسب اطلاع کنید وبا من مشورت کنید اگرلازم شد دراینموقع ها، بیشتر احتیاط کنیم باآقای قدیمی نکنید." گفتم آنموقع آقا شما تشریف نداشتید آقای قدیمی مسئول این کاربود، ایشان ازمن خواستند منهم اشکالی درکارندیدم. گفت، " نه هیچ اشکالی هم ندارد." این عبارت بود، " اگرروزی ازشما سئوال کردند در جواب بگوئیدکه به‌دستورسفیرکبیراینکارانجام شده ومن جوابگو خواهم بود." بنده

هم مطمئن پس اینکار تمام شد تشکر کردم وگذشت . خوب بخاطر دارم که بعدها که به مونیخ منتقل شدم همزمان آقای دکتر اردلان سفیر بودند در کلن . در همان موقع وقاعدتا " سرکنسولگری مونیخ از سفارت کلن تبعیت میکرد . نامه ای از تهران رسید که آقای آدمیت به تهران گزارش کرده بودند و تهران سئوال کرده بود که دفاتر بازرسی شده بخط آقای پدرام کنسول وقت در سفارت ایران در مسکو دیده شد که ویزائی به شماره فلان به خانم فلان داده شده که مشکوک بوده است این خانم و با چه مجوزی این ویزا صادر شده ؟ به دستور چه مقامی ؟ از آقای پدرام سئوال شود کارمندما فعلا " در سرکنسولگری مونیخ و وزارتخارجه عین نامه ایشان را برای بنده فرستاده بود . من تلفن کردم به آقای دکتر اردلان که ". آنکه عرض کردم درچندین ماه قبل اتفاق افتاده ، حالا این نامه رسیده "، برای ایشان نامه را خواندم پشت تلفن ، گفتم " اجازه می فرمائید که زیرش بنویسم بدستور سفیر کبیر وقت آقای دکتر علیقلی اردلان ؟" این عین جواب آقای دکتر اردلان این بود گفتند ،" آقای پدرام اینها چه حرفهائی است که شما میزنید یک چیزی بنویس با باجون ، درستش کن خودت ." من متوجه شدم گفتم تشکر میکنم خودم درستش میکنم . البته درجواب آقای آدمیت نوشتم به تهران که ویزا بنظر خودبنده داده شده با مشورت با آقای قدیمی وزیر مختار وکاردار وقت و از نظر من هیچگونه اشکال قانونی در این دیده نمیشد که یک مادری برای دیدن یک فرزندش که آمده بود به مسکو برای دیدن فرزند دومش به آمریکا برود باضافه اینکه آن بچه مخارجش را داده بود وسفارت آمریکا هم این مورد را تایید کرده درپرونده اش هم موجود است در این مورد سازمان امنیت یا مقامات دیگر هیچ نظر مخالفی هم ابراز نکرده بودند و اگر مخالف بودند به این خانم اجازه خروج از تهران برای مسکو نمی دادند . تمام شد فرستادیم و قضیه ختم شد . یک مورد دیگر هم که من سراغ دارم ..

البته این مورد آقای دکتر قلی اردلان که روحیه ی ایشان را نشان میداد باضافه اینکه من ضمن کارهم توجه وزارتخارجه گاهی ادارات گذرنامه از وزارتخارجه یا بعضی

یادداشتها میآمدکه بسیار نقاط ضعیف توی آن داشت وسفارت نمیبایستی تمکین میکرد به ایشان میگفتم میگفتند، " آقا، تندیده بگیرید هیچ مسئله‌ای نیست." این بودو من این روحیه ضعیف را دیدم وجریانات دیگری هم بودکه آنها دیگربنظرمن جای ذکرش اینجا نباشد بهتراست، این روحیه آقای دکتراردلان بودومن متاسفم برای آقای دکتراردلان وامثال آقای دکتراردلان که من اسم ایشان را میتوانم جزو سفرای خوب وزارتخارجه وشاخص وزارتخارجه بیاورم اگراین نقطه ضعف را نمیداشت. ولی خوب این بودبهرصورت. این درمورد آقای دکتراردلان. من اینجا چون ازآقای طهورث آدمیت ذکری کردیم مجدد یادم آمدکه داستان جالبی هم ازایشان وجوددارد که میخواستم

س ـ خواهش میکنم، من میخواستم بپرسم این راازشما بفرمائید.

ج ـ ایشان ..

س ـ شما قضیه اتومبیل را میخواهید بفرمائید؟

ج ـ نخیر، حالا قضیه دیگرش را میگویم که جالب‌ترازاتومبیل است. ایشان یک وزیرمختاری داشتند نفردومشان مرحوم اردشیرنورآذر بود مردبسیارجالبی بود مرحوم نورآذر، آدم رک صریح پاکی بود وبهمین دلیل رکی وصراحت وزارتخارجه با اینکه آقای نورآذر درحدودهمدوره آقای دکترخلعتبری وخودطهورث آدمیت ودیگران بود هیچوقت مقامی بالاترازسرکنسولی نگه داشتند ومقام سفارت به ایشان تاآخرعمر ندادند، چندین بار سرکنسولش کردند وسفیرش تاآخرالامرهم نکردند. ومرحوم نور آذر همکلاس بود باآقای آدمیت اززمان دانشکده ویکی ازمعرفین آقای آدمیت به من ایشان بود یکیش که من اعتماددا شتم به مرحوم نورآذر. مرحوم نورآذر آقای آدمیت وزیرمختاردروین بود دردوره‌ای که آقای میرفخرائی دروین سفیربود وآقای آدمیت ایشان رابعدا " که سفیرشد درمسکو ازاینجا به مسکو خواست وآقای نورآذر ازمن پرسید، "چطوربودسفرت باآقای آدمیت؟" گفتم بدنبود ولی آن نبودکه شما

توصیف میکردید. ایشان توجه نکردند وتشریف بردند به مسکووگرفتارآقای آدمیت شدند چون نمیدانستندکه آقای آدمیت به مقامی که میرسند با آدمیتی که دردوران تحصیل دیده اند وبعدها فاصله خیلی داشت وتفاوت بسیار. آقای نورآذر منزوی شد درمسکو ومسکو جائی است که حکم قلعه وحصارداشت درمورد وزارتخارجه .وزارتخارجه درموردمسکو هیچ تصمیمی را دوراز نظروزیرش اتخاذ نمیکرد وشاید دوراز نظر ساواک . درآنجا زندگی برای کارمندان بسیارمشکل بود. اولا" محدود ومشکل بدون هیچ ارتباطی با وزارتخارجه وگرفتارتصمیمات بهنگام یا نابهنگام سفیروقت وحسن نیت یا سوء نیت او، سرنوشت زندگی کارمندان تقریبا " دراین وضع بود. آقای نورآذر با تمام آشنائی کەبا وزارتخارجه داشت ووزیرمختاربالها وزیرمختاربافرمان بود باصطلاح وبایستی طبعا " سفیرمیشد هم ردیف آقای آدمیت متاسفانه گیرآقای آدمیت افتادوآنجابه خاموشی گرائید. آقای آدمیت حتی به ایشان هم ترحم نکرد به دوست چندین ساله خود. وبااینکه خواهش های کوچکش برآورده نشد آقائیداشتیم بەاسم کریم شربیانلو درآنموقع آدمیت ایشان رادوست داشت چون مردساده ای ظاهرساده ومطیع بسیارمطیع بود ، دبیردوم بود. ایشان رابردند همراه خودشان بەمسکو وبعدموقعی که میخواستند به تهران بروند آقای آدمیت کاردار بنا بود تعیین کنند. کاردار سفارتخانەهای ما روال براینست که کاردارسفارتهای بزرگ بایستی ازدبیراول پائین ترنباشد معمولا" مقامش ازنظرسیاسی . آقای آدمیت برای اینکه با بودن وزیرمختاروقت درسفارت مسکو، اینها شاهکارهای اداری آقای آدمیت است ، آمدند وبه آقای کریم شربیانلویک مقام سیاسی اعطا کردند وبعد برای اینکه خالی نباشدازاینکەباعث پیدایش بعضی افکارخاصی نباشد به آقای بهرام ملائکه که درآنموقع درآنجابجای من رفته بودایشان آنجا دبیردوم بود به او هم یک مقام داد وبەآقای اکبرهم که درآنجاوابستەبود یک ارتقاء مقام داد، یک مقام سیاسی . دادن مقام سیاسی دروزارتخارجه یک شرایط خاص داردکه بایستی

یک شورای سیاسی ما داریم آن شورا باید تصمیم بگیرد امتحاناتی دارد بخصوص ازدبیراولی ببعد که باید رساله‌ای گذرانده باشند بعدقبول‌بشود بعدبررسی بشود بعدگزارش کارگزینی برود بعددرشوراطرح بشود شوراتصمیم میگیرد باتصویب وزیرخارجه‌بعدا " باتایید ایشان این مقام ها داده‌میشد یاگرفته میشد. آقای آدمیت پیش‌خودشان یکی یک مقام سیاسی به آقایان حکم صادرکردندوداندند به دست آقایان وآقایان هم گذاشتندجیبشان . بعدا " آقای نورآذردراین مورد به وزارتخارجه مراجعه کرد شخصا " راسا " تلفن کرد وگفت باوجودن وزیرمختار اقلا" بنده را به تهران احضارکنید که آقای آدمیت دستش بازباشد ومقامات شوروی نخندند به ما که باوجودن وزیرمختار که نمیشود مقام بعدی را آنهم مقامی که پائین تراست دراین حدود معرفی کرد بعنوان دبیراول ووزیرمختارهم بنشیند دراتاق کارش را بکند . پس بنده رابه تهران احضارکنیدکه‌دست‌آقای آدمیت دراین مورد باز باشد. تهران اعتراض‌کردکه آقای کریم شربیاتلو نمیتواند دبیراول باشد بعدجریان برملا شد. کارجالبی که وزارتخارجه‌کرددرزمان آقای آرام این بود که کارمندان رابعلت دریافت چنین حکمی توبیخ کردند نه سفیروقت را. بله وآن سه تن کارمند نه‌تنها مقامشان راگرفتند هرکدام به دریافت یک توبیخ کتبی هم درنتیجه درپرونده‌شان مفتخرشدند وآقای آدمیت مصون ازهرتعرضی باقیماندند چون مورد توجه مقامات خیلی بالا بودند.

عرض‌کنم یک جریان دیگرهم این بودکه آقای آدمیت موقعی که به بنده پیشنهادکردند که من به‌تهران بروم و خودم تقاضای مرخصی کردم مدتی چندروزی نرفته بودم بعدازاینکه‌موافقت‌با مرخصی بنده برای یکماه رسید. بعدازچند روز دفتردارشان رئیس دفترشان رافرستادند ازبنده سئوال کردند، " من چراگذرنامه‌ام راجمع نمیکنم که براه بیافتم ؟" گفتم مشغول هستم وبعد فردای آنروز ایشان یک پاکت‌دربسته‌ای آوردند وازمن امضاء خواستند بازکردم گفتند حکم ایست که برایت‌رسیده.

درموقعی که این حکم رادیدم دیدم که به من نوشته‌اند" .آقای محمد پدرام دبیر

دوم سفارت شاهنشاهی درمسکو چون به تهران احضارشده‌اید فوراً ترتیب عزیمت خود را
فوراً بدهید " طهورث آدمیت سفیرکبیرشاهنشاه درمسکو." با امضای ایشان .
بنده تعجب کردم ازاینکه تهران ازیک جهت حکم مرخصی به بنده دادند ازجهت اینکه
دلیلی براحضار وجودندارد . حکم راگرفتم ورسید دادم ورفتند . فردای آنروز به
تهران تلفن کردم رئیس کارگزینی آقای سمیعی بودند. به ایشان گفتم ایشان گفت ،
" پدرام ، حکمت رسید؟" گفتم بله حکمم رسید، کدام حکم ؟ گفت ، " یک حکم بیشتر
نبود تقاضای مرخصی کرده بودی دادیم به‌تو بیاتهران ." گفتم نه یک حکم دوم
هم رسیده وجریان رابه ایشان گفتم. ایشان گفتند" بلافاصله حرکت کنید وآن حکم
راهم همراهتان بیاورید. گفتم باشد. بنده ترتیب کارمرا دادم وباید ازطریق ..
باترن حرکت کردیم درظرف چندروز ویادم هست که به ایشان گفتم صبح چهارشنبه به
تهران میرسم به من دستوردادند که فوراً " ایشان راملاقات کنم. موقعی که میخواستم
حرکت کنم وخداحافظی کردم طبق معمول با آقای آدمیت ایشان گفتند" آن کاغذی
راهم که دریافت کردید"، عین عبارت است ، " آن راهم پاره کنید ندهید بیاندازیدش
دوردیگربدرد نمیخورد." وبعدهم همان ماموركذائی آقای عیسی هجرت بود که مامور
ساواک بود بنظرمن وباآقای آدمیت خیلی نزدیک کرده‌بود خودش را . آمد بااطلاع
دوستان آمدند به بدرقه ماوایشان هم آمدوگفت ،" آقای سفیر فرموده‌اندکه آن کاغذ
همراهتان هست آنرا لطف کنید." گفتم نه ایشان گفتند پاره کنید به ایشان
بفرمائید پاره‌شد ،ولی‌آقای هجرتاین وجوددارد همراه من هست ،دروغهم نمیگویم
این رامیخواهم ببرم تهران به ایشان هم نمیدهم پاره هم نکردم حالا هرجور
دلت میخواهد به ایشان خودت برگرد گزارش بده." من نمیدانم اورفت وچه گفت
بهرصورت ازجریان بی اطلاع هستم. موقعی که‌من این حکم رابه تهران رسیدم وبه
آقای سمیعی دادم آنوقت فرستادند یک فتوکپی ازآن گرفتندواصل حکم را به من
برگرداندند فتوکپی راآقای سمیعی همراه بردند ومن میدانم که آنرابه آقای آرام

بلافاصله بردند نشان دادند. معاون بین المللی آقای مجید رهنما بود ومعاون اداری درآنموقع محمود اسفندیاری بود ومدیرکل سیاسی درآنموقع آقای احمد میرفندرسکی ، این سروصدای این حکم ... وآقای آشتیانی قرار بودکه معاون اداری بشود. دراتاق آقای آشتیانی من فرداکه آمدم آقای سمیعی گفتند جریان را برای آقای آشتیانی بگوئید چون ایشان باید عهده‌دارکاربشوند من جریان را گفتم ، بعدگفتندکه‌تواز اینجا به مونیخ خواهی رفت . من گفتم که خوب‌تکلیف این زندگی و بهم خوردگی زندگی ما ازمسکو تااینجا چه‌خواهدشدو اینها؟ گفتند،" حالا کسبنه وزارتخارجه‌به‌تونظرخوب دارد وتورا به‌جای بهتری منتقل کرد دیگراین حرفها را فراموش کن ." گفتم نه یک حکمی به‌من داده شده یا این حکم جعلی است یاحکم اصلی است . اگرجعل است من اعلام جرم خواهم کرد برعلیه‌جاعل. اگرکه اصلی است وزارتخارجه مجبوراست‌که باطلاع آن نتایج مترتبه‌براین حکم را قبول کندوخسارت مرا تحمل . آقای آشتیانی که‌گوش میداد گفت ،" حق با ایشان است حرف‌حساب میزنند . من اگر باشم بلافاصله تمام‌خرج سفرخرج ماموریت ایشان وخانواده‌اش را باید ازحقوق سفیری که این حکم را نابجا امضاء کرده ودروغ وجعل کرده داده کم کنندوبه ایشان بدهند . این حداقل جریمه آن سفیراست والاتنبیه‌دیگر هم دارد آن دیگر بسته به نظروزارتخارجه خواهدبود ."بهرصورت مرا قانع کردند که فعلاً" بروم. من رفتم به مونیخ البته درآنجا وبعدها این حکم را تعقیب کردم البته وزارتخارجه یک پولی بابت این خرج سفرپرداخت کرد ولی آن حکم پیش من ماند. .... بهرصورت وداشتم وهست واین درپرونده .

اینها شاهکار ، ازاین کارها آقای آدمیت داشت وحتی بعدها یک نامه‌ای جعل کرد ، بعدازرفتن من که بنده راتحت‌تعقیب قرار بدهند وشاید آنجا به اعدام هم میکشید وآن این بودکه برای من آنجا یک رابطه‌ی جنسی با یک دختر چیز بعنوان جاسوسی هم درست کردند ..

س — درروسیه ؟

ج ـ بله . گفتند" یک کسی حامله بوده تلفن کرده به سفارت ماندیدیم. گفته‌سفارت ایراک رامیخواهم وایران راتوضیح دادیم گفتند نه . گفته آقای پدرام یا پطرام قاطی کرده‌بودند. نامه‌ای نوشته‌بودند آقای آدمیت به وزارتخارجه وساواک لابد بعدهم برای بنده فرستادند . منتهی یک اشتباه کننده‌ای کرده‌بود آقای آدمیت ، این نامه‌راکسی امضاء درسفارت نکرده بود . داده بودند بالاخره به‌همان آقای ما موردفترامضاء کرده‌بودومن نامه تندی درجواب این برای آقای آدمیت فرستادم. به ایشان گفتم که اگرشما آدم عجولی نبودید وحوصله‌بیشتری داشتید لااقل توجه میکردیدکه هیچ حاملگی از ۹ ماه و۹ روز بیشترنمیشود. فاصله عزیمت من ازمسکواین نامه‌ای راکه شمانوشتید وجریان راتوضیح دادید یازده‌ماه است ، این حاملگی درتاریخ بشربیسابقه است وخوب است‌که تامل بیشتری درنوشته‌ها یتان بکنید دوراز‌شان یک سفیراست ونماینده‌یک‌کشوری که خودش راووقتش رانوشتن صرف این مسائل واین نوع کاغذ بازی بکند ومن متاسفم برای شخص شما بخصوص‌وخوب است که وقتتان صرف کارهای مفیدتری بشود . البته‌تامقدری لحنش تندتراز اینها بود عین این نامه‌رادرجواب به ایشان فرستادم وبه اداره کارگزینی وازطریق تهران به‌ایشان ابلاغ شد که‌مرحوم آقای نورآذربه‌من نامه‌ای نوشت ونوشت ، " جناب سفیرخیلی ناراحت‌شدند وتوخوب‌بود یک خرده ملایمترچیز مینوشتی کوتاه میآمدی." گفتم دراین موارد من فکرمیکنم که اگرمیتوانستند ایشان این رابطه‌ای که ترتیب داده‌اند درست‌کنند من به‌همان سرنوشتی دچارمیشدم که دیگران راکردند امثال آن آقای شریفی چون ساواک‌دراین مورد بسیارسختگیر بودبوددستگاه‌بسیارناراحت میشد وممکن بودبرای من پاپوش‌های خیلی بزرگتری ایجادبشودوگرفتاریهای سختتری. بهرصورت ، این دسته‌گل های آقای آدمیت بود وبعدکه به تهران آمدم گزارشهای محرمانه ایشان رادرمورد آن خانم مراغه‌ای دیدم. وواقعا " تعجب‌کردم که یک انسانی که‌میتواند ازاستعدادش استفاده بکند چطور این استعدادرا صرف کارهای

دیگرمیکند باضافه‌که ایشان نه‌تنها برای من برای خیلی کسان پرونده سازی کردند ولی خوب‌نتیجه‌ای نداشت البته.

س ـ آقای تیمسار اکبرداستان ، شماچه‌خاطره‌ای ازایشان دارید؟

ج ـ عرض‌کنم که موقعی که‌من به کلن رفتم مامورکلن شدم درزمان تیمسار سپهبد مظفر مالک ، اسم کوچکشان یادم آمد، ایشان سفیرکبیرآنجا بودندتیمسار اکبرداستان که نسبت‌بسیارنزدیکی با دستگاه دربار وسلطنت داشتندبهرصورت مامورورئیس ساواک دراروپا بودند. آقای اکبرداستان مردی بود، من بدی ازاوندیدم باحس‌نیت دیده‌ . . کارمندان ساواک درکارامورکنسولی واینها مستقیما " مداخله میکردند ولی روزاولی که من مامور آن کارشدم‌وامورادانشجوئی وگذرنامه‌وتمام این امور رابجای آن آقای علیمحمد افشار به‌من واگذارکردندوبجای آقای احمد شـه (؟) موقعی که مامورین ساواک که مقام دبیردومی ودبیراولی هم ظاهرا " به ایشان داده‌بودند ورئیس یک قسمت‌بودند چون آنجا مفصل بود دستگاهشان ودوسه‌اتاق درمقابل اتاقهای ماداشتند. واردامورما یگانی شدندوپرونده‌ای خنواسته‌بودند به‌ایشان داده‌بودند من پرخاش‌کردم پرونده‌راهم گرفتم ماموراساواک‌راهم به اوگفتم باید ازاتاق تشریف‌ببریدبیرون دوباره‌هم بدون اجازه واردااین دستگاه نمیشوید واگر پرونده چیزی خواستید به‌آقای اکبرداستان میگبوئید گزارش میدهید ایشان ازمن خواهندخواست طبق یک‌ترتیب‌خاصی میتوانیدبیائید پرونده‌را بررسی کنید اگراجازه‌داشته‌باشید. اینها البته‌باعث‌ناراحتی شد گزارش‌دادند آقای داستان با من ملاقات‌کردوگفت ،" خیلی خوشحال شدم ازاین قرصی واستحکام ، من اجازه‌نمیدهم که‌اینها یک همچین کارهائی راسرخود بکنندومن نمیدانستم وکارمندان شما تقصیرداشتندکه‌قبلا" اجازه‌میدهند." گفتم خوب ضعف‌دستگاه بوده بهرصورت وایشان بعدها هرکاری داشتند تلفن میکردند یک‌نماینده‌ای ازآن دستگاه میآمد، یک قسمت‌خاصی ازپرونده‌را میخواند چون راسا " سفیروتهران دستورداده‌بودند

کداین وسائل تسهیل کارشان باید فراهم بشود. میخواندندوگزارشان را یادداشت میکردندوپرونده‌را هم اجازه بردن نداشتند. این سیستم ادامه داشت ومن ازاین صراحت آقای دادستان خوشم آمدوایشان هم تاحدی رویه‌ی مرا پسندید. ازاینجا ما یک خرده ارتباط بیشتری پیداکردیم. من اکبردادستان را مرد باحسن نیتی دیدم آدم صریح اللهجه‌دیدم درمقابل مالک باآینکه آدم مودبی بود ولی ایستادگی میکرد کارهای ناروای مالک‌راآجازه نمیداد تاحدودی وسپهبد مالک هم مراعات‌ایشان را ازهرلحاظی میکرد. حالا روابط ایشان بادستگاه خودشان که من ازآن بی اطلاع هستم البته ، نماینده‌هائی هم گویا کارمندانی هم دربین کارمندان ما داشتند من تا حدی آقای دادستان آنها را معرفی کرده‌بود ومن احساس میکردم ولی من اجازه هیچگونه مداخله‌ای به آنها تاحدامکان نمیدادم .

س ـ رتبه نظامی آقای دادستان چه‌بود؟

ج ـ سرتیپ بود.

س ـ سرتیپ .

ج ـ سرتیپ بودند بله ،ایشان سرتیپ ارتش بودند. عرض‌کنم که آقای دادستان آنجا دیگرانجام وظیفه کردند تاوقتی که‌من آنجا بودم وآقای لقمان ادهم بعدازسپهبد مالک آمدومرا به‌تهران احضارکردند ایشان آقای لقمان باعث‌شدند چون میخواستند که‌دوستان خودشان رابیاورند سرکاروهمانها ترتیب‌کارداده‌بودند وهمانطوریکه عرض کردم بدون جهت وعلتی بنده رااحضارکردند که باعث برخوردی شد وبعدها هم خواستند ترضیه خاطری ازمن کرده‌باشند آقای خوانساری وديگران وآقای دادستان درآنجا بود تابعدها چون خانمی داشتندکه مقیم بود درآنجا واصلا" اهل لهستان بودویک خانم دومی هم جوانترگرفته بودند که اوهم آلمانی بودودرآنجا بودوبعدها آن خانم جوان را به‌تهران آوردندوهمراه ایشان بود. من پسرایشان راهم یکبار چون سئوال شدهمراه ایشان ...

س ـ شهریار را ؟

ج - شهریار را بله دیدم ، جوان افتاده خوبی بود بنظرمن شاید حدود سی سال بنظرم آمد معرفی کرددریک جلسه‌ای دیدم‌دراتاق ایشان . بعدا " هم پرسیدم‌احوالشان را . گفت ،" به‌تهران رفته‌وآنجا تجارت میکند‌شریک ... ." چون والاحضرت اشرف مثل اینکه دخترخاله آنها میشد آقای دادستان ،" وبا ایشان شریک است درآن ." حالا نمیدانم با شهرام شفیق با آنها کارمیکرد یا با ایشان . آنها را من اطلاع ندارم. گفت ،" کاروبارش‌خوب است اینها ." ولی بعدها که آمدم تهران شنیدم که ایشان خودکشی کردند درا ثراختلافاتی که‌داشتند وآقای اکبردادستان از این جریان خیلی ناراحت‌شده‌بود چون این تنها پسررا داشت وخیلی به‌او علاقمندبود دوستش‌داشت وحق هم داشت واین ضربه‌ای بودبرای دادستان . دادستان البته سکوت‌کرد دراین مورد ولی بعدها بعدازانقلاب‌که دادستان ازآلمان روانه ایران شدوبه‌ایران رسید خود ایشان درروزنامه‌ها من دیدم‌که شکایتی برعلیه‌دستگاه پهلوی داده‌وشکایت‌کرده‌که باعث قتل ..

س - پسرمن .

ج- کشتن پسرمن ، خودکشی پسرمن این دستگاه بوده واین اشخاص‌بوده اند. من از جریان کم وکیف‌که آنچه که واقع شده‌دراین جریان ، مداخله داشته اطلاع دقیقی ندارم، این اطلاعات‌بطور سربسته‌بود وازآقای اکبردادستان دیگرهم اطلاعات‌دیگری ندارم جزهمین .

س - اشرف پهلوی .

ج - ازاشرف‌پهلوی من هیچگونه سابقه‌ای ندارم شخصا ".

س - جز همان مسئله‌ای که فرمودید دررابطه با آقای پرویزخوانساری .

ج - آنرا هم دررابطه با پرویزخوانساری ازطریق آقای عبدالرضا انصاری شده بود من آنرا نمیدانم چقدروابستگی به اشرف‌داشت، نداشت ، پولها به کجا میرفت نمیتوانم من قضاوتی داشته باشم این اطلاعات‌بطورسربسته‌است .

س ـ محمودرضا پهلوی .

ج ـ محمودرضا پهلوی را یک جلسه من ملاقات کردم. و آن این بودکه ایشان آمدندبـــه پاکستان برای شکار باتفاق آقای ظلی که دراسلام آباد بودند رفتند به کوههائـــی که درآن اطراف هست گویا برای شکار مورال با صطلاح یا گوزن هرچـــی . طبعاً " بـــه لاهورهم میآمدند. همراه ایشان آقای علیرضا صاحب یادم هست بودوآقای امیـــر ابراهیمی نامی ازکرمان ازآنجاکه نماینده بودند دوست بودند چه بودند دوســـت بودند آجودان ایشان بودند نمیدانم بهرصورت ارتباطاتی داشتندکه من بی اطلاعم. آقای صاحب گویا درکارتجارت و بازرگانی هم بودند گویا مثل اینکه معاملات بازرگانی هم همراه هم همه داشتند درکرمان هم گویا پسته کاری چیزی بودکه مربوط میشـــد به آقایون که من ازآن جریانات بی اطلاعم فقط آنچه که اطلاع دارم ایشان بـــرای شکارآمدند چندروزی رفتند درکوهها ماندند ازآنجا به من تلفن کردندکه ایشـــان به لاهورهم خواهندآمد. طبعاً " مابایستی یک پذیرائی میکردیم ازایشان وملاقاتهائی داشتند چون برادرشاه بودند. ترتیب یک نهار نشسته ای برای ایشان داده شـــد که درآن چهل پنجاه نفر، چهل نفردعوت شدند درهتل اینترکانتیننتال چون درآن موقع ما هنوز سرکنسولگریمان براه نیافتاده بود، من ۱۴ ماه طول کشید تاجا پیــدا کردم برای سرکنسولگری وخریدم . درآنموقع ما درهتل بودیم ودردواتاق هتـــل زندگی میکردیم. بالطبع ضیافت ما هم درهتل برگزار میشد. کارتی چاپ شدوفرستاده شد ساعتی هم تعیین شد نهاری داده شد ، رجال خوب پاکستان که خیلی هم مشـــتاق بودند ایشان راببینند بهرصورت ازحاکم گرفته تادیگران مقامات اداری وغیر ـ ذالک همه دعوت شدند وجواب گرفته شدوترتیب داده شد. شبی که باید ایشـــان بیایند به هتل تلفن شد وآقای ظلی که سفیربودندوهمراه ایشان بودند به من تلفن کردندکه والاحضرت تمدیدکردندوماندندونمیتوانند بیایندفعلاً" به لاهور. گفتم آقـا ازطریق وزارتخارجه اینجا ، تشریفات اینجا، ترتیباتی داده شده ودعوتی شـــده و

ومن نمیتوانم این دعوت را در ۱۰ ساعت فاصله cancel کنم، حاضرنیستم این کار را بکنم. معاون تشریفات درآنجا حاضربوداتفاقاً "در هتل" وبرای ترتیب کارها صحبت میکرد صدایش کردم آمد گفتم آقای ظلی مستقیم با ایشان صحبت کنیدوجریان را خودتان بگوئید من چنین توضیحی به این اشخاص نمیدهم برای اینکه من اینجا بایدکار کنم با مردم ومن نمیتوانم بگویم ایشان مشغول شکارند آنجا دلشان میخواهدیک روز دیگرهم بمانند، شکارشان را بگذارند بیایند به مردم برسند هیچ درشأن ما نیست ومن نمیکنم. گفت، " خیلی خوب، من صحبت میکنم"وبالاخره خودش صحبت کرد معاون تشریفات به من نگاهی کردوگفت، " آخردراین فرصت کم شب چطوربا بهمه بگوئیم که آقا." چون وزیردارد کابینه دارد پنجاب" که همه وزرا، دعوت شده‌ها ومعاونین ورؤسا وهمه اینها بگوئیم که نیائید فردا نهار cancel شد. به چه دلیل؟" گفتم بهرحال. گفت، " خیلی خوب، شما ناراحت نشوید ما ترتیب کاررا میدهیم." خوب آنها معلوم بودکه خودشان میتوانند ترتیب کار بدهند وبدادند البته خجالتش برای ما باقی ماند. ایشان یک ۲۴ ساعت بعدآمدندوگویا شکاری هم نکرده بودند و ناراحت هم بودند مادرفرودگاه خوب برای استقبال ایشان که رفتیم طبعاً " حاکم پنجاب که رئیس جمهورپنجاب میشود درحقیقت وخیلی مرد متعینی بود نواب بود وعباس عباسی مربوط به خاندان عباسی هشتصدساله که خود ایشان دستگاه سلطنتی برای خودش دریک قسمت بزرگ پاکستان داشت. بهرصورت ایشان هم آمدند به فرودگاه وموقعی که آقای محمودرضا پیاده شدند من دیدم که ایشان لباسشان یک دانه کت اسپرت پوشیده‌اندواز این کت هائی که آستینش مثل اینجای بنده..

س- چرم دارد.

ج- چرم دارد، پیاده شدندوخیلی اینجوری دورهم نگاه میکنند اصلاً نمیدانند کجا باید تشریف ببرند وچه کاربکنند. رفتم جلووگفتم که من سرکنسول ایران هستم

خواهش میکنم بیائیدشما اینجا حاکم هست وبا او ملاقات کنیدوببینید وخلاصه خیلی مایه تعجب شدواین عده هم زود آقایان برگشتند پاکستان برای اینکه دیدند ایشان مثل اینکه زیاد نباید به ایشان اینقدرها توجه بشود.
بهرصورت، آنوقت آمدند رفتیم به کاخ حکومتی بنا بود ایشان مهمان حاکم پنجاب باشند واصلا" درآنجا خوب با تشریفاتی از ایشان پذیرائی کردند. یادم هست که شب شام داده شده بود ازطریق حاکم پنجاب برایشان شام رسمی. خوب درآن جلسه باید با وزرا وسایرین ووکلا چون مجلس درآنجا نماینده دارد رئیس مجلس دارد درخودپنجاب باصطلاح مجلس محلی آشنا بشوندوا ینها وآنها هم خوب علاقه داشتند. ایشان نشسته بودندومن رفتم آنجا وبه ایشان گفتم که شما اینجا نشستید ساعت ۸ باید بالا باشید. گفتند، " من میروم دیدن حاکم یا حاکم باید بیاید دیدن من ؟" گفتم نخیر اینجا چون رئیس جمهوراست، ایشان شخص اول است درحقیقت شما هرکس وارد میشود باید برود اینجا معمولا". گفت، " بسیارخوب." البته ادب کرد با من چون چیز نبود.
آمدندومن بردم بالا معرفی کردم. وبعدبه ایشان هم آشنا کردم که بعضی ازاینها کمونیست هستند، بعضی هایشان موافق ایران هستند، بعضی ها مخالف ایران هستندکه مواظب گفته هایش وبحث هایش باشد بهرصورت درکنارش توجهاش دادم. فرداکه ما رفتیم درپذیرائی های دیگر ما وقتی که آنجا رفتیم این آقای امیرابراهیمی با من بودوفلان واینها یک تذکری به من داد گفت، " آقای پدرام، شما دردربارهم بودید؟" گفتم که نه هیچوقت. گفت، " با روال دربارهم آشنا هستید ؟" ازمن دوستانه سئوال کرد این خیلی نکته جالبی بودبود. گفتم ابدا" . گفت، " ما آخریک رسمی داریم که وقتی میخواهیم برویم پیش والاحضرت فلان نمیدانم بوسیله واجازه وفلان و اینها." گفتم آقا شما مثل اینکه یک چیز را فراموش کردیدکه اینجا پاکستان است اینجا لاهوراست ومن هم نماینده کشورخودم هستم وشخص اول اینجا درحقیقت. من نه ازکسی اجازه میخواهم ونه ازکسی اجازه میگیرم واگرهم اعلیحضرت میآمد همین کار

را میکردم شاه هم بود ایشان که برادرشاه هستندوسمت رسمی هم ندارند ازنظرما . من وظیفه خودم میدانم که ایشان را راهنمائی کنم وسرموقع هم به ایشان ابلاغ کنم که حاضرباشند وبه کارهائی که باید بکنندبرسند ومن دیدم کهشاه که آمده بود خیلی توجه داشت به این مسائل وایشان هم که برادرشاه هستند باید به این مسائل توجه داشته باشند چون این نکته ها ازنظر این مردم حساس است . حالا آیا خودشان بیایند که من دفعتا "... گفت ،" آخرایشان شاید نمی‌خواهند بروی شما بیاورند اینها ." گفتم برای من هیچ اشکالی ندارد چون من نظری ندارم من کارخودم را انجام میدهم، ایشان هم اگرناراحتی داشته باشندمیتوانند درتهران بروندبه وزیرخارجه منعکس کنند یادیگران وخیلی معذرت میخواهم که نمیتوانم مراعات این کارهای درباری ونمیدانم عادات درباری را هم باآن آشنائی اصلا" ندارم. ایشان دیگرسکوت کرد گفت ،" البته من چون شما رادوست داشتم خواستم نمیدانم ناراحت نشوید فلان."بعدها . گفتم شما هم غصه مرانخورید فقط فکرکارخودتان باشید. بهرصورت مارفتیم موقعی که رسیدیم به محل درآن باغ شالیمار گاردن درآنجاکه باید ایشان باشندالبته هواگرم بود دیدیم نیستند تشریف ندارند وهمه سرگردانند. دوباره برگشتیم گفتند ایشان نیامدند رفتند دوباره به کاخ حکومتی . بالاخره نشانی دادند معلوم شدکه بجای دیگری هم سرزدند. معلوم شدکه یک مغازه‌ای بودکه صنایع دستی میفروخت به آنجا سرزده بودند .من موقعی که به آن مغازه مراجعه کردیم ببینیم هستندیا نیستند آن صاحب مغازه چون مرا میشناخت گفت ،" ایشان آمدنداینجا ودوسه تا میزکاردستی داشتند که میخواستند اینها راخوب بفروشند وکسی نمیخرید بهرصورت آن به ایشان اهدا شده بود البته خریدشده بود ازطرف یک تاجرپاکستانی وبه ایشان داده شده بودوحمل شده بود. من خیلی ناراحت شدم ازاین جریان .معلوم شد که ایشان بجای اینکه تشریف بیاورند آنجا بهرصورت سر به آن صنایع زدند،چیزقابل توجهی هم بنظرمن نبود ولی بهرصورت از

نظرایشان جالب بود. قرار بود یک معاملاتی هم درآنجا انجام بگیرد بوسیلهٔ آقای علیرضا صاحب سرمایه‌گذاری بشود یا هرچی بهرصورت یک همچین جریاناتی را هم من استشمام کردم. موقعی که من برگشتم به‌حکومتی با مطلاح درپالا که تنها رآنجا خورده بشود ساعت یک بودوایشان ازمن پرسیدند "مثل اینکه هوا خیلی گرم بودواینها."
گفتم که بله شما مثل اینکه بعلت گرما ازوسط راه برگشته‌اید. گفت، " بله، من خیلی کلافه شدم نمیتوانستم تحمل کنم." بهرصورت ایشان تحمل هیچ چیزی رانداشتندو من خوشحال شدم که ایشان قال راکندند وزودترتشریف بردند ازآنجا وما راخلاص‌کردند ومردم پاکستان هم خلاص‌شدندازاین ومن ازاین برخورد بسیار خاطره بد داشتم ورویه ایشان رانپسندیدم واطرافیانش را.
س ـ آقای محمودفروغی ؟
ج ـ آقای محمودفروغی را من قبلا" بعرضتان رساندم درقضیه افغانستان. آقای محمود فروغی شخصا" مردوارد ومطلعی است، بسیارمتواضع است البته ایشان پسر ذکاءالملک فروغی هستند پدرایشان روی ایشان زحمت‌کشیدندوایشان هم مردپخته‌ای شدند.
س ـ ممکن است فقط یکی ازخاطراتتان رابرای ما توصیف بفرمائید. بامطلاح یک رویدادی را کهایشان درآن جریان مشارکت‌داشتندیانقشی داشتند کهاگرشما آن راتوصیف بفرمائید بتواندکه منعکس‌کننده‌شخصیت سیاسی ورفتاراجتماعی ایشان باشد.
ج ـ من تاجائی که اطلاع دارم کوشش‌ایشان درحل مسئله‌هیرمند باید مورد توجه قراربگیرد، نمیشود نادیده‌گرفت انصاف‌نیست. البته‌ایشان ۷ سال درافغانستان خودشان میگویند زندگی مشکلی داشتند ولی ازنظرمن یک زندگی سالم وساده‌ای بوده که هیچ مشکلی برایشان وجودنداشته خوب‌وقتشان هم بدنمیگذشته بهرصورت بامقامات بالا درهرصورت. منتها خوب افغانستان البته‌جای قابل‌توجهی ازنظرکسی که درواشنگتن زندگی کرده‌ویا ماموریتهای برزیل یاجاهای دیگررفته چیز جالبی نبوده. خوب‌کتاب میتوانستندبخوانند، مصاحبت افغانیها که فارسی خوب میدانندمیگذراندند ولی مسئله

هنرمندرا کمک کردندبه‌حلش البته‌بعدازایشان تمام شد قضیه با پرداخت مبالغی به‌افغانستان کمک‌هائی که دولت‌ایران کرد درزمان آقای هویدا وبعدسفرآقای هویدا به‌آنجا ولی بنظرمن زحمت‌اصلی راشایدآقای فروغی متحمل شدند.

س - ایشان بله خودشان مفصل این جریان رابرای ما صحبت کردند بنابراین بپردازیم به‌آقای خلعتبری. ازآقای خلعتبری شما میتوانیدکه یک خاطره‌ای راتوصیف بفرمائید که‌همانجورکه عرض‌کردم درباره‌دیگران مبین شخصیت سیاسی ورفتاراجتماعی ایشان باشد؟

ج - آقای خلعتبری ازنظرشخصی وظواهرامر ،خوش‌پوشی ، متانت وبردباری وتحمل وسکوت و..

س - من میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که‌یک رویداد خاصی رابفرمائید.

ج - الان عرض میکنم. ایشان واقعا " مردشاخص‌وبرجسته‌ای بود . من حافظه‌ی عجیبی درآقای خلعتبری دیدم شاهدبودم نمیخواهم ذکرمثالش‌رابکنم ولی برای من تعجب‌آور بود حدت وشدت‌باصطلاح درک ویادآوری ایشان . آقای خلعتبری اولی که به وزارتخارجه آمدند حسن نیت ، من این راچون شاهدبودم، کافی داشتند برای اینکه میخواستندیک‌وزارتخارجه‌ای راکه‌درزمان آقای زاهدی بنظرایشان آشفته ودرهم شده‌بود صاف وپاک‌کنندوتاحدی باصطلاح اصلاحاتی رادرآنجا انجام بدهند واینکاررا واقعا " شروع کردند ولی باگذشت زمان آقای خلعتبری آلوده دستگاه شدند، دستگاه ایشان راتحت نفوذ گرفت . یعنی مداخلات نزدیکان ایشان درکارها فرض‌کنید که انتصاب‌آقای مرتضی قدیمی که پسرعمه‌ایشان بودند به معاونت‌فرهنگی ونظارت درکارهای مالی . بعدمداخلات‌آقای خوانساری درنقش‌خودشان وبعدتوقعات ،فرض بفرمائید، خانم آقای خلعتبری خواهرآقای مهندس اصفیا دربعضی کارها درزیر کارباعث‌شدکه آقای خلعتبری آنطورکه میخواست آدم موفقی نباشد. من خوب‌بخاطر دارم که‌دریکی ازاین بحث‌هاکه باایشان کردم روزهای آخرکه رفتم به‌ایشان

گفتم. گفتم آقای خلعتبری چون ایشان دربلغارستان که رفتندما شیشان واژگون شدودستشان شکست وباهمان دست شکسته با اینکه شاه به ایشان دستورداد بروندد اروپا دستشان را اصلاح کنندوترمیم کنند ایشان نرفتند وباهمان یکدست کارمیکردند آقای خلعتبری . من درهمانموقع بهتهران آمدم وبه ایشان گفتم آقاچه لزومی داردکه شما با این حالت وزارتخانه را اداره کنید. گفت، " آقای پدرام سعی میکنم که شاید کارراا صلاحی بتوانم بکنم وبتوانیم وزارتخارجه را روی پایه صحیح قرار بدهیم. " این نیست را داشت آقای خلعتبری ولی بعلت پیش آمدهائی که بعد کردکه من شایدازآنها شاید بی اطلاع هستم نتوانست آدم موفقی درکارخودش باشد آقای خلعتبری وحتی من آن روزهای آخرکه پهلوی ایشان رفتم یکروز یادم هست که ملاقاتی با ایشان داشتم بعلت کارم به ایشان گفتم که آقای خلعتبری شما باید وسری به ادارات وزارتخارجه بزنید این ادارات وزارتخارجه مردم احتیاج دارندوآقای خلعتبری را نمیدیدند کارمندهای وزارتخارجه وخیلی دلشان میخواست که وزیرخارجه سری به اتاقها بزند. گفتم شایق دیدن شما هم هستند سری بزنید وببینیدکه چه مزبله ای درست شده وزارتخارجه. ازاین اصطلاحی که من بکاربردم و" مزبله" گفتم آقای خلعتبری هیچ خوششان نیامد. لحن کلام راتغییردادند مسیرسخن عوض شد وبعدازآنهم من احساس میکردم که آقای خلعتبری تاحدودی ازمن رنجیدند وبعدهم من مخالفت صریح با چندنفرپیداکردم ازجمله معاون اداری آقای هدایتی نامی بود قبل از آقای خوانساری بازآمد که کارها را بدست گرفت و آدم ضعیفی بوددرکارداری وبندوبست هائی درکارهای مالی داشتندکه هیچ موردپسند نبودواینها متاسفانه درزمان آقای خلعتبری انجام شد وباضافه ناملایمات دیگر. من خاطره هائی که ازآقای خلعتبری میتوانم به شمافقط بگویم ملاقاتهائی بودکه دوباراینشان به پاکستان به لاهورآمدند .یکبار بجای شاه آمدند چون قذافی موقعی که آنجابرای کنفرانس اسلامی دعوت شد چون قذافی هم به لاهور میآمد شاه ردکرد دعوت را وگفت، " چون

قذافی میآید من نخواهم آمد" وآقای خلعتبری به نمایندگی ایشان شرکت کرددرکنفرانس اسلامی . ویکبار دیگرهم برای کنفرانس سنتو بودکه وزرای خارجه ایران وپاکستان وترکیه باید میآمدندوآقای خلعتبری آمدند آنجا . من درهردومورد کارآقای خلعتبری را ، روال کارایشان راخیلی پسندیدم. ازنظرپختگی کارآقای خلعتبری مرد شاخصی بود ولی ازنظر آلودگی به دستگاه بعلت تماس زیادی که ایشان ودوستی شدیدی که باآقای امیرعباس هویدا داشت نخست وزیرباعث شده بودکه آقای خلعتبری همان راهی رابرودکه تقریبا " آقای هویدا میرفت .

روایت‌کننده : آقای دکتر محمد پدرام
تاریخ مصاحبه : ۲۱ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین ـ اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۶

س ـ آقای امیرشیلاتی فرد.
ج ـ آقای دکتر امیرشیلاتی فرد ایشان سرگرد ارتش بودند ودرکدام قسمت ارتش الان یادم نیست دررکن ۲ شاید بهرصورت شاگرداول شدند باهرشکلی دردانشکده حقوق ظاهراً" واواولین افسری بودکه ایشان باصطلاح شاگرد اول شد ومعرفی شد بحضورشاه وازآن طریق دستوردادندکه ایشان یک بورس سازمان مللی کسی یکساله‌ای یک چیزی گذاشته بودند یک مسابقه‌ای بود ایشان شرکت کردند گفتند آن راهم برنده شدندبهرصورت وسروصدائی راه افتادو ایشان راگفتند منتقل کنید به وزارتخارجه چون فردلایقی است بدرد کارسیاسی هم میخورد. با این عنوان ایشان آمدند به وزارتخارجه حالا باچه‌سمتی منتقل شدند من آن اول‌ها را حالا دیگربخاطرنمیآورم‌چون جالب برایمان نبود ولی درذهنم هست. بهرصورت شروع کردندبه‌کار ورواهی شدند ورفتندبه آمریکا درسفارت ما شایددرنیویورک یادرسازمان ملل فرستادند گفتند چون تزایشان هم اینها. بله، ایشان رفتندبه‌سازمان ملل. بهرصورت آقای شیلاتی فرد دراین میان خوب بعنوان یک کارمند وزارتخارجه‌شناخته‌شدند، بودندتا زمانی که درتهران آقای پرویزخوانساری آمدندبا آقای زاهدی. آقای شیلاتی فرد دفعتاً" منصوب شدندبرای اینکه‌بروند سرکنسول دراسلامبول بشوند. رفتند بعد از

آقای بهمن زند رفتندبه اسلامبول ودرآنجا ۱۱ ماه سرکنسول بودند وبرگشتندبه تهران دفعتا " ایشان راکردند مدیرکل امورفرهنگی . من آنموقع درادارهٔ بین المللی بورسها وروابط بین المللی کارمیکردم معاون آن اداره بودم خیال میکنم. طبعا " باایشان کاری پیدا کردم ،سروکارپیداکردم. واولین بارهائی بودکه ایشان رامیدیدم موقعی که گزارش رابه ایشان میدادم دیدم ایشان باید که نظری درمورد این گزارشها بدهند اینها تصحیحاتی که ایشان میکردند فقط"بود" "شد" "میشد" "است" میافتاد کم وزیاد میشدواینجا راا ینجوربنویسیم . من دیدم نه چیزی اضافه نمیشود براین بلکه یک چیزهائی هم خراب میشود دراین وسط ازنظرگرامری حتی . متوجه شدم که نه این آوازدهل شنیدن تاحدی ازدورخوش است . بهرصورت ، ولی تماسی باایشان نداشتم وعقب کارخودمان ، ماموریتهای خودمان رفتیم ایشان هم عقب کارخودشان . بعدا " درآنکارا آقای موثقی که درآنکارا بودند آقای شیلاتی فرد آنجاآمدند برای بازرسی از تهران ، آقای خوانساری ایشان رافرستاده بودند درآنجا برای کارشایددانشجوها بودیا هرچه بود . من آقای شیلاتی فردرا درآنجادیدم وآقای موثقی ناراضی بوداز این بازرسی ایشان . گفت ،" شاید عضوبهتری را میفرستادند ایشان آدم بی نظری نمی - تواندباشد." من احساس کردم که زیادروابط خوب نیست . آقای موثقی به تهران برگشت وآقای شیلاتی فرد سفیرایران شد درآنکارا . آقای شیلاتی فرددرآنکارا که بودند چون درگذشته هم درآنکارا مستشاربودند شایدمقامات ترکیه حساسیتهای خاصی هم داشتند . بهرصورت من آنچه که شنیده شد درآخرکارماموریت آقای شیلاتی شایع شدکه اسنادی بوده است مال مربوط به سنتو که آقای شیلاتی فردتوانستند این اسنادرا یک ترتیبی بدهندکه منتقل بشود وازبین برود بهرصورت واین بنفع گویا مثل اینکه ایران بوده یا هرچه بوده این جریانات اتفاق افتاده بود واین مورد توجه قرارگرفته بود کارآقای شیلاتی برای دستگاههای بالا یا شاید ساواک ، این شایعه بود . بهرصورت آقای شیلاتی آمدند به تهران ودفعتا " ایشان ماموکار در

پاریس شدند، سفیرشدند درپاریس . موقعی که به پاریس رفتند این دروزارتخارجه اشرخیلی جالبی نداشت برای اینکه انتظارنداشتندکه دفعتا " بلافاصله ایشان از آن مأموریت به مأموریت بعدی بروند درپاریس هم ایشان یکسال اضافه ماندند پنجسال ماندند وآنجاهم البته جریانات خاص خودش را داشت ازآقای شیلاتی چیزی شنیده نشد وجزاینکه تقاضاهائی که داشتند من احساس میکردم که سعی میکردند که بودجه خودشان را بالا ببرند درصورتی که من ایشان را اهل خرج زیادبهیچوجه ندیده بودم وآقای خلعتبری با این مسئله بسیارمخالف بودند، این را به تشخیص کمیسیون واگذاشته بودندومن یادم هست که مادرآنسال کمیسیون تشخیص که ریاستش باآقای مسعودجهانبانی بود درسال گزارشی تهیه کردیم ونظردادیم که بهیچوجه با مقایسه‌هائی که بعمل آمده بوداین رابعرض شاه رساندندکه بودجه‌سفارت پاریس بیش ازحدلزوم است وهیچ اینجا لزومی نمیبیند آدم که اضافه کندوتقاضای سفیر وقت بیمورد است . وبه این طریق با ایشان مخالفت شد وایشان برگشتند به تهران وبعدا " بازمجددا " درزمان معاونت دوم آقای خوانساری به معاونت باز فرهنگی منصوب شدند موقتا " بودند تاقبل ازانقلاب وبعدازانقلاب هم هیچ گرفتاری تاقبل ازانقلاب کارشان راکردند بعدازانقلاب هم ایشان درایران نماندند وبلافاصله تشریف بردند به پاریس وآنجا متوطن شدند . آقای شیلاتی را من درآنکارا درمختصر دوران کاری که با ایشان داشتم ودیدم برای مدت یکماهی جزاینکه تظاهربه کار هیچی ندیدم . ایشان آنجاکه آمدند گفتند ما یک staff meeting ای تشکیل میدهیم وهرهفته کارمندها باید بیایندا ینجا توجیه‌بشوندوفلان بنده را هم نشاندند ویک علیمحد افشارهم بود که نفردوم بود ایشان را هم نشاندند حالا ماهردوبایدراهی بودیم که برویم درمرخصی ، گفتند شماهم بایدحتما "باشید که ببینید من میخواهم عرایضی دارم اینطوری . آمدیم آنجاوکارمندها هم جمع شدند یک میز ۱۵متری هفت‌هشت ده‌تاکارمند اینوروآنورنشستیم ایشان هم دررأس میز آن بالا جلوس

کردند .وبعد گفتند ، " هرهفته ما ،." البته با یک طرزخاصی هم صحبت میکنند آقای شیلاتی " ما هرهفته staff meeting ای خواهیم داشت واین برای توجیه آقایان باید درسیاست باشند همه ." اینجوری ولی بعدا " شنیدیم که آن staff meeting فقط همان یک جلسه بود آنهم درحضور من وآقای علیمحمد افشار گویا برای ما staff meeting بود نه برای دیگران ودیگران دراین کارها شرکت نکردند بهیچوجه . بعدهم یکروز بنده را بالا خواستندوگفتند ، " این ترتیبی که من دادم آقای پدرام چطوراست ؟" میز شان را نگاه کردم ودیدم بله ازتهران آوردند یک عکس اعلیحضرت وبعد یک پرچم ایران وبعد گراوری که خدا ـ شاه ـ میهن نوشته رویش . حالا به من میگفتند ، " من اینها را ترتیب دادم اینجا نشستم این ترتیب تقدم کدام بهتراست که شاه آنور باشد ، این اینور باشد یا این اینور ؟ من درفکر این هستم که این ترتیب خیلی باید جالب باشد ." من یک خرده نگاه کردم دیدم که کار آقای سفیرفقط رسیدن وترتیب دادن خدا ـ شاه ـ میهن است که کدام یکی مقدمند وکدام یکی مؤخرند . گفتم ظاهرا " باید خدا مقدم باشد ولی من دیدم عکس شاه جلوتربود وعکس ..به بنده خواستند ثابت کنند که خیلی وطن پرست هستند خلاصه ومن این احساس را داشتم . یکی ازخاطراتی که خوب دارم آقای زاهدی من یادم هست موقعی که وزیرخارجه شده بود ایشان آمده بود ، آنوقت مدیرکل بود ، رفته بود بالا ببیند ، وقتی که وارد شده بود گفته بود ،" ساکت" ، یکی ازشوخیهائی که زاهدی کرده بود ، " بچه ها مواظب حرفهایتان باشید برای اینکه امیرشیلاتی آمده " البته خودزاهدی بعنوان شوخی گفته بود . اوهم گفته بود ،" چطور؟" گفته بود ،" بهر صورت ." این طرزکاربود بهرصورت . آنچه که من ندیدم عرض کردم این شاگردا ولی که اینقدردهل زدند برایش وآمد مانه گزارش دقیقی ازایشان دیدیم وبعدهم گزارشاتی که دیدیم کارهائی بود که دیگران انجام میدادند ایشان باید فقط امضاء میکردند ولی خوب "است" "بود" "شدی" ، عرض کردم ، درآن وسط عوض بدل میشد ..

س - آقای منوچهرظلی ؟

ج - منوچهرظلی . عرض کنم که آقای منوچهرظلی وزیرمختار ما بودند در دهلی در زمانی که آقای انصاری آنجا بودند و بعدا" منتقل شدند به لندن و وزیرمختار بودند در لندن موقعی که آقای زاهدی درآنجا سفیرشدند . آقای منوچهرظلی کارش این بودکه ظاهرا" خودشان را خیلی پرکار نشان میدهند عادتشان اینست که پرونده‌ها را جمع کنند یکی از عادت خصوصیات برجسته ایشان اینست که همه‌ی پرونده‌ها را جمع کنند روی میز خودشان و بعد هم همه‌ی کارمندهای مربوط به آن کار هم احضار میکنند و اینها را نگه میدارند دورخودشان . بعد شروع میکنند به خواندن این پرونده‌ها و پرخاش کردن بهرصورت ، بقول بچه‌ها میگفتند شارت وشورت کردن ووقت گذراندن . هیچ کاری انجام نمیشود تا آخروقت جزاینکه همه ازکار ماندند پرونده‌ها هم سرجای خودش باقی است خلاصه . این سیستم کارآقای ظلی بود ولی خوب بعدا زآن طریق صبح دیرتر ساعت ۹ شروع میکنند تا نصف شب هم میماندند نهارهم همیشه باید ساعت ۴ میخوردند وکارمندها هم مجبوربودند زخم معده داشته باشندکه ایشان میخواهندساعت ۴ نهار بخورند که کارزیاد است ولی کاری ازپیش نمیرفت . این روال کارآقای ظلی بود آقای ظلی توانست با این ترتیب نظر آقای زاهدی را بخودش معطوف بکندوآقای زاهدی چون خودش آشنا به کارسفارت نبود در لندن تمام کاربالنتیجه به آقای ظلی محول شده بود . البته ظلی انگلیسی اش خوب است باید گفت . آدم زحمتکشی است ولی آدم پخته‌ای بهیچوجه نیست . درپاکستان من شاهدکاربودم که روابطش نه تنها با دولت پاکستان خوب نبود حتی معاون مثلا" وزارتخارجه پاکستان آقای ژنرال رضا که دودوره هم درایران سفیربود وقتی میآمدآنجا به من میگفت ،" این دیوانه است ." گفتم آقای رضا ازشما بعید است که به سفیرما بگوئید اینجوری . میگفت ،" نه من منوچهررا این را به او میگویم وهیچ رودربایستی هم ندارم ومنوچهرکارش را بلد نیست وهمه‌را ناراضی میکند ." این طرزکار ایشان بود منتها چون هرروزی عادت داشتند

که چهارپنج تا تلگراف با معنا ویا بی معنا بعنوان رمز به‌تهران بفرستندومعمولا" هم تلگرافهای رمزوقتی میآمد اگرمربوط به پاکستان یا هرجا بود سفیروقت به‌روال ش وزیروقت بعرض میرسانندواین شده بود مایه دست‌آقای ظلی . درماموریت بیروت ایشان آقای زاهدی ایشان را به‌مجردورودتهران ، دونفررا عرض‌کردم به ماموریت فرستاد اولی آقای ظلی دوم آقای موثقی ثاآقای موثقی به آنکارا‌آمد آقای ظلی به‌بیروت رفت . آن زمان دربیروت مصادف‌شده‌بود باکارآقای تیموربختیار ، تیمور بختیار درآنجا بود. من ازترتیبات نمیدانم ولی یکروز به‌ما اطلاع دادند که‌دوطیاره نظامی دفعتا" آمد به‌آنکارا بدون اینکه اعلام قبلی کرده‌باشند ،البته این ازنظر بین‌المللی صحیح نبود دولت‌ترکیه خیلی ناراحت‌شد بدون اطلاع ، آمدند در فرودگاه آنکارا نشستندوسفارت مداخله کردکه اجازه برای اینها کسب‌بکند برای فرودشان وهمراه این عده مثل اینکه‌ده بیست‌سی نفر آمده بودند آدمهای جورواجوری. به‌ما اطلاع دادندومن باآقای سفیررفتیم وگفت ، " من اصلا" نمیدانم چرا اینکاررا کردند؟" بعد معلوم شدکه آقای ظلی به‌تهران گزارش‌داده‌که تیموربختیاررا می - خواهنددربیروت‌تحویل بدهند واین ۳۰ نفرباد‌وتاطیاره آمده بودند که یک تیموربختیاری راازآنجا برداریندوبرگردانند به تهران . معلوم شد مبالغی خرج شده دراین میان پولهائی وعده‌داده شده چند میلیون که تیموربختیاررا دولت لبنان تحویل ایران بدهد وقضیه تمام شده بود واین عده‌هم برای آنها آمده بودند. هرچه آنجا صبرکردند که پروازی پیدابشود و اینها بروند وتحویل بگیرند بعدا "معلوم شدکه‌انصراف پیدا شده وتیموربختیاررا تحویل نمیدهنددرآخرین لحظات . بالنتیجه آمدن دوتاطیاره آمدن ده بیست‌سی نفرعضوهای عجیب وغریب‌وجورواجور که‌اکثریت ازساواک ورکن دو واینجاها بودند خیلی اثربدداشت درآنجا ودولت‌ترکیه هم ناراضی بودوکارآقای ظلی هم خوب‌موجب خشم،کارناپخته‌ای بود که انجام شد،مایه سروصدای بیخود آبروریزی درحقیقت وآقای زاهدی کوشید که آقای ظلی راحفظش‌بکند که

پرستیژ خودش باصطلاح حفظ بشود دراین میان . اولین سفیری راکه منصوب کرده این دسته گل راآب داد وآقای زاهدی دروزارتخارجه باصطلاح پیش شاه روسفید نشد با این کاری که شاه به آن واقعا" علاقمند بود انجام بشود ونتوانستند، موفق نبودند. بازهم آقای ظلی مغضوب نشد والبته ابقا شد دوره چهارساله اش را با تأیید آقای زاهدی گذراند . این یک نمونه کوچکی ازکارهای نپخته آقای ظلی بود . کارهای نپخته دیگری زیادی من ازآقای ظلی فراوان دارم ، اعلامیه های نپخته ای بود، دستوراتی بود که چیز صادرمیکرد حتی من یک یادداشت دیدم که برای سگ والاحضرت شمس ایشان یک یادداشت به سفارت خارجی نوشته بودند که ایشان برای سگ تقاضای چیزکرده بودند، با یادداشت نوشته بودند

س - تقاضای چه آقا ؟

ج - تقاضای اینکه اجازه بدهند که مثلا" یک سگ فلان هم همراه فلان کس هست ، همراهش میآید ذکرکرده بودند ، یک سگ همراه فلانکس میآید که خیلی والاحضرت شمس به این علاقمنداست وباید دراین سفرباشد ومن تعجب کردم که چطورسفیرما برای اعزام یک سگ هم یادداشت نوشته واین درسفارت ما ، فکرمیکنم، پاکستان موجودباشد یا من درتهران دیدم یکی ازاین دوجا . بهرصورت ، اینها ترتیب کارآقای ظلی بود .

س - میخواهم حالا ازحضورتان تقاضاکنم که دراین مدت ۲۰ ساله ای که شما دروزارت - خارجه مشغول خدمت بودید چه تغییروتحولی رادرساخت وبافت اداری وسازمانی وزارتخارجه مشاهده کردید بارفتن وآمدن های وزرای خارجه مختلف ؟

ج - عرض کنم که من اجازه میخواهم که یک خرده بعقب تربرگردم وزارتخارجه تازمانی که مرحوم دکترفاطمی به وزارتخارجه آمد یک جای دربسته ای بود منحصر درانحصار باصطلاح ما میگفتیم "هزارفامیل" اگرنظرتان هست این لغت رایکارمیبردیم

س - بله .

ج - یک طبقات خاصی بخصوص درکادرسیاسی که بهیچوجه بدیگران اجازه نفوذ و ورود

دراین دستگاه رانمیدادند. اغلب این آقایان هم همه‌شان باهم همانطورکه‌تاالان هم موجوداست میبینیم همه باهم قوم وخویش هستند حتی وصلت راهم درمیان خودشان کردند. بعدا" هم نوه‌ونبیره ونتیجه‌های خودشان دانه‌دانه وارد این کاردرمیشدند بدون اینکه امتحانی وجودداشته باشد یا مدرک وملاکی برای تحصیل بخواهند. البته دریک حدودی . کافی بودکه آنها یک مقداری درخارج مانده‌باشند یک زبان خارجه راهم یادگرفته باشند باقی امتیازات دیگر لزومی نداشت که داشته باشند یانداشته باشند. خوب موردتایید بستگان خودشان هم بودند. به این دلیل این محیط یک محیط کوچک ولی محیط غیرقابل نفوذ شده‌بود. مرحوم فاطمی که آمد مرد روشنفکری بود بهرصورت ومرد پیشرفته‌ای بنظرمن ومترقی . تصمیم گرفت که راه وزارتخارجه رابرای طبقه متوسط وعامه دیگران بااستعدادهای خارج هم باز کند این راه را . دراساسنامه وزارتخارجه تجدید نظرشد وقرارشد که وزارتخارجه بدلیل احتیاجی که به افرادشایسته‌ای دارد بتواند ازخارج ازداخل مملکت دیگران راهم‌راه بدهد وطبق یک شرایطی آنها راهم وارد کاردرسیاسی بکندو آماده بکندوآموزش‌بدهد برای کاردرسیاسی . همین کارانجام شد وچون بعدها استخدام ممنوع بود سعی کردندکه انتقال کارمندان دولت رادرکادراداری بااجرازامتحاناتی که‌درنظرگرفته بودند ترتیب امتحانی که داده شده‌بود درصورت موفقیت‌درامتحان منتقل کنند به کاردروزارتخارجه ووارد‌کاردرسیاسی شان بکنند. برای این کار یک دوران کارآموزی درنظرگرفته بودند یک مدت‌دوساله کارآموزی بعدازدوسال وابستگی درنظرگرفته بودند وبعدشروع دبیرسومی که شروع کاردرسیاسی میشود وبعد دبیر سه ودبیردو، دبیریک تاآخرو آن زمان مستشارسفارت‌کبرا مستشار سفارت البته‌وبعدوزیرمختاری وبعدسفارت‌کبرا . این ترتیب کاربود. خوب آن جریان ۲۸ مرداد‌پیش‌آمد آقای فاطمی ازمیان رفت‌وآقای افشارکه آنموقع مدیرکل سیاسی بود درحقیقت‌کارگردانی وزارتخارجه‌رابعهده‌گرفت چون مخالف‌اصلی مرحوم فاطمی

افشار بود بهرصورت، عرض کنم، خسرو افشار البته افشار قاسملو هم داریم در ضمن ، آقای خسرو افشار قاسملو. بعد با تحولاتی که پیدا شد ، البته نظر دستگاه براین بود که روابط سیاسی ایران با خارج توسعه پیدا بکند این توسعه روابط ملازمه داشت با توسعه کادر سیاسی وزارت خارجه . توسعه کادر سیاسی وزارت خارجه به این سادگی امکان پذیر نبود . کارمند علاوه بر آنکه اطلاعاتی دارد یا تحصیلاتی دارد باید بیاید برای کادر سیاسی آماده بشود . مدتی تربیت بشود با این محیط خو بگیرد و بعد در ماموریتها کار آموزی کند کار یاد بگیرد و بتواند با اصطلاح مامورین خارجی تماس داشته باشد و بعدها در رول بالاتر اخذ تصمیم هم بکند . این سیستم ، این چندین سال البته اجرای این برنامه بطول میکشد ولی خوب این برنامه بهرحال قرار بود که اجرا بشود و شروع به اجرا شد . در بیست و چند سال قبل من خوب بیادم هست که وزارت خارجه اعلان کرد کم کم که کارمندان دولت را برای انتقال میپذیرد ، البته بطور خصوصی نه اعلان عمومی . خوب ، عده‌ای خبر میشدند و شرکت میکردند . در میان اینها یک عده هم که وابسته و نورچشمی بودند طبعاً" زودتر راه پیدا میکردند ولی هر سال بیشتر از هفت هشت ده نفری موفق نمیشدند وارد این کادر بشوند بترتیب و این سیستم ادامه داشت تا زمانی که ما بهمین ترتیب آمدیم همانطورکه عرض کردم قبول شدیم و یک چهار پنج نفر نورچشمی هم ضمن ما آمدند حتی بعدها وآنها البته زودتر از ما ترقی کردند همه‌شان ، این خواه ناخواه طبیعی بود امکانات برایشان بهتر بود ، ماموریتهای بهتر میرفتند کار روی دوش ما بود و راحتی روی دوش دیگران البته اسما". تا زمانی که آقای آرام به وزارت خارجه منتقل شد ، غلامعباس آرام از سفارت بغداد در ایران برگشت که در سفارت لندن بود ایشان و بعد رفت سفارت بغداد و او یک تغییراتی در وزارت خارجه داد . اولا" دوران این ارتقاء مقامها را خیلی طولانی کرد آقای آرام ، وزیر مختاری را از بین برد ایشان تبدیل کرد به سه تا رایزنی در حقیقت مستشاری ها را ، رایزن یک گذاشت و دو وسه ، رایزن سه ودو و یک آخرش

آخر واینها را کرد. دورانش را سه ساله جمع دوران رسید به ۲۵ سال که کارمندی
که شروع میکند حداقل باید این مدارج را طی کند. درصورتیکه آقایان خودشان سابقاً "
از دوسال مستشارِ سفارت ودوسال چیز وهرکدام دبیر اول دبیردومی همدوسال دوسال بودکه
ظرف بعضی هایشان در ۱۵ ساله میتوانستند سفیر بشوند استفاده کرده بودند ازاین
جریان .چندین نوبت هم سفیر شده بودند. این کاری بودکه آقای آرام انجام داد
بهرصورت ، بدعتی بودکه ایشان گذاشت وبعدها دیگران هم استفاده کردند ضرری نداشت
البته برایشان . تا آقای زاهدی پیدا شدند آمدند دروزارتخارجه . زاهدی
فکرش این بودکه وزارتخارجه را خیلی باید توسعه بدهد وکادرجوانی را هم واردکادر
وزارتخارجه بکند حالا شاید درباطن نظراین بود که دستگاه امنیتی هم ضمناً " بطور
استتار وارد این کادربشود ودرماموریتهای ماموریـن انتظامی از آن تاریخ باصطلاح
نفوذ داشته باشند وبتوانند نظارت هم درکار داخلی رابکنند باصطلاح که کارها
ازروال صحیح جریان داشته باشد، تماسهائی نباشد، یا مراعات شده باشد
بعضی چیزها وهمین اینکه خودشان هم گزارشهائی باصطلاح کارضدامنیتی هم کرده
باشند. آقای زاهدی توانست با دریافت یک بودجه کلان تری که
دراین مورد با آقای هویدا خیلی هم اختلاف پیدا کرده بودند خودم شاهد یک جریانی
بودم که ایشان اولین بار بودکه میدیدم یک وزیرخارجه‌ای تمام مامورین عالیرتبه‌اش
ومعاون سیاسی ودیگران حتی امیرتیموردرآن موقع بودکه معاون سیاسی بود
جمشید قریب معاون سیاسی بودوامیرتیمورمدیرکل سیاسی چون امیرتیمور خوب چیز
مینوشت بهرصورت احضارکرده بود وگفت محمدرضا نامه‌ای بنویس واولش شروع کرد
باآن فحش‌هائی که البته خودآقای زاهدی میدهد به آقای هویدا درجواب هویدا .
مثل اینکه دراول ورود بیست میلیون تومان برای کمک وزارتخارجه خواسته بودوآقای
هویدا گفته بود بودجه ندارم ونداده بود واین میخواست اعتراض کند. گفت ، " ازآن
اولش مینوشت پدر فلان تامیآئی تاآخر مادرفلان من امضاء میکنم. که اینها

ناراحت شدند مادر اتاق رمز عرض کردم مرکز خودش را قرار داده بود وما آنجا حاضر بودیم. حتی امیرتیمور برگشت به من نگاه کرد وآقای جمشید قریب گفت بسیار خوب ومدیرکل حسابداری هم احضار شده بود به اودستور داد که این جواب را میگیری می‌فرستی برای هویدای فلان. درهرصورت این روابط آقای هویدا وزاهدی بهیچوجه خوب نبود وتا آخر دامه پیدا کرد. آقای زاهدی ازطریق شاه مستقیما" توانست تحمیل کند وبودجه‌ی خودش را توسعه بدهد. یک بودجه سری گزافی هم دراختیار آقای زاهدی قرار گرفت که بدست خودشان برای مصارف خودشان مصرف میکردند وکمک به هرکس که میخواستند بدون اینکه هیچ سندوحساب وکتابی داشته باشد با تصمیم ایشان وخیلی بریز بپاش شد دراین میان البته. خوب، آقای زاهدی شخصا" مردبا قدرتی بود، پشتیبانی هم میشد داماد شاه هم بود با این امتیازات باضافه اینکه خوب شاید هوشی هم داشت من چون تماس مستقیم با ایشان نداشتم ترتیباتی دروزارتخارجه دادوتوسعه داد هم ادارات وزارتخارجه را وهم کادر وزارتخارجه را. یک عده دراین وسط به خانمها هم که توجه کردند یکعده ازدختر خانمها وخانمهائی هم که بعضی هایشان واقعا" لیاقت داشتندوشایستگی داشتند در اکثریتشان نداشتند دراین میان بعناوین مختلف واردکادروزارتخارجه شدند ماشین نویس وبایگان وفلان وفلان درکادراداری وبعدا" راه به کادرسیاسی هم از طریق امتحان پیدا کردند که بازعرض کردم درمیان اینها البته خانمهای شاخصی هم آمدند که میشد ازآنها خیلی خوب استفاده کرد ولی خوب دستگاه دستگاهی نبود که بتوانداستفاده بکند. بالنتیجه این ترتیب آقای زاهدی، آقای زاهدی ترتیبی که دادند این بودکه درساعت ۱۱ هرروز صبح یک دویست سیصدتا تلگراف رمزی که میرسید یک صد صدوپنجاه تا اینها را دستچین میکردندکه برجسته تربودبنظرشان. وزیربغل میگذاشتندواینها را میبردند بنظرشاه میرساندند. شاه هم با دیدن این تلگرافات که میخواند هرکدام را بنظرش جالب ترمیآمد یک دستوری میداد یا بعضی را ردمیکرد

یا ناراحت میشد از این گزارشات وهمان دستوراآقای زاهدی آنهائی که بدبود با یک لحن خیلی خشن تروآنهائی که موافق بود بهاینکه بشرفعرض مبارک ملوکانه رسیدوفلان،یک عناوینی هم پیدا کرده‌بودند،البته ایشان یک خطابه‌های مخصوصی هم برای شاه داشتندکه جانثارونمیدانم یک چیزهائی ازاین لغت‌های خاص خودشان. من شاهدبودم که‌به‌خیلی ازاین سفراآقای زاهدی زیراین تلگرافات فحش‌های رکیک مینوشت . یکیش برای هوشنگ ، مثلا"، گنجی بود من یادم میآید که ایشان آنوقت وزیرنبود درسازمان ملل درژنوکاری داشت وآنجا من یادم هست که‌برای آقای گنجی آن زیرش چیز نوشته‌بودوگزارشی داده‌بود آقای گنجی درسازمان ملل ودرژنوبعرض رسانده‌بودند باصطلاح شاه ناراحت شده‌بود. ایشان آن زیرش یک لغت فحش نوشت برای گنجی که‌شمافلان کردید که یک همچین اظهاراتی کردید وفلان وبعدهم ایشان ترتیب دادند رفتند. برای یکی دونفرهم نوشت یکی برای مجید رهنما یکی برای احمداقبال که این دوتا جواب سخت به‌زاهدی دادند خوب‌برای اینکه هردو آدم، آن یکی آدم محکمی بود آقای مجید رهنماو احمداقبال هم بالطبع به‌پشتیبانی منوچهراقبال برادرش میتوانست یک چنین جوابی رابدهد. آن یکی جواب داد، من یادم هست، که اینکه نوشتیداین درخورشان سفیرشاهنشاه آریامهرنیست لایق دیگران وامثال خودشماست .وبرگشت البته ،نرفته بود به ماموریت ونوشته بود،" به این پفیوزبگوئید به ماموریت برود " ، به احمد اقبال وتعلل کرده بود مثل اینکه‌خوب‌نبود نرفته‌بود .یک ماموریت موقت ، اوهم نوشت که" سفیر شاهنشاه‌پفیوز نمیتواند باشد . درنوشته‌های خودتان فلان .." جوابی دادند بهرصورت . چندتاجواب دادند باقی همه باصطلاح لای سبیل گذاشتند وتحمل کردند آقای زاهدی را ومن خودم شاهد بودم که درآنکاراکه‌آمد ایشان هوشنگ باتمانقلیچ پشت‌سرایشان چمدان کشی میکرد منشی مخصوص‌ایشان بودکه بعدها مدیرکل شد وسفیر شددرآنکارا هوشنگ باتمانقلیچ وازدبیرسومی دفعتا " ترقی کردوشد سفیربهرصورت .

و برای داشتن یک سیگار من یادم هست که به آقای موثقی فحش داد آقای زاهدی ولی با بنده برخوردش بسیار محترمانه بود تعجب آور بود آنها را میکوبید ولی کارمندانی را که میدید احترام داریندیا می شناخت و اینها خیلی به آنها احترام میکرد البته این را هم باید بگویم با همه اینجور نبود.

این روال در وزارتخارجه ادامه پیدا کرد و این شلوغی بیشتر شد و خیلی کسان به خیلی از جهات ناروا وارد کادر سیاسی شدند و به این دستگاه چسبیدند ادامه داشت تا زمانی که آقای خلعتبری که قائم مقام بودند شدند. آقای زاهدی کنار رفت و آقای خلعتبری وزیرخارجه شد. همانطوریکه عرض کردم آقای خلعتبری درنظر داشت که اصلاحات بکند و یک مقداری هم در آن اوان کار موفق شد حتی بسیار زیادی از این خانمهائی را که جالب نبودند اخراج کردند و منتقل کردند از وزارتخارجه به ادارات که بودند و تعدادی را که من یادم میآید حتی پسر آقای سپهبد محوی ، صفاری فلان، بعلت بعضی جریانات که اتفاق افتاده بود بعرض رساندو حتی آنها را هم اخراج کردند از وزارتخارجه .

بله ، درنتیجه این نحوه برخورد و ترتیب کار درحقیقت کارمندان جوانی هم که با استعداد بودند و به وزارتخارجه وارد شدند بعدها برا ثر برخورد با روسائی که خواه ناخواه با آنها در تماس بودند آنچه را که یاد نگرفتند پیشرفت و تهذیب اخلاقی و پیشرفت علمی وتجربی بود. من غیرمستقیم این کارمندها یاد گرفتند که باید ترضیه خاطر اربابان وقت خودشان را ، روسای زمان خودشان را فراهم کنند و آن روسا هم یاد گرفتند که فقط باید وزیرخارجه را راضی کنند و وزیرخارجه هم تمام هدف و منظورش ترضیه خاطر ملوکانه قرار گرفت . این روال باعث شد که درحقیقت استعدادهای نهفته ای هم که در این مورد آمدند به وزارتخارجه و درحقیقت ذخیره ای بود که باید از آن از نظر علمی استفاده بشود و به صلاح مملکت بکار بیافتد یک مشت عنصر قا بسد بی معنی بار آورد .

البته در این میان تعداد بسیار معدودی بودند که توانستند خودشان را تا حدی و تا حدودی

حفظ کنند. ولی البته این افرادکه هم تعدادشان بسیارکم بودوهم تاحدودی درحقیقت محروم از دریافت بعضی مزایا ویا چیزهای دیگربودند. راحتی، ماموریت خوب، ترقی سریع نصیب آن کارمندانی بودکه متوجه آن نکته‌های حساس بودند ومیتوانستندبخوبی ترضیه خاطر اربابان خودشان رافراهم کنند. بساط ومحفلی داشته باشند روابطی داشته باشند یا علی الاصول اگردستشان برسدیک ازدواجی، یک ترتیبی، یک نسبتی از این طریق پیدا بکنند همانطورکه مامثلاً" یک نمونه اش داشتیم آقای خسرو اجمل توانست دخترآقای هرمز قریب رابگیرد ویکدفعه ترقی کندوبرود به‌دربار وبعددفعتاً "ازآنجا سفیردربیاید. به کارمندهائی هم که‌میخواستند روی پای خودشان بایستندومتکی به تجربیات و معلومات خودشان باشند وبه‌کارشان اتکاء داشته باشند میدان زیادی نمیدادند اگربه ماموریت هم اجباراً " اینهارا میفرستادند برحسب نیازی بودکه به آنها داشتند. فرض‌کنید بنده یاامثال بنده‌راکه تعدادخیلی زیادی البته نبودند ولی خوب وجودداشتند بهرصورت میشد ازآنها خوب استفاده کنند بهره‌برداری رافقط ازطریق انجام کارها داشتند. به ماموریتهائی میفرستادند که کارزیاد داشته‌باشدویا احتیاج شدید داشته باشد به یک کارمندی که ازپس اینکار برمیآید. بقول آقای جعفرراعد که من ایشان راچندوقت پیش که‌دیدم گفت، " پدرام یادت میآیدکه کارها را ما انجام میدادیم وبارها برروی دوش ما بودواستفاده‌را دیگران میکردندوراحتی راآنها."

س ـ آقای جعفرراعد چه‌کاره‌بودند آقا دروزارتخارجه؟

ج ـ عرض‌کنم که آقای جعفرراعد سمتشان درآخرکار دودوره سفیربودنددرعربستان سعودی. چون آقای جعفرراعد یکی ازکارمندان شاخص، عالم وباسواد وزارتخارجه است بدون هیچ تظاهری بکارش پرداخته وکارش رابنحو احسن واکمل انجام‌داده. بطوریکه من خوب بخاطردارم که‌ایشان درزمان ملک فیصل به عربستان سعودی رفت وملک فیصل با همه بداخلاقی که داشت بعدبه شاه نوشت، که" برادرعزیز"بقبول

خودش ." من ازشما میخواهم که ماموریت آقای جعفرراعدرا تمدید کنید. و مجدداً "کس دیگری نیاید بجای ایشان". این مداخله را کسی نمیکند ازنظرکشوربه کشور. ولی واقعاً " جعفرراعد با احاطه‌ای که به ادبیات عرب وبه زبان عرب وبفارسی هردو. دارد توانسته بودوباحسن خلقی که دارد این را من باید بگویم یکی ازمتواضع ترین کارمندهای وزارتخارجه است وباحسن خلق وهوشی که دارد ودرنها دش هست وخیلی از وزارتخارجه‌ای ها نمیدانند این را توانسته بود حتی جلب نظر ملک فیصل را بکنند وبعداً " هم درآنجا بازتمدیدشدوماند تازمان خالد که بود. ۶ سال درآنجا سفیر بود دودوره ۳ ساله چون درخارج دوره‌های ما ۳ ساله است دراروپا ۴ ساله است در کشورهای شرق ۳ سال میشود ماموریت ، ۶ سال درآنجا بود تا قبل ازانقلاب وقبل از انقلاب بنده ایشان را به تهران احضارکردم به دستورآقای دکترسنجابی برای همه سفرا احضارشد. دوجعفرراعد نیامد به ایران وبعدها چون هم ارتباط خوب داشت وهم اطلاع خوب داشت شنیدم که کارهای خوب به اومراجعه شده وهنوزهم مصدرآن کارها است مشغول نوشتن وترتیب ..

س - دررژیم جدید آقا ؟

ج - نخیر ، نخیر

س - بله برای کارهای دیگر .

ج - بله ، برای کارشخصی خودش .

س - بله .

ج - وهنوزهم مشغول این کارها است . این یک نمونه است که جعفرراعد کارش را با مترجمی زبان عربی دروزارتخارجه شروع کرد یا ماشین نویسی فکرمیکنم .ومدارج ترقی را خیلی دیرپیمود درظرف سی سال ولی آخرکارهم بدلیل احتیاج فرستادندش . من خودم شاهدبودم که آقای خلعتبری موقعی که آمدنددرکنفرانس اسلامی جعفرراعدهم آمده بود چون احتیاج به وجودش بود. ازمن خواستند آقای خلعتبری که من ، آقای

جعفرراعد این را نمیداندخودش این موضوع را ، من هنوزهم به او نگفتم ، به من گفتند ،
"آقای پدرام ، یک کادوئی در اینجا تهیه کنید میخواهم به یکی بدهم که هزاردلار تقریبا"
ارزش داشته باشد ." من از کارهای دستی پاکستان نقره های چیزی که یادم هست
که یک سرویس قهوه خوری نقره در این حدود رفتیم با آقای ندیم با تفاق آقای جعفر
ندیم خریدیم . گفتم به چه کسی میخواهید چیزکنید؟ وقتی برگشتیم آقای خلعتبری
گفت ،" این را بدهید از قول من به آقای زاعد ." آقای راعدسفیراست ، گفتم آخر
شما به آقای راعد کادو؟ به چه مناسبت ؟ من خیال کردم این را به کسی خارجی
میخواهید بدهید . گفت ،" نه ، حالا میگویم ." بعدکه برگشتیم گفت ،" شما نمیدانید
کاری راکه ما سالها انجام نداده بودیم آقای زاعددرظرف یک جلسه درملاقاتی که داشت
با یکی از این سران کشورهای عربی برای ما انجام داد همین جا ومن میخواهم خودم
از او تقدیرکنم از این آدم با این درایتی که بخرج داد ." وواداکردندکه سران آن
کشور عربی هرکه بوده به تهران برود تقاضای رفتن پیش شاه بکند ورفت به تهران
وموفق شد واین کار راعد بود . این نمونه کاریک سفیر است که موفق میتواند باشد
ولی وزارت خارجه توجه نداشت ، اگرهم توجه داشتند روی اجباری بود ، نیازی
بودکه بکار راعد داشتند . کار ما هم بعداز کار ایشان درهمین زمینه ها بود . انجام
کارهایشان چون خیلی شدیدوسنگین بود باید میرفت آدم یک کسی را میخواستندکه
این بار را ببرد . این طبقه زحمتکش وزارتخارجه که آمده بودند بار روی دوش این
عده بود .

س ــ آقای پدرام ، درمصاحبه ای که ما با آقای محمودفروغی داشتیم درباره یک مدرسه ای
برای تربیت دیپلماتهای آینده ایران ایشان صحبت کردند من میخواستم ببینم
که شما چه اطلاعاتی از تأسیس آن مدرسه دارید واصولا" دانشجویانی راکه آن مدرسه
قبول میکرداز چه طبقهٔ اجتماعی بودند؟ واقعا" روی لیاقت شخصی دانشجویان پذیرفته
میشدند یا درآنجا هم نفوذ وارتباط خانوادگی نقشی بازی میکرد؟

ج ـ عرض کنم که در این مورد قبلا" من یک نکته کوچکی را خدمتتان عرض میکنم که این درخیلی از کشورها هست که برای تربیت کادرسیاسی شان یک مدرسه‌ی بخصوص دارند حتی در این وین الان یک مدرسه‌ای هست که از آمریکا من میبینم میآیند اینجا تحصیل میکنند منتهی اینها بعدا زلیسانس اشخاصی را میپذیرند ودوزبان هم میخواهند دوره‌اش هم مشکل است یک دوره کلاسهای مختلفی دارند . بعدوقتی که در این مدرسه قبول شدند میروند واردکادرسیاسی وزارتخارجه میشوند . ما هم درایران آمدیم این روش را خواستیم تقلید کنیم . این تقلید درزمان آقای زاهدی شروع شد . من اگرعیبی از آقای زاهدی گفتم حسن هائی هم آقای زاهدی داشت . آقای زاهدی مرد شرقی طلب است ، فعال است دلش میخواهد که قاطع باشد وکارها را زود انجام بدهد . یکی از نظراتی که زاهدی داشت ومیخواست انجام بدهد این بودکه کادرسیاسی آماده بکند منتها کاررا بلدنبود زاهدی ، مشاورینش خوب انجام نمیدادند، چون کاررا که نباید حتما " یک وزیربلد باشد همه آن را ، باید مشاورخوب داشته باشد ولی مشاورینش نتوانستندآنجورکه باید انجام بدهند .این مدرسه جزوبرنامه‌های آقای زاهدی بود واین مدرسه را تاسیس کردند درآنموقع آقای فروغی نبودند این مدرسه تأسیس شد برهمین مبنا که عرض کردم کارمندها راوقتی میپذیرند بعد بفرستندبه این مدرسه ودرآن مدرسه تربیت بشوند ، آماده‌بشوند معلوماتی فرا بگیرند بعدبیایند بروندبه‌ماموریتها درماموریتها هم تجربه پیدا کنند واین راه را بروند . پس بنابراین آن مدرسه مستقیما " کارمندانتخاب نمیکردبرای تحصیل خودش ، کارمند از طریق کارگزینی کارمندهائی که‌بودندوبایستی فرض بفرمائید وارد کادرسیاسی یا کنسولی بشوندیا اداری آنجا رشته‌های مختلفی این آخرکارالبته‌نه دراول کار کم‌کم که تکمیل شد کتابخانه درست شد بعدکلاس درست شد ساختمان تهیه شد آقای فروغی هم مسئول آن کاربعدازآمدن ازافغانستان شده‌بودند نتوانستندبا همکاری با آقای خلعتبری که‌با آقای فروغی توافق فکری زیاددا شتند اینکاررا به پیش ببرند و در

نتیجه اگر کادری به آنجا رفته از طبقه متوسط کلی توی آن باشد یا فقیرالحال باشد یا فلان مختلف است و آنجا انتخاب مستقیم نبوده، انتخابی بوده که قبلا" عرض کردم. به شما میشد. کارمند ممکن است عادی هم توی آن بود، کارمندی هم که از طریق ساواک آمده بود توی آن بود دستچین نمیشد یعنی انتخاب با آقای فروغی ومسئولین آن مدرسه نبود، انتخاب با وزارتخارجه بود با آقای خوانساری که درآنجا نشسته بود.

س ـ یعنی هرکسی اصولا" ازخارج که فارغ التحصیل دبیرستان بودنمیآمددراین کنکور شرکت بکندوقبول بشود وبه این سفرفرستاده بشود برای تعلیمات دیپلماتیک ؟

ج ـ عرض کنم که تعلیمات دیپلماتیک را باید یک خرده توجیه کنیم. آنچه که من بعدها گرفتاری پیدا کردیم درزمان بعدازانقلاب بود، خوب بخاطردارم که این راکه شما میفرمائید ارتباط به آنجا پیدا میکند که یک عده ای ازاین جوانها که درادارات ما نشسته بودند به ما مراجعه کردند ومقامهای خودشان را میخواستند. یعنی قراربود که اینها مقامهایشان با آن سازمان امور استخدامی تطبیق بکنندوما اینها را به کارمند رسمی کنیم دروزارتخارجه ونشده بود. اینها آن کساتی بودندکه آمده بودند که بروند دراین کلاسها شرکت بکنندوآماده بشوند، گویا عده شان هم شصت وخرده ای نفربود.

س ـ ازکجا آمده بودند آقا ؟

ج ـ اینها رابعدا" که بنده بعلت شغلی که داشتم وتحقیق کردم معلوم شدکه این آقایان راکنکوری گذاشتندبرایشان بعدکه آمدند اینها را بردندچک کردنداز طریق ساواک، دیپلمه هائی را جوانهائی را مخصوصا" هم جوان خواسته بودند. اینها را واردکادرسیاسی نمیخواستندبکنند فقط میخواستند بفرستند درماموریتهای ما درآنجا بعنوان کادراداری بروند البته با آموزشی که قبلا" میدیدند ودرآنجا زبان محل را یادبگیرند وما درآینده درتمام نمایندگی ها کارمندان محلی داشته باشیم که با زبان محلی کاملا" آشنا باشند یعنی چهار پنج سال آنجا فقط تحصیل زبان بکنندودرضمن درآن ماموریت کاربکننند مثل همه سفارتخانه ها که خارجی ها دارند، ماموریتی دارند

که زبان محل را مطابق محل حرف میزنند وصحبت میکنند با مردم محل آشنا هستندوا ینها عمای دست آن سفارت میشوند درحقیقت درآینده .

س - یعنی وزارتخارجه فارغ التحصیل دبیرستان را میپذیرفت ضمن یک کنکوری واینها را میفرستادندبه خارج فقط بخاطراینکه زبان یادبگیرند؟

ج - من الان به‌شما عرض میکنم که اینها را من خاطرم نیست که همه‌شان دیپلمه‌بودنـد تاآنجاکه یادم میآیدمقداری ازاینها تعدادی شان لیسانسیه بود الان نمیتوانم بـه شما چون ..

س - حالا لیسانسیه یادیپلمه فرق نمیکند.

ج - بله ، اینها راآوردندبا این شرایط که اینها درکاراداری بمانند نه‌سیاسی بروند بعدبفرستندبه‌این مدرسه درآنجا باصطلاح تعلیمات کارهای کنسولی هم... اینهـا را بعنوان کمک‌کار کنسول همانطوریکه شما ملاحظه میکنید الان درنمایندگی های خارج فرض‌کنید سفارت‌آمریکا یافرانسه هرجاتشریف میبرید کنسول باشما ، یاشما نوعـی عرض‌میکنم ، کاری ندارد. بعضی افراد‌هستندکه‌وردست‌کنسول کارمیکنند بعنـوان کنسولیار یابعنوان عضومحلی ..

س - کارهای اداری .

ج - کارهای اداری کنسول راانجام میدهند بخصوص‌تمدید گذرنامه ، مصاحبه باشـما میکنند حتی . اینها به‌زبان محل آشنا هستند ، مقررات رامیدانند ما چنین عضوهائی رانداشتیم باآن توسعه‌ای که‌داشت‌سفارتخانه‌های ما ومجبوربود کارمندسیاسی همـان کاررا انجام بدهدوغالبا " کارمندهای سیاسی ممکن بود زبان محل رانداننـد فـرض کنید ترکی ، عربی انواع واقسام اسپانیولی انواع این زبانهـا رانمیدانستند اینها آمدندوبه‌این فکرافتادندکه‌یک عده کارمندی راکه‌البته موردا عتماد دستگاه باشند یعنی ازنظرساواک چک شده باشند وبه آنها اعتماد باشدکه‌درآینده .. وجوان هم باشند انتخاب کردند ولی بااینها شرط کردندکه‌اینها باید درکاراداری باشنـد

وا ینها رفتندوآن کلاس را دیدندوبعدا " بنا بود اینها را به ماموریت بفرستندوا ینها انقلاب شد نه به ماموریت رفتند نه احکامشان را دریافت کردند وا ین یکی ازمشکلات ما بودکه میتینگ میدادند ومن به وضع اینها رسیدگی کردم وبا صلاحدید آقای دکتر سنجابی تمام احکام اینها را با آن نما ینده سازمان امورادا ره استخدامی آمدیم گفتیم رسیدندوبه اینها یک حکمی ، حالا یادم نیست الان هم همان حکم را درجمهوری اسلامی من میبینم بکار میبرند مینویسند مثل اینکه ماموركنسولی یک همچین چیزی امضاء میکنند درا ین ردیف ها برای اینها تایید کردیم چون اینها باید درگروهبندی آن سازمان اموراستخدامی درآن سال وا ردمیشدندوا ینها نتوانستند احکامشان را در زمان وزارت سنجابی همه شان دریافت کنندکه ما صادرکردیم . این آن مرحله ای است که درآن مدرسه که میگویند میتوانستند کنکوربدهند بیایند به این شکل انجام میشد بازهم غیرمستقیم یا بعدا زطریق وزارتخارجه میشد ولی کا درسیاسی وزارتخارجه و کادرکنسولی وزارتخارجه با بدا زکارمندان وزارتخارجه درآن ادارات شرکت کنند وآنها معمولا" درکلاسهای بعدا زظهرآن مدرسه شرکت میکردند . معلمین هم بودند ازدانشگاه وغیره وذالک وا زوزارتخارجه که برایشان تدریس میکردند کارهای مختلف را بایگانی ، کنسولی ، سیاسی درسطح بالاتر وبعدها قرارشد که مستشاران بروند اینجا درکلاسها شرکت کنندوآن امتحاناتی که ازما گرفتند باگذراندن این سئوالهای کلاس تامین بشود . حالا اگرکسی هم دکترا هم داشت بازباید به این کلاس مراجعه کندو دوره اختصاصی این کلاس را ببینند . البته درا ین کلاس مجلات وهمه چیز بود آموزش هم داده میشد هدف بدی نبود اگرصحیح انجام میشد ولی ایرادمن براین است درا ین مورد ازامثال آقای فروغی انتظاربرا ین است که این رجالی که شاخص بودند درا ین مملکت واینطورشناخته شده اند اگرنا روائی دیدندوتخلف دیدند اعلام کنند ینا استعفا کنندا زکارخود درسالی که به ما گفتند باید امتحانات را بزنی یک را بیائید بگذارید وهرسال ما راحتی ازماموریت هم آوردند اینجاکه امتحان بدهیم وامتحانات

مشکلی هم بود نسبتاً " وآقای نصرالله انتظام شرکت میکردندورئیس جلسه ایشان بودندوآقای فروغی وامثال ایشان وبعضی ازمتخصصین دیگربهرصورت همه جورامتحانی اختیاری امتحان میشد حضوری وشفاهی وکتبی متاسفانه ماباآن مشکل مواجه بودیم وآن مشکل راگذراندیم تاتوانستیم رایزن یک بشویم ولی آقایانی بودندکه درهمان سال ازطریق این سازمان به آنها ابلاغ شدکه بیایند درامتحان شرکت کنندوآقای خسرواکمل که بعدازبنده بود چون داماد آقای قریب بود نپذیرفت ، آقای ذوالفقاری چون برادرآقای ناصرذوالفقاری دردربارکارمیکردند ، هدایت ذوالفقاری ، نپذیرفت ازبنده هم عقب تربود ، آقای ملائکه ندادند آقای فرهادسپهبدی ندادند ، آقای ایرج امینی نیامدند هیچکدام..

س ـ آقای ایرج امینی پسرآقای دکترعلی امینی ؟

ج ـ پسرآقای دکترعلی امینی ایشان باآشنائی بابعضی کسان دیگر توانستندکه خیلی زودسفیربشوند دردبیراولی سفیرشدند البته . آقای فرهادسپهبدی هم دردبیردومی سفیرشدندالبته گفتند فرانسه خوب میدانندالبته . آقای خسرواکمل چون داماد آقای قریب بودند سفیرشدند. آقای ذوالفقاری جوان شایسته‌ای بود ولی خوب برادر بهرصورت ناصرذوالفقاری بود ودرتشریفات دربارکارشان را میکردند، اصلاً اینها حتی جواب هم ندادندونیامدند وبایستی به اینها نمیدادند ولی احکامشان هم صادرشد، آقای دکترخلعتبری صادرکردند وآقایان به‌مقام سفارت ارتقاء یافتند بعضی هایشان درتهران ماندند وبعضی هایشان هم به‌ماموریت سفارت رفتند امثال اکمل رفت فرهادسپهبدی رفت ، ایرج امینی هم رفت .

س ـ آقای دکترپدرام، شما بعدازانقلاب سال ۱۳۵۷ هم خدمتتان رادروزارتخارجه ادامه دادید وناظرآمدن آقای دکترسنجابی وآمدن آقای دکتریزدی بودید به وزارتخارجه . میخواهم که‌مشاهدات خودتان رادرباره تحولاتی که دروزارتخارجه باآمدن این دوتا وزیررخ دادبرای ماتوضیح بفرمائید؟

ج ـ عرض کنم که پیدایش انقلاب و شرائتش در وزارتخارجه خودش بحث انگیز است از نظر من ولی خوب حالا با توجه به کمی وقتی که ما داریم صرفنظر میکنیم ولی من یک نکته اش را مجبورم این توضیح را بدهم برای اینکه باید در این تاریخ بماند چون این موثر است چه شما خوشتان بیاید چه نیاید. من همانطورکه عرض کردم آن ـ انقلابیون اولی که در وزارتخارجه پیدا شدند یعنی مثل قارچ روئیدند من به آنها هیچ خوشبین نبودم. اسامی افرادش را به شما میگویم کسانی امثال روشنگر پرونده داشت ، عالیخانی ساواکی بود، عرض کنم که فریدون مجلسی کارمند نزدیک آقای خوانساری بود که دبیراول بودوهمه کاره ی ایشان بودو

س ـ عالیخانی که گفتید کدام عالیخانی ؟

ج ـ عالیخانی همان عالیخانی که ..

س ـ همان که ..

ج ـ خواهرزاده ، نخیر ، پسرخاله یاخواهرزاده آقای پورسرتیپ کردستانی است اصلا" وایشان دفعتا "

س ـ اسم کوچکشان رانمیدانید؟

ج ـ بله ، محمدعالیخانی . ایشان سرکنسول درحیدرآباد شده بود دفعتا " به تهران آمد وایرج نقیبی حتی داماد آن آقای ... اینها بودندکه اول یک بوشهریان نامی عضوساده ای درحسابداری باضافه یک اعضای کوچک حسابداری که آنها البته آن اعضاء زیاد چیزنبودند ولی این آقای بوشهریان نوکرآقای خوانساری بود

س ـ آقای ؟

ج ـ بوشهریان درحسابداری . اینها انقلابیون دست اول بودندکه شب آنجا خوابیدند دروزارتخارجه وخواستندانقلاب کنند وبه آقای میرفندرسکی دراول وقت حمله کردند که خواستند بکشندش پائین بعد خوب البته کارمندها آنموقع منسجم بودندواعتراض کردندواینها راهم می شناختند. ما اصلا" تعجب کردیم که چطورآقای عالیخانی

که از طریق ساواک به وزارتخارجه راه پیدا کرده چطوریکدفعه انقلابی شده . آقای روشنگربینا بود پرونده خلاف کاری های مالیش بوسیله پورزنددردوماه قبلش مطرح بشود دردادگاه که آقای خوانساری جلویش را گرفته بود . آقای مجلسی اصلا" دمخورومنشی مخصوص آقای خوانساری بودوهمه کار آقای خوانساری را انجام میداد . اینها آدمهائی بودندکه ازدوربویشان شنیده میشد ، استشمام میشدواینها پیشروهای انقلاب بودند . بعدا" رضا تقوی به اینها اضافه شد که رضا تقوی اسمش درساواک هست وآقای رضا تقوی پسریک محضرداری درهمدان بودکه مستشارما شد باآقای ظلی همکاری میکرد سگ آقای ظلی را بغل میکرد . تهران هم آمد آقای ظلی رئیس اداره سیاسیش کرد ودفعتا" ایشان هم جزو انقلابیون شدند وبعدا" معلوم شد که همشهری آقای بنی‌صدرهستندوشدند رئیس دفتر آقای بنی صدر وبعدا" هم که آقای بنی صدرتشریف بردند ایشان هم فرارکردند طبق معمول . این دارودسته‌ی انقلابیون بود وبعدها که اینها ریختند آنروز به وزارتخارجه وبنا شد که ادارات را تحویل بگیرند این آقایان وارد اتاق آقای گودرزی شدند که معاون اداری بودوهمه را بیرون کردند بزرگان ادارات را حتی آقای عزالدین کاظمی را کشیدندوبه ایشان توهین زیاد نکردند ولی آقای گودرزی راکشیده زدنددرحضورهمه ومرتضائی راپرتاپ کردند مدیرکل بود بیرون ، بهرصورت ، که گودرزی بعدا" فوت شدبراثر این غصه بااینکه جوان بودواینها . عرضم بحضورتان این رفتاروروبه بعدهم شروع کردند به سخنرانی های کذا وکذا که یک عده برخوردهائی پیدا شدواینها وبهرصورت این بود نحوه کار ، البته مستخدمین راهم بطرف خودشان کشیدند ، مستخدمین گناهی نداشتند محرومیت زیاد دیده بودند حق باآنها بود ولی درمیان مستخدمین سردمدارانشان آدمهائی بودندکه خیلی وضع خوبی داشتند هم ازدستگاه سابق بهره مندشده بودندوهم حالا میخواستندازانقلاب بهره مندبشوند . این بود وضع انقلاب تازمانی که آقای میرفندرسکی ازکاربه کنار رفتندوآقای دکترسنجابی به وزارتخارجه آمدند . من هیچ آشنائی ... قبلا" میشناختم آقای دکترسنجابی راولی

آشنائی حضوری با ایشان بهیچوجه نداشتم. همراه ایشان سه نفربه وزارتخارجه آمدند یکی آقای احمدسلامتیان بود، یکی حسن لباسچی بودویکی آقای دکتراردلان بودکه خویش سببی ایشان است ومن اسم کوچکشان یادم نیست. وضمنا " پسرآقای سنجابی اسم کوچکشان یادم رفت که با آقای بنی صدرهمکاری میکردند
* ـ سعید.
ج ـ سعید بله. آقای سعید سنجابی هم آمده بود برای کمک به ایشان ویکی دونفر دیگرهم پسران آقای مهراد مثل اینکه یادم میآید نزدیک است با ایشان، اگرذهنم درست باشد ویک خانم دیگرجوانی هم بودکه ازپاریس آمده بودبا آقای سلامتیان. واینها آشنا بود همکاری میکردندکه کارها را با مطلاح کارهای نزدیک به آقای سنجابی را درست داشته باشند. خوب، دستگاهی بود آمدند مستقرشدند. بعدازچندروزی که گذشت آقای عزالدین کاظمی با آقای دکترسنجابی چون درجبهه ملی بودندازسابق آشنائی داشتندومیشناختندوموردا عتمادآقای دکترسنجابی بودند. حالاچه کسی پیشنهاد... من با آقای عزالدین کاظمی رابطه داشتم وحتی مایک اعلامیه ای هم آنجا صادرکرده بودیم ونوشتیم که این راهی راکه به زعامت دکترمحمدمصدق شروع شده آیت الله خمینی تعقیب کردندومردم ایران دارند انقلاب میکنند برعلیه (؟)وما هم تاییدمیکنیم که راه باید راه دکترمصدق باشد وهمان رویه ای راهم که داشتیم امضاء هم کردیم پایش را. آنها هم تشکیل یک جلساتی راداده بودند آن انقلابیون آمدند با ما ائتلاف کنند وآقای کاظمی را به ریاست خودشان برگزینندوحتی به وزارتخارجه پیشنهادکنند آقای کاظمی زیربارنرفت ما هم آنها رانمیتوانستیم طبعا " بپذیریم این بودکه راه ازما جدا شد ولی خوب بنده راقبول داشتند آقای کاظمی راقبول داشتند این دستگاه چون سوابقمان یک خرده روشن بود برایشان طرفداری ازکسی نکرده بودیم، حق کسی راهم ضایع نکرده بودیم. به من خیلی اصرارداشتندکه من درجلساتشان حتما " باشم ولی خوب من با آن عده ای که تشکیل میدادند وکارگردانی میکردند زیاد نمیتوانستم موافق باشم چون

سوابقشان را میدانستم ، نمیتوانستم با آنها همکاری داشته باشم بهرصورت . این بودکه درجلسات اگرهم بود ساکت شرکت کردیم درآنجا . ولی بهرصورت انقلاب تمام شدوآقای دکترسنجابی تشریف آورند با این عده . بعدازچندروزی آقای سلامتیان درآنموقع همه‌کاره شده‌بودنددررتق وفتق امورمثل اینکه ازنظرسیاسی با آقای سلامتیان شده‌بودوتصمیمات اداری . آقای سلامتیان بنده‌رااحضارکردند گفتند ،" ما شمارا برای کارگزینی پیشنهادکردند ، تحقیق کردیم درمیان کارمندانی که اینجا وزارتخارجه داشته آدمی که به سوابقش مراجعه‌شده وفلان شما قابل اعتماد هستید وبه‌شما خوب میتوانیم اعتمادکنیم ومیخواهیم ازشما که شما مداخله کنیدو ترتیب کارها را بدهید ." این بودکه‌حکمی به امضای آقای سنجابی با حفظ سمت قبلی صادرکردندوکارگزینی را هم اضافه‌کردندکه‌پیشنهاد کنند . وما هم شروع بکارکردیم . باورکنید روزی هیجده‌ساعت کاربخاطرمردم وبخاطرمملکت نه‌تنها بخاطر آقای سنجابی ، بخاطرپیشرفت این اهداف با تمام گرفتاریهائی که بود وسه ماه هم کارادارات اگربدانید همه خوابیده‌بود تمام کارها خوابیده‌بود پرونده‌ها خوابیده بود ، آخرسال هم هست بایستی رتبه‌ها وتمام کارها هم داده بشودوتجدیدنظربشودو تصفیه هم دروزارتخارجه انجام بشود طبق معمول . موقعی که ما شروع بکارکردیم درحدود هزارنفرکارمندسیاسی داشتیم ، هزارنفرکارمنداداری وتصورمیکنم اگراشتباه نکنم سه هزارکارمند مستخدم دراین حدود این کادروزارتخارجه بود . اگرارقمها بذهنم باشد هیچی دردسترس ندارم اشتباه نشود . ولی درمورد سیاسی‌اش نزدیک به هزارشده بود جمعا ". ودراین موقع دولت موقت هم شاخص هزینه زندگی را که عوض کرده‌بود تغییری دراشل حقوقها داده‌بودانها که آن خیلی موثربود وبایستی این احکام تجدید نظربشود بنابراین ما مواجه شدیم با سه چهارماه کمکاری و مراجعه شدیدکارمندها ودرضمن تصفیه‌ای که میخواستیم بعمل بیاوریم اقداماتی که بایستی برای احضارسفراوکارمندان با اصطلاح مخالف وترتیب کارهای نمایندگی های

خارج که اینها در اختیار دانشجوها قرار گرفته بود یا در دست کسانی که آنجاها را اشغال کرده بودند براه انداختن این چرخ وزارتخارجه چه در خارج وچه در داخل یک مشکل بزرگی بود که همه اینها تحمیل شده بود بر دوش اداره کارگزینی و تصمیم گیری این اداره باضافه اینکه یک اضطراب خاطری هم در کارمندها پیدا شده بود که آیا این تصفیه به چه شکل انجام میگیرد، عمومی است؟ کلی است؟ به چه شکل خواهد بود وسرنوشت آینده شان چه میشود؟

با مشاوره با آقای دکتر کاظمی ضمن ملاقاتی که با آقای دکتر سنجابی بعمل آوردیم قرار شد که ما یکنفر معاون مورد اعتمادی را برای وزارتخارجه درنظر بگیریم قبلا" معاون اداری و با نظر آن معاون اداری جمعا " هردو مشغول بکار بشوند. عرض کنم که آقای دکتر کاظمی از من خواستند که من یک فردی را درنظر بگیرم وآقای احمد سلامتیان هم به من مراجعه کردند من قبلا" آقای دکتر حسین داودی را درنظر گرفتم که سفیر ما بودند در افغانستان و بعدا " بجای آقای فروغی درهمین مدرسه سازمانهای بین المللی رئیس این مدرسه بودند. دکتر حسین داودی مرد باسوادی است، کاربر است و خیلی با ذوق است ولی من در آنوقت بی اطلاع بودم. ایشان میدانستم که یکوقتی سابقه فراماسونی بهرصورت داشتند. آقای سلامتیان آمدند به دیدن ولی آقای دکتر حسین داودی یکوقتی هم رئیس دفتر آقای دکتر مصدق بود و از مرحوم دکتر مصدق تقدیرنامه ای هم دردست داشت و این را هم میدانستم افکارش را. آقای سلامتیان به اتاق مجاور من آمدند و مصاحبه ای خواستند با آقای دکتر حسین داودی کردند یکساعتی طول کشید دوسه ساعت شاید طول کشید وبعدا زدوسه ساعت قرار شد که نظرشان را بعد بگویند با مشاوره ای که شد و فردا به من اطلاع دادند که نمیتوانند موافقت کنند. پرسیدم چرا؟ گفتند، " یک نقطه ضعف بود." گفتم فکرمیکنم شاید فراماسون باشد ایشان اسمش درآن کتاب بود. بهرصورت گفتند، " همینطور است." من به آقای دکتر داودی گفتم جریان اینست. گفت، " من فراماسونی هستم استعفا کرده بودم ولی اشکالی ندارد

بهرصورت ." بالنتیجه ماگشتیم یک کسی را واجدشرایط پیداکنیم کسی نبود. یک آقای سرکنسول سرخورده‌ای داشتیم که سابقاً " هـــنم ریاست کارگزینی راکرده بــود من فکرمیکردم درکارا داری آدم واردی است ظاهرش‌هم آدم متواضعی بود اورا انتخاب کردیم به اسم آقای احمد معتمدی ومعرفی کردیم باآقای کاظمی مشورت‌کردیم شب ایشان هم حسن استقبال کردند وما هم بعنوان اینکه یک همکارپیداکردیم ایشان را معرفی کردیم به آقای دکترسنجابی وحکم معاونت اداری برای ایشان صادرشد قرار شدکه کارها را ترتیب بدهیم. کارها به روال افتاد پرونده‌ها مشغول رسیدگی شدو کمیسیون بررسی سوابق درست شد. درآن کمیسیون آقای دکترسلامتیان ازجانب آقای دکترسنجابی باآقای حسن لباسچی هم همچنین وبنده وآقای معتمدی مامور بررسی پرونده‌های کارمندها ازعالی تاادانی شدیم بخصوص وابتدااز بالا شروع شد وقرارشدکه‌این گزارشها درحضورآقای دکترسنجابی هم طرح وتصمیم گیری بشود. موقعی که به بررسی پرونده‌ها رسید ، البته یک احکام صادره مخفی هم بودکه‌حکم هائی بودکه‌دراختیارروزیرخارجه مبلغ سی میلیون تومان درهرسال آن سال تاجائی که من کسب اطلاع کردم درزمان آقای خلعتبری اززمان هویدابود که این به‌مصارف رسیده بود سابقاً " آقای شاید زاهدی بیشترش‌را مصرف‌های شخصی کرده‌بودند یعنی مصرف هرچه‌خودشان تصمیم گرفته‌بودند ولی آقای خلعتبری باید گفت تصرفی نکرده‌بوددر این پول منتها این پول رابکمک معاش یکعده‌ای کمک کرده بودایشان .

روایت‌کننده : آقای دکتر محمد پدرام
تاریخ مصاحبه : ۲۱ مه ۱۹۸۵
محل مصاحبه : وین ـ اطریش
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۷

ج ـ در آن لیست اسامی اشخاص زیادی دیده شد که مبالغی ماهیانه از طریق سری از طریق دفتر وزیر دریافت کردند که البته بعضی از آنها شگفت‌آور بود و آقای لباسچی بقول خود آقای لباسچی خیلی گشت که اسم من درجائی برای اضافه حقوق یا هرجا پیدا بشود گفت، " خیلی دارم میگردم اینجا پیدا کنم و مچت را بگیرم ولی پیدا نشد متأسفانه." گفتم من اضافه کار هم درعمرم نگرفتم. بهرصورت، اینهم شوخی ای بود که آقای حسن لباسچی .. بررسی پرونده‌ها ادامه پیدا کرد در این جلسات و خلاصه‌ای تهیه شد و در جلسه‌ای که ما در حضور آقای دکتر سنجابی داشتیم ۴ نفری آقای دکتر سنجابی از من سئوالی کردند و گفتند، " آقای پدرام، بنظر شما وزارتخارجه را چقدر و چه‌جور تصفیه‌اش کنیم خوبست وچقدر از اعضایش را باید سیاسی اش را باید کم کنیم؟" گفتم که آقای دکتر سنجابی اجازه بدهید صراحتا " به شما عرض کنم من اگر بخواهم تصمیم گیری کنم جمعا " ۵۰ نفر بیشتر کم نمیکنم از کادر وزارتخارجه. گفتند، " چطور، شما فقط ۵۰ نفر را ناصالح میدانید؟" گفتم بله، ناصالح هم نمیتوانم بگویم همه ناصالح هستند ولی صلاح نمیدانم که اینها ادامه خدمت در اینجا بدهند در کادر سیاسی. گفت، " مثلا" چه‌کسانی؟" گفتم مثلا" آن کسانی که خیلی شاخصند مثل آقای زاهدی، مثل همایون شیلاتی فرد، مثل آقای خوانساری اینهائی که اینطور در این راه بودند همکاری مستقیم داشتند

سرتیپ فرض کنید فلان قدر امثال اینها مثلا"، اینها نباید همکاری کنند ولی درمرحله دوم که بیائید ماسفرا یمان همه فاسدنیستند، کارمندهایمان هم همچنین . اگر دستگاهی فاسدبوده، رژیم خراب بوده دستگاه خراب بوده . اینها یک تجربیاتی هم اینجا کشف کردند، بدست آوردند، تحصیل کردند. خیلی ها یشان زبان خوب میدانند آدمهای شاخصی هستند منتها راهبری صحیح نشدند،رهنمودصحیح نشده برای این دستگاه هم چون فاسد بوده اینها بخودشان اجازه دادندکه همگام با آن دستگاه جلو بروند. شما که آدم صالحی هستید اگردررأس این دستگاه باشید من خیال میکنم یک نمونه خوبی میشوید، سرمشقی میشوید برای دیگران آنها هم به شما تأسی میکنندوما میتوانیم این جامعه وزارتخارجه را خیلی زودا صلاح کنیم براهش بیاندازیم. ابزارش آماده است این ابزار را نباید فلجش کنیم ودورش بیاندازیم. این بنظرمن خلاف سیاست مملکت است. این نظرمنست ومن آن پنجاه تا را نمیتوانم برای شما بیاورم بیرون البته کسانی هم هستنددراین بین که ممکن است وضع مالیشان خوب نباشد،ازنظرسوابق مالی آنها را بعدا" بررسی میکنیم. مااگرلازم شد پرونده ای داشتندواینها واقعا" قابل اصلاح نبودند وپرونده شان خراب بود خوب بعدمیشود آرام آرام کنارشان گذاشت نه با این سرعت . آقای دکترسنجابی عینا" درجواب من گفتند،" ما فقط سه دسته را نمیتوانیم بپذیریم، اگراین سه دسته بداین شکل باشنداگراین سوابق را داشته باشند با ما نمیتوانند همکاری کنند مابقی را هیچ حرفی من ندارم." گفتم چه کسانی ؟ گفتند،" اول فراماسون ها ، دوم بهائی ها ،وسوم ساواکی ها . با این سه دسته ما همکاری نخواهیم کرد هرکدام که مسلم جزء این سه دسته باشند باقی اشکالی ازنظر من ندارد سیاست ما براین نیست یک سیاست کلی است که انتخاب شده درشورای انقلاب وسایرجاها وما باید مراعات کنیم." گفتم بسیارخوب این مسئله ای نیست . بعدا" قرارشدکه پرونده ی آقایان طرح بشود ماسفرا را قبلا" طرح کرده بودیم که احضارکنیم وبه آنها بعدا" پست بدهندیا بفرستندبه ماموریت . وقتی که من لیست را گذاشتم بین

چندنفرآنها که پیشنهاد کرده بودیم اینها با زنشسته بشوند یکی هم بزادرزن آقای معتمدی بود که من پیشنهاد کردم ایشان دودوره سفیر شدند و آدم منفی هستند در وزارتخارجه پسر آقای محمد نجم بدردما نمیخورند و اجازه بدهید که ایشان هم جزو.. آقای معتمدی خواستند ایشان را حفظ کنند مقاومت کردند که ،"نه اینها ذخائر وزارتخارجه هستند."
گفتم والله از این ذخائر چیزی وزارتخارجه بهره ای نبرده و ما اگر بخواهیم این شکل ذخیره نگه داریم به استفاده از ذخائر املی نمیرسیم. البته این جریان ادامه داشت آقای دکتر سنجابی از این صراحت من که روی خیلی اشخاص تکیه کردم بهمین صراحت حتی دوستهای خودم را معرفی کردم خوششان آمد بهرصورت وبعدها آقای معتمدی برایشان جلب توجهی نکرد. حتی بیاد دارم یکروز مرا احضار کردند وگفتند،" شما احکام را خودتان امضاء کنید." این معنای این بود که ما باید آقای معتمدی را مرخص کنیم.
من روزدوازدهم بود روزچهاردهم آمدم آقای لباسچی چون در دفتر آقای وزیر بودند به ایشان گفتم که شما از قول من ، خجالت میکشیدم، از آقای وزیر تشکر کنید به ایشان بفرمائید که من درهمین پستی که هستم بسیار خوب است اجازه بدهید روال وزارتخارجه را حفظ کنیم . من بعدها هم میتوانم وقت دارم هنوز بروم بالا، این آقائی را هم که آوردید فعلا" نگهش دارید این صحیح نیست که یکماه بعد مرخص کنیم اشخاص را دربین (؟) بعدهم ماموریتی به او میدهیم وخواهد رفت درآنوقت میشود تصمیم تسی گرفت . ایشان گفتند، آقای سنجابی موقعی که من رفتم گفتند "خیلی تشکر کنید من ندیده بودم آدمی بیاید به او پیشنهاد کنند و این شکلی رد بکند اینهم حسن شماست ومن بیشتر به شما اعتماد میکنم." بهرصورت ، ایشان به من اعتماد زیادی نشان دادند و بعدها هم که از وزارتخارجه رفتند این را چندین بار به من تذکر دادند که از آن صراحت و از آن صداقت خیلی خوشم آمد و من درحقیقت ایشان حرفهای من را دیگر سربسته گفتند من چشم بسته می پذیرم . به اینجا رسید. من آنچه در این مدت دیدم کار آقای سلامتیان بود. آقای سلامتیان از روزی که آمد عقب دریافت حکم سیاسیش بود که

بشودمعاون سیاسی وبه‌من مرتب فشارمیآورد تاوقتی که این حکم راآقای سنجابی امضاء کردند دادیم دست ایشان . بنابودیک ، بقول خودشان باایشان شوخی کردیم گفتیم اقلا" این حکم را میگیرید یک جعبه ازآن گزهای اصفهان تان هم بیاورید اقلا" شیرینی اش را بدهید . گفت ،" بله حتما " ازاصفهان میآورم".وکسی گز ایشان راندید شاید خودشان دیده‌باشند حتی به گزهم نرسید این موضوع پافشاری زیادداشت که برای بعضی هااحکامی صادربشودمنجمله برای برادرآقای رجوی ، اسم کوچکشان یادم رفت‌داشتم ..

س ـ آقای رجوی رهبرمجاهدین خلق ؟

ج ـ دکتررجوی ، بله برادرایشان آن زمان ..

س ـ کاظم ؟

ج ـ کاظم رجوی . کاظم که خودایشان است ، نیست ؟

س ـ نخیر . ایشان مسعودهستند .

ج ـ نه‌مسعود . بله کاظم ، ایشان درژنو گویادرس‌خواندندودرس میدادند آنجوری که میگفتند . بعدآمدند به وزارتخارجه قرارشدکه‌ایشان راسفیرشان بکنندباپشتیبانی آقای ، فشارآقای سلامتیان سفیربشوند درژنوبجای آقای فرشادکه قبلا" بودوبرونـد درنمایندگی ایران درژنو . خیلی چیزها من دیدم که حالا ..

س ـ شد بالاخره این جریان ؟

ج ـ بله ، ایشان حکمشان راگرفتندورفتندژنووبعدا " خواستند ترتیب ژنورا بهم‌بزنند وخودشان آنجارابیشترازسابق رونق دادند چون دیدند به‌احتیاج است چون واردنبودند به‌کارها هیچکدام ، فکرمیکردند که‌این کارمثل کارهای زمان دانشجوئی میماند مثل سفارت‌درژنو یادرنمایندگی های سیاسی یک وضع خاص‌دیگری داردکه باید آشناشد باکار . بهرصورت ، وبعدازمدتی شنیدم نمیدانم درزمان آقای قطب‌زاده یایزدی ایشان رااحضارکردند بهرصورت که‌من دیگردرآنوقت‌نبودم ولی درآنموقع

بازحمتی گرفتندویکماهی وبعدهم رفتنددرآنجا . درمواردیگرهم بودکه برای آقای محموددعائی بودکه آقای سلامتیان خیلی اصرارداشت برای ایشان حکم بگیرندوزودتر بدهند بطوریکه میگفتند حاج احمدآقا آنوقت درقم بودند وازاو مرتبا " روزی می ـ گفتنددهبار بهمن تلفن میکنند که حکم آقای دعائی صادربشود . من به آقای دکتر سنجابی گفتم آقای دکترسنجابی هم گفتند ، "آقای پدرام تاحالا که فکلی هارفتند وکاری نکردند بگذارید ایشان بروند ببینیم چه کارمیکنند" ولی البته بایدبگویم حکم آقای دعائی راچون بیوگرافیشان مورداحتیاج بودوفلان ونرسید آقای سنجابی نرسیدند تاروزی که بودند امضاء کنند وبعدآقای دکتریزدی حکم آقای دعائی را امضاءکرد برای سفارت بغداد وایشان راهی بغدادشدند . این درآن جریان بود .
آقای حسن لباسچی ودیگران هم بودند عیب این کار نحوه سیستمی راکه آقای دکتر سنجابی دروزارتخارجه پیاده کردند دراول کار شایدهم حق بظاهرکارتاحدودی با ایشان بود ، ایشان که وزارتخارجه رانمی شناختند اعتمادی هم به کارمندان وزارتخارجه نداشتند وآشنائی هم نداشتند بجزباآقای دکترکاظمی این بودکه درحقیقت کسادری راباخودشان آورده بودندکه کمک کارایشان باشد ولی بنظرمن این کارنه تنها کمک برای ایشان نبود بلکه کارشکن کارایشان بود . هرکدام اینها بایک فردی تماس میگرفتند افرادمتملقی که انواع واقسام . خوب بیاددارم که یک آقائی بهاسم امیدمهر که کارمندساواک بود . .

س ـ امیدمهر؟

ج ـ امیدمهربله . کارمندساواک . ازکارگزینی یک کارمند خیلی کوچکی بود اینها و قبلا" آمده بودکادرسیاسی امتحان بدهد موفق نشده بود درزمان آقای خلعتبری رد شده بود امتحانش وحتی فوق لیسانسی هم که داده بود قلابی درآمد ازکار بعدها این جزء انقلابیون بودوجزء کسانی بودند که خبربری برای آقای سلامتیان میکرد . آقای سلامتیان منبع خبرش آقای امید مهربود ومن هرچه میخواستم به آقای سلامتیان

بگویم که آقا بحرفهای اینها اعتماد نکنید این یک کارمندی است که تا پریروز تازه به وزارتخارجه آمده و پرا زعقده است و اطلاعاتی ندارد فقط روی قیاسها روی عقاید شخصی و روی حب و بغض ها میآیند وشما نباید به این حرفها گوش بدهید توجهی نبود متاسفانه . میگفتند، " ما خبرهائی داریم در این زمینه ." این بودکه یک کارهائی میکردندکه نپخته بود از نظر من ، ارتباطاتی میگرفتند، تصمیماتی درمورد اشخاص میگرفتند که هیچ صحیح نبود. انتصاباتی میشد یا احضارهائی میشد که نباید عجله در آن میشد. ویکی ازکسانی که در این مدت برگشت وآمد احمدشهسا بود.

س ـ احمد؟

ج ـ شهسا ، ازسرکنسولگری مونیخ سرکنسول بود وسابقا" رئیس کارگزینی وزارتخارجه به وزارتخارجه برگشت ودراین احضارهائی که ما کرده بودیم چون تمام سفرا را احضار کردیم به تهران . البته یکعده ای آمدند یکعده ای لباس ملی گری فوری پوشیدند امثال شجاع الدین شفا که در رم ایشان سفیرشده بودند بخاطر برادرشان آقای شجاع شفا بعدبلافاصله ازهمانجا مصدقی شدند ونوشتند، " من محرومیت کشیدم .درسفارت رم"که با این سرعت به ایشان داده بودند درزمان شاه دفعتا" وبرادرشان هم در دربارشاهنشاهی بودند ایشان شدند مصدقی دفعتا" که " من سوابق ملی گری داشتم وهمیشه هم در این دستگاه متنفر بودم وچیز داشتم." نامه نوشتندباکمال ، معذرت میخواهم،گستاخی که " من ملی بودم وشدم سفیرشاهنشاه دررم البته " وخیلی هم زودترقی کرده بودند. علیمحمدافشارداشتیم که ایشان هم دفعتا" ملی شد بعنوان اینکه من پدرم نماینده مراغه که بوده ، نمیدانم ، با دکترمصدق همکاری داشته دفعتا" شدند ملی . ازاین ملی گری ها خیلی در این وسط پیدا شد. همه یکدفعه برگشتندوشدندملی چون که آقای دکترسنجابی که آمد ملی زیاد شد. ولی خوب البته نامه هائی بودکه بایستی فقط خوانده میشد وبایگانی میشد بهرصورت چون همه شناخته شده بودند اکثرا". عده ی زیادی ازاین آقایان به تهران آمدندوحتی درآنجا باقی

ماندند درزمان آقای دکترسنجابی عده‌ی زیادی بازنشسته نشدند چونکه دستورات کار اداری واستخدامی که ازطریق دولت موقت ابلاغ میشدوباید تصمیم گرفته میشدومن یادم هست که آقای مهندس کتیرائی مثل اینکه رئیس آن سازمان اموراستخدامی واداری شدند وبناشدکه تغییری درکادر تمام کارمندهاداده بشود منجمله در کارمندهای وزارتخارجه این بودکه قرارشد تصفیه باصطلاح بشود این کارهای وزارت خارجه . ماکارتصفیه راتاحدودی این گزارشها رایک مقداری پیشرفت کردیم وتهیه کردیم بابررسی ای که این سوابق اشخاص رادرک کردیم. ولی البته اینها بمرحله اجرائی درحدود زیادی نرسید. کارمابیشتربراه انداختن چرخ خوابیده وزارتخارجه بود، توانستیم کارمندها رابه ادارات برگرداندیم ادارات را ازآن حالت رکود دربیاوریم . یک مقدار تغییروتحول درادارات درزمان آقای دکترسنجابی بدهیم پیشنهادهائی هم برای آینده بدایشان دادیم وایشان هم قبول کردند. قرارشدکه این شورا بررسی ک تغییروتحولی درکادراداری ودرسیستم اداری وزارتخارجه داده بشودبخصوص . وتصفیه‌ای هم دراین ضمن آرام آرام انجام بشود. البته‌دراین مدت دوماه طول کشید تااینکه یکروز آقای دکترسنجابی که تنهارهم همانجا در وزارتخارجه میماندندونهارمیخوردند قراربود که ما لیستی تهیه کرده‌بودیم برای رایزن های یکم وترتیب کارآنها . من قراربودکه آقای دکترسنجابی راملاقات کنم‌درظهری . ظهرایشان گفتند،" حالشان مساعدنیست ." ساعت ۳ بعدازظهرکه من رفتم دیدم که آقای سنجابی خیلی مشوش هستند. ازایشان پرسیدم گفتند،" مثل اینکه ادامه‌کاربرای من خیلی مشکل است." البته واین مشکلات برای نمایندگیهای مادرخارج مشکلات زیادی داشت ازجمله‌درآمریکا فرض‌بفرمائید... به من پیشنهاد کردندکه تعدادی سفیر تهیه کنیم . من بخصوص دراول برای آمریکاوکشورهای بزرگتر رادرنظرداشتیم. برای آمریکا من پیشنهادکردم که اگرممکنست آقای اللهیارصالح. گفتند ایشان کسالت دارند وازسنشان گذشته . بعد گفتم آقای دکترشایگان درآمریکا

هستندشما افتخارا " بفرمائید ایشان قبول کنندسرپرستی سفارت را من عضوبه ایشان میدهم با اینکه میدانم ایشان مریض هستند . گفتند ،" پیشنهادبدی نیست ." واتفاقا " آقای دکترشایگان هم که آمدند بتهران با ایشان مذاکره شد ایشان گفتند ،" من نمیتوانم چون مریض شدم واینها . " بعدقرارشدکه من یک عضوی انتخاب کنم. آن عضو راهم بین چندنفرانتخاب کردیم آقای احتسام نامی بودکه ظاهرا " کارمندخوبی بود رایزن یک بود وباتفاق آقای حائری که گفتند

س ـ آقای دکترمهدی حائری یزدی ؟

ج ـ بله ، دکترمهدی حائری یزدی که ازجانب گفتند .. مثل اینکه آمریکا بودند ایشان ، ایشان هم مثل اینکه تهران آمده بودند.

س ـ شما برای ایشان حکمی صادرکردید؟

ج ـ نخیر ، حالا عرض میکنم به شما . گفتند که شورای انقلاب یا دولت موقت خودایشان را مثل اینکه مورد توجه بوده وانتخاب کردند آقای دکترحائری را ..

س ـ بله ، ایشان شاگرد وقوم وخویش آقای خمینی هستند.

ج ـ بله ، گفتند آنها قبول دارند وخیال میکنم که حکم ایشان راآقای مهندس بازرگان کسی صادرکرده باشد ، دروزارتخارجه من حکمی برای ایشان صادرنشد چون اگرشده بود من باید اطلاع داشته باشم. ماحکم رابرای آقای احتسام صادرکردیم که باتفاق بعدا " آقای دکترحائری آنجا مشغول کاربشوند. یکی ازگزارشهای خیلی جالبی که رسیدبه وزارتخارجه بعدا " درکارشکنی های آنجا گزارشی بودکه ازطرف دامادآقای دکتریزدی اسمشان روحانی ..

س ـ شهریار روحانی .

ج ـ شهریار روحانی گزارش داده بودکه آقای احتسام وآقای دکترحائری نشستندوعرق خوردندودرجلسه باهم. موقعی که این گزارش رسید آقای دکتریشجابی چون باهم صحبت کردیم چون گزارشهارا من به ایشان دادم ایشان خیلی متاثرشدند گفتند ،" آخر من

آقای احتسام را نمی دانم شاید عرق خورده یا نخورده که ما ندیدیم ظاهرا" شما میگوئید نه چنین کاری را آقای احتسام در دولت اسلامی که نخواهد کرد و شما میدانید که این آدم پخته است ولی آقای دکتر حائری را که من میشناسم، ایشان اهل این چیزها نیستند. اصلا" این چیزها چیست؟ این مرد این جوان چرا این ترهات را برداشته؟ ده خجالت نکشیده از ایشان؟" این را من یادم هست که آقای سنجابی بعنوان چیز من صحبت کردند گفتند،" آقای دکتر حائری را حسنش اینست که هم آقای مهندس بازرگان هم خود آیت الله خمینی می شناسند وانتخاب کردند و ایشان منزه هستند از این چیزها، این حرفها یعنی چه؟" بعد آنجا یک مقدار اسناد و فلان و اینها بود که من یادم هست که ایشان تصرف کرده بودند و تا زمانی هم که آقای دکتر یزدی نیامد آنها را تحویل ندادند با تمام فشاری هم که آقای احتسام آورد و دیگران آوردند مثل اینکه در اختیار آنها قرار نگرفت اینها بسته ها و این اسناد تا بعد که آقای دکتر یزدی دیگر من نمیدانم که چه ترتیبی دادند. این مشکل کار ما در واشنگتن بود البته خیلی اقدامات دیگر هم شد و در خیلی جاهای دیگر همین مشکل را باز داشتیم. در جاهائی که، یکی از جاهائی که موفق شدیم در زمان آقای دکتر سنجابی انتخاب آقای غلامعلی فریور بود که تا حدودی که به نظرم میآید ایشان به سوئیس رفتند در برن مامور شدند و آنجا مدتها انجام وظیفه کردند. جای دیگرش انتخاب دیگری که شد آقای امیرعلائی بود برای سفارت پاریس. آقای امیرعلائی با آن سلیقه خاصی که دارند واقعا" مشکلاتی بود برای ما و مشکلی بود وانتخاب کارمندان ایشان با وسواسی که داشتند..

س- وسواس راجع به چه آقا؟

ج- وسواس راجع به اینکه ایشان گویا خودشان چند کلمه ای که فرانسه میدانستند دلشان میخواست که کارمندشان را خودشان امتحان کنند ببینند واقعا" این فرانسه میدانند یا نمیدانند. من به ایشان عرض کردم که این کارمندی که من به شما معرفی میکنم سی سال میشناسم بیست سال می شناسم سوابق اداریش را هم میدانم زبانش را هم میدانم تا

چه‌حدود بلداست . من صالح ترین آدمی هستم که میتوانم دراین مورد قضاوت‌کنم و شما چطوردریک جلسه میتوانید تشخیص‌بدهیدکه‌این فرانسه‌اش بدردشما میخورد یا نمی — خورد. ایشان بهرصورت‌گفتند،" بله ." حتی من یادم هست‌که دخترمرحوم نورآذر را مترجم‌فرانسه بود برای ایشان انتخاب‌کردم، ایشان درجلسه حضورتن ازاو امتحان کرد. او طفلک بیچاره ماشین نویسی میکردودیپلمه بود. بهرصورت امتحان فرانسه داد ایشان خیلی پسندیدند گفتم آقا همه‌دراین ردیف هستنددراین کوچکش است . و یک خانم دیگرهم یادم میآید ضرغام درآنجا بودکه احضارش‌کرده‌بودیم . بعدتوسل کرد مادرش به‌من که‌چرااین رااحضار.... هرچه کارمند سابق رااحضارکردید این اینجوری است . سوابقش راکه دیدم دیدم دختربرجسته‌ای است . آن خانم ضرغام بسیارفرانسه عالی داشت ونمایندگی مطبوعاتی داشت درآنجا ، کارمطبوعاتی میکرد درسفارت وبعد هم که آقای امیرعلائی رفتند یکی ازبهترین کارمندانشان این خانم بودکه قبول کردندکه بماندآنجا وبرنگردد.

بهرصورت ، آقای امیرعلائی بااین ذوق وسلیقه تشریف بردندآنجا وآنجا هم من دیگر نمیدانم‌که‌ایشان چه‌شکل انجام وظیفه کردند چون من بعدازچندماهی رفتم ازوزارتخارجه وایشان مدتها درآنجا باقی ماندند. البته ، میتینگ هائی دادندو.. میتینگ که خیر باصطلاح مصاحبه‌هائی کردندواعلامیه‌هائی دادندوکارهائی کردند. خوب ، آنها دیگر باخودایشان وقضاوتش بادیگران .عرض‌کنم که درپیشنهادهائی که بنده‌به‌آقای سنجابی داشتم به‌ایشان عرض‌کردم که شما ازافرادشناخته‌شده‌موردا‌عتمادخودتان را معرفی بفرمائید منتها چون این افرادقدیمی ترهستندوکاری ازایشان ساخته‌نیست فقط سرپرستی نمایندگی های مارا داشته‌باشند که کارمندهائی که آنجا میروندا‌حساس غرور بکنندکه‌به‌آقایانی برخوردکردند که خودسوابقی دارند الا ایحال هم آنها مورد اعتمادشما خواهندبود وهم اینکه راه‌انداختن کارسفارت مسئله‌ای نیست ماترتیب میدهیم که شماکارمندان شایسته‌وکاردیده‌داشته‌باشید. ایشان هم حسن استقبال کردند

دراین مورد گفتند، " پیشنهادخیلی خوبی است ومن این پیشنهادرا سعی میکنم دراین جلسات انجام بدهیم." ولی همانطورکه عرض‌کردم دستگاه وزارتخارجه به دوراه می ـ رفت . یک راه متمرکز شده‌بود دردفترآقای دکترسنجابی یک راه هم متمرکز شده‌بود دردفترآقای سلامتیان . عده‌ی زیادی ازاین جوانها وکسانی که سنشان کمتربودند امثال خودآقای سلامتیان دورآقای سلامتیان راگرفته‌بودند . البته ایشان ملاقاتهائی هم داشتندکه میخواستندهم معممین راراضی داشته باشندازخودشان وهم مشکلاها را وهم ارتباطشان راباآقای بنی صدرحفظ کننداز جهات دیگر . ترتیبی که‌برای خودشان دادندمامورین ومنشی هائی که‌ازخارج برای خودشان آوردندوازمنهم اصرارداشتندکه یکی دونفرآنها رامن یادم هست‌که‌واردکادروزارتخارجه‌کنند . به‌ایشان گفتم امکان ندارد اینها باید بیایندامتحان بدهند هرکاری میخواهندبکنند .تاوقتی ما هستیم این روال بهم نخورده این مقررات باید اجرابشود واین باعث‌شدکه آقای سلامتیان کمی ازمن رنجیده‌شدبرای اینکه من هیچ درخواستهایش رانمیتوانستم انجام بدهم میخواستندهمه مقررات رازیرپابگذارندچون بعنوان اینکه انقلاب‌شده‌آمدیم . به ایشان میگفتم "انقلاب‌شده‌شماهم آمدید ولی همینقدرکه‌شمانشستیدبه‌این صندلی معاونت‌سیاسی خودش یک‌نحوه انقلابی بوده والا شماسی سال دیگرهم‌درآن صندلی نمی ـ توانستیدبنشینید".فردشاخصی هم ازنظرمن نبوده ."خیلی شاخص‌ترازشما در وزارتخارجه وجودداردالان ." ولی خوب‌ایشان ناراحت‌شدند بهرصورت . من آن آقای دکتراردلان راکه‌اسم کوچکشان راالان یادم نیست ..

س ـ فرج ؟

ج ـ فرج بودبله فرج درست‌است ، مردبسیارخوبی دیدم . باکمال حسن نیت وواقعاً" آمده‌بود برای کمک‌آقای سنجابی . آقای حسن لباسچی هم‌درهمین حدود بودمنتهی اشتباهاتش میکردآقای حسن لباسچی چون ارتباطاتی بامردم داشت ویابعضی ازدوستان سابق آمریکاش فکرمیکردکه باید بحرف‌آنها هم گوش‌بدهد . ولی آقای فرج اله اردلان

نه، گزارشی هم اگربودبه‌من اطلاع میدادوباطلاع طرح میشد ولی هرساعت بزرگ نمیشد قضیه دراین مورد واسباب اشکالی فراهم نمیآمد. این جریانات ادامه‌داشت متاسفانه درآن اوقات مثل اینکه‌جوی مساعدنبود دوبارباعث شدکه خوب همانطورکه اطلاع دارید آقای دکترسنجابی واداربه استعفا بشوند یک استعفای اول ویک استعفای دوم. استعفای دوم ایشان زمانی بودکه آنروزمن رفتم وایشان قراربود ملاقات داشته باشیم برای انجام کارها وایشان به‌من گفتند،" من متاسفانه دیگرازوزارت خارجه خواهم‌رفت وازدولت کنارخواهم رفت." گفتم چطورشد؟ گفتند،" بله، امروز پیش ازظهری پسران آقای طالقانی راگرفتند میبینیدکه‌دراین جو ادامه‌دادن بکار یک کمی مشکل شده من دیگرصلاح خودم رانمیدانم‌که بادولت موقت همکاری داشته‌باشم باید اوضاع روشن تربشود."

س- حالا میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که بپردازیم به خاطرات شما راجع به آمدن آقای دکترابراهیم یزدی به‌وزارتخارجه.

ج- دراین موردآقای معتمدی، من خوب بخاطردارم که‌به‌ما اطلاع دادندکه فرداآقای مهندس بازرگان باتفاق آقای دکتریزدی به‌وزارتخارجه میآیند برای معرفی آقای دکتریزدی. طبق معمول ماهم حاضرشدیم وآقای دکتریزدی باتفاق آقای مهندس بازرگان تشریف‌آوردند به‌وزارتخارجه وبعنوان وزیرخارجه ایشان رابا اصطلاح معاون اداری و چندنفرازروسای اداری معرفی کردند. خوب، معارفه بعمل آمدوبعدآقای دکتریزدی دراتاق آقای دکترخلعتبری مستقرشدند که البته اتاقی است‌که ازلحاظ امنیتی مراعات شده‌خیلی چیزها امکانات درآن اتاق. وتشکیلاتی که درآنجا بوددبیرخانه باصطلاح آقای دکترسنجابی رایاآقای دکترخلعتبری راازقبل آقای دکترسنجابی زیاد تغییراتی دروزارتخارجه ندادند فقط مختصری بودکه آن مختصرهم‌باخودایشان آن کادر رفت، زیاد درترتیب‌کارمندها ترتیب‌ادارات تغییرمهمی داده‌نشده‌بود،هنوزدردست جریان مذ[illegible]عات وبررسی بود واحکامی بودکه صادرشده‌درزمان ایشان بطورکلی بـرای

کارمندها ومزایای کارمندها بطورکلی ما حسابهایش را رسیدیم درظرف همان دوماه سه چهاربار چندین هزارحکم راامضاء کردیم وبه آنها ابلاغ کردیم . یکعده را هم بازنشسته کردیم ویکعده را هم برکنار.

عرض کنم، درزمان آقای دکتریزدی موقعی که ایشان به وزارتخارجه آمدند خوب البته آن جلسه نطق وخطابه وانقلابیون وجودداشت وایشان هم شرکت کردندوگفتند،" من حالا آمدم به وزارتخارجه و امیدواریم.." ویک عده هم دورایشان را گرفتندومنجمله آن آقای احمدشهسا بودکه اصلا" اهل قزوین هستند ایشان سابقا " دوسه سال رئیس کارگزینی بودند.

س - خوب همشهری آقای دکتریزدی هم هستند.

ج - بله که من اول نمیدانستم آقای دکتریزدی قزوینی هستندوبودند. بله بهمین دلیل آشنائی سابق هم داشتند گویاهردونفراین آقایان درموقعی که آقای محمد نخشب درسرچشمه آن جریانات راداشت آن آقای احمدشهسا چون با (؟) مرجائی عرض کردم با منهم دوست بودوآشنا بود همکلاس هم بودیم ایشان هم درآن جلسات شرکت میکردوآقای دکتریزدی هم درآن جلسات شرکت میکرد وآقای دکتریزدی هم درآن جلسات بودکه بعدا " به نهضت آزادی رفتن ازآنجا گویا باشهسا آشنائی داشت . منتها شهسا راهش را عوض کرد بعنوان ماشین نویس به وزارتخارجه منتقل شد وکم کم به کاردرسیاسی منتقل کردخودش را تا درآنکارا باآقای هویدا آشنا شد، مستشاربود آقای هویدا وایشان دبیرسوم . درآن آشنائی آنجاتوانست که به تهران که برمیگردد پستی بگیردوخودش را تثبیت کندوتااینکه رئیس کارگزینی شد. دوسه سال هم رئیس کارگزینی تاقبل ازانقلاب بود بعدسرکنسول شد درمونیخ .

موقع انقلاب تمام رؤسای نمایندگی ها که احضارشده بودند ایشان هم بتهران آمدند ویک شرح مفصلی نوشتند آوردندپیش من چون آشنابودند که به این شرح رسیدگی کنیم ولی چون دردوره ۳ سال کارگزینی هیچ فردی ازآقای شهسا رضایت پیدانکرده بودو

ایشان حتی سخنرانی آریامهری کرده‌بودند چون یک سخنرانی برای روشن کردن افکار یک چیزی داشتیم ماهنگی ،باید بعضی ازسخنرانی ها یشان را معین کرده‌بودند ،در آنجاهم شرکت‌داشتند باآن سوابق خوب ومن سوابق دیگر ایشان راهم‌میدانستم‌که‌باتفاق یحیی معتمدوزیری چون صدای خوبی داشت یحیی معتمدوزیری اول دررادیو ایران استخدام شد بعدمنتقل شد باقوم وخویشی باآقای اردلان به‌وزارتخارجه وبعدها هم درزمان آقای یزدی سفیرشدند البته . باا وگویاکه ایشان صدای خوبشان راهفته‌ای یکشب درجلسه مادرخانم آقای هویدادرآن منزل ایشان محظوظ میکردند. آقای شهسا هم جوک‌های خوبی میگویند، پامنبری میفرمودند وخوب این بودکه رضایت‌خاطر مادر مرحوم هویدافراهم میشد وخوب‌این خودش تاییدی بودبرکار. آقای شهسا این زمینه راداشت وازاین زمینه‌اطلاعاتی ماداشتیم بهرصورت . این بودکه من نمیتوانستم توجه کنم که ایشان آزادیخواه هستند چون ایشان نوشتند،" من آزادیخواه وملی بودم ازاول ، همکاریهائی داشتم وفلان واینها." وقتی توجه نشد ایشان بطرف این انقلابیون نوخاسته آن مجمعی که‌تازه‌پیدا شده‌بود رفتندسراغ آنها و با آنها جمع شدند. این آقایان انقلابیون دوسه باردرآن زمان دیگر بعدا" که موفق نشدند ودیدند بنده درآن پست‌نشستم وآقای سنجابی هم تاییدمیکنند دیگرحرفی نمیشود گفت آمدندوبرملا کردند هرکدام پستی میخواستند. آقای عالیخانی میخواست‌سفیر در کشورآلمان مثلا" بشود، آن آقای نقیبی که خودش‌هنوزتازه رایزن ۳ شده بود دلش بازسفارت میخواست هیچکدام اینها پاازسفارت‌واینوروآنور پائین نمیگذاشتند روشنگرهمچنین ، آنها هم همچنین . من به اینهاگفتم که آقایان من خودم ازشما جلوتربوده مقامم. اینهم سوابقم هیچ پستی راهم نخواستم الان هم به اینجا اکتفاکردم کارهم میکنم . الان وقت پست‌گرفتن نیست شمااگرواقعا" انقلابی هستید هرکدام مصدریک‌کاردراموردا خلی باشید این باررامابا هم ببریم واینهم که شما فکرکردیدکه دفعتا" ازرایزن سه‌ای میخواهیدبپریدوهرکدام سفیربشوید یاسفارتخانه

راهم با خودتان یدک بکشید امکان ندارد برای اینکه یک مقرراتی وجود دارد که شما هیچکدام واجدش نیستید اگر واجدش بودید البته باکمال میل . ولی تا این مقررات لغو نشده باید مطیع و متبع باشید.

بله ، علت این توضیح همین است که این ارتباط پیدا میکندحالا به کار آقای یزدی چون جریان بهمین شکل سیرمیکند . آقای شهسا بااین آقایان نزدیک شد با دار ودسته خودش وآقایان این آقای شهسا راتاییدکردند . ایشان هم شدندانقلابی وآن آقای معتمدوزیری وبعدآقای رضاتقوی بها یشان پیوند خورد ، ایشان هم رابط آقای بنی صدر بودندبهرصورت . این گروه بهم پیوستندوبعدکه آقای یزدی آمدند آقای یزدی بنده رااحضارکردند بمن گفتند شما نظری اگردارید درموردکارمندها وسفرا واینها من شنیدم شما صاحبنظربودیدوبه من بدهید . وبعدهم به من گفتند ، " بخصوص میخواهم درمورد دوسه نفرزودتربه من نظربدهیدوآن اینست که درموردآقای احمدشهسا من چه کاری میتوانم بهاوبدهم؟" گفتم که آقای احمدشهسا با شما چه آشنائی دارند؟ ایشان درجواب من گفتند ، " ایشان قزوینی هستند منهم قزوینی هستم." گفتم فامیلی شماکه یزدی است . گفت ، " نه ،من اصلا" قزوینی هستم وازسالها پیش ایشان را میشناختم." دوستان بعد به من گفتند ازچه جهاتی . گفتم اشکال ندارد آقای احمدشهسا را شما چه پستی میخواهیدبه ایشان بدهید؟ گفت ، " یک سفارت میخواهم بها یشان بدهم." گفتم ایشان واجد شرایط برای سفارت است برای اینکه رایزن یک بوده وسرکنسول هم بوده سفیر هم میتوانسته بشود مسئله ای نیست . گفتند ، " درکجا بها یشان بدهم؟" گفتم ایشان چون هیچ زبان خارجه دیگری جزمقداری آلمانی نمیدانند نمیتوانم بگویم ایشان را به آلمان غربی بفرستید برای اینکه آلمان غربیها منتظرداشتن سفیربالاتری وپخته تری هستند ازنظرروابطی که شما دارید . به آلمان شرقی بفرستید یا به کشورهای آلمانی زبان بهرصورت این دوجا است . گفتند ، " بدنیست اینها ." گفتند ، " مثلا" کجا ؟ من آنکارا نمیتوانم بفرستم ایشان را؟" گفتم آنکارا یک عیبی داردوآن اینست که

ترکها در این مورد حساسیت خاص دارند وهمیشه سفرای ما سطح بالا بودندوقتی بهآنکارا میرفتند سفیرکبیرهایش . بعدا دوآنکارا ودوسه تا از این نمایندگی های کنار مسا پاکستان وهندوستان وافغانستان که اینها را ما همیشه درنظرداشتیم وسفرای پختهای میفرستادیم آنجا چون روابط ما با اینها حساس است بخصوص ترکها حساسیت خاص دارند در این مورد ومیگویندباید حتما " سفیری بیاید که قبلا" اینطوردودوره یک دورهسفیر شدهباشد . این چیز ترکها است وآقای احمدشهسا آنجا دبیرسوم بوده ، دکترای - تاریخش را همدرارضهروم گذرانده آنها همهرا میدانندوسوابق زندگی این آدم را هسم دارند شاید زیاد خوششان نیاید من موظف هستم که به شما عرض کنم . میدانید کسه ایشان را بفرستید درآلمانی جائی ، برای اینجا یک کس دیگر را باید هستندکه انتخاب کنیدشما که مورد ایرادهم نشوید وکارشما هم پیش برود . گفتند ، " خیلی متشکسرم نظرخوبی است من فکرنمیکردم . " گفتم اینها دیگرتجربیاتی استکه ما در این وسسط داشتیم . بعدگفتند ، " یک آقای دیگرهم به اسم آقای هاشمیان بود . " گفتم آن آقای هاشمیان را هم .. گفتند ، " اورا من میخواهم بگذارمش که بیاید کارگزینی چون بسه او اعتماددارم . برای دبیرخانه را هم یک کسی را بگوئید . " گفتم که آن آقسسای هاشمیان را اگرمیخواهید بفرستیدش بهاداره رمز برای اینکه اوکارمند رمز مسا رایزن یک استودوسهسال استآنجا بیهارلو کارکرده خسته شده باید یک مقسسام بهتری هم به اوبدهند . آقای هاشمیان مقامش پائین تراست کاررمز هم کرده مورد اعتمادشما همدردستگاهرمزباید خیلی باشد کسی که مسئول است ، ایشان را هم بفرستید آنجایکهآقای موسوی هم بودکه رئیس دبیرخانه بود گفتم ایشان را بفرستید کارگزینی چون موسوی اخلاقا " بهتروپختهتراست ،مصطفی موسوی ، خوش برخوردتراست وکسار کارگزینی را هم کرده .گفتندحالا پس من فکرمیکنم درمورد اینها وبعدازچندروزدیدیم کهگفتند ، " اما شما من میخواهم که مشساور من باشیدوترتیب کاررا بامشورت شما من بدهم ، حکم هم برایتان بهمین شکل صادرمیکنسسم . " گفتم باشد برای من فرقسی

نمیکند خلاصه من میخواهم کارکنم برای من نه پستش مطرح است ونه چیزی باید یک کاری بکندآدم که بنفع مردم باشد اینها هیچ تاثیری هم دروضع من ندارد. گفتم خیلی خوب است، بسیارخوب است. بازمراخواستندولیستهائی راگذاشتند که من نظر بدهم که چه کسانی صالح ترندوچه کسانی نیستند سوابقشان چطوراست، اینها راهمه من برای ایشان علامت میگذاشتم. یکی دوتا سه تا برای خودشان که چه کسی چه جوراست چه کسی مهمتراست، چطوری کنا ربگذارند؟ نگذارند؟ به چه علت؟ اینها راما بررسی کردیم درحدود یک صد، صدوپنجاه نفررا ازرده بالا. بعدمرا احضارکردندوبه من گفتند، "آقای پدرام، من میخواهم که آقای شهسا اینجا باشد بعنوان چیز فرهنگی من اینجا بماندکه به من کونســـــــــه بدهد.

س - مشاورفرهنگی.

ج - مشاورنه فرهنگی نبود ولی بعنوان مشاوره با ایشان هم میخواهم همفکری بکنم و بعدهم آقای هاشمی راکردندرئیس کارگزینی برای اینکه شهسا میخواستندآنجا چون با اوارتباط داشت. عرضم بحضورتان که آن آقای موسوی راهم فرستادندش به آنکارا، اورابرداشتندازدبیرخانه، آنموقع رئیس دبیرخانه آقای دکترسنجابی اش کرده بودیم ما، وبعدیک آقائی راآوردند آنجاکه قبلاً" اسمش هوشنگ نقاش بود وبعدا" عوض شد هوشنگ آبان اسمش بود نمازمیخواند آن زمان، بنده فرستادمش مونیخ حالا داستانی دارد. پسرخوبی بود ولی پختهاین کارنبود.بهرصورت ایشان راهم گذاشتند دبیرخانه. سلامتیان هم که اززارتخارجه رفتند ورفتندسراغ آقای بنی صدروبا آقای بنی صدرهمکاری کردندوبعدراهشان راهم ازآقای دکترسنجابی جداکردندومن بعدها که دیدم آقای دکترسنجابی راخیلی ناراضی بودند چون ایشان درمنزل آقای دکتر سنجابی زندگی میکردند وخیلی ناراحت بودند آقای دکترسنجابی ازایشان ورویه ی ایشان بهرصورت وگرفتاریهائی که بعدپیداشد.

بهرصورت آقای دکتریزدی دراین جریان شروع بکارکردند ودوسه بارهم سخنرانی کردند

برای کارمندان عالیرتبه وگفتند، " ما میخواهیم ازتجربیات شما استفاده کنیم همه تان باید بمانیدوبعدما راارشادکنید" ازاین حرفها وبعددفعتا " احکامی صادرکردند وهمه آقایان رایا بازنشسته کردندیااخراج به دستشان دادند البته وبرخلاف آن وعده ها و وعیدهائی که داده شده بودازقبل که این هیچ اثرخوبی نداشت واین وعده ای بودکه خودایشان دادند.

س - شما درریاست کارگزینی باقی ماندید؟

ج - من،نه ، ازریاست کارگزینی رفتم کنار برگشتم بازبه اداره ابنیه اموال در آنجا ماندم تا بعدها که پرونده ها موردبازرسی مشاورین آقای دکتریزدی قرارگرفت و بررسی که کردند قرارشدبا آن استفاده ازاختیاراتی که شورای انقلاب داده بودکه میتوانستندمقداری ، نمیدانم، یکسال دوسال به سوابق اضافه کنند بنده ۲۹ سال سابقه یکسال هم اضافه کردندکه بتوانند بازنشسته کنند وآقای دکتریزدی یک حکم بازنشستگی با استفاده ازسه چهارماه مرخصی ضمیمه اش که حقوقش را دریافت کنید برای بنده فرستادندونوشتند، " با تقدیرازخدمات شما ." البته درآنجا قبلا" هم نوشته بودند " ازخدمات وسوابق کارشما وفلان واینهاکه بررسی شده واینهاکه به افتخاربازنشستگی میرسید." بنده هم خیلی خوشحال شدم البته وخیلی ازدوستانم خوشحال شدندکه من جزوکسانی هستم که زودحکم بازنشستگی میگیرم وعده ی دیگرهم صاحب مشاغل شدند مدیرکل شدند وفلان واینها . بنده هم خیلی راحت رفتم منزلم وخیلی هم تعجب کردند ازاین خونسردی من یک عده ای که با این سرعت چرا ؟وازطریق آقای دکتریزدی چرا ؟

س - آقا ، وقتی که آقای دکتر یزدی تشریف آوردندبه وزارتخارجه آیا مرسوم شد که کارمندها هم نمازبخوانند مثل ایشان که نمازمیخواندنددردفتروزیرامورخارجه؟

ج - عرض کنم که یک نمازخانه ای آن بالا درست کردندبرای ایشان خصوصی که رؤسای وزارتخارجه که هیچوقت بعضی ها یشان شاید نمازهم نمیدانم میخواندندیا نمیخواندند صبحهای زودشنیده بودم که ساعت ۵ بعضی ها خودشان راازجمله رضاتقوی صبح زودو آن

آقای مثلاً" بهزام پناهی که یک حکم خیلی جالب بهرام پناهی دستش بود از زاهدی که گزارش به زاهدی داده بود زاهدی درکنار این گزارش نوشته بود ، معذرت میخواهم از شما ،"فلانم به ریشت ، " و این این را تو پرونده اش آورده بود ضبط کرده بود در کارگزینی که افتخار میکرد که آقای زاهدی برایش این را نوشته ازخصوصیاتش اینقدر با خوب بوده آقای زاهدی . این آقا رئیس اداره سنتو بود و بعد صبح زود ساعت ۵ پشت آقای یزدی اینها نماز میخواندند ، این و آقای رضا تقوی کارمند ساواک . میگفتند اگر ما نماز مان را فـــــردا " درخانه بخوانیم میبینیم ثوابش کمتر است بهتر این است که با جماعت باشد آنهم با اقتدای به جنابعالی .

بهرصورت ، عده ای به این شکل نماز میخواندند و ظهر هم میرفتند بالا دبیرخانه کارهـــا لنگ میشد که پشت سر آقای یزدی نماز خصوصی بخوانند . رؤسا درپشت سر ایشان نمـــاز میخواندند و سایر کارمندها درپائین طبق نماز خانه هائی که درست شده بود بزرگتر بـــود جا بیشتر داشت . وبعدا " درزمان آقای قطب زاده شنیدم که این بساط تعطیل شد مثـــل اینکه ، نماز خواندن به آن شکل موقوف شد .

من با تشکر از شما که حوصله کردید عرایض مرا تا اینجا رساندید میخواهم یک چندکلمه ای بعنوان تکملـــه عرض کنم خدمتتان که کمترنقص داشته باشد این مصاحبه وآن در مورد شخصی منست . یکی درآن اول عرض کردم متولد ۱۳۰۱ آنشب آنجا اشتباه شد ۱۳۰۰ شمسی بود وبعدا " من این سال را مجبور شدم برای ورود به وزارتخارجه چون کارمندهـا منتقل به وزارتخارجه میتوانستند بشوند ولی بشرط اینکه سنشان از ۳۰ سال نگذرد . سن من از ۳۰ سال گذشته بود وآن سال استثنائا " اجازه داده بودند که رتبه های بالاتر از ۵ هم بتوانـــــــــد شرکت کنند و من رتبه ۸ اداری بـــودم . بخاطـــر چندنورچشمی کــــه آمده بودند البته ، ما هم از آن فرصت استفاده کردیم واجازه شرکت پیدا کردیم در امتحان وزارتخارجه ومن شناسنامه خودم را مجبورشدم سنم را تجدید کنم آنجا و شد ۱۳۰۹ ایـــن را خواستم یک یادآوری داشته باشید که مجبورم از این شناسنامه جدید از این سال استفاده

کنم، این یک . یکی اینکه یک مطلبی را درمورد آقای دکترشایگان قبلا" عرض کردم سوءتفاهم نشود من آن خاطره را ازآقای دکترشایگان داشتم ولی تمام خاطره‌های خوش بعدی ایشان رانمیتوانم ناگفته بگذارم. آقای دکترشایگان بسیارمردشاخصی بود من تقدیروتقدیس میکنم برای اینکه درملی شدن صنعت نفت وبا مبارزه‌ای که ایشان کرد درجلسات مجلس چون شاهدبودم سخنرانی های آقای دکترشایگان رانمی - توانم هیچوقت ازیاد ببرم که با چه بلاغت وفصاحتی تأیید کردوواقعا " خدمت کردوبعدا " هم کمک کرد درتنظیم تمام قراردادها ..

س - خوب بله سوابق ایشان راهمه میدانند .

ج - نه ، من باید بگویم چون آنجاکه گفتم ظلم شد گفتم توکابینه قوام السلطنه نظربدی بود. نه ، من بعدا " به ایشان اخلاص پیدا کردم ویک نکته درموردایشان وآقای یزدی میخواهم عرض کنم که بایدحتما " گفته بشود وشما هم شاید داشته باشید ولی من مجبورم این را بگویم. آقای دکترشایگان ، درست بخاطردارم، موقعی که به ایران برگشتندوآمدند یک مصاحبه‌ای با ایشان شدوقتیکه برای ریاست جمهور کاندید شدند . ازایشان یک خبرنگاری سئوال کرد ، " شما با چه گذرنامه‌ای درآمریکا زندگی میکردید؟" ایشان گذرنامه قرمزعادی خودشان رانشان دادندوگفتند ، " با همین گذرنامه ایرانی که داشتم. نه تابعیت آمریکا را پذیرفتم ونه گذرنامه دیگری ." این رابخاطردارم تا آقای دکتریزدی . شبی که آقای دکتریزدی بناشد وزیرخارجه بشوند با ایشان مصاحبه شد این مصاحبه درروزنامه اطلاعات درتهران منعکس است . یکی ازسئوالهائی که ازآقای دکتریزدی شده اینست که پرسیدند ، " شایع است که‌شما گذرنامه آمریکائی داریدوتبعه آمریکا هستید ." جوابی که آقای دکتریزدی دادند من خوابیدم در ذهنم هنوزهست . ایشان گفتند ، " چون آنوقت سختگیری زیادبود وبه ما گذرنامه نمیدادند من اجبارا " گذرنامه آمریکائی گرفتم وهنوزهم دارم ." وخوب بخاطردارم موقعی که ایشان ، این فیلم درتهران نشان داده شدو همه دیدند موقعی که ایشان رفتندبه

نجف وبا آیت الله خمینی برگشتندوآمدندبه مرز کویت رسیدند، چون این فیلم را خودم درتلویزیون دیدم وگفته شد. دولت کویت به دونفراجازه دادکه اگربخواهند ازکویت حرکت کنند یکی به آیت الله خمینی که آنوقت گذرنامه شان به اسم آقای مصطفوی بود گفت ایشان مانعی ندارد حرکت خود آیت الله ازکویت ، آمدن به کویت ..

س - ولی آقا اینجورشایع بودکه آقای خمینی رااجازه ورود به کویت ندادند.

ج - من آنچه که به شما عرض میکنم آنچیزی است که حضوراً" درتلویزیون تهران پس ازانقلاب دیدم خوب بخاطردارم که یک آقای معممی که شاید رئیس دفترآقای خمینی مسئول دفترامام خمینی هستند وحالا هم شاید باشند ایشان مصاحبه میکردندبدو رپورتاژ رانقل میکردند.

س - آقای اشراقی ؟

ج - نه ، آقای اشراقی که دامادایشان بودند. نخیر، یک آقائی است که الان هم مثل اینکه تشریف دارندآنجا نمیشناسم من ،اسمشان هم الان دیگریادم نمانده ومن گوش میدادم چون به این علاقمندبودم درانقلاب نگاه میکردم. ایشان نشان دادند که وقتی رسیدندآنجا درمرز گذرنامه ها راگرفتند ازاتومبیل آقای خمینی بردند بررسی کردند برگرداندند. گفت جوابی که دولت کویت به ما داداین بودکه گفت ورود آیت الله وآقای دکتریزدی اشکالی ندارد ولی مابقی همراهان نمیتوانند نباید واردبشوندو چون آیت الله قبول نکردند گفتند یا همه یا اینکه خیر من تنهائی رد کردند این بودکه برگشتندوبعدترتیب عزیمت ایشان به پاریس داده شد وآن اقدامات شد وایشان ازآنجا این حسن خیری بودکه بقول اینهادامنه بهتری برای مبارزه با شاه پیداشدوتشریف بردند پاریس . این عین عبارت آنهاست من دیگرجریان اطلاعی که من نبودم بدانم که واقعاً" دولت کویت چه گفته ولی این نقلی است که من خودم شنیدم وازتلویزیون وازمصاحبه آن آقا که خودش هم دراین جریان بوده البته از همراهان آیت الله خمینی بود. ایشان نقل میکردکه ماچه برایمان اتفاق افتاد.

اشاره‌ام برای این بودکه فقط آقای یزدی این خود ایشان درمصاحبه‌شان هم انکار نکردندکه هنوزازگذرنامه آمریکائی شان استفاده میکردند وحالا هم میکنند یا نمیکنند. بعد چطور وزیرشدند یا نشدند اینها دیگربه من ارتباطی پیدا نمیکند. این خاطراتی بودکه من ازآقای دکتریزدی داشتم وازمرحوم دکترشایگان هم تاآخرین لحظه با آن گذرنامه اش داشتم وآن جوابی هم که به آیت الله شریعتمداری دادایشان .

س ــ آنهاکه شرحش درروزنامه ها نوشته شده .

ج ــ بله ، همه جا هست دیگر.

س ــ خوب من با تشکرازشما مصاحبه را دراینجا خاتمه میدهم . خیلی متشکرم .

ج ــ برایتان موفقیت وسلامت کامل میخواهم .

مصاحبه با آقای محسن پزشکپور

حقوقدان و وکیل دادگستری

نماینده مجالس ۲۲ و ۲۴ شورای ملی

رهبر حزب پان ایرانیست

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۲۵ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای محسن پزشکپور درروزیکشنبه ۵ فروردین ۱۳۶۳ برابربا ۲۵ مارس ۱۹۸۴ در شهرپاریس‌فرانسه . مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س - آقای پزشکپور میخواهم ازحضورتان خواهش‌کنم که برای ماتوضیح بفرمائیدکه شما درکجا بدنیا آمدید؟ درچه‌سالی ؟ ودرکجا تحصیلاتتان را انجام دادید؟ وازچه‌زمانی وارد فعالیتهای سیاسی واجتماعی شدید؟

ج - من دردوم اسفندماه سال ۱۳۰۶ خورشیدی درشهرتهران درمنزل مسکونی خانواده ما که‌متعلق به خانواده‌ی مادری من بود ودرکوچه قلمستان خیابان امیرآباد واقع بود متولدشدم. البته چون پدرمن درآنموقع مسئولیت‌اداره مالیه‌ی آنموقع رادرولایات ثلاث داشت‌که مرکز ولایت ثلاث درآنموقع شهرملایربود بعدازاینکه من درتهران متولد شدم خوب‌باتفاق مادر رفتیم به ملایر ودرنتیجه شناسنامه من صادره ازشهرملایراست به‌شماره ۱۰۸۲۸ امامتولد تهران هستم همانطوریکه بیان کردم.

تحصیلات‌ابتدائی رادرتومدرسه ابتدائی تهران یعنی دبستان علامه ودبستان امیرمعزی گذراندم. تاسال دوم ابتدائی رادردبستان علامه بودم زیراپدرمنتقل شده‌بودند به‌تهران وما مجددا" درهمان خانه‌ی متعلق به خانواده‌ی مادرسکونت‌داشتیم وآنجا دبستان علامه که‌یکی ازدبستانهای بسیارقدیمی ومشهورتهران بود برای آغازتحصیلات‌ابتدائی رفتیم تاسال چهارم دبستان رادرآنجابودیم ، بعدکه‌به‌دلائلی خانواده‌ی‌مامجبورشد منزل مادری را بفروشد منتقل شدیم به یک‌خانه‌ی استیجاری درکوچه ظهیرالاسلام خیابان شاه‌آباد

بنابراین مدرسه‌ای هم که من میرفتم با تفاق برادربزرگم حسن پزشکپور وبعد برادرکوچکم که دراین مدرسه دوم بما پیوست تغییرکرد ورفتیم به دبستان امیرمعزی که دبستان امیرمعزی درخیابان برق واقع بودکه بعدخیابان برق نامش تبدیل شدبه خیابان امیرکبیر. بقیه تحصیلات ابتدائی را دردبستان امیرمعزی انجام دادم ودرسال تحصیلی ۲۰ ۱۳ - ۱۳۱۹ تحصیلات ابتدائی من دردبستان امیرمعزی به پایان رسید وگواهینامه تحصیلات ابتدائی رااز دبستان امیرمعزی گرفتم که ضمنا " همین زمان مقارن بود با وقوع حادثه شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ یعنی هجوم ویورش روسها وانگلیس ها ازمرزهای آبی وخاکی ایران به ایران اشغال ایران ودرنتیجه آغازمبارزات ما از آن تاریخ که درواقع سرآغاز مبارزات وسیعی بودکه بعدازمدتی نام پان ایرانیست بخودگرفت که آنموقع من ۱۴ سالم بود باتفاق تنی چنددیگرازدوستانی که هم محل بودیم ..

س - آین دوستانتان رامیتوانید لطفا " نام ببرید که چکسانی بودند؟

ج - بله دیگرحالا نام میبرم بمرور. البته دراین زمان که یادآورشدم بازمنزل ما تغییرکرده بود چون دیگربرای پدراین امکان فراهم شده بود که درآن منطقه، منطقه‌ای که نزدیک خیابان عشرت آبادهست که بعدنام خیابان سپاه بخود گرفت که حالا نمیدانم نامش را چه گذاشتند باتفاق یکی ازدوستان خیلی قدیمیش که ما اورا عموخطاب میکردیم ازبس با پدرصمیمیت ویکرنگی داشت واهل کاشان بود مرحوم دکترحسین احسان مشترکا " یک قطعه زمین وسیع خریدندودرنتیجه آنجا خانه‌ای را برپاکردپدر که ما ازآن منزل استیجاری خیابان شاه‌آباد منتقل شدیم به منزل ملکی پدرکه درآن منطقه واقع بودکه درهمان ایام یعنی شاید چندین ماه قبل ازحدوث واقعه‌ی سوم شهریورماه بود که طرح امتدادخیابان شاهرضا را اجراکردند، یعنی ازسه‌راه شمیران بسمت میدان فوزیه که درنتیجه این طرح قسمتی ازخانه مسکونی ما رادربرگرفت یعنی قسمتی ازاین خانه شد جزو خیابان شاهرضا واین خانه‌ای بود بنابراین ازیک سمت مشرف بر خیابان شاهرضا وازسمت دیگر نزدیک به خیابان عشرت آبادودرنتیجه نزدیک به چهارراه عشرت آبادوخیابان سپاه که معروف بود به چهارراه پل چوبی که چندین روزبعدازسوم شهریور اولین گروههائی ازقوای

اشغالگرکه واردتهران شدند قوای روسها بودندکه به این منطقه رسیدند ومن باتفاق آن دوستان درآن هنگام با سنگهای خیابان به اینها، قواحمله کردیم ودرواقع یک مقاومت ومبارزه‌ای دربرابر این نیروی مهاجم ازطرف این نسل نوباوه شروع شد.
اما این دوستانی که با یکدیگر همکلاس بودیم وهم محل معروف‌ترونزدیک‌ترومشخص‌تر از همه محمدرضا عاملی تهرانی بود، دکترعاملی تهرانی که لابد عکس ایشان را دراینجا میبینید.

س- بله، راجع به ایشان بعداً "مفصل صحبت میکنیم.

ج- بله که ایشان یکی ازفرزانگان ایران ومتفکران ایران ووارستگان ایران و ازدانشمندان میهن پرست وپاکیزه ایران بود ومتاسفانه همانطوریکه میدانید بهر حال بنهایت بی انصافی وبیشرفی درواقع اورا بمانند بسیاری ازکسان دیگر کشتند و درراه ایران خوب بشهادت رسید. دکترعاملی ازنزدیکترین دوستان من بود یعنی دوستی ازاونزدیکتر من نداشتم وتاکنون هم ندارم. ازسال چهارم ابتدائی که من رفتم به دبستان امیرمعزی بااودوستی پیداکردم، دوستی بسیارنزدیک. پس هم دریک کلاس کنارهم روی نیمکت های چوبی می نشستیم وازسوی دیگرهم محل هم بودیم یعنی خانه‌ی عاملی که آنهم خانه‌ی ملکی پدراونبود تاآنجائی که من بخاطردارم خانه‌ای بودمتعلق بهدائی دکترعاملی نزدیک خانه‌ی ما بود. بنابراین ما غالب اوقات باهم بودیم وراه طولانی هم تامدرسه داشتیم وآنموقع هم به این کیفیت هم نبودکه بچه‌ها بهرحال با استفاده ازوسائل نقلیه واینها به مدرسه بروند، ماراه خانه ومدرسه راباتفاق یکدیگر پیاده طی میکردیم. خوب، چهاربار یعنی میرفتیم صبح ظهربرمیگشتیم. دوبارد بعد ازنهارمیرفتیم وعصربرمیگشتیم وبعدهم غالباً" باهم بودیم. پس برتروبالاتر ازهمه دکترعاملی بود. بعددرآن مدرسه ودرآن محل کس دیگری که با ما بودوجزء این گروه ازدوستان مهدی بهره‌مندبود که بعدتحصیلاتش رادرمراحل مختلف ادامه دادوبعددکترای اقتصادگرفت وازروزنامه‌نگاران بنام وزحمتکش وبااستعدادبود که مدتی هم شد وابسته اقتصادی ایران درپاکستان ومن بخاطرم هست که وقتی که سال چهارم یاپنجم دبستان بودیم

اوکه هم سنش بسیار کم بوددرآنموقع یعنی سیزده سالش بود چون بعدکه تصدیق ششم راگرفتیم
اوهم چهارده سالش شد وگذشته ازاین ازنظرجثه هم بسیارضعیف بود ولی برای اینکه کمک
بکندبه اداره خانواده ومعیشت خانواده عصرها میرفت ودریک چاپخانه ای بکارتصحیح
می پرداخت. درآن سنین وهمان سبب شدکه اصولاً" بکارمطبوعات نزدیک بشود، آشنا بشود
وبعدروزنامه نگاری برجسته شد وسردبیری اطلاعات را مدتی داشت وسردبیری روزنامه های مشهور
دیگرشاید کیهان وبعد دراین نوع فعالیتها بود. بعد درکلاس ما مدرسه ی ما کسانیکه
با آنها ما همکلاس بودیم تعداددیگر بودند که از منزل تا مدرسه با هم میرفتیم. ولی در
فعالیتهای سیاسی واجتماعی ما آنها خیلی مداخله نداشتند ومشارکتی پیدا نکردند چون
محلشان غالباً" شاید فرق داشت. مثلاً" برادران زهره اینها همکلاس ما بودند که پسر
فرزندان آن زهره مشهور، بازرگان مشهورسیگاروتوتون واین قبیل کالاها درواقع بوددر
ایران. ولی سوای اینها چندتن دیگرکه آنجا به سبب اینکه ما دریک محله زندگی میکردیم
با ما بیشترنزدیک بودند تا آنجائی که بخاطرم هست آقای فرید سیاح سپانلو است که ما
درمحلی که بودیم اوهم نزدیک به آن محل یعنی درخیابان گرگان ... باش بودوآنجا زندگی
میکرد وتنی چنددیگرازبچه های محل که حالا اسامیشان بخاطرم نیست که اینها درآن
حوادث بعدازسوم شهریورماه با ما همدردی وهمدلی داشتندتا اینکه رسید به روزهشتم شهریور
ماه که درواقع آن مقاومت این نسل برابراشغال ایران ارائه شد وآن عکس العمل
نشان داده شد که آن آغازمبارزه این نهضت بود که حالا بعددرمورد دیگر آنوقت می —
پردازیم به نام کسانی که اصولاً" دربنیانگزاری این نهضت واین حرکت حضورداشتندوشرکت
داشتند. بنابراین تحصیلات ابتدائی من دردبستان امیرمعزی بپایان رسید. البته ضمن
این سرگذشتی که بیان شد یک قسمتی را هم میبایست بیان بکنم که ضرورا ست ازنظراینکه
هم درگذشته زندگی خانوادگی ما بود وهم شاید بهرحال عامل اصلی بود یا عامل شبناسائی
بود برای تشکیل زندگی خانوادگی من این بودکه بعدازفروش آن منزل متعلق به مرحوم
پدرمادرم که خوب منزلی بود که دیگرمتعلق به وراث او بودکه آن وراث عبارت بودند
ازمادرمن ودائی من که اوفوت شده. بهرحال ناچارشدیم بدلائلی وناچارشدندکه آن منزل

را بفروشند واولین منزل استیجاری که ما رفتیم وآنجا سکونت اختیار کردیم منزلی بودواقع درکوچه انصاری خیابان امیرآباد، این منزل متعلق به آقای حاج سیدمحمودلاجوردی بود که پدرهمسرمن هستند. آن منزل رااجاره کردیم ودرآنجا سکونت کردیم وخوب این الفت وآشنائی خانوادگی ازآنجا شروع شد تااینکه بعدها دیگرمن بادختراپشان که خانم کبرا اشرف السادات لاجوردی هستند ازدواج کردم وزندگی خانوادگی شخصی من به این کیفیت شکل گرفت که بعدازاینکه آن منزل راترک کردیم رفتیم به منزلی درخیابان شاه‌آباد وبعدبه آن کیفیت تاگذراندن دوره تحصیلات ابتدائی وبعدمهرماه ۱۳۲۰ برای ادامه تحصیلات دبیرستانی رفتم به دبیرستان البرز که معروف بود به کالج البرز. تحصیلات دبیرستانی رادرآنجا آغازکردم ولی همینطورکه لابد احساس میکنید دیگرتحصیلات ومبارزات سیاسی برای ما ازیکدیگرجدائی نداشت وشایدیک نسلی ویژه‌ازجامعه ایران اصولا" آنموقع شکل گرفت. بنابراین بعدازآنروزی که‌آن مقاومت وعکس‌العمل راما برابر یورش قوای مهاجم به شهرتهران ازخودمان نشان دادیم دیگرادامه زندگی برای ما به مفهوم ایفای وظائف ومسئولیتهائی که برابرملت ایران داشتیم نمودارشدوبرای آن کسانیکه درآن حرکت آنموقع شرکت داشتندوبرای کسانیکه بعدبه آن حرکت پیوستند یک چنین برداشتی اززندگی دست داد. ومن به‌دبیرستان البرزرفتم، عاملی رفت به دبیرستان ایرانشهرکه بعد نام دبیرستان قریب رابرآن گزاردند که واقع بود درمیدان مخبرالدوله، نزدیک میدان مخبرالدوله ــ خیابان سعدی ــ بهره‌مندهم بهمان دبیرستان رفت ولی بعدازمدتی گویا رفت به دبیرستان دارالفنون وفرید سیاح سپانلوهم اوهم یکی دوسال رفت به دبیرستان ایرانشهر بعدرفت به مدرسه تجارت وآن هسته‌ای که آنجا حضورداشتند عناصری ازآن هسته که‌درآن حرکت حضورداشتند وچندتن دیگرکه بعد پیوستند به آن حرکت به‌دبیرستانهای مختلف که رفتند بصورت نمایندگان این هسته دراین دبیرستانهای مختلف مبارزه راشروع کردند. خوب، من رفتم به‌دبیرستان البرز بنابراین دردبیرستان البرز ضمن اینکه تحصیلات راادامه میدادم مبارزات وفعالیتها بشدت وبسختی آغازشد وباگستردگی هرچه بیشتر. به‌سبب این مبارزات که حالا ضرورشد بعدجزئیات آنرابیان خواهم کرد که مربوط است به

کل مسائل جامعه ایرانی پس از یک اعتصاب ناموفق یعنی شکست طرحی که برای اعتصابی از محصلین داشتیم در دبیرستان البرز و چند دبیرستان دیگر من ناچار شدم که دبیرستان البرز را ترک کنم ، آنموقع سال دوم دبیرستان البرز بودم.

س - اینکه میفرمائید ناچار شدید یعنی شما را مجبور کردندکه بروید بیرون ؟

ج - بله دیگر برای اینکه . .

س - بیرونتان کردند ازدبیرستان البرز؟

ج - بله طوری بودکه این وضع را پیدا کرد، آنموقع دکترمجتهدی رئیس دبیرستان البرزبود . ناچارشدم دبیرستان البرزرا ترک کنم وچون نیمه‌های سال بود هیچ دبیرستانی دیگر مرا نمی پذیرفت . آنموقع غالب یعنی اکثریت قریب باتفاق مدارس دولتی شده بود کـــه درواقع به‌مفهوما " ملــی واقعی شده‌بود، یعنی اینها دراختیاردولت قرار گرفته‌بود، یـــک سیستم واحد آموزشی درمدارس اجرا شده‌بود . ازجمله آخرین این مدارس که دراختیاردولـــت قرار گرفت همین دبیرستان البرزبود که این دبیرستان البرز بنام کالج آمریکائی مشهـور بود وهمینطورکه میدانیدمدیریت این دبیرستان با . .

س - مستر جوردن .

ج . مسترجوردن بود . البته دبیرستان بسیارخوبی بود ولی درست مدتی کوتاه قبل ازسوم شهریورما این دبیرستان راهم دیگر دولت دراختیارگرفته بود وزارت آموزش وپرورش کـــه بعد وقتی من رفتم به آن دبیرستان یکی ازفرهنگیان بسیارخوشنام بنــــام آقای ذوقـــی مدیراین دبیرستان بود بعدهم آقای محسن حداد آمد مدیراین دبیرستان شد ، بعدهم دکتر مجتهدی که‌بهرحال مصادف شد با آن جریان که من ناچارشدم دیگرآن دبیرســــتان را تـــرک کنم . وتنها مدرسه پولی ، آنوقتها این مدارس را میگفتند مدرسه پولــی که باقی مانـــده بود یک دبیرستانی بود بنام دبیرستان روشن درخیابان سپه نزدیک آن باستیـــون محلـــی بود باستیون که بعدازاندکی که میرفتیم میرسیدیم به میدان حسن آباد، آن دبیرســـتان پولی بود که به‌آن کیفیت نامنظم ونامرتب بود که به مسخره وطنز میگفتند دانشکـــــده روشن . من ناچارشدم که رفتم به آنجا . ولی آنجا نه ازدرس خبری بود ونه ازبحث و فضـــل

نه‌حتی ازمبارزه. اصولاً" کسانی که آنجا بودند غالباً" فارغ ازمسائل تحصیلی واجتماعی ومبارزاتی واینها بودند حالی مخصوص خودشان داشتند. البته هرچندیکی دوتن ازکسانی راکه بعدها سالهای متمادی درمسیراین مبارزات بانهضت پان ایرانیست همکاری کردند من ازمیان آنها پیداکردم ولی آنها هم غالباً" کسانی بودند که درواقع ازبد حادثه آنجا به پناه آمده‌بودند. که بهرحال این درروند کارتحصیلی من لطمه وارد آورد ولی من ادامه دادم بهرحال کوششهای خودم را. بعد برای سال پنجم دبیرستان که پنجم علمی گفته میشد چون بعد امتحانی داشت ودیپلم علمی میدادند بسیارامتحان مشکلی هم داشت. من رفتم به دبیرستان خاقانی، آن هم دبیرستان غریب وعجیبی بود. بهرحال دیپلم پنج متوسطه راکه پنجم علمی بود من ازدبیرستان خاقانی گرفتم. دیگردراین مدت مبارزات ماگسترش بسیارپیداکرده‌بود چه‌ازنظرتشکیلاتی چه‌ازنظرفکرواندیشه مبانی خودش رابالنسبه پیداکرده‌بود، انسجام فکری راپیداکرده‌بود، گروههای وسیعی راغالباً"، یعنی غالباً" که‌میگویم شاید اکثریت‌قریب‌باتفاق ازدانش‌آموزان دبیرستانها وبرخی ازدانشجویان دانشکده‌ها بودند، ماگرد آورده بودیم درنهضت ودرنتیجه مبارزات‌وسعت وگسترش بسیارپیداکرده‌بود.

خوب، وقتی موفق شدم دیپلم پنجم علمی رابگیرم میبایست‌که باتوجه به رشته تخصصی که‌میخواستم برای تحصیلات‌دانشگاهی ادامه بدهم تحصیلات‌سال ششم رابررسی کنم که آنوقت سه‌رشته بود باصطلاح ششم ادبی بود، ششم طبیعی بود وششم علوم...

س- ریاضی.

ج- ریاضی یاعلوم. درنتیجه هردانش‌آموزی که برای تحصیلات‌دانشگاهی خودش‌طرح‌وبرنامه‌ای داشت میبایست باتوجه به‌آن طرح یکی ازاین سه رشته راانتخاب میکرد. من گذشته ازتوجه ودلبستگی واعتقادم به مسائل جامعه ایرانی، به‌مسائل اجتماعی که ازابتدا یعنی از همان زمانی که من سال اول دبستان بودم درخودم احساس میکردم اصولاً" ازهمان هنگام هم آن شوق ویاموضع اشتغالی راکه‌میبایست درجامعه پیدا میکردم برایم مشخص‌بود. یعنی ازهمان هنگام دوست میداشتم که وکیل دادگستری بشوم. بنابراین خوب‌رشته‌ای راکه

میبایست انتخاب میکردم رشته‌ی ادبی بود برای اینکه باگذراندن رشته ادبی میشد رفت بدانشکده‌حقوق وتحصیلات قضائی راآنموقع درایران ادامه داد. ولی شادروان پدرم عجیب اشتیاق داشت که‌من رشته طب راانتخاب کنم. گذشته ازاینکه آنموقع بخصوص این روحیه جامعه‌ایرانی راخیلی دربرگرفته بود که مایل بودندفرزندانشان یا دکتربشوند یا مهندس. البته شاید این حوادث بعدی هم که رخ داداز نظرمصلحت سنجی هائی حالا نشان داده‌میشودکه حق باآنها بوده یا بهرحال یک بررسی نادرستی نبوده وقتی این وقایع حالا رخ داد. ولی گذشته ازاین مطلب چون پدربزرگ من طبیب بود معاون الحکما، او ازاطباء بلندپایه ایران بود وطبیب ناصرالدین شاه بود منتها وقتی که او فوت شد و۹۰ سال داشت که فوت شد یا ۹۱ سال پدرمن آنموقع ۷ سالش بود شایدهم کوچکتر.چندتن دیگرازفرزندان معاون الحکما هم طبیب بودند عموهای من که من آنها راالبته ندیدم چون سنشان خیلی بیشتربود یعنی برای اینکه بدانید به‌چه‌کیفیت بود من بخاطرم هست که برادرزاده‌ای پدرم داشت بنام مؤیدالملک ووقتی پدرمن حیات داشت که آنموقع شاید شصت وچندسالش بود ولی مؤیدالملک که برادرزاده‌ی اوبود نزدیک صدسالش بود که آنوقت پدرمن عموی اوبود. بنابراین خوب من آن عموهای دیگرم راندیدم.
پس‌پدرعلاقه داشت که به این سبب یا برادربزرگ من که دوسال بزرگترازمن بود طبیب بشود وبقول ایشان بهرحال آن تابلوی طبابت خانوادگی را بالا ببرد ویا من. منتهی برادر ازسال دوم سوم دبیرستان بیشتر ذوق وشوق به‌کارهای کشاورزی نشان داد ومی— پرداخت به اموری که دراملاک موروثی ما که‌دردماوند بود. پس‌تحصیل رادیگرادامه نداد، شاید ازنظرشخصی هم ضرری نکرد. ولی خوب من ادامه دادم تحصیل را. پس پدر نهایت علاقه‌راداشت برای اینکه من طبیب بشوم. منهم هم بنا به‌دلائل اجتماعی چون دیگرمبارزات وکوششهای اجتماعی زندگی مراترسیم کرده‌بود وهم اصولا" همانطورکه یادآورشدم علاقه من بودکه ابتدا وکیل دادگستری بشوم واصولا" ازنفس این مدافعه، دفاع ازحقوق کسانی احساس رضایت باطن میکردم. بنابراین به این دوجهت میخواستم که بروم به دانشکده حقوق. پس بناچارمیبایست میرفتم ششم ادبی. برای اولین بار بود آن ضرب المثل سعدی

را بیادآوردم وبناچار به آن عمل کردم درمحیط خانواده که گفت : دروغ مصلحت آمیز / به زراست فتنه انگیز . زیرا کار به آنجا رسیدکه پدربمن گفت یا میبایست که بروی ششم طبیعی ویا اگرنمیخواهی بروی ششم طبیعی میبایستی خانه من را ترک کنی . البته شاید اولین بار بودچنین مکالمه‌ی سختی را با من پیدا کرد . آنموقع هم قدرت ونفوذ وطرزبرخورد پدرها بخصوص سخت تر و خشن تر از حالا بود هرچندکه من کمتربیاد دارم که ایشان اینگونه برخوردبا من میداشت قبل از آن . ولی بهرحال چنین مذاکره‌ای بین ما ردوبدل شد . بنابراین من به ایشان گفتم بسیارخوب من میروم به ششم طبیعی . ولی فردای آنروز رفتم به دبیرستان دارالفنون ودرششم ادبی ثبت نام کردم . گفت ، " خوب ، ثبت نام کردی ؟" گفتم بله پدر رفتم ششم طبیعی درحالیکه درششم ادبی بودم .

بهرحال مبارزات ادامه پیدا کرد گسترش بیشتری پیدا کرد . دراثر این مبارزات وحوادثی که درمتن این مبارزات بود بازناچارشدم که دبیرستان دارالفنون راترک کنم . رفتم به دبیرستان حکیم نظامی درسال ششم ادبی دبیرستان حکیم نظامی آنجا بقیه سال تحصیلی راادامه دادم . گواهینامه ششم ادبی راازدبیرستان حکیم نظامی گرفتم . البته حالا اینهم داستان جالبی دارد که پدرچگونه اطلاع پیداکرداز این که من بجای ششم طبیعی رفته بودم ششم ادبی . بعدرفتم به دانشکده حقوق ودردانشکده حقوق دانشگاه تهران درکنکورشرکت کردم وموفق شدم وواردد انشکده حقوق شدم .

س ـ این چه سالی بود آقای پزشکپور؟

ج ـ سال ۲۶ ۲۷ تحصیلی .

س ـ سال ۱۳۲۶ ـ ۱۳۲۷.

ج ـ بله . واردد انشکده حقوق شدم آنموقع طبق آئین نامه ومقررات وقت دوسال رشته عمومی بود یعنی با هم دانشجویان تحصیل میکردندوسال سوم تبدیل میشد به سه رشته قضائی ـ سیاسی واقتصادی . خوب ، پس من چون میخواستم وکیل دادگستری بشوم رفتم به رشته قضائی که البته حالا چه ازدبیرستان گرفته وچه تا دانشکده بمروربسیارازکسانی که یا در مراحلی هماهنگ مبارزاتی با هم بودیم یا درمواردی تعارض مبارزاتی با یکدیگر پیدا

کردیم یا معلمان من بودند یا استادان من . ولی درهمان زمان که به دانش آموز بودم ودانشجوبودم درواقع درمسیرمبارزات اجتماعی بودیم یا همانطوریکه بیان کردم درمواردی کم وبیش درکنارهم چه درمواجهه روبروی هم . رفتم به سال سوم قضائی . درسال تحصیلی ۲۹ - ۳۰ موفق شدم که . . تامه قضائی راازرشته قضائی دانشکده حقوق دانشگاه تهران اخذ کنم باگذراندن تز البته . که بعدبطوردا وطلب رفتم برای گذراندن دوره‌ی خدمت وظیفه . البته این زمانی بودکه دیگرحزب پان ایرانیست کاملا" شکل گرفته بودودرپهنه مبارزات بود ومن دبیرمسئول حزب بودم ولی اعتقادداشتم برای اینکه میبایست بهرحال این برنامه خدمت وظیفه رادرواقع انجام بدهم ومعتقدبودم هرفرزند ایرانی میبایست که این دوره رابگذراند بهمین جهت هم به‌تمام دوستان پان ایرانیست همواره یادآورمیشدم واصرارم براین بودکه ازگذراندن دوره خدمت وظیفه غافل نشوند چون گذشته ازاینکه‌یک وظیفه‌اجتماعی بود بعقیده‌ی من برای ساختن تن وروان انسان ارزشش کمترازدوره‌های تحصیلی قبلی نمیبود ونیست کمااینکه تجربه‌ی من اینست . به خودمن قدرت بسیاردادو یا مرا بااین مسئله آشنا کرد برای شناختن قدرتهائی که دروجود یک انسان هست که بتواند مشکلاتی راکه چه‌بسا بطورمعمول کسان دیگرراازپا دربیاورد پذیرا بشود . بعدازگذراندن دوره‌ی وظیفه که البته چون مواجه شد ،دوره‌افسری ما با زمانی که حکومت آقای دکترمصدق بود ودچارمشکلات وضیق مالی بسیاربود افسران احتیاط را باصطلاح مرخص کردند هرچند ماهمه‌یک دوره مشکل خدمت وظیفه‌راگذرانده بودیم که‌دوره - ششماهه دانشکده‌بود که آنموقع خیلی دشواربودو خیلی جالب البته . بنابراین بعد ازاینکه آن مرحله تمام شد که خوب مواجه شدیم دیگربا حادثه ۲۸ مردادماه ومشکلاتی که ازآن باب پیش آمد .

س - من اینجا میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که تااینجاکه شما صحبت فرمودید فقط راجع به‌این جنبه ضدخارجی این نهضت پان ایرانیست شما توجه فرمودید ولی بقیه مطالب را راجع به مبانی ایده‌ئولوژیک حزب پان ایرانیست برای ما توضیح نفرمودید ودرضمن توضیح ندادید که چه‌کسانی دربوجودآوردن ودرسازمان دادن این نهضت شرکت داشتند که

بعدهمانطوریکه شما اشاره فرمودید بصورت حزب درآمد.

ج - البته حالا من یک نکته را خواستم یادآوربشوم وآن اینست که شما سئوالی کردید که من درباره‌ی درواقع زندگی خصوصی خودم وتحصیلات خودم .برای اینکه این مراحل راچگونه گذراندم برای شما توضیحی رابیان بکنم .

س - خواهش میکنم .دیگرالان به‌جائی رسیدیم‌که‌میتوانیدبه‌مسائل سیاسی واجتماعی واردشوید.

ج - همین ، دووضع میتوانیم داشته باشیم اگر توجه کرده‌باشید من به‌یکی دوموردکه رسیدم گفتم این رابعدتوضیح خواهیم داد. یااینکه شما ممکن است‌که آن نکات رایادداشت‌بفرمائید آنوقت‌بعد مطرح‌کنید. یاهمانجاکه میرسیم موردی راکه بنظرتان میرسد همانجا سئوال کنید.

س - تمنا میکنم . من الان همین کارراکردم.

ج - بنابراین روشمان این باشد اصولا" برای اینکه آنوقت‌توالی حفظ بشود چون حالا بسیاری ازمواردیودکه‌خودمن اشاره کردم که بعددرباره‌اش صحبت میکنیم که‌اینهارا می - بایست‌قبلا" بررسی بکنیم تابه‌مین سئوال شما برسیم . درواقع من اندکی درباره‌پان - ایرانیسم‌گفتم بیشتردرباره‌ی زندگی خودمن بود یعنی آن سئوال نخستینی که جنابعالی مطرح کردید. پس‌قرارمان این باشد چون شما سئوال که‌بکنید یکوقت‌سئوال میکنید من فکرمیکنم میبایست‌که پاسخ جامعی داده بشود. پس‌قرارمان این باشد حالا وقتی سئوالی مطرح شد هیچ مانعی نداردبمحض‌اینکه به نکته‌ای رسیدیم که‌شما لازم میدانستید توضیح داده بشود آنجا سئوال کنید چون آنوقت‌کل مطلب رابعددنبال میکنیم ، یادمان میماند یعنی یادمن هم میماند.

س - من معمولا" یادداشت‌میکنم .

ج - شما هم که یادداشت‌میکنید. یااین یاآنوقت‌ممکن است‌که مطالب‌که‌بنظرتان میرسد یادداشت‌کنید بعددنبال کنید، بعدمطرح کنید. حالا نمیدانم روال چه‌بوده درمصاحبه‌ها ولی شاید بهتراین باشد اگرمواردی رابرخوردمیکنیم ضمن ادای توضیحات هماتجا مثلا" مهم باشد سئوال بشود که وابستگیش چیزنشودازهم، پیوندش ، روندش بهرحال قطع نشود.

بنا براین این مسئله را بیان بکنم که از این نظر این دفتر اینجا در این قسمت البته بسته شود بعد ممکن است باز سخن پیش بیاید کما اینکه همینطورهم است جدا از هم نبوده مثلاً" بهرحال دوره بیست وچندسال وکالت من ، وکالت دادگستری من یا مسائلی که بوده جدا ازمبارزاتی که داشتم، جدا ازمسائل اجتماعی ایران وجدا ازمسائل سیاسی ایران وجدا ازکل جامعه ایرانی نبوده بسیارحائزاهمیت است . اصولا" مسئله کانون وکلا.
س - میرسیم به آنجا .
ج - بله ، خودکانون وکلا. امابهرحال این حادثه ۲۸ مردادکه پیش آمد درنتیجه چندین ماهی من پنهان بودم بعدمد- هم زندان وبعدرفتم به‌کانون وکلا وتقاضای پروانه کار - آموزی کردم وبعدازگذراندن دوره کارآموزی که آنهم البته بامبارزاتی اینکارصورت گرفت کاروکالت راآغازکردم . پس این شمه‌ای بود درباره آن سئوالی که جنابعالی مطرح کردیدکه نامم چیست وزادگاهم کجاست ، خصوصیات خانوادگی چیست ، تحصیلاتم چگونه بوده وشغلم چه‌بود تااینجا . حالا دراین زمینه یا موارد دیگر اگرسئوالی هست بفرمائیدکه به‌آن بپردازیم .
س - ازآنجائی که شما فعالیتهای سیاسی خودتان رادرحزب پان ایرانیست شروع کردیدمن میخواستم ازشما تقاضا بکنم که برای مایک مقداری توضیح بفرمائید راجع به مبانی ایده‌ئولوژیک حزب پان ایرانیست وهمچنین چه اشخاصی درتشکیل حزب پان ایرانیست با شما همکاری داشتند؟
ج - من این سئوالتان رامیخواهم باتوجه به آگاهی که خودمن ازاین مبارزات دارم وبا ترجه به نظری که دارم‌که حالا بیان میکنم میخواهم این سئوال راتکمیل بکنم یعنی این توضیح رابدهم که اصولاً" احزاب بمفهوم واقعی عبارت هستند ازنمودارهای سازمانی تشکل نیروهای اجتماعی که به یک اندیشه وفکروایده‌ئولوژی معتقدند. بنا براین یک حرکت اجتماعی یک حرکت سیاسی وفلسفی ویک نهضت اجتماعی ازحزب شروع نمیشودوبه‌حزب هم ختم نمیشد بلکه حزب بمفهوم واقعی عبارت است ازآن تشکل اجتماعی که متکی ومبتنی بریک نهضت اجتماعی باشد چه‌بسا ممکن است دریک زمانی برهه‌ای ازتاریخ باصطلاح یک

حزبی را ببایند اصلا" ممنوعه اعلام کنند تشکیلاتش را هم بهم بزنند بفرض تمام عناصرش را هم بگیرند و از بین ببرند اما نهضت هست . البته این بحث اساسی بود که ما همواره در ایران داشتیم ، با دولتها داشتیم ، با رژیم داشتیم که آقا بین حزب بمفهوم واقعی و آنچه که یک سازمان دولتی است یا بنگاه کاریابی است اینها فرق هست . بنابراین درباره ی یک حزبی مثل حزب پان ایرانیست یا نه مثلا" درباره فرض کنید که شما درباره حزب کمونیست دریک جامعه ای میخواهید بررسی کنید این حزب جدا از خود این درواقع نهضت مارکسیستی یا کمونیستی نمیتواند باشد .یا درباره ی هرنوع نهضت اجتماعی دیگری . بهمین مناسبت است که اگر بخاطرتان باشد من چندبار یادآور شدم که ..

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۲۵ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۲

یادآورشدم که این نهضت که پس از چندی زیرعنوان پان ایرانیسم مطرح شد ولی دورانی که هنوز نام پان ایرانیسم بخودنگرفته بود جدا از آن مرحله‌ای که نام پان ایرانیسم بخودش گرفت نیست وحتی مدتها نام پان ایرانیسم را داشت ولی بنام حزب نبود برای اینکه بنام مکتب پان ایرانیسم بود چون هنوز شرایطی نبود که بتواند به اعتقادما ظرفیت حضور درصحنه مبارزات اجتماعی ایران را بعنوان یک حزب داشته باشد به آن مفهومی که الان به آن اشاره کردم. پس پان ایرانیسم درواقع این حرکت در این مرحله از تاریخ سه قسمت دارد: (۱) آن مرحله‌ای که هنوز نام پان ایرانیسم بخودنگرفته بود. (۲) مرحله‌ای که نام پان ایرانیسم بخودگرفت ولی بنام مکتب پان ایرانیسم بود. (۳) مرحله‌ای که بعنوان حزب پان ایرانیست اعلام شد وتاکنون که ادامه دارد. این سه مرحله از هم جدائی ندارد همه اجزاء این حرکت هستندبطورکلی . آنوقت بررسی این مراحل بخصوص مرحله اول مبانی وریشه‌های ایده‌ئولوژیکی وعقیدتی این نهضت رابیان میکند که حالا گر دوست داشته باشید در این باره ..

س ـ تمنا میکنم ، بفرمائید.

ج ـ بررسی کنیم ، من این را توضیح بدهم. ما بچه‌هائی بودیم که آنموقع دردبستان با یک روحیه‌ی خاص ایران پرستانه آشنا میشدیم یعنی تردید نیست درآن زمان یک تبلوری ، یک نمودی از تمایلات وخواسته‌های میهن پرستانه مردم بروزکرده بود که البته بنظرمن بهیچوجه دستگاههای حکومتی این تبلوراحساسات واندیشه‌های میهن پرستانه مردم که عمر صدها

سالها داشت بهره‌گیری لازم را نکردند چون جامعه ایرانی بعد از ۱۵۰ سال حکومت قاجاریه که دوران سیه‌روزی وتجزیه ایران بود فکرمیکردکه دوره‌ی جدیدی که بوجودآمده بود یک دورانی است ازشکوفائی ملی ومبارزه‌برضد ستم ها وتجاوزاتی باشدکه‌بحقوق ملت ایران وملت ایران وجامعه بزرگ ایرانی شده‌بود ومیشد.

س ـ منظورشما دوران رضاشاه بود.

ج ـ دوران رضاشاه . یعنی جامعه ایرانی چنین تفکری داشت یاچنین امیدی . نه اوشاید اگرهرکس دیگرهم میآمد جامعه ایرانی چنین امیدی رابرای خودش‌دنبال میکرد چون یکصدو پنجاه سال تاریخ گذشته ایران که بعدازآغامحمدخان . آغامحمدخان ازدیدگاه من وبنظر من آخرین فرمانروای میهن پرست وباارادهِ‌ی ایران بود. درست است که اوظلم هائی کرد این ظلم ها معمول بود درآن زمان . ستم کاریهائی کرد خوب شاید این ظلم ها بجهاتی ناشی ازهمان ظلمی بود که به خوداوشد. چطور مقطوع النسلش کردند. اما این آخرین فرمانروائی بودکه ایران تجزیه شده‌رابهم پیوند داد، ایرانی راکه قطعه‌قطعه شده بودیکجا جمع کرد رفت تاتفلیس وتفلیس میدانیدوقتی شب هنگام ریختندکه اورابقتل برسانندکه بقتل رساندند دامن این قاتلینش راگرفت ، یکی ازقاتلین را، وبه اوگفت که توآغامحمدخان رانمیکشی توایران رامیکشی ، وهمینطورشد. بعدازاو نواده‌های اودر واقع هریک بخشی ازایران رابخشیدندوآنچه که ایران بزرگ ونیرومند بود این دچار تجزیه وازهم پاشیدگی شد. حقوق سیاسی ایران ، حقوق اقتصادی ایران ، امتیازاتی راکه دادند، قبول قراردادهای مثل قراردادادارسی ، قبول کاپیتالاسیون وانعقاد قرارداد هرات برای قبول تجزیه افغانستان ، انعقادقراردادهائی مثل قرارداد شوم ترکمنچای ازدست دادن تاجیکستان ، ازدست دادن بخشهای غربی ، شمالی ، شرقی ومناطق متعدد ایران وتبدیل ایران‌به‌یک ایران ذلیل ودرمانده . پس جامعه ایرانی دنبال یک رهائی می ـ گشت ، بدنبال امیدها وآرمانهای خودش‌بود واین آرمانها رایک مقداردرآن زمان جستجو میکرد. دریغ که این چنین نبود کاملاً ، نظرمن است .زیرااگرچنین بود دست‌بسته این ملت رادوباره سوم شهریورماه تسلیم نمیکردند ومقاومت‌ارتش‌ایران فقط بااعلامیه ستاد

مشترک پایان پیدا نمیکردکه دومین اعلامیه هم تسلیم بلا قیدوشرط بود. ولی این روحیه نضج گرفته بود با پایان یافتن دوران ۱۵۰ ساله قاجاریه، این امید بوجود آمده بود والبته آن نظام ورژیمی هم یا آن خاندانی هم که آمدبجای خاندان قاجاریه این سعی میکرد برای حفظ خودش وادامه قدرت خودش وسلطه خودش هرچه بیشترازاین روحیه بهره‌گیری کند ویکنوع احساسات کاذب میهن پرستانه نشان میدادندکه شاید آنموقع دریافت نمیشد که این احساسات کاذب باشد ولی حوادث گذشته وحوادث بعد وآخرینش آخرین تسلیم اینها نشان دادکه اینها احساسات کاذب بوده وبرای این بودکه بتوانند که این امیدهای برانگیخته شده واین احساسات بحق مردم رادرواقع درخدمت فرمانروائی خودشان بگیرند. امااین روحیه بروزکرده بود ومن بخاطرم هست که مادردبستان که بودیم وضمن مطالعه تاریخ ومسائل مربوط به ایران دانش آموزها کنارهم دورهم که جمع میشدیم بهرحال ازاین تجزیه‌های سرزمینهای ایران سخن میگفتیم وحتی این امیدرا آنموقع داده بودندکه ارتش ایران قادرخواهدبود واین مجددا " سرزمینهای ازدست رفته را بازپس خواهدگرفت به تجزیه اقوام ایرانی پایان خواهدداد وآن قدرت رادارد که بار دیگر ایران پراکنده و تجزیه شده واسیررا تبدیل بکند به یک ایران یگانه ونیرومندوقوی. پس این، نمیدانم شما تا چه حد آگاه هستید یا نه این احساسات میهن پرستانه وناسیونالیستی بصورت یک احساسات حاکمی درآمده بود که هیئت حاکمه برای ادامه حکومت سخت وخشن خودش ازاین احساسات خوب استفاده کرد، فقط تا همین حد استفاده کرد. وبهمین مناسبت هست که مردم دربسیاری ازموارد دندان رو جگرگذاشتند یعنی آنجاهائی که حق حاکمیت ملی نقض شد، آنجاهائی که دیگر مردم راازمتن سرنوشت سازی سرنوشتهای خودشان خارج کردند، آنجائی که به مردم ظلم شد، اراضی مردم راگرفتند، خانه‌های مردم راگرفتند. ولی مردم، لااقل دراعماق دلشان، به این فکرمیکردند که بهرحال این قدرت بوجودآمده، این ارتش بوجود آمده این نیرو بوجود آمده که توانائی داشته باشد یک روزی بسیاری ازحقوق مهم سیاسی وتاریخی وسرزمینی ایران راکه غارت شده، تجاوزشده وموردتعدی قرارگرفته اینها را بازپس بگیرد وآن ایران نیرومندرا شکل بدهد.

پس درمیان بخصوص نسل نوباوه مملکت این امید خیلی قویتربود واین روحیه حکومت میکرد ضمن اینکه دریافت ظلم ها وستم ها میشد. ضمن اینکه دریافت مشکلات اجتماعی میشد، ضمن اینکه دریافت میشد که بهرحال به آن مفهومی که باید وشایدعدالت اجتماعی وجودندارد حقوق فردی واجتماعی تضییع میشود ازطرف حکومت وعاملانش اما همه اینها دریافت میشد ولی ضمنا " تحمل میشد. خوب چنین جامعه ای وچنین نسلی بناگهان مواجه با چه حادثه ای شدند؟ حادثه سوم شهریورماه ۱۳۲۰ . درآن بامداد شوم سوم شهریورماه ۱۳۲۰ ازچهار سمت حمله کردند. ازشرق ، ازغرب ، ازشمال ، ازجنوب . اولین اعلامیه ی ستادارتش صبح چهارم شهریورماه داده شد حاکی ازاینکه بما ایران که بیطرفی خودش رااعلام کرده بود بدون اعلام جنگ قبلی قوای روس وانگلیس حمله کردند. قوای روس وانگلیس یعنی قوای چه قدرتهائی ؟ همان دوقدرت استعماری که طی ۱۵۰ سال گذشته مدام به سرزمینهای ما تاختند ایران راتجزیه کردند منابع ما را غارت کردند وبزرگترین جنایتها را درسرزمین ایران ومیان ملت ایران وقومهای ایرانی اینها انجام دادند. انتظارمردم چه بود که این حکومتی واین حکامی واین عواملی که اینها چنین احساسات میهن پرستانه را مدام ابرازمیکردند ومردم بخاطرابرازاین احساسات وتوجه به این امیدها این ستم ها راتحمل میکردند مقاومت کنند. ولی هما نطوریکه برای شما بیان کردم اعلامیه دوم ستادارتش عبارت بوداز اعلام تسلیم بلا قید وشرط . بناگهان همه چیز ازهم پاشید ظرف چندساعت خوب ، من بخاطرم هست که ازعصرچهارم شهریور۱۳۲۰ من وعاملی وبهره مند وفرید سیاح سپانلو ویکی دوتن دیگرکه حال نامشان بخاطرم نیست ، ازآن بچه هائی که درآن محل بودیم دورهم جمع شدیم واقعا " باچشم های اشکبار، غمزده، متاسف، متألم وخشمگین که پس چه شد؟ چراهمه دستهایشان رابه تسلیم بالا بردند؟ پس چه شد این هواپیماها چه شد آن ارتشی که میگفتید؟ وچرا مقاومت نکردند؟ وچرادوباره ملت ایران رادست بسته تسلیم کردند؟ ماکم وبیش به تاریخ ایران آگاه بودیم ، آشنابودیم نه ازطریق کتابهای کلاسیک چون درکتابهای کلاسیک کتابهای درسی ایران چه آنوقت وچه بعد هیچگاه بخصوص حقایق مربوط به این یکصدوپنجاه سال اخیر درج نمیشد. شما لابد آن مراحل رادرایران

گذرا ندید یا کتابهای درسی را دیدید. تقریبا" معلوم نیست کسی نمیداند درکتابهای درسی هیچوقت نیامده بودکه سیزده سال جنگهای ملت ایران، مردم ایران مردم قفقاز با روسیه تزاری چگونه بوده شاید درسیزده خط اینها خلاصه میشد. نمیدانند اصولا" چطور شدکه ماوراءالنهر را از ما گرفتند. نمیدانستندکه این قرارداد پاریس چه بود؟ چه جور شد که این قرارداد پاریس منعقدشد برای تجزیه وجدائی خراسان شرقی. نه از ما جدائی منشا از آنها. مسئله ما وآنها نیست، جدائی ما از آنها است همین جدائی که امروز سبب شده که افغانستان زیرچرخ تانکهای روسی دارد کوبیده میشود. ویک قسمتش آنجا در اسارت وبردگی درواقع امپراطوری جدید روس است یعنی امپراطور سرخ است بقیه ملت ایران هم درمناطق دیگرچار این گرفتاری وادبار هستند. تاریخ ما ساکت است نسبت به این مسائل یعنی تاریخهای درسی. اما آنموقع آن نسل تقریبا" آن نسل نوپا و یک نسل پرکار ومتجسس بود هنوزیک مقدارزیادی ازادبیات ایران را میدانستند، درخانه ها به آنها آموزش میدادند، علاقمندبه شناخت ایران بودند، به تاریخ ایران، به فرهنگ ایران. بنابراین اینها را میدانستند وما وقتی این تاریخ را مطالعه میکردیم میدیدیم که درهیچیک ازاین مراحل فرض کنید هیچیک ازاین اقوام ایرانی، این بخشها اینها خودشان جدائی ازآن پاره ی دیگرازایران را نخواستند بلکه هیئت حاکمه ایران هرکجا رفت قرارداد تجزیه واسارت را امضاء کرد. افغانها نبودندکه اینها میخواستندازسایربرادرانشان جدا شوند، این آن نخست وزیری خائنی که انگلیس ها بزورآوردندکارادند میرزاآغاخان نوری بود که آمد در همین پاریس که باهم نشستیم صدسال پیش ازاین اندکی بیشتر قراردادی را منعقدکرد بمیل انگلیس ها برای جدائی خراسان شرقی وایجاد تأسیس دولتی بنام افغانستان. فتحعلیشاه بودکه بعدازسیزده سال مقاومت ملت ایران قرارداد ترکمنچای را امضاء کرد تمامی آن مناطق راداد فقط بیک شرط که روسها درقرارداد ترکمنچای قیدکنند که ادامه سلطنت قاجاریه راتضمین میکنند. همینطور مراحل بعد، بعد، بعد، تابرسد به جنگ بین الملل اول. درتمامی این موارد هیئت های حاکمه بودند که حاتم بخشی کردند حاکمیت ایران وسرزمین های ایران وپراکندگی ملت ایران را آنها موجب شدند. خوب، و

آنها عامل چه‌بودند؟ عامل سیاستهای استعماری . دوسیاست استعماری که‌طی ۱۵۰ سال
البته حالا گذشته ازآن سیاستهای استعماری قبلی اینها ندتنها روی حلقوم ملتهای
دیگر بخصوص رو حلقوم ملت ایران کارد گذاشتندوایران را قطعه‌قطعه‌کردند. این دوسیاست
چه‌سیاستهائی بودند؟ روس وانگلیس . وبهمین مناسبت هست که دریکصدوپنجاه سال گذشته
هرمرد میهن پرست یا هرحرکت میهن پرست اینها برای رهائی ازتوطئه‌های این دوسیاست
سعی کردند که یک قدرت ثالثی را بتوانند درایران پیدا کنند که با او همکاری کنند بهمین
دلیل مدتها هم درمورد آمریکائی ها اینطورفکرمیشد. این شوستروامثال اینها را آوردند درایران
برای این بودکه فکرکردند ازیک محلی یا شدوپایگاهی باشد ودولتی باشد که او مستقیما "
دیگردرمسائل ایران اینطورمداخله نداشته باشد ولی البته متاسفانه ازجنگ بین الملل
اخیربیعد آمریکا هم سیاست خودش راکاملا" کنارسیاست ، ازنظرجمعبندی کلی ، انگلیس ها
قرارداد که‌بناچار درواقع ما متوجه یک تقسیم بندی میتوانیم بشویم تقسیم بندی درنتیجه
میشود غرب وشرق که این غرب محورش میشود آنگلوساکسون درواقع آنطرف هم روسها .
خوب ، پس بناگهان دربامداد چهارم شهریورهمه‌ی این امیدها فروریخت امیدهائی که نسبت
به ادعاهای درواقع هیئت‌های حاکمه بود . خوب ، مواجه شدیم باچند چیز یعنی اینکه
میگویم مواجه شدیم شاید اینطور این مسائل ومبانی آنموقع شناخته شده نبود ناپخته
بود ، بصورت احساس واندیشه‌های مبهم بود ولی بعد شکل گرفت که یک سیاستهای قوی
استعماری میخواهددرمجموع دشمنی دارندبا حضوریک ایران نیرومند ، یگانه وآزادوآباد .
که‌البته‌مسیرتاریخ هم اینطورنشان میدهد ودرنتیجه اینها که میخواستند بخصوص منطقه
را غارت‌کنند یعنی آسیا راوجهان سوم را ، جهان سوم یعنی آن جهانی که درواقع برابر
کل سیاستهای غربی دارد که آنوقت کل سیاستهای استعماری غربی بعد تقسیم بندی شد به
شرق وغرب ولی درمجموع باهم فرقی ندارند . آنوقت این جهان است که دربرابر این
سیاستهای استعماری قرارداشت وقرارداد که این سیاستهای استعماری اخلافشان یا در
واقع راهنمایان اولیه‌شان پرتقالی ها بودندوهلندی ها وبعدتمام میراث وتجربیاتشان
را منتقل کردند به اینها . درجهان سوم که حالا این یک اشتباه آنهاست حالا بعدبه آن

میپردازیم یادتان باشد در این مورد بحث بکنیم این موضوع . درجهان سوم با چه قلب نیرومندی مواجه بودند؟ درجهان سوم برابر این تقسیم بندی که کردیم چه قلب نیرومندی وجودداشت؟ ملت ایران بوددیگر، ازنظرظرفیت فرهنگی ،ازنظرموقعیت جغرافیائی ، ازنظر موقعیت ژئوپولیتیکی ، ازنظرظرفیت اقتصادی ، منابع گوناگون وجنبه‌های مختلف این ملت ایران بود واصولا" بهمین مناسبت هم هست که هرزمان که هرقدرتی اززمان هیاطله بگیرید تا ببعد یعنی ازچندهزارسال پیش تاریخ تاحالا خواسته بر این منطقه مسلط بشود اولین مانعی راکه دربرابرخودش دیده چه بوده؟ ملت ایران بوده ، ملت نیرومند ویگانه وقدرتمندایران . بنابراین هدف این بوده که این ملت رابکوبیند، پاره پاره کنند. این ملت حالا دیگر آن قدرت خوداین ملت است که بعددرواقع دوباره ازهرخاکستری برخاسته ودوباره بعدازهرمرحله‌ای خودش رادرشکل دیگرزنده کرده وحیاتش راادامه داده .
پس ما متوجه این مسئله بودیم که عامل مهم ، عامل موثر وخارجی برای درهم کوبیدن ایران ، برای تجزیه ایران ، برای پراکندگی ایران وبرای غارت منابع ایران این سیاستهای خارجی بودند. عاملی که خواست این سیاستهای خارجی را بمورد اجرا گذاشته است طی یکصدوپنجاه سال اخیر هیئتهای حاکمه بودند. یعنی کاملا" این کافی نیست ما اعتقادنداشتیم هرگز که ،کما اینکه حالا هم این راصحیح نمیدانیم، حالا این جمله معترضه رابگویم که کل این عوامل و تبلیغات ویا عناصروابسته به رژیمی که ساقط شد تمام سخنشان براین است که خوب آمریکائی ها مداخله کردندکه شاه برود وآنها خواستند و بیگانگان خواستند وبیگانگان چنین خواستند، خیلی خوب بیگانگان چنین خواستند چرا برابرچنین خواستی تسلیم شد؟ چرا برابرچنین خواستی کسی میبایست تسلیم بشود ویا یک رژیمی تسلیم بشود؟ بنابراین هیئتهای حاکمه ایران غالبا"، جزدرموارد معدود، تا یکصدوپنجاه سال گذشته ، این راحالا بحثمان تاکی هست؟ تاچهارم شهریورماه. هیئتهای حاکمه ازنظرآن حرکت نقش ومسئولیت طرازاول راداشتند برای اجراواعمال وتمکین به این سیاستهای خارجی . خوب ، چطور میتوانستند هیئتهای حاکمه‌ای رااینطورتسلیم وبرده داشته باشند؟ بازبه این مسئله توجه مبهم بود که بعدبصورت اصلی درآمد. درواقع با

نقش حاکمیت ملـــی با زیرپا گذاردن اراده‌ی مردم برای دخالت درسرنوشت خودشان . درآن زمانهائی که هنوزمشروطیت شکل نگرفته بود وباصطلاح حکومت قانون نبود هرمرد میهن ـ پرستی راکه به جایگاه وبه موقعیتی میرسید شاه میکشت ، امیرکبیرراکشتند ، قائم‌مقام راکشتند . تازه اینها جزوآن صدها وهزارها نفری بودند حزوآن استعدادهای بسیاری بودنـد که‌میبایست میآمدندبه موقعیت های مملکتی میرسیدند جایگاههائی رادراختیارمیگرفتنـد برای ایفای وظائفی که آن سیستم وآن نظام چه‌بسیار امیرکبیرهای ناشناخته‌ای راکشت که‌ما نمی شناسیم چون به‌آن موقعیت نرسیدند اجازه ندادبه آن موقعیت برسند. قائم‌مقامهای بسیاری رابقتل رساندندکه‌ما نمی شناسیم یعنی دارای آن استعداد ، کسانی راکـــه آن استعداد وآن ظرفیت راداشتند که بتوانند خدمتگزاران جامعه‌شان باشند . ولی بیـن آن گروهها یکی دونفرهم که توانستند برسند به آن مدارج بمحض اینکه آنجانیاتشان را ـ آشکارکردند شروع کردند به‌اجرای برنامه‌های اصلاح طلبانه ، شروع کردند براینکه‌حقـوق ملت ایران راحفظ کنند ، زنجیرهارا ازدست وپای ملت ایران بردارند اینها راهم بقتـل رساندند آنوقت بجای آنها امثال میرزاآغاخان نوری راآوردند . تحمیل کردند آوردنـد آنوقت اوهم که عامل آنها بود ، سرسپرده‌آنها بود آمد وقرارداد تجزیه مناطق شرقـی ایران رامنعقدکرد . پس میبایست که حاکمیت ملی ، اراده‌ی ملی ، تمایل ملی ، امکـان جایگزین شدن ومتبلورشدن استعدادهای میهن پرست وآگاه راازبین ببرند ، عناصر فاسـد ونالایق واجیروزبون وترسو ووابسته رامستولی بکنند تابتوانند برنامه‌های خودشـان رااجراکنند . ونتیجه دیگری که ماازبررسی های تاریخ خودمان داشتیم درمورد ملـت ایران این بودواین هست که‌برخلاف آنچه که تبلیغ میکنند هیچگاه وقتی مسئولیت باخود ملت ایران بود ملت ایران وهیچ پاره‌ای ازملت ایران خیانت نکرد به‌این ملت ، آنهـا به‌مسئولیتشان عمل کردند . تمامی تسلیم ها وهمه‌شکستها بوسیله هیئت های حاکمه صـورت گرفت . پس مسئله نقش حاکمیت ملی ازطرف سیاستهای استعماری وعمال آنها برای چـه ؟ برای جایگزین کردن هیئت های حاکمه فاسد ، برای جایگزین کردن عناصرنالایق وبیگانه ـ پرست ازجمله اصولی بودکه طی این یکصدوپنجاه سال لااقل بادقیقا " اجراشد جزدرموارد

معدود. درموارد معدودکه میگویم هرگاه یا اتفاقا" یک چنین عناصری آمدند. یا حادثه‌ای رخ داده که توانسته آن تمنیات وتمایلات ملی اندکی بروزکند آنجا نه تنها درزندگی جامعه‌ایرانی انقلاب شده ، تحول شده بلکه سرآغازی شده برای انقلاب‌های عظیم ملی . یعنی دریک کوتاه مدت ممکن شد شرایطی بوجود آمدکه نهضت ملی شدن نفت توانست بروز کند. درواقع آن نه‌اینکه‌نهضت ملی شدن نفت بود آن بروزواراثه آن تمایلات ملی بود درآن مقطع زمانی اما سمبلش ، شعارش درآنروز ملی شدن نفت بود. نه اینکه مصدق آن نهضت را ایجادکرد، این بود. مصدق آن میهن پرست ومردآگاهی بودکه توانست این حرکت را بشناسدوبا این حرکت هماهنگ بشود. خوب درهمان کوتاه مدت آن نهضت عظیم شد وچون ایران قلب جهان سوم است وقلب پرتوان آن نهضت درواقع محدودنشد آنوقت پیروزیش به‌پیروزی ملت ایران بلکه رشته‌هایش رفت تا همه جهان سوم ودرسطح بین المللی ودرحقوق بین الملل آمد. یعنی بناچاردیگر جامعه بین المللی حق حاکمیت ملت‌ها رابرای ملی کردن منابع طبیعی خودشان شناخت وصنایع وابسته‌به آن را . یعنی این شدیکی ازاصول حقوق بین الملل واین جنبش فقط درایران میتوانست صورت بگیرد واین اثررا داشته باشد. مثلا" فرض‌کنید این جنبش مثلا" اگردرکوبا میشد نمیتوانست این اثررا داشته باشد این رابیان میکنم برای اینکه جایگاه ملت ایران دراین بافت بین المللی مشخص بشود وبدانیم چرا با ملت ایران معارضه‌ومبارزه هست وآنوقت چگونه اینها مبانی وریشه‌های آن نهضتی رامیسازدکه طی قرنها بوده که دریک مرحله‌ایش هم یک قسمتیش پان ایرانیست است ، آهان این رامیخواهم بیان کنم میدانید.

س- خواهش میکنم ، من اینجا میخواهم یک سئوالی ازحضورتان بکنم. شما درارابطه با سیاستهای خارجی وعواملی راکه آنها بصورت هیئت حاکمه ازآن استفاده میکنند برای نقض حاکمیت ملی راجع به آن صحبت کردید ودرواقع شما فرمودید آن هیئت حاکمه است که خیانت میکندبه‌ملت والا اگرملت بحال خودش‌گذاشته بشودوبه‌حاکمیت ملی دست بیابد هرگز چنین مسائل خائنانه‌ای پیش‌نمیآید. آیا این مسائل بنظرشما درمورد دوران سلطنت رضا شاه هم صادق‌است یانه؟

ج ـ ازچه نظر؟

س ـ از این نظرکه دردوران سلطنت رضا شاه هم حق حاکمیت ملی سلب شده بود؟

ج ـ بله ،بله ودرآخرهم تسلیم شد. همانجا است که بیان کردم بله ودرآخرهم تسلیم شد.

س ـ بنابراین من میخواهم به این نتیجه برسم آن امیدهای اولیه‌ای که بوجود آمده بود زمان رضا شاه درواقع میشود گفت که امیدهائی بودکه ناشی ازعدم شناخت رژیم رضا شاه بود، نبود؟

ج ـ مقدارزیادی هست بله ممکن است بله وناشی ازآن وناشی ازبهرحال یک تغییر بعد ازیکصدوپنجاه سال، میدانید؟ تغییربعدازیکصدوپنجاه سال. درواقع ما اینجا نمیتوانیم کما اینکه درمراحل بعدی هم بعدازانقلاب مشروطیت هم که ملت ایران امیدهائی داشت بسیاری ازآن امیدها به بادرفت. برخی میگویند خوب ملت مقصراست چرا مردم نمی شناسند؟ ولی شما رادریک اتاق تاریکی بگذارند مدتها، بناگهان یک دریچه‌ای بازشود یک روشنائی می بینید شما دیگرنمیتوانید الان خوب داوری کنید که واقعاً " پشت این دریچه چه هست بعدازاین روشنائی چه هست؟ سرنوشت ملت ما اینست که مدام سعی شده‌که اودرابهام گذارده بشودوسیاستهای قوی خارجی دراین مورد نقش ومسئولیت مهم داشتند غافل ازتاثیروسائل تبلیغاتی وارتباط جمعی ووسائل حمایتی که نمیتوانیم باشیم. مردم ازیک نظامی، از یک رژیمی، ازیک حکومتهائی رنج میبرند. بناگهان آشکاروغیرآشکار مستقیم وغیرمستقیم همه نورافکن ها وهمه‌ی وسائل ارتباط جمعی هرمقطع زمانی متوجه یک یا چندچهره‌ای میشود خوب مردم آنهارا میبینند ودرواقع برای مدتی امیدهایشان رادرآنها جستجو میکنند. اما بعدازکوتاه مدت یادراولین فرصت وآزمایش که پیش بیاید مواجه با این مسئله میشوند. این را برای شما من بیان بکنم یعنی نظرمن این است.حکومت عبارت است ازیک ارگانیسم که این برابر یک ملت وبرابریک نظام فکری واجتماعی رسالت دارد. حکومت هیئت مدیره شرکت نیست. هیئت مدیره یک شرکت میتواند.که گاه اعلام ورشکستگی شرکتش رابکند، گاه هم اعلام انحلالش را وگاه هم درمجموع اعلام اصلاً" انصرافش را ولی نظام حکومتی اینطورنیست. نظام حکومتی آنهم‌برای ملتهائی بمانندملت ایران یا برای آن ملتهائی

که‌درجها ن موقع وموضع وجا یگا ه دا رند. البته این سخن من این تعریفی که من میکنم درباره‌ی فرض‌کنید حکومت فلان شیخ نشینی نیست که این را پاره‌ای ملاحظات بین المللی درمنطقه آورده وایجادکرده و امروزهم بیش ازصدوبیست تا یشان در، چندتا هستند؟ در سازمان ملل هستند. یا درباره‌فلان کشوردوسیلیونی نیست که همین ملاحظات آمده ازیک جائی کنده این را درست‌کرده. این درباره آن ملت هائی است که درسینه‌تاریخ ثبت شدند، هویت دارند وسرنوشت ساز بودند ودرآینده هم بهرحال اگرباشندکه آنوقت سرنوشت سازخواهند بود. حکومت اینجا ها رسالت دارد. بنابراین این حکومت میبایست که تا پایان انجام رسالتش برود ودرحالیکه حکومتهائی که ... ودریک چنین شرایطی اومرجح برموجودیت ملت نیست. دریک چنین شرایطی اوحق ندارد ، به‌تعبیرمن این هست ، بگوید بخاطر اینکه حکومت من ادامه پیدا بکند من میتوانم این قسمت ازمملکت را بدهم. هیچ حکومتی چنین حقی ندارد نسبت‌به یک ملتی . و ماکم میبینیم بهمین دلیل است که حکومتهائی که‌با این کیفیت درجنگها بودند، درمنازعات بودند یا بکلی رفتند وحکومت دیگری آمده درواقع قراردادی راامضاء کردند یا اصولا" تاآنجا رسیده که چیزی ازبقایای آن حکومت نمانده آنوقت آن سیاستهای حاکم راآمدند یک تقسیم بندی های جدیدی راکردند. چون اینجا آنوقت حکومت اصــــــــــــت کنـــــه اسالت پیدا میکند ملت میشود وسیله‌ای برای ادامه آن حکومت . بنابراین فرض‌کنید آنوقت میشود دولت شاهنشاهی ایران ،خیلی خوب . اما این دولت شاهنشاهی ایران میتواند ادامه داشته باشد مثلا" با بخشیدن سرزمینهای قفقاز. این دولت شاهنشاهی میتواند ادامه داشته باشد این دولت‌ایران بنا قبول تجزیه خراسان شرقی . پس این ایران عبارت‌است ازاینکه آن غده درهرکجا که میتوانند حکومت‌کنند . یعنی اگریک زمانی هم محدود میشدبه‌کرج آنجا میشد دولت‌ایران، میدانید؟چه‌فرقی است دیگر؟ چه‌فرقی است بین مثلا" مشهدوکابل ؟ چه‌فرقی است بین آذربایجان وفرض‌کنید که قفقاز ؟ وقتی حکومت آنطورفکرکرد یعنی خودش را برابرملیت مسئول ندانست بلکه ملت را وسیله‌ای دانست برای اینکه برآنجاحکومت کند بمانند یک شرکت آنوقت قبول میکندکه‌تا هرکجاهم که بخواهند آن حاتم بخشی بکند ازموجودیت ملی

برای اینکه حکومتش ادامه پیدا کند وهمینجا یادآورمیشوم که بعد به آن میپردازیم حرف ما هم درمورد بحرین با شاه همین بود. با شاه وبا دولت وقت وبا نظام حاکمه که شما حق ندارید اصولا" هیچکس حق ندارد بگوید این قسمت آیا جزو وطن من میتواند باشد یا نباشد. وطن ملت ایران وملت ایران یک مقولهی تاریخی واجتماعی است وتجزیه ناپذیر است وشرکت سهامی نیست که امروز بگوئیم این پنج سهم را می بخشم. این حق حاکمیت ملی تجزیه ناپذیر است. بنابراین هیچکس چنین حقی ندارد. خوب، حکومت به آن معنا که بیان کردم وتوجیه کردم چنین رسالتی که دارد میبایست این رسالت ووظیفه را انجام بدهد که اینها نکردند. بنابراین تردیدی نیست بعداز سالهای متمادی مردم آماده مدافعه بودند، استدلالشان این بود همواره هروقت ایران را تسلیم کردند استدلال این بودکه آخریکعدهای کشته میشدند. مگربعدکشته نشدند؟وتازه مگرآن کشورهائی که درجنگ بودندوتلفاتی دادند، خساراتی دیدند بعدوضعشان خیلی بدترازما شد، یا مگرما صدمات جنگ را خیلی بیشترمتحمل نشدیم ؟ بنابراین وقتی که مسئله سوم شهریور پیش آمدوبا صدوراطلاعیه دوم ستادارتش ، اعلام تسلیم بلاقیدوشرط ایران شد ما مواجه باسه موضوع شدیم که همین بررسی که کردیم که یکبارديگر دشمنان تاریخی ما به سرزمین های ما هجوم آوردند خیلی روشن وصریح این دشمنان چهکسانی بودند؟روسها وانگلیس ها که بعدآمریکائیها هم به اینها ملحق شدند. دوم، برابراین یورش وتجاوز بار دیگرچهکسی دست به تسلیم بلند کرد؟ هیئت حاکمه. سوم ، نتیجهی یعنی این اقدامات ناشی ازچه بود بطورکلی ؟ نقض حاکمیت ملی . بنابراین این سه مسئله سه موردوموضوع بنیادی این حرکت شد که البته بمرور مسائل دیگرهم آنوقت ازاین سه موضوع شاخ وبرگ گرفت . درنتیجه درمورد اول ما وقتی آمدیم ودقیق ترتاریخ را مطالعه کردیم ، گذشته را مطالعه کردیم ، تاریخ دویست سال گذشته ملتمان ومنطقه را مطالعهکردیم ، برخورد کردیم که چگونه همه قدرتهائی که ، کوچک ویابزرگ ، میخواستند منطقه را غارت کنند اینها متفق القول بودند براینکه ایران نیرومندویگانه درمنطقه نمی بایستی حضورداشته باشد ومی دیدیم که چگونه سیاست روسها وانگلیس ها با همهی رقابتهائی که با یکدیگر داشتند هرموقع هریک آهنگ

تجزیه یک قسمتی از ایران را میکردند آن سیاست دیگرا ورا حمایت ویاری میکرد. ومی - دیدیم که با پراکندگی اقوام ایرانی ازیکدیگر هریک بنوعی بها سارت یک سیاست قهار وستمگردرآمدند ومیدیدیم که ملتهای دیگر درپهنه‌ی جهان اینها هریک بسمت یگانگی میروند یا بسمت یافتن یاران جدیدی میروند برای قدرتمندی خودشان وخوب به این نتیجه میرسیدیم ورسیدیم که اقوام ایرانی دراین منطقه، اینکه میگویم اقوام ایرانی برای اینکه فکرنشود آن تفکرهرگز نبوده که مثلا" بعضی فکرمیکنند ما وقتی میگوئیم پان - ایرانیست هستیم مثلا" برویم افغانستان را بگیریم. چرا بگیریم؟ خوب آنجا توسط قومهای ایرانی هست هزاران سال است که زندگی میکنند. ما میگوئیم چرا با هم نزدیک ترزندگی نکنیم. یا مثلا" فرض کنید که ما اگر میگوئیم مناطق ایرانی نشین اصلا" این برنامه.. ما قشون کشی کجا بکنیم؟ مگرلازم است که برویم مثلا" قشون کشی کنیم به خراسان ؟ نه. دراین مناطق اقوام ایرانی هستند، فرهنگهای ایرانی هست اینها با هم پیوندهای تاریخی دارند، پیوندهای مذهبی دارند، پیوندهای قومی دارند، پیوندهای فرهنگی دارند. ما حرفمان اینست که این جامعه‌ی بزرگ واین قوم ها حق دارند بمانند اقوام جوامع بزرگ دیگر با یکدیگر نزدیکترزندگی کنند، با یکدیگر منافع مشترکی دارند که میبایست آن را دنبال کنند. بنابراین خوب ازاینکه گفتم این سیاستهای تجاوزطلب تاریخی وسنتی یعنی دوسیاست روس وانگلیس نه اینکه فقط آنها باشند، درواقع نمودها یش اینها هستند ازتجاوزات اینها طی این یکصدوپنجاه سال گذشته آثاری برزندگی جامعه ایرانی مترتب شده بودومترتب شده که آن آثار درسطراولش تجزیه اقوام ایرانی وسرزمین های ایرانی نشین ازیکدیگر است که این ادامه پیداکرد، ادامه پیداکرد وآخرینش هم بحرین بود. ادامه پیدا کرد بقایایش هم حتی میخواستند انجام بدهند، همان بقایای رژیم هم که آمدند اینجا بدشان نمی آمدبا صدام حسین هم همکاری کنند بروند یک جائی بعنوان ایران حکومت کنندولی احتمالا" مثلا" همانطوریکه صدام حسین میخواست برخی ازمناطق خوزستان واینها بعنوان میهن امت عربی تسلیم صدام حسین هم بشود. خوب، این آثارسطراولش این بود. سطور دیگرش غارت منابع ایران وغصب بسیاری ازحقوق دیگرملت ایران. پس مبانی این حرکت

که حادثه سوم شهریورماه درواقع اینها امیدهای مبهم بود، آرمانهای مبهم بود وضمنا " هنوز این حقایق اینطور برملا نشده بود. حادثه چهارم شهریورماه بنظرمن برای غالب ملت ایران بخصوص برای آن گروه این پرده را کنار زد. این حرکت شروع شد واین حرکت پس باسه مفهوم وباسه اندیشه عمیق که مبانی فکری واجتماعی نهضت بودکه بعد نام پان ایرانیست بخود گرفت که حالا آنهم دلیل دارد که این نام رادرواقع پان ایرانیست بخود گرفت که جای دیگر ازآن سخن خواهیم گفت درواقع عبارت است از (۱) مقابله با سیاستهای متجاوزخارجی وهرنوع تجاوزوتعدی بحقوق ملت ایران وآثاری که ازاین تجاوزو تعدی حاصل شده ودرنتیجه مبارزه یاعواملی که بهرکیفیت وابسته وعامل سیاستهای متجاوز وضدایرانی هستند. (۲) مسئول شناختن هیئتهای حاکمه ومبارزه باآنها. درآن زمان چهارچوب این مبارزه چه بود؟ قانون اساسی بود ودرنتیجه مبارزه دراین راه که اصول قانون اساسی بمورد اجراگذارده بشود وحق حاکمیت ملی که درچهارچوب این قانون پیش بینی شده بود سعی بشود که به ملت بازگردانده بشود وتشکیل یک نظام حکومتی معطوف به این آرمانهای ملی که یادکردم، معطوف به آن آرمان که بدنبال حقوق غارت شده ملت ایران باشد، بسمت نوعی ازهماهنگی اقوام وجوامع ایرانی درمنطقه باشد وبعدهم برای استقرارحاکمیت ملی .

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۲۵ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

ج ـ با توجه به این مواردی که بیان شد این نهضت در ۱۵ شهریورماه ۱۳۲۰ بطور جدی منظورم ازاینکه اصطلاح بطورجدی را بیان کردم عملاً پایه‌گذاری شد. بدین کیفیت که درشامگاه ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ که میشود ۷ روزبعدازآن روزی که مادرچهارراه پل چوبی باپرتاب سنگ بمقابله نیروهای متجاوز روسیه شوروی اقدام کردیم تنی چندد‌رکنار نهرکرج که امروز تبدیل شده‌یعنی چندی بعد تبدیل شد به بلوارالیزابت که حالا بعد خوشبختانه نام بلوار کنارورزرا بخودش گرفت واینهم ازعجایب بودکه بعدهریک ازخیابانهای تهران را بعدازهجوم سوم شهریورماه بنام روسای حکومت ورهبران یکی ازکشورهای مهاجم به ایران کردند، خیابان استالین داشتیم، خیابان چرچیل داشتیم ، خیابان ...
س ـ آیزنهاور..
ج ـ آیزنهاورداشتیم ، بلوارالیزابت داشتیم . یعنی بهترین خیابانهای تهران رابنام اینها نامگزاری کرده‌بودند. واین بطورکلی مفهوم وروند آن وابستگی های کل نظامات حاکمه رابه‌سیاستهای تجاوزآمیز میرساند که منظورم البته ازنظام هیئت‌حاکمه فقط آن عده‌ای نیستندکه حکومت میکنند بلکه حتی آنهائی راهم که دربرمیگیرد که دریک شرایطی بعنوان اپوزیسیون کسانی بودندکه حکومت میکردند مثلاً ازجمله حزب‌توده، در واقع این حزب‌توده هم اپوزیسیون آن چنان نظامی بود. بنابراین مادرشامگاه پانزدهم شهریور ۱۳۲۰ یعنی ۷ روز بعدازآن روز مقابله وآغازحرکت نهضت درکناررودخانه نهرکرج

که‌درشمال تهران بودوآنموقع آنجا یک منطقه‌ای بود بدون ساختمان ودوراز تهران مسکونی ویک منطقه دورافتاده‌ای بود آنجاجمع شدیم واولین پیمان برای این همکاری سیاسی واجتماعی درواقع بین آن عده بسته شد که‌این عده گذشته ازخودمن بعدغاملی بود، همان آقای فرید سیاح سپانلوبود، کسی بودبنام پرویزصفا رپورکه آموزگار دبستان بود ومهدی بهره‌مندبودتاآنجائی که بخاطرم هست ویک تن دیگرکه دقیقا" نامش رابخاطرنداًرم. اینهادرآن شامگاه پانزدهم شهریور۱۳۲۰ بهگردهم جمع شدند وپیمان بستند برای اینکه مبارزه بکنند باسیاستهای تجاوزآمیز نیروهای اشغالگر ایران و عوامل وابسته به آنها که ازجمله غالب جناحهای هیئت‌حاکمه هم جدا ازاین عوامل نبودند. خوب، اصول ومبادی بیان کردم ولی هنوزبااین صراحت بیان نشده‌بود ریشه هاوخمیرمایه‌ها وتکیه‌گاههای نهضت بود. اول مهرماه شروع شد مارفتیم به دبیرستانها هریک واین حرکت اولین شکل سازمانی وتشکیلاتی راکه پیداکرد بنام باشگاه ایراندوست‌بود. من سال اول دبیرستان البرزرفتم ودکترعاملی وسایرین هم هما‌نطوریکه بیان کردم به‌دبیرستانهای دیگرومما باشگاه ایراندوست راتشکیل دادیم وشعاروآرمان وخط مشی این باشگاه یااعضاء این باشگاه دریک شعری خلاصه میشود که آنموقع ودرآن سنین خودمن گفتم این شعر را ،البته ناپخته‌است‌چون سیزده چهارده‌سالم بود ولی مبین ومشخص استراتژی ومبارزه‌این نهضتی بودکه بعدشکل وسیع ترگرفت . واین شعراین بود که‌روی آنکت‌ها ،برگهای تقاضای عضویت این چاپ شده‌بود :

شعارما است دلیری وجان فدا کردن زبهرمیهن خودسرزتن جداکردن

پس‌اولین مرحله مبارزاتی تشکیلاتی پان ایرانیست زیرعنوان باشگاه ایراندوست‌دنبال شد وهمانطوریکه بیان کردم مامبارزه با این سیاستهای خارجی وعوامل آنهاووابستگان به آنهارا ازجمله‌مسائل ضروری میشناختیم. پس دردبیرستانها ما خیلی زود مواجه شدیم‌با سازمانهائی که ازطرف سیاستهای متجاوزتشکیل شده‌بود، بوجودآمده بود بخصوص‌حزب‌توده چون روسها فورا" اقدام کردندبه تأسیس‌حزب‌توده وحزب‌توده هم سازمان جوانانی راتشکیل دادوسازمان جوانان حزب‌توده درغالب دبیرستانها شعباتی راتشکیل دادندومادراین

دبیرستانها با اینها رودررو شدیم . خوب ، این مرحله هم یک مرحله مبارزاتی ما بودوهم اینکه ما برای یک نبردومبارزه‌ی رودرروی فکری وایده‌ئولوژیکی هم لازم بودکه ازافکار ونظرات این حرکتهای مختلف مطلع بشویم وهم لازم بودکه‌آن اندیشه وآرمانهای مبهمی راکه‌برآنها اتکاء داشتیم هرچه بیشترمتبلور کنیم ، سکل بدهیم وبصورت یک مکتب فکری وایده‌ئولوژیکی ارائه کنیم. درواقع این مبارزه وحرکتی که آغاز شده‌بود مبارزه‌و - حرکتی بودکه نه هیچ نوع تجربه تشکیلاتی داشت ، نه هیچ نوع سابقه‌ی فکری وایده‌ئولوژیکی بعنوان یک مکتب شناخته شده داشت . پس همه‌ی این چیزها را میبایست خودما بررسی میکردیم فراهم میکردیم وارائه میکردیم . بنابراین باتوجه به چنین مسائلی ماکوششها را دنبال کردیم وبمرور این افکاری که به آنها اشاره کردم یا اصولی که‌ازآنها یادکردم درحرکت نهضت شکل مشخص‌تری گرفت بخصوص دربرخوردما باگروههای مختلف وجبهه‌های مختلف مبارزاتی وماازنظر کلی به این مطلب رسیدیم که هم ملت‌ایران وهم ملتهای دیگر باچندتوطئه‌ی داخلی وبین المللی روبروهستند . ازنظر بین المللی مواجه هستند بایکنوع جنبش‌ها و مبارزات انترناسیونالیستی یابین المللی یاجنبشهائی که فراترازموجودیت ملت‌ها قائل به یک نوع ترکیب‌های سیاسی واجتماعی هستند که درراس‌آنها جنبش‌هائی قرارداشت‌که اینها بعناوینی باشعار باصطلاح تبدیل جهان درواقع به میهن واحدهمه‌ی ملتها اقدام میکردند .

س - جهان وطنی .

ج - ایده‌ئولوژی جهان وطنی . که درآن زمان نمونه خیلی مشخص‌آنها‌که درنتیجه توانست بسیاری ازگروههای ناراضی راهم بخود جذب‌کند چه‌درایران وچه‌درمناطق دیگر جنبش مارکسیست - کمونیست بود که اینها بعنوان ایجادیک جهان واحد طبقه پرولتاریا بظاهر درواقع مبارزه بانیروهای امپریالیستی راازنظرخودشان هدف‌قرارداده بودند درحالیکه برداشت ماجزاین نبود که یعنی درمعنا یک‌کوششی است‌که برای اینکه ملت‌روسیه درمناطق بسیارسیاستهای استعماری خودش راحفظ کند بخصوص‌درمورد ایران . ویابرخی دیگرچنین جنبشهائی راباز دنبال میکردند ، ادامه میدادند بهرحال همین شعار یا هدف‌جهان وطنی

منتها توجیه هریک از اینها چیز دیگری بود. یا درزمینه‌های دیگر مثلا" آنموقع هنوز که بهمین سبب جنگ برافروخته شده‌بود عده‌ای بعنوان استقرار یک نظامهای نژادی درجهان یعنی ناشی ازهمان فلسفه راسیسم مبارزاتی را دنبال میکردند که بافاشیسم هم که موسولینی برپاکرد درایتالیا منبعث ازآن بود. درحالیکه ما بهاین نتیجه رسیدیم که دربرابر همه‌ی این قدرتها یک نیروی دیگری درجهان هست وآن نیروی ملتها است وآن چیزی که مورد تعدی وتجاوز قرارگرفته . بنابراین به‌مسئله‌ی اصل اصالت ملتها برخوردکردیم یعنی معتقد شدیم واینکه آنچیزی که درجهان وجوددارد اصالت دارد موجودیت‌ملتهاست واگرقراربشود ومیبایست که یک الفت‌بین المللی هم درجهان باشد ، یک برادری واقعی بین ملتها درجهان باشد اینست که حاکمیت هرملتی محترم شمرده‌بشود. بنابراین آنچه‌که‌بعنوان ناسیونالیسم بعد ارائه شد که ما برآن تکیه کردیم وبیگمان ناسیونالیسم با این توجیه تاآنجائی که من بیاد دارم ازطرف‌بنیانگزاران پان ایرانیسم درایران ارائه داده‌شد، ناسیونالیسم بعنوان شناخت‌وقبول حقوق ملتها وقبول اصلی برای تعیین سرنوشت ملتها . پس‌ناسیونالیسم بصورت یک خمیرمایه‌ای درآمد برای ارائه نظرات پان ایرانیسم که بعداین نهضت‌نام پان ایرانیست رابخود گرفت . اما جبهه‌های مبارزاتی همینطورکه بیان کردم عبارت‌بود ازسیاستهای خارجی ، احزاب‌وعوامل وابسته به سیاستهای خارجی وهیئت‌های حاکمه. بهمین دلیل هست‌دریکی ازمراحل مبارزاتی که وقتی ماخواستیم علامتی برای نهضت‌انتخاب‌کنیم درمرحله‌ای که نام نهضت‌دیگر تبدیل شد، چون چندین مرحله را پشت‌سرگذارد پان ایرانیسم که حالا به آنهم اشاره خواهم کرد علامتی که خواستیم انتخاب‌کنیم علامت مخالف ریاضی بود. این علامت مخالف ریاضی میدانید درریاضیات یک علامت مساوی است یعنی دوطرف‌معادله باهم مساویند، یکی علامت مخالف است . علامت مخالف ریاضی به‌این سبب است‌که ما احساس‌کردیم همانطوریکه ملت ایران درجهان تنهاست وهمه‌ی سیاستهای جهانی وقدرتهای استعماری وعوامل وابسته به آن هیئت‌های حاکمه اینها مصلحت‌های ملت ایران زیر پاگذاردند وملت ایران درجهان تنهاست بنابراین این نهضت‌هم که به ملت‌ایران اندیشه‌میکند درواقع میان این

عوامل موجود موافقی را برای خودش نمی بیند علامت مخالف انتخاب شد بعنوان آرم ونشان نهضت وبدیهی است این تا حدود بسیاری اتخاذ این علامت مشخص میکند شرایطی راکه ما درآن مبارزه میکردیم. البته این مدتها بعداز تشکیل وبنیانگزاری باشگاه ایراندوست بود. بعداز باشگاه ایراندوست نهضت محصلین تشکیل شد. این دیگر مصادف بود بازمانی که سال دوم که من دردبیرستان البرزبودم نهضت محصلین دردبیرستانهای متعددنضج گرفت شاخه هائی تشکیل داد والبته گروههای بسیاری به ما پیوستند. دراین مرحله یعنی تا تشکیل نهضت محصلین کسانیکه به باشگاه ایراندوست پیوستند به نهضت پیوستند ازجمله عناصری که شاید بیشترشناخته شده باشند عبارت بودند مثلا" ازآقای خداداد فرمانفرمائیان ودکتر علینقی عالیخانی ، داریوش همایون وتعداددیگر ...

س - داریوش فروهرهم بود آقا یا شما ؟

ج - هنوزدراین مرحله خیر، نبود نه. ولی اینهاکه نام بردم درمرحله باشگاه ایراندوست پیوستندبه نهضت .

س - آقای دکترصدرهم دراین مرحله نبود؟

ج - نه ، دراین مرحله نبود اینها درمرحله باشگاه ایراندوست بودند. البته تعداددیگربودند آقای ناصرمعاضدی بود وتعدادی دیگرکه حالا بخاطرم نیست . ولی آنهائی که بیشتربعددر مراحل مختلفی ازفعالیتهای مملکتی هم حضورداشتند این اشخاص بودند. درآنموقع جلسات باشگاه ایراندوست درزیردرختهای دبیرستان البرزتشکیل میشد یعنی وقتی مدرسه تعطیل میشد غالبا" بعدازساعت یازده ونیم که کلاسهای صبح تمام میشدکه منهم همواره نهارراازمنزل میبردم بمدرسه ، نهارراکه میخوردم آنجا زیریکی ازدرختهای دبیرستان البرزمی نشستیم ودوستان میآمدند وکسانی راکه میخواستند معرفی کنند ازدبیرستانهای دیگر یاازهمان دبیرستان میآوردند معرفی میکردند وبعدازچندجلسه که مذاکره میشد اینها هرگاه نهضت پذیرا میشدوآنها هم خوب که غالبا" می پسندیدندکه میآمدند چون اصولا" برنامه این بود که وقتی کسی رابیاورند معرفی کنند که اواظهارتمایل بهمکاری با نهضت بکند. بنابراین امرموکول بود براینکه دیگرنهضت این همکاری را بپذیرد یانه ،

که درهمین مراحل بودکه ، یکی از این مراحل دکترعاملی خداداد فرمانفرمائیان را آورد و معرفی کرد ، ناصرمعاضدی علینقی عالیخانی را معرفی کردو اینها پیوستند به نهضت ودر این مرحله بودکه ما یک مجله ای دستخط یعنی با دست منتشرمیکردیم دردبیرستان البرزبنام بهار ایران که این مجله افکاروعقایدونظرات این نهضت را منعکس میکرد ودردبیرستانهای دیگرهم مشابه این همین کارشد . شاید که میتوان گفت ، یعنی بطورقطع هم میتوان این نظررا ابرازکرد که اولین مجله ها وروزنامه های دستنویس توسط این قبیل مبارزان وکوشندگان پان ایرانیست که بعدا " نام پان ایرانیست گرفتند دردبیرستانها تنظیم شدودرتابلوهــا گذاشته شد یا بنظردانش آموزان رسید . بعدازمدتی برای اولین بار ما توانستیم محلـــی برای تشکیل جلسات پیدا کنیم که آن منزل خداداد فرمانفرمائیان بودکه درخیابان هدایــت بود که با مادرش واینها آنموقع زندگی میکردند واوبرادرهایش . درآنجا درآن اتاقی کــه محل اتاق مستخدم آنها بود ما توانستیم که جلساتی تشکیل بدهیم که البته بعدازچندی هــم با مشکلات روبروشدیم تاچارآنجا را ترک کردیم . بعدازاین مرحله مرحله ی فعالیتها بنــام نهضت محصلین رسید که دیگر دامنه نهضت گسترش پیدا کرده بود .

س ـ چه سالی بود این آقای پزشکپور؟

ج ـ این تقریبا " سال ۱۳۲۱و۲۲ تحصیلی بود ، که ما دراینجا بررسی کردیم برای اینکـــه تعداد بیشتری ازدانش آموزان را درمسیرفعالیتها قراربدهیم به سه خواسته آنها توجـــه کردیم که واقعا " خواسته ی همگانی بود که بعدها هم به این موضوع توجه شد . یکی اینکـه دوره های تحصیلی که ازسال ششم اختصاصی میشد ازسال چهارم دبیرستان اختصاصی بشـــود ، کاری که بعدا انجام شد یعنی تا سال سوم دبیرستان رشته های عمومی را دنبال کنندازســال چهارم رشته های تخصصی باشد برای اینکه برای تحصیلات دانشگاهی بیشتر آمادگی پیـــدا بشود . دوم اینکه تحصیلات نظری صبح ها باشد وعصرها کارگاههای فنی واینها درمدارس باشد برای اینکه دانش آموزان مشغول باشند به آن امور . سوم اینکه درقبال این کاری کـــه دانش آموزان انجام میدهنـــدوتولیداتی این کارگاهها را میشود جاهای مختلف ارائـــه کردبه دانش آموزان مزدی بدهند برای اینکه اینها بتوانند رو پای خودشان باشندویـــک

زندگی مستقلی را بتوانند ارائه کنند. ما با طرح این مسائل سه‌گانه نفوذ وسیعی کردیم دردبیرستانهای تهران بخصوص دردبیرستان البرز، دبیرستان دارالفنون ودبیرستان ایرانشهر ودرنتیجه دراین سه دبیرستان ماتوانستیم هم هسته‌های نهضت را وسعت ببخشیم وهم عملاً" با این شاخه‌های احزاب وابسته به سیاستهای بیگانه بخصوص حزب توده چون احزاب دیگری که آن سیاستها ویا قدرتهای دیگر تشکیل میدادند آنها آن حالت وجاذبه را نداشتندکه بتوانند دردبیرستانها شاخه‌ای بوجودبیاورند. مثلاً" انگلیس‌ها تشکیل حزب اراده‌ی ملی را دادند توسط سید ضیاءالدین ولی این به یک طبقه‌ی خاصی ازگروههای حاکمه محدود شد یا حزب عدالت توسط علی دشتی تشکیل شد آنهم بیک عده خاصی محدود شد. آنچه که دردبیرستانها بخصوص سازمانهایش گسترش پیدا کرد حزب توده بودکه درنتیجه ما دریک درگیری وسیع با حزب توده قرارگرفتیم وبهمین دلیل خیلی‌ها فکرمیکنند وبغلط فکرمیکنند واینطور تصورمیکنند وناصحیح تصورمیکنند که پان ایرانیسم ایجادشد برای مبارزه با کمونیسم، نه درحالیکه اینطورنیست یا برای مبارزه با حزب توده. پان ایرانیسم بمانند هرنهضتی یک طرزتفکرمستقل است، یک نهضت است منتها هرنهضت برسرراه خودش با هرعامل وحرکت مخالف ومغایری مبارزه میکند. ما همانطورکه با حزب اراده ملی هم مبارزه‌میکردیم با حزب توده مبارزه میکردیم اما درواقع درآن محیط هائی که ما بودیم بیشترکسانی که رودرروی ما بودنداینها وابستگان به‌حزب توده بودند بنابراین مبارزه ما بیشتر با آنها بود. بهمین مناسبت است که وقتی پان ایرانیست به‌مراحلی با لاترازسنین ما میرسید آنوقت محیط مبارزات ما گسترش پیدا میکرد. درواقع پان ایرانیسم درست بمانند تعالی که ما ازنظرسنین تحصیلاتی میکردیم ویا رسوخی که درمحیط های اجتماعی میکردیم اوهم با ما حرکت میکرد. وقتی ما سال دوم دبیرستان بودیم، مدتی اوهم سال دوم دبیرستان بود، میرفتیم بسال بالاتر اوهم با ما میآمدبه‌سال بالاتر رفتیم به‌دانشگاه آن مبارزه هم آمد به‌دانشگاه. پس این حرکت نهضت محصلین گسترش وسیع پیدا کرد وما نمایندگانی راازکلاسها خواستیم واینها آمدند واجتماع وسیعی تشکیل شد وبرای اینکه این نهضت را، نهضت محصلین را دریک مرحله مبارزاتی عملی قراربدهیم معطوف به‌این سه خواسته اقداماتی کردیم

وبعد قرار شد که اولین تظاهرات یا دمونستراسیون را برقرار بکنیم . نمایندگان نهضت که در این سه دبیرستان بودند آمدند در دبیرستان البرز یک شبی وتشکیل جلسه شد وقرار شد که فردای آنروز ابتدا غیر از موقع زنگ تفریح ، زنگ مدرسه البرز بصدا دربیاید ودرنتیجه آن علامتی باشد ، نشانی باشد برای اینکه همه‌ی دانش‌آموزان کلاسها را ترک کنند بیایند بیرون وبعد از البرز دانش‌آموزان حرکت کنند بروند مقابل دارالفنون ، دانش‌آموزان دارالفنون به آنها بپیوندند بروند مقابل ایرانشهر که درمسیر بود آنها هم به این صفوف بپیوندند واین صف برود مقابل مجلس وبهرحال خواسته‌های خودش را بیان کند . که البته فردا وقتی این برنامه اجرا شد وزنگ زده شد وهمه آمدند مقابل پله‌های ساختمان دبیرستان البرز ایستادند شاید هزاروآندی دانش‌آموزان البرز بودند همانکه دریک مرحله‌ای گفتیم که اعتصاب ناموفق . خوب ، دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان بود .درها را بستند وگروهی را بسیج کردند بهرحال او وسایرین آمدند بسمت دانش‌آموزها درواقع از آن جماعت کسی با من نیامد ودرنتیجه من ناچار شدم دیگر با خشونت ، درها را هم بسته بودند از دیوار مدرسه پریدم ورفتم بیرون واین مرحله با شکست مواجه شد این مبارزه که من ناچار شدم دیگر دبیرستان البرز را ترک کنم وبروم به همان دبیرستان پولی روشن .

بعد از آن مرحله‌ی دیگری رسید که تشکیل سازمانی را دادیم بنام " سعادت ایران" ، این باز یک مرحله دیگری بود از مبارزات نهضت دراین مرحله کوششهای فکری ، بررسی های ایده‌ئولوژیکی دنبال شده بود ، طرز فکر انسجام بیشتری پیدا کرده بود وکوشندگان نهضت گذشته ازمبارزاتی که انجام میدادند مطالعات وسیعی را دنبال میکردند چه از نظر شناخت مکاتب مختلف فکری وفلسفی ومبارزاتی ، چه از نظر شناخت مکاتب ایده‌ئولوژیکی وچه از نظر تنظیم کردن اصول مکتب نهضت که البته از این مرحله دیگر وبخصوص دراین زمینه دکتر عاملی استعداد و آن مایه‌های شگرف خودش را نشان داد ودرواقع بسرور چهره‌اش بعنوان معلم فکری وایده‌ئولوژیکی نهضت شناخته شد وتقریبا " این مسئولیت یعنی عملا" بعهده او گذارده شد درواقع کارهای تشکیلاتی واداره امور سیاسی نهضت را عملا" من بعهده داشتم مسائل فکری وایده‌ئولوژیکی را او دنبال میکرد ولی ضمن اینکه هیچیک فارغ وغافل از کار

یکدیگرنبودیم یعنی این کوششها میشد ولی خودبخود چنین تقسیم بندی صورت گرفته بود وبا توجه به آن مسائلی که قبلا" بیان کردم اصول ومبانی نهضت هم دیگرمشخص شده بودو حال میبایست که اینها را منسجم کرد شکل داد تطبیق کرد. دراین مرحله با زما درا ندیشه هماهنگ کردن هرچه بیشترنیروهای مبارز جوان برآمدیم . باگروهی برخورد کردیم که این گروه متشکل بودند ازآقای کشفیان ، همان دکترکشفیان که بعد آمدبه پاریس تحصیلاتش راادامه داد دوسالها وزیر هویدا بود. نادرنادرپورشاعرسرشناس وبنام وچندتن دیگر. این دوتن ازشناخته ترین چهره های شناخته شده ی بعدی اینها بودند. کسی که دراین گروه بود دوستی با من وعاملی داشت وازطریق او ما مذاکرات ائتلافی کردیم وفورا" میبایستی اینجا این توضیح را بدهم چون یادداشت نکرده بودم این مسائل را . این مذاکرات ائتلافی قبل ازتشکیل این باشگاه سعادت ایران بود ودرنتیجه یک جریان ائتلافی را بوجودآوردیم ومرکز اجتماع این حرکت هماهنگ منزل آقای نادرنادرپوربود درکوچه تکیسا خیابان لاله زار یعنی کوچه تکیسا که کوچه ای است میان حدفاصل بین لاله زار وفردوسی . آنجا این جلسات تشکیل میشد. ومدتها ادامه داشت این همکاری ولی بمرور اختلاف نظرهائی پیدا شد . یعنی غالب اعضای آن گروه که با آنها ما ائتلاف کرده بودیم اینها گرایش پیدا کردندبه حزب توده وبعدهم رفتند عضو حزب توده شدند ازجمله دکترکشفیان ونادرنادرپور کهالبته بعدا" بعدازحوادث آذربایجان اینها باتفاق خلیل ملکی واینها آن گروه انشعابی ازحزب توده را تشکیل دادند. ولی آنموقعی که آنها هم دبیرستان بودند آنها گرایش به حزب توده پیدا کردند ، درواقع آن گروه درنتیجه رفت ، تعدادیشان نه همه برخی ازآنها که سوای آنها فکرمیکردند همکاری را با ما ادامه دادند. رفتند پیوستندبه حزب توده . آن گروه دیگرکه همان هسته اولیه نهضت بود باتفاق تنی چند باطی مراحلی آنوقت تشکیل مکتب پان ایرانیسم را دادند. درهمین مرحله بود که ما به مسئله دیگری رسیدیم یعنی درکنار این فعالیتهای نهضت با توجه به مشکلات ومسائل گوناگون ، به این نکته رسیدیم که تنها این فعالیتها کافی نیست بلکه میبایست نوعی تشکیلات جدی دیگری بوجودبیاوریم . درنتیجه شاید برای اولین بار نوعی سازمان نظامی وسیاسی بوجود آمد

بنام انجمن . نام این تشکیلات انجمن بود ، یک تشکیلات مخفی بود . چرا نام این تشکیلات را انجمن گذاشتیم چون درجنبش مشروطیت ایران غالب این واحدهای اجتماعی که درمبارزات مشروطه‌خواهی وآزادیخواهی بودند بنام انجمن نامیده‌میشدند . اصولاً" انجمن درزبان فارسی همان مفهوم ومعنای اجتماع رادارد وانجمن کردند ودورهم گرد آمدند .
گذشته ازاین ریشه ما باتوجه به این سابقه مبارزاتی نام انجمن راانتخاب کردیم واین انجمن بطور مخفی تشکیل شد دارای هیئت مرکزی بود که دراین هیئت مرکزی هفت تن عضویت داشتند ، فکرمیکنم ، وشاخه‌هائی تشکیل میداد این انجمن که اعضای این شاخه‌ها سوای آن مسئول شاخه هیچکس راتمی شناختند وحتی اعضای هیئت مرکزی هم جز درمواردی که هیئت مرکزی تصمیم میگرفت اینها ممنوع بودند ازاینکه اعضای شعب و شاخه‌های مختلف رابشناسند . دراین هیئت مرکزی من بودم ، عالیخانی بود ، همایون بود داریوش همایون ، وکسی که بعد قاضی دادگستری شد بنام تقی زاده‌تبریزی اهل تبریز بود ، دکترحسن غفوری بعدقاضی دادگستری شد ، هوشنگ حق نویس که پدرش دراولین دوره‌سنا که تشکیل شد سناتوربود بسیارمرد ، پدراو مردمنزه‌وسالم ودرستی بودوبیژن فروهر که بعد طبیب‌جراح شد دکتربیژن فروهر . بله اینها اعضای این هیئت مرکزی انجمن راتشکیل میدادند . واین انجمن باجرای یک سلسله‌ماموریتهای سیاسی ونظامی مبادرت میکرد ازجمله بسیاری انفجارهائی که‌درباشگاه حزب‌توده شد ، انفجارهائی که‌درمثلاً" منزل حکیم الملک شد ، منزل ساعدومحل های دیگر ، منزل دکترکشاورز .
س ــ دکترفریدون کشاورز؟
ج ــ فریدون کشاورزکه آنموقع ازفعالان ورهبران حزب‌توده‌بود ولیستی رااین انجمن تهیه کرده‌بود آن لیست سیاه که‌اینهاکسانی بودندکه بهرکیفیت بااین سیاستهای متجاوزبه ایران واشغالگران ایران همکاری داشتند چه‌درگذشته وچه‌درآن زمان وبرنامه انجمن این بودکه علیه اینهااقدامات لازم رابکنند وچون هیچ امکانی نداشتیم بنابراین برای اولین بارایین برنامه‌ها طرحریزی شدکه‌ماامکانات مالی انجمن رابرای تهیه اسلحه ووسائل دیگر ازهرطریقی که‌شده‌تأمین بکنیم . بنابراین اعضای انجمن بسیاراتفاق افتادکه‌بناچاروبا

کمال تأسف مثلاً" دوچرخه یک همکلاسیشان را با صطلاح انجمنی ها وصول میکردند یعنی برمی ـ داشتند میآوردندوما این دوچرخه را رنگ میزدیم ومیفروختیم وپول تهیه میکردیم. یا برنامه‌های دیگری برای تهیه امکانات مالی انجمن . وچندتن ازاعضای انجمن بخصوص دکتر بیژن فروهر که هماندموقع دانش‌آموز بودا و بکارهای فنی‌وتحقیقات شیمیائی خیلی علاقمند بود ودرنتیجه عملاً" لابراتوار دبیرستان البرزکه یکی ازمجهزترین لابراتوارها بود در اختیار او بود واو عملاً"مسئولیت فنی انجمن را بعهده داشت . پس از آن لابراتوار ما بعنوان یکی ازمراکز تهیه موادمورد نیاز انجمن استفاده میکردیم.

س ـ یعنی موادمنفجره واینها درست میکردید؟

ج ـ بله .

س ـ درآزمایشگاه دبیرستان البرز؟

ج ـ البرز بله استفاده‌میکردیم وبعدهم دبیرستانهای دیگر وقتی این شاخه‌های انجمن توسعه پیداکرد واصطلاحات متعددی بود مثلاً" یادم هست چیزی داشتیم بنام سماور این اصطلاح بودکه خوددوستان انجمنی ابتکارکرده‌بودند. حالا نمیدانم زرنیخ وموادیگری را میریختندبعدفتیله‌اش روشن میشدوالبته این فتیله این را توی دستشان میگرفتند بسیارخطرناک بود وخوب این پرتاب میشد وماموریتها اجرا میشد. انجمن بمرور یا این اقداماتش که هیچکس هم نمیدانست یک محیط خاصی راآنوقت درتهران بوجودآورد.

س ـ آیا دراین اقدامات کسی هم کشته شد؟

ج ـ بعد البته، دریکی ازهمین ... نه یعنی کسانی که ما علیه‌شان اقدام میکردیم؟

س ـ بله .

ج ـ نه، چون درآن حد نبود هنوزانجمن آن آمادگی راپیدا نکرده‌بود ولی درصددتهیه‌ی آن آمادگی ها بودوبرنامه‌هائی داشت‌که‌دیگرمواجه‌شد با مسائل مختلف وافشاگری .. نه افشاگری بهرحال اینکه یک شاخه‌ای ازانجمن مورد تعقیب قرارگرفت ودرنتیجه بمروردیگر فعالیتهای انجمن متوقف شد واین برنامه‌ها درانجمن ادامه پیداکرد. پس نهضت دونوع سازمان پیداکرد: (۱) سازمان مخفی بنام انجمن . (۲) سازمان خارجی اصطلاحاً " نامیده

میشد سازمان خارجی یعنی آنچه که درآشکار بود، علنی بود و مسئولیت اداره طیف فکری ومبارزاتی نهضت را درخارج بعهده داشت وگسترش نهضت را درسطوح خارج ودنبال کردن تبلیغات نهضتی ومنسجم کردن نظرات وافکار پیروان ومعتقدان بهنهضت را درخارج که البته دراین مورد عملا" نقش مهمی بعهده دکترعاملی بود ودرنتیجه آنوقت انجمن ازمیان کسانی که بهنهضت درخارج بهسازمانهای خارجی نهضت گرویده بودند بمرور عناصری رابرای شاخههای انجمن انتخاب میکرد که آنوقت انجمن شعبههای متعددی پیداکرد. یکی ازاینها شعبهای بودکه بنام شعبه "ر" که باتصدی غالیخانی اداره میشد که دراین شعبه "ر" چند تن بودند ازجمله علیرضا رئیس که علیرضا رئیس دانش آموز البرز بود ازمحصلین بسیار بااستعدادبود دررشتهی طبیعی واوهم درقسمت تحقیقات واین نوع امور مسائل فنی تسلط بسیار داشت. بنابراین برنامههای انجمن بمرور گسترش پیدا میکرد وبهمان کیفیت که برنامهها بیشتر گسترش پیدا میکرد نیازمندیهای انجمن هم بیشترمیشد. درهمین مرحله دیگر این مسئله دقیقا" مطرح شدهبود یااین نیازمشخص شدهبود که میبایست برای نهضت نامی را برگزید. پس تقریبا" اصول نظرات وعقاید نهضت مشخص شدهبود، فعالیتها وسیع شده بود سازمان خارجی نهضت بعنوان سازمان اولا" تشکیل شدهبود که باانیکه سازمان خارجی بود وسازمان آشکار وعلنی نهضت بود ولی اعضای کمیتهی عالی رهبری سازمان مخفی بودندوتنها دبیرمسئول سازمان رااعضای سازمان میشناختند که دبیرمسئول هم من بودم. خوب، البته دکترعاملی راکه عملا" نقش تعلیم دهنده مسائل فکری وایدهئولوژیکی رابعهدهداشت.
سازمان خارجی وسعت بسیار پیدا کردهبود، تعدادی ازدانشجویان حقوق پیوستند به سازمان خارجی ودرهمین مرحله بود من سال پنجم دبیرستان بودم بهاحتمال زیاد که اولین مانیفست نهضت تنظیم شد. یک کتابی کوچک یاجزوهای قطور یارسالهای زیرعنوان " ماچهمیخواهیم" . بهرحال کل نظرات وافکار وبرنامههائی که نهضت داشت دراین جزوه جمع آوری شد وارائه شدکه چندفصل داشت والبته درآن سنین من این رانوشتم ودرهریک ازاین فصول بحث وبررسی هست وغالبا" هرفصلی بهشعاری ختم میشود کهاین شعارهـا غالبا" شد شعارهای ارائه کننده نظرات ویا مباحث بعدی. مثلا" ازجمله شعارهای این

کتاب " ما چه میخواهیم" که غالبا " بدنبال هربحثی هرفصلی نتیجه گیری میشد این بود که زنده بودن زندگی نیست. زندگی بندگی نمیباشد" یا جوانان ایران بزرگ به پیش ودرک حقیقت وگفتن حقیقت پیروی ازحقیقت" ، جهان جهان ملت ها است" وفصل آخریا مبحث آخرتا آنجاکه بخاطرم هست میپرداز آنچه که برایران گذشت ونقشی که هیئت های حاکمه و سیاستهای خارجی ایفا کردند وآنچه راکه ما ازدست داديم ودوباره میبایست به آن برسیم و آن این شعاربود این شعاری که بقیه آن رساله با این شعارپایان پیدا میکند." فلات ایران بزیر یک پرچم" که البته منظورازبیان این شعار آن همبستگی ویگانگی واتحاد مجددی است که میان کلیه اقوام ایرانی وسرزمینهای ایرانی نشین میبایست بوجودبیاید. پس کتاب " ما چه میخواهیم" یا جزوه " ما چه میخواهیم" یا رساله" ما چه میخواهیم" اولین رساله ای بودکه نظرات نهضت را یکجا جمع آوری کرد وشعارهائی برای طرح ریزی مبارزاتی وتکوین فکری وایده ئولوژیکی نهضت ارائه کرد. بنابراین درحد یک مانیفست میتوانیم ازآن یادکنیم که این جزوه ویا رساله ی ما چه میخواهیم دست نویس شد وگاهی ماشین شد با ماشین تحریروبعددرنیروهای مختلف وتشکیلات سازمان که بعدعینا " منتقل شد به سازمان نهضت بجای حوزه یعنی کوچکترین واحد سازمانی را ما بعنوان نیرو ازآن یادمیکردیم درنیروها این خوانده میشد، درموردش بحث وبررسی میشد وتعلیمات داده میشد. یک مرحله ی مهم وموثر تکوین وانسجام فکری نهضت مرحله ی اثرگذاری رساله " ما چه میخواهیم " بود. دراین مرحله دیگرمبارزات بیشترمنتقل شدبه محیط های گسترده تروسیع تر ویک مبارزات فکری وایده ئولوژیکی رودررو درگیرپیدا شد. بازبه این نتیجه رسیدیم که این کفایت نمیکند بلکه ضروراست که نهضت درغالب یک نوع تفکراجتماعی ودرغالب یکنوع ایده ئولوژی ارائه بشود تاتوان وقدرت مقابله با مکاتب فکری وایده ئولوژیکی راداشته باشد. البته باید بیان بکنیم ازنظرفکری وایده ئولوژیکی مهمترین وگسترده ترین ووسیع ترین طرزفکری راکه ما باآن روبروبودیم مارکسیسم ـ کمونیسم بود ، بقیه احزاب بودند ولی اینها مایه وتفکری نداشتند کما اینکه رسوخ ونفوذی هم نکردند. آنچه که ما باآن روبرو بودیم درمحیط هائی که بخصوص ما بودیم مارکسیسم ـ کمونیسم بود یعنی قویترینش. پس

این بصورت یک احتیاج مبرم دریافته شد وما معتقد به این مسئله شدیم که اصولاً" درپهنه روزگار ودرپهنه زندگی ملتها ودرپهنه جوامع بشری نبرد تبرد اندیشه ها و ایده‌ئولوژی ها است . بنابراین میبایست یک ملتی که ویک حرکت یا یک حزبی که دارای یک ایده‌ئولوژی مشخص ویک طرز فکرمشخص نباشد این ممکن است یک مدت کوتاهی نضجی پیدا کندکارش وقدرتی بگیرد ولی نتوان ادامه مبارزه وحرکت را بطورمداوم نخواهدداشت ، بخصوص دریک ملتی بمانند ملت ایران ودرشرایطی که ملت ایران بود . پس این مسئله کرارا " دنبال میشد وبحث وبررسی بود که مابرای نهضت چه‌نامی را برگزینیم تابتواند نهضت بگونه‌ی یک تفکروایده‌ئولوژی مستقل ومشخص ارائه بشود وحتی پیشنهادات مختلف میشد شاید برخی ازاعضای انجمن هم درآن هنگام حتی تحت تاثیر آن اندیشه وتفکرجاذب روزبودند که نوعی مارکسیسم ـ کمونیسم یانوعی سوسیالیسم باشد . ولی بهرحال سلیقه‌های مختلف ارائه میشد برای اینکه نام نهضت راچه‌بگذاریم . این هم درانجمن دنبال میشد این موضوع وهم درسازمان خارجی وحتی باتوجه باینکه بالاترین شعاروقت نهضت یعنی همان شعاری که درپایان رساله " ماچه‌میخواهیم" رساله‌به آن ختم میشود " فلات ایران بزیریک پرچم" برخی پیشنهادمیکردند که نام نهضت گذارده بشود نهضت فلاتیسم . حتی برای مدت کوتاهی هم یک چنین نامی پذیرفته شد یعنی یادم هست اولین کتابخانه‌ای راکه‌ما تشکیل دادیم واولین کتابی راکه خودمن به آن کتابخانه تقدیم کردم پشت آن کتاب نوشتم تقدیم به کتابخانه نهضت فلاتیسم . ولی درکوتاه مدت دریافتیم که این نام آن نام نیست‌که بتواند نامی جامع ومانع برای این نهضت باشد . دریکی ازروزها من مجله‌ای را مطالعه‌میکردم مجله آینده .

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۳۰ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهرپاریس ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : ضیاء صدقی

نوارشماره : ۴

ج ـ واندیشه های نهضت را ارائه بکند تشخیص داده نشد بمرور واشاره کردم که یکی از روزها مجله آینده‌را مطالعه میکردم. مجله آینده مجله‌ای بودکه تقریبا" ازقبل از جنگ بین الملل دوم یعنی قبل ازشهریورماه ۱۳۲۰ که متفقین به‌ایران حمله کردند درزمان رضاشاه درایران آغازبه انتشارکرد. این مجله که مجله‌ای بسیارغنی وپربارازنظر تاریخی ، مسائل فکری ، مسائل ایده‌ئولوژیکی ومسائل مربوط به‌تاریخ ایران بود توسط شادروان دکترافشار انتشارپیدا میکرد. دکترافشارمحققی بزرگ بود، متمکن بود ولی براستی تمامی امکانات مالی ووقت‌خودش‌را مصروف میکردبه توسعه فرهنگ‌ایران وکوشش برای باروری فکری واندیشه‌ای نسل متفکر ایرانی . بهمین مناسبت‌که دراین مصاحبه که‌حالا فرصتی پیش‌آمده درواقع ضرور میدانم ازاین مردی که غالبا" امثال اودرجامعه ایرانی بسیاربودند یادبکنم واودرزمان حیات‌خودش تمامی اموال وزندگیش‌راوقف کردبرای توسعه فرهنگ وگسترش‌تاریخ تحولات‌جامعه ایرانی وبنیادی برپاکرد بنام بنیاد افشارکه هنوزهم خوشبختانه ادامه داردکه‌تاآنجائی که اطلاع دارم گویا ایرج افشارکه یکی ازمحققین بهرحال جوان وبنام کشورماست‌فرزند اواست‌که این برنامه‌های پدررادنبال میکند.

س ـ اسم اول آقای افشارچه‌بود؟

ج ـ بخاطرم نمی‌آید. بنابراین این مجله‌را من مطالعه‌میکردم ودر این مجله مجله‌ای بود

که مربوط به‌دوران قبل ازحمله متفقین به ایران بود. دراین مجله من مقاله‌ای را -
خواندم یعنی سرمقاله‌ای راکه شادروان دکترافشارنوشته بود وعنوان این سرمقاله
پان ایرانیسم فرهنگی بود. بنابراین من برای اولین بار درزندگی خودم برخورد کردم
باعنوان پان ایرانیسم. ودکترافشاردراین سرمقاله درواقع جنبه فرهنگی این نهضت
رابیان کرده‌بود وبه دولتها وملتها ومردمی که درجهان فرهنگ فارس قراردارند اشاره
کرده‌بود وبراین نکته تاکید کرده‌بودکه‌ما همه وارثان یک فرهنگ مشترک وعظیم هستیم
این فرهنگ به هیچ گروه خاص ازاین جامعه بزرگ تعلق ندارد بلکه متعلق بهمگی
آنها است. اودراین مقاله مروری کرده‌بود ازکابل رفته بود تاتاشکند، ازتاشکند
رفته بودتاگنجه که نظامی گنجوی هست آنجا، آمده‌بودتاخراسان کنونی، آمده‌بودتا
اصفهان، رفته بود تمامی این مناطقی ازاین منطقه ازجهان راکه کانون فرهنگ فارسی
است بمفهوم وسیع خودش، کانون فرهنگ ایرانی است واوپیشنهادکرده‌بود که‌درست است
که‌امروز گروههائی ازاین جامعه بزرگ درکادرها وشکل های مختلف حکومتی قراردارند
ولی اینها همه یک فرهنگ مشترک دارند بنابراین برای حفظ این فرهنگ دراین جهانی که
هرملتی سعی میکند، هرگروهی سعی میکند فرهنگهای پربارراازبین ببرد وفرهنگ خودش
راتحمیل بکند یک هم آهنگی ووحدت‌نظر بوجود بیاید ودرنتیجه اوپیشنهادکرده‌بود که از
سوی همه‌دولتها ومردم جهان فرهنگ فارسی که درواحدهای مختلف سیاسی حضور داشتند
تاسیس یک فرهنگستان بزرگ بشود که اینها درجهان کنونی برای حفظ فرهنگ فارسی فرهنگ
ایرانی ازنظرفلسفی ازنظرزبان ازنظرنحوه نگارش ازنظرانتشارروزنامه ها ازنظربهرحال
حفظ وبرقراری آن روابطی که به‌کل کولتوروفرهنگ بمفهوم بزرگ ارتباط پیدا میکند
وحدتی راایجادکنند. درنتیجه نام یک چنین پیشنهادویک چنین جنبشی راگذارده بود
"پان ایرانیسم فرهنگی". من وقتی این مقاله رامطالعه کردم وبه این نام برخورد کردم
دیدم آنچه‌راکه مادنبالش میگردیم همین است، آنچه که چندسال بودکه بدنبالش
میگشتیم که بتواند ظرفی باشد که این مظروف رادرخودش قراردهد زیرا مظروف مشخص
شده‌بود برای ما. هماطورکه گفتم اصول ومبادی نهضت شکل گرفته بود. آنهم اصول

مبادی نبود که ما خلق کرده باشیم بلکه دریک بررسی های عمیق بخوبی متوجه شدیم که این اصول ومبادی است که طی تاریخ ایران همواره بعنوان اصول ومبادی وپایگاههای اندیشه‌ای استمرار موجودیت ملت ایران وجودداشته .چون فوراً " به این موضوع اشاره بکنم که برای ملتها به آن مفهوم وسیع که درتاریخ هست که منظورازاین ملتها دولتهای ساختگی نیستند، ملتهائی است که شناسنامه‌شان را، برگ هویتشان را تاریخ به آنها داده نه براساس قراردادهائی ایجادشدند نه براساس سیاستهای خاص . چنین ملتهائی درجهان چندتا هستند، معدود هستند که ازجمله ملت ایران است . مثلاً" ملت چین هم چنین وضعی دارد. ملت ژاپن هم چنین وضعی دارد، ملت هندهم چنین وضعی دارد وبیائید دراروپا ملت فرانسه هم چنین وضعی دارد البته آن قدمت راندارند وملتهای دیگر . درجهان آن مقوله‌هائی که بعنوان ملت شناخته میشوند مقوله‌های تاریخی واجتماعی هستند درواقع به بیانی دیگرملت عبارت است ازیک مقوله تاریخی واجتماعی ، ملت عبارت است ازیک پدیده‌ی تاریخی واجتماعی . خلق الساعه نیست موجودیت ملت . دولتها ممکن است خلق الساعه باشند،سیاستهای مختلف درشرایط مختلف ممکن است ملتها را تجزیه کنندوازآنها دولتهای متعدد بوجودبیاورند، دولتهای ساختگی ممکن است بوجود بیاید ولی ملت راکسی وهیچ سیاستی نمیتواند ایجادکند. ملت یک پدیده تاریخی واجتماعی است ودراین رده با این تقسیم بندی ملت ایران درردیف معدود ملتهای جهان است که موجودیتش ، هویتش باگواهی تاریخ است وپدیده‌ای است تاریخی واجتماعی . وقتی ملت بااین کیفیت شناخته شد که حالا به بحثش نمی پردازیم اصول زیستش یکسان است جزبا تغییراتی درزمانهای گوناگون آنوقت اصول ادامه حیاتش مربوط با موقعیت ژئوپولیتیکیش است ، مربوط با موقعیت فرهنگیش است ، مربوط باگروهها واقوامی است کها وراا حاطه کردند مربوط است با نقشی که فرهنگش درجهان میتواند داشته باشد که درنتیجه اینها یک اصول ثابت است منتهی درزمانهای مختلف باتوجه به شرایط مختلف نحوه‌ی جلوی این اصول فرق میکند. بنابراین آنچه‌راهم که این نهضت برآن تکیه داشت اصولی نبودکه ما درآن زمان یادراین زمان بیان بکنیم، این اصول اصول هزارهاساله تاریخ زندگی ما است

که تاریخ هزارساله ملت ما نشان میدهد هرزمانی که هرجنبش آزادیبخش ومیهن پرست بوجودآمده برآن اصول تکیه کرده نمیتواند تکیه نکند. مثلا" ازجمله اصول غیرقابل تردیدوغیرقابل گذشت ادامه زندگی ملت ایران ازنظرژئوپلیتیکی اینست که خلیج فارس شاهرگ حیاتی ملت ایران است. این ازقبل ازهخامنشیان بوده بعدازهخامنشیان هم بوده درهرزمانی بهمین کیفیت بوده تا امروز. هرزمانی هم هرقدرت متجاوزی خواسته به منطقه تعدی کند به موجودیت ملت ایران تعدی کند سعی کرده چه کند ؟ این شاهرگ حیاتی را دراختیارخودش بگیرد ، تعدی کندو حق تاریخی راکه ملت ایران درآنجادارد که ازطریق آن حق میتواند تنفس کند آن حق راازملت ایران بگیرد. این درتمام تاریخ چندهزار ساله ایران هست. یافرهنگ ایرانی ، فرهنگ ملت ما ، فلسفه ملت ما چون قوی بوده بارور بوده انسانی بوده ، اینکه میگوییم انسانی بوده چون یک فرهنگ انسانی است دراین فرهنگ خشونت نیست ، دراین فرهنگ دگماتیسم نیست ، دراین فرهنگ قبول افکار واندیشه های مختلف هست ، اینست که آنوقت فلسفه وعرفان ایران حرکت میکند میرود تاچین میرود تااسکندریه ، میرود تاقونیه ترکیه ، میرود به همه مناطق مسکونی ومتمدن جهان وقت نفوذ پیدا میکند. اما آنهائی که نمیخواستند آنوقت سعی میکردند این فرهنگ رابکربند محدودش کنند.

س - آقای پزشکپور این زیرساخت اقتصادی که ایده ئولوژی پان ایرانیسم برای جامعه ایرانی درنظرداشت ویادارد چیست ؟

ج - آهان حالا این زیرساخت اقتصادیش متکی است برهمان اصلی که مابه آن اعتقاد داریم یعنی جهانبینی ما ناسیونالیسم است ، اصل اصالت ملت. درنتیجه ما درکل جامعه بشری نه یک ملت برترمیشناسیم نه یک طبقه برتر. پس آنچه که اصل است اصیل است آن ملت است ودرنتیجه کلیه ی برنامه های فرهنگی ، سیاسی واقتصادی باید باتوجه به قبول اصالت ملت ، موجودیت ملت پیاده بشود. درواقع زیرساز اقتصادی نظام اقتصادی پان ایرانیسم همان چیزی است که درآغاز قبل ازاینکه دچارانحراف مارکسیسم - کمونیسم بشود بعنوان سوسیالیسم ازآن نام برده میشد. یعنی اصالت اجتماع. اصولا" سوسیالیسم

یعنی مکتب اصالت اجتماع . اما یک زمانی مارکس آمد واین را منحرفش کرد، آن زمانی که بغلط میگویند سوسیالیسم علمی شکل گرفت . درواقع آن جا دوران منحرف کردن باصطلاح نهضت اجتماعیون بود، نهضت اصالت دادن به اجتماع بود . آنها آمدند ومسئله طبقات جهانی را مطرح کردند ودرنتیجه اینکه باید یک حکومت جهانی پرولتاریائی شکل بگیرد که البته این طرزفکرآنوقت عملا" دراختیار یک سیاستهای استعماری قرارگرفت که بهترین بهره‌گیریش را بعد درواقع درتبدیل استعمارتزاری روسها کردند به استعمار سرخ درحالیکه هردوتایشان استعمارملت روسیه است ، درواقع آنها تزارهای سفید بودند اینها تزارهای سرخ ولی هردوتزارند . حالا شاید این باخشونت بیشتر . حالا ازنظراقتصادی نظام اقتصادی پان ایرانیسم یا نظام اقتصادی هرجنبش ملی وناسیونالیسم که ناسیونالیسم را بشناسد براساس حفظ اصالت ملت ودرنتیجه براساس سوسیالیسم است یا عدالت اقتصادی کامل . درنتیجه دریک نظام ناسیونالیستی بمفهوم واقعی ...

س - میشود درواقع این را جمع بندی کردوگفت که ایده‌ئولوژی پان ایرانیسم یک ایده‌ئولوژی ناسیونال سوسیالیست است منهای آن عقیده‌برتری نژادی ؟

ج - هرگزاینکه میگویم نه برای اینکه آن اصولا" یک ترکیب صحیحی نبود . درواقع آنموقع هیتلرخواست ازدونام استفاده‌کند، آن فقط یک تمهیدی بودبرای استفاده ازاین دوموضع این جالب است یکی عنوان ناسیونالیسم بود یعنی همان جنبش ملت گرا . دوم عنوان سوسیالیسم بود یعنی آن جنبش عدالتخواه . درواقع هیتلر این رایک شکل فریبنده‌ای کرد برای یک تفکری که آن تفکرضدهردوی اینهاست که آن راسیسم بود .

س - بله ، من بهمین جهت عرض کردم منهای آن اعتقادبرتری نژادی .

ج - یعنی آن نمیتواند باشد نه هرگز حتی میخواهم بگویم آن نمیتواند باشد ودرنتیجه چون آن نمیتواند باشد اصولا" واقعا " میبایست دراین نوع جنبش‌ها آن اصطلاح راگذاشت کنار برای اینکه اواندیشه راسیسم راداشت . حق بهمان کیفیت که انترناسیونالیسم فرض‌کنید پرولتاریا مغایربا ناسیونالیسم وموجودیت ملتهاست بهمان کیفیت وخیلی درودرجه خشن تر راسیسم که عبارت است ازمکتبی که برای نژاد اصالت قائل است . راسیسم

عبارت است از مکتب اصالت نژاد. پس اوقائل به موجودیت ملتها دریک محدوده‌ی نژادی نیست. ناسیونالیسم عبارت است از مکتب اصالت ملت. پس ناسیونالیسم تعارض دارد با راسیسم یعنی راسیسم تعارض دارد با ناسیونالیسم. همچنانکه انترناسیونالیسم تعارض دارد با راسیسم. البته انترناسیونالیسم یک فریب تبلیغاتی جهانی بیشتری را تحمیل میکند چون غالبا" هرانسانی ممکن است فکرکند اگرکه جوامع جهانی دریک واحد زندگی میکردند چه‌خوب بود. خوب بله، ولی بسیاری چیزهائی است که نیست یا حالا به آن نمی‌رسیم ودرنتیجه‌آنوقت یک ملتی میبایست سرنوشت خودش را دنبال کند. اما ما به یک برادری جهانی فکرمیکنیم یعنی به یک همزیستی جهانی که آن همزیستی جهانی به چه‌نحوه می‌تواند تأمین بشود با قبول حاکمیت ملتها باشناخت اینکه هرملت حق دارد سرنوشت خودش را تعیین کندوآنوقت دراین جامعه جهانی با قبول این حاکمیت ملتها درنتیجه دریک صلح وودادی زندگی کنند. پس اگربخواهیم با توجه به‌این مسائلی راکه توضیح دادیم یک جمعبندی ساده‌بکنیم پان ایرانیسم ازنظر سیاستهای داخلی وبین المللی برسه اصل متکی است. (۱) مبارزه با استعمار، استعمارکه عبارت است ازاینکه هردولتی یا هرملتی بخودش حق بدهد برحقوق ملت دیگر تعدی وتجاوزکند. پس ما معتقدهستیم به برقراری یک نوع نظام حاکمیت ملی وعدالت اجتماعی حتی درسطح بین المللی. (۲) مبارزه با استثمار یعنی مبارزه با آن نوع نظام حکومتی یا اقتصادی که بنفع گروهی خاص منافع ونتیجه‌ی کارا کثریت مردم را بهرحال غارت میکند. (۳) مبارزه با استبداد. یعنی اینکه بهردلیلی یک عده‌ای خودشان را بخواهند قیم مردم بدانند حالا این هرشکلی داشته باشد زیرعنوان پادشاه باشد یا زیرعنوان ولی فقیه یا زیرعنوان یک حکومت نظامی میلیتاریسم یا حکومت تکنوکراتها. اصولا" اعتقادما اینست بخصوص درمورد ملت ایران هیچ نیروئی سوای ملت ایران بیشترشایستگی وصلاحیت تعیین سرنوشت خودش راندارد. پس مبارزه وموضع گیری دربرابر استعمار، استثمار واستبداد. این کل مسائل پان ایرانیسم رابا خودش دارد چه درسطح ملی چه‌درسطح منطقه‌ای وچه‌درسطح بین المللی.

س - میخواستم ازحضورتان خواهش کنم که بپردازیم به رویدادهای سیاسی ایران.

ج ـ بله . حالا این نام را میگفتم که به آن بپردازیم بنابراین وقتی این مقاله را من خواندم دیدم ایشان جنبه‌ی فرهنگی این نهضت را کاملا" بیان کرده ودرنتیجه خوب پس نام پان ایرانیست را دریافتم که میتواند آن نام جامع ومانع برای نهضت باشد.
اپ. درانجمن مطرح شد مدتها بطول انجامید موافق ومخالف داشت . نظرات مختلف مورد بررسی قرارمیگرفت تااینکه دوحادثه اتفاق افتادکه حادثه مهمترودومش که حالا به آن اشاره میکنم ، چون حادثه اول مربوط بودبه اینکه باهمین داریوش همایون مابرای انجام ماموریتی رفتیم که‌یکی ازمین هائی راکه اطراف امیرآباد بود وآنموقع مرکز نیروهای آمریکائی بودکه‌ترک کرده‌بودند رفته‌بودند ولی اطراف امیرآبادکه بعدشد کوی دانشگاه مین گذاری ها مانده بود. مارفتیم یکی ازاین مین هابرداریم برای برنامه‌هائی که‌داشتیم. آنموقع ما سال چهارم یا سوم دبیرستان بودیم - چهارم بودیم - ۱۵ اردیبهشت ، فکرمیکنم، ۱۳۲۶ بود جمعه‌ای بود که رفتیم برای انجام این ماموریت که‌بهرحال شرحی مبسوط دارد که درآنجا یکی ازاین مین ها منفجرشد وپای چپ داریوش همایون ازآرنج بکلی متلاشی کرد.
س ـ منظورتان اززانوست .
ج ـ نه ،نه از..
س ـ ازمچ پا ؟
ج ـ ازمچ پابله . که البته ماسه نفربودیم یک نفرسومی هم باما بودکه اووقتی این صحنه رادید نتوانست تحمل کند گریخت ورفت که رفت وآنجا من بودم وتنها او ، آنوقت هم هنوزآنجا هیچ ساختمان وچیزی نبود که باآاینکه منطقه مین گذاری شده بود من بخوبی یادم هست درواقع چشمهای اورابستم وخودم راتسلیم اراده‌ی خداوند کردم ورفتم واورا بغل کردم وآوردم بیرون که بعد حالا شرحی داردکه به‌بیمارستان رساندم اورا دربیمارستان سینا که دیگر وقتی پدرمادر اورا خبردادیم ازوقوع این حادثه که دکترمنصورکه‌دستیار پرفسور عدل بود دیگرپای اوراعمل کرد یعنی درواقع آن قسمت رابدوراانداختند که درنتیجه پای مصنوعی گذارد وشرحی مبسوط دارد که‌خوب‌اگراینکارنشده‌بود اوازبین رفته

بود. متعاقب این موضوع که خوب انجمن مواجه با اشکالاتی شد، متعاقب این موضوع درخرداد ماه همانسال علیرضا رئیس که همانطوریکه بیان کردم قسمتی از کارهای فنی انجمن را انجام میداد وقتی آخرین امتحان خودش را میدهد درشم طبیعی وبمنزل میآید یکی از نارنجک هائی راکه ما این را ازیکی از انبارهای تسلیحاتی ارتش که منفجرشده بود سرخ حصار میرفتیم ازتوی این دخمه‌ها اینها را با قبول خطرات عجیب برمیداشتیم اززیر خاک پیدا میکردیم میآوردیم او مشغول بود که آنرا آماده‌کند برای مواردی که میبایست ماموریتهائی اعضای انجمن انجام میدادند درمورد همان لیست سیاهی که یادآورشدم. وقتی مشغول اینکاربود یکی از این نارنجک هاکه زنگ زده بودواین میخواست آنرا بازکند تافیتیله بگذارد منفجرشد که درنتیجه علیرضا رئیس قطعه قطعه شد بدنش و اتاق مسکونیش منفجرشد. این سبب شدکه آن شعبه مورد پیگرد قرارگرفت واعضای آن شعبه نه‌بعنوان اینکه دلائلی پیدا کرده‌باشند چون نزدیکترین دوستان رئیس را پرسیدند که چه‌کسانی هستندوهمانهائی بودندکه مدام به‌خانه‌ی اوآمدوشد داشتند بازداشت شدند.

س — چه‌کسانی بودندآقا ؟

ج — مهمترینشان علینقی عالیخانی بود ولی مرحله‌ای بودباتمام این اوصاف هیچ قسمت دیگراز این انجمن لونرفت یعنی اینطوربادقت کارمیشد. درنتیجه موضوع شهادت رئیس که پیش‌آمد درواقع شرایطی آماده‌شدبرای اینکه آن پیشنهادی راکه من داشتم دوباره مطرح کنم که نام نهضت راپان ایرانیسم بگذاریم ودرنتیجه بحث وبررسی های بسیاری که شدوضمنا " دریافت شدکه اصولا" ایجاب میکند که دیگرنهضت با این مسائلی که برا وگذشته بایک نام جامع ونیرومند وکامل حرکت بکند پذیرا شدند اعضای انجمن که این نام انتخاب بشود وخود من شرحی راتهیه کردم که نام آن شرح یا آن قطعنامه‌راگذاردیم" فرمان رئیس " بنابراین" فرمان رئیس" عبارت است ازاولین سندی که‌بموجب آن سند ازسوی هیئت مرکزی انجمن نام نهضت پان ایرانیسم گذارده شد. درآن سند بیان شده‌است که کلیه‌ی کسانی که به این نهضت معتقدند وفرزندان ایران بدنبال این نهضت آزادگی بخش ووحدتبخش که حرکت میکنند میبایست نام پان ایرانیسم رابعنوان نامی بیان کننده آرمانهای ملت

ایران پذیرا بشوند ودرهمان فرمان آمده است که ما روی درفش ملی ایران یک نوار مشکی را میآوریم که همینطورهم شد آرم پان ایرانیست همواره یا نوار مشکی است که این نوار نشانه‌ی ماتم وعزاداری ما است یعنی تا وقتی که جامعه بزرگ ایرانی درهرحال پراکندگی وتفرقه است وحقوق او همچنان توسط سیاستهای ضد ایرانی غصب شده ما ماتم داروعزادارهستیم وهرپان ایرانیستی این هدف والا را میبایستی دنبال بکند که یکروزی این نوار سیاه از روی درفش ملی ایران برداشته بشود وآن زمانی است که جامعه‌بزرگ ایرانی دوباره آن انسجام ویگانگی وموضع بحق خودش را درکل جامعه بشری پیدا میکند بنابراین نام پان ایرانیست به این کیفیت بعنوان نام نهضت انتخاب شد. خوب حالا بفرمائید دراین زمینه یا موارد دیگر اگر...

س - من میخواستم از شما سئوال کنم که درآغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت نهضت پان - ایرانیسم چه‌نقشی درآن مبارزات داشت؟

ج - هنوزنهضت ملی شدن نفت آغاز نشده بودکه بعدازانتخاب نام پان ایرانیسم برای نهضت بموجب فرمان رئیس دوران زمان خارجی تلاش وسیعی شروع شد برای اینکه ما افکار و اندیشه‌های نهضت را با توجه به نامی که برای نهضت انتخاب شده‌بود شکل بدهیم ودرواقع دیگر جهانبینی نهضت دریافت شده‌بود، نام نهضت دریافت شده‌بود انتخاب شده‌بود، فصول افکار مشخص بود پس میبایست دیالکتیک نهضت یا منطق نهضت واصول افکار وعقاید نهضت را تنظیم بکنیم. درنتیجه یک گروه سه نفری برگزیده‌شدند درنظرگرفته شدند برای انجام این کار که این گروه سه نفری عبارت بودنداز دکترعاملی ، خودمن ودکترعالیخانی . نام این هیئت گذارده شده " کانون آرمان شناسی " . پس کانون آرمان شناسی مسئولیت تعلیم‌وضمنا " تنظیم وجمع آوری اصول افکار واندیشه‌های نهضت را بعهده گرفت . کانون آرمان شناسی شاید بیش از چندماه کارکرد ودرنتیجه ما آنچه‌را که از شعارهای نهضت قطعنامه‌های نهضت " ما چه‌میخواهیم "، ومسائل دیگری که دراین مدت تعلیم داده شده بود داشتیم یکجا گردآوردیم. بجهت احاطه‌ی خاصی که دکترعاملی داشت وظیفه‌ی تنظیم وتالیف

این امرمهم بعهده دکترعاملی گذارده شد. دکترعاملی درنتیجه تمامی این مسائل راگرد آوری میکرد وما هم طی جلسات متعددی که غالبا" درهرهفته داشتیم این مسائل مختلف را بررسی میکردیم ، اودستآوردهای این مذاکرات را هم میگرفت بعدتنظیم میکردومیآورد. درنتیجه منجرشدبه‌تنظیم یک جزوه‌بسیارمهم که درواقع‌میشود گفت بصورت قانون اساسی فکری وایده‌ئولوژیکی پان ایرانیستها است که بعدنام اوراگزاردیم بنیاد مکتب پان ایرانیسم. پس‌بنیاد مکتب پان ایرانیسم یک رساله‌ی بسیارفشرده‌ای است که غالبا" حاوی سرفصلهای این نهضت است درچندفصل وشایددرحدخود یک نشریه‌ی ایده‌ئولوژی وعلمی بی مانندباشد که البته‌آن ذهن بسیار گسترده وبازوعلمی دکترعاملی عامل اصلی بود برای تنظیم بنیاد. بنابراین بنیادمکتب پان ایرانیسم که در۱۳۲۶ تنظیم شد،در۱۳۲۷ انتشارپیداکرد واولین نشریه‌ی رسمی پان ایرانیست بود. ودرنتیجه‌نام،دراین مرحله، نهضت شد مکتب پان ایرانیسم یعنی تام تشکیلات‌نهضت شد مکتب‌پان ایرانیسم. پس نهضت شدنهضت پان ایرانیسم ، تشکیلات‌نهضت شد چی ؟ مکتب پان ایرانیسم. پس ما از مرحله گذشته واردمرحله جدیدی شدیم ، درنتیجه سازمان خارجی وانجمن هم بمرور کارش متوقف شد تمامی اینها منتقل شد به مکتب پان ایرانیسم ودرخودبنیادهم پیش‌بینی شده بود درتعلیمات‌هم پیش‌بینی شده‌بودکه ماتا مرحله‌ی حزب‌حالا زمانی فاصله داریم ومکتب نقش‌تعلیم دهنده وسازندگی گروههائی رابعهده دارد تاوقتی شرایط آماده شد آنوقت تشکیل حزب بدهد. دراین زمان ضمنا" اولین نشریه وابسته به پان ایرانیستها منتشر شد که این روزنامه "ساسانی" بود . روزنامه "ساسانی"روزنامه‌ای بودکه‌صاحب‌امتیازآن آقای صادق بهداد بود که آنموقع ازوکلای دادگستری بود، چون ماهاپان ایرانیست هیچکس را نداشتیم که ازنظرسنی درآن حد باشدکه بتواند امتیازی بگیرد چون آنوقت تا آنجا که یادم هست بالاتراز ۳۰ سال مانداشتیم ویکی ازشرایط اینکه کسی امتیازبگیرد این بودکه حداقل ۳۰ سال داشته باشد . آقای صادق بهداد یک مرد میهن پرست‌وناسیونالیستی بود حالا هم مشغول انجام مطالعاتی است‌وتحقیق میکندواستنباط من اینست‌که همان ویژه‌گی فکری را هنوزهم دارد. ایشان امتیاز روزنامه "ساسانی"راگرفته بود به‌کیفیتی ماآشنا

شدیم و آماده شدکه با امکانات خودش عملا" روزنامه را در اختیار نهضت بگذارد. بنابراین روزنامه "ساسانی" منتشرشد. در این زمان ما در دانشگاه بودیم. حضور ما در دانشگاه انتشار روزنامه "ساسانی" مصادف شد با آغاز مبارزات ملی شدن نفت یعنی قبل از آنهم یک چنین همکاری بود زیرا قبل از دوره پانزدهم مجلس بود که مصدق درمجلس حضور داشت ودرنتیجه ما پان ایرانیستها نسبت به مبارزاتی که او درمجلس انجام میداد باتفاق تنی چندیگر از همکارانش، البته ببخشید دوره چهاردهم بود..

س - دوره چهاردهم باید بوده باشد.

ج - بله اشتباه کردم دوره چهاردهم. دوره چهاردهم یک چنین هماهنگی میان ما و مبارزات دکترمصدق بود بخصوص گذشته ازجنبه های دیگر مهمترین موضوعی که دردوره چهاردهم مطرح شد ازطرف دکترمصدق پیشنهادشد موضوع منع اعطای امتیاز نفتی بهرکشور خارجی بود که درواقع اومقدمه وباصطلاح مرحله اول و غیرقابل تفکیک ازنهضت ملی شدن نفت است.

س - تعقیب سیاست موازنه منفی دکترمصدق.

ج - تقریبا " تعقیب سیاست موازنه منفی او ولی بهرحال صریحا " این پیشنهاد عبارت بود که بهیچ کشورخارجی نفت داده نشود. البته بازقبل از این هم مراحلی بود، مراحل قبلیش هم این بودکه نمیدانم بخاطرتان هست یا نه ؟

س - اینها ثبت است در مذاکرات مجلس چهاردهم.

ج - کافتارادزه آمد ازطرف روسها وحزب توده دمونستراسیونی را برقرارکرد برای دادن نفت به روسها که ما هما نموقع که دانش آموز بودیم دریک مبارزاتی قرارگرفتیم با همین تظاهرات حزب توده. بنابراین از این پیشنهاددکترمصدق که خوب درخارج هم ابعادی پیدا کرده بود وموافق ومخالف با این پیشنهادبودند موافقین که ملت ایران بودند و مخالفین هم عبارت بودند، مخالفین این پیشنهاد، ازحزب توده، عوامل نفتی شرکت نفت همانچه بعدشدجبهه توده نفتی. پس این پیشنهادرا ما به شدت تایید میکردیم ودر دانشگاه ومحیط های مختلف ما با مخالفان پیشنهاد دکترمصدق مبارزه داشتیم. تا موضوع

منجرشدبه تحصنی که درمورد انتخابات دردوره شانزدهم یعنی قبل ازانتخابات ..

س - سال ۱۳۲۸ .

ج - دوره شانزدهم دکترمصدق وگروهی دیگردربارکردند درخیابان کاخ ودانشجویان میهن پرست وگروه بسیاری بحمایت ازتحصن کنندگان برآمدند . درآن هنگام ، بهرحال مانقش فعالی رابعهده گرفتیم یعنی فعالانه درآن برنامه وآن تظاهرات وآن فعالیتها شرکت کردیم . پس این سابقه همچنان ادامه داشت که دوره شانزدهم مجلس که ما دردانشگاه بودیم یعنی من دیگرسال سوم ، بله ، دانشکده بودم ودیگردانشجویان پان ایرانیست هم که بودند وهنوزنه نام جبهه ملی مطرح شده بود نه شعارملی شدن نفت بلکه موضوع مبارزه برضد شرکت سابق نفت آغازشده بود مسئله مقارن بود بازمانی که دیگرمقدمات آمدن رزم آرا فراهم شده بود .

دراین زمان تقریبا " آخرین سنگری که دراختیار حزب توده باقی مانده بود متاسفانه آنموقع دانشگاه تهران بود چون بعدازحوادث آذربایجان دربسیاری ازمحیط های اجتماعی ایران دیگرموقعیت خودش راازدست داده بود ، درروستاها ، درکارخانه ها اینها دیگر موقعیت نداشت . حقیقت اینستکه هنوزدانشگاه دراختیارحزب توده بود یعنی قدرت عظیم اینها دردانشگاه داشتند وضمنا " هم تمامی نیرویشان رانه تنها آنها بلکه همانطوری که بیان کردم جبهه توده نفتی که بعدبحق این نام رابه این جبهه دادند اینها تمام نیرویشان رامصروف کردندبرای تقویت خودشان دردانشگاه یعنی میخواستند دانشگاه را دراختیارداشته باشند . خوب ، پس ما دردانشگاه مبارزه سختی راباآنها پیدا کردیم و هسته ای که آنموقع بصورت متشکل ومقاوم دربرابر اینها قرارداشت پان ایرانیست بود . درنتیجه این مبارزه میان پان ایرانیستها وتوده ای ها خیلی سخت بود ،یعنی روزی نبودکه زدوخوردنشود ، روزی نبود که مجروح نشوند کسانی وپان ایرانیستها واقعا " بااتکا بر آن قدرت ایمانشان وتوده ای ها بااتکابر گروههای بیشتری که دراختیارداشتندوحتی حمایتهائی که ازخارج میشدند یعنی بسیاراتفاق میافتاد که مثلا" ازکارخانه چیت سازی که هنوز دراختیارحزب توده بود ازمراکز مهم فعالیت حزب توده بودوعملا" آنجا راآن -

کمیته‌های خاص جبهه توده نفتی اداره میکرد گروههائی را میآوردندبه دانشگاه برای مضروب کردن ومجروح کردن پان ایرانیستها . سایر عناصر که هماهنگی هائی داشتند آنوقت هنوز بعنوان ملیون نامیده میشدند یعنی هنوز نه نام جبهه ملی مطرح شده بود نه اصولا" شعار ملی شدن نفت . باتمام این اوضاع کار به جائی رسیدکه دیگر حزب توده نتوانست در دانشگاه برابر پان ایرانیستها یا سایر دانشجویان دیگر که ملیون بودند و همه هماهنگ درمبارزه برضد شرکت نفت مبارزه را دنبال میکردند مقاومت بکنند . همان طوریکه میدانید البته حزب توده ابتدا شعاری راکه در این نهضت عظیم مردم ایران بر ضد شرکت نفت مطرح میکرد مثلا" این بودکه حقوق کارگران تعدیل بشود زیاد بشود یا خانه به آنها داده بشود یا مسائل دیگر از این قبیل وبعد که مبارزات پیش رفت ومسئله شعار ملی شدن مطرح شد آنها شعاری راکه مطرح کردند عبارت بود ازشعار لغو قرارداد در حالیکه میدانید خیلی فرق است . لغو قرارداد یعنی باید یک قراردادی وجودداشته باشد تا بعدبگوئیم لغو بشود درحالیکه شعار ملی شدن نفت ازنظرحقوقی عبارت بود ازاینکه اصولا" هیچ قراردادنافذ وقانونی وجودنداشت وآنوقت اگرقرارداد پذیرفته میشد این آثارحقوقی که برلغوش مترتب میشد مسائل دیگری بودکه اصولا" با مسئله ملی شدن واینها چه ازنظرحقوق داخلی وچه ازنظرحقوق بین الملل تغایر بسیار داشت . پس این مبارزات دردانشگاه نضج گرفت . ما برای اولین بار توانستیم که ترتیب یک دمونستراسیون وسیع وهمگانی را دردانشگاه بدهیم که حتی اعضاء حزب توده هم ناچار ازحضوردرآن دمونستراسیون شدند ودرنتیجه کلیه‌ی دانشجویان دانشگاه حرکت کردندورفتند مقابل مجلس وازموضع مصدق ودیگرنمایندگانی که با او همکاری میکردند دفاع کرد .

س - اقلیت مجلس شانزده .

ج - اقلیت مجلس شانزده . بمرور مبارزات بالا گرفت تا اینکه مسئله ملی شدن نفت مطرح شد . وقتی مسئله ملی شدن نفت مطرح شد ازطرف مکتب پان ایرانیست یک شعاری مطرح شدکه البته این نه من باب این هست که درواقع بخواهیم سهم خاصی را برای خودمان قائل بشویم . استنباط من این مبارزه یک مبارزه وسیعی بودمربوط به ملت ایران ، حتی مبارزه‌ای نبود

نهضتی نبودکه شخص مصدق ایجادکرده باشد منتها مصدق امانتدار ادامه این نهضت بود.
و این امانتداری را هم درآن حد توانائی خودش بخوبی انجام داد.
بهرحال ، شعاری ازطرف مکتب پان ایرانیسم مطرح شدومنتشرشدوپخش شد زیرا ین عنوان که
" صنعت نفت درسراسر ایران میبایست ملی شود" . ما این شعار را پیشنهادکردیم فرستادیم
ویک کمیسیون نفت که درمجلس تشکیل شده بود. البته سایرین هم یک چنین پیشنهاداتی
کردند ودرنتیجه واقعا " لطف کاردرهمین است . بابرداشت ازاین تمایل عمومی آنوقت
کمیسیون طرح ملی شدن نفت را درسراسر ایران تنظیم کردوبه مجلس پیشنهادکرد که آن
طرح عبارت از این بودکه صنایع نفت درسه مورد درسه مرحله وبطور غیرقابل استثنا
درسرتاسر ایران چه درمرحله اکتشاف ، چه درمرحله استخراج وچه درمرحله تولید وباید
بگویم که چه درمرحله ارائه به بازارهای فروش که حالا این مسئله بعدی است که البته
این صریحا " درآن طرحی که به مجلس دادند آورده نشد ولی بعقیده ی من موردی بودکه
بعدا ین جنبش ملت ایران را تکمیل کرد یعنی بطورقطع یکی ازخواست های ملت ایران بود
میبایست ملی بشود. طرح برآن سه مورد تاکید صریح داشت یعنی سه موردی که مربوط
باشد به اکتشاف ، استخراج وتولید وبه جامعیتش درتمام ایران .
س - آقای پزشکپور، بپردازیم رسما " ومنحصرا " بفعالیت های مکتب پان ایرانیسم
درآنموقع . آقای داریوش فروهرآنموقع جزوشما بودند درآن زمان ؟
ج - درآن تاریخ نه. آقای داریوش فروهر موقعی که من دردبیرستان دارالفنون بودم
همانطورکه یادتان باشد گفتم که مدتی درکلاس ششم ادبی دبیرستان دارالفنون بودم
مصادف بودبا زمان یعنی هنوز باآن مرحله ازمبارزات ولی هنوز جنبش نام ملی شدن
نفت را بخود نگرفته بود که درآنجا آقای داریوش فروهر وتعدادی دیگررا که همکلاس من
بودند درششم ادبی من دعوت کردم واینها آمدند عضومکتب پان ایرانیسم شدند ولی
بعدازچندی ایشان باتفاق آقای محسن کلالی ویکی دونفردیگر ازمکتب پان ایرانیسم جدا
شدند..
س - این چه سالی بود آقای پزشکپور؟

غ - این فکرمیکنم که همان ۱۳۲۸ بود شاید.

س - علت جدائی چه بود آقا؟

ج - علت جدائی این بودکه بیشتریک اختلاف سلیقه بودوآن به این کیفیت که بهرحال ما معتقد بودیم که نهضت پان ایرانیسم یک نهضتی است، یعنی با این اعتقاد اولا" شکل دادیم این نهضت راکه یک نهضتی است که این ازتاریخ ریشه گرفته دراین مقطع زمان رسالت مهمی دارد وحوادث بسیاری را هم درپیش خواهد داشت. بنابراین میبایست بصورت یک نهضتی مستقل دروزای این مسائل سیاسی حرکت کند. همکاریهائی درهرزمان میتوانند داشته باشد اما نمیبایستی این همکاریها بصورتی باشد که بطورکامل غرق در...

س - یعنی همکاری با دولت وقت منظورتان است؟

ج - با جنبش های مختلف، با مسائل مختلف چه بسا با دولت وقت کما اینکه مادرمواردی همین کاررا هم کردیم اما همکاریها یا مخالفتها برای یک نهضتی که دارای یک چنین ریشه های اصیل باشد اصالت تام ندارد یعنی نه تمام موجودیت نهضت غرق درآن مخالفت میشود نه تمام موجودیت نهضت غرق درآن همکاری میشود بهمین دلیل بودکه اشاره کردم کننه پان ایرانیست یک نهضتی نبود که برای مبارزه با مارکسیسم - کمونیسم ایجادشده باشد نه. آن درمسیری که حرکت میکردیم ما با مانعی برخوردمیکردیم مبارزه میکردیم کما اینکه ازنظرما مثلا" فراماسونری درایران یک تشکیلات ضدمصلحت ملی ایران است، یا تشکیلاتی برابر ناسیونالیسم ایران بود باآن هم مبارزه داشتیم. آن هم یک تشکیلاتی بودکه درایران با ستنباط ما دریک شرایطی نوعی دیگرازانترناسیونالیسم رادنبال میکردوبسود سیاستهای ضدایرانی دیگر. البته همانطورکه بسیاری ازکمونیستها یا کسانی که عضو حزب توده شدند اینها تمایل واقعی یا تمایلی برای مخالفت با مصلحت های ملی نداشتند شاید برخی هم که عضو فراماسون شدند اینها هم یک چنین تمایلی نداشتند اما کل این تشکیلات به این کیفیت بود کما اینکه همین نقش راهم طی تاریخ ایران ایفاکرد از زمانی که تجزیه ایران شروع شد. یعنی هرکجا شما تجزیه ای ازایران می بینید دست فراماسونری درکاربوده، آخرینش هم تجزیه بحرین بود.

س ـ که میرسیم به آن ماجرا .

ج ـ که کی انجام داد؟ که آنجا هم بالاخره یک عضوی از فراماسونری این برنامه را انجام داد، هویدا وسایرین . درهریک از مراحل چیز، مرحله از تاریخ تجزیه ایران ، از تجزیه قفقاز بگیرید تا بحرین که دست فراماسونری بهرحال بهرکیفیت مداخله داشته وآخرینش هم آن بود . امابهرحال ما اعتقادبراین داشتیم که پس این نهضت دارای یک وظیفه ورسالتی بالاتر است . نمیبایست بطورکلی مستهلک بشود درهیچ تشکیلات دیگری .
آقای فروهروچندتن دیگر اینها تمایل به یک نوع همکاریها ویا اقدامات سریعتروزودرس تر داشتند ودرنتیجه این نحوه وروش را خوب دنبال میکردند .

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۳۰ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۵

ج ـ تا اینکه مبارزات نفت وملی شدن نفت بمرور شکل گرفت ومقدمات تشکیل جبهه ملی فراهم شد. ایشان وچندتن دیگر این سلیقه را داشتندکه تقریبا " ما بنحوی عمل کنیم که ازنظرتشکیلاتی درواقع ملحق شویم به این برنامه. ما ضمن اینکه معتقد بودیم که میبایست شعارملی شدن نفت را تایید کرد واین مبارزه را تایید کرد اما اعتقاد به این نداشتیم که مکتب پان ایرانیسم ملحق بشود ازنظرتشکیلاتی وسازمانی به هریک از این سازمانها یا بهرسازمان دیگری. بنابراین یک چنین اختلاف نظرهائی سبب شد که اینها جدا شدند تشکیلاتی را بوجودآوردند بنام "نبرد ایران."
س ـ حزب ملت ایران؟
ج ـ نه، آن مرحله‌ی دیگری است. تشکیلاتی را بوجودآوردند بنام "نبردایران" که تشکیلات محدودی بود که دیگر دراین هنگام بین سال سوم قضائی دانشکده حقوق بودم که داریوش فروهرهم که ششم ادبی همکلاس من بود چون سال سوم ایشان هم مثل اینکه، نه سال سوم سیاسی بود بهاحتمال زیاد، سال سوم سیاسی دانشکده حقوق بود. آن آقای صارم الدین کلالی هم که ازکلالی های خراسان است. البته او وقتی ما واردانشکده‌شدیم او سال سوم دانشکده‌بود بنابراین آن مدتی بودکه دیگر دوسال بودکه فراغت تحصیل پیدا کرده بود. خوب، دراین هنگام دیگرموضوع ملی شدن نفت مطرح شده‌بود. مرکز مبارزات، همانطوریکه اشاره کردم، کجا بود؟ دیگردانشگاه تهران بود. پس مبارزات میان

پان ایرانیستها وملیون وجبهه توده نفتی خیلی شدید شد. باتمام این اوصاف یک مبارزه هماهنگی بین همه ملیون بود یعنی گذشته ازاینکه خودما ومثلا" فروهروکسانیکه با او همکاری داشتند همکاری داشتیم بمرورسایرکسانی هم کەدراطراف دکتربقائی گرد آمدەبودند یا درصفوف مختلف اینها همه با هم همکاری میکردیم . ولی هنوزچون شکل تشکیلاتی سایرین نگرفتەبودند ازنظر حزب توده محور پان ایرانیستها بودند. بنابراین یک طرح ریزی وسیع شد برای حمله به پان ایرانیستها . دردانشکدەهای مختلف ماانتخابات را بردەبودیم ، یعنی ملیون . دردانشکده حقوق درکلاسهای مختلف انتخابات انجام شد و انتخابات را ما بردیم . انتخابات سال سوم باقی مانده بود وبسیارحائزاهمیت بود نه تنها ازنظرانتخابات دانشکده بلکه ازنظر مسئله مهم مبارزات مربوط به ملی شدن نفت زیرا دراینجا دیگرشعارها مشخص شدەبود یعنی شعار دکترمصدق شعار فراکسیون اقلیت و شعارفراکسیون نفت وشعار ملت ایران عبارت بود ازملی شدن نفت درسراسرایران .
دربرابر این شعارجبههتودهنفتی که چهرەی تشکیلاتی ومبارزاتیش حزب توده بود چه شعاری را مطرح کردەبود؟ شعار " لغو قرارداد". پس این دوشعارمشخص دوجبهەی مبارزاتی بود سنگینی بارمبارزات هم به دانشگاه منتقل شدەبود. گروهی هم که مقابل اینها بود ازنظرتشکیلاتی پان ایرانیستها بودند وآن جائی هم که نقطه اوج مبارزات در داخل دانشکده شدەبود انتخابات سال سوم قضائی دانشکده حقوق بود ومن اطمینان داشتم کەآن انتخابات راخواهیم برد. روزپنجشنبەای بود بسمت دانشگاه میآمدم برای اینکه بیائیم بکلاس وانتخابات راانجام بدهیم. واردمحوطەی دانشگاه شدم دیدم دانشگاه سخت منقلب وغیرعادی است . باتفاق یکی ازدوستان پان ایرانیست میآمدم که افسراحتیاط بودکه دردانشکده دندانپزشکی دانشجوبود. آنوقت اینطور بود بسیاری از افسران یاافسران احتیاط دردانشکدەها بخصوص دانشکدەهای پزشکی تحصیل میکردند که شاید بشناسید این دکترخلوتی بود دندانپزشک مشهوری شده درایران . باهم میآمدیم اواسط دانشگاه که رسیدیم چندنفربەمن رسیدندازدانشجویان دانشکده حقوق وگفتند که شما نروید به دانشگاه چون ازطرف حزب توده بیش از ۴۰۰ نفرآمدەاند باسلاحهای مختلف

اینها مسلح هستند ودانشکده را درمحاصره دارند ومنتظرشما هستند وشما را خواهندکشت .
وموضوع بسیارحائز اهمیت بود. یعنی اگر حزب توده موفق میشد که ما را ازدانشگاه بیرون بریزد وباصطلاح میدان مبارزاتی دانشگاه را ازچنگ ماخارج کند درواقع تمام دانشگاه دربست دراختیارحزب توده قرارمیگیرد ووقتی تمام دانشگاه دربست دراختیارحزب توده قرارمیگرفت پس اینها سنگرمهمی را پیدا میکردند ضدنهضت ملی شدن نفت ودرواقع ازآنجا لطمات اساسی را برنهضت وجنبش وارد میآوردند . بنابراین تمام بسیج شان راکردند برای اینکار ومن همانجا گذشته ازمبارزه نهضتی خودم بعنوان بهرحال مسئول پان ـ ایرانیسم بهمین موضوع فکرکردم یعنی اگرمن برمیگشتم درواقع برگشت من آنموقع از دانشگاه عبارت بودازاین که ما دیگربه محوطه دانشگاه واردنشویم واینکه بطورکلی دانشگاه دراختیارتوطئه های جبهه توده نفتی قرار بگیرد . حالا مصادف با چه زمانی بود؟
رزم آرا شده بود نخست وزیرورزم آرا با حزب توده وروسها وانگلیس ها مذاکراتی داشت وتوافقهائی پیدا کرده بود　وچون میدانستند برنامه اینطوراست حتی آن تعدادپلیسی را هم که بطور معمول درخارج ازدانشگاه بود آنروز نبود .
بنابراین مسائل رابررسی کردم وبه دکترخلوتی ، که البته آنموقع هنوزدکترنبود، طبق رسم خودمان گفتم، " سرور من میروم وارد دانشکده میشوم وبرگشت من یعنی اینکه همه چیز دربست تسلیم حزب توده وموتلفین آنها بشود . من میروم اما شما بروید به دانشکده پزشکی ودندانپزشکی "که آنجا غالبا" افسرها به دوگروه تقسیم شده بودند　تعدادی با حزب توده همکاری میکردند بقیه که غالبا" عناصرمیهن پرستی بودند اینها ازطرفداران ما بودند وحمایت میکردند . وضع هم دردانشگاه طوری بودکه افسران غالبا" مسلح می ـ آمدند همه اسلحه داشتند حتی تعدادی ازدانشجویان سویل هم اسلحه داشتند . گفتم ، " فقط شمابروید به اینها اطلاع بدهیدمن رفتم دراین درواقع دام وشماخودتان رابرسانید ومن خواهم رفت به دانشکده ". گفت ، " خیلی خوب ." اورفت بطرف دانشکده پزشکی ومن آمدم بطرف دانشکده حقوق . وقتی آمدم دیدم تعدادی ازهمان گروههای خاص که غالبا "

هم کارگران کارخانه چیت سازی بودند اینها با قمه وشوشکه وچماق وبا طورچه بسیا
سلاحهای گرم هم داشتند دورتادور دانشکده را گرفتند . وارددانشکده شدم با زتعدادی از
دانشجویان حقوق آمدندکه شما چرا آمدید برگردید . گفتیم نه ، واردشدم . بمحض اینکه
واردشدم دونفرآنجا ازدانشجویانی که عضو حزب توده بودند ایستاده بودندکه می شناختمشان.
یکی بعدبمانند بسیاری ازتوده ایهای دیگر که غالبا " اینها آمدند درواقع درزمان
شاه موقعیتهای بسیارپیدا کردند . شاه متاسفانه راه، بگمان خودش، مبارزه اوباحزب توده
یا جبهه های مخالفش این بود بجای اینکه بمسائل اجتماعی بپردازد به آنها رشوه
میداد . درنتیجه بسیاری ازموقعیت های مملکتی دراختیارعناصرحزب توده قرارگرفت
ازهیئت دولتش بگیرید تا مجلسش تا چیزهای مختلف . یکی ازاینها کسی بود بنام ، که هنوز
هم هست ، احمد قاسمی ، لابد میشناسید؟

س - بله ، بله .

ج - که ایشان بعدسالهای متمادی مفسرآنچنانی دستگاههای تبلیغاتی بود، احمدقاسمی .
احمدقاسمی لیدر توده ای های دانشکده حقوق بودورآنموقع ویک خانم دیگری بنام مدنی
که اوهم یکی ازدانشجویان عضو حزب توده بود . من وقتی وارد دانشکده شدم آن دوتا هم
آنجا ایستاده بودند واشاره ای کردند به چندنفری که با آن گروه محاصره کننده خارج
درتماس بودند درنتیجه آنها حلقه ی محاصره را تنگ کردند . دکترحسن افشار رئیس دانشکده
بود اودستور دادکه درهای دانشکده را ببندند ولی اینها تمام پنجره ها وشیشه ها ودرها را
شکستند ویورش کردند بداخل دانشکده . دکترافشار ازپنجره گریخت رفت . اینها که داخل
شدندبخوبی بخاطرم هست همین احمدقاسمی وآن خانم مدنی به این مهاجمین وادار ه-
کنندگانشان رو کردند وگفتند که پزشکپور این است . وقتی من را نشان دادند آنها حمله
کردند . جماعت زیادی بودند مسلح با سلاحهای سرد تاآنجائی که من میدیدم . همین موقع
داریوش فروهرهم ازپله ها بهبالا میآمد پائین . اورا زدندوبعد بکناری بهرحال یا رفت
یا بردند بهرکیفیت ولی چون کاملا" برنامه ی اصولا" قتل مرا داشتند، مرازدند در دو
جای سرم ، البته خوب من یکی دونفرشان راتوانستم که مقابله بکنم ولی گروه عظیمی

بودند که من جلوی در اتاق سوم سیاسی روی زمین افتادم ودرحالی که دیگرجون ازسرو صورتم میرفت بخاطرم هست یکی میگفت ابتدا چشمش را دربیاوریم، یکی میگفت ابتدا نمیدانم با شکنجه بکشیمش یعنی برنامه به این کیفیت بود. درهمین موقع یکی ازدانشجویانی که عضوحزب توده بودواین ازعناصربسیار ازنظرجسمانی قوی ومتعرض حزب توده بود بنام میرسعیدی که بعد شد قاضی دادگستری ووکیل دادگستری که بعدشنیدم دکترضیاء مدرس را اوبا چاقوصبح همانروز زده بود، ضیاء مدرس هم ازجمله کسانی بودکه با ما همکاری داشت، نام اورا شنیدید یا نه ،که البته اخیرا" یعنی مدتی پیش توسط رژیم خمینی اورا گرفتندواعدام کردند. مردمبارزی بود مرد میهن پرستی بود تبریزی بود درواقع اززمان پیشه وری همچنان مبارزه کرد ،علیه پیشه وری بعدهم درتمام این مدت مبارزاتش راادامه داد ،البته یک مدتی هم عضو حزب سومکا شدولی با ما همکاریهای نزدیک ودستجمعی داشت دراین زمینه‌ها . این میرسعیدی بناگهان ازصفوف حزب توده آمد بیرون درحالیکه آن چاقویش دستش بود چاقوی بزرگ آمد جلوی من ایستادوگاردمن شد وبه اینها گفت من نمیگذارم ،که من خیلی تعجب کردم. وچندلحظه طول کشید شایدهمین چندلحظه‌ای که اوآمدومقابله کردفرصت را بمن داد یعنی این فرصت راازآنها گرفت که کارمرا تمام نکنند والا قصد کشتن مرا داشتند که همین موقع افسرهائی که هوادارما بودند وعلاقمند بما بودند ازدانشکده پزشکی ودانشکده دندانپزشکی رسیدند درحالیکه اسلحه‌هایشان را درآورده بودند آمدند ودرنتیجه آنها هم کنارزده شدند ومن پا شدم که بروم . البته همانجا ازمیرسعیدی که خیلی متشنج آن کنارایستاده بودگفتم توچطور اینکارراکردی درمورد من ؟ گفت ،" نمیدانم ، من از ابتداکه سال اول با هم همکلاس بودیم احساس یک علاقه‌ای به شما میکردم وجائی میخواستم این علاقه‌راکه سالها داشتم نشان بدهم ، اینهم بهترین موردش بود." البته فردای آنروز هم اوراازحزب توده‌اخراج کردند، یعنی بطوررسمی اخراج کردند ودرنتیجه بعدا ودیگر برنامه‌ای دیگربرای خودش پیداکرد. این مبارزه که پس ازاینجا دیگرجنبه‌ی شدیدی گرفت واینها حمله کردند. همان خلوتی ویکی دوتن دیگر، تازه هم تاکسی درتهران شروع کرده‌بود بکار، تاکسی هائی بودکه خانم فخرالدوله مادرآقای دکترامینی که بسیار خانم لایق و

فعالی بود درتهران براه انداخته بود گویا . تاکسی برای من گرفتند ومن را درتاکسی گذاشتند که ببرندیه منزل . پس ازخیابان شاهرضا عبور میکردیم چون منزل ما درشرق تهران بود. آنموقع دبیرستان البرز ازمهمترین پایگاههای پان ایرانیستها بود وکسی که آنجا بعنوان مسئول حزب پان ایرانیست عمل میکرد یعنی دانش آموزان رااداره میکرد دانش آموزی بود بنام تقی کبریت ساز توکلی ، همان که بعدشد ،دیگرکبریت سازش رابکار نمیبرد ، تقی توکلی کهبعدشدوزیرنیرودرزمان دکترآموزگار ومدتها مدیریت مس سرچشمه راداشت ، بسیارعنصرمیهن پرست وآدم صالحی من اورا می شناسم ، اومسئول ما بوددر دبیرستان البرز. برحسب اتفاق اومقابل البرز درآن سمت پیاده رو که تاکسی ازآنجا عبورمیکندایستاده بود. من وقتي آنجا رسیدم تقی توکلی مرا دید. تاکسی ایستاد وگفت ،" سرورچهشده؟" جریان رابرایش گفتم . آذربایجانی شجاع ومیهن پرست ومتعصب وبسیارپان ایرانیست مبارزی هم بود. خوب یادم هست اشک تو چشمهایش آمدوگفت ، " خیلی خوب ، جریان چه بودواین ." من رفتم من رابردند منزل . بردند منزل ساعت پنج عصربودکهبه من خبردادند رهبرتودهای های دانشگاه کهکسی بود بنام ظریفی که بعد شد دکترظریفی ودرزمان این شیخ الاسلام زاده که اوهم عضو حزب توده بود همین دکتر شیخ الاسلام زاده که درتوسعه فسادونابسامانی هادستی عجیب داشت بعدهم معلوم شد درهر مرحله همکاریهای با هرجمعی میکند عضو حزب توده بودکهبعد آمد شد وزیر این دکترظریفی راآورد ومدیرکل آزمایشگاههای وزارت بهداری کرد ، یا بهزیستی بود بهرحال بهداری بودکه بعدنامش شد بهداری وبهزیستی . ساعت پنج به من اطلاع دادندکهاین دکترظریفی را کهلیدرتودهای های دانشگاه بود اوراپان ایرانیستها درمغازهی داشیش دراطراف حسن آباد پیدا کردند وباچنددنده شکسته فرستادندش به بیمارستان سینا . درواقع بمحض اینکه مطلع شدندکه چنین رفتاری رابا من کردندآنها رفتند دنبال کردند اوراپیدا کردند واین برنامه رااجرا کردند ، پس مبارزه ازاینجا جنبه حاد پیداکرد. درواقع دیگرمبارزه هم مربوط نبود بهما وحزب توده . اینکه پرسیدید اینجاکاملا" دیگراین مبارزه مربوط میشد بهسرنوشت نهضت ملی شدن نفت . ساعت ۸ شب بود که همین احمد قاسمی باتفاق کسی دیگر ازطرف

حزب توده که او از سران وقت حزب توده بود منتهی چون این همکلاس من بود و دردانشکده حقوق او را هم آورده بودند. آمدند از طرف حزب توده، پیغام می آوردند که درواقع یک نوع متارکه‌ای را قبول کنیم ازنظر اینکه حملات انفرادی نکنیم. البته بعد از اینکه مطلع شده بودند پان ایرانیستها چه بروز دکتر ظریفی آوردند. پیغام من به آنها این بودکه بهرحال شما به این کیفیت رفتار میکنید و آنچه که مسلم است دانشگاه یا باید در اختیار شما باشد یا در اختیار ما و این را ما تعیین تکلیف میکنیم بنابراین بدانید که اینکار را خواهیم کرد. درنتیجه رفتند که آنوقت فردای آنروز من رفتم به محلی که مرکز تجمع ما بود چون ما باشگاه نداشتیم کما اینکه اصولا" کمتر اتفاق افتاد باشگاه داشته باشیم غالبا" هم یا امکان مالیش را نداشتیم یا اجازه چیز نمیدادند درمحدودیت هائی بودیم. پس خانه‌های افراد غالبا" باشگاههای ما بود، محل تمرکز ما بود. کلیه پان ایرانیستها راکه در تهران دانشگاه بودند خبرکردم بهرحال برایشان صحبت کردم و اینکه برنامه اینست دانشگاه یا میبایست در اختیار ما باشد یا در اختیار آنها واگر ما از چنگ آنها خارج نکنیم آنها اجازه نخواهند داد که ما وارد محوطه دانشگاه بشویم. بنابراین بسیجی شد برای صبح یکشنبه که پان ایرانیستها بروند به دانشگاه و آخرین نبردشان را با توده‌ای ها حزب توده وعوامشان بکنند. آنها مطلع شدند بنابراین دانشگاه تقریبا" تعطیل شد آنها دردانشگاه سنگر گرفتند تعدادی درحدود چیزی نزدیک به ۵۰۰ نفر با وسائل وتجهیزات مختلف. دانشجویان پان ایرانیست هم به گروههای پنج شش نفره تبدیل شدند و بهرحال دو گروه اول ودوم رفتند ولی قبل از اینکه آن برنامه‌ای که پیش بینی شده بود کاملا" شکل بگیرد اینها که وارد میشوند درگیری ومبارزه یا واقعا" میتوانیم بگوئیم اصولا" جنگ که شروع میشود این از ساعت تقریبا" هشت ونیم صبح ادامه داشت تا ساعت نیم بعدازظهر که دیگر در ساعت نیم بعدازظهر درحدود بیست وچند عضو حزب توده وهمکارانشان با آمبولانسها فرستاده میشوند به بیمارستانها و بهرحال برنامه مبارزاتی پان ایرانیستها و سایرملیون که آنها هم همکاری میکردند دراین مرحله موفق میشود و از آن تاریخ دانشگاه در اختیار ملیون قرار گرفت ودرنتیجه تبدیل شد به یک سنگر مهمی برای دفاع از شعارملی شدن

نفت وآنوقت کنونی شد برای اینکه این طیف مبارزاتی وفعالیت را به سایردبیرستانها وشهرستانها منتقل کنند. مبارزات البته میان پان ایرانیستها وحزب توده دیگرشدت عجیبی گرفت یعنی به نبردهای رودررو انجامید ودرنتیجه روزی نبودکه درخیابان منوچهری یا میدان بهارستان یا مناطق دیگر زدوخوردنشود، زدوخورد درسطح بسیاروسیع بطوریکه ما دیگردفتری راکه درخیابان منوچهری داشتیم که همان محل روزنامه ساسانی بود ودفتروکالت آقای صادق بهدادبود ماآنرا بناچارتبدیل کرده بودیم به یک سنگری یعنی دفاع میکردبنداینها . هنوزجبهه ملی تشکیل نشده بود ونیروهائی که دراین مبارزه بودند به کیفیت عبارت بود پس ازپان ایرانیست که نام مکتب پان ایرانیسم . دکتربقائی که البته نقش بسیارفعال وموثری داشت، مردی است بسیارمبارز خالا گذشته ازمسائل دیگر ودرآن مبارزه نقش خیلی فعالی داشت که هنوز نه جبهه ملی تشکیل شده بود نه حزب زحمتکشان .

س - جبهه ملی که سازمانی به آن شکل دردوران نهضت ملی شدن صنعت نفت نداشت فقط احزاب مختلف بودند هرکسی که طرفدارمصدق بود وازاوحمایت میکرد بنام جبهه ملی شناخته میشد.

ج - اصولا" ابتدا بعنوان یک فراکسیون اعلام شد آنوقت بعد حرکتهای مختلفی به ..

س - ولی سازمان خاصی بنام جبهه ملی وجودنداشت .

ج - ولی سازمان دادند . البته تا وقتی که کسانی امثال بقائی آنجا بودند این شکل سازمانی دقیق تر ومنسجم تری داشت ولی گویا تا آنجائی که بخاطرم میآید یا شاید بعدبود این ، چیزی رابنام نگهبانان آزادی رابعد بقائی تشکیل داد، آها ن مربوط به این مرحله نیست . ولی بهرحال خانه دکتربقائی که آنموقع دریکی ازکوچه های خیابان عین الدوله قرارداشت این خانه عملا" بصورت یکی ازمراکز خیلی فعال این جنبش بود . بنابراین دکتربقائی بود، پان ایرانیست بود مکتب پان ایرانیسم ومجاهدین اسلام بودند آنموقع که ...

س - تحت رهبری شمس قنات آبادی .

ج - آیت الله کاشانی که آنوقت اداره کننده اش شمس قنات آبادی بود، وحزب ایران . این

چهارتشکیلات همکاری داشتند. به آنجا رسیدکه باین نتیجه رسیدیم که شکلی بگیرد، پس هنوزجبهه ملی تشکیل نشده بود. جلسه اول راهم تشکیل دادیم ، جلسه اول منزل دکتربقائی تشکیل شد. دراین جلسه کسانی که حضورداشتند دکتربقائی بود، درواقع ازطرف آن حرکت شمس قنات آبادی بود ازطرف مجمع مجاهدین اسلام که گویا آقای دکترشروین هم با او آمده بود. من بودم ازطرف پان ایرانیسم ومهندس زیرک زاده بودازطرف حزب ایران.
اینجا بررسی شد پیشنهادشد تشکیل یک کمیته ای بنام کمیته تمرکز مبارزات ملی واین کمیته وظیفه اش این بودکه کلیه این حرکتها ومبارزاتی راکه همآهنگ نهضت ملی شدن نفت هستند بسیج بکنند. بخوبی بخاطرم هست دراین کمیته کسی که اصرارکرد ومطرح کرد وپافشاری کرد که حزب توده را هم به این کمیته دعوت کنیم مهندس زیرک زاده بود یعنی نماینده ی حزب ایران. ایشان معتقدبودکه حزب توده را هم دراین کنگره دعوت کنیم ودراین مبارزه شرکت بدهیم. درحالیکه سایرین مخالف بودند بخصوص من ودکتربقائی که درواقع حزب توده اصولا" مورد اطمینان برای مبارزات ملی نیست وگذشته ازاین این دررابطه با عملا" عوامل وابسته به انگلیسها است، بنیانگزاریش هم توسط آنها بوده با مشارکت آنها بوده وبنابراین این نهضت رادچار انحراف خواهدکرد. حالا همین موضوع اصولا" سبب بسیاری ازحوادث بعدی شد یعنی ماخط مشی هائی راکه شکل گرفت ازهمین جا میبینیم.
البته لابد میدانید حزب ایران اصولا" دراین مورد همواره تخصصی داشته یکبارهم درمورد توطئه برای جدائی آذربایجان متاسفانه این حزب آمد وشد جزواحزاب موتلفه ی آزادیخواه که نمیدانم میدانید یانه که این احزاب مؤتلفه آزادیخواه عبارت بودند ازفرقه دموکرات آذربایجان ، حزب کومله کردستان یعنی قاضی محمد، حزب توده ، حزب ایران ویکی دیگر ازهمین قبیل که البته درآنموقع تعدادی ازعناصرمیهن پرست این حزب که مخالف بااین اقدامات بودند ازجمله آقای دکترجزایری ، آقای دکترمیمندی نژاد ویکی دوتن دیگراینها ارسلان خلعتبری اینها جدا شدندوحزب "وحدت ایران" راتشکیل دادند. بنابراین یک چنین سابقه ای راهم اینها مدام داشتندوبنظرمن این روش حزب ایران برجنبش آزادیخواه ومیهن پرست ایران لطمات بزرگی زد چه آنموقع چه بعد. درواقع اینها مدام

به‌سبب جبن وبعقیده‌ی من نداشتن یک موضع مشخص فکری وایده‌ئولوژیکی طعمه‌های خوبی بودند برای حزب توده واین نوع حرکتها وبعدهم تحولات جامعه ایرانی راطعمه‌هائی قرار میدادند برای دسیسه‌هائی که حزب توده وهمراهان وحامیان اوداشتند. بنابراین این بحث درآن جلسه بسیار شدید مطرح شد بصورت ظاهر مهندس زیرک زاده قبول کرد. مذاکراتی شد وقرار شد که براساس آن مذاکرات اولین اعلامیه‌ی کمیته‌ی تمرکز مبارزات ملی تنظیم بشود. این مسئولیت یا ماموریت را بمن واگذار کردند که طبق آنچه که مذاکره شد که خلاصه‌اش این بود که (۱) درواقع نهضت ملی شدن نفت جلوه‌ی یک نهضت عظیم ضد استعماری ملت ایران است. (۲) ازنظر تاکتیک مبارزاتی عناصر وابسته به سیاستهای بیگانه دراین جبهه ودراین کمیته نمیتوانند حضورداشته باشند. (۳) عناصر هیئت حاکمه که بخصوص همکاری داشتند با عوامل شرکت نفت اینها نمیبایست دربرنامه‌های اجرائی حضورداشته باشند. (۴) بهرحال مبارزه‌یک مبارزه مستقل ملی است وعوامل ملی که وابستگی های سیاسی وخارجی دارند دراین مبارزه نمیتوانند حضورداشته باشند. بخوبی یادم هست که درآنجا درمذاکرات درآن کمیته روی دوتشکیلات تاکید میشد. یکی حزب توده وابستگان حزب توده بودند دوم فراماسون ها. یعنی این دومطرح شده‌بود که منظوراز این وابستگان چه‌کسانی هستند. بهمین مناسبت بود بعدهم اینکه کسی مثل بیات شد مدیرعامل شرکت نفت، کسی مثل باقرکاظمی شد معاون نخست وزیروامثال اینها، اینها نکاتی بودکه بنظر ازجهت کارکرد دکترمصدق آنوقت جای ایرادمیآمد ویاحضوری راکه برای حزب توده بناچارقائل شدند، فراهم کردند که درواقع آن ازعوامل مهم بود برای بروزاصلا" حادثه ۲۸ مرداد ماه وساقط کردن مصدق.

س - شما این مسئله راآنموقع مطرح میکردید؟

ج - بله، بله بتفصیل. آها ن بهمین مناسبت است که درنتیجه حزب پان ایرانیست که بعدمیگویم یعنی ما باتوجه‌به‌همین مسائل معتقدنبودیم‌که‌پان ایرانیسم دربست برود دردل یک تشکیلات دیگری به‌آن کیفیت قراربگیرد بلکه معتقدبودیم باید تاآنجائی که چیز است همکاریش راادامه بدهد ودرنتیجه بعدکه‌حزب پان ایرانیست تشکیل شد مدام ودر اعلامیه‌ای که‌ما میدادیم ویاروزنامه‌ای که داشتیم بنام " ندای پان ایرانیسم " این

مسائل را بیان میکردیم.

س - حزب پان ایرانیست چه سالی تشکیل شد آقا ؟

ج - بعد از مکتب پان ایرانیسم ، حالا پس اینجا را داشته باشید تا بعد برگردیم. خوب، گفتم که به چه سبب آن تعداد رفتند. وقتی آن تعداد رفتند که هنوز کارهای مکتب زیاد نضج نگرفته بود مکتب در آغاز فعالیتهایش بود. ولی پس به مرحله‌ای رسیدیم که مکتب پان ایرانیسم دیگر در یک طیف وسیع از مبارزات گام گذارد. دیگر این مورد را بررسی کردیم که زمان رسیده که ما تشکیل حزب بدهیم با اصطلاح از چهره‌های دیگر شناخته شده سیاسی بودیم عملا" در مسائل روز مملکت صاحبنظر بودیم یا همکاری داشتیم، مداخله داشتیم پس فکر کردیم که دیگر باید از مرحله کارمکتبی وارد بشویم به مرحله مبارزات حزبی البته ضمن اینکه حزب از مکتب جدا نمیتواند باشد ومکتب باید همچنان تغذیه‌کننده‌ی فکری وایده ئولوژیکی حزب باشد، یعنی بر اساس آن مکتب حزب بنیاد بگیرد. بنا بر این بفکر افتادیم گفتیم خوب ما وقتی بخواهیم تشکیل حزب بدهیم واقعا" چه کسانی نزدیکتر از همانهائی که یک مدت با ما همکاری داشتند. حالا هم که در جنبه‌های مختلف در یک مبارزات هماهنگی با یکدیگر هستیم. بنا بر این بهتر است که با اینها مطرح کنیم ودر این مرحله حزبی مجددا" اینها در این برنامه حضور داشته باشند. منتها تعدادی در مکتب مخالف بودند یعنی در واقع نگران بودند یعنی فکر کردند که اگر نوع آقای فروهر واینها بیایند مثلا" جا وموضعی را که دارند اینها آن جا وموضع را میگیرند. که آنها چندنفری بودند بنام محمد مهرداد، منوچهر تیمسار که بعد چیزی تشکیل دادند بنام "پرچمداران پان ایرانیسم" البته برای مدت کوتاهی دیگر بیشتر نتوانست دوام پیدا بکند. اینها با دعوت این حزب "نبرد ایران "یعنی حزبی که آقای فروهر تشکیل داده بود برای اینکه بیائیم ومرحله حزبی را حزب واحد پان ایرانیست را با هم تشکیل بدهیم مخالف بودند. منتها این مخالفت را خیلی صریح ابراز نمیکردند ودر نتیجه با تفاق هم مذاکراتی کردند وحتی یکی از این روزها که من به آن منزل یکی از این افراد رفته بودم بمن حمله کردند وناراحتی هائی ایجاد کردند وبهرحال در مخالفت با این برنامه ودر نتیجه یک مقدار از نیروهای مکتب پان ایرانیسم اینطور دچار ناراحتی و

تزلزل شد. ولی با این وجود این برنامه را ما موقوف نکردیم یعنی با تفاق دکتر غاملی و سایر دوستان آمدیم وبا آقای فروهروا ینها مذاکره کردیم . نتیجه این مذاکرات این شدکه "حزب ملت ایران"تشکیل شد .منتهی همانطورهم که صحبت کردیم برای اینکه این کار مبتنی باشد دقیقا" برپان ایرانیسم اسم جزب گذارده شد"حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم". این همکاری مدت کوتاهی بطول انجامید ودراینجا کسانی که درمکتب پان ایرانیسم بودند وخودما مواجهه شدیم با اینکه متاسفانه بازآن روحیه حاکم است یعنی بیشتر به انجام یک کارهای صریح وتند ودوراز آن اصول وتکیه گاههای فکری ومکتبی توجه هست تا یک ... ر سیاسی بخصوص که یک کسی دراین شرایط درفعالیتها بود ودرزدوبندهای بسیاری با مراجعی ومقاماتی همین آقای موسی امامی . موسی امامی برادرهمان حسین امامی بودکه جزوفدائیان اسلام بود. البته این برادربه استنباط من روحیه آن برادررانداشت ودرنتیجه بیشتربه یک فرصت طلبی هائی توجه داشت وعملا" هم درنتیجه اداره امورآن محلی که آقای فروهرداشت و " نبردایران " درآنجا بودودرنتیجه " حزب ملت ایران " درآنجا مستقرشد دراختیارآقای امامی بود وهمان مرحله بود که یک شعارانحرافی مطرح شد که آن نمیتوانست یک شعار پان ایرانیستی باشد شاید بخاطرتان بیاید " پان ایرانیسم گورکن بلشویسم ". این یک شعارپان ایرانیستی نبود چون پان ایرانیسم یک نهضت مثبت است ، مکتب است ، صاحب اندیشه است همان طورکه بیان کردم این هدفش وغایت هدفش وفلسفه وجودیش این نیست که فقط برای مبارزه با یک حزب ویا یک تشکیلات دیگری بوجودآمده باشد. اما دستگاههای حکومتی میخواستند فقط از پان ایرانیسم به این عنوان استفاده بکنند، بعنوان یک وسیله برای مبارزه با حزب توده درحالیکه مکتب پان - ایرانیسم این نبود. بنابراین درکوتاه مدت بخصوص پان ایرانیستها که طی این مدت تعلیمات عمیقی دیده بودند دریافتندکه نمیتوانند واینجا درواقع جائی خواهدبودکه اگر به این کیفیت ادامه پیدا بکنند نهضت پان ایرانیسم بعنوان یک مکتب ویک اندیشه ویک حرکت فلسفی واجتماعی وسیاسی این طومارش بسته میشود. بنابراین اعضای این مکتب

همه رفتندو اجتماعی کردند بعد آمدند گفتند ما نمیتوانیم ادامه بدهیم اینجا جای ما نیست و این را اعلام کردند که البته حتی این موضوع را من شخصاً رفتم با تفاق دکتر عاملی برای خودفروهر بیان کردیم. حقیقت اینست که نمیشود، شما طرز کارتان یعنی طرز کار اینجا طور دیگری است ولی این یک نهضتی است وبهرحال الان تمام این پان ایرانیستها هم یک چنین تعرضی دارند.

س - این چه سالی بود آقا؟

ج - این فکرمیکنم همان اواخر سال ۱۳۲۹ بود. بنابراین پان ایرانیستها دوباره جمع شدندو خودشان رفتند اجتماعی کردند درمنزل یکی از پان ایرانیستهای قدیمی بنام دکتر علاءالدین خطیر آنوقت هم دانشجوی پزشکی بود شاید مثلاً سالهای آخرش بود که دکتر خطیری که جراح مشهور پلاستیک است. درمنزل او اجتماعی کردند بعد تعدادی از نمایندگانی را فرستادندپیش من ازجمله همان دکترفضل الله صدربود، دکترمهرداد سالور ودوتن دیگر. اینها آمدندمنزل من وگفتند که اعضای مکتب پان ایرانیسم بهرحال اجتماع کردند و منتظرشما هستند که رفتم آنجا بلاتفاق اعلام کردندکه ما نمیتوانیم، ما به یک کارمکتبی و به یک کارعمیق فلسفی وسیاسی معتقدیم این نمیتواند بنابراین ما میخواهیم دوباره برگردیم بهمان کانون خودمان که دفتری بود درکوچه روزنامه نگاران درخیابان لاله زارنو همان محل روزنامه ساسانی بود. درنتیجه مجدداً درآنجا مستقرشدیم، درآنجا آنوقت بررسی شد اعلام موجودیت حزب پان ایرانیست. بنابراین درهمانجا وهمان سال بودکه اولین کنگره حزب تشکیل شد ازهمه پان ایرانیستها که درشهرستانهای مختلف بودند نمایندگانشان خواسته شد ودراولین کنگره موجودیت حزب پان ایرانیست اعلام شد واولین کمیته عالی رهبری حزب پان ایرانیست واعضای علی البدلش انتخاب شدند که درآنموقع یکی ازاعضای علی البدل گویا، علی البدل کمیته عالی رهبری با احتمال زیاد فکرمیکنم همین داریوش همایون بود که البته بعدديگرفعالیتهایش با حزب قطع شد ودرنتیجه رفت به حزب سومکا. ولی دیگر اعضای کمیته، اولین کمیته عالی رهبری دکترعاملی بود، دکترصدر بود، مهندس آق بیاتی، دیگردکتر طالع که همچنان مبارزاتش ادامه دارد ودکترسالور

بودگویا وچندتن دیگربودند ولی آنهائی که بخاطرم میآیدنامشان اینهااست . پس حزب پان ایرانیست تشکیل شد واین مصادف شد ، دیگرمصادف بودباکی؟بازمانی که طرح ریزی میشدتشکیل کمیته مبارزات ملی ، درست ؟ که دراین کمیته مبارزات ملی آنوقت حزب پان ایرانیست حضورداشت ، حزب ایران ، دکتربقائی ومجمع مسلمانان مجاهد ."اولین اعلامیه راقرارشدکه من بنویسم . اعلامیه رانوشتیم . جلسه دوم قرارگذاردیم درمنزل دکتر بقائی . آهان اینجافورا" توضیح بدهم که تشکیل این کمیته مبارزات ملی مقارن بود بابعدازحادثه ۳۰ تیروانقلاب سی ام تیرماه که دربیست وهشتم تیربود که البته میشود دومین بازداشت من .که من رفتم بهچاپخانه ۲۸ تیر یعنی موقعی بودکه دوسه روز گذشته بود ازاینکه قوام را ، شاه به آن کیفیت مصدق رابرکنارکرده بود ،نخست وزیرکرده بود وقوام هم بایک اکثریت ضعیفی ازمجلس رای آورد .

س - شمارابرای چهدستگیرکرده بودند؟

ج - خوب شروع کردندبه دستگیری همه مبارزان وفعالانی که ازمصدق حمایت میکردند . بله دیگر و۲۸ تیربودکه من رفتم بهچاپخانه ، مثل اینکه دوشنبه شب بود چون روزنامه "ندای پان ایرانیست " سه شنبهها منتشرمیشد . روزنامه " ندای پان ایرانیست " درچاپخانه زندگی چاپ میشد ، چاپخانه زندگی درانتهای خیابان فردوسی قرارداشت . من یادم هست شب دعوت داشتم ، یعنی به یک عروسی درباشگاه افسران درنتیجه یالباسی که متناسب آنجا ودرآن شرایط بود، رفتهبودم به چاپخانه که آخرین نگاه رابه روزنامه بیاندازم . داخل چاپخانه که شدم احساس کردم که چاپخانه درمحاصره است . وقتی رفتم وآن نمونه روزنامه راخواستم وداشتم نگاه میکردم مدیرچاپخانه خبرآورد که چاپخانه محاصره است وشما رامیخواهند . درهمین موقع افسری بادوسه درجه داروانیها آمدندوگفتندکه شما بازداشت هستید . همانجامرا بردند. داخل کامیون وبجای عروسی مستقیم بردند زندان زیر آگاهی . این زندان زیرآگاهی کثیف ترین وبدترین زندان شهربانی بود . یعنی جائی بود که قاتل هاوجنایتکارها واینها غالبا" بودند وشاید سیصدنفردرمحوطهای بودندکه حتی توالتش جدانبود وبردند آنجا ومن آنجا بودم تاسی تیر که البته بخاطرم هست

دیگروقتی بردند آنجا زندانیان که متوجه شدند من هستم وبه چه‌دلیل مرا آوردند اینها هریک یکی پتویش را آورد، یکی یک تیکه نانش را آورد نهایت محبت وپذیرائی را کردند و دیگراتاق زندانها واتاقها جاندا شت مردم را دسته دسته میآوردند توی محوطه زندان که‌تاصبح همینطور تمام ساختمان شهربانی زیر شعاروفریادپرخروش یا مرگ یا مصدق میلرزید. تا ۳۰ تیرشد که قیام شد که‌آمدندودرزندانها را بازکردند منهم آزادشدم ورفتم که‌البته درجریان ۳۰ تیر پان ایرانیستها مشارکت خیلی وسیع داشتند که‌ازجمله آن هوشنگ رضیان که پان ایرانیست مبارزی بود کشته شد، تعدادزیادی زخمی شدند. غروب ۳۰ تیرکه وقتی من رسیدم به میدان بهارستان دیگر اگرمطلع باشید که لابد میدانیدتقریبا " پلیس‌ها وماموریں راهنمائی رفته بودند توکلانتری ها وآنموقع غالب اماکن عمومی وبخصوص ماموریتهای راهنمائی ها را درچها رراهها پان ایرانیستها انجام میدادند باتفاق سایرین. بعدازه۳۰ تیربودکه بهرحال مصدق مجددا " آمد نخست وزیری راگرفت، بعدازآن جریان بودکه به این اندیشه افتادیم که مبارزات متشکل بشودو کمیته تمرکز مبارزات تشکیل بشود. پس اعلامیه‌را نوشتیم. درجلسه دوم که منزل دکتر بقائی بازتعیین شده بود وقت جلسه نماینده حزب ایران حضورپیدا نکرد. ازجمله برنامه‌ها که این کمیته‌تمرکز مبارزات‌دنبال میکردومیبایست که انجام میدادبرنامه برگزاری شب برگزاری یا شب هفت بود یا چهلم شهدای ۳۰ تیر درابن بابویه که این میبایست که دعوت شده‌بودند مردم برای حضوردراین اجتماع. بهرحال نماینده حزب ایران حضورپیدا نکرد بنابراین اتخاذ روش دیگری یا اتخاذ دوروش بهرحال یک روشي که آنموقع که البته‌بعدبه‌مسائل دیگری انجامید یکی اینکه‌این بودکه‌حزب توده مطلقا نمیبایست در برنامه مبارزات نهضت ملی ایران دعوت بشود وبعدهم سایرعناصری که به آن کیفیت وابستگی هائی داشتند به‌نظامهای حاکمه که همکاریهای نزدیکی داشتند بابهرحال سیاستهای مربوط به شرکت نفت نمیبایست حضورداشته باشند والبته حزب ایران موضع مخالف داشت که بانیامدن خودش این مخالفت را دیگربه‌این آشکارا چیز کردکه به‌استنباط من ازاینجا بمرور یک شکافی درمبارزات بوجود آمدوازاینجا بمرور مقدماتی فراهم شدکه

منجرشدبه اینکه شرایط آماده بشود برای حادثه ۲۸ مرداد یا کودتای ۲۸ مرداد.

س ــ شما در آن زمان همکاری که با دکتربقائی داشتید آیا همکاری با حزب زحمتکشان ملت ایران دکتربقائی بود یا فقط با شخص دکتربقائی ؟

ج ــ آنوقت هنوز حزب زحمتکشان شکل نگرفته بود به اینصورت.

س ــ در ۳۰ تیر حزب زحمتکشان ملت ایران حضورداشت.

ج ــ وجودداشت ؟

س ــ بله. حزب زحمتکشان ملت ایران دراردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد.

ج ــ من دقیقاً" بخاطرم نیست تاریخ ...

س ــ من دقیقاً" یادم هست.

ج ــ بنابراین ایشان به نمایندگی از طرف حزب زحمتکشان آمده بود ولی بهرحال درواقع حزب زحمتکشان هم که تشکیلاتی بودکه بخصوص آنموقع بیشتر روی برداشت دکتربقائی کارش را ادامه میداد.

س ــ من ازشما سئوالی که داشتم اینست که آیا وجودخلیل ملکی وهمکارانش درحزب زحمتکشان ملت ایران برای شما ناراحتی ایجادنمیکرد؟

ج ــ نه اصولاً" آنموقع هنوز خلیل ملکی وهمکارانش آن موضع خاص را نگرفته بودند یعنی بیشترهنوزهمان برنامه ...

س ــ کدام موضع خاص ؟

ج ــ موضع خاصی که بعدمنجرشدبه انشعاب ازحزب زحمتکشان ملت ایران وفراهم آوردن یک تشکیلاتی بنام "نیروی سوم" خاصه اینکه اصولاً" خودمن با خلیل ملکی درواقع دیدارهائی داشتم ودربسیاری ازمواضع وموارد مواضع فکریمان ، نه مواضع بنیادی ، ولی فکری راکه اودرواقع گرفته بود تطبیق میکردبا مواضع فکری ما واین البته یک اشکال بزرگی است که این اشاراتی که کردم همه کمونیستهائی که عملاً" ازمواضع فکریشان برگشتند ولی نمیخواهند به آن برگشت مطلق خودشان تن دربدهند درنتیجه سعی میکنند آن مواضع صحیحی راکه میگیرند حالا بنحوی با همان مواضع فکری سابقشان این را تطبیق بدهندوتوجیه کنند

درحالیکه اینها با هم تغایردارد وآقای خلیل ملکی درموارد متعددی درمواضع صحیحی دیگر قرارگرفت که با آن مواضعی هم که ما به آن فکرمیکردیم تطبیق میکرد اما آن مواضعی که ما فکرمیکردیم خودبخود ناشی از اصولی است که به آن معتقدهستیم. فرض کنید ازنظرمسائل ملی ، ازنظر مسائل بین المللی تقریبا " خلیل ملکی درمواضعی قرارگرفت ،اصلا"_طرح همین موضوع نیروی سوم ، یعنی درواقع نه چپ نه راست ، درست است؟ ازنظرتئوری اینست ازنظرعملی هم یک سیاست ملی است . بنا براین نه تنها ما مشکلی نمیدیدیم ودلیلی نداشت مشکلی ببینیم که آنوقت ازنظرحزب توده هم خودخلیل ملکی هم این اعتقاد را داشت یعنی خلیل ملکی هم بخصوص با شناخت بیشتری که ازحزب توده داشت به دلیل حضورخودش درآن حزب مدتها ، هرگز اعتقاد نداشت که حزب توده نقش فعالی درمبـــــارزه نهضت ملی شدن نفت پیدا کند یعنی اعتقاد واطمینان به آن حزب نبود کما اینکه درست هم بود نشان داده شد . پس این مواضع نه تنها مشکلی ..

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۳۰ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۶

بله بهمان کیفیت که با هم صحبت کردیم نه تنها از این جهت ما مشکلی با آقای خلیل ملکی یا دوستانشان در حزب زحمتکشان وهمکاران آقای دکتر بقائی نداشتیم بلکه برعکس همین طور که توضیح دادم در آن زمان وبخصوص در بعد از این زمان حتی تا بعد از ۲۸ مرداد نظرات ووجوه مشترک فکری بسیاری داشتیم بخصوص از نظر مواضع مبارزاتی ومواضعی که میبایست که نیروهای مبارز ملی وآزادیخواه وضد استبداد وضد استعمار در شرایط ایران داشته باشند.
بنابراین آنچه را که بیان کردم بعد از دومین جلسه‌ی کمیته‌ی تمرکز مبارزات ملی آن جبهه ـ گیری به آن شکل انجام نگرفت وبهرحال یک مقدمه‌ای شد برای اختلافها وتعرضات ونفاقهائی.
تا اینکه ما رفتیم بسمت برگزاری چهلمین روز شهدای سی ام تیرماه که در این بابویه میبایست برگزار میشد. برنامه هم تنظیم شد، این جایگاهی هم برای سخنرانان در نظر گرفته شد، طبق این برنامه میبایست که تا آنجا که بخاطرم هست آقای دکتر بقائی صحبت میکرد بعد من صحبت میکردم بعد آقای شمس قنات آبادی ، نماینده‌ای هم از طرف حزب ایران پیش بینی شده بود. وقتی ما رفتیم درجایگاه قرار گرفتیم البته قبل از اینکه برویم درجایگاه قرار بگیریم از شب قبلش اطلاع دادند که برنامه‌هائی هست تقریبا " درمسیر همان اختلافاتی که درکمیته تمرکز مبارزات ارائه شد برای اینکه این مراسم را برهم بزنند یعنی بخصوص برای اینکه ابتدا حزب پان ایرانیست را یعنی مرا از صحنه‌ی آن تظاهرات خارج بکنند وبعد هم دکتر بقائی را. اما کم وکیفش زیاد برای ما مشخص نبود. اما از بامداد آنروز که ما رفتیم

به این بابویه تقریباً " احساس میشد که یکنوع حوادثی را تهیه دیدند و پیش خواهد آمد. ما رفتیم درجایگاه متمرکز شدیم گویا قرار بود ساعت دو بعدازظهر برنامه شروع بشود. هنوز شروع برنامه اعلام نشده بود که یناگهان از آن سمت، سمتی که مربوط میشد به آن در بزرگ ورودی ابن بابویه صدای تظاهراتی بگوش رسید و هیجاناتی. بعد که صدا نزدیکتر شد من علامت پان ایرانیست را روی بعضی پرچمهای سرخ دیدم که پرچم سرخ پرچم گارد پان ایرانیست بود به رنگ سرخ که روی این رنگ سرخ علامت پان ایرانیست که علامت مخالف ریاضیش برنگ سیاه بود و این را افراد گارد ویژه پان ایرانیست روی بازویشان نصب میکردند که اینها مامور حفاظت از پایگاههای حزبی ودفاع از پان ایرانیستهائی بودند که در تظاهرات حزبی شرکت میکردند چون غالباً " ما مواجهه با حملاتی بودیم بنابراین یک گارد ویژه ای ضرور بود برای اینکه از آنها حمایت بکند و انتظامات را حفظ کند. این پرچمها را دیدم. وقتی نزدیک شدند دیدم پیشاپیش این صفوف آقای داریوش فروهر هست وگروهی که اینها هرگز بنظر نمیآمد پان ایرانیست باشند ویا لااقل من درصفوف پان ایرانیستها اینها را ندیده بودم، چرا غیرمانوس معلوم بود که بسیاری از اینها عواملی هستند که درواقع آنوقتها میگفتند جزو داشهای محل. بعداً اینها آمدند و غالباً " هم چوبهائی بدست داشتند، چوب وچماق واسلحه سرد و اینها. حمله کردند به جایگاه واز جمله کسانی که بعد معلوم شد آنجا این بازوبند پان ایرانیست را بدبازویش بسته بود وباتباعش جزو این حمله کنندگان بود تقی مسگر مشهوری بود که این تقی مسگر کسی بود که اعمال غیرقانونی میکرد ومراکز فسا درا اداره میکرد که گویا چندی پیش اعدام شد بهمین مناسبت. تقی مسگر بود وکس دیگری که الان نامش بخاطرم نیست. اینها کسانی بودند که درآن شرایط غالباً " جزو ابواب جمعی شهربانی مرکز بودند فرق نمیکرد درهردولتی وچون غالباً " این مراکز فساد را اداره میکردند یا درآنجاهائی که میگفتند گودهای تهران اینها مالک الرقاب بودند بنابراین یک نوع توافقی داشتند، قرارداد ضمنی داشتند با شهربانی که وقتی هم آنها از اینها کمک بخواهند به کمکشان بشتابند کما اینکه درموارد متعددی اینها سیاست دولتها وشهربانی واینها را تایید میکردند وظاهراً " در ۲۸ مرداد هم نقش عمده ای داشتند.

بهرحال تقی مسگروآن کس دیگری که الان نامش بخاطرم نیست ولی همردیف او بود اینها با تفاق ابوالبجمعیشان بازوهای خودشان را زیربازوبندی باآرم پان ایرانیست قرار داده بودند وحمله کردند به جایگاه وحملاتی را کردند به شخص من که البته اگرچند تن ازمدافعان من نبودند همین حالا ما این مصاحبه را نمیتوانستیم با هم انجام بدهیم. درنتیجه جایگاه را تصرف کردند. خوب آنموقع هم رئیس شهربانی وقت درا ختیار این گروه بود وازآن ببعد مسائل تغییرکرد. سیاستی که معتقد بود حزب توده باید درصحنه حضورپیدا بکند که البته این سیاست سیاست حزب ایران بود وتا حدود زیادی سیاست دکترشایگان به استنباط من چون من با دکترشایگان دراین مورد ملاقاتهای متعدد داشتم ، ایشان که میدانید زمانی معاونت دکترکشاورزرا داشت . البته درزمان رضاشاه هم ریاست کانون پرورش افکار یک چنین چیزی را داشت . ولی یک تمایل خاصی همواره داشت به حزب توده ، حالا به چه دلیل ؟ نه میدانم ونه حالا جای بحثش هست . من غالبا " به آیشان تذکرمیدادم موضع - گیری نابحق حزب توده را ولی او اعتقاد داشت که خوب حزبی است اکثریت دارد اگراکثریت دارد باشد ، اوتوجیهش این بود درحالیکه اعتقادم این بودکه این حزب اکثریت ندارد مردم ازاوحمایت نمیکنند بنابراین موردی ندارد . درآن جریان حزب ایران با آن سابقه وبعدهم دکترشایگان به استنباط من اینها حضور حزب توده را درپهنه ی مبارزات نهضت ملی شدن تأیید میکردند . البته عده ای دیگرهم تأیید میکردند ، بعقیده ی من همان عده ای که بعد با حزب توده مشترکا " جبهه توده نفتی را تشکیل میدادند. درآن مراسم ،مراسمی که به آن کیفیت مورد تهاجم قرارگرفت والبته درآن هنگام نقش این تهاجم را ، فرماندهی این تهاجم را داریوش فروهر بعهده داشت .

س - انگیزه این تهاجم چه بود آقا ؟

ج - برای اینکه آن سیاست را ازصحنه خارج کنند یعنی همان روشی راکه کمیته تمرکز مبارزات ملی دنبال میکرد .

س - ولی بعدازقیام ۳۰ تیرکه دکتربقائی بتدریج ازنهضت ملی جدا شد وروبروی نهضت ملی قرارگرفت .

ج - یعنی به آن کیفیت یعنی روبروی آن گروه مصدق واینها. البته او استدلالش این بودکه نهضت ملی را هی است که اودنبال میکند. بعقیده‌ی من طرح کلی برای این بود که اصولاً" آن اتحادبزرگ را ازبین ببرند، نه اینکه کی بحق باشد کی ناحق وبه این نتیجه هم رسیدند.

س - ولی درآن اتحادبزرگ بخش عظیمش مخالف نهضت ملی بود

ج - نه.

س - "مجمع مسلمانان مجاهد"

ج - یعنی من الان نمیخواهم تقسیم بندی کنم نهضت ملی را به آن یا آن. درواقع نهضت ملی همه اینها را دربرداشت. نهضت ملی شدن نفت همه این عوامل را دربرداشت استنباط من اینست که میخواستند آن وحدت بزرگ درهم کوبیده بشود.

س - حزب پان ایرانیست شما درآن اختلاف بین مصدق ودربار که درواقع اختلاف براساس قانون اساسی بود چه موضعی داشت؟

ج - تازمانی که مبارزات ادامه داشت حزب پان ایرانیست موضع ، ازنظرمبارزه برای ملی شدن نفت ، ملی شدن نفت راگرفت.

س - نه من منظورم بعدازه۳ تیر ۱۳۳۰ است.

ج - همان ، نه حالا همان بعدازه۳ تیر. تارسید به مسئله رفراندوم وموضع رفراندوم راتاییدکرد. دلیل دارد، البته این اصولاً" برخلاف قانون اساسی است یعنی باقانون اساسی تطبیق نمیکند، درقانون اساسی ما چیزی بنام رفراندوم نداریم ولی مابطورکلی چون قائل به اصل حاکمیت ملی هستیم همواره با موضوع رفراندوم هماهنگی داشتیم وببه استنباط من رفراندوم هائی که درایران صورت گرفته غالباً" جوابش ازطرف مردم بوده هیچکدام تصنعی نبوده، چه رفراندوم زمان مصدق رفراندوم صورت گرفت برای اینکه آیا دولت آن اختیارات راداشته باشد یانداشته باشد آن لایحه هشت ماده‌ای مطرح شد.

س - شما منظورتان لایحه اختیارات هیئت هشت نفری است؟

ج - هیئت هشت نفری ، بله. البته آنجابقائی کاملاً" ایستاد یعنی چهره‌ی مخالف گرفت

ولی ما با رفراندوم مخالفتی نداشتیم . حالاهم عقیده‌ی من همین است . واصولاً" اعتقاد دارم باید که نظام حکومتی ، یعنی پان ایرانیسم اعتقاد دارد ، مملکت طوری باشد بسیاری ازمسائل باید ازطریق رفراندوم حل شود حتی نماینده‌ها باید اختیاراتشان محدود باشد مسائل اساسی ومسائل مهم بایدبه رفراندوم برگزارشود .

س - موقعی که مخالفت مجمع مجاهدین اسلام به رهبری آیت الله کاشانی وشخص قنات آبادی وبا همکاری با آنها دکترمظفربقائی کرمانی با دکترمصدق شروع شد شما درکدام جناح قرار داشتید؟

ج - مااصولاً" درهیچکدام ازاین جناحها قرارنداشتیم به آن معنا .

س - یعنی بیطرف ماندید؟

ج - نه بیطرف ، درموضع خودمان بودیم . بهمین دلیل است که اصولاً" مااعتقادنداشتیم بپیوندیم به هیچیک ازاین جناحها . ماعقیده‌داشتیم که میبایستی درموضع خودمان باشیم بعدمسائلی راکه درمسیرمبارزات ملی ، مصلحت های ملی مطرح میشود تایید کنیم تا آنجائی که لازم است تاییدکنیم امابا آنها عقدخواندگی نداریم .

س - ولی شما دررفراندوم شرکت کردید ، رفراندوم راتایید کردید .

ج - بله ، آنراتاییدکردیم .

س - خوب آن خودش یک موضع گیری بود علیه جناح بقائی ومجاهدین اسلام .

ج - حالا ممکن است ، بله .

س - مجمع مجاهدین .

ج - این ایرادندارد . یعنی نه بخاطراینکه علیه آنهاباشد . مایک موضعی راانتخاب کردیم ، همیشه اینطوراست ممکن است یکعده‌ای باآن هماهنگ نباشند . کمااینکه ، حالا بعدبه آن میرسیم ، مارفراندومی راهم که زمان شاه شد تایید کردیم البته بعنوان موافق مشروط شرکت کردیم وآن فصل مهمی است .

س - راجع به انقلاب سفید؟

ج - راجع به ، نه آنوقت هنوزنام انقلاب سفید نداشت ، راجع به اصلاحات ارضی . آن مواد

س ـ موا د ششگانه .

ج ـ ششگانه ، بله . جزب پان ایرانیست که حالا بعد به آن میپردازیم معتقد بودکه میبایست ، حتی ما پیشنهادمان به سایرین همین بود به تمام نیروهای ملی که بعد از ۲۸ مرداد گوشه نشین شده بودند . ما اعتقاد داشتیم که ازعزلتکده ها بیایند بیرون ، ازانزوا خارج شوند والان فرصتی است بیایند دوباره درمسیر مبارزات اجتماعی که اینها را مطرح کردیم با خیلی ها همین جا اشاره میکنم کسی که این روش وپیشنها درا تایید کرد مرحوم خلیل ملکی بود با هم که مذاکره داشتیم . حتی درآن کنفرانسی که دعوت کردیم برای اینکارا وشرکت کردکه ما عقیده داشتیم . . .

س ـ درچه سالی آقا ؟

ج ـ درهمان سالی که لوایح ششگانه را مطرح کردند برای اینکه به رفراندوم بگذارند ، ۱۳۴۱ بود دیگر .

س ـ ۱۳۴۱ .

ج ـ ۴۱ بود بله .

س ـ یعنی شما میخواهید بگوئیدکه خلیل ملکی هم با برنامه ششگانه توافق داشت ؟

ج ـ درحضوردرآنچیز مخالفتی نداشت ، نه . بهمین دلیل خلیل ملکی کسی بودکه سعی کردکه امکاناتی را فراهم کند ، ازامکانات استفاده کند که آن مجله راه زندگی را منتشرکند .

س ـ بله ، " نبردزندگی " .

ج . "نبردزندگی " وچون اینکارراکرد خیلی ها به اوحمله کردندکه توبا دستگاه ساختی و چه کردی واینها . درحالیکه اوحرفش این بود ، درست هم بود ، که میگفت ما بهرحال میبایست که بتوانیم صدایمان رابگوش کسانی برسانیم .

س ـ ولی خلیل ملکی با برنامه ششگانه موافقت نکرد ، درمجله " نبردزندگی " با برنامه اصلاحات ارضی رژیم مخالفت میشد نه مخالفت با اصلاحات ارضی بلکه باآن سبکی که آنها میخواستنداینکارراانجام بدهند .

ج ـ ممکن است ، اما نه منظور این بودکه این مسئله مطرح شد آنچه راکه ما مطرح کردیم

این بودکه ما ازانزوای سیاسی خودمان بیائیم بیرون . خیلی خوب ، کما اینکه ما همبا آن کیفیت موافقت نکردیم . مااعلامیه‌ای دادیم بعنوان موافق مشروط . اما حرف ما این بودکه الان یک مقطعی اززمان است که میبایست این چهره‌های مبارز ملی ازانزوای خودشان خارج شوند ،تاکی درانزوا بمانند؟ واگردرانزوا بمانندپیش‌بینی نمیکردیم که یاعناصر کاملا" وابسته‌ای میآیند مسلط میشوند یا مملکت به‌آنجا خواهدرفت به همین جاکه حالا رسید. پس ضرورتی ندارد با یدیک جا مقری پیدا کردودوباره وارد صحنه مبارزات شد. استنباط من اینستکه خلیل ملکی این عقیده‌را داشت گرچه اودرحد خودش کوشش کرد کما اینکه‌خیلی ها به اوایرادمیکردند که چرا این مجله‌را میدهد وحتی متهمش میکردند. حالا من با افکار وعقاید کاری ندارم ولی من اینکار را صحیح میدانستم که میبایست ازآن حالت خارج شد.

س - یعنی شما ازبعدازه ۲۸ مردادکه زیرفشاررژیم جدید آمدید تاچه‌موقعی درحالت نیمه فعال بسرمیبردید؟

ج- این مدتها ، خیلی خیلی بطول انجامید دیگر. اولا" این حالا وقتی این مسائل پیش آمد وقوع آن حوادث را ما پیش‌بینی میکردیم .

س - کدام حوادث را ؟

ج - یعنی حوادثی راکه بعدمنجرشد به ۲۸ مرداد. درواقع بعقیده من آنچه‌راکه ۲۸ مرداد دولت مصدق را ساقط نکرد، ۲۸ مرداد نهضت ملی را ساقط نکرد. وقتی نهضت ملی شکست خورد توانست حادثه ۲۸ مرداد بروزکند، متوجه میشوید؟

س - بله ،بله .

ج - این فرق هست . چرا ؟ چون ۳۰ تیر توطئه علیه مصدق خیلی قویتر بود. مگرنبود؟

س - بله .

ج - ارتش یکپارچه ، ارتش دراختیاردولت مصدق نبود تمام سازمانها علیه دولت مصدق ، دولت مصدق هنوزهیچ نوع جایگزینی پیدا نکرده‌بود اما یک چیز بود مردم دربست پشت سر دولت مصدق بودند برای اینکه حزب‌توده حضور نداشت ، برای اینکه مردم ازحضورحزب‌توده نگران نبودند برای اینکه مردم نگرانی ازاستقرار یک جمهوری باصطلاح دموکراتیک

خلقی را نداشتند برای اینکه مردم از تجزیه احتمالی مملکت نگران نبودند. بنابراین ۳۰ تیر با اینکه حادثه علیه مصدق شدیدتر بود شاه و همه عناصر دیگر جبهه‌های مقاوم تری را از نظر حکومتی داشتند اما ملت و مردم پیروز شدند. بین سی تیر تا ۲۸ مرداد چه اتفاق افتاد؟ ارتش در اختیار مصدق قرار گرفت شد وزیر دفاع یعنی ..

س - اسماً".

ج - بله، در اختیار ش قرار گرفت رئیس ستادش هم آن شده درست؟ نفوذ دولت بیشتر شد اما یک چیز کم شد آن اتحاد همه‌ی مردم بود. و من کاملاً" نظرم این هست وقتی در آن مرحله نهضت ملی را دچار شکست کردند آنوقت توانست حادثه ۲۸ مرداد ایجاد بشود، به اصطلاح با خرج کردن یک مبلغی نزدیک هفت میلیون دلار. با هفت میلیون دلار نمیشود اگر سابقه زمینه وجود نداشته باشد وضع یک مملکتی را مثل ایران برهم ریخت، باید همه چیز فروریخته باشد فقط منتظر یک ضربه آخر باشند، آن ضربه آخر آن مداخله بود که در نتیجه ما این مسائل را پیش بینی میکردیم و اختلاف بسیار هم پیدا کرده بودیم. البته بدون اینکه دیگر هیچ نوع رابطه و همکاری هم بین ما و دکتر بقائی و اینها دیگر نبود یعنی اصلاً" حسابهایمان جدا شده بود، ما در رفراندوم بودیم که آنها نبودند، در مواضع مختلف دیگر آنها نبودند، دیگر با سایرین تماسی نبود.

س - شما هرگز خودتان شخصاً" با دکتر مصدق ملاقات کرده بودید آن زمان؟

ج - بله، بله.

س - کی؟

ج - دو سه بار من ملاقات داشتم.

س - موضوع ملاقات چه بود؟

ج - بله و یکبار موردی بودکه ایشان از دیوان داوری لاهه مراجعت کردکه دیوان داوری آن رای را داد و حزب پان ایرانیست دمونستراسیون بزرگی را برگزار کرد و ما رفتیم تا خیابان کاخ که منزل دکتر مصدق بود، خانه شماره ۱۰۰ و..

س - ؟ .

ج - ۹ . خوب بعدآنجا اطلاع دادند وایشان با روحیه بازاستقبال کرد من باتفاق دوسه‌نفر دکترعاملی بودویکی دوتن دیگر رفتیم پیش ایشان و بهرحال تبریک گفتیم وضمنا" همانجا این نوع مسائل با ایشان مطرح شد، مسئله‌نگرانی ازحضور حزب توده‌درحوادث مملکت . و ایشان امررا احاله‌کردبرای اینکه با دکترشایگان ملاقات کنیم .البته دکترشایگان هماستاد من بوددردانشکده‌حقوق وهمین که کرارا" با ایشان مذاکره داشتیم. رفتم به منزل دکتر شایگان ومخاطراتی راکه ازحضورحزب توده وکارجنبش بزرگ نهضت ملی شدن نفت ، اصولا" جنبش ملت ایران ممکن است پیش بیاید بیان کردیم برای او، تمام این موارد را بر شمردیم. که یکی ازمواردی بودکه ایشان خلاصتا" این اظهارنظررا کرد که خوب حزب توده یااکثریت دارد یاندارد ، اگردارد چه‌مشکلی دارد؟ چه‌ایرادی دارد؟ واگرندارد هم پس دیگرخوب نمیتواند که‌این حضوررا داشته باشد. درنتیجه ایشان نقش مهمی برای مشاوره امورسیاسی داخلی با دکترمصدق داشت . عملا" مسائل رابه‌استنباط من اواداره میکرد از این جهات وحسن رابطه‌ای هم اززمانهای گذشته با حزب توده داشت ودراین مورد اونقش موثری داشت که حزب توده حضور پیدا بکنند وحضوراو، بازهم تاکید میکنم‌به‌استنباط من حضورحزب توده درصحنه فعال سیاستهای ایران درزمان مصدق درآن اواخر ازموجبات مهم بود برای اینکه‌مقدمات سقوط مصدق رافراهم بکنند . بنابراین آن مذاکرات این بود بخصوص درمورد نگرانی ما ازحضورحزب توده درمبارزات ایران با دکترمصدق صحبت کردیم که‌اوهم به‌آن کیفیت احاله به دکترشایگان داد ونظردکترشایگان هم به آن کیفیت بود ، بنابراین تقریبا" ما موضعمان یک موضع تذکردهنده‌وهشداردهنده‌بود به دولت مصدق ووقوع این حوادث را میدیدیم ومیگفتیم وتاآنجاکه میتوانستیم مینوشتیم . تقریبا" حزب پان ایرانیست دریک موضع تجریدی وانتزاعی قرارگرفت ازنظرفعالیتهای چیز. یعنی ما نه‌هماهنگی داشتیم باگروههائی که نزدیکترشده‌بودند به‌دربارکه‌سابق با نهضت ملی همکاری داشتند ، نه هماهنگی داشتیم با دیگربرنامه‌های کلی وسیاست دولت وقت که گرایش زیادی بهرحال پیدا کرده‌بود با حزب توده یاحزب توده یااونه گرایش نزدیکی ..

س - ونه هماهنگی داشتید با احزابی مثل نیروی سوم که بدون قیدوشرط از دکترمصدق

حمایت میکردند.

س - نه ،نه آن هم نبودیعنی روی این مسائل ما تاکیدمیکردیم. یک موضع خاصی راپان - ایرانیست پیدا کرده بود نه یک چنین همکاری نبود. شاید اگرمسائل ادامه پیدا میکرد موجبات این همکاری فراهم میشد.

س - آقای پزشکپور بعد از ۲۸ مرداد چه شرایط ووسائلی فراهم شدکه شما بتوانید بنا رژیم شاه ارتباط برقرارکنید وواردمجلس شورای ملی بشوید؟

ج - خوب این مربوط به همان چیز میشود که، همان مدتی که الان اشاره کردم بهرحال تااینکه خوب این حادثه رخ داد واین حادثه که رخ داد مسلما" مادرفعالیت ملی شدن نفت نقش موثروعمده داشتیم اما به آن سببها ودلائلی که بهرحال یک عده ای را تعقیب کردندو دنبال کردندواینها ماچیزنبودیم. آهان یک دلیل دیگرش این است که بهیچ وجه ،که گفتید چرااین همکاری نشد؟ به نیروی سوم هم اشاره کردید یکی ازدلائل این بود که ما بهیچوجه معتقدبه تغییرآن زمان یعنی حتی آن زمان هم تازمانی که رژیم گذشته خودش خودش را ساقط کرد ما معتقدبه تغییرشکل سیستم حکومتی ایران نبودیم، ما معتقدبه قانون اساسی ایران بودیم ومعتقدبه این بودیم که باید درچهارچوب قانون اساسی ایران زمینه ها وموجبات حضور یک ایران قوی ونیرومندرا درصحنه ی بین المللی ودرمنطقه فراهم کرد. امابسیاری ازحرکتهای دیگر اینها به سمت تمایلات تغییررژیم رفتند ازجمله نیروی سوم، میدانید دیگر. اصولا" اینها شعاربرقراری جمهوری راحتی دادند. نه حزب پان ایرانیست به این موضوع اعتقادنداشت. یعنی ما اصولا" مسئله رافقط مسئله ای میدیدیم ادامه یک مبارزه ملی درچهارچوب قانون اساسی وقت. البته حالا چیز دیگریست. ما تاآخرین روزهم تاوقتی که خودرژیم ساقط نشد حزب پان ایرانیست شعار ضدرژیم نداد. شایددرمواردی هم اختلافمان با، اواخر با آقای فروهرهمین بود.

س - به آن موضوع میرسیم فعلا" برگردیم به همان زمان که چگونه شما با رژیم همکاری کردید؟

ج - آهان، حالا این راکه سئوال کردید بنابراین این مسئله بود.پس (۱) ما معتقد بودیم برای اینکه باید اصول قانون اساسی اجرابشود وقانون اساسی راکافی میدانستیم

برای اینکه نه کافی محض، نسبی برای اینکه بتواند حاکمیت ملی را ومنافع ملی را تامین بکندواتفاقاً " درآن شرایط راه حل تامین منافع ملی را به‌آن عنوان که ما فکر میکردیم یعنی ملت بزرگ ایران کاملاً" اجرای قانون اساسی ومتبلور کردن رسالت شاهنشاهی بجای سلطنت میدانستیم ، این دوتا فرق دارد با هم . چون میدانید که آئین شاهنشاهی را ما مطرح کردیم درواقع ، پان ایرانیستها مطرح کردند که‌حالا بعدبه آن می — رسیم. این برای این نبود که شاه تبدیل بشود به یک عامل مطلق العنان برای اینکه ما میخواستیم بگوئیم فرق بین شاهنشاه ایران وسلطان . شاهنشاه ایران عبارت است از سلطنت متعهدبرابرملت وتاریخ ایران وفرهنگ ایران ولی سلطان عبارت است از یک پادشاه جبار وخودکامه . مرزش اینست اصلاً" طی تاریخ ما هم همین بود . بنابراین ما اعتقادداشتیم که‌درآن ظرف قانون اساسی ایران پس میشود هم حاکمیت ملی را اعمال کردوهم درشرایط خاص ایران ومخاطراتی که درمنطقه بود وهست آنموقع ما برسیم به هدفهای بزرگ ملی که اجتماع جامعه بزرگ ایرانی است ، پیوند همه اقوام ایرانی است ومسائل دیگر . بنابراین ما مطلقاً معتقدبه‌تغییررژیم ایران نبودیم . البته‌تاآنجائی هم که‌من اطلاع دارم آقای دکترمصدق هم این اعتقادرانداشت . پس ما با دوگروه همکاری نمی — توانستیم بکنیم : (۱) گروهی که غرق میشدند درآن استبدادوخودکامگی دیرین دربار . (۲) گروهی که‌اینها میخواستند که‌رژیم راتغییربدهند که پیشگامشان حزب توده‌بود ، بقیه‌شان هم نادمهای حزب توده یا عده‌ای دیگربودند . پس حزب پان ایرانیست بناچار دریک موضع خاصی بود . هشداری هم‌که‌ما میدادیم به دولت وقت وسایرین این بودکه‌حوادث این شکل پیش میآید وچون ملت نخواهدپذیرفت وآماده نیست بنابراین آنچه که دارد میشود درآن سمت موجبات سقوط دولت رافراهم میکند که همینطورهم شدوبازگشت خواهدشدبه‌یک استبدادخطرناکی که بوده‌وبیش ازگذشته . پس روش حزب پان ایرانیست پیروی ازکل مسئله نهضت ملی بود درچهارچوب چی؟ درچهارچوب قانون اساسی وقت بود . بنابراین بدیهی است اینکه‌میگوئید من اصلاً" الان نمیدانم . اتفاقاً " ایرادمن این بود صحبت هم کردیم که مدافع بلاقیدوشرط نیروی سوم ازدکترمصدق یعنی چه‌بود؟ اصلاً" چرا شعار جمهوریت راداد؟

هرکس شعار جمهوریت را داد زمینه را آماده کرد برای سقوط مصدق. روزی مردم بخروش آمدند که این پلاکهای خیابانها را کندند و تبدیل کردند بخیابان جمهوریت.

س - برگردیم به این موضوع آقای پزشکپور که چه وسائلی برانگیخته شد که شما از در آشتی یا همکاری با رژیم سابق دربیائید؟

ج - بله، بله.

س - شما با شخص شاه ملاقات کردید؟

ج - بله بتفصیل.

س - اگر کردید به چه ترتیبی ملاقات فراهم شد؟

ج - بنابراین این مواجه شد با ... خوب تا اینکه حادثه ۲۸ مرداد پیش آمد و حادثه ۲۸ مرداد که پیش آمد تعقیبهائی شروع شد و بعقیده‌ی ما هیچ ضرورت نداشت ما تحت تعقیب قرار بگیریم چون ما مشارکت نداشتیم، ما نه در کار جمهوریخواهی، چون اعتقاد نداشتیم این را به مصلحت مملکت نمیدانستیم در آن چنان شرایطی بخصوص و اصولا" هم حالا رژیم قانونی بود رژیم قانونی فرق دارد تا دولت قانونی، این را یادآور بشوم. رژیم مشروطیت یک رژیم قانونی بود اما ممکن است خیلی از دولتهایش قانونی نبوده باشند یا بعضی از نهادها مثل هر رژیم دیگری. بنابراین همان رفتاری که با سایرین کردند با ما هم کردند یعنی مراکز حزب پان ایرانیست را تعطیل کردند، آتش زدند درجاهای مختلف وتحت تعقیب قرار دادند، وبقول دکتر غامری ما چوب گناه نا کرده مان را خوردیم درست همین است، ما چیزی نداشتیم. ودرنتیجه آنوقت من ناچار مخفی شدم والبته هماًنشب ریختند خانه‌ی ما که دیگر من منزل نرفتم درحدود ششماه مخفی بودم، بعد از ششماه هم که آمدم دیگر به تهران با زمرا با تفاق عده‌ی زیادی بازداشت کردند که چندماه در زندان بودیم تا اینکه آزاد شدیم. البته اینکه همه را و ما را هم گرفتند و به زندان بردند مصادف شد با آن زمانی که نیکسون میآمد به ایران برای حل مسئله نفت که گویا آقای دکتر امینی نخست وزیر بود یا وزیر دارائی بود.

س - آقای دکتر امینی وزیر دارائی بود.

ج - بله دکتر امینی وزیر دارائی بود. نیکسون میآمد وچون فکر میشد که یک تظاهراتی بشود

پس تمام گروههای مخالف وملی ویا مخالف یک چنین توطئه‌هائی را یا یک چنین قراردادهائی اینها را بازداشت کردند ازجمله پان ایرانیستها را که مرا بردند به همین زندان شهربانی که آنجا غالبا" بندهای مختلفی بود واین عناصر فعال سیاسی اینها آنجا بودند مدتی آنجا بودم که بعدآزاد کردند. ما ازهمانموقع ، بنابراین برای ما تحلیل ما ،همانموقع من اعلامیه‌ای دادم حزب پان ایرانیست یک اعلامیه‌ی دستخطی داد. تحلیلی ما کردیم، ما در آن تحلیل بهیچ وجه حادثه وکودتای ۲۸ مرداد رابعنوان مسئول تام سقوط نهضت ملی ومصدق نشناختیم بلکه توجیه ما این بود چون نهضت ملی مواجه با شکست شد توانست این کودتا بوقوع بپیوندد این دومسئله مختلف است.

س ـ دراعلامیه ۲۸ مرداد

ج ـ بعداز ۲۸ مرداد.

س ـ بله،بله. بعداز ۲۸ مرداددراعلامیه

ج ـ در اعلامیه حزب پان ایرانیست یک تحلیلی شدازمسائل.

س ـ بله ،بله. از ۲۸ مرداد بعنوان کودتانام بردید؟

ج ـ بله ،بله کودتا ، بله بله یا یک چنین چیزی . حالا دقیقا" اصطلاحش چیزنیست یعنی این اقدام خلاف قانون مثلا" الان به آن کیفیت نباشد.

س ـ ولی کلمه کودتا را بکارنبردید؟

ج ـ بخاطرم نیست ، نه شایدهم نبوده. یعنی حتی بعقیده من آنرا کودتا هم نمیشدچیز کرد. درواقع تحلیل ما این بود ، درآن اعلامیه تحلیل این بود که چرا اصلا" توانست این حادثه بوجودبیاید چرا؟ وتحلیل ما این بود درهمان اعلامیه مقایسه کردیم با ۳۰ تیر که آیا مخالفان نهضت ملی ۳۰ تیرقویتربودند یا ۲۸ مرداد؟ ارتش ۳۰ تیربیشتربرضد مصدق بود یا ۲۸ مرداد؟ شاه ۳۰ تیربیشترقوی بود یا ۲۸ مرداد؟ دراین تحلیل اینطورنتیجه‌گیری شده بود که اینها ۳۰ تیرقویتربودند ولی ۳۰ تیرمصدق ونهضت ملی یک قدرتی راکنارخودش داشت بیشتر وآن قدرت ملت ایران بود ، قدرت متشکل ملت ایران . ازآن ۳۰ تیرتا ۲۸ مرداد برنامه‌هائی اجرا شدکه این قدرت را خردکنند که حزب توده درآن ماجرا نقش مهمی

داشت وآنهائیکه حزب توده را آوردندبه‌صحنه وفراماسون ها . پس وقتی تمام آن باصطلاح نیروهای پشتیبانی حکومت ملی ازهم پاشید درنتیجه بسادگی چهارتا تانک توانست موفق بشود . درآن اعلامیه ما تصریح کردیم که این تحلیل درستی نیست که ما تمام توجه‌مان را معطوف به‌این کنیم‌که‌دوبار ه آمدندواین مسائل را چیزکردند، نه ، خارجی آمد یا آمریکائی آمدندواینکارتمام شد بلکه یک مقدماتی بوده وآن مقدمات اینها بوده . این موجبات اینها بوده . بنابراین چنین تحلیلی کردیم .

س - شما بعدازچه مدت اززندان آزادشدید؟

ج - من تقریبا " درحدود دیگروقتی چیزشدند درحدود سه ماه اینها درزندان بودم .

س - اولین ملاقات شما با شاه چه‌زمانی است ؟

ج - حالا، اولین ملاقات من با شاه درتاریخ دقیقش شایدمثلا" ۱۳۴۳ اینها بود بله .

س - شما تا آنموقع بارژیم هیچ نوع رابطه‌ی مستقیمی نداشتید؟

ج - نه ، نه بهیچوجه . نه هیچ نوع .

س - موضع حزب پان ایرانیست چه‌بود راجع به‌کارهائی که رژیم از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آنموقعی که شما با شاه ملاقات کرده‌بودید انجام میداد مثلا" بستن قرارداد کنسرسیوم؟

ج - خوب اینها تمام حزب پان ایرانیست درحد امکاناتی که داشت مخالفت خودش را اعلام کرده‌بود وبیش ازسایرین ، همین هم تا آنجائی که امکان داشت . مثلا" درهمین زمان دولت دکترامینی بود حتی روی مذاکراتی که شدلابد میدانیدکه‌جبهه‌ملی آمدویک تظاهرات وامکاناتی هم گرفت ولی حزب پان ایرانیست خوب مواضع خودش راداشت ازجمله درزمان منصور که تجدید عملا" کاپیتالاسیون شد حزب پان ایرانیست مخالفت خودش را اعلام کرد .

مواضع حزب پان ایرانیست یک مواضع مشخصی بود ، این مواضع ربطی به حکومتها ودولتها نداشت . یعنی ما اگرکه نهضت ملی شدن نفت را تأیید کردیم نه بخاطردکترمصدق بود ما چه ازنظرسیاسی وچه ازجهات دیگر پیوندقبلی با ایشان نداشتیم . درواقع ما ازاو حمایت نکردیم ما ازآن نهضت حمایت کردیم کما اینکه به‌سبب حمایت ازآن نهضت بعدهم ما عقیده نداشتیم که حزب توده‌را تایید کنیم . به سبب حمایت ازآن نهضت درآن شرایط ضمنا "

ما عقیده‌نداشتیم شعار جمهوری بدهیم واصولاً" این موضعگیری مستقل حزب پان ایرانیست بهمین مناسبت بود. بنابراین این مواضع مشخص بود...

س ـ راجع به اولین ملاقاتتان با شاه صحبت میکردید.

ج ـ همین ، ادامه‌پیدا کرد تا اینکه من دریک دیگرشرایطی فکرکردم که بیایم به آمریکا وتقریباً " یک نوع بن بستی را میدیدم درمسائل سیاسی واجتماعی ایران . درنتیجه بـا دوستان بخصوص دکترعاملی واینها صحبت کردیم که شاید میبایستی یک کارمکتبی ادامه پیدا بکندومن حالا میروم که برای ادامه تحصیلاتم. آمدم به آمریکا واین مصادف شد با زمانی که ، البته قبل ازاین بگویم این نکته‌را . چون پان ایرانیست ازاین موضع تاریخی‌وسیاسی واجتماعی مسائل ایران رابررسی میکند وچون اصول همانطورکه بیان کردم استراتژی یک ملت همواره یکسان است تغییرنمیکند پس یک مسائلی برای ما مشخص بوداز ابتدا . مثلاً" مسئله خلیج فارس ازنظرمـا یکـی ازمسائل حیاتی ملت ایران است . مسئله تهاجمی که همواره نیروهای ضدایرانی ازطرف جنوب ایران وغرب ایران دارند بخصوص زیرپوشش دولتهای عربی این مسئله اساسی است که قبل ازاسلام بوده ، زمان اسلام هم بوده بعدازاسلام هم بوده . ومسئله تهدیداتی راکه میکردندومیکنند به خوزستان و مناطق دیگر اینها مسائل اساسی است ومسائل دیگر. بنابراین یا مسئله‌پیوند کردهابعنوان یکی ازاجزاء جدائی ناپذیرجامعه بزرگ ایران این یک مسئله استراتژیکی جامعه‌ایرانی است . ازقبل ازمادهابوده تابعدازمادها تاحالا هم هست . یافرض‌کنید پیوند شیعیان درهرکجای جهان هستند باجامعه‌ایرانی نه ازدیدگاه مذهبی ، ازدیدگاه شناخت‌جامعه ایرانی یکی ازاصول غیرقابل تردیداست هم برای ماوهم برای دشمنان ایران . بنابراین هرکجاکه دشمنان ایران هستند درهرمنطقه‌ای بعنوان مثال اینها همواره دوشاخه را مورد تهاجم قرارداده‌اند. یکی شیعه ویکی کردها .

س ـ آقای پزشکپور شما چه‌سالی تشریف‌بردید به آمریکا ؟

ج ـ من سال ، فکرمیکنم که ،شاید هزارو.. تقریباً " ۲۳ سال پیش ۱۳۳۹ میشود.بله ۱۳۳۹.

س ـ بله ، یعنی وقتی که همزمان بود تقریبا" با تجدید فعالیت جبهه ملی بنام جبهه ملی دوم .

ج ـ بعد از آن .

س ـ یعنی شما درزمان حکومت امینی ...

ج ـ بودم ، من ایران بودم بعدرفتم .

س ـ درسال ۱۳۴۳ ؟

ج ـ بله تقریبا" آن مواقع بود . آن زمان من ایران بودم .

س ـ شما هم وقتی که به آمریکا رفتید هنوزبا شاه ملاقات نکرده بودید ؟

ج ـ نه هنوز ملاقات نداشتم .

س ـ چندوقت آمریکا ماندید ؟

ج ـ حدود نه ماه .

س ـ درآنجا ملاقاتهائی هم کردید با مقامات آمریکائی ؟

ج ـ نه آنوقت نه بعد. اصولا" من به این مسئله هیچوقت معتقدنبودم .

س ـ برای آدمی که درسیاست است ملاقات کردن ومذاکره که ایرادی ندارد آقا .

ج ـ تا درچه موضعی باشد . من دراین مواضعی که معمولا" ملاقات میکنند علاقه نداشتم وندارم .

س ـ شما وقتی که ازآمریکا برگشتید چه وسائلی فراهم شدیا فراهم کردیدکه با شاه ملاقات کنید ؟

ج ـ نه ، درواقع ایشان وسائلی فراهم کردند .

س ـ آن وسائل چه بودند؟ ممکن است برای ما توضیح بدهید ؟

ج ـ آن وسائل شرایط ایران بود ، خیلی جالب است . پان ایرانیست این مواضع راداشت که الان یادکردم . اگربخاطرتان باشد ایران آنموقع درشرایط خاصی قرارگرفت یعنی ایران آنموقع مواجه شد با اصطلاح با حرکت خیلی تندناسیونالیسم عربی که عبدالناصرمطرح کرده بود . اصولا" بسیاری ازاین تخم های لق رااوشکست .

س ـ منظورتان چیست ازتخم های لق ؟

ج - خلیج فارس را اول بتدا اعلام کرد خلیج عربی ، خوزستان را اعلام کرد، قسمتی از این ..
س - عربستان .
ج - با صطلاح قسمت شرقی میهن امت عربی . یمن جنوبی مرکزفعالیت علیه ایران شد وبا صطلاح البته‌سیاستهائی هم تحریک میکردند. یک سیل خیلی کوبنده‌ای بوجودآ مدبعنوان ناسیونالیسم عربی علیه ایران و این تحریکات درخوزستان خیلی دامن زده شد وهما نطورکه اشاره کردم قبل از اینها درخودخوزستان بعداز ۲۸ مرداد البته دیگردرآن شرایطی که‌یک کم امکانات فراهم شده‌بود ولی خیلی محدود ما برای اولین با ریک کنگره‌ای را درا هواز تشکیل دادیم که مسئله خلیج فارس ، مسئله کردها مسائلی از این قبیل درقطعنامه‌آن کنفرانس آمد بعنوان اساسی ترین مسائل ملی ایران یا برخی ازمسائل اساسی ملی ایران . خوب ، پر واضح است که شاید فقط پان ایرانیست آنموقع این مسائل را براساس آن بینش میدید. بنا براین درواقع آنچه که سبب شدما ببینیم که‌روزنه‌ای بوجودآمده نه‌برای اینکه حضور پیداکنیم بلکه اصولا" برای اینکه وظائفمان را انجام بدهیم. این تهاجم وسیعی بود که اززبان عبدالناصرعلیه ایران شروع شد. وضمن اینکه من تاکید کنم اصولا" نظرما این است که هیچ موقع با صطلاح یک نهضت سیاسی را ما معتقدنیستیم که این مدیریتش می - بایست محدود به آن بشودکه با صطلاح این نهضت را درانزوای کامل قراربدهد بلکه مدیریت یک نهضت سیاسی میبایست معطوف به‌این باشدکه ببیند چگونه میتوانداِمکاناتی برای نهضت فراهم کند اما برای نهضت نه برخلاف هدفهای آن نهضت. اینجاست که مسئله حالا به بحثش نمی پردازیم آرمانها ، استراتژی وتاکتیک مطرح میشود. بسیاری ازکسانی به‌این عنوان تاکتیک را مرجح می شمارند براستراتژی یا استراتژی را مرجح میشمارند با تاکتیک اما درحالیکه اصولا" آنچه‌راکه بعنوان رهبری ومدیریت یک نهضت مطرح میشود اینست که با اتکابرآرمانها استراتژی را تعیین کند ووقتی استراتژی مشخص است مطابق با استراتژی تاکتیک را تعیین کند والا که آن نهضت میشود یک نهضت خیالی باید برود درقلعه قاف وآنجا بماندتاکی چیز میشود. بنا براین هیچوقت من وما پان ایرانیستها نه مخالف بودیم ازاستفاده ازامکانات داخلی نه استفاده ازاِمکانات خارجی . اما اینها نمیبایستی بقیمت

زیرپا گذاردن هدفها باشد باید درآن مسیر باشد. اگرجزو آن باشد آنهم میشود وابستگی.
اصلا" حدبین وابستگی واستفاده از موقعیت همین است. استفاده از موقعیت درمسیرهدفهاست
وابستگی عبارت از این است که هدف را زیرپا بگذارند برای اینکه یک موقعیتی را پیدا کنند.

س ـ آقای پزشکپور شاه چه وسائلی برانگیخت که با شما ملاقات کند؟

ج ـ حالا، بنابراین آن شرایط آن بود، درست؟ نمیدانم شما آن شرایط را بخاطر دارید یا نه شرایطی که بهرحال تبلیغات وسیعی علیه ایران شروع شد. تا قبل از اینکه من از ایران خارج بشوم بسیار کوشش کردیم برای اینکه ما به شاه تفهیم کنیم که آقاجان حساب ما از سایرین جدا ست ما نه ضدرژیم بودیم وهستیم، معتقد به قانون اساسی بودیم وهستیم ونه بهرحال برنامه‌ای هم نداریم که کس دیگری را جایگزین شما بکنیم وبعدهم آنطورهم که میدانید سوابق مشخص است ما عامل خارجی هم نیستیم، وموضوع ملی شدن نفت هم درواقع یک نهضت عام وهمگانی بوده که هر ایرانی میبایستی درآن چیز میکرده. بنابراین اصرار هم داشتیم برای اینکه این مواضع بحق خودمان را برای او بعنوان یک ایرانی وبعنوان کسی که بهرحال یک موقعیتی داردو یک مسئولیتی دررژیم داشت توجیه بکنیم.

س ـ ازچه کانالهائی استفاده میکردید که این مسائل را به گوششان برسانید؟

ج ـ خیلی کانال، هرکانالی که ممکن بود.

س ـ مثلا" یکی ازآنها را بعنوان مثال بگوئید.

ج ـ مثلا" بعنوان مثال زمانی از این آقای دکتر پیراسته که با من دوستی داشت..

س ـ مهدی پیراسته ؟

ج ـ بله ،بله. با من دوستی داشت، اختلاف نظرخیلی داشتیم وداریم، بله خیلی. ولی دیگر دوستی داشتیم.

س ـ ایشان پیامهای شما را میرساندند به شاه؟

ج ـ نه یک مدتی ازایشان خواستم که اینکار را بکنند که نتوانست وشاید اوچیزنکرد. کسی که دراین راه خیلی کوشش کرد مرحوم مورخ الدوله سپهر بود که مردآزاده‌ای بود. بهرحال اینها خانواده‌شان همه مورخ وخودش بسیار مردآزاده‌ای بود. اوصرفا" براساس افکار واندیشه‌های

ما دربرخوردهائی که ما داشتیم به ما اعتقادپیدا کرد. بنا براین تصمیم گرفت که با صطلاح مشکل ما را حل کند. مشکل کهنه اصولا" عقیده داشتم باید همه ما حل کنیم. همین بودکه مطرح کردم با آقایان یک زمانی که بالاخره باید ازاین انزوا بیائیم بیرون ازجمله با خلیل ملکی با دکتربقائی باالهیارصالح با خیلی ها با همه باداریوش فروهر که اگرمیکردند شاید این مسائل الان اینجور نبود شاید جوردیگری بود که من اعتقاددا شتم بهرحال بیائیم بیرون ازیک امکانات قانونی مجددا" بهره گیری کنیم شاید این استعداد هم وجودداشت شرایط هم وجودداشت ودرنتیجه خوب دوباره مملکت بریک اساس صحیح توسط همه نیروهـــا اداره بشود تابرخی نپذیرفتند ، برخی هم پذیرفتند ولی کارها محدودبود. مورخ الدولـــه سپهربسیارکوشش کرددراین مورد ولی به نتیجه نرسید یعنی شاه روی ترش نشان میـــداد خیلی برانگیخته وبارها چیزبود. البته شایدهم که دراین موردآنوقت بخصوص تیموربختیـــار نقش مهمی داشت که اینکار انجام نشود. با او هم ملاقات داشتیم.

س ـ با تیموربختیار؟

ج ـ بله. منتها اوشایدبیشتربرنامه اش این بودکه بتواندعناصری را درچنگ بگیرد، درفکـــر تشکیل یـــک باصطلاح گروه وسیع ازناسیونالیستها هم بود بگمان خودش منتها بیشتردر ـ مسیرشاید ایجادیک قدرت خاص برای خودش علیه شاه کما اینکه البته آنطورکه بعدمعلـــوم شدومنتهی آقای فروهرکتمان کرد بهرحال روابطی مثل اینکه با فروهرهم داشت.

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۳۱ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۷

ادامه مصاحبه با آقای پزشکپور در روز شنبه یازده فروردین ۱۳۶۳ برابر با ۳۱ مارس ۱۹۸۴ در شهر پاریس ـ فرانسه . مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای پزشکپور در ادامه صحبتهای دیروز ما من میخواهم از حضورتان سئوال کنم که آیا شما از آن نامه‌ای که گفته میشود آقای سپهبد بختیار به آقای داریوش فروهر نوشتند که توسط یک شخصی بنام عباس عاقلی زاده که عضو جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران بود بدست آقای فروهر رسیده اطلاعی دارید؟

س ـ من کم وکیف ارسال این نامه را مطلع نبودم که چگونه این نامه فرستاده شد و توسط کی . اما این نامه را منتشر کردند در آن زمانی که عده‌ای را با تهام همکاری با بختیار تحت پیگرد قرار دادند که از جمله این کسان آقای صادق بهداد بود که همان مدیر روزنامه ساسانی که چندسالی هم در زندان بود وهمان موقع متن این نامه را بخاطرم هست که در روزنامه‌های اطلاعات وکیهان منتشر کردند و تا آنجائی هم که بخاطرم هست توضیحی که آقای فروهر داده بود این بود که خوب این نامه‌ای است که بختیار برای من نوشته من که به او ننوشتم . بنابراین اوخواسته که با من رابطه داشته باشد این دلیلی به برقراری رابطه از طرف من با او نمیتوانست باشد . بنابراین اطلاع من درهمین حدود است وآنچه‌که شما الان بیان کردید خوب اطلاع جدیدی است که خودمن هم پیدا کردم برای اینکه این نامه توسط کی فرستاده شده برای ایشان . ولی توضیح آقای فروهر در این حدود بود وآنچه که مسلم

است چنین نامه‌ای از طرف بختیار فرستاده شده‌بود که متن این نامه‌هم درروزنامه‌های اطلاعات وکیهان منعکس شد.

س ــ شما بعداز انتشار این نامه‌درروزنامه‌ها با آقای فروهرصحبتی هم داشتید دراین خصوص؟

ج ــ بخاطرم هست مثل اینکه‌صحبت داشتیم. اصولاً" درموارد متعددغالباً" صحبت داشتیم تقریباً" درهمین حدود موضوع رابیان میکرداینشان. ولی بهرحال تاآنجائی که من آگاهی دارم وغالباً" آگاهی دارم بختیار ازهمان زمان ریاست سازمان اطلاعات وامنیت درمسیر فراهم کردن یک جبهه‌وجناحی که تحت نفوذ خودش باشد علیه شاه بود واقداماتی کردوسعی میکرد یک عده‌ای رابعنوان ناسیونالیست دراین جبهه‌گرد بیاورد وازجمله کسانی که دراجرای این طرح اقداماتی میکردند آن سرهنگ جهانگیر مقدادی بودکه‌اخیراً" درآمریکا بودومتاسفانه بهرحال شنیدم که فوت شد وبخاطرم هست‌که اوباتفاق کسی بنام شاپورزندنیا که‌نمیدانم بشناسیدیانه والبته ایشان رفت‌به اروپا شاپور زندنیاکه دراروپا بعنوان کارمندشرکت نفت رفت ولی آنجا ملحق شدبه‌بختیار رودربیروت هم با بختیار بود یعنی تا بیروت ودربیروت بودکه‌بختیار رابازداشت‌کردند ولی بعدهم آزادکردند. وبرخی معتقدندکه این همکاری آقای شاپور زندنیا با بختیار وبازداشت اودربیروت طرح ریزی بوده یعنی شایدکه آقای زندنیا دراین مورد مداخله‌ای داشته بایک‌صحنه سازی ویااقدامات قبلی. ولی بهرحال درهمان زمان بخاطرم هست‌که یک اعلامیه‌ای رادرروزنامه‌ها منتشرکردند بعنوان تشکیل یک جبهه‌ای ازناسیونالیستها که دراین اعلامیه‌اسامی تعدادی بود وتاآنجائی که بخاطرم هست‌ازجمله داریوش‌فروهربود همان شاپور زندنیا بود، آن دکترضیاء مدرس بود وضمناً" نام من. درحالیکه من چنین اعلامیه‌ای راامضاء نکرده‌بودم که فوراً" فردای آنروز درروزنامه‌های اطلاعات وکیهان بودکه این اعلامیه منتشرشده‌بودما مراتب راتکذیب کردیم ودرواقع این یکنوع اقدامی بود برای اجرای همان طرحهائی که بختیار رداشت‌وخوب فکر میکردندکه هرگاه چنین اعلامیه‌ای رامنتشربکنندما در صددتکذیب برنخواهیم‌آمد. اما من تکذیب کردم ودرنتیجه خوب ایشان بعدرفت‌به عراق ودرعراق مقیم شدکه میدانید...

س ــ بله آن داستانش مفصل است.

ج ـ آنجا داستانش مفصل است واطلاع هم درهمین موردبود .
س ـ حالا من میخواهم از حضورتان تقاضا کنم که برگردیم به مذاکرات شما با شاه وورودشما به مجلس .
ج ـ مذاکراتی که ما با شاه کردیم درواقع دریک طرح ریزی کلی بود یعنی ما با عناصر گوناگون مذاکره کردیم هماطوریکه یادآورشدم همعناصری که درانزوای سیاسی بودند وعناصری که درمبارزات ملی بودند ودرانزوای سیاسی وهم با شاه . ماا عتقاددا شتیم کـه مملکت میبایست ازآن بن بست خارج بشود وبسمت یک حکومت ونظام ملی ومردمی براساس اصول قانون اساسی حرکت بکند . بنابراین با آنها مذاکره کردیم ودرصدد مذاکرات مبسوط هم با شاه بودیم برای اینکه هم این مسائل را برای ایشان تفهیم کنیم هم موضع خاص پان ایرانیسم وحزب پان ایرانیست را ووظائف ومسئولیتهائی راکه ایشان بعنوان شاهنشاه ایران درقبال مردم ایران ، درقبال تاریخ ایران ، درقبال جامعه بزرگ ایرانی ودرقبال مسائل منطقه بعهده داشت . هماطورکه یادآورشدم یک مرحله‌ای ازاین مذاکرات یعنی از این تلاشی که داشتیم برای انجام این مذاکرات به نتیجه نرسید . آخرین کسی که بهرا هنمائی ووساطت مرحوم‌مورخ الدوله سپهراینکارراکرد علا بود که آنوقت وزیردربار بود . علا اعتقاد خاصی به مورخ الدوله سپهرداشت بنابراین مورخ الدوله سپهربه ا ومراجعه کردومواضع پان ایرانیسم را ومواضع حزب را وبهرحال ضرورت اینکه میبایست دراین مورد باشاه مذاکره بشود ووقتی گرفته بشودبرای اینکه من باا ودیداری داشته باشم . این را برای مرحوم علا توضیح داد . بهرحال ، علا هم برای اواحترام خاصی قائل بود . امرموکول شد به اینکه من دیداری بکنم با علا . با علا ملاقات کردم شمه‌ای دربارهٔ مبارزات گذشته ، نظرات حزب مسائلی که داشتیم بیان کردم . علا قول دادکه موضوع را با شاه مطرح بکند . ازطریق مورخ ـ الدوله سپهرمطلع شدم که اووقتی با شاه موضوع را مطرح کرده بود شاه به اوجواب داده بود که این فضولی ها به شما نیامده . بنابراین پرونده این کوشش ما ازاین جهت درآنموقع بسته شد که درنتیجه دیگربه‌این نتیجه رسیدیم که بایدکه صبرکنیم تا یک کارمکتبی را دنبال کنیم که گفتم رفتم به آمریکا ومسائل ایران مصادف شد با حوادثی که ازا ویادکردم . یعنی

آن مخاطراتی که ما معتقدبودیم درمنطقه بروزخواهدکرد، تهدیدهائی که متوجه ایران هست ولی آنموقع شایداینها برای شاه وگروهی که مملکت را بهرکیفیتی اداره میکردنداین قابل احساس وقابل لمس نبود، اما عملا" مملکت مواجهه با این حوادث شد. دراین جاحضوریک شخصیتی درمسائل ایران ومسائل منطقه دراین موقعیت بسیار مهم بود واین شخصیت عبارت بود ازتیمسارپاکروان که این مرد بمفهوم واقعی پاکروان بود. هم مردی با فضیلت بود، هم مردی میهن پرست بود وهم مردی آگاه بمسائل بین المللی بود. تاریخ ایران را بخوبی میدانست، جامعه ایرانی را بخوبی میشناخت ومرد بسیاربافضیلتی بود پاکروان که دررژیم خمینی اورا اعدام کردند ولی من بایدبگویم که جزومحدود کسانی است که پاکروان من اورا به صحت وسلامت ومیهن پرستی وشناخت قانون وشناخت عدالت ودرک مسائل جامعه بزرگ ایرانی می شناسم وبا اوبرخوردکردم وشگفتا که این سازمان اطلاعات وامنیتی راتحویل گرفت ازتیموربختیار که کانون ظلم وستم بود ولی تازمانی که پاکروان بود تقریبا" این سازمان اطلاعات وامنیت تبدیل شدبه یک تشکیلاتی که بمصالح ملی توجه کندوجلوی بسیاری ازتندروی های دستگاههای دولتی را بگیرد وبهمین دلیل هم دولت یعنی حکومت آن باندی که با منصورآمدند این حکومت هویدا نتوانستند حضور پاکروان را تحمل کنند درنتیجه موجبات تغییر پاکروان رافراهم کردند ودرواقع یکی از جهات عمده ای که پشت نظام حکومت ایران خالی شداین بودکه پاکروان ازآن موقعیت برداشته شد. بنابراین پاکروان که آمدورئیس سازمان اطلاعات وامنیت شد اوازیک دید بالاتری مسائل را بررسی میکرد. درنتیجه اوباشناخت کل جامعه ایرانی واینکه جامعه ایرانی بچه سمت میبایست برود اوبامطالعاتی که داشت بمسئله نهضت علاقه پیداکرد درجامعه بزرگ ایرانی. (۱) نهضت کردها که پیشگامی وپیشآهنگی این نهضت باشادروان ملامصطفی بارزانی بود واین بارزانی بودکه مثل موارد متعدددیگر بناحق حکومت به اوظلم ها کرده بودکه هما نطوریکه میدانید، البته اوناچارشدایران راترک کندوبرود بروسیه برای مدتی درحالیکه من گواهی میدهم وشهادت میدهم که بارزانی مرد ایران پرستی بود وودراندیشه این بود که همه جامعه بزرگ ایرانی یکجادوباره درکنارهم زندگی بکنند واو

کردها را جزء جدائی ناپذیرجامعه ایرانی میدانست .معتقدبودکه کردبدون ایرانی یعنی بدون سایرایرانیها نمیتواند زندگی کند ومعتقدبودکه هرکجا کردهست آنجا ایران است وما دیگربعدملاقاتهای بسیاری باهم داشتیم ودرنتیجه روابط بسیارنزدیکی بین جنبش با رزانی ها وپان ایرانیست بوجودآمد.

پس درغرب ایران جنبش کردها را پاکروان شناخت وگرفت وسعی کردکه درمسائل جامعه ایرانی ودرپیوندبا جامعه ایرانی این حرکت نقش مهم خودش راایفا بکند.

درشرق ایران بخصوص درمنطقه بلوچستان به جنبش بلوچهای پاکستان توجه کرد چون بهرحال اینجا جزئی ازایران بوده همواره ودراین منطقه جنبشهائی وجودداشت یا عصیانهائی بود این عصیانها غالبا" ایرانی گرابود، خواستارزندگی با جامعه بزرگ ایران بودند.

بنابراین به آن جنبش هم توجه کرد. درداخل ایران کنونی به جنبش پان ایرانیسم توجه واعتقادپیدا کرد. بنابراین بدون اینکه ما با اودیداری داشته باشیم اوبطورکلی درباره ی ایران چنین بررسی کرد، چنین اندیشه ای کرد واین مسائل را مورد تجزیه وتحلیل قرارداد پاکروان و درواقع یک گرایش پان ایرانیستی پیدا کرد ودرنتیجه دکترعاملی بمن اطلاع دادکه شما بیائید به تهران . من آمدم به تهران ، برای اینکه برخورد کرده بود با یک چنین تغییراتی که ازطریق اودرسیاست مملکت یعنی درسیاست حکومت بوجودآمده بود که من آمدم به ایران .آمدم به ایران وبا پاکروان ملاقاتهای متعددی داشتم . اومی خواست که بطورکامل ازنظرات حزب ، ازنظرات پان ایرانیسم ازطرحهائی که ما برای آینده ایران داریم ، آنچه که درمورد ایران اندیشه میکنیم مطلع بشود. درواقع جلسات متعدد اوخواست که من برای اودرباره ناسیونالیسم ایران ، درباره پان ایرانیسم ، درباره آینده ایران صحبت بکنم .البته اودرمقام رئیس سازمان اطلاعات وامنیت اطلاعات وآگاهی کافی را نسبت به گذشته حزب ومبارزات حزب داشت وبدیهی است که درنتیجه میدانست که ما موضع مان چیست ، موضع میهن پرستی مان چیست یا بهرحال اینکه دررابطه با قدرتهای خارجی نیستیم واین مسائل را میدانست بهمین دلیل هم شخصا" سمپاتی وعلاقه پیدا کرده بود وبعدجلسات متعددخواست که من برای اوتوضیح بدهم اصولا" .درواقع یک جلسات آموزشی بود

دربسیاری ازجهات نظرات او با نظرات ما تطبیق کرد چه از نظر استقرار حکومت قانونی ، از نظر قطع نفوذ عوامل فاسد ، از نظر استقرار عدالت قضائی ، از نظر استقرار عدالت اجتماعی پایان دادن به خودکامگی ها و بعد به یاری گرفتن نیروی مردم و بعد حرکت کردن به آن سمت که در منطقه یک اتحاد بزرگ از دولتهائی که جوامع ایرانی در آن دولتها زندگی میکنند سرزمین هائی که جوامع ایرانی در آن سرزمینها زندگی میکنند بوجود بیاید . وقتی این مسائل جلسات متعدد مورد بحث قرار گرفت و برای او توضیح دادم گذشته را ، توضیح دادم تلاشهائی را که ما کردیم برای اینکه نیروهای متعددی به صحنه مبارزات اجتماعی بیایند توضیح دادم که ما تلاش کردیم با شاه دیدارهائی داشته باشیم . او گفت ، " من سعی میکنم که موجبات این دیدار فراهم بشود و بقیه بعهده خودشما ست که آنچه را که میخواهید برای شاه بیان کنید . " درنتیجه پاکروان گویا بمرور مذاکراتی با شاه میکند و درنتیجه شاه آماده انجام این دیدار میشود . تا آنجائی که بخاطرم هست یک وقت نیمساعته تعیین میکند ، هنوز شاه در کاخ مرمر بود در خیابان کاخ ، منتقل نشده بود به ماحیقرانیه منزلش آنجا بود درچهارراه کاخ منزل مسکونیش . روزی قرار شد که برویم به دیدار او که در این دیدار من بودم ، دکتر عاملی بود و دکتر صدر . وقت نیمساعته بود رفتیم و اولین ملاقات بنابراین با شاه دست داد درکاخ مسکونی او .

خوب ، اندکی او صحبت کرد و از من خواست که آنچه را که میخواهم بیان کنم . من شروع کردم درواقع شناختی را که از جامعه ایرانی داشتم و دارم از دیدگاه تاریخ ایران و پان ایرانیسم بیان کردم . موضعی را که جامعه بزرگ ایرانی دارد ، نقشی را که برابر جامعه بشری دارد و امکاناتی را که دارد ، وضعی را که میبایستی پیدا بکند و اینکه اصولا" آنوقت شاهنشاهی چیست و این فقط یک سلطنت محض نیست . برای شاه بیان کردم که شاهنشاهی ایران نه سلطنت عثمانی است نه سلطنت مثلا" اردن است نه سلطنت ختی سوئیس است . این طی تاریخ ایران تبلور پیدا کرده ، درواقع یک نظام حکومتی است که وظائف و رسالتهائی برابر جامعه ایرانی دارد برابر فرهنگ ایران دارد ، برابر اقوام ایرانی دارد ، برابر سرزمینهای ایرانی نشین دارد که آنوقت کل این مجموعه رسالت و وظائفی در جامعه بشری دارند

برای حفظ فرهنگ بشری ، برای حفظ منطقه ، برای مبارزه با ستم وظلم . مسائل به کیفیتی بودکه دیگرشاه که ملاقاتهای متعدددا شت مدام این ملاقاتهایش را برهم زد .یعنی این جلسه واین مذاکره سه ساعت بطول انجامید والبته سه ساعتی که غالبا " حقیقت این است که شاه گوش میدا دوبعدخوب نکاتی را بیان میکرد که میدیدم نکات تاییدآمیزاست یعنی مسائل را گرفته بود دریافته بود. بنابراین درپایان بهرحال توضیح دادم که ما میبایست به سمت ایجادیک جامعه بزرگ ایرانی برویم نه ایجادش بلکه شکل دادن دوباره اش واین جامعه بزرگ ایرانی براساس اصولی میتواندبوجودبیاید ودرنتیجه اصطلاح آئین شاهنشاهی را آنجا برای شاه مطرح کردیم. بنابراین آنچه که هست یک سلطنت محض نیست این یک اندیشه است ، تفکراست ودرواقع یک آئین است . پس این آئین شاهنشاهی است . این آئین شاهنشاهی هم اصول ومواردومراتب وتکیه گاهایش اینها ست . تاریخ هم نشان داده است هرگاه به یکی ازاین اصول آنوقت تکیه نکنند سقوط میکند. بطوری اثر گذاشت روی شاه که بخاطرم هست شاه آنروز میرفت به دانشکده افسری برای اینکه درمراسم پاگون به دانشجویان جدید دانشکده افسری شرکت بکندووقتی رفت آنجا صحبت کرد برای اولین بارازآئین شاهنشاهی سخن گفت . پس معلوم شدکه درآن جلسه مسائل به این کیفیت دریافت شده .

س ـ این اصولی که آئین شاهنشاهی برآنها استوارند کدام هستند؟

ج ـ این اصول اصولی است که درواقع درتاریخ ایران هست، درفرهنگ ایران هست ،یعنی شما ازآنچه که درگاتاهای زرتشت هست بگیرید تابیائیدبعد تاقانون اساسی . درواقع این اصول عبارت است ازآن چیزی است که اصولی است که جامعه ایرانی را میسازد که (۱) دفاع ازسرزمینهای ایران است . (۲) دفاع ازاقوام ایرانی است . (۳) دفاع ازفرهنگ ایران است که البته درفرهنگ ایران عدالت هست ، روشنائی هست حفظ حقوق انسانی هست ، دفاع ازحقوق انسانی هست وبعد (۴) برای ادامه هرکس که فرمانروای یانظامی که فرمانروای یک جامعه ایرانی است آنوقت درگاتاهای زرتشت آمده که میبایست با او

فرا یزدی هم باشد وآنجا بیان میشود که هرگاه اوبا مردم پیوندخودش‌را حفظ نکند یعنی آن نظام پیوند خودش‌را حفظ نکنند فرا یزدی ازاو باز میگردد. واین درست همان چیزی است که بعدهم منتقل شدبه‌دوران فرهنگ اسلامی ایران ودرقانون اساسی مشروطیت هم آمد به‌اینصورت که سلطنت موهبتی است الهی که‌بوسیله‌مردم به‌شخص‌پادشاه تفویض میگردد. پس برخلاف آنچه درسایرنظامهای سلطنتی بوده صرف وراثت موجب تثبیت سلطنت درایران نبوده پادشاهی بلکه بعنوان یک ودیعه الهی بوده واین ودیعه الهی هم ازطرف چه کسی به‌شاه داده میشد؟ ازطرف ملت. وهرگاه درواقع رابطه‌اش با ملت قطع میشد این ودیعه ازاوگرفته میشد. کما اینکه درهمین مشروطیت هم یکی دوبار این کار انجام شد یعنی محمدعلی شاه که‌شاه‌شد براساس وراثت ولی وقتی رابطه‌اش با ملت قطع شد مجلس اورا ازسلطنت خلع کرد یعنی مجلس به‌نمایندگی ملت. که حالا این بحثی است بنابراین با آن کیفیت‌درنظام مشروطیت ایران واصولا" درتاریخ ایران تنها سبب ادامه سلطنت و فرمانروائی وراثت نبوده. این مسائل اصولی بوده‌که بطورکلی برای نظام فرمانروائی ایران بوده ، نظام حکومتی ایران که حالا به‌اشکال مختلف ممکن است باشد.

س ـ شما که صحبت ازملت میکنید تازمان مشروطیت که درایران ملتی به‌آن معنا وجودنداشته درواقع رابطه آنچه‌که بوده‌بین شاه ورعیت‌بوده نه‌درواقع بین شاه وملت.

ج ـ نه، هرگز، هیچ. این اشتباهی است که‌درباره تاریخ ایران دوگروه میکنند: یکی همه‌ی آن کسانی که سعی کردندبگویند ایران وتاریخ ایران تاریخ شاهان است وسرزمین شاهان درحالیکه این نیست. ایران تاریخ ملت است ومردم، بهمین دلیل است که‌درتاریخ هیچ ملتی باندازه تاریخ ایران قیام برضدحکومتها نبوده وباندازه هیچ ملتی بمانند ملت ایران شاهان وفرمانروایان راازتخت حکومتشان پائین نکشیدند. وگروه دیگرهم آنهائی بودندکه درواقع قائل هستندبه‌اینکه ناسیونالیسم وملت ازقرن نوزدهم شکل گرفته که‌دراروپا شکل گرفت . درحالیکه این نیست من اشاره‌ای میکنم ومیگذرم. هزاروچند سال پیش درشاهنامه ازایران سخن گفته میشود :

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم وبر زنده یک تن مباد

وموارد متعدد دیگر. خوب ببینیم این ایران کجا بوده؟ نام کدام منطقه بوده؟ مناطق ایران حالا بحثی است دیگر بنام اقوام ایرانی که در آن منطقه بودند تا میده میشد واین خواست ملت ایران است. کردستان، بلوچستان وخوزستان، سیستان وبهمین کیفیت، ما کدام یک از اینها نام ایران داشته؟ ایران نام آن مجموعه بزرگ بوده که هزاران سال پیش تازه در شاهنامه آمده. قبل از شاهنامه برویم درگاتاها ایرانویج آمده در گاتاهای زرتشت .بنابراین برخلاف آنچه که گفته میشود این ملت درواقع شکل وتشکل هزارها ساله را دارد که حالا بازکشانده شدیم به یک بحث با اطلاح از نظری تئوری ونظری . بنابراین بدنبال این دیدار شرایط آماده شد که ما به صحنه فعالیتهای اجتماعی یعنی صحنه فعالیتهای موثر وفعالیتهای روزپا بگذاریم ضمن اینکه ما ضرورمیدانستیم اینکار انجام بشود. چرا ؟ چون اولا" معتقدبودیم ومعتقدهستیم که هرنهضتی میبایست که سعی بکند از اختیارات قانونی که دارد ،حقوق قانونی که دارد استفاده بکند برای اینکه دریک مواضعی قرار بگیرد. الزاما " هم ممکن است که آن حقوق قانونی که اودارد به کیفیتی بتواند استفاده بشود که دریک موقعیتی فرض کنید گروه دیگراز آن حقوق استفاده نتوانند بکنند یانگذارند استفاده بکنند. مگرزمانی که آقای دکترمصدق رفت به مجلس حزب توده میتوانست نمایندگانش را به مجلس بفرستد مثلا" ؟ نه . حتی اعلام کرده بودند که ممنوع است وخیلی هایشان درزندان بودند. یا تمامی دوران مجالس مشروطیت مگر تمام دروضع کیفیتی بود که همه مردم رضایت کامل داشتند از او؟ نه. بنابراین هرگروهی هرکسی درشرایطی که احساس رسالتی میکند وانجام وظیفه ای میکند سعی میکند که ازحقوق قانونی خودش استفاده کند. اگرا وخلاف قانون بکند جای پرسش دارد. یا اگر در آن موضع قانونی قرار گرفت وآنوقت طبق آنچه که به مردم ارائه کرده بود عمل نکند جای پرسش دارد.

بنابراین مورد نخست این بود که ما بهرحال ضرورمیدانستیم که پان ایرانیسم درمواضع لازم قرار بگیرد.

دوم اینکه شرایط مملکت طوری بود که میبایست با یک مخاطراتی مقابله کرد درواقع یورش ناصرزیرپرچم ناسیونالیسم عرب خطراتی را متوجه ایران کرده بود ، این خطراتی بود که

پان ایرانیسم این خطرات را خوب می شناخت . بنا براین تنها نهضتی بودکه باید به‌صحنه این کارزار میآمد ومسائل خودش را مطرح میکرد . بنا براین با یک چنین برنامه‌ای بعد ازتجزیه ایران برای اولین بارپان ایرانیسم توانست که پرچم خودش را ، سخن خودش رابیرد درکجا ؟ درمجلس ایران وابن یک واقعه کوچکی نبود بعدازدویست سال . منتهـا ما مسائل را مشخص کردیم درنتیجه آن بخشی ازپان ایرانیسم که‌درآن شرایط میشد ارائه بشود میشد دنبال بشود میشد درصحنه سیاست ایران کنونی پیاده بشود اینها را مـا تنظیم کردیم وبعنوان منشورسرفرازی ایران که ۳۹ بندداشت وما بارد یگرتفهیم کردیم بیان کردیم برای شاه که بدانید درواقع میثاق ما این منشور ۳۹ گانه است .

س ــ شما این ملاقات دومتان بودبا شاه ؟

ج ــ بله ،بله . این منشور ۳۹ گانه است . واگرتعدی بشودوتجاوزبشود ما خواهیم ایستاد یعنی ما مقابله‌پیدا میکنیم وازاین اصول نخواهیم گذشت . که دراین منشور موارد متعددی بودکه حالا امیدوارم درديداردیگرمتن این منشوررادراختیارشما قراربدهیم که پیوست این نواربا شد . دراین منشور بسیاری ازمسائل اجتماعی بودوبسیاری ازمسائل سیاسی . مسائل اجتماعی مبارزه با بهرحال گروههای غارتگربود ، تعقیب عناصری بودکه‌به .

س ــ منظورشما ازگروههای غارتگرچه‌کسانی هستندآقا ؟

ج ــ کسانی که به‌حقوق عمومی وحقوق فردی افرادتجاوزکرده‌بودند .

س ــ همان چیزی که بعنوان مبارزه با فسادمطرح کردند؟

ج ــ درواقع بعدمطرح کردند منتها خیلی ضعیف‌بودکه البته میدانید ازآن تاریخ ببعد هم یک درگیری که ما مدام باحکومتها ودولتها داشتیم‌براساس همین موضوع بود . مسئله اجرای عدالت قضائی بود ، تبدیل قوه‌قضائیه‌به‌یک قوه مستقل واقعی ومسائل سیاسی اش و مهمترینش موضوع بحرین بودکه‌بحرین جزوتجزیه‌ناپذیرایران است وبنا براین میبایست که‌به دوران جدائی بحرین پایان داده‌بشود . موضوع دیگر دفاع ازکردها بود درهرکجای جهان که هستند . موضوع دیگردفاع ازحقوق شیعیان بود درهرکجای جهان که هستند وموارد دیگرتکیه وتاکید برفرهنگ ایرانی بود ، فرهنگ ایرانی نه به‌آن مفهومی که‌عده‌ای تصور

میکردند یا حالا تصورمیکنند وغلط است این تصور با صطلاح بقول خودشان یک نوع فرهنگ ایرانی بدون آن نفوذ ویا اجین شدن با دوران اسلامی را درنظرمیگرفتند درحالیکه‌فرهنگ ایرانی درواقع عبارت است ازفرهنگ هزارها ساله ملت ما که بخش عظیمش که میراث فرهنگ گذشته را هم گرفت فرهنگ دوران اسلامی ما ست ، فرهنگ اسلامی ایرانی یا فرهنگ ایرانی اسلامی که حفاظت ، صیانت از چنین فرهنگ باروری بودوهست . این منشور ۳۹ گانه تهیه شدودرنتیجه براساس این منشور ۳۹ گانه مبارزات را ما آغازکردیم .

س - شاه با این منشور شما موافقت کرد؟

ج - مسلم ، بله . یعنی ما درواقع بیان کردیم که این منشور۳۹ گانه‌جامعه ایرانی را میبردبه سمت آن یگانگی وبسمت استقرار یک نظام پرتوان مردمی وفق قانون که آنوقت این نظام پرتوان میتواند درمنطقه‌قدرت عظیمی را شکل بدهد که این قدرت عظیم هم جامعه ایرانی راحفظ کند وهم منطقه را ازتعرض وتعدی نیروهای استعمارگرونیروهای بیگانه حفظ بکند .

س - بنابراین توافق شاه با این منشورشما درواقع اجازه ورود نهضت شما بود به صحنه سیاسی .

ج - یعنی نه اجازه ، درواقع تفاهم ما بود . یعنی ما درواقع ، چون برنامه‌ما این بود که اصولا" ما بتوانیم جامعه‌ایرانی را ببریم به آن سمت که یک نظام نیرومند قانونی برای این جامعه بوجودبیاید . درواقع شاه‌با این برنامه تفاهم کرد وبرای اینکه هیچ جای بحث وگفتگو نداشته باشیم این منشوررا ما تهیه کردیم . ضرورت نداشت که درواقع اومطلع بشود یا مطلع نشود اماچون میخواستیم وضرورمیدانستیم که درمملکت تحولاتی بوجودبیاید که این تحولات درکادر قانون اساسی ایران ومشروطیت ایران یا شاهنشاهی ایران با اتکا برقانون اساسی حرکت بکند برای برپائی آن نظام همه ایرانی با صطلاح ما که درنتیجه درمنطقه‌ی ملت ویک جامعه نیرومند وآزاده وسرفرازوقوی را شکل بدهدپس درواقع باطلاع ایشان هم رساندیم وایشان هم تفاهم کرد با این برنامه .

س - شما فعالیت انتخابی تان را ازکجا شروع کردید آقای پزشکپور ، درکدام منطقه ؟

ج ـ حالا ، دراین مرحله بعدما شروع کردیم بهانتشار روزنامه " خاک وخون " که یک مرحله مهمی ازفعالیتهای پان ایرانیسم است. درنتیجه روزنامه " خاک وخون " درسطح وسیعی منتشرشدواین همزمان بود دیگر باآن وقایعی کهدرشمال عراق رخ داد یعنی با گسترش جنبش کردها ، گسترش جنبش کردها برهبری ملا مصطفی بارزانی ومبارزاتی که شیعهها درآنجا شروع کردند بهرهبری حضرت آیت الله حکیم که تقریبا " بعدازآیت الله بروجردی میشود گفت آخرین مرجعی بودکه درمرجعیتش همه شیعیان جهان هماهنگ بودند . بعداز او چنین مرجعی دیگرما نداشتیم وبنا براین باا و بخصوص آن موضوعی راکهالان برایتان یادآورشدم ازجمله مواد ۳۹ گانه بودهکه ازدفاع ازکردها دفاع ازشیعیان پس میتوانید دریابیدکه "خاک وخون " چهرسوخی پیداکرد ، نه تمامی مناطق کردنشین ایران بلکه در خارج ازایران غالب مناطق کردنشین اینها درارابطه باگسترش فکری ازطریق روزنامه " خاک وخون " قرارگرفتندودرارابطه باهمکاری با پان ایرانیسم . وبهمین مناسبت همکاری بسیارنزدیکی بین حزب پان ایرانیست وحزب دموکرات کردستان آن سوی مرزبه رهبری ملا مصطفی بارزانی بوجودآمد که درکنگره پنجم حزب حتی هیئتی ازطرف بارزانی آمددرکنگره شرکت کرد ودراجتماعات آنها غالبا " نمایندگانی ازطرف ما میرفت وپیامهائی را میبرد . بنا براین یک مرحله فعالیت به این کیفیت بود ودرنتیجه بمرور سازمانهای حزب پان ایرانیست درغالب مناطق مملکت شکل گرفت البته درمناطقی که ما اصولا" سوابق دیرین داشتیم بمانند خوزستان . خوزستان اصولا" طی سالهای متمادی شاید ازچهل سال پیش تاکنون درشبکه فعالیت آنوقت دانش آموزان پان ایرانیست قرارگرفت کهازخانوادههای خوزستانی بودند ، بعد خوب اینها رشدشی پیداکردند گسترش پیداکردند وخوزستان دریک شبکه فعالیت حزب پان ایرانیست قرارگرفت ودرنتیجه درانتخابات بیست ودومین دوره ـ مجلس ما تصمیم گرفتیم که درانتخابات حضورپیدا بکنیم شرکت کنیم که خودمن ازخرمشهر کاندیدا شدم . دلیل اینکه ازخرمشهرکاندیدا شدم برای اینستکه همانطورکه گفتم خوزستان یک منطقهای بودوهست که درواقع درشبکهی فعالیتهای پان ایرانیست قرارداشت وموقعی

که من سال پنجم دبیرستان بودم اولین شهری که درخوزستان وشاید میشود گفت که اولین شهری که در ایران سوای تهران بفعالیتهای پان ایرانیست ها پاسخ داد و تمایل پیدا کرد تعدادی ازجوانهای آن شهر خرمشهر بودند که درنتیجه من همان تاریخ سفری کردم به خرمشهر. ازآن تاریخ ببعد دیگر من مراجعات ومسافرتهای پیاپی داشتم به خرمشهر وخوزستان بطوریکه غالب خوزستانی ها فکرمیکنند من خوزستانی هستم وشاید غالب مردم اینطورفکر کنندکه من خوزستانی هستم. البته فرقی نمیکند و من افتخارهم میکنم. وخرمشهری ها دیگرغالبا "مرا اصلا" بعنوان همشهری صدا میکردند. بنابراین به این سبب من ازخرمشهر کاندیدا شدم درحالیکه مثلا" دماوند که خوب ما سوابق دیرین داریم ودرواقع اصلا" درحدی که غالبا" بازفکرمیکنند دماوندی هستم چون جزئی املاک اجدادی ما درآنجا است این شرایط بودکه ازآنجا هم کاندیدا بشوم ولی خرمشهررا به این سبب درواقع من متعهد می - دانستم خودم راکه با آن مردم این پیوندرا حفظ کنم وآنها هم میخواستند از من که ازسوی آنها به مجلس بیایم درنتیجه ازخرمشهرکاندیدا شدم ودردوره بیست ودوم بهرحال پنج پان ایرانیست به مجلس آمدندوبرای اولین باردرتاریخ ایران پان ایرانیسم در قوه مقننه یعنی درمجلس ایران حضورپیدا کرد وفراکسیون پان ایرانیست با حضورپنج نماینده تشکیل شد.

س - آقای پزشکپور این پنج نماینده‌ی حزب پان ایرانیست چه کسانی بودندوازکدام شهرها به نمایندگی انتخاب شدند؟

ج - خودمن که ازشهرخرمشهروشادگان یعنی حوزه انتخابیه ای که یک نماینده داردکه بنام نماینده خرمشهراست ولی شادگان هم درآن حوزه قرارداردو. دوم دکترعاملی ازمهاباد والبته ضروراست همین جا یادآوربشوم با توجه به آن توضیحاتی که دادم بدنبال انتشار "خاک وخون" میتوانم بگویم که غالب مناطق کردنشین ایران با حزب پان ایرانیست همکاریهای وسیعی را شروع کردند وشاید برای اولین باردرتاریخ فعالیتهای سیاسی ایران حزبی که ازمرکز تشکیل شده بود توانست درتمام مناطق کردنشین ایران گسترش پیدا کند وهماهنگی های عمومی را جلب کند. مهاباد ازجمله مراکز فعال حزب پان ایرانیست

بود . بدیهی است دراین موردهمکاریهائی که ملامصطفی بارزانی با ما داشت وتاییدهائی که اوودیگرکردهای آنسوی مرزازحزب پان ایرانیست میکردند نقش وتاثیربسیاری عمده‌ای در استقبال مردم ازحزب پان ایرانیست داشت ودرنتیجه دکترعاملی ازمهاباد کاندیدا شد . درواقع کاندیداتوری من ازخرمشهریا یک شهرمهم خوزستان وکاندیداتوری دکتر عاملی ازمهاباد مرکز مناطق کردنشین ایران ضمنا " مشخص‌نفوذ استراتژی حزب واهمیتی بودکه حزب به این استراتژی میداد که دوتن بهرحال ازرهبران طرازاول پان ایرانیست ازاین دومنطقه کاندیدا شدندوفعالیت انتخاباتی خودشان را شروع کردندوبه مجلس آمدند . نفرسوم دکترفضل الله صدربودکه اوهم درآنموقع معاون دوم من بود یعنی معاون دوم رهبری حزب . معاون اول دکترعاملی معاون دوم اوبود . اوازقم کاندیدا شد واهل قم بود . ازهمین خانواده صدراست که جدش یکی ازروحانیون بزرگ قم بود ، نه قم اصولا" به‌کیفیتی بودکه‌درسطح وسیعی ازمناطق مسلمان نشین وشیعه نشین مورداحترام بودو اصولا" قمي بود اهل قم بود ، خانواده صدروخیلی ازآنها هم ازروحانیون هستند هما کنون هم‌وچنین روابطی را داشتند . نفرچهارم دکتراسمعیل فریوربود که ازشهررضائیه کاندیدا شدواهل رضائیه‌است واصولا" رضائیه هم ازمناطق فعال وهم آهنگ با پان ایرانیسم بود . نفرپنجم هم دکترهوشنگ طالع بود که ازرودسرکاندیدا شد که رودسرهم درتمامی منطقه یعنی مناطق شمال ازمهمترین پایگاههای پان ایرانیسم بود وهست ودرنتیجه حوزه انتخابیه رودسرهم حوزه‌ای بودکه مبارزات انتخاباتی را درآنجا ما شروع‌کردیم ودکتر هوشنگ طالع ازرودسربنمایندگی درمجلس حضورپیدا کرد . بنابراین این پنج تن نماینده ازاین پنج حوزه آمدندبه مجلس ووقتی ما درمجلس‌حضورپیدا کردیم درنخستین جلسه رسمی مجلس بعدازانجام تشریفات که تشکیل شد مطالبی را من بیان کردم که ضمن بیان آن مطالب جایگاه ونظرگاههای حزب پان ایرانیست وفراکسیون پان ایرانیست را درقوه مقننه ایران مجلس شورای ملی ایران بیان کردم که مجددا " همان اصولی که ازآن یادکردم مطرح شد واعلام کردم که درواقع به آن معنا ومفهومی که عده‌ای تلقی میکنند ما درمجلس ایران

نه با دولتی موافقیم و نه مخالف. نه با لایحه‌ای موافقیم و نه مخالف بلکه ما مسائل را بر اساس این اصول می سنجیم. هرگاه هر اقدامی، هر روشی با این اصول هماهنگ باشد و تا هر حدی که هماهنگ باشد ما آن روش را تا همان حد تایید میکنیم، هرگاه مخالف و معارض باشد ما در برابر آن خواهیم ایستاد. بنابراین نحوه کار و استراتژی فراکسیون پان ایرانیست را بر اساس آن اصول که منبعث از همان منشور ۳۹ گانه بود بعنوان برنامه کار پان ایرانیستها در مجلس شورای ملی ایران مطرح کردم و از همان ببعد هم بهمان کیفیت دنبال شد. آنچه را هم که با یکدیگر در میان گذاردیم این بود که شاید در تاریخ مشروطیت ایران فراکسیون پان ایرانیست تنها فراکسیونی است که با یک آموزش عمیق فکری و سیاسی شکل گرفته و به مجلس آمده که همین حالا هم که در ذهنم بررسی کردم دیدم بما نبندا و نبوده. یعنی غالب فراکسیونها در مجلس شکل میگرفت و یا از سمت احزابی تشکیل میشد که اینها سابقه‌ی دیرین مبارزات حزبی نداشتند. تنها فراکسیونی را که میشود نام برد اندکی کوله بار مبارزات گذشته حزبی را داشت فراکسیون حزب توده بود که در مجلس چهاردهم تشکیل شد که تازه این فراکسیون با آن همکاریهائی که حزب توده با روسها داشت، یعنی نه همکاری بلکه میشود گفت که بندگی و بردگی که داشت نسبت به سیاست روسها و در آن شرایط مملکت اینها با هشت نماینده در مجلس حضور پیدا کردند در دوره چهاردهم. آن یک فراکسیونی بود که تقریبا" با حضور حزبی که قبلا" تشکیل شده بود در انتخابات به مجلس آمد ولی خوب فراکسیون پان ایرانیست فراکسیون نهضتی بود که آن زمانی که در انتخابات شرکت کرد بیش از ۳۰ سال سابقه مبارزاتی داشت. هریک از اینها، غالب اینها از زمانی که دانش آموز دبیرستان بودند و حتی دانش آموز دبستان بودند یکی دوتن از اینها به نهضت پیوسته بودند و یا لااقل اینکه دانشجو بودند. پس یک چنین فراکسیونی منبعث از چنین نهضتی آمد در مجلس حضور پیدا کرد. بنابراین ما نمی توانستیم سوای آن مشی که نهضت داشت مشی دیگری را دنبال بکنیم. این مسائل بهمان کیفیت که ابتدا در این مرحله از مبارزات بهرحال با شاه درمیان گذاشته شد یعنی برای او بیان کردیم که ما در این مرحله مبارزه اصول مبارزاتی مان چه خواهد بود. در اولین جلسه مجلس برای

مجلس هم بیان کردیم، دقیقاً " توضیح دادم ودرنتیجه به دولت ورئیس مجلس به سایرین درواقع متذکرشدم که بدانیدراه وروش ما اینست . با دوستان هم که بررسی کردیم قرار ما براین شدکه ما ازکنارهیچ لایحه ای بدون احساس مسئولیت نگذریم ودرنتیجه هیچ لایحه ای نبودکه مجلس بیایدواین لایحه ازطرف فراکسیون پان ایرانیست موبه مو موردتجزیه وتحلیل قرارنگیرد .

س - آیا این تجزیه وتحلیل اثری هم داشت ؟ برای اینکه قبلاً" وزرا لوایح رابعرض شاه میرساندندوتوافق اورا جلب میکردند؟

ج - ما مقاومتمان را میکردیم ، درمواردی هم اثرگذاشت .

س - میتوانید یک مثال بزنید؟

ج - بله . درمواردی اثرگذاشت مثلاً" اینها لایحه ای راآوردندبرای اینکه بطورکلی آنچه راکه یک زمانی بنام قانون " ازکجا آورده ای ؟" لابدمیدانید بود این رابطورکلی حذف کنند . ما مقاومت کردیم واین مقاومت سبب شدکه درنتیجه آن لایحه رانتوانستندبگذرانند البته برقانون ازکجاآورده ای درواقع تعدی بسیارشد ولی به آن کیفیت که میخواستند نشد . تقریباً " بسیاری ازمواردبودکه لوایحی که برخلاف مصلحت عمومی بود ما برابرش می - ایستادیم ووظیفه مان راانجام میدادیم .

س - آیا شما فکرمیکنیدکه آن لایحه واقعاً " جدی بودوفقط برای باصطلاح آرام کردن مردم - نبود؟

ج - کدام؟

س - همان لایحه ازکجاآورده ای .

ج - قانون ازکجاآورده ای . بهرحال مملکت یعنی اداره مملکت چندمرحله دارد این تفکر رانمیشودداشت . (۱) قوانین مملکت است که باید سعی کردقوانینی درمسیرمنافع مردم تنظیم بشود یادرمسیر اداره مملکت به نحوصحیح . (۲) آنوقت باید سعی کرد که این قوانین اجرا بشودبه نحوصحیح . (۳) میبایست سعی کردکه هرگاه ازاین قوانین تخلف شد این تخلفات مورد رسیدگی قراربگیرد ودقیقاً " این برنامه را ما ، برنامه کارفراکسیون

پا ن ایرا نیست قرا ردا دیم . بهرحا ل اگربخوا هیم اینطوربررسی بکنیم آنوقت تبدیل میشویم به آن عنا صری که وتبدیل میشدیم کیا اینکه عده‌ای شدند، به این عنا صری که دنبا ل یک مدینه فا ضله محض بگردند درحا لیکه‌درهیچ دوره‌ای درهیچ شرا یطی ممکن اسنت اصولاً" آن مدینه فا ضله بوجودنیا ید. پس میبا یست که از آن امکا نا تی که قا نون دا ده — بهره‌گیری کرد برای اینکه تا آن حدی که میشود درآن مسیرصحیح کوشش کرد وهمین سه مورد، این سه‌موردکه‌بیا ن کردم وضع قا نون ، نظا رت درا جرای قا نون، موا خذه کسا نی که قا نون را اجرا نمیکنند. این سه مورد بطورکلی محتوای کلیه اصول قا نون اسا سی مشروطیت ایرا ن بود. یعنی تنها مجلس وظیفه وضع قا نون ندا شت بلکه وظیفه نظا رت درا جرای قا نون را هم دا شت. تنها وظیفه نظا رت درا جرای قا نون ندا شت بلکه وظیفه موا خذه‌ازکسا نی را هم دا شت که قا نون را اجرا نمیکردند. همین جا ست که آنوقت درا صول قا نون اسا سی وآئین نا مه مجلس پیش بینی شده‌بودکه تذکرنا مه بدهند نما یندگا ن ، پیش بینی شده‌بودکه‌بعدا گر تذکرنا مه موثروا قع نشد سئوا ل کنند. بعدپیش بینی شده‌بودا گرمورد موردبسیا رمهم‌وحا ئز توجهی بود استیضا ح کنند. بنا برا ین همین مسا ئل را هم ما درمجلس بیا ن کردیم. یعنی درا ولین سخنا نم درمجلس بیا ن کردم که اصول کا رما پا ن ایرا نیستها آن است. مستنبط ما هم ازقا نون اسا سی وآئین نا مه مجلس این است. بنا برا ین ما طبق این عمل خوا هیم‌کرد.

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۳۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۸

س ـ آقای پزشکپور این مطالبی که شما میفرمائید راجع به قانون اساسی وقوه قانون ـ گزاری مملکت موقعی درست است که واقعاً " قانونگذاران نمایندهٔ مردم باشندوایـــن آزادی را داشته باشند درمورد وضع قوانین . ولی وقتی که شاه‌نمایندگان را بجای مردم به‌مجلس میفرستد دیگرمثل اینکه این موضوع زیاد مصداق پیدا نمیکند . مثلاً" بعنوان مثال من عرض‌کنم خدمتتان که آقای محمددرخشش خودشان درمصاحبه‌شان گفتندکه شاه‌مرا صداکردوازمن خواست‌که بعنوان نماینده واردمجلس بشوم . وقتی که چنین دست‌اندازی به‌قوه‌مقننـــه میشود آیا بازهم این چیزهائی که شما میفرمائید مصداق پیدا میکند؟
ج ـ ببینید دوچیزاست : یکی وضع اینست‌که یک مجلسی چگونه باشد یکی وظائفی است‌که این نماینده بعهده دارد . مثل اینست‌که بگوئیم اگردستگاه قضائیه خوب‌کارنمیکنـــد درست‌وسالم نیست پس‌یک‌قاضی هم به‌وظائفش‌عمل نکند واین نحوه تفکراصولاً" درســـت نیست واگراینطوربخواهیم بررسی کنیم همین حالا درچه‌دوره‌ای اصولاً" بوده‌است‌که بطـــور قاطع کسی بتواندبگویدکه‌تمامی آن دوره انتخاباتش‌را شاید،جز دوره اول ودوم ، ایـــن انتخابات دریست‌سالمی بوده، بله؟ نبوده که . نه درایران درهیچ کجا . این کـــل ایرادی است‌که برنظام مملکتی هست . اما آن کس‌که بعنوان نماینده مجلس میرودوازطرف مردم میرود یعنی من اینجاکاملاً" میگویم که‌نمایندگان پان ایرانیست‌نمایندگـــان منتخب مردم بودند .

س ـ یعنی شما میخواهید بگوئیدکه اگر انتخابات هم آزاد بود باز هم اینها انتخاب میشدند.
ج ـ بله، آزادهم بود. مسلم است همین حالا هم انتخاب میشوند. یعنی من خودم را
بیان میکنم نه از خرمشهر. من از هرکجای خوزستان کاندید میشدم وبشوم انتخاب میشوم.
اما اینکه حالا سایرنقاط اینطورنبوده خوب بمن چه ارتباطی دارد، مگرهمیشه اینطوربوده؟
مگرآن زمانی که آقای دکترمصدق رفت به مجلس ودراین تردید نیست که ایشان را مردم
به آورای دادند، مگرتمام نمایندگان دیگریک چنین وضعی داشتند؟ خوب مگردرمجلس
شانزدهم شما عقیده دارید یک مجلسی بودکه تمامی این مجلس به رای مردم آماده بودند؟یا
مشمول همان تعریفی است که شما میگوئید؟ بله. مشمول همان است یعنی اعتقاددارید
که یک مجلس کاملا" درست وسالمی نبود اما مگرنه اینست که یکی ازبزرگترین مراحل
مبارزه سیاسی ملت ایران دراین مجلس شکل گرفت؟ مگرنه اینست که مسئله مبارزه ملی
شدن نفت دراین مجلس شکل گرفت؟
س ـ آقای پزشکپوراولین ... معذرت میخواهم بفرمائید.
ج ـ آهان، این روشن شد. یعنی پاسخم این بودکه اصولا" نه آن نحوه تفکر، این نحوه
تفکری است که بسیاری ازنیروهای مبارزاتی رااز صحنه‌ی مبارزات خارج کردواین ادما بهمین
بودواین درست نبود ومملکت رابهمین جاکشاند. درحالیکه البته بنا به شرایطی که هر
نهضتی تشخیص میدهد. ما تشخیص مان این بودکه باید درمجلس حضورپیداکنیم. به دلائل
بسیار، نه تنها آن شاید اگرانتخابات آزادمیبود ما به جای پنج حوزه ازلااقل پنجاه
حوزه نماینده به مجلس میفرستادیم اما این دلیل نبودکه ما حضورپیدانکنیم. کما اینکه
حضورپان ایرانیست درآن دوره مجلس سبب شد که وقتی تاریخ ایران برابریک توطئه بزرگ
قرارگرفت، یعنی توطئه جدائی بحرین پان ایرانیسم نقشش راایفاکردودرواقع یک
تکیه‌گاهی گذاردبرای اعاده‌ی مجدداین حقی که بغلط وبنادرست ازملت ایران بغارت
بردند. بنابراین آن مسئولیتش با من نیست. من همواره گفتم اگریک زمانی مادولت را
تشکیل میدادیم آن سئوال را میتوانستند بکنند که آقا انتخاباتی راکه شما انجام دادید

چرا همه آن سالم نبوده ؟! ما از من یک سئوال میتوانند بکنند که شما که در مجلس حضور پیدا کردید وقتی رفتید آیا به آنچه که با مردم مطرح کردید عمل کردید یا عمل نکردید؟ که حرف من اینست که نمایندگان پان ایرانیست و فراکسیون پان ایرانیست درطی تاریخ مشروطیت شایدتنها فراکسیونی بوده که بوظائفش دقیق عمل کرده وبه آنچه که به آن متعهد و معتقد بوده عمل کرده که درنتیجه دراین دوره بیست ودوم تمامی مسائل با توجه به آن اصول مورد بررسی قرارگرفت ، ازهیچ موردی نبودکه ما بگذریم حالا موثرمیشد یا نمیشد دیگرما چه بکنیم؟ کوششمان را میکردیم . اگرموثرواقع میشدکه این حوادث برای مملکت پیش نمیآمد ورژیم سقوط نمیکرد اما ما وظائفمان را انجام دادیم وبهرحال اینجا هم اصولاً" الان دراین مباحثه ودراین مطلب درواقع مسئله‌ی یکنوع داوری به آن معنا نیست بلکه یک خاطراتی است بیان میشود برای اینکه ازنظرمحققان آینده چه ایرانی باشندچه غیرایرانی بدانندکه چه مسائلی خوب درمملکت گذشته . کمک به تالیف وتنظیم تاریخ است . ولی خوب مسائل به این شکل است .

س - حالا میخواهم ازشما خواهش کنم که بپردازیم به موضوع بحرین .

ج - راجع به چه قسمتیش دوست دارید بپردازیم؟ یعنی چه قسمتی ازموضوع بحرین ؟

س - همین مسئله‌ای که شما اشاره میفرمودیدکه منجرشدبه جدائی بحرین ازایران .

ج - یعنی توطئه برای جدائی بحرین ازایران ، چون هنوزمن اعتقادندارم که بحرین از ایران جداشده است . توطئه‌ی نافرجام خوشبختانه .

س - بپردازیم به اینکه شما میفرمائید ، نام میگذارید توطئه نافرجام .

ج - بله مثل بسیاری دیگر ازتوطئه‌های نافرجام برای جداکردن اقوام وسرزمینهای ایرانی وایرانی نشین ازیکدیگر .

س - بله .

ج - بحرین نه به اعتقادما بیگمان به گواهی تاریخ جزء تجزیه ناپذیری است ازایران وازنظر ما پان ایرانیستها آنچه که بعنوان سمبل این توطئه‌های ضدایرانی برای تجزیه سرزمینهای ایران واقوام ایرانی وسرزمینهای ایرانی نشین ازیکدیگرصورت گرفت بحرین بود

چون بحرین هنوزبدون حتی انعقادهیچگونه قراردادی باصطلاح درواقع زیرسیطره انگلیسها بود درحالیکه حتی دریک شرایطی بعنوان استان چهاردهم ایران اعلام شد اگربخاطر داشته باشید درزمان نخست وزیری دکتراقبال بود که وقتی لایحه تقسیمات کشوری را تنظیم کردندوجزایردیگرایرانی راکه نزدیک به بحرین بودند این را استان چهاردهم ایران اعلام کردند. بنابراین پان ایرانیستها همواره نسبت به بحرین بعنوان یک نقطه‌نظروتکیه‌گاهی ازاندیشه‌های نهضت نگاه میکردندودرنتیجه میان نام پان ایرانیست وبحرین اصولاً" یک رابطه‌ای بودکه‌هیچ ذهنی آن رابطه رافراموش نمیکرد. پس شعاررهائی بحرین همچنانکه مورد نظرغالب ایرانیهابودومردم بحرین یکی ازاساسی ترین شعارهای پان ایرانیسم بود وبهمین مناسبت است که ازجمله مراکزی که‌سازمانهای پان ایرانیست گسترش پیداکرددربحرین بودبخصوص بعدازانتشار روزنامه "خاک وخون" وآنجامیدانید حتی باشگاههای متعددایرانیها بود بنام باشگاه نادر، باشگاه فردوسی واصولاً" این باشگاههائی که وجودداشت تمام باشگاههائی بود بانامهای ایرانی که خصوصاً" مردم بحرین این نامهاراانتخاب کرده‌بودند. مردم بحرین ازنظرقومی اکثریت ایرانی التبار و ایرانی الاصل بودند، ازنظرمذهبی هم اکثریت شیعه بودند وشیعه‌هستند. پس به این دو جهت مردم بحرین اصولاً" یک پیوند عمیقی باایران داشتندودارند وجزء ایران خودشان را میدانستندومیدانندبه‌اعتقادمن هنوزهم. خوب، بنابراین یکی ازمسائلی که‌ما مدام دنبال میکردیم موضوع بحرین بود ودرواقع ماشرایط را، شرایط سیاسی منطقه رابه کیفیتی با مبارزاتی که ازسوی عبدالناصروسایرین علیه ایران شروع شد وموضع گیریهائی که‌بناچارایران کرد کوششی که درمسیرمختلف شد ازطرف ایران برای تقویت نیروهای نظامیش بخصوص نیروی هوائی، نیروی دریائی یکی ازمسائلی بودکه همواره به آن معتقدبودیم که باید نیروی دریائی ایران درخلیج فارس واقیانوس هند ازقدرت بسیار برخورداربا شد واصولاً"در هرمقطعی ازتاریخ که یک حکومت آگاه به‌مسائل ایران آمده همواره به‌ضرورت داشتن نیروی دریائی قوی ونیرومند درخلیج فارس واقیانوس هند توجه داشته ، زیراگذشته ازمسائل ژئوپولیتیکی وسوق الجیشی درمنطقه یک ملتی مثل ملت

ایران یا هرملت نیرومند دیگری اگربخواهد درجهان حضورداشته باشد، بخواهد روابط خودش را با جهان برقرار کند این باید قدرت حرکت بر روی آبهای اقیانوس‌ها را داشته باشد. این اصولاً" یک اصل است. بنابراین برای ملتی مثل ملت ایران یکی از مهمترین وظائف یک حکومت که بخواهد به‌عنوان یک حکومت ایرانی عمل کند حالا این بهرچهره‌ای باشد یا حکومتش زیر تاج باشد یا حتی زیرعمامه باشد، بهرشکلی که باشد، وقتی بخواهد به‌عنوان حکومت عمل کند این باید که از یک قدرت دریائی وسیع وقوی برخوردار باشد. این برای ما پان ایرانیستها بصورت یک اصل است. البته این اصلی هم نیست که ما ساخته باشیم این اصل دستآورد تاریخ ایران است ودستآورد زندگی ملتهاست در پهنه‌ی جهان. حالا هم همینطوراست که می‌بینید. حالا هم درواقع قدرتها گذشته از محدوده‌ی ملی خودشان در دو جا بدنبال قدرت میگردند: یکی در آسمان است یکی در دریا ها. درواقع این دو نیروست که با هم معارضه ومسابقه دارد ودرگذشته هم همینطور بوده. آسمان در گذشته البته در اختیار بشر نبود ولی آنوقت عقاب‌ویا زرا میفرستادند حتی در جنگها اما دریا ها میدان تعارض و مقابله قدرتها بود. حالا که خیلی بیشتراست. بنابراین این اشاره‌ای را که کردم خواستم بگویم که این اصلی را که بیان کردم که یکی از اصول استراتژی پان ایرانیسم است واز اصول استراتژی ملت ایران این دستآورد تاریخ ایران است ودستآورد ناموس زندگی ملتهاست در پهنه‌ی جهان. بنابراین ما درچنین شرایطی بدنبال یکی از مهمترین هدفهای خودمان میگشتیم یعنی بدنبال یکی از هدفهای ملت ایران، که آن چه‌بود؟ پایان دادن به جدائی بحرین بود. اصولاً" یکی از جهات وسببهائی که در آن مرحله ما آمدیم به‌عرصه مبارزات سیاسی فعالانه این بود. البته این نقطه نظر را مثلاً" شاید یک آدم سوسیال دموکرات نمیداشت ولی این برای پان ایرانیست یک نقطه‌نظرمهم بود. پس ما بدنبال فرصتی میگشتیم تا بتوانیم این نقطه‌نظر را به آن برسیم یا وظیفه‌مان را درقبالش انجام بدهیم که حالا شاید بهتر دریافت بشود که ما چرا رفتیم درمجلس بیست ودوم؟ چرا درمجلس بیست ویکم کاندیدا نشدیم؟ چرا درمجلس بیستم کاندیدا معرفی نکردیم؟ چرا درمجلس بیست ودوم؟ این چرا را کسانی که میخواهند تحقیق کنند بعد باید با شرایط منطقه آنوقت بررسی کنند،

حوادث منطقه ، حضورعبدالناصر، تهدیدبه ایران ، تجهیزایران دردریاها ودرآسمان .
پس اینها نشان دادکه حال ضروراست مابتوانیم درواقع یک اندیشه وایده‌آلی رابه
این حرکتها ببخشیم ودراین حرکت شایدبتوانیم به بسیاری ازهدفهائی که ما معتقدبودیم
ومعتقدهستیم هدفهای جامعه ایرانی است برسیم ویالااقل وظائفمان راانجام بدهیم. پس
مسئله بحرین برای ما ازجمله اساسی ترین مسئله‌بود بموجب اصولا" تاریخ ایران ، بموجب
طبیعت پان ایرانیسم و برای پان ایرانیسم وبعدهم بموجب مذاکراتی که باسایرین
کردیم یعنی برای شاه واینها ، کسانی که میگفتند ظاهرا " به این مسائل توجه دارند.
پس مشخص کردیم که این مسئله مهمترین مسئله ملی ایران است ازنظرسیاست داخلی و
خارجی درشرایط کنونی ومسائل دیگرکه بیان کردم. بنابراین این موضوع کرارا " ازسوی
پان ایرانیستها درمجلس دنبال شد ودرنتیجه‌ازآن زمانی که بخصوص " خاک وخون " منتشر
شدبا توجه بیااین سابقه‌ای که گفتم گروههای زیادی ازمردم بحرین بخصوص جوانها پیوستند
به‌پان ایرانیسم ودربحرین یک شبکه‌وسیع ازحزب پان ایرانیست بوجودآمد وآنموقع
شیخ عیسی که بدون اینکه بظاهر یعنی به باطن هم، حالا هم ندارد به باطن یک تکیه‌گاه
قانونی یعنی هنوزبحرین با صطلاح زیرسیطره استعمارانگلیس بودبظاهر یعنی حالا به‌باطن
هم بازهمان وضع رادارد. شیخ عیسی بشدت که امیربحرین بود، شیخ بحرین بود- کنترل
میکرد آمدن ساکنان بحرین را به‌ایران . درنتیجه اینها غالبا " به‌عناوین دیگروطرق
غیرمستقیم میآمدندبه‌ایران البته زیادهم میآمدند وبسیاری ازاین جوانها با قبول
مسائل ومشکلات زیادمیآمدندوخودشان را میرساندندبه‌حزب ودرنتیجه پیوند حزبی برقرار
میکردندوباطرح وبرنامه میرفتندبه بحرین. بنابراین ما ازکم وکیف وضع بحرین ، مردم
بحرین تمایلات مردم بحرین کاملا" آشنائی داشتیم وشرایط به‌کیفیتی بودکه مسلم به
سادگی اگرمیگذاشتند که خودمردم بحرین اقدام کنند یعنی لااقل دولت ایران دراین
مورد مخالفت نمیکرد مردم بحرین یک نوع سازمان اداری وابسته به‌ایران را برقرار
میکردندکما اینکه این حالت واین روحیه‌درکردستان عراق هم بود ومن میدانم که حتی

ملامصطفی بارزانی وسایرین آمادگی داشتندکه یکطرفه ، یکجانبه اعلام الحاق به ایران را بکنند . اما متاسفانه حکومت ایران که دیگردراین زمان بخصوص هویدا وبانداً وقبضه کرده بودندحکومت را ودیگردراین زمان سرلشکرپاکروان راازکاربرکنارکرده بودند وبجای او یک آدم نالایق وفاسدرا گذاشته بودندکه دربست دراختیار رئیس دولت وقت بود .

س ـ چه‌کسی گذاشته بود ؟

ج ـ نصیری را .

س ـ چه‌کسی گذاشته بودنصیری را ؟

ج ـ معلوم بوددیگر . دیگردرهمکاری با شاه . درواقع آن حرکت ، یعنی حرکت آخـــر و حرکت وسیع فراماسونری بودکه بسیاری ازعناصرسابق حزب توده‌را هم بخدمت گرفتنـــدودر نتیجه دومجلس ایران دراختیار دوعضو فراماسونری قرارگرفت یعنی اینها درمقـــام ریاستش بودند . مهندس ریاضی درمقام ریاست مجلس شورا وشریف امامی درمقام ریاســت مجلس سنا ... سنائی که عملا" اوریاضی را هم اداره میکرد یعنی ریاضی هـــم در اختیار ...

س ـ آیا اینها منصوبین شاه نبودند ؟

ج ـ بدیهی است شاه اینجا لغزید بله . ازهمین مرحله شاه لغزید .

س ـ وهمچنین هویدا ؟ هویدا هم منصوب شاه بود .

ج ـ بله مسائل دیگر . بله معلوم است یک کشمکش های وسیع بود . یعنی شاه درآن موضعی که مدتی کوتاه گرفت زیاد نتوانست مقاومت کندوبهرحال این گروه مسلط شدندودرنتیجـــه ازهمان ابتدا پس یک مبارزه وسیعی برقرارشد ایجادشد میان پان ایرانیست واین گروه . این درمجلس مشهود بودوادامه پیداکرد نسبت به لوایح مختلف ، نسبت به مسائل مختلف نسبت به مطالب مختلف . امادرمورد بحرین تابه‌آنجا رسیدکه احساس شـــد ، مـــا احساس کردیم ، که توطئه‌هائی برای جدائی بحرین یعنی برای درواقع تثبیت آن جدائی موقـــت درشرف انجام است . این همزمان بود با موقعی که باصطلاح انگلیس ها میخواستند خلیـــج فارس را ترک کنند ، وانجام این توطئه مواجهه شد با یک سلسله مقالاتی که درروزنامـــه

اطلاعات درج میشد وقبل از آن یک سفری که باطلاح عباس مسعودی مدیرروزنامه اطلاعات کرد به مناطق خلیج فارس ودرواقع نتیجه آن سفرواین بود آمدمقالاتی درروزنامه اطلاعات نوشت حاکی ازاینکه تقریبا " بهرحال بحرین دیگرمنابع نفتی خودش راازدست داده و منطقه‌ای است فقیروادارهاش مشکل است ، درواقع جززیان وتحمیل برای آن حکومتی که بخواهداین منطقه رااداره‌کند نخواهدداشت .یا طرح مسائلی ازاین قبیل که مردمش می - خواهند دیگریک زندگی مستقلی راتهیه بکنندوفتراهم بکنندبرای خودشان . طی این سلسله مقالات که مسعودی درمورد بحرین وسیروگشت خودش درمناطق دیگرخلیج فارس نوشت درواقع مقدمات انجام این توطئه‌را فراهم میکردند .روزنامه‌دیگری که وعنصردیگری که‌دراین کار متاسفانه نقش موثرداشت روزنامه آیندگان بودکه‌به‌مدیریت داریوش همایون اداره میشد . اوهم وارداین توطئه شد یعنی توطئه برای جدائی بحرین وشروع کردبه درج مقالاتی حتی بخاطرم هست که ازبحرین بعنوان یک استخوان لای زخم سخن میگفت که بهرحال این موضوع باید حل شود . اماراه‌حل چه‌بود؟ راه حل رااین میدانستندکه‌درواقع ایران بحرین رابدهد . این احساس میشد وچون ماچنین احساسی راکردیم موضع گیری مان رادرمجلس درموردبحرین تشدیدکردیم ودرروزنامه خاک وخون هم که‌بهرحال حال که‌بنا چاراستعمار انگلیس خلیج فارس راترک خواهدکرد براساس اصل اعاده‌ی حق مغصوبه که چه‌درحقوق داخلی هرکشورهست وچه‌درحقوق بین الملل هست ، میدانید یعنی چه ، یعنی وقتی یک قدرتی حقی راغصب کرده آن قدرت که ازاوخلع ید میشود حق به صاحب حق برمیگردد . پس حال که استعمارانگلیس گفته است که خلیج فارس راترک خواهدکرد بحرین حق مغصوبه‌ی ملت ایران است یعنی غصب شده این حق ملت ایران . بعدازرفعیت به غاصب حق برمیگرددبه بید ذیحق ازنظراطلاح حقوقی ، یعنی حق برمیگرددبه‌همان وضعی که قبل از استیلا یدغاصب داشته . که آن وضع چه‌بوده؟ رابطه‌بحرین بوده با ملت ایران وزندگی مردم بحرین با سرزمین مادر یعنی ملت ایران . البته این مسئله جهات عمده‌ی دیگری هم با آن بوده همانطوریکه طی تاریخ بوده . بخصوص دراین مرحله یعنی دلائل توطئه برای

ایجاد با صطلاح یک دولت مستقل بحرین ودولت بحرین جدا از ایران گذشته ازکوشش برای تجزیه سرزمینهای ایران وگذشته ازکوششی که شده است برای اینکه خلیج فارس را ازصورت دیرینه‌ی خودش خارج کنندوعملاً" بصورت با صطلاح یک دریای وابسته‌به‌سرزمینهای عرب‌نشین دربیاورند. بهمین مناسبت است که شما تا قبل ازجنگ بین‌الملل اول سوای دولت ایران درتمام پهنه‌ی خلیج فارس شما حضورهیچ دولت دیگری را نمیدیدید. اما بعدازجنگ بین المللی یعنی ازشصت سال پیش‌که اولین اقدام شدبرای تشکیل با صطلاح امیرنشین کویت تا کنون با صطلاح یازده دولت عربی درخلیج فارس‌ایجادکردند که‌اینها قبلاً" حضور نداشتند، وجودنداشتند. یک‌دولتهای تصنعی وساختگی که آخرین اینها بهرحال توطئه برای جدائی بحرین بود. این مسئله را یادمیکردم که سوای این مسائل دیگرهم بود عمده‌ترین مسئله‌مسئله فلات‌قاره خلیج فارس‌است. میدانیدکه درخلیج فارس‌سوای منابع عظیم نفتی دردل خلیج فارس یکی ازغنی ترین منابع موادغذائی دریائی است بنابراین حذف‌مقررات‌بین المللی آبهای ساحلی یک‌کشور میرسد تا بعدازآخرین ساحلی که‌درهردریا دارد. خوب‌اینکه بحرین جزء ایران میبودواکنون ظاهرا" اعلام کردندکه جزوایران نیست یک‌مسئله ونتیجه مهمش‌تعیین آبهای ساحلی ایران است‌که ازنظر منابع نفتی ازنظرمنابع غذائی دریائی وازنظرمسائل دیگرحائزاهمیت است. بنابراین به‌دلائل گوناگون دربرابر چنین توطئه‌ای واستثمار حدوث‌چنین توطئه‌ای ما مقاومت‌راآغازکردیم ولی متاسفانه بهرحال نه‌تنها شاه رادراین مورد باید بگویم که حتی بیش‌ازشاه‌کسانی که بعنوان مخالفین شاه یاشاه مبارزه میکردند دراین توطئه دخالت‌داشتند. بیش‌از شاه کسانی که بعنوان مبارزه با استبدادشاه دست‌اندر کارمبارزه بودند دراین توطئه دخالت‌کردند یعني یا همکاری کردندبا عبدالناصربعنوان استفاده‌ازمبارزه برضدشاه بعنوان اپوزیسیون رژیم شاه ویا بطورتوطئه‌آمیز سکوت کردند. فقط دراین میان یک‌صدا بود صدای‌پان ایرانیسم بود واین یکی ازمراحل ومقاطع مهم وغم انگیزتاریخ ایران است. یعنی دراین توطئه هم هیئت‌حاکمه دخالت‌کردوهم بسیاری ازحرکتهائی که بعنوان اپوزیسیون هیئت‌حاکمه بودند. همینطورکه این توطئه

درسطح بین المللی ازطرف تمام قدرتهای بین المللی وقدرتهای سیاسی بزرگ وکوچک علیه ملت ایران شکل گرفت . درداخل ایران هم همینطوربود .

س ـ آقای پزشکپور ، وقتی که این موضوع درمجلس مطرح شددرآنجا چه‌گذشت ؟

ج ـ حالا قبل ازاینکه درمجلس مطرح بشود مراحل دقیق تری ، مراحل حساس‌تری نبود ، بنابراین احساس شد که یک چنین توطئه‌ای درشرف انجام است .برای جلوگیری ازانجام این توطئه وته حتی جلوگیری ازانجام این توطئه که‌اتفاقاً " اشاره‌به‌همان مطلب میکنبند بسیاری ازمواقع ممکن است‌که یک حزبی یک نهضتی یک انسانی برابریک توطئه‌ای برابر یک حادثه شومی بایستد درحالیکه نتواند ازوقوع آن توطئه یاآن حادثه شوم جلوگیری کند یاحتی بداندکه نمیتواند جلوگیری بکند اماانجام وظیفه نسبت‌به آنچه که‌انسان به آن متعهداست وشایدسالهابرای آن مبارزه کرده امری است دیگر .

س ـ نفس پایداری .

ج ـ نفس پایداری ومقاومت ونفس‌انجام وظیفه . آن امری است‌دیگرکه آنچه که تاریخ ایران راطی این دویست‌سال آلوده کرد غالباً " این تفکر است‌که میگفتند که‌خوب‌چه نتیجه‌ای دارد .پس برابرهجوم خارجی نمی ایستادند ، پس‌برابر توطئه نمی ایستادند ، من بشخصه سوای این اعتقاددارم . بنابراین بهرحال دراین مسیرنهایت تلاش‌وکوشش را کردیم که به یک‌مقاومتی فرابخوانیم ایرانی ها را ، یعنی آنهائی که دست‌اندرکار بودند چه‌حالا بعنوان عوامل مصون چه‌بعنوان مبارزان ضدحکومت . چون مسئله مبارزه با حکومت‌امری است‌دیگر مسئله دفاع ازحقوق مملکت تمامیت‌مملکت‌مصلحت‌های مملکت امری است‌دیگر بخصوص‌اینکه من فکرمیکردم آن کسانیکه داعیه مبارزه باشاه راداشتند لابد دراینجاکه حالا دولت‌هویداوشاه میخواهداین حق بزرگ ملی راازدست‌بدهد پس خواهندایستاد لااقل بعنوان مبارزه بااین دولت وحکومت‌خواهندایستاد ولی متاسفانه غالب‌اینها یادستشان بند بود یاسکوت‌کردند . بسیاری ازاینها درارابطه باعبدالناصر قرارگرفته‌بودند ، بسیاری ازاینهادررابطه‌باعراق قرارگرفته‌بودند ، بسیاری ازاینها

دررابطه با یمن جنوبی قرارگرفته بودند آنجا پایگاه فعالیتهایشان بود وتقریبا " بمانند موارد دیگرقدرتهای عرب منطقه وبمانندموردبغد وهمین حالا هم برای تجاوز به ایران تعدی بدایران این نوع عوامل را دراختیارخودشان گرفته‌بودند وچون این مسئله با آنها برخوردمیکرد بنابراین همه این نوع مخالفان غالبنا "ازحزب توده بگیریدتا مجاهدین خلق وتاسایرین یا عملا" دست‌دردست این توطئه ضدملت ایران وضد حقوق ملت ایران قراردا شتندویا سکوت اختیارکردند . پس من میتوانم بگویم که یک زمانی ازتاریخ ایران رسیدمتاسفانه که آن عده‌ای که حکومت میکردند با عده‌ای که با حکومت مبارزه می - کردند بظاهریا به‌باطن اینها همه مشترکا " دریک توطئه‌ای هماهنگ شدندبرای خصومت با ملت ایران وبرای تایید غارت یک حق مسلم ملت ایران ویاسکوت توطئه‌آمیز درپیش گرفتندکه آنهم مداخله درتوطئه است . تنها باید بگویم یک کس یک اعلامیه داددراین موردکه اوهم همان آقای فروهربود . اعلامیه‌ای دادواعتراض کردبه‌این موضوع . ولی حزب پان ایرانیست بهرحال به‌این کیفیت یک تنه آمدبه میدان برای اینکه دیگرآنجائی بودکه‌میبایست به این وظیفه ما عمل میکردیم .

روزی بماخبردادندکه مثل اینکه سال فکرمیکنم ۱۳۴۹ بود این توطئه‌جدائی بحرین . زنگ زدند خبردادندکه‌آقای هویدا خواهش کردندکه درمنزل مسکونی ایشان که آنوقت در یکی ازکوچه‌های فرعی خیابان سعدآبادبود روزجمعه‌ای که ششم فروردین بود ساعت ۹ صبح آنجا بیائید که عده‌ی دیگری هم هستند . وقتی من خواستم بروم به آنجا دیداری داشتم با دکترعاملی ودوستان دیگر به اینها گفتم من حدس میزنم که مسئله بحرین را میخواهند مطرح کنند واینستکه بوی این توطئه خیلی به‌مشام من میرسد ، استنباط من اینست . در نتیجه بهرحال رفتم به آن جلسه که‌منزل هویدا بود . درآن جلسه غالب کسانی که فعالان وگردانندگان سیاسی بودند حضورداشتند . آنهائی که بخاطرم هست که درآن جلسه حضورداشتند خوب هویدا بود ، خلعتبری بود معاون وزارت خارجه که بعدوزیرخارجه شد .

س ـ ارسلان خلعتبری ؟

ج ـ نه ، نه ارسلان که فوت شده‌بود . قائم‌مقام خلعتبری وزیرخارجه‌ای که قائم‌مقام

اردشیرزاهدی بودآنموقع . آنموقع اردشیرزاهدی وزیرخارجه بود وخلعتبری قائم مقام بود. البته حالا بدنیست برای آنکه ترکیب را هم بدانید آقای خلعتبری ازاعضای لژ فراماسونری بود. امیرعباس هویداکه خوداوهم ازاجله لژفراماسونری بود. مرحوم مهندس ارفع بود که لیدرفراکسیون اکثریت یعنی فراکسیون حزب ایران نوین که ایشان هم ازاعضای دیگرلژ فراماسونری بود. آقای هلاکورامبدبود لیدرحزب مردم وازرهبران حزب مردم‌که‌ایشان هم‌ازدیگراعضای فراماسونری بودند. مطیع الدوله حجازی بودکه‌لیدرفراکسیون حزب ایران نوین درمجلس‌سنابود که‌ایشان هم عضو لژ فراماسونری بود. آقای دکترتیگرانه وزیرمشاورنخست وزیردراموورپارلمانی بود ناصریگانه که ایشان هم یکی دیگرازاعضای لژباصطلاح بزرگ فراماسونری ایران بود. آقای پروفسورعدل بود که آنموقع عنوان رئیس‌کل حزب مردم رادا شت . تاآنجائیکه بخاطرم میآیدا ینها دراین جلسه‌حضورداشتند. آقای هویدا رو کردبه‌آقای خلعتبری که‌البته حالا هردودرگذشتند وگفت ،" خوب ، آنچه‌راکه خدمت اعلیحضرت بودیم وایشان مطالبی رابیان کردنددرمورد مسئله بحرین شماخوب‌مطرح کنید." من کاملا" دریافتم نگاه اوبه خلعتبری وسایرین به‌من بود ودرواقع نگرانیشان ازمن بود. آقای خلعتبری شروع کردبه‌بیان باصطلاح دلائل متعددی براینکه به‌چه‌مناسبت میبایست که‌خلاصه‌این برنامه را اجرا بکنند.

س ـ خلاصه این دلائل را میتوانید برای ما بفرمائید؟

ج ـ بله. اوالبته میگفت ماقصداین رانداریم که بحرین راجداکنیم بلکه توافق کردیم براینکه‌سازمان ملل آنجارفراندومی انجام بدهد. اما حقیقت معلوم بود که این عنوان یک پوششی است فقط برای اینکه این توطئه یا این جنایت نسبت به ملت ایران چه‌جور وزیرچه‌پوششی صورت‌بگیرد. ایشان شروع کرد دلائلی رامطرح کرد تقریبا" همان دلائلی که گفتم عباس مسعودی درسلسله مقالاتش ذکرکرده‌بود. (۱) اینکه اصولا" عنوانا" این مجمع الجزایر جزوایران بود درحالیکه هیچوقت‌بطور واقعی جزوایران نبود، آنچه که اواظهارکرد. (۲) ترکیب مردم این جزایر حالا فرق کرده غالبا" عرب‌زبان هستند.

(۳) دیگرآن اهمیت نظامی سابق را ندارد، توضیحاتی داد با مسئله قدرت هوائی نیروی هوائی پس دیگر این جزایر از نظر موقعیت سوق الجیشی خلیج فارس دارای اهمیت نیست. (۴) این منابع خودش را از دست داده بحرین، دیگر دارای منابع نفتی و بهرحال یک چیزهای اقتصادی نیست باصطلاح دارای یک موقعیت اقتصادی که بنفع ایران باشد نیست. بنابراین اگر هم بفرض به ایران ملحق بشود جز اینکه ما آنجا یک مقدار زیادی هزینه میبایست متحمل بشویم نتیجه دیگری ندارد. پس اقتصادی نیست خلاصه اینکه به ایران ملحق بشود. (۵) ما هم اگر بخواهیم پس برویم آنجا و بزور متوسل بشویم دچار مشکلاتی میشویم و در منطقه زد و خورد پیدا میشود و آنجا مقابله خواهند کرد مردم. و مسائلی از این قبیل. و بهمین مناسبت است که ما طبق همان توضیحات خودشان، با رهنمودهای شاهنشاه موافقت کردیم که موضوع احاله بشود به سازمان ملل و دبیرکل سازمان ملل این موضوع را بررسی بکند و آنجا رفراندوم بشود. و بعد هم اعلیحضرت خوب فرمودند که بهرحال همه لابد میدانند که من بیش از هرکس به وطنم علاقه دارم، به ایران علاقه دارم و لابد بیش از همه اگر میهن پرست نباشم کمتر از سایرین میهن پرست نیستم. معلوم بود اینها اشارات به ماست. پس به این کیفیت خوب دیگر بهتر است هماهنگی بکنند برای حل این موضوع. و البته استدلال دیگرشان هم این بود که ما با این کیفیت خواهیم توانست که منادی صلح باشیم در منطقه و بعد هم وقتی عملا" در منطقه قدرت پیدا کردیم بهرحال دوباره این را میتوانیم پس بگیریم، فعلا" از نظر تاکتیک ایجاب میکند که این کار را انجام بدهیم. البته این مسائل هم بیشتر برای درواقع توجیه ما و یا خوشآیند پان ایرانیستها خوب مطرح میکردند. این مسائل که تمام شد یعنی اظهارات آقای خلعتبری هویدا رو کرد به سایرین نظراتشان را خواست. به ترتیب شروع کرد خودش که دبیرکل حزب ایران نوین بود بنابراین نخست وزیر هم بود، کسی دیگر که آنجا بود از طرف آن حزب میبایست سخن بگوید یکی مهندس ارفع بود که دبیرکل یعنی لیدر فراکسیون حزب ایران نوین بود در مجلس، دیگری هم مطیع الدوله حجازی که لیدر فراکسیون ایران نوین بود در مجلس سنا. اینها شروع کردند طبق معمول که بهرحال آنچه که خوب شاهنشاه ترسیم کردند و ترسیم میکنند

درواقع این وفق مصلحت است ولابدهمه‌ی ما آنرا تا یید میکنیم وهمه یکپارچه هستیم وهمه هماهنگ هستیم. بنا براین تا ییدکردند. نوبت به آقای رامبدوپروفسورعدل هم رسیدا ینها هم به‌کیفیتی تا ییدکردنددیگر. گفتند هرچندا ینطوراست، هرچندآنطوراست! ما خوب من حیث المجموع لابدکه‌بررسی ها را شاهنشاه ودولت کردند وپس دیگریک با توجه به این جهات لابدیک گزارش مطلوبی خواهدآمدبه مجلس آنوقت ببینیم چه‌جوربررسی کنیم. بعد منتظربودندکه بهرحال من صحبت کنم که خوب من هم منتظربودم. ضمنا "هم این نظرات را گرفتند ازسایرین که درواقع جبهه‌برا برما قویتربشود یعنی شایدکه خوب‌گذشته ازدرواقع پیغامی که آشکارا ازطرف شاه مطرح شدکه بهرحال حالا هرچه‌بود هم حسب المعمول وهم طبق اصول قانون اساسی درواقع مسئولیت ازنظرکلی متوجه‌دولت بود که تردیدی نیست اما اینطورمعمول شده‌بودکه‌دیگرمتاسفانه‌همین هم لطمه زدبکارمملکت که هرموضوعی را اصولا"بعنوان شاه دیگرمطرح میکردندیاپای شاه رامهم درآن مسئله می کشاندند. پس دیگر عملا" موضع قوه مقننه، موضع قوه قضائیه، موضع قوه‌مجریه‌وبعدشاه که یک‌مقام غیر مسئولی میبایست میبود درمسائل مملکت اینها همه‌برهم خورده‌بود واینجاهم بهمین کیفیت عمل شد واصولا"یکی ازمواردی که ما غالبا" بحث وگفتگو داشتیم نحوه توجیه مسائل بود یعنی اینکه هرلایحه‌ای را وزیری میآورد میگفت‌که این لایحه بعرض اعلیحضرت رسیده، که‌ما اعتراض میکردیم معنی ندارد. اولا" لایحه که‌بعرض‌نمیبایستی برسد وبعد لایحه باید بیاید به‌مجلس وازمجلس بعد باگذشت یک تشریفاتی تبدیل بشود به قانون، وقتی قانون شدآنوقت شاه باید توشیح کندبرای چیز، بفرستندبرای اجرا. بنابراین اینکه اولا" شما بیائید واینطورمطرح بکنید اینهم مداخله دادن شاه است‌درامورو هم یکنوع تهدیدغیرمستقیمی است که به‌نماینگان میکنید که‌نتوانند دربرابرلایحه نظراتی اگردارند ابرازبکنند. این مبارزه بطورمستمروپیگیرادامه داشت‌نسبت‌به تمامی مواردوتمامی لوایح. پس اینجا چنین ترتیبی داده شد. ولی من که شروع کردم بهرحال نظراتم را بطورکامل بیان کردم یعنی نظرات پایان ایرانیسم را. اولا" یکایک این دلائلی راکه خلعتبری مطرح کرده‌کردم باییان دلائلی که اولا" اینکه میگوئید که دیگر

دارای اهمیت سوق الجیشی نیست درخلیج فارس برعکس . برای اینکه این دردورترین قسمت خلیج فارس قرارگرفته نزدیک به سواحل عربستان . پس اینکه این منطقه جزو ایران باشد این جزایر یا نباشد یا دراختیار هرکس باشد درواقع عبارت است از یک پایگاهی که تسلط او را برقسمت اعظم از خلیج فارس تامین میکند . دوم اینکه تنها جزایری است که اصولا" دراین منطقه درخلیج فارس دارای منابع آب شیرین است بهمین دلیل است که اصولا" ازهزاران سال پیش تنها مرکزی که دراین منطقه ، تنها محلی که دراین منطقه تمدن پیدا کردو مسکونی شد جزایر بحرین بود درخلیج فارس که حال به تاریخش نمی پردازیم . وخوداین که دارای منابع آب شیرین هست این یعنی یک قدرت بزرگ اقتصادی و یک موقعیت اقتصادی . سوم اینکه منابع نفتش هم اینطور نیست که ارزشی نداشته باشد . چهارم اینکه غالب این جزایری یا این شیخ نشین ها هم که میگویند دارای منابع نفتی هستند این منابع نفت درخود آن خاک نیست اینها منابعی است که در آبهای اطراف اینها هست بنابراین آن منابع است . پنجم مسئله فلات قاره خلیج فارس است که درواقع وقتی بحرین جزو ایران باشد فلات قاره ما میرسد تا آن سمت بحرین . ولی یکوقتی جدا از ایران بشود فلات قاره ما آنوقت محدود میشود به یک قسمت اندکی نزدیک این سواحلی از خلیج فارس که آنوقت جزو ایران است .

س — پاسخ شما بااین مسئله که بحرین هیچوقت رسما" جزو ایران نبوده فقط اسما" بوده چه بود ؟

ج — حالا، اما دراینکه هیچوقت جزو ایران نبوده که این کاملا" کذب بود استنادکردم به یک کتابی که این کتاب توسط وزارت خارجه انتشار پیدا کرد .

س — وزارت خارجه ایران ؟

ج — وزارت خارجه ایران . درزمانی که اردشیرزاهدی وزیرخارجه شد . یعنی درهمان زمانی که موضوع بحرین مطرح شد و کوشش ایران برای استرداد بحرین و این یک دلیلی است بر اینکه بهرحال جریان به کیفیتی بود که ایران درمسیر این کوشش بود . استنباط من اینست آنوقت

شاه هم درمسیر این کوشش بود ولی درتحت فشارها وشرایطی آنرا از این موضع خارج کردند بجهت اینکه همانموقع دولت ایران یک کتابی منتشرکرد زیرعنوان ، یک کتاب سبز ، " بحرین جزء تجزیه‌نا پذیرشاهنشاهی ایران " یک چنین عنوانی داشت واین کتاب سراپا اسنادی بودکه حکایت داشت از نه‌تنها تعلق بحرین به ایران ، نه تنها پیوند مردم‌بحرین با ایران بلکه دلائلی که بموجب‌آن طی یکصدسال اخیر یعنی ازتاریخی که انگلیس‌ها آمدندبزوربرآنجا مسلط شدند مدام دولت ایران تقاضای رفع مشکل راکرده‌وتقاضا کرده که‌انگلیس‌ها آنجا را ترک بکنند حتی درزمان قاجاریه.

س - اسم وتاریخ انتشار این کتاب را به‌یاددارید؟

ج - این کتاب بنام همین مثل اینکه بحرین جزء تجزیه ناپذیرشاهنشاهی ایران ، یک چنین عنوانی میبایست داشته باشد. البته درمسائلی که‌بعدمن درمجلس مطرح کردم به این کتاب اشاره کردم. کتاب سبزرنگی بود، کتاب سبز.

س - تاریخ انتشارش ؟

ج - تاریخ انتشارفکرمیکنم‌که شاید ۱۳۴۸ بود، بله. یعنی درزمانی بود آنچه‌مسلم است استنباط من اینست‌که موضوع استرداد بحرین واعمال حق حاکمیت مجدد ایران در بحرین یکی ازهدفهائی بودکه دنبال میشد منتها دریک مرحله‌ای شاه راوادارکردند که‌از این موضوع منصرف‌بشود ودرواقع همانجا آغاز سقوط شاه بود بجهت اینکه این اقدامات شد، بجهت اینکه اصولا" حضورپان ایرانیست را درصحنه‌مبارزات تحمل کرد یعنی پذیراشد که یکی ازهدفهای مهم پان ایرانیسم مسئله رهائی بحرین بودو بجهت انتشار همین کتاب ، این کتاب بقدری غنی بودوغنی است که من تاآنجائی که بررسی کردم وبه خاطردارم هیچ سندی ، یعنی مجموعه اسنادی به‌این اهمیت ازطرف شاید هیچ دولتی نسبت به یک سرزمینی که‌درقلمروآن دولت‌بود ودچارجدائی شده‌باشد انتشارپیدا نکرده .بنابراین دلیلی راکه به آن اشاره کردم یادلائلی را همان کتابی بودکه خودوزارت‌خارجه منتشر کرده‌بودکه‌خوب شمابا وجودانتشار این کتاب ودلائلی که دراین کتاب هست شما دیگرچگونه میگوئیدکه‌هیچ هنگام آنطورکه بایدوشاید ایران بربحرین حاکمیت نداشته ؟ البته دلائل

دیگری هم که بود بیان کردم که میدانستم . ولی واقعاً " آن کتاب درحدی است که جامع این دلائل را دارد . اما نکته‌ای راکه بیان کردم، نکته دیگر . گذشته ازهمه این دلائل بفرض محال که اقتصادی نباشد، بفرض محال که چنین وچنان باشد اصولاً" مملکت ومیهن یک شرکت سهامی نیست که ما حالا بگوئیم آیا این قسمت ازوطن اقتصادی است یا آن قسمتش نیست . خوب ، پس اگراینطوربخواهید استدلال بکنید شما باید بعضی از صحاری را هم یعنی هردولتی ازدست بدهد چون بگوید اینجا اقتصادی نیست واصلاً" چه‌کسی حق دارد بگوید این قسمت اقتصادی است وآن قسمت اقتصادی نیست ؟ بنابراین حاکمیت ملی ازنظروحدت ملی حق تجزیه ناپذیراست وهیچکس حق ندارد وهیچ سیاستی حق ندارد وهیچ قدرتی حق ندارد بگوید به‌تشخیص من مصلحت ایجاب میکندکه امروزاین قسمت را ما جدا بکنیم وهیچ نوع مصلحتی نمیتواند وجودداشته باشد وآنچه که بعنوان دولت است این تنها وظیفه ورسالتی که دارد آنوقت اینست که قبل ازهرچیز ازاین وحدت وحاکمیت ملی وتجزیه‌ناپذیری سرزمینهای میهن دفاع بکند . بنابراین نه‌اینکه این دلائل را من صحیح نمی‌دانم بلکه یک‌چنین اقدامی را معارض‌با اصل حاکمیت ملی وتعهددولت برابرملت می‌بینم وبخصوص‌این را معارض‌با آن مفهومی می بینم که برای اصطلاح وشاهنشاهی دردل تاریخ ایران است . شاهنشاهی یعنی آن نظام حکومتی که برابرسرزمینهای ایران اقوام ایرانی ، فرهنگ ایرانی احساس‌تعهدبکندومدافع آنها باشد .اصلاً" پادشاه یعنی همین یعنی مدافع شاه هم درچیز عبارت‌بوده ازآن واحدمدنی ایران . پس‌پادشاه‌آن واحد مدنی که خاک‌را دربرداشته، قوم ایرانی رادربرداشته، فرهنگ‌ایرانی را هم دربرداشته . پادشاه پس‌یعنی کسی که مدافع آن مجموعه باشد واین معارض‌است‌با آن . بنابراین این مقدمه‌ای خواهدبود برای آنوقت‌آن حکومتی ، آن نظامی که خودش‌را یعنی برابراین مجموعه متعهدومسئول هست وگذشته ازهمه این مطالب آنوقت‌کسی ازمن پان ایرانیست نمیتواند بخواهدکه‌من باچنین برنامه‌ای همآهنگ‌باشم . ممکن است ازحالا گذشته ازاین دلائل سایرین هرطوردیگرفکرکنند ولی یک پان ایرانیست نمیتواندکه چنین موردی را تائید بکند . هویدا بسیارنا راحت شدوسایرین هم . بعدگفت‌که ، همانجا ، " شما موقعیت‌های

بسیار میتوانید پیدا کنید". البته حتی اشاره کردند که ممکن است تحمل کنند که ما انتخابات دوره بیست و سوم یعنی دوره بعد بیش از سی نماینده داشته باشیم .

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۳۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ــ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۹

وبیش از ۳۰ نماینده داشته باشیم وآنجا هم تقریبا " این زمزمه را ساز کردند وحتی اشاره کرد هویدا که بهرحال اگر شما به این کیفیت که مصلحت است که خوب بهرحال چه در سطح بین المللی وچه در سطح داخلی مسائل حل شده عمل بکنید که از یک فرصتی بهره مند میشوید بهره گیری بیشتر میکنید، امکان حضور بیشتر در مسائل مملکت را پیدا میکنید. اما اگر جز این بشود بنا چار با مسائلی برخورد میکنید که در واقع شما نوعی آنوقت شهادت را استقبال میکنید. تقریبا " با این مفهوم. وقتی تمام شد مطالب وما پا شدیم برویم بهرحال گفتم ما وظائف خودمان را انجام میدهیم ولی ضمنا " از شما میخواهم این مطالب را متاسفانه که امکان قبلا" مدتی است امکان دیدار نمایندگان با شاه نیست که، قبلا" یک دیدارهای متوالی بودکه حسب قانون اساسی هم میبایست میبود که نمایندگان سوای مجلس برای شاه نظرات خودشان را بیان بکنند. اما مدتها بودکه دیگر این برنامه اجرا نمیشد. بنا براین از او خواستم عین این مطالب ونظرات من را به استحضار شاه برسانند. خوب، از آنجا دیگر مبارزه حاد شد. من یادم هست از در منزل هویدا که آمدیم بیرون از جمله کسانی که بسیار ناراحت بود مطیع الدوله حجازی بودکه میگفت، " خوب، این چه چیزی است که میخواهند به ما تحمیل کنند." گفتم خوب شما نپذیرید، به وظیفه تان عمل کنید چرا ناراحت هستید؟ ولی خوب، معلوم بود غالبا " توانائیش را نداشتند.

س ــ پاسخ ایشان به شما چه بود وقتی این را به ایشان گفتید؟

ج ــ غالبا " پاسخی نداشتند. آها ن سه موردرا، مورد دیگری که من بیان کردم چون آنجا

اشاره‌کردندوبهمین سه جزیره‌که‌بهرحال این سه جزیره یعنی تنب بزرگ وتنب کوچک و..

س - ابوموسی .

ج - وابوموسی ، بله . خوب حاکمیت ایران آنوقت برا وپذیرفته خواهدشد که گفتم اینها بهرحال متعلق به‌ایران بوده ، متعلق به ایران است حاکمیت ایران براین مناطق مسلم است آنوقت درمذاکرات دیگرکه انجام گرفت یک نکته‌ی دیگری را یادآورشدم یادرهمانجا هم ، خلاصه این بودکه‌این دلائل هیچیک قانع کننده‌نیست که بیان کردند . دوم اینکه شما میگوئید که با ازدست دادن بحرین برنامه‌ای داریدبرای اینکه بعد دوباره‌مسلط بشوید وتمام خلیج فارس زیرنفوذ ایران قراربگیرد وبعدبتوانید دوباره‌بازپس خواهیدگرفت . اولا" چنین چیزی نخواهدشد واما اگرهم‌این هست شماگزارشی راکه به مجلس میآورید من که مخالفم ومخالفت خواهم کرد این گزارش‌گزارش‌دولت باشد نه طبق معمولی که‌درپیش گرفتید با مطلاح گزارش‌شاهنشاهی . چون اولا" شاه مقام غیرمسئول است مداخله‌ندهیند لااقل بگذارید اگرگزارش‌دولت بود به‌نتیجه رسید آنطورکه شما میگوئیدکه‌من اعتقاد دارم نخواهدرسید خیلی خوب آنوقت نتیجه‌اش مشخص خواهدشد . اما اگرکه به نتیجه نرسید راهی برای برگشتش باشد . دیگرهم اینکه‌این سه جزیره راهم که بیان میکنیدا ولا" اینکار صحیح نیست اما اگرهم میخواهید اینکارا بکنید شما لااقل امضای اعراب راهماهنگ این زمانی که‌داریدبحرین را میدهید برای این سه جزیره بگیرید که‌دیگرفردا نسبت به‌این سه‌جزیره ادعای مجددی را مطرح نکنند .

س - یعنی درواقع بحرین داده‌میشد برای پس‌گرفتن این سه جزیره ؟ این یک معامله این شکلی بود ؟

ج - آینها اینطورتوجیه میکردند .

یعنی یکی ازتوجیهاتش این بودولی نه . ولی یک ارائه طریقی که‌لااقل ازاین جهت به‌اینها کردم این بودکه حالا که‌شما اینکارراانجام میدهید لااقل درمورد این سه جزیره شماامضای اعراب را بگیرید ، یعنی آنچه که میبینید حالا درواقع دبه‌کردند ورویش هم چه‌بسا برخی معاملاتی کرده‌باشند . این مسائل گفته شدوبعدآمدیم . البته گفتگوها ادامه

پیدا کرد. پیغامهای شاه چه از طریق هویدا و چه از طریق ریاضی رئیس مجلس و چه از طریق رئیس دفترش و پیغامهائی که معلوم بود هر بار بوسیله دولت بیشتر شاه تحت تاثیر و چه بسا تحت فشار قرار میگرفت برای اینکه این پیغامها را برای ما بفرستد.

س - مضمون این پیغامها چه بود؟

ج - پیغامها به همان کیفیت دیگر، خلاصه اش همان چیزی بود که هویدا گفت. در مجموع پیغامهای حکومت و بعد که شاه را هم برای قوی کردن این پیغامها بشان تشویق میکردند یا بهرحال در غایت پیغام را بنام پیغام شاه میدادند این بود که بهرحال اگر هماهنگی کنید و مقاومت نکنید امکانات بیشتر در اختیار میگیرید اگر مقابله بکنید مشکلاتی برایتان پیدا خواهد شد.

س - یعنی یک ترکیبی از تطمیع و تهدید.

ج - بله دیگر بله. یعنی تطمیع برای اینکه امکانات سیاسی بیشتر پیدا میکنید و چه بسا ایتکا را هم میکردند ولی دیگر آن پان ایرانیسم نبود یک چیز مسخ شده و مرده ای بود مثل بقیه. بعد تهدید هم تهدیدات آشکار بود که بعد خیلی هایش را بمورد اجرا گذاشتند چه علیه من و چه علیه حزب و چه بعد برای انتخابات بعدی. بهرحال این مذاکرات بکرات ادامه پیدا کرد و تا اینکه اعلام کردند که روز یکشنبه نهم، شنبه بود یا یکشنبه، فروردین جلسه فوق العاده مجلس خواهد بود. جلسه فوق العاده مجلس برای، معلوم بود، برگزاری این مراسم بود در واقع برای اینکه دولت گزارشش را در مورد بحرین به مجلس بیاورد. درنتیجه از روز جمعه که آن دیدار را داشتیم تا روز یکشنبه، یکشنبه بود بله، مدام آمد و شد بود و گفتگو میان ما. یعنی میان من و هویدا، میان من و دکتر عاملی و هویدا، دکتر صدر هم گاه در مذاکرات بود و رئیس مجلس و دکتر یگانه و اندکی یعنی خیلی محدود زاهدی. و درنتیجه رسیدیم به روز شنبه. در روز شنبه من احساس کردم که برنامه ای هست یعنی مطلع شدم که طرحی اجرا بشود که شاید ما به مجلس نرسیم یعنی درمجلس حضور پیدا نکنیم. البته اجرای این طرح بسیار آسان بود یعنی ممکن بود مقابل درخانه، هریک از این نمایندگان بهرحال چندنفر را بگذارند و مانع از خروج بشوند و هیچکس هم مطلع نشود، یک چنین چیزی را احساس

کردم. بنابراین اتخاذ یک روشی را ضروردانستیم برای اینکه ما بتوانیم درمجلس حضور داشته باشیم وبه‌وظیفه‌ای که بعهده‌داشتیم ، وظیفه‌ملی وقانونی عمل بکنیم. ضمناً " تصمیم گرفتیم که‌هرطورشده‌درواقع مسئله‌را باستحضار واطلاع شاه برسانیم که بهرحال این یک مرحله‌ی خیلی خطیری است‌برای ایران وبرای شما وبرای سلطنت شما دراین مملکت ودرقبال این قانون اساسی . درنتیجه عصرشنبه بود، یا عصرجمعه‌ای بود بهرحال دوروز قبل ازاینکه این جلسه خصوصی تشکیل بشود مراجعه‌کردیم ودیدارکردیم باآقای معینیان رئیس‌دفتر شاه وازاوخواستیم که‌به‌شاه اطلاع بدهد که یک وقت خیلی فوری قراربدهد که‌اوراببینیم . معینیان گفت ،" من زودترازروزیکشنبه شاه را نمی بینم." بـه‌او گفتیم که یکشنبه‌جلسه فوق العاده مجلس هست‌برای این موضوع وما درارابطه با این موضوع لازم میدانیم که‌شاه را ببینیم بنابراین شما حالا موکول میکنید‌به‌اینکه شاه را یکشنبه ببینیم درواقع دیگرموضوع منتفی شده‌والان دیگرمرحله‌ی خطیری است‌ازمسائل سرنوشت مملکت . بهرحال معلوم شدکه‌نمیخواهند لابدیک مذاکراتی درمجموع باهم داشتندوپیش ـ بینی اصرارما را برای این دیدارهم کردند. حالا یا هویدا یا خودشاه یا هرکس ، معینیان را به‌اوتوجه‌داده‌بودندکه عملا" موجبات این ملاقات را فراهم نکنیم. پس مانتوانستیم با خودشاه هم ملاقات کنیم اما پیغامهای او به‌آن کیفیت منعکس میشد وچندروزپرتب وتابی بهرحال گذشت ومیگذشت . ما شنبه شب تشکیل فراکسیون را دادیم درمنزل خودمـن ، فراکسیون پان ایرانیست را . درآنجا مسائل را بررسی کردیم قبلا" هم بررسی شده بودبودند یکی دوتن ازپان ایرانیستها ازیکی دوتن هم بیشتربنبودند ازجمله آن دکترصدرهم که بعدبهرحال درهمین مورد ازحزب کنارگذارده‌شد بی تمایل نبود وغالبا " این مسئله را مطرح میکردند که بهرحال باید ازفرصت استفاده کرد حالا موقعیت طوری است که مثلا" مامیتوانیم باتعدادبیشتری ازنماینده درمجلس آینده‌حضورداشته باشیم .بنابراین پیشنهادشان وخیلی هانظرشان این بودکه نسبت‌به این موضوع ما مداراکنیم.

س ـ اختلاف دکترصدربا شما که بعدمنجربه‌این شدکه‌حزب‌ایرانیان " راتشکیل بدهدازهمین جا شـروع شد؟

ج - از همین جا شروع شد.

بله دیگر از همین جا شروع شد. و اینها غالبا" این توصیه را میکردند درحالیکه نظری را که در آنجا من مطرح کردم ودیگر دوستانم پذیرا شدند این بودو پان ایرانیست طبق آن عمل میکرد که درست است یک فرصتی برابرما قرار داده شده و یک فرصت تاریخی است برای اینکه پان ایرانیسم ومبارزات پان ایرانیسم ازنظر عده ای تاکنون فقط یک مسائل ذهنی بوده درواقع با این موضع گیری که ما میبایستی بکنیم دربرابر این موضوع آن فرصت را به چنگ آوردیم که حقانیت پان ایرانیسم را وسرسختی پان ایرانیسم را برای دفاع از آن نظراتی که به مردم ارائه کرده نشان بدهیم واینجاست که نهضت شکل میگیرد با همه ی مشکلاتی که ممکن است برای نهضت پیش بیاید واصولا" اگرما برابر این موضوع موضع گیری نکنیم دیگرچیزی بنام پان ایرانیسم نمیتواند وجودداشته باشد درحالیکه موضع گیری که ما بکنیم به پان ایرانیسم آن نیرو وجاذبه دیگریک نهضت مستمری را خواهدداد که طی شاید دهها سال بتواند نقش مبارزاتی خودش را درمملکت ادامه بدهد. خوب این مذاکرات و گفتگوها بهرحال به آنجا انجامید که مفادنطقی را که قرار شد من فردا درمجلس بکنم تنظیم شدوبرای اولین بار بودکه من نطقی را درمجلس متنش را نوشتم. من متن دونطق را در مجلس نوشتم. معمولا" شاید بدصحبت نمیکنم، یا اینکه بهرحال ازعهده ی بیان مطالب برمیآیم بنابراین معمول هم نبوده که هیچوقت متن نطق را بنویسم. اما دردوموردنوشتم یکی درمورد آن جلسه جلسه بحرین بود یکی هم درموردمخالفت ما با دولت بختیار یعنی آخرین دولت رژیم گذشته که آنهم نه درواقع درمخالفت او بود زیرا او دیگرمطرح نبود چون حوادث آتی را ما می دیدیم واحساس کردم که فصلی از تاریخ ایران بسته میشود بنابراین آن نطق بمانند یک گزارشی بودبه ملت ایران وپیش بینی حوادث جامعه آینده ایرانی ودعوت جامعه آینده ایرانی به یک مبارزه وسیع وبهرحال پیمانی که ما پان ایرانیستها با ملت وتاریخ ایران بستیم که آن نطق را هم متنش را نوشتم این دونطق بود. بنابراین متن این نطق نوشته شد. بررسی کردیم با دکتر عاملی که نسبت به این موضوع به این بسنده نکنیم بلکه دولت را استیضاح کنیم ودرنتیجه شاید بعدازسالها اولین بار بودکه

درمجلس ایران دولت استیفاح شد. منتها برای اینکه رعایت همه‌ی مصالح و جنبه‌ها بشود وموضوع بقولی درزنکند قبل ازاقدام، قرارگذاردیم که جلسه فراکسیون پان ایرانیست ساعت شش صبح درمنزل دکترصحت تشکیل بشودکه‌درآنجا متن نطق خوانده‌بشود. وبخصوص تعمد داشتم که این جلسه آنجا تشکیل بشود منزل او برای اینکه باهم باشیم وباشد آنجا، در دسترس باشد. ساعت ۶ آنجا اجتماع کردند همه پنج نماینده‌پان ایرانیست. متن نطق خوانده‌شد نظراتی داشتند داده‌شدوهمانجا ومتن استیفاح راهم تهیه کرده‌بودم که‌همانجا خواندم هرکس با خط خودش‌نسخه‌ای نوشت. متن استیفاح بامضای هرپنج نماینده‌ی پان ایرانیست رسید.

س- دکترصدرهم امضاء کرد؟

ج- بله،بله. هرپنج نماینده پان ایرانیست. حرکت کردیم به‌سمت مجلس. طوری من وقت راتنظیم کردم که درست‌بعدازچنددقیقه بعدازتشکیل مجلس‌به مجلس‌برسیم برای اینکه نمیخواستم‌دیگرهیچ نوع تماس احتمالی گرفته بشود ازطرف هرکس بانمایندگان پان‌ایرانیست یاخودمن، میخواستم آن کاری که لازم بود انجام‌بدهیم ودرآن هیچ نوع تردیدی حاصل نشود یاهیچ نوع فتوراحتمالی. وپیشنهادکردم که‌همه‌هم بایک ماشین برویم به‌مجلس.پس هرپنج نماینده‌پان ایرانیست سواریک ماشین شدیم وحرکت کردیم به سمت مجلس‌وطوری رسیدیم که‌تقریبا" نه‌وپنج دقیقه‌بود، نه ودقیقه‌بود. مجلس تشکیل شده‌بود پس‌دیگرمستقیم داخل سالن جلسه علنی شدیم. خوب یادم هست من واردکه‌شدم دکترعاملی کنارمن بود که واردمجلس‌شدیم. من هیچگاه آن تعداد تلویزیون وباصطلاح فیلمبرداروخبرنگاروگزارشگرداخلی وخارجی اصولا" ندیده‌بودم. ومجلس‌زیرنورایین نورافکن های چراغهای دستگاه تلویزیونی روشن شده‌بودوخبرنگارها هم مشغول عکس‌برداری بودندوفیلم برداری. سالن آن جایگاه تماشاچی ها هم پربود. یادم هست‌برگشتم به‌دکترعاملی البته بایک بیان کلمه‌ای که‌شایداصطلاحا" زیبانباشد درواقع توام بافحش بود گفتم دکترعاملی نگاه‌کن مثل اینکه‌خبربازگشت قنقازراآورده‌اند بااینهمه‌خبرنگار

ووسائل ارتباط جمعی ورادیووتلویزیون واینها میخواهندخبربازگشت قفقازرا مثل اینکه به مردم بدهند. درحالیکه تمام این مقدمات برای این بودکه درواقع این توطئه شوم را شروع کرده بودند. درنتیجه این جلسه تشکیل شد. ما رفتیم درصندلی های خودمان نشستیم ، البته همه هم نگران وملتهب نمیدانستندکه ما چه میخواهیم بکنیم ولی مجلس نگران وملتهب بود. درهمین موقع دولت یعنی رئیس دولت هویدا رفتند بودبه خارگ باتفاق پادگورنی رئیس جمهورشوروی آمده بودبه ایران رفته بودند به خارگ وروزقبلش دیداری که با اوداشتم بنحوی صحبت کردیم که درواقع لازم دیدم که او دیگرنسبت به آنچه که ما میخواهیم بکنیم ونظرات قطعی ما روشن نباشد ازجمله اقدامات همین بود زیرا اگر مطلع میشدیا همدمطلع میشدند باحتمال قوی وقریب به یقین ما درآن جلسه مجلس حضور نمیداشتیم این چنین ترتیباتی را میدادند. تقریبا " اندکی هویدا بقول معروف شاید خام شد فکرکردکه این تهدیدات واین مسائل ومذاکراتی که کردیم ما را از یک موضع گیری جدی خارج کرده. بهرحال بنا براین با یک چنین تفکری رفت به خارگ وما آمدیم به مجلس به جلسه . ابتدا زاهدی آمدپشت تریبون اووزیرخارجه بودوشروع کردمتن گزارش را خواندن . البته بخوبی بخاطرم هست که وقتی گزارش را میخواند زاهدی میلرزید ملتهب بود نگران بود ومیدانم هم اینهم هست که او زنظرشخصی خیلی موافق با این برنامه نبود شخصا " ودرنتیجه با تألم گزارش را میخواندومجلس هم حال بغض زده وناراحتی داشت . او گزارش را خواند. نوبت رسیدبه آقای ارفع لیدرفراکسیون اکثریت یعنی حزب ایران نوین ، آمدوشرح کشافی درباره ی این گزارش وبعداین رهگشائی شاهنشاه وبرحسب معمول این اقدامی که بعنوان نمونه برای صلح طلبی درجهان معرفی شده واینها بیان کردوتایید کردگزارش را . البته گزارش خلاصا " عبارت ازهمین بودکه ، وعجبا این را یادآوربشوم که قسمت عمده صدر گزارش یعنی نه صدرگزارش بلکه لااقل دوسوم گزارش تقریبا " خلاصه ای بوداز همان کتاب اسنادی که وزارت خارجه منعکس کرده بود ومنتشرکرده بود. یعنی دراین دوسوم ازگزارش تمامی دلائل تعلق بحرین به ایران ودلائل حاکمیت ایران بربحرین واینکه

طی یکصدسال گذشته مدام دولتها این حقوق ایران را مطالبه کرده‌بودند ذکرشده‌بود. بعدبناگها ن دراین گزارش آورده میشودکه اما چون شاهنشاه میخواهندمسائل با صلح وصفا حل بشودوطبق آن کنفرانسی که مصاحبه‌ای که ایشان دردهلی نوداشتندوگفتندکه ما تعیین سرنوشت بحرین را بعهده مردمش واگذارمیکنیم بنابراین دولت با رهنمون این توصیه شاهنشاه به‌سازمان ملل مراجعه‌کردوقرارشددبیرکل سازمان بهرکیفیت که مصلحت میداند ازمردم بحرین نظرخواهی بکند ونظرآنها را جویا بشود. درواقع این گزارش بی‌شباهت به‌یکنوع ادعانامه‌ای نبودکه‌همان موقع علیه شاه‌دادند. یعنی درمقدمه‌ی این گزارش تعلق بحرین را به ایران با دلائل متعددی اثبات‌کردند بعددرپایان هم گفتندکه‌شاه اینطورخواسته وحالا ما اینکار را میکنیم . این درواقع یک ادعانامه‌ای بودعلیه شاه‌و معلوم است‌دیگرآنوقت‌در تلتو قانون اساسی ایران درجامعه ایرانی آنچه‌که مفهوم ازشاهنشاهی ایران بود آنوقت یک چنین چیزی دیگرمیبایست حرکتش حرکت بسمت سقوط بود پس‌ازیک جهت این موضوع را درواقع من مقدمه موثری دانستم وگفتم ومیدانم برای سقوط این مرحله ازتاریخ ایران یا سقوط رژیم گذشته . ایشان گزارش را خواندند بسا ناراحتی بسیارونشست همانطوریکه گفتم مهندس ارفع هم رفت بیان مطلب کردوبه‌دنبال اوآقای رامبد رفت پشت تریبون . اوکه مسائل را شروع کرد بیان کردن آن مستخدم مجلس آمدوگفت ،" جناب پزشکپور،آقای یگانه ..." دکتریگانه که وزیرمشاوربود درامور پارلمانی ،" خواهش کردندکه شما یک ملاقاتی اینجا با ایشان بکنید."درآن اتاقی که‌جنب سالن جلسه علنی بود. رفتم وگفت ،" آقای پزشکپور خیلی ناراحتم شما چه‌میخواهید بکنید واینها ." گفتم بهرحال نه ناراحت نباشید طوری نیست ، ما هم‌وظائف معمولی مان رااینجا م میدهیم بطورمعتدل . گفت ،" من خیالم راحت باشد؟" گفتم بله راحت باشد. با تجربه‌ای که بعدهم بدست آوردم حتی اگرهمان موقع ازنحوه‌اقدام ما مطلع میشدند چه بسا اصولا" موجباتی رافراهم میکردند جلسه ازرسمیت بیفتد. بنابراین کما اینکه‌بعد حالا وقتی هویدا برگشت همین اعتراض را به رئیس مجلس کرده‌بود.آقای رامبدهم مطالبی گفت واوهم درحدومعمول خودش تاییدکرداین اقدام واین برنامه را . من رفتم‌پشت

تریبون . رفتم پشت تریبون وشروع کردم متن نطق را خواندن . البته خارج ازمتن نطق هم جملاتی گفتم . اما به‌کیفیتی بودکه بناگهان چون هنوزبه‌مجلس سمت نداده بودند در اثراین نطق بسیاری ازنمایندهها شروع کردندبه‌گریستن . ازجمله کسانی که شروع کرد گریه‌کردن خودزاهدی بود چون خطاب کردم به‌او گفتم که توچرا این گزارش را آوردی به مجلس ؟ توکه بهرحال دریک زمان ، یک زمانی پدرت رفت ودرخوزستان توطئه‌تجزیه خوزستان را خنثی کرد ،لابد میدانیدرزمان شیخ خزعل ، که آنجا میخواستندیک امیرنشین عرب تشکیل بدهند زاهدی رفت به‌خوزستان ودرواقع آن توطئه را درهم شکست . بهرحال اگرهرخصوصیاتی داشت ولی این خدمت راکردبه‌ایران . وقتی این مطلب را بیان کردم زاهدی شروع کردگریه‌کردن یعنی بطوریکه‌دستمال ازجیبش درآوردوشروع کرداشکهایش را پاک کردن . هما زاهدی که‌نماینده همدان بودیک گوشه دیگرمجلس اوهم شروع کردگریه کردن اصولا" مجلس یک مجلس دیگری شد . درواقع هنوز مثل سایرموارد که‌بهرحال هرایرانی وقتی تحت تلقین قرارنگرفته باشد با وجدان ایرانی خودش مسائل رادریافت میکندوداوری میکند مجلس چنین حالی پیدا کرد .

س - هما زاهدی خواهرادشیرزاهدی ..

ج - خواهرادشیرزاهدی.

س - وزن داریوش همایون ؟

ج - زن داریوش همایون . ودرپایان سخنانم بهرحال متن استیضاح پنج نماینده پان ایرانیست را قرائت کردم والبته درحالیکه‌دیگررئیس مجلس را نمایندگان دیگرسوای ۵ پان ایرانیستها دربهت وشگفتی وتعجب درواقع قرارگرفته‌بودند متن استیضاح را دادم به رئیس مجلس . متاسفانه‌وضعیت به‌کیفیتی بود یعنی نقض قوانین وعدم انجام وظائف از سوی قوه مقننه وقوه قضائیه وتداخل قوا ویکنوع استبداد منحط وفاسدی که بهرحال مستولی شده‌بود که برخی وحتی یک مقدارررئیس مجلس هم دچارتعجب شده‌بود یعنی فکرمیکرد شایدبعدهم برخی اینطورفکرمیکردند برای مدتی کهالبته دیگربرطرف شدآن چیز که‌مثلا"

این استیضاح ارشادشده ای بوده وحتی رئیس مجلس که بعد مذاکره کرد با من گفت ، "خوب ، حالا بعدا زمسافرت برخواهدگشت وبعدرا ئی میدهندومیرود ." یعنی اوفکرمیکردکه واقعـا " برنامه این است که با مظلاح به این کیفیت عمل بشودکه بعدهویدا برد .وبعدازاینکه هویدا برگشت غالبا " آنوقت متوجه شدندکه چیز .. وگویا حتی برای ... خبریک چنین مسائل و کشمکشی هم بوده نمیدانستندچه کنند که بهرحال ناچارمیشوندکه دوبعدازظهریک خبرمختصری ازجریان مجلس درضمن اخبار بدهند که درآن بخش ازخبر خوب اشاره میکنندکه دولـــت دراین مورد ازطرف پان ایرانیستها استیضاح شد هویدا درخارگ بوده که خبررا گوش میکند و مطلع میشود که حتی سفرش را نیمه کاره میگذاردوسراسیمه برمیگردد . فردای آنروزدعوت میکند نمایندگان مجلس را ، نمایندگان اکثریت را یعنی حزب ایران نوین را ازطرفی درمجل حزب ایران نوین ودرآن جلسه تعرضات سختی میکند ، تعرضات سختی میکند به نمایندگان کـــه اصولا" شما چرا فلانکس را ازپشت تریبون پائین نکشیدید ؟ چرا پیشدستی صندلی ها را رو سرش خردنکردید ؟ اصلا" چرا گذاشتیدبه صحبتش ادامه بدهد ؟ البته اینها میگویند وبعدهــــم شنیدم که بعضی تان اشک تمساح ریختید . وسخت موردتعرض قرارمیدهد نمایندگان حـــزب ایران نوین را ، که آنها هم میگویندکه خوب به ما کسی چیزی نگفته بودکه چه بکنیم . یعنی همان برنامه ای راکه واقعا " به آن توجه داشتیم واین سبب شده بود که نتوانند موضع ـ گیری بکنند فوری درآن جلسه . وازجمله شنیدم درجلسه خاصی که باحضورشریف امامی بوده وشاه وریاضی سخت متعرض ریاضی میشود که شما اصولا" چراگذاشتید جلسه ادامه پیدا کند و بایدبه کیفیتی جلسه را ازرسمیت میانداختید . این کاری بودکه درزمان شریف امامی کردند درموردمن . یعنی رئیس مجلس میزریاست را ترک کرد بدون اینکه هیچ نایب رئیســـی را دعوت کند بیاید بجایش بنشیند . پس بنابراین دیگرچون جلسه ای بودبدون رئیس رسمیـــت نداشت پس تندنویس ها و ..

س ـ دوران شریف امامی بود ؟

ج ـ زمانی که شریف امامی آمدنخست وزیرشد .

س - این آخرین بارکه شریف امامی نخست وزیرشد.

ج - بله . واین کاررا آنموقع کردند.

س - میرسیم به آن موضوع .

ج - بله ، یعنی رئیس مجلس برخلاف مقررات آئین نامه است . جلسه مجلس را ترک کردبدون اینکه از نواب رئیس کسی را دعوت کندکه پشت میزریاست بنشینند.

س - درکدام جلسه مجلس بودکه هویدا بهشما برگشت وگفت که این آخرین ترانه من است ؟

ج - این بعدازیکماه بودکه دیگرگزارش دولت درموردگزارش گیچیاردی آمد به جلسه . یاآن بود یامثل اینکهآخرین بودجه دولت هویدا بود، آن آخرین بودجه دولت هویدا بودکه من درآنجا بعنوان مخالف صحبت کردم وکاملاً" پرداختم بهنقاط ضعف وقانون ـ شکنی ها وحتی خیانت های دولت که درآنجا آمدبهمن آن پاسخ راگفت . آهان ، ضمناً "این رابیان کنم که من درهمین جلسه مجلس بخصوص اشاره کردم به آن مواردی که حاکی از تهدیدنسبت بهمن بودکه من گفتم که بهمن پیغام دادند کهاگرکه موضع گیری نکنی این امکانات راخواهی داشت برای اینکه فردای همان صبح ضمناً " روزنامههای وابسته به دولت غالباً " نوشتند، " فراکسیون پان ایرانیست دوره آینده تعدادش تبدیل خواهدشد به ۲۰ نماینده ." برای این بودکه درواقع مابهرحال مجذوب این برنامه بشویم وموضع ـ گیری جدی نکنیم. وگفتم بهمن این پیغام داده شد وضمناً " پیغام داده شد که درغیر اینصورت شما شهادت راپذیرا میشوید. انتحار، گفت انتحارسیاسی میکند هویدا . همانوقت هم گفت انتحارسیاسی ، کلمه شهادت رابکارنبرد گفت انتحارسیاسی که همانوقت آن پاسخ رادادم ودرمجلس من بیان کردم. گفتم که پاسخ من اینست که این انتحارسیاسی نیست، شهادت سیاسی است گذشته ازاینکه آینده نشان خواهدداد که آیا من یا شما کدامیک انتحارسیاسی کردهایم. کهحالا خوب آیندههم آمدورفت وبفرض آنکه چنین باشد این انتحارسیاسی نیست ، این شهادت سیاسی است که منهم باکمال میل چنین شهادت سیاسی رااستقبال میکنم. این موردوموارددیگرادرمجلس گفتم برای چه. برای اینکه باشد، ثبت بشود وبدانند مثل بسیاری ازمواردیگر. درواقع آن نظری راکه ازمجلس

گرفتند یک نظرآزادنبوده وهرنظری که درا شرکـــره واجبا رباشد این اصولا" فاقدآثار قانونی است . هرچنداین سلب مسئولیت ازنماینده نمی کند اما آثارچنان تصمیماتـــی رابی اثروغیرقانونی میکند.

س - وقتی شما ازدولت هویدا استیضاح کردید مجلس چه عکس العملی نشان داد؟

ج - آنموقع که دچارتعجب وشگفتی شدند وبعدازهمانموقع ببعد مرحله دوم فشارشروع شد شدیدتحت فشارقرارددادند ماراکه استیضاح راپس بگیرید ویالااقل استیضاح راتبدیل کنید به سئوال . این فشاردیگرتنها متوجه من وسایرنمایندگان پان ایرانیست نبود بلکـــه عملا" بصورت یک توطئه وسیع برضدحزب پان ایرانیست درآمد وبرضد پان ایرانیست هـــا یعنی حتی ازآنجا بودکه این زمزمه راسازکردندکه شروع کردندکه به کیفیتی پان ایرانیستها رازیرفشارقراربدهندومن رااز رهبری حزب بتوانندبرکنارکنند وکسی رامثل دکترصـــدر بجای من بیاورند . ولی سیستم رهبری پان ایرانیست شایدمیان احزاب ایران تنها حزب ونهضتی بودکه بطورخاص ازمیان خودش جوشیده طی سالهای متمادی درهرسطحی . یعنـــی نه هیچ قدرت داخلی نه هیچ قدرت خارجی درنحوه شکل گیری نظام کادرهای رهبـــری پان ایرانیست مداخله نداشته ونمیتوانست داشته باشد . طی این سنین متمادی ایـــن نظام باخودپان ایرانیسم جوشیده بود . بنابراین دراینجا همانها یک چنین توطئه ای را شروع کردند ولی پان ایرانیستها مقابله کردند وبه حمایت از رهبری نهضت وحزب برخاستند . اولین منطقه ای راکه مورد هجوم قراردادند خوزستان بودکه این ازمهمترین مراکزپـــان - ایرانیست بود . ازاینجا شروع کردندمراکز حزب پان ایرانیست را تعطیل کردن وتعداد - زیادی ازپان ایرانیستها را تبعیدکردندبه مناطق دیگر . برخی رابرکنارکردندکه مشاغلـــی داشتند واین تهدیدات ازآنجا شروع شد برای اینکه بتوانند بیان کنند که بهرحســـان درآن منطقه ای که محل قدرت پان ایرانیستها است اینهاچنین اقداماتی کردند پـــس در مناطق دیگربتوانند پان ایرانیستها رانگران کنند . وازطرف دستگاههای اجرائـــی - امنیتی دستگاههای مختلف یکایک پان ایرانیستها رابخصوص فعالان پان ایرانیست راتحت فشاروتعقیب ومواخذه ومذاکره تهدید، تطمیع انواع واقسام قراردادند کهاینها نامه هائی

تهیه بکنند یا اعلام بکنند اینکه روش رهبری نهضت را درمورد موضع گیری درخصوص بحرین را تایید نمیکنند ودرنتیجه در این مرحله دیگر تماسشان هم با دکترصدرزیا دترشد . پس این اقدامات ادامه پیدا کرد . دیگرا وج شدت این اقدامات رسیدبه روز چهاردهم فروردین گویا بودکه ما مصمم بودیم یک شماره فوق العاده بدهیم از "خاک وخون" ، شماره فوق العاده‌ای که حاوی متن استیضاح باشد ومتن صحبت من وچندمورد دیگرمربوط به همین مسئله که درآنجا ریختندبه چاپخانه ونسخه‌های چاپ شده روزنامه را برداشتند گرفتندوعملا" بدون اینکه اعلام کنند دیگرمانع ازانتشار "خاک وخون" شدند .

س - چه کسانی ریختندبه چاپخانه آقا ؟

ج - عوامل سازمان امنیت ودستگاههای وزارت اطلاعات واینها دیگر .

س - درلباس سویل یا نظامی ؟

ج - بله ، بله با سویل دیگر . وبه کلیه چاپخانه‌های ایران هم نوشتندکه ازانتشار "خاک وخون" دیگرمیبایستی خودداری بکنند وکارکنان وآن عده‌ای را هم که مشغول تنظیم صفحات روزنامه بودند ومقالات روزنامه را تنظیم میکردند بازداشت کردندبردند که مدتها زندانی بودند . بنابراین مبارزه‌ای به این کیفیت دیگرشروع شد .

س - صاحب امتیاز "خاک وخون" چه کسی بود؟

ج - خودمن بودم .

س - شما هنوزآنموقع نماینده مجلس بودید؟

ج - بله ، بله .

س - شما خوب مصونیت پارلمانی داشتید چگونه میتوانستند بریزندبه محل روزنامه ؟

ج - کردند ، بله . ریختندیگر . البته به محل روزنامه نریختند به چاپخانه ریختند وآنهائی را هم که گرفتنداز چاپخانه گرفتند . ولی حالا این داستان ادامه پیدا کرد تا آنجاها هم رسید . درنتیجه موضوع را ما درمجلس مطرح کردیم مسئله همچنان دنبال میشد وطبق آئین نامه مجلس میبایست که استیضاح را به دولت ظرف مدت معینی ابلاغ بکنند که آنوقت دولت ظرف مدت معین بیاید درمجلس درپافت برگ استیضاح را اعلام کند وآنوقت وقت

تعیین بکنندبرای اینکه دولت بیاید پاسخ استیضاح را بدهد. پس درطول این مدت نهایت اقدامات را کردندبرای اینکه شاید ما را وادارکنندکه استیضاح را پس بگیریم. واینکه چرا میخواستندانیکارا بکنند؟ یا اصولاً" چرا؟ حرف من هم آنجا همین بود. اینها کیسه رای داشتند، اکثریت مجلس را داشتند فراکسیون مردم هم که با اینها همکاری میکرد ولی مسئله این بودکه میخواستند هیچکس نباشد که دراین با صطلاح سقوط خیانت جدا ازکاروان اینها باشد. همه را میخواستندبا خودشان ببرند ودوم اصولاً" صدائی برای حقانیت ایران ودفاع ازاین حق ایران بلندنشود برای آینده، مسئله مهم این بود. بدیهی است درهمینجا میبایست که متذکربشوم با اینکه چنین مبارزه ای شروع شد وتمام آن نیروهائی که با صطلاح درمبارزه با دولت بودند دربرابراین مسائل سکوت کردند. نه درکل مسئله مطلبی را مطرح کردند، نه دراین مورد که البته ما به غالب اینها مراجعه کردیم وازآنها خواستیم که درواقع دریک صف وجبهه ای قراربگیرند ویک مبارزه ای را دنبال کنند. بنابراین این اقدامات به این کیفیت ادامه پیدا کرد تهدیدهای آنها ودیگرسازمانهای حزب وپان ایرانیست هـــا درفشارشدیدی قرارگرفتند. تا رسیدبه روزی که هویدا آمدبرای اینکه پاسخ استیضاح را بدهد. دیگرتقریبا" دراین زمان دکترصدردررابطه دقیق با دولت هویدا قرارگرفته بود. ما هم دیگرمطلع شده بودیم کم وبیش سایرین هم مطلع شده بودند ودرروزنامه ها مطالبی می -نوشتند. بهمین مناسبت روزی که اوآمدجواب استیضاح را بدهد که آنروزبسیج کردند حتی جایگاههای تماشاچیان راازکسان خاص خودشان پرکردند ونماینده ها را هم همه را بسیـــج کرده بودند. ازطرف فراکسیون پان ایرانیست دکترعاملی رفت توضیح استیضاح راداد چون حسب مقررات میبایست بروندواستیضاح راتوضیح بدهند. توضیح دادوبعدهویدا آمد صحبت کردکه البته حملات سخت وشدیدی وتلویحا " تصریحا " نسبت به سرنوشت حزب ونسبت به خـــود من بخصوص اینها را مطرح کردودنبال کرد. وبازمسائل فشاروچیزهمچنان ادامه داشت.
البته درخارج هم تنها کسی که یک اعلامیه ای داد داریوش فروهربود وبعدمطلع شدم تعدادی ازافسران نیروی دریائی تعرض کردند که تعدادی ازآنها را محاکمه کردندومحکوم کردندبـــه چندسال حبس .

س ــ تعرض به چه آقا ؟

ج ــ به این اقدام دولت . یعنی درتایید موضع گیری پان ایرانیسم .

س ــ راجع به بحرین ؟

ج ــ بحرین بله . ویک چنین اقدا ماتی هم درارتش شد . البته آنها پیش بینی های کامل کرده بودند . تا اینکه بهرحال درتمامی این مدت دوباره همان پیغامها وهمان فشارها ادامه داشت تا اینکه گیچیاردی ازطرف دبیرکل سازمان ملل رفت به بحرین و گزارشی تهیه کردکه آن گزارش را دولت آورد به مجلس . آن گزارش دلالت براین داشت که گیچیاردی یک ایتالیائی است رفته به بحرین وباچندتن اشخاصی گفتگوکرده یعنی هرگزدربحرین حتی رفراندوم صورت نگرفت وازجمله مثلا" رئیس سازمان زنان ، رئیس اتحادیه کارگران ، رئیس شهرداری منامه یعنی کسانی که اینها همه طبیعی است که منسوبین وابستگان وکسانی بودندکه با شیخ عیسی کارمیکردند یعنی با دستگاهی که انگلیس ها برآنجا بزورتحمیل کرده بودند .

س ــ گیچیاردی چه کاره بود آقا ؟

ج ــ گیچیاردی بهرحال کسی بودکه ازطرف آنموقع اوتانت دبیرکل سازمان ملل بود ، ازطرف اوتانت رفت برای ..

س ــ نماینده اوتانت بود .

ج ــ نماینده اوتانت بودورفت به بحرین برای همین درواقع ...

س ــ ارزیابی ..

ج ــ فراهم کردن این موجبات انجام این توطئه وتقریبا " تاآنجائی که من اطلاع دارم درمواردمشابه بحرین تنها موردی است که هرگزآنجا رفراندوم نشد درسطح بین المللی و بهمین مناسبت هم است کهاصولا" ازاین نظرهم این اقدام فاقدجنبه ی قانونی است ازنظر حقوق بین الملل . هیچ نوع اخذ رائی آنجا صورت نگرفت . وبراساس این گزارش آنوقت قطعنامه ای را شورای امنیت صادرکردکه بموجب این قطعنامه دولت ایران ودولتهای دیگر باصطلاح به بحرین استقلال دادندوبه این کیفیت بحرین راازایران ازنظرخودشان جدا کردند .

پس گزارش دولت که مطرح شدکه دیگرپاسخ به استیضاحها یا مطالب ویا این نوع گزارشها را خلعتبری میآورددرمجلس ، چه مجلس شورا یملی چه مجلس سنا ، یعنی بعداز آن جلسه دیگرزاهدی درمجلس ،هیچیک ازمجلسین برای موضوع بحرین حضورپیدا نکردوبعدهم اصولا" هما نطوریکه اطلاع دارید ازکابینه هویدا یا بیرون رفت یا کنارگذاشته شدکه بعدهم رفت دیگربه سفارت آمریکا .
پس خلعتبری میآمد. این گزارش که آورده شدوگزارش را هم درروزنامه ها درج کردندو درنتیجه قطعنامه ای راکه شورای امنیت صادرکرده بود دولت بعنوان قطعنامه ی موردقبولش برای ، بقول آنها ، حل معضل بحرین این را آورد به مجلس ارائه داد . وخودهویدا آمد به مجلس وبا مطلاح نقش دفاع ازگزارش دولت را خودش بعهده گرفت ومطالبی بیان کرد . دراین جلسه مجددا " خودمن رفتم پشت تریبون وبشدت وبا وسعت و مبسوط درمخالفت با این گزارش وآن قطعنامه تعارضش با حقوق اساسی ایران ، تعارضش با حق حاکمیت ایران وتعارضش با اصول وموازین حقوق بین الملل بتفصیل صحبت کردم ودرنتیجه چنین گزارشی راگذشته ازاینکه اصولا" بحرین نمیتواند جزئی جدائی پذیرازایران باشد چنین گزارشی را هم ازنظرتمایلات مردم بحرین نه تنها یک گزارش کافی وکاملی تلقی نکردم بلکه اعلام کردم درواقع این نظرات فقط آن عناصروعوامل حکومت شیخ عیسی رادربردارد نه حتی هیچ گروه دیگری ازمردم بحرین را وچنین گزارشی حتی بیان کننده نظرات یک تعداد معدودی ازمردم بحرین نیست . بهرحال دراین جلسه هم مطالب را بطورمبسوط بیان کردم وبعدا علام کردم که فراکسیون پان ایرانیست به این گزارش رأی کبود خواهدداد . آمدم نشستم .
چیزی که برای من خیلی جای تعجب بود این بودکه دراین جلسه مجلس وقتی که هویدا مطالب راگفت والبته دورئیس فراکسیون دیگرآمدند وازطرف فراکسیون خودشان تایید کردندگزارش دولت را ودرنتیجه قطعنامه شورای امنیت را یعنی فراکسیون ایران نوین فراکسیون مردم وتنها فراکسیون پان ایرانیست بودکه من رفتم ومجددا " مخالفت خودم را ابرازکردم واعلام کردم که رأی کبودخواهیم داد . البته حالا این بیش ازیکماه می - گذشت که شایدفشارها ئی متوجه حزب پان ایرانیست وفراکسیون پان ایرانیست وخودمن شده بودکه میتوانم بگویم تقریبا " بیسابقه بود دردوران فعالیتهای مجلسی ومشروطیت ایران .

البته درمواقعی بوده‌که وقتی هیچ نوع استبدادی نبوده ، هیچ نوع مخاطره‌ای نبود. این نوع مبارزات بوده ولی درآنموقعی که ازهرنفر، ازهرطرف امکان وقوع هرحادثه‌ای هست خوب مقاومت ومقابله آنوقت اگرخیلی مشکل نباشد کارآسانی نیست . اما آنچه‌که نظر مرا جلب کرد این بودکه بعدازاینکه من مطالبم رابیان کردم ونشستم تقریباً "بسیاری ازنمایندگان رادرجلسه ندیدم رفتند بیرون توراهروها ینطرف وآنطرف نشسته‌بودند .وجالب این بودکه گویابه‌اینها وعده‌داده‌بودندکه رأی نسبت بگزارش دولت رأی باقیام وقعود خواهدبود .
رائی که باقیام وقعودباشد رئیس فقط اعلام اکثریت یاعدم اکثریت رامیکند . پس نام نماینده‌ها چه‌مخالف وچه‌موافق درصورتجلسه درج نمیشود . امانسبت به‌هرمورد که‌رأی باورقه گرفته بشود نام نماینده ورائی که اوداده‌درصورت مذاکرات درج میشد . اگررأی کبودبدهدبعنوان مخالف درج میشودواگررأی سفیدباامضاء بدهدبعنوان موافق با آن موردنامش ثبت میشود . آنوقت آنهائی هم که ندادند ممتنع محسوب میشوند که نامشان ثبت میشود بعنوان ممتنع . بنابراین گروه‌بسیاری خارج شده‌بودند به‌این گمان که چون میدانستندکه‌چونگام بهرحال خائنانه‌ای است درواقع باید اینطورصریح گفت .رفته بودندکه درجلسه نباشند بعده. بگویندخوب مامثلاً درجلسه‌نیامدیم ومعترض بودیم ونبودیم اسمشان هم که ثبت نمیشددیگر ،درواقع‌میشدداستان کی بودکی‌بودمن‌نبودم .البته ازنظر ماکه‌مااعلام کرده‌بودیم که‌رأی مخالف میدهیم ولی سایرین . درهمین موقع آقای مهندس ارفع پاشد وپیشنهادی راداد باتفاق چهارتن دیگرازنمایندگان اکثریت ، نمایندگان حزب ایران نوین وتقاضاکردکه رأی باورقه باشد . بموجب آئین نامه مجلس هرگاه پنج نماینده‌درهرمورد تقاضا میکردندکه رأی باورقه باشد بناچارباید نسبت‌به آن مورد رأی باورقه‌بگیرند . پس‌ایشان این پیشنهادرادادند یعنی پنج تن ازنمایندگان حزب‌ایران نوین پیشنهادکردندکه رأی باورقه باشد . احساس‌کردم اصلاً" رنگ وروی برخی پرید وحتی یکی ازنمایندگان فراکسیون مردم‌که‌کنارمن نشسته بود بطورخیلی زننده‌ای گفت ، " بالاخره اینهاکارخودشان راکردند ، دم ماراهم لای شکاف چوب گذاشتند ." میدانیدکه آن داستانش چیست ، حالا ازآن ...

س ـ بله ،بله .

ج ـ که من گفتم خوب چرا ، اگرنا راحتی شما به وظیفه تان عمل کنید رأی مخالف بدهید . ولی جالب توجه وبسیار غم انگیز وضمنا " رهنمون بخش برای واقعا " کارهای صحیح آینده وهرجا معنای این است که وقتی این پیشنهاد داده شد بناگهان ازگوشه وکنار راهروها و اتاقهای مجلس نمایندگانی که بیرون نشسته بودند آمدند داخل مجلس شدند .

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۶ آوریل ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۰

ادامه مصاحبه با آقای محسن پزشکپور درروز ۱۷ فروردین ۱۳۶۳ برابر با ۶ آوریل ۱۹۸۴ درشهرپاریس ـ فرانسه ، مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای پزشکپور ، دراواخردوره مجلس بیست ودوم چه اتفاقات مهمی روی دادکه شما ازآن خاطره داریدومیتوانید برای ما ذکرکنید؟

ج ـ هما نطورکه درمذاکره قبلی مطرح کردم انتخابات را جلوکشیدندودرنتیجه ما هم کنگره حزب را تاریخش را زودترگذاردیم بنابراین بهمان ترتیبی که توضیح دادم درمحاصره پلیس یعنی آن نیروی گاردویژه پلیس ما ناچاربه برگزاری کنگره ششم بطورفوق العاده شدیم وبعد درنزدیک ۴۸ ساعت درمحاصره بودیم چون اعلام تحصن کردیم که بعدبمروررفع تحصن شد یعنی رفع محاصره شدووقتی محاصره کنندگان محل حزب را ترک کردند ما هم خارج شدیم و روزیکشنبه جلسه مجلس بود . ما رفتیم به مجلس هما نطورکه اطلاع دارید درمجلس سه فراکسیون وجودداشت : یکی فراکسیون اکثریت که فراکسیون حزب ایران نوین بود ، فراکسیون دوم فراکسیون حزب مردم بود ، فراکسیون دیگرفراکسیون پان ایرانیست بود . حسب آئین نامه مجلس لیدران فراکسیونها خودبخودعضوهیئت رئیسه مجلس هم میبودندبنابراین تمهیدوبرنامه ای که دولت هویداوهمکاران اوداشتند ، همراهان اوداشتند، برای اینکه نگذارندکنگره ششم تشکیل بشودگذشته ازاینکه میخواستندکه مانع ازتجدیدانتخاب رهبری حزب بشوند درواقع به آن کیفیت، اگربرنامه شان انجام میشد ورهبرحزب مسئول حزب پان ـ

ایرانیست انتخاب نمیشد بنابراین خودبخود مسئله حضورفراکسیون به آن معنا وتشکل آن فراکسیون منتفی میشودودرنتیجه صندلی وکرسی پان ایرانیست درهیئت رئیسه ازدست میرفت. یکشنبه ای که با اوروبروشدیم یا بسمتش رفتیم یکشنبه چهارم اردیبهشت بود تا آنجا که بنظرم میرسد. رفتیم به مجلس وصبح بسیارزودرفتیم به مجلس. دکترعاملی ثبت نام کرد برای نطق پیش ازدستوروآنچه راکه قراربودتوضیح بدهددرمطالبش دراین نطق پیش ازدستور گزارش کارکنگره بود واینکه درکنگره ششم مجددا " رهبرحزب که خودمن باشم انتخاب شده است و این نکته را میبایستی تذکربدهم که درکنگره فوق العاده ضمنا " دکترعاملی بعنوان رئیس کنگره انتخاب شدواوکنگره رااداره کرد. بنابراین دکترعاملی هم درمقام رئیس کنگره هم درمقام قائم مقام رهبرپان ایرانیست درمقام نماینده مجلس شورای ملی قرار شدکه برود ونطق پیش ازدستورخودش رااختصاص بدهدبه بیان گردش کارکنگره فوق العاده وستمهائی که به حزب پان ایرانیست شده است وهمچنین انتخاب من به رهبری مجلس ودرنتیجه اینکه من به نمایندگی ورهبری حزب پان ایرانیست وفراکسیون پان ایرانیست درهیئت رئیسه مجلس کرسی حزب پان ایرانیست رانگه میداشتم. ماچون میدانستیم باآن مقدمات و برنامه هائی که بود چه جنجالی درمجلس خواهدشدومانع خواهندشدازاینکه دکترعاملی مطالب خودش رابیان بکند بنابراین این طورتصمیم گرفتیم که دکترعاملی شرح کوتاهی را تنظیم بکندکه کل این ماوقع حوادث رادربرداشته باشد واین شرح راپشت تریبون بخواند وبه اعتراضات وحملات وخشونت ها ودشنام های نمایندگان که میدانستیم محیط مجلس رادربر خواهدگرفت توجه نکند. بهمین کیفیت هم عمل شد، درنتیجه وقتی دکترعاملی آمدپشت تریبون شایددرتاریخ مشروطیت کمسابقه بوده ومهمترازآن وخشن ترازآن دیگرموردی است که بعدبیان میکنم که من دردوره بیست وچهارم اعلام حضورمجددپان ایرانیستها رادرمرکز تشکیلاتی خودشان کردم که آنجا باوضع سخت تروخشن تری روبروشدیم که حالا بموقعش بیان میکنم. درنتیجه دکترعاملی به محض اینکه آغازصحبت کرد تقریبا " تمامی نمایندگان ،حتی چه نمایندگان فراکسیون اکثریت یعنی حزب ایران نوین وچه نمایندگان فراکسیون حزب مردم حملات رابه دکترعاملی شروع کردندوبه حزب پان ایرانیست . هرچه گزارش دکترعاملی بیشتر

پیش میرفت که کنگره تشکیل شدبفرض ، فریا دا ینکه‌چه‌حزبی ؟ چه‌کنگره‌ا ی ؟ به‌آنجا که رسیدکه‌رهبرحــــزب ا نتخا ب شد فریا دوحمله‌وخشونت وتعرض که‌چه‌رهبری وچه‌حزبی ؟ ا ما چون حسب مقررا ت مجلس بهرحا ل آ نچه‌که‌نما ینده‌بیا ن میکند درصورت مذا کرا ت ثبت میشوددرا ین موردبررسی ا ین بودکه دکترعا ملی مطلب را بخوا ندوبعدمتن نطقش را که نوشته بودبدهد به‌تندنویس‌ها که عین آ نرا ثبت درصورتجلسه بکنند . بنا برا ین ا ینکا رشدوا ین تقریبــا " آ خرین جلسه دوره‌بیست ودوم بودکه‌حوا دث مهمی را با خودش دا شت وخشونتــها وکشمکش هــا ی شدیدی شد . تقریبا " بعدا زا ین درمجلس دیگرحا دثه‌ی مهمی رخ ندا د ا لا ا ینکه چون مجلس روبه پا یا ن بودغا لب نما یندگا ن مجلس سعی میکردندکه با یک نوع تا پیدا ت بیشتری ا زدولت وتا پیدبرنا مه‌ها ئی که‌دا شت یا لوا یح دولت به‌گما ن خودشا ن موجبا تی را برا ی ا نتخــــا ب مجددخودشا ن فرا هم کنند . ولی دیگردوره‌کا رمجلس روبه‌پا یا ن رسیده‌بود وما هم درموا ردی که‌پیش میآ مد ا زفرصتها ي پا رلما نی برا ی بیا ن نقطه‌نظرها ی حزب ا ستفا ده میکردیم‌وا مــــا مهمترین بخش ا زفعا لیت را متمرکزکردیم درمحیط حزب به ا ین معنا که‌میخوا ستیم تا وقتی که‌مصونیت پا رلما نی دا ریم‌درمحل حزب که بصورت دفترمن بودیعنی چون من ا جا ره کرده ـ بودم محل حزب را بنا برا ین آ ن محل ا زمصونیت برخوردا ربود که نمیتوا نستند به آ ن محل تعرضا تی بکنند . پس برنا مه‌ما ا ین بودکه هرچه‌بیشترکنفرا نس‌ها را گسترش بدهیم وتعدا د بیشتری درمسیرکا رها ی حزب قرا ربگیرند وبهمین کیفیت هم عمل شدومدت کوتا هی بعدا زختا م دوره مجلس وتجدیدا نتخا با ت جدیدبا قی ما نده‌بودکه‌طی صدوریک بیا ن نا مه‌ی هفت ما ده‌ا ی ما ا نتخا با ت دوره بیست وسه را به‌دلائلی که درآ ن بیا ن نا مه ذکرشده‌بود تحریم کردیم که‌ا زجمله آ ن دلائل توقیف غیرقا نونی " خا ک وخون " بود . یعنی نه تنها توقیف غیــــر ـ قا نونی بلکه ا صولا" حتی به‌ما ا علام نکرده‌بودندکه " خا ک وخون " توقیف ا ست بلکه عملا" ما نع ا زا نتشا ر " خا ک وخون " شده‌بودندوبه‌چا پخا نه‌ها دستوردا ده‌بودندکه " خا ک وخون " را منتشرنکنند . ا لبته ا ین موا ردرا من کرا را " چه‌درمجلس بیا ن کردم وچه بموجب نا مه‌ها ئــی برا ی دا دگستری ومرا جع مختلف ا علام‌کردم . وتضییقــــا تی که‌وا ردآ ورده بودند ومطا لبی که

قبلا" به آنها اشاره‌کردم. بهرحال طی یک بیان نامه هفت ماده‌ای ما انتخابات را تحریم کردیم که‌بعدا انتخابات دوره بیست وچهارم آغاز شدوهمانطورکه بیان کردم دراین دوره از انتخابات دکترصدرکه‌ازحزب اخراج شده‌بودوحزب ایرانیان را تشکیل داده‌بود تنها با یک نماینده یعنی بنمایندگی شخص خودش فقط درمجلس بیست وچهارم حضورپیدا کرد.

س - بعد از اینکه شما انتخابات آن دوره را تحریم کردید و،عرض کنم، بعداز آن حزب پان ایرانیست چه‌فعالیتهائی داشت تا اینکه‌اصولا" شاه مملکت را بصورت یک حزبی درآورد؟

ج - این زمان مقارن بود با گسترش وپیروزی چشمگیردونیروودوحرکت مهم درعراق .یکی حرکت کردهای شمال عراق به‌زهبری وقیادت ملامصطفی بارزانی ودیگری هم حرکت وسیع شیعیان عراق برهبری آیت‌الله حکیم. یعنی مراحل مبارزاتی شیعیان وکردهای عراق به‌آنجا رسیده‌بودکه‌رژیم صدام حسین درمعرض سقوط قرارگرفته‌بوددرآن شرایط . ضمنا" درهمین هنگام درشرق ایران یعنی دربلوچستان پاکستان جنبش های وسیعی گسترش پیدا کرده‌بود که‌این جنبش ها براساس طبیعت ودریافت صحیح خودشان جنبه‌ی ایران گرا داشت وبدیهی است مبارزات بارزانی ومواضعی که‌اوگرفته‌بودومواضعی که‌کردها گرفته‌بودندداینکه بطورکلی درمنطقه‌تمایل بسیاری را میان تیره‌های قومی ومذهبی وفرهنگی وابسته به‌ملت ایران - ایجادکند برای نزدیکی باایران تا شیربسزا داشت واین هیجان منطقه را درآستانه‌تحولات عظیمی قرارداده‌بود. درایران کنونی هم درسرزمین ما درنهضت وحزبی که‌ازچندین دهه پیش ازاین حوادث این پرچم‌را دردست گرفت واین مبارزه‌را آغازکردواداده‌داد حزب پان ایرانیست بودونهضت پان ایرانیسم. بنابراین طبیعی است که‌گرایش وپیوندی میان این جنبش‌ها بوجودآمدکه‌این جنبش ها عبارت بودند وبایدبگوئیم عبارت هستند از جنبش های کردها که‌درآن موقعیت ودرآن هنگام همانطورکه بیان کردم با یک شناخت عمیق ودرستی بارزانی رهبری این جنبشها را بعهده‌داشت . جنبش شیعیان که‌بهرحال شیعیان درهرکجای جهان هستندوباشندخودشان را وابسته‌به‌ایران میدانند چه‌برسد دراین منطقه. بعدهم‌جنبش اقوام دیگرایرانی ازقبیل بلوچها ، آنها هم درهرکجا که‌باشند. پس یک چنین جنبش وسیعی منطقه‌را درخودگرفته بود. برهیئت حاکمه ایران تعارض هائی بود

آنکه یکبارهم پرسیدید آیا میتوانست چنین تعارضی باشد؟ بهرحال، با این وجود جناحهائی بودند علاقه داشتند، عقیده داشتند که یک ایران نیرومند و قوی بوجود بیاید. در وجود شاه گاهی واقعاً " این چراغ سوسو میزد، از نظر یک تمایل درونی اما بخصوص در آن سالهای آخر شاید به دلیل این بیماری کشنده سرطان که ما از آن آگاهی نداشتیم و کمتر کسی آگاهی داشت و دلائل دیگر او تمام نیرومندیهای شخصی لازم را برای رسیدن به یک چنین هدفهای بحق و بزرگی از دست داده بود. اما عوامل دیگر هم بودند همانطوریکه گفتم نوع پاکروان که خوب اینها را بمرور از صحنه خارج کردند. اما در برابر این تفکر گروه هویدا و سیاستهای انترناسیونالیستی بخصوص فراماسونری در ایران، اینکه میگویم در ایران چون ممکن است که برای کشورهای دیگر موثر و مفید و تامین کننده ی منافع آنها باشد ولی در ایران هیچگاه چنین وضعی نداشت و در مجموع هم در آن وقت بخصوص حزب توده و حرکتهای چپ وابسته که بندرت میشود بهرحال چپ غیروابسته را به آن معنا بخصوص در آن شرایط پیدا کرد. اینها سخت برابر این جنبش و این دگرگونی مقاومت میکردند در حالیکه اصولاً " راه حل بسیاری از مسائل جهان و جامعه بشری این است که در منطقه یک چنین نیرومندی و یک چنین هم آهنگی از این شاخه های بهم پیوسته قومی و فرهنگی و مذهبی جامعه بزرگ ایرانی بوجود بیاید.

س — آقای پزشکپور، شما آیا در این جریان هیچ نقشی برای دکترین نیکسون قائل نیستید؟

ج — منظورتان چیست؟

س — منظور من اینست که طبق دکترین نیکسون بعد از تجربه جنگ ویتنام قرار بر این شده بود که دولتهای محلی که روابط نزدیک با ایالات متحده دارند فقط بوسیله ایالات متحده تجهیز بشوند و از نظر نظامی و کمکهای نظامی به آنها بشود و بتوانند که خودشان در واقع جلوی آن نا-آرامی ها بقول معروف که در منطقه ایجاد میشود بگیرند و در آن زمان روابط عراق با دولت شوروی بسیار بسیار حسنه بود و امروز هم دیگر کسی تردیدی ندارد که جنبش بارزانی در رابطه نزدیک با CIA بود و کمکی که شاه ایران هم به آنها میداد در واقع در همین زمینه بود و بهمین علت هم بود که وقتی که آنها نظرشان را عوض کردند جریان برگشت و شکل دیگری بخودش

گرفت در آن کنفرانس و با حضور کسینجر در آنجا ؟

ج ـ بله . اینها در واقع یک نظراتی است . و یک وقت یک نهضتی هدفهائی دارد و هدفها را قویا " تعقیب میکند ، یکوقت هست یک نهضت یک تفکری بصورت یا یک حزبی یا یک تشکیلاتی بصورت عامل وابسته درمیآید . آنچه که رژیم ایران را سقوط داد به سقوط کشاند این نبود که جزا کمک گرفت ، این بود که چرا وابسته شد . آن حرکتی که کمک میگیرد آن حزبی که کمک میگیرد بنا به یک مصلحتها ئی کمک میگیرد درمسیر هدفها ئی که صحیح میشناسد ولی وقتی کمک دهنده کمک نخواست بکند یا گرفتن آن کمک دیگر به مصلحتش نبود او تغییر روش خواهد داد ، یا کمک نمیگیرد یا اصلا" ممکن است از جای دیگر کمک بگیرد هیچ مانعی ندارد . اما این که تبدیل بشوند به عامل وابسته این آنوقت به سقوط میکشاند . به هیچ وجه من اعتقاد ندارم بارزانی یک عامل وابسته نبود وفرزندان او هم عامل وابسته نیستند تا کنون . اگر بخاطرتان باشد یک زمانی بارزانی بنا چار رفت به شوروی .

س ـ من دقیقا " منظورم همین است ، منظورمن این نیست که بارزانی عامل وابسته بود ولی بارزانی دنبال اهدافی بود که بطورکلی بخشی ازکردها دارند توی آن منطقه و برای یک کردستان آزاد و مستقل نه برای الحاق به ایران .

س ـ هرگز ، هرگز . هرگز این نیست و این اتهام بزرگی به کردها است . هیچ کردی بخصوص هیچ کردی خودش را جدا از ایران نمیداند . این بیشتر یک تبلیغاتی است که دنیای استعمارگر دنیای قوی درنده که میخواهد ما را پاره پاره بکند همانطوریکه تا کنون کرده این را دنبال میکند بهیچوجه اینطور نیست . در واقع منتها آن هیئت های حاکمه ای که سیاست مستقلی را ـ واقعا " دنبال نمیکردند بنحوی وابسته بودند غالبا " این اقوام ایرانی را مورد ستم قرار میدادند . نه این ستم هم ستم یک قوم ایرانی برقوم دیگر نبود ستم هیئت حاکمه برکل جامعه ایرانی بود . آنهم که هی تبلیغ میکنند ستم فارس مثلا" برکرد ، ستم فارس بر بلوچ این نیست ، کجا ؟ هیئت حاکمه ترکیبی بود برهمه ملت ایران ستم میکرد طی این دویست سال . بنابراین این یک امر ساختگی است و این دیگر مسئله مشخص شده است . بهیچوجه هیچ کردی خودش را جدا از ایران نمیداند ، بهیچوجه کردها بدنبال ایجاد یک نظام حکومتی

جدا از ایران نیستند، که آن یک مسئله دیگری است که بعد میپردازیم اما منظورم این بود که این توجیه بهیچوجه صحیح نیست که بارزانی ..

س - اینکه شما میفرمائید که کردها درواقع درنهایت ایده آلشان بوجود آوردن یک کردستان آزاد و مستقل از کردهائی که فعلاً جزو بخدوده‌ی اتحاد شوروی هستند و کردهای ترکیه و کردهای دیگر نیستند؟

ج - حالا این بحث ما، نه. این بحث ما باز دارد به یک مسائل تئوریک میکشد که جای دیگری دارد و آماده هستم برای چیزش. خیر، کردها حالا بهرحال خودشان را یکی از اقوام بزرگ و بنیانگزار کل تمدن و جامعه ایرانی میدانند. حق هم همین است. کما اینکه سایر اقوام ایرانی هم در این جامعه بزرگ ایرانی نقش داشتند و حضور دارند. هیچ یک از اقوام ایرانی همانطور که بیان کردم هیچگاه نه بروی ملت ایران یعنی بروی خودشان شمشیر کشیدند و نه چنین کاری میکنند. آنچه را که الان شما گفتید سوای یک موسسات وابسته به سیاستهای استعماری چه شرق و چه غرب که یکبار بررسی آنرا کردیم بیان کردم هیچ چیز دیگری نیست.

بهرحال بارزانی بهیچوجه عامل سیا نبوده، بارزانی در مسیر یک هدفهای درستی آنجا بوده و ناچار بوده ...

س - من عرض نکردم بارزانی عامل سیا بوده. از شما پرسیدم که آیا این جریان هیچ نقشی در این مسئله ممکن است داشته باشد؟

ج - ممکن است، نه. آن جریان درواقع نقشی نمیتوانست داشته باشد. این مبارزه‌ای بوده که اینها داشتند وبرعکس آن جریان من فکرمیکنم نقشی را که داشت این بود که کل دستگاه ایران را غالباً "به عامل وابسته تبدیل کرد یعنی همانطوریکه گفتید شاید برنامه‌اپن بود. البته اینها را هم منجزاً" نمیگویم اما چرا رژیم ایران متاسفانه این کار را کرد.

یعنی حکومت ایران اینکه من میگویم حکومت یعنی اشاره کردم به حکومت بجای رژیم برای اینکه اشتباهی است که غالباً" میشود. هی میگویند رژیم شاه. ما چیزی بنام رژیم شاه نداشتیم ما رژیم مشروطیت داشتیم این حسابش جدا است و شاه هم بود، نمیدانم حکومت

هم بود بنابراین درواقع آنها بهرحال بنحوی عمل میکردندکه این عمل حالا مورداعتراض وایرادازنظرعده‌ای هست یاازنظربرخی هم ممکن است که ، نه . ولی اینها بصورت وابسته عمل کردند که آنوقت همین وابستگی بودکه‌درزمانی که مبارزات دراین منطقه به پیروزی رسیده‌بود واین جنبش ها به‌مراحل پیروزی رسیده‌بودند شاه‌را بردندبه‌الجزیره .

س ـ کی برد آقا ؟

ج ـ همین ملاحظاتی که‌بیان میدهید . یعنی میخواهم بگویم که‌من فکرمیکنم که‌دراین مسئله‌روی این برنامه‌های کلی بسیاری ازشاید سیاستها هماهنگی نداشتند . روسها خوشحال نبودند من فکرمیکنم که جناحهائی ازسیاستهای آمریکائی ها خوشحال نبودند چون بعضی از بهرحال دولتهائی که‌با آنها همکاری داشتند خوشحال نبودند وتقریبا" بسیاری از همسایگانی که اینها حتی چشم به‌ایران دوخته بودند ودوختندهنوز اینها خوشحال نبودند بنابراین گسترش یک جنبش وسیع وایران گرا یا جنبش وسیعی که بخواهدیک هماهنگی را بین اقوام ایرانی ونیروهای فرهنگی ومذهبی وابسته به آنها بوجودبیاورد این خوشحال کننده‌نبود برایشان . آنچه که مسلم است این روسها نبودندکه شاه را ، تنها آنها نبودند که‌بردندبه‌کنفرانس الجزیره . خوب ببینیم چه‌کسانی میتوانستندشاه را ببرندبه‌کنفرانس الجزیره . حالا اینکه به‌کنفرانس الجزیره به‌این کیفیت من الان اشاره میکنم برای اینکه برخلاف آنچه‌میگویند وبرخلاف آنچه که امروزدارد عراق ادعا میکند کنفرانس الجزیره یک کنفرانسی نبودکه درمسیرنیرومندی ومنافع وخواسته‌های ملت ایران واقعا" به‌آن معنا فراهم بشود . چون درکنفرانس الجزیره آنچه‌که‌عراق امضاء کردبا ایران گرفت چه‌بود؟ این مسئله که خط مرزی اروند رودوشط العرب خط مرزی براساس قعرالمیبا باشد یاخط تالویک . که اولا" این یک اصلی است درحقوق بین الملل که در رودخانه‌های مرزی خط تالویک که درمسیرقعر المیبا مشخص میشود این مرز رودخانه‌های مرزی بین دوکشوراست . ثانیا " عملا" ایران قدرت داشت واصولا" در شط العرب واروندرودعملا" قدرت دریائی ایران حاکم بود . پس این چیز مهمی نبود . اما درواقع درآنجا چه‌چیزهائی داده‌شدبه‌عراق به صدام حسین ودرمنطقه چه‌مسائلی رخ داد .در

آنجا ازپشت آنوقت به کردها خنجرکوبیده شد. جنبشی که درشرف پیروزی بود. درآنجا ازپشت به جنبش شیعیان خنجرکوبیده شد ودربرابر این دوجنبش صدام حسین درحال سقوط بود. مسئله این نبودکه ما آنجا راضی بجنگ بیاوریم، مسئله این بودکه این مردمی که سالها اینطورستم کشیده بودند بتوانند حقوق قانونی خودشان رابدست بیاورندوحکومتی را براساس اراده خودشان ایجادکنند. البته آنوقت چنین حکومتی دشمنای نبوددرپهلوی غربی ایران بدیهی است با ایران همکاری میداشت وتنها این نبود دراین کنفرانس مقدمات کوبیدن جنبشهای بلوچ فراهم شدودراین کنفرانس درواقع مقدمات تهاجم به پان ایرانیسم هم شروع شد درنتیجه کنفرانس الجزیره که با مداخله این سیاستها انجام گرفت وبا وساطت ومداخله وفعالیت خیلی وسیع سادات. بسیاری ازمواضع ایران وحرکتهای منطقه را ازچنگ آنها خارج کرد وبزرگترین پیروزی برای صدام حسین بود. گروه صدام حسین وگروهی که بعدازجنگ بین الملل اول با وساطت انگلیس ها برعراق حکومت پیداکردند که اینها هم ازنظرمذهبی وهم ازنظرنژادی دراقلیت هستند، لابد میدانید. ازنظرمذهبی دراقلیت هستندزیرا لااقل هفتاددرصد، درحدود هفتاددرصدمردم عراق شیعه هستندواینهائی که حکومت دارند وحکومت رابه چنگ گرفتند غیرشیعه هستند. پس ازنظرمذهبی میشودیک حکومت تبعیض مذهبی. ازنظرقومی هم دراقلیت هستند چون کل مجموع ساکنان عراق بخصوص درزمان بنیانگزاری این دولت یاکردهای ایرانی الاصل یاکردها هستند یاآنموقع شاید درحدود لااقل هفتصدوپنجاه هزارنفراتباع دولت ایران بودند، گروه زیادی هم آسوریان وغیروکه درآن زمان ازنظرقومی هم اینهادراقلیت بودند. پس یک حکومت تبعیض مذهبی وتبعیض نژادی آنجا مستقرشد که این حکومت برای اینکه دوام پیدا بکند جز ظلم وکشتار وتجاوزکاری نداشت وآن دوشاخه وابسته به ملت ایران را مدام قتل عام میکرد، کردها وشیعه‌ها کما اینکه این بوددیگر. پس آن رژیم تبعیض نژادی وتبعیض مذهبی که داشت سقوط میکرد وچیزی به سقوطش نمانده بود کنفرانس الجزیره اورانجات داد واین مسئله‌ای است که غالباً" به آن توجه نمیکنند. نه تنها اورانجات داد شاه راتشویق کردندبه

اینکه حرکت کند معارض با تمام این جنبش ها در منطقه که حالا برمیگردیم به آن موضوع که شما پرسش کردیدکه وضع حزب چه شد؟ هنوز کنفرانس الجزیره نشده بود بنابراین ، یعنی کنفرانس الجزیره دلیل انعقادش وتاریخ انعقادش درزمانی بودکه رژیم بعث عراق در حال سقوط بود، متوجه هستید ؟ برابرچی ؟ برابردوحرکت مهم یکی کردها ودیگری شیعیان . معلوم است خیلی ها درمنطقه بخصوص این دولتهای ساختگی ازاین مسئله نگران بودند، خوب ، پس درتمام این مدتی که این جنبش ها اینطورگسترش پیدا کرد جنبشی که درسرزمین ما دربا اینها هماهنگی داشت کدام جنبش بود؟ پان ایرانیستم. درداخل نظام حاکمه این کشمکش ها مدام بود . معدودی به این جنبش ها اعتقاد داشتند، درهرحال عقیده داشتند با یدا یران وشاخه های وابسته به جامعه ایرانی درموضع خودشان قرار بگیرند . گروههای زیادی بخصوص دولت هویدا وهمکاران اوکا درا داره کننده ماسونری اینها مخالف بودند. پس غالب این جنبش ها ازنظررابطه ای که با دولت ایران داشتند دچار این مخمصه ها ومشکلات بودند. همین بارزانی ها ، جنبش کردها ، جنبش شیعیان . گاه ایران ازاینها حمایت لازم را میکردوگاه مصادف میشد با اینکه مشکلات زیادی درکارشان فراهم میشد واین معارضه بود. آنوقت درسرزمین ما درپان ایرانیسم هم همین وضع راداشت ، گاه مواجهه میشد با یورش وتجاوزی که بخصوص دولت میکرد، دولت بمفهوم دولت هویدا . آنوقت گاه مواجهه میشدیم با اینکه رفع مشکلات میشد یا یک کم تسهیلاتی فراهم میشد. این رفع مشکلات وفراهم آوردن تسهیلات تا حدود زیادی مربوط بود به آنچه که آن جنبش های خارج ازمرزازشاه میخواستند جنبش شیعیان ، جنبش بارزانی ها . چون هنوزمسئله به کنفرانس الجزیره وآن نوع تصمیم گیریها نرسیده بود. بنابراین دراین مرحله با اینکه ما درمجلس حضورنداشتیم به محض اینکه امکاناتی برای حزب فراهم آمدکه بتوانند صدایش را برسانند بتوانند" خاک وخون " را مجددا " منتشرکنند گسترش وسیعی پیدا شد والبته آن روابط نزدیک که همواره بودمیان پان ایرانیست وجنبش کردها وبخصوص حزب دموکرات کردستان آنسوی مرز به رهبری بارزانی دوباره بیشترشد وما درکنگره هائی که داشتیم هیئت هائی را فرستادیم

ودرواقع این دوحزب واحزاب دیگرکردبا این دید ، مابیکدیگراحزاب برادرخطاب میکردیم یعنی روابط به این کیفیت بود واین پس توسعه پیدا کرد برنامه‌های حزب به این کیفیت تا رسیدبه اینکه مسئله برگزاری کنفرانس الجزیره فراهم شد وشاه رفت به کنفرانس الجزیره ودرکنفرانس الجزیره متاسفانه چنین وقایعی گذشت وبه استنباط من آنچه که سبب شد شاه بعدا زمراجعتش ازالجزیره طرح درهم کوبیدن عملا" احزاب متعددرا بریزد مسائلی بودکه درکنفرانس الجزیره گذشت . درکنفرانس الجزیره که هما نطورکه مرور کردیم منشاء وسبب بروزش قدرت گرفتن این جنبش های هماهنگ اقوام ایرانی وتیره‌های فرهنگی ومذهبی وابسته به ملت ایران بود وانگیزه‌ی ملموسش نجات دادن حکومت صدام حسین بود خوب عملا" سه جنبش را مورد تهاجم قرارداد واین سه جنبش عبارت بود از: جنبش کردها درعراق ، پان ایرانیست درایران یعنی سرزمین مادر وجنبش بلوچ ها در بلوچستان پاکستان که آنهم حالت جنبش هماهنگی را با کل جامعه ایرانی داشت ومن هیچ فراموش نمیکنم بعدازآن مسائل واعلام آن سیستم تک حزبی که حالا بعدبه آن میپردازیم که همزمان شدبا اینکه درآن منطقه هم جنبشهائی بوجودآمد که متاسفانه دولت وقت ایران حمایتهائی کرد دولت وقت پاکستان را برای کوبیدن بلوچها بجای اینکه از خواسته‌های آنها یاری بکند. یکی ازرهبران بزرگ بلوچ که الان بخاطرم نیست نامش نطقی کرد که پلی کپی نطقش رامن دیدم که درآنجا بیان کرده‌بود این نکته‌را ، اوبه این موضوع هم اشاره کرده‌بودکه آنچه‌که درالجزیره گذشت وآنچه‌که دست آورداین مسافرت و این قراردادبود این بودکه سه جنبش ضداستعمار ، سه جنبش وحدت خواه ، سه جنبش میهن - پرست که درواقع رازهماهنگی اقوامی راکه دراین منطقه هستنددریافته‌اند اینها مورد تهاجم قرارگرفته‌اند یکی جنبش ما بلوچها دراین منطقه ، یکی پان ایرانیسم درایران وديگرجنبش کردها وشیعیان درعراق وکل منطقه . درهمین زمان اگربخاطرتان باشدسادات درمصر اعلام سیستم تک حزبی کرده‌بود وتا آنجائی که‌استنباط میشود مشاورات وتوصیه‌های سادات همینطورکه برای برگزاری کنفرانس الجزیره خیلی موثربود وبرای انعقادقرارداد

۱۹۷۵ برای تصمیم گیری های شاه هم درمورد مسائل داخلی موثربودوبرای اعمال آنچه که آن نظری که بعدمنجرشدبه‌تشکیل حزب رستاخیز. بنابراین شاه‌ازکنفرانس الجزیره برگشت دقیقا" بخاطرم نیست که تاریخش کی بود. خوب، دراین زمان باردیگرحزب پان ایرانیست با همه این فشارها وصدمات با اینکه درمجلس حضورنداشت به‌یکی ازمراحل وسیع گسترش تشکیلاتی خودش رسیده‌بود بخصوص درمناطق کردنشین وبخصوص درمناطقی مثل خوزستان ودرمناطق دیگراصولا" . یکی ازمراحل شاید سه‌گانه‌وسعت وبرد تشکیلاتی ما بود و" خاک وخون " هم مجددا" انتشارخودش راادامه داده‌بود درسطح بسیاروسیعی . تااینکه بناگهان دعوت کردند خبرکردند ما رابرای اینکه درکاخ نیاوران برویم به دیدارشاه وآنروز ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ بود ومطلع شدم که تقریبا" همه مسئولان سیاسی وقت ومدیران مطبوعات یعنی کسانی که‌دست اندرکار فعالیتهای آشکارسیاسی بودند اینها دعوت شدند. مدتها بودکه نسبت به احزاب اصولا" لطف ونظرخوبی خوب نبود وخیلی جای تعجب بودکه‌حالا چطورشده‌که اینها عزیزشدندودعوت شدند. من بخاطرم هست که‌بدلیلی پایم ترک برداشته بودوگچ گرفته بودم، حتی قصدداشتم که نروم ازدکترعاملی خواستم که خوب خودایشان برودبه‌تنهائی.ولی بعدخودایشان وه‌دوستان دیگرمتذکرشدندکه ضمنا بطورقطع حضورپیدابکنید باشید ممکن است حوادث مهمی باشد. برای ساعت‌ده یاده‌ونیم دعوت شده‌بودیم درنتیجه رفتم ورفتیم به‌کاخ نیاوران. وقتی رسیدیم به آنجا درآن سالنی که‌به‌آنجا هدایت شدیم دیدم همه‌درواقع هستندوتقریبا" اجتماع عظیمی است. آقای هویدا وعلم هم بودند. ما را هدایت کردند به‌ردیف جلوکنارمن آقای فضائلی نشسته بود که آنموقع بعنوان قائم مقام دبیرکل حزب مردم. حزب رااداره میکرد چون مرحوم‌عامری که‌دبیرکل بود درگذشته بود وکنارا وهم دکترفضل الله صدرنشسته‌بودکه آنموقع دبیرکل حزب ایرانیان بود. خوب، دبیرکل حزب ایران نوین هم که خود هویدا بود. بعدشاه آمد. من دراینجا من یادم هست ازآقای فضائلی پرسیدم که‌چه‌خبر؟مثل اینکه امروزخیلی به این دبیران کل احزاب واینها عزت واحترام گذاشتند. شاید آگاهی داشت یاچیزی

شنیده بود چون خوب آنها با علم نزدیک بودند ازاطرافیان او بودند. میدانید که اصولاً "حزب مردم این وضع داشت. گفت، " نمیدانم شایدهم بخواهند بوق احزاب را بزنند. "
میدانید این اصطلاح بوق زدن یعنی یکنوع معارضه‌ی چیزرا، با اصطلاح تمام کردن یک برنامه‌ای را میگویند بوقش را زدند. تا اینکه شاه آمد آن روبرو بالا رو یک سکومانندی ایشان نشست سمت راستش هویدا سمت چپش هم علم. شروع کردبه صحبت کردن. البته قیافه ایشان ناراحت وعصبی هم داشت، شروع کردبه صحبت کردن ودرحدود نیمساعت سه ربع مطالبی را بیان کرد. خلاصتاً " به این مضمون که ما یکنوع اصلاحاتی را درایت مملکت کردیم وحزب اکثریت این اصلاحات را غالباً " بحساب خودش میگذارد ودرنتیجه کسانی که دراقلیت هستندواستعدادهائی دارند ازاینکه بتوانند ازامکانات لازم برخوردار بشوند ازاین حق وامکانات محروم میشوند. بنابراین باتوجه بهاینکه سه اصل اصولی است که موردتوافق همه مردم ایران است این یکی اصل شاهنشاهی، دوم اصل قانون اساسی، سوم انقلاب شاه وملت وبااین سه اصل دیگربه آن کیفیت تعارضی نیست بنابراین براساس این سه اصل که همه باآن هماهنگی دارند یک حرکت ونهضت هماهنگ بوجودبیاید. البته این نکته شایان توجه است که دراین مرحله ودراین جا شاه ازحزب سخن نگفت، به یک حرکت ونهضت اشاره کردکه این مهم است حالا بعدبه آن میرسیم.
وبرای اینکه دیگرنیروها هماهنگ بشوند وبرای اینکه بخصوص عناصری که درحرکتهای اقلیت هستند اینها بتوانندازمواضع خودشان وحقوق خودشان استفاده کنند وهمه درمملکت خدمت کنند ودرمرحله اول هم دبیرکل یک چنین حرکتی که حالا رستاخیز باشدیا هرچه که نامش را میخواهید بگذارید آقای امیرعباس هویدا خواهدبود ودبیران کل احزاب دیگر بصورت معاونینش عمل میکنند فعلاً" تا اینکه بعد شکل کار را مشخص بکنید ومشخص بشود وانتخابات بشود. این مسائل را ایشان خوب بطورمبسوط بیان کردکه خلاصه اش این موارد بود. ولی استنباط من اینست که بهرحال ناراحت بود وقتی این مسائل رابیان میکرد.
خوب، هویداکه آنجابودومدام قیافه‌تاً پیدا آمیزمیگرفت. بعدکه مطالب ایشان تمام شد

یادم هست ابتدا آقای فضائلی برخاست . این علامت حزب مردم رو سینه‌اش بود . درمقام تأیید اظهارات شاه ایشان گفت ، " بهرحال قربان بنابراین درتأیید ورهنمودهای شاهنشاه من این علامت حزب مردم را از این لحظه دیگراز روی سینه‌ام برمیدارم وانحلال حزب مردم را اعلام میکنم . بعدازاو دکترصدر برخاست دکترصدرهم چنین مطالبی را بیان کردوگفت ، " بنابراین حزب ایرانیان بتاریخ پیوست ." بهرحال من هم آنجا نشسته بودم وبدیهی است ناراحت وبرانگیخته‌شده بودم غالبا " هم متوجه بودند تقریبا " همه چشمها هم به من بود ، بعدازاینکه اینها مطالب را بیان کردند . بهرحال ، من شروع کردم به بیان مطلب . تقریبا " با صدای اعتراض‌آمیز خلاصه این بودکه شاهنشاه به سه اصل اشاره کردید یکی اصل شاهنشاهی یکی اصل قانون اساسی یکی هم انقلاب شاه وملت . که اصل شاهنشاهی وقانون اساسی ازیکدیگرجدا نیستند اولا" ازنظرتاریخ خوب نظام این مملکت طی تاریخ به این کیفیت بوده وبعدهم که انقلاب مشروطیت شداین نظام تاریخی دریک موضع قانونی قرارگرفت بعنوان سلطنت مشروطه ایران واصل قانون اساسی هم که عنوان کردید جنابعالی خوب این قانون اساسی مملکت است ، معمولا" یک حزب ویک نهضتی وقتی اصولی را بیان میکند عبارت از آن چیزی است که مطرح میکندبصورت آرمانها وهدفهائی برای جامعه وجامعه را دعوت میکند برای اینکه با آن نهضت هماهنگ بشوند تا به آن اصل برسند .قانون اساسی دیگر اصلی نیست که بخواهدمطرح بشود وماجامعه را دعوت کنیم که برای تحقق بخشیدن او حرکت کنند چون هست قانون اساسی مملکت است ودرتلو این قانون اساسی هم رژیم مملکت مشخص است وحتی درقوانین عمومی مملکت وقانون جزائی مملکت هم مواردی که خلاف قانون اساسی کسی اقدام میکند مشخص است که جرم است ومجازاتش هم معین شده بنابراین چنین اصلی دیگر نمیتواند بعنوان یک اصل جدیدی مطرح بشود . آنچه‌هم که بعنوان انقلاب شاه وملت شاهنشاه بیان کردند آنهم یک سلسله قوانینی است که یا اجرا شده وتمام شده ،یادم هست موردی راکه همانجا اشاره کردم مثال زدم مثل قانون اصلاحات ارضی بود که دیگر اعلام کردندکه تمام شداجرای قانون اصلاحات ارضی یا اجرا شده وتمام شده یا قوانینی است که قدرت قانونی دارد ودردست اجرا است یعنی

قانون است آنجا مثال زدم مثل قانون سپاه دانش ، مثل قانون مالکیت سهیم شدن کارگران درکارخانه‌ها ...

س ـ سودکارخانه‌ها .

ج ـ سودکارخانه‌ها . که اینها قانون است وارد اجرا میشود . خوب ، بنابراین دیگر مواردی باقی نمی ماندکه اینها بصورت یک هدفهائی برای یک حرکت ویک حزبی مطرح بشود اما تالی فاسد این اقدام چیست وچه لطماتی ممکن است ببار بیاورد ؟ رو این است که بهرحال آن اندک فضای آزادی را که ممکن است وجودداشته باشد اینها را از بین میبرد .

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۶ آوریل ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۱

وضمناً " بیان کردم که به اعتقاد من این یک استبداد گروه تکنوکراتها که حکومت را داشتند میانجامد خیلی سخت تر استبداد بیشتر که البته منظورنا ظربود بهمان دروا قع هیئت حاکمه ای که همان گروه هویدا وسایرین اداره میکردند ودرنتیجه حتی هیچ نوع راهی را نخواهد باز گذارد برای اینکه عواملی که ، گروههائی که مورد نظر شاهنشاه بودند وبه آن اشاره کردند بتوانند که فرصت وموقعیتی پیدا بکنند برای ارائه نظراتشان ویا حضوردرمسائل مملکتی وبطورحتم برای آینده ایران خطرات بسیاری را با خودخواهد داشت . یعنی تا آنجائی که خوب درچنین شرایطی ایجاب میکرد آنچه را که رخ داد درواقع بیان کردم که البته اینجا هم بیش از چهل دقیقه بیان توضیحات من طول کشید . بعدنشستم وضمناً " هم یادآورشدم شاهنشاه به سه اصل اشاره کردید که بهرحال این سه اصل موارد ش اینست و حزب پان ایرانیست هم طی مبارزات خودش تاکنون با این اصول تعارضی نداشته ، نه ضد رژیم سلطنت مشروطه بوده نه ضد قانون اساسی ونه مخالف با اصول بنیادی انقلاب بوده خاصتاً " که اصولاً" قانون است ،قانون است همانطورکه بیان کردم یا اجرا شده یا قانون دردست اجراست قانون است . بعددراینجا شاه دوباره شروع کرد به صحبت بعداز صحبتهای من . که البته این قسمت از صحبتهای شاه بعداً " نه دربخشهای خبری پخش کردند نه درروزنامه ها . شاه با اشاره به صحبتهای من با ردیگرتأکید کرد که ، درآنموقع ، منظورمن نه اینکه یک حزب به آن معنای خاص باشد بلکه چیزی است ،بهرحال برایش خیلی روشن نبود ، بصورت یک نهضت بصورت یک

حرکت . اما آنچه را که شما بیان کردید، به من خطاب کرده وبعنوان نگرانی های خودتان و نظراتی که دارید آنوقت در این نهضت یا این حرکت عناصری که نسبت به این اصول که همه هم آهنگ هستند همانطوریکه شما گفتید قانون است . چون من بیان کردم بهرحال این اصول که درواقع معلوم است با قانون اساسی که کسی مخالفت ندارد ، اگرهم مخالفت داشته باشد که اصلاً جرم است یعنی به نحوی بخواهد اقدام کند . بنابراین آن که جای سخن نیست، شاهنشاهی هم که درتلو قانون اساسی است آنهم که جای چیزندارد یعنی حزب جمهوریخواه که درمملکت نمیتواند باشد . بموجب آن قانون اساسی آنها هم که قانون است اما خوب با اینکه همه این فکررا دارند اما اختلاف نظرهای بسیاری هست ، اختلاف سلیقه های بسیارهست واینکه احزاب متعدد بوده وهست درزمانی که قانون اساسی درمملکت حاکم بوده درتمام دوران مشروطیت برای اینست که اینها نسبت به مسائل مختلف نظرات مختلف داشتند خوب پس جای این بیان این نظرات مختلف آنوقت کجاست؟ مسائل من این بود، آنوقت ایشان دراینجا اینطورتوضیح دادکه آنچه را که شما بیان کردید که گروههائی ببینید گروههای دیگر ممکن است تغایرفکری داشته باشند اما بین خودشان تجانس فکری ، این گروههائی که تجانس فکری دارند دربستراین حرکت تشکیل جناحهائی را خواهند داد .

اصولاً مسئله جناحها را شاه آنجا مطرح کرد یعنی دربرابر آن توضیحات ودرواقع ایرادات من ، تا آنوقت این جناحهای مختلف که تشکیل میشودازعناصروافرادی که دارای تجانس فکری هستند اینها ازامکانات مملکت ، امکانات تبلیغاتی حمایتهای قانونی یکسان برخوردارخواهندشد وهریک ازاینها که بیشترتوانستند نظرمردم راجذب وجلب کنند اینها خوب آنوقت بموجب قانون حکومت رابدست میگیرند . پس دربرابر آن اظهاراتی که من بیان کردم شاه موضوع جناحها وکیفیت تشکیل جناحها را مطرح کرد . اما همانطوریکه بیان کردم این اظهارات شاه نه ازوسائل روابط جمعی سمعی وبصری پخش شد یعنی رادیووتلویزیون ونه درمطبوعات فقط موضوع تشکیل جناحها را منعکس کردند اما این مطالبی راکه ایشان بیان کرد منعکس نکردند . بعددراین جلسه تعداددیگری هم پا شدند ومطالبی را بیان

کردندودرواقع یک جلسه درنتیجه‌نگران کننده وتشنج آمیزبود ومن تقریبا " قیافه‌ونگاه شاه را ،خودهویدا راختی وسایرین راآنها را هم عصبی ونا راحت دیدم. تا آمدیم بیرون از سالن . آمدیم واردمحوطه کاخ نیاوران شدیم . درآنجاگزارشگرتلویزیون آمدمصاحبه‌ای انجام داد . دراین مصاحبه که‌بعدپخش شدازرادیووتلویزیون مجددا " سایردبیران کل احزاب اعلام استقبال کامل کردنداز این برنامه واعلام انحلال احزاب خودشان را ولی با من که مصاحبه کرد البته چهره‌ی من هم درآنموقع عصبی بود ونا راحت . گفت ،" نظرشما چیست ؟" گفتم بهرحال شاهنشاه‌به‌سه‌اصل اشاره‌کردند که‌این سه‌اصل درمیان‌ازات سیاسی پان ایرانیستها تاکنون مورد احترام بوده وبنابراین برای ما یک اصل تازه‌ای نیست . شایدخیلی اصرارداشت بنحوی سئوال بکندکه یعنی من هم اعلام انحلال حزب پان ایرانیست را بکنم ولی نه‌آنوقت شد نه‌درآنجا ونه‌بعد . درنتیجه آمدیم وآن مصاحبه پخش شدوغالبا " هم توجه‌کردند ناراحتی مرا ومطالبی راکه بیان کردم .

خوب ، بااین کیفیت سه‌حزب دیگر یعنی حزب‌ایران نوین وحزب مردم وحزب ایرانیان اعلام انحلال وبا مطلاح چیزکردند . تهتنها . .

س - ادغـــــام درحزب رستاخیز؟

ج - هنوزاصولا" تشکیل نشده‌بود ، هنوزمعلوم نبود حتی مسئله‌این که‌نام چیزی با شدبعنوان نهضت یا حزب حتی خودشاه هم مطرح نکرده‌بودندهنوز واصولا" این موردی بودکه بعدهویدا دنبال کرد . درواقع اوسعی کرددوباره چیزی را شبیه حزب ایران نوین درواحدبزرگتــر بوجودبیاوردودراختیاربگیرد . نه هنوزچیزی بنام حزب اعلام نشده‌بود ولی اینها اعــلام انحلال کردند . آمدیم ، آمدیم پس‌ازطرف من اعلامی نشدمطلقا بلکه به‌همان سه اصــل که چیزجدیدی نبود بهمان کیفیت اشاره‌شدوبس . خوب ، این رادریافتند همه دریافتنــد دست‌اندرکاران وگذشته ازاینکه‌من بعنوان یک چنین حزبی ، تشکیل یک چنین حزبی با آن کیفیت که بعد،بخصوص چــــون معتقدنبودم اصولا" بعدهم که‌توضیح دادم بهیچوجه نمی - توانستم نه نهضت پان ایرانیسم را ،آنکه یک نهضت است ، حزب پان ایرانیست را هـــم

نمیتوانستم اعلام کنم که منحل است وتمام شده اینها اختیاراتی است که درصلاحیت کنگره حزب، نه حزب پان ایرانیست احزاب دیگرهم همینطور که بعدا برادمن هم به آنها همین میبود. بنابراین یک مسئله عبارت بوداز، حالا ازاین پس روشی که حزب پان ایرانیست میبایست اتخاذکند. مسئله دوم دعوتی بودکه هویداکرد ازدبیران کل احزاب و معاونانشان برای تشکیل جلسه هان جلسه ای که شاه اشاره کرده بود پیرامون چیزی که هنوز شکل نگرفته بود اصولا" ومعلوم نبود چه هست. بنابراین من جلسه شورای عالی اجرائی حزب را دعوت کردم فردای آنروزوتشکیل شد. خوب مسائل مختلف مملکتی منطقه حوادثی که پیش خواهد آمد مطرح شد. ده روز صبح وعصرجلسات شورای عالی اجرائی حزب تشکیل میشد. البته اینجا دونظربود. دکترعاملی بیشترنظرداشت برای اینکه به کیفیتی بایدفعالانه دراین برنامه شرکت کرد. خودمن وشایدیکی دوتن دیگرنظرکاملا" مخالف داشتیم که حزب میبایست که بطورکلی موضع بگیردوردکند. پس این دونظرمطرح بود و مورد بحث وبررسی وکنکاش. وازطرف دیگرآن دعوت هم شددرکاخ نخست وزیری. بهرحال طی ده روزکه شاید بیست جلسه تشکیل شد تمامی مسائل منطقه مسائل آینده ایران مشکلاتی که ممکن است پیش بیاید، مخاطراتی که ایران را تهدیدمیکند آنچه که گذشت دیگرمسئله کردها برای اینکه بعدطی همین روزها بودکه درواقع هرنوع کمک را به کردها قطع کردند وناچاربارزانی وبیش ازسی هزارمبارزان کرددروضع خیلی غم انگیزی آمدندبه این سمت به ایران. وضع شیعیان هم وضع خیلی غمباری شد. تمامی این مسائل مورد بررسی قرار گرفت. بهرحال همین طورهم که رویه بودضمن اختلاف نظرها سعی میشدکه برای نهضت و حزب به یک نظریه مشترکی برسیم. بالاخره به این نظررسیدیم یعنی این پیشنهادرامن کردم گفتم سوای این نمیتوانیم بکنیم یعنی من نخواهم کرد وآن اینست که اعلام انحلال حزب را نمیکنیم بلکه من بعنوان رهبرپان ایرانیست ورهبرحزب پان ایرانیست درواقع ماموریتی میتوانم بدهم به افراد که بنابه مصلحتهائی دریک ماموریتی شرکت بکنند ودرنتیجه پیامی رافرستادم که این پیام زیرعنوان پیام رهبرپان ایرانیست به همه ی پان ایرانیستها فرستاده شد که متضمن چنددستوربود که اولا" بنابه مصلحتهای خاص مملکتی

ودلائل دیگرکه درآن پیام ذکرشده بود براساس همان اصولی که همواره شما به آن پایبند بودید مبارزات را ادامه بدهید وبا حفظ پیوندهای نهضتی وفکری خودتان دراین مرحله ازفعالیتها حضورپیدا بکنید ودوم یا آن قسمت مهمتربه کلیه مسئولان پایگاههای حزبی و سازمانهای وابسته حزب دستورداده شده بودکه تابلوهای حزب را ودرفش های حزب را بردارید وتا اطلاع ثانوی نزدخودتان نگه دارید. بنابراین به این کیفیت اعلام شد باتوجه البته بررسی های وسیعی که درزمینه های دیگرکردیم واینکه اصولا" میخواستیم این اصل حفظ وحدت نظرضمنا" حفظ بشود. روزی که به این جلسه دعوت کردآقای هویدا روزی بودکه متن این پیام درروزنامه "خاک وخون" درج شده بود دراتاق نخست وزیری یعنی اتاق ویژه ی هیئت وزرا نشسته بودیم که هویدا آمد. کسانی که خوب درآن جلسه بودند مسئولان احزاب بودندومعاونین آنها که طبیعی است تعدادخیلی زیادی نبودند. هویدا واردشد با چهره ی خیلی برافروخته وعصبی نشست، جائی هم که نشست من سمت چپ اوقرارداشتم. باعصبانیت روکرد گفت،" بهرحال آقای پزشکپور نمیدانم شما هستید یانیستید؟" گفتم چطورهستم یانیستم؟ گفت،" ازاین پیام شما من که چیزی نفهمیدم." گفتم چرا نفهمیدید؟ گفت،" نمیدانم افرادتان چیزی فهمیدند یانه؟" گفتم آنها لابد میفهمند. گفت،" اگرهستید با این حرکت پس چطوردستوردادید این درفش ها وتابلوهای حزبی را بردارند وپیش خودشان نگه دارند؟" گفتم پس انتظارداشتیدکه بگویم آنها را بسوزانند؟ این پان ایرانیستها که نسبت به گذشته ی خودشان نادم نیستند، نسبت به مبارزات سیاسی گذشته ی خودشان نادم نیستند. کهالبته این خوب مفاهیم عمیقی را با خودش داشت. ایشان درنتیجه آنجا دیگرکاربه یک تعرض وتعارض بیشتری کشید. و ایشان گفت،"من ازحق دبیرکلی خودم استفاده میکنم ودرنتیجه با دبیران کل احزاب نمیتوانم کارکنم، با معاونان آنها کارمیکنم." درواقع این رایک تمهیدی پیداکردبرای اینکه عملا" فقط من دیگردرآن جلسات نباشم برای اینکه دبیرکل حزب ایران نوین که خودا وبود، دبیرکل حزب مردم هم که نبوداصولاً"آقای فضائلی بعنوان قائم مقام اداره میکرد دیگرمعاونی نداشت دکترصدرهم که مشکلی با هویدا نداشت بنابراین ازهمان جلسه به کیفیتی عمل شد، کیفیت

شدکه من درآن جلسات نبودم، دیگردرجلسات دکترعاملی میرفت . واین مقارن شدبا زمانی که انتخابات دوره بیست وچهارم میخواست آغاز بشود، خیلی فاصله زمانی نبودبین این چیز.. شایدهم اصولا" یکی ازهدفها بخصوص این بود که دوره بیست وچهارم دوره ای باشد که حتی آن مقدار از مبارزات پارلمانی هم که قبلا" بود نباشد دراین میان که این البته یک محاسبه اشتباهی بودکه کردند وضمنا " مسئله شکل گیری این کاربرنامه شکل گیری این کاربرنامه جدیدشروع شدکه اینجا دوطرزفکروجودداشت یکی طرزفکری که معتقد بودکه این مسئله بصورت یک نهضت وحرکت باشد که آنوقت درداخل این نهضت وحرکت با صطلاح سازمانها شکل بگیرند. یکی این نظریه که این را سخت هویدا دنبال میکرد این بودکه این حرکت ونهضت یا این حرکت جدید ذ" ملا" بصورت یک حزب دربیاید یعنی یک حزب درواقع دولتی دیگری که بالاخره این نظریه موفق شد که خودش را تحمیل کند ونه تنها یک چیزی بوجودآورند بصورت یک حزب دولتی بعدا " بلکه خیلی ضعیف ترونا توان تر از حزب ایران نوین . اما هنوزقبل ازاینکه حزب شکل بگیردمسئله انتخابات مطرح شدوشتاب هم داشتند درانجام انتخابات ومقرراتی را اعلام کردند که بموجب این مقررات بموجب آن طرح درهرحوزه ی انتخابیه شورائی تشکیل بشود چون هنوزتشکیلاتی بنام رستاخیزبوجودنیامده بود که درواقع این شورا بنام رستاخیز کاندیداهای انتخابات را معرفی کند. یک شورائی بود پیش بینی کرده بودندازچه گروههائی باشد وضمنا " درهرمحل دررأس این شورا در رأس این هیئت رئیس دادگستری محل بود . پس دریک چنین شرایطی ما مسائل را بررسی کردیم که دریک چنین برهه ای دریک چنین زمانی وباتوجه به آنچه که آینده ای که میدیدیم پیش میآید بتوانیم تا هرکجا که ممکن است ازاین پیچ وخم ها عناصری را ردکنیم وبتوانیم برویم به مجلس ودرمجلس بتوانیم موضع گیری بکنیم. بنابراین به پان ایرانیستهائی که واجدشرایط بودند وموقعیتهائی داشتند که درحوزه های متعدداین موقعیت ها راداشتیم به اینها دستورداده شدکه با استفاده ازاین فرصت ودراین موقعیت بروندوتقاضای کاندیداتوری بکنند. خوب، حوزه های متعددخوزستان مثلا" حوزه های طبیعی وبحق ما بود، حوزه انتخابی رضائیه مدتها بودکه حوزه بحق پان ایرانیستها بود، حوزه رودسرازاین قبیل بود

قزوین درچنین شرایطی بود پان ایرانیست . مناطق متعدددیگر. مناطق متعـــددی
ازکردستان باآن سوابق . بنابراین دراین حوزه‌های متعدد پان ایرانیستها رفتنـــدو
داوطلب شدند. شاید چیزی درحدود ۳۰ حوزه‌که البته‌دریک شرایط معمولی انتخاباتی صورت
میگرفت اگرتمامی این حوزه‌ها را مانمی بردیم دراکثریت این حوزه‌های انتخابی موفق
میشدیم. خودمن ازدوجا تقاضای کاندیداتوری کردم یکی ازخرمشهر یکی ازتهران .خرمشهر
به‌دلیل آن سوابق طولانی ، تهران هم دیگردرآن شرایط انتخاب شدن من مشکل نبود ، آن
شناسائی لازم را مردم داشتند بخصوص اینکه من پیش‌بینی میکردم درخرمشهر هویدا مشکلاتی
ایجادخواهدکرد به‌احتمال زیاد. یعنی درآن مرحله اعلام کاندیداتوری . درتهران آن
هیئت بررسی کننده‌وضع کاندیداها به‌کیفیتی بودکه‌به‌آن ترتیب زیرنفوذ هویدا نبـــود
بنابراین من خیالم آسوده‌بودکه‌هیئتی که‌درتهران هست آن کاندیداتوری مراتأییـــد
خواهدکردوزیرنفوذ هویدا به‌آن معنا قرارنمیگیرد. مثلا" درآن هیئتی کددرتهران بـــود
امثال آقای زهتاب‌فرد بودند. زهتاب‌فرد مردمیهن پرستی است ، مردباشرفی اســـت
مدیرروزنامه " اراده‌آذربایجان " ونقطه‌های مقاومتش را میدانستم ، اززمان پیشه‌وری
مبارزه کرد، مقاومت‌کرد تابعد وروابط فکریش هم باپان ایرانیست باخودمن محبتش را
وبعدهم اینکـــه اصولا" عنصرمقاومی بود وهبت . مثلا" درآنموقع درآن هیئت‌آقـــای
رضاقطبی بود. آقای رضاقطبی گذشته ازاینکه‌زمانی که دانش‌آموزبود عضـــو حـــزب
پان ایرانیست بودواز پان ایرانیستهای بسیارفعال دردبیرستان البرز سال دوم بـــود
که‌به پان ایرانیسم پیوست که یادم هست‌زمانی هم توده‌ای‌ها بازوی وراچاقو زدنـــد
ومنزل اوآنموقع یکی ازکانون های فعال پان ایرانیسم بود وغالبا " هم‌بعدها ایـــن
علاقه ودلبستگی خودش را حفظ کردوابراز میکرد تاحدی که‌مقدور بود تابهرحال تاحدی که‌من
متوجه بودم که خوب‌بدنیست این نکته‌را هم یادآوربشوم که چون درهمین زمان خانـــم
فریده‌دیبا مادر..

س - فرح.

ج - خانم فرح شهبانوی وقت ایران درمنزل پدرقطبی زندگی میکرد چون قطبی برادرزاده

خانم فریده‌دیبا است ، ایشان هم غالبا " با افکار روشنفکرها ومبارزات پان ایرانیستی آشنا بودند . گذشته از این موارد قطبی ازجهات گوناگون اختلاف نظربسیار با هویدا داشت ودرآن مرحله هم تا آنجا که بخاطرم هست وبرای من توضیح میداد ومنعکس هم بود اوهم از جمله کسانی بودکه عقیده نداشت بهرحال آنچه که بعنوان رستاخیز بودیا عنوان شده بود تبدیل به حزب بشود درحالیکه هویدا بشدت دراین مورد پافشاری میکرد . پس اختلاف نظر وسیعی هم بین قطبی وهویدا بود وخوب درچنان شرایطی تحت تاثیر هویدا نبود . یا رئیس دادگاه شهرستان تهران که درآنموقع یک مردمقاوم وپرهیزکاری بود تا آنجائی که من شناخت داشتم آقای مرتضوی اوهم کسی نبودکه تحت تاثیرآن اقدامات قراربگیرد بخصوص دریک چنین جمع وجوی که اینها بودند . پس من ازاین دوحوزه تقاضای کاندیداتوری کردم . در خرمشهر تعدادديگری هم تقاضای کاندیداتوری کرده‌بودند ازجمله مکی فیصلی شخصی بنام مکی فیصلی که اووخانواده او شاید ازمعدود خانواده‌هائی باشندکه چه‌درشهریور ۱۳۲۰ وچه دراین مرحله اخیرحمله عراق چنگ برروی ایران کشیدند که‌هم اکنون هم تا آنجائی که اطلاع دارم گویا درعراق هست .و این غالبا " ازطرف حزب ایران نوین وبخصوص هویدا تقویت میشد برای اینکه کاندیدای خرمشهرباشد ویکی دوبارهم درآن مواقعی که من کاندیدا نشدم درخرمشهر یا داوطلب نشدم چون فقط دودوره بود یکی بیست وسوم وبیست وچهارم که‌بهرحال درهردوره ازطرف مردم خرمشهرانتخاب شدم مکی فیصلی دریکی دودوره دیگر ازطرف حزب ایران نوین بعنوان نماینده‌درمجلس بود ازخرمشهر . بنابراین دردوره - بیست وچهارم هم اوکاندیدا شده‌بود وسخت ازطرف هویدا حمایت میشد . با این مقدماتی که بیان شد موجباتی را فراهم کردهویدا که‌آن هیئت درخرمشهر که‌بهرحال میتوانست بخصوص ازطریق رئیس دادگستری که‌بهمین منظور صادق احمدی وزیردادگستری باشد رفت به‌خرمشهر وبه‌این عنوان که پزشکپور درمخاطره‌است بهرحال آن عناصررا تهدیدکردندبه‌هرکیفیت وآنها خوب ، آن چندنفرنتوانستند مقاومت کنند آن هیئت آنجا رای به عدم صلاحیت من داد برای کاندیداتوری خرمشهر . این بعدمنعکس شد وخرمشهررا به غلیان وهیجان عجیبی بردوتقریبا " تمامی خوزستان را . مردم اعتراضاتی را شروع کردند ومغازه‌ها را بستندوشهر

درآستانه‌یک طغیانی قرارگرفت حتی . همزمان با این موضوع بخصوص هیئت تهران کاندیداتوری مرا تایید کرد وخوب من که ازطرفی عضوهیئت مدیره کانون وکلا بودم با آن سوابق درخوزستان ونماینده مردم خرمشهر این هیئت ردکرده بود صلاحیت من را ، حتی بطور مطلق ردکرده بود وهیئت تهران بطورمطلق تأییدکرده بود ودرنتیجه خرمشهروضع آشفته و ناراحت کننده‌ای پیداکرد به‌طبع خرمشهرهم مناطق دیگری ازخوزستان . بعددراین زمان رئیس آن هیئت تجدیدنظر نسبت به مسائل انتخاباتی تاآنجاکه بخاطرم هست دکترآموزگار بود . اوهم بهرحال روابط خیلی حسنه یادراین موارد درآن زمان وحدت نظری با هویدا نداشت . شاه درمسافرت بود . تاآنجائی که اطلاع دارم شاه گاه زمسافرت مراجعه میکند مسائل خرمشهر ، هیجانات خرمشهر ،خوزستان وآنچه که گذشته بودبا طلاع شاه میرسد . در نتیجه آن هیئت رسیدگی مجددمیکند ونظرهیئت بدوی خرمشهر فسخ میشودوصلاحیت من برای کاندیداتوری خرمشهراعلام میشود . دراین تاریخ تقریبا " حتی بیست روزازصدور کارتهای انتخاباتی گذشته بودتقریبا " ودرنتیجه آقای مکی فیصلی وکلیه‌عواملی که اوراحمایت میکردند بایک سرمایه‌گذاری وسیع درواقع تعداد زیادی ازکارتها راجمع آوری کرده‌بودند یاباید بگوئیم به‌روش معمول این قبیل کسان خریده‌بودند . بعدکه این اعلام نظرشد بازهم بعدازآن درگیری ها وکشمکش ها دراین مرحله اخیربا هویدا برای اولین بارهویدا زنگ زدبه‌من وگفت وخواهش کردکه ملاقاتی بااوداشته باشم دردفترنخست وزیری .

رفتم دیدم حسب المعمول دوباره اظهارتعجب کردکه‌چطوراینطورشد؟ گفتم چرا ازمن می پرسیدچطوراینطورشده‌بود شما بایدبگوئید . بهرحال ایشان خیلی اصرارکرد که حالا آنجا مدتی ازتوزیع کارتم گذشته‌وشما بیائید حالا ازهردوجا تاییدشدید قبول کاندیداتوری در تهران بکنید . البته من نپذیرفتم گذشته ازاینکه میدانستم اوچه‌برنامه‌ای دارد به احتمال زیاد یعنی تمام کوشش وتلاش این بودکه بخصوص من راه به مجلس پیدانکنم . ولی بهرحال برابرمردم خرمشهر آن مسئولیت رااحساس میکردم‌که حرکت کردم به خرمشهرکه بهر حال یکی ازوسیعترین مبارزات انتخاباتی شد . بهرحال موفق شدم درانتخابات خرمشهر .

درموقعی که درجریان انتخابات خرمشهربودم مسئله تشکیل جناحها درمجلس آینده مطرح شده بود، گفتگوهای بسیاربود درروزنامه‌ها هم مطالبی مینوشتند حتی معلوم است طبق معمول عده‌ای پیش‌بینی میکردندکه درمجلس یک جناح قوی که بوجودخواهدآمد با مرکزیت پان ایرانیستها جناحی ازناسیونالیستها خواهدبود که درنتیجه با قدرت شکل خواهد گرفت درمجلس آینده وتکیه‌گاه تحولات ودگرگونیهای وسیع خواهدشد که شاید اگرمی‌گذاشتندچنین بشود وضع طوردیگری میشد اولا" ، کما اینکه مجلس بیست وچهارم نشان دادکه برخلاف آنچه‌که دستگاههای دولتی وحکومتی فکرمیکردند مجلسی بودکه میتوانست پذیرای تحولات ودگرگونی هائی باشد . این مسائل سبب شدکه درواقع آن کادرمرکزی حکومتی یعنی هویدا ووابستگانش وهمکارانش هویدا ومهندس ریاضی ، هویدا وشریف امامی هویدا ودیگرخیلی هاکه عملا" دوباره کارها را قبضه‌کرده‌بودند تاآنجاکه‌توانستند مانع شدندازاینکه‌ازطرف این هیئت‌ها کاندیداهای پان ایرانیست اعلام نشود. دربسیاری ازحوزه‌های دیگرهم همین وضع را بوجودآوردند که‌آنوقت دراین حوزه‌ها وقتی نمایندگان کاندیداهای پان ایرانیست اعلام نشدند حمایت ما سبب شدکه‌نمایندگان حتی ناشناسی که ،یعنی کاندیداهای‌ناشناسی که قبلا" موردشناسائی مردم خیلی نبودند باحمایت پان ایرانیستها بعدکاندیداهای حزب یعنی کاندیداهای درواقع وابسته به حزب ایران نوین ووابسته به‌هویدا آن نوع کاندیداها موفق بشوندکه‌خوب بسیاری ازاینها هم درمجلس همکاریهائی را با ما شروع کردندکه‌سبب شد آن حالت خاص مجلس‌بیست وچهار بوجودبیاید. دوم اینکه هویدا اقداماتی کرد وآن اقدامات این بودکه دوباره آن مسئله تشکیل جناحهائی که‌شاه مطرح کرده‌بودبه‌یک مسیری ببرد که عملا" بازدراختیارخودش قراربگیرد. تاآنجائی که اطلاع دارم شاه‌را قانع کردوآماده‌کردبعنوان تشکیل جناحها دوجناح تشکیل بشود یکی جناح زیرنظر، بعدنامش شد پیشرو، دکترآموزگار یکی جناحی زیرنظر..

س- آقای هوشنگ انصاری .

ج - هوشنگ انصاری بنام جناح سازنده . هویدا با اجرای این برنامه ازنظرخودش به‌هدفهای جالبی رسید زیرا مدتها بودکه این دو هردورقیب سخت بودندبرای اودرمورد سمت نخست -

وزیری ، دکتر آموزگار و هوشنگ انصاری . بنابراین وقتی هویدا موفق شد که اینها را بعنوان لیدران این دوجناح بگذارد درواقع دیگر یک مقداری خیالش راحت شد برای یک مدتی یعنی اینها را از آن صحنه خارج کرد عملاً". دوم اینکه درواقع این دوجناح دوباره تبدیل شده به دوجناحی که زیرنظر رئیس دولت بودند ودوجناحی شبیه دوحرکت وابسته به حزب دولتی وبخصوص اینکه نگرانی او از اینکه ما آنجا تشکیل جناحی بدهیم دیگر برطرف میشد. یعنی همانچه بدبختی انجام گرفت عملاً" یعنی آنچه که بنام اقلیت مجلس شکل گرفت که مبارزات مهمی را درمجلس بیست وچهارم ادا ره کرد درواقع آن نمونه ای بود درحالی که اگر این توطئه نمیشد یا این برنامه اجرا نمیشد ما بطور معمول میتوانستیم برویم وداخل پارلمان بشویم هم با نیروی بیشتر با تعداد بیشتر وهمینکه از همان ابتدا یک جناح قوی تشکیل میشد، یک جناحی که آنوقت از امکانات تبلیغاتی ، وسائل ارتباط جمعی استفاده میکرد ،مسائل طوردیگری میشد که اصولاً" شاید آن مسائلی که بعد پیش آمد پیش نمی آمد یعنی حرکت اجتماعی حرکت مردم ، نارضایتی هائی که مردم داشتند ناراحتی هائی که داشتند این منعکس میشد به مجلس بمانند دوره شانزده که دکتر مصدق بود ، بمانند مواردیگر . بنابراین مسیر میشد مسیر مجلس ایران وآنچه هم که ما بطورکلی بررسی کرده بودیم این بود درحالیکه این برنامه ای که اجرا شد برابراین ارتباط طبیعی مردم ومجلس سنگ انداخت که حالا اقدامات بعدی خوب باز درهمین زمینه دنبال شد وبخصوص تردیدنیست که بردما وموفقیتی که من پیدا کردم برای اینکه کاندیدای خرمشهربشوم اعلام کاندیداتوریم بشود وبعدهم درانتخابات برنده شوم واحساس کرد این است که اورا مصمم کردیا اویا اینکه همفکران اورا هرکس که با او همفکری داشت که این طرح را پیاده بکنند . بنابراین بعدکه اعلام انتخابات شد من یک دوروزی هم درخرمشهر ماندم برای اینکه به مناطق مختلف خرمشهربروم واز مردم تشکربکنم . درهمین مدت بود که اعلام تشکیل این جناح به این دوکیفیت شد . من آمدم به تهران . روزی که رسیدم به تهران سه شنبه ای بود که هویدا نمایندگان دومجلس را یعنی منتخبین دومجلس را برای مجلس سنا وشورای ملی دعوت کرده بودبه هتل ، فکرمیکنم ، شرایتون که من تقریباً " ازراه -

رسیدم رفتم به آن هتل . آنجا که داخل محوطه سالن شدم بعداز چندلحظه ای به دکتر آموزگار برخورد کردم . او آمد و خوشحال و تبریک گفت . گفت ، " ضمنا " مطلبی دارم . " گفتم بله چیست ؟ گفت ، مثل اینکه یک نفری هم بودند این موضوع را گفت ، " شاهنشاه به شما پان ایرانیستها علاقه و اعتقاد دارند . " گفتم چطور ؟ گفت ، " چون وقتی با حضور آقای هویدا قرار شد که من مسئول یک جناح باشم و انصاری هم مسئول جناح دیگر هویدا از شاه پرسید ، " که پس قربان پان ایرانیستها چه ؟ " که اصلا " خود این سئوال نشان میدهد که از نظر شاه و از نظر آن برنامه این میخواست ما را شاید چها رمیخ کنند ودکتر آموزگار گفت که شاه در پاسخ گفت ، " خوب ، چون پان ایرانیستها عناصر میهن پرستی هستند لابد با آموزگار همکاری میکنند . " گفتم بهرحال متشکرم ولی این تبریک را باید خوب بیشتر به شما هم گفت که چنین نظری را ایشان ابراز کردند . با ز آن مورد را بررسی کردیم . گفتم بهرحال ، حال با هم می نشینیم مذاکراتی میکنیم ، با دکتر آموزگار ، آنوقت برنامه را مشخص میکنیم . نشستیم صحبت کردیم و در نتیجه گفتم بهرحال دید نسبت به جناحها چیز دیگری بوده ولی با این وجود حالا اگر شما طبق یک اصولی واقعا " هماهنگی کنید ومملکت را بسمت یک تحولاتی ببرید ما بسیار خوب یک جناح مقاوم ومبارزی تشکیل میدهیم که با این امکاناتی که میان نمایندهها ومنتخبین داشتیم ظرف کوتاه مدتی به کیفیتی عمل شد که نمایندگانی که با آن جناح همکاری میکردند اکثریت نمایندگان مجلس شدند والبته این واقعا " بهرحال به سبب حضور و همکاری چندتن بود در آنجا گذشته از خود ما در آن آقای رامبد نقش مهمی داشت و آقای بنی احمد به این جمع پیوست واین گروه یعنی پیشرو اکثریت مجلس را بدست آوردند . خوب ، پس وقتی اکثریت مجلس را بدست آوردند میبایست که عملا " دولت مورد نظرشان را تشکیل بدهند . قبل از اینکه کار به این مراحل برسد اقداماتی شروع شد البته دیگر در این مرحله من اصولا " همکاری دیگر با سازمانهای حزب رستاخیز نداشتم بلکه محل حزبی را ما حفظ کردیم وهمچنان آمد و شدما در محل حزب بود که اینهم ناراحتی بسیاری برای ایشان ایجاد کرده بود . چون وضع به این کیفیت شد و به این سبب نگرانی هائی پیدا کردند مقدماتی فراهم کردند بهرحال که حزب رستاخیز دیگر آن مدیریتش که خود دبیرکلش باشد بعد هم با تلقین به شاه و اعلام نظر

اووگرفتن نظرا واینطورا علام کردند که جناحها فقط درخارج ازمجلس میتوانند حضور داشته باشندنه درداخل مجلس ودرنتیجه درداخل مجلس‌نمایندگان بطور منفرد. هرکس وظائف‌نمایندگیشان راانجام بدهند. جناح درمجلس‌نمیتواند باشد چون اگراین وضع راپیدا میکرد مخاطره بود. ازهمین جابودکه بمرور میان ماودکترآموزگار اختلاف ایجاد شد یعنی ماازدکترآموزگارمیخواستیم که بایستد ودرواقع ازاین حضورپارلمانی جناح حمایت‌کند تابشود برنامه‌های مملکتی رااجرا کرد. این مدت‌زمانی بطول نکشید، ازاین زمان اختلافات ما وچندتن دیگرکه البته معدودبودنددراین زمان ولی نمایندگان پان ایرانیست بودند، تاآنجاکه بخاطرم هست، آقای بنی احمدبود،تقریبا " اختلافات شروع شد. اخلاق پوربودنماینده‌آبادان وچندتن دیگر. بنابراین به این کیفیت مجلس تشکیل شد، یعنی اجلاس رسمی مجلس‌طبق معمول وطبق سنت وآئین نامه‌با آمدن شاه به مجلس وبیان آن نطق افتتاحیه‌اش‌آغازشد. جلسه‌ای تشکیل شد به دعوت رؤسای دومجلس یعنی ایشان تاوقتی که طبق آئین نامه‌هیئت‌رئیسه جدید تشکیل نشود امورمجلس رارؤسای قبل اداره‌میکردند. گویا هنوزهیئت‌رئیسه انتخاب‌نشده بود، بله انتخاب‌نشده‌بود. در نتیجه دعوت‌کردند نمایندگان رادریک‌جلسه مشترکی ودراین جلسه هویدا هم آمدوازهمین جلسه برخوردا ساسی وقاطع ما با هویدا شروع شد. یعنی به این کیفیت که‌وقتی آقایان مهندس ریاضی وشریف امامی مطالبی گفتندبطورمختصر هویدا پاشد مطالب مفصلی رابیان کرد. خلاصتا " این بود که حالا دیگر دوره رستاخیزاست، ما باهم اختلافی نداریم همه دریک مسیرهستیم بنابراین آنچه که‌درآئین نامه مجلس‌بعنوان باصطلاح دور دوم‌بررسی نسبت به لوایح است‌که البته اصطلاحا " میگویند شور دوم، شوردوم. پس‌آن دیگرخیلی ضرور بنظرنمیرسد وبهتراست‌که آقایان وخانمهای نماینده نظرات خودشان رادر شوراول که بیان میکنند اگرموردتأیید کمیسیونها قرارگرفت‌که چه‌بهتر اگرقرارنگرفت‌که‌درهمان کمیسیونها نظرات رابیان میکنند.

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور
تاریخ مصاحبه : ۶ آوریل ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۲

که در همان کمسیونها نظرات را بیان بکنند وبعد دیگر قبول کنند هر گزارشی را که کمیسیون داد آن گزارش بیاید به شور دوم ومجلس به آن رای بدهد، یک چنین مطالبی را بیان کرد ونسبت به مطالب ایشان هیچکس از روسای دومجلس هم اعتراض نکردند کسی هم چیزی نگفت وهمانجا من دستم را بلند کردم وبهرحال پا شدم وصحبت کردم واعتراض کردم به صحبتهای ایشان بشدت. گفتم آنچه که ایشان گفتند بهرحال نظرایشان را به این نکته من جلب میکنم ضمن اینکه خیلی تعجب میکنم چطور آقایان رؤسای دومجلس سکوت اختیار کردند. اما آن نکته اینست که ماحال بدو مناسبت مقید ومتعهد هستیم برابر قانون اساسی. یکی به سبب اینکه نماینده مجلس هستیم وقسم یاد کردیم که از قانون اساسی صیانت کنیم. بنابراین یادآور میشوم که باحتمال زیاد نه ضرور نیست چون ادای سوگند قبل از انتخاب هیئت رئیسه است نه، بنابراین هنوز هیئت رئیسه انتخاب نشده بود ولی ادای سوگند شده بود. یکی به این دلیل که به اعتبار نمایندگی از طرف ملت ما ادای سوگند کردیم که حافظ قانون اساسی باشیم دوما" به سبب اینکه در رستاخیز اعلام شده قانون اساسی یکی از اصول مهم ومورد تاییدو باورما است بنابراین به این دو سبب ما میبایست که از نصوص قانون اساسی حمایت کنیم به آن پایبند باشیم وآنچه که حالا آقای هویدا بیان کردند اینها بالمره با قانون اساسی مغایر است زیرا آن وظیفه ای را که نمایندگان وکل مجلسین به نمایندگی از طرف مردم درمورد لوایح ووضع قوانین ایفا میکنند متبلور میشود در شور دوم زیرا شور اول فقط پیشنهادات است

درکمیسیونها هم بتعدادمعدودی هستندوبرای اینکه‌نظرکل مجلس گرفته بشود بعددوباره لایحه میآیدبه‌شوردوم‌بنابراین ایفای نقش‌نمایندگی نماینده‌ها وایفای نقش وظیفه مجلس درشوردوم فقط قابل تصوراست. بهمین دلیل است‌که ازابتدای مجلس‌تاکنون کلیه آئین نامه‌های مجلس شوردوم راطی مقررات وتشریفات خاصی پذیرفته واعتبارخاصی برای آن قائل شده . پس‌این اظهارات شماآقای هویدا مخالف‌با قانون اساسی است ومن متاسفم که‌هنوزکه‌کارمجلس‌شروع نشده‌شما باحضورآقایان مهندس‌شریف‌امامی ومهندس‌ریاضی چنین مطالبی رابیان میکنید ومن انتظاردارم مطالب خودتان راپس‌بگیرید . البته‌در اینجا دیگرتعدادی ازنماینده‌هائی هم که حاضربودند تأییدکردند بطوریکه‌هویدا ناچار شدکه‌دوباره پشت میکروفون بیاید واین راتوضیحاتی بدهد برای اینکه منظورمن اینطور نبودومسائلی ازاین قبیل . ولی درواقع ازهمان جلسه مبارزه‌ی رودرروی ما شروع شد وموضع پان ایرانیستها دربطن مجلس‌ومقابله‌با این نوع اقدامات مشخص‌شد وتقریبا "آنچه راکه فکرمیکردندوبهمان دلیل اصولا" نگذاشتند به‌آن کیفیت انتخابات انجام بشود ویاجناحهائی به‌آن صورت درپارلمان‌شکل بگیرد این روشن ترشد برای ما . ولی بهرحال مابه‌این کیفیت کارپارلمانی خودمان رادردوره بیست وچهارم آغاز کردیم . بنابراین برهمین اساس که‌حسب معمول دیگرتجدید انتخابات شدبرای هیئت‌رئیسه مجلس یعنی انتخابات هیئت‌رئیسه مجلس‌انجام شد وسایر ارگانها این اقدامات دنبال شد . البته این مسائلی که آنجا مطرح شد گذشته ازشناسائی که‌ما غالب‌نمایندگان همانطوریکه‌گفتم داشتیم وغالب‌نمایندگان آمدند درآن جناحی که ما معرفش‌بودیم اما ضمنا " همینکه‌اعلام کردندکه‌اصولا" هیچ نوع جناح متشکلی جناحی درمجلس‌نمیتواند باشد درواقع تقریبا " نماینده‌ها راآزادمیکردواینها درمواردبسیاردرکارهای پارلمانی ما رایاری میکردند . ازجمله این موارد مهم عبارت‌بود ازانتخاب‌رئیس کمیسیون عرایض‌مجلس که‌این یک مرحله‌ی مهمی است‌درتاریخ مجلس مشروطیت ایران . این رامیبایست یادآوربشوم‌که‌کمیسیون عرایض‌مجلس یکی ازمهمترین کمیسیونهای مجلس‌بود بهمین دلیل تنهاکمیسیونی است دریکی ازاصول قانون اساسی ازاین کمیسیون نام برده‌شده ،کمیسیون عرایض‌مجلس‌شورای

که گفته است این کمیسیون مرجع دریافت تظلم مردم وانعکاس نظرات مردم به مجلس است وازطرف مجلس این نقش مهم نظارت برقوه مجریه اینها را ایفا میکند. چنین مضمونی درآن اصل مربوط به کمیسیون عرایض هست. کمیسیون عرایض برای دوره های متعددازچنین موقعی برخوردار بود یعنی بطوریکه تمام غالب مسئولان اجرائی را ازنخست وزیرگرفته تا غیرو به کمیسیون دعوت میکرد ودرکمیسیون عرایض به نمایندگی مجلس بروی همه مردم باز بود وآنها تظلم میکردند. ازجمله خصوصیات دودوره قبل ازریاست آقای مهندس ریاضی این بودکه عملاً" این کمیسیون عرایض جزبرای مدت کوتاهی تعطیل شده بود ودردوره بیست وسوم که ما درمجلس نبودیم حتی درساختمان کمیسیون عرایض را بسته بودند وعملاً" کمیسیون عرایض را تعطیل کرده بودند. خوب، دراین دوره مجدداً" مسئله کمیسیون عرایض مطرح شد وتعدادزیادی ازنمایندگان ازمن خواستندکه من داوطلب ریاست کمیسیون عرایض بشوم. پس شد این مرحله دوم مبارزات ما. دراین مورد جبهه گیری وسیعی شد اما چون همانطوریکه گفتم نماینده ها آن حالت را پیدا کرده بودند بهرحال دراین مبارزه این حرکت برنده شدومن شدم رئیس کمیسیون عرایض. ولی رئیس کمیسیون عرایضی که بهرحال رئیس مجلس سخت مقابله میکرد محل نداشت، دفترنداشت، منشی نداشت وهیچ. یکی ازدوره های سخت مبارزه بود. بالاخره موفق شدیم وکمیسیون عرایض درهمان ساختمان قدیمیش مستقر شدودرکمیسیون عرایض بروی مردم بازشد وبعدازچندین سال گروههای عظیمی متظلمین و مراجعین واینها آمدند که حتی ازجمله بسیاری ازاین همکاران دوست عزیزمان آقای نزیه که درسازمان بیمه های اجتماعی بودندومشکلات داشتند وبسیارکسان دیگربه کمیسیون عرایض آمدندو کمیسیون عرایض دستگاههای اجرائی رادرمورد شکایات وتظلمات مردم درمورد قانون شکنی ها تحت پرسش ورسیدگی قرارداد وحسب آئین نامه ماهبه ماه گزارشهائی ازبررسی های کمیسیون عرایض راکه بررسی هائی بودنسبت به کل مشکلات مملکت به مجلس میدادیم. دراین مدت خیلی بیش ازپیش من واقف شدم که چه توفانهائی درمملکت هست وچه اقداماتی درسطح وسیع صورت میگیرد برای اینکه بااین طغیانها دامن زده بشود وچه ظلمهائی وچه ستم هائی صورت میگیرد وبهرحال طبق آن اختیاراتی که قانون اساسی داده بود

وآئین نامه مجلس ازهیچ موردی نبودکه ما بگذریم وتحت پرسش وبررسی قرا رنگیریم . این سبب توسعه اختلافات با مهندس ریاضی ومراجعات مکررا وبه شاه که حتی شنیده بودم گفته بود یا فلانکس باید رئیس کمیسیون عرایض باقی بماند یا من رئیس مجلس . البته این پیغام آورده شدبرای من . گفتم که من که رئیس کمیسیون عرایض خواهم بود تا وقتی که نماینده ها رأی دادند وتجدیدانتخاب بشود ، دیگرایشان هم نمیدانم تصمیم گیری با خودش است که میخواهدرئیس مجلس بماند یا نماند . البته اگرتوصیه مرا میخواهند بهتراست که نمانند که حالا بعدهم روی این مسائل اقداماتی شد . این مراحل دنبال شدودرنتیجه درمجلس هسته پان ایرانیست عملا" حضورخودش را ، شکل متشکل خودش را نشان داد ، سایرین هم همکاریهائی میکردند . ازاینجا اقدامات وسیعی شروع شدبرای اینکه آن اندک اطلاعی را هم که مردم ازطریق روزنامه ها یا رادیوتلویزیون پیدا میکردند ازمجلس آن دریچه را هم مسدود کنند . بنابراین بطور کلی این برنامه را اجراکردند که هیچ چیز ازکارمجلس بخصوص مجلس شورای ملی واقدامات نمایندگان درروزنامه ورادیووتلویزیون منعکس نشود .
این حالا همان سال اول کارمجلس بود ، مجلس بیست وچهار بطوریکه درروزنامه ها مثلا" مینوشتندکه اگرفرض کنید نماینده مثلا" آبادان صحبت کرده بود مینوشتندنماینده آبادان صحبت کرد دیگرحتی نا منماینده چه هست یا چه گفت مطلقا منعکس نمیشد . اگرنماینده آبادان صحبت کرده بودکه سه نماینده دارد آن حوزه مینوشتند اصلا" نماینده اول آبادان صحبت کردیا نماینده دوم آبادان دیگرمطلقا هیچ . درواقع درهای مجلس بطورکامل بروی مردم بسته شد وهیچ نوع انعکاسی نبودفقط کمیسیون عرایض بسختی کارخودش را دنبال میکرد ولی این مبارزات واین اقدامات درمجلس بود ولی کسی مطلع نبود . تااینکه یک برخورد شدید ما با دکترآموزگارکه آنموقع وزیرکشوربودوهنوزعنوان لیدری جناح پیشرو را داشت در همین مورد بودکه من یادم هست درآن جلسه به ایشان گفتم که بنا براین بهتراست اعلام کنید بجای اینکه مینویسید نماینده اول مثلا" آبادان یا نماینده پنجم فلان منطقه اعلام کنید متهم ردیف یک ، متهم ردیف دو وشما به این کیفیت عمل کردید واین مملکت را بسمت یک

حوادث سختی خواهدبردکه‌ازهم می پاشاند. البته این مسائل درمجلس هم گفته میشد ولی انعکاسی پیدا نمیکرد. واین زمان دیگرهماهنگ شده‌بود بازمانی که کم‌کم اقدامات سازمان سیاسی ـ نظامی شکل گرفته بود، حوادث جنگل پیش‌آمده‌بود.

س ـ سیاهکل.

ج ـ سیاهکل. اقدامات گروهی ازمجاهدین پیش‌آمده‌بود یاگروههای مشابه که کرارا" من هشدارداده‌ام که مجلس میبایست مرکز پذیرش ناراحتی های مردم باشدواین رابطه برقرار بشود واگرشما اینکاررانکنید بیگمان ابتدا به‌صدای گلوله‌ها پناه خواهندبردوبعدبه‌طغیان وبعدبه‌عصیان وبعدبه‌انقلاب. پس‌این مواردبدنبال میشدوبشدت مجلس رادرمضیقه‌گذارده بودندوضمنا" غالبا" نمایندگان همکاریهائی داشتند وهسته البته این مقاومت هنوز پان ایرانیستها بودندتا آنموقع، هنوزشکل کامل نگرفته بودندومبارزات هم دراین جبهه‌ها بود. تااینکه یکی دوبارهم پیغام آوردندکه اگراقدامات رابهمین کیفیت ادامه‌بدهید ازشما سلب مصونیت خواهیم کرد که البته پاسخ من این بودکه بهرحال من اقدامات قانونی خودم راانجام میدهم شماهم هرکارمیخواهید بکنید.

س ـ پیغامها ازکجا بود آقا؟

ج ـ این نوع پیغامهارا بعنوان پیغام شاه میآوردند. درنتیجه این مسائل دنبال شد تااینکه یکی ازمراحل بحرانی کاروبخصوص درگیری بادولت هویدا موقعی بودکه‌رمزی عطائی راکه فرمانده‌نیروی دریائی بود به‌سبب واتهام یکی ازوسیع ترین وچشم گیرترین اختلاس‌ها درکارنیروی هوائی وگویا این ساختن این بندرچاه‌بهار وموارددیگرتعقیب کردند بازداشت کردند. شاه هماندروزمصاحبه‌ای کرده‌بود دراین موردکه من بطرف مجلس میآمدم این مصاحبه رادرروزنامه‌آیندگان خواندم واز آن طریق ازحدوث این واقعه اطلاع پیدا کردم. آمدم مجلس رفتم پشت تریبون برای نطق پیش‌ازدستوروبهرحال مواردمتعددی رایادآور شدم وبعدهم سئوالی رادرش موردادم به‌مجلس‌ازدولت هویدا وهمانجا بودکه یادآورشدم که‌بعقیده‌ی من بعضی ازمقصرین دولتی یامختلسین اینهامختلسین عادی یامقصرین عادی

نیستند بلکه باستنباط من اینها مقدمین علیه امنیت مملکت هستندوطبق ماده ۳۱۷ اینها هرگاه چنین جرائمی را مرتکب شده باشند وچنین اقداماتی را انجام داده باشند اینها مجازاتشان درآن ماده پیش بینی شده برای مقدمین علیه امنیت مملکت . وهمانجا بیان کردم که شما بهرحال تعدادی ازدانشجویان را ، جوانها را بعنوان اینکه کتابی خواندند یا تظاهری علیه رژیم کردند چه بسا محکوم به اعدام کردید ولی کسانی که این اقدامات را میکنند اینها را یا ارفاق میکنید یا مختلس عادی قلمداد میکنید . این مسئله ی اتکا برماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش که دلائل قضائی دارد که درآنجا هم اشاره میکند به کسانی که علیه رژیم اقدام کنند وهم کسانیکه مقدم علیه امنیت مملکت هستند ، بنابراین معلوم است توجیه کردم که منظورمقنن دراین مورد ماده ۳۱۷ که مجازات اعدام برایش پیش بینی شده تنها کسانی نیستندکه علیه رژیم مشروطه سلطنتی اقدام کنند ،کسانی هم هستندکه علیه امنیت قضائی مملکت ، امنیت اقتصادی مملکت وامنیت مملکت بطور اعم اقدام کنند . اگریک فرمانده نیروی دریائی دریک چنین تاراجی شرکت بکند این مقدم علیه امنیت مملکت است . اگریک وزیری یک نخست وزیری حاکمیت ملی را نقض کند این مقدم علیه امنیت مملکت است . بنابراین مملکت درچنین شرایطی است وجز یک چنین اقدامی رسیدگی به حسابها ورسیدگی به تظلمات مردم هیچ راهی نیست . آنجا این سئوال را که شش مورد بود دادم که دولت چه کرده؟ ودرهمین موردهم پاسخ بدهید وگزارش بدهید چه عوا ملی را ، چون مدتها بود مسئله فساد اداری وانقلاب اداری مطرح بود چه عوا ملی را - تعقیب کردید . آن قانون مسخ شده ازکجا آورده ای ؟را تاکنون تاکجا اجرا کردید؟ شش مورد بودکه گزارش خواستم که البته اینجا جنجالی به پا شد یعنی یکی ازمراحل سخت دیگر موضع گیری های هویدا بودبرا براین حرکت مجلس وبازدست به اقداماتی زدندبرای اینکه این سئوال را پس بگیریم وحتی فردوست ازطرف شاه پیغام فرستاد که ایشان ناراحت هستند ومیخواهندکه شما این سئوال را پس بگیرید . که من درپاسخ گفتم خیلی متعجب هستم زیرا اولا" این سئوال متعاقب مصاحبه خودایشان بوده، ثانیا" این سئوال بسود مشروطه سلطنتی

ایران است وثالثاً " مملکت دریک مراحلی سختی است که اگر به این مسائل توجه نشود ما با آنها بطورقطع روبروخواهیم شد. ورابعاً " برای اینکه من چنین کاری نخواهم کرد بنابراین بهمین کیفیت نظرات مرا به عرض ایشان برسانید. ودرنتیجه سئوال را پس نگرفتم ولی خوب این مسائل واین کشمکش ها ادامه داشت ومبارزات بمرور شکل میگرفت تا رسیدبه دیگرزمانی که درتعقیب این اقدامات تاچار ازتغییرهویدا شدند ومصادف شد با زمانی که آموزگار را کاندیدا کردند برای نخست وزیری .

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۸ آوریل ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱۳

ادامه مصاحبه با آقای محسن پزشکپور درروز ۱۹ فروردین ۱۳۶۳ برابربا ۸ آوریل ۱۹۸۴ در شهرپاریس ـ فرانسه ، مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای پزشکپور، درنشست قبلی رسیده‌بودیم تا به اینجا که آقای دکترآموزگار به سمت نخست وزیری ایران تعیین شدند ومن میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که برای ما توضیح بفرمائیدکه شما خاطره‌ای دارید درمجلس شورای ملی که برای تاریخ ایران مهم باشد ازآن دوره‌ای که ایشان به نخست‌وزیری منصوب شدند؟

ج ـ یعنی درواقع رسیدیم به آنجاکه ایشان درنظرگرفته شد ازطرف شاه برای نخست‌وزیری. دونکته را میبایست‌که یادآوربشوم‌که‌درگفتگوی قبلیمان به آن اشاره‌ای نشدکه‌ازاین قبیل مسائل بسیارهست ولی این دونکته حائزاهمیت است ازنظرآگاهی وحوادث ایران وتاریخ چندسال گذشته ایران . یکیی اینست که بدنبال اعتراضات ومبارزات وسیعی که صورت‌گرفت ظاهرا " فکرکردندکه بیایند وپست نخست وزیری راودبیرکلی حزب رستاخیز راکه توأم بود اینها راازیکدیگرجدابکنند . بنابراین طی کنگره‌ای که برای حزب رستاخیز تشکیل دادند آقای دکتر آموزگار که آنموقع وزیرکشوربود به سمت دبیرکل حزب ایران نوین تعیین شد به سمت دبیرکل حزب رستاخیزکه در واقع فرق چندانی هم بین آن دونبود، یعنی حزب دولتی . بنابراین دیگرهویدافقط نخست‌وزیربود وآقای آموزگار دبیرکل حزب رستاخیز شد . نکته دوم که درشکل گیری اقلیت

مجلس آنچه‌که بعدها بنام اقلیت مجلس معرفی شد مجلس بیست‌وچهارم بررسی ها وبیان مطالب ازطرف نمایندگان پان ایرانیست وبرخی دیگرنمایندگان درواقع مخالف دولت بود نسبت به آخرین لایحه‌ای که هویدا درزمان زمامداری خودش به‌مجلس داد یعنی لایحه بودجه کل کشوردراسفندماه ۱۳۵۵ که‌میشود لایحه بودجه کل کشوربرای سال ۱۳۵۶ که‌دراسفندماه ۱۳۵۵ به‌مجلس داد. نسبت به‌این لایحه خوب نمایندگان پان ایرانیست به‌مانندموارد دیگرومواقع دیگر بعنوان مخالف ثبت‌نام کردند وازجمله کسانی که بعنوان مخالف ثبت‌نام کرد آقای احمدبنی احمد نماینده تبریزبود. ایشان تااین زمان که‌نام بردم کم‌وبیش همکاریهائی باما داشت یا ماکم‌وبیش همکاریهائی با اوداشتیم ولی هنوز شکل کامل نگرفته‌بود این همکاریها. من به یادم هست دریکی ازجلساتی که شاید دیگرادامه‌داشت تا یازده شب یعنی یازده بعدازظهر که آقای بنی احمد مشغول بود صحبت میکرد بعنوان مخالف با لایحه.مسائلی را بیان میکرد وبسیاری ازنمایندگان مجلس هم مجلس را یعنی جلسه مجلس را ترک‌کرده‌بودند زیرا درهنگام بررسی نسبت به لایحه بودجه کل کشورطبق آئین نامه مسئله اینکه حضوراکثریت نمایندگان حاضردرمرکز درجلسه ضرورت داشته باشدمنتفی بود. بنابراین با وجودهرتعدادی بحث همچنان ادامه‌پیدا میکرد. خوب، ازساعت نه صبح طبق معمول جلسه شروع شده‌بود ادامه داشت تاموقعی که ساعت یازده شب بود بنابراین یک تعداد معدودی ازنماینده‌ها درجلسه بودند وآقای بنی احمد هم مشغول صحبت بود ومسائل عمومی مملکت را مطرح میکرد زیرا لایحه بودجه کل کشور وقتی مطرح میشدازآنجاکه به‌تمامی مسائل مملکت مرتبط بود پس هرنماینده‌ای میتوانست طبق آئین نامه‌ومقررات قانون اساسی ومقررات آئین نامه آنچه‌راکه مربوط به‌مسائل مملکتی چه‌نسبت به گذشته وچه آینده میدانست یا موردنظرداشت بیان بکند. دراین هنگام من درمجلس بودم درجلسه بودم حسب‌المعمول می نشستم تاهرزمانی که‌بطول می انجامید. آقای بنی احمد مواردی را بیان داشت درخصوص اینکه بهرحال اینکه مدام ازانقلاب شاه و ملت سخن گفته میشود این انقلاب دوبازو دارد. اگریک بازوی آن ازسطح بالا باشد یک

بازوی قوی ترآن سطح عام است که مردم هستند. در این موقع دکترسعید که آنموقــــع نایب رئیس مجلس بود وعملا" نقش اداره اکثریت موافق دولت را بعهده داشت بناگهــان حمله سختی به بنی احمدکرد وتقریبا." جملاتی را بیان کردحاکی ازاینکه شما آقای بنی احمد علیه مصلحت عمومی وقانون اساسی سخن میگوئید. درواقع مطالب ایشان را تحریف کــرد بنی احمدهم که خسته شده بودوپشت تریبون بود شاید چندلحظه حالت بررسی کننده ای ـ پیداکرد یعنی گیج شدکه اصولا" این حمله چه موردی داشت ؟ من که حدس زدم درواقــع مقدمه ی یک پرونده سازی را فراهم میکنند. ازآنجا خطاب کردم به دکترسعید ازروی همان صندلی که نشسته بودم که چرا مداخله میکنید؟وچرا بجای سخنران شما استنباطهای شخصی خودتان را بیان میکنیدوساکت باشید وگوش کنید. این اعتراض من سبب شدکه یک چنــد لحظه ای فرصتی پیش بیاید که آقای بنی احمدمجددا " آن حضورذهن لازم را پیدا کنـــدو مطالبش را ادامه بدهد. وضمنا " هم دکترسعید که با بزنامه ای این مطلب را بیان کرده بود خاموش بشود. درواقع ؛ ازآن لحظه ببعد یک همکاری نزدیک تری بین بنی احمدوپــان ـ ایرانیستها شروع شدکه این نطقه ی ، یعنی نمیشود گفت نطقه ی اقلیت مجلس را ، بلکه یک شکلی دادبرای آن حرکتی که بعنوان اقلیت مجلس نامیده شد. البته بعدها ازآنجــا که حزب رستاخیز فکرمیکردکه خودبخود هرنماینده ی مجلس عضو حزب رستاخیز هم اســت آقای بنی احمدرا به یک محاکمه حزبی فراخواندند که آن شرح دیگری دارد وبحث دیگری . ولی منظورمن اینجا بیان این نکته بود که ازاین جلسه ببعد همکاری نزدیکی بیـــن نمایندگان پان ایرانیست وبنی احمدبوجودآمدکه این برای شکل گیری اقلیت مجلس موثـر بود. البته همین جا این موضوع را توضیح بدهم وبگذرم به ـ رپیشنهادشد یا بررسی شـد که ما برای این گروه متشکل اقلیت مجلس چه نامی بگذاریم؟ معمولا" نامهائی میگذاشتند فراکسیونهای مختلف را . مثلا" ماپان ایرانیستها که دورهم بودیم میتوانستیم نــام خودمان را بگذاریم فراکسیون پان ایرانیست درهمین دوره بیست وچهارم یا برخی کــه آمدندبا ما همکاری کردند پیشنهادمیکردندکه نامی را انتخاب کنیم . ولی ازآنجاکه فکــر

میشدکه این حرکت حالتی داشته باشدکه یک وضع خاص دربسته ای را پیدا نکندوتقریبا "
بتوانددرمراحل ومدارج مختلف هرحرکت اصلاح طلب وهماهنگ با اصل این حرکت را بخودش
جذب کند به این نتیجه رسیدیم حالا چه لزومی داردکه اصولا" ما نامی برای این بگذاریم کما ـ
اینکه دریک مراحل نزدیکتر، مراحل اولیه یا مراحل قطعی ترتعداد خیلی فشرده تری
با هم همکاری داشتندودرمواقع دیگر تعدادبیشتری می پیوستند. مثلا" موقع طرح لوایح
متعدد این اقلیت یا این حرکت فرض کنید بجای هشت نفر نه نفر ده نفر تعدادش میرسید
به بیست نفر. یا دریک حرکت پارلمانی دیگرتعدادش میرسیدبه سی نفریا چهل نفر که
تا این حدودهم رسیدتا پنجاه وچندنفرهم اتفاق افتادکه با این حرکت درمواردی همکاری ـ
کردند. بنا براین به این سبب درواقع درطول تاریخ مبارزات پارلمانی ایران یک
حرکت مخالف دولت یا یک حرکتی که بهرحال بعنوان اصطلاح قانونی با این نام اقلیت
محسوب میشد نام خاص فراکسیونی را رو خودش نگذاشت درنتیجه مشهور شدبه اقلیت
واین اصطلاح اقلیت مخصوص به این دوره است. البته درگذشته هم بودولی غالب این
فراکسیون های اقلیت نام داشتند ولی دردوره بیست وچهارم ما تبری کردیم ازاینکه
نام خاصی رادرنظربگیریم ودرنتیجه معروف شدبه اقلیت. که این جلسه یعنی این
طرح لایحه بودجه کل سال ۱۳۵۶ که ازطرف دولت هویدا در ۱۳۵۵ آمدبه مجلس یعنی تقدیم
مجلس شد تقریبا" دیگرنشان میدادکه دولت هویدا روبه سقوط است یعنی مواضعی که
مجلس گرفت وحتی سایرنمایندگان هم بهمین کیفیت یعنی واقعا" میتوانم بگویم کمتر
نماینده ای بودحتی اگربعنوان مدافع لایحه دولت میآمد اسما" بعنوان مدافع وموافق
میآمد اما زیرعنوان موافق آنوقت شروع میکردبه بیان مشکلات وناراحتی ها ونابسامانی ها.
بنا براین احساس میشد تغییردولت هویدا ودرهمین زمان بودکه من بعدسفری آمدم به
اروپا برای معالجه ناراحتی قلبی ووقتی مراجعت کردم به ایران با این درگیریهائی که
با هویدا داشتم با این وجودخواستم که اورا ببینم وبهرحال رفتم ودیدارمفصلی با اوداشتم
ومن شایدازاروپا یک چمدان ازنشریاتی راکه عناصردرواقع مخالف منتشرمیکردندبردم

وریختم روی میز ایشان وگفتم اینها نشان میدهدکه مملکت درحال ازهم پاشیدن است و بهرحال من مطالبی را دارم ، مسائلی هست وهمان مسائلی که طی سالها مدام تکرارکردم بیان کردم وشرایط بهکیفیتی است که امکان شما هرنوع دیداری را با شاه ازبین بردید بنابراین من این نظرات ومطالبی را که نسبت بهوضع کنونی مملکت وحوادث آینده مملکت دارم مینوسم وشما بهرحال وظیفهدارید که این را باستحضار شاه برسانید ودرنتیجه نسبت بهکل مسائل مملکتی ومخاطراتی که پیش آمده وحوادثی که درآینده پیش خواهدآمد وراهحلهائی که بنظرم میرسیدکهخلاصتا " عبارت بودازاجرای قانون اساسی ، عبارت بود ازانحلال حزب رستاخیز ، عبارت بودازتجدید انتخابات ، عبارت بود ازتعقیب متجاوزین بهحقوق عمومی وبیت المال مملکت اینها راتنظیم کردم ودادم بههویدا . البته ایشان گفت ،" من بهاستحضار شاه رساندم".وازطریق دیگرهم مطلع شدم که بهرحال این نامهرا بهشاه دادهبود وظاهرا " شاه نسبت به آنچهکهدراین نامهبوده ظاهراً رنگرانی کردهبود یعنی ازمسائل مطروحه دراین نامهوریشهها ودلائلش ناآگاه نبود آن دلائل اجتماعی و سیاسی .

س ـ آقای پزشکپور دراین زمانی کهشما این نامهرا دادید بهآقای هویدا آقای هویدا نخست وزیربودند یا وزیردربار ؟

ج ـ نخست وزیربود .

س ـ هنوزنخست وزیربود .

ج ـ نخست وزیربود . که درنتیجه کل این مسائل سبب شدکه هویدا تغییربکندولی البته درواقع خیلی بجا بودکهبا تغییرهویدا مملکت براساس یک برنامهی صحیحی اداره میشد یعنی مجلس درموضع خودش میتوانست عمل کند ، میگذاشتند عمل بکند وبهرحال چهرهای که بتواند مشکلات ومسائل مملکتی راحل کند میآمد ولی بجای این نوعاقدامات رفتند بسراغ دکترآموزگار وایشان را معرفی کردند . دکترآموزگار رامن شخصا " کما اینکهکرارا " در مجلس هم یا درمحیط های مختلف بیان کردم او را یک متخصص خوبی میدانم .

س ـ تکنوکرات .

ج - تکنوکرات . یک تکنوکرات خوبی است . تکنوکرات میتواند یک قسمتی از یک سازمان مملکتی را اداره کند ولی نمیتواند کل جامعه را اداره کند . او باید در خدمت و اختیار یک نظام اداره کننده جامعه باشد . این یک برداشت کلی من است اینستکه این اصطلاح استبداد تکنوکراتها اصطلاحی بودکه در بحث‌ها یمان ما مطرح کردیم و این یک واقعیت بود . یعنی آنچه که ایران را طی بیش از سیزده سال یعنی از زمان منصور به بعد از زمان نخست وزیری حسنعلی منصور ببعد بسمت سقوط برد بیشتر گذشته از دلائل دیگر این حاکمیت مطلق تکنوکراتها بود و در نتیجه چون اینها فقط تکنوکرات بودند بنا براین میخواهم بگویم که در هیچ موضع مستقل فکری و ایده‌ئولوژیکی و بینش خاص سیاسی قرار نداشتند پس خواه و ناخواه پیوند پیدا میکردند با نظرات شاه و یا نظرات دیگران که به شاه تلقین میکردند و فقط ابزار و آلاتی بودند در مسیر اجرای آن چند نظراتی و دکتر آموزگار از این جهت چهره مشخص تکنوکراتها بود . یعنی هم تکنوکرات خیلی خوبی بود و در نتیجه چون تکنوکرات خیلی خوبی بود آنوقت ظاهرا " جز سخن شاه چیزی را بلد نبود ، چیزی را نمیگفت . حتی در موارد جزئی یعنی در این مورد بیش از هویدا و خیلی شدیدتر و افراطی تر از هویدا اتکا میکرد براینکه هرچیزی را باید شاه تعیین کند که البته بنظر من همانطوریکه بیان کردم بسیاری از موارد بودکه دیگر بخصوص در این سالهای آخر شاه تصمیم گیرنده نبود . بنا براین عناصر مشاوران یا سیاستهای دیگری روی شاه تأثیر میگذاشتند . اما دکتر آموزگار چه میکرد ، بیان کننده آن چیزهائی بودکه شاه ارائه میکرد حتی در امور جزئی . پس یک تکنوکرات آمد با خشونت بیشتر با شدت بیشتر شد نخست وزیر درحالیکه مسائل مملکت طوری بودکه باید مملکت را از چنگ آن استبداد تکنوکراتها نجات میدادند یعنی مجددا " اداره امور مملکت به جامعه سپرده میشد و به مدیران اجتماعی نه متخصصان ، فرق هست . آنوقت متخصصان خوب در خدمت جامعه قرار میگرفتند و این مسئله مهمی است در تاریخ ایران بخصوص نخست وزیری آموزگار . شایدکه ، یعنی این نکته‌ای است که باید به این مسئله توجه کنیم . کما اینکه از زمان نخست وزیری آموزگار آن حرکتی که منجر به سقوط این مرحله از تاریخ ایران شد شدت گرفت یعنی مراحل صعودی خودش را طی کرد و از آن محور صحیح

حرکت وجنبش درمتن قانون اساسی ایران جدا شد. بنابراین من دکترآموزگار را تکنوکرات بسیار خوبی میدانستم، مدیرلایقی میدانستم اما صرفاً" برای یک قسمتی از کارهای مملکت یعنی وزیردارائی خیلی خوبی بود تا آنجائی که من بخاطر دارم وبررسی دارم مابمانند او وزیردارائی نداشتیم. شخصاً" هم نتوانستم دلائلی پیدا کنم که تاکنون بگویم او درمسائل مالی آدم ناسالمی بوده، نه نتوانستم. اما مطلقاً برای اداره مملکت بموجب قانون وبرای اداره مملکت با شناخت همه‌ی پدیده‌ها و فنومن های مختلفش او استعداد لازم راکه نداشت هیچ بلکه دوراز این استعدادهای اولیه بود درحالیکه ..

س - منظورشما از این استعدادها وآن ظریف کاریهای سیاسی است؟

ج - بله این شناخت مجلوم ..

س - شناخت جامعه؟

ج - شناخت کل جامعه است. هویدا ازدید من شاید باهوشترین زمامداران ایران بود اما او به‌هیچ‌چیز اعتقادنداشت وتقریباً" مثل این بودکه با همه‌چیز بازی میکرد. یعنی درست بمانند یک بچه‌ای که با اسباب بازیهایش بازی کند. او مملکت، حکومت، مردم جهان برایش چنین حالتی داشتند. یعنی او درحد خودش یک آنتلکتوئل بود، آنتلکتوئلی که آنوقت حق نداشت که نظراتش بیاید بشودرئیس یک مملکت، رئیس دولت. اما درهمان موضع هم با همان دیدآنوقت عمل میکرد. اینها که میگویم بررسی های دقیقی است که بهرحال شناختی است که من از انسانها دارم ودرنتیجه این بی اعتقادی محض او به همه‌چیز ظرف سیزده سال تمام مبانی وپایگاههای مملکت را که تکیه‌گاههای بافت اجتماعی ما بود برهم ریخت. او بیشترین تمرینش این بودکه چطوربتواند حکومت کند، چطوربتواند بیشترحکومت کند وبرای بیشترحکومت کردن کسی میبایست که گذشته از خصوصیات مختلف دقایق وحالات اجتماعی را بشناسد. پس او ومثلاً" میدانست باگروههای دیگرچطور برخورد کند. او میدانست چه‌جورتقریباً" به‌هرکس رشوه بدهد، او بهمه‌کس میداد هرچه‌میخواست وبهمین دلیل است که یکی ازبزرگترین رقمهای بودجه اختصاصی دولت یا بودجه سری دولت

که‌دراختیار نخست وزیر بود نه تنها در ایران تا آنجائی که من اطلاع دارم اصلا" در دولتهای مشابه در اختیار هویدا بود. بودجه سری دولت یا بودجه اختصاصی رئیس دولت که نسبت به خرج آن هزینه آن هیچگونه نظارتی نمیشد چیزی بود در ردیف کل درآمد و هزینه مملکت درآخرین بودجه ای که زمان رضاشاه به مجلس داده شد. دکتر آموزگار بدون توجه به این مسائل آمد و با آن سختی و یکدندگی و خشونت خاص یک تکنوکرات خوب نخست وزیر شد. در نتیجه مملکتی که هیجان زده بود، مملکتی که دچار اعتراضات عمومی بود، مملکتی که براثر بیش از سیزده سال حکومت منصور و بعد هم هویدا و اینها مواجه شده بود با اعتراضات بیشمار مردم و یا سنت های حاکم برجامعه این مسائل را دکتر آموزگار نه اینکه نتوانست حل کند بلکه در تمام موارد با توجه به آن خصوصیاتی که بیان کردم جبهه سخت تری گرفت برابر این مسائل. در نتیجه ایشان وقتی آمد و به این کیفیت دولتش معرفی شد چند کار کرد. اول اینکه حملات را به مجلس بیشتر کرد یعنی بجای اینکه در یک چنین مرحله ای به مجلس فرصت داده بشود امکان داده بشود که در رابطه با مردم همانطور که در مذاکرات قبلی مان بیان کردم قرار بگیرد محدودیت مجلس را بیشتر کرد بطوریکه آمدند آنموقع من در پاریس بودم عوارض گذرنامه را که یادم نیست حالا چه رقمی بود اینها خودبخود یعنی بدون اینکه طرحی به مجلس بدهند چند برابر کردند و دریافت کردند از مردم. خوب این نقض قانون اساسی بود یعنی تا آنوقت چنین کاری انجام نشده بود درحالیکه یکی از اختیارات و یکی از حقوق خاص مجلس شورای ملی بموجب قانون اساسی نظارت بر وضع مالیاتها و عوارض و نظارت بر مسائل مالی مملکت است که این مورد حتی از اختیارات مجلس سنا هم نبود بموجب قانون اساسی و در نتیجه دولت آموزگار بدون اینکه لایحه ای به مجلس بدهد آمد این عوارض را چند برابر کرد. خوب، این اصولا" در نوع خودش چه بود؟ این قیام برضد قانون اساسی مملکت بود، همانست که به آن اشاره کردم. این قیام برضد قوه مقننه بود این قیام برضد مشروطیت سلطنتی ایران بود. قیام برضد قانون اساسی بود. دوم هم زمان اقدامی که در این مدت انجام گرفت و اشتباه بسیار

بزرگی بود. آمدند کنگره فوق العاده حزب رستاخیز را تشکیل دادند ودوباره دومقام نخست وزیری ودبیرکلی حزب رستاخیز را یکی کردندکه قبلاً" آن زمانی که اواخرحکومت هویدا روی این اعتراضات ناچارشدندکه جداکنندا ین دومقام راازهم منوچهرکلالی را ـ دبیرکل حزب رستاخیزکردند ودراین مرحله که میبایست به آزادی های بیشترتوجه میشد میبایست به مشکلات اجتماعی توجه میشد برعکس عمل شد یعنی آمدند کنگره ای را تشکیل دادند بهرحال بعنوان کنگره واجتماعی راتشکیل دادندودوباره دبیرکلی منتقل شد به نخست وزیر یعنی به آموزگار که نخست وزیربود.

س ـ معذرت میخواهم آقای دکترکلالی رادبیرکل حزب کردند یاآقای محمدباهری را ؟

ج ـ نه،نه دکترمحمدباهری بعدشد قائم مقام دبیرکل. درزمان هویدا وقتی به این مشکلات توجه کردند همان زمان که این مسائل هم مطرح میشدوماهم مطرح کردیم آمدند ومقام دبیرکلی حزب ایران نوین (حزب رستاخیز)رابه کس دیگری واگذارکردندبایک اختیارات کمترکه آن دکترمنوچهرکلالی بود. که آن پیشنهادمن هما نموقع این بود که بمرور خیلی خوب این را تبدیل بکنید به یک حزبی مثل احزاب دیگر. البته پیشنهادا ساسی این بود کهاصولاً" این حزب را منحل کنید، نمیخواهید هم منحل کنید یک حزبی باشدبرای خودش، هرکس هم خواست..

س ـ حزب رستاخیزرا میفرمائید؟

ج ـ بله، هرکس هم خواست عضوش بشود. درنتیجه دراواخرهویدا تا این حدکارانجام شد. درزمان آموزگارکه میبایست این برنامه بیشتربه آن توجه میشد برعکس عمل شد، مورد ـ دوم رابیان کردم که آمدند اجتماعی رابعنوان کنگره تشکیل دادند ودوباره آقای نخست وزیر شد دبیرکل حزب رستاخیز بایک اختیاراتی درمورد حزب رستاخیز بیش ازهویدا. سوم عملاً" منازعه ومناقشه ای بود کهایشان شروع کرد باتمامی حرکتهائی که بعنوان مخالف شکل گرفته بود که بدیهی است یکی ازچهره های مهم این حرکت ها یامحوراین حرکتها بهرحال روحانیت ایران بود. درنتیجه ایشان درمقام یک مبارزه ومعارضه ای با

روحانیت برآمد. حالا ... بسیاری از کمک ها یا حقوقی را که نخست وزیری به روحانیون میداد قطع کرد وچها زمه ... دیگرکه موضع گیریهای سخت وشدید کردکه اینها عوامل بسیار موثری بودبرتشدید هیجانات مملکت ویا درتشدید انحراف هیجانات مملکت از یک مسیر سیاسی وملی بسمت یک مسیری که منجرشد بهاستقرارنظام کنونی درایران.
بنابراین این سه مورد که بیان کردم‌سه خط ونحوه ونحله‌ی استراتژی دولت آموزگار بود عملا" درحالیکه درست میبایست برعکس میبود. یعنی اگر قراربود نگذارند مملکت به آن بحرانهــا کشیده‌بشود، اگرمیبایست که مملکت دریک طریق سالمی تحولاتش ادامه پیدا میکردباید عکس این عمل میشد یعنی میبایست که مجلس درموضع قانونی خودش قرار میگرفت، قوه قضائیه درموضع قانونی خودش قرارمیگرفت، میبایست که نخست وزیر دریک مقام دور بیطرف ودوراز حزب رستاخیز قرارمیگرفت شاید حزب رستاخیزرا، یعنی شایدکه‌نه قطعا "،میبایستی منحل میکردند میبایست که آنچه را که بیهوده مدتها با آن مبارزه کرده‌بودند یعنی سنتهای مردم، معتقدات مردم وبالاخص روحانیت را محترم می شمردند که این کارهائی که نشد وبرعکس عمل شد. دراین حوادث به‌رحال روحیه‌و طرز کاروبا بهرحال نقش یک کسی بسیارموثر بود دردولت آموزگار.
س- آقای پزشکپور که دراین دوره شما چه‌تاریخی ازپاریس به‌ایران مراجعت کردید؟
ج - دراین دوره دقیقا " تاریخش رانمیتوانم مشخص کنم ولی دقیقــا " موقعی بــود که‌کنگره حزب رستاخیز راتشکیل دادندیعنی آنوقت من درپاریس بودم که دکترآموزگاررا بعنوان دبیرکل مجددا " معین کردند و..
س- شما آنموقع پاریس بودید؟
ج - من آنموقع پاریس بودم.
س- چرا برگشتید ایران؟ ووقتی برگشتید ایران مقارن باچه رویدادی بود؟
ج - من درپاریس بودم که این مسئله‌اتفاق افتادودرپاریس بودم که‌روزنامه‌اطلاعات یــا کیهان دست من رسید ومتن لایحه‌ای راخواندم که دولت بدون اینکه به‌مجلس بیاورد واز

مجلس رأی بگیردعوارض‌گذرنامه‌را چندبرابرکرده‌بود. این دوموردمن را متوجه اهمیت حوادث‌کردودرنتیجه برگشتم به‌ایران. یعنی برگشتم به‌ایران دقیقاً" حالا تاریخش بخاطرم نیست بمحض‌اینکه رسیدم به ایران میحش رفتم به مجلس‌وسئوالی را دادم به دولت درمورد افزایش عوارض‌گذرنامه ودولت را تحت سئوال قراردادم. دقیقاً" تاریخش بخاطرم نیست ولی این زمان بود. وضمناً" قبل ازهمین تاریخ چون سئوالی درمورد دکترعاملی کردید که‌اینجا به آن بپردازیم وسخن قطع شدگفتم کسی که نقش مؤثری داشت دراین برنامه‌ها که حالا بعدبه آن میرسیم داریوش همایون بود. میدانید داریوش همایون معاون دبیرکل حزب ایران نوین شد..

س - رستاخیز.

ج - حزب رستاخیز، چون واقعاً" هیچ فرقی نداردازبس... یعنی دوسازمان دولتی بود بنابراین خودبخود تداعی میشود وبعدهم شد وزیراطلاعات دولت آموزگار. ولی عملاً" یکی از، نه‌یکی ازبلکه مهمترین عنصرگردانندهٔحزب رستاخیزواین نوع اقدامات دولت آموزگاربودکه حالا من نمیدانم چرا، امری است دیگر ولی یک اقداماتی‌که‌بهرحال با مداخله او انجام شد هیچیک اقدامات منطقی وصحیح‌ودرمسیرمصلحت‌های مملکت‌نبود وتشدید کرد منجرشدبه‌اینکه آنموقع حوادث مملکت به آن سمتی برسد که‌رسید. ایشان نقش بسیارمهمی داشت در اینکه‌متأسفانه دکترعاملی رابکشانندبه‌فعالیتهای حزب رستاخیز برخلاف نظراتی که‌پان ایرانیستها داشتندوبرخلاف اعتقادات خودمن. البته همانطورکه بیان کردم ایشان درفعالیتهای سالهای اولیه با ما بود حتی دراولین کمیته‌عالی رهبری حزب پان ایرانیست هم بعنوان عضو علی البدل تا آنجاکه آگاهی دارم انتخاب شد ولی بعدازچندی نتوانست همکاریش راادامه بدهدودرنتیجه‌همکاری اوبا حزب پان ایرانیست قطع شد وبعدازچندی هم پیوست به‌سومکا، به‌حزب سومکا یعنی درورابطه با همکاری با آقای دکتر..

س - منشی زاده.

ج - منشی زاده قرارگرفت ودرنتیجه دیگررابطه‌ای با پان‌ایرانیسم وحزب پان ایرانیست

نداشت . وبعدهم که روزنامه آیندگان را اداره‌کرد وبهرحال ایشان با تفاق عباس مسعودی همانطوریکه بیان کردم درماجرای توجیه‌قبلی برای طرح جدائی بحرین سهم مهمی داشتند ودراین مرحله هم بصورت یک عضوفعال یعنی یکی ازکارگردانان حزب رستاخیز درآمدند اصولا" مدام طی این سالهای متمادی چهل وچندسال مبارزه همواره کوششهای بسیاربود برای اینکه‌دکتر عاملی راازمن ومراازاو واوراازپان ایرانیست جداکنندکه غالبا " موفق نشدند ولی متأسفانه داریوش همایون دراین مورد توفیق پیداکرد درآخرین ایام و در نتیجه با مداخله وتشویق و اصرارا و که‌یکی ازمهمترین مواردش بود ابتدا اورا بعنوان دبیرحزب رستاخیز درتهران تعیین کردند که‌تااین مراحل هم مدام چه من وچه‌دیگرپان ایرانیستها اصرارمان به دکترعاملی این بودکه چنین چیزی راتپذیرد . تا زمانی که‌دکترآموزگار نخست‌وزیرشد ومعلوم بودکه یابرنامه‌ای که‌اوداردویا روحیه‌ای که‌اوداردویا روحیه‌ای که داریوش همایون دارد درصددهستند ، حالا مسائل دیگررا من نمیدانم اما روحیات اینها اینطورنشان میداد،که دکترآموزگاردبیرکل حزب بشود . من استنباط میکردم حس میکردم که‌این توطئه هم هست . اینکه میگویم این توطئه هست برای اینکه بعقیده‌من این رامن فقط توطئه‌میدانم که دکترعاملی رابعنوان یکی از قائم‌مقامهاتعیین کنند . درنتیجه من وقتی ازایران خارج میشدم برای همین معالجه بیماری قلبی میآمدم به‌پاریس ازاودیگردریک دیداری خواستم خواهش‌کردم که اگرچنین مطلبی بااومطرح شد نپذیرد یالااقل اگرقرارشدبپذیرد یعنی برایش درخوربررسی بود بمن اطلاع بدهدوبدون اطلاع با من این موردراپذیرانشود . تااینکه من آمدم به‌پاریس ودراینجا مطلع شدم که دکترآموزگار درآن اجتماعی که‌برپاکردندبعنوان دبیرکل حزب رستاخیزتعیین شده بنابراین چون حدس میزدم باتوجه بهمین روحیه ومداخله داریوش همایون که دیگربعنوان قائم مقام دبیرکل حزب رستاخیز اقدام میکرد این برنامه رادر پیش دارند به‌دکترعاملی زنگ زدم ویادآورشدم که من احساس میکنم که‌ممکن است چنین چیزی به شما پیشنهادبشود بنابراین خواهش میکنم تا من نیامدم شما چنین اقدامی نکنید .او

هم گفت ، " بسیار خوب ." درنتیجه وقتی من به تهران بازگشتم که شاید دوسه روز بعد از آن بود و مصادف بود با وقتی که بهرحال روز قبلش آقای دکتر آموزگار قائم مقامهای حزب را یا معاونان حزب را معرفی کرده بود که یکی از آنها متأسفانه دکتر عاملی بود که تقریباً " به این کیفیت بعد از سالهای بسیار همکاری تشکیلاتی دکتر عاملی به آن کیفیت با حزب و با پان ایرانیست حالت .. یعنی قطع شد دیگر که البته این یکی از ناندوهبارترین خاطرات من است در زندگی و داریوش همایون در این مورد نقش مهمی داشت متأسفانه . بدیهی است دکتر عاملی هیچگاه بمانند برخی کسان دیگر نه پنجه بروی نهضت و حزب کشید و نه حالت سکوتی را اختیار کرد تا مسائل بعدی و تا بعد بعد بعد .

س - نسبت به حزب ولی نه نسبت به مخالفین رژیم .

ج - نمیدانم . نسبت به حزب و نهضت ، آن دیگر نمیدانم ولی هنوزهم من نمیدانم چرا درچنان موضعی قرار گرفت سوای این دلائل و جهات چیزی را نمی بینم نمیدانم . البته کرارا " هم قبل از اینکه من بروم به تهران دوستان بسیار پان ایرانیستها ، دیگران به او مراجعه کردند ولی , غالبا " در برخوردبا او فقط مواجه با سکوت او میشدند و او البته اشاره میکرد شما کارتان را دنبال کنید . من فکرمیکنم که او دریک دیدی از یک زاویه‌ای چنین اندیشه میکرد که بتواند مؤثرباشد برای نجات آنچه که داشت فرومیریخت درحالی که نه نمیشد بلکه راه راه دیگری بود .ولی بهرحال داریوش همایون نقش خیلی مهمی داشت برای اینکه دکتر عاملی را از مسیریک کارده‌ها ساله خودش منحرف کنند وبه آن سمت ببرد . بنابراین در این زمان من بازگشتم به تهران ودرنتیجه به محض اینکه به تهران رسیدم همانطوریکه بیان کردم از صبحش رفتم به مجلس ودولت را به سئوال و مؤاخذه کشاندم و از آن مرحله موضع گیری ما وبرخورد ما با دکتر آموزگار خیلی شدیدتر شد وپس درواقع یک نظری است که من درمورد شخص آموزگار دارم همان بودکه بیان کردم فرق دارد تا نظری که درمورد هویدا دارم ولی یک نظری است که درمورد دولت آموزگار دارم . بعقیده‌ی من دولت آموزگار درمورد مسائل ایران کوتاهیش ، تغللش بسیار بیشتر از دولت هویدا بود ودرنتیجه نقش موثرتری دولت آموزگار داشت برای تسریع

آن روند تحولات درمسیر غیرقانونی وقت خودش یعنی درمسیری خارج ازقانون اساسی و آنچه که به اینجا انجامید.

س - آقای پزشکپور من میخواهم از حضورتان تقاضا کنم که برگردیم به خاطره‌ی شما از آن رویدادهای تعیین کننده ومهمی که آخرسرمنجربه سقوط رژیم شد.

ج - سقوط رژیم، آن عبارت از این است که موضع گیری های کاملا" نابجا ونادانسته نمیدانم وشایدهم تنظیم شده حالا حوادث بسیارگذشته ویک بررسی های وسیعی هم شده ولی هیچ ذهن روشن وعاقلی درمقام مسئولیت مملکت یا هرگوشه ازمسئولیت مملکت چنین اقداماتی را انجام نمیداد. مهمترینش هما نطوریکه بیان کردم عبارت بود از کوشش برای تضعیف بیشتر مجلس، ازکوشش برای مخدوش کردن احساسات مردم وهتک حرمت روحانیت

س - آنها را توضیح فرمودید برگردیم به وقایع مشخص مثلا" جریان قیام تبریز و ناراحتی هائی که دراین مورد..

ج - آها ن، این ازاینجا شد، ازهمین جا شد که یک نامه‌ای نوشتنددرروزنامه‌اطلاعات بنام کسی بنام رشیدی مطلق که البته این رشیدی مطلق یک نام مستعاری بود من چندبار با این نام برخوردکرده بودم که مقالاتی با اصطلاح ازاودرروزنامه‌ها نوشته بودند واین مقالات یک مقالات تهدیدکننده وبرخوردکننده بود به احساسات عمومی ..

س - همان مقاله‌ای را میفرمائیدکه راجع به آقای خمینی نوشته بودندکه اصلا" این هندی است ؟

ج - بله .

س - این را آقای داریوش همایون گفتند که مستقیما " ازدربار برای ایشان فرستاده شده بودوایشان هم دادندبه روزنامه اطلاعات بدون اینکه بخوانندش .

ج - بهرحال دراین تردید نیست که ایشان وزیراطلاعات بود واین نمیتواند سلب مسئولیت بکند درحالیکه آنچه میدانم وپرسیدم حتی بیش ازسه چهارروز آقای فرهادمسعودی که مدیراطلاعات بود مقاومت کرده که این نامه رادرج نکند ولی بالاخره آقای داریوش

همایون با آن خشونت خاص خودش وبا آن نحوه تکلم خاص خودش خلاصه بهاینها میگوید که شما مکلفید این را درج کنید. البته روزنامه کیهان گویا درجش نمیکند واین را درج نکرد. بنابراین روزنامه اطلاعات درج کرد. حالا، اینکه درباره داده یا ایشان داده یا کس دیگری داده ولی ایشان وزیر اطلاعات بود، تردیدی نیست که این نامه توسط ایشان داده شده منتها میگوید این نامه را، ظاهرا" میگوید، دربار بمن داده.

س- مستقیما" آقای هویدا آنموقع وزیردربار بودومستقیما" ازدربار فرستادندوایشان هم به روزنامه اطلاعات میگوید که خوب شما تاکنون ازرژیم بهره برداری کردید وتحت نفوذ رژیم زندگی کردید حالا موقعش هست که این را چاپ کنید وازآن دفاع کنید.

ج- ولی آنچه که درواقع کبریتی بودکه بهانبار باروت زده شد این مقاله رشیدی مطلق بود. حالا دیگراینکه چه کسانی این را تنظیم کردند ولی تردید نیست من بخاطرم هست که چندمقاله بنام همین رشیدی مطلق خواندم.

روایت‌کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۸ آوریل ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱۴

قبلاً" هم چندمقاله بنام رشیدی مطلق خوانده بودم . من بعیدمیدانم که آن مواقع این مقالات رشیدی مطلق دردربار تهیه شده باشد بیشترانعکاس این بودکه دردستگاههای یا چه بسا ساواک این مقالاتی که بنام رشیدی مطلق درج میشد تنظیم شده باشد. بنابراین دلیلی نمی بینم که این آخرین مقاله هم بهمان ترتیب تنظیم نشده باشد. آنچه میتوانم منجزا " بگویم اینستکه آن مقالات قبلی رشیدی مطلق بنوعی نبود که دردربار تهیه بشود یا زیرنظرشاه . انعکاس هم همه جا همین بودکه این رشیدی مطلق نام مستعاری است برای مقالاتی که ازمقامات اجرائی ساواک میرسد که ملزم هستندروزنامه ها درآن شرایط درج کنند. پس این مقاله هم بنام رشیدی مطلق بود.

س ـ آقای پزشکپور، شما درآن دوره با شاه ملاقاتهائی هم داشتید؟

ج ـ بله.

س ـ ممکن است جزئیات ملاقاتتان را دراین دوره با شاه بفرمائیدکه چگونه انجام گرفت و چه گذشت درآن ملاقات ؟

ج ـ همانطوریکه برای شمابیان کردم آن نامه را بطور مبسوط فرستادم ویک نامه دیگرهم مجدداً " درزمانی که هویدا وزیردربار بود. هویدا وزیردربار بود برای اینکه من وضع مملکت را میدیدم که چگونه است ومتضمن پیشنهادات بسیاری بود برای اینکه چگونه میشود وضع مملکت را بهرحال سروسامان داد وازهم پاشیدگی خودداری کرد ودرواقع این

بیشنهادات همانطوریکه بیان کردم بخصوص متعاقب آن صحبتی بودکه درمجلس کردم وسئوال شگانه ای که ازدولت کردم والبته ازآنجاکه من تردیدداشتم آن نامه را ، نامه دوم را هم هویدا به شاه برساندیانه حتی ازمرحوم علم هم بنحوی جویا شدم بعدمعلوم شد که نامه رسیده به دست شاه وهویدا پاسخش این بود ، " بهرحال اعلیحضرت این نامه را دریافت کردند گفتندکه خوب بررسی کنید . " میدانستم وقتی میگفتند بررسی کنید یعنی اینکه درواقع حالا نامه درجائی بایگانی بشود . بنابراین این مسائل ادامه داشت تا اینکه . . حالامیخواهید بهاین موضوع ملاقات بپردازیم یا مسائل قبلی ؟

س ـ نه ، بپردازیم به ملاقات .

ج ـ من حدس میزنم که درزمان دیگرنخست وزیری . .

س ـ آقای آموزگار .

ج ـ نه ،نه . درزمان نخست وزیری شریف امامی بود .

س ـ پس شما درزمان نخست وزیری آقای آموزگاربا شاه ملاقاتی نداشتید .

ج ـ نه با شاه نه آنوقت نبود ، البته با خودآموزگاربه تفصیل ملاقات داشتم که برای این که آن زمان نخست وزیری اوبودکه من درمجلس اعلام کردم که مجددا " حزب پان ایرانیست درغالب تشکیلاتی خودش درسرتاسرایران فعالیت را دنبال خواهدکرد کهالبته برخوردخیلی شدیدی بودکه حالا به آن خواهیم پرداخت ولی درزمان شریف امامی که با شاه اولین ملاقات را داشتم ،شایداواخردولت شریف امامی بود که این ملاقات من با شاه یک ملاقات کاملا" پنهانی بود یعنی ازطریق دفترمخصوص شاه ویادفاتردیگرنبود . گویا واقعا " شاه نگرانی داشت حتی ازاینکه بدانندکه با چه کسانی ملاقات میکنند یا لااقل درملاقاتی که با من داشت اینطوربود ودرنتیجه ملاقات ماکاملا" بطورخصوصی انجام شد .

س ـ ازچه طریقی این ملاقات ممکن شده بود؟

ج ـ یعنی این هم یکی ازنزدیکان خودایشان آمدمسائل را با من طرح کرد .

س ـ کی بودآقا ؟

ج ـ یکی از نزدیکان خودایشان بود. آمد طرح کرد مشکلات مملکت را. یکی از نزدیکانی که خیلی هم مطرح نبود اصولاً در فعالیتهای سیاسی واجتماعی، یک چهره‌ی شناخته شده‌ای نبود. بهمین دلیل است که من حدس میزنم که شاید شاه بی میل نبود که بتواند قدرت داشته باشد یک برنامه‌ای را انجام بدهد.

س ـ دقیقاً " چه گفتگوهائی آنجا صورت گرفت ؟

ج ـ ودرنتیجه او که آمد وابتدا با من مذاکره کرد نسبت به مسائل مملکتی و بعد معلوم بود وقتی مذاکره ادامه پیدا کرد گفت ،" خوب ، پس چرا ، چه اشکالی بنظرشما میرسد که با شاه دیداری بکنید." گفتم من هیچ اشکالی نمی بینم من غالباً " خواستار این دیدار بودم هم بعنوان یک ایرانی هم بعنوان نماینده مجلس و هم حسب قانون اساسی. بعد قرار گذارد ومن با تفاق او والبته حتی به اصرار وتقریباً " با یک تغییر قیافه‌ای از یک در خیلی متروک این کاخ نیاوران رفتیم به حوضخانه‌ی ساختمان قدیمی نیاوران یعنی ساختمانی که از زمان ناصرالدین شاه بود آن حوضخانه که تقریباً " یک محل متروکی بود درواقع چندبار که دیدار با شاه داشتم دیدار مان در آنجا بود وایشان از اطاق دفتر خودش یا محل مسکونی خودش از یک راهی میآمد، میآمد تو آن را هرو ساختمان قدیمی کاخ نیاوران ومیآمد وارد آن اطاق حوضخانه، نشیمنگاه حوضخانه میشد که حتی آن مبلهائی هم که آنجا بود روی آن مبلها را همه پارچه کشیده بودند برای اینکه هیچکس آمدوشد نداشت آنجا وخود این شخصی هم که واسطه‌ی این دیدار بود دوبار اتفاق افتاد یعنی دونفر این وظیفه را داشتند. او میرفت وهمانجا چای درست میکرد میآورد یعنی به کیفیتی بود که نمیخواست هیچکس مطلع باشد ودرنتیجه دراولین دیداری که اتفاق افتاد پس از مدتها من شاه را دیدم ایشان بسیار شکسته شده بود تقریباً " گردنش درداخل یقه پیراهن تلوتلو میخورد وخوب آن عینک تیره‌ای روی چشمها یش داشت وبا اینکه معمولاً اندامی رسا ونیرومند داشت ولی تکیده شده بود وتقریباً " گامهای لرزانی داشت ومن درچهره وحرکات شاه یک نوع از هم پاشیدگی جسمانی وروانی واندیشه‌ای را میدیدم. ایشان از اینجا شروع کرد ،"من خیلی

دلم میسوزد." پرسیدم چرا؟ گفتند، "چون من برای مملکت خیلی زحمت کشیدم." گفتم بهرحال مسائلی پیش آمده، مشکلاتی پیش آمده و من فکرمیکنم که راه حلهائی وجود داشته باشد. درنتیجه ایشان پرسیدند،" خوب، چه بنظرشما میرسد؟" ومن راه حلی راکه راشه کردم که غالبا " همبه او قبلا" اشاره کرده بودم ولی بطورجامع ترعبارت از این بودکه (۱) یک دولت سیاسی ونظامی انقلابی ناسیونالیست تشکیل بشود. (۲) که البته دراین دولت انقلابی - سیاسی - نظامی ناسیونالیست بسیاری از افسران جوانی که جزو گروه حاکمه ارتش نبودند آمادگی حضورداشتند یعنی مذاکراتی هم باآنها شده بود. ازجمله کسانی که درمسیراین مذاکرات بود سرلشکرخسروداد بود به ما علاقه واعتقاد خاص داشت ودرنتیجه ازوضع هم ناراضی بود، افسرسالمی هم بودسرلشکرخسروداد وسایرنیروهای جوان نظامی. روحانیت داخلی ایران هم تشکیل یک چنین دولتی را تأیید میکرد. آنها هم تاییدمیکردند این برنامه را وهم آهنگی داشتند. بعد خوب مردم هم آگاهی داشتندوهم برنامه هائی میبایست انجام میشددرمسیرانجام تقاضاهای این مردم وآن عبارت بود ازیک انحلال هردومجلس اعلام انحلال.

س - این هامطالبی هستندکه شما به شاه گفتید؟

ج - بله دیگر که برنامه های آن دولت بود وبعدا نتقال کلیه اموال خاندان سلطنت به بیت المال مملکت وبعد انحلال ساواک یعنی تغییرشکل ساواک به وضعی که قبل ازتشکیل آن بود وبعدانجام یک سلسله محاکماتی برای متعدیان به بیت المال مملکت وحقوق عمومی که این مواردبا همان بررسی که کردیم حسب ماده ۲۱۷ قانون دادرسی ارتش میبایست انجام میشد والبته دراین مورد شاه پرسید،" مثلا" چه کسانی؟" نام بردم. البته دراینصورت یکی دوتن ازنزدیکان وبستگان ایشان هم بودند.

س - اشخاصی راکه نام بردیدچه کسانی بودند؟

ج - برخی ازآنها بهرحال امثال نصیری، نیک پی، هویدا، رؤسای دومجلس وتعدادیگری..

س - ازبرادران وخواهران شاه هم کسی رانام بردید؟

ج - بودنددیگر، ازبستگان ایشان هم بودند.

س ـ پاسخ ایشان چه بود به این پیشنهاد شما ؟

ج ـ بنابراین سخن ایشان این بود که خوب ما با آنوقت ... تازه تظاهرات شروع شده بود، راهپیمائی هائی شروع شده بود. بنابراین شاه می پرسید،" خوب ، مردم چه خواهند کرد؟" پاسخ من این بود و اعتقادم هم همین بود که وقتی این دادگاهها براساس ماده ۳۱۷ به وضع اینها رسیدگی بکنند که منصفانه آنوقت دریک دادگاه عادلانه احکامی صادر بشود که به احتمال زیاد تعدادی از این احکام بنا برضوابط قانونی مملکت حکم اعدام خواهد بود وقتی درهمین میدان شهیاد اعلام بشود که این احکام ساعت فرض کنید شش با مداد اجرا خواهد شد آنوقت لااقل دومیلیون نفردراین میدان اجتماع خواهند کرد و این دومیلیون نفرکسانی هستند که دیگر با این دولت متحول هم آهنگ خواهند بود.

البته پیشنهاد دیگرمن این بود که شاه به یکی ازمناطق دوراز تهران عزیمت کند ایران را ترک نکند در آن موقعیت و جزیره کیش پیش بینی شده بود و این پیشنهادی بود که زمانی هم که قرار بود دولت دکترصدیقی تشکیل بشود که درآن دولت قراربراین بود که من وزارت دادگستریش را تصدی بکنم این پیشنهاد را داشتیم و این پیشنهاد را مطرح کردیم یعنی درهمان زمان هم این نظرنبود که شاه ایران را ترک بکند بلکه نظراین بود که دستش ازمداخله در امورکوتاه بشود ولی درقلمروقضائی ایران و درقلمرو ایران حضورداشته باشد تا دولت بتواند برنامه های خودش را اجرا بکند وبعد منتقل بکند مسائل را به یک انتخابات آزاد و آنوقت شکل حکومت مملکت و آینده مملکت مشخص بشود. پس دراین مرحله به سه عامل توجه شده بود : (۱) روحانیت که هماهنگ بود یعنی روحانیت داخل ایران ..

س ـ مثل آقای شریعتمداری ؟

ج ـ بله دیگروسایرآقایان تقریبا " هیچکس مخالف نبود.

س ـ شما خودتان موافقت آنها را جلب کرده بودید یا فقط حدس میزدید؟

ج ـ نه ،نه ..

س ـ شما ملاقاتی داشتید با آقای شریعتمداری ؟

ج - بله، آنکه بکرات دیگر، با آقای شریعتمداری.

س - اینها را برای ایشان توضیح داده‌بودید؟

ج - بله آقای قمی. حتی بعدکه آقای قمی آمد، ازتبعیدخارج شد..

س - این آقایان پذیرفته بودندپیشنهادات شما را؟

ج - غالبا" بخصوص آقای .. یعنی کل مسئله‌را اهمیت میدادند بخصوص آقای شریعتمداری وآقای قمی هم همینطور. روحانیت داخل که گفتم منهای حرکتی بودکه آقای خمینی آنوقت..

س - دررأسش بود.

ج - دررأسش بود، روحانیت داخل تأیید میکرد. پس روحانیت داخل با یک چنین برنامه‌ای بود ارتش با چنین برنامه‌ای بود. البته اولا" آن گروههای دیگر باصطلاح حاکمه ارتش نه‌تنها نمیتوانستند باشند بلکه‌برخی ازآنها مشمول همان عناصری بودندکه‌میبایست مورد یک تعقیب قانونی قرارمیگرفتند ومردم‌که گذشته ازچهره‌ای که می شناختند از گردانندگان سیاسی این حرکت خوب‌با اقلیت مجلس انسی پیدا کرده‌بودند وبعدهم با اجرای یک برنامه‌های قانونی نیروهای مردم هم گردمیآمدند. شاه‌دربرابراین پیشنهادات اعلام موافقت میکرد درچنددورازمذاکرات‌که‌داشتیم .ولی غالبا" موکول براین میکردکه خوب بروم حالا مشورت بکنم. دراین مرحله مشورت‌ها بودکه‌درواقع پای تصمیم شاه‌می لنگید ودرنتیجه بیشتردیگرتمایل داشت‌به خروج ازایران. درملاقات‌دوم بودکه وقتی با شاه داشتم..

س - درچه‌تاریخی بود؟

ج - حدس میزنم آن زمانی بودکه‌هویزربه‌ایران آمده‌بوددیگر، زمان ازهاری بود. شاه با ناراحتی گفت‌به‌خودمن، "هویزر آمده‌واین نوع مداخلات را دارد با اوچه‌بکنیم؟ وباتفاق سالیوان آمدندپیش من ازمن خواستندکه‌بهرحال ایران را ترک کنم وبا هویزرچه‌بکنیم؟"
که‌من به‌ایشان گفتم که‌بهرحال اقدامات ایشان یک اقداماتی است خلاف قوانین ایران و

وخلاف قوانین بین المللی ودرنتیجه وقتی چنین دولتی تشکیل شد هویزررا بازداشت خواهدکرد وتحت تعقیب قرارخواهدداد. شاه نگران ازمداخله آمریکائی ها بوددراین مورد. گفت ،" خوب ، این تعدادآمریکائی اینجا هستند آنهانخواهند گذاشت ." گفتم اولا" من حدس نمیزنم اما چه بهتر اگرخواستند مداخله ای ومقابله ای ومقاومتی بکنند آنوقت چندهزارازاین آمریکائی ها که هستند درواقع اینها وثیقه هائی خواهندبوددراختیار آن دولت انقلابی ومتحول ایران که مانع ازمداخلات آنها بشود .بنابراین بیش از آنچه که ما ،آن دولت،نگران باشد درصورتیکه بخواهند چنین مداخلاتی بکنند دولت آمریکا میبایست نگران باشد پس این جای نگرانی نیست . البته اواشاره میکرد، شاه اشاره میکرد که درحدود پنج هزارمستشار یا متخصص آمریکائی وجمعا " باخانواده شان درحدود بیست یا بیست وچندهزارآمریکائی که من ..

س - دراین باره رقمهای متعددی گفتند چهل هزارتا ، هفتادوپنج هزارکه آقای کارتر گفته .

ج - بله ،ولی آنچه که ایشان گفت ومن جوابی که بهرحال به ایشان دادم وتردیدهم ندارم بطورمنجز گفتم که بهرحال مداخلات آقای هویزریک مداخلات خلاف قانون است وخوب این دولت ایشان رابازداشت خواهدکردوایشان راتحت تعقیب قرارمیدهدوسایرمسائل .

بنابراین مذاکرات دراین حدود انجام شدوتقریبا " برنامه ها مشخص بود تااینکه بمرور موضوع آقای بختیارمطرح شدوبختیارآمدوایشان شرط دولت خودش رارفتن شاه قرارداد، تشکیل دولتش راودرواقع نه اینکه اوبامطرح کردن این شرط وادار بکندشاه راکه ایران راترک بکند بلکه کسی بودکه پذیرفت شاه ایران راترک بکند بنظرمن ونه دکترصدیقی پذیرفت درآن شرایط که شاه ایران راترک بکند ونه کبان دیگرونه من . مامعتقدنبودیم که درآن شرایط شاه ایران راترک بکند.

س - شمادرآن زمان بارهبران جبهه ملی هم تماسی داشتید؟

ج - بله بتفصیل .

س - باچه کسانی آقا ؟

ج ـ ما دیگر از زمان شاید قبل از آموزگار یا اوائل آموزگار بود که یعنی تماس بیشتر قبلا" هم که تماس داشتیم با همه اینها ولی از آن زمان تماس خیلی نزدیکتر شد و بخصوص از آن زمانی که درمجلس من اعلام کردم که مجددا " حزب پان ایرانیست درسرتاسر مملکت کوششهای خودش را دنبال میکند، کوششهای تشکیلاتی خودش را و این عملا" عبارت بود از آنچه که من مدام پیشنهاد میکردم یا نظرم بود ولی به آن توجهی نمیکردند. یعنی عبارت بود از شکستن سیستم تک حزبی در ایران .

س ـ شما با کدام یک از رهبران جبهه ملی ملاقات کردید آقا ؟

ج ـ از آن ببعد درنتیجه منظورم این بود که احزاب گذشته هم به میدان آمدند از آن ببعد که از جمله جبهه ملی ، از جمله نهضت آزادی ، نهضت رادیکال و احزاب دیگر. درنتیجه ملاقاتهای متعددی دست داد که چه بسا خود آنها پیشنهاددهنده انجام این ملاقاتها بودند ضمن اینکه با آنها خوب من سوابق دیرین داشتم بهرحال دربطن فعالیتهای سیاسی بیش از سه دهه مملکت با یکدیگر آشنائی داشتیم . این ملاقاتها با آقای فروهر بسیار بود، این ملاقاتها با نزیه بسیار بود وبعدکرارا " ملاقاتهائی با آقای دکترسنجابی ، آقای بازرگان آقای دکترسحابی وبا آقای مقدم مراغه ای تا آنجائی که بخاطرم هست وملاقاتهائی با دکتر بقائی کرمانی همه ی کسانی که دست اندرکار رفعالیتهای سیاسی بودند خوب البته سوای عناصرحزب توده ویا عناصری مشابه آنها که اصولا" من هیچگونه نه اعتقادی داشتم ونه تمایلی. آقای دکترحاج سیدجوادی وآقایان دیگر که غالبا " همکارهم بودیم مثل متین دفتری، لاهیجی امثال اینها .ودردوسه جلسه که آقایان دکترسحابی ومهندس بازرگان ودکترسنجابی با تفاق آقای نزیه بمنزل من آمدندومذاکرات مبسوطی داشتیم...

س ـ درچه زمینه ای ؟

ج ـ درهمین زمینه تقریبا " مشابه مذاکراتی راکه بعدمن با شاه داشتم. یعنی آنموقع ..

س ـ شما مطالب این دوتا ملاقاتی راکه با شاه داشتید با رهبران جبهه ملی هم درمیان گذاشتید درهمان ملاقاتی که با آنهـا داشتید؟

ج ـ نه ،نه مطلقا . برای اینکه ملاقاتهای با شاه اصولا" بعداز ملاقات با رهبران سیاسی

بود وزمانی بودکه دیگرحرکت جامعه ایرانی دچار مشکلاتی شده بود وآن راهپیمائی ها شروع شده بود وما درهیچ یک ازاین راهپیمائی ها شرکت نکردیم.

س ـ شما تا الان مطالب دوملاقات با شاه را توضیح دادید. آیا ملاقات سومی هم بوده با شاه؟

ج ـ بله.

س ـ درچه تاریخی بوداین ملاقات ودرآنجا چه گذشت؟

ج ـ ملاقات سوم ملاقات آخربود درواقع، یعنی ملاقاتی بودکه انجام نشدبا او. ملاقات سوم ملاقاتی بودکه تقریباً "شاه مردد بودیا شاه یا بعضی عواملی که مداخله داشتند شاه مرددبودبرا ینکه آیا برای این اصولاً" بماتددرایران یا نمانند. درواقع تردیدش دراین نبود. شاه اگرمیتوانست تصمیم بگیرددرایران بماند تردیدی نیست که آنوقت پیشنهادات مرا میپذیرفت. ولی شاه مثل اینکه دیگر درآن مرحله ای ازضعف وناتوانی یا هرچه اطلاق بکنیم بودکه مصمم بود ایران را ترک کند ومیدانست که برای همیشه ایران را ترک خواهدکرد ودرچنین موردی دیگرمعلوم بودکه اوبه کدام یک ازدوراه حلی که برابرش بودیا دوپیشنهادی که برابرش مطرح شده بود تمکین کند که آن پیشنهاد دوم موضوع نخست وزیری بختیار بود. درنتیجه سومین ملاقاتی که انجام نشد ولی وعده ی آن ملاقات ساعت ده شب بودکه آنوقت تهران حکومت نظامی بود که یکی ازآن دوتن نزدیکان خصوصی شاه آمدندوبا پروانه عبورشب ومن رفتم به کاخ نیاوران بهمان سالن حوضخانه، ساختمان قدیمی کاخ نیاوران. البته من رفتم به انتظاراینکه شاه راخواهم دید. بعدازچنددقیقه بجای شاه خانم فرح پهلوی آمد، ایشان آمدند وپرسیدم که بهرحال پس شاهنشاه کجا هستند؟ ایشان گفتند، "خسته هستندوخوابیدند." معلوم بودکه هم دیگرحال خیلی مساعدی شاه نداشت وهم اینکه تصمیمات گرفته شده بود برای ترک ایران وخوب این که شهبانوفرح بجای شاه آمدندبرای این دیدار مفاهیم بسیاری رابرای من مشخص کرد. مذاکراتی انجام شد. من نمیدانستم که آیا شاه مطالب را با ایشان هم مطرح کرده است یا نه. ولی بعداز آمدن ایشان به آن محل وتوضیحاتی که دادمتوجه شدم که ایشان درجریان مذاکرات بودو

کم‌وبیش هم مطلع بودم که‌یکنوع تمایلی را ایشان ابراز داشته‌بود برای طرح آمدن بختیار ودرنتیجه تمایلی بود برای طرح اینکه‌بهرحال شاید بگمان خودشان که سن با ورم نیست ایران را موقتا " ترک کنند درحالیکه شاه میدانست که‌رفتن او یک رفتن موقتی نیست یعنی درمذاکراتی که‌داشتیم این مسئله را من ازگفتگوی اوکاملا" استنباط میکردم.

س ـ این گفتگوچه‌بودکه شما توانستید چنین مسئله‌ای را استنباط کنید؟

ج ـ پیش بینی میکردکه‌دیگرخواهدرفت حتی پیش بینی میکردکه‌با رفتن او شکل حکومت احتمالا" دگرگون خواهدشد وپیش‌بینی میکردکه یکنوع حکومتی بهمین صورت یعنی با چهره‌ی مذهبی برایران مسلط خواهد شد. اومنتهاگاهیگاه اظهارنگرانی ازهم‌پاشیدن ایران وسلطه‌ی کمونیستها میکرد که‌البته‌این یکنوع نگرانی بودکه‌من هیچوقت به‌این نگرانی باورنداشتم چه‌درگذشته وچه‌درحال. بنابراین این مشخص‌بود وبعدهم خودش درکتاب " پاسخ به تاریخ" این موارد. راحتی اینکه‌شکل حکومت ایران تغییرخواهدکرد را ذکرکرده که محمدعلی مسعودی آمدوبه‌اوگفت، این را بیان کرده وهمین محمدعلی مسعودی بودکه‌شکل دهنده‌حکومت شریف امامی بود ودرواقع گرداننده‌ی آن حکومت بوددر پشت پرده. یعنی نه تنها درپشت پرده خیلی آشکارا وحکومت شریف امامی باستنباط من دیگرآشکارا راه را بازکردبرای تغییر شکل حکومت ایران.

س ـ چرا؟ بخاطرآزادیهائی که به‌مطبوعات داد؟

ج ـ نه.

س ـ یا اینکه مذاکرات مجلس راگذاشتندازتلویزیون پخش بشود؟

ج ـ نه، آن یکی ازدرواقع جزئی شایدازبرنامه‌های وسیعش‌بود ولی مسئله اعتصابات را بسیاردامن زد، ازاستقرار یک باز حکومت ملی جلوگیری کرد وبعد برای اولین بار کسی را برانگیختندکه‌استیضاحی کرددرمجلس ازدولت شریف امامی بعنوان اخباری که نماینده‌کرج بود، این روابط نزدیک با سازمانهای دولتی وحتی امنیتی داشت ودرنتیجه درقبال استیضاح آنوقت دولت شریف امامی یعنی شریف امامی آمدوگفت، " اینجا میهن

حضرت آیت الله عظما خمینی است وایشان هروقت بخواهند میتوانند تشریف بیاورند.

س - اینکه میفرمائید آقای اخباری را وادارکردند چه کسی را درنظردارید؟ چه قدرتی را؟ چه مقامی را؟

ج - گفتم که این اخباری نماینده‌ای بودکه بعنوان نماینده دولتی ونماینده روابط با این سازمانها محسوب میشد.

س - خوب، دولتی که میفرمائید یعنی نماینده دربار بوده؟

ج - نه دربار خیر. یعنی مشخص بود معروف بودبه اینکه روابطی داردبا سازمانهای امنیتی حتی.

س - خوب آقای پزشکپور، رئیس سازمان امنیت راکه شاه انتخاب میکرد ونخست وزیر هم که فرمانبردارشاه بودند اینها بنابراین ..

ج - خوب درواقع شاه هم مقهوراین سیاست شد.

س - بله، ولی وقتی که شما میفرمائید که آقای اخباری را وادارکردندکه

ج - وادارکردند یعنی تنظیم کردنداین برنامه را؟

س - یعنی خودشاه و..

ج - نه دیگر خودشاه نمیدانم ..

س - یعنی خودش میخواست؟

ج - بله تمامی آن برنامه‌هائی که حتی خودشاه راتشویق کردندکه ایران راترک کند شاه میتوانست ایران راترک نکند، شاه میتوانست که با اجرای عدالت وتمکین به برنامه‌های صحیحی درایران بماند.

س - آخر این صحبتی که شما میکنیدیک خرده برای شنونده مبهم است که چه کسی، چه مقامی، چه قدرتی داخلی یا خارجی میتوانسته که آقای اخباری را

ج - نه،نه میتوانسته که بهرحال ..

س - یک خرده اسرارآمیزباقی میماند.

س - آخرتمامی این امور مشخص است چگونه است. بهرحال ایشان چون درمجلس یک حرکتی

بود، مشخص بود بعنوان حرکت اقلیت ودرنتیجه طی بیش از دیگربله سه سال این نماینده هیچوقت با این حرکت هماهنگی نداشت ودرنتیجه ازجمله تأییدکنندگان برنامه‌های دولتها بوددرمواقع مختلف بناگهان ایشان آمدواستیضاحی را مطرح کرد واین استیضاح آنطورکه بررسی شد استیضاحی بودکه تنظیم شد ومطرح شد وبرای این هم تنظیم شدو مطرح شدکه‌آقای شریف امامی بعدبیاید دربرابراین استیضاح بگوید که حضرت آیت الله عظما خمینی واینجا میهن ایشان است وهروقت بخواهندتشریف بیاورند. یعنی تا آنوقت به این کیفیت اصولا" درباره ایشان صحبت نشده‌بود.

س - مضمون استیضاح آقای اخباری چه‌بود؟

ج - که چرا ایشان را مانع میشوند؟ چرا ایشان را نمیگذارندکه‌به‌ایران بیاید؟ چرا مشکلات برای ایشان ایجادکردند. بهرحال مسائلی ازاین قبیل بنابراین این یک جزئی از مسائل است. دولت شریف امامی با مسائل مختلف ازجمله باصطلاح حادثه‌آفرینی درمسئله جمعه سیاه هفده‌شهریورماه.

س - منظورتان ازحادثه آفرینی چیست آقا؟

ج - یعنی آن ایجادشددیگر.

س - به چه‌طریقی؟

ج - به این طریق که ..

س - آیا شما حدس میزنیدیا اطلاعات دقیق دارید؟

ج - نخیر، قرائن نشان میدهد چون خودما، یعنی قرائنی که به‌نتیجه قطعی میرسد چون روز ۱۶ شهریورراهپیمائی انجام شد اولین راهپیمائی یا دومین راهپیمائی بزرگ بود. درآن راهپیمائی اعلام کردندکه ساعت هشت صبح اجتماعی خواهدبود درمیدان ژاله، هشت صبح. دولت شریف امامی ساعت شش صبح اعلام حکومت نظامی کرد. خوب معلوم است کسانی که‌میخواستند درمیدان ژاله ساعت هشت صبح حضورپیدا بکنند. اینها اولا" غالبا" کسانی نبودندکه شش صبح به برنامه رادیو گوش‌کنند، ثانیا" ازاطراف واکناف تهران

باید شش صبح ازمنزل خارج میشدند تا هشت صبح برسند به کجا ؟ به میدان ..
س - ژاله .
ج - ژاله . خوب ، اگردولت شریف امامی میخواست اعلام حکومت نظامی کند بدون اینکه این حادثه آفرینی بشود میبایستکی اعلام حکومت نظامی میکرد برای اینکه مردم مطلع بشوند؟ میبایست همان عصر روز هفده شهریورا علام حکومت نظامی میکرد . گذشته از اینکه چنین حقی را نداشت . چرا ؟ چون هنوز دولت شریف امامی حتی به مجلس معرفی نشده بود ودرنتیجه دولتی که هنوز مبانی قانونی را ازنظرقانون اساسی پیدا نکرده نمیتوانست چنین اعلام حکومت نظامی بکند واگرهم میخواست اعلام حکومت نظامی بکند اعلام حکومت نظامی را میتوانست ازعصر بکند که مردم مطلع بشوند . بنابراین همه مردمی که گروههائی که حرکت کردند بسمت میدان ژاله ازاینکه حکومت نظامی اعلام شد درتهران آگاهی نداشتند ووقتی اینها درمیدان ژاله حضورپیداکردند بعد برنامه اجرا شدکه آتش بروی مردم گشوده شدودرنتیجه جمعه سیاه ایجاد شد .
س - ولی هنوزاین مشخص نیست درواقع دقیقا" که چه کسانی آتش گشودند .
ج - اعتقادمن است ، نظرمن است . نه ،نه دراین چیزنیست . بهرحال برخی میگویندکه دو سه نفر ازبین مردم آتش گشودند ولی بهرحال اولا" اعلام حکومت نظامی ، دقت کردید ؟
س - بله .
ج - اعلام حکومت نظامی . مسئله ساده ای که نبود که ، اعلام حکومت نظامی درساعت شش صبح یک امرغیرمنطقی بود . دولت میتوانست که عصرا علام حکومت نظامی کند . مسئله ی ساده ای که نبود .چرا گذاشت برای ۶ صبح . ۶ صبح چه کسی مطلع میشوداز اعلام حکومت نظامی ؟ خوابند مردم . اگرجماعتی هم میخواستند بیایند به میدان ژاله که درمسیرمیدان ژاله بودند . بنابراین این غیرمتعارف است و۱۷ شهریور همچنانکه نوشتن آن مقاله رشیدی مطلق یک کبریتی بودکه به باروت زده شد ۱۷ شهریور درواقع بمبی بودکه درانبار باروت منفجرشد وآن کشتاروسیع رخ داد . حالا دوسه نفرهم ازمیان جمعیت شلیک کردند معلوم است

این برنامه‌ها با ستنباط من با هم هماهنگ بودودراین تردیدنیست که یک دولت مسئول نمیتواندیک چنین اعلام حکومت نظامی دراین ساعت بکند با توجه به حوادث ایران.
بنابراین بهمین مناسبت است که حتی دولت شریف امامی چندین روزبعدازچیز به مجلس آمد.

س - بعدازچی آقا؟

ج - بعدازه۱۷ شهریورودرنتیجه وقتی آمدبه مجلس که آنوقت نمایندگان پان ایرانیست ونمایندگان اقلیت بعنوان اعتراض جلسه را ترک کردند میگفتند، "دست توبه خون آلوده است." واین مرحله یکی ازمراحل سخت ومهم مبارزاتی بود یعنی استنباط من اینست که حادثه ۱۷ شهریور جمعه‌سیاه نقش بسیارمهمی درایجادحوادث بعدی ایران داشت و این حادثه بدنبال اعلام حکومت نظامی پیش آمد. یعنی اگراعلام حکومت نظامی نمیشد چه میشد؟ یک راهپیمائی عظیم ترمیشد. کما اینکه بعدهم راهپیمائی هائی شد ولی این روز، اعلام حکومت نظامی دراین روز بهرحال نقش عمده‌ای داشت درایجادحوادث بعدی ومن نمیتوانم تلقی کنم که این اتفاقی بوده. کما اینکه این مسائل بعدتوضیح داده شد. این مسائل را موقع طرح برنامه دولت شریف امامی ما توضیح دادیم ودرگیری سخت پیدا شدبین ما وسایرنمایندگان مجلس. چنین دولتی وچنین برنامه‌ای مواجهه شد با اینکه کسی استیضاح کردکه هیچگاه طرحی درمجلس نداشت، مبارزه‌ای درمجلس نداشت وبرای اولین باردراین استیضاح به آن کیفیت خطاب شد وبعدهمین شریف امامی آمددرمجلس وبه آن کیفیت اادای مطلب کرد که البته بعدهم مشکلاتی برای شریف امامی یا اموال او، تا آنجا که شنیدم،ویا برادروکه نماینده مجلس بود دریک دوره‌ای بوجودتیامد. بهرحال دولت شریف امامی وبعدهم دولت ازهاری را من درسقوط این مرحله ازتاریخ ایران وایجاد حوادث بعدی مؤثروبسیارمقصرمیدانم ازنظر سقوط رژیم مشروطیت سلطنتی ایران.

س - آقای پزشکپور، شما دراین دوره باآقای خمینی هم ملاقاتی داشتید؟

ج - درکدام دوره؟

س - درهمین دوره‌ای که آقای دکتربختیار به نخست وزیری رسید.

ج - بختیار که به نخست وزیری رسید یعنی معرفی شد به مجلس قبل از او بگوئیم که صحبت آن دیدار بود، دیدار سوم که ..

س - بله با فرح.

ج - بله با فرح بجای شاه. درنتیجه درآن دیدار من دیگر دریافت کردم که برنامه‌ای را که به آن سمت کشانده میشد وشاید فرح تشویق میکرد ودیگران هم دنبال میکردند دردست اجراست یعنی خروج از ایران ودرنتیجه فراهم شدن مقدماتی برای تغییروضع ایران، درابن تردیدی نبرد. بنابراین بعداز مذاکراتی که درحدودشاید سه‌ربع ساعت بطول انجامید..

س - با فرح ؟

ج - بله، بله.

س - ممکن است مطالب آن مذاکرات را برای ما توضیح بفرمائید؟

ج - مطالب همین بود. بعقیده من ایشان ازمذاکراتی که انجام گرفت او مطلع بود ولی ظاهرا " مایل بودکه دوباره خودش بشنود. شاید مایل بودببیند چه اقداماتی دارد صورت میگیرد وچه اقداماتی اومیبایست ازنظربرداشت خودش انجام بدهد.

س - شما وقتی که این برنامه‌ای راکه درنظرداشتید برای ایشان توضیح دادید پاسخ ایشان وعکس العمل ایشان چه بود؟

ج - برای چه کسی ؟

س - برای فرح، فرح دیبا.

ج - بلـــــــه. ایشان بهرحال آخرین پاسخش این بودکه بسیارخوب پس اگرچنین است وچنین مطالبی مطرح شده من بروم وشاهنشاه را خبرکنم که بیاید بهرکیفیتی که شده. البته من میدانستم که دیگرچنین مسئله‌ای پیش نخواهدآمد وبلکه شاهنشاه بجای اینکه بیاید خواهدرفت ودرنتیجه ایشان رفت وبعدازچندلحظه برگشت گفت، " نه، شاهنشاه خیلی خسته وناراحت هستندوایشان خوابیده‌اند من هم خداحافظی کردم وآمدم. درست فردای

همانروزبودکه یکی ازدوستانی که وارددرجریان بود بهرحال کم وبیش زنگ زدبمن وگفت ،
" بهرحال مسئله قبول نخست وزیری بختیارقطعیت پیدا کرده ". بنابراین شاه اعلام
کردوفرمان نخست وزیری بختیاررا صادرکرد ولی بعدچون مسئله مجلس مطرح بود یعنی
تنها نقطه ی مقاومتی که دربرابر این طرح نخست وزیری بختیاروبطورکلی میشود گفت
طرح دگرگونی مملکت به آن کیفیت وجودداشت مجلس بود . درنتیجه بختیار آمدوعنوان
کردکه من میخواهم ازمجلس رأی تمایل بگیرم همان شیوه ای که ادامه داشت تقریبا "
تازمان مصدق اما این رای تمایل به این کیفیت بود که مجلس رأی تمایل میداد به
هرکس که میخواست ، بعدآن را رئیس مجلس به اطلاع شاه میرساند شاه بنام اوفرمان
نخست وزیری صادرمیکرد . درحالیکه درمورد آقای بختیارفرمان نخست وزیری صادرشده
بود ، دیگرجائی برای گرفتن رأی تمایل مجلس نبود ولی این روش رااعمال کردند برای
اینکه تاوقتی که شاه حضوردارد بتوانند اکثریت مجلس رادراختیاربگیرند وازنفوذو
گسترش کاراقلیت که مخالف با آن برنامه ها بود ممانعت کنند وهمین کارراهم کردند
وتعدادی ازرؤسای کمیسیونها وگردانندگان ومتولیان اکثریت مجلس راحتی بردندپیش
شاه ودرنتیجه شاه به آنها گفت که ازنظرمن وازنظرآینده مملکت من توصیه میکنم وتأیید
میکنم که بختیارراتاییدکنیدووقتی بااین وضع مامواجه شدیم تقاضای تشکیل جلسه
خصوصی کردیم . جلسه خصوصی تشکیل شدودرآن جلسه خصوصی تاآنجائی که ممکن بود مطالب
رابیان کردیم وحتی به این مسئله اشاره کردیم که این رأی تمایل نمیتواندباشد ، شما
چه رأی تمایلی الان میدهید ؟ این قبلا" فرمان نخست وزیری بناش صادرشده وبعدهم مسائل
مملکت به این کیفیت است . درآنجا بودکه اقلیت مجلس پیشنهادکردکه بیائید بپذیرید
ویک هیئت پنج نفری ازطرف مجلس تعیین بشود که این هیئت پنج نفری مذاکره با شاه
مقامات مختلف ، روحانیت درهرکجا وکلیه مقامات ومراجع مملکتی آن کسی راکه ممکن است
دراین شرایط بتواندمشکل مملکت راحل کند به مجلس پیشنهادبکند . ولی خوب معلوم بود
به آن کیفیت آن اکثریت نپذیرفت ، این پیشنهادراردکرد ودرنتیجه کاربه آنجاکشید

که دولت بختیار مثل اینکه دردوازدهم بهمن ، فکرمیکنم ، به مجلس معرفی شد .
بدیهی است برای ما با توجه به آگاهی و مسائل و مذاکراتی که داشتیم قطعی بود که دیگر این فصل از تاریخ ایران ورق خواهدخورد یعنی بسته خواهدشد . این نکته ضروربه یادآوری است که هرگزتا روزی که رژیم خودبخود خودش را ساقط کرد ما نه شعارجمهوریت دادیم ونه خلاف قانون اساسی . ما معتقدبه قانون اساسی بودیم .
س ـ منظورشما حزب پان ایرانیست است ؟
ج ـ حزب پان ایرانیست . ونمایندگان مجلس هم وسایرعناصراعضای اقلیت اتفاقاً " سوای آن اخباری که به آن کیفیت چیزکرد ، تا زمانی که قانون اساسی بود بله . بنابراین برای ما مشخص بود که دیگر باتوجه به سوابق با توجه به آن مسائل مذاکراتی که با شاه بود ، مذاکراتی که درمراحل ومواقع مختلف بود ، آگاهی هائی که داشتیم . پس آمدن دولت بختیار عبارت است ازرفتن شاه و عبارت است از مآلاً " بستن دفترمشروطیت ایران ومسائل بعدی . درنتیجه دولت بختیار وقتی معرفی شد ما پان ایرانیستها ومن به نمایندگی ازطرف پان ایرانیستها ثبت نام کردیم بعنوان مخالف با دولت طبق آئین نامه . البته دیگرمسئله دولت بختیار رهم برای ما مطرح نبود بلکه دادن یک گزارشی بود به ملت ایران برای ادامه مبارزات آینده مان وهمانطورکه بخاطردارید یک بارگفتم من دوبار رفتن نطقم رانوشتم یکی درمورد بحرین بود یکی دراین مورد . برای اینکه میدانستم دیگراین فصل ازتاریخ ایران بسته میشود ودرواقع آن نطق بعنوان یک بررسی بودنسبت به این مرحله ازتاریخ ایران ومسائلی که درپیش خواهدآمدوپیوندهائی که ما با آینده ایران خواهیم داشت . دراین روز وقتی من آمدم پشت تریبون وصحبت میکردم برخلاف روش معمول اتفاق افتادکه آقای دکترسعید سه بارمیزریاست راترک کرد ، دکترسعیدکه آنموقع رئیس مجلس بود وریاست مجلس رابه یکی ازمعاونان رئیس مجلس سپرد . یادم نیست این رادرمذاکرات قبلی گفتیم یا نه . بعد میانه صحبت من بود یا شاید اواخرصحبتم بود که یکی ازمستخدمین مجلس که کارش این بودکه نامه ها ویادداشتهائی راازطرف نمایندگان برای نمایندگان دیگر میآوردویا میآورد برای نماینده ای که پشت میز خطابه یعنی پشت میکروفون هست ..

روایت کننده : آقای محسن پزشکپور

تاریخ مصاحبه : ۸ آوریل ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱۵

ج ـ پشت میکروفون هست میآورد یادداشتی را برای من آوردوچون به روحیه‌ی من آشنا بود ،به‌طرزکارمن که من این یادداشتها را غالبا " کنارتریبون میگذاشتم‌وبعدازنطقم‌آنها را یک بیک میدیدم یا پاسخ میدادم یا بهرحال اشاره لازم را میکردم یا ضرورتمیدانستم اصولا" پاسخی نمیدادم به من یادآورشد گفت ،" آقای پزشکپور .." آهسته گفت ،" این یادداشت را همین حالا مطالعه‌بفرمائید." من یادداشت راکه بازکردم دیدم یکی از تلفنچی های مجلس‌برای من فرستاده‌این یادداشت‌را ونوشته بود ،" آقای دکترسعید سدبار.. شاه‌درفرودگاه‌هست وسه‌باربا شاه صحبت‌کرده وشاه‌ازاوپرسیده چرارأی اعتماد به‌دولت بختیارنمیدهید؟" واین نکته را تذکربدهم برای اینکه‌غالب این کارکنان مجلس‌طی این سالها نسبت به‌ما سمپاتی زیاد داشتند، علاقه زیاددا شتندوتقریبا " گوش‌وچشم ما بودند وما را درمسیرحوادث‌ومطالب‌قرارمیدادند . بنابراین این تلفنچی مذاکرات‌راگوش‌کرده بود وهیچکس‌مطلع نبود وما هم مطلع نبودیم که‌شاه درفرودگاه است‌ومیخواهدپروازکنند ومعلوم شدکه شاه‌رادرفرورودگاه نگه داشتندتاازمجلس‌رأی اعتمادبگیرندوآنوقت‌اوبهر حال بتواندپروازکند. ودکترسعید درآخرین صحبتی که‌باشاه‌کرده‌بودگفته‌بودکه‌پزشکپور پشت‌تریبون است‌ومن نمیتوانم کاری بکنم ولی وقتی صحبت‌ایشان تمام بشود من رأی به کفایت‌مذاکرات میگیرم وآنوقت‌رأی اعتماد خواهیم گرفت . درحالیکه بیش‌ازچهل تن از

نمایندگان بعنوان موافق ومخالف ثبت نام کرده‌بودندکه‌دربارهٔ دولت بختیار صحبت کنند بعدازاتمام‌سخنان من وبیان سخن خیلی کوتاه ازطرف یک موافق‌که‌طبق آئین نامه میبایست‌بعدازمخالف یک موافق صحبت‌میکرد رأی به‌کفایت مذاکرات‌گرفت واکثریت مجلس رأی دادند.بعد رأی به‌برنامه دولت‌گرفت‌که بهرحال اکثریت‌رأی دادند البته سوای شاید درحدودچهل وپنج رأی کبودکه‌مخالف‌که داده شد وبعدکه جلسه تمام شد رئیس مجلس ودکترسعیدوبختیارسریعا "رفتندفرودگاه ودرنتیجه شاه برای همیشه ایران را ترک‌کرد ومعلوم شد که بهرحال کل آن برنامه‌ای که‌خواستار این بودیاخودشاه‌وسایرین هم که درآن برنامه بودند البته‌کل آن برنامه‌که‌خواستاراین بودکه شاه ایران را ترک کند ولی رفتن اورا موکول کرده‌بودندبه‌اینکه‌مجلس رأی اعتماد به‌دولت‌بدهد زیرا متوجه بودنداگرایران ... یعنی شاه‌ایران را ترک کند به‌احتمال زیاد‌آنوقت مجلس‌تحت‌تأثیر اقلیت‌برنامه‌های دیگری را درپیش‌خواهدگرفت یعنی لااقل دکتربختیار بعنوان نخست‌وزیرمعرفی نمیشدیا قبول نمیشد. والبته شایان توجه است‌که‌خلبان هواپیمای شاه درآنموقع کبی بودکه‌بعدوباره برگشت‌به‌ایران وشد خلبان‌هواپیمای بنی صدرورجوی برای‌اینکه آنهارا ازایران خارج کندوآن خلبان سرهنگ معزی بود وبنظر میرسدکه یک انتخاب‌دقیقی برای انتخاب این خلبان صورت‌گرفته‌بود.

س - ازطرف‌کی آقا؟

ج - نمیدانم.

س - بعضی ازصحبتهای شما خیلی اسرارآمیزاست.

ج - چرا؟

س - چون به یک‌قدرتی اشاره میکنیدکه‌کم‌وبیش‌امروزدرذهن اکثرایرانیان هست‌وهمیشه اشاره میکنندبه‌یک‌قدرت‌ناشناخته‌ای که هیچکس‌هم نمیخواهدراجع به آن قدرت‌صحبت کندکه آیندگان بدانندآخراین که بود، چه‌بود؟

ج - نه آن قدرت‌ناشناخته‌نیست‌نمیدانم ولی آنچه‌که مسلم است‌این سرهنگ‌معزی بهرحال

کسی است که بعدبرگشت به ایران وقتی شاه را بردوبعدهم کسی بودکه بنی صدروزجوی را ازایران آوردبه اینجا . بنابراین بهرکیفیت غلبا بی یوده که شاه را نمی توانسته احتما لا" جای دیگری سوای آنجائی که میرفت ببرد .

س - شما بنابراین حدس میزنیدکه این نمیتواند فقط یک تصادف باشد ، حتما " یک برنامه ای ریخته شده بوسیله ی یک قدرتی ، یک جائی که شما نمیدانید آن قدرت وآنجا کجاست ؟

ج - نه ، نه رفتن درکل نه . شایدکه اصولا" درمجموع استنباط من این است تا آنجائی که دنبال کردم درواقع شایددرمجموع وقتی مصادف شدند همین خاطرات کسینجروسالیوان واینها راکه من خواندم تاکنون برداشت این است که وقتی مصادف شدند باانیکه شاه اصولا" قدرت دیگر ادامه حکومتش رانداشت نه اداره مملکت ، اصولا" وقتی کسی نخواهدحکومت بکند دیگرهمه چیزراازدست میدهد .

س - درست .

ج - وشایدبرای اولین بارهم بوده اصولا" درتاریخ جهان که گردانندگان یک حکومتی نخواستند حکومت کنند ودرنتیجه خوب سایرین هم برای خودشان آنوقت برنامه ریزی هائی میکنند . من به آن کیفیت هرگزمعتقدبه اعمال قدرتها اصولا" نیستم اما هرقدرتی چه بزرگ چه کوچک وقتی با یک حادثه ای روبروبشود برای خودش برنامه ریزی میکند وایـن به این کیفیت است ودرنتیجه اصولا" شاه بهمان ترتیب که بررسی کردیم حالا چه بسا همانطورهم که یکبار صحبت کردم اصولا" برخلاف آنچه که میگویند آن قدرت وتوانائی لازم راکه بتواند یک عنصرمستبد داشته باشدنداشت وبعدهم که چندسال دچارسرطان شد وآنچه که مسلم است درسالهای آخر ودرآن دیدارهای آخرین من احساس کردم که تمام شخصیت واراده ی خودش راازدست داده .

س - آقای پزشکپور ، برگردیم بنابراین به آن سئوال من که شما چه جوری باآقای خمینی ملاقات کردید ؟

ج - خوب این بنابراین چون مربوط به این موضوع است دولت بختیاربه این کیفیت آمد یعنی به این کیفیت رأی اعتمادگرفتندووقتی آن مسائل برای ما مشخص شد بخصوص

نحوه‌گرفتن رأی اعتماد وموا قع قبلی ومعرفی این دولت واینکه‌برای ما جای تردیدنبود که‌این مرحله از تاریخ ایران دفترش درواقع بسته خواهدشد. پس عصرهما نروزما جلسه‌ای تشکیل دادیم نمایندگان پان ایرانیست وساعت ۸ صبح فرداش باطی یک نامه‌ای که برای رئیس مجلس نوشتیم وبمبارزات خوب پان ایرانیستها وبرنامه‌ها ومبارزات آینده اشاره‌کردیم اعلام استعفا کردیم ازمجلس وبموجب آئین نامه مجلس ۱۵ روزمیبایست بگذردتا استعفا قطعیت پیدا بکند. البته ضمن این مدت هم ازهیچ کوششی ما دریغ نکردیم یعنی برای ما چندمسئله مشخص بود. (۱) شاه رفت وبرای همیشه رفت پس وضع مملکت بطورکلی دگرگون خواهدشد. (۲) بختیار فقط یک عامل واسطه است یعنی استنباط ما این بود همینطورهم که‌شد. (۳) بهرحال آن موج چیزکه ایجا دکرده‌بودند، درواقع موج مذهبی که‌تحولات مملکت را به آن سمت کشانده‌بودند که‌البته شما یک پرسشی کردید که‌مثل اینکه به آن نپرداختیم که مذاکرات ما با این سران ورهبران جناحهای سیاسی چه‌بود؟ بهرحال خلاصه مذاکرات ما این بودکه ایجادیک هماهنگی بکنیم ازیکطرف مجلس وازیکطرف این حرکتهای سیاسی برای اینکه‌تحولات وکوششهای اجتماعی دریک حرکت سیاسی — ملی شکل بگیرد. این غالبا " با آقایان مذاکره‌میشد. وبراین بود تاکید ماکه‌اگراین کارانجام نشود این حرکت بسمت دیگری معطوف خواهدشد درشرایط آنوقت که آن سمتی که‌بیشترقدرت خواهدداشت وجاذبه آنوقت چهره مذهبی خواهدبود. پس حرکت تبدیل خواهدشدبه‌یک حرکت مطلق مذهبی. با این آقایان مذاکرات این بودآنموقع.

س — پاسخ این آقایان چه‌بود؟

ج — برخی قبول میکردند ولی واقعا " مصمم نبودند، دومثل اینکه غالبا " هریک میخواستند که‌بیشترخودشان راهماهنگ جریان کنندوشایدکه فرصت رابدست بیاورند وهمین برنامه‌ای راکه‌خودبختیارهم دنبال میکرد، واین برنامه رادنبال میکرد. بنابراین هرگز نخست وزیری خودش راجدی تلقی نکرد وتاآنجائی که‌من اطلاع دارم حتی یکبارهم هیئت دولتش راتشکیل نداد. برخلاف آنچه‌که میگوید دولت سایه آن نبود، دولت سایه بازرگان

نبود برای اینکه دولت سایه خودبختیار بود . حتی قبل از اینکه دولت بازرگان معرفی بشود عملا" امور مملکت را بازرگان اداره میکرد ودرواقع بختیار بعنوان مشاور با او همکاری میکرد .یعنی نه بازرگان بلکه بهشتی وبازرگان وسایرکسانی که با خمینی درارابطه بودند . یعنی خمینی ابتدا درپاریس مستقرشد ، درواقع دولت بعدازمشروطیت ایران درپاریس شکل گرفت وعملا" امورایران رااز پاریس اداره میکرد . دولت بختیار دولت سایه بود ، دولت ۳۷ روزه‌ای بود وبدون احساس مسئولیت یعنی نه اینکه کارمیکرد روزرا به شب میرساند وشب را به روز ، گوئی میدانست ، یعنی بطورحتم میدانست که یک چیزموقتی است . منتهی دراین دوره سعی میکردبنحوی پل بزند با خمینی یعنی شاید که موقعیتی را برای خودش دست وپا کند . کما اینکه نامه‌ای نوشت برای او وقتی که نخست وزیربود . نامه‌ای که به کیفیتی است که یک چنین نامه‌ای را کمترکسی مینوسید برای هرکس دیگری . اپیشوای بزرگ قلمداد کرد .

س - شما متن آن نامه‌را دارید؟

ج - متن آن نامه را . . هست حالا شاید بتوانم . بله هست همه جا منتشرشده ، حتی خود او هم یکبارمنتشرکرد ولی بعدجمع آوری کرد .

س - چون من تاکنون ندیدم متن این نامه را ولی زیاد راجع به آن شنیدم . اگرشما دارید بدهید ماضمیمه نوارکنیم .

ج - بله ، این نامه را داد ، فرستاد منتهی خمینی نپذیرفت ودرنتیجه از این مذاکرات . .

س - میدانید نگارنده‌ی آن نامه چه کسی بود؟

ج - نه نمیدانم ، شما اگراطلاعی هست بفرمائیدکه دراین نوارضبط بشود جالب است .

س - نمیدانم ، اطلاع من یک اطلاع مستندی نیست ولی میگویندکه آقای احمدصدرحاج سیدجوادی آن نامه رااانشاء کرده بود .

ج - یعنی برادرآقای دکترعلی اصغرحاج سیدجوادی که وزیردادگستری دولت موقت شد؟

س - بله ، من این را شنیدم ولی محققا" نمیدانم .

ج - ودرنتیجه پس خوب مسائل به این کیفیت بود . اینجا بعنوان یک جمله معترضه ، چون

شما قبلا" پرسش کردید یعنی لازم هم بودکه بیان بشودکه مذاکرات ما با رهبران سیاسی چه بود. که البته شاید اگراین توجه را میکردند ومیان اقلیت مجلس که اقلیت قوی پارلمانی شده بود، یعنی میان مجلس وحرکتهای خارج یک پیوندی برقرار میشد اصولا" مسائل طور دیگر میشد. البته این مسائل درصورتی بودکه آنوقت عده‌ای عقیده داشتند که قانون اساسی وقت ایران یعنی قانون اساسی مشروطیت ادامه پیدا بکند. البته سوای آنهم ممکن بود آنوقت دریک رأی گیری صحیح وانتخابات صحیحی یک فرم دیگری از حکومت درنظرگرفته میشد.

س ـ ولی آنموقع دیگرقانون اساسی مشروطیت به آن شکل سابقش دیگرمطرح نبود برای اینکه شاه رفته بود...

ج ـ نه.

س ـ وازقانون اساسی فقط حقوق ملت باقی مانده بود..

ج ـ آها ن آنموقع ، اما آنموقع ..

س ـ دیگرحقوق شاه مطرح نبودچون شاه مملکت را ترک کرده بود..

ج ـ نه‌دیگر، بله ..

س ـ نبودا ینطور؟

ج ـ آنموقع سقوط رژیم بود همانجا بودکه گفتم. ولی آنچه‌راکه ابتدا صحبت کردیم زمان آموزگار بود که با آقایان مذاکره میکردیم،یا شاید حتی اواخرهویدا بود.

س ـ نه من فقط سئوالم مربوط به آن زمانی بودکه شاه وقتی که ایران را ترک کرد دیگرازقانون اساسی قبلی فقط حقوق ملت مانده بود.

ج ـ بله، ولی اصولا" وقتی ایران را ترک کرد گفتم برای شما که این برای اولین بار بودیک رژیمی خودبخود خودش را ساقط کرد. این راکرارا " من بیان کردم. وقتی خودبخود خودش را ساقط کردیعنی چه؟ یعنی آن کسانی که مسئولیت های قانونی داشتندآن بنا را ازشانه‌خودشان به‌زمین گذاشتند.

س ـ شما گفتیدکه‌ازنمایندگی مجلس استعفا کردید؟

ج - بله دیگر.

س - از آن تاریخ بودکه مقدمات ملاقات با آقای خمینی فراهم شد؟

ج - نه مقدمات نبود هنوز خمینی نیامده‌بودبه‌ایران ، ولی بهرحال ما اعلام استعفا کردیم پانزده‌روزمانده‌بود. بنابراین برای ما مشخص‌بودکه این تغییرات خواهدشد. پس‌ما تمام تلاشمان معطوف به‌این بودکه‌به‌کیفیتی عمل بشودکه‌نهادهای مملکت ازهم نپاشد بخصوص‌ارتش. یعنی برای ما مسلم بودکه‌شاه‌رفت‌که رفت. برای ما مسلم بودکه بختیار یک‌دولت مستمروقوی نخواهدبود. برای ما مسلم بودکه فصل جدیدی ازتاریخ ایران بازخواهدشد. خوب ، پس‌تمام کوشش‌ما معطوف‌به‌این بود که با همه‌ی آن دگروقتی که‌مانده با امکاناتی که داشتیم ازنظربررسی ها ودیدارها درواقع سعی بکنیم که‌این دوره‌ای ازتحول بصورتی انجام بگیردکه‌سازمانهای مملکتی وبخصوص‌ارتش‌ازهم نپاشد.یعنی ما (۱) نگران تجاوزبه‌سرزمینهای ایران بودیم همین حادثه‌ای که بعدرخ داد. (۲)نگران بعضی حرکتهای ازداخل بودیم که‌ممکن است‌لطماتی به وحدت‌ویگانگی ایران بزنند. پس‌دراین مسیرسعی کردیم که‌مسائل رادیگردنبال بکنیم، درآن مرحله . که دراین مرحله هم دیدارهای پیاپی ومکرری داشتیم با همه . یعنی هرکس‌که‌دیگردرمملکت حضورداشت وموضع داشت ازبختیارگرفته تا آیت‌الله شریعتمداری تا سران نهضت‌آزادی تا سران جبهه‌ملی دکترسنجابی تا سران نظامی ودیگرگروه عظیمی را . وهدف‌ازملاقاتمان هم توجیه این مطلب بود. وادامه پیداکرد این اقدامات‌تا زمانی که خمینی واردتهران شد که‌البته بهرحال آن نوع ورود خمینی به‌تهران بدون همکاری دولت‌نمیتوانست‌باشد. یعنی گذشته ازبهرحال تمایل واستقبال عظیم مردم درواقع دولت‌بختیار شرایط راآماده‌کردکه..

س - شماکه قبلا" گفتیدکه دولت‌بختیار یک‌دولت‌سایه بود وکاری ازدستش‌برنمی آمدبکند

ج - همین، حتی تاآنجاکه‌من اطلاع دارم نیروی هوائی عملا" دراختیار مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. یعنی فرمانده واقعی نیروی هوائی دیگراوبود. بنابراین به آن کیفیت ورودخمینی به‌تهران برگزارشد با استقبالی عظیم . بعدازآن بودکه،یعنی قبل ازآن هم دیداری من با بختیارداشتم ، وبعدازآن هم دیدارداشتم با دکترسعید. پیشنهادم این بود

که در این تردید نیست که بهرحال بختیار هم خواهد رفت و بازرگان بعنوان نخست وزیر معرفی خواهد شد از طرف خمینی . بنابراین پیشنهاد ما این بود که سعی بشود که این انتقال قدرت بنحو آرام انجام بگیرد و بنحو قانونی . حرف ارتش این بود که من نمیتوانم از یک مرجع غیرقانونی تبعیت کنم . مرجع قانونی آنوقت از نظر ارتش کی بود؟ دولت بختیار بود . تنها نهادی که از نظر نظام قانون اساسی گذشته در ایران باقی مانده بود کی بود؟ مجلسین بودند و مجلس شورای ملی بخصوص . بنابراین ما این طرح را دنبال می - کردیم که مجلس بموجب یک مصوبه ای قبل از اینکه از طرف خمینی بازرگان بعنوان نخست - وزیر معرفی بشود بازرگان را بعنوان مسئول موقت امور مملکت تعیین کند و درنتیجه سازمانهای اداری مملکت و ارتش از آن حوادثی که بعد بوجود آمد بوقوع پیوست مصون بمانند . به اعتقاد ما این برنامه میتوانست که آینده ایران را بنحو صحیحی تضمین بکند از یک مخاطرات بیشتر ایران را دور نگه بدارد ودرنتیجه آن حوادثی که الان با آنها مواجه شدیم که یکیش مسئله جنگ ایران و عراق بود ما دیگر با یک چنین حوادثی مواجه نشویم . یعنی وقوع این حوادث برای ما قابل پیش بینی بود ودردیدارهایمان با همه اینها این مسئله را بررسی میکردیم ومطرح میکردیم . تا اینکه چندروز بیشتر نمانده بود به پایان آن دوره. پانزده روزه‌ی ما وگذشته ازنمایندگان پان ایرانیست تعداد دیگر از نمایندگان هم اعلام استعفا کرده بودند که شدند نمایندگان مستعفی مجلس . قبل از اینکه این چندروز تمام بشود جلسه ای تشکیل شد از این نمایندگان وما در این جلسه مسائل مملکت را بررسی کردیم وحوادثی را که پیش میآید . بنابراین به این نتیجه رسیدیم که ضمن ملاقات مجدد با کلیه مسئولان مملکت یعنی نه مسئول کسانیکه حضور دارند وقدرت دارند وحضور دارند اعم از آنهائیکه حالا طبق قانون وقت مسئول بودند یا آنهائیکه مسئول نیستند ملاقاتهائی بکنیم واین مسائل واین مواضع را روشن بکنیم، مشخص بکنیم. ازجمله کسانیکه قرار شد با او ملاقات بکنیم خمینی بود. چون درواقع خمینی درآن شرایط قوی ترین دیگر مهره‌ی حاضر درصحنه ایران بود. بنابراین از مجلس زنگ زدیم به او به دفتر ایشان ..

س - درمدرسه علوی ؟

ج ـ درمدرسه علوی ،وتقاضای دیدارکردیم .ایشان برای،بله ،یکشنبه شب بود ،یکشنبه شبی بود ساعت ۸/۵ وقت داد . ازطرف نمایندگان مستعفی مجلس پنج تن انتخاب شدند برای اینکه بروند به دیدارآیت الله خمینی . من بودم ، آقای مهندس ظفری بود ودکتررحمانی نواب صفا ، آن شاعرونویسنده ، ویکی دیگرکه حالا نامش بخاطرم نیست مهندسی ازمرند..

ج ـ نه نماینده مرند بود فقط ولی مرندی نبود . این پنج تن تعیین شدندکه ما ساعت دیگر ۸:۱۵ ازدرپارکینگ مجلس رفتیم بیرون تاآنجا شاید ده قدم ده دقیقه فاصله است . آنجاکه رفتیم ابتدا برخوردکردیم با مرحوم دکتربهشتی . بعدازچنددقیقه رفتیم به محلی که آیت الله خمینی سکونت داشت . البته انبوه عظیمی ازجمعیت آن محل سکونت ایشان رادربرگرفته بود شاید هزارها وبهرحال رفتیم درآنجا وایشان آمدند ساعت ۸/۵ . این پنج تن بودند وآیت الله خمینی بود، دکتربهشتی بود ازآنطرف این آقای هاشمی رفسنجانی بود ، آیت الله ربانی شیرازی بودکه فوت شده واین نوه آیت الله خمینی هم آنجا ..

س ـ حسین خمینی .

ج ـ همین کناردرواقع کناری نشسته بود. خوب ، مذاکراتی آغازشدومن مطالبی رابیان کردم به تفصیل . آقای نواب صفا مطالبی رابیان کرد بعد مرحوم دکتربهشتی مسائلی را گفت وبهرحال خود آیت الله ..

س ـ ممکن است توضیح بفرمائید که بطور خلاصه شما چه گفتید؟

ج ـ خلاصه اش این بودکه چهل وپنج دقیقه این مذاکرات بطول انجامید وخلاصه این مذاکرات آهان خلاصه پیشنهادات این بودکه بهرحال این مسائل پیش آمده وایشان سئوالاتی درباره گذشته ی مبارزاتی هریک ازما کردند که کم وبیش آگاهی داشت وخوب دراین باره یک مقداری طبیعی است صحبت شد .

س ـ شما به ایشان گفتیدکه شما پان ایرانیست هستید؟

ج ـ بله ،بله میدانستند .

س ـ عکس العمل ایشان چه بود؟

ج ـ چیزی را خیلی حس نکردم ، بله چیزی را حس نکردم. بعد رسید به مسائل اصلی. بهرحال برای ایشان توضیح دادیم که این دگرگونی فعلاً" پیش آمده ولی آنچه که مطرح است و برای هر ایرانی مطرح است و برای هرکس که در ایران بخواهد که حکومت کند یا حضور داشته باشد مطرح است این مسائل است. ما نگرانی های خودمان را از آینده ایران بیان کردیم و بخصوص مسئله مخاطراتی را که از جهت از هم پاشیدن ایران ، ارتش ایران ممکن است متوجه ایران بشود و حتی با توجه به خوب سوابق و آگاهی که داشتیم مسئله امکان تجاوزات خارجی را به ایران یادآور شدیم . بخوبی بخاطرم هست که حتی بطور نمونه حمله احتمالی عراق را من یاد کردم. بهرحال مخاطراتی را که حزب توده یا اقدامات و مداخلات احتمالی روسها ممکن است برای ایران بوجود بیاورد نام بردم و بطور خلاصه پیشنهادما این بود که شما موافقت کنید که این انتقال قدرت بنحو آرام انجام بگیرد. این را یادآور بشوم که ایشان قرار بود فردا یا پس فردای آنروز همه میدانستند طی یک آئین خاصی دولت بازرگان را بعنوان رئیس دولت موقت معرفی بکند. ایشان پرسیدند که ، یعنی آن هیئت و ایشان و کسانیکه هم آنجا بودند، " خوب ، این نحوه انتقال آرام را چه تلقی میکنید؟" گفتم بنظر من و بنظر ما اینطور میرسد که بهرحال و بخصوص از نظر سازمانهای اداری مملکت و ارتش ایران مجلس این اقدام را بکند یعنی مجلس در یک اجلاس فوق العاده اگر بختیار استعفا نکرد بختیار را عزل بکند طبق قانون اساسی این اختیار را دارد و بعد آقای بازرگان را بعنوان مسئول موقت اداره ی امور مملکت معرفی بکند. ایشان تأکید داشت برای اینکه این مجلس دولت که غیرقانونی است میبایست برود و مجلس هم جنبه ی قانونی ندارد. ولی من استنباط کردم یعنی همه ما استنباط کردیم که تقریبا " این موضوع بصورت یک مسئله درخور مطالعه مورد توجه آیت الله خمینی و سایرین قرار گرفت .

بهرحال ، بعد از انجام مذاکراتی دیگر که به این کیفیت پایان پیدا کرد خوب معلوم بودکه

یک نتیجه‌ی قطعی را آنجا نمیشدکه بدست آورد ولی نقطه‌نظرها کاملا" توضیح داده شد وحتی موارد بیان شدوخاصتا " بعنوان نمونه امکان حمله عراق وبعدهم حملاتی که ازناحیه دیگرهمسایگان ممکن است متوجه ما بشود برای این جمع بیان شد وراه‌حلش هم ارائه شد . بعدکه آمدیم‌بیرون پس‌خداحافظی کردیم آمدیم مذاکره که کردیم به این نتیجه رسیدیم که‌باردیگرباید این مذاکرات را دنبال کنیم باسایرکسانی که دست اندرکارند واین پیشنهادرا مطرح کنیم . بنابراین بررسی شد وتقسیم وظائف شدکه قرارشد مثلا" من با آقای بازرگان ودکترسنجابی وداریوش فروهروا ینها ازاین قبیل مذاکره بکنم چندتن دیگرهم باسایرین .

س - شما با این آقایان مذاکره کردید ؟

ج - بله ،بله .

س - نتیجه مذاکراتتان را ممکن است لطف بفرمائید برای ما ؟

ج - حالا، نتیجه مذاکرات این بودکه‌تقریبا " هریک اظهارتمایلی میکردندولی من در-روحیه‌ی دکترسنجابی چنین چیزی رااستنباط کردم که اوموضوع رادارد به‌کیفیتی فکر میکند دنبال میکند که شاید خودش‌بشود نخست‌وزیر بنابراین یک سازجداگانه‌ای میزد درحالیکه چنین موقع وموقعیتی اصولا" نداشت .

س - مگرایشان چه‌میگفتندکه شما چنین استنباطی کردید ؟

ج - تقریبا " استنباط میکردم که . .

س - دقیقا " میتوانیدبفرمائید برای ما که چه‌میگفتند ؟

ج - بله ، مثلا" شاید استنباط میکردم که اوخیلی اصرارمیکرد که اصولا" مجلس‌کارخودش راادامه بدهد درحالیکه‌من باتوجه به‌برداشتی که‌ازروحیه آیت‌الله خمینی داشتم و از سایرین میدانستم که دیگرایشان نمیتوانند یعنی نمیشودکه‌مجلس‌کارخودش راادامه‌بدهد بلکه تنهاراه‌حل اینست‌که ، بعدکه مطالعه‌کردیم بهمین نتیجه‌هم رسیدیم ، مجلس‌اگر بخواهد دراین شرایط به‌ایران خدمت‌بکند تنهاکاری که‌میتوانند بکنند اینست‌که :

(۱) بختیار که هرگاه استعفا نکند عزلش کند در یک جلسه

س — بله، این را توضیح دادید.

ج — بله. (۲) مسئول موقت بکند برای اداره مملکت بازرگان را و (۳) اعلام انحلال خودش را بکند فوراً". برای اینکه دیگر جای هیچگونه اقدام و بهانه‌گیری نباشد.

س — نظر آقای بازرگان چه بود؟

ج — آقای بازرگان تقریباً "تأیید میکرد وحتی بعدهم که من از ایران خارج شدم گویا روز بیستم بهمن دوروز قبل از حادثه ۲۲ بهمن، انقلاب ۲۲ بهمن، ایشان در اجتماعی در دانشگاه این پیشنهاد را کرده بودکه دکتر سعید آن وقت در همان تاریخ اعلامیه‌ای داده بود با تفاق دکتر سجادی رئیس سنا که اعلام استعفای دسته جمعی نمایندگان را کرده بودند ولی دیگر کار از کار گذشته بود.

س — شما چه تاریخی از ایران آمدید بیرون؟

ج — من فکرمیکنم که در تاریخ هفدهم یا هیجدهم بهمن. درنتیجه این مذاکرات انجام شد و قرار گذاردیم که برای اتخاذ تصمیم قطعي و آخرین بررسیمان چون دیگر چند روز بیشتر به پایان ۱۵ روزه مهلت نمانده بود در مجلس در اتاق کمیسیون عرایض که اتاق من بود و مقر اقلیت بود و درنتیجه شده بود مقر نمایندگان مستعفی جمع بشویم ساعت یازده. در آن روز من از آخرین ملاقات که ملاقات با دکتر سنجابی بود آمدم به سمت مجلس رفتم که چون دیگر خیابانها هم شلوغ بود دیرتر رسیدم. به اتاق خودم که رسیدم کمیسیون عرایض دیدم سوای این نمایندگان که آنجا هستند آقای دکتر سعید هم هست رئیس مجلس که قبلاً" هم با او مذاکراتی بتفصیل داشتیم وایشان آنجا بود. البته من بعدها مطلع شدم که احتمال قریب به قطع ویقین همان شب بعد از دیداری که ما با آقای خمینی وسایرین داشتیم آنها خوئینی ها را میفرستند به دیدار رئیس مجلس چون دکتر سعید شبها در مجلس میخوابید و تقریباً" در این زمینه با او مذاکراتی میکنند. شاید همین ملاقات سبب شده بودکه او فردا صبح بیاید به اتاق کمیسیون عرایض من و منتظر من باشد. واین به حدس قریب به قطع ویقین است. در

نتیجه وقتی من به مجلس رسیدم آمدم اتاق کمیسیون عرایض دیدم دکترسعیدهم آنجا ست وضمنا " صبح آنروزآیندگان راکه گرفتم ،خریدم خواندم که خبرملاقات این هیئت پنج نفری را با آیت الله خمینی داشت ومضمونی ازپیشنهادی راکه ما مطرح کرده بودیم . خوب ، این خبرراکه ما نداده بودیم معلوم بودکه این خبرازطرف دفترخمینی به آیندگان داده شده بود . بنابراین یک چنین با مطلاح حرکت موافقی پس مشهودبود ، ایجادشده بود . آنجا مذاکره شدوآقای دکترسعید گفتند ، " خوب ، این ملاقاتها را شنیدم شما داشتیدوببینیم چه بکنیم؟" گفتم خوب مضمون اینست بهمین کیفیت میبایست عمل کنیم واین مجلس ، همان ترتیب که بیان کردم ، آخرین نهادی است که مانده و امروزهم مملکت درآستانه ازهم پاشیدگی است وبایدبه آینده فکرکرد راه حل هم اینست . گفت ، " خوب ممکن است که آقای بختیار استعفا نکندواگرهم بخواهیم استیضاح بکنیم طبق آئین نامه مجلس این تا به دولت ابلاغ کنیم وبیاید جواب استیضاح بدهد لااقل ده پانزده روزطول میکشد اینست که کارازکارمیگذرد ." گفتم نه من قانون اساسی را مطالعه کردم وبموجب این اصول قانون اساسی تصریح شده است که مجلس حق نصب وعزل دولت را دارد . بنابراین وقتی میگویدحق عزل دارد عزل الزاما " ضرورت ندارد بموجب استیضاح باشد برای اینکه استیضاح اعتراضی است که یک نماینده یا چندنماینده ممکن است بکنند اما عزل یک حق دسته جمعی مجلس است . بنابراین ما دریک جلسه ، مجلس میتواند دریک جلسه عزل کند دولت را وهرگاه شما چنین برنامه ای را توافق بکنید که بسود مملکت است ماهم استعفای خودمان را پس میگیریم میآئیم درجلسه وبالاتفاق اینکار راانجام میدهیم وبعدهم اعلام انحلال مجلس را میکنیم ودرنتیجه قبل ازاینکه خمینی آقای بازرگان را معرفی بکند مجلس اینکار رامیکندواین برای آینده مملکت یک خدمتی است که ضروراست وفراموش نشدنی است . مذاکرات انجام شد ایشان توافق کرد وحتی قرارشدکه بموجب یک دعوتنامه ای نمایندگان مجلس را برای عصرآنروزیا صبح فردا دعوت به جلسه فوق العاده بکنند برای اینکه این برنامه اجرا بشود وقرارشدکه ایشان ساعت یک ربع به سه بعدازظهرهمانروزبیایدبمنزل من

برای اینکه ، اوهم درصاحبقرانیه زندگی میکرد منزل من آنجا بود تا بالاتفاق ما متن آن دعوتنامه را تهیه بکنیم . من منتظردیدارایشان بودم که ساعت یکربع به سه زنگ زدبه من وعذرخواهی کردگفت ،" نمیتوانم بیایم." گفتم چرا؟ چرا نمیتوانیدبیائید؟ گفت ،" دیگر آن موضوع منتفی شده است ازنظرمن ونمیتوانم." وبعدهم برای سه شنبه من دعوت کردم جلسه مجلس را . گفتم برای چه شما بهرحال یک کارخیلی ازنظرمملکت خطرناکی را داریدمیکنیدومن به شما اطمینان میدهم ، من پیش بینی میکنم که سه شنبه فردا دولت موقت را معرفی میکند آقای خمینی وبعدهم وقتی شما الان این مجلس را دعوت کنید مسلم دستوربه محاصره مجلس راخواهدداد ازطرف مردم ومن پیش بینی میکنم که دهها هزارنفرسه شنبه مجلس را محاصره خواهندکرد اصولا" این اقدامات کل سازمانهای مملکت را ازهم می پاشاندومملکت را درآستانه مخاطرات قرارمیدهد . گفت ،" آخرنمیشود برای اینکه دولت یک لایحه‌ی‌تعقیب وزرا را داده یکی هم لایحه تغییرات ساواک را ودرنتیجه ما اگراین جلسه را دعوت نکنیم خواهندگفت که مجلس مخالف است . گفتم ،"آقای دکتر سعید کارازاین حرفها گذشته ،دیگرکدام دولت ؟ مسلم بدانید فردا این بازرگان معرفی میشودبعنوان رئیس دولت موقت وبعدهم خودشما میدانیدکه عملا" الان دولت کیست . بنابراین مملکت ازهم می پاشدواین سازمانها واین نهادها وبخصوص ارتش." بهرحال ایشان قبول نکرد والبته من دقیقا" نمیدانم چه‌چیز سبب شدکه‌تغییرنظربدهد ولی تاآنجائی که‌آگاهی دارم گویا برخی شاید مغرور کرده‌بودند یا گفته بودندکه‌احتمالا" ممکن است کودتائی صورت بگیرد. بهرحال ، درنتیجه ایشان پذیرانشد تا رسیدبه آن سه شنبه که دیگر من رفتم به مجلس برای اینکه ، بله سه‌شنبه یعنی چهارشنبه آن ۱۵ روز ماتمام میشد. رفتم به مجلس برای اینکه دیگرآن وسائل شخصیم را جمع بکنم وبروم دیگر. چون میبایست میآمدم بازبرای ادامه معالجه قلبم درپاریس نزدپروفسور موریس . آقای سعید راهم من دیگرندیدم . سه شنبه که‌من آمدم به اتاقم درمجلس همانطورکه حدس میزدم بعد ازاندک زمانی مجلس مورد محاصره شاید نزدیک به‌هفتصد هشتصدهزارتن قرارگرفت ، بطوریکه

برای اولین بار وآخرین بار در تاریخ مشروطیت ایران نخست وزیرکه آقای بختیار بود با هلیکوپتر آمد به محوطه مجلس وبا هلیکوپترهم رفت یک یک ربعی . این مسائل که پیش آمدوخوب آن جلسه نتوانست که تشکیل بشود وکارش ادامه پیدا بکند نمایندگان اکثریت نگران شدندوتقریبا " نزدیک ساعت یک بود که تعدادی ازاینها بخصوص آن گردانندگانش آمدند پیش من که آقای پزشکپور وضع مملکت اینطوراست وما حال متوجه مطالب شما شدیم وحاضریم اقدام کنید آن پیشنهاداتی راکه داشتید عمل کنیم دنبال کنیم چون با این مسائل مواجه شد. بهرحال به ایشان گفتم دیگر، به اینها گفتم که آنچه راکه من میبایستی میکردم انجام دادم وحالا هم اگر با این وجود کاری قرار است انجام بشود من که نمیتوانم مجلس را دعوت کنم آقای رئیس مجلس میبایستی دعوت کنند بروید با ایشان مذاکره کنید نتیجه را بمن اطلاع بدهید. اینها رفتند سراغ دکترسعید که دیگردکترسعیدرا ندیدندوندیدند تا اینکه بعددیگردکترسعید بازداشت شدوالبته اعلامیه ای هم صادرکردند برای انحلال دومجلس واستعفای دسته جمعی ولی دیگرموضوعی بودکه کاراز کارگذشته بود. دیگربعد بناچارمن هم مجلس را ترک کردم وپنجشنبه بودکه، بله، ازتهران پروازکردم بسمت پاریس که درفرودگاه مواجه با ممانعت دوساعته ای شده بودم که گویا بختیاردستورداده بودکه مانع ازخروج من بشوند ولی بهرحال بناچار رفع مشکل شدوآمدم ودیگردرپاریس بودم تا وقتی که انقلاب ۲۲ بهمن شد ومن دراینجا بودم ومدتی گذشت وازجمله کسانی که آنموقع بعد رفت به ایران بنی احمدبودکه البته..

س — شما دیگرنرفتید.

ج — چرا من رفتم.

س — درچه تاریخی آقا؟

ج — من درست ۲۲ اسفند، درواقع بررسیهائی که دوستان ما درآنجا کردند..

س — در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ .

ج — ۵۷ بله. بررسی کردندوتصمیی که خودمن گرفتم این بودکه برویم وببینیم که ..چون

تبلیغات شدیدی را علیه ما شروع کرده‌بودند درحالیکه ما میدانستیم یعنی بخصوص کمونیستها ، حزب‌توده‌وسایرین درحالیکه ما میدانستیم که‌هیچ نقطه تاریکی نداریم درواقع ودرنتیجه به دلائل مختلف بخصوص ازنظرضرورت استمرارمبارزات پان ایرانیستی همکسانیکه درایران بودندوهم خودمن تشخیص دادیم که من بروم .

س - وقتی رفتید ایران برایتان مزاحمتی ایجادشد؟

ج - چرا ،ودرنتیجه‌من اینجا یک وصیت خیلی مختصری کردم که‌دراختیار رزتم قراردادم و ۲۲ اسفند پروازکردم بسمت ایران والبته‌باتصوربه‌اینکه آمادگی به‌اینکه‌حوادث بسیار بیش‌خواهدآمد بخصوص‌که ازبازداشت‌کسانی امثال بنی احمدهم مطلع بودم با این وجود بهرحال میبایست اینکارمیشد ضرور بود . بفرودگاه‌هم‌که‌رسیدم ،درهواپیما هم غالبا " تعجب کردند سایرین هنوزآن تغییرات حاصل نشده‌بود . مامورین فرودگاه‌واینها غالبا " همانها بودند همه تعجب‌کردندکه گفتند آقای پزشکپور چراآمدید؟ چطور؟ بهرحال گفتم لازم بودوآمدم . ازآنجا خوب عبورکردیم ویک عده‌پان ایرانیستها آمده بودند اتوموبیل هائی بود چون تهران وضع آشفته‌ای داشت وهمه مسلح بودند اصولا" حتی امکان شدیدی بودبرای یک مخاطره‌جانی سوای رژیم متزلزل هنوز رژیم به آن معنا مستقرهم نبود عناصرمسلح دیگر بخصوص عناصرمخالف‌فکری که‌کمونیستها ، حزب‌توده‌وسایر افراطیون مذهبی دررأس اینها بودند ، شیخ محمدمنتظری که بعدبا حوادث‌بسیارروبرو شدم ازاین جهت . ازفرودگاه خارج شدم توا‌توموبیل سوارشدم که حرکت کنیم بناگهان کسی آمد بعد معلوم شدیکی ازهمافران است‌بنام فردمنش‌که‌مسئول کمیته فرودگاه بود . بعداوپرسید ،" جنابعالی آقای پزشکپورهستید؟" گفتم بله . گفت ،" ممکن است‌خواهش کنم تشریف‌بیاورید کاری باشما دارم ." بهرحال من متوجه شدم . بهرحال بردندبه‌کمیته فرودگاه البته‌درشرایطی بودکه هنوزمردم چهره‌های مبارزمجلس‌را‌بهرحال بیادشان بود بیشتر .ووقتی متوجه شدندکه‌اینطوراست اجتماع کردند وتقریبا " تظاهراتی شروع شد . یکساعت‌ونیم بطول انجامید وبعدمطلع شدم که بین کمیته‌ی مرکزی وآقای بازرگان

که آنوقت نخست وزیر بود و هنوز از قدرتی برخوردار بود. بهرحال مذاکرات وگفتگوهای بسیار درگیر میشود و بعداز یکساعت ونیم آمدند و عذرخواهی کردند و من رفتم بسمت منزل. والبته رفتم بسمت منزل وبعدهم به حزب میرفتم منتها خوب چندپان ایرانیست مسلح محافظت مرا داشتند وحزب هم غالباً" توسط پان ایرانیستهائی که مسلح بودند درآنموقع محافظت میشد ودرحدود یکماه ونیم دوماه بهمین نحو مبارزات ادامه داشت تا اینکه به سرور محاصره درواقع شدیدشد وحملاتی بمن شد وبخصوص از طرف گروهی که شیخ محمدمنتظری داشت وبه حزب حملاتی شد وبعداز چندی هم دادسرای انقلاب مرا احضارکرد که ازآن تاریخ دیگر برنامه ی فعالیتهای پنهانی من شروع شد، مخفی شدم...

س - شما دستگیر نشدید؟

ج - نه ،یعنی دیگردردسترس قرار ندادم خودم را . بله،پنهان شدم تقریباً" شاید بیش از ، بله ، هفت هشت ماه پنهان بودم تا بازیا بررسی ای که دیگرا فراد حزب کردند ویک دوبار در محلهائیکه من بودم این محل ها را اینها شناسائی کردند حمله کردند به آن محل ها که برحسب اتفاق من آنجا نبودم ودرنتیجه تشخیص دادند برای اینکه میبایست ایران را ترک کنم که بطریقی از ایران خارج شدم یعنی ازطریق مسیرکردها ، نه ازطریق عراق درواقع ازمسیر کردهای مقیم آذربایجان غربی رضائیه وبعدهم به ترکیه وبعدهم تا اینجا .

س - آقای پزشکپور با تشکر از اینکه اینهمه وقت دراختیار ما گذاشتید وبه سئوالات ما پاسخ دادید مصاحبه را در اینجا ختم میکنم.

ج - سپاسگزارم ،خواهش میکنم.

مصاحبه با آقای دکتر امیر پیشداد

پزشک

از اعضای برجسته نیروی سوم

از بنیانگذاران جامعه سوسیالیست ها

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱

س- آقای دکتر پیشداد از شما تقاضا میکنم که در شروع مصاحبه یک‌شرح مختصری راجع به محل تولدتان تاریخ تولدتان و از سوابق خانوادگی تان بفرمائید تا برسیم به اینجا ببینیم که شما چه جوری وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شدید .
ج- گویا من در اردیبهشت ۱۳۰۹ در تهران در محله سنگلج که بعدها بوسیله رضاخان از بین رفت متولد شدم درخانواده متوسط و متوسط پائینی .
س- چرا گویا آقای پیشداد مطمئن نیستید مگر چه موقعی متولد شدید و کجا؟
ج- این که گفتم گویا درسال تولد من هنوز گرفتن شناسنامه اجباری نبود،
س- بله .
ج- و شناسنامه من در ۱۳۱۴ گرفته شده اما مادرم گواهی میکرد که در همان روزوماه و تاریخی که بدنیا آمده‌ام شناسنامه صادر شده است، به این جهت‌گفتم گویا چون برخلاف فرانسه که بطور اجباری در همان روز تولد میبایستی به شهرداری محل اطلاع داده شود در ایران قدیم رسم چنین نبود بهمین جهت اصطلاح گویا را بکار بردم.
مادر من از خانواده‌ای بود که در بازرگانی فعالیت‌میکردند و پدر مادرم ازمبارزان ساده انقلاب مشروطه بود و یکی از افتخاراتش در آخرین سالهای حیاتش نشان دادن تفنگ عهد بوقش به این کمترین که در آن زمان چند سال بیشتر نداشت‌بود و شرح ماجراهای مشروطه‌طلبان . پدرم از خانواده کم و بیش اشرافی یا اعیانی بود و با اتابک اعظم خویشاوندی داشت و در رشته معدن تحصیل کرده بود اما هرگز موفق نشد در این رشته فعالیت منظم و مستقیمی داشته باشد یکی از معدن های زغال سنگ که پدرم با شرکای خود ایجاد کرد قبل ازاینکه به مرحله بهره‌برداری برسد سقوط کرد

و از بین رفت و گویا در این ماجرا کلی خسارت مالی بر این گروه وارد شد. بعد از آن بخاطر ندارم پدرم شغل ثابتی میداشت، آنچه بیاد دارم اینستکه همیشه از قبول مسئولیت‌های دولتی و حتی کارمندی دولتی ننگ داشت.

س - امتناع

ج - امتناع داشت و این یکی از اولین تعجب های بزرگ زندگی من در سنین کودکی بود که در خانواده‌ای متولد شدم که مادرم فرزند یکی از مبارزان مشروطه طلب بود و بهمین جهت با دولت استبدادی مخالف و پدرم لابد بدلائل دیگری که فرصت نشد در باره آن با هم صحبت کنیم چون وقتی من به سن عقل رسیدم او از این جهان رفته بود باکارمندی دولت بکلی مخالف بود و کارمندی دولت را عار و ننگ میدانست به احتمال قوی به این دلیل که دولت نماینده ملت نبود دولت استبدادی بود. من در چنین خانواده‌ای چشم به جهان گشودم و تا سالهای ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ در محله سنگلج بسر میبردم، بعد از آن سال ما خانه شخصی یا ملک شخصی خود را از دست دادیم و اجاره نشین شدیم و به محله چهارراه حسن آباد کوچه حاج شیخ هادی رفتیم و تا زمانی که من ایران را ترک کردم در همان کوچه و همان محله خانه‌ای اجاره‌ای داشتیم تحصیلات من بعلت اصراری که پدرم داشت در مدرسه قدیمی سن لوئی که بوسیله ژزوئیت ها در تهران اداره میشد صورت گرفت. صبحها تمام مواد بزبان فرانسه تدریس میشد و بعد از ظهرها ادبیات و زبان فارسی. هیچ نوع الزام و تعهد مذهبی در این مدرسه برای ایرانیها وجود نداشت اغلب همدرسان فرانسوی یا خارجی من بعد از ظهرها به کلاس های شرعیات یا ادبیات خارجی میرفتند در حالیکه ما با معلم های فارسی ادبیات فارسی میآموختیم. بعد از شش سال از مدرسه سن لوئی به دبیرستان قدیم رازی رفتم و در آن زمان شهریه این دبیرستان در حدود صد تومان در سال بود. بعد از فوت پدرم ما امکان پرداخت این شهریه را نداشتیم بهمین مناسبت من در سال نهم دبیرستان تصمیم گرفتم از دبیرستان رازی قدیم بیرون آیم و به دبیرستان دولتی دارلفنون که شهریه نداشت بروم ولی بمحض اینکه مدیر

فرانسوی دبیرستان رازی از علت اصلی جدائی من از دبیرستان اطلاع یافت مرا با اعطای امتیاز یعنی نپرداختن شهریه سالانه به دبیرستان رازی فراخواند و من با کمال میل به این دبیرستان که در آن زمان بیش از دوازده شاگرد در هر کلاس نداشت بازگشتم و تا پایان تحصیلات دبیرستانی در این دبیرستان بودم و دیپلم متوسطه خود را در رشته علوم طبیعی به زبان فرانسه درتهران گذراندم و پس از آن به دانشکده پزشکی بعد از گذراندن کنکور رفتم . این خلاصه کوتاهی از دوران دبستانی و دبیرستانی بود.

س - در چه سالی شما وارد دانشگاه شدید دقیقاً" ؟

ج - در ۱۳۲۹.

س - بله.

ج - بعد از کنکور یا امتحان ورودی به دانشکده پزشکی که در آن زمان بسیار دشوار بود و در سالی که من این امتحان را دادم دوهزارنفر ثبت‌نام کرده بودند برای صدو بیست‌و پنج جا و شاید بعلت‌سوابق تحصیلاتی من در این کنکور نفر سوم شدم و خبر قبولی در این کنکور را یکی از دوستان سیاسی من به اسم دکتر هوشنگ ساعدت برایم آورد.در۱۳۳۰ و ۳۱ و ۳۲ من در دانشکده پزشکی تهران محصل بودم ولی با کمال صراحت‌باید بگویم که بیشتر اوقات‌من در روز و حتی شب صرف فعالیت و کوشش سیاسی میشد و نه صرف‌مطالعه و تحصیل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد که مجبور به ترک‌وطن شدم البته در شرایط نسبتاً" آزاد و اختیاری تحصیلات پزشکی را در فرانسه از سر گرفتم و به این ترتیب نزدیک‌به سه یا چهار سال از عمر خود را که میبایست صرف‌تحصیل میشد به یک‌معنی از دست‌دادم ولی البته به معنای دیگر از این بابت‌بهیچوجه‌ناراحت‌و شرم زده نیستم.

س - بله، خوب، حالا که شما به مسائل سیاسی و فعالیت‌های سیاسی اشاره فرمودید لطفاً" توضیح بدهید که فعالیت‌های سیاسی شما چگونه شروع شد و چطور شد که شما با رهبران سیاسی آن موقع ایران آشنا شدید ؟

ج - بعد از شهریور ۲۰ اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی در ایران بکلی دگرگون شد برخلاف دوران استبداد بیست‌ساله رضاخان ، آزادی ها یا هرج و مرج هائی در ایران بوجود آمد که بسیاری از عناصر و افراد و حتی محصلین و دانش‌آموزان را به صحنه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کشاند . من خوب بخاطر دارم که در سال های ۲۴ و ۲۵ که اوضاع و احوال اجتماعی - سیاسی ایران بسیار داغ بود یعنی در سنین ۱۵و۱۶ سالگی اولین معاشرت‌های خود را با محافل سیاسی ایران آغاز کردم البته باید اعتراف بکنم که در این سال ها‌ودر آن سنین اطلاعات‌و معلومات‌سیاسی بهیچوجه نداشتم و کشانده شدن من به مجافل سیاسی بیشتر جنبه دنباله‌روی از دوستان کم وبیش‌مسن تر و جاافتاده‌تر داشت تا انتخاب یک راه سیاسی . علاوه بر محافل خانوادگی و محافل دوستانه که در آنجا از مسائل سیاسی صحبت‌میشد من بوسیله چند تن از دوستان نزدیک و مورد علاقه‌ام به جلسات‌بحث‌و انتقادی که در حزب‌توده رواج داشت و زنده‌یاد خلیل ملکی مسئول برگزاری و تنظیم این جلسات‌بود کشانده شدم و یکی از نخستین خاطرات‌سیاسی من شرکت بعنوان مستمع آزاد در این جلسات بحث و انتقاد بود که برای من در آن زمان بسیار آموزنده و جالب بود بعد از انشعاب خلیل ملکی و دوستانش از حزب‌توده و تعطیل جلسات‌بحث‌و انتقاد ما در خانواده‌ها ویا درمحافل دوستانه جلسات‌محدود سیاسی داشتیم درباره بررسی اوضاع واحوال ایران ولی هیچگونه فعالیت سیاسی سازمانی منظمی تا سالهای ۲۸ و ۲۹ نداشتم و نداشتیم ، بیشتر این جلسات‌صرف گفتگوهای ادبی توأم با تحلیل های سطحی و پیش‌پاافتاده اجتماعی - سیاسی میشد . اولین شرکت کم و بیش‌آگاهانه من در فعالیت‌های اجتماعی شرکت در جمعیتی بود که بنام"گروه نظارت بر انتخابات‌آزاد" در تهران تشکیل شده بود و یکی از کارگردانان اصلی آن ولی نه تنها بلکه شاید معروف‌ترین کارگردان آن دکتر مظفر بقائی کرمانی بود البته در آن‌زمان دکتر بقائی با آن چه بعد از ۲۸ مرداد بود از زمین تا آسمان فرق داشت‌که‌شاید فرصتی باشد در این گفتگو در این باره صحبت‌کنیم . بهمین ترتیب بود که من و دوستانم و امثال من بتدریج کشانده شدیم به

دفاع از استقلال و آزادی روزنامه‌ای که در آن زمان انتشار میبافت و شاید تنهــا روزنامه مستقل ملی بود بنام " شاهد " که‌همین دکتر بقائی سرمقاله نویس و نه مدیــر آن بود، مدیر آن علی زهــری بود که در آن زمان من حتی اسم او را نمیشناختم و این روزنامه بنام روزنامه مظفر بقائی معروف بود و چون ما شنیدیم که از طرف‌دولــت و حکومت‌نظامی تحت‌فشار قرار گرفته و چون در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانــی طرفدار آزادی مطلق بودیم بدون اینکه از کم و کیف و چند و چون تمام کارگردانـان شاهد اطلاع دقیق داشته باشیم صرفا" به این دلیل که یک روزنامه باید آزاد باشــد به دفاع از استقلال شاهــد برخاستیم یا در این دفاع شرکت‌کردیم . یکی از دوستـان من که در این کار شرکت‌بیشتر و مؤثرتری داشت شمس‌آل احمد بود و من با او در جلساتی ادبی شرکت‌داشتم . شمس‌آل احمد در آن زمان دانش‌آموز دبیرستـــان دارالفنون بود و من با او در یک‌جلسه ادبی که بیشتر درباره شعر و نثر فارســی صحبت میشد شرکت‌داشتیم تا اینکه روزی شمس‌آل احمد به ما اطلاع داد که مسئولیت تصحیح مقالات شاهــد را که در آن زمان با دست‌و با حروف‌سربی چیده میشد بعهــده گرفته است با حقوقی که برای ما غیر قابل باورکردن بود یعنی حقوق ماهیانــه‌ای معادل دویست‌تومان.برای من که در ماه بیش‌از بیست تومان درآمد یا پول تــوی جیبی نداشتم دویست‌تومان در حکم ثروت‌افسانه‌وار بود . بعد از مدتی همین دوست عزیز شمس‌آل احمد اطلاع داد که حیات‌شاهــد در خطر است و از دوستان خود ازجمله من خواست‌که برای دفاع از شاهــد شبها از ساعت هفت تا یازده شب که ایـــن روزنامه در کوچه خدابنده‌لو خیابان ناصرخسرو چیده میشد و معمولا" در حدود ســاعت ۹ مأموران نظامی و غیرنظامی حکومت می ریختند و صفحات حروفچینی را بهم میزدند بی‌آنکه این نشریه را توقیف کرده باشند عملا" موجب تعطیل این روزنامه میشدنــد چون از نو چیدن حروف بعد از ساعت ده یا یازده شب غیر ممکن بود . بهمین دلیــل ما از دبیرستان های تهران و عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران برای دفـــاع از شاهد در اطراف چاپخانه گرد میآمدیم و حلقه ای می بستیم بطوریکه هیچ کس حتی

ساکنان آن کوچه مگر آنکه قبلاً" شناسائی میشدند حق عبور و مرور نداشتند و چون مأموران نظامی یا غیرنظامی دولت در آن زمان همیشه حق زورگوئی و توقیف افراد تا چه برسد به تیراندازی نداشتند ما غالبا" موفق میشدیم که ادامه انتشار شاهد را که در آن زمان معروف ترین و پرتیراژترین روزنامه سیاسی ملیون ایران بود تأمین و تضمین کنیم . بهمین ترتیب بود که من بتدریج همکاری خود را با کارگردانان شاهد از جمله دکتر بقائی منظم تر و سازمانی تر کردم تا شرکت رسمی در حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری دکتر مظفر بقائی و خلیل ملکی، که تا این زمان من جز از دور او را نمی شناختم .

س - اولین تماس رسمی شما یعنی آشنائی شما با آقای خلیل ملکی چگونه شروع شد ؟

ج - اولین ملاقات خصوصی من با خلیل ملکی بعد از تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ صورت گرفت و باید ذکر خیری بکنم از دانشجوی دانشکده پزشکی تهران دکتر هوشنگ امیرقلی که موجب این ملاقات شد . در آن زمان یعنی در اوائل سال ۱۳۳۰ هوشنگ امیرقلی که هنوز تحصیلات طب خود را به پایان نرسانده بود مسئول تشکیلات سازمان جوانان حزب زحمتکشان بود و من با آن که عضو این حزب شده بودم از بدو تأسیس آن هنوز افتخار ملاقات خصوصی و از نزدیک با ملکی را پیدا نکرده بودم . اولین کسی که چنین ملاقاتی را باعث شد امیرقلی بود که از دو سال پیش ما با هم ارتباط داشتیم ، امیر قلی در آن زمان مسئول تشکیلات سازمان جوانان حزب زحمتکشان بود و چون مرا از دو سال پیش میشناخت روزی دعوت کرد به رفتن به خانه خلیل ملکی، هرگز فراموش نمیکنم من بارها ملکی را از دور دیده بودم ولی هرگز از دو متری چشم در چشم او نیفکنده بودم و برای اولین بار بود که تمام هوش و جاذبه این شخصیت بزرگ تاریخی را درنگاه او نه تنها در نگاه خویش بلکه در بدن خویش در قلب خویش احساس کردم . درآن روز صحبت برسر مسائلی بود که بعد لابد بصورت سئوال پیش خواهد آمد .

س - حتما"

و از جمله درباره ضرورت گسترش حزب زحمتکشان ایران نه تنها در قاعده بلکه و شاید بویژه در رأس.

س- من میخواستم از شما تقاضا بکنم که یک شرح مختصری بدهید راجع به اوضاع اجتماعی سیاسی ایران در آن زمانی که منجر به تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران با همکاری دکتر مظفر بقائی شد.

ج - با کمال میل ولی گفتنی در این باره آنقدر فراوان است که من اگر

س- نه من این را میخواهم که به اختصار توضیح بفرمائید که بعد من برگردم راجع به مسائل دیگر از شما سئوال بکنم.

ج - اگر خواسته باشیم حتی به اختصار درباره حوادث سیاسی ایران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ که در ابتدای این سال حزب زحمتکشان ملت ایران تشکیل شد مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی به اختصار و در رابطه با تعهد سیاسی خود باید بگویم که سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۰ از پربارترین و پرقیل وقال ترین سالهای سیاسی ایران بود و کمتر کسی بود لااقل در تهران و شهرستانهای بزرگ که کم و بیش اطلاعی از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی داشته باشد و به نحوی از انحاء به فعالیت سیاسی سازمانی کشانده نشود. وقتی من برای دفاع از آزادی انتخابات در تهران وارد صحنه تلاش و کوشش سیاسی شدم هرگز تصور نمیکردم روزی عضو یک حزب سیاسی خواهم شد من همیشه بیشتر به مطالعات ادبی در جوانی علاقه داشتم و فکر نمیکردم روزی به فعالیت حزبی و تحصیلات علمی کشانده شوم ولی اولین تماس ها و ارتباط های ما جوانان در آن زمان با مسائل اجتماعی سیاسی ما را به این نتیجه رساند که جز ایجاد یک جریان سیاسی وسیع و بدست آوردن قدرت حکومتی وسیله ای برای ایجاد اصلاحات بنیادی در ایران وجود ندارد. بنابراین ما حزب و سازمان سیاسی را وسیله ای برای رسیدن رهبران مان نه خودمان به قدرت میدانستیم تا به این ترتیب بتوانیم اصلاحاتی را که ضروری و مفید میدانستیم اجرا کنیم یا ترتیبی بدهیم که این اصلاحات اجرا شود. باید فورا" اضافه بکنم که در آن زمان ما فکر میکردیم بدست آوردن قدرت کار بسیار سهل و ساده ایست و کافیست

هزار نفر یا چند هزار نفر با هم همدوش و همگام شوند تا بر این آرزو جامه عمل بپوشانند . در آن زمان بعلت نداشتن شکل و تعلیم و تربیت سیاسی از پیچیدگی ها و غامض بودن مسائل سیاسی ،سازمانی و حکومتی کمترین اطلاعی نداشتم و نداشتیم. اوضاع و احوال بطور خلاصه از این قرار بود ما گرچه در سنین پانزده شانزده هفده سالگی بطور کلی و از دور به حزب توده علاقه پیدا کرده بودیم بعد از حوادث آذربایجان و نفت شمال یعنی تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی بکلی اعتقاد و علاقه خود را به این حزب بدون یک تحلیل عمیق و واقع بینانه از دست دادیم . این از دست دادن اعتقاد و علاقه طبیعی است بعد از انشعاب خلیل ملکی و یارانش از حزب توده تشدید و تقویت شد و بین سالهای ۲۶ و ۲۸ هیچ راه حل سیاسی که برای نسل جوان قدرت جاذبه داشته باشد وجود نداشت . اولین واقعه‌ای که لااقل در تهران بوقوع پیوست و ما را به صحنه فعالیت اجتماعی و سیاسی در آن زمان کشاند دفاع از آزادی انتخابات بود و چون این دفاع و پشتیبانی از آزادی انتخابات کلی و عمومی بود و ربطی به مسائل ایدئولوژیک و تئوریک نداشت بسیاری از دانشجویان و دانش‌آموزان و همچنین معلمین و استادان و آنچه بطور کلی قشر روشنفکران و تحصیلکردگان نامیده میشود بسوی این مبارزه کشانده شد . از میان این قشر کم و بیش قابل ملاحظه عده‌ای به این نتیجه رسیدند که این مبارزه کافی نیست برای پیاده کردن یک برنامه اجتماعی، اقتصادی،سیاسی و فرهنگی جدی میبایدکوشش‌ها و تلاش‌ها را هم سو و هم‌آهنگ ساخت یا بعبارت دیگر میبایست یک سازمان سیاسی جدی بوجود آورد. گویا ،و بدون ارتباط مستقیم با من و دوستان و هم سن و سالهای من،عده‌ای از انشعابیون نیز به همین نتیجه رسیده بودند.من بعد از تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران بطور دقیق از رابطه‌ای که جلال آل احمد که یادش بخیر، با خلیل ملکی و دکتر بقائی ایجاد کرده بود مطلع شدم.ولی هنگامی که به حزب زحمتکشان پیوستم بدلیل علاقه و اعتقاد به شخص ملکی یا به شخص دکتربقائی نبود بلکه در رابطه مستقیم با ضرورت‌های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی

جامعه ایران بود .

س- آقای پیشداد در آن زمان فقط همین کافیست که بگوئیم که اینقدر مسائل بنظر میآید سریع اتفاق میفتاد که آدم ها میتوانستند که مواضعشان را خیلی بسرعت عوض کنند، مثلاً" این را البته من به مبنای منفی قضیه نمیگویم، با توجه به جریاناتی که در حزب توده اتفاق افتاده بود شرکت در حکومت قوام السلطنه وبعد عرض کنم انشعاب سال ۱۳۲۶ بعد بلافاصله همکاری با دکتر مظفر بقائی از جانب خلیل ملکی و همچنین تصمیم حزب توده در روبرو شدن با دربار و حمله به دربار . عرض کنم همکاری خلیل ملکی یا شخص دکتر بقائی که واقعاً" به سلطنت مشروطه و به دربار اعتقاد داشت، چون شما اگر روزنامه های شاهد آن زمان را یاد بیاورید تمامش در واقع یک حالت نصیحت نسبت به شاه جوان داشت که به شاه جوان گوشزد بکنند که با آدم های دموکرات و مشروطه خواه همکاری بکندو من میخواستم از شما سئوال بکنم که وقتی که خلیل ملکی شروع به همکاری با دکتر مظفر بقائی کرد در آن زمان آیا ایشان هم مثل دکتر بقائی به این موضوع قبول کردن سلطنت مشروطه اعتقاد داشت یا نه؟

ج - برای اینکه پاسخ به این سئوال روشن باشد ناچار باید مقدمه چینی ای بکنم و صغرا و کبرائی بیاورم تا پاسخ من کم و بیش قابل فهم باشد و تا آنجا که ممکن است به حقیقت نزدیک . آنچه مسلم است و غیرقابل انکار اینکه بعد از فرار دیکتاتور یا رضاخان از ایران در شهریور ۱۳۲۰ ، جامعه ایران تشنه آزادی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود . حزب توده یکی از احزابی بود که بلافاصله بعد از شهریور ۲۰ یعنی در مهر ۱۳۲۰ تشکیل شد و در بدو تأسیس بصورت یک جبهه دموکراتیک بود و بهیچوجه برنامه سوسیالیستی یا مارکسیست- لنینیستی نداشت و بهمین دلیل بسیاری از روشنفکران و تحول طلبان و آزادی خواهان را بسوی خود جلب کرد بی آنکه همه افرادی که بسوی آن کشانده میشدند اطلاع دقیقی از روابط حقیقی هسته رهبری کننده این حزب با دولت شوروی و KGB داشته

باشند. البته گروههای سیاسی و سازمان های دیگری هم در همان زمان در ایران بوجود آمدند اما چون پایه توده‌ای یا پایگاه اجتماعی نداشتند و بیشتر از بالا تشکیل شده بودند و وابسته به طبقات ارتجاعی یا قدرت‌های خارجی بودند نفوذ و جاذبه‌ای درمیان مردم ایران و منظورم از مردم ایران بیشتر قشر روشنفکران و تحصیل کردگان و معلمین و استادان دانشگاه و دانشجویان و دانش‌آموزان و بخشی از بازاریان است والا اکثریت بزرگ مردم ایران هنوز از خواب غفلت استبداد سیاه رضاخانی بیدار نشده بودند فقط آرزو داشتند که وضع از آنچه هست بهتر شود و این وضع نه در آخرین سالهای حکومت رضاخانی تعریفی داشت و نه بویژه پس از ورود قوای متفقین به ایران که از نظر قحطی و کمبود مایحتاج عمومی نسبت به سالهای آخر حکومت رضاخان خیلی هم بدتر شده بود چون اغلب تولیدات زراعی و دامی ایران را نیروهای متفقین و بخصوص ارتش سرخ میبرد و چیزی نصیب مردم ایران نمیشد . خاطره‌ای که من از آن زمان دارم بعنوان فرزند یک خانواده متوسط فقیر ایرانی وضع نان در آن‌زمان است که یکی از مواد غذائی مهم خانواده‌های تهیدست بود . نان چیزی بود غیرقابل مصرف کردن گرد چوب درخت و در بهترین موارد سیب زمینی و انواع و اقسام محصولاتی که غیر از غله وگندم بود ، درباره گوشت و سایر مواد غذائی بهترست صحبت نکنیم. بهمین دلیل در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ توده مردم ایران چه قشر کوچکی که آگاهی به مسائل اجتماعی سیاسی داشت ، چه قشرهای وسیع تری که کمترین آگاهی اجتماعی- سیاسی نداشت بعلت سالهای دراز بیخبری و فقر فرهنگ سیاسی آرزو می کردند که از نظر اجتماعی ، اقتصادی فرهنگی و سیاسی اصلاحاتی صورت گیرد . بنابراین زمینه اجتماعی برای قبول اصلاحات بسیار آماده بود. متأسفانه سازمان سیاسی ای که مسئول پیاده کردن این اصلاحات باشد با تکیه بر خواست‌ها و مطالبات توده مردم ایران وجود نداشت . حزب توده وابسته به دولت شوروی و سیاست این دولت در آن روز بود که بیشتر مسائل پشت جبهه ، آرامش پشت جبهه ،نرنجاندن سیاست‌های آمریکائی و انگلیسی را تعقیب میکرد.

س- انگلیسی و روسی را منظورتان استنه آمریکائی را .

ج - حتی آمریکائی ، دولت شوروی بهیچوجه مایل نبود حزب توده نه در سخن نه در عمل کاری بکنند که متفقین

س - بله ، بله .

ج - یعنی آمریکا و انگلستان از دادن سلاح هاکه از طریق راه‌آهن ایران از جنوب به شوروی حمل میشد خودداری ورزند و یکی از دلائل اینکه حزب توده در آن سالها ازتشکیل شعبه سیاسی وسازمانی در جنوب ایران خودداری کرد و برای بسیاری از ما در آن زمان قابل قبول و قابل فهم نبود همین بود که حزب توده اجازه نداشت موجب رنجش خاطر انگلیس یا آمریکا شود . البته در آن زمان نفوذ سیاست انگلیس در ایران خیلی بیشتر از سیاست آمریکا بود .بنابراین شوروی یکی از دستوراتی که به دستگاه رهبری حزب توده داده بود این بود که کاری نکنید نه دولت انگلیس از ما برنجد و کمک های خود را قطع کند .این کمکها بخصوص در زمینه تغذیه و سلاحهای جنگی از طریق آمریکا صورت میگرفت ولی با موافقت دولت انگلستان که برای خودش در ایران منافع و امتیازات خاصی قائل بود . احزاب دیگری که در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ در ایران بوجود آمد از قبیل حزب وطن ، حزب نهضت ملی ایران که اسم بی مسمائی بود و حزب دموکرات ایران .

س - حزب نهضت ملی ایران مال کی بود آقای پیشداد ؟

ج - حزب نهضت ملی ایران

س - کی ها بودند ؟

ج - مال دست راست ترین عناصر ارتجاعی یا وابسته به رژیم شاه یا حتی مستقل از رژیم شاه ، یکی از معروفترین گردانندگان این حزب سرلشکر ارفع بود که بعدها با صدرالاشراف توافق یا سازش سیاسی کردند و دولت ارفع - صدر یا صدر- ارفع را بوجود آوردند . منظور از صدر البته صدرالاشراف است ولی نیمی از حکومت در دست غیر نظامی ها به رهبری صدرالاشراف و بقول مرحوم تولللی صدرالاشرار بود و نیمی دیگر در دست نظامیان محافظه کار و ارتجاعی به رهبری سرلشکر ارفع .

س - برگردیم به شرایط آن زمان که شما داشتید صحبت میکردید راجع به خواست اجتماعی

آن زمان که در واقع انجام یک سلسله اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در ایران بود و حزب توده در واقع در ابتدا تشکیل شده بود که به این خواست‌ها پاسخ بدهد و صحبت وابستگی به شوروی و مارکسیسم لنینیسم و این حرفها مطرح نبود در ابتدای کار حتی صحبت از قانون اساسی مطرح بود. شما اگر آن شماره‌های اولیه روزنامه‌های حزب توده را در نظر بگیرید به این دلیل هم که در حکومت قوام السلطنه هم شرکت کرده بودند. بنابراین میرسیم به این تاریخچه حزب زحمتکشان که حزب زحمتکشان تشکیل شده بود که آن نقش را انجام بدهد بعد از اینکه حزب توده در واقع صف خودش را مشخص کرده بود و وابستگی اش به دولت اتحاد جماهیر شوروی مشخص شده بود. چون شما یکی از اولین کسانی هستید که در آن حزب شرکت کردید یا من در حال حاضر به شما دسترسی دارم میخواستم از شما تقاضا کنم ببینم حزب زحمتکشان ملت ایران دقیقا" در چه تاریخی تأسیس شد.

ج - خوب شد سخن مرا قطع کردید چون بعلت تراکم مطالب میبایستی جلوی روده درازی مرا بگیرید و الا

س - خواهش میکنم.

ج - سخن به درازا خواهد کشید. صحبت بر سر این بود که در سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ که حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری دکتر بقائی و خلیل ملکی تشکیل شد جامعه ایران بطور کلی و بخصوص قشرهای کم وبیش آگاه از نظر اجتماعی سیاسی در شهرهای بزرگ ایران و بویژه تهران تشنه اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود، هیچیک از احزابی که در این فاصله زمانی بوجود آمد و هریک به دلیل خاص خویش نتوانست به خواست‌های واقعی مردم پاسخ مثبت بدهد. درباره حزب توده به اختصار اگر خواستید سئوالات مشخصی خواهید کرد بنظر من یکی از مسائلی است که باید مثل آفتاب روشن شود و خوشبختانه در این اواخر عده‌ای شروع کردند به نوشتن خاطرات خود و تحلیل های سیاسی درباره حزب توده چون تاکنون از نوشته‌ها و مقالات زنده یاد خلیل ملکی که بگذریم در این زمینه اسناد و مدارک قابل

اطمینانی وجود نداشت جز اسناد و مدارک تبلیغاتی که از طرف خود حزب توده منتشر شده بود و کوچکترین ارتباطی با حقیقت و واقعیت نداشت. حزب توده به چند دلیل نتوانست به خواست‌های مردم ایران پاسخ دهد یکی از دلائل این بود که بخشی از رهبری حزب توده وابسته به دستگاه دولتی و سیاسی شوروی بود و سیاست شوروی در آن زمان ایجاب میکرد که آرامش پشت جبهه یعنی ایران حفظ شود منافع دولت شوروی ایجاب نمیکرد که کارگران ایران حتی برای خواست‌ها و مطالبات مشروع خود اعتصاب کنند، بنابراین شورای متحده که تحت نظر حزب توده بود همیشه از اعتصاب کارگران خودداری میکرد. البته این سیاست دردوران نهضت ملی کردن صنایع نفت به رهبری دکتر مصدق درست صدو هشتاد درجه تغییر جهت داد چون در آن زمان سیاست شوروی ایجاب میکرد که نهضت ملی به توفیق و پیروزی نرسد. بنابراین کارگرانی که تحت نفوذ سیاسی حزب توده بودند میبایند بهر ترتیبی که شده است بجا و بیجا دست به اعتصاب بزنند. ولی تا قدغن شدن حزب توده از طرف هیئت حاکمه آن روز یعنی بهمن ۱۳۲۷ حزب توده بدون توافق دولت شوروی حق نداشت مطالبات مردم ایران را بصورتی که جائز بود مطرح کند، بهمین دلیل چون این تقاضاها پاسخ مساعدی دریافت نکرد باقی ماند و در مجلس چهاردهم اقلیتی هماتطور که میدانید ،

س ـ بله.

ج ـ بوجود آمد که از تصویب تقاضای انگلستان مبنی بر تمدید قرارداد دارسی جلوگیری کرد و در مردم ایران حالتی بوجود آمد که از ملی کردن نفت که از چندین سال پیش یکی از شعارهای ملیون واقعی ایران بود پشتیبانی کند. مصدق که به یک معنی مظهر مبارزات ملی و دموکراتیک ملت ایران است مسئله ضرورت مبارزه با استبداد و پایگاه اقتصادی و سیاسی آن را در ایران که بصورت شرکت نفت بود مطرح کرده بود و نهضت ملی کردن صنایع نفت در سال ۱۳۲۹ بمعنای سیاسی خود براه افتاده بود و حکومت ملی در شرف تأسیس بود موقعی که مذاکراه برای تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران بصورت غیررسمی آغاز شد. من یکی از جوانانی بودم که در این مذاکرات بعنوان یک فعال

سیاسی و هوادار مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری شرکت داشتم و در آن زمان ما احساس میکردیم که برای پیشبرد هدف های نهضت ملی ایران فقط دنباله روی و پشتیبانی از دکتر محمد مصدق کافی نیست بلکه باید وسیله سازمانی به کرسی نشاندن افکار و برنامه های نهضت ملی ایران نیز بوجود آید و ما آنرا در حضور یک سازمان سیاسی نهضتی در جامعه ایران میدیدیم . در آن زمان نه تنها دکتر مظفر بقائی کرمانی بلکه دکتر محمد مصدق هم با قانون اساسی ایران که سلطنت مشروطه جزئی از آن بود مخالفتی نداشتند. این هردو و عده ای دیگر از جمله دکتر علی شایگان و بسیاری از رهبران نهضت ملی در آن زمان و بویژه تمامی اعضای هسته نخستین جبهه ملی همگی با قانون اساسی مشروطه، سلطنت مشروطه، موافق بودند. اختلاف اصلی بین ملیون و دربار و در رأس آن شاه و هواداران او این بود ملیون عقیده داشتند که شاه باید سلطنت کند نه حکومت شاه و دست نشاندگان او عقیده داشتند که شاه باید هم سلطنت کند و هم حکومت .

س- خودش هم این مسئله را بعدها گفت، گفت، " شاهی که در ایران حکومت نکرده سلطنت هم نکرده ."

ج - درست است ولی در آن زمان اختلاف عمده ملیون و سلطنت در قانون اساسی، و مواد قانون اساسی نبود در این بود که شاه باید سلطنت کند شاه مقامیست غیر مسئول . مصدق تمام استراتژی سیاسی و تاکتیک های خود را در مبارزه با استعمار که در واقع مبارزه با استبداد بود چون استعمار پشتیبان استبداد بود و برای تضعیف استبداد ابتدا میبایست دست استعمار را در ایران قطع میکرد و مصدق استراتژی خوبی انتخاب کرده بود با شعار " صنایع نفت در سراسر کشور میباید ملی شود" هدف نهائی و شاید پنهانی دکتر مصدق مبارزه با استبداد سلطنتی بود بدون اینکه دکتر مصدق با اصل سلطنت مشروطه مخالف باشد. بنابراین دکتر بقائی و دکتر شایگان و حسین مکی و مهندس رضوی و دکتر سنجابی و الهیار صالح و دیگران هیچ کدام با سلطنت کردن شاه در آن زمان ، خوب توجه کنید که ،

س- بله .

ج - هنوز کودتای ۲۸ مرداد رخ نداده و شاه موضع گیری ضد قانون اساسی نکرده ،شاه ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد با شاه ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد از زمین تا آسمان ،بعقیده من ،تفاوت دارد و کسانی که ادعا میکنند نخست وزیری را از دست همان شاهی گرفته اند که دکتر مصدق هم گرفته است تمام حقیقت را بجا نمیگویند یا مسائل سیاسی ایران را بخوبی تشخیص نمیدهند یا ما را فریب میدهند .

س- آقای پیشداد برگردیم به این مسئله حزب زحمتکشان ، از آنجائی که راجع به حزب توده خیلی مسائل نوشته شده و همینطور هم که شما اشاره کردید این روزها مطالب زیادی در این باره منتشر میشود ولی آنچه که کمبودش حس میشود در واقع تاریخچه فعالیتهای حزب زحمتکشان است و آن گروه از افراد نهضت ملی است که در این سازمان جمع شده بودند بنابراین لطفاً" بفرمائید که حزب زحمتکشان ملت ایران در چه تاریخی تأسیس شد و نخستین اعلامیه اش را اگر شما دارید به اختصار برای ما بگوئید که اهدافش در واقع چه بود ؟

ج - همانطور که قبلاً" اشاره کردم کوشش برای تشکیل یک سازمان سیاسی در سال ۱۳۲۹ شمسی آغاز شده بود بی آنکه هواخواهان ایجاد یک سازمان سیاسی وسیع ملی و مترقی و آزادیخواه اطلاع دقیقی از شکل و محتوای چنین سازمانی داشته باشد . قبلاً" اشاره کردم که یکی از دوستان و هم سن و سالهای من شمس آل احمد بیشتر بدلیل داشتن یک درآمد مالی و کمتر بدلیل فعالیت سیاسی به شرکت در گرداندن در چرخاندن در اداره روزنامه شاهد شریک و سهیم شده بود بعد از مدتی که امتحان نسبتاً" خوبی بکمک دوستان دیگری که با اسم مستعار برای این روزنامه مقالات کوتاه یا بلند مینوشتند از خود داد مورد توجه دکتر مظفر بقائی و علی زهری که ما بتدریج با او آشنا میشدیم که مرد خاموش و افتاده و بی آزاری بود و تحت عنوان راوی در شاهد مقالات کوتاهی مینوشت قرار گرفت و چون این روزنامه سردبیر نداشت تصمیم گرفته شد که سردبیری برای شاهد بجویند وبیابند

و در یکی از جلسات هفتگی ادبی ما شمس آل احمد این موضوع را با ما درمیان گذاشت و از یکی از دوستان جوان تقاضا داشت که این مسئولیت را بعهده بگیرد، یادم هست که در این جلسات نادر نادرپور که تازه شروع کرده بود به سرودن شعر یا هوشنگ نصیری که بعدها عموی او یکی از مسئولان سازمان ضد امنیت در ایران شد یا دکتر ،

س - منظورتان نعمت اله نصیری است .

ج - منظورم ...

س - نعمت اله نصیری همین که اعدام شد .

ج - نعمت اله نصیری که بعد در شرایط بسیار بدی بوسیله جمهوری اسلامی اعدام شد ، شرایط بد به این معنی بود که محاکمه نشد و حق دفاع از خودش را نداشت و بسیاری از رازهائی که در مغز و در دل داشت با خود به گورستان برد. البته او و امثال او در هیچ محکمه‌ای تبرئه نمیشدند. ولی من بعنوان یک انسان دموکرات و میهن دوست افسوس میخورم که چرا هویدا چرا نصیری چرا دیگران در این حد به محاکمه کشانده نشدند و حق دفاع از خود پیدا نکردند تا اسرار و رازهائی را که داشتند احیاناً" در چنین محکمه‌ای بیان کنند . بگذریم این پرانتزی بود که میبندم . وقتی صحبت از ضرورت یک سردبیر برای شاهد بمیان آمد و درمیان جوانانی از قبیل ما یا دوستان چند سال جوان تر از من یافت نشد شمس آل احمد از نو چون گویا قبلاً" این کوشش را کرده بود و بما نگفته بود ، از نو بسراغ برادرش شادروان جلال آل احمد رفت و جلال آل احمد مدتی بیش نبود که ازدواج کرده بود مدیر مدرسه نبود برخلاف نامی که به یکی از داستان های خود داد بلکه معلم ساده دبیرستان بود درآمد قابل ملاحظه‌ای نداشت و از تو به یک اشاره از من به سر دویدن وقتی از طرف شاهد پیشنهاد پانصد تومان در ماه برای سردبیر شد با

س - میل و علاقه .

ج - اشتیاق و میل و علاقه فقط بشرط آن که نام او بعنوان سردبیر در روزنامه

آورده نشود این مسئولیت را پذیرفت و پس از مدتی کار بتدریج پای مرحوم خلیل ملکی را با امضای مستعار "دانشجوی علوم اجتماعی" در شاهد باز کرد.

س - پس آشنائی خلیل ملکی با دکتر بقائی از این طریق شروع شد .

ج - بله. من خوب بیاد دارم که حتی ما دوستان نزدیک شمس آل احمد که مصحح وکارگردان عملی شاهد بود اطلاع دقیقی از حقیقت نویسنده ای که با نام مستعار " دانشجوی علـــوم اجتماعی " امضاء میکرد نداشتیم ، وخوب بیاد دارم که حتی مدت های مدید دکتر بقائی با اصرار و ابرام از جلال آل احمد سردبیر شاهد میخواست که نویسنده مقالات" دانشجوی علوم اجتماعی" را به او معرفی کنند و تصور میکرد که یکی از استادان دانشگاه تهـــران است. چون خود دکتر بقائی در آن زمان استاد فلسفه در دانشکده ادبیات

س - استاد اخلاق .

ج - استاد اخلاق در دانشکده ادبیات بود و ما همه تصور میکردیم که این دانشجـــو بعنوان شکسته نفسی برای یک استاد دانشگاه است .

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر نوشنه ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۲

س ـ داشتید راجع به مقالات ملکی درروزنامه شاهد به امضای " دانشجوی علوم اجتماعی" صحبت میکردید و میگفتید که دکتر بقائی نمیشناخت این چه شخصی است و علاقمند بود بداند که او کیست؟

ج ـ وقتی اقلیت مجلس چهاردهم مخالفت خود را با لایحه دولت برای تمدید قرارداد نفت آغاز کرد هنوز مسئله ملی کردن صنایع نفت در ایران مطرح نشده بود، این طورکه خود مرحوم جلال آل احمد برای ما و از جمله برای شخص من بارها گفت و من کوچکترین تردیدی در این روایت ندارم اینستکه شبی کار روزنامه شاهد بپایان رسیده و دکتر بقائی طبق معمول در حدود ساعت ۹ به دفتر چاپخانه آمده برای نوشتن سرمقاله چون تقریبا" تمام سرمقاله‌های شاهد را تا زمانی که ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران نبود شخص دکتر بقائی با امضاء مینوشت و قاعده او این بود که شب ها در حدود ساعت نه که سایر مقالات روزنامه فراهم آمده بود چیده شده بود به چاپخانه میرفت و در همان جا پشت یکی از میزهای محقر چاپخانه فی البداهه مقاله‌ای برای سرمقاله شاهد مینوشت و ضمنا" سایر مقالات روزنامه را هم قبل از دادن توافق خود به چاپ نگاه میکرد . در یکی از این مقالات که اگر اشتباه نکنم در پائیز سال ۱۳۲۹ بوده است درست روز و ماه آن بیادم نیست مقاله‌ای می بیند دکتر بقائی تحت عنوان " صنایع نفت ایران باید ملی شود" یا عنوانی شبیه به این مثلا" " ضرورت ملی کردن صنایع نفت ایران " باز به قلم دانشجوی علوم اجتماعی . دکتر بقائی بعد ازمطالعه این مقاله به جلال آل احمد میگوید"خواهش میکنم این مقاله را از این شماره بیرون کنید و فعلا" دست نگهدارید تا من درباره آن با دوستانم صحبت کنم ." باید اضافه

کنم که هسته نخستین جبهه ملی تشکیل شده بود و در این هسته مهندس حسیبی حضور داشت یا بعنوان مشاور نفتی جبهه ملی شناخته شده بود و دکتر بقائی در توضیحاتی که به جلال آل احمد میدهد به این نکته اشاره میکند که ،" انتشار مقاله‌ای در این زمینه بدون مشورت با دوستان جبهه ملی و مشاور فنی جبهه ملی در این زمینه صحیح نیست ." جلال آل احمد طبق معمول خونش به جوش میآید و استعفای خود را در مقابل دکتر بقائی میگذارد و چاپخانه را ترک میکند . چندین روز شاهد بدون سردبیری جلال آل احمد انتشار یافت تا دوباره دکتر بقائی با جلال آل احمد تماس گرفت ،" من آن مقاله را به دوستانم نشان داده‌ام مورد توجه آنها قرار گرفته است و دکتر حسین فاطمی این مقاله را برای مطالعه از من گرفته و قرار است درباره آن با دکتر محمد مصدق گفتگو بکند ، بنابراین خواهش میکنم شما از قهر کردن صرفنظر کنید و دوباره به سر کارخود در شاهد بازگردید . مخالفت من با اصل انتشار این مقاله نبوده است بلکه من از نظر سیاسی ملاحظاتی داشتم و ناچار بودم که قبل ازانتشار این مقاله را بنظردوستان دیگر خود برسانم ." خلاصه جلال آل احمد به سر کار خود بازگشت و تحت فشار دکتربقائی ناگزیر شد البته پس از بدست آوردن توافق ملکی ، که نام نویسنده را فاش کند چون علاوه بر شخص دکتر بقائی عده‌ای از همکاران سیاسی او از جمله دکتر حسین فاطمی مهندس حسیبی و دیگران علاقه داشتند که نویسنده این مقاله را بشناسند . این جورکه جلال آل احمد هم شفاهی برای ما گفت هم بعدها در کتاب " درخدمت و خیانت روشنفکران" کتبا " نوشته است ، چندین بار به خلیل ملکی مراجعه میکند و به او میگوید ،" دوست عزیز استاد گرامی مبارزه سیاسی که مثل شترسواری نیست که دولا دولا داشته باشد اگر شما قصد فعالیت سیاسی دارید چاره‌ای جز همکاری با عناصری نظیر دکتر بقائی نیست . " باید اشاره کرد برای کسانی که در مورد دکتر بقائی اطلاعات و معلومات کافی ندارند که در سال های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ دکتر مظفر بقائی شخص دوم سیاسی نهضت ملی ایران بود ،بعد از دکتر مصدق بزرگترین رهبر ملی ایران که در میان هم روشنفکران هم توده مردم نفوذ و جاذبه داشت وواقعا " لیاقت و صلاحیت این نفوذ

و جاذبه را هم داشت دکتر بقائی بود و به این دلائل و بدلائل دیگر خلیل ملکی قبول میکند که با دکتر بقائی در خانه کوچکی که جلال آل احمد بعد از ازدواج اجاره کرده بود شامی صرف کنند . اولین ملاقات خلیل ملکی و دکتر بقائی در آپارتمان کوچک جلال آل احمد صورت میگیرد و در آنجا درواقع نطفه یک سازمان سیاسی بسته میشود. خود دکتر بقائی به ضرورت ایجاد یک حزب سیاسی چندان اعتقاد نداشت و در تمام مدتی هم که رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران بود فعالیتی سازمانی سیاسی منظم بعنوان رهبر یک حزب سیاسی نداشت. ولی بعد از چندین ملاقات با خلیل ملکی و دوستان خلیل ملکی که اغلب از انشعابیون حزب توده بودند تن به قبول این فکر داد که تا زمانی که یک سازمان سیاسی جدی و منظم بوجود نیاید نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق که در آن زمان حتی برای دکتر بقائی رهبری بلامنازع بود به موفقیت و پیروزی نهائی نخواهد رسید . به این دلائل و به نظر شخص من بمناسبت جاه طلبی کم و بیش شروعی که در دکتر بقائی وجود داشت حزب زحمتکشان ملت ایران چندین ماه قبل از تأسیس علنی آن نطفه خود را بست و در بهمن ماه ۱۳۲۹ جلسات غیر رسمی تشکیلات و سازمان جوانان این حزب هفته‌ای یکبار تشکیل میشد و ما فعالیت منظم داشتیم قبل از تأسیس علنی حزب. اما وقتی قرار شد برنامه برای این حزب تدوین و تنظیم و اعلام شود و بخصوص وقتی نام این حزب میبایستی انتخاب شود ،

س- نام این حزب .

ج - بله چون این حزب نام نداشت و اصل تشکیل یک سازمان سیاسی مورد توافق قرار گرفته بود اما هنوز نامی برای آن انتخاب نشده بود . وقتی از طرف ملکی نام حزب زحمتکشان ملت ایران پیشنهاد شد سخت مورد انتقاد و مخالفت دکتر بقائی قرار گرفت ، دکتر بقائی و دوستان دکتر بقائی، چون همین جا باید اضافه بکنم که گرچه در آن زمان من در جلسات بالای تشکیلات حزب یا آنچه قبل از اعلام رسمی حزب موجود بود شرکت نداشتم ولی کم و بیش میدانستیم که گذشته از علی زهری و دکتر عیسی سپهبدی برخی از رهبران یا سران نهضت ملی در جلسات آغازین تأسیس این سازمان شرکت

داشتند .

س- مثلا" کی ها ؟

ج - از جمله حسین مکی ، از جمله مهندس رضوی و بسیاری از شخصیت‌هائی که با دکتر مصدق همکاری و همگامی داشتند و عضو حزب ایران نبودند.

س- بله

ج - چون تمام سران حزب ایران با تأسیس یک سازمان سیاسی دیگر سخت مخالف بودند و تا آنجا که میتوانستند چوب لای چرخ این فعالیت میگذاشتندوحتی بعد از تأسیس این حزب گذاشتند . در داخل پرانتز باید اضافه بکنم که یکی از سران جوان حزب ایران در آن زمان شاپور بختیار نام داشت و او یکی از مخالفان سرسخت تشکیل سازمان سیاسی دیگری بود تحت هر نام یا اسمی که باشد ، بگذریم - وقتی صحبت از نامگذاری شد بسیاری از جمله خود دکتر بقائی با نام حزب زحمتکشان ملت‌ایران بعلت اینکه این نام بوی توده‌ای میدهد مخالفت کردند و چندین هفته تأسیس و اعلان تأسیس حزب فقط به این مناسبت به تأخیر و تعویق افتادو این نشان میدهد که در آن زمان توافق های اصولی و جدی درباره محتوی خیلی کمتر از توافق بر سر نامگذاری بوده است وقتی چنین اختلاف برسر نام که وسیله‌ای بیش نیست وسیله‌ای برای ارتباط با توده مردم پیش‌میآید بنابراین به احتمال قوی درباره محتوای برنامه و فکر سیاسی اختلافاتی بوده است. بهرحال‌بعنوان نمونه خواستم به این نکته اشاره بکنم که حزب زحمتکشان در اواخر سال ۱۳۲۹ که امواج مبارزات مردم برای ملی کردن صنایع نفت که در واقع یک مبارزه ضد استعماری و ضد استبدادی بود به اوج خود رسیده بود عملا" بوجود آمده بود و صرفا" بعلت ناز کردن یا محافظه کاری یا تقاضاهای غیر مشروع عده‌ای از سران نهضت ملی که بعد در تأسیس این حزب شرکت نکردند از جمله حسین مکی و مهندس رضوی و دیگران و من اذعان میکنم که همه کسانی که در جلسات سری قبل از تأسیس این حزب شرکت میکردند نمی شناسم و جز این افرادی که بعدها پی بردم شرکت‌داشتند نام دیگری را

نمیتوانم برزبان آورم ولی به احتمال قوی مجبود نریمان هم یکی ازکسانی بود که در این فعالیت‌ها شرکت داشت، دکتر حسین فاطمی به احتمال نزدیک به یقین یکی از کسانی بود که این فکر را تشویق و ترغیب میکرد و هیچ بر من معلوم نیست به چه دلیل جزو مؤسسین این حزب اعلام نشد . بهرحال این حزب در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ یعنی در بحبوحه مبارزات ملت ایران تحت رهبری مصدق برای ملی کردن صنایع نفت تأسیس شد و روزنامه شاهد که تا این زمان یک روزنامه مستقل ملی و آزادیخواه بود با گرایش‌های کم و بیش مذهبی و بازاری و طرفدار جناح ملی روحانیت مبارز از جمله آیت‌اله کاشانی از این تاریخ تبدیل شد به ارگان رسمی روزانه حزب زحمتکشان ملت ایران و من خوب بخاطر دارم که اولین شماره‌ای که شاهد بعنوان ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران انتشار یافت تاریخ پنجشنبه بیست و شش اردیبهشت ۱۳۳۲ را دارد و شماره مسلسل آن ۳۸۴ است .

س ـ ۳۰ منظورتان است شما فرمودید ۳۲ .

ج ـ نه معذرت میخواهم منظورم ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ هجری شمسی بود.

س ـ متشکرم .

ج ـ درهمین شماره چند مقاله هست که باید به آن توجه کرد من فقط میتوانم عنوان های این مقالات را برای شما بیاورم .

س ـ خواهش میکنم .

ج ـ بعد درباره نخستین اعلامیه یا بیانیه و بعد اساسنامه موقت حزب زحمتکشان به اختصار صحبت خواهم کرد .

س ـ لطفاً بفرمائید که اعضای هیئت مؤسس هم کی‌ها بودند ؟

ج ـ تا آنجا که من میدانم اعضای هیئت مؤسس حزب زحمتکشان ایران متأسفانه غیر از دکتر بقائی هیچ یک از سران نهضت ملی نبودند.

س ـ حتی آقای خلیل ملکی هم امضاء نکرده اسمش را آنجا ؟

ج ـ توضیح خواهم داد ، منظور من از سران نهضت ملی کسانی هستند که در این تاریخ

یعنی در سالهای ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ بین مردم ایران توده مردم ایران ،
س ـ بله
ج ـ تحصیل کردگان،روشنفکران ، کارمندان دولت بعنوان همکاران دست اول دکتر مصدق معروف و مشهور بودند و قرار بود دستکم پنج یا شش تن از این عناصر در تأسیس این حزب که میبایستی مظهر سازمانی نهضت ملی ایران باشدوبه ما میگفتند که دکتر مصدق هم چراغ سبز، البته این اصطلاح در آن زمان وجود نداشت حتی OK هم وجود نداشت ، ولی میگفتند که دکتر مصدق علی الاصول با تشکیل چنین سازمانی موافقت کرده ، باید بگوییم که دکتر بقائی بسیار مورد توجه و علاقه دکتر مصدق قرار داشت و همچنانکه حسین مکی،و همه فکر میکردند و سالها بعد از سال ها ،منظورم دستکم یک سال یک سال ونیم ،بعد از تأسیس رسمی و علنی حزب زحمتکشان هم همه جانشین دکتر مصدق را دکتر بقائی میدانستند،منظورم از همه نه فقط اعضای حزب هست بلکه توده مردم،
س ـ بله
ج ـ بازار ، دانشگاه و دیگران . بهرحال در این نخستین شماره شاهد بعنوان ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران سرمقاله ای هست بعنوان " شما مردم ایران شمائی که از طفیلی گری عار دارید روی سخن ما باشماست ." و در این سرمقاله درباره ضرورت و فوریت تشکیل یک سازمان سیاسی و ویژه گی های آن بتفصیل سخن رفته است . سرمقاله دوم یا مقاله اول همین شماره بیانیه حزب زحمتکشان ملت ایران استکه وقتی به عنوان این بیانیه نگاه کنیم تا اندازه ای به سئوال پیشین شما پاسخ میدهیم که علاوه بر شخصیت هائی که در تأسیس این حزب شرکت داشتند چند گروه اجتماعی سیاسی نیز حضور داشتند که اسامی آنها در این بیانیه آمده است ، از "جمله سازمان نظارت آزادی انتخابات "و این همان سازمانی است که من قبلا" از آن نام بردم که برای نظارت بر آزادی انتخابات بخصوص تهران بوجود آمده بود و اغلب فعالان آن از دانشجویان و دانش آموزان و کارمندان وزارتخانه های ایران بودند . دومین سازمان سازمان دیگری استکه با ما همکاری و همگامی داشت ولی جدا از ما بود

مستقل بود بعنوان"سازمان نظارت آزادی" و عقیده داشت که انتخابات موسمی است فصلی است و سازمان ما باید طویل المدت تر باشد نوعی سازمان حزبی بود ولی البته هیچوقت تبدیل به حزب نشد بلکه یکی از شاخه‌های تشکیل دهنده حزب زحمتکشان بود بنام"سازمان نظارت آزادی". "سازمان نگهبانان آزادی" این گروه نیز بیشتر از استادان دانشگاه ، عده‌ای دانشجو و دانش‌آموز و کارمند دولت بود که نوعی فعالیت سازمانی حزبی داشتند و از هیچیک از احزاب موجود راضی و خرسند نبودند و با تشکیل یک حزب سیاسی ملی و مترقی موافق بودند . متأسفانه هیچیک از رهبران این سازمان ه نامشان در ذهن من نیست و تصور نمیکنم در صحنه اجتماعی سیاسی آن روز ایران شهرت و معروفیت قابل ذکری میداشتند ولی باید اضافه بکنم که برخی از انشعابیون حزب توده از قبیل عباس دیوشلی از قبیل میرحسین سرشار از قبیل میرعلی شاهنده که دیگر با خلیل ملکی فعالیت منظمی درزمینه مسائل سیاسی نداشتند با یکی از این سازمانها در ارتباط بودند و آنها هم از این طریق بدون ارتباط مستقیم با گروه خلیل ملکی در تأسیس حزب زحمتکشان شریک و سهیم شدند . درهمین شماره شاهد یعنی شماره ۳۸۴ مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ اساسنامه موقت حزب زحمتکشان ملت ایران منتشر شده است که پس از یک مقدمه کلی و عمومی به چند اصل کلی اشاره میکند که در هیچ یک از این اصول صحبت از سوسیالیسم یا ایده‌ئولوژی دیگری یا مخالفت با سلطنت نیست و در همه جا سخن از ورت فعالیت دسته‌جمعی و ایجاد پیوند قرص و محکم بین زحمتکشان فکری و زحمتکشان یدی است که یکی از اولین مضمون های اجتماعی سیاسی بود که در این روزنامه شاهد حتی قبل از اینکه ارگان رسمی حزب زحمتکشان ملت ایران بشود از طریق مقالات خلیل ملکی و دوستانش در ادبیات سیاسی ایران رواج یافت . در این اساسنامه موقت به چند نکته که هنوز بقوت و اعتبار خود باقی است اشاره شده که بعنوان نمونه و برای ضبط در تاریخ من به آن اشاره میکنم .
سازمان هائی که نام آن قبلاً آورده شد یعنی سازمان نظارت آزادی انتخابات سازمان نظارت آزادی ، سازمان نگهبانان آزادی ، سازمان مبارزه برای ملی کردن

نفت در سراسر ایران ، سازمان دانشجویان و جوانان مبارز ، جزب زحمتکشان ملت ایران را بوجود میآورند و کلیه زحمتکشان ایران اعم از کارگر و دهقان و پیشه ور و روشنفکران مترقی را دعوت میکنند که با پیوستن به صفوف این حزب نهضت ملی ایران را تقویت کنند. تا فعلا" اصول کلی هشتگانه زیر را قبول کرده ایم و پس از بحث در حوزه ها و کمیسیون های مخصوص که از این پس تشکیل خواهد شد در کنگره سالانه آینده حزب برنامه مشروح آن را به تصویب خواهیم رساند ، (۱) برای تأمین و تثبیت کامل استقلال تمام و تمامیت ارضی کشور ایران و برای برقراری حاکمیت ناشی از ملت مبارزه با هرگونه سلطه استعماری و با هرگونه اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه به هر اسم و رسم و بهانه که باشد لازم و ضروری است . ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران یکی از برجسته ترین مظاهر این نهضت ضد استعماریست که تا اجرای کامل قوانین مصوبه رسیدن به این هدف در رأس برنامه روز ما قرار خواهد داشت." در داخل پرانتز بعنوان تفسیر از این ماده باید اضافه بکنم که در آن روز برای کلیه مبارزان ضد استبدادی و ضد استعماری بزرگترین مسئله قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی و استعماری شرکت نفت جنوب یعنی استعمار انگلیس بود و همه رهبران و رهروان عقیده داشتند که پس از بریدن دست و نفوذ استعمار انگلستان غلبه ما بر استبداد داخلی که پایگاه خارجی خود را از دست داده است بسیار تسهیل و تسریع خواهد شد. بهمین جهت بود که عده ای آگاهانه مثل دکتر مصدق و یاران نزدیک او وعده ای بطور غریزی بدون آگاهی عمیق سیاسی از این تم و مضمون سیاسی دفاع میکردند که بزرگترین مسئله در این روز و در این سال مبارزه با استعمار و ملی کردن نفت در سراسر کشور است . طبیعی است که نه مبارزات دکتر مصدق و جبهه ملی به رهبری او نه مبارزات حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری دکتر بقائی و خلیل ملکی و یاران او در این مبارزه خلاصه و محصور نمیشد بلکه این در رأس مبارزه قرار داشت و همه ما میدانستیم که پس از قطع نفوذ استعمار انگلیس تازه امکانات برای مبارزه با دشمنان داخلی از جمله دربار و زمین داران بزرگ و ارتجاع باز خواهد شد . بنابراین اگر در آن مرحله تاریخی

ما توجه بیشتری به این مبارزه میکردیم به این دلیل بود که ما دشمن اصلی خود را نه هیئت‌حاکمه که در مجموع ضعیف بود بلکه سیاست‌استعماری انگلیس که پشتیبان اصلی هیئت‌حاکمه بود میدانستیم و عقیده داشتیم که ابتدا میباید هیئت‌حاکمه را از این پشتیبانی محروم سازیم بعد خدمت آن برسیم . ماده دوم بیانیه، اینجا پرانتز را میبندم و از اصل اساسنامه موقت حزب زحمتکشان ماده دوم را میخوانم. ماده دوم اساسنامه موقت حزب زحمتکشان ملت‌ایران ازاین قرار است:" برای استقرار کامل آزادی سیاسی و رژیم حکومت ملی ما قانون اساسی را محترم شمرده و قانون اساسی را از دستبرد آنهائی که عوض سوق دادن به ترقی میخواهند سیر قهقرائی به آن بدهند محفوظ نگاه خواهیم داشت. ما توسعه فرهنگ و تعمیم حد اقل آن یعنی خواندن و نوشتن را در مدت حتی الامکان کوتاه بمنظور منع سوء استفاده متنفذین از آراء ملت‌ایران لازم میشماریم." درباره این ماده دوم‌در داخل پرانتز این توضیح و تفسیر را باید بدهم که در آن زمان هم دکتر مصدق و یاران نزدیک او در جبهه ملی هم رهبران حزب زحمتکشان ملت‌ایران یعنی دکتر بقائی و دوستانش از یک‌سو خلیل ملکی و یارانش‌از سوی دیگر به دستبردهائی که هیئت حاکمه در هیئت‌اجتماع و در رأس آن دربار به قانون اساسی ایران که دستاورد مبارزات مردم در صدر مشروطیت‌بود وارد کرده بودند کاملاً آگاه و واقف بودند . اشاره‌ای که اینجا در ماده دوم به دستبرد عناصر به قانون اساسی هست اشاره به همین دستبردهائیست‌که هیئت‌حاکمه و دربار و شاه به قانون اساسی مشروطه میبردند اشاره به تأسیس دستوری مجلس‌مؤسسان یک‌بار در ۱۳۲۵ پس از شکست نهضت‌قلابی دموکرات‌های آذربایجان زیر سایه ارتش سرخ و در بار دوم پس از توطئه بر علیه شاه در دانشگاه تهران در بهمن ۱۳۲۷ و تأسیس مجلس‌مؤسسان بود که در بدترین شرایط اجتماعی و در جو خاصی که خود هیئت‌حاکمه تا اندازه زیادی بوجود آورده بود دو مجلس مؤسسان پشت‌سر هم بوجود آمد و دستبردهائی به قانون اساسی علاوه بر دستبردهای رضاخان که بعد رضاشاه شد ایجاد کرد و در این

ماده ملیون ایران که در حزب زحمتکشان ملت ایران جمع شدند از یک طرف احترام و جوانداری خود را نسبت به قانون اساسی مشروطه ایران که همانست که در ۱۹۰۶ به تاریخ میلادی بتصویب رسیده است اعلام میکنند که در این قانون اساسی شاه مسئولیت ندارد مجلس شورای ملی است که مسئول است حتی در تعیین و تصویب بودجه مملکت تا چه برسد به تعیین وزراء و از جمله نخست وزیر، در حالیکه برداشت و تفسیر و استنباط هیئت حاکمه و دربار از همین قانون اساسی بکلی متفاوت است و این ابهام و گنگی تا کودتای ۱۳۳۲ ادامه خواهد داشت . مصدق و یاران او و حزب زحمتکشان و دکتر بقائی و خلیل ملکی بدرستی از قانون اساسی مشروطه که دستاورد مبارزات مردم ایران بود دفاع میکنند و مخالفت خود را با دستبردهای هیئت حاکمه اعلام میدارند در حالیکه هیئت حاکمه ارتجاعی واستبداد و شاه و دربار دائم در صدد دستبرد به همین قانون اساسی هستند. این اختلاف در برداشت و استنباط از قانون اساسی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه خواهد داشت که شاه با خلع یا عزل دکتر مصدق از نخست وزیری دشمنی و خصومت خود را با قانون اساسی مشروطه ایران علنی میکند و از آن تاریخ برای ملیون ایران شاه قانونی شاه قانون اساسی ایران نیست. اما در سال ۱۳۳۰ طبیعی است که ملیون ایران باوجود اختلافاتی که با هیئت حاکمه و دربار و شاه داشتند لبه تیز حمله را صحیح نمیدانستند متوجه دربار و شاه وهیئت حاکمه کنند چون مبارزه با استعمار که پشتیبان همین هیئت حاکمه و شاه و دربار بود وجود داشت و ملیون آگاه ایران قصد نداشتند دو مبارزه را باهم طرح کنند بهمین جهت من فکر میکنم از لحاظ هم استراتژی و هم تاکتیک روز صحیح و صلاح این بود که مبارزه با دستبردهای هیئت حاکمه و سلطنت محمد رضاشاه را مقارن و همزمان با مبارزه با استعمار انگلیس و شرکت نفت جنوب نکنند.

س- برگردیم به بقیه اساسنامه اگر میخواهید راجع به آن صحبت بفرمائید ؟

ج - در بقیه موادی که دراین اساسنامه آمده نکته قابل توجه‌ای نیست البته نکات قابل ذکری هست که تا آن زمان هیچ حزبی نبود که به این دقت و با این صراحت

روی برخی از نکات از جمله بند سوم این اساسنامه که درباره اصلاحات است انگشت گذاشته باشد این از خصوصیات حزب زحمتکشان بود. ولی بعد از انتشار این اساسنامه چه در مقالات چه در جزوه‌های مستقل این حزب موضع گیری های بسیار جدی تری درباره این مسائل کرد بخصوص بعد از کودتای حزب بقائی در حزب زحمتکشان و جدا شدن او از این حزب و مستقل شدن فکری و سیاسی حزب زحمتکشان از این شخصیت سیاسی که بعلت جاه طلبی و شهوت قدرت راه خود را از راه نهضت ملی جدا کرد. بعد از جدائی از دکتر بقائی که درباره آن بعدا " صحبت خواهیم کرد حزب زحمتکشان ملت ایران که شعار نیروی سوم را هم بدنبال خود آورد برای تمیز دادن خود از جریان دکتر بقائی مواضع و موضع گیری های بسیار مشخص تری درباره مسائل اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی ایران دارد ولی جالب توجه است که در همین اساسنامه موقت در اوائل سال ۱۳۳۰ در بحبوحه مبارزات ملت ایران در ماده سوم میخوانیم : " اصلاحات جدی در تعیین روابط کارگر و کارفرما و تنظیم قوانین نوین و اصلاح قوانین موجود منظور قوانین کار موجود است ،با در نظر گرفتن قوانین کشورهای صنعتی مترقی یعنی کشورهای اروپای غربی و تطبیق آن قوانین با شرایط خاص ایران . بیمه حوادث کار برای کارگران و بیمه اجتماعی برای کارگران و کارمندان دولت و مستخدمین مؤسسات خصوصی . تثبیت وضع وتأمین رفاه کارمندان دولت ، تشویق و تکمیل اتحادیه‌ها و سندیکاهای ناشی از توده‌های صنف های خود ملت ایران و خالی از هرگونه نفوذهای مضر و مبارزه جدی با بیکاری . ایجاد بیمه بیکاری ، به تصویب رساندن قانون کار متناسب با تحولات اجتماعی مرحله کنونی ، بالا بردن سطح زندگی و قدرت خرید زحمتکشان ملت ایران. " امروز یعنی سی سال بعد از تاریخ انتشار این اساسنامه موقت این ماده بنظر بدیهی و پیش پا افتاده میرسد اما در سی سال پیش اعلام این نکات در جامعه ایران یکی از موضع گیری های بسیار جسورانه و شجاعانه بود که یک سازمان سیاسی میتوانست اتخاذ بکند. البته بسیاری از این آرزوها هرگز جامه عمل نپوشید چون این حزب به درجه‌ای از رشد کمی و کیفی نرسیدکه

قدرت دولتی را بدست آورد و این برنامه‌ها را پیاده کند اما همین که این مضمون‌های اجتماعی سیاسی ، فرهنگی اقتصادی در جامعه ایران بوسیله یک حزب ملی یعنی مستقل از دولت‌های بیگانه برخلاف حزب توده که در وابستگی آن به سیاست شوروی دیگر شک و تردیدی وجود نداشت ،بسیار جالب و قابل ملاحظه بود .

س - آقای دکتر پیشداد رهبران حزب غیر از دکتر بقائی و خلیل ملکی و دکتر عیسی سپهبدی و تا حدی علی زهری که صاحب امتیاز روزنامه شاهد بود کی ها بودند؟

ج - یکی از نکاتی که تاکنون تاریک و مبهم باقی مانده بعلت اینکه درباره آن مقاله‌ای نوشته نشده همین موضوع است که حزب زحمتکشان ملت ایران با اینکه بدست قابل ملاحظه‌ترین عناصر روشنفکری جامعه آن روز ایران بوجود آمد از داشتن یک رهبری منسجم جمعی بی بهره بود و این امر چند دلیل دارد که من فقط به ذکر دو دلیل اکتفا خواهم کرد در این بحث کوتاه. یکی شخصیت ممتاز دکتر بقائی بود، فراموش نکنیم که در سالهای ۲۸ ، ۲۹ و ۳۰ منظورم سالهای ۱۳۲۹ هجری شمسی است تا ۱۳۳۰ که حزب زحمتکشان ملت ایران تشکیل میشود در جامعه ایران دکتر بقائی بعد از مصدق محبوب ترین و معروف ترین رهبر سیاسی بود بخصوص در محافل روشنفکر و تحصیلکرده و فهمیده ولی حتی در بازار بعد از تأسیس حزب زحمتکشان و همزمان با خلع ید از شرکت نفت جنوب بود که حسین مکی یک باره معروف به سرباز فداکار شد و شاید از نظر محبوبیت و شهرت از دکتر بقائی جلو افتاد بی آنکه از نظر معلومات و شخصیت و لیاقت به قوزک پای دکتر بقائی آن زمان برسد ، بنابراین وقتی حزب زحمتکشان در شرف تأسیس بود همچنانکه رهبری بلامنازع جبهه ملی با دکتر مصدق بود و شاید بعلت اینکه دکتر مصدق رهبر بلامنازع جبهه ملی بود رهبر حزب زحمتکشان هم بصورت غیرقابل تردید غیر قابل انکار و متأسفانه بصورت بلامنازع با دکتر مظفر بقائی کرمانی بود، چرا خلیل ملکی و یاران او این رهبری بلامنازع را پذیرفتند ؟ بسیاری از دوستان ما چه در آن زمان و چه بخصوص بعد از کودتای بقائی در حزب زحمتکشان این ایراد را از خلیل ملکی و دوستان او و از ما بطور کلی میگرفتند که چرا مستقلاً حزبی تشکیل

ندادید؟ چرا رفتید زیر چتر شهرت و خوشنامی و نیکنامی دکتر بقائی ؟ شما که به اصولیت اعتقاد داشتید چرا زیر سایه شخصیت ملی دکتر بقائی رفتید ؟ مگر نمیدانستید دکتر بقائی شهوت قدرت دارد جاه طلب است و روزی منحرف خواهد شد ؟
س - آقای دکتر پیشداد من منظورم اینستکه ...
ج - اگر اجازه بدهید من این
س - تمنا میکنم بفرمائید .
ج - سخن را به اختصار بپایان میرسانم . خلیل ملکی و یاران او به این خطر کم و بیش آگاهی داشتند اما هرگز تصور نمیکردند به این سرعت این چنین اتفاقی رخ دهد و دکتر بقائی از آن موضع مترقی به موضع مخالفت با نهضت ملی و رهبر آن دکتر مصدق تغییر موضع دهد، می بخشید سکته‌ای در این عبارت پیش آمد.
س - ایرادی ندارد .
ج - تصحیح آن با خود شماست .
س - زبان محاوره همیشه با زبان کتابت فرق دارد.
ج - هیچکس در آغاز سال ۱۳۳۰ تصور نمیکرد این دکتر بقائی که ما میشناختیم که وکیل مجلس بود ولی به سبب داشتن مصونیت پارلمانی از فروش روزنامه در خیابانها خودداری نمیکرد و بارها از خودش شجاعت و ارادت و شهامت نشان داده بود به این زودی تغییر موضع سیاسی بدهد، یکی به این دلیل . دیگر اینکه انشعابیون از یک پشتیبانی و حمایت اخلاقی و معنوی و اجتماعی در جامعه ایران برخوردار نبودند.
س - منظورتان انشعابیون حزب توده است .
ج - منظورم خلیل ملکی و کسانیست که هنوز با او مانده بودند و بفعالیت سیاسی دلبستگی و عقیده داشتند چون باید اضافه کنم که بسیاری از انشعابیون پس از مدتی کم و بیش دراز دفتر فعالیت‌های سیاسی خود را بستند یا برای ادامه تحصیل به اروپا رفتند از جمله دکتر ، که در آن زمان البته دکتر نبود، از جمله علینقی حکمی که در فرانسه دکترای حقوق گرفت ، از جمله هادی هدایتی که بعد از پایان

تحصیلات و بازگشت به ایران به هیئت حاکمه آریامهری پیوست و نادر نادرپور و دکتر محمدعلی خنجی و دکتر هوشنگ ساعدلو ، و اگر خوب در ...

س - مهندس قندهاریان هم بود آقا یا خلیل ملکی در آن زمان ؟

ج - بله . این اسامی که بردم منظورم این بود که اگر کنج ذهن خود را کنج حافظه خود را بدرستی بکاوم تمام اسامی انشعابیونی که بعد از سال ۱۳۲۶ و ۲۷ بخصوص برای ادامه تحصیلات به خارج از ایران رفتند کم نیست. آن عده هم که در ایران ماندند برخی به دنبال کار شخصی و زندگی خانوادگی رفتند و فعالیت‌های سیاسی را بوسیدند و کنار گذاشتند. بنابراین تعداد انشعابیونی که با خلیل ملکی روابط سیاسی و اخلاقی و اجتماعی خود را حفظ کرده بودند زیاد نبود حتی شاید با جرأت بتوان گفت از انگشتان دو دست تجاوز نمیکرد.

س - آنهائی را که بودند لطفاً " نام ببرید .

ج - بله ، از آنهائی که باقی مانده بودند و من شخصاً " میشناسم مهندس قندهاریان غلامرضا وثیق ، ناصر وثوقی بود که بلافاصله باید توی پرانتز اضافه بکنم که از انشعابیون نبود بلکه قبل از انشعاب مثل دکتر اپریم ولی لابد به دلائل خاص خود از حزب توده کناره گرفته بود .

س - مهندس ضیاء موجدی هم بود ؟

ج - مهندس ضیاء موجدی و شخصی که قبلاً" اسم بردم که با ملکی در ارتباط نزدیک نبود ولی از انشعابیون یا لااقل از توده‌ای های سابق بود و بعداً " از او صحبت خواهیم کرد بنام عباس دیوشلی .

س - بله .

ج - برخی از دوستان و یاران سیاسی ملکی که از انشعابیون هم بودند پس از تشکیل حزب زحمتکشان یا در عنفوان جوانی این حزب بازگشتند و به این حزب پیوستند که در میان آنها باید از مرحوم دکتر محمد علی خنجی نام ببرم همچنانکه از دوست عزیزم دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی ، دکتر هوشنگ ساعدلو که پس از پایان تحصیلات خود

به ایران بازگشت و در حزب زحمتکشان ملت ایران به فعالیت پرداخت و مدتها مسئولیت های قابل ملاحظه‌ای بر دوش داشت حتی نادر نادرپور بعنوان یک هنرمند متعهد در آن زمان قبل از کودتای ۲۸ مرداد از پاریس بازگشت و قبل از کودتای دکتر بقائی در حزب زحمتکشان سردبیر مجله ماهیانه "علم و زندگی" شد که بعد خواهم گفت پس از جدائی از دکتر بقائی برخی از این عناصر ترجیح دادند فعالیت سیاسی را رها کنند. بنابراین مجموعه انشعابیون و خلیل ملکی در رأس آنها نه از نظر کمی نه از نظر روابط اجتماعی و نفوذ در توده مردم در موقعیتی نبودند که بتوانند رأسا " و مستقل از یک شخصیت نامدار حزبی تشکیل بدهند . من با شناختی که از جامعهٔ ایران در آن زمان دارم با جرأت میتوانم این نکته را اعلام کنم که اگر چنین کاری میکردند با هیچ موفقیتی روبرو نمیشدند و بهترین راه همین بود که با یک شخصیت ملی فعالیت سیاسی علنی و سازمانی را آغاز کنند. اما البته خیلی بهتر میبود اگر دکتر بقائی تغییر موضع سیاسی نداده بود و در رهبری حزب زحمتکشان باقی میماند. به این دلیل وقتی صحبت از تشکیل حزب زحمتکشان شد انشعابیون سابق حزب توده و از جمله زنده یاد خلیل ملکی اصراری در شرکت در رهبری صوری حزب نداشتند حتی عقیده داشتند با نام مستعار در نشریات حزب باید مقاله بنویسند تا بهانه‌ای بدست حزب توده برای کوبیدن حزب ندهند . باید اضافه بکنم که من با این قسمت از تحلیل ها و برداشت‌های آنها موافق نبودم اما باید طرز تفکر آنها را در آن روز مورد توجه قرار داد که هنوز وحشت زده از حملات رادیو مسکو و حزب توده و تبلیغات عظیم و وسیع دستگاه تبلیغاتی شوروی بودند و فکر میکردند شرکت آنها بصورت علنی در یک حزب سیاسی آسیب پذیری چنین حزبی را بیشتر خواهد کرد. بنابراین هیچ نوع توقع و انتظاری برای شرکت در رهبری علنی حزب نداشتند برعکس آقای دکتر بقائی را کیش میکردند برای این که او در صف اول باشد و در روی صحنه و بعنوان رهبر بلامنازع . نکته دیگری در رابطه با همین موضوع متأسفانه چه در آن زمان و چه هنوز در جامعه ایران توده مردم علاقه و اعتقاد خود را در یک شخصیت سیاسی خلاصه و مجسم میکردند نه در یک

رهبری جمعی و تاریخ شصت هفتاد ساله اخیر ایران همیشه نشان داده است که رهبری جمعی حزبی یا اجتماعی در ایران از آن نفوذ و اعتبار و جاذبه‌ای که رهبری فرهمند یا بقول فرنگی ها

س ـ کاریسماتیک

ج ـ کاریسماتیک دکتر مصدق یا همین خمینی جلاد و آدمخوار داشته برخوردار نبوده . این هم یکی از دلائلی است که خلیل ملکی و یارانش اصراری به شرکت مستقیم در رهبری نداشتند و تصور میکردند که با دکتر بقائی راه درازی را طی خواهند کرد. البته وقتی حزب زحمتکشان تشکیل شد بصورت یک تشکیلات موقت بود به رهبری بقائی ولی همه میدانستند که نقش عمده تشکیلات و تعلیم و تربیت سیاسی و فکری در داخل این حزب بردوش خلیل ملکی و دوستان سیاسی او بار شده است و دکتر مظفر بقائی کرمانی و دوستان او که عبارت بودند از دکتر عیسی سپهبدی استاد دانشگاه بنظرم در رشته زبان فرانسه ، علی زهری دوست قدیم و مرید دکتر بقائی و عده‌ای دیگر از این دست که نام و نشان چندانی نداشتند تجاوز نمیکرد . باید اضافه بکنم که هرگز ما اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران از حضور شمس قنات آبادی در جلسات رسمی نیمی از رهبری حزب یعنی دکتر بقائی و دوستانش خبر نداشتیم بعد از کودتای دکتر بقائی معلوم شد که عناصری از قبیل شمس قنات آبادی در برخی از جلسات رسمی یا نیمه رسمی حزب زحمتکشان ملت ایران ولی بدون شرکت خلیل ملکی و یارانش حضور داشتند و تصمیماتی میگرفتند که بعد به دست دکتر بقائی یا دوستان نزدیک دکتر بقائی در حزب مطرح میشد.

س ـ آقای دکتر پیشداد قضیه به این شکل نبود که بعد از این که خلیل ملکی و دوستانش و یارانش از حزب توده انشعاب کردند و قصد این را داشتند که حزب سوسیالیست ایران را تأسیس بکنند و مورد تهاجم لفظی رادیو مسکو قرار گرفتند بعد از آن فعالیتشان را تعطیل کردند و این فکرشان را کنار گذاشتند ولی بعدها با ارتباط با دکتر بقائی و با استفاده از نفوذ و محبوبیت دکتر بقائی میخواستند آن حزب را در واقع

در قالب حزب زحمتکشان ملت ایران پیاده بکنند ؟

ج ـ این فکر در خطوط درشت خود کاملاً صحیح است.

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

فکری که در این سئوال شما هست در خطوط درشت‌آن صحیح است ،یعنی خلیل ملکی و دوستانش آرزو داشتند در همکاری سیاسی با دکتر بقائی و یاران او بتوانند بتدریج فکری را که چهار سال پیش‌از آن نتوانسته بودند بر آن جامه عمل بپوشانند یعنی تشکیل جمعیت سوسیالیست توده ایران در قالب حزب زحمتکشان ملت‌ایران پیاده‌کنند. در مذاکراتی که در طول و عرض‌چند ماه با دکتر بقائی و دوستانش‌داشتندوهمانطور که قبلاً گفتم برخی از سران نامدار نهضت‌ملی مثل مهندس رضوی با گرایش‌های چپ نیز در این مذاکرات‌آغازین شرکت‌داشتند محتوائی که برای این حزب در نظر گرفته شده بود محتوائی ملی و در عین حال با گرایش‌چپ مستقل بود هواداری از منافع و مصالح زحمتکشان یدی و فکری در واقع سوسیالیسم ایرانی بود . در همان اساسنامه موقت‌که قبلاً درباره آن صحبت‌کردیم در ماده‌ای تحت‌عنوان ماده پنجم صحبت‌از نکته‌ایست‌که در آن‌زمان لااقل یکی از وجوه مشخص‌کننده گرایش‌های سوسیالیستی مترقی و دموکراتیک بود که بهمین جهت من این ماده پنجم را از اساسنامه موقت حزب زحمتکشان ملت ایران میخوانم که هم جنبه ملی آن مورد توجه قرار گیرد،فرق عمده‌ای که با احزاب دست‌نشانده چپی چه راستی داشت ،و هم محتوای مترقی و " سوسیالیستی"آن . ماده پنجم :"حمایت‌و توسعه و تشویق صنایع خصوصی درمقابل رقابت‌صنایع بزرگ بیگانه ودر عین حال حمایت‌از مصرف‌کننده با تعدیل و تثبیت عملی نرخ کالاهای صنعتی و غیره. (بعنوان تفسیر اشاره میکنم که این مطلب در حال حاضر یکی از مواد برنامه احزاب سوسیالیست دموکراتیک اروپای غربی است بعد از تغییرات‌و تحولاتی که در آنها بوجود آمده و بعد از الوداع گفتن با مارکسیسم) قرائت‌ماده پنجم از اساسنامه‌موقت

را دنبال میکنم و خواهش میکنم خوب به این نکته توجه کنید)" اداره کردن صحیح و سالم صنایع دولتی و تشویق و توسعه آن بر اساس اداره کردن ملی (ناسیونالیزاسیون) سعی و کوشش برای بالا بردن مقدار تولید با تهیه برنامه عمران و آبادی وسیع بنفع طبقه تولید کننده کشور و با پشتیبانی همان طبقات زحمتکش." منظور من از قرائت این ماده پنجم از اساسنامه موقت این بود که این درست یکی از افکاریست که انشعابیون از حزب توده که دارای افکار چپ ملی و مستقل بودند میخواستند درسازمانی که هرگز بوجود نیامد به اسم جمعیت سوسیالیست توده ایران پیاده کنند و با همین افکار حزب زحمتکشان ملت ایران و ظاهرا" با توافق دکتر بقائی و یارانش بوجود آمد. به احتمال قوی دکتر بقائی یا اطلاعات کافی درباره این افکار و عقاید نداشت و بهمین جهت با آن موافقت کرده بود یا بعلت جاه طلبی و قدرتخواهی هیچ مانعی نمیدید که عده ای این افکار را بنفع او و بنفع سازمانی که او در رهبری آن قرار دارد بخصوص با استنباطی که او از حزب و سازمان داشت تبلیغ کنند. اما در هر حال این واقعیتی است که چند ماه بعد از تشکیل این حزب بیش از نود و پنج در صد از اعضای آن این افکار را صد در صد میپذیرفتند و حتی علاقه و عقیده داشتند که باید خیلی از این افکار پیش تر رفت و بطور جدی از سوسیالیسم صحبت کرد. باید اضافه بکنم که حزب زحمتکشان ملت ایران تا زمانی که رهبری آن با دکتر بقائی بود پایگاه طبقاتی کارگری قابل ملاحظه ای نداشت و اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن از دانش آموزان، دانشجویان، کارمندان دولت، استادان دانشگاه یعنی آنچه معروف به روشنفکران و تحصیلکرده گان و باسوادان هست بود بنابراین طبیعی است که این عناصر از چنین افکاری که الزاما" با منافع طبقاتی آنان در ارتباط تنگاتنگ نبود ولی با ذهنیات و آرمان های آنها کاملا" سازگار و خوانا بود دفاع بکنند. به این دلیل سئوال شما با واقعیت و حقیقت تطبیق میکند که برای خلیل ملکی و دوستانش و بعد از تأسیس حزب زحمتکشان برای اکثریت قریب به اتفاق اعضای این حزب این افکار یعنی پیاده کردن نوعی سوسیالیسم ایرانی مستقل از تمام کعبه های ایده ئولوژیک

ولی با همان آرمان های طبقاتی هوادار طبقات محروم و زحمتکش بودند وجود داشت و با همین امید این افراد که هیچکدامشان جاه‌طلب و در پی مقام و قدرت سیاسی نبودنـــد و شاید این یکی از نقاط ضعفشان بود وارد همکاری سیاسی با دکتر بقائی و علی زهری و یارانشان شدند برای پیاده کردن همین افکار سوسیالیستی ایرانی که در مرحلـــه دوم فعالیت حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم ،شاید فرصتی باشد درباره آن صحبت کنیم ،با صراحت بیشتری مطرح شد چون تا زمانی که با دکتر بقائی همکاری سیاسی وجـود داشت و با روابطی که دکتر بقائی با بازار و بخشی از روحانیت داشت و به احتـــمال قوی از طریق شمس قنات‌آبادی و سازمان مجاهدین اسلام امکان پذیر نبود که دربـــاره برخی از مسائل ایده‌ئولوژیک مثلاً سوسیالیزم ایرانی با صراحت صحبت شود گرچه در همیـن مدت در هفته نامه نیروی سوم ارگان سازمان جوانان یا در جزوه‌های تعلیماتی کـــه بدست خلیل ملکی و یارانش تهیه میشد راجع به این مسائل با صراحت مطالب

س - صحبت میشد .

ج - گفته میشد و صحبت میشد .

س - حتی در حوزه‌های حزبی ؟

ج - حتی در حوزه‌های حزبی تعلیم و تربیت در همین مایه بود من از دو جـــزوه خیلـی خوب میتوانم صحبت بکنم یکی درباره" اصول اساسی اقتصاد" بود که درواقع اقتصــــاد مارکسیستی را مطرح میکرد .

س - نوشته دکتر محمدعلی خنجی .

ج - بله بقلم ،به احتمال قوی البته امضاء ندارد ولی تا آنجائی که من اطلاع دارم از دستپخت های دکتر محمد علی خنجی است و یکی از جزوه‌هائی است که در حوزه‌ها تدریس میشد و بسیار مورد توجه قرار داشت و جزوه دیگری تحت عنوان" ملی کردن صنایع یــــا ناسیونالیزاسیون" که از جزوه‌های آموزشی حزب زحمتکشان ملت ایران بود . بنابرایـــن آری انشعابیون و بویژه خلیل ملکی و همکاران و همفکران سیاسی او به این امیـد در حزب زحمتکشان ملت ایران شرکت جستند تا آن افکاری راکه نتوانسته بودند نه درحزب

توده بعلت وابسته بودن و دنباله رو بودن دستگاه رهبری این حزب نسبت به دولت شوروی نه در سازمانی که هرگز تولد نیافت یعنی جمعیت سوسیالیست توده ایران پیاده کنند در حزب زحمتکشان ملت ایران بتدریج بدون شتابزدگی و از هول حلیم توی دیگ افتادن پیاده کنند .

س- آقای دکتر پیشداد در این دوره از فعالیت حزب زحمتکشان نفوذ حزب زحمتکشان میان دانشجویان دانشگاه تهران چگونه بود ؟ من بیشتر این را از این نظر سئوال میکنم که چون این دوره مصادف است با آغاز نهضت ملی و دانشجویان دانشگاه تهران نقش عمده‌ای در این جریان داشتند ، ارتباط آنها با حزب زحمتکشان ملت ایران چگونه بود ؟

ج - من با جمعیت خاطر به این سئوال میتوانم پاسخ بدهم برای اینکه در همان زمان خود دانشجو بودم و در حزب مسئول دانشگاه و عضو هیئت تحریریه و گرداننده نشریه دانشجویان دانشگاه تهران بودم بنام " دانشجویان ایران " . بنابراین با توجه به این چند نکته که بهیچوجه قصد خودستائی در آن نیست فقط اشاره‌ایست به مسئولیت هائی که در چهارچوب حزب زحمتکشان و دانشگاه داشتم به این سئوال پاسخ میدهم .
در آن سالها احزاب ملی و مترقی بیشتر از سوی دانشجویان و دانش‌آموزان و برخی از کارمندان دولت و برخی از استادان دانشگاه پشتیبانی و حمایت میشد ، توده مردم نه در" حزب ایران" نه در "حزب ملت ایران بربنیاد پان ایرانیسم" و نه حتی در "حزب زحمتکشان ملت ایران" که منظم ترین ، وسیع ترین و جدی ترین حزبی بود که در دوران نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق بوجود آمد شرکت فعال و مؤثری نداشتند .
اما سه چهار ماه بعد از تشکیل حزب بتدریج شرکت دانشجویان در حزب زحمتکشان ملت ایران رشد و سرعت تکامل یافت منظورم اینستکه گرچه قبل از تشکیل و درمرحله تشکیل حزب زحمتکشان نقش عمده با دانشجویان و دانش‌آموزان بود ولی پس از تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران نفوذ این دانشجویان فعال بعنوان اعضای یک حزب سیاسی در دانشگاه بیشتر شد علی الخصوص که به موازات تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران

فعالیتی که از چندین ماه پیش در چهارچوب دانشگاه تهران آغاز شده بود هم از نظر افقی و هم از نظر عمودی یعنی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی تکامل یافت و اکثریت دانشجویان که در فعالیت‌های اجتماعی سیاسی قبل از نهضت ملی شرکت نمیکردند عادت‌کردند به شرکت تدریجی در فعالیت‌های اجتماعی سیاسی. برای اینکه این بحث به درازا نکشد فهرست‌وار به چند نکته اشاره میکنم. یکی اینکه قبل از آغاز نهضت‌ملی تقریبا" در تمام دانشکده‌های دانشگاه تهران سازمان های دانشجوئی بالکل در اختیار حزب توده بود تنها حزبی که در دانشگاه تهران توانسته بود میخ خود را بکوبد و سازمان دانشجوئی تشکیل بدهد حزب توده بود که البته با فرازونشیب های اجتماعی سیاسی این حزب این سازمان های دانشجوئی هم فراز و نشیب هائی داشتند. ولی در سالهای ۱۳۲۹ و اوائل ۱۳۳۰ این سازمان ها رشد و نمو کرده بودند و از نو به فعالیت آغازیده بودند و رهبری این سازمانها تقریبا" بدون اغراق در دست فعالان حزب توده بود. روزنامه‌ای داشتند بنام "دانشجو" که در سراسر دانشگاه پخش میشد توزیع وسیعی داشت برای اینکه از امکانات مالی و فنی وسیع حزب توده برخوردار بود و از نظر انسانی هم تعداد کسانی که در پخش‌و توزیع یا چاپ‌وانتشار آن شرکت داشتند چندین برابر امکانات انسانی یک‌یک احزاب وابسته به نهضت‌ملی بود. اما بتدریج که نهضت‌ملی ایران از زمان ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور و حتی چندین ماه پیش از به کرسی نشانده شدن این تز این طرز تفکر و مقابله غیر اصولی حزب توده با این شعار چندین ماه قبل از این که این قانون ملی کردن صنایع نفت به تصویب برسد در دانشگاه فعالیت‌هائی بنفع ملی کردن صنایع نفت‌در سراسر کشور آغاز شده بود و دانشجویان ملی و مترقی و آزادیخواه که برخی از آنها عضو حزب زحمتکشان یا هوادار حزب زحمتکشان بودند بتدریج و بصورت خیلی دموکراتیک یعنی بر اثر انتخابات‌آزادی که صورت میگرفت رهبری سازمان های دانشجوئی را از دست حزب توده بیرون آوردند. یعنی بعبارت‌دیگر بتدریج که نهضت‌ملی ایران رشد و نمو میکرد و جاذبه بیشتری در مردم و دانشجویان و دانشگاهیان میبافت تعداد

دانشجویانی که از این نهضت هواداری و پشتیبانی میکردند افزوده میشد و امکانات سازمانی ملیون در دانشگاه افزایش مییافت و حتی بر تعداد اعضای احزاب ملـــی و بخصوص و از همه مهم تر، و نه فقط به این دلیل که من عضو این حزب بودم ، برتعداد اعضای حزب زحمتکشان اضافه میشد . من بخاطر دارم در همین سال ۱۳۳۰ منتهـی در ماه آذر ۱۳۳۰ یعنی چندین ماه بعد از تشکیل حزب زحمتکشان انتخابات سازمـان دانشجویان دانشکده پزشکی رخ داد و ابتدا توده‌ای ها تصور میکردند که در ایـن انتخابات بدون تردید برنده خواهند شد چون حد اکثر نیروها و هواداران خـود را بسیج کرده بودند . ولی ملیون و از جمله فعالان زحمتکشان ملت ایران نیز بسیـج کرده بودند بطوریکه سالنی که برای انتخابات در نظر گرفته شده بود غلغله بـود بسیاری سرپا بودند جا برای همه نبود که بنشینند و وقتی توده‌ای ها اعضـاء و هواداران خود را شماره کردند و دیدند اگر کار به رأی کشیدن برسد اکثریت باآنان نخواهد بود سیاست به عقب انداختن لحظه رأی دادن را در پیش‌گرفتند و وقتـی ساعت‌از نیمه شب گذشت بسیاری از عناصر نیم بند و متمایل به نهضت‌ملی شروع بـه بازگشتن به خانه خود کردند و علیرغم از دست‌دادن عده زیادی از اینگونه افـراد در حدود ساعت‌دو بعد از نیمه شب وقتی رأی دادن آغاز شد و در حدود ساعت‌سه‌بعداز نیمه شب وقتی قرائت‌آراء آغاز شد و توده‌ای ها پی بردند که اکثریت‌را ندارنـد با کمال وقاحت صندوق آراء را جلوی چشم همه دانشجویان دزدیدند و فرار کردنـد. طبیعی است که ملیون به این عمل وقیح اعتراض‌کردند و چون کوشش‌آنها به نتیجـه نرسید روز بعد خود جلسه‌ای تشکیل دادند از عناصر معروف به بی طرف‌نیز دعـوت کردند انتخابات به صورت‌آرام انجام شد و تمام نامزدهای ملیون و هـواداران نهضت ملی انتخاب‌شدند و سازمان دانشجویان دانشکده پزشکی تهران برای اولین بار بعد از تأسیس آن فکر میکنم بعد از هشت‌سال که از تأسیس آن میگذشت‌بدسـت ملیون افتاد و تازمانی که من در ایران بودم یعنی تا دوسال با انتخابات بسیـار سالم و علنی و بارأی مخفی همیشه در اختیار دانشجویان هوادار نهضت‌ملی بود .

س- یعنی تا زمانی که شما در ایران بودید یعنی تا سال ۱۳۳۲ .
ج - ۱۳۳۲ بله. این نکته را بعنوان قصه‌ای برای این گفتم که قبل از نهضت ملی دانشجویان دانشگاه تهران یا آن عده از دانشجویان دانشگاه تهران که برای فعالیت سیاسی ارج و منزلتی قائل بودند و حاضر بودند از خود مایه بگذارند برای فعالیت سیاسی به حزب توده می پیوستند و حزب دیگری را نمیشناختند که به آن پیوندند با آنکه سالها از تأسیس حزب ایران گذشته بود هیچیک از سازمان های دانشجوئی دانشگاه تهران به این حزب گرایش و تمایلی نداشتند و بدون مبالغه و اغراق فکر نمیکنم تعداد سازمان دانشجویان وابسته به حزب ایران از پنجاه نفر تجاوز میکرد، در حالی که حزب زحمتکشان که در اوائل سال ۳۰ تشکیل شد که در کمتر ازدو سال تعداد اعضایش در دانشگاه تهران فقط از چندهزار تجاوز کرد. این یکی از نکاتیست که نفوذ و جاذبه حزب را البته در جو سیاسی خاص آن روز ایران یعنی نهضت ملی به رهبری مصدق ، مبارزه مردم بر ضد استعمار انگلیس نشان میدهد.
س- و مخالفت حزب توده با نهضت ملی و دکتر مصدق .
ج - و مخالفت حزب توده با نهضت ملی بطور کلی با مصدق و بکاربستن شیوه‌های وقیح ، زننده و غیرقابل قبول برای عناصر کم و بیش فهمیده درمقابل سیاست روشن و صریح نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق . بعنوان مثال شعاری که حزب توده بالاجبار در مقابل شعار ملی کردن نفت اختیار کرده بود یعنی لغو قرارداد نفت جنوب بهیچوجه از نظر پیشرفت درافکار به قوزک پای شعار نهضت ملی که ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور بود نمیرسید . نکته دوم اینکه حزب توده چون از خود سیاست مستقلی نداشت ناچار بود در فواصل تاریخی نزدیک شعارهای متفاوت و گاهی متناقضی انتخاب بکند و بهمین جهت از تأثیر شعارهای خود میکاست البته باید به این نکته نیز توجه داشت که بر اثر امکانات تبلیغاتی وسیع و بعلت فقر فرهنگ سیاسی اجتماعی و بعلت من فکر میکنم این یک دلیل روانشناختی باشد در ایران بعلت جاذبه‌ای که قدرت درمیان توده مردم و حتی توده تحصیلکرده

ایرانی دارد حتی در این دوره تاریخی عده قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران و تحصیل کرده‌گان و کارگران و زحمتکشان ایرانی تحت نفوذ سیاسی و تشکیلاتی حزب توده قرار داشتند و اگر قرار باشد روزی حساب زیان هائی را که این حزب به نهضت ملی ایران زد یکی از آنها باید رسیدگی به دزدیدن بخش عمده‌ای از نیروهای زنده وزبده ملت‌ایران در دوران نهضت ملی و هرز دادن توان و قدرت‌آنها باشد .

س- آقای دکتر پیشداد شما قبلاً اشاره کردید به این جریان ناخشنودی دکتر بقائی و دوستان او حتی از نام این سازمان سیاسی بنام حزب زحمتکشان ملت‌ایران واز آن موقع بنابراین یک‌میشود گفت ،نارضائی در حزب زحمتکشان ملت ایران بین این دو گروه یا این دو جناحی که باهمدیگر متفق شده بودند و این حزب را تشکیل داده بودند بود و این کاملاً فرض‌بفرمائید در اولین شماره نیروی سوم، عرض کنم ، معذرت‌میخواهم ، بله، روزنامه نیروی سوم که چاپ شد

ج - هفته نامه.

س- هفته نامه نیروی سوم که منتشر شد و در آنجا

ج - ارگان سازمان جوانان .

س- ارگان سازمان جوانان که در آنجا از دکتر بقائی تجلیل شده بود وقتی که آدم آن تجلیل را میخوانَد میبیند که با یک ، عرض‌کنم نمیخواهم این کلمه را بکار ببرم ولی ناچارم چون کلمه دیگری به ذهنم نمیرسد در حال حاضر، لحن موذیانه‌ای نوشته شده بود،در عین حال که تجلیل از دکتر بقائی بود ولی یک مطالبی داشت که زننده بود و حکایت از این میکرد که یک‌ناراحتی هائی بین این دو جناح بوده که البته بعد که صحبت میکنیم میرسیم به جریان مقدماتش ،به‌جریان سی تیر و این حرف‌ها . من میخواستم یک‌مقداری شما راجع به این مسئله توضیح بدهید که این ناراحتی ها از چه زمانی بوجود آمد و چگونه در حزب زحمتکشان توسعه پیدا کرد تا ظاهر شد بعد از جریان سی تیر ؟

ج - برای اینکه پاسخ من به سئوال شما هم روشن و هم دقیق باشد ناگزیر باید

به چند نکته توجه کرد . یکی این که توافق و تفاهمی که بین خلیل ملکی و دوستانش از یک طرف و دکتر مظفر بقائی کرمانی و دوستانش از طرف دیگر بوجود آمد یک توافق و تفاهم ایده‌ئولوژیک - تئوریک و حتی یک تفاهم و توافق سیاسی اجتماعی جدی و اصولی نبود. یعنی تا آنجا که من اطلاع دارم طرفین این معامله خود را ملزوم به امضای قرارداد میدیدند چون هیچیک بی‌دیگری نمیتوانست یک فعالیت ارگانیزه یعنی سازمان یافته را شروع کند وبه انجام برساند و بهمین جهت اصراری برای رسیدن به این توافق اصولی و جدی گویا از هیچ طرف رخ نداد. نکته دوم این که هم خلیل ملکی و دوستانش وهم دکتر بقائی و دوستانش این توهم و پندار و این نقشه نهانی به معنای خوب کلمه ، این تصور را داشتند که بعد از تشکیل حزب چنان بر آن مسلط خواهند شد که طرف دیگر بالاجبار نظرات آنان را دربست قبول خواهد کرد. نکته دیگر اینکه هم دکتر بقائی و یارانش ارتباطات اجتماعی وسیاسی ویژه‌ای داشتند از جمله با آیت‌اله کاشانی که در آن زمان یک رهبر سیاسی ضد استعماری و ضد استبدادی بود . اما در عین حال میخواست از برنامه جد اکثر و برنامه مذهبی و عقیدتی خویش نیز دفاع کند و سازمانی که بنام سازمان مجاهدین اسلام وجود داشت که گویا و این نکته را من با احتیاط بیان میکنم ، نماینده آن در ارتباط با دکتر بقائی و یارانش شمس قنات‌آبادی بود

س - رهبر اصلا" سازمان مجاهدین اسلام بود .

ج - بله . این روابط باعث میشد که دکتر بقائی ویارانش از بکار بردن اصطلاحات و از پشتیبانی از افکاری که موجب نارضایتی این نوع ارتباطات آنان گردد خودداری کنند مخالفتی که بر سر انتخاب نام حزب زحمتکشان ملت‌ایران بوجود آمد نمونه کوچکی از این درگیری ها بود . از طرف‌دیگر خلیل ملکی و یارانش‌هم نه در آن موقعیت‌ممتاز سیاسی و اجتماعی بودند که از روز اول قبل از تأسیس حزب زحمتکشان بتوانند کلیه افکار، عقاید و آرمان های خود را به دکتر بقائی و دیگران تحمیل کنند و شرط همکاری سیاسی خود را از جانب آنان قبول این افکار

بدانند . اینان نیز تصور میکردند بعد از تشکیل حزب به چنان موقعیتی با شناختی که از بقائی داشتند دست خواهند یافت که بتدریج این افکار و عقاید جای خود را باز خواهد کرد و نیازی به جر و بحث قبل از تشکیل حزب برسر آن نیست . اگر نهضت ملی ایران،حزب زحمتکشان ملت ایران و دکتر بقائی برای مدت چندین سال به فعالیت خود در این زمینه ادامه میدادند به احتمال قوی حق با برداشتی بود که خلیل ملکی و یارانش داشتند.چون درهمان عمر کوتاه حزب زحمتکشان اینان بودند که موفق شدند افکار و تحلیل ها و برداشت‌های خود را به پیش ببرند و بصورت کاملا" دموکراتیک اکثریت حزب را با این نوع تحلیل ها و برداشت‌ها موافق و همگام سازند .

س ـ بنابراین تمام آن جوانان و تحصیلکرده‌هائی که جذب حزب میشدند درواقع بصورت نیروهای هوادار آقای خلیل ملکی و دوستان ایشان در میآمدند طبعا" برای اینکه حوزه‌ها و تعلیم و تربیت آن جوانان و آن نیروئی را که حزب جذب میکرد درواقع در اختیار دوستان و همفکران آقای خلیل ملکی بود و برای دکتر بقائی چیزی درواقع باقی نمیماند در حزب ؟

ج ـ نه به این صورت من با طرز سئوال شما موافق نیستم بهتراست که بشکافیم . دکتر بقائی همانطور که قبلا" گفتیم در توده مردم ایران در میان بازاری ها درمیان کارمندان دولت بعنوان یک شخصیت ملی نفوذ و جاذبه‌ای داشت که خلیل ملکی هرگز از چنین ...

س ـ نه من آن را منکر نیستم .

ج ـ نفوذ و جاذبه‌ای برخوردار نبود ، ولی ...

س ـ آن سئوال من مربوط به کسانی میشد که وارد حزب زحمتکشان ملت ایران میشدند از قبیل دانش‌آموزان و بعنوان مثال دانشجویان دانشگاه و سایر آدم های بقول خود شما تحصیلکرده‌گان که وارد میشدند میرفتند در حوزه‌های حزبی ، حوزه‌های حزبی در اختیار دوستان آقای ملکی و این ها بود بنابراین تمام اینها جذب آن افکاری میشدند که در حوزه‌های حزبی به آنها تعلیم میدادند و در نتیجه نیروئی برای

دکتر بقائی در واقع در داخل حزب ساخته نمیشد جز آن جذبه عمومی که دکتر بقائی در خارج از حزب و تاحدودی هم در داخل حزب داشت .

ج - درست است با شکل کنونی این سئوال موافقم معذالک بایستی یک مقدار توضیح داد تا این سئوال و پاسخ آن دقیق تر شود . عده‌ای که از دانشجویان و دانش‌آموزان و کارمندان دولت ، تحصیلکرده‌گان ، باسوادها در حزب زحمتکشان شرکت میکردند بخاطر خلیل ملکی نبود بخاطر بیشتر دکتر بقائی و نفوذی که دکتر بقائی داشت و بخاطر شعارها و تحلیل ها و مقالاتی که در شاهد و هفته نامه نیروی سوم بود وبراثر فعالیت‌هائی که اعضای جوان حزب فعالان سازمان جوانان در دبیرستان ها حتی دبستان ها و در دانشگاه انجام میدادند بود و در آن زمان همانطور که قبلاً هم گفتم و هیچ اشکالی ندارد که تکرار کنیم دکتر بقائی جاذبه غیر قابل انکاری در جامعه ایران داشت بطور کلی . بنابراین وقتی کسی به حزب می پیوست هیچ نوع اکراهی از این که دکتر بقائی رهبر حزب هست نداشت ،ولی همانطور که شما در سئوال خود مطرح کردید در داخل حزب گویندگی حوزه‌ها بدست کسانی بود که بیشتر یا از دوستان مستقیم و همفکران سیاسی خلیل ملکی بودند یا از دست‌پروردگان سیاسی خلیل ملکی بودند . من یادم هست‌که بسیاری از جوانانی که هنوز خود به تعلیم و تربیت‌سیاسی احتیاج داشتند بعلت فقدان کادر سیاسی در داخل حزب مسئولیت گویندگی حوزه بر عهده‌شان گذاشته میشد . این افراد چه دوستان خلیل ملکی خود خلیل ملکی مرحوم محمدعلی خنجی ، ناصر وثوقی ، علی اصغر حاج سید جوادی ، هوشنگ ساعدلو، جلال آل‌احمد و دیگران ، طبیعی است وقتی تعلیم و تربیت سیاسی میدادند در جهت‌افکار ملهم از سوسیالیسم دموکراتیک بود . خواهش میکنم به این اصطلاح خوب توجه کنید من مخصوصا " میگویم افکار وعقاید ملهم از سوسیالیسم دموکراتیک یعنی این عده در فکر پیاده کردن الگوی سوسیالیستی خاصی نبودند بلکه افکار و عقایدی را از برنامه‌های سوسیالیستی میگرفتند و میکوشیدند این افکار و عقاید و برنامه‌ها را باخصوصیات اجتماعی، تاریخی ، سیاسی و فرهنگی ایران تطبیق و تطابق دهند . در داخل حزب

بر اثر تماس در حوزه‌ها در جلسات بحث و انتقاد یا بحث آزاد در شورای فعالان که راجع به آن بعد صحبت خواهیم کرد در مذاکرات خصوصی که در حاشیه حزب تشکیل میشد جوانان و روشنفکران و تحول طلبان و آزادیخواهان دربست تحت تأثیر افکار و عقاید جناح چپ حزب که خواهی نخواهی رهبری آن بر عهده خلیل ملکی بود بدون اینکه او چنین رهبری را داوطلب بوده باشد و تقبل کرده باشد یا بطور نهانی کوششی برای بدست آوردن چنین رهبری ای کرده باشد افتاده بود . بعنوان نمونه وقتی دکتر بقائی کودتای خود را در حزب زحمتکشان ملت ایران کرد تمام سازمان جوانان به هیئت اجتماع از دکتر بقائی جدا شد بجز یک نفر بعنوان نمونه و خوب یادم هست چون یک نفر بود اسمش در ذهنم باقی مانده جوانی بود به اسم معین فر دانشجوی حقوق بود و او تنها عضو سازمان جوانان بود که در حزب دکتر بقائی باقی ماند بقیه به حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم که مجبور شد محل خود را تغییر دهد به دلائلی که بعد خواهیم دید، پیوستند بدون تردید و این هما نطور که فرنگی ها میگویند " استثنائی است که قاعده کلی را تأئید میکند." بنابراین قاعدهٔ کلی پشتیبانی و حمایت از برداشت‌ها و تحلیل هائی بود که خلیل ملکی و یارانش چه در صفحات نشریات حزب چه در جزوه‌های تعلیماتی چه درجلسات بحث و انتقاد و سخنرانی ها منعکس میساختند .

س- مطبوعات حزب غیر از روزنامه شاهد که ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران بود و یکی دو تا نشریه‌ای که شما به آن اشاره کردید مثل " اصول علم اقتصاد" واینها دیگر چه بود ؟

ج - نشریات عمده و معروف حزب زحمتکشان ملت ایران عبارت بود از (۱) ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران تا زمان کودتای دکتر بقائی ، شاهد، که قبلا" بصورت مستقل منتشر میشد همانطور که گفتیم و از تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ بعنوان ارگان حزب زحمتکشان . بعد از مدتی که سازمان جوانان قوام و قدرتی گرفت یک هفته نامه تحت عنوان" نیروی سوم" پیدا کرد که این هفته نامه تحت نظارت مستقیم سازمان جوانان بود . اینجا باید یک توضیحی بدهم و آن اینکه وقتی حزب زحمتکشان تشکیل شد

یک اساسنامه‌ای موقت منتشر کرد و قرار بر این گذاشته شد که یک سال بعد از تأسیس علنی حزب یعنی دربهار ۱۳۳۱ اولین کنگره حزب تشکیل شود و کمیته مرکزی هیئت اجرائی یا دفتر سیاسی حزب ورهبری جمعی حزب را تعیین کند . قبل از تشکیل و بعداز تأسیس حزب زحمتکشان همه بر سر این تاریخ توافق کرده بودند بهمین جهت هم حزب زحمتکشان تا زمانی که‌ما با بقائی بودیم رهبری جمعی نداشت ،رهبر داشت که رهبر صوری و علنی و رسمی حزب دکتر مظفر بقائی بود در حالیکه در داخل حزب کسی که از محبوبیت‌و جاذبه بیشتری برخوردار بود و اگر رأی گیری میشد بعنوان رهبر معنوی حزب انتخاب میشد خلیل ملکی بود . تنها نهادی که در داخل حزب بعد از چند ماه پس‌از تأسیس علنی آن بوجود آمد و دارای رهبری انتخابی و دموکراتیک بود سازمان جوانان بود بنابراین سازمان جوانان هیئت‌اجرائی و رهبری خودش‌را داشت و ارگان خودش‌را که کاملا" مستقل بود و یکی از اختلافاتی که بعد به جدائی کشید همین بود که دکتر بقائی و یارانش کوچکترین کنترل و نظارتی بر هفته‌نامه "نیروی سوم" نداشتند.
در سئوال پیشین شما به نکته‌ای اشاره کردید که من فرصت‌نیافتم به آن اشاره کنم و پاسخی بدهم و فکر میکنم لازم باشد . وقتی تصمیم به انتشار هفته‌نامه نیروی سوم گرفته شد (که افتخار عضویت در هیئت‌تحریه آن را داشتم) ما برای چندین شماره برنامه‌گزاری کرده بودیم و یکی از مطالبی که پیش‌بینی کرده بودیم معرفی رهبران حزبی بود و بطور خیلی طبیعی ما از دکتر مظفر بقائی شروع کردیم و قرار شد که یک عده‌ای مأمور بشوند برای نوشتن بیوگرافی رهبران حزب و ما در حدود بیست نفر را روی کاغذ آورده بودیم برای اینکه بتدریج یکی پس‌از دیگری و بقول معروف هر یک بفراخور مقامی که در حزب اشغال کرده بودند یا برعهده داشتند یعنی بقدر مراتبهم گویا میگویند ،

س - بله .

ج - معرفی بشوند . طبیعی بود که میبایداز دکتر بقائی شروع کرد با اینکه سازمان جوانان دربست از نظر فکری وسیاسی و حتی عاطفی به خلیل ملکی علاقه داشت ووابسته

بود و از او پشتیبانی میکرد و او را آموزگار خردمند خود میدانست ولی رهبر رسمی حزب دکتر بقائی بود و در آن شماره‌ای که نخستین شماره هفته‌نامه" نیروی سوم" بود هیچگونه مخالفتی ظاهر نشده بود ولی اکثریت فعالان سازمان جوانان میدانستند که هم دکتر بقائی و هم دوستان نزدیک او مثل علی زهری ، عیسی سپهبدی و حتی یکی از انشعابیون سابق بنام دیوشلی با شیوه و روال کار سازمان جوانان در حزب زحمتکشان موافق نبودند .معذالک این‌تصمیم‌گرفته شده بود که بیوگرافی رهبر حزب دکتر مظفر بقائی نوشته شود . خوب یادم هست در جلسه هیئت‌تحریریه یکی از فعالان‌نامدار سازمان جوانان بنام مسعود حجازی که بعد نقش بسیار خرابکارانه‌ای هم در حزب زحمتکشان هم بعدها در جبهه ملی دوم بازی کرد بنام مسعود حجازی داوطلب تحریر بیوگرافی دکتر مظفر بقائی شد و چون کسان دیگری علاقه‌ای و اشتیاقی و اصراری برای پذیرفتن این مسئولیت نداشتند با کمال میل این پیشنهاد را قبول کردند . من حدس‌میزنم بدون اینکه اطمینان دقیق داشته باشم که مسعود حجازی از همان زمان در درون حزب زحمتکشان ملت‌ایران طبق نقشه‌ای عمل میکرد ، و آنچه شما گفتید در داخل حزب تأثیر بسیار بدی گذاشت . همانطور که اشاره کردید بیوگرافی دکتر مظفر بقائی حتی به آن صورتی که سازمان جوانان حزب میل داشت درنیامد و بعضی از عبارات‌حتی توهین آمیز بود . و این یکی از بهانه‌هائی بود که بعد دکتر بقائی بدست‌گرفت برای کوبیدن سازمان جوانان و بعد کودتا برضد حزب زحمتکشان . در شماره دوم همین نشریه بیوگرافی خلیل ملکی توسط یکی از وفادارترین و علاقمندترین دوستان او و بنام هوشنگ سعادت که در آن سال دانشجوی اگر اشتباه نکنم سال

س ــ پزشکی بود .

ج ــ چهارم پزشکی بود و از مریدان مخصوص‌واز شاگردان بسیار فهمیده و باشعور خلیل ملکی بود نوشته شده بود که درست برعکس مقاله‌ای که مسعود حجازی درباره زندگینامه مظفر بقائی کرمانی نوشته بود،این خلیل ملکی را به عرش اعلاء رسانده بود و در این بیوگرافی واقعا " ملکی را چنانکه حق او بود ولی بصورت مبالغه‌آمیزی

بخصوص با توجه به مقاله‌ای که قبلاً" درباره بقائی نوشته شده بود معرفی کرده بـــود.
البته این اشارات مربوط میشود به سال ۱۳۳۱ یعنی یک سال بعد از تأسیس حـــزب
زحمتکشان ملت ایران و اگر اشتباه نکنم در اوائل سال ۱۳۳۱ بنظرم در فروردین ۱۳۳۱
بنابراین چندین ماه بود که از فعالیت‌ها میگذشت سازمان جوانان جا افتاده بود، هم
دکتر بقائی هم دوستان همفکر او بتدریج احساس میکردند که کنترل جریان در داخـــل
حزب از دستشان خارج شده و بویژه در سازمان جوانان هیچ نوع یار و همدستی ندارنـد
و هیچ موافقتی نمیتوانستنـــد داشته باشند . شاید مقاله‌ای که در شرح احوال بقائـــی
نوشته شده بود در این جو خاص تحریر شده و مخالفت سازمان جوانان را نشان میدهد.
من شخصا " با گذشت زمان و امتحانی که مسعود حجازی در صحنه سیاسی داد سخت به ایـن
فکر افتاده‌ام که مسعود حجازی میدانست که چه مینویسد، البته این احتیاج به تحقیـــق
و بررسی دارد.

س - بله.

ج - غیـر از این دو نشریه که نشریات رسمی حزب بود . در کنار نشریات رسمی مجله "علم
و زندگی" بوجود آمد که شادروان جلال آل احمد سردبیر آن بود تا اگر اشتباه نکنـــم
شماره ششم ، و این مجله بلافاصله جای خودش را باز کرد . صاحب امتیاز و مدیـــر آن
خلیل ملکی بود و سطح مقالات مجله در آن روزگار از بسیاری از مجلاتی که تا آن زمان
و در آن زمان انتشار یافته بود و میبافت خیلی بالاتر بود و در محافل دانشجوئـی،
دانشگاهی و روشنفکرانه نفوذ و جاذبه بسیاری پیدا کرد بطوریکه از اولین شماره‌اش
فکر میکنم هزار نسخه منتشر شد . بعد در آن زمان تیراژش به پنج هزار رسید کـــه
بنظر من در میان مطبوعات ایران بخصوص مطبوعات سیاسی با سطح بالا فوق العـاده
قابل توجه است . این مجله وابسته به حزب زحمتکشان نبود ولی از زمره نشریات این
مجموعه سیاسی بود . علاوه بر "علم و زندگی" باید از جزوه‌های تعلیماتی صحبت کرد که
همانطور که گفته شد از طرف کمیسیون تبلیغات وانتشارات حزب انتشار مییافت و
در جوزه‌ها مطالعه میشد و تدریس میشد . تا آنجا که من بخاطر دارم بیش از پنـج

یا شش جزوه انتشار نیافت و بعد گرفتاریهای گوناگون از جمله جدائی از دکتر بقائی گسترش سریع حزب ، نداشتن امکانات مالی و انبانی باعث شد که فعالیت های انتشاراتی کاهش یابد .

س- آقای دکتر پیشداد بعد میرسیم به یک مرحله‌ای که در واقع اختلاف بین ملکی و یاران او از جهتی و دکتر بقائی و یاران او آفتابی شد و آن بعد از قیام سی تیر بود . قیام سی تیر را کم و بیش ، خوب ، راجع به آن صحبت مفصلا" شده ولی من میخواستم که شما یک مقداری بپردازید به این قضیه که چگونه بود که دکتر بقائی علیرغم تظاهراتی که میکرد به مبارزه با حکومت قوام در همان روزهای قبل از سی تیر با قوام در ارتباط بود که این مسئله بعدها در حزب آفتابی شد و باعث جدائی ملکی و بقائی از همدیگر و یا آنطوریکه شما میگوئید کودتای بقائی در حزب شد ؟

ج - هسته‌های اختلاف چه در زمینه سیاسی چه در زمینه فکری از چندین ماه قبل از قیام سی ام تیر سال ۱۳۳۱ در داخل حزب زحمتکشان بوجود آمده بود همانطور که قبلا" اشاره کردم تشکیل سازمان جوانان بدون کنترل دکتر بقائی و دوستانش انتشار هفته نامه "نیروی سوم" که صاحب امتیاز آن هیچ ربطی با دارودسته دکتر بقائی نداشت و زیر نفوذ آنان نبود درحالیکه امتیاز شاهد متعلق به علی زهری بود در حالیکه باشگاه حزب اجاره‌نامه‌اش بنام یکی از یاران بقائی بود و اگر اشتباه نکنم همان علی زهری ، سازمان جوانان انتشارات کمیسیون تبلیغات و انتشارات و جزوه‌هائی که در باره آن صحبت شد بدون کنترل رهبری صوری حزب یعنی نظارت بقائی صورت میگرفت .

دکتر بقائی از مبارزان بسیار شجاع آغاز نهضت ملی بود .قبل از تشکیل جبهه ملی چند نفر بودند که بصورت انفرادی مبارزه کرده بودند البته در رأس آنها و پیش از همه آنها دکتر مصدق بود ولی باید از حسین مکی و نقش مؤثری که در مجلس چهاردهم بازی کرد اسم ببریم . از دکتر بقائی باید اسم ببریم بعنوان یکی از فعال ترین ، شجاع ترین ، متهورترین ، خوش بیان ترین ، و خوش فکرترین سران ملی

در ایران بود وقتی جبهه ملی تشکیل شد طبیعی است که از دکتر بقائی هم برای همکاری با جبهه ملی دعوت شد ولی دکتر بقائی خیلی بیش از این ها میخواست. جبهه ملی قرار بود تبدیل به سازمانی شود اساسنامه‌ای داشته باشد و رهبری جمعی، فکر میکنم دکتر بقائی از همان زمان میاندیشید یا امیدوار بود که پس از انتخاب رهبری جبهه ملی چون دکتر مصدق در رأس دولت قرار گرفت رهبری جریان بر دوش او خواهد افتاد. وقتی دولت ملی دکتر مصدق تشکیل شد دکتر بقائی تسلیم تحلیل هائی شد که خلیل ملکی و دوستانش میکردند که برای پیشبرد هدفهای نهضت ملی ایران حتما" باید یک زیربنای سازمانی بوجود آورد ولی تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران علیرغم کوشش های مداومی که برای جان بخشیدن به فعالیت های نهضت ملی ایران میداد بخصوص برای تنظیم و اداره میتینگ های عظیمی که درحمایت از دکتر مصدق و سیاست او انجام میداد در این زمینه هیچ یک از احزاب وابسته به نهضت ملی نقشی قابل ملاحظه در مقایسه با نقش حزب زحمتکشان نداشتند هیچ نوع شرکتی در دولت، تصمیمات دولت و تقسیم کار در میان فعالان درجه اول نهضت ملی ایران نداشت. نمیدانم آیا دکتر بقائی از قبول مسئولیت خودداری کرده بود یا دکتر مصدق بعلت اینکه با حریف گردن کلفتی روبرو بود و با کسی سروکار داشت که برخلاف دکتر سنجابی و الهیار صالح یا دکتر آذر یا امثالهم شخصیتی نداشتند که در مقابل دکتر مصدق مقاومت کنند و حرف خودشان را بزنند، و متأسفانه دکتر مصدق هم علیرغم احترام و علاقه‌ای که من به او دارم باید به این نکته اشاره بکنم که زیاد خوشش نمیآمد از کسانی که در مقابل او با قدرت از نظرات و پیشنهادات خود دفاع و پشتیبانی بکنند. شاید مجموعه این دلائل باعث شد که دکتر بقائی سهمی را که باید در تقسیم کار در دولت ملی داشته باشد نداشت هیچ یک از پست‌های وزارت به دکتر بقائی یا پیشنهاد نشد یا شد و او نپذیرفت چون چندین بار خودش گفته بود که تنها پست مؤثر در دولت نخست‌وزیری است و او فکر میکرد که وقتی مسئله نفت حل شد و همه ما تصور میکردیم که بمحض اینکه دکتر بقائی به حکومت رسید و دشمنان

خارجی و داخلی تشخیص دادند که مردم حمایت میکنند پشتیبانی میکنند کوتاه خواهند آمد و دکتر بقائی خودش را برای دور بعدی آماده میکرد و انتظار داشت که در همان سال ۱۳۳۰ دکتر مصدق بعلت کبر سن ، خستگی از کار کناره گیری کند بگوید،"من برنامه ام حل مشکل نفت بود انجام شد خداحافظ شما من از ملت ایران میخواهم که دکتر بقائی را در میان همکاران من یک سروگردن از همه بلندترهست انتخاب بکنید."

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۴

به احتمال قوی یکی از علل عمده تغییر مواضع سیاسی دکتر بقائی در طولانی شدن عمر دولت دکتر مصدق بود و این که در سراسر این مدت روابط دکتر بقائی و دکتر مصدق نه تنها رو به بهبود نرفت بلکه روزبروز رو بوخامت رفت . دکتر بقائی بعنوان وکیل مجلس از تهران بعنوان رهبر منظم ترین ، متشکل ترین، و جدی ترین حزب هوادار نهضت ملی هیچوقت از طرف دکتر مصدق پذیرفته نشد و مورد مشورت قرار نگرفت و از این بابت به گمان من ،بدون اینکه سند و مدرکی داشته باشم، دل چرکین بود ناراضی و ناخرسند بود و بتدریج یک نوع مخالفت و عنادی نسبت به دکتر مصدق در او پیدا شده بود . من چندین نمونه در خاطرات سیاسی خودم میتوانم بجویم و بیابم که در اواسط سال ۱۳۳۰ یعنی شهریور یا مهر ۱۳۳۰ یعنی درحدود پنج ماه شش ماه بعد از تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران دکتر بقائی روی کاغذ همکاران احتمالی آینده خودش را در دولت نوشته بود و میدانم که برای شادروان جلال آل احمد پست تقریبا " مهمی در رابطه با شغلی که داشت در نظر گرفته بود.

س - وزارت فرهنگ احیانا "؟

ج - به احتمال قوی وزارت فرهنگ ، و همچنین برای دیگران . خودش را آماده میکرد برای بدست گرفتن حکومت و من عقیده دارم که لیاقت اداره یک دولت ملی را برای پیاده کردن اصلاحاتی که دراساسنامه موقت حزب زحمتکشان از آن صحبت شده بود وواقعا " در جامعه ایران بصورت یک ضرورت تاریخی مطرح بود و متأسفانه دولت ملی دکتر مصدق نه فرصت و نه امکان پیاده کردن آن ها و شاید هم نه علاقه پیاده کردن آن ها را داشت ، او میتوانست به چنین کارهائی دست بزند. و مرد بسیار با انضباط و دینامیک

متحرک، فعال بود . از پیش تصمیم میگرفت که چه کارها باید بکند . برنامه‌گزاري در فعالیت‌های اجتماعی سیاسي در ایران سابقه درازی نداشت اغلب فعالان سیاسی یا سخنرانان سیاسی فی البداهه تصمیم میگرفتند یا موافقت میکردند یا مخالفت میکردند دکتر بقائی برخلاف طبق نقشه عمل میکرد و بطور نسبی نسبت به سایر شخصیت‌های سیاسی و ملي وجوه قابل ذکر و قابل ملاحظه‌ای داشت . من فکر میکنم یکی از علل رنجش او از دکتر مصدق رفتاری بود که دکتر مصدق با او قبل از این که کوچکترین علامتی از مخالفت خود با دکتر مصدق نشان بدهد داشت. یکی هم این که بتدریج پی برد که دکتر مصدق بهیچوجه قصد کناره‌گیری از مسئولیت‌های دولتی ندارد و روز بروز در راهی پیش میرود که شکست آن براي بسیاری از عناصر مثل خلیل ملکی وتااندازه‌ای دکتر بقائی شاید بعلت ارتباط با خلیل ملکی و دوستانش روشن بود.یعنی از اواسط سال ۱۳۳۰ خیلی ها از رهبران سیاسی در ایران میدانستند که دکتر مصدق کار خودش را کرده و بیش از این از او انتظاری نمیتوان داشت.ولی متأسفانه برخلاف انتظار دکتر بقائی دکتر مصدق بر سر مسئولیت خود ماند چون دشمنان خارجی تسلیم نشدند و دشمنان داخلی چه شاه و دربار و زمین داران بزرگ و بخشی از روحانیت و چه حزب توده و عناصر ناپاب شرکت نفت شروع به مخالفت کردند و نگذاشتند که دولت دکتر مصدق که برای مدت کوتاهی قبول مسئولیت کرده بود کنار برود . به این دلائل دکتر بقائی بتدریج تصمیم گرفت که حساب خودش را از حساب دکتر مصدق جدا کند . اولین پیشنهادی که دکتر بقائی در حزب مطرح کرد تاآنجا که بخاطر دارم مربوط به اسفند ۱۳۳۰ میشود که ما باید در مقابل دولت دکتر مصدق مواضع خودمان را روشن کنیم باید بی پرده‌پوشی بگوییم که این بحث فقط از جانب دکتر بقائی صورت نمیگرفت بلکه هم در سازمان جوانان هم در حوزه‌ها هم در گروه خلیل ملکی ویارانش این بحث مطرح بود که ما از دولت دکتر مصدق تقاضاهائی داریم پیشنهادهائی میکنیم مورد موافقت قرار نمیگیرد حتی گاهی اوقات علیرغم تذکرات و پیشنهاداتی که ما میدهیم اشتباهاتی مرتکب میشوند که نام آن را دیگر نمیتوان اشتباه گذاشت.چون ما قبلا" گفته بودیم

نباید چنین کرد بنابراین ...

س- بعنوان مثال میتوانید یک نمونه ذکر کنید ؟

ج - بعنوان مثال شاید اولین اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها باشد .

س- بله میرسیم به آن موضوع .

ج - به آن موضوع خواهیم رسید .

س- بله .

ج - ولی رویهمرفته هما نطور که خلیل ملکی در یکی از سخنرانی های عمومی خودش گفت البته این بعدهاست ولی ربط دارد با همین مسائل ، این زبان حال بسیاری ازاعضای فهمیده حزب زحمتکشان بود از رهبر حزب دکتر بقائی گرفته تا آموزگار خردمند حزب خلیل ملکی و فعالان تشکیلات و سازمان جوانان ،" که دل ما از دست برنامه داخلی دکتر مصدق خون است ." در این عبارت بسیاری از انتقادات و دل چرکینی‌های اعضای مسئول و اعضای ساده حزب زحمتکشان را میتوان خلاصه کرد بنابراین ...

س- این برنامه دکتر مصدق وقتی که به حکومت رسید اصلاحات داخلی و این حرف ها در واقع مطرح نبود فقط ملی کردن صنعت نفت ، اجرای ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات بود و خود دکتر مصدق به این مسئله هم پاسخ میدهد که ، چرا من به اصلاحات داخلی نپرداختم با همه اینکه ضرورتش را بیش از همه حس میکردم برای اینکه خوب ، او دفاعی که از خودش کرده میگفت ،" من این کار را نکردم برای اینکه میدانستم که اگر دست به چنین کاری بزنم نیروی ما ، یعنی نیروی ملت ایران ، در مقابل دشمن پراکنده خواهد شد برای اینکه شما به منافع هر گروهی که دست بزنید مسلماً " صدای آنها علیه دولت درخواهد آمد و این چیزیست که دشمنان خارجی مملکت آرزو دارند و دفاع او چنین بود در مقابل این جریانی که شما میفرمائید .

ج - این درست یکی از بزرگترین اشتباهات دکتر مصدق و دولت دکتر مصدق بود و ما این اشتباه را در حزب زحمتکشان در همان اواسط یا اواخر ۱۳۳۰ تجزیه و تحلیل

میکردیم که اگر دکتر مصدق به حمایت ملت ایران نیازمند باشد چنانکه بود ملت ایران را برای مدت درازی فقط برای ملی کردن صنعت نفت یا اصلاح قانون انتخابات نمیتوان بحالت بسیج و آماده باش نگاه داشت . تحلیل ما برخلاف تحلیل دکتر مصدق این بود که نه تنها دست زدن به اصلاحات داخلی باعث نخواهد شد که صف متحد نیروهای ملی ، این عین اصطلاحی است که دریکی از ملاقات هائی که بصورت جمعی ما با دکتر مصدق داشتیم بعنوان نمایندگان سازمان های دانشگاه تهران به ما گفت ،

س- این در چه سالی بود ؟

ج - این در ۱۳۳۱ بود در اردیبهشت ۱۳۳۱ بود که من راجع به این صحبت خواهم کرد.

س- بله به آن میرسیم .

ج - بله به آن میرسیم . نه قبل از سی تیر هست در رابطه با سئوالیست که شما از من کردید .

س- این قبل از سی تیر است ؟

ج - بله قبل از سی تیر است .

س- پس شما هنوز ...

ج - میخواستم توضیح بدهم .

س- جزو دانشجویان حزب زحمتکشان ملت ایران بودید؟

ج - بله ، بله .

س- بفرمائید .

ج - بله قبلا" اشاره کردم مسئول دانشگاه ،

س- بله ، بله .

ج - عضو سازمان دانشجویان دانشکده پزشکی. وبه این ملاقات با دکتر مصدق خواهیم رسید چون همین دفاعی که شما از دکترمصدق نقل میکنید در این ملاقات رخ داد.

س- بله ، بله .

ج - من میخواهم پایه‌های استدلالی که در حزب وجود داشت نه فقط از طرف دکتر بقائی

بلکه حتی در میان ملکی دوستان ملکی و اعضای ساده و جوان حزب مثل من که برای اینکه نهضت ملی پایگاه اجتماعی وسیعی داشته باشد باید به خواستها و مطالبات بخشها و قشرهای اجتماعی مختلف که این نهضت را حمایت و پشتیبانی میکنند توجه کرد . باید دید که چرا روستائیان تاکنون به نهضت ملی کشانده نشدند و این عین واقعیت بود تا آن زمانی که این مسائل مطرح بود نهضت ملی فقط در شهرهای بزرگ پشتیبان و حامی داشت و در روستاهای ایران هیچکس از ملی کردن صنایع نفت کوچکترین سخنی نمیگفت ، هیچیک از احزاب ملی حوزه‌های دهقانی قابل ملاحظه‌ای نداشت .حزب زحمتکشان ملت ایران به زحمت چند حوزه از دهقانان ورامین تشکیل داده بود که خیلی زود از دست داد برای اینکه آنچه آنها میخواستند ما نمیتوانستیم بطور جدی مطرح بکنیم و برای پیشبرد آن با دولت دکتر مصدق در بیفتیم . بنابراین چه در حزب زحمتکشان ملت ایران چه در جامعه ایران بطور کلی این فکر وجود داشت که دولت دکتر مصدق بایستی پابپای مبارزه با استعمار و اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور برنامه اصلاحات داخلی را پیاده بکند و اصلاحات داخلی بنظر ما در رفورم قانون انتخابات چیزهائی شبیه به این خلاصه نمیشد بیشتر از این بود.میبایستی در آن زمان بررسی کنیم که خواستهای توده مردم ایران چیست؟ بنظر ما با مشکلاتی که ، عقب لغت blocus میگردم، میدانید که نیروهای استعماری تصمیم گرفتند از نظر اقتصادی فشارهائی بر دولت دکتر مصدق وارد بکنند ، و بهمین دلیل بسیاری از کشورها حتی شوروی حاضر به خرید نفت ایران نشد ، یک شرکت ایتالیائی که حاضر شده بود بلاهائی برسر رهبرش آوردند تا دیگر کسی چنین جرأتی به خود ندهد. بنابراین از نظر اقتصادی فشارهای زیادی بر دولت دکتر مصدق بودودکتر مصدق میبایستی در مقابل این فشارها سیاستی پیش بگیرد که از نظر داخلی دست به اصلاحاتی بزند بخصوص اگر آگاهی و وقوف داشت که مردم فقط بخاطر چشم های قشنگ دکتر مصدق یا شعارهای زیبائی که او میدهد برای مدتی دراز در حال آماده باش باقی بخواهند ماند . مردم در مبارزات اجتماعی

سیاسی شرکت میکنند برای اینکه درخواستها و مطالباتی دارند وقتی به دکتر مصدق اعتماد کردند و از او پشتیبانی کردند و او را به رأس قدرت رساندند تقاضاهائی هم داشتند، متأسفانه به این تقاضاهای اجتماعی و اقتصادی پاسخ مساعدی داده نمیشد و دکتر مصدق میگفت که، "شما تا آخرین قطره خون باید از آزادی و استقلال ایران دفاع بکنید." برای کسیکه به نان شب محتاج است نمیتوان این استدلال را کرد که "تو تا آخرین قطره خونت باید از آزادی دفاع بکنی." آزادی برای او داشتن یک لقمه‌نان است، داشتن یک حداقل بهداشت است، داشتن یک زندگی کم و بیش راحت و مرفه است. بنابراین ضمن اینکه مردم موافق بودند و حمایت میکردند از مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی دکتر مصدق میخواستند که از نظر سیاست داخلی هم دکتر مصدق کاری بکند که مطالبات آنها را تا اندازه‌ای پاسخ بدهد. این استدلال آنقدر صحیح است که دکتر مصدق خودش در اواخر حکومتش ولی متأسفانه دیر پی برد و برای اینکه مقداری از روستائیان ایران را با خود همراه سازد و یکی از حقوق آنان را در عمل به رسمیت بشناسد آن بهره بیست در صد،

س- بله.

ج- بهره مالکانه را به تصویب رسانده بود بنابراین با استدلالی که میکنند که "اگر کوچکترین اصلاحی میکردم صف متحد مبارزه داخلی از هم میپاشید." صحیح نیست. بنظر ما بخصوص حالا که از شکست نهضت ملی سی سال گذشته و به اندازه کافی ما فرصت بررسی درباره علل این شکست را داشتیم درست یکی از علل عمده شکست این بود که بعلت دست نیازیدن به اصلاحات داخلی مصدق بتدریج پایگاه اجتماعی خود را از دست داد. در سی تیر ۱۳۳۱ مردم آمدند و تا پای جان هم از مصدق و سیاست ضد استعماری دکتر مصدق پشتیبانی کردند، ولی در ۲۸ مرداد هم به این علت که رهبری تقاضائی از آنها نکرده بود هم به این علت که قطع امید کرده بودند از این که رهبری نهضت ملی و شخص دکتر مصدق به خواستهای واقعی آنها از نظر اجتماعی اقتصادی و فرهنگی بتوانند پاسخی درخور تقاضای آنها بدهد شرکت نکردند و نقش

عامل خارجی در پیروزی قیام ارتجاعی ۲۸ مرداد به نظر من فوق العاده ضعیف تر از فقدان شرکت مردم در دفاع از حکومتی بود که آنها نسبت به آن دیگر قطع امید کرده بودند. در حالیکه اگر سیاست اصلاحات داخلی را بصورت بسیار معقول و اندیشیده‌ای آغاز کرده بود پایگاه اجتماعی خودش را از دست نمیداد بلکه به وسعت و عمق پایگاه اجتماعی خود می افزود . بهرحال در داخل حزب این مسائل مطرح بود و زمانی رسید که دکتر بقائی مدافع این تز واین فکر شد که ما بعنوان یک حزب ترقیخواه و تحول طلب باید با دکتر مصدق اتمام حجت کنیم باید بگوئیم که ما طرفدار زحمتکشان یدی و فکری هستیم و برنامه ما اینست. اگر ایشان برنامه ما را پذیرفت ، البته ما از ایشان تقاضا نخواهیم داشت که برنامه حداکثر ما را بپذیرد اما ما قسمتی از برنامه‌مان را از ایشان تقاضا میکنیم بپذیرد اگر پذیرفتند فبها ما از ایشان کماکان پشتیبانی خواهیم کرد ، اگر نپذیرفتند چه نیازی می بینید که ما تمام قدرت خودمان را شب و روز، و واقعاً " اینطور بود، در خدمت بیدریغ دولت دکتر مصدق قرار بدهیم ما هم مسئولیتی در اجتماع داریم آنها که به ما میپیوندند فقط بدلیل پشتیبانی از دکتر مصدق نیست بدلیل این حرفهائیست که ما میزنیم .

س- این را دکتر بقائی کجا مطرح کرد آقای دکتر پیشداد ؟

ج - چندین بار در جلسات شورای فعالان که من به یکی از آنها بطور دقیق تر اشاره خواهم کرد ولی آنچه را که الان میگویم در اسفند ۱۳۳۰ است که هنوز صحبت از قیام سی تیر و اینها در میان نیست هنوز صحبت از مخالفت دکتر بقائی نیست فقط میخواستم توجه شما و شنوندگان این روایت و خوانندگان متن دستنوشت این روایت و محققین آینده ایران را به این نکته جلب بکنم که هسته‌های مخالفت اصولی نه تاکتیکی یا جاه‌طلبانه با سیاست دکتر مصدق در حزب زحمتکشان وجود داشت برعکس حزب ایران که قاعده نداشت و سران آن همه‌شان در دولت دکتر مصدق سهمی داشتند شرکتی داشتند عده‌ای وزیر بودند عده‌ای مشاور فنی بودند و شاید یکی از

علل شکست نهضت ملی هم همین هابودند که اگر خواستید من میتوانم درباره آنها صحبت بکنم . برعکس ما به زحمت دو نماینده در مجلس داشتیم و خواستهای این حزب مورد توجه قرار نمیگرفت و در دولت شرکت نداشت . بنابراین طبیعی بود که دکتر بقائی بتدریج وقتی مأیوس شد از این که دکتر مصدق بزودی کنار برود این سیاست را سیاست خود ساخت برای این که در داخل حزب احساس کرده بود که دارد آن جاذبه و نفوذ خودش را از دست میدهد .

س ـ نظر آقای خلیل ملکی درباره این پیشنهاد دکتر بقائی چه بود ؟

ج ـ پیشنهاد از دکتر بقائی نبود پیشنهاد ازداخل حوزه‌ها از داخل آن زمان معروف بود به کلاس کادر که نوعی جلسات فعالان دست اول بود، از داخل شورای فعالان که عالیترین مقام تشکیلاتی در آن زمان بود بیرون میآمد و دکتر بقائی هم وقتی به این نتیجه رسیده بود که دیگر از طریق دکتر مصدق به اهداف نهائی خود که بنظر من رسیدن به عالیترین مرجع قدرت دولتی یعنی نخست وزیری بود نمیتواند برسد باید ترتیبی بدهد که بصورت محترمانه و مؤدبانه‌ای زیر پای دکتر مصدق را جارو بکنند ترتیبی بدهد که خود دکتر مصدق متوجه بشود که باید از صحنه خارج بشود، چون بزرگترین حزب متشکل ترین حزب دیگر از او پشتیبانی نمیکند، و این واقعیتی بود که اگر حزب زحمتکشان ملت ایران به هیئت اجتماع یعنی همه باهم تصمیم میگرفتند که در مقابل دکتر مصدق قرار بگیرند یا نیست و نابود میشدند و به عنوان یک ... ازبین میرفتند چون مردم قبول نمیکردند یا ،واین فرضیه بنظر من قابل مطالعه است، موفق میشدند بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم هوادار نهضت ملی ایران را بسوی خود جلب کنند و تبدیل به یک حزبی چندین برابر از نظر توده سازمانی چندین برابر حزبی که در آن ماه‌ها وجود داشت بشود و در شخص بقائی و خلیل ملکی و دوستانش این لیاقت بود که بتوانند از نظر سیاسی و سازمانی اگر واقعاً " بر سر این سیاست به توافق میرسیدند چنین کاری را بکنند .

س ـ که علناً " با دکتر مصدق مخالفت بکنند یا ، درمقابل دکتر مصدق لااقل بایستند؟

ج - که بصورت تدریجی مخالفت‌های خود را با فقدان یک برنامه اصلاحی از طرف دولت مصدق مطرح بکنند و بگویند ، " مردم ما برای این قیام کردیم که هم نفت ملی بشود و هم درآمد ملی بصورت عادلانه‌ای توزیع بشود ، الان بهیچوجه این طور نیست نفت ملی شده ولی سیاست بلوکه شده فلج شده .

س - فکر نمیکنید که دشمن خارجی در آن زمان دقیقاً " همین را میخواست که نیروئی که در پشت سر دکتر مصدق در داخل ایران قرار دارد تقسیم بشود ؟

ج - به احتمال قریب به یقین دشمن خارجی تمام کوشش اش را میکرد برای اخلال درصفوف نیروهای نهضت ملی ایران . این به جای خود کاملاً" صحیح است .ولی از طرف دیگر در داخل نیروهای نهضت ملی ایران هم عده‌ای بودند که ضمن هواداری از سیاست ضد استعماری مصدق هوادار اصلاحات داخلی بودند و برخلاف دکتر مصدق و برخی ازمشاوران او که غالبا " از حزب ایران بودند و فهم و شعور و تحلیل سیاسی نداشتند از قبیل سنجابی ها ، صالح ها تا چه برسد به بختیارها ، عده‌ای بودند که بعلت هواداری و وفاداری نسبت به نهضت ملی عقیده داشتند که باید دولت دکتر مصدق به اصلاحات داخلی دست بزند تا پایگاههای اجتماعی خودش را تقویت بکند و الا زمان برای دشمنان نهضت ملی کار میکند ، این فکر در داخل حزب بود . قبل از اینکه دکتر بقائی معرف ومبلغ این فکر بشود خود خلیل ملکی ، دوستان نزدیک و شاگردان خلیل ملکی این فکر را در حزب مطرح میکردند.ما در دانشگاه در آن زمان یکی از فعالیت‌های عمده‌مان بحث‌های تبلیغاتی و سیاسی با افراد حزب توده بود و تنهاصحنه‌ای که مبلغین حزب توده ما را میکوبیدند در مقابل جمع تماشاچیان و ناظران و کسانیکه در آن زمان بی طرف محسوب میشدند ولی هرکس در این مناظره برنده بود بسوی نظرات سیاسی او جلب میشدند ، سیاست داخلی دکتر مصدق بود . وقتی ما شب به حوزه میآمدیم طبیعی است که زیر بار انتقاداتی که در این مناظرات و مباحثات داشتیم این مسائل را در حوزه‌ها مطرح میکردیم. بنابراین این در داخل حزب وجود داشت منتهی برای ما به این صورت نبود که این انتقاد تبدیل به مخالفت با دولت ملی دکتر مصدق بشود شاید

فرقی که بین دکتر بقائی و دوستانش و خلیل ملکی و دوستانش و اکثریت قریب به اتفاق حزب در این زمینه وجود داشت همین بود که ما میگفتیم ،" دلمان از دست سیاست داخلی دکتر مصدق خون است ولی یک لحظه هم در این فکر نبودیم که به این دلیل با دکتر مصدق به مخالفت علنی بپردازیم. فقط میگفتیم باید فشار بیشتری بیاوریم تقاضاهای جدی تری بکنیم . دکتر بقائی این سیاست را پیش گرفت که ،" بله حالا که اکثریت حزب این مسائل را مطرح میکنند چرا من بعنوان رهبر حزب در پیش نگیرم چنین سیاستی را ." و همانطور که گفتم در یکی از جلسات شورای فعالان در اسفند ۱۳۳۰ این موضوع مطرح شد اما چون زمینه مساعد نبود چون خیلی هـا با رأی گیری مخالفت کردند قرار شد موضوع در جلسه بعد مطرح بشود و در این فاصله مطالعات بیشتری بشود . از این ببعد اگر شما شاهدهای اسفند ۱۳۳۰ و فروردین و اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۱ را مطالعه کنید خواهید دید که یک روز در میان سرمقاله جانبداری افراطی از دکتر مصدق یا انتقادات جدی و شاید افراطی از سیاست دکتر مصدق است . علتش این بود که بر اثر یک توافق ضمنی نه کتبی یک روز سرمقاله شاهد را خلیل ملکی یا یکی از همفکران خلیل ملکی مینوشت و روز بعد سرمقاله را یا خود دکتر بقائی یا یکی از دوستان و همفکران دکتر بقائی مینوشت .

س ـ کدام یک انتقاد کننده افراطی و کدامشان حمایت‌کننده افراطی بودند ؟

ج ـ طبیعی است که مقالاتی که دکتر بقائی بدون امضاء چون سرمقاله‌های شاهد امضاء نداشت . درواقع مبین افکار و مواضع سیاسی حزب بود . طبیعی است مقالاتی که دکتر بقائی مینوشت بیشتر جنبه انتقادی داشت ، البته در انتقاد اصولی وبیدارباش به دولت و مقالاتی که خلیل ملکی یا محمد علی خنجی یا ناصر وثوقی مینوشتند ضمن اینکه از فقدان برنامه اصلاحی انتقادهای دوستانه و اصولی میکرد روی این نکته تأکید میکردند که در حال حاضر به هیچ قیمت نباید از پشتیبانی بی قیدو شرط از دولت دکتر مصدق که با بزرگترین استعمار روی زمین در حال پیکار است دست کشید . بطوری که این مقالات یک نوع سرگیجه‌گی در داخل حزب بوجود آورده بود

چون اغلب اعضای ساده حزب نمیدانستند که چنین تقسیم کاری در نوشتن سرمقاله دربالا صورت گرفته ، میگفتند یک روز به نعل میزنیم یک روز به میخ میزنیم بالاخره باید چکار کرد ما چه موضعی پیش بگیریم ؟ طبیعی استکه درداخل اکثریت قریب به اتفاق حوزه‌ها موضع تشکیلاتی این بود که" تا آخرین نفس، کوشیم و بشکنیم دیوار این قفس ." البته اینجا یک مقداری برای انبساط خاطر شوخی میکنیم آن موقع هنوز این شعر ساخته نشده بود ، ما بایداز دولت دکتر مصدق حمایت بکنیم ولی البته مواضع انتقادی مان را داریم مطرح میکنیم و در ملاقات‌هائیکه رهبران ما یا نمایندگان ما با دکتر مصدق دارند این مسائل بایستی درمیان گذاشته بشود . من بعلت مسئولیتی که در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران داشتم افتخار شرکت در یک ملاقات جمعی با مصدق را در اردیبهشت ۱۳۳۱ یافتم و عکسی از این ملاقات دارم . همانطور که قبلا" گفتم بتدریج نمایندگی انتخابی سازمان های دانشکده‌های دانشگاه تهران بدست ملیون و بیشتر اعضای حزب زحمتکشان افتاد ولی عده‌ای از این نمایندگان هم حزبی نبودند . تصمیم گرفته شد در اردیبهشت ۱۳۳۱ که از طرف سازمان دانشجویان دانشگاه تهران یک هیئت نمایندگی بدیدار دکتر مصدق بروند و آنجا خواست‌های صنفی خود را در میان بگذارند چون باید به این نکته اشاره بکنم که ما همیشه میکوشیدیم فعالیتهای دانشجوئی را کاملا" سیاسی نکنیم ولی تقریبا" این کوشش ناکام و ناموفق بود بعلت جو سیاسی قوی در آن روزگار . بهرحال از نظر ثبت در تاریخ به این نکته اشاره میکنم که کسی که انتخاب شد از میان ما برای قرائت پیام دانشجویان دانشگاه تهران که قاعدتا" میبایستی از خواست‌های صنفی صحبت بکند از فقدان آزادی در دانشگاه یا از خرابکاری بعضی استادان دانشگاه خانم ایران پیرشفیعی بود که بعد بیشتر راجع به ایشان صحبت خواهیم کرد .

س - بله

ج - و نوشته‌ای که او با خود آورد بقلم، البته بعدها این نکته روشن شد ولی از همان زمان عده‌ای میدانستند، خلیل ملکی بود. ما اعضای سازمان دانشجویان

خودمان جرأت نکردیم پیام بنویسیم که در برابر رهبر نهضت ملی ایران قابل قرائت باشد نوعی بی اعتمادی به نفس درما وجود داشت و با علاقه سرشاری که به ملکی داشتیم از او خواهش کردیم و او گفت ،" این کار من نیست شما خودتان باید مسئولیتی را که بعهده گرفتید انجام بدهید."وبالاخره تسلیم بقول خودش اصرار جوانان شد و یک متن بسیار جالبی نوشت که آرزو میکنم در مطبوعات ایران باقی مانده باشد خیلی جالب بود و بعد از تعارفاتی که در چنین پیامهائی رسم هست وتکیه به پشتیبانی دانشجویان از مبارزات دکتر مصدق ، تجلیل از مبارزاتی که دکتر مصدق از دوران مشروطیت و دوره مقننه پنجم و ششم کرده بود کار را کشانده بود به تحلیلی از نهضت ملی و در همان جا به این نکته اشاره شده بود که ،" آقای دکتر مصدق ما بعنوان گلهای سرسبد "، این اصطلاح را ملکی بکار برده بود در مورد نمایندگان سازمان های دانشکده‌های دانشگاه تهران ، " بعنوان گلهای سرسبد دانشگاه تهران از شما تقاضا میکنیم که اصلاحات اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی را پیش بگیرید. درباره اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ما به خودمان اجازه نمیدهیم وارد بحث مفصلی بشویم گرچه میدانیم که این نکات قابل ملاحظه است."که دردو پاراگراف با اینکه گفته بودند ما بعنوان دانشجویان نمیتوانیم ذکر شده بود و بخصوص راجع به اصلاحات فرهنگی و آموزشی تکیه شده بود که باید دولت چنین بکند و چنان بکند و اینها و"ما از وزارت فرهنگ دولت ملی انتظارات خیلی بیشتری داریم ." درحدود سه ربع این پیام طول کشید و رهبر نهضت ملی ایران با کمال ادب و تواضع وفروتنی و حوصله گوش کرد و وقتی این پیام بپایان رسید و همه دانشجویان از پیش تصمیم گرفته بودند کف زدند خوداو هم گر چه هیچوقت گویا چنین عادتی نداشت دست زد و از جایش بلند شد بعنوان ...

س- ایشان آن روز هم در رختخواب بودند ؟

ج - نخیر، نخیر در یک صندلی نشسته بود و خیلی ...

س- کت و شلوار تنش بود ؟

ج ـ کت و شلوار کراوات بله، و بلند شد و دیگران هم به احترام او بلند شدند بعد او تقاضا کرد یک عده‌ای البته جا برای نشستن داشتند و یک عده‌ای ایستاده بودند و رشته سخن را بدست گرفت که ،" فرزندان عزیز من"همان استدلالی که شما قبلا" آوردید در پاسخ به این پیام بود ،" که ما با استعمار گردن کلفت تاریخ داریم مبارزه میکنیم اگر دست به اصلاحات داخلی بزنیم جبهه صفوف داخلی از هم میپاشد و فلان میکند و اینها ، بنابراین از من چنین تقاضائی نداشته باشید امیدوارم هرچه زودتر ما در این مبارزه، مبارزه مقدس پیروز شویم آن وقت یک دولت منتخب ملت بر سر کار آید و این اصلاحات را انجام دهد." خوب ، طبیعی است که بعد از گفتار او چون از جا برخواست و اجازه مرخصی در واقع به ما داد جای گفتگو با او نبود. ولی دنباله این گفتگو را ما در حزب رفتیم . خلاصه، کار بجائی کشید که چندین روز قبل از سی تیر ما از مشکلاتی که دکتر مصدق با دربار و شاه داشت مطلع شدیم و احساس میکردیم که در داخل حزب هم رفت و آمدها بیش از معمول است . دکتر بقائی در داخل حزب دفتری داشت معمولا" درآنجا نبود کمتر در داخل حزب شرکت میکرد. ولی در اوائل تیر ۱۳۳۱ رفت و آمدها بطور حیرت انگیزی افزایش یافته بود و ما علت این رفت و آمدها را نمیدانستیم. ما چون حزب هم بتدریج رشد و نمو میکرد برای ما طبیعی بود که بتدریج رفت و آمدها هم بیشتر شود تا استعفای دکتر مصدق ازدولت که لازم به تکرار آن نیست بعلت اینکه بر سر بدست آوردن وزارت جنگ با دربار و شاه اختلافی پیدا کرده بود و استعفا کرد . طبق نقشه قبلی قوام پیر را به نخست وزیری با توافق انگلیس‌ها و آمریکائی ها و به احتمال قوی با بی طرفی خیرخواهانه دولت شوروی بر رأس دولت گذاشتند و ایشان هم که از قبل لابد متن اعلامیه خود را تهیه کرده بود اعلام کرد که ،" کشتیبان را سیاستی دگر آمد."درهمین روزها فکر میکنم بطور دقیق روز بیست و شش یا بیست و هفتم تیر ۱۳۳۱ آقای عیسی سپهبدی به احتمال قوی از طرف دکتر بقائی بدیدار قوام رفته بود و یک شاهد عینی ایشان را در دفتر انتظار قوام دیده بود و آن یکی از پدران جوانان حزب بود که

پسر خودش را از فعالیت سیاسی لااقل در این حزب باز میداشت و موفقیتی نداشت تا این جریان را کشف میکند و دوان دوان پسرش را میآورد و به او نشان میدهد، چون پسر باور نداشت که سپهبدی با قوام تماس بگیرد وقتی می بیند که آنجا نشسته و قصد ملاقات دارد و وارد دفتر قوام میشود این اطلاع را به یکی از مسئولان تشکیلات تهران که در آن زمان اسلام کاظمیه بود نقل میکند و همان شب یا روز بعد درمیان عده‌ای از فعالان حزب از خلیل ملکی و محمدعلی خنجی و ناصر وثوقی گرفته تا امیرهوشنگ میرقلی و سیف الدین بنی صدر، هوشنگ سعادت، یوسف جلالی، امیر پیشداد فاش شد و ما با سرعت جلساتی تشکیل دادیم برای اینکه به کم و کیف این ملاقات پی ببریم و تقاضای جلسه فوق العاده بکنیم که قیام سی ام تیر بوجود آمد و تمام انرژی و کوشش و توان ما صرف شرکت در این قیام شد و بعد از

س- خود دکتر بقائی هم در این قیام شرکت داشت

ج - خود دکتر بقائی هم

س- من خودم روز سی تیر با دکتر بقائی بودم، صبح اش.

ج - خود دکتر بقائی شرکت داشت، علی زهری شرکت داشت در همان روز روزنامه شاهد منتشر میشد و بفروش میرفت.

س- بله

ج - و یک عده‌ای برمیگشتند. من بخاطر دارم که با ناصر پاکدامن یکی از فعالیت‌هائی که در روز سی تیر لااقل صبح سی تیر ما داشتیم از ساعت ۸ صبح هی رفتن به چاپخانه گرفتن پنجاه نسخه شاهد و سیصد چهارصد متر نرفته تمام کردن پنجاه نسخه و بازگشتن به چاپخانه و تکرار آن که از ساعت یازده نیروهای انتظامی لااقل در آن محله‌ای که ما بودیم وارد شدند و چندتا تیراندازی شد عده‌ای فرار کردند عده‌ای زمین خوردند عده‌ای زخمی شدند.

س- صبح زود روز سی تیر دکتر بقائی بالای در حزب زحمتکشان که اول خیابان اکباتان بود نوشت، "اینجا منزل دکتر مظفر بقائی کرمانی است" که از مصونیت پارلمانیش

استفاده بکنند که توی حزب نریزنـــــد و من خودم آنجا بودم که به او کمک کردم که این را بنویسد بالای در.

ج - بله، اینستکه این واقعیت‌را باید درعین حال در کنار ملاقات‌سپهبدی گذاشت. تا کنون هیچ کس‌تا آنجا که من میدانم از ماهیت‌این ملاقات‌یا مذاکراتی که بین عیسی سپهبدی و قوام شد و اینکه آیا عیسی سپهبدی مأمور مستقیم دکتر بقائی بوده یا نه هیچ کس‌اطلاع موثقی با سند و مدرک نداشت،بنابراین فقط میتوان حدس‌زد با شناختی که ما از عیسی سپهبدی و ارادتی که او به دکتر بقائی داشت یقین داریم که بـــه ابتکار شخصی این ملاقات‌را نکرده .

س- خود دکتر بقائی هم بعدها گفت‌که.

ج - هیچ ، هرگز، هرگز حاضر به ...

س- شما در آن جلســه شورای فعالین بودید ؟

ج - بله من بعد اشاره خواهم کرد که از ایشان تقاضا شد چندین روز بعد از قیام سی تیر شورای فعالان تشکیل شد مسئله رفتن عیسی سپهبدی مطرح شد و آقای دکتر بقائـی هرگز حاضر نشد به این سئوال پاسخ بدهد که آیا از جانب‌شما رفت‌یا نه؟

س- جریان آن جلسه دقیقا" چه بود ؟

ج - آن را بعد صحبت‌خواهیم کرد من فقط میخواستم به این نکته اشاره بکنم که وقتی صحبت‌از وقایع تاریخی است‌نباید جانب‌انصاف و واقع بینی را رها کرد،به احتـمال قوی عیسی سپهبدی با توافق‌یا به اشاره مستقیم دکتر بقائی به دیدار قوام رفته اما این به آن معنی نیست که از همان روز دکتر بقائی تصمیم گرفته بود که با قـــوام ائتلاف‌سیاسی بکند همکاری بکند یـــا کودتا بکند تا در کودتای قوام شرکت‌بکنـــد یا با دربار مثلا" ارتباط میداشته و روی کار آمدن قوام با توافق قبلی بقائی بوده من به هیچ یک‌ازاین نکات عقیده ندارم ، عقیده دارم که دکتر بقائی برای همـــان جاه طلبی ها و شهوت‌قدرتی که گفتم بد نمیدیده که یکی از همکارانش‌با قوام ملاقات بکند و ببیند این مرد چه نقشه‌ای دارد؟چه برنامه‌ای دارد؟ حرف‌حسابش‌چیست؟ و در

چه چهارچوبی احیاناً میتواند بعد از سقوط دولت مصدق یا بعد از استعفای دکتر مصدق از نخست‌وزیری با او رفتار بکنند ؟

س- ولی این موضوع در حزب بعنوان خیانت دکتر بقائی تلقی شد .

ج - طبیعی است ، طبیعی است که این درحزب بعنوان تمرد بعنوان سرپیچی به احترامی به اصول و تشکیلات حزب تلقی شد گرچه هیئت اجرائیه یا کمیته مرکزی درحزب وجود نداشت ولی رسم بر این بود که برای اخذ تصمیمهای مهم و جدی یک عده‌ای دعوت میشدند و آنجا صحبت میکردند راجع به مسائل تبادل نظر میکردند بعد تصمیم میگرفتند، ولی در این مورد هیچکس غیر از دکتر بقائی یا نزدیکان دکتر بقائی مثل زهری اطلاعی نداشت و این ها هرگز حاضر نشدند در این زمینه با شورای فعالان گفتگو بکنند . دکتر بقائی از شورای فعالان دراولین جلسه‌ای که بعد از سی تیر تشکیل شد تقاضا کرد که این موضوع را مسکوت بگذارید، و چون شورای فعالان اصرار کرد که "شما باید به این سئوال پاسخ بدهید که آیا از طرف شما رفته یا ابتکار شخصی است ؟ اگر از طرف شما رفته که توضیح بدهید دفاع بکنید، ما نمیتوانیم بپذیریم . اگر به ابتکار شخصی رفته طبیعی است که باید اخراج بشود و ما از شما میخواهیم بعنوان رهبر حزب که او را به این دلیل از حزب اخراج بکنید و اخراجیه او را بدهید بدست ما در نشریات حزبی چاپ بکنیم ." بعد از این جلسه پرقیل وقال شورای فعالان حزب دکتر بقائی عملاً حزب زحمتکشان ملت ایران را ترک کرد و به بهانه بیماری یا بقول بعضی ها ترک تریاک در یکی از کلینیک های تهران بستری شد .

س- دقیقاً " جریان آن جلسه آن شب را میتوانید توضیح بدهید برای ما چه بود ؟

ج - این جلسه‌ای که ...

س- که برخوردی که بین بقائی و ملکی هم توی آن جلسه اتفاق افتاد .

ج - این جلسه‌ای که بعد از سی تیر تشکیل شد به احتمال قوی در حدود نیمه مرداد ۱۳۳۱ بود . دراین جلسه گذشته ازاین برخوردی که بین اکثریت فعالان حزبی، ولی نه خلیل ملکی، جوان ها مسئولان سازمان جوانان ، طبیعی است با توافق خلیل ملکی چون او هم

س ـ ایشان خودشان حضور نداشتند در آن جلسه ؟

ج ـ نه ، داشتند ولی دراین بحث شرکت نکردند.

س ـ شرکت نکردند .

ج ـ و در این جلسه‌ای که در اوائل نیمه دوم مرداد ۱۳۳۱ تشکیل شد برخوردی بین رهبری و رهبران بوجود نیامد برخورد بین فعالان جوان یا هیئت اجرائیه سازمان جوانان وبقائی بود و بهمین دلیل هم بقائی چون قبول نکرد و چون سازمان جوانان هم قبول نکردند بدون باز کردن این دمل وارد مذاکرات دیگر شوند دکتر بقائی جلسه را ترک کرد. در این جلسه نبود که آن برخورد بوجود آمد آن دومین جلسه شورای فعالان بود که درباره‌اش شاید اگر مایل باشید صحبت میکنیم گرچه ...

س ـ حتما".

ج ـ من اطلاعاتی که داشتم درباره آن دراختیار دوست عزیز و همفکر سیاسی ام دکتر محمد علی همایون کاتوزیان قرار دادم که او درمقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی که ابتدا در تهران از طرف انتشارات رواق در سال ۱۳۶۰ انتشار یافت و بعد در اروپا تجدید چاپ و تکثیر شد ذکر شده اما شاید اینجا بتوانیم با تفصیل بیشتری صحبت کنیم .
بهر حال بعد از جلسه شورای فعالان مرداد ۱۳۳۱ دکتر بقائی بدون اطلاع اعضاء حزب در یک کلینیک خصوصی در تهران بستری شد و البته دوستان او به ملاقاتش میرفتند. ولی از فعالان و مسئولان سازمان جوانان یا از گروه خلیل ملکی و دوستانش کسی نه دعوت شدند نه به ملاقاتش رفتند، تا اواخر شهریور همان سال یعنی ...

س ـ یعنی آقای خلیل ملکی هم به ملاقات ایشان نرفتند ؟

ج ـ بیش از یک ماه ونیم که از غیبت ناگهانی دکتر بقائی گذشت در روزها وهفته‌هائی که واقعا" سرنوشت نهضت ملی ایران دارد تعیین میشود و بعد از قیام سی تیر خیلی گفتگو درباره پشتیبانی از دکتر مصدق ، مخالفت با دکتر مصدق ، مخالفت با شاه ، مخالفت با سلطنت مطرح شده و باید تصمیم‌های سیاسی بسیار ظریف و دقیقی گرفته بشود رهبر حزب غائب است . اکثریت فعالان حزب عقیده داشتند که در غیاب دکتر بقائی

تصمیم های غیرقابل بازگشت تصمیم های بسیار مهم گرفته نشود و چون از مدت غیبت بقائی اطلاع دقیقی نبود تمام تصمیم های مهم و خطیر موکول به بازگشت ایشان بود .
در مهرماه دکتربقائی از کلینیک خصوصی بیرون آمد و دستور داد به مسئول تشکیلات تهران که در آن زمان هوشنگ امیرقلی بود که شورای فعالان در ظرف چهل وهشت ساعت تشکیل شود هر چه مسئول تشکیلات تهران و سایر مسئولان حزب توضیح دادند که شورای فعالان بمناسبت اینکه نمایندگان شهرستان ها هم شرکت میکنند امکان ندارد قبل از دو یا سه هفته تشکیل شود دکتر بقائی تسلیم این استدلال سازمانی نشد و به بهانه اینکه حرف های بسیار مهمی برای فعالان حزب دارد خواست که شورای فعالان هرچه زودتر در چهل و هشت ساعت تشکیل شود . من این روز را هرگز فراموش نمیکنم چون یکی از مهمترین و تلخ ترین روزهای زندگیم بوده است. برای ساعت هشت روز پنجشنبه‌ای دعوت شدیم . بوسیله نامه وتلفن به کلیه کسانیکه میتوانستند در شورای فعالان شرکت کنند وباید بگویم که شرط شرکت در شورای فعالان داشتن مسئولیت حزبی بود چه در تهران چه در شهرستانها چه مسئولیت تشکیلاتی چه مسئولیت مطبوعاتی و تبلیغاتی . باری درروز پنجشنبه‌ای در مهرماه ۱۳۳۱ شورای فعالان تشکیل شد فکر میکنم بیش از هشتاد نفردراین شورا شرکت داشتند . دکتر بقائی یک ربع بعد از ساعتی که مقرر شده بود شرکت کرد و چند تن از دوستان او از جمله علی زهری ، عباس دیوشلی همراه او بودند . طبق معمول در شورای فعالان میز مستطیلی در سالن بزرگ حزب گذاشته شده بود و رهبری حزب یعنی دکتر بقائی خلیل ملکی و چند تن از رهبران پشت میز نشستند.

س ـ عیسی سپهبدی هم حضور داشت ؟

ج ـ نه عیسی سپهبدی بعد از آخرین جلسه شورای فعالان که درمرداد ماه تشکیل شده بود و اخراج او را تقاضا کرده بود و دکتر بقائی پاسخی نداده بود دیگر در حزب ظاهر نشد به احتمال قوی روابط خود را با دکتر بقائی همچنان حفظ کرده بود ولی در حزب حضور پیدا نمیکرد و در این جلسه شورای فعالان حضور نداشت . دکتر بقائی رشته سخن را بدست گرفت و با تقاضای مسئول تشکیلات تهران برای گزارش تشکیلاتی

مخالفت کرد و گفت، " آنچه من برای گفتن دارم اهمیتش از گزارش تشکیلاتی شما خیلی بیشتر است سرنوشت حزب بستگی دارد به پاسخی که شما به مطالب من خواهید داد." شرح مبسوطی درباره فعالیت های گذشته خود، علاقه و اعتقادی که به مبارزات ضد استعماری ملت ایران به رهبری دکتر مصدق داشت داد در حدود سه ربع ساعت صحبت کرد و به این نتیجه رسید که "حزب زحمتکشان ملت ایران فقط برای پشتیبانی از دکتر مصدق بوجود نیامد پشتیبانی از دکتر مصدق احتیاج به حزب نداشت، علت اساسی ایجاد حزب آقای ملکی لابد برای شما در حوزه ها بتفصیل بیان کرده اند دفاع از خواست هائی است که در اساسنامه موقت بخشی از آن ذکر شده بود، بخش دیگری از آن در مقالات جزوه ها و سخنرانی های حزب بمیان آمده . اکنون ما به مرحله ای رسیدیم که باید تکلیف خود را با دولت دکتر مصدق تعیین کنیم در این مدت که من بالاجبار بستری شده بودم در این زمینه بسیار اندیشیدم و با همکاران و همگامان خود مشورت کردم از جمله با آقای ملکی در این زمینه قبلا" گفتگو کردم . من رهبر حزب هستم و عقیده دارم که ما باید با دکتر مصدق اتمام حجت کنیم اگر هم دکتر مصدق پیشنهادات ما را برای اصلاحات داخلی قبول نکند ما باید به او بگوئیم که از این پس از دولت او پشتیبانی نخواهیم کرد. همه کسانی که تاکنون از حزب زحمتکشان چه عملا" چه قلبا" چه از دور پشتیبانی کرده اند روز و شب از من میخواهند که مواضع سیاسی خودم را روشن بکنم و امروز روزی است که ما میبایستی به تمام این تقاضاها پاسخ بدهیم ." خلاصه کلام این بود که "ما دیگر نمیتوانیم بی قید و شرط از دولت مصدق پشتیبانی کنیم."

ضمن ...

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد

تاریخ مصاحبه : ۳ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۵

ضمن این سخنرانی سیاسی و تبلیغاتی که خوب تهیه شده بود و خوب بیان شدوبسیاری از شرکت‌کنندگان در شورای فعالین را تحت‌تأثیر قرار داده بود یکباره دکتر بقائی لابد طبق نقشه‌ای که از پیش طرح کرده بود پرانتز بزرگی باز کرد و شروع کرد به حمله بسیار تند و غلیظی به حسین ملکی و با بکاربردن اصطلاح " این پسره رفته و در فلان روزنامه نسبت به من بدگوئی کرده . دیگر این که در مدت غیبت من سازمان جوانان کارهائی کرده بدون مشورت و من با این کارها موافق نیستم حزبی در داخل حزب بوجود آورده‌اید و دائم از آموزگار خردمند سخن میگوئید ."

س - درحضور ملکی این حرفها را میزد ؟

ج - در حضور ملکی و به احتمال قوی برای این که محیط جلسه را متشنج بکند و با اطلاع پیشینی که از عصبانیت‌های ناگهانی ملکی داشت ترتیبی بدهد که کار به یک بحث منطقی و استدلالی نرسد بلکه کار به احساسات و تشنج بیانجامد . ملکی که تا آن زمان یعنی بیش از سه ربع ساعت مثل سایرین با سکوت و احترام و توجه و دقت به گفتار و سخنرانی بقائی گوش کرده بود وقتی اصطلاح "این پسره" بکار برده شد تذکر داد که "فراموش نکنید که این پسره برادر من است .من با کاری که او کرده بهیچوجه موافق نبستم و بطور جدی از او انتقاد کردم ولی از شما تقاضا میکنم این اصطلاح را بکار نبرید چون بهرحال این برادر من است ." در این لحظه دکتر بقائی کنه عصائی در دست داشت عصا را بر روی میز کوبید و فریاد زد که "من بهیچکس اجازه نمیدهم حرف مرا قطع کند .من رهبر این حزب هستم و باید به سخنرانی و گفتار خود ادامه دهم ." ملکی هم که کنترل اعصاب خود را براثر این ژست نادرست

یعنی کوبیدن عصا بر روی میز با آن صورت از دست‌داده بود همان عصا را برداشت و روی میز کوبید و گفت،" شما رهبر حزب هستید و ما برای شما خیلی احترام و علاقه قائلیم ولی بهیچوجه به شما اجازه نمیدهیم نه تنها به حسین ملک بلکه به کوچکترین عضو حزب اهانت بکنید. ما از روز اول با هم قرار ومدار گذاشته‌ایم که یک کار اصولی و دموکراتیک انجام بدهیم کاری که شما میکنید بهیچوجه اصولی نیست شما بحث جالبی را آغاز کرده‌اید ادامه بدهید و ما در انتظار نتیجه‌گیری شما هستیم ." از گوشه و کنار سالن هم چند نفر از هواداران ملکی فریاد زدند که،" شما اصلا" کجا بوده‌اید ؟ رهبر حزب که در حساس‌ترین لحظات تاریخی حزب نبوده است و هیچ گزارشی از این مدت غیبت خود نداده است حق ندارد این نوع رفتار بکند." باری جلسه متشنج شد و دکتر بقائی که گویا درانتظار چنین تشنجی بود از جا برخاست و فریاد زد . به این دلیل فریاد زد که آن سکوت و آرامشی که در سه ربع نخستین جلسه وجود داشت برهم خورده بود و او ناچار بود فریاد بزند تا هم‌دیگران‌را خاموش کند هم صدای خود را بگوش همه برساند، فریاد زد که،" من رهبر این حزب هستم هرکس با من همراه و هم رأی است با من میآید هرکس نمیخواهد در این حزب بماند راه خودرا میگیرد واز این حزب میرود." دادو قال از گوشه و کنار برخاست که ،" اصلا" چنین قرار و مداری نبوده در حزب اکثریت و اقلیتی هست شما حرف‌های خودتان را بزنید دیگران هم حرف‌هایشان را خواهند زد و بعد شورای فعالان تصمیم خواهد گرفت و مطابق نظامنامه شورای فعالان حق رأی دارد و هر نظری اکثریت آورد از طرف اقلیت بایستی قبول بشود ." در این لحظه دکتر بقائی برخاست و عصا را برداشت و سالن را ترک کرد. شاهد صحنه‌های دلخراشی بودم کسانی که در استحکام روانی و اخلاقی و قدرت و اعتبار سیاسی آنها کوچکترین شک و تردیدی نداشتم مثل بچه‌های چند ساله گریه میکردند عده‌ای بسوی بقائی رفته بودند عده‌ای بسوی ملکی وهر دو دسته اصرار و التماس میکردند که"بازگردید بنشینید گفتگو بکنید و نتیجه‌گیری بکنیم . حزب زحمتکشان در حال حاضر امید بسیاری از مبارزان ملی است‌کاری نکنید

ده این حزب برهم بخورد ." عده‌ای که بسوی ملکی رفته بودند او را قانع کردند که شما گامی بسوی دکتر بقائی بردارید و ترتیبی بدهید که از این حالت خشونت و قهر بیرون آید ." ملکی بسوی دکتر بقائی رفت و تقاضا کرد که "این جلسه را ترک کنیم و با هم برویم یا منزل شما یا منزل ما یا منزل یکی از دوستان مشترک و در آنجا خودمان بنشینیم صحبت بکنیم و این جلسه شورای فعالان دو روز دیگر تشکیل شود ." دکتر بقائی باز در ایوان باشگاه حزب فریاد زد که ،" هرکس با منست در این جا میماند و هرکس نمیخواهد میرود." و با عده‌ای از دوستان خود از حزب بیرون رفتند و کوشش علاقمندان و مسئولین تشکیلات و سازمان جوانان بجائی نرسید. پس از مدتی علیرغم اصراری که باقیماندگان اعضای شورای فعالان داشتند ملکی از بازگشت به جلسه شورای فعالان خودداری کرد و او هم با عده‌ای بسوی خانه خویش رفت. بقیه فعالان حزب در همان جلسه ماندند و درباره این حادثه شروع به گفتگو کردند. عده‌ای که اطلاعات بیشتری داشتند دیگران را مطلع ساختند که این جلسه و تشنجی که بوجود آمد و تصمیمی که دکتر بقائی اعلام کرد همه از پیش تعیین شده بود و دکتر بقائی میدانست که چه میکند و قصدش اینستکه حزب را بصورتی که خود میخواهد درآورد و استدلالی که در مخالفت با دکتر مصدق کرد در رابطه با ملاقاتیست که عیسی سپهبدی با قوام کرده بود و ایشان قبل از قیام سی ام تیر چنین تصمیمی را داشتند، منتهی چون قیام سی تیر پیش آمد نمیتوانستند بلافاصله بعد از آن قیام این تصمیم را عملی کنند بهمین مناسبت ایشان وقتی با سئوالات مسئولان حزب روبرو شد درباره کم و کیف ملاقات سپهبدی با قوام به بهانه بیماری در کلینیک خصوصی بستری شد و در آنجا با خیلی از عناصر مخالف دکتر مصدق ملاقات کرده و قرار و مدار گذاشته و امشب آمده که تکلیف حزب را به این صورت روشن بکند و طبیعی است ما تسلیم این زورگوئی نخواهیم شد . شورای فعالان حق دارد رهبری حزب را انتخاب بکند . چندین ساعت در این باره گفتگو شد تا آنجا که بیاد دارم فقط سه یا چهار نفر بودند که از دکتر بقائی دفاع میکردند و یکی از آنها عباس دیوشلی

دیگری جعفر معین فر بود . عباس دیوشلی از مسئولان تشکیلات تهران و معین فر از مسئولان سازمان جوانان بود ، دو نفر دیگر را نامشان بخاطرم نیست . بدون اخذ تصمیم در حدود ساعت چهار صبح جلسه شورای فعالان تعطیل شد روز بعد جمعه بود معمولاً جمعه‌ها کسی در باشگاه حزب حضور نمییافت شاهد منتشر نمیشد و بخصوص بعد از این جلسه طولانی و خسته کننده کمتر کسی در آن روز به حزب رفت . روز شنبه فعالیت‌های گوناگون دانشگاهی تبلیغاتی ، مطبوعاتی آغاز شد ، یکشنبه بعد از ظهر من در دانشکده پزشکی تهران بودم که خبر آوردند که عده‌ای باشگاه حزب را اشغال کرده‌اند . ما به تمام کلاسهای دانشکده اطلاع دادیم بسوی دانشکده فنی حرکت کردیم و با عده‌ای از دانشجویان عضو حزب به سوی حزب آمدیم . در حدود ساعت پنج و نیم یا شش بعد از ظهر به محل حزب که در خیابان اکباتان نزدیک میدان بهارستان بود رسیدیم و عده‌ای از دوستان اشاره کردند که نزدیک نشوید که خطرناک است برای اینکه عده‌ای را همان روز در داخل حزب کتک زدند دو یا سه نفر هم از امیر عشقی چاقو خورده بودند . بنابراین ما تصمیم گرفتیم در آن روز کاری نکنیم . روز بعد دوشنبه در صحن خانه خلیل ملکی در حدود دویست نفر از جوانان و اعضاء حزب جمع شدند یکی از خاطرات زنده من اینستکه چندین ماه بود جلال آل احمد را ندیده بودم در آن روز در صحن حیاط کوچک خانه ملکی حضور داشت چند نفر بالای

س - سکوی

ج - صندلی

س - بالا رفتند صحبت کردند یک ایوان مانندی بود آنجا .

ج - بله رفتند و صحبت کردند و تا آنجا که یادم هست از میان صحبت‌کنندگان یکی محمد علی خنجی بود یکی هوشنگ ساعدلو ، گویا اینان قبل از آمدن به این مجلس جلساتی داشتند اغلب یا از انشعابیون یا از فعالان سابق حزب توده بودند و چنین استدلال میکردند که انشعابیون یعنی از خلیل ملکی و محمد علی خنجی و ناصر وثوقی و مهندس قندهاریان گرفته تا دیگران که سوابقی در حزب توده داشتند و این

برخوردها به این مناسبات بوجود آمده بکلی از حزب کناره گیرند بی آنکه علنا "استعفا کنند و بقیه جوانان به حزب باز گردند و با دکتر بقائی همکاری سیاسی را ادامه دهند. دو نفر در آن روز تحلیل دیگری داشتند که هر دو اکثریت قریب به اتفاق حضار را یکی بیشتر در جهت عاطفی و احساسی و دیگری در جهت استدلال سیاسی تحت تأثیر قرار دادند یکی از این دو نفر جلال آل احمد بود که بالای سکو رفت و فریاد زد که، " این بقائی فلان فلان شده از روز اول میدانست که ما را برای چه میخواهد و ما نبایستی تسلیم شویم و میبایستی تصمیم بگیریم که او خودش را از حزب اخراج کرده حزب از ماست تمام این زحمات را ما کشیدیم و علی زهری و دکتر بقائی نتیجه زحمات ما را به این صورت میخواهند پس بدهند حزب را اشغال کنند ما تسلیم نخواهیم شد." دیگری مسئول تشکیلات تهران امیرهوشنگ امیرقلی بود ، باری پس از سخنرانی هیجانی جلال آل احمد و امیرقلی اکثریت گفتند که ،" ما حزب زحمتکشان را ادامه خواهیم داد با بقائی یا بدون بقائی ." هنوز کودتای بقائی به اندازه کافی تجزیه و تحلیل نشده بود و بسیاری تصور میکردند که میتوان با او مذاکره کرد و کنار آمد و تا آنجا که بیاد دارم بعد از تصمیم به ادامه فعالیت حتی چند نفر از جوانان و میان سالان تعیین شدند که با دکتر بقائی ارتباط بگیرند و درباره چگونگی ادامه فعالیت مشترک با او گفتگو کنند.

س - گفتگو کنند.

ج - طبیعی است که دکتر بقائی دیگر حاضر به چنین گفتگوئی نشد و طبیعی است که از روز بعد کسانی که عقیده به فعالیت سیاسی جدی و منظم داشتند کار خود را ادامه دادند . در همان روز بعد از اخذ تصمیم در حیاط خانه ملکی با خود ملکی صحبت شد و او گفت که ،" من هیچ شرکتی در این گفتگوها و مذاکرات و سخنرانی ها نخواهم کرد . نمیخواهم دیگران را تحت تأثیر قرار بدهم اما تسلیم نظر اکثریت و جوانان هستم . هر تصمیمی که شما گرفتید چه برکناری انشعابیون چه ادامه فعالیت سیاسی من به وظیفه خود ادامه خواهم داد." ولی از همان شب کوشش هائی برای تماس با

سران نهضت ملی از رهبران حزب ایران گرفته تا وزرای دولت دکتر مصدق آغاز شد و با کمال تأسف و تأثر باید بگویم که هیچیک از این عناصر آمادگی خود را برای شرکت در یک جلسه آشتی کنان برای تماس گرفتن با دکتر بقائی برای گزارش کردن این واقعه به دکتر مصدق قبول نکرد. از میان کسانیکه من خود در رابطه بودم و پاسخ منفی آنها را بخوبی بیاد دارم سنجابی، صدیقی، الهیار صالح، حسیبی مهندس رضوی و دکتر شایگان را بخوبی بیاد دارم. اما یقین دارم که گروههای دیگری با افراد و مسئولان دیگر نهضت ملی تماس گرفتند اینان که اسم بردم در لیستی بودند که من و عده‌ای دیگر مسئول تماس گرفتن با آنان بودیم. بعد از نومید شدن از کمکی که انتظار داشتیم این عناصر یا بعضی از این عناصر در این واقعه غم انگیز و وخیم به ما بکنند تصمیم به ادامه فعالیت گرفتیم و از روز بعد با استفاده از امتیازی که هفته نامه نیروی سوم داشت روزنامه نیروی سوم را بعنوان ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران منتشر ساختیم و برای تمیز این جریان از جریانی که دکتر بقائی به زور تصاحب کرده بود شعار نیروی سوم را بر این حزب افزودیم چنانکه در ادبیات سیاسی ایران این حزب بیشتر به اسم حزب نیروی سوم معرفی شد در حالیکه نیروی سوم یکی از شعارهای این حزب بود و اسم حزب همچنان حزب زحمتکشان ملت ایران بود و باقی ماند.

س- آقای دکتر پیشداد من میخواهم از حضورتان تقاضا کنم که به اختصار جریان حسین ملک را که به آن اشاره کردید که باعث رنجش دکتر بقائی شده بود برای من توضیح بدهید.

ج- جریان حسین ملک به این ترتیب بود که بعد از انشعاب حسین ملک با انور خامه‌ای و عده‌ای دیگر اعتماد و اعتقاد خود را به شوروی و سوسیالیسم شوروی حفظ کردند و یک سازمان سیاسی مستقل از حزب توده ولی معتقد به شوروی داشتند و در آنجا فعالیت میکردند چندین حوزه نیز اداره میکردند.

س- به چه نامی؟

ج ـ بنام "حجار".

س ـ روزنامه‌ای هم داشتند ؟

ج ـ روزنامه‌ای هم داشتند .

س ـ اسم روزنامه چه بود ؟

ج ـ روزنامه حجار و مجله‌ای داشتند به اسم مجلهٔ "اندیشه و هنر". بعد از تشکیل حزب زحمتکشان ملت‌ایران و شاید درجریان تأسیس این حزب حسین ملک برادر ناتنبی خلیل ملکی است و همیشه برای برادر بزرگ‌خود احترام زیادی داشت، به حزب زحمتکشان ملت‌ایران پیوست‌و در این حزب با کمال از خودگذشتگی و فداکاری فعالیت میکرد .

س ـ با همه این که هنوز اتحاد شوروی را قطب سوسیالیستی میدانست ؟ چه جوری میتوانست در حزب زحمتکشان ملت‌ایران باشد ؟

ج ـ زیاد اعتقادی نداشت و در آن دوره‌ای که در حزب زحمتکشان ملت‌ایران بود من بیاد ندارم از اعتقاد و وفاداری خود به جامعه شوروی سخنی گفته باشد با اینکه گوینده چند حوزه بود و مقالاتی هم مینوشت از این مسائل صحبتی نمیداشت. به احتمال قوی آن اعتقاد را از دست‌داده بود .

س ـ بله .

ج ـ و بر اثر تجربه تلخی که از آغاز فعالیت‌حزب توده در جنوب وجود داشت حسین ملک به تشکیلات‌تهران پیشنهاد کرد که او را مأمور بوجود آوردن شعبه حزب زحمتکشان ملت ایران در آبادان و بطور کلی خوزستان بکنند و با این مأموریت به آبادان و خرمشهر و اهواز رفت‌و پس‌از سه ماه زحمت‌و کوشش موفق شد که هسته سیاسی سازمانی قابل توجهی در آن سرزمین بوجود آورد و بعد چنانکه مرسوم بود از رهبر حزب یعنی دکترمظفر بقائی دعوت کرد تا برای گشایش‌و آشنائی با اعضای حزب در آن دیار به آنجا سفر کند به شرحی که خود درمقاله‌ای که بدان اشاره خواهم کرد هم شفاها" چند بار برایم و برای دیگران گفته است اعضاء و هواداران حزب زحمتکشان را در آبادان گرد میآورد

و در ساعت معینی در انتظار رسیدن رهبر حزب هستند پس از چندین ساعت انتظار متوجه میشوند که ماشین فرماندار نظامی که دکتر بقائی هم در آن نشسته از جلوی صف اعضاء و هواداران حزب زحمتکشان عبور میکند بی آنکه کوچکترین اعتنائی به این جمع بکند و مستقیم بسوی هتل معروف آبادان در آن زمان میرود . حسین ملک ناراحت و آشفته بتصور اینکه دکتر بقائی یا فراموش کرده یا متوجه نشده یا تحت فشار قرار داشته به هتل میرود تا او را بسوی صف متحد اعضای حزب زحمتکشان بازگرداند ، درآنجا به او پاسخ میدهند که "آقای دکتر مشغول حمام گرفتن است بروید فردا بیائید."
حسین ملک از این جریان فوق العاده ناراحت و رنجیده خاطر میشود و از دکتر بقائی بکلی قطع امید میکند گویا باز میگردد و به رفقای حزبیش میگوید ،" من اشتباه کردم این رهبر شایستگی فعالیت سیاسی شما را ندارد بروید به خانه‌های خودو دیگر از این غلط هائی که من کرده‌ام نکنید من اشتباه کردم و از شما معذرت میخواهم ولی به شما قول میدهم که انتقام این بی اعتنائی و بی احترامی را از دکتر بقائی خواهم کشید." با این احساسات حسین ملک به تهران باز میگردد بدون آن که با مسئولان تشکیلات حزب زحمتکشان درتهران تماس بگیرد مشورت کند و نظر آنها را درباره تصمیمی که گرفته است بخواهد سر خود و رأسا" و شخصا" مقاله بسیار تند و تیزی بر ضد دکتر بقائی مینویسد و در روزنامه حجار که از خدا میخواست چنین مقاله‌ای را برای مسابقه با "بسوی آینده" و امثال آن منتشر کند بچاپ میزنند . انتشار این مقاله در محفل دوستان دکتر بقائی و شخص دکتر بقائی تأثیر بسیار نامطلوبی داشت گر چه در همان زمان طبق گزارشی که ملکی چه در حوزه پزشکی و چه در حوزه مسئولان تشکیلاتی تهران داده بود دکتر بقائی را از مخالفت خود با این اقدام مطلع ساخته بود در آن جلسه شورای فعالان که شرحش قبلا" گفته شد بهانه‌ای بدست دکتر بقائی برای حمله کردن شخصی به حسین ملک تحت عنوان " این پسره" و طبیعی است به خلیل ملکی که برادر ناتنی حسین ملک است داد و این یکی از بهانه‌هائی بود جلسه شورای فعالان را به تشنج کشاند ولی لابد علت اصلی تغییر موضع سیاسی بقائی نبود.

این داستان بلائی بود که حسین ملک به سهم خود بر سر حزب زحمتکشان آورد. جالب این است که بعد از کودتای بقائی در حزب زحمتکشان یکی از اولین فعالانی که از نو به این حزب بازگشت حسین ملک بود که باز دوستان حجاری خود را رها کرد و به حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم روی آورد و پس از مدتی عضو هیئت اجرائیه حزب شد .

س- آقای دکتر پیشداد میخواهم از حضورتان خواهش کنم که یک مقداری توضیح بدهید راجع به موقعیت این حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم در رابطه با رهبران نهضت ملی چون در آن موقع هنوز دکتر بقائی ، خوب ، یکی از رهبران شناخته شده نهضت ملی بود،آیا این جریان جدائی و اعلام فعالیت این حزب مشکلاتی برای این حزب بوجود نیآورد ؟

ج - چرا مشکلات فراوانی بوجود آورد ، یکی از مشکلات این بود که مسئولان تشکیلات هیچ پیش بینی این جریان را نکرده بودند با اینکه همچنان که قبلا" اشاره کردم اختلاف نظرهای سیاسی از چندین ماه پیش بین دو جناح جناح تحت رهبری بقائی وجناح چپ تحت رهبری خلیل ملکی وجود داشت مسئولان تشکیلات پیش بینی نمیکردند که دکتر بقائی دست به چنین کودتائی بزند بهمین جهت پس از اشغال باشگاه حزب از طرف چاقوکشان و اراذل و اوباشی که سازمان مجاهدین اسلام در اختیار دکتر بقائی گذاشته بودند یکی از اولین مشکلات این بود که محلی برای تجمع فعالان حزب و اعضاء بدست آید که بعلت نداشتن امکانات مالی کار ساده‌ای نبود . پس از مدتی در خیابان سعدی در کوچه‌ای که نامش یادم نیست ،شاید کوچه بدیع (بدایعی)بود ، بهرحال خوب به خاطر دارم که در همان کوچه مطب یکی از بهترین اطباء امراض داخلی تهران هم

س- دکتر وکیلی ؟

ج - دکتر علی وکیلی

س- بله

ج - بود ، یک ساختمانی که بیشتر شبیه به یک منزل دو سه طبقه‌ای بود گرفته شد با

سالن بسیار کوچک و محقری . مشکلات چاپی و انتشاراتی خیلی زودتر حل شد بطوریکه تقریبا " وقفه‌ای در انتشار ارگان حزب که از این پس نیروی سوم روزانه بود بوجود نیامد .

س - اولین شماره روزنامه نیروی سوم از خانه ملکی پخش شد.

ج - بله . و در همین اولین شماره‌های نیروی سوم چندین مقاله بسیار تاریخی و جالب هست که متأسفانه اکنون زیر چشم من نیست ولی فقط برای اطلاع محققین اشاره میکنم که مقاله‌ای از ملکی هست تحت عنوان " نامه سرگشاده به حضرت آیت اله کاشانی "چون از مدتها پیش طبق اطلاعاتی که به ما رسیده بود در خانه کاشانی که در آن زمان هنوز با دکتر مصدق بعنوان یکی از ۲و رهبر نهضت ملی قدر و منزلتی داشت و رفت و آمد زیادی در خانه او بود صحبت از خلیل ملکی کمونیست سابق و اینها بود و گویا ایشان هم نه تنها عکس العملی نشان نمیداد یا اینکه میدانست خلیل ملکی و دوستانش تمام انرژی و توان خود را در پشتیبانی از نهضت ملی گذاشته‌اند بلکه به چنین شایعاتی میدان میداد . در یکی از این جلسات حتی یکی از مقلدین آیت اله بطور مشخص سئوال میکند که آیا ریختن خون یک کمونیست مباح است یا نه ؟ و وقتی پاسخ مثبت دریافت میکند بطور مشخص تری میپرسد که منظور من از آن کمونیست خلیل ملکی است که با سکوت آیت اله روبرو میشود و در ایران معروف است که سکوت علامت رضاست . بهمین دلائل یکی از اولین مقالاتی که ملکی بعد از جدائی از دکتر بقائی در روزنامه نیروی سوم ارگان جدید حزب منتشر کرد نامه سرگشاده بود که از نظر تاریخی قابل توجه است و ما آن را در بخش اسناد خاطرات سیاسی ملکی آورده‌ایم . نامه دیگر از جلال آل احمد خطاب به دکتر بقائی است که خواندن این نامه به اندازه زیادی به فهم علل کودتائی که دکتر بقائی در حزب به راه انداخت کمک میکند . مقالات دیگری در پشتیبانی از دکتر مصدق و نشان دادن علل واقعی کاری که دکتر بقائی در حزب زحمتکشان کرد که نتیجه آن به مخالفت جدی با نهضت ملی و رهبری دکتر مصدق خواهد انجامید انتشار یافت ، اما افسوس ، افسوس در آن روزهای

برای ما بسیار سخت و دشوار حتی سران نهضت ملی اعتقادی به این حرفها و سخن ها و تحلیل ها نداشتند و بهیچوجه ما عناصر هوادار نهضت ملی و بهمین دلیل مخالف با دکتر بقائی را تحویل نمیگرفتند .

س - آیا این به این علت نبود که هنوز دکتر بقائی مخالفت خودش را با دکتر مصدق آشکار نکرده بود ؟

ج - درست به همین علت بود ، دکتر بقائی مدتی صبر کرد تا دست خود را رو کند ودر تمام این مدت که نزدیک به سه ماه طول کشید همه تصور میکردند که و برخی از آنها میگفتند که خلیل ملکی اصلا" انشعاب چی است و اوست که باعث انشعاب شده است ، و یکی از سران حزب ایران که با ملکی بعلت عقده حقارتی که نسبت به او داشت دشمنی دیرینی داشت درهمان زمان درتهران شایع ساخته بود و این شایعه را بسوی آینده بصورت وسیعی پخش کرد که ،" خلیل اگر بتواند از ملکی انشعاب خواهد کرد."
باری به این دلائل ما نزدیک به سه ماه با مشکلات گوناگونی روبرو بودیم و حتی تقاضای دیدار با دکتر مصدق که از سوی مسئول تشکیلات تهران که درعین حال مسئول ارتباط با نخست وزیری بود نه اینکه بصورت علنی رد شود بلکه پشت گوش انداخته شد.
اینجا باید از شخصیت ملی واقع بین و با صداقت و صفائی که جان خود را در راه مبارزه با استعمار و استبداد گذاشت و یکی از نزدیک ترین و صمیمی ترین همکاران دکتر مصدق بود یاد کنم . اولین شخصیت ملی که به حقیقت این جدائی و فعالیت حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم پی برد دکتر حسین فاطمی بود . فکر میکنم قبل از این جدائی نیز دکتر حسین فاطمی میدانست که مقاله کذائی درباره ضرورت ملی کردن نفت را کی نوشته است چون هم او بود که در جبهه ملی این مقاله را مطرح کرده بود و برای دکتر مصدق گویا تا آخر عمر این توهم وجود داشت که اولین پیشنهاد کننده ملی کردن صنایع نفت دکتر فاطمی بوده است و بعد از شهادت او نامه ای در همین زمینه دکتر مصدق نوشته است و دکتر حسین فاطمی را مبدع فکر ملی کردن صنایع نفت معرفی کرده است ،اما لابد خود دکتر حسین فاطمی از آن مقاله و نویسنده

آن مقاله اطلاع داشت شاید اطلاع از این مقاله و نویسنده آن بی تأثیر در ارتباطی
که او مستقلاً با خلیل ملکی ایجاد کرد و از آن پس روابط خلیل ملکی و یاران خلیل
ملکی و حزب زحمتکشان ملت ایران که رهبری آن بطور طبیعی این بار در اختیار خلیل
ملکی قرار گرفته بود با سایر سران نهضت ملی از جمله سران حزب ایران که به هیچ
روی حاضر به احیای فعالیت‌های این حزب نبودند نداشت . همین دکتر حسین فاطمی
شادروان حسین فاطمی بود که ترتیب ملاقاتهائی را بین دکتر مصدق و خلیل ملکی
داد و از اواخر سال ۱۳۳۱ به احتمال قوی از بهمن ۳۱ تا اواخر تیر ۱۳۳۲ شنبه‌ها از
ساعت شش تا نه شب آقای خلیل ملکی بدیدار آقای دکتر مصدق میرفت و درباره مسائل
سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی واجتماعی مذاکراتی صورت میگرفت . چندین بار ملکی در
حوزه پزشکی که من عضو آن حوزه بودم و ملکی گوینده آن ، بصورتی سربسته نه با تفصیل
از ملاقات‌های خود و اغلب اوقات با تلخی و غمزدگی صحبت میکرد از جمله اینکه
هرچه درباره ضرورت اصلاحات داخلی با "پدر بزرگوار" ، اصطلاحی بود که ملکی خیلی
دوست داشت در باره دکتر مصدق بکار ببرد ، نمیدانم تا چه اندازه این اصطلاح بار
تمسخر و شوخی در برداشت ولی خوب بخاطر دارم که در بسیاری از جلساتی که با ملکی
درهمان سالها داشتیم بجای دکتر مصدق اصطلاح " پدربزرگوار" را بکار میبرد ، این
اصطلاح البته با احترام و علاقه توأم بود من فکر میکنم مقداری هم شوخ طبعی در آن
وجود داشت . ملکی از لحاظ سیاسی و تحلیل سیاسی و بینش سیاسی برای دکتر مصدق
ارزش و اعتبار زیادی قائل نبود و افسوس میخورد که دکتر مصدق معلومات و اطلاعاتی
که دیگران دارند از جمله خود او، که البته هرگز چنین ادعائی را نکرد، ولی بارها
میگفت که ،" افسوس میخورم که دکتر مصدق مرد سیاسی قرن نوزدهم است ، فوت و فن
مبارزات پارلمانی را خوب میداند ولی تحلیلی تحلیلی از اوضاع و احوال سیاسی ندارد نمیداند
که این راهی که پیش گرفته است به شکست می انجامد." در مقاله بسیار معروفی
که سرمقاله شماره هفتم " علم و زندگی " بود در فروردین ۱۳۳۲ ملکی تجزیه و تحلیل
بسیار دقیق و جامعی از خطرات لیبرالیسم قرن نوزدهم کرده است و با آینده نگری

شگفت انگیزی حتی جزئیات شکست نهضت ملی را پیش بینی کرده است . علیرغم این برداشت و استنباط از دکتر مصدق همواره ملکی نسبت به او احترام و علاقه داشت و میدانست که مردم نسبت به دکتر مصدق علاقه و احترام دارند چون میدانست که دکتر مصدق با صداقت و صمیمیت شاید بدون آگاهی عمیق سیاسی با استعمار و استبداد مبارزه میکند . بهمین دلیل بود که یک بار در یک جلسه تاریخی به او گفته بود، "ما میدانیم که راهی که شما میروید به جهنم است ولی تا جهنم هم با شما خواهیم آمد." باری این مشکلات پس از ارتباطی که شادروان حسین فاطمی با خلیل ملکی و بعد سایر مسئولان حزبی ایجاد کرد و با ایجاد رابطه‌ای که بین ملکی و مصدق بوجود آورد باعث شد که حزب زحمتکشان از آن ghetto خارج شود و بسیاری از عناصر روشنفکر و تحول طلب و مترقی که بعلت حضور برخی از دوستان دکتر بقائی یا شعاری که در صدر شاهد" نصر من الله و فتحا " قریب " وجود داشت به این حزب روی نمی آوردند شروع کردند به روی آوردن به این حزب بطوریکه در عرض چند ماه از بهمن ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم رشد افقی بسیار تند و تیز و گسترده‌ای داشت تعداد اعضاء خیلی بیشتر از تعداد کادرها و گوینده‌های حوزه‌ها بود .یکی از نکاتی که باید در این زمینه به آن اشاره کرد درحال حاضر بخصوص اهمیت زیادی دارد اینستکه تا زمانی که خلیل ملکی و دوستان و شاگردانش با دکتر بقائی و یاران او همکاری سیاسی داشتند اصلاً صحبتی از فعالیت سیاسی زنان در میان نبود بعلت روابط خاص دکتر بقائی با جناحی از روحانیت در ایران فعالیت سیاسی زنان در یک حزب سیاسی عملاً غدغن شناخته شده بود. برعکس وقتی دکتر بقائی بر ضد حزب زحمتکشان کودتا کرد و ما بالاجبار تغییر باشگاه دادیم دختران دانشگاهی و زنان معلم و زنان بسیاری از اعضای حزب اظهار علاقه به فعالیت سیاسی کردند و ما تصمیم به مختلط ساختن حزب گرفتیم و از قم به احتمال قوی به امضاء رئیس دفتر آیت الله بروجردی حکمی نامه‌ای که حکم آمیز بود برای حزب رسید که اگر چنین کاری بکنید ما شما را منافق و مرتد اعلام خواهیم کرد . خوب بیاد دارم که روزی که این نامه

به حزب رسیده بود و دراختیار رهبر حزب خلیل ملکی قرار گرفته بود برای دریافت سرمقاله " علم و زندگی " به خدمت او رفته بودم و او این نامه را نشان داد که در آرشیو حزب ضبط شده بود امیدوارم از بین نرفته باشد . ملکی با دکتر فاطمی در این زمینه صحبت کرد و او قول داد که پس از چند روز نظر دکتر مصدق و سایر رهبران نهضت ملی را اعلام خواهد کرد ، طبیعی است که اکثریت فعالان حزب بر این نظر بودند که باید جواب دندان شکنی به رئیس دفتر آیت اله بروجردی داد و بدون ترس از تکفیر به فعالیت مختلط حزبی پرداخت ولی بعد از چند روز دکتر فاطمی به احتمال قوی بصورت شفاهی به خلیل ملکی اطلاع داده بود که از این کار پرهیز کنند و این کار نه بسود حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم خواهد بود نه بطور کلی بسود نهضت ملی ایران و دولت مصدق . بهمین جهت تصمیم گرفته شد که در کنار حزب زحمتکشان یک سازمان ظاهرا " مستقل ولی باطنا " در ارتباط تنگاتنگ با حزب بوجود آید تحت عنوان " نهضت زنان پیشرو ".

س - سازمان زنان پیشرو .

ج - سازمان زنان پیشرو .

س - بله .

ج - من تصور میکنم اسمش بود نهضت زنان پیشرو ، سازمان زنان پیشرو که خانم صبیحه ملکی در گرداندن سازمان زنان پیشرو نقش بسیار مؤثر و مهمی داشت .

س - و خانم دکتر سیمین دانشور بود .

ج - خانم دکتر سیمین دانشور بود ، خانمی که قبلا" بعنوان دانشجو إسم بردم در این سازمان هنوز عضویت داشت به اسم خانم ایران پیرشفیعی .

س - خانم ایران پیرشفیعی بود خانم دوشیری بود .

ج - دو تا خواهران خود من بودند گیتی پیشداد و شیرین پیشداد و در آن زمان هم در حزب توده ، هم در حزب زحمتکشان و به احتمال قوی در سایر گروههای سیاسی رسم براین بود که بصورت خانوادگی شرکت میکردند البته خانواده‌هائی بودند که برخی از افراد

در حزب زحمتکشان و برخی در حزب توده شرکت داشتند و بهمین مناسبت گرفتاریهای زیادی بوجود میآمد. ولی تا آنجا که به خانواده‌های من و دوستانم مربوط است خوب بیاد دارم که خواهران و مادران بسیاری از اعضای حزب زحمتکشان به سازمان زنان پیشرو دعوت شده بودند و آنجا فعالیت میکردند. بنابراین پس از سه چهار ماه مشکلات ابتدائی برطرف شد و ما با رشد ونمو غیر قابل کنترل حزب زحمتکشان روبرو شدیم. دراوائل سال ۱۳۳۲ کار بجائی کشیده بود که بسیاری از فرصت طلبان و موقع شناسان که تصور میکردند حزب زحمتکشان بزودی در مسئولیت‌های دولتی شرکت خواهد کرد و لابد پست‌هائی برای تقسیم خواهد داشت به این حزب میآمدند و عضویت میپذیرفتند در میان آنها هم به احتمال قوی جاسوسان رکن دو و همکاران مخفی دربار وجود داشتند و هم بسیاری از افرادی که فعالیت سیاسی فقط برای تأمین منافع شخصی برایشان مطرح است. درمیان این ها باید از ناصر خدایار نام ببرم.

س - بله، بله.

ج - باید از یکی از خویشاوندان دور خود اسم ببرم به اسم مرعشی که در آن زمان در دبیرخانه دانشگاه کار میکرد و روزی من او را در راهروی حزب زحمتکشان دیدم و تعجب کردم چون افکار سیاسی او را قبلاً میشناختم و قرار ملاقاتی با مسئول تشکیلات گرفته بود برای اعلام عضویت خود در حزب زحمتکشان. از این مثال ها بسیار زیاد هست و فکر میکنم در سایر کشورها هم بخصوص در کشورهای جهان سوم باید این پدیده وجود داشته باشد که وقتی حزبی رشد و نمو میکند و تبدیل به قطب قدرت میشود عده زیادی از افراد را بدون این که آگاهی و ایمان و ارادت کافی داشته باشند بسوی خود جلب مینماید.

س- یک مدتی هم گویا این حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم فعالیتی میکرد در منصرف کردن حسین مکی از مخالفت با دکتر مصدق.

ج - حتماً" اما تا آنجا که من بیاد دارم یکی از اولین شخصیت‌هائی که حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم در آن دو سه یا چهار ماه حیات مجدد خود با

مشکلاتی که داشت با او تماس گرفت حسین مکی بود در آن زمان حسین مکی سفری به آمریکا کرده بود و ...

س- دعوت بانک جهانی .

ج- به دعوت بانک جهانی، دقیقاً " . از طرف حزب تصمیم گرفته شد که عده زیادی به استقبال مکی به فرودگاه سابق مهرآباد بروند و او را با خود به باشگاه حزب بیاورند

س- با توجه به اینکه بین مکی و بقائی در آن موقع یک رقابتی هم وجود داشت ؟

ج- بله، البته فرصت نیست راجع به همه مسائل سخن بگوئیم اما اشاره به این نکته لازم است که در بدو تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران با دکتر بقائی شاید در شهریور ۱۳۳۰ امیر قلی مسئول تشکیلات تهران چند تن از جوانان حزب را به جلسه‌ای دعوت کرد که میبایست جلسه سری و مخفی باشد و ما نمیدانستیم بدرستی چه کسانی در آن جلسه شرکت میکنند . در این جلسه که در منزل امیرقلی تشکیل شد علاوه بر اعضاء سازمان جوانان که خوب بخاطر دارم در آن میان هوشنگ سعادت ، امیر پیشداد، سیف الدین بنی صدر و محمود کاشف حضور داشتند خلیل ملکی از در وارد شد و ما تا آن لحظه اطلاع نداشتیم بعد امیرقلی اطلاع داد که پس از مذاکره با خلیل ملکی به این نتیجه رسیده‌اند که ما باید کوششی در جهت جلب برخی از سران نهضت ملی و شخصیت‌های سرشناس و نیکنام برای ورود در حزب زحمتکشان بکنیم این کوشش گویا قبل از تأسیس حزب زحمتکشان انجام شده بود و به موفقیت همچنان که قبلاً اشاره کردیم نرسیده بود معذالک امیر قلی چنین پیشنهاد کرده بود و ملکی هم پذیرفته بود که عده‌ای بدون اینکه سروصدای این جریان را درآورند مأمور بشوند برای تماس گرفتن . خوب بخاطر دارم که در این جلسه خلیل ملکی راجع به اهمیت شخصیت در تاریخ بخصوص در کشورهای کم رشد، آن زمان هنوز اصطلاح جهان سوم باب نشده بود و اغلب اوقات سخن از کشورهای عقب افتاده یا دارای فرهنگ سیاسی اجتماعی فقیر بود، کرد و گفت بهمین مناسبت اگر شما بتوانید حسین مکی را به حزب بیاورید بعد میتوانید هزار نفر را بخاطر او به حزب وارد کنید، چون یکی از دوستان بعنوان سئوال گفت ،" فکر

نمیکنید آقای ملکی یا رفیق ملکی چون ما به تقلید از توده‌ای ها عادت‌کرده بودیم بهمدیگر رفیق خطاب کنیم ، سئوال کرده بود که،" رفیق ملکی فکر نمیکنید بهتر است ما بجای اینکه بدنبال این افراد برویم با آنان زبان مشترکی نداریم و چون ماجوان هستیم اصلا" ممکن است مارا نپذیرند ما برویم در میان کارگران و کارمندان دولت تبلیغ بکنیم و آنهارا بیاوریم ." یادم هست‌که ملکی اشاره کرد که ،" اگر شما یک حسین مکی را به حزب بیاورید آنگاه میتوانید هزار کارمند دولت‌را به حزب وارد کنید ." و درباره نقش شخصیت در تاریخ داد سخن داد و ما همه قانع شدیم و این مأموریت را با جان و دل پذیرفتیم که به ملاقات عده‌ای برویم . در همان مجلس نام عده‌ای بر روی کاغذ آمد برای این که جریان دموکراتیک باشد از هریک از شرکت‌کنندگان خواسته شد که اگر کاندیدا ، نامزد مشخصی دارد معرفی بکند، باکمال شرمساری باید اعتراف بکنم که من بعلت‌علاقه‌ای که به ادبیات‌فارسی و نثر شیرین دکتر پرویز ناتل خانلری داشتم در آن جلسه او را کاندیدا کردم و ملکی پرسید، " این ناتل خانلری کیست؟" برایش توضیح دادیم که استاد دانشگاه است‌و در میان دانشجویان دانشکده ادبیات از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردار است . وقتی صحبت از مجله سخن شد خوب بخاطر آورد و میگفت،" گویا صادق هدایت‌هم با او دوست‌بوده است ." ملکی اغلب مقالات ادبی و شعر نمیخواند و بیشتر به مسائل اجتماعی و تحلیل های سیاسی علاقه داشت معذالک این پیشنهاد ثبت‌شد و شاید اشاره بکنیم که با چه سرشکستگی این هیئت‌از پیش دکتر خانلری بازگشت . بهرحال حسین مکی در رأس‌کسانی بودکه قرار شد این هیئت‌پنج نفری با او تماس بگیرند ، وقتی به پیش او رفتیم و در این باره صحبت‌کردیم ما را با محبت پذیرفت‌و پذیرائی کرد ولی بعد از شنیدن گزارش ما درباره ضرورت‌مبارزه سازمانی تشکیلات‌و این حرف‌ها پاسخ داد ،" شما رهبر دارید چرا به سراغ من آمده‌اید؟"

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۶

توضیح دادیم که منظور ما داشتن یک رهبر نیست ما در پی رهبری جمعی هستیم و حضور هر یک از این رهبران موجب گسترده شدن طیف اجتماعی سیاسی خواهد شد . هر چه در این زمینه اصرار کردیم او گفت ،" دکتر بقائی رهبر شماست دیگر شما به رهبر دیگری احتیاج ندارید." با دکتر علی شایگان ،با مهندس رضوی ، با مرحوم محمود نریمان و همانطور که گفتم با دکتر پرویز ناتل خانلری تماس گرفتیم و هرچه در استدلال و برهان داشتیم عرضه کردیم بی آنکه کوچکترین نتیجه‌ای بگیریم . خوب بخاطر دارم کاندیدائی که من معرفی کرده بودم پس از گوش دادن به استدلال های گوناگون ما پاسخ داد ،" بگذارید من مغزم ادبیات باقی بمانم . قبول نکنید که من به سیاست آلوده شوم ." یادم هست که من چون ایشان را کاندیدا کرده بودم توضیح دادم که ، " شرکت درفعالیت سیاسی نهضت ملی ایران بهیچوجه آلودگی نیست بلکه موجب افتخار خواهد بود ." هر چه اصرار کردیم او بر سر این نکته ایستادگی کردکه ،"من فقط در ادبیات اطلاعات و معلوماتی دارم و در این زمینه کار میکنم . شما هم اگر بدنبال تحصیل جدی بروید خیلی بهتراست تا فعالیت سیاسی بکنید." چیزی نمانده بود که او ما را از ادامه فعالیت سیاسی سازمانی منصرف کند. البته اینجا برای انبساط خاطر بود ،ما نتوانستیم در هر حال او را قانع به فعالیت سیاسی بکنیم . سه ماه این تماس‌ها و ملاقات ها بطول انجامید تا ما گزارشی تهیه کردیم و رفتیم پیش ملکی و طبق معمول گزارش ابتدا با یک انتقاد از خود آغاز میشد و دوستان دیگر چون تصور میکردند ملکی نسبت به من علاقه خاصی دارد از من خواستند که گزارش دهنده باشم و من هم از طرفداران جدی انتقاد از خود بودم و شروع کردم به اینکه اگر ما

این سه ماه را رفته بودیم به کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و ادارات تبلیغ کرده بودیم
نتیجه خیلی بیشتری میگرفتیم این شخصیت‌هائی که ما دیدیم، و واقعاً" اینطور بود، از
لحاظ سیاسی هیچکدام حتی دکتر شایگان تا چه برسد به حسین مکی مایه و بضاعت‌قابل
ملاحظه‌ای نداشتند . ما آنان را با خلیل ملکی مقایسه میکردیم و با حالت نومیدی
از خانه‌های آنها در میآمدیم . ملکی وقتی این گزارش‌به نیمه آن رسیده بود چنان
کلافه شد که فریاد زد ،" من فکر میکردم شما در عرض این چند ماه چیزی آموخته‌اید
پیداست که شما کوچکترین اطلاعی و شناختی از جامعه ایران ندارید ، رهبر سیاسی
در ایران همین ها هستند ما باید برویم از سوئد رهبر سیاسی بیاوریم ؟ با همین
مصالح باید کار کنیم ." با همان لهجه آذربایجانی که لابد بیاد دارید انتقاد خیلی
تند و تیزی از ما کرد که طبیعی است ما دیگر از قرائت بقیه گزارش‌خودداری کردیم
دم خود را روی کول گذاشتیم و با لب و لوچه آویزان و غمزده به خانه‌های خودبازگشتیم.
فقط برای این پرانتز بزرگ‌که باز کردم برای این بود که قبلاً" کوشش برای
آوردن حسین مکی به حزب زحمتکشان در دورانی که با دکتر بقائی فعالیت‌میکردیم شده
بود و پاسخ او در آن زمان منفی بود معذالک خلیل ملکی با سماجت به این کوشش
ادامه داد و اولین شخصیتی که ما از او دعوت‌کردیم برای سخنرانی به باشگاه محقر
حزب زحمتکشان که هنوز در کوچه بدیع قرار داشت بیاید حسین مکی بود . سخنرانی او
تا آنجا که بخاطر دارم فوق العاده ضعیف و فقیر بود معذالک احساسات‌بسیار شدید
بود و چون محوطه سالن و حیاط بسیار محدود بود بسیاری از شنوندگان در کوچه بدیع
و حتی در اوائل خیابان سعدی ،

س- کوچه بدیع بود یا بدایعی بود ؟

ج - بدایعی بله ، میگشتم عقب این اسم بخاطرم نبود ، کوچه بدایعی . حضور داشتند
یعنی برای اکثریت آنها محتوای سخنرانی مهم نبود شخصیت حسین مکی مهم بود . ما
جوانان فعال حزب آن روز ذوق زده شده بودیم تصور میکردیم که از بالا توافق هائی
صورت‌گرفته و ازاین پس حسین مکی جای دکتر بقائی را خواهد گرفت . معلوم شد که

حسین مکی فقط برای آن سخنرانی آمده بود و قصد فعالیت تشکیلاتی و سازمانی نداشت.
س- ولی یک شب دیگری هم گویا حسین مکی که از آمریکا برگشته بود دعوت‌کرده بودند به حزب و آثار و علائم مخالفت حسین مکی با دکتر مصدق ظاهر شده بود که‌نمیدانم شما آن شب حضور داشتید یا نه ؟
ج - بهر حال من تنها خاطره‌ای که از شرکت حسین مکی در باشگاه حزب بعد از جدائی از بقائی بخاطر دارم همین است که گفتم .
س- بله
ج - که از سفر آمریکا بازمیگشت هنوز از همراهان پروپاقرص دکتر مصدق بود کوچکترین اثر مخالفت از نظر سیاسی در او وجود نداشت اگر وجود داشت تصور نمیکنم با این استقبال گرم از او به حزب دعوت‌شده بود. ممکن است در هفته‌ها یا ماههای بعد که آثار مخالفت سیاسی او با دکتر مصدق ظاهر شده بود خلیل ملکی و دوستان او کوششی در جهت منصرف ساختن او
س- بله من یک شب دیگر را خودم شخصا" بیاد دارم چون خودم آنجا حضور داشتم که حتی ملکی آنجا گریه کرد و از او خواست که با این " پدر بزرگ " نمیدانم، پدر پیر
ج - بزرگ
س- ملت ایران که رهبر نهضت‌ملی است مخالفت نکند ولی حسین مکی گوش‌نداد به‌این جریان .
ج - متأسفانه من آن شب در آن مجلس حضور نداشتم ،
س- من خودم آنجا بودم آن شب . موضعی که حزب زحمتکشان ملت ایران در روز نهم اسفند گرفت در رابطه با دولت دکتر مصدق شما چیزی بخاطر دارید ؟
ج - بله برای اینکه همان روز ما در دانشگاه بودیم که خبر آمد که ریختند به منزل مصدق و قصد خراب کردن خانه و کشتن مصدق را دارند وقتی ما از دانشگاه رسیدیم به جلوی منزل مصدق جنگ به پایان رسیده بود و فقط مجروحین را که داشتند میبردند

دیدیم و هیچ نوع شرکت مستقیم و افتخارآمیزی در آن جریانات نداشتیم ولی طبیعی استکه با احساسات بسیار غلیظ و شدیدی گزارش دوستانی که شرکت‌داشتند گوش میکردیم و منتظر بودیم که اگر موج دیگری بیاید ما جلوی آنها را بگیریم تا آنجا که میدانم در آن روز یکی از هم دانشکده‌ای های من بنام هوشنگ سعادت و چند تن از دوستانش که زودتر به محل جنگ و جدال رسیده بودند کتک مفصلی از اراذل و اوباش خورده بودند . یکی از کسانی که در همان روز فعالیت قابل ملاحظه‌ای کرده بود تا حد کشتن مجروح شده بود مرحوم جلال آل احمد بود که گویا نعشش‌را از توی جوی مقابل خانه مصدق برداشته بودند . درباره نهم اسفند و علل جنجالی که برپا کردند در کتاب های ،

س- بله آن ...

ج - تحلیل سیاسی به اندازه کافی ...

س- بحث شده . یکی از مسائل دیگری که پیش‌میآید موضوعی‌است که من دوست‌دارم شما یک مقداری راجع به آن توضیح بدهید و آن جریان کنار گذاشتن ناصر وثوقی از حزب بود.

ج - بله ، قبل از این که به این جریان بپردازم بد نیست‌در رابطه با نهم اسفند و پی آمدهای آن به این نکته اشاره بکنم که قبل از نهم اسفند و بخصوص بعد از نهم اسفند رهبران حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم پیشنهادات‌بسیار جدی ، مستدل و پیگیر به دولت ملی دکتر مصدق میدادند چه بصورت‌نامه‌های خصوصی و تشکیلاتی که طبیعی است انتشار نمییافت ، چه بصورت رقیق تری در قالب مقاله و تجزیه و تحلیل و آن پیشنهاد عبارت از این بود که دشمنان داخلی و خارجی نخواهند گذاشت که نهضت‌ملی به حیات‌خود ادامه دهد چوب لای چرخ فعالیت‌های دولت‌میگذارند هما نطورکه میدانید، برضد دولت ملی دست‌به کودتا خواهند زد.بنابراین باید برای حفظ و حراست از نهضت‌ملی و دولت ملی گارد نهضت ملی تشکیل داد. در یکی از ملاقاتهائی که من این بار بعنوان مسئول حزب زحمتکشان ملت‌ایران - نیروی سوم پیش‌مصدق رفتیم خوب بخاطر دارم که این پیشنهاد را بعنوان پیشنهاد حزب‌تقدیم رئیس دولت‌کردیم

و وقتی این پیشنهاد قرائت میشد من مراقب تغییر و تحولی که در چین و چروک های چهره مصدق بود بودم و احساس میکردم که وقتی صحبت از مسلح کردن نیروهای گارد نهضت ملی است دود از سر او برمیخاست، چطور ممکن است گارد نهضت ملی مسلح بوجود بیاید چون ممکن است خون و خونریزی برپا بشود و این ها بسوی همدیگر تیراندازی بکنند . اصلاً" روحیه‌ای این چنینی نداشت دلش نمیخواست از دماغ کسی خون بریزد و طبیعی است که این پیشنهاد ما را پس از تشکر از علاقه‌ای که ما به نهضت ملی و دولت ملی نشان میدهیم رد کرد .

س- فکر نمیکنید که دکتر مصدق با آن بستگی و علاقه‌ای که به قانون اساسی داشت برایش مقدور نبود که در مقابل نیروهای انتظامی و نظامی مملکت یک گارد مسلح هم علم بکند؟

ج - شاید این بود ولی در همان پیشنهاد صحبت از شرکت افسران ملی و ارتشیان ملی بود نه چیزی درمقابل ارتش،

س- خود آن هم تقسیم ارتش میشد در واقع .

ج - ولی علت عمده‌اش این بود که فکر میکنم دکتر مصدق اصولاً" با زدوخورد و آنچه امروز به نام مبارزه مسلحانه معروف شده موافق نبود. او یک مرد مبارز پارلمانی دموکرات و پاسیفیست صلح دوست بود و بهیچوجه مرد جنگ و جدال و خونریزی و کشت و کشتار نبود . باروحیه او این نوع مبارزه جور درنمی‌آمد شاید این بیم وهراس را داشت که اگر کار به مسلح کردن نیروهای توده مردم بیانجامد کنترل نیروهای مسلح از دست او خارج خواهد شد و عواقب شومی برای ملت ایران و کشور ایران خواهد داشت . بهرحال با این پیشنهاد متأسفانه موافقت نکرد بطوریکه وقتی دولت او از طرف صد دویست ،حداکثر ،نفر از اوباش و اراذل و فواحش تهران روبرو شد هیچ نیروی آماده‌ای برای مقابله با آنها در اختیار نداشت و عالماً" عامداً" یا سهواً" از دعوت کردن نیروهای متشکل احزاب وابسته به نهضت ملی ایران نیز صرفنظر کرد.

س- برمیگردیم به آن موضوع .

ج - به آن موضوع برمیگردیم .

س- فعلا" برگردیم به جریان ناصر وثوقی .

ج - ناصر وثوقی را من از همان زمانی که در حزب زحمتکشان ملت ایران در ۱۳۳۰ با دکتر بقائی فعالیت میکردیم از نزدیک میشناختم و برای او ارزش بسیار قائل بودم . یکی از کسانی بود که به زبان انگلیسی مسلط بود و مطبوعات و کتب انگلیسی را به راحتی مطالعه میکرد . یکی از کسانی بود که به معلومات اکتسابی خود قناعت نمیکرد ودائم در حال کتاب خواندن و مطالعه بود . هیچ تعصب فکری و تئوریک نداشت و مـــدام در تجسس بود و خودش افکارش و دیگران را زیر سئوال میبرد ، این یکی از ویژه‌گی‌هائی است که من از نخستین آشنائی ها و ملاقات های خودم با او دارم .

س- بله .

ج - روز به روز هم تقویت شد . او در هیئت رهبری حزب بود در جلسات بحث وانتقاد که از فعالیت‌های ثمربخش حزب زحمتکشان بود پشت میز قرار میگرفت و به سئوالاتـــی که بدستش میرسید پاسخ میداد و در زندگی شخصی هم خیلی باصداقت و صمیمیت بـــا دوستان عمل میکرد ، گوینده چند حوزه بود .

س- از جمله او گوینده حوزه زنان پیشرو هم بود .

ج - من دارم از ناصر وثوقی قبل از جدائی از دکتر بقائی صحبت میکنم .

س- بله بفرمائید معذرت میخواهم .

ج - به آنجا خواهیم رسید . در همان دوره در برخی از جلساتی که بعنوان کلاس کادر بود ولی در واقع کلاس کادر نبود و وثوقی یکی از کاندیداهای تدریس در کلاس کادر بود صحبت از انقلاب اکتبر شد و ما در آن زمان کوچکترین شک و تردیدی دربـــاره اصالت و انقلابی بودن حوادث اکتبر در شوروی نداشتیم و نمیتوانستیم قبول بکنیم سخنی را که انقلاب اکتبر را بزیر سئوال ببرد. خوب بخاطر دارم که اولین کسی که از میان دوستان ما درباره این موضوع ،نه در یک جلسه رسمی ، در جلسات نیمه رسمی

که میبایستی منجر به تشکیل کلاس کادر شود و نشد از انقلاب اکتبر صحبت شد و ناصر وثوقی توجه دوستان جوان را از قبیل من به این نکته جلب کرد که "با این حرارت از انقلاب اکتبر حمایت و پشتیبانی ... " هی میگوئید انقلاب سوسیالیستی اکتبر یک مقدار مطالعه بکنید ببینید این انقلاب سوسیالیستی اکتبر چه میوه‌های شیرینی ببار آورد . آیا میتوانید این جرأت را دارید که درباره انقلاب اکتبر انتقادی را بپذیرید ؟" برای ما آن زمان این حرف‌ها بسیار بدیع و تازه بود از زبان ملکی هم حتی درباره این که میتوان از انقلاب اکتبر انتقاد کرد چنین چیزی نشنیده بودیم. طبیعی است وقتی دکتر بقائی در حزب زحمتکشان کودتا کرد ناصر وثوقی در زمره کسانی بود که کوچکترین تردیدی در ادامه فعالیت سیاسی و سازمانی نداشت سهل است علیرغم گرفتاری های خانوادگی و شغلی بر میزان تلاش و کوشش خود در حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم افزود . برخلاف عده‌ای دیگر که بمحض جدائی از دکتر بقائی دفتر فعالیت خود را بستند و بدنبال کار و زندگی شخصی رفتند ، درحزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم ناصر وثوقی ، محمد علی خنجی ، حسین ملک ، مهندس قندهاریان ، غلامرضا وثیق - خلیل ملکی و عده‌ای دیگر در هیئت اجرائیه قرار داشتند . در زمان همکاری با دکتر بقائی هیئت اجرائی وجود نداشت ، بعد از جدائی از بقائی عده‌ای در شورای فعالان بعنوان هیئت اجرائی موقت انتخاب شدند ناصر وثوقی و محمد علی خنجی ، حسین ملک و مهندس قندهاریان ، خلیل ملکی و جلال آل احمد و دیگران که تمامی اسامی آنان خاطرم نیست ، فکر میکنم امیر قلی بعنوان مسئول تشکیلات تهران جوان ترین عضو هیئت اجرائیه بود در این هیئت اجرائی حضور داشت و از قدیم الایام با محمد علی خنجی هم آشنا بود . وقتی تصمیم گرفته شد که نه در داخل حزب زحمتکشان بلکه در کنار حزب زحمتکشان سازمان زنان پیشرو بوجود آید بحث بر سر این آغاز شد که گوینده حوزه نخواهیم داشت چون بیش از امید و انتظاری که ما داشتیم تعداد اعضاء سازمان زنان پیشرو افزایش یافته بود و گوینده به حد کافی نبود . ملکی که به مسائل اخلاقی سخت پای بند بود

با شرکت فعال همسر گرانمایه خود صبیحه ملکی با کمال دقت به این نکته توجه داشتند که سروصدائی در ارتباط با فعالیت سیاسی زنان بوجود نیاید تا دشمنان آن را مستمسک حمله و رسوا کردن حزب قرار دهند بهمین جهت گویندگان سازمان زنان پیشرو با توافق صبیحه گنجه‌ای همسر ملکی و خلیل ملکی و هیئت اجرائی حزب
س - تعیین میشد .
ج - تعیین میشد . درمیان گویندگان سازمان زنان پیشرو طبیعی است به محمدعلی خنجی به ناصر وثوقی به نادر نادرپور به مهندس قندهاریان به خانم صبیحه ملکی و عده‌ای دیگر اندیشیده شد و اینان بعنوان گوینده حزب در سازمان زنان پیشرو انتخاب شدند . دست برقضا محمد علی خنجی گوینده حوزه‌ای شد که ایران پیرشفیعی در آن حوزه شرکت داشت . ایران پیر شفیعی دختر جوان بسیار زیبا و ماهروئی بود ، من او را چندین بار چه در فعالیت‌های تشکیلاتی چه در ملاقات با رهبران نهضت ملی از جمله دکتر مصدق که شرح آن را گفتم از نزدیک روبرو شده بودم و زیبائی توصیف ناپذیر او را از نزدیک دیده بودم. البته خودم در حال و هوائی نبودم که تحت تأثیر این زیبائی سحرآمیز قرار گیرم ، سرم به مسائل اجتماعی سیاسی مطبوعاتی به اندازه‌ای مشغول بود که این مسائل اصلا" جائی برای طرح شدن نداشت. اما بیچاره محمد علی خنجی با نامهربانی ای که طبیعت نسبت به او کرده بود و با عقده‌های جنسی جسمی بی شماری که داشت در این جلسات گویندگی حوزه زنان پیشرو عاشق ایران پیرشفیعی شد و از دوستان دیگرش توقع و انتظار داشت که نامه‌های عاشقانه او را از او بگیرند و به ایران پیر شفیعی برسانند. من اطلاع موثق دارم که دو نفر از این دوستان قدیم خنجی چندین بار مجبور شدند که تقاضای او را ابتدا با نرمی ودوستانه و سپس با خشونت و بصورتی قهر آمیز رد کنند که "اگر تو مرد عشق هستی خودت نامه را به آن دختر برسان ما که جاکش نیستیم که از ما توقع داری که این نامه را به او برسانیم."
در همین رابطه این اطلاع دست اول نیست ولی فکر میکنم در صحت آن شخصا" تردیدی نمیتوانم داشته باشم خنجی از ملکی تقاضا میکند که بعنوان رهبر حزب که مورد علاقه

و احترام همه قرار داشت اقدام کند برای خواستگاری از خانم ایران پیرشفیعی و ملکی از این موضوع چنان آشفته میشود که او را از اطاق خود میراند که ،" من تنها کسی را که فکر نمیکردم در این زمینه برای من مشکلی ایجاد کند شما بودید و شما به جای اینکه به سهم خود در حل مشکلات گوناگون شرکت‌کنید خودتان مشکلی را ایجاد میکنید." شاید اگر ملکی در این زمینه انعطاف بیشتری به خرج داده بود اگر با نرمش درد محمد علی خنجی را تشخیص‌داده بود و آن درد را تسکین داده بود یا حتی گر چه اصلا" با خلقیات ملکی سازگار نبود تظاهر به اقدام در این جهت‌کرده بود وبعد از مدتی گفته بود که متأسفانه پاسخ منفی بوده است آن دشمنی و کین توزی و خصومتی که در خنجی نسبت‌به ملکی پیداشد بوجود نمیآمد.باری پس‌از شکست‌در این قبیل اقدامات خنجی مریض‌و بستری شد و چون تنها بود به خانه ناصر وثوقی دوست دیرین خود رفت. ناصر وثوقی او را باکمال محبت و صمیمیت‌پذیرفت و نزدیک‌به شش‌ماه من خود در این جریان شاهد عینی بودم بعلت همسایگی جغرافیائی با ناصر وثوقی و درس فرانسه و انگلیسی که متقابلا" ما به هم میدادیم و میگرفتیم بخوبی بیاد دارم که‌کرحوم خنجی زیر کرسی افتاده بود و زارزار میگریست و التماس میکرد که ،" شما بیائید در همین اطاق به زبان فرانسه یا به زبان انگلیسی درس‌بدهید و بگیرید و من هم گوش میکنم و قول میدهم که هیچ با شما صحبت نخواهم کرد." به چنین درجه‌ای از depression عصبی رسیده بود و شاهد هستم و شهادت‌میدهم که ناصر وثوقی بالاترین فداکاری هائی که یک‌دوست برای دوست‌عزیز میتواند بکند کرد . بعد از این مدت‌دکتر خنجی دوباره فعالیت‌های تشکیلاتی اش را از سر گرفت و به حزب بازگشت اما برای انجام نقشه‌ای که متأسفانه ما از چند و چون آن بکلی غافل بودیم . فکر میکنم نقشه او در این مدت عبارت از این بود که میبایست از کلیه کسانی که در جریان این شکست جنسی و عشقی او قرار گرفته‌اند از خلیل ملکی گرفته تا ناصر وثوقی انتقام بگیرد .اوعلت‌شکستخود را در این ماجرا در یک یک این افراد و نه در آن خانم پیرشفیعی مییافت .بنابراین بازگشت او به حزب برای انتقام گرفتن ازاین

افراد بود.هیچ سند و مدرکی در این زمینه برای اثبات این قضیه وجود ندارد.من فقط بر اساس اطلاعات و شناخت و آنچه در سراسر این مدت از دوستان و نزدیکان ازجمله از نادر نادرپور از ناصر وثوقی از امیرقلی شنیده‌ام این فرضیه را خود قبول کرده‌ام که خنجی پس از بیرون آمدن از آن حالت depression عصبی تصمیم به انتقام گرفتن از عده‌ای گرفت.چرا ناصر وثوقی در میان این عده جای گرفت؟ بر من روشن نیست. بعد از آن همه مهربانی و فداکاری چه در زمینه مالی چه در زمینه عاطفی چرا میبایستی ناصر وثوقی مورد خشم و غضب و انتقام قرارگیرد ؟ یکی از سئوالات بسیار مشکل روانشناسی است ، شاید در تمام مدتی که خنجی در منزل ناصر وثوقی بسر میبرده علت شکست عشقی خود را همان میدانسته که به جای خفتن در کنار معشوق ناگزیر به خفتن در زیر کرسی ناصر وثوقی است . بهرحال علت دشمنی با وثوقی روشن نیست.اما دلائل و بهانه‌ها از این قرار است . ناصر وثوقی در عین عضویت رسمی در حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم نوعی استقلال فکری برای خود داشت.

س- معذرت میخواهم ناصر وثوقی اینکار عضو حزب نبود برای این که ناصر وثوقی قاضی بود و قضات حق عضویت در حزب را نداشتند.

ج - نه تا آن زمان در این زمینه قانونی یا قاعده‌ای وجود نداشت الان اشاره خواهم کرد که یکی از دلائلی که عرضه شد همین بود که در زمان دولت دکتر مصدق در اوائل ۱۳۳۲ بود که تصمیم گرفته شد قضات دادگستری حق عضویت در احزاب سیاسی نداشته باشند،ولی قبل از آن فکر نمیکنم در این زمینه قانون یا مقرراتی میبود.

س- بله.

ج - اما آنچه بهانه مخالفت و بعد اخراج ناصر وثوقی قرار گرفت این بود در آن تاریخ یکی از تولیدات فکری و سیاسی ملکی کتاب جالبی بود که بصورت یک سلسله مقاله در نیروی سوم روزانه چاپ شد و بعد بصورت جزوه جداگانه‌ای تحت عنوان کاپیتالیسم دولتی یا سوسیالیسم ،

س- "سوسیالیسم یا کاپیتالیسم دولتی ."

ج ـ "سوسیالیسم یا کاپیتالیسم" دولتی در این مقاله جامعه شوروی رژیم حاکم بر شوروی زیر ذره‌بین بررسی واقع بینانه قرار گرفته بود و با استفاده از مدارک واسناد روسی نشان داده شده بود که سوسیالیسم نیست کاپیتالیسم دولتی است . استدلال چنان محکم و مستدل بود که کمتر کسی میتوانست به این مقالات پاسخ بدهد . خوب به خاطر دارم در آن روزها دست‌ما در مباحثه و مناظره با توده‌ای ها در این زمینه بسیار باز بود و چنته آنها کاملاً خالی . "بسوی آینده" هم با آنکه‌بتمام مقبالات ملکی پاسخ میداد در این زمینه کوچکترین چیزی ننوشته بود .

س ـ وعده داده بودند که بعداً پاسخ داده خواهد شد .

ج ـ بله

س ـ ولی هیچوقت داده نشد .

ج ـ وعده سر خرمن بود . در همین گیرو دار کتابی بصورت‌ترجمه از طرف ناصروثوقی منتشر شد درباره اینکه آیا انقلاب اکتبر اصالتی داشته سوسیالیستی بوده یا نبوده‌و در این کتاب مطالب گوناگونی بود از جمله اینکه انقلاب سوسیالیستی طبق پیش‌بینی های مارکس و انگلس نبوده بلکه بصورت یک‌کودتا صورت گرفته و بنابراین نمیتوانسته نتایجی بهتر از آنچه هست‌بدهد . دیگر اینکه لنینیسم پدر و مادر استالینیسم است و آنچه ما بصورت انحرافات استالین تلقی میکنیم در واقع ادامه کارهائی است که لنین کرده .

س ـ این کتاب را آقای ناصر وثوقی ترجمه کرده بود .

ج ـ بله این کتاب از یک‌نویسنده انگلیسی بود که بخاطر ندارم و ایشان ترجمه کرده بود و به اسم خودش منتشر کرده بود .

س ـ خارج از حزب .

ج ـ خارج از حزب . گویا با کسی صحبت نکرده بود اما من که با ناصر وثوقی چندین سال رابطه نزدیک داشتم تعجب نمیکنم برای اینکه او برای خودش برای شخصیت خودش استقلالی قائل بود که این کار برایش‌کاملاً ساده بود ربطی به حزب ندارد

گرچه امضای او بعنوان مترجم پای کتاب هست. بهر حال انتشار این کتاب بلافاصله بهانه‌ای بدست محمد علی خنجی داد که خلیل ملکی را هشدار بدهد که ناصر وثوقی عالما" عامدا" چنین کتابی را ترجمه کرده تا وسیله‌ای بدست " بسوی آینده" بدهد برای رسوا کردن تئوری های حزب زحمتکشان ملت ایران و کوبیدن کتاب سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی . در آن دوران ملکی خواهی نخواهی و بنظر من بیشتر نخواهی تا خواهی مشغول ملاقات‌های سیاسی مختلفی بود که وقت او را بسیار میگرفت و در تمام جلسات هیئت اجرائیه نمیتوانست شرکت بکند و از برخی از کارهائی که در حزب صورت میگرفت اطلاع نداشت. به علت علاقه شدیدی که از سالیان دراز به محمد علی خنجی داشت شاید به علت ترحم و شفقتی که بعد از چند ماه غیبت و جدائی دکتر خنجی دوباره به حزب بازگشته بود و ظاهرا" با فعالیت شدید به مبارزه سیاسی ادامه میداد مجموعه این شرایط باعث شد که روایت خنجی را درباره وثوقی بپذیرد . به یک نکته دیگر هم باید اشاره بکنم و آن اینستکه تا آنجا که من میدانم علیرغم احترام بسیار زیادی که ناصر وثوقی برای خلیل ملکی داشت از نظر temperament سجایای اخلاقی با هم سازگار نبودند و این همان چیزی است که در فرانسه بعنوان ناسازگاری خوئی از آن صحبت میکنند که برخی افراد باهم نمیتوانند، یک همچین حالتی در هر دو وجود داشت. بنابراین زمینه کم و بیش مساعد بود تا خلیل ملکی روایت خنجی را بپذیرد . در همین زمان بود که دولت دکتر مصدق اعلام کرده بود یا یادآوری کرده بود ، درست بیاد ندارم ، که قضات دادگستری نمیتوانند عضویت احزاب سیاسی را بپذیرند بنابراین محمد علی خنجی به ملکی پیشنهاد میکند که ،" ما از همین ماده قانونی که از طرف دولت باز به میان آمده استفاده بکنیم و اعلام بکنیم که ناصر وثوقی چون قاضی دادگستری است نمیتواند عضو حزب زحمتکشان باشد ." روزی که این خبر در روزنامه نیروی سوم منتشر شد دود از سر کسانی که ناصر وثوقی را میشناختند مثل من برخاست ، باید بگویم اولین کاری که هر روز صبح ما انجام میدادیم رفتن به کیوسک روزنامه و خریدن روزنامه حزبی و بعد گذاشتن آن در جیب

بصورتی بود که همه عابرین بتوانند اسم روزنامه را ببینند، وقتی باز کردم ودر صفحه اول خبر اخراج وثوقی را خواندم دود از سرم برخاست و فکر میکنم بسیاری از اعضای حزب که یا در حوزه وثوقی شرکت میکردند یا در سخنرانی های ناصر وثوقی حضور داشتند از این بابت فوق العاده ناراحت و متأثر شدند. ولی تئوری خنجی را که این مأمور حزب توده در حزب زحمتکشان بوده خیلی زود پذیرفتند چون برخورد بین حزب توده و حزب زحمتکشان آنقدر در آن روزها تند و تیز بود که چنین احتمالی به آسانی مورد قبول قرار میگرفت. کسی به دنبال ثابت کردنش نمیرفت و چندین نمونه وجود داشت که کسانی آمده بودند و بعد رفته بودند در "بسوی آینده" با چاپ کردن کارت عضویت خود از حزب زحمتکشان استعفا کرده بودند و بعدها معلوم شده بود که این ها قبلاً" توده‌ای بودند و با نقشه به حزب زحمتکشان آمده بودند تا بعد بروند استعفا کنند بهمین دلیل ...

س- این کار آن روزها بین احزاب سیاسی مد بود .

ج - بله، بهمین دلیل مسئله ناصر وثوقی به آن صورتی که لازم بود مورد توجه قرار نگرفت فقط عناصری که در فعالیت‌های حزب شرکت داشتند میدانستند که یک برخورد بسیار شدیدی در هیئت اجرائیه رخ داده و سه نفر از هیئت اجرائیه رأی مخالف دادند و اخراج ناصر وثوقی با اکثریت آراء صورت گرفته و خلیل ملکی هم در آن جلسه حضور نداشت.

س- این سه نفر که رأی مخالف دادند کی ها بودند ؟

ج- یکی حسین ملک ، یکی جلال آل احمد که در همان جلسه استعفا نامه‌اش را مینویسد و میگذارد و میرود جلسه را ترک میکند و بنابراین رأی مخالف میدهد به این جریان و یکی مهندس قندهاریان بود که ناصر وثوقی را از سال ها پیش می شناخت و رسما" اعلام میکند که"این موضوع ممکن است صحیح باشد ولی چه ضرورتی دارد که با این سرعت ما در این جا درباره آن رأی گیری بکنیم . باید این را کمیسیونی تشکیل داد بررسی کرد و خود ناصر وثوقی را دعوت کرد به دفاع از خودش . یادتان هست ما

چه ضربه‌هائی خوردیم از حزب توده حالا شما همان بازی ها را." جلال آل احمد که به خنجی گفته بوده شما " بریا بازی راه انداختید درداخل حزب." بهرحال ما اطلاعاتمان در آن زمان در این حد بود و البته بعلت علاقه‌ای که به حزب داشتیم میکوشیدیم که این شایعات واخبار را منتقل نکنیم برای این که مبادا به پیشرفت حزب لطمه بزنیم وقتی من برای جلسه درس فرانسه و انگلیسی دو روز بعد از انتشار این خبر به منزل وثوقی رفتم بوسیله مستخدم خانه‌اش گفت که دیگر برای ملاقات من آمادگی ندارد و روابط ما بکلی قطع شد هر چه اصرار کردم موفق به ملاقات و گفتگو نشدم. چند نامه فرستادم همه بی جواب ماند و بعد از ۲۸ مرداد هم که ایران را ترک کردم دیگر فرصتی برای دیدار پیش نیامد. اما اطلاع دارم که ملکی بعدها به اشتباه خود پی برد و کوشش کرد که این اشتباه را جبران بکند حتی به ناصر وثوقی گفته بود که،" پای شما را میبوسم برای اینکه اشتباه بزرگی کردم." و ناصر وثوقی هرگز نپذیرفته بود و همیشه برضد ملکی آنچه از دستش میآمد انجام داد. چیزی که برای من فوق العاده عجیب بود برای این که فکر میکردم یک مرد اصولی حتی اگر مورد بی انصافی و بیعدالتی قرار بگیرد نباید از راه اصولی خود خارج شود، ولی همان انتقامجوئی که به دلائل عشقی و جنسی و عقده‌های گوناگون در خنجی وجود داشت در وثوقی بصورت دیگری تبدیل به انتقامجوئی سیاسی و تشکیلاتی نسبت به ملکی شد. در حالیکه ملکی شاید بزرگ‌ترین مسئولیت را در این جریان بعهده نداشت و طبق معمول قربانی سادگی و اعتماد خودش به دیگران شده بود. این بود داستان غم انگیز اخراج ناصر وثوقی از حزب زحمتکشان بر اثر توطئه‌ای که بنظر من بدست محمدعلی خنجی و مسعود حجازی برای متلاشی ساختن تدریجی حزب زحمتکشان و از میدان بدر کردن عناصر باشخصیت مثل وثوقی در پیش گرفته شده بود.

س- آقای دکتر پیشداد شما از رابطه حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم با اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها چه اطلاعی دارید؟ آن اعتصاب عظیمی که قبل از کودتای ۲۸ مرداد راه افتاده بود.

ج - اطلاعی که من دارم در این حد است که بعلت فقدان کادر سیاسی در حزب علاوه بر مسئولیت مطبوعاتی که سردبیری " علم و زندگی " بود ، علاوه بر فعالیتی که در چهارچوب دانشگاه تهران در سازمان های دانشجوئی و در انتشار روزنامه " دانشجویان ایران" ارگان سازمان های دانشجویان داشتم تقاضا شده بود که مسئولیت گویندگی چند حوزه را بعهده بگیرم که دوتا ازاین حوزه‌ها حوزه‌های کارگری بود،یکی از این دو حوزه حوزه کارگران کوره‌پزخانه بود .

س - پس حزب زحمتکشان ملت ایران درمیان کارگران کوره‌پزخانه اعضاء و سازمانی داشت ؟

ج - بله ولی بصورت وسیعی نه . شاید یکی از علل نفوذ این بود که یکی از اعضای حزب زحمتکشان و دوستان نزدیک ما ناصر فخار در حسابداری کوره‌پزخانه کار میکرد و او کارگران را تبلیغ کرده بود به آمدن و فعالیت‌کردن در حزب زحمتکشان . تا آنجا که من بخاطر دارم هیچیک از کارگرانی که آنجا میآمدند بخاطر آگاهی به حقوق و منافع طبقه کارگری نبود بخاطر این بود که پشت و پناهی ملجائی پیدا بکنند که اگر زورگوئی به آنها شد این پشت و پناه و این حزب یا سازمان از آنها دفاع بکنند در مسائل کاملا" پیش پا افتاده و روزمره،درباره اینکه طبقه کارگر باید از آن وضع ناهنجار خارج بشود و قانون کار مترقی بتصویب برسد نه کوچکترین اطلاعی داشتند نه حتی و شاید به همین دلیل تقاضائی . حوزه‌ها فوق العاده سخت بود برای اداره کردن برای اینکه بیشتر به حوادث ووقایع عشق و علاقه داشتند تا به تحلیل و باید گفت که ما هم امثال من هم کوچکترین آمادگی و تعلیم و تربیتی برای اداره حوزه کارگری نداشتیم بعلت این شاید من به این دشواری ها اشاره میکنم . باری وقتی کارگران توده‌ای کوره‌پزخانه بدستور حزب توده برای چوب لای چرخ فعالیت دولت ملی گذاشتن دست به اعتصاب زدند آن عده از اعضاء کارگر کوره‌پزخانه که در حزب زحمتکشان بودند نیز به اعتصاب پیوستند چه خودشان و چه کارگران دیگری که به این ها علاقه و اعتماد داشتند،بنابراین اعتصاب را توده‌ای ها علم کرده بودند ولی رفقای کارگر ما ناگزیر از این اعتصاب پشتیبانی کرده بودند و امیدشان این بود که از طریق حزب

ما موفق بشویم این اعتصاب را بنفع آنها و بدست آنها و بابتکار آنها برطرف کنیم خواست‌های کارگران را پاسخ مثبت‌دهیم تا آنها بتوانند در میان کارگران کوره‌پز خانه‌ها

س - تبلیغ کنند برای حزب .

ج - تبلیغ کنند و نفوذ بیشتری پیدا بکنند و بهمین جهت همان روز اعلام اعتصاب مراجعه کردند که"فورا" شما اقدام بکنید بفرمائید این تقاضاهاست ." و یک هیئتی برای تماس‌گرفتن با دولت تعیین شد و مأمور ارتباط با نخست‌وزیری در این زمینه صحبت‌کرد و جفتند که این مربوط به نخست‌وزیری نیست‌بایستی به وزارت‌کار مراجعه کنیم . آن هیئت‌به وزارت‌کار مراجعه کرد برای ملاقات با دکتر عالمی اگر اشتباه نکنم .

س - بله، بله. ایشان وزیر کار بودند .

ج - ایشان وزیر کار بودند و گفتند ،" این مربوط به معاون من است ." برای اولین بار این هیئت‌که من هم بعلت گویندگی حوزه کارگران در آن شرکت‌داشتم و با علاقه و اشتیاق با شخصی بنام شاپور بختیار روبرو شدم که بسیار مؤدبانه این هیئت را پذیرفت‌و گفت ،" من باید در این زمینه با مقامات‌مسئول و دولت صحبت‌بکنم و قبل از تماس گرفتن نمیتوانم در این زمینه اخذ تصمیم بکنم ."

س - شما چه میخواستید از دکتر شاپور بختیار در آن ملاقات؟

ج - ما چیزی نمیخواستیم کارگران چیزهائی که میخواستند کاملا"...

س - منظورم همان بود کارگران .

ج - مشروع بود .

س - بیاد میآورید چه‌ها بود ؟

ج - یکی حقوقشان بود ، اگر اشتباه نکنم ۱۲۰ تومان حقوقشان بود میخواستند ۱۵۰ تومان باشد در مقابل ۱۲ ساعت کار در روز و شش‌روز در هفته و در بدترین شرایط ممکن یعنی جلوی کوره‌ها بدون کوچکترین دوش‌و حمام و هیچگونه... چندین تقاضا

بود که مهمترینش افزایش‌حقوق بود بعد کاهش‌ساعات‌کار بود نصب‌کردن دوش‌برای شستشو بود و ایجاد روابطی که سرکارگر نتواند کتک‌بزند کارگران را چیزهائی که ما برایمان کاملا" قرون وسطائی بود و از آن دفاع میکردیم .
س- شما برای دکتر بختیار توضیح دادید در آن موقع که تمایل و وابستگی سیاسی این سازمان صنفی چیست، آن موقع که رفتید پیششان ؟
ج - آن موقع ما حتی پرونده‌ای تشکیل دادیم که تحلیلی شده بود از علل اعتصاب و اشاره شده بود که این اعتصاب علل سیاسی دارد بدست‌توده‌ایها صورت‌گرفته ولی اکثریت‌کارگران اطلاع ندارند که بدست‌توده‌ای ها صورت‌گرفته وبرایشان مهم نیست بدست‌هر کس‌صورت‌گرفته باشد چون زله شده‌اند دنبال او میروند.
س- شما این را توضیح داده بودید ؟
ج - بله بتفصیل ، و ما درداخل‌اینها دوستانی داریم و این دوستان ما علاقه دارند و عقیده دارند که حتما" دولت‌باید این کار را بکند و اگر نکند اعتصاب دامنه پیدا خواهد کرد، نمیدانم، شلوغ خواهد شد . اگر دولت‌این کار را از طریق آنها بکند از طریق کارگران ملی و طرفدار مصدق بکند،
س- اتفاقا" منظورم همین بود.
ج - بله
س- شما تمایل سیاسی این گروه از کارگران را که رفته بودند پیش‌آقای دکتر بختیار برای ایشان توضیح داده بودید؟
ج - بله و شاید اشتباه ما یا تصمیم ایشان هم در رابطه با همین توضیح بود البته آن زمان ما با معاون وزارت‌کار که نخست‌وزیرش مصدق‌است صحبت‌میکردیم ،
س- بله، بله.
ج - و فکر نمیکردیم که ایشان تصمیم بگیرد به کاری که به ضرر دولت‌باشد چون بعقیده من چنانکه خواهم گفت‌تصمیم ایشان صد در صد در جهت‌تأئید توده‌ایها و تضعیف جناح کارگران ملی بود . گفت،" شما چند روز فرصت بدهید ." گفتیم ،" نمیشود، این

کارگران کارگرانی هستند که روزانه مزد میگیرند اگر دو روز سه روز به آنها مزدنرسد نمیتوانند بنابراین باید در عرض بیست و چهارساعت." گفت،" بسیار خوب پس شما فردا بیائید." فردا که مراجعه کردیم گفتند که،" ایشان برای انجام کارهائی نیست و پس فردا مراجعه بکنید." بهرحال چندین روز ما را سردوانید تا بالاخره گفت،" من با وزیر کار با دکتر مصدق صحبت کردم و هر دو هیئت وزراء "، دروغ پشت دروغ ،"همه گفتند که ما بهیچوجه نمیتوانیم به این خواست‌ها جواب مثبت بدهیم به دو دلیل، یکی اینکه امکانات مالی نداریم صندوق دولت خالیست. دوم اینکه اگر به چنین تقاضاهائی پاسخ مثبت بدهیم این جریان اعتصابی در تمام مؤسسات خصوصی و دولتی و اداره‌جات تکرار خواهد شد. بمحض اینکه کارگران دخانیات اطلاع پیدا بکنند که با یک اعتصاب میشود به نان و نوائی رسید آن وقت... و دولت نمیتواند با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم بکند." این استدلال کاملا" دور از واقعیت نبود ولی موضع گیری ما هم در دفاع از کارگران کوره‌پزخانه‌ها که دربدترین شرایط ممکن کار میکردند قابل مطالعه بود و دولت میتوانست یک compromis یک راه حل میانه پیدا بکند و جواب رد ندهد، بخصوص که بعد از اینکه آقای شاپور بختیار به ما اطمینان داد که "دولت هیچگونه اقدامی نمیتواند بکند و شما بگوئید و دکتر مصدق گفت که هر کس طرفدار من است میرود سر کارش و با دولت درنمی افتد برای اینکه تضعیف دولت خدمت به استعمار است. شما به رفقایتان همین را بگوئید." گفتیم،" نمیشود رفقا نمیتوانند این کار را بکنند اینها در اقلیت هستند آنجا اگر این کار را بکنند تمام کارگرانی که هنوز موضع گیری سیاسی نکردند به سوی دسته‌ای خواهند رفت که برایشان چیزی بیاورد از این کوشش‌ها و ملاقات‌ها." گفتند،" نخیر این موضع ماست و یک سانتیمتر ما حاضر نیستیم جلو یا عقب برویم." بعد از این که ما رفقای حزبی را دعوت کردیم و با اصرار و پس از چندین ساعت مجاب کردیم که هیچ راهی برای قبول درخواست‌های آنها وجود ندارد و باید اول مبارزه با استعمار بپایان برسد بعد به این کارها برسیم و آنها بما گفتند "ما نمیتوانیم این کار را از پیش ببریم ، ما میرویم عضو

حزب هستیم و انضباط تشکیلاتی شما میگوئید باید این کار را بکنید ، مسئول تشکیلات هم آنجا نشسته دستور میدهد ولی آنها حرف ما را گوش نمیکنند." گفتیم ،"ما جز این چاره‌ای نداریم دولت هم قرص و محکم است." (۲) دوستان کارگر ما رفتند و کار خود را از سر گرفتند ۴۸ ساعت بعد همین آقای شاپور بختیار بعنوان معاون وزیر کار درخواست‌های توده‌ای ها را که اعتصاب را آغاز کرده بودند پذیرفت و این اعتصاب به نفع حزب توده و بعنوان یک افتخار سیاسی بزرگ تلقی شد و بعنوان یک شکست نهضت ملی بود.

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۳ مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۷

نه بعنوان شکست نهضت ملی در محافل کارگری ، گفتن ندارد که پس از این شکست ما آن عده محدودی کارگر کوره‌پزخانه که داشتیم از دست دادیم . این داستان اعتصاب کارگران کوره‌پز خانه بود که شرح این اعتصاب در همان زمان در روزنامه نیروی سوم منتشر شده است ،

س - بله

ج - بدون جزئیاتی که در رابطه با ملاقاتهائی که ما با معاون وزارت‌کار داشتیم .

س - این کار دکتر شاپور بختیار کمک بزرگی کرد به آن تظاهرات عظیم حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که برگزار شد در تیرماه ۱۳۳۲ . یادتان هست‌که حزب توده

ج - بله

س - میتینگ بسیار عظیمی داد ؟

ج - بله آن که بخوبی بخاطر دارم شاید در آن باره بصورت‌دیگری هم صحبت‌بکنیم این که در آن تأثیر داشت طبیعی است ولی بطور کلی در تضعیف دولت مصدق در تضعیف احزاب ملی تأثیر داشت .

س - یک موضوع دیگری که من میخواستم از شما سئوال بکنم راجع به کمک مالی ای بود که به حزب زحمتکشان ملت‌ایران - نیروی سوم شده بود ، شما از این جریان اطلاعی دارید؟

ج - نه من ...

س - یک اشاره مختصری هم راجع به این موضوع در کتاب خاطرات‌سیاسی خلیل ملکی آقای همایون کاتوزیان کردند .

ج - نه من راجع به امور مالی اطلاع ندارم چون سردبیر "علم وزندگی" بودم بعد از جدائی از دکتر بقائی میدانم که از نظر مالی مشکلات یکی دوتا نبود و اگر کمک های قابل ملاحظه‌ای به حزب شده بود لابد سهم "علم و زندگی" هم پرداخت میشد درحالیکه من با تماس‌های خانوادگی و دوستان موفق میشدم که مخارج "علم و زندگی" را تأمین بکنم که خوشبختانه بعلت بالا رفتن تیراژ روی پای خود میایستاد و میتوانست دخل و خرجش را متعادل بکند. شایعاتی درباره کمک های مالی به حزب زحمتکشان ملت ایران بود من اطلاع دقیق ندارم سالها بعد از یکی از فعالان بازار تهران شنیدم‌وبرای اینکه اسم او را پنهان نکنم از قاسم لباسچی شنیدم که در همان زمان پس از تردیدی که بعد از جدائی از دکتر بقائی پیدا شده بود و این تردید سه چهارماه بعد که مواضع بقائی روشن شد از میان رفت از بازار کمکی به حزب زحمتکشان میشد، قبلاً" هم میشده به حزب زحمتکشانی که با بقائی همکاری میکرده.

س - بله، بله.

ج - ولی از منابع دیگر کمک مالی من شخصاً" اطلاعی ندارم.

س - آقای دکتر پیشداد بطور کلی موضع حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم در رابطه با دولت دکتر مصدق در آن ماههای آخر حکومت مصدق چگونه بود؟

ج - موضع تقریباً" همان بود که قبلاً" هم صحبت کردیم یعنی

س - طرفداری بی قید و شرط؟

ج - طرفداری ضمن انتقاد ولی نه مخالفت. یادم هست که مقاله بسیار بسیار مهم و جالبی ملکی نوشته بود در مقابل مقاله‌ای که یکی از دوستان دیگر در همین زمینه سیاست داخلی دکتر مصدق چاپ کرده بود. مقاله‌ای که آن دوست نوشته بود اینستکه " دکتر مصدق اشتباه میکند باید اشتباهات خودش را اصلاح بکند باید چنین و چنان بکند." استدلال ملکی این بود که "از سیاست داخلی دکتر مصدق میتوان انتقاد کرد با آن نباید مخالفت کرد." این منظورش این بود که درحال حاضر دکتر مصدق سیاستی دارد قابل انتقاد ولی این انتقاد نباید تبدیل به مخالفت بشود چون

مخالفت مترادف با تضعیف دولت مصدق است و تضعیف دولت مصدق خدمت به استعمار است .
با چنین استدلالی موضع گیری حزب مشخص میشد که دل ما از دست دولت دکتر مصدق پر از خون است ولی تا جهنم بدنبال او خواهیم رفت .

س - آیا شما خطر شکست را احساس میکردید؟

ج - خطر شکست در سرمقاله شماره هفتم "علم و زندگی" بصورت خیلی صریح و جدی البته با نثر خاص ملکی که برای همه قابل دریافت و فهم نبود کاملا" بیان شده بود . من فکر میکنم یکی از اولین کسانی که بطور صریح شکست دولت مصدق را پیش بینی میکرد ملکی بود ولی میگفت ،" ما نبایستی با مخالفت با دولت مصدق این شکست را تسریع بکنیم و ما اگر میتوانیم باید کاری بکنیم که چنین شکستی پیش نیاید ." و کاری که ما میتوانستیم بکنیم بصورت انتقاد بود بصورت ملاقاتهائی که ملکی با مصدق داشت و برخوردهائی بود که گاهی اوقات بین آنها پیش میآمد که ملکی از لحاظ اخلاقی گزارش دقیق و منظمی نمیداد ولی گاهی اوقات نمیتوانست از بیان برخی نکات خودداری کند .مثلا" در اردیبهشت ۱۳۳۲ خوب بخاطر دارم شنبه شبی را که ما حوزه داشتیم و گوینده حوزه ما ملکی بود و معمولا" میدانستیم که اول میرود پیش دکتر مصدق و از ساعت هشت حوزه رسمیت پیدا میکند معذالک ما از ساعت شش شروع میکردیم به رفتن چون خانه ملکی در واقع حوزه ما بود و آنجا بسیاری از کارها را انجام میدادیم . در شبی که مورد اشاره من است در اردیبهشت ۱۳۳۲ ساعت هشت شد هشت و نیم شد نه شد و ملکی نیامد ،یادم هست که کمال قائمی گویندگی حوزه را بعهده گرفت و شروع کرد به تفسیر اخبار و ساعت از ده گذشته بود که ملکی با یک حالت عبوس و اخمو وارد شد و رفت یک گوشه اطاق نشست . کمال قائمی گفت ، " آقای ملکی در غیاب شما من به خود اجازه دادم که گویندگی حوزه را بعهده بگیرم و راجع به این مسائل صحبت شد حالا که شما تشریف آوردید شما خودتان ادامه بدهید ." گفت ،" نخیر شما ها بفرمائید من گوش میکنم ." بعد از نیم ساعت دوباره از آقای ملکی سئوال شد که شما از آن گلستان که بودید ما را چه ارمغان

آوردید؟ اشاره‌ای بود به این که "شما پیش پدر بزرگوار دکتر مصدق بودید ." باکمال عصبانیت گفت ،" هیچ ، نمیتوانستم برای شما ارمغان بیاورم حتی یک برگ گل برای شما نتوانستم بیاورم ." به او گفتیم..."اینجا فکر میکنم کنترل را از دست میداد بهمین جهت من هیچوقت عقیده نداشتم که ملکی یک دیپلمات خوب بود . مرد بسیار دانشمند و عمیق و بافهم و معلومات بود ولی دیپلمات نبود بعلت همین از جا دررفتن این نکته را گفت و من از این بابت خیلی خوشوقتم که "حتی یک برگ گل نتوانستم برای شما بیاورم . من به ایشان میگویم ،اصلا" زبان همدیگر را نمی فهمیم من به ایشان میگویم اگر شما این کارها را ادامه بدهید چنین و چنان خواهد شد ، در سیاست اشتباه معادل با خیانت است . بجای اینکه ایشان جواب مرا بدهند شروع میکنند به گریه کردن و میگویند ، من در تمام عمرم به این مملکت خدمت کردم چطور شما میگوئید من خیانت کرده‌ام ؟ من هم شروع میکنم به گریه کردن چون در مقابل او چکار میشود کرد ؟ به او میگویم آقای دکتر مصدق من کی گفتم شما خیانت کردید ؟ گفتم اشتباه در سیاست مترادف است با خیانت چون نتیجه آن یکی است چرا شما به حرف من خوب گوش نمیدهید ؟" این یکی از خاطراتی بود که در این حوزه حزبی بعد از یک ملاقات تند و تیز که بین ملکی و مصدق رخ داده بود بصورت یک قصه قصه تلخ و قصه‌ای پر از غصه شنیدم . پیدا بود که در ماههای آخر ملکی هر روز بر این نکته وقوف و آگاهی بیشتری پیدا میکرد که کار از کار گذشته و دولت مصدق محکوم به سقوط است و خودش با شیوه و روالی که پیش گرفته مقدمات سقوط خودش را فراهم کرده و کوشش دشمنان به هر صورت که باشد این دولت رفتنی است و نمیتواند خودش را حفظ بکند و موفق بشود .

س: پریروز با آقای حاج سید جوادی که صحبت میکردم مصاحبه میکردم ایشان یک مطلبی را به من گفتند که البته اول گذاشتند که ضبط صوت را خاموش کنم به خودمن گفتند ولی در ضبط صوت نگفتند که ثبت بشود و باقی بماند . به من گفتند که آن ماههای آخر یک بار آقای ملکی به دیدار دکتر مصدق میرود که با او صحبت بکنند

مدت‌ها منتظر میشود و او را مصدق نمی پذیرد و بعد از مدت‌ها انتظار دکتر سنجابی که میآید بیرون خلیل ملکی این مطالب را به دکتر سنجابی اظهار میکند که به او بگوید و به او اطلاع بدهد که یک کودتائی در شرف تکوین است علیه دکتر مصدق و میگفت وقتی که بعدها بعد از مراجعه به ملکی آقای حاج سید جوادی میگفت وقتی که رفته بود پیش ملکی ملکی عصبانی شده بود گفته بود که ،" عکس این پدر سوخته را من میخواهم بگذارم پائین برای این که رفتم به او بگویم که این جریانات به این شکل است و یک کودتا در شرف تکوین است مرا نپذیرفته ." آیا شما از این موضوع اطلاعی دارید ؟

ج ـ از موضوع عکس اطلاع دارم از ملاقات و اینکه دکتر مصدق او را نپذیرفته اطلاع ندارم . ولی من هم زیاد راضی نیستم که این آخرین قضاوت ملکی را در سال ۱۳۳۲ درباره مصدق رواج بدهم منتشر کنم ، بنابراین اینجا که صحبت از خاطرات است

س ـ بله

ج ـ بدان اشاره میکنم ولی تاکنون در هیچ مجلسی حتی دوستانه به این مطلب اشاره نکردم . این را ملکی به من هم گفت ، البته اصطلاحی که او در این رابطه با من بکار برد اصطلاح توهین آمیزی نبود بسیار خسته بود بعد از میتینگ ،که باید درباره آن هم صحبت کنیم، اولین سالگرد قیام سی ام تیر در آن سالی که،

س ـ بله، بله.

ج ـ بلافاصله بعد از این میتینگ بود فوق العاده خسته بود بیش از ظرفیتش کار میکرد و به اصطلاح معروف اتومبیلش به روغن سوزی افتاده بود . معذالک من منتظر سرمقاله بودم ، اداره "علم و زندگی" به این ترتیب بود که تمام مقالات را من تهیه میکردم با هزار زحمت نویسنده کم بود و تقاضا و توقع من زیاد هر کسی را نمیخواستم از او مقاله بگیرم ودر این زمینه کلي دوستان را از خود رنجاندم چون کسانی بودند که پیش از آنکه من مسئولیت سردبیری"علم و زندگی"را بپذیرم با "علم و زندگی" همکاری قلمي داشتم و وقتی من این مسئولیت را پذیرفتم از آنها هم تقاضای مقاله

نکردم طبعاً" ناراحت شدند ، یکی از آنها مهندس قندهاریان بود که من عقیده داشتم و دارم که مقالات او ارزش نه علمی نه سیاسی داشت و با دقت و حوصله و مطالعه زیاد نوشته نمیشد . بهرحال ممکن است مربوط به اختلاف سلیقه باشد . یادم هست در اوائل مرداد رفته بودم پیش ملکی برای گرفتن سرمقاله چون سایر مقالات همه آماده می شد و حتی حروفچینی میشد آخرین مقاله سرمقاله‌ای بودکه ملکی بایستی تهیه بکند و او از این بابت همیشه عقب بود و خیلی ناراحت بود برای اینکه "علم و زندگی"روز به روز جاذبه بیشتری پیدا میکرد و به گوش میرسید و مایل بود که او هم شرکت بیشتری داشته باشد معذالک آخرین کسی بود که سرمقاله‌اش را میداد. یادم هست اوائل مرداد ۳۲ بود و ما هم شنیده بودیم و کم و بیش باور میکردیم که بزودی کودتائی خواهد شد منتهی شکلش را و تاریخش را به درستی نمیدانستیم،و دیدم خیلی خسته است و پرسیدم،"آقای ملکی حالتان چطور است؟" گفت،" به یک معنی امروز بهتر است چون عکس آن پیر مرد را از روی طاقچه برداشتم ." من خیال کردم مشروب خورده و تصور نمیکردم یک همچین حرفی بزند کسی که همیشه با یک احترام و علاقه خاصی بخصوص در مقابل ما جوان ها از مصدق صحبت میکرد پیدا بود که کلافه شده بود . نمیدانم فکر نمیکنم علت این سرخوردگی و قطع امید مثلاً" نپذیرفتن او در یک جلسه ملاقات باشد . ملکی مردی بسیار اصولی بود همه چیز را حتی تمام زندگی اش را حاضر بود برای پیشبرد هدف اجتماعی سیاسی‌اش فدا بکند . او مردی نبود که کینه توز و انتقامجو باشد من فکر میکنم که سرخوردگی او قطع امید او از مصدق بالاتر و خیلی مهمتر از مسائل روابط شخصی بود.

س- منظور آقای حاج سید جوادی هم این نبود که ملکی این حرف را زده فقط بخاطر این که نپذیرفتنش اینها، میگفت،" این حرف را زده بخاطر این که با نپذیرفتنش فرصت این را پیدا نکرد که باز هم به دکتر مصدق گوشزد بکند و به او هشدار بدهد و از این که دکتر مصدق به هشدارهای او توجهی نکرده این عصبانیت در او ایجاد شده بوده نه بخاطر صرف نپذیرفتن .

ج- بنظر من این عصبانیت نبود آنچه من در او دیدم در همان روزی که برای گرفتن سرمقاله رفته بودم این بود که دیگر اعتقاد نسبت به مصدق نداشت و تشخیص داده بود

که این مرد مرد آن مبارزه نیست و این البته مثل یک کوهی برسرش فرود آمده بود و به این دلیل عکس مصدق را از طاقچه برداشته بود ولی همین مرد بعد از چند سال وقتی مصدق در قلعه احمدآباد محبوس میشود وقتی میخواهد ایران را ترک بکند به یک نفر گزارش میدهد به مصدق است و با همان اصطلاح " پدر بزرگوار ملت ایران" را بکار میبرد . بنابراین شاید بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با این که به زندان افتادو میبایستی اگر مرد کینه‌توز و انتقامجوئی باشد تمام این شکست‌ها را مسئولیتش را متوجه دکتر مصدق بکند و دکتر مصدق را بکوبد ، هرگز چنین چیزی نیست . انتقاد اصولی و دقیق از علل شکست نهضت ملی ایران میکند ولی موقعی که جبهه ملی دوم بوجود میآید کوشش میکند برای شرکت در جبهه ملی دوم . موقعی که جبهه ملی دوم اشتباهاتی میکند گزارش میدهد به دکتر مصدق .

س- میرسیم به آنجا آقای پیشداد.

ج - و دکتر مصدق را مجبور میکند به دخالت در امور جبهه ملی دوم . میخواهم بگویم آن عصبانیت خیلی بیشتر از عصبانیت بود .

س- بله میرسیم به آنجا . نظر حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم درباره رفراندوم چه بود ؟

ج - در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد یکی اینکه ملکی با تعطیل مجلس سخت مخالف بود و لابد میدانید که از طرف احزاب ملی پیشنهادی شد برای رفتن بطور رسمی چون تمام این اعضاء روابط خصوصی با مصدق داشتند ولی قرار میشود به هیئت اجتماع بعنوان نمایندگان احزاب ملی به مصدق مراجعه کنند گویا از حزب ایران به احتمال قریب به یقین فکر نمیکنم اشتباه بکنم ، دکتر سنجابی نماینده میشود ، از حزب ملت ایران داریوش فروهر و از حزب زحمتکشان ملت ایران خلیل ملکی . و خلیل ملکی به آنها قبلا" میگوید به داریوش فروهر و دکتر سنجابی که ،" من عقیده‌ام اینست ولی آنجا که رفتیم من صحبت نمیکنم شما صحبت‌کنید ." قرار ومدارشان را میگذارند و سنجابی هم داریوش فروهر را شیر میکند که ،" بله شما به او بگوئید فلان و این

حرف‌ها شما آنجا صحبت‌کنید ." داریوش فروهر هم که از خدا خواسته که در حضور خلیل ملکی و دکتر سنجابی او ...

س - با دکتر مصدق صحبت‌کنند.

ج - بلندگوی احزاب ملی باشد . ولی وقتی میروند آنجا می نشینند و این را خلیل ملکی تعریف میکرد هم با یک حالت عیب جوئی وخرده‌گیری هم با نوعی شادی کودکانه که بالاخره او تشخیص داد که کسی که باید صحبت بکند کیست . میگوید که ،" وقتی رفتیم و پیش دکتر مصدق نشستیم و خوش و بش مقدماتی بپایان رسید آقای دکتر سنجابی شروع کرد به صحبت کردن حالا داریوش فروهر هم همینطور دهانش باز است که کی نوبت سخنرانی ایشان خواهد رسید و گفت که "بله ما بعنوان نمایندگان احزاب ملی آمده‌ایم درباره تعطیل مجلس و رفراندوم با شما صحبت‌بکنیم و از آقای خلیل ملکی تقاضا کردیم که دلائل ما را مبنی بر مخالفت با این کار به اطلاع شما برسانند." ؛ خلیل ملکی هم بدون این که کوچکترین اعتراضی بکندکه نه آقا قرار نبود،آقای داریوش فروهر صحبت بکند اینها . شروع میکنند به برشمردن برهان ها و استدلالهائی که برای این کار وجود دارد. از جمله این که"آقای دکتر مصدق شما همیشه خودتان با دوره فترت مخالف بودید یادتان هست در آن دوره چه گفتید؟در آن دوره چه گفتید ؟ و چرا میخواهید خودتان فترت بوجود آورید ؟"گویا آن اصطلاحی که ما از ملکی چند بار شنیدیم و دیگران هم نقل کردند و یکی از نقل کنندگان خود دکتر سنجابی بوده ،بنابراین اطمینان میتوان داشت‌که خلیل ملکی اختراع نکرده در همین جلسه رخ داده که "آقای دکتر مصدق این کاری که میکنید اشتباه است و ما یقین داریم با این استدلالهائی که کردیم که این به ضرر نهضت‌ملی ایران است و این نهضت‌ملی ایران را به بن بست‌خواهد کشیدوبه دشمنان بهترین فرصت‌را خواهد داد که نهضت‌ملی را به شرکت‌بکشانند، اما علیرغم این نظریاتی که گفتیم ما احزاب ملی ایران ما ، من بعنوان حزب زحمتکشان ملت‌ایران میتوانم در این قسمت‌بگویم تا جهنم هم به دنبال شما خواهیم آمد." ایشان هم گوش میکنند میگوید ،" دیگر حرفی ندارید ؟" بعد این ها از هم جدا میشوند کوچکترین

دیالوگ گفتگو و تبادل نظر با نمایندگان احزاب ملی درگیر نمیشود ایشان تصمیمش را گرفته با مشاورانش هم صحبت کرده که دکتر صدیقی در رأس آنها بوده که مجلس را تعطیل بکنند رفراندوم بکنند . همین خلیل ملکی که از نظر اصولی و سیاسی با اصل رفراندوم مخالف است وقتی دولت مصدق تصمیم گرفت رفراندوم را انجام بدهد تمام حزب را بسیج کرد برای شرکت فعال در رفراندوم و برای اینکه این رفراندوم به بهترین صورت ممکن انجام بگیرد .

س - وقتی که کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت حزب زحمتکشان ملت ایران عکس العملش نسبت به این کودتا چه بود ؟

ج - محکوم کردن و شرکت وسیع در میتینگی که روز بعد یعنی ۲۶ مرداد در میدان بهارستان صورت گرفت که مرحوم حسین فاطمی نطق آتشینی کرد که آن روز برای ما قابل فهم نبود که این چرا با این شدت و حدت به دربار و شاه و خانواده حمله میکند بعدها فهمیدیم به علت بلائی بود که بر سر زنش در جلوی خودش آورده بودند و نطق غرائی که دکتر شایگان کرد که، " شاه رفت و میبایستی دیگر در فکر نظام آینده بود ما شروع کردیم بصورت خیلی خودجوشانه بدون اینکه از رهبری حزب تصمیمی گرفته شده باشد و ابلاغ شده باشد ولی فکر میکنم در این زمینه از همه داغ تر و فعال تر جناح خنجی و مسعود حجازی بود و بدون اطلاع مسئولان تشکیلاتی شاید این به ما تبلیغ شده بود ، بهرحال ما از همان روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ برای این که از حزب توده عقب نیفتیم از یک طرف تبدیل شدیم به هواداران دو آتشه جمهوری و شعار حزب شد جمهوری و از طرف دیگر تبدیل شدیم به پائین کشانندگان آنچه بصورت مجسمه شاه در تهران وشهرستانها وجود داشت و من بخاطر دارم که چندین مجسمه در همان روز و روز بعد در حیاط باشگاه حزب جمع شده بود .

س - شب ۲۷ مرداد از طرف حزب بتمام اعضای حزب دستور داده شده بود که در روز ۲۸ مرداد به خیابان ها برای تظاهرات و طرفداری از دولت دکتر مصدق نیایند شما از کم و کیف این دستور اطلاعی دارید ؟

ج - بله.
س - و میدانید این دستور از کجا صادر شده ؟
ج - دستور از دولت به احزاب ملی داده شده بود چون از همان روز ۲۶ مرداد تظاهراتی در خیابان ها صورت میگرفت که گروه‌های مختلف از حزب توده گرفته تا گروه‌های وابسته به زاهدی در این تظاهرات خیابانی که بیشتر شبیه به هرج و مرج و اغتشاش بود شرکت میکردند و روز یکشنبه و دوشنبه این حالت هرج و مرج و آنارشی وجودداشت بقدار زیادی دزدی شد چندین مغازه در تهران مورد هجوم قرار گرفت و برخلاف سی تیر که یک هفته نیروی انتظامی اصلاً" درخیابان ها نبودند و مردم اداره میکردند بدون اینکه کمترین دزدی و جنایتی صورت بگیرد برعکس در ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ اغتشاشات قابل ملاحظه‌ای درتهران و شهرستان های بزرگ رخ داد. روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد هیئت دولت جلسه تشکیل داد و یکی از تصمیمات این بود که به احزاب ملی دستور دادند که، "از شرکت در تظاهرات خیابانی خودداری کنید چون دولت تصمیم گرفت که این تظاهرات را سرکوب کند." بهیچوجه سختی از ۲۸ مرداد و کودتا و تظاهرات به سود دولت ملی در میان نبود اخطار شده بود که دشمنان نهضت ملی با ایجاد اغتشاش و هرج و مرج میخواهند به دولت ملی لطمه بزنند و ثابت بکنند که رفتن شاه ازایران در واقع باعث این اغتشاشات شده است و به احتمال قوی علاوه بر حزب توده که سنگ تمام در ایجاد هرج و مرج گذاشت وشاید تصمیم داشت که وقتی این هرج ومرج به اوج خود رسید از سازمان نظامی خود برای کودتائی با توافق روس‌ها استفاده کند به احتمال قریب به یقین عناصر وابسته به آیت‌اله بهبهانی، کاشانی، بقائی، دربار، مرتجعین زمین داران بزرگ دراین اغتشاشات شرکت داشتند و تصمیم دولت به یک معنی قابل فهم بود که هواداران دولت اگر درخیابان‌ها نباشند دولت میتواند تشخیص بدهد که دیگران از دشمنان دولت ملی هستند پس میتواند آنها را متفرق کند و سرکوب سازد.
س - پس چرا نکرد آقا؟
ج - امکانات کافی نداشت بعلت اینکه گوش نکرده بود هشدارهای ملکی را و گسارد

نهضت ملی را تشکیل نداده بود و در داخل نیروهای انتظامی هم بسیاری از عناصر دشمن حضور داشتند و من باید اعتراف بکنم که هیچ یک از هواداران پروپاقرص نهضت ملی در آغاز ایجاد این نهضت آن حرارت و شور و شوق را دردفاع از نهضت ملی دیگر نداشتند . اگر در سی تیر ما حاضر بودیم که جان خود را برای بازگرداندن مصدق به حکومت به ثمن بخس بفروشیم یعنی به آسانی

س- همچنین در ۹ اسفند .

ج - از دست بدهیم و همچنین در نهم اسفند و هنوز در نهم اسفند در ۲۸ مرداد بخصوص که هیچگونه تشویقی برای چنین تظاهرات و دفاعی از دولت ملی نشده بود این چنین شور و شوقی در توده مردم وجود نداشت .منظورم در فعالان سیاسی نیست چون ما میدانستیم که دولت ملی دکتر مصدق اشتباه میکند نمیخواهد شکست بخورد ولی مردم قطع امید کرده بودند و شاید یکی از دلائل انصراف مصدق از دعوت مردم به تظاهرات همین بود شاید اطلاعات موثق تری نسبت به اطلاعات ما داشت که اگر سی تیر دیگری بوجود بیاید این بار دشمنان خونریزی بزرگی براه خواهند انداخت و ایشان تصمیم گرفته بود که دیگر به پای چنین خونریزی نرود چون سیاستش به بن بست کشیده بود و گویا درهمان روز ۲۷ مرداد بطور خیلی رسمی هندرسون سفیر کبیر آمریکا در ایران نامه‌ای از ریاست جمهوری آمریکا به مصدق داده بود که ،" دولت من از این پس دیگر دولت شما را به رسمیت نمی شناسد ." این هم در تصمیم مصدق بی تأثیری نباید بوده باشد . بهرحال ما فعالان حزبی گرچه دستور داده شده بود که در تظاهرات شرکت نکنیم ولی در باشگاه حزب جمع شدیم و تمام صبح چهارشنبه در حالت انتظار و تلفن به نخست‌وزیری میگذشت و من یکی از کسانی بودم که نزدیک به تلفن بودم که فورا " تکلیف ما از طرف نخست‌وزیری که دستور سکوت داده بود روشن بشود تا در حدود ساعت یازده اولین تظاهرات خیابانی به گوش ما رسید که عده‌ای رسیدند "جاوید شاه" میگویند و ما دوباره تلفن کردیم و سئوال که ،" چه باید کرد؟" که گفتند "هیئت دولت تشکیل شده و مذاکرات میکنند و شما منتظر باشید

ما خودمان تلفن خواهیم کرد." که تلفن نشد و چندین بار از طرف مسئولان تشکیلات تهران تلفن شد پاسخ صریحی داده نشد و ساعت پنج ما متوجه شدیم که بسیاری از جاها اشغال شده از جمله رادیو و بعد هم اطلاع دادند که ،" باید هر چه زودتر آرشیو را تا آن چه میتوانید بدست بیاورید از حزب جمع و جورکنید و بیرون ببرید که دارند باشگاههای احزاب ملی را اشغال میکنند."ومدتی طول نکشید و فکر نمیکنم دوستان موفق شده باشند مدارک واسناد را

س- نخیر برای اینکه ...

ج - بیرون برده باشند و من خودم...

س- باشگاه حزب را آتش زدنددر حدود ساعت دو بعد از ظهر

ج - دیرتر از دو بعد از ظهر .

س- من خودم آنجا بودم موقعی که آتش میزدند من نگاه میکردم .

ج - بهر حال من بخاطر دارم که دفتر "علم و زندگی" طبقه بالا بود و فرصت این که من بروم و مثلا" مقالات چاپ نشده یا پرونده‌های مختلف را بیرون بیاورم باقی نبود گفتند که ،" فورا" بروید بیرون که ریختند ." و بعد هم آتش زدند.

س- بله و مقاومت کوتاهی شد ولی بخاطر حمایتی که نظامی ها و پلیس میکرد از مهاجمین دفتر حزب به آتش کشیده شد . تنها کسانی که آنجا آمدند آن روز و شاهدش بودند از بیرون یکی امیرقلی بود یکی حسین ملک بود .

ج - بله

س- بله، و من در مصاحبه‌ای که با یکی از وزرای دکتر مصدق داشتم اخیرا" و استدلال ایشان در توجیه این که چرا دکتر مصدق آن روز مقاومتی به آن شکل نشان نداد و یا گارد ملی تشکیل نداد و یا در آن روز ۲۸ مرداد مردم را دعوت به مقاومت نکرد این بود که دکتر مصدق درواقع بخاطر وضعیتی که در سیاست جهانی آن روز وجود داشت نمیتوانست چنین کاری بکند برای اینکه این کاردر ایران جنگ داخلی را موجب میشد و قوای انگلیس و قوای روس از دو طرف وارد ایران

میشدند و ایران را اشغال میکردند . نظر شما در این باره چیست؟
ج - من فکر میکنم دکتر مصدق به شکست سیاست خود و ازدست‌دادن پایگاه اجتماعی اش پی برده بود و ازطرف دیگر شاید این ترس و واهمه را داشت که اگر دستور مقاومت بدهد کار به کشت‌و کشتار وخونریزی شاید اشغال ایران و شاید تسهیل پیشرفت حزب توده خواهد داشت بهمین جهت‌تصمیم گرفت که بگذارد کودتاچیان کار خودشان را بکنند. و من عقیده دارم حاضر بود برای شهید شدن و برخی از سران نهضت‌ملی تعریف‌کرده‌اند و من تردیدی ندارم که مجبور شدند دست‌و پایش‌را بگیرند بزور از خانه بیرونش ببرند و الا قصد او از همان روز یا از شب قبلش این بوده‌که بماند و درهمان خانه شهید بشود بنابراین به این دلیل نیازی نمی دید به دعوت‌مردم برای دفاع از دولت‌ملی و لابد ...
س - حتما " اطلاعی هم داشت‌که حزب توده دارای یک سازمانی در ارتش‌هست اگر آن چیزهائی که دکتر کیانوری گفته بعدها حقیقت‌داشته باشد مسلما " او از وجود سازمان نظامی حزب توده اطلاع داشت برای اینکه کیانوری گفت،" من چندین بار به او تلفن کردم و به او گفتم ما کسانی را در ارتش‌داریم که اگر شما بخواهید میتوانیم آنها را وارد کارزار بکنیم ." اگر واقعا " کیانوری چنین کاری کرده باشد خوب ، برای دکتر مصدق مسلم بود که حزب توده دارای یک سازمان ضربتی قابل ملاحظه‌ای در ارتش است و این خودش‌کافی بود که او را تا حدودی از این جریانی‌که شما گفتید بترساند.
ج - طبیعی است . به احتمال قوی این اطلاع را داشته . این که دکتر کیانوری این اطلاع را در اختیار او گذاشته باشد برای من قابل قبول نیست کیانوری آنقدر دروغ گفته در زندگی اش‌که ...
س - عرض‌کردم فرض‌کنیم اگر راست گفته باشد ...
ج - که این گفته‌هایش‌را باید به حساب دروغ ها و حقه‌بازی های او در سراسر زندگی اش‌گذاشت ، ولی به احتمال قوی خود دولت‌مصدق اطلاعاتی درباره فعالیت سازمان نظامی حزب توده بدست آورده بود چون در آخرین ماه حکومت‌او تقریبا "اینها

بصورت علنی فعالیت میکردند دیگر احتیاجی به مخفی بودن نداشتند حتی در بحث هائی که ما با اعضاء ساده‌شان داشتیم که قاعدتا" میبایستی این اطلاع را نمیدا‌شتند بعنوان اعضای ساده حزب توده میگفتند که، " شما نمیدانید که ما چه قدرتی داریم ما در ارتش یک سازمان بسیار مجهزی داریم ." و ما تصور میکردیم این ها در بحث بلوف میزنند برای این که ما را بترسانند ولی بعد متوجه شدیم که نه واقعا" داشتند و رویش هم خیلی حساب میکردند. اما اینکه چرا از این سازمان سیاسی استفاده، از این سازمان نظامی برای دفاع از دولت ملی مصدق بدون دستور مصدق چون هیچ احتیاجی به این مصدق دستوری در این زمینه صادر بکند نداشتند نکردند مثل روز روشن است که شاید ربطی به گفتگوی ما نداشته باشد ولی فقط بعنوان یک اشاره بنظر من درآن زمان سیاست شوروی موافق با یک کودتای نظامی کمونیستی در ایران بدست حزب توده نبود و بهمین جهت لابد آقای کیانوری وقتی کسب دستور کرده از مأمور KGB در سفارت شوروی در تهران گفته، " nyet "، گفته نخیر این کار را نکنید.

س- بله این ...

ج - این ربطی به کار مبارزان ملی ندارد . و اما به احزاب ملی هم این انتقاد وارد هست که نمیبایستی دست توی دست بگذارند و در انتظار فرمان نخست‌وزیری باشند خودشان میتوانستند ابتکار دفاع از نهضت ملی و دولت ملی را رأسا" و مستقلا" بعهده بگیرند و این جرأت و شهامت در احزاب ملی نبود ، دنباله‌روی از مصدق و دولت مصدق بیش از حد در احزاب ملی وجود داشت . کودتای ۲۸ مرداد اگر با این سهل و سادگی صورت نگرفته بود که یک عده اوباش و اراذل و فواحش توی خیابان ها بریزند ، به احتمال قوی بخشی از ارتش هم خودش را آماده کرده بود ولی بهرحال همان ...

س- بخش عظیمی آقا از ارتش فقط به حساب آنها نبود .

ج - بله ولی در واقع همان اوباش و اراذل بودند که یک نهضت وسیع اجتماعی - سیاسی

را ساقط کردند کار به دخالت ارتش نرسید بعد از اینکه اینها رادیو را بدست آوردند و مدیر روزنامه آتش کی بود ؟

س- میراشرافی .

ج - میراشرافی رجاله سیاسی فریاد زد یا ملکه اعتضادی برضد مصدق صحبت کرد یواش یواش کامیون های نظامی ها درخیابان ها پیدا شدند و شروع کردند به رفت و آمد، بهرحال یک نهضت سیاسی بسیار شکوهمند بزرگ و متکی بر توده مردم ایران مفت و مسلم از دست رفت بعلت نداشتن یک رهبری آگاه آشنا به مسائل جهان امروز متحرک مصمم قاطع و بعلت نداشتن یک برنامه اجتماعی سیاسی برای اصلاحات برای تغییرات و تحولات و بالاخره بعلت نداشتن یک سازمان سیاسی گسترده و پیوسته‌ای که بتوانند آن برنامه را به کمک آن رهبری پیاده کند ، این سه فقدان یعنی فقدان برنامه ، فقدان سازمان،و فقدان رهبری به اندازه لازم وکافی باعث شکست نهضت ملی شد و الا چنین نهضتی با هجوم مشتی اراذل و اوباش و پخش مثلاً ده‌هزار دلار درمیان آنها ممکن نبود به شکست بیانجامد. بنابراین در یک تحلیل جدی میبایستی مسئولیت رهبران این جریان و از جمله احزابی که هوادار نهضت ملی ایران بودند به حساب آورد.

س- احزاب هوادار نهضت ملی تعدادشان بسیار معدود بود و بسیار احزاب نوخاسته‌ای بودند سازمانی به آن شکل نداشتند که بتوانند که در مقابل آن نیروی مخالفی که در مقابل دکتر مصدق و نهضت ملی بوجود آمده بود مقاومت بکنند. حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم شاید یک سالش بود وقتی که ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و همان جور که خودتان میدانید حزب ایران بعنوان بنگاه کارگشائی معروف بود و حزب ملت ایران فروهر هم بر بنیاد پان ایرانیسم که به آن میگفتند آن چنان سازمانی نبود که بتواند که نیروی عظیمی را تجهیز بکند در واقع . بنابراین نمیشد توقع داشت از آن سازمانها و احزاب بتوانند با نظریه وبرنامه وارد میدان بشوند و حکومت دکتر مصدق را حفظ بکنند. آن کار را میخواستند بکنند در سی تیر در نه اسفند که هنوز آن جوش و خروش وجود داشت و میتوانستند مردم را بسیج بکنند و الا بعد از آن دیگر

در روز ۲۸ مرداد این کار چندان عملی بنظر نمیرسید .

ج ـ بله حق با شماست در روز ۲۸ مرداد کار از کار گذشته بود .

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۴ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۸

س- ادامه مصاحبه با آقای دکتر امیر پیشداد در شهر لوشن فرانسه در روز ۱۴ اسفند ۱۳۶۲ برابر با ۴ مارس ۱۹۸۴ .
آقای دکتر پیشداد امروز میخواهم از شما تقاضا کنم که راجع به فعالیت‌های خارج از کشورتان صحبت‌بفرمائید برای اینکه میدانم که شما بعد از ۲۸ مرداد بلافاصله ایران را ترک‌کردید. لطفا" بفرمائید راجع به فعالیت‌های خارج از کشورتان صحبت‌کنید.
ج - بعد از ۲۸ مرداد من در شرایط بسیار نامساعدی و تقریبا" اجباری چون ادامه زندگی و فعالیت در ایران میسر نبود به پاریس آمدم بدون این که از شرایط مساعد برای ادامه تحصیل وزندگی در این کشور برخوردار باشم . شکست‌نهضت ملی چنان تأثیر نامطلوبی بر روی بسیاری از فعالان سیاسی هوادار آن نهضت داشت‌که ما برای مدتی دفتر فعالیت‌های سیاسی را بستیم و بکلی نومید شدیم بخصوص‌که من درفرانسه بعلت‌نداشتن ترجمه مدارک‌تحصیلی با گرفتاریهائی برای ثبت‌نام در دانشکده و برای براه انداختن زندگی در محیط غربت روبرو شدم . من تنها نبودم که بعد از۲۸ مرداد ایران را ترک کردم بسیاری از فعالان سیاسی درجه اول حزب زحمتکشان دست‌به این کار زدند از جمله فکر میکنم به هوشنگ امیرقلی و سیف‌الدین بنی صدر که از فعالان بسیار ارزنده حزب زحمتکشان بودند و آنها به آمریکا رفتند و دیگر تا آنجا که اطلاع دارم به ایران باز نگشتند به‌طبابت درآمریکا پرداختند . من رشته پزشکی را در اینجا در پاریس‌آغاز کردم و بتدریج با برخی از دوستان قدیم و جدید که به نحوی از انحاء هوادار نهضت‌ملی دکتر مصدق واز مخالفان جدی کودتاچیان بودند آشنا شدم. در حدود سالهای ۱۹۵۵ ، ۵۶ بعد از غلبه بر لشکر غم و بیرون آمدن از یأس ونومیدی

در جلسات اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه شرکت میکردم این اتحادیه نیز بعد از ۲۸ مرداد فعالیت هایش تقریبا" تعطیل شده بود و در اولین جلسه‌ای که من حضور یافتم ۱۲ نفر بیشتر حضور نداشتند که درمیان آنها میتوانم از دکتر هوشنگ شیرین لو از حسین حسین زاده ، از ناصر پاکدامن که تازه از ایران رسیده بود صحبت کنم . در همین جلسه قرار براین شد که ما فعالیت‌های سازمان دانشجویان را احیاء کنیم دیگر قصد فعالیت سیاسی خاص و منظمی نداشتیم، اما همه در این تحلیل موافق بودیم که یکی از علل عمده شکست نهضت ملی فقر فرهنگ سیاسی در ایران بود . بنابراین تصمیم گرفتیم برای مبارزه با فقر فرهنگی دست به یک کوشش فرهنگی اجتماعی سیاسی ولی نه هنوز سازمانی ، بزنیم. در انتخابات اتحادیه دانشجویان دوستان مرا نامزد هیئت اجرائی کردند و من هم پذیرفتم . از آن پس در طول سه چهار سال اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه تبدیل شد به یک اتحادیه چندصد نفری با یک نشریه‌ای بنام " نامه پارسی " که به همت عده‌ای از اعضاء این اتحادیه بوجود آمد و مقالاتی درباره مسائل فرهنگی ، آموزشی و اجتماعی ایران در این نشریه انتشار یافت . کماکان بار فعالیت مطبوعاتی و فنی این ماهنامه برعهده من بود اما از دوستان دیگری که در این کار همکاری و همگامی میکردند باید نامی ببرم از حسین ملک ، از ناصر پاکدامن ، از مصطفی فرزانه ، از ناصر عصار ، از مهدی آریان که از دوستان سیاسی قدیم ما مقیم آلمان بود ، از هوشنگ ساعدلو که او نیز بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای ادامه تحصیل به آلمان رفته بود از حمید عنایت که بعد از ۲۸ مرداد به انگلستان رفته بود و دیگران ، در نوشتن مقالات برای این مجله شرکت میکردند. کار بجائی رسید که بتدریج ما مسائل اجتماعی را نیز درکنار مسائل فرهنگی آموزشی مطرح کردیم و تصمیم گرفتیم که این نامه پارسی ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا باشد و بهمین ترتیب و نرم نرمک فکر تشکیل کنفدراسیون دانشجویان ایرانی گسترش یافت و در پاسخ به تقاضائی که نامه پارسی از سایر اتحادیه‌ها و انجمن های دانشجویان ایرانی در اروپا کرده بود نامه‌های همبستگی رسید تا اینکه در سال

۱۹۶۰ اولین جلسه تدارک کنفدراسیون در شهر هایدلبرگ آلمان به ابتکار اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه تشکیل شد و مقدمات اولین کنگره کنفدراسیون را فراهم آورد. در کنار این فعالیت دانشجوئی و فرهنگی بتدریج عده‌ای از دوستان سیاسی از ایران به پاریس آمدند و ما هسته سیاسی هم بوجود آوردیم. عده‌ای عقیده داشتند میبایستی دنبال فعالیت حزب زحمتکشان را گرفت. عده‌ای میگفتند تحت این عنوان اگر فعالیت را آغاز کنیم با مسئولان سفارت که از همگامان رژیم کودتا بودند برخوردهائی خواهیم داشت، و چون تمدید گذرنامه ما در اختیار سفارت بود نمیتوانستیم به فعالیت سیاسی علنی بخصوص با نامی که از طرف رژیم محکوم بود دست بزنیم. تا سال ۱۹۶۱ یعنی ۱۳۳۹ به تاریخ هجری شمسی بیشتری فعالیت‌های ما درهمین اتحادیه دانشجویان و کنفدراسیون صرف میشد در این سال بود که تعداد فعالان سیاسی با گرایش‌های ملی یا گرایش‌های چپ ملی در پاریس و اروپا بطور کلی بدرجه‌ای رسید که تقاضای تشکیل یک سازمان سیاسی مطرح شد و بصورتی حاد. از طرف دیگر پس از آنکه کنفدراسیون به ابتکار عناصری نظیر ما بوجود آمد نظارت آن و رهبری آن پس از سه سال از دست ما خارج شد و بدست برخی از عناصر جبهه ملی که از نظر کمی در اروپا بیشتر از ما بودند افتاد و در راهی کنفدراسیون را بردند که ما انتخاب نکرده بودیم عقیده داشتیم که کنفدراسیون دانشجویان بعنوان یک سندیکای متعهد نسبت به مسائل اجتماعی سیاسی فرهنگی ایران باید عمل بکند نه بعنوان یک سازمان سیاسی. ولی آن عده از عناصر جبهه ملی که رهبری کنفدراسیون را بدست آوردند کنفدراسیون را تبدیل به یک سازمان سیاسی تند و تیز کردند و بمناسبت اختلافی که در استنباط از این فعالیت داشتیم ما بتدریج صحنه کنفدراسیون را خالی کردیم و بیشتر به فعالیت سیاسی پرداختیم. اولین سازمانی که بوجود آمد نامش جامعه هواداران سوسیالیسم بود و اولین شماره مجله‌ای که ،

س- در کدام کشور این سازمان بوجود آمد ؟

ج- هسته نخستین و اصلی این سازمان از دوستان مقیم پاریس بود که در میان

آنها اسامی که نام بردم باز تکرار کنم ، حسین ملک ، ناصر پاکدامن ، هوشنگ شیرین لو ، حسین حسین زاده ، امیر پیشداد و بتدریج منوچهر هزارخانی و عده‌ای دیگر. اما دوستانی در آلمان و اطریش و ایتالیا هم به این کار علاقه داشتند و چون وسائل فنی در آلمان فراوان تر بود اولین گردهم‌آئی این عناصر سیاسی در یکی از شهرهای آلمان صورت گرفت . من در این اولین گردهم‌آئی بعلت گرفتاریهای تحصیلی شرکت نداشتم ولی دوستان رفتند و تصمیماتی گرفته شد برای ایجاد یک سازمان سیاسی با گرایش چپ ملی با ارتباط با دوستان مقیم ایران، ولی بخاطر حفظ جان و امنیت آنها از نظر تاکتیکی همه بر این نکته توافق داشتند که این جامعه این سازمان سیاسی باید خود را مستقل اعلام کند . تا آنجا که اطلاع دارم برخی از دوستان سیاسی تهران با این فکر موافق بودند و بهمین ترتیب بود که جامعه ایرانی هواداران سوسیالیسم در اروپا تشکیل شد و نشریه "سوسیالیسم" بعنوان ارگان این سازمان انتشار یافت . برای این که خطوط درشت فکر سیاسی این افراد در آن زمان کم و بیش روشن باشد این چند عبارت را از نخستین شماره مجله سوسیالیسم بعنوان نمونه و مشتی نمونه خروار میآورم که هم طرز تفکر سیاسی و هم موضع گیری های فکری فعالان این جامعه روشن شود.

س - بفرمائید .

ج - " سرمایه داری نفی آدمیت و سوسیالیسم تأئید آنست . آزادی جوهر انسانیست فقدان آزادی خطر مرگ واقعی انسان است . همه‌جا با مردم برای مردم بوسیله مردم . بنای سوسیالیسم تنها در آزادی بوسیله آزادی و برای آزادی امکان پذیر است . بنی آدم اعضای یک پیکرند . آن که کوه از جای کند مردی بود که سنگ ریزه‌ها را به حرکت آورد ." همین چند عبارت کوتاه تا اندازه‌ای طرز تفکر این فعالان را در آن روز نشان میدهد به این ترتیب که از یک طرف به سوسیالیسم گرایش بیشتری از سال های پیش دارند اما به سوسیالیسمی که با آزادی همراه و توأم است . بعبارت دیگر و با اصطلاحی که بعدها بوجود آمد به سوسیالیسم دموکراتیک نه به سوسیالیسم

نوع روسی نه به مارکسیسم ـ لنینیسم . ضمنا" بعلت امکانات محدودی که داشتند میدانستند
که این فعالیت یک فعالیت حزبی در خارج از کشور نیست اما عقیده داشتند که چندین
سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد باید دست به فعالیتی زد تا در ایران یک جریان سیاسی
وسیع بوجود آید. این فعالیت بیش از ده سال ادامه داشت و چون اولین سازمان سیاسی
ملی و مترقی و آزادیخواه بود که در خارج ازکشور بوجود آمد و در آن زمان در حدود
پنجاه هزار دانشجو در اروپا بود از نظر کمی تبدیل شد به سازمانی که در شهرهای بزرگ
اروپا در کشورهای فرانسه ، انگلستان، بلژیک ، آلمان ، اطریش و ایتالیا در حدود
هفتصد عضو آنکت پر کرده یعنی رسمی و کم و بیش فعال بدست آورد. با افزایش امکانات
مالی و مادی علاوه بر مجله سوسیالیسم این سازمان دست به انتشار یک ماهنامه
سوسیالیسم هم زدکه بیشتر جنبه خبری و سیاسی داشت و بصورتی منتشر میشد که توزیع
آن از طریق پست بسیار ساده‌تر بود . طبیعی است ما از این نشریات بوسیله مسافر
و گاهی اوقات از طریق پست ولی به آدرس‌های مخصوصی به تهران میفرستادیم و در آنجا
مورد استقبال و توجه دوستان قدیم سیاسی ما یعنی باقیماندگان حزب زحمتکشان ملت
ایران قرار میگرفت .

س ـ بنیه مالی این سازمان را کی فراهم میکرد آقای پیشداد ؟

ج ـ تنها از طریق پرداخت حق عضویت و کمکهای مالی اعضاء بود . یکی ازگرفتاریهای
گروههای سیاسی ملی همیشه چه در ایران چه در خارج از کشور نداشتن امکانات مالی
وسیع بود . طبیعی است که جامعه سوسیالیست‌ها با هیچ یک از قدرت‌های خارجی
سرو سری نداشت و از طرف دیگر کاملا" قابل فهم است که هیچ یک از ثروتمندان
ایرانی برای پیشرفت سوسیالیسم حتی دموکراتیک سرمایه‌گذاری نمیکردند بنابراین
تنها منبع درآمد این سازمان سیاسی حق عضویت افراد فروش نشریات و کمک هائی بود
که برخی از اعضای کم و بیش پردرآمد این جامعه می پرداختند.

س ـ تا چه سالی اسم این سازمان بعنوان هواداران سوسیالیسم باقی ماند؟

ج ـ تا چهار سال ، در سومین کنگره این سازمان سیاسی که در پاریس تشکیل شد مایی

بردیم که این اصطلاح صحیحی نیست و دربرخی از افراد این توهم ایجاد شده بود که فعالان این سازمان هوادار سوسیالیسم در اروپا هستند بهمین جهت از طرف هسته پاریس پیشنهاد شد که اسم این سازمان سیاسی تبدیل شود به جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا. درهمین سالها یعنی در حدود سالهای ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ دوستان ایران نیز کم و بیش مستقل از ما و کم و بیش در ارتباط با ما تصمیم گرفتند به تجدید فعالیت سیاسی و اکنون پس از گذشت سالها من به این نتیجه رسیده‌ام که متأسفانه در انتخاب اسم برای فعالیت جدید دچار یک اشتباه تاکتیکی شدند به این ترتیب که آنها نیز کوششی کردند برای ایجاد جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و همانطور که میدانید در جامعه ایران نام و بخصوص نام نیک تأثیر بسیار بیشتری دارد تا نام های جدید که مدت‌ها طول میکشد تاجا بیفتد. اگرنام حزب زحمتکشان ملت ایران رفقای ما در ایران تجدید فعالیت کرده بودند به احتمال قوی از موفقیت بیشتری برخوردار میشدند ولی شاید همان حساسیتی که دستگاههای ضد امنیتی و انتظامی و رکن دو و سایر مخالفان فعالیت‌های آزادی خواهانه در ایران نسبت به نام حزب زحمتکشان داشتند و بهمین دلیل ما نیز نام جدیدی انتخاب کردیم در ایران نیز دوستان ما شاید مجبور شدند نام دیگری انتخاب کنند ، شاید هم با انتخاب نام جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی قصد داشتند گسترش بیشتری به فعالیت های خود بدهند و با مشکلاتی که بر اثر فعالیت‌های خرابکارانه محمد علی خنجی و مسعود حجازی بوجود آمده بود و به حیثیت و آبروی نام حزب زحمتکشان لطمه زده بود دیگر خود را داخل و وارد نکنند. بهر حال من از علل واقعی اطلاع ندارم اما در ایران نیز به همت خلیل ملکی و دوستان و شاگردانش جامعه سوسیالیست های نهضت ملی با منشوری بسیار نزدیک در خطوط درشت آن نسبت به منشوری که ما در اروپا تدوین و تنظیم و منتشر کرده بودیم بوجود آمد . بین این دو جامعه سوسیالیست‌ها یک رابطه تقریبا" منظمی بوجود آمد و در عین حال که این دو جامعه مستقل بودند از همدیگر پشتیبانی و حمایت میکردند و حتی رفقای ایران و بخصوص خلیل ملکی در نوشتن مقاله برای انتشارات جامعه سوسیالیست‌های

ایرانی در اروپا شرکت داشتند البته با نام مستعار چندین مقاله از خلیل ملکی در مجله سوسیالیسم و در ماهنامه سوسیالیسم منتشر شد . این همکاری قلمی خلیل ملکی با انتشارات جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در مدت اقامت ایشان در اطریش افزایش یافت و اولین سرمقاله ماهنامه سوسیالیسم بقلم خلیل ملکی بود درباره انتقادی از فعالیت احزاب دولتی در ایران . درباره این سازمان سیاسی این نکته را هم باید توضیح داد که علاوه بر افرادی که سابقه فعالیت سیاسی در حزب زحمتکشان ملت ایران داشتند عده‌ای نیز که در گذشته در حزب توده فعالیت میکردند از قبیل حمید عنایت یا عده‌ای که در خارج از کشور بودند در دوران نهضت ملی ولی به نهضت ملی علاقه داشتند مثل حسین حسین زاده و عده‌ای از جوانان که سوابق سیاسی نداشتند ولی بیک گرایش چپ مستقل برای ایران علاقه‌دار بودند دراین جریان شرکت کردند و مجموعه این عناصر بودند که این جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا را بوجود آوردند . یکی از گروههائی که در دو کنگره اول این سازمان شرکت کرد و بعد بی سرو صدا به تقاضای رهبران این جامعه از این سازمان سیاسی جدا شد گروهی بود که بعد به گروه پرویز نیکخواه معروف شد علت جدائی هم پیشنهاد جنگ مسلحانه آماده کردن خود برای یک مبارزه مسلحانه در ایران بود و ما چون در آن زمان با این تئوری موافقتی نداشتیم از هواداران پروپاقرص این تئوری خواهش کردیم بدون اعلام این جریان حساب خود را جدا کنند و برای انجام کارهائی که فکر میکردند تنها راه پیروزی بر دشمن غدار ایران است فعالیت کنند. لابد از سرنوشت این گروه دیگران به اندازه کافی صحبت خواهند کرد .

س - بله، بله. شما در اینجا فعالیت که میکردید بنام جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا آیا ضمن فعالیت خودتان با حزب توده هم مشکلاتی پیدا کردید ؟ وبا طرفداران حزب توده در اروپا ؟

ج - بله خیلی زیاد. در آغاز تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها حزب توده تقریبا" دراروپا خاموش بود به چند دلیل ، یکی اینکه آن حزب هم بعد از کودتا ضربات مهلکی

بر پیکرش وارد آمده بود ، دیگر اینکه سیاست شوروی از در سازش و همزیستی مسالمت آمیز با رژیم شاه درآمده بود ولی بمحض اینکه اختلافاتی بین دولت شوروی و دولت ایران بوجود آمد بکمک دولت شوروی بقایای حزب توده در خارج از کشور که اغلب در کشورهای اروپای شرقی حضور داشتند و مرکز فعالیت‌های آنها در لایپزیک در آلمان شرقی بود دست به انتشار مجدد "مردم" زدند و در این روزنامه به مخالفتهائی که بیشتر جنبه انتقادات دوستانه ابتدا داشت با ما پرداختند چون احساس میکردند که عناصر متمایل به افکار و عقاید سوسیالیست ایرانی به این جامعه سوسیالیست‌ها میگروند و تصمیم گرفتند که با طرح انتقادات خود و مبارزه تبلیغاتی از پیشرفت چه پیشرفت کمی چه پیشرفت کیفی جلوگیری کنند . ازطرف دیگر ما نیز برای پیشرفت کمی و کیفی خود و جلوگیری از تجدید حیات حزب توده در خارج از کشور شیوه اقناع و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی را در پیش گرفتیم و یکی از نخستین کارهائی که در این زمینه صورت گرفت گذشته از جلسات سخن[illegible]مه که در اغلب شهرها و بخصوص پاریس درباره مسائل سیاسی تشکیل میشد و مور[illegible] قبال فراوان دانشجویان ایرانی بود چون بصورت دموکراتیک اداره میشد و هر مخالفی میتوانست آزادانه نظرات خود را در [illegible] جلسات طرح کند و گویا تشکیل این جلسات سخنرانی و بحث آزاد برای اولین بار بو[illegible] که در محیط ایرانی تشکیل میشد ، این هم در افزایش اقبال و موفقیت جامعه سوسیالیست‌ها بی تأثیر نبود . اما علاوه بر این جلسات سخنرانی اولین کوششی که ما برای منصرف ساختن باقیماندگان اعضاء حزب توده برای پیوستن مجدد به آن حزب و برای همکاری با ما انجام دادیم نامه‌ای بود خطاب به اعضای ساده حزب توده . خوب بیاد دارم که در این زمینه خلیل ملکی با مسئولان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا یعنی کمیته مرکزی این جامعه که در آن زمان در پاریس بود مذاکرات مفصلی کرده بود و ملکی خیلی علاقه داشت که جامعه سوسیالیست‌ها کوششی در جهت جلب کردن و بسوی خود آوردن اعضای ساده حزب توده انجام دهد و متنی در این زمینه پیشنهاد کرد بعنوان " نامه سرگشاده به اعضای ساده حزب توده" ، این متن پس از حک و اصلاح

و جرح و تعدیل بنام کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها در ماهنامه سوسیالیست و بصورت جداگانه در بیش از هزار نسخه انتشار یافت و تکثیر شد و تأثیر گویا بسیار بزرگی در خوانندگان از یک طرف و در رهبران حزب توده از طرف دیگر گذاشت بطوریکه پس از دو هفته که از انتشار این نامه گذشت که نامه‌ای بسیار دوستانه با لحن حتی رفیقانه بود و با یک تجزیه و تحلیل اصولی نشان داده بود که از آن طرف راهی نیست. نشان داده شده بود که حزب توده چه قبل از آغاز نهضت ملی و چه بخصوص در تمام دوران نهضت ملی چه خطاها و اشتباهاتی کرده و این اشتباهات و خطاها فقط بعلت وابستگی به سیاست دولت شوروی بوده و هیچ جنبش سیاسی ملی و مستقل در ایران نمیتواند وابسته به هیچ قدرت خارجی باشد . دو سه هفته پس از انتشار این نامه مسئول حزب توده در فرانسه شخصی بنام حسین نظری تقاضای ملاقات از دو تن از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها کرد که به احتمال قوی حدس میزد در زمره رهبران جامعه هستند . دراین ملاقات رسما" اعلام کرد که کمیته مرکزی حزب توده که او همیشه تحت‌عنوان رفقا نام میبرد از شما دعوت کرده‌اند که سفری به آن سامان و منظور او لایپزیک بود بکنید تمام مخارج این سفر از طرف رفقا پرداخت خواهد شد و حتی برای این که شما از نظر گذرنامه مشکلی پیدا نکنید ما گذرنامه مخصوص برای شما تهیه خواهیم کرد که با آن گذرنامه به اروپای شرقی سفر کنید و اثری از ورود شما به کشور مزبور یعنی آلمان شرقی در گذرنامه شما باقی نبا شد،چون اگر چنین اثری باقی بود گرفتاریهائی برای تمدید گذرنامه در سفارت بوجود میآمد. دراین جلسه یکی از دوستان جامعه خیلی با شور و شوق از این دعوت استقبال کرد دوست دیگر ...

س- آن دوست کی بود آقا؟

ج- حسین ملک که میگفت،" به به باید برویم آنجا و با این ها ملاقات بکنیم و من باید تف توی صورت طبری بیندازم که این چه بلائی بود تو بر سر ما آوردی." یعنی تمام بدرفتاریها و ناجوانمردیهائی که دستگاه رهبری حزب توده به انشعابیون و از جمله حسین ملک کرده بود مطرح شده بود که "من باید بروم راجع به این مسائل صحبت کنم."

س- این جلسه شما در پاریس بود این موقع حتما".

ج - بله، حسین نظری از سالها پیش مأمور حزب توده در پاریس بود و البته مأمور حقوق بگیر و در محافل ایرانی بعنوان آجان حزب توده معروف بود.

س- غیر از شما و آقای حسین ملک چه کس دیگری در این ملاقات و مذاکره شرکت داشت؟

ج - در این ملاقات کسی حضور نداشت چون هم تقاضاکننده اصرار داشت که این ملاقات مخفی و سری باشد و هم ما صلاح نمیدانستیم که او از شرکت دوستان دیگر ما درمدیریت جامعه سوسیالیست‌ها اطلاع پیدا کند چون همانطور که ابتدا گفتم ولی شاید به‌اندازه کافی روشن نبود از آغاز این فعالیت‌سیاسی در اروپا ما یک شکل علنی نیمه علنی، علنی نیمه مخفی پیش‌گرفتیم برخی از فعالان جامعه ناگزیر بودند که خود را معرفی بکنند برای این که ارتباط بگیرند در جلسات‌سخنرانی شرکت‌بکنند ولی تا آنجا که ممکن بود ما میکوشیدیم آن عناصری را که در بدنه مخفی این جامعه حضور داشتند لو ندهیم. به این دلیل بود که فقط دو نفر که از طرف‌بسیاری از مخالفان آشنائی شده بودند در این ملاقات شرکت داشتند اما طبیعی بود که این دو نفر نمیتوانستند در این زمینه تصمیم بگیرند. ما این دعوت‌را که شفاهی بود قبول کردیم و قبول دادیم که درباره آن در کمیته مرکزی جامعه که ظاهرا" آقای حسین نظری از ترکیب آن و محل اقامت‌آن اطلاع نداشت ولی به احتمال قوی میدانست‌که در پاریس هست و چه کسانی در آن شرکت‌میکنند بمیان بگذاریم و تصمیم خود را اعلام کنیم. اما قبل از پایان این ملاقات ما پیشنهاد کردیم که برای بررسی چنین تقاضائی ما احتیاج به یک دعوت کتبی داریم و احساس‌کردیم که این‌تذکر ایجاد گرفتاری برای مأمور حزب توده ایجاد کرد و قول داد که حتما" این کار را خواهد کرد و ماگفتیم،"تا زمانی که بصورت کتبی از ما دعوتی نشود و چهارچوب مذاکراتی که باید انجام داد معلوم نباشد ما شرکت‌نخواهیم کرد نمیتوانیم پاسخی بدهیم. از کجا معلوم آقای نظری که این دعوت از جانب خود شما نباشد؟ ما احتیاج داریم به یک دعوت‌کتبی با امضای مسئولان حزب توده." اما یقین داشتیم که این دعوت صورت‌گرفته و

در ارتباط با نامه سرگشاده‌ایست که خطاب به اعضای ساده حزب توده از طرف ما انتشار یافت . در جلسه کمیته مرکزی بیش از سه ساعت درباره پذیرفتن یا نپذیرفتن این دعوت صحبت کردیم و اکثریت اعضای کمیته مرکزی با قاطعیت با قبول این تقاضا مخالفت کردند به چند دلیل یکی این که ما با آنها به هیچ قیمتی نمیتوانیم کنار آئیم و بنابراین سفر ما به آن دیار فقط برای این که مخالفت خود را ابراز کنیم فایده ندارد . دلیل دوم اینکه هیچ اطمینانی وجود ندارد که ما وقتی به آنجا رسیدیم بتوانیم باز آئیم و آنها هم نه بصورت کتبی نه بصورت شفاهی چنین اطمینانی به ما نمیتوانند بدهند .

س - آیا کسی هم با شما تماس گرفته بود و هشداری به شما داده بود درباره این سفر به آلمان شرقی ؟

ج - نه ولی خود ما دوستانی که در این زمینه با آنها مشورت شد یعنی اعضای کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها هشدار میدادند که رفتن به این سفر صحیح نیست .

س - شما در آن موقع هنوز با دکتر فریدون کشاورز تماسی نداشتید ؟

ج - نه ما حتی از جدائی دکتر کشاورز از حزب توده اطلاع نداشتیم .

س - بله . بعد آقای ملکی مثل این که سفری به اروپا کردند ؟

ج - بله ، ولی اگر اجازه بدهید من چند کلمه دیگر درباره روابط با حزب توده...

س - تمنا میکنم .

ج - در رابطه با همین تقاضای ملاقات...

س - من فکر کردم که ...

ج - صحبت کنم . وقتی تقاضای ملاقات از طرف ما رد شد و چون هیچ تقاضای کتبی نشده بود ما هم بصورت شفاهی به همان حسین نظری پاسخ منفی خود را دادیم حزب توده نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها نوشت .

س - نامه سرگشاده ؟ منتشر کردند این را ؟

ج ـ بله. نامه‌ای بود که البته قبل از انتشار در روزنامه مردم بدست ما رسید ولی بلافاصله در شماره بعد روزنامه مردم منتشر شد. لحن نامه بسیار دوستانه بود و چکیده آن این بود که، "ما مواضع سیاسی شما را مطالعه کردیم شما خود را سوسیالیست میدانید ما هم سوسیالیست هستیم. شما ضد رژیم کودتا هستید ما هم ضد رژیم کودتا هستیم." بنابراین این وجوه مشترک را که تک تک برشمرده بودند از جمله اینکه "شما ضد امپریالیست هستید ما هم ضد امپریالیست هستیم، شما هوادار حقوق زحمتکشان هستید ما هم هوادار حقوق کارگران و دهقانان و پیشه‌وران هستیم." به این نتیجه رسیده بودند در این نامه سرگشاده که هدف اصلیش خنثی کردن تأثیرات نامه سرگشاده ما به اعضای ساده حزب توده بود که "حالا که ما در این وجوه اجتماعی سیاسی مشترک هستیم پس بیائید با هم بر سر این وجوه توافق کنیم و یک جبهه واحد ضد استبداد و ضد استعمار تشکیل دهیم." آنها هم این نامه را در سطح وسیعی در اروپا منتشر کردند و از رادیو پیک ایران هم در بخش سخن پراکنی فارسی خواندند در آن زمان این یکی از رادیوهائی بود که در ایران گرفته میشد. طبیعی است که ما به این نامه در اولین فرصت ممکن یعنی پس از دو یا سه هفته در شماره ماهنامه سوسیالیسم پاسخ دادیم، بنظرم شماره هفتم ماهنامه سوسیالیسم. اما مردم زودتر پخش شده بود و ما ناگزیر در .ره هفتم هم نامه کمیته مرکزی حزب توده به کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌ها را منتشر کردیم، هم پاسخ جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا به نامه کمیته مرکزی حزب توده. مجموعه این مکاتبات و تماس‌ها در برخی از محافل سیاسی ایران و حتی درمیان دوستان نزدیک ما این توهم را بوجود آورد که جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا مشغول مذاکره و کنار آمدن و ائتلاف با رهبری

س ـ حزب توده.

ج ـ رهبری حزب توده است و بهمین مناسبت بود که مرحوم جلال آل‌احمد بدون بررسی دقیق موضوع شتاب زده نامه بسیار جالبی برای اداره کنندگان ماهنامه سوسیالیسم نوشت که در شماره هشتم یا نهم این ماهنامه منتشر شد و در آن نامه موضع گیری

بسیار شدیدی نسبت به ائتلاف با حزب توده کرده بود و اعلام کرده بود که" حزب توده همان حزبی است که ما در ایران شناختیم و اگر از نو بیاید و بساطش را پهن بکند اولین کسی که در مقابل آنها برخواهد خاست و توی پوزه آنها خواهد زد من خواهم بود چون من هنوز بوزش ناجوانمردی ها و بدکاری های این حزب را نسبت به خودمان میدانم." وبه اعضای جوان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا هشدار داده بود که چنین کاری نکنید. البته این ائتلاف اصلا" مطرح نبود و ما در یک مبارزه سیاسی و تبلیغاتی با حزب توده قرار داشتیم و فکر میکنم در مجموع این مبارزه به سود جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی تمام شد به این ترتیب که بعد از دو یا سه ماه که از انتشار این نامه‌ها گذشت اولین انشعاب تشکیلاتی در خارج از کشور در حزب توده بوجود آمد و ابتدا عده‌ای از جوانان و کادرهای حزب توده جدا شدند بعد سه تن از رهبران عضو کمیته مرکزی یعنی غلامحسین فروتن ، احمد قاسمی وسغائی ، و این ها پس از مدتی سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور را بوجود آوردند.

س - آقا این سغائی است یا سخائی است ؟

ج - من تصورم اینستکه سغائی است ولی در اغلب مطبوعات به سخائی آورده شده.

س - سخائی نوشته شده.

ج - بهرحال این مکاتبات فکر میکنم این تأثیر را بخشید که حقیقت حزب توده را بهتر نشان داد و موجب اختلافاتی در درون آن حزب شد یا اختلافات موجود را دامن زد و کار به انشعابات گوناگونی رسید. در رابطه با حزب توده این مقالات ادامه داشت و یکی از بهترین مقالاتی که درمجله سوسیالیسم که بعنوان یک مجله تئوریک با سطح سنگین بود تحت عنوان روابط ایران و شوروی زمانی نوشته شد که کمیته مرکزی حزب توده شعار " زنده باد دوستی ایران و شوروی" را میداد و ما را محکوم میکرد که با مخالفت با این دوستی شما به سود امپریالیسم

س - ضد شوروی هستید .

ج - ضد شوروی هستید و آب به آسیاب امپریالیسم جهانی که برای آن ها البته فقط

آمریکا بود، میریزید . در رابطه با این تبلیغات دو مقاله بسیار جالب منتشر شد که یکی را ملکی نوشته بود بدون نام با امضای مشعار البته تحت عنوان ،" دوستی کدام ایران با شوروی زنده باد ؟" و تجزیه و تحلیلی کرده بود که ،" ایران نهضت ملی چرا هیچوقت برای دوستی آن با شوروی شما فعالیت نکردید و زنده باد نگفتید؟ ولی برای دوستی ایران شاه با شوروی چنین هیاهوئی برپا کردهاید." و یک مقاله بسیار دقیق و تحلیلی در چندین صفحه در شماره پنجم مجله سوسیالیسم به بررسی تاریخی روابط شوروی با ایران پرداخت و به روشنی نشان داد که همیشه دولت شوروی منافع آنی خودش را بهترین موجب برای بهبود روابط خود با ایران یا تیره و تار کردن روابط خود با دولت ایران ساخته و هرگز کوچکترین دغدغه خاطری برای منافع توده زحمتکشان ملت ایران نداشته است . در تحریر این مقاله دوست عزیز از دست رفتهام حمید عنایت سهم قابل ملاحظهای داشت، یادش بخیر.

س ـ آقای دکتر پیشدادی جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا با کدامیک از سازمانهای سوسیالیستی خارج از کشور یعنی اروپای غربی در ارتباط بود؟

ج ـ جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا با آنکه یک سازمان سیاسی واحد بود چندین شاخه داشت چون از نظر جغرافیائی فعالان این جامعه در کشورهای مختلف اروپا پخش و پراکنده بودند، بنابراین در هر کشور مسئولان واحد کشوری جامعه سوسیالیستها به تشخیص خود با حزب یا گروه یا سازمان سیاسی که از نظر فکری نزدیک به آنها بودند تماس داشتند . در آلمان دوستان ما با سازمان جوانان حزب سوسیال دموکرات آلمان ارتباط داشتند ولی این ارتباط هیچگونه تعهدی برای آنها ایجاد نمیکرد بلکه بیشتر برای شرکت در جلسات بحث و انتقاد آن سازمان دانشجویان بود و در آن زمان سازمان دانشجویان حزب سوسیال دموکرات آلمان در جناح مخالف رهبری بود و بهمین جهت سروصدائی برپا کرده بود و از نفوذ و جاذبهای در میان دانشجویان خارجی برخوردار بود و به دوستان ما هم در آلمان کمک هائی از نوع قرض دادن ماشین پلی کپی یا تهیه سالن ، دراختیار گذاردن محل هائی برای برگزاری کنگرهها ، از این نوع کمک ها

برخوردار میشدند . در اطریش دوستان ما از یک طرف با حزب سوسیالیست اطریش ارتباط داشتند و از طرف دیگر با سازمان جوانان وابسته به انترناسیونال سوسیالیست. موضوع همکاری ما با انترناسیونال سوسیالیست یکی از مشکلات بزرگی بود که در داخل جامعه مدام مطرح میشد و حل نمیشد عده‌ای از دوستان ما طرفدار عضویت جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در انترناسیونال سوسیالیست بودند ، عده‌ای مخالف بودند و میگفتند،"عضویت ما در انترناسیونال سوسیالیست کوچکترین سودی برای ما نخواهد داشت بلکه وسیله‌ای بدست دشمنان و بخصوص حزب توده برای کوبیدن ما خواهد داد." رفقای ایران اصرار داشتند که "ما نمیتوانیم اما شما هم برای خود هم به سهم ما در انترناسیونال سوسیالیست شرکت کنید و از پشتیبانی آنها برای

س- برخوردار شوید .

ج - بخصوص مبارزانی که در داخل ایران زیر فشار ساواک قرار دارند استفاده کنید."
بهمین مناسبت ما رابطه‌ای با دفتر بین المللی انترناسیونال سوسیالیست که آن موقع بوسیله آلبر کارتی اداره میشد برقرار کردیم اما هرگز عضویت در انترناسیونال سوسیالیست در کمیته مرکزی یا در کنگره‌های جامعه سوسیالیست‌ها پذیرفته نشد به دلائل مختلف از جمله اینکه بخشی از اعضاء و فعالان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا گرایش‌های سوسیالیستی تند و تیزی داشتند و قضاوتی که از انترناسیونال سوسیالیست میکردند بسیار نامساعد بود . نباید فراموش کرد که در آن زمان یکی از اعضاء انترناسیونال سوسیالیست حزب سوسیالیست گی موله بود که با سوابق جنگ های استعماری حمله به سوئز برای برانداختن ناصر با شرکت انگلیس و اسرائیل تأثیری درمیان عناصر جوان چپ گرا نداشت . خود حزب سوسیالیست فرانسه هم با انشعابی در ۱۹۵۸ روبرو شد و یک حزب سوسیالیست متحده بوجود آمد که بتدریج رشد و نمو کرد و از نظر مواضع سیاسی و بین المللی به آنچه در آن زمان ما فکر میکردیم خیلی نزدیک تر بود ما با این حزب سوسیالیست متحده روابط کم و بیش ارگانیک بوجود آوردیم و در کنگره‌های این حزب هیئت نمایندگی رسمی میفرستادیم که با حق صحبت

و البته بعنوان ناظر شرکت میکردند چون خارجی ها در فرانسه حق عضویت در احزاب سیاسی نداشتند و ما هم علاقه به عضویت در احزاب سیاسی خارجی نداشتیم.ولی هیئت نمایندگی جامعه سوسیالیست ها در کنگره حزب سوسیالیست متحده که به فرانسه PSU به آن میگویند و در آن زمان یکی از مسئولان جوان آن میشل روکار بود که در حال حاضر وزیر کشاورزی دولت سوسیالیست فرانسه است با آنها تماس داشتیم و پس از مدتی توافق آنها را برای شرکت در آموزشگاه حزب در کلاس های تعلیم و تربیت سیاسی شان جلب کردیم و برخی از دوستان ما از این تعلیم و تربیت سیاسی در چهارچوب آموزش سوسیالیسم دموکراتیک برخوردار شدیم . دوستان ما در اطریش با سازمان جوانان وابسته به انترناسیونال سوسیالیست همکاری داشتند بدون آنکه در این همکاری ها هیچگونه امتیازی بدهند یا کمک مالی خاصی بگیرند. یک بار از طرف کمیته مرکزی من در کنگره این سازمان جوانان انترناسیونال سوسیالیست شرکت کردم و گزارش دقیقی درباره اوضاع و احوال ایران دادم . آلبر کارتی هم از طریق رابطه ای که با جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا داشت هم با شناختی که از خلیل ملکی و دوستان ملکی و فعالیت های آنها در گذشته داشت پس از سفری که به تهران کرد و ملاقاتی که با ملکی بعمل آورد از او دعوت کرد بعنوان ناظر در کنگره انترناسیونال سوسیالیست و در یکی از مجامعی که مربوط به مطالعه مشکلات اقتصادی کشورهای کم رشد بود شرکت کنند . ملکی با توافق هیئت اجرائی جامعه سوسیالیست های نهضت ملی بعنوان ناظر در کنگره انترناسیونال سوسیالیست در رم شرکت کرد و اگر اشتباه نکنم این مربوط به سال ۱۹۶۴ میشود . یکی از دوستان جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا که ضمنا " عضو کمیته مرکزی هم بود بنام خود و نه بعنوان عضو جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا بعنوان مأمور یعنی مسئول همراه خلیل ملکی در آن کنگره شرکت کرد . گزارش شرکت خلیل ملکی در کنگره انترناسیونال سوسیالیست در یکی از شماره های "علم وزندگی" چاپ شده است و در نامه ای که خلیل ملکی در ۱۳۴۱ به دکتر مصدق نوشته است به این شرکت و چگونگی آن و تماس هائی که با شرکت کنندگان متعلق به

جهان سوم گرفته است صحبت‌نموده است.

س- آقای ملکی وقتی که در آن زمان برای شرکت در این کنگره به اروپا آمدند مثل اینکه قصد اقامت در اروپا را داشتند. به شما راجع به این موضوع چیزی نگفتند؟

ج - چرا در این زمینه خیلی صحبت بود قبل از اینکه ایشان از تهران بیاید ما اصرار داشتیم که برای مدت درازی بیاید اما هدف اصلی سفر ملکی به اطریش برای این بود که پسر خود را برای ادامه تحصیل به آن کشور بیاورد و او را مستقر سازد و بعد به ایران بازگردد. در جلساتی که در پاریس تشکیل شد اصرار ما این بود که آقای ملکی از مراجعت به ایران خودداری کند و بقیه ایام عمر را به مطالعه وتحقیق و تحریر در شرایط مساعدی بپردازد. خوب بخاطر دارم که وقتی صحبت از مشکلات مالی بمیان آمد و یکی از رفقای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا پیشنهاد کرد که ما تمام مخارج شمارا تأمین خواهیم کرد ملکی باز عصبانی شد و گفت،" شما پول ندارید مجله خودتان را اداره کنید هی پیغام میفرستید از تهران ما برای شما پول بفرستیم."

روایت کننده : آقای دکتر امیر پیشداد

تاریخ مصاحبه : ۴ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۹

پس چگونه میخواهید مخارج زندگی مرا در اینجا فراهم بکنید ." من فکر میکنم ملکی مایل نبود تنها بدون همسرش صبیحه ملکی در خارج از کشور زندگی و کار تحقیقی کند و تا آنجا که اطلاع دارم صبیحه ملکی هم مایل نبود زندگی و خانه‌اش را در تهران رها کند و به اروپا برای اقامت طولانی بیاید . ما همه اطمینان داشتیم که اگر ملکی در یکی از شهرهای اروپا مستقر شود و از فعالیت روزمره سیاسی خودداری ورزد و به مطالعات و ترجمه بپردازد برای جنبش سیاسی ملی و مترقی و آزادیخواه در ایران از هر جهت مفید تر و برای شخص او مطبوع تر و راحت تر خواهد بود . ما بعلت علاقه سرشاری که به شخصیت خلیل ملکی داشتیم عقیده داشتیم که او به اندازه کافی برای مبارزات سیاسی در ایران از خود مایه گذاشته و این چند سال آخر عمر را حق دارد که از شرایط مساعدی برای مطالعه و تحقیق و تحریر سیاسی استفاده کند . این امکان وجود داشت که اگر بیست یا سی نفر از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها شرکت بکنند در ماه مخارج زندگی نه تنها خلیل ملکی بلکه اگر صبیحه ملکی هم میپذیرفت و میآمد فراهم سازند . ولی مناعت طبع ملکی به او چنین اجازه‌ای نمیداد که به خرج دوستان سیاسی خود در خارج از کشور

س - زندگی کند .

ج - زندگی کند ، این مسائلی بود که در این رابطه بود بعد از مدتی ملکی به ایران بازگشت و مصادف شد با نامه‌های دکتر مصدق به جبهه ملی دوم و کوشش برای تشکیل جبهه ملی سوم که ...

س - آقای دکتر پیشداد قبل از اینکه بپردازیم به این جریان جبهه ملی سوم من

میخواستم از شما تقاضا کنم که یک مقداری برای ما توضیح بدهید که بازتاب تشکیل جبهه ملی‌دوم‌درسازمانهای‌اروپائی و بالاخص درسازمان شما چه بود ؟

ج - تشکیل جبهه ملی دوم و میتینگ میدان جلالیه در اروپا در میان بسیاری از افراد که سوابق سیاسی روشنی نداشتند ولی بطور مبهم طرفدار نهضت‌ملی و دکتر مصدق بودند بسیار قابل ملاحظه بود و موجب شد که در طول چند ماه سازمان های اروپائی جبهه ملی وسعت قابل ملاحظه‌ای پیدا کنند. وقتی‌جامعه‌سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بوجود آمد هیچ گروه و سازمان سیاسی قابل ملاحظه‌ای در آن زمان در اروپا وجود نداشت و یکی از علل رشد و نمو مطلوب و مساعد جامعه سوسیالیست‌ها همین بود که تنها سازمان موجود بود البته مواضع سیاسی و فکری اصولی هم شرط دیگر این پیشرفت بود ولی باید به این نکته هم اشاره کرد با واقع بینی که چون تنها سازمانی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بوجود آمد عده‌ای را بی آنکه اعتقاد آگاهی نسبت‌به سوسیالیسم داشته باشند بسوی خود جلب کرد . بهترین مثال در این زمینه آنستکه وقتی جبهه ملی در اروپا شروع به تجدید فعالیت کرد برخی از افرادی که اشتباها" وارد جامعه سوسیالیست‌ها شده بودند بلافاصله جای اصلی خود را یافتند و به سازمان های اروپائی جبهه ملی پیوستند چون آنها فقط ملی بودند و حتی انتقاد از دولت ملی را نمیپذیرفتند . بهر حال سازمان های اروپائی جبهه ملی بوجود آمد از نظر کمی تعداد زیادی در این سازمان ها که اروپائی بود و حتی در آمریکا هم عده‌ای از آنها حضور داشتند کنفدراسیون دانشجویان را هم تصاحب کرده بودند و چون خودشان یک‌سازمان سیاسی شسته و رفته‌ای نداشتند از سازمان کنفدراسیون بعنوان یک‌سازمان سیاسی استفاده میکردند و در این سازمان های اروپائی گرایش عمده طرفداری از جبهه‌ملی دوم بود، البته در آن زمان جبهه ملی دوم بعنوان ادامه دهنده مبارزات‌نهضت‌ملی ایران شناخته شده بود. ما سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در ارتباط با دوستانمان در ایران نسبت‌به جبهه‌ملی دوم بسیار انتقاد داشتیم یکی ازانتقادات‌جدی ما این بود که جامعه سوسیالیست‌های نهضت‌ملی را به جبهه ملی دوم نپذیرفته بودند . انتقاد

دیگر ما در همین رابطه این بود که سران جبهه ملی دوم جبهه و حزب را با هم اشتباه میکردند برداشت صحیحی از حزب و جبهه نداشتند. برای ما این دو کلمه معنای متفاوتی داشت. ما حاضر بودیم با حفظ هویت تشکیلاتی و مواضع عقیدتی خود بر اساس یک برنامه سیاسی مشترک در یک مبارزه جبهه‌ای شرکت کنیم و بارها و بارها به دوستان جبهه ملی در اروپا این پیشنهاد را میکردیم . ماهنامه سوسیالیسم و مجله سوسیالیسم پر است از پیشنهاداتی که ما درباره ضرورت یگانگی نیروهای ملی مطرح کرده‌ایم ولی متأسفانه جبهه ملی دوم، به احتمال زیاد، تحت تأثیر تحلیل هائی که مسعود حجازی و محمد علی خنجی میکردند شرط عضویت در جبهه‌ملی دوم را انحلال سازمان سیاسی قرار میداد. به این ترتیب که از هر سازمان سیاسی که تقاضای عضویت میکرد میخواست که ابتدا سازمان خود را منحل کند و بعد اعضای آن بصورت انفرادی و شخصی به جبهه ملی دوم بپیوندند . ما با این طرز تفکر بکلی هم از نظر اصولی هم از نظر سیاسی مخالف بودیم و طبیعی است که نمیتوانستیم با جبهه ملی دوم نه در ایران نه با سازمان های اروپائی جبهه ملی دوم در خارج از کشور همکاری کنیم . اما روابطی بین رهبران جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا و برخی از فعالان سازمان های اروپائی جبهه ملی وجود داشت. علت آن هم این بود که سازمان های اروپائی جبهه ملی ایران یک دست و یک پارچه نبود و از چندین جناح گوناگون بوجود آمده بود. درفرانسه با کسانی که در همان زمان ما ارتباط داشتیم یکی ابوالحسن بنی صدر بود که درایران نماینده سازمان دانشجویان بود در جناح مخالف رهبری جبهه ملی دوم قرار داشت با دوستان سیاسی ما در ایران و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران روابط حسنه‌ای داشت و وقتی به اروپا آمد از طرف دوستان به او توصیه شده بود و نامه‌ای به او سپرده شده بود که با عده‌ای در اینجا تماس بگیرد از جمله با امیر پیشداد. بهمین مناسبت روابطی با بنی صدر و دوستان بنی صدر و با نماینده حزب ملت ایران و نماینده نهضت آزادی ایران بوجود آمد و جلساتی تشکیل میشد برای یافتن راه حلی برای متحد ساختن هرچه بیشتر عناصر مبارز ملی . اما باخود سازمان جبهه ملی دوم

در اروپا که نام اصلی آن سازمان های اروپائی جبهه ملی در اروپا بود روابط بسیار تیره وتار بود و آنها تا آنجا که میتوانستند کوچکترین کوششی برای بهبود روابط نمیکردند . این جریان ادامه داشت تا انتشار نامه‌های دکتر مصدق بر ضد جبهه ملی دوم که در اروپا اولین نشریه‌ای که این نامه‌ها را منتشر کرد ماهنامه سوسیالیسم و مجله سوسیالیسم بود و این موضوع نیز در تیره وتارتر شدن روابط با آن جناح از ملیون ایرانی درخارج ازکشور که طرفدار سازمان واحد بودند بی تأثیر نبود.

س- اتحاد سازمان‌های سیاسی وقتی که در ایران مطرح شده بود به آن شکل در جبهه ملی دوم در آنجا بازتابش چگونه بود آقای دکتر پیشداد؟ شما هم اینجا جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا را منحل کردید و به سازمان های جبهه ملی پیوستید ؟

ج - نخیر همانطور که گفتم

س- مجله سوسیالیسم را تعطیل کردید ؟

ج - نخیر همانطورکه گفتم من فکر میکنم در سئوال شما ابهامی وجود داشت و شاید با این اشاره روشن شود . همانطور که گفتم در تمام طول عمر جبهه ملی دوم ما درموضع دفاع از ضرورت وحدت‌جبهه‌ای اتحاد عمل بصورت‌یک‌جبهه گسترده بودیم با حفظ هویت تشکیلاتی ،

س- درست ولی این را ...

ج - استدلال این بود که وقتی گروه‌های سیاسی و احزاب مختلف برسر یک برنامه مشترک توافق بکنند هر یک از این گروهها با خود فعالان خاصی را میآورد که سایر گروهها نمیتوانند آن فعالان را جلب و جذب بکنند. بنابراین گروهها و سازمان ها و احزاب باید مستقل باشند حق حیات داشته باشند ولی در یک جبهه وسیع شرکت کنند.

س- درست ، این نظر سازمان شما بود ولی کار به یک جائی رسید که شما مجله سوسیالیسم را تعطیل کردید .

ج - نه

س- یا روزنامه سوسیالیسم را .

ج - نه در این مرحله نبود. اگر موافق باشید من به سئوال شما این پاسخ را باید بدهم که در ایران براثر انتشار نامه‌های دکتر مصدق جبهه ملی دوم خود را تعطیل کرد .

س - بله

ج - الهیار صالح در آخرین پاسخی که به نامه دکتر مصدق نوشت با اینکه برگزیده کنگره جبهه ملی دوم بود استعفا کرد .

س - بله

ج - و دلیل مضحک کبر سن و بیماری پروستات را آورد که برای یک مرد سیاسی واقعا " مضحک و خنده‌دار و شاید تراژیک است .

س - گذشته از این آقای دکتر آذر هم از طرف شورای مرکزی جبهه ملی پاسخی دادند به آقای دکتر مصدق و نوشتند که ،" فقط در این شرایط موجود و با این ترتیب موجود که مصوب کنگره جبهه ملی هست ما میتوانیم کار بکنیم و اعضای جبهه ملی و رهبران جبهه ملی از شرکت در سازمان نوع دیگری معذورند ، و بنابراین ما جبهه ملی را به این شکل که شما به اصطلاح تجویز میکنید نمیتوانیم بپذیریم و معذوریم و چون نمیخواهیم درمقابل شما قرار بگیریم ناچاریم که استعفا بدهیم .

و بنابراین سازمان جبهه ملی منحل شد .

ج - بله عملا" جبهه ملی دوم منحل شد و پیشنهادی که دکتر مصدق کرده بود (یکی از کارهای مثبت آقای بنی صدر و دوستانش درخارج از کشور جمع وجور کردن وانتشار نامه‌ها و مکتوبات دکتر مصدق و رهبری جبهه ملی دوم بود. انتشارات مصدق دریکی از مجلدات خود مجموعه نامه‌هائی که در این زمینه بین دکتر مصدق و رهبری جبهه ملی دوم رد و بدل شده منتشر ساخته .) بهرحال دکتر مصدق شاید بر اساس تجربه تلخ شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد به این نتیجه رسیده بود که بدون یک سازمان وسیع و توده‌ای و بدون یک رهبری جدی و قاطع ،نه رهبری بصورت رهبری سنجابی یا الهیار صالح یا مهدی آذر ، نمیتوان در جهت تأمین و تضمین خواستهای مردم

گامی برداشت و پیشنهادی که کرده بود با استنباطی که قبل از ۲۸ مرداد از تحزب داشت بکلی متفاوت بود و این نکته قابل مطالعه است که دکتر مصدق نیز با آن که آفتاب عمرش بلب بام رسیده بود در تغییر موضع سیاسی در این موضوع بخصوص امتناع نورزید . در آخرین نامه‌ای که به سران جبههٔ ملی دوم نوشت این عبارت در ذهن من باقی مانده است که ،" جبهه ملی مرکز تجمع احزاب و دستجات و سازمان هائی است که از خود مرام و تشکیلاتی دارند و هدفی جز استقلال و آزادی ایران ندارند." یعنی در یک عبارت نسبتا " کوتاه فلسفه سازمانی و سیاسی جبهه ملی را پیشنهاد کرده بود.

س- این نظر دکتر مصدق با نظر دکتر مصدق قبل از ۲۸ مرداد تفاوتی نمیکرد برای اینکه آنچه که در آن زمان به دکتر مصدق پیشنهاد میشد و او نمیپذیرفت تشکیل یک حزب به اصطلاح فراگیر بود که در رأس شخص دکتر مصدق باشد وگرنه اتحاد وگردهم آئی سازمان‌ها و دستجات گروههای ملی را که قبل از ۲۸ مرداد هم او با آن مخالفتی نداشت .

ج - من مایل نیستم در این بحث وارد شویم برای اینکه بحث بسیار مفصلی است .

س- بله

ج - من عقیده دارم که دکتر مصدق مایل نبود به ایجاد یک جبهه ملی بمعنای دقیق و واقعی کلمه یعنی با همان ...

س- قبل از ۲۸ مرداد.

ج - قبل از ۲۸ مرداد ، با همان تعریفی که بعدها داد چون ما بارها دردوران نهضت ملی نه برای تشکیل یک حزب فراگیر بلکه برای تشکیل یک جبهه وسیع با دوستان او صحبت کرده بودیم و به نتیجه‌ای نرسیده بودیم و بهرحال این

س- من قبول دارم که این مسئله ما را وارد مسائل فرهنگی و چیزهای دیگر میکند چون در ایران ...

ج - بله ، من میترانم اشاره بکنم که جبهه ملی در ایران وقتی تشکیل شد و دوازده عضو داشت یک اساسنامه‌ای در اختیارش بود که بعد از مدتی میبایستی چنین و چنان بکنند

و رهبریش چنین و چنان بشود و رهبری جمعی مطرح بود و برخی از این افراد عضو احزاب ملی بودند ولی بعد از رسیدن دکتر مصدق به دولت وقتی دولت ملی دکتر مصدق تشکیل شد حتی آن اساسنامه کوچکی که برای جبهه ملی تنظیم شده بود هرگز عملی نشد و تمام رهبری در دست توانای دکتر مصدق خلاصه شد و او هم انتظارش از همه هم از توده مردم و هم از احزاب دیگر هوادار نهضت ملی فقط پشتیبانی و حمایت بی قید و شرط از دولت ملی دکتر مصدق بود و به اهمیت سازمان و رهبری جمعی و روابط تشکیلاتی و روابط جبهه ملی با توده مردم بنظر من آگاهی دقیق نداشت. باری در آخرین نامه‌ای که به سران جبهه ملی دوم نوشت چنین تعریفی از جبهه ملی بدست داد و رسما" اعلام کرد که این جبهه ملی به این شکلی که بوجود آمده تاکنون حتی یک گام و یک قدم در جهت منافع مردم برنداشت یعنی بهتر است که تعطیل شود و همین طور هم شد رهبران بی شخصیت جبهه ملی دوم بجای اینکه پیشنهادات و انتقادات دکتر مصدق را بپذیرند یا پاسخ های قانع کننده‌ای به او بدهند ترجیح دادند که میدان را ترک کنند و مقدمات تشکیل جبهه ملی سوم در ایران بوجود آمد.

س- بله. من یک سئوالی از شما دارم این ماهنامه سوسیالیسم را شما بصورت مجله در میآوردید ولی بنظر میآید که شما یک چیزی هم بنام هفته نامه بنام سوسیالیسم داشتید که منتشر میکردید در آن زمان و بعد انتشار آن را متوقف کردید من میخواستم توضیح بدهید که چرا آن را متوقف کردید ؟

ج- بعد از کوشش هائی که در ایران برای تشکیل جبهه ملی سوم شد ما هم در اروپا با انتشار نامه‌های دکتر مصدق و با افزایش روابطی که با جناح مصدقی جبهه ملی ایران در اروپا داشتیم کوشیدیم بر اساس پیشنهادات دکتر مصدق جبهه ملی سوم را در اروپا بوجود آوریم. اولین گام هائی که در این زمینه در ایران برداشته شد فوق العاده امیدبخش بود، اولین اعلامیه‌ای که جبهه ملی سوم داد و اساسنامه جبهه ملی سوم از طریق جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا انتشار یافت و بسیاری آمادگی این را داشتند که در اروپا آنچه در ایران در شرایط سختی صورت میگیرد

خیلی سریع‌تر بوجود آید ما هم درارتباط با دوستان ایران مشغول فراهم آوردن مقدمات تشکیل اتحاد ملیون ایران در چهارچوب جبهه ملی سوم در اروپا بودیم .

س- این دوستان ایران کی ها بودند ؟

ج - دوستان ایران جامعه سوسیالیست‌های نهضت‌ملی ایران که از طرفداران جدی تشکیل جبهه ملی سوم بودند و ...

س- به تنهائی ؟

ج - و از اینکه جبهه ملی دوم نه جامعه سوسیالیست‌ها را پذیرفته نه نهضت آزادی را پذیرفته .

س- نهضت آزادی که عضو جبهه ملی دوم بود آقا

ج - و بعد ترک‌کرد.

س- اینجا جدا شد

ج - بله

س- ترک‌کرد و سازمان دیگری بوجود آورد.

ج - بله ، ولی بعلت‌مشکلاتی که جبهه ملی دوم داشت و خرابکاری هائی که مسعود حجازی و محمدعلی خنجی و شاید شاپور بختیار میکردند اشاره میکنم به واقعه اول بهمن دانشگاه ، جبهه ملی دوم نمیتوانست به حیات‌خود ادامه دهد و مبارزات‌مردم ایران را برضد رژیم کودتا رهبری کند.منظور من از دوستان ایران ما در ارتباط‌کم و بیش منظم با دوستان جامعه سوسیالیست های نهضت‌ملی ایران بودیم و آنها از هواداران پروپا قرص‌تشکیل یک‌جبهه بمعنای صحیح کلمه یعنی جبهه ملی سوم . ولی حزب ملت‌ایران و نهضت‌آزادی و حتی حزب ایران نیز باتشکیل جبهه ملی سوم موافقت‌داشتند واولین کوشش‌هائی که درایران شد عده‌ای را گرد هم آورد و نطفه جبهه ملی سوم در ایران بسته شد. متأسفانه بعلت‌خطری که سازمان امنیت ،دربار و شاه از سوی جبهه ملی سوم احساس‌میکردند تصمیم گرفتند که جبهه ملی سوم را در نطفه خفه کنند .و بهمین جهت فعالان عمده آن را و از جمله خلیل ملکی ، علی جان شانسی ، رضا شایان و میرحسین

سرشار را دستگیر کردند و پرونده بسیار پربرگی بعنوان ارتباط با چین کمونیست و مبارزه برای برانداختن رژیم مشروطه سلطنتی برای آنها ترتیب دادند و محاکمه‌ای از آنها کردند که لابد در جای دیگری به آن اشاره خواهیم کرد . اما برای پاسخ دادن به سئوال شما کوشش‌های ما در خارج از کشور در اروپا برای تشکیل جبهه ملی سوم به اینجا رسید که آن عده از جبهه ملی های مصدقی در اروپا که با تشکیل جبهه ملی سوم موافق بودند از قبیل ابوالحسن بنی صدر ،صادق قطب زاده، حسن حبیبی و دیگران ارتباط خود را با ما به جائی رساندند که ما وارد مذاکره برای ایجاد وحدت‌سیاسی شدیم . در این مذاکرات‌یکی از شرایطی که آنها برای صورت‌گرفتن این اتحاد عمل سیاسی قرار دادند این بود که طبق تعریفی که دکتر مصدق از جبهه ملی داده شما جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا را خواهید داشت فقط نمایندگانی برای شرکت درجبهه ملی سوم اروپا خواهید فرستاد، شما نشریه تئوریک سازمان خودتان را حفظ خواهید کرد که مجله سوسیالیسم باشد اما ما از شما تقاضا میکنیم از انتشار ماهنامه سوسیالیسم که ارگان خبری سیاسی شماست خودداری کنید و بجای آن با ما در انتشار ایران آزاد که ارگان خبری و سیاسی مجموعه نیروهای ملی هوادار جبهه ملی سوم خواهد بود شرکت‌کنید . به چند دلیل این تقاضا صورت‌گرفت یکی این که ماهنامه سوسیالیسم در میان مطبوعات سیاسی فارسی جای بزرگی برای خود باز کرده بود . دوم اینکه تا آن زمان انتشار ایران آزاد در اختیار جناحی از جبهه ملی ایران در اروپا بود که با پیشنهادات دکتر مصدق و با تشکیل جبهه ملی سوم موافق نبود و عناصری مثل بنی صدر، قطب زاده، حبیبی و دیگران میدانستند که به تنهائی قادر به اداره ایران آزاد بصورت آبرومندانه‌ای نخواهند بود . بنابراین این تقاضای آنها برای تعطیل ماهنامه سوسیالیسم نه مجله سوسیالیسم تااندازه‌ای مشروع بود و تااندازه‌ای نامشروع بود ولی یکی از مشکلات‌در راه ایجاد اتحاد بود و رهبری جامعه سوسیالیستها در اروپا را مجبور کرد به تشکیل یک‌کنگره فوق العاده برای تصمیم گیری در این جهت، چون کمیته مرکزی جامعه حق نداشت بدون نظر اعضای جامعه یا نمایندگان اعضای

جامعه در کنگره یکی از ارگان های جامعه را تعطیل کنند . در این کنگره فوق العاده ما استدلال های قرص و محکی کردیم که هدف از انتشار ماهنامه سوسیالیسم صرفاً" این نیست که ما ماهنامه سوسیالیسم را ادامه بدهیم بلکه برای پیشبرد مقاصد سیاسی ماست و این مقاصد سیاسی تا زمانیکه یک اتحاد وسیعی از نیروهای ضد استبداد و ضد استعمار بوجود نیاید ، تا زمانیکه جبهه ملی سوم در اروپا تشکیل نشود ممکن نیست بصورت فرقه ای به موفقیت بیانجامد و بنابراین اکثریت اعضاء کنگره فوق العاده را قانع کردیم به تصویب این پیشنهاد که ماهنامه سوسیالیسم تعطیل شود . و همین طور هم شد و پس از قبول این تقاضا اتحاد هم در عمل و هم روی کاغذ به امضاء رسید و از امضاء کنندگان این اتحاد از سه نفری که قبلاً" نام بردم باید نام ببرم بنی صدر از مدافعین سرسخت جبهه ملی سوم و مصدق و استنباط مصدق از جبهه ملی بود. صادق قطب زاده بگمان من دودوزه باز بود ولی در این زمینه تصور میکرد که جبهه ملی سوم برنده خواهد شد چون پیشنهاد دکتر مصدق است ودرمقابل مصدق کسی مخالفت نخواهد کرد. نفر سومی که در امضاء قرارداد اتحادیه بین جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا و سازمان های اروپائی جبهه ملی شرکت داشت حسن حبیبی بود که باوجود گرایش های غلیظ مذهبی در آن زمان مصدقی و تا مغز استخوان ملی بود ولااقل در ظاهر خود را از هواداران اتحاد نیروهای ملی معرفی میکرد . متن اطلاعیه اتحاد در شماره هفدهم ماهنامه سوسیالیسم مورخ مهرماه ۱۳۴۴ به ترتیب زیر انتشار یافت."اطلاعیه: در اجرای نظریه های جناب آقای دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران که در نامه های خود به سازمان دانشجویان دانشگاه تهران و به شورای سابق جبهه ملی و به سازمان های اروپائی جبهه ملی توضیح داده اند و با توجه به مصوبات کنگره سوم و کنگره فوق العاده سازمان های اروپائی جبهه ملی ایران و کنگره هفتم جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا بتاریخ ۱۳۴۴ برابر ۱۹۶۵ و براساس لزوم اتحاد سازمانی احزاب و جمعیت هائی که ازخود استقلالی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند هیئت اجرائی کل سازمان های اروپائی جبهه ملی ایران و کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا

اتحاد سازمانی سازمان های مزبور را اعلام میکنند . با قبول عضویت جامعه‌سوسیالیستهای ایرانی در آروپا جامعه مزبور از این تاریخ عضو سازمان‌های اروپائی جبهه ملی ایران محسوب میشود . از جانب هیئت‌اجرائی کل جبهه ملی ایران در اروپا ، ابوالحسن بنی‌صدر- صادق قطب زاده ـ حسن حبیبی . از جانب کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا ، امیر پیشداد ." سرمقاله همین شماره ماهنامه سوسیالیسم تحت‌عنوان" اتحاد امید بخش درباره اتحاد جامعه سوسیالیست‌های ایرانی با جبهه ملی ایران در اروپا " نوشته شده و ضرورت این اتحاد را و امیدهائی که به آن میتوان داشت ذکر کـرده . درباره تعطیل ماهنامه نیز در رابطه با همین اتحاد مقاله دیگری بصورت‌نامه سرگشاده به خوانندگان ماهنامه سوسیالیسم وجود دارد . باری این اتحاد متأسفانه امیدهائی را که ما به آن بسته بودیم پاسخ نداد و بعلت اختلافات شدیدی که در سازمان هـای اروپائی جبهه ملی ایران بوجود آمد به همان سرنوشتی دچار شد که جبهه ملی سـوم ایران در تهران.یعنی پس‌از مدتی عملا" این اتحاد از بین رفت‌و از این تاریخ بـه بعد بود که هم در جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا تحول فکری و سیاسی قابل ملاحظه‌ای بوجود آمد بیشتر بسوی فعالیت‌های سوسیالیستی و با قطع امیدازایجاد اتحادعمل سیاسی میان همه نیروهای نهضت‌ملی ایران و در جبهه ملی ایران در آروپـا این تحول بصورت گرایش برخی از فعالان بسوی انجمن های دانشجویان اسلامی و تغییر مواضع سیاسی بسیاری از سرشناسان جبهه ملی در اروپا از قبیل بنی صدر، قطب زاده ، حبیبی از همین سال آغاز شد و همانطور که میدانیم بنی صدر و حبیبی فعالیـت در چهارچوب جبهه ملی ایران را قطع کردند و به همکاری با انجمن دانشجویان اسلامـی پرداختند و از این پس این انجمن های دانشجویان اسلامی دراغلب شهرهای اروپـا جای هسته‌های جبهه ملی را گرفتند و با ایجاد ارتباط به احتمال قوی از سال ۱۹۶۸ یا ۱۹۶۹ به بعد با نجف‌و آقای خمینی بصورتی درآمدند که فعالیت‌های آنها در ۱۳۵۷ در خدمت انقلاب اسلامی قرار گرفت .

س ـ آقای دکتر پیشداد از همین زمان بود که بتدریج جامعه سوسیالیست‌های ایرانی

در اروپا تعطیل شد ؟

ج - نه درست برعکس از وقتی این اتحاد عمل سیاسی برهم خورد جامعه سوسیالیست‌ها به فعالیت‌های خود ادامه داد و ماهنامه سوسیالیسم که قربانی این اتحاد عمل سیاسی شده بود از نو فعالیت انتشاراتی خود را ازسر گرفت و در شماره‌های سال ۱۳۴۵ دوره دوم توضیح داد که به چه مناسبتی ماهنامه سوسیالیسم دوباره منتشر میشود و همگان از شکست اتحاد نیروهای نهضت ملی در اروپا آگاه شدند . از این پس جامعه سوسیالیست‌ها بیشتر به جهت متحد ساختن عناصر چپ ملی و چپ مستقل پرداخت و در اولین کنگره‌ای که بعد از شکست این کوشش

س - کوشش برای اتحاد .

ج - کوشش برای اتحاد صورت گرفت آن جناح از اعضاء جامعه سوسیالیست‌ها که علی‌الاصول با همکاری سیاسی با جبهه ملی موافق نبودند و عقیده داشتند که ما میبایست در پی پی انداختن یک حزب سوسیالیست واحد باشیم اکثریت آراء را بدست آوردند و چیزی تحت عنوان هدف و استراتژی ما در این کنگره بتصویب رسید که شعار تشکیل حزب طبقه کارگر ایران را مطرح میکرد و این یکی از نتایج قابل فهم گرچه غیرقابل قبول در جامعه سوسیالیست‌ها بود . جامعه سوسیالیست‌ها ازاین پس فعالیت‌های خود را تا سال ۱۹۷۰ یعنی پنج سال پس از شکست کوشش برای اتحاد با سایر نیروهای ملی ادامه داد و روز به روز گرایش بسوی یک سوسیالیسم خالص و خلص بیشتر میشد درحالیکه در ایران شرایط فعالیت سوسیالیستی بخصوص بعد از محاکمه سران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی و محکوم شدن آنها به چند سال حبس کمتر میشد بهمین دلیل ...

س - آقای پیشداد معذرت میخواهم من میخواهم از حضورتان خواهش کنم که این موضوع را همین جا بگذاریم چون دوباره به آن برمیگردیم برویم یک کمی عقب‌تر چون من میخواهم راجع به یک موضوع دیگر ازشما سئوال بکنم .

ج - با کمال میل .

س - آن جریان شرکت فعالانه نیروهای مذهبی علیه رژیم حاکم در ایران بود که منجر

بە یا اولین تظاهر علنی اش در واقع واقعه ۱۵ خرداد بود . من میخواهم ببینم که بازتاب ۱۵ خرداد در جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا چه بود و نظرشان راجع به این موضوع چه بود ؟

ج - همانطور که قبلا" گفتم ما در فعالیت‌های سیاسی خود سعی میکردیم همیشه بادوستان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران درارتباط نزدیک قرار گیریم . ما میدانستیم که بعنوان عناصر دور گود باید نیروهای مبارز داخل گود را حمایت و پشتیبانی کنیم بهمین جهت در مواضعی که جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران درباره مسائل ایران میگرفت ماهمیشه از آن مواضع پشتیبانی وحمایت میکردیم گرچه همیشه با آن مواضع موافق نبودیم . بعد ار قیام ۱۵ خرداد که ما از کم و کیف آن اطلاعات دقیقی نداشتیم اعلامیه‌ای بدست ما رسید با امضای جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی که آن قیام را تأئید و حمایت کرده بود البته باید اضافه بکنم وقتی این اعلامیه در تهران انتشار یافت خلیل ملکی در اطریش بودو به احتمال قوی این اعلامیه به اصرار عده‌ای از فعالان جامعه سوسیالیست‌ها و بقلم منوچهر صفا و با فعالیت‌های عملی عباس عاقلی زاده نوشته شده بود . وقتی این اعلامیه بدست ما رسید فوق العاده ما را ناراحت کرد که از یک جریانی که سران جبهه ملی و دوستان جامعه سوسیالیست‌ها در آن شرکتی نداشتند برای فراهم آوردن مقدمات آن کوششی مسئولیتی نداشتند چرا باید مورد تأئید قرار گیرد. معذالک چون جامعه سوسیالیست‌ها در گود مبارزه قرار داشت و نسبت به این موضوع موضع گیری کرده بود ما آن موضع گیری را جداگانه بدون انتشار درنشریات جامعه سوسیالیست‌ها تکثیر و توزیع کردیم . درواقع خدمتی به آنها کردیم برای تکثیر و توزیع اعلامیه‌ای که داده بودند بی آنکه درباره این اعلامیه و محتوای آن از نظر سیاسی در جامعه سوسیالیست‌ها موضع گیری کنیم . اما وقتی آیت اله خمینی از ایران تبعید شد یکی از همکاران ما مقاله‌ای نوشت که در ماهنامه سوسیالیسم منتشر شده است تحت عنوان اینکه " چرا آیت اله خمینی را تبعید کرده‌اید؟ این را میتوان بعنوان پشتیبانی از یک مخالف رژیم تلقی کرد نه بعنوان همکاری و تأئید از

مواضع آیت‌اله خمینی . مقاله‌ای که اشاره کردم در شماره دهم ماهنامه سوسیالیسم مورخ آذرماه ۱۳۴۳ انتشار یافته تحت‌عنوان " آیت‌اله خمینی را چرا و بکجا تبعید کرده‌اید؟ برای آزادی آیت‌اله خمینی و دیگر زندانیان سیاسی همه مبارزان ملی ومترقی باید متحد و همگام شوند."و این امروز بعد از گذشت زمان نشان میدهد که ما در آن زمان اطلاع دقیقی از چند و چون مبارزه‌ای که خمینی و اعوان وانصارش بارژیم شاه داشتند نمیداشتیم و او را بعنوان یک مخالف رژیم تلقی میکردیم و فقط به این عنوان از او پشتیبانی کردیم .

س- مخالف رژیم که بود ولی چه نوع مخالفی برای شما روشن نبود .

ج - بله دلائل مخالفت او برای ما روشن نبود و بعلت سوابقی که آیت‌اله کاشانی در آغاز نهضت‌ملی در تأئید مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری ملت‌ایران داشت این توهم در عده‌ای از مبارزان خارج از کشور وحتی مبارزان داخل کشور بوجود آمده بود که یک روحانی فعال و مبارز دیگر میتواند مخالف رژیم باشد و ما از او پشتیبانی کنیم . اینجا باید به این نکته اشاره کنم که تنها کسی در میان دوستان و همفکران سیاسی ما که تحلیل واقع بینانه‌ای از قیام پانزدهم خرداد کرد خلیل ملکی بود که از اطریش بعد از دریافت اعلامیه‌ای که از طرف‌جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران داده‌شده بود نامه‌ای به مسئولان این جامعه نوشت که درحال حاضر دراختیار مرتضی مظفری است و بعلت‌خطراتی که هنوز انتشار این نامه دربر دارد از او تقاضا شده است که این نامه را فعلا" محفوظ دارد تا زمان انتشار آن برسد . ولی در سفری که در تیر ماه ۱۳۵۸ به تهران کردم مرتضی مظفری این نامه را برای من مطالعه کرد و این عبارت‌درآن نامه در ذهن من جای گرفته است که ملکی با لحن تندی از حمایت‌بیدریغ هیئت اجرائی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران از قیام ارتجاعی پانزدهم خرداد انتقاد کرده بود و اشاره کرده بود که"این آیت‌الشیطان هیچ جنبه مترقی ندارد و پشتیبانی از او بصورتی که شما انجام دادیدکار سیاسی نیست بلکه یک گاف‌سیاسی بزرگ است یک اشتباه سیاسی بزرگ است ." و نصیحت کرده بود که"از این پس‌در موضع گیری های

سیاسی خود شتابزدگی بخرج ندهید میتوانستید اعلامیه‌ای در پشتیبانی از توده مردم بدهید بدون اینکه این قیام را به اینصورت دربست و بی قیدو شرط تأئید و حمایت کنید ."

س - میدانید که بعد از انتشار آن اعلامیه که تا آنجائی که من اطلاع دارم تحت‌تأثیر حسین سرشار و عباس‌عاقلی زاده و هرمز همایون پور انجام گرفت و منوچهر صفا هم این اعلامیه را نوشت . و میدانید که بعد از انتشار آن اعلامیه عباس‌عاقلی زاده و منوچهر صفا زندانی شدند ولی بعد از آزادی از زندان در سال ۱۹۷۵ من وقتی که منوچهر صفا را دیدم او بمن هشدار داد که از جریان مذهبی که آیت‌اله خمینی و در ایران مهندس‌بازرگان و آیت‌اله طالقانی و دیگران راه انداخته بودند حمایت‌نکنید. چون او میگفت که من با این ها سه سال در زندان بودم و این ها را میشناسم و اینها فاشیست‌مذهبی هستند . من اولین بار این اصطلاح " فاشیست مذهبی " را درباره اینگروه از منوچهر صفا شنیدم و او فوق العاده ناراحت بود و پشیمان بود که چرا در آن سال حاضر شده بود که اعلامیه را بنویسد و از آنها حمایت بکند و بمن میگفت اگر امروز بود حتی دستش را میشکستند ممکن نبود که چنین اعلامیه‌ای را بنویسد.

بله آنها هم از این موضوع بعدا" پشیمان شده بودند . بهرحال ، تمنا میکنم

ج - بله ولی پشیمانی دیگر سودی نداشت. در هر حال در خارج از کشور بعد از شکست کوشش برای اتحاد نیروهای ملی زمینه مساعدی برای فعالیت‌انجمن های دانشجویان اسلامی فراهم آمد و جامعه سوسیالیست‌ها آن نفوذ و جاذبه خود را بتدریج از دست داد بخصوص‌از سال ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۹ ببعد که مسئله مبارزه مسلحانه در ایران مطرح شد و در خارج از کشور بسیاری از گروههای سیاسی را تحت‌تأثیر قرارداد . یکی از علل تعطیل تدریجی جامعه سوسیالیست‌ها همین بود که برخی از واحدهای عضو این جامعه پیشنهاد تأئید مبارزه مسلحانه و حتی شرکت‌در تعلیم و تربیتی که بعضی از کشورها از جمله کوبا ، الجزایر ،

س - چین .

ج - چین برای این کار انجام میدادند میکردند و ما هرگز در کنگره‌ها تن به قبول این کار نمیدادیم برای این که از نظر تئوری مبارزه مسلحانه را در ایران به دلائل جغرافیائی ، تاریخی صحیح نمیدانستیم و در خارج از کشور هم خود را آماده برای شرکت در چنین مبارزه‌ای نمیدانستیم . البته این موضع گیری نیز در رابطه با جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران بود که پس از درگذشت ملکی دیگر فعالیت چشمگیری نداشت و فقط بصورت محافل دوستانه و بحث‌های بیشتر مارکسیستی تحت‌تأثیری که جناح میرحسن سرشار و دوستانش در این سازمان سیاسی رواج داده بودند . این که قبلاً" سئوال کردید در چه سالی جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا تعطیل شد باید بگویم که این تعطیل تدریجی از سال ۱۹۷۰ آغاز شد ولی در واقع ما هنوز در سال‌های ۷۱ و ۷۲ گردهمآئی های سالانه خود را داشتیم ولی روز به روز شرایط فعالیت‌سخت‌تر میشد بعلت نفوذ عناصر جاسوس‌و دشمن در هسته‌های سازمانی‌جامعه سوسیالیست‌ها و گرفتاری هائی که برای اعضای این جامعه دربازگشت به ایران فراهم می آمد که عده‌ای از آنها تحت بازجوئی قرار گرفتند چند تا زندانی شدند و موفق شدند اطلاعاتی برای ما بدست بیاورند که در میان ما عناصر گزارش‌گر و جاسوس رخنه کرده‌اند.

س - هرگز توانستید بفهمید که آنها کی ها بودند ؟

ج - یکی از معروف‌ترین آنها که بعد به ایران بازگشت‌و سردبیر کیهان شد و اسم مستعار امیر طاهری برای خود انتخاب کرد برای ما مسلم شد .

س - اسم اصلی اش چه بود آقا ؟

ج - اسم اصلیش محمد طاهری دزفولی ، یکی از کسانی بود که از ایران با مأموریت به اروپا آمد ابتدا در پاریس چند هفته‌ای بسر برد و موفق نشد خود را در میان فعالان جامعه سوسیالیست‌ها جا بیندازد . بعد به لندن رفت‌و در آنجا خود را مرید مرحوم حمید عنایت تلقی کرد و ازطریق او بود که وارد جامعه سوسیالیست‌ها شد و در اغلب کنگره‌ها همیشه بصورت داوطلب از طرف گروه سوسیالیست‌های ایرانی در انگلستان شرکت میکرد . یکی از گرفتاریهای تشکیلاتی جامعه این بود که چون کادر

حرفه‌ای نداشت اغلب اعضای آن هزار و یک گرفتاری شغلی و تحصیلی و خانوادگی داشتند نمایندگانی که برای شرکت در کنگره تعیین میشدند اغلب کسانی بودند که خود را داوطلب میکردند و مأموران سازمان امنیت به سادگی میتوانستند با داوطلب شدن برای شرکت در کنگره به عالیترین مرجع سازمانی که راجع به همه اسرار تشکیلاتی صحبت میکرد دست یابد . این یکی از دلائل اصلی برای تعطیل فعالیت‌های جامعه بود چون نه تنها ما کوچکترین کار مثبتی برای مبارزان داخل کود نمیتوانستیم از راه دور انجام دهیم بلکه مزاحمت‌هائی برای هم دوستان ایران و هم اعضای جامعه که پس از پایان تحصیلات به ایران بازمیگشتند فراهم میساختیم . اما علت اصلی بنظر من بحران تحلیل سیاسی بود که ما با آن روبرو شدیم از یک سو تئوری جنگ مسلحانه مورد قبول عده‌ای از اعضاء ما قرار داشت که اعضای مسن تر و با تجربه‌تر با سابقه‌تر هرگز نمیتوانستند بپذیرند درحالیکه اعضای جوان شعار میدادند،" ما از تئوری بافی خسته شده‌ایم زنده باد جنگ مسلحانه ." و فروکش مبارزات سیاسی در داخل ایران بخصوص بعد از درگذشت ملکی علت دیگری بود که ما در خارج از کشور نمیتوانستیم بدون یک ارتباط نزدیک و منظم و زنده با ایران به فعالیت‌های خود ادامه دهیم . از طرف دیگر هم نه تنها قدرت جاذبه‌ای در میان جوانان و فعالان سیاسی نداشتیم چون گروه‌های سیاسی گوناگونی بوجود آمده بودند با شعارهای تندوتیز و فریبا بلکه بسیاری از اعضای خود را که بر اثر استیصال و اجبار به ایران بازمیگشتند از دست میدادیم و در واقع بنیه سازمانی جامعه سوسیالیست‌ها بتدریج از بین رفت . اما ما هرگز صلاح و صحیح ندانستیم که رسما" تعطیل جامعه سوسیالیست‌ها را در بیانیه‌ای یا اعلامیه‌ای اعلام کنیم و تنها دلیل آن این بود که اولا" عده‌ای هنوز باقی مانده بودند و کوشش‌هائی میکردند . ثانیا" بنظر ما اعلام تعطیل جامعه سوسیالیست‌ها جز ایجاد خرسندی و خوشوقتی برای دشمنان ملت ایران فایده‌ای نداشت. بهمین جهت ما سیاست سکوت را ترجیح دادیم اما عملا" از ۱۹۷۲ جامعه سوسیالیست‌ها فعالیت چشمگیری در اروپا نداشت و عده‌ای از فعالان آن

از ۱۹۷۴ مثل خود من به فعالیت‌های دفاع از حقوق بشر پرداختند و از جمله در پاریس کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن با شرکت خانم مولود خانلری، حسین ملک، ابوالحسن بنی صدر، احمد سلامتیان، مهدی عسگری، امیر پیشداد و احمد فاروقی، حسین لامعی و عده‌ای دیگر بوجود آمد که تا ۱۹۷۹ به فعالیت‌های خود ادامه میداد. همین جا باید اضافه کنم که در نخستین جلساتی که برای تشکیل این کمیته بوجود آمد و صحبت از امکانات مالی بود آقای بنی صدر اعلام کرد که پنجاه درصد از مخارج فعالیت‌های این کمیته را بدون کوچکترین قید و شرطی بعهده خواهد گرفت. یکی از دوستان نیم شوخی نیم جدی از او سئوال کرد که " شما این وجوه را از کجا خواهید آورد ؟ و چطور میتوانید پنجاه در صد مخارجی را که از میزان آن اطلاعی ندارید با این اطمینان بپذیرید ؟" بنی صدر هم با لحنی نیم شوخی نیم جدی پاسخ داد، " از حق امام." من شخصا " اطلاعاتی از سال ۱۹۷۱ در زمینه ارتباط نزدیک و مستقیم ابوالحسن بنی صدر با نجف و خمینی داشتم، بنابراین این اظهار نظر برای من حیرت‌آور نبود. باید اذعان کنم که بنی صدر تا پایان عمر این کمیته به عهد خود وفا کرد و پنجاه در صد از مخارج فعالیت‌های این کمیته را بدون بروبرگرد پرداخت. پس از ورود خمینی به پاریس اختلافاتی بین اعضای این کمیته بوجود آمد که منجر به از هم‌پاشیدگی و از بین رفتن آن شد البته مولود خانلری که دبیر این کمیته بود علیرغم این از هم‌پاشیدگی حتی پس از پیوستن به سازمان سیاسی نهضت مقاومت ملی ایران چند اعلامیه با امضاء دبیر کمیته حقوق بشر در پاریس داد که از نظر اخلاقی و تاریخی صحیح نبود چون این کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران قبل از پایان سال ۱۳۵۸ یعنی یک سال بعد از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و در هر حال قبل از تشکیل نهضت مقاومت ملی ایران از بین رفته بود.

روایت‌کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۴ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۰

حسین مهدوی نیز در این کمیته برای دفاع از حقوق بشر شرکت‌داشت. حسین مهدوی از فعالین نهضت‌ملی ایران و از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم بود و بدلائل مخالفت با جناح خنجی ، حجازی و دیگران از جبهه ملی دوم قبل از انتشار نامه‌های دکتر مصدق بیرون آمد و به ایالات‌متحده آمریکا رفت و درآنجا فعالیت‌هائی برای دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر انجام میداد و گویا براساس‌همین فعالیت‌ها به تقاضای دولت‌ایران از آمریکا اخراج شد و مدتی در جنوب فرانسه سکنی گزیده بود. در حدود سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ به پاریس‌آمد و با برخی از دوستان تماس‌برقرار کرد . یکی از کسانی که با او ملاقات‌کرد من بودم با پیشنهاد مشخصی به ملاقات‌من آمد و آن این بود که بیائید باهم یک مجله اجتماعی سیاسی فرهنگی منتشر کنیم .

س- آقا این اولین باری بود که شما با آقای حسین مهدوی ملاقات‌میکردید یا حسین مهدوی قبلا" هم در جامعه فعالیتی داشت؟

ج - نه حسین مهدوی هرگز در جامعه سوسیالیست‌ها فعالیت‌نداشت‌ولی‌در ۱۹۶۴ ازایران به اروپا آمده بود گویا برای رفتن به آمریکا و یکی از دوستان مشترک‌ما هوشنگ ساعدلو ،

س- بله

ج - او را به خانه من آورد و ما را باهم آشنا کرد و احساس‌کردم که او نسبت‌به خلیل ملکی و جامعه سوسیالیست‌ها و دوستان ما از جمله هوشنگ ساعدلو خیلی علاقه

س- نظر مساعد و دوستانه دارد.

ج - و دوستی دارد و نظر مساعد دارد و ما ارتباط مکاتباتی هم مدتی با هم داشتیم.

مرد فهمیده‌ایست و از هواداران جدی نهضت‌ملی و از مریدان دکتر صدیقی . به تنها کسی که در جبهه ملی بعد از مصدق اظهار ارادت‌و علاقه میکرد دکتر صدیقی بود . باری چندین هفته درباره ضرورت‌و امکان انتشار یک مجله صحبت‌کردیم و بالاخره به‌این نتیجه رسیدیم که نه از نظر همکاران قلمی نه ازنظر بودجه نه ازنظر شبکه توزیع وسائل هنوز فراهم نیست . اما جلسات بحث‌و گفتگوی سیاسی ادامه داشت . حسین مهدوی بمناسبت دوستی دیرینی که با بنی صدر داشت از او نیز در شرکت‌در این جلسات دعوت‌میکرد همچنانکه از حسین ملک . پس‌از تشکیل کمیته حقوق بشر در پاریس این جلسات سیاسی نیز که هیچ شکل تشکیلاتی خاصی نداشت ادامه داشت تا روزهای داغ حوادث سیاسی ایران در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷.مابا آنکه از پشتیبانان خواست‌ها و مطالبات مردم ایران برضد رژیم آریامهری بودیم بعد از شهریور ۱۳۵۷ و شعار حکومت اسلامی که جایگزین عدالت اجتماعی شد متوجه شدیم که جریان دارد به سوی اسلامی ها حرکت‌میکند.بهمین جهت با حسین ملک‌با مولود خانلری حسین مهدوی نامه سرگشاده‌ای دراواخر شهریور ماه تدوین و تنظیم کردیم و علاقه داشتیم که عده بیشتری در امضاء این نامه شرکت بکنند . یکی از کسانی که به این کار بیشتر از ما علاقه داشت خود حسین مهدوی بود . داستان این نامه سرگشاده از اینجا آغاز شد که ملک یک‌فتق شکم داشت و تحت‌نظر من در بیمارستان بستری و عمل جراحی شده بود ودر ملاقات ها و عیادت‌هائی که من از او میکردم پیشنهاد تهیه یک‌نامه سرگشاده برای تجزیه و تحلیلی از اوضاع و احوال ایران و موضع گیریهای مشخص غیرمذهبی بااحترام به مبارزان مذهبی درمیان گذاشته شد .

س- اجازه بفرمائید این موضوع را همین جابگذاریم دوباره به این موضوع برمیگردیم من یک‌سئوالی دارم راجع به سفر آقای دکتر سنجابی به اروپا . آیا شما در این سفر باایشان ملاقات‌کردید ؟

ج - بله

س- در آن سفری که منجر به امضای آن نامه سه ماده‌ای با آیت‌اله خمینی شد منظورم است .

ج - این سفر بعد از انتشار نامه سرگشاده‌ای بود که من میخواستم درباره آن توضیحی بدهم ولی هیچ مانعی ندارد .

س- معذرت میخواهم من فکر میکردم قبل از آن بود.

ج - به سئوال شما پاسخ میدهم . این نامه تهیه شد و ما باخیلی هاتماس گرفتیم برای امضای آن ولی موافقتی حاصل نشد حتی قرار بود عده‌ای از ایران در امضای این نامه شرکت بکنند و آنها پیشنهاد میکردند که بجای مخالفت با رژیم آریامهری مبا شعار بازگشت به قانون اساسی را مطرح کنیم درحالیکه تحلیل این نامه سرگشاده در مخالفت با استبداد سلطنتی بود و ما از طرفداران این فکر بودیم که میبایستی شعار " شاه باید برود " را بصورت روشنفکرانه و اصولی و تحلیل گرایانه‌ای طرح بکنیم و در واقع ابتکار این شعار را که بنظر ما روز به روز نفوذ بیشتری پیدا میکرد از دست بخشی از روحانیت ایران بدر آوریم . برای ما مثل روز روشن بود که رژیم شاه رفتنی است بنابراین بازگشت به قانون اساسی شعار بسیار غیرقابل قبول برای توده مردم عاصی و جان به‌لب آمده بود و ما پیشنهاد میکردیم که مسئله اسقاط رژیم آریامهری و نه الزاما " نظام سلطنتی مورد قبول نیروهای ملی و مترقی و آزادیخواه قرار گیرد . وقتی خمینی به پاریس آمد عده‌ای به دیدار او رفتند که‌طبیعی است در رأس آنها ابوالحسن بنی صدر و دوستانش ونمایندگان انجمن های دانشجویان اسلامی و صادق قطب زاده که از مجرای دیگری بااو ارتباط داشت‌ودیگران بودند . وقتی آقای دکتر سنجابی ، و اینجا میرسم به سئوال شما ، به پاریس آمد یکی دو روز پس‌از ورود به پاریس تلفن کرد که ،" آقای پیشداد من از تهران که میآمدم دوستان سیاسی شما تقاضا کردند که من درپاریس باشما ملاقات کنم . من عازم کنگره انترناسیونال سوسیالیست‌هستم که در کانادا تشکیل میشود و دوستان شما توصیه کردند که من در این زمینه با شما مشورت‌کنم و اگر موافقت کنید با هم به این سفر برویم . گویا شما در گذشته در این قبیل کنگره‌ها شرکت داشته‌اید و حضور شما در هیئت نمایندگی ایران مؤثر خواهد بود " وارد جزئیات‌این تلفن ها

نمیشوم برای اینکه هربار که دکتر سنجابی تلفن میکرد در یک جلسه عمومی حضور داشت و مایل بود که من هم در یک جلسه عمومی شرکت کنم و با ایشان مذاکره کنم و من میگفتم در جلسه عمومی ما گفتگوی سیاسی نخواهیم داشت. شبی از منزل حسین مهدوی تلفن کرد، "خوب، اینجا که دیگر منزل دوست شماست عده‌ای هم هستند و آقای حسین مهدوی شام خوبی هم تهیه کرده جای شما خالی است الان دوستان مشغول خوردن غذا شدند خواهش میکنم تشریف بیاورید که ما اینجا گفتگو بکنیم." خوب بیاد دارم که گفتم من در این نوع جلسات که شامی هست و دور میزی نشسته‌اند نمیتوانم بحث سیاسی بکنم. برای من بحث سیاسی در حدی که شما انتظار دارید احتیاج به شرایط مساعدی دارد. این سوء تفاهم حتی برای دکتر سنجابی پیدا شد که من از ملاقات با او میخواهم صرفنظر کنم. بهرحال، شرائط مساعدی برای ملاقات ازطرف احمد سلامتیان فراهم شد و من دو بار درپاریس درخانه‌ای که مجاور آپارتمان احمد سلامتیان برای آقای دکتر سنجابی گرفته شده بود صحبت کردم. یک بار در شبی بود که روز بعد ایشان به دیدار خمینی میرفت و نزدیک به سه ساعت درباره مسائل سیاسی، جبهه ملی، علل شکست نهضت ملی و اوضاع و احوال کنونی صحبت میکردیم و تمام تکیه من در این بحث این بود که جبهه ملی که از نو فعالیت خود را تحت عنوان اتحاد نیروهای ملی آغاز کرده باید سلامت و اصالت خود را حفظ کند و در مقابل رژیم شاه و در مقابل عصیان توده مردم مواضع بسیار اصولی و صحیح و واقع بینانه‌ای اتخاذ کند. ظاهراً" ایشان با این تحلیل ها موافق بودند. من فرصتی یافتم که اشاره کنم میدانم که شما به دیدار خمینی خواهید رفت ولی نمیدانم "حکومت اسلامی" نوشته ایشان در ایران منتشر شده است و شما خوانده‌اید و از ته فکر این جناح مذهبی اطلاع دارید یا نه؟ ولی من و عده‌ای مثل من از مبارزان ملی ایران عقیده داریم که ما با حکومت اسلامی به هیچ ترتیبی و با هیچ تعریفی نمیتوانیم کنار آئیم و شما باید در مذاکره با آقای خمینی مواظب این نکته باشید و به ایشان بگوئید که جبهه ملی تنها به صورتی حاضر است همکاری بکنند که شعار " حکومت اسلامی " از میان برداشته شود." ظاهراً" این استدلال

مورد قبول آقای سنجابی بود و عقیده داشت که "هرگز جبهه ملی نمیتواند با حکومت اسلامی موافقت کند . ولی نفوذ روحانیت مبارز، آقای پیشداد شما در ایران نبوده‌اید به حدی رسیده است که نباید در مقابل آنها قد علم کرد و آنها را از خود رنجانید باید راه حلی پیدا کرد که ما با آنها دست در دست هم برای برانداختن رژیم فعالیت کنیم ." به این ایراد او پاسخ دادم که ،" آری نفوذ روحانیت مبارز زیاد است و من هم با اینکه دور از ایران هستم درجریان این مسائل قرار دارم اما همکاری به معنای تسلیم نیست ما میبایستی بر سر مواضع اصولی خود بایستیم حتی اگر این همکاری میسر نباشد برای خاطر همکاری نباید از اصول خود صرفنظر کنیم ." ساعت بپایان رسیده بود ساعت این ملاقات و آقای احمد سلامتیان که گویا مایل بود در این مذاکره شرکت داشته باشد ولی دکتر سنجابی با اشاره دست به او گفت که ،" در را ببندید و ما دو تائی دریک اطاق کوچکی به این مذاکره ادامه دادیم آقای احمد سلامتیان در را باز کرد و گفت ،" آقای دکتر سنجابی نماینده خبرگزاری رویتر آمده است و شما وقت دادید که با او صحبت کنید." آقای سنجابی اصرار کرد که،" آقای پیشداد مذاکرات ما بپایان نرسید من میخواستم درباره محتوای مذاکراتی که باخمینی خواهم کرد و درباره شرکتم در کنگره انترناسیونال سوسیالیست با شما بیشتر سخن بگویم ، آیا فردا صبح میتوانید بیائید ؟" گفتم ،" فردا صبح من مسئولیت بیمارستانی دارم برایم خیلی دشوار استکه امشب با کسی تماس بگیرم که جای من در بیمارستان فردا کار کند اما بعلت اهمیت این موضوع من فردا به بیمارستان نخواهم رفت و بدیدار شما خواهم آمد. چه ساعتی ؟" پیشنهاد شد ساعت هفت صبح . هفت‌صبح روز پنجشنبه بدیدار دوم با دکتر سنجابی رفتم ودوباره درباره این دو موضوع به بحث و گفتگو پرداختیم . ابتدا ایشان برخلاف شب قبل اطلاع داد که از رفتن به کنگره انترناسیونال سوسیالیست منصرف شده و استدلالی که میکرد بسیار مضحک و جالب بود و میگفت ،" اگر من به این کنگره بروم در ایران شایع خواهد شد که من برای ملاقات با کارتر رفتم و به این جهت من حاضر نیستم به این کنگره بروم ." هر چه من اصرار

کردم که ،" شما به این دلیل اصلا" این سفر را پیش‌گرفتید که در این کنگره شرکت کنید و اگر شما در این کنگره از طرف جبهه ملی یک گزارش دقیق و جامعی عرضه کنید تأثیر بسیار مطلوبی خواهد داشت ." گفت ،" نه ضرر سیاسی این کار خیلی بیشتر خواهد بود و همه خواهند گفت که به بهانه رفتن به این کنگره درواقع سنجابی بدیدار کارتر رفته است ."

س- ولی ایشان به من گفتند که به این دلیل در آنجا شرکت نکردند چون وزیر امور خارجه

ج - اسرائیل

س- انگلستان دکتر اوون ، عرض کنم خدمتتان ، از رژیم شاه دفاع کرده بوده و علیه انقلاب صحبت کرده بود بخاطر این بود که به آنجا نرفتند، علاوه بر اینکه اسرائیل هم در آنجا شرکت داشت .

ج - بله

س- ولی من اسرائیل را بخاطر نمی‌آورم که دقیقا" ایشان گفته باشند اما صحبت‌وزیر امور خارجه انگلستان را بیاد می‌آورم که ایشان متذکر شدند .

ج - بله ، به احتمال قوی این بهانه‌ای بود که بعد برای توجیه عدم شرکت‌در کنگره انترناسیونال سوسیالیست پیدا کردند . بهرحال دلائل اصلی این ها نبود برای اینکه همه میدانند انترناسیونال سوسیالیست از سازمان ها و احزاب گوناگون و کشورهای مختلف تشکیل میشود و مواضع این احزاب یکسان و یک‌سو نیست فقط بعلت مخالفت وزیر امور خارجه انگلیس با قیام‌وانقلاب مردم ایران من نمی پذیرم که آقای دکتر سنجابی منصرف شده باشد . علت‌انصراف بنظر من صرفا" سیاسی و در رابطه با مسائل داخلی ایران بود. یکی از کسانی که در مدت اقامت‌دکتر سنجابی در او تأثیر زیادی گذاشت احمد سلامتیان بود . احمد سلامتیان از دست‌پروردگان ختجی بود و سیاست‌باز بسیار موذی و حیله‌گری بود . دکتر سنجابی بضاعت تئوریک‌و معلومات‌سیاسی نداشت‌و بهمین جهت خیلی زود تحت‌تأثیر توصیه‌ها و پند واندرزهای سیاسی دوستان یا همکاران

خود قرار میگرفت. به احتمال قوی احمد سلامتیان به او گفته ،" شما نباید در این شرایط خطیر از ایران زیاده دور باشید و بهتر است که از رفتن به کنگره منصرف بشوید ." گرچه باز به احتمال قوی دعوت به این کنگره را خود احمد سلامتیان برای دکتر سنجابی فراهم کرده بود چون به دروغ او خود را نماینده حزب سوسیالیست در فرانسه معرفی کرده بود - تحت این نام با حزب سوسیالیست فرانسه ارتباط داشت و با آقای لیونل ژوسپن که در آن زمان رئیس دپارتمان بین المللی حزب سوسیالیست فرانسه بود روابط نزدیک داشت و از این طریق دعوت برای دکتر سنجابی گرفته بود و به این امید که خود او هم عضو هیئت نمایندگی ایران درکنگره انترناسیونال سوسیالیست باشد .

س- شما از این موضوع از کجا مطلع شدید آقای دکتر پیشداد ؟

ج - من وقتی با Amnesty International برای کمک به مجروحان ایران و با سازمان پزشکان بدون مرز Medecins sans Frontières و با صلیب سرخ وارد ارتباط شدم برای گرفتن کمک هائی بسود ملت ایران در آذر و اوائل بهمن ۱۹۵۷ اشاره کردند که باید حتما" توافق حزب سوسیالیست را جلب کنید . و وقتی من به حزب سوسیالیست که ارتباط ارگانیک و تشکیلاتی نداشتم مراجعه کردم اطلاع پیدا کردم که حزب سوسیالیست ایران نماینده‌ای در ارتباط با حزب سوسیالیست فرانسه از سال‌ها پیش دارد و چون من خودم را بعنوان عضو جامعه سوسیالیست‌ها و دبیر کمیته مرکزی جامعه معرفی کردم خیلی موجب تحیر و تعجب مسئول حزب سوسیالیست فرانسه شد که ،" چرا شما با ما ارتباط نداشتید ؟ " پس از مدتی گفتگو در این زمینه اطلاع داد که " بله آن شخصی که با ما ارتباط داشته احمد سلامتیان بود ." و من قبلا" گفته بودم که در ایران تنها جریانی که سوسیالیست بود و فعالیت سوسیالیستی میکرد جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران به رهبری خلیل ملکی ، و جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا باشرکت ما بود من حزب سوسیالیست دیگری در ایران نمی شناسم . از این جا پی بردم. وبرگردیم به ملاقات با سنجابی . در همان روز پنجشنبه‌ای که

دومین ملاقات صورت گرفت ایشان قضیه شرکت در کنگره انترناسیونال سوسیالیست را منتفی دانستند بنابراین خواهش کردند که ما برویم روی مسائل مربوط به جبهه ملی و ملاقات با خمینی . اینجا بود که پس از گوش کردن به تجزیه و تحلیلی که من از اوضاع و احوال بدست میدادم و خطراتی که بدست آوردن تمام قدرت سیاسی از طرف خمینی و دوستان و همراهانش وجود دارد ، آقای دکتر سنجابی گفت ،" من تعجب میکنم دوستان سیاسی شما و دوستانی که با شما این نامه سرگشاده بسیار جالب را که دیشب شما نسخه‌ای از آن را به من دادید و من علیرغم بحران وقت آن را خواندم و با نود در صد مطالب آن موافقم ، دوستانی که امضاء زیر این نامه سرگشاده گذاشته‌اند و آنجا میگویند که حکومت اسلامی از نظر ما قابل قبول نیست مرا تشویق میکنند به کنار آمدن با خمینی و قبول رهبری معنوی او و حتی امضاء قرارداد ائتلاف بین جناح مذهبی و جناح لائیک "، البته این اصطلاح را او بکار نبرد، "جناح غیرمذهبی جنبش مردم ایران ."

س- این دوستان کی ها بودند ؟

ج - پرسیدم که ،" منظور شما از این دوستان کیست ؟" گفت ،" بطور دقیق حسین مهدوی که من سالهاست او را میشناسم و نسبت به او خیلی احترام و علاقه دارم . تعجب میکنم شما با او روابط خیلی نزدیکی دارید ولی از آمدن به خانه او وقتی من به شما تلفن میکنم خودداری میکنید ، با او نامه سرگشاده‌ای امضاء میکنید . او عکس چیزی را که شما میگوئید به من میگوید. درهمین جلسه‌ای که پریشب در خانه‌او بود هم او هم حسین ملک مرا تشویق کردند که باید به هر ترتیب هست با خمینی به توافق رسید و ترتیبی داد که از نفوذ خمینی در توده مردم بنفع جبهه ملی استفاده شود."
استدلال من برای آقای دکتر سنجابی این بود که ،" شما و دوستان من اشتباه میکنید اگر شما جبهه ملی را دراختیار خمینی قرار بدهید نه تنها از نفوذ ایشان استفاده نخواهید کرد بلکه ایشان از نفوذ و حیثیت و آبروی جبهه ملی بنفع خود و تزهای مذهبی خود استفاده خواهد کرد." بهیچوجه قصد تعریف و خودستائی ندارم ،از تحلیل

خود نمیخواهم تعریف بکنم ولی در آن روز اختلافی در قضاوت ما نسبت به سنجابی وجود داشت که بعد از امضاء آن متن معروف سه ماده‌ای و ملاقاتی که من با دوستان مزبور یعنی حسین ملک و حسین مهدوی داشتم آنها میگفتند ،" ما مخصوصا" دکتر سنجابی را تشویق کردیم تا تز اصلی خمینی را که مخالفت با سلطنت آریامهری بود بپذیرد ." تا آن زمان جبهه ملی بصورت صریح و روشنی دراین باره موضع گیری نکرده بود . حسین ملک و حسین مهدوی من یقین دارم بهیچوجه مایل نبودند که سنجابی و امثالهم را در دامن خمینی بیندازند . ترس و واهمه آنها ازاین بود که سنجابی ، صدیقی یا یکی دیگر از سران جبهه ملی دعوت شاه و آمریکا را به نخست‌وزیری بپذیرد و به این ترتیب صدمه جبران ناپذیری به جبهه ملی و همه نیروهای نهضت‌ملی ایران وارد سازد. اما لابد تحلیل هائی که آنها میکردند در این زمینه و تشویقی که از سنجابی برای ملاقات با خمینی که بهرحال مصمم به آن بوذ کرده بودند بی تأثیری در تنظیم و تدوین آن بیانیه نبود . ازطرف دیگر خود سنجابی و ظاهرا" بدون اینکه مأموریتی از طرف هیئت‌اجرائی و شورای مرکزی جبهه ملی داشته باشد بی میل نبود که با آیت‌اله خمینی که رهبر بلامنازع مبارزات ضد استبدادی مردم ایران بود متن مشترکی را امضاء کند یعنی امضاء خود را در کنار امضای خمینی بگذارد. اما وقتی این متن که بند اول آن مخالفت‌علنی با سلطنت محمدرضاشاه بود تهیه شد خمینی نظری به آن افکند و به یکی از مریدانش اشاره کرد که این متن را از بالکن منزلی که در نوفل لوشاتو داشت با امضای دکتر کریم سنجابی و فقط با این امضاء بخواند. به این ترتیب براثر نداشتن تحلیل درستی از اوضاع و احوال سیاسی ایران بر اثر نداشتن بضاعت‌تئوریک برای شناخت خمینی و راهی که خمینی نه در حرف بلکه در عمل دنبال میکرد دکتر سنجابی مرتکب یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی عمر خود شد و اولین اختلاف جدی و اساسی را برای از هم پاشاندن آنچه از جبهه ملی باقی مانده بود برداشت. البته دکتر سنجابی با این دستپاچگی وقتی این کار را انجام داد به این امید بود که اولین نخست‌وزیر خمینی بعد از پیروزی شود . و او تنها در این زمینه اقدام نمیکرد همان ایام داریوش فروهر

هم به پاریس آمد در همان ... مهدی بازرگان نیز در همان ایام به دیدار خمینی به پاریس آمد اما تا آنجا که من اطلاع دارم علیرغم فشاری که از طرف هواداران خمینی برای امضاء متنی مشابه متنی که سنجابی امضاء کرده بود بر او وارد آمد از این کار خودداری کرد و حتی گویا گفته بود ،" این کار را فردا انجام خواهیم داد ." و فردا به تهران بازگشت .

س- آقای دکتر پیشداد مثل اینکه طرفداران خمینی هم زیاد از نظر آینده روشن نبودند راجع به امضای این نوع توافقنامه‌ها برای اینکه من دقیقاً" یادم هست که قطب زاده بعد از اینکه دکتر سنجابی چنین چیزی را امضاء کرد باآیت‌اله خمینی شدیداً" به این جریان حمله کرد و این جریان را قبول نمیکرد . و همینطور دکتر یزدی در مصاحبه‌ای که با مخبر روزنامه نیویورک تایمز کرده بود به او گفت‌که ،" ما هرگز با هیچکس معامله‌ای انجام ندادیم ." چون آنها هم میترسیدند که نکنند که بخاطر امضای این چیزها بخشی از قدرت سیاسی آینده بدست دیگران بیفتد . بنابراین آنها هم چندان وضع روشنی نداشتند نسبت به آینده این نوع امضاء گرفتن ها یعنی تا آنجائی که آثار و علائم به من نشان میدهد . نظر شما در اینباره چیست؟

ج - درست است طرفداران خمینی لااقل جناح هائی که در پاریس وجود داشتند یک‌دست نبودند، از دو نفری که اسم بردید شروع کنیم . قطب زاده بعد از شکست کوشش هائی که برای تشکیل جبهه ملی سوم در اروپا شد بکلی حساب خود را از حساب بنی صدر جدا کرد و با آن که کوچکترین ایمان و عقیده مذهبی نداشت بعد از مدتی بعنوان مسئول نهضت آزادی در خارج از کشور مشغول فعالیت شد و به احتمال قوی با نجف و خمینی هم از کانال و مجرای خاص خود ارتباط داشت . وقتی سنجابی به پاریس رسید سه گروه مختلف به پیشواز او رفته بودند و هریک سعی میکرد سنجابی را باخود ببرد . یکی ازاین گروه‌ها گروه قطب زاده بود . یکی در رأسش مکری که بعدها سفیر

س- ایران در مسکو شد .

ج - جمهوری اسلامی در مسکو شد بود . یکی دوستان بنی صدر بودند . و بالاخره آن که

در این جریان برد احمد سلامتیان و دوستانش بودند . هیچ یک از این گروه‌ها با هم توافق نداشتند . وقتی آن بیانیه سه ماده‌ای منتشر شد احمد سلامتیان و دوستان ایشان و هواداران سنجابی سعی کردند حد اکثر استفاده را بکنند و این بیانیه را بعنوان توافق سنجابی ـ خمینی اعلام میکردند در حالیکه چنین چیزی نبود . متنی بود که آقای دکتر سنجابی شاید بی آنکه آگاهی کافی به این موضوع داشته باشد درآن متن با قبول تز اصلی سیاسی خمینی دست بسته تسلیم خمینی شده بود بدون اینکه کوچکترین امتیازی از خمینی بگیرد . طبیعی است که قطب زاده ناراحت بود که مبادا همین متن کافی باشد تا آنکه خمینی پس از بدست آوردن قدرت سهم بیشتری برای دکتر سنجابی و جناح هوادار او از جمله احمد سلامتیان قائل شود . از طرف دیگر آقای یزدی نیز این نگرانی را داشت که با این بیانیه مبادا جبهه ملی که یزدی نسبت به آن کوچکترین علاقه و ارادت و عقیده‌ای نداشت در این معامله برده باشد. که البته همه این ها اشتباهات محاسبه بود و خمینی کوچکترین قصدی برای دادن امتیازی به دیگران نداشت . غرض این بود که در آنچه پیش از این گفتم در رابطه با حسین مهدوی و حسین ملک بهیچوجه قصدم این نبود که این دو نفر را متهم کنم به هل دادن سنجابی بسوی خمینی و انداختن او به دامان خمینی ، این آمادگی در خود سنجابی وجود داشت . آنها ترسشان بیشتر از این بود که مبادا سنجابی یا یکی دیگر از سران جبهه ملی راه حل آمریکائی را بپذیرند و دیگر آبروئی برای جبهه ملی باقی نگذارند به این جهت سعی میکردند و سعی کردند تا سنجابی را قانع سازند و او هم آمادگی کافی برای زود قانع شدن را داشت که شعار " شاه باید برود " را قبول کنید. در حالیکه بنظر من ملیون واقعی ایران میبایستی شعار خاص خود را میدادند ضمن مخالفت با استبداد سلطنتی میبایستی تحلیل سیاسی دیگری ، راه حل سیاسی دیگری جدا از آنچه خمینی مطرح میکرد که میگفت ،" شاه باید برود بعد از آنکه او رفت راجع به سایر مسائل صحبت خواهیم کرد." عقیده ما این بود که میبایستی بگوئیم ،" شاه به این دلائل دیگر شاه مشروع و قانونی نیست.

باید برود.، ولی برای این که چنین و چنان شود." یعنی هم وجه منفی مبارزه مشخص بشود و هم بخصوص برنامه جانشینی از قبل تعیین گردد تا هر جناحی تکلیف خود را معلوم و مشخص سازد. اگر چنین تحلیلی پذیرفته شده بود ممکن بود عده زیادی از مبارزان ملی و مترقی و آزادیخواه هرگز همکاری با دارودسته خمینی را برای استقرار جمهوری اسلامی قبول نکنند. گرچه به احتمال قوی این ها از پشتیبانی عظیم توده مردم برخوردار بودند و کار خود را میکردند اما چه بهتر اگر آقای سنجابی، آقای بازرگان و بسیاری از روشنفکرانی که اکنون میل ندارم اسم آنان را ببرم ولی در آن ایام علیرغم سوابق سیاسی و طرز تفکر مترقی خود در استقرار جمهوری اسلامی شریک و سهیم بودند و ازاین بابت مسئولیت سنگینی بنوبه خود بردوش دارند.

س- آقای دکتر پیشداد الان که داریم این مطالب تاریخی را ضبط میکنیم و برای شما هم امکان این هست که هرچقدرکه دلتان میخواهد محدودیت یعنی یک تاریخی معین بکنید برای انتشار این چرا تمام مسائل را مطرح نمیکنید و نمیگوئید؟ چرا اسم آن افراد را نمیبرید؟

ج- اشکالی نمی بینم ولی ایراد شما را هم قبول میکنم که چون این روایت برای ضبط در تاریخ است هیچ لزومی ندارد محافظه‌کاری به خرج داده بشود. منظور من اکثریت قریب به اتفاق قشری است که در ایران به اسم روشنفکر معروف شده، منظور من مثلاً" سازمان مجاهدین خلق است که البته دارای گرایش‌های مذهبی ولی ادعای داشتن گرایش‌های مترقی و حتی مارکسیستی هم میکنند. این سازمان بطور دربست‌خود را در اختیار جریان اسلامی ها قرار داد. اکثریت قریب به اتفاق جبهه ملی چی ها و نه فقط دکتر سنجابی بلکه الهیار صالح، مهندس حسیبی بصورت بسیار مفتضحی از جمهوری اسلامی خمینی در رسانه‌های گروهی تا چه برسد در مقالات و مذاکرات خصوصی دفاع کردند و دست بسته تسلیم شدند. شخصیت‌های روشنفکری نظیر علی اصغر حاج سید جوادی، عبدالکریم لاهیجی، هدایت‌اله متین دفتری، ناصر پاکدامن و

س- منوچهر هزارخانی.

ج - منوچهر هزارخانی و اگر قرار باشد لیست آنها بصورت کامل بیاید چندین ساعت طول خواهد کشید همه هلهله و شادی میکردند و برای استقرار جمهوری اسلامی کف میزدند .

البته برخی از این عناصر از جمله علی‌اصغر حاج سید جوادی دراولین فرصت‌های ممکن از جمهوری اسلامی فاصله گرفت و بعد صدای پای فاشیزم مذهبی را شنید و با شجاعت و شهامت برضد آن مقاله نوشت ولی دیگر کار از کار گذشته بود و جمهوری اسلامی جای افتاده بود . ایرادی که من بعنوان یک مبارز سیاسی نسبت به همه این جریان های سیاسی وافراد دارم از مهدی بازرگان و صباغیان و یزدی گرفته تا بنی صدر و سلامتیان و قطب زاده و مجموعه جبهه ملی و دیگران اینستکه از خود تحلیل سیاسی مستقلی نداشتند و دنباله رو جریانی شدند که رهبر بلامنازع آن خمینی بود وتوده‌های عظیم آن هیچ نوع اطلاع و تحلیل سیاسی نداشتند و این وظیفه روشنفکران بود که توده‌ها رااز آنچه در انتظارشان هست آگاه کنند . در این زمینه بد نیست اشاره‌ای هم کرچه سئوالی نکردید به شاپور بختیار بکنم .

س - من میخواستم راجع به این موضوع سئوال بکنم که شما ،قبل از اینکه برسم به این جریان میخواهم یک سئوال دیگر از شما بکنم و آن اینکه برای من عجیب است که شما میگوئید که سازمان مجاهدین خلق خودش را در اختیار نیروهای مذهبی قرارداد ، بطور کلی . سازمان مجاهدین خلق تا آنجائی که نشریات تعلیماتیشان نشان میدهد یک سازمان مذهبی است و یک آیه قرآن همیشه بالای آرم سازمانشان نوشته میشد ، ودر تمام نشریات تعلیماتی که قبل از سقوط رژیم شاه منتشر میکردند خودشان را طرفدار تز ولایت فقیه معرفی میکردند و میگفتند که ما "حزب اله هستیم ، حزب واحد یکتا پرستان براساس مستضعفین " و این جور صحبت‌ها مطرح بود و حق حاکمیت را رسما " متعلق به خدا میدانستند و صحبت از خلیفه میکردند . بنابراین عجیب نبود که سازمان مجاهدین خلق جزو جریان خمینی تا آنجائی که رفت برود . من تعجب میکنم که شما آنها را بعنوان یک سازمان روشنفکر و مترقی و تاحدودی غیر مذهبی معرفی میکنید که با سازمان مذهبی رفت ، درحالیکه نشریات تعلیماتیشان چنین چیزی را نشان

نمیدهد .

ج - درست است ایراد شما را میپذیرم ولی مسئله پیچیده‌تر و غامض‌تر از اینستکه ما سازمان مجاهدین را در یک سازمان مذهبی صرفاً " خلاصه کنیم . اما میپذیرم که گرایش‌های مذهبی این سازمان از بدو تأسیس تا کنون و هنوز بسیار غلیظ و شدید است گرچه اطلاعاتی دارم که درزندان بین اعضاء مجاهدین و مذهبی های هوادار خمینی بحث‌های بسیار تندوتیزی در میگرفت و نشان میداد که اینها از لحاظ برداشت خود درباره اسلام و برنامه مذهبی و برنامه اجتماعی سیاسی توافقی ندارند .

س - آن گروهی بود که ازآنها جدا شدند رفتند و خودشان را

ج - پیکار را تشکیل دادند ، بله .

س - مارکسیست - لنینیست اعلام کردند و پیکار بودند . ولی این بقیه تمامشان از بزرگترین مدافعان آیت‌اله خمینی بودند چه در ایران و چه درخارج از ایران .

ج - بله درست است و بهمین جهت‌هم سهم بزرگی در استقرار جمهوری اسلامی داشتند و یکی ازاولین قربانیان ترور این رژیم توتالیتر شدند .

س - برگردیم به ...

ج - من از آنها بعنوان یک سازمان روشنفکر و مترقی و آزادیخواه اسم نبردم . من از آنها بعنوان یک سازمانی با گرایش‌های مذهبی که هرگز مورد قبول یک عنصر آزادیخواه نمیتواند قرار گیرد برای سازمانی که ادعای رسیدن به حکومت را دارد اشاره کردم و راجع به گرایش‌های چپ که در داخل این سازمان وجود دارد و یکی از تناقض‌های بزرگ این سازمان است که تاکنون نتوانسته‌است حل بکند . نتوانسته‌است بین گرایشهای متمایل به چپ وگرایش‌های خشک مذهبی خود رابطه‌ای منطقی و آشتی ایجاد کند . بهر حال بگذریم که بحث درازیست .

س - بله ، من سئوال من الان اینستکه شما قبلاً" راجع به جریان جبهه ملی و نیروهای ملی صحبت‌کردید و گله داشتید که این جریان یک تز مستقلی ارائه نداد و نتوانست که درواقع در مقابل موج عظیمی که نیروهای مذهبی ایجاد کرده بودند مقاومت‌بکنند .

آیا بنظر شما این کار را لااقل دکتر بختیار تا حدودی انجام نداد ؟

ج ـ نه بهیچوجه. دکتر بختیار برخلاف تصوری که بعضی‌ها دارند مرد سیاسی با تحلیل سیاسی مشخص و با فهم و شعور و معلومات سیاسی قابل ملاحظه‌ای نیست گرچه با فوت و فن روابط دیپلماتیک آشنائی دارد. آنچه بنظر من بختیار را در مقابل قیام و انقلاب ملت ایران قرار داد بهیچوجه تحلیل سیاسی از اوضاع و احوال سیاسی ایران نبود بلکه شهوت قدرتی که در این شخص برای رسیدن به حکومت وجود داشت بود. بختیار بعلت مخالفت با خمینی تن به قبول نخست‌وزیری نداد، دری به تخته خورد و شرایط مساعدی فراهم شد و او چیزی را که درخواب هم تصورش را نمیکرد بدست آورد یعنی نخست‌وزیری شاه. تفاوتی که بین بختیار و مثلاً سنجابی هست شاید در این است، بختیار مردیست ایلیاتی، لجوج، سمج و شدیداً غرب زده و بیگانه از سنن فرهنگی و ملی و تاریخی ایران. و مثل برخی از عناصر چپ چوس در خارج از ایران مثلاً در فرانسه بطور سیستماتیک و خود به خودی ضد کشیش. در این زمینه فکر نمیکنم احتیاج به توضیح زیادی باشد که بختیار تحت تأثیر بخشی از فرهنگ فرانسه قرار گرفته وحتی تقلید میکند از ضد کشیش بودن برخی از عناصر فرانسه. وقتی از تحلیل سیاسی او صحبت میکنید خود را سوسیال دموکرات میداند بدون اینکه هیچ تعریف مشخصی از سوسیال دموکراسی داشته باشد. یادم هست که این نکته را هم در ایران گفته بود در نطق هائی که بعنوان نخست‌وزیر شاه کرده بود هم پس از فرار از ایران و ورود به پاریس چندین بار گفته بود که "من سوسیال دموکرات هستم و میخواهم در ایران یک رژیم سوسیال دموکرات برقرار کنم." و شما و من که با این مسائل آشنا هستیم میدانیم که پیاده کردن یک نظام سوسیال دموکرات درحال حاضر در ایران چقدر از واقعیت بدور است.

س ـ او منظورش در واقع هدفش بود منظور این بود که همان موقعی هم که در حزب ایران شرکت داشت از نظر او تمایل حزب ایران و درواقع هدف حزب ایران استقرار یک رژیم سوسیال دموکرات در ایران بوده. منظورش این نبود که بلافاصله

بعد از رفتن شاه در ایران رژیم سوسیال دموکراسی مستقر بکند لااقل تا آنجائی که من فهمیدم از حرفهایش .

ج - در مصاحبه‌هائی که بمحض ورود به پاریس داشت همه حاکی از اینستکه سئوال میکنند " شما چه برنامه‌ای برای ایران دارید ؟" از جمله در مصاحبه‌ای که با هفته نامه Le Nouvel Observateur کرده عین عبارتی که بکار برده اینستکه ،" من متاعی جز سوسیال دموکراسی ندارم ." یعنی برنامه دیگری برای پیاده کردن جز سوسیال دموکراسی ندارم . بگذریم این بحث اصلی من نیست . من او را فاقد یک سیستم فکری و سیاسی منظم و شناخته شده‌ای میدانم . هیچ مقاله‌ای هیچ تحلیل سیاسی از او در مطبوعات فارسی سراغ ندارم که موضع گیری دقیقی درباره افکار و عقاید خود داشته باشد مردی که ادعا میکند بیست و پنج سال در اپوزیسیون بوده حتی چند سطر درباره علل شکست نهضت ملی ایران در عمر خود ننوشته است . باری اگر ...

س - یک سئوال دیگر از شما دارم .

ج - بفرمائید .

س - و آن اینکه راجع باز هم به دکتر بختیار . شما گفتید دکتر بختیار با عناصر چپی در اروپا تمایل دارد و یا تماس دارد که آن آدم ها درواقع ضد کشیش هستند من تا آنجائی که یادم هست و کتاب دکتر بختیار را خواندم او صحبت از علاقه‌ای میکند که نسبت به برگسون فیلسوف فرانسوی داشت و خیلی خودش را تحت تأثیر او میداند برگسون میدانید یهودی بود ضد کشیش نبود و بعدهم کاتولیک شد . بنابراین این چیزی که شما میگوئید مثل اینکه زیاد صحت ندارد راجع به دکتر بختیار .

ج - من شخصاً " عقیده دارم صحت دارد و در دکتر بختیار چندین شخصیت هست . یکی از چهره‌هائی که او خیلی علاقه دارد معرفی بکند بعنوان یک سیاستمدار شیک پوش پز دادن به اطلاعات ومعلومات ادبی و فرهنگی‌اش است . اغلب از افرادی که با او ارتباط دارند شنیدم که از ولتر نقل قول میآورد از برگسون نقل قول میآورد . ولی ازنویسندگان و شعرای فارسی از مولوی و حافظ یا دیگران کمتر در مذاکرات خود ، موقعی که قصد

پز دادن و فضل فروشی دارد صحبت بمیان میآورد . منظورمن این بود که وقتی بختیار دعوت شد به قبول مسئولیت نخست‌وزیری اگر کمترین تحلیل سیاسی از اوضاع واحوال واقعی ایران داشت هرگز این مسئولیت‌را قبول نمیکرد. بدلیل اینکه یک مرد سیاسی واقع بین میبایست تشخیص میداد که در آن روزگار بدون داشتن برنامه بدون داشتن سازمانی که از آن برنامه پشتیبانی بکند بدون داشتن همکاران و همگامان سیاسی نمیتوانند کوچکترین قدمی در راه حفظ استقلال کشور و حفظ نظام سلطنت مشروطه که گویا از پشتیبانان پروپا قرص‌آن هست‌بردارد.

س- آیا فکر نمیکنید که عین همین انتقاد و عین همین نقص‌درباره دکتر سنجابی و شما و دیگران هم حقیقت‌دارد ؟ یعنی شما هم دارای نیروی قابل ملاحظه‌ای میان مردم نبودید دارای سازمان نبودید ، و دارای برنامه مشخص‌و منظمی نبودید . و آن زمان هم برنامه بتنهائی کافی نبود در واقع سازمان‌وقدرت‌تجهیز نیروهای مردم بود که بکلی فاقد آن بودید و این کار عملی نبود ؟

ج - درست‌است ولی این انتقاد بر کسی وارد است‌که با اطلاع و آگاهی به نداشتن این لوازم کار یعنی برنامه ، سازمان و همگامان سیاسی قبول مسئولیت‌میکند. قبول‌مسئولیت نخست‌وزیری یا صرفاً" بخاطر عشق و علاقه به نخست‌وزیر شدن است،که در مورد دکتر شاپور بختیار بنظر من این فرضیه صحت‌دارد ، یا برای پیاده کردن برنامه‌ایست.برای پیاده کردن یک برنامه اجتماعی سیاسی همانطور که قبلاً" هم بتفصیل صحبت‌کردیم بدون شناخت اوضاع واحوال بدون تحلیل واقع بینانه و بدون سازمان و همگامان و همفکران سیاسی ممکن نیست . عملاً" دولت دکتر بختیار یک روز هم نتوانست‌در ایران بمعنای واقعی کلمه حکومت‌کند . دکتر بختیار بسیار اصرار میورزد بر سر چند نکته که"من بودم که سانسور را در مطبوعات برداشتم . من بودم که زندانیان سیاسی را آزاد کردم . من بودم که از کودتای ۲۸ مرداد صحبت‌کردم ." ولی هرگز به این واقعیت‌توجه نمیکند یا نمیخواهد توجه کند که در آن جوی که بوجود آمده بود این کارهائی که او صورت‌داد تحت‌فشار مردمی بود که آن قیام و انقلاب را داشتند به پیروزی میرساندند

و نه صرفاً" بخاطر مترقی بودن شاپور بختیار . همانطور که میدانید بختیار موفق به تشکیل کابینه خود نشد و هیچ یک از وزرای او یک روز هم نتوانست در وزارتخانه حضور یابد و کاری انجام بدهد . فکر نمیکنید که قبل از قبول کردن این مسئولیت عظیم در آن روزهای خطیر یک رهبر سیاسی یا مدعی رهبری سیاسی بودن میبایستی به این دشواریها بیاندیشد ؟ البته بختیار استدلال دیگری میکند که آن هم بهیچوجه قابل قبول نیست و آن اینستکه "من مرغ طوفانم و در شرایط طوفانی این مسئولیت را پذیرفتم ." بهیچوجه برای من این استدلال قابل قبول نیست .

س - چرا ؟

ج - برای اینکه اگر مردی میزان موفقیت خود را در یک اقدام سیاسی نتواند تشخیص بدهد بنظر من اصلاً" مرد سیاسی نیست . و در روزهائی که بختیار مورد تماس و ارتباط برای قبول این مسئولیت قرار گرفته بود تا آنجا که من اطلاع دارم با چند نفر از محرمان و دوستان نزدیک خود مشورت کرد . یکی از اینها رضا شایان بود که نسبت به بختیار بسیار علاقه و سمپاتی یعنی همدلی دارد و در تابستان ۵۸ در تهران بمن گفت که ،" بیش از چهار ساعت برای او استدلال کرده که این کار را نکن . کوچکترین موفقیتی نخواهی داشت ." و میگفت ،" برای من و امثال ما مثل روز روشن بود که در این شرایط هیچکس نمیتواند مگر اینکه مجموعه‌ای از سران و نیروهای ملی تصمیم بگیرند ساز خاص خود را بزنند و اعلام بکنند که ما این چیزها را میخواهیم نه اینکه قبول مسئولیت بکنند چون در آن روزگار هیچکس نمیتوانست درمقابل موج عظیم توده مردمی که فریاد میزد ،" رهبر ما خمینی است . حزب فقط حزب اله" ، کسی درمقابل آنها نمیتوانست تاب بیاورد مگرکسی که . . .

س - خوب این استدلال عیناً" استدلال دکتر سنجابی است برای توجیه امضای آن توافقنامه با آقای خمینی دقیقاً" .

ج - استدلال سنجابی هم از نظر من پوچ و غیرقابل قبول است برای اینکه نداشتن امکان سازمانی و سیاسی برای شرکت در یک ائتلاف به این معنی نیست که یک رهبر

سیاسی خود را دست‌بسته تحویل رقیب سیاسی خود بدهد بخصوص اگر این رقیب از لحاظ مواضع فکری و سیاسی از زمین تا آسمان با آنچه آن رهبر سیاسی ملی ادعا میکرد فرق داشته باشد . بنابراین همانطور که می بینید راه‌حل نه در تسلیم شدن محض به خمینی بود نه در تسلیم شدن به راه‌حلی که از طرف آمریکائیها تجویز شده بود که نخست وزیری از جبهه ملی انتخاب شود تا وسائل فرار شاه را از ایران بصورت محترمانه‌ای فراهم آورد. والا در آن زمان شما هم میدانید من هم میدانم تماس و ارتباط با خمینی بعنوان حکومت آینده آغاز شده بود و آمریکائی ها با اعزام هویزر به ایران به این نتیجه رسیدند که کودتای نظامی نه تنها مفید نیست بلکه بهر قیمت هست باید از آن جلوگیری کرد و بدرستی میدانستند که اگر ارتش از دولت بختیار پشتیبانی نکند دولت بختیار در اولین موج مخالفت مردمی ازبین خواهد رفت. بنابراین در واقع بختیار نقش محللی را بازی کرد که شرائط سفر نهائی شاه را از ایران فراهم آورد.

روایت کننده : آقای دکتر امیر پیشداد
تاریخ مصاحبه : ۴ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهر لوشن ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۱

س- آقای دکتر پیشداد هنوز برای من نظر شما مشخص نیست که در آن زمان چه میبایستی میشد ؟ بنظر میآید که حالا یا میبایستی که رژیم شاه ادامه پیدا میکرد تا یک جانشینی برایش معین میشد یا میبایستی یک کسی بقول شما میآمد و نقش مخلل را بازی میکرد و رژیم را و نظام مملکت را تحویل نیروی برنده میداد یا میبایستی که بصورت یک قدرتی ظاهر میشد و نیروهای ملی دیگر را دعوت میکرد که از او حمایت میکردند و بعد از رفتن شاه و بعد از سقوط نظام آریامهری درمقابل هجوم نیروی خمینی مقاومت میکرد . همین جوری که نمیشد که مملکت را به امید خدا ول کرد تا اینکه یک کسی پیدا بشود و این جای خالی را پر بکند .
ج - درست است منظور من از آنچه قبلاً گفته شد این بود که عناصر سیاسی واقع بین وظیفه داشتند با کمال خونسردی و بدون اینکه از هول حلیم توی دیگ بیفتند نه از طرف خمینی نه از طرف رژیم تا تحلیل روشنی از نیروهای واقعی خود از اصول و هدف های سیاسی خود بکنند و براساس این تحلیل تصمیم سیاسی بگیرند. بعنوان مثال نه دکتر سنجابی که دست بسته تسلیم خمینی شد تحلیلی از اوضاع و احوال سیاسی داشت نه شاپور بختیار که در قطب مخالف اقدام سنجابی تسلیم تقاضای دربار و شاه شد تحلیل سیاسی و واقع بینانه ای داشت . راه حل به گمان من این بود که ما با کمال فروتنی و تواضع ولی واقع بینی بپذیریم که در این دور نیروهای مذهبی به رهبری خمینی و بسیاری از توده مردم بدون آگاهی سیاسی جریان را برده اند.
س- بنابراین میبایستی خلاء قدرت را آنها پر میکردند .
ج - صحبت از پر کردن خلاء قدرت نبود صحبت از این بود که از آبان ۱۳۵۷ برای مطلعین

سیاسی چه ایرانی چه غیر ایرانی جای کوچکترین شک وتردیدی نبود که سقوط رژیم شاه غیرقابل اجتناب است ورویکار آمدن جریانی که مورد تأئید خمینی و همکاران نزدیک خمینی باشد بلاتردید است . حتی شاپور بختیار هم به این نکته آگاهی داشت من نخواستم به تفصیل در این باره صحبت کنم . من هیچ نوع دشمنی و خصومت شخصی با شاپور بختیار ندارم . صحبت از شخصیت‌های سیاسی است نه طرح خصومت‌های شخصی. من نه با سنجابی کینه‌توزی و دشمنی شخصی دارم نه با بختیار نه با بازرگان و نه حتی با خمینی. صحبت از برداشت و قضاوت سیاسی درباره این افراد و شخصیت‌ها است . راهی که سنجابی انتخاب کرد بنظر من لطمه بسیار بزرگی به جریان ملی و مترقی در ایران زد .

س- و همچنین راهی که دکتر بختیار انتخاب کرد .

ج - و همچنین راهی که دکتر بختیار انتخاب کرد بعنوان یکی ازسران جبهه ملی . گر چه بختیار درتمام این بیست و پنج سال که در اپوزیسیون بقول خودش قرار داشت و از سران جبهه ملی دوم بود و از مخالفان جدی جبهه ملی سوم ، هرگز کاری که بعنوان یک شخصیت سیاسی قابل توجه ، قابل ملاحظه بوده باشد انجام نداده است ، سهل است بسیاری کارها کرده که مورد انتقاد ملیون واقعی ایران قرار گرفته . از جمله واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ که شاید شما بهتر ازمن در این زمینه اطلاعات داشته باشید .

س- از خود ایشان سئوال خواهم کرد .

ج - بله باید در این باره و مسئولیتی که ایشان در این زمینه داشته سئوال بکنید. آنچه من در این بحث باشما میخواهم باصراحت روشن بکنم اینستکه راه حل برای مبارزان ملی ، مترقی و آزادیخواه و اگر توجه کرده باشید من اصرار دارم که این سه صفت را بعنوان مبارزان بیاورم برای تمیز دادن یک جریان سیاسی تاریخی در ایران که غالبا" ما در نوشته‌ها و گفته‌های خود از آن بطور کلی بعنوان نهضت ملی ایران صحبت میکنیم . اما چون این اصطلاح را دیگران در مواردی بجاوبیجا بکار برده‌اند

همه درک واحدی از این اصطلاح ندارند و نهضت‌ملی ایران را همان جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق میدانند . درحالیکه برداشت ما یک برداشت‌تاریخی است . بنظر ما نهضت ملی ایران از مبارزه برای بدست آوردن عدالتخانه با انقلاب مشروطه آغاز شد دردوران مصدق شکل ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور را به خود گرفت و در سال های ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ شکل مبارزه با استبداد آریامهری را گرفت . ولی این نهضت‌ملی در هیچیک از این سه مرحله بعلت نداشتن عواملی که قبلا" درباره آن صحبت کردیم یعنی عامل برنامه اجتماعی سیاسی ، عامل سازمان لازم و کافی و عامل رهبری و نه رهبر کاریسماتیک موفق نشد به هدف نهائی خود برسد . در جریان سالهای ۵۶ و ۵۷ بتدریج رهبری سیاسی ، اخلاقی و معنوی بدست فدائیان اسلام و خمینی بعنوان رهبر فدائیان اسلام افتاد و در این‌زمینه مسئولیت عناصر ملی ، مترقی و آزادی خواه کم نیست . اما بهرحال آنچه غیرقابل انکار است اینستکه بدست جناح مذهبی قشری و افراطی افتاد . از آبان ۱۳۵۷ همانطور که‌گفتم کمتر مطلع سیاسی درایران و خارج ازایران بود که در به قدرت‌رسیدن این جناح که رهبری مبارزه را بدست آورده بودو بتدریج و موذیانه شعارهای خودش‌را یکی پس‌از دیگری طرح میکرد و به کرسی می نشاند . از شعار " شاه باید برود" گرفته که خیلی زود مورد قبول عامه قرار گرفت تا شعار " حکومت‌اسلامی ". پس‌وقتی بپذیریم که برای یک‌شخصیت سیاسی اولا" سقوط رژیم شاه اجتناب ناپذیر است ثانیا" به حکومت‌رسیدن رهبری این قیام و انقلاب محتوم و مثل آفتاب روشن است سه راه بیشتر وجود نداشت . یکی راهی که دکتر سنجابی و امثال او انتخاب کردند منظورم داریوش‌فروهر، مهدی بازرگان . گرچه در مورد مهدی بازرگان باید اضافه کرد که او گرایش‌های مذهبی داشت ولی نه به این شدت و غلظت خمینی . یکی از سه راه این بود که با خمینی کنار آید البته بدون داشتن کوچکترین دست‌پر و پشت‌گرمی یعنی تسلیم بشوند درواقع.

س- بله

ج - کاری که سنجابی با آن بیانیه معروف به سه ماده‌ای کرد تسلیم سیاسی بود .

س- بله این را فرمودید .

ج - راه دوم این بود که برای زیربار نرفتن و قبول نکردن حکومت خمینی و اسلامی ها با شاه و دربار و پشتیبانان خارجی رژیم شاه وارد مذاکره شد و باتکیه به ارتش که هنوز در اختیار شاه بود ترتیبی داد که انقلاب اسلامی موفق نشود بلکه با قبول و اجرای برخی از خواست‌های مردم ایران از جمله آزادی ، ازمیان بردن سانسور در مطبوعات و رسانه‌های گروهی ، انتخابات واقعی ، آن جنبش

س - قبولاندن قانون اساسی ، اجرای قانون اساسی .

ج - بله قبولاندن قانون اساسی که وجود خارجی نداشت بعلت دستبردهائی که شاه مکررا" به آن زده بود

س - لااقل رجعت به قانون اساسی .

ج - قانون اساسی وجود نداشت و من این استدلال را نمیپذیرم که بعد از سقوط رژیم شاه امکان پذیر بود که قانون اساسی ۱۹۰۶ را احیاء کرد . به شوخی در یک جلسه سخنرانی برای دوستانی که با جمهوری چندان موافق نیستند و میگویند که"مردم بر ضد محمد رضاشاه قیام و انقلاب کردند نه بر ضد نظام سلطنتی و قانون اساسی که در آن گویا شاه سلطنت میکند و حکومت نمیکند ." گفتم که ،" متأسفانه شما راه حلی جز آنچه خواهم گفت ندارید. یکی اینستکه شاه که فوت کرد پسر شاه را به ایران بازگردانید یعنی بازگشت خانواده پهلوی با آن سوابق غیرقابل قبولی که این ها در ایران داشتند."

س - لطفا" برگردیم به همان موضوع اصلی که میگفتید .

ج - ببخشید از موضوع اصلی دور شدم .

س - تمنا میکنم .

ج - منظورم این بود که راه دوم که شاپور بختیار پیش‌گرفت این بود که بارژیم شاه البته با قبولاندن خواست‌های ملی از در موافقت درآید مسئولیت نخست‌وزیری را بپذیرد به این امید که ارتش پشتیبانی خواهد کرد و با کمک ارتش و با تعریف از دکتر مصدق و گفتن اینکه آنچه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد قیام ملی نبود بلکه کودتای نظامی بود میتوان جنبش مردم را خاموش کرد یا اختلافاتی ایجاد کرد که جریان در دست خمینی

نباشد. این بنظر من جز یک خامی سیاسی و نداشتن فهم و شعور و تحلیل سیاسی چیز دیگری نیست . اگر یک عنصر سیاسی باصداقت و صمیمیت چنین راه حلی را پیش میگرفت من رک و ر میگفتم که ،" شما اشتباه کردید." اما درمورد شاپور بختیار نمیتوانم بگویم او اشتباه کرد چون بنظر من عامل اصلی که بختیار را واداشت به‌قبول رسالت تاریخی آخرین نخست‌وزیر شاه این بود که شهوت قدرت وجاه طلبی توصیف ناپذیری داشت و علاوه بر این شهوت قدرت وجاه‌طلبی توصیف ناپذیر نداشتن تحلیل سیاسی باعث شد که این راه نادرست دوم را که جز شکست چیزی در پایان آن نبود بپذیرد .

س- راه درست سوم بنظر شما چه بود ؟

ج - البته باید گفت که این راه دوم این امتیاز را هم داشت که فردی را که در جامعه ایران محبوبیت و شهرتی نداشت و از سران دست سوم جبهه ملی بود به روی صحنه آورد و برای او چیزی را که لیاقت آن را نداشت یعنی شهرت و معروفیت بوجود آورد و بعد از آن شاپور بختیار نان‌همین شهرت و معروفیت را که در آن سی و هفت روز دولت عاجل بدست آورد میخورد . راه سوم این بود که کسانی که با حکومت اسلامی موافق نیستند بدون اینکه الزاما" ضد مذهب و ضد اسلام باشند ولی طرفدار حکومت‌ملی، مترقی و آزادی خواه هستند تشخیص بدهند که در این دور بازی را باخته‌اند،به دلائل گوناگونی،و خود را برای دور بعدی آماده بکنند . بدانند که با ساخت و پرداخت نه با دارودسته خمینی نه‌با دارودسته شاه نمیتوانند به هدف‌های اصلی سیاسی خود برسند و با قبول این که در این دور سهمی و نقشی نخواهند داشت . اما با اعلام موجودیت خود حتی بعنوان یک‌سازمان از نظر کمی ضعیف خود را برای دور بعدی آماده بکنند . اگر سنجابی اگر بختیار اگر داریوش‌فروهر اگر مجموعه کسانی که در اتحاد نیروهای ملی وجود داشتند چنین سیاستی را پیش‌میگرفتند و اگر روشنفکران مترقی ایران از چنین سیاستی پشتیبانی میکردند و خود رادست‌بسته تحویل اسلامی ها نمیدادند زمینه مساعدی از همان زمان ایجاد میشد که در دور بعدی

یعنی بعد از چند ماه یا بعد از چند سال یک جریان سیاسی سالم ملی و مترقی که قبل از به حکومت رسیدن خمینی، قبل از استقرار جمهوری اسلامی موجودیت خود را اعلام کرده و خطوط درشت برنامه اجتماعی سیاسی خود را اعلام داشته است در صحنه سیاسی ایران بوجود آید به احتمال قوی مورد مخالفت و ضرب و شتم اسلامی ها قرار گیرد و نیروها و رهبران آن تارومار شوند اما تخم چنین جریان سیاسی در کشتزار ایران پخش و کاشته شود و براساس آن بعد بتوان کاری کرد. درحالیکه راه‌حل اول و راه حل دوم جز اینکه به بقایای جبهه ملی دوم آسیب های جبران ناپذیری بزند و تتمه آبروی شخصیت‌هائی مثل سنجابی، بختیار، و بازرگان را ازبین ببرد نتیجه‌ای نداشت.

س- آقای دکتر پیشداد ارتباط گروه شما من میگویم گروه برای اینکه آن موقع دیگر جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا وجود نداشت و شما گروهی ازدوستان بودید در واقع.

ج - صحیح است.

س- ارتباط شما با جریانات ایران بعد از سقوط نظام شاهنشاهی واستقرار حکومت خمینی به چه ترتیب برگزار شد؟

ج - ارتباط که سال ها بر اثر سانسور و اختناق بکلی قطع شده بود در آخرین ماههای رژیم شاه بعد از آبان ۱۳۵۷ با برخی از دوستان سیاسی و همفکران قدیم برقرار شد.

س- به چه ترتیب؟

ج - نامه سرگشاده‌ای که به امضای مولود خانلری، حسین ملک، حسین مهدوی و امیرپیشداد انتشار یافت که تحلیل مفصلی از اوضاع و احوال سیاسی بود و پیشنهادات مشخصی هم برای ائتلاف نیروهای مترقی و ملی در آن داده شده بود برای ایران فرستاده شد و این یکی ...

س- نسخه‌ای از این نامه سرگشاده را دارید شما؟

ج - بله.

س- این را ممکن است لطف بفرمائید من ضمیمه نوار شما بکنم.

ج - حتما" . بنظر من یکی لابد خواهید گفت که باز قصد خودستائی دارد. بنظر من یکی از اسناد سیاسی قابل ملاحظه است چون تا آنجا که من اطلاع دارم در آن تاریخ هیچکس چنین قضاوتی درباره حکومت اسلامی نکرده بود و چنین مخالفتی با این که "ما نمیتوانیم این شعار را بپذیریم و آی اسلامی هاشما هم صلاح تان در این نیست این حکومت اسلامی را زورچپان کنید تحمیل کنید . چون اگر این کار را بکنید ما هرگز به آن تفاهم ملی که یکی از شرایط موفقیت این قیام و عصیان هست دست نخواهیم یافت ."بنابراین من با کمال میل نسخه ای از این نامه سرگشاده را در اختیار شما خواهم گذاشت . ترجمه فرانسوی این نامه سرگشاده در مجله ملل مدیترانه انتشار یافت و مورد توجه قرار گرفت ، تفسیرهائی درباره آن شد . بهرحال صحبت برسر این بود که چگونه بعد از سالها وقفه در ارتباط دوباره ارتباط بین گروه مبارزان ملی ،مترقی آزادیخواه در فرانسه و دوستان سیاسی ما در ایران بوجود آمد. بعد از ارسال این نامه سرگشاده زمزمه هائی در برخی از گروههای سیاسی ایجاد شد که این حرف ها قابل ملاحظه است ما هم باید از این کارها بکنیم و حداقل اینستکه این نامه را تکثیر و توزیع بکنیم و بر اساس محتوای این نامه جلساتی بوجود بیاوریم . متأسفانه چنان اوضاع و احوال داغ بود که هرگز این فکر جامه عمل نپوشید و گرچه توزیع وسیعی صورت گرفت ودر روزنامه آیندگان هم این نامه سرگشاده چاپ شد و درباره آن گفتگو شد ولی ترتیب اثری به آن داده نشد ومردم چنان جذب آن جریان عظیم بودند که گوششان به حرف حساب و منطقی بدهکار نبود حتی روشنفکران تحت تأثیر آن جو سیاسی قرار گرفته بودند و مسئله اساسی مبارزه با رژیم شاه بود نه این که بعداز سقوط رژیم شاه چه خواهد شد ؟ درحالیکه در آن نامه سرگشاده ما درست عکس این استدلال را کرده بودیم که آنچه مهم هست سقوط رژیم شاه نیست چون سقوط رژیم شاه مثل روز روشن است ، ولی بعد از سقوط رژیم شاه چه خواهد شد ؟ و در این باره هست که مبارزان باید با هم گفتگو وتبادل نظروبعدتوافق بکنند . باری بعد از ارسال این نامه سرگشاده و انتشار آن در ایران و جوش وخروشی که در بعضی محافل ایجاد شد

ارتباط گسسته من با دوستان سیاسی سابقم یعنی باقیماندگان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران آغاز شد . آنها هم جرأت بیشتری پیدا کرده بودند و جلساتی تشکیل میدادند و در یکی از جلسات تصمیم به شرکت در اتحاد نیروهای ملی گرفتند که از نمایندگان حزب ایران ، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران تشکیل میشد . از طرف جامعه سوسیالیست‌ها رضا شایان در هیئت اجرائی اتحاد نیروهای ملی شرکت داشت . بهمین دلیل روابط ما روز به روز بیشتر میشد و اخبار و اطلاعاتی میرسید و زمزمه تجدید فعالیت جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی بعنوان یک سازمان سیاسی مستقل و چپ‌گرا با برنامه ملهم از سوسیالیسم دموکراتیک به میان آمده بود و بعد از بیست و دوم بهمن در ۱۳۵۷ و آزادی برای بازگشت به ایران بسیاری از دوستان اصرار داشتند که دوستان مقیم اروپا که هنوز به فعالیت سیاسی علاقه دارند به ایران بازگردند تا ترتیبی برای تجدید فعالیت داده شود .

س.- دوستانی رفتند به ایران ؟

ج - ما دراین زمینه تماسی گرفتیم و قرار شد که درتابستان چون همه ما قراردادهائی یا با بیمارستان‌ها یا با دانشگاه ها داشتیم که نمیتوانستیم مثل برخی از عناصر بیکار یا بیکاره یا منظورم آزاد و فارغ از گرفتاری های شغلی و خانوادگی و بیمارستانی که بلافاصله با پرواز انقلاب یا بعد از پرواز انقلاب به ایران بازگشتند و شروع کردند به مبارزات ضد امپریالیستی ، رفقای من مثل خود من نمیتوانستند بلافاصله برگردند تنها کسی که درمیان ما شغلی نداشت و آزاد بود و سفر برایش میسر بود حسین ملک بود بنابراین پیشنهاد کرد که بلافاصله برگردد در فروردین ۱۳۵۸. ما با پیشنهاد او بطور دسته‌جمعی مخالفت کردیم چون میدانستیم که اگر ملک بتنهائی به ایران برود موفق نخواهد شد با دوستانی که درایران مانده‌اند وما کم و بیش از تحولات فکری و سیاسی آنها اطلاع داشتیم که روز به روز چپ‌گرایانه‌تر میشد و تمایلات بیشتری به سازمان های موسوم به انقلابی نظیر چریکهای فدائی خلق ، نظیر سازمان مجاهدین داشتند بیم داشتیم که اگر ملک به تنهائی به ایران رود نتوانند

چنانکه باید و شاید آنان را قانع بکند که باید همچنان به سوابق سیاسی افتخارآمیز خود چسبید و واقع بینی را اولین شرط فعالیت سیاسی اجتماعی قرار داد . بهمین جهت جلسه‌ای درخانه مولود خانلری تشکیل دادیم و از آنجا به لندن تلفن زدیم و با منوچهر رسا و محمد علی همایون کاتوزیان مشورت کردیم و آنها هم اعلام مخالفت با سفر ملک بصورت شخصی و انفرادی به ایران کردند و ملک پذیرفت به شرط اینکه من تلفن بکنم و به ایران اطلاع بدهم، چون قبلاً اعلام کرده بود که در فلان روز خواهد رفت. روزهای بسیار سختی برای تلفن به ایران بود ، خلاصه بعد از چهارساعت زحمت من موفق شدم دو ونیم بعداز نیمه شب هوشمند ساعدلو را که باجناق حسین ملک است از خواب بیدار بکنم و به او بگویم به چه دلائلی ملک از سفر منصرف شده طبق تصمیم دوستان. و او خیلی اظهار خوشحالی و خوشوقتی کردودفت ،"بهیچوجه معذرت از اینکه مرا بیدار کردی از خواب نشو ، چه کار خوبی کردی ." ولی متأسفانه چهل و ساعت بعد حسین ملک اطلاع داد که عازم ایران است و از همان زمان تقریباً " روابط ما گسست . ملک به ایران رفت جلسات مشترکی با دوستان جامعه سوسیالیست‌ها تشکیل داد بصورت بسیار ناشیانه‌ای سعی کرد به آنها حالی کند که سوسیالیسم موسیالیسم ، بقول خودش ، بدرد نمیخورد و او بهتر از مارکس مسائل جامعه ایران را میشناسد . و همین طرز برخورد ناشیانه باعث شد که جامعه سوسیالیست‌ها از او بخواهد که تکلیف خود را معلوم کند که اگر سوسیالیست نیست دیگر در جامعه سوسیالیست‌ها شرکت نداشته باشد . حسین ملک هم رسماً " اعلام کرد که سالهاست که دیگر سوسیالیست نیست و با عده‌ای از دوستان قدیم خود در جامعه سوسیالیست‌ها نظیر مهندس قندهاریان ، غلامرضا وثیق و عده‌ای دیگر که نام آنها در ذهنم اکنون نیست بیرون آمدند از جامعه سوسیالیست‌ها .

س - رضاشایان جزو این ها نبود ؟

ج - نه رضاشایان همچنان در هیئت اجرائی جامعه سوسیالیست بود با عباس عاقلی زاده و دیگران که درباره آنها به اختصار صحبت خواهم کرد . حسین ملک با عده‌ای رفتند و "جامعه آزادگان" را تشکیل دادند . دوستان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی در صدد

احیای فعالیت سیاسی و سازمانی برآمدند و چون تحت تأثیر سازمان های به اصطلاح انقلابی قرار گرفته بودند در فکر تدوین منشوری برای جامعه برآمدند . دراین زمینه با دوستان سوسیالیست مقیم اروپا هم گفتگو شد و در اردیبهشت ۱۳۵۸ متن پیشنهادی منشور برای جامعه سوسیالیست‌ها به اروپا رسید . وقتی من و دوستان همفکرم این متن را خواندیم دود از سرمان برخاست برای اینکه ترجمه دست و پا شکسته‌ای ازمقدمه کاپیتال مارکس بود و بهیچوجه انطباقی با شرایط خاص از نظر اجتماعی ، اقتصادی ، و فرهنگی در ایران نداشت . بهمین جهت من چکیده نظرات انتقادی دوستان مقیم اروپا را برای ایران فرستادم و تقاضا کردم در تصویب این متن پیشنهادی شتابزدگی بخرج ندهند . بعد در تابستان ۱۳۵۸ که به تهران رفتم حد اکثر کوشش ممکن را برای قانع ساختن دوستان سوسیالیست در ایران از تصویب این متن کردم که نتیجه‌ای نداد چون چندی بود آنان از جبهه ملی ایران جدا شده و به جریان دیگری که بیشتر ازعناصر چپ و چپ‌گرا و انقلابی نما بوجود آمده بود به اسم جبهه دموکراتیک ملی پیوسته بودند و این پیوستگی نیز آنان را بیشتر به سوی تصویب یک منشور ظاهرا" انقلابی و تند وتیز سوق میداد .

س - شما قبل از تشکیل جبهه دموکراتیک ملی از ایران برگشته بودید به اروپا ، بله؟

ج - نخیر .

س - شما آنجا بودید روز ...

ج - نخیر من در روز چهاردهم اسفند ۱۳۵۷ که برای اولین بار عده کثیری بر سر مزار دکتر مصدق جمع شدند حضور نداشتم اما شرح مبسوطی درباره این جریان چه کتبا" چه شفاها" در اختیار ما قرار گرفت .

س - شما کجا بودید ؟ ایران بودید یا اینجا بودید ؟

ج - در فرانسه ،

س - در فرانسه .

ج - در پاریس بله . این جریان بلافاصله بعد از بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ بود .

س- بله، بله.

ج- یعنی کمتر از یک ماه پس از آنچه بنام انقلاب ایران معروف شد، و بطور خلاصه دعوتی بود از طرف هدایت‌اله متین دفتری بعنوان نوه دکتر مصدق و البته عده کثیری از هواداران دکتر مصدق به احمدآباد رفتند ولی یکی از اشتباهات بزرگ برگزارکنندگان این اجتماع وسیع این بود که نماینده سازمان مجاهدین و نماینده سازمان چریکهای فدائی خلق و آیت‌اله طالقانی و خود هدایت‌اله متین دفتری فقط حق سخنرانی یافتند هیچ یک از همکاران سابق دکتر مصدق اجازه و امکان سخنرانی نیافت بخصوص و بویژه مهندس مهدی بازرگان که آن زمان رئیس دولت موقت انقلاب بود واگر او بر سر مزار دکتر مصدق صحبت کرده بود به احتمال قوی از لحاظ تاریخی نقش

س- اهمیت بیشتری داشت.

ج- اهمیت بیشتری داشت تا نماینده سازمان چریکهای فدائی یا حتی سازمان مجاهدین که ربط مستقیمی با نهضت ملی ایران نداشتند سهل است افکار و عقایدی را که تبلیغ میکردند متفاوت و حتی متضاد با هدف های نهضت ملی ایران بود. اما در همین اجتماع وسیع که برای این هدف تشکیل نشده بود هدایت‌اله متین دفتری تأسیس جبهه دموکراتیک ملی را اعلام کرد. دوستان جامعه سوسیالیست های نهضت ملی به این جریان پیوستند و وقتی من در تیرماه ۵۸ به ایران رفتم آنها در چهارچوب جبهه دموکراتیک ملی فعالیت میکردند اما بی آنکه از شرکت خود در این جبهه چپ و چپ گرا رضایت خاطری داشته باشند. یادم هست در یکی از جلسات هیئت اجرائیه جامعه سوسیالیست های نهضت ملی دو تن از دوستانی که چندین ساعت دیرتر از ساعت مقرر به جلسه وارد شدند این توضیح را دادند که در داخل جبهه دموکراتیک ملی گوینده حوزه هستند. وقتی من پرسیدم چگونه یک جبهه سیاسی حوزه دارد و شما در حوزه چه تعلیم و تربیتی میدهید یا چه تفسیر و   یری میکنید؟ و ما هرگز به چنین نوع جبهه‌ای اعتقاد نداشته‌ایم و چگونه شما پذیرفته‌اید که در داخل جبهه حوزه بمعنای حزبی وجود داشته باشد پاسخ قانع کننده‌ای نداشتند. بهرحال کوشش برای تصحیح و تصویب یک منشور واقع بینانه

بجائی نرسید و دوستان تمام روز گرفتار فعالیت‌های روزمره بودند . بعد از بازگشت من به اروپا قرار شد که رفقای سوسیالیست مقیم اروپا یا آنچه از جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا باقی مانده بود متنی تهیه کنند و برای رفقای ایران بفرستند. ما نامه‌ای فرستادیم که در شماره دوم"سوسیالیسم" چاپ تهران به چاپ رسید و پیشنهادات مشخصی در آن نامه بود ولی متأسفانه مورد قبول فعالان جامعه سوسیالیست‌ها در ایران قرار نگرفت و آنها تحت‌تأثیر برخی از عناصر از جمله حسین سرشار و برخی از رفقای سابق جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا که سالها بود به ایران بازگشته بودند و کوچکترین فعالیتی نمیداشتند ولی تحت تأثیر گروه‌های چپ‌گرا بودند از قبیل مهدی آریان‌یا فردی بنام ساعی منشوری تصویب کردند که فرق عمده‌ای با منشور یک فرقه چپ‌گرای بدون سابقه سیاسی و بدون پدروما در ازلحاظ فعالیت‌های اجتماعی- سیاسی نداشت . انتشار و تصویب این منشور در یک میتنی کنگره که در شمال تهران انجام شد باعث گردید که عده‌ای از دوستان سوسیالیست در اروپا بکلی روابط سیاسی و سازمانی خود را با هیئت‌اجرائیه جدید جامعه سوسیالیست‌ها که حتی نام تشکیلات سیاسی خود را تغییر داد یعنی از جامعه سوسیالیست‌های نهضت‌ملی ایران به جامعه سوسیالیست‌های ایران تبدیل شد قطع رابطه کردند.در رابطه با همین گرفتاریها و مشکلات برخی از دوستان سابق هم نظیر رضا شایان ، مرتضی مظفری ، غلامعلی سیاح، هوشنگ ساعدلو، قاضی و هوشنگ میرقلی ودیگران از این گروه چپ‌گرائی که به رهبری سرشار و عاقلی زاده وساعی و مهدی آریان بوجود آمده بود جدا شدند . پس از مدتی جبهه دموکراتیک ملی تحت‌فشار رژیم جمهوری اسلامی گرفت‌و عملا" از میدان مبارزات‌خارج شد و از میان رفت . و جامعه سوسیالیست‌ها هم فعالان سرشناس خود را نظیر عباس‌عاقلی زاده و ساعی از دست داد چون این دو نفر به اروپا آمدند . علی جان شانسی یکی از رفقای کارگر و عزیز ما در جامعه سوسیالیست‌ها در شرایط ناروشنی در ایران در گذشت . عده‌ای صحبت از خودکشی کردند عده‌ای صحبت‌از یک تصادف‌برقی موقعی که مشغول حمام گرفتن بود. بقیه دوستان هم بعلت تشدید اختناق فعالیت را کنار گذاشتند و درواقع جامعه سوسیالیستهای

ایران که باقیمانده حزب زحمتکشان ملت ایران و حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران بود به این ترتیب تعطیل گردید . عباس عاقلی زاده و رفیق ساعی در خارج از کشور کوششی برای حفظ و ادامه فعالیت سیاسی سازمانی دادند ولی به احتمال قوی بعلت فقدان امکانات مادی و مالی و انسانی خیلی زود از این کار منصرف شدند . در این روز که در این باره صحبت میکنیم اثری از جامعه سوسیالیست‌ها دیگر باقی نیست . این بود شرح داستان تأسیس و تعطیل جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا و در ایران .

س - آقای دکتر پیشداد شما در سالروز درگذشت آقای خلیل ملکی شرکت داشتید در ایران؟

ج - بله من در تیرماه ۵۸ که به ایران رفتم بدرستی تاریخ درگذشت استاد گرانقدرم خلیل ملکی را بیاد نداشتم . در حدود پانزدهم یا شانزدهم تیرماه بود که اطلاع دادند بیستم تیرماه دهمین سالگرد درگذشت خلیل ملکی است واز من تقاضا کردند خود را برای ایراد سخنرانی در بزرگداشت خلیل ملکی آماده کنم . هرچه اصرار کردم که این کار من نیست و من برای مذاکرات به تهران آمده‌ام و درمجلس ترحیم بعلت سالیان دراز دوری از محیط ایران عادت به سخنرانی ندارم موفق نشدم بخصوص وقتی خانم صبیحه ملکی تقاضا کرد که این مأموریت را بپذیرم . بنابراین متنی تهیه کردم و در آن مجلس که برای اولین بار بصورت علنی بعد از مرگ ملکی تشکیل میشد سخنرانی برای احترام به قدر و منزلت اجتماعی- سیاسی و فکری ملکی ایراد کردم که بصورت جزوه جداگانه‌ای منتشر شد که اگر مایل باشید میتوانم نسخه‌ای از آن در اختیارتان بگذارم .

س - خیلی ممنون خواهم شد . من شنیدم که در آن روز بعضی ازاعضای طراز اول جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران که سابقاً " از همکاران نزدیک آقای ملکی بودند از اینکه خودشان را بازهم طرفدار آقای ملکی معرفی کنند امتناع داشتند . این موضوع حقیقت دارد ؟ در آن جو چپی که در واقع در ایران بوجود آمده بود امتناع داشتند از اینکه بیایند و خودشان را جزو طرفداران و یا همکاران نزدیک آقای ملکی قلمداد

بکنند.

ج - بله سئوال شما با ابهام توأم است ولی اگر خوب بفهمم پاسخ سئوال شما مثبت است، بله عده‌ای از شاگردان یا همکاران سابق ملکی در این مجلس ترحیم شرکت نداشتند. اگر قرار باشد نامی ببرم باید مثلاً از علی اصغر حاج سید جوادی، از شمس آل احمد و از اسلام کاظمیه بعنوان نمونه نام ببرم. یا از برخی کسانی که اظهار ارادت و علاقه به ملکی میکردند ولی در این زمان یعنی در بیستم تیرماه ۱۳۵۸ مسئولیت‌های سیاسی در جبهه دموکراتیک ملی داشتند و مواضع بسیار چپ‌گرایانه‌ای را پیش گرفته بودند نظیر

س - من دقیقاً" منظورم همین آدم هاست، عباس عاقلی زاده، حسین سرشار.

ج - نخیر حسین سرشار را بخاطر ندارم ولی عباس عاقلی زاده از برگزارکنندگان جدی و پروپا قرص این مجلس برگزاری بود. نه منظورم عناصری مثل ناصر پاکدامن است که عضو هیئت اجرائی جبهه دموکراتیک ملی بود و در چنین مجالسی بعلت‌هم محافظه کاری و هم عدم شجاعت و شهامت اخلاقی شرکت نمیکرد. برعکس منوچهر هزارخانی که او هم در هیئت اجرائیه جبهه دموکراتیک ملی بود نه تنها خودش آمده بود بلکه مرحوم پاکنژاد را هم

س - شکراله پاکنژاد.

ج - شکراله پاکنژاد را هم که از عناصر چپ و چپ‌گرای سرشناس بود و سالها در زندان شاه بود آورده بود که من برای اولین بار با شکراله پاکنژاد در همین مجلس در پایان این مجلس آشنا شدم. منظورم عده‌ای دیگر از همکاران سیاسی سابق خلیل ملکی بود که در این تاریخ یعنی در سال ۱۳۵۸ در یک سازمان سیاسی نوپائی بنام جنبش فعالیت میکردند باآنها قبلاً" تماس گرفته شده بود که جلسه مشترکی گذاشته شود و آنها این پیشنهاد را بی آنکه رد کنند نپذیرفتند و خودشان جداگانه صبح روز بیستم تیرماه به مسجد رفته بودند و دسته‌گلی به احترام گذاشته بودند.

س - شاید به این علت بود که نمیخواستند که با جبهه دموکراتیک ملی قاطی بشوند.

ج - این مجلس از طرف جبهه دموکراتیک ملی نبود از طرف جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران بود و هیئت اجرائی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی یعنی عباس عاقلی زاده، مهدی آریان، رضا شایان و دوستان دیگرشان از برگزارکنندگان این مجلس بودند.

س - خوب آن موقع جنبش کوشش میکرد که خودش بعنوان یک جریان سیاسی مستقل باشد لابد نیامدند در آن جلسه به این علت که

ج - کاملاً درست است.

س - میخواستند که آن استقلال خودشان را حفظ بکنند.

ج - کاملاً درست است. آنها درواقع رقابتی با جامعه سوسیالیست‌ها داشتند که تا اندازه‌ای تقصیر از جامعه سوسیالیست‌ها بود تا اندازه‌ای برداشت نادرست از آن طرف بود.

س - آقای دکتر پیشداد الان یک مقداری از این نوار باقی مانده و من میخواهم که قبل از اینکه بپایان برسد یک سئوال دیگر از شما بکنم که درواقع بیشتر جنبه تحلیلی دارد تا گزارش رویدادها و آن اینستکه وقتی که کسی مطالب و مقالات شما و سازمانی که با شما همکاری میکرد میخواند در تمام دوران بعد از ۲۸ مرداد این تمایل شدید به چپ و مارکسیسم را در نوشتجات و مطالب شما کاملاً می بینند. این نشان میدهد که راه حلی هم که درواقع شما و دوستان شما برای ایران ارائه میدادند یک راه حل سوسیالیستی بود و حتی در بعضی مواقع یک راه حل کاملاً مارکسیستی بود. نظر شما در این باره چیست؟

ج - درست است ما از بدو تأسیس حزب زحمتکشان در سال ۱۳۳۰ گرایشات سوسیالیستی داشتیم و همانطور که دراین روایت چندبار اشاره کردم طرفدار یک برنامه اجتماعی سیاسی ملهم از سوسیالیسم بودیم. اما هرگز الگوی خاصی بخصوص الگوی خارجی الگوی روسی یا چینی برای سوسیالیسم در نظر نداشتیم بلکه تحت تأثیر تجربه و تحلیل ها و آموزش های خلیل ملکی در پی یافتن راه حل سوسیالیسم ایرانی بودیم. متأسفانه تا کودتای ۲۸ مرداد مبارزات روزمره چنین اجازه‌ای را نداد. بعد از آن در خارج ازکشور

ما در همین زمینه فعالیتهائی میکردیم و اسم ما از نظر سیاسی سوسیالیستهای ایرانی بود یعنی ما تکیه میکردیم بر ایرانی بودن طرز تفکر سوسیالیستی خودمان . اما از طرف دیگر ضمن داشتن افکار سوسیالیستی یا ملهم از سوسیالیسم بمعنی عدالت اجتماعی بمعنای اهمیت دادن به حقوق و منافع طبقات زحمتکش و محروم جامعه توأم با آزادی و دموکراسی روی این نکته پافشاری میکردیم که هنوز زمان پیاده کردن یک پروژه اجتماعی سیاسی سوسیالیستی نیست . بهمین جهت دائم در صدد کنار آمدن ائتلاف و همکاری سیاسی با سایر نیروهای نهضت ملی ایران بودیم . امروز هم ما نه تنها صحبتی ازپیاده کردن سوسیالیسم در ایران نمیکنیم بلکه شاید بعلت تجربیات تلخی که در این زمینه داریم عقیده داریم که جامعه ایران برای قبول یک راه حل سوسیالیستی آماده نیست . سازمانی که بتواند چنین راه حلی را پیاده کند وجود ندارد و باید یک سازمان سیاسی وسیع برا ساس یک برنامه حداقل مشترک با یک رهبری جمعی بوجود آورد و به حل مشکلات فوری جامعه ایران پرداخت و مشکلات فوری جامعه ایران سرنگون ساختن کاخ استبداد جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت ملی و مترقی و آزادیخواه است . من و دوستان و همفکرانم در حال حاضر هیچگونه کوشش لجوجانه‌ای برای پیاده کردن راه حل های سوسیالیستی نداریم . با آنکه بعنوان یک آرمان به این نکته عقیده و علاقه داریم که باید روزی در ایران نوعی سوسیالیسم ایرانی سوسیالیسم به‌رنگ ایرانی که الزاماً " باید با آزادی ودموکراسی توأم باشد عرضه شود مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد و بشرط اینکه از طرف اکثریت مردم پذیرفته شود بدان عمل گردد . اما درحال حاضر تکیه اساسی ما روی ایجاد یک جریان سیاسی وسیع با شرکت همه نیروهائی است که هوادار حقوق و منافع آحاد وجماعات ملت ایران باشند .

س ـ آقای دکتر پیشداد به این انتقاد که راه حل گذشته شما و آرمان فعلی شما در حقیقت یک برنامه و یک طرز تفکر غربی برای ایران است چه پاسخ میدهید؟

ج ـ پاسخ من این هست که در فیزیک و در شیمی در بیولوژی در طب هم ما ناچاریم از دستاوردهای علمی غرب بدون تقلید کورکورانه بهره گیریم . در زمینه مسائل اجتماعی

و اقتصادی هم ما نمیتوانیم دیوار بلندی دور ایران بکشیم و از پیشرفت‌هائی که در جوامع صنعتی پیشرفته بوجود آمده امتناع ورزیم تحت‌عنوان و به بهانه حفظ هویت ملی و هویت‌فرهنگی خود . آنچه ما هرگز با آن موافق نبوده‌ایم اینستکه هیچ مدل اجتماعی سیاسی در هیچ نقطه جهان وجود ندارد که برای تمام جوامع بشری قابل قبول و قابل پیاده کردن باشد . ما هم هیچوقت درصدد پیاده کردن یک مدل خاص سوسیالیستی نبودیم فرق عمده‌ای که بین حزب توده و جامعه سوسیالیست‌ها بین عناصری مثل کامبخش وکیانوری و عناصری مثل خلیل ملکی و محمدعلی خنجی وجود داشت همین بود . برای کیانوری کامبخش و امثالهم یک مدل اجتماعی سیاسی روسی وجود داشت که این ها میبایستی همان را در جامعه ایران زیر سایه ارتش سرخ پیاده کنند.در حالیکه خلیل ملکی و یاران و شاگردانش در جستجوی راه حل ایرانی برای دست‌یافتن به حاکمیت ملی، استقلال سیاسی و سپس استقلال اقتصادی و استقلال فرهنگی وعدالت‌اجتماعی‌بودند .توأم‌کردن عدالت‌اجتماعی یا دموکراسی اقتصادی با دموکراسی سیاسی یکی از آرزوهائی بود که در حزب زحمتکشان ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌ها وجود داشت. این که ما سالها بصورت Utopique به این آرزو چسبیدیم‌وتصور کردیم میتوان به سادگی و باسهولت درجامعه ایران پیاده کرد ، بلی ، بلی میپذیرم . اما از طرف‌دیگر عقیده دارم که روزی خواهد رسید که ما به این مسائل بصورت حاد برخورد کنیم . آنچه امروز بعنوان تجربه سیاسی من و دوستان و همفکرانم به آن رسیده‌ایم اینستکه از چندین سال پیش‌به اینطرف‌که مسئله اساسی در جامعه ما و حادترین مسئله ما مشکل استبداد تاریخی ایران‌است واگر ما استبداد را از میان برداریم و حکومت‌ملی ومستقل و مترقی بوجود آوریم بتدریج میتوانیم به سوی عدالت اجتماعی که بصورت آنی و فوری بدست‌نخواهد آمد گام برداریم . عدالت اجتماعی از افزایش‌درآمد ملی از افزایش تولید چه در رشته کشاورزی چه در رشته صنعتی جدا نیست. بهمین جهت در حال حاضر مسئله فوری وضروری مبارزه با استبداد برای استقرار حاکمیت‌ملی‌است .

س- آقای دکتر پیشداد شما وقتی که مثال های فیزیک و شیمی را میزنید مثال های

فیزیک و شیمی و راه حل های فیزیک و شیمی پیاده کردنش در یک جامعه با سنن و آداب و فرهنگ یک قومی تصادم پیدا نمیکند اما راه حلهائی که با این چیزها تصادم پیدا میکند آن وقت است که اشکال ایجاد میشود . به این موضوع چه پاسخ میدهید ؟

ج - پاسخ من به این سئوال شما اینستکه ما هم هرگز نخواستیم ، قبلا" هم گفته بودم، که راه حلی که متناسب با شرائط اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جوامع پیشرفته صنعتی است عینا" و بدون تطبیق و تطابق در ایران پیاده کنیم . تمام کوشش ما این بودکه از این دستآوردهای بشری نیز در جائی که لازم و مفید هست استفاده کنیم بدون اینکه تبدیل به تقلید کورکورانه شود . ما همیشه به این نظر مولوی اعتقاد داشته‌ایم و داریم که : خلق را تقلیدشان بر باد داد . اما طبیعی استکه از دستآوردهای اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی ملل دیگر چه شرقی چه غربی نمیتوان چشم پوشید در این حد بود که ما تمایل به سوسیالیسم غربی داشتیم و میگفتیم که باید برنامه اجتماعی سیاسی ملهم از سوسیالیسم داشت .

س - خوب آقا با تشکراز این همه وقتی که در اختیار ما گذاشتید و صمیمانه به سئوالات ما پاسخ دادید مصاحبه را دراینجا ختم میکنم .

ج - خیلی از شما متشکرم .

مصاحبه با آقای مهدی خان بابا تهرانی

از اعضای سابق حزب توده

از سازمان دهندگان جنبش دانشجویی در اروپا

از بنیانگذاران جبهه دموکراتیک ملی

کارمند بخش فارسی رادیو پکن

روایت کننده : آقای مهدی خان باباتهرانی
تاریخ مصاحبه : دوم مارچ ۱۹۸۳
محل مصاحبه : پاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۱

س - آقای تهرانی اگر ممکن است شما شروع کنید از آغاز فعالیت سیاسی تان که کی وچگونه شروع شد ؟ وتعریف کنید تا برسیم به زمان حال اگر وقت کافی بود.
ج - والله از سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶ که یک جوان محصل بودم در اثر آشنائی با عده ای از افرادی که توی حزب توده بودند منجمله عمویم به حزب توده بصورت یک کودک یعنی دوازده سیزده ساله رفت وآمد میکردم. واز آنجا با مسائل سیاسی خودم را مشغول میکردم. تا سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ که بعدها درسال ۱۳۲۹ بعضویت سازمان جوانان حزب توده درآمدم . درآندوره عمده فعالیت من توی سازمانهای دانش آموزی وانتشار روزنامه دانش آموز که یکی از روزنامه هائی که آنموقع وابسطه به حزب توده بود مشغول بودم. بعدها درکانون جوانان دمکرات ودرسازماندهی سازمان جوانان حزب توده فعالیت جدی و آکتیو داشتم. تا اینکه بعدها بعضویت حزب توده هم انتخاب شدم یعنی ازسازمان جوانان میشدرفت توی حزب توده بسنی که آدم ازهیجده به بالا برسد. درآنسال من عضو حزب توده هم شدم وفعالیت میکردم . بعلت اینکه عنصر فعالی بودم وعلاقمند وتوی ورزشکاران وغیره واینها هم یواش یواش نفوذی داشتم وامکانات داشتم عملاً" مسئولیتهای سنگین بعهده من واگذار میشد. مثلاً" من یادم هست بعداز کودتای بیست وهشت مرداد برای نقل وانتقال آرشیو سازمان جوانان حزب توده که آرشیو بزرگی بودو حتی پیاده کردن چاپخانه روزنامه رزم درنقل وانتقالش درآنجا من شرکت داشتم. درهمین رابطه هم بعدها دستگیر شدم که بعد به آن می پردازم . درآنموقع بایک عده ای از این شاه پرست ها یک آدمی

بودبنام عباس امینی که رئیس صنف یخ فروش ها بودواین با آن ذوالفقاری هـا برادران ذوالفقاری واینها دوستی داشت وآنها تحریک میکردندکه جریان ضدکمونیستی وضدحزب توده واینها بوجودبیاورند . واوچون سوادنداشت ودرمحل شغل پدرمن که چهارراه پهلوی بودآنجا میایستادوبامن رفت وآمدداشت بمنهم اعتمادداشت یکجوری . گفت برای مایک اساسنامه بنویس ویک حزب شاه پرستان میخواهیم درست کنیم . من این را به حزب اطلاع دادم ازطریق رابطم . وآنها هم بمن گفتندبکن توی این کارودخالت بکن ودرستش بکن . چون اینهاسواد ندارند . اکثرا " یکجور لومپن ها بودندوچاقوکش ها که بعدها هم دستگیرشدندوزه دکترمصدق بعلت یک سوء قصدکه بعدبه آن میپردازم . آنموقع من برای اینها یک اساسنامه ای نوشتم ویک حزبی بنام شاه پرستان درست شدکه محلش هم سرچهارراه پهلوی روبروی کافه شهرداری بود . اولین دستگیری من درواقع درارتباط با آنها است . اینها یکروزی با هم تصمیم میگیرندکه کریم پورشیرازی مدیرروزنامه شورش راکه ضددربار واینها می تاخت و یک تیپ آنارشیستی بودواین راازبین ببرند . رکن دو وگویا بهرحال ذوالفقاری از طرف اشرف واینها این مأموریت را به این دسته میدهندواینها هم روی آن ساکتی که داشتندو به منهم اعتمادداشتندبا من مطرح کردند که کلکش را میکنیم وفلان میکنیم وغیره وذالک . وحتی یک چاقوکش معروفی را هم ازکرمانشاه آوردندبنام رضا شـی که یادم هست که اینکارانجام بگیرد . من این را به حزب اطلاع دادم وگفتم یک همچین توطئه ای درکارهست . دکترمصدق هنوزسرکاربود ، باید سالهای ۱۳۳۱ باشدوقیقـا " . وحزب توده دراینجا یک تاکتیکی اتخاذکردبرای تشدید تضادهای بین دربارومصـدق وبازکردن یک شکاف جدید . درآنشـب با اطلاع افتتاحی پیس بادبزن خانم ویندرمیـر درتئاترسعدی بود ، تمام ژورنالیستها وهیئت های نمایندگی ووکلای مجلس را دعوت کرده بود تئاترسعدی ومنجمله صادق شباویز کـه خودش هنرپیشه بـودو توده ای بودمأموراین شدکه کریم پورشیرازی راآنشب ببرد ، ببرداز صبح پایـش باشـد وآنشب اورا برای دیدن پیس ببردکـه درمحل حضورنداشته باشـدوبعـد بتواندابن توطئه برملا بشودوسروصدا بشود . اینکارانجام گرفت . همان شب آنها

بهرحال رفتند وحمله بردند به دفتر روزنامه شورش که پشت بانک ملی بودتوی خیابان فردوسی وریختند آن تو ویک مردی پشت میز نشسته بود بنام قهرمانی نام که این سردبیربود یا مدیربود ولی خودکریم پورا ین را نمی شناختند. بها وحمله کردند وحتی میخواستند سرش را ببرند. آن آدمی که اینکار را آنجا میداد، آن رضا شیشه مست بود، درحین سربریدن چاقویش تکان میخورد وروی پوست گردنش را میبرد، بعد هم آتش میزنند آنجا را وفرار میکنند. این جریان برملا شد. شخص دکترمصدق دستور دستگیری مسببین این واقعه را داد. ومن که درآنجا بودم فردایش که اینها آمدند پهلوی من دیدم خیلی رنگ وروباخته وبعضی ها یشان خونی واینها وتعریف میکردند که رفتیم وفلان کردیم وسرش را هم بریدیم. نمی دانستند چیست. بهرحال من روز بعدا زآن ماجرا، بعدا زظهرطبق معمول دوبعدا زظهررفته بودم توی دفترنشسته بودم. دیدم یک کسی درزد. درزد و به بهانه اینکه اینجا کلاس انگلیسی کجا است وبیک اسینشیال انگلیسی هم دستش بود. من آن آدم را شناختم چون توی عرصه ورزشی می شناختم. آن آدم طباطبائی بود. قهرمان وزن دوم وزنه برداری ایران وکارآگاه شهربانی بود. من فهمیدم دارند تجسس میکنند ولی من پیش آنها نشسته بودم این جماعت اوباش. بعدا زچنددقیقه ای آنها گفتند اینجا حزب شاه پرستان است تشریف بیاورید تو. گفتم نه مرسی ممنون رفت بیرون. بعد بلافاصله ریختند و محاصره کردند آنجا را. آمدند تو ومارا هم گرفتند بردند جزو آنها. ما را گرفتند وبردند که منهم با آنها رفتم درزندان دوره مصدق. البته بعدها حزب به کریم پورشیرازی با ایماواشاره حالی کرد که آن رفیق ازما است واورا بایدبروی بیاوری. وکریم پور آمدآنجا با یکی ازدوستان ومرا ا زآنجا درآوردند ازبین اینها. آنها متوجه شدند که من با اینها نبودم. بهرحال این پرونده ای شدبرای من درحضورآنها که بعدها دربیست وهشت مرداد به مغازه پدرمن سرچهارراه پهلوی که یک رستوران بودحمله کنند ومیخواستند آتش بزنند. اینها درواقع دوران اولیه فعالیت من بود. بعددرسازمان دهی سازمان جوانان واینها من شرکت فعالی داشتم تا کودتای بیست وهشت مرداد. کودتای بیست وهشت مرداد که شدمن درواقع مأموریت این راداشتم که امکان سازی

یکنم برای حزب توده . برای جابجا کردن افرادوبرای حتی همین پیاده کردن مطبعه روزنامه رزمکه اینها را بردیم ودریک باغی که مال یکی ازدوستانم بوددرما حبقرانیه زیرخانه‌ای هدی سابق اینها را آنجا جاسازی کردیم ومقدارزیادی آرشیوحزب توده را اصلا" آنجا که بعدها آن درا شریک ساختمانی ، واقعه‌ای که هنوزهم برای من روشن نیست که واقعا " یک سیم پیچی بودرفته بودآن بالا دیده بودزیرشیروانی پراست خبر داده بود یا رقابتی بودبین شریک و صاحب آن باغ وباغ بغلی که باهم شریک بودند بهرحال آنجا لورفت ومن دستگیرشدم بعدازبیست وهشت مرداددستگیرشدم ودرزندان بودم ، مدت تقریبا " دوماه ونیم من درزندان زرهی بودم ، دوره‌ا فسران بودآنموقع سالهای ۱۳۳۳ بود. بعدمن آزادشدم بعدازیک دوماه ونیم یا سه ماه . بعدازمدتی دوباره درتابستان همانسال من دستگیرشدم درا ثرلودادن یکی ازاین افرادحزب توده که زیرشکنجه طاقت نیاورده بودما را گفته بود. من را بردندبه زندان قزل قلعه . که درآندوره‌ها بودم دیگربا تمام این افرادرهبری حزب توده مثل شرمینی ودکتریزدی ومسکوب ، آن مسکوب که نویسنده است این هم بندمن بود، با همدیگرتوی زندان زرهی بودیم خاطراتی هم داریم. آنجا هم من بودم سه چهارماه ، شکنجه فراوانی دیدم. بعدبعلت پارتی بازی وامکاناتی که درجامعه مثل ایران روشن است آمدم بیرون. منجمله فامیلهایم باآن سرهنگ امجدی رئیس رکن دو آنموقع فرماندارنظامی بختیارآشنائی داشتندوسرهنگ عباس فروزانی بودرئیس ستادفرمانداری نظامی بود آنموقع هنوزساواک نبود، فرماندارنظامی اسمش بود، فرماندارنظامی تهران . اول فرماندارنظامی د ستان بودبعدازکودتای بیست وهشت مرداد سرلشکردادستان بعدبختیاربود، آنموقع هنوزبصورت ساواک درنیامده بود یعنی کارهای رکن دوستاد ارتش بعنوان بازجودرفرماندارنظامی کارمیکردند منجمله زیبائی که بازجوی من بود زمانی ، عرض شودسیاحت گر اینها آدمهای معروفی که هستند. بهرحال باپارتی بازی وپول وغیره واینها من بعدازیک مدتی درآمدم . ولی بعلت ضعف بدنی که پیدا کرده بودم واینها وامکان ماندنم هم درایران سخت بودخیلی فشارآمدکه من بیایم

خارج . ومن سال ۱۹۵۶ بفرنگی خارج شدم آمدم بیرون . ولی خب با یک تجربه تلخ .
تجربه تلخ عبارت از اینکه حزب توده نقش مثبتی توی جامعه ما بازی نکرده بود ، به حکومت
دکتر مصدق لطمه زده بود ، منافع ملی ما را درنظرنگرفته بود . حال برخی از رهبران
بعد بس گفتندکه ما سوادنداشتیم اصلا" بفهمیم توی جوامع جهان سوم بورژوازی اش
فرق میکند یا صنعتی . یا برخی گفتندکه آقا استالین درفلان کنگره گفته بود ، دوسال قبل
از فوت مصدق در آخرین کنگره گفته بودکه بورژوازی پرچم انقلاب را بزمین انداخت
یعنی دیگر انقلابی نیست . ما میگفتیم عامل امپریالیسم امریکا است . درباره مصدق
به این دلیل اشتباه کردیم . بهرحال آنچه که حاصل این مسئله بود اینکه حزب توده
لیاقت رهبری یک حزب سوسیالیستی را نداشت . یک حزبی بودکه درواقع بخش رهبریش
تشکیل شده بود از یک سری عناصر دموکرات ، حتی دموکراسی را هم نمی شناختند بدرستی
فقط بعلت اینکه درداخل خانواده های معینی پرورش یافته بودند و چون اکثرا" هم
از طبقات بالا بودند و تحصیلکرده به یک نوع دموکراسی و عدالت اجتماعی اعتقاد داشتند .
عوامل بودند درحزب توده که درواقع کادرهای تربیت شده بودند . مثل مثلا" فرض
کنید عبدالصمد کامبخش ، عرض شود روستا اینها از قبل مال حزب کمونیست بودند که
آمدند به حزب توده و درواقع این وابستگی را ایجاد کردند . اینست که بنظر من حزب
توده از روز اول یک حزب وابسته نبود ، حزب توده درواقع یک جمعیت آزادیخواهان
ایران بود . این از پروگرامش هم معلوم است که میگفت ما طرفدار کلیه طبقات
اجتماعی ایران هستیم . آنهائی که یک مقدار تعلیم دیده بودند بیواش یواش این حزب
را یک وابستگی اردوگاهی برایش بوجود آوردند . تا ماجرای آذربایجان وغیره و اینها
که میدانیم . بهرحال تجربه من از حزب توده این بودکه این یک حزب درواقع حزب
مارکسیستی نیست و این ربطی نداشته ... یک حزبی بوده درواقع بلندگوی زبان
فارسی یک سیاست خارجی شده و بهمین دلیل هم جامعه ما را وجنبش ما را به یک شکست
کشانیده . من با این دید انتقادی شروع کردم به فعالیت درخارج . خب ولی آرمانهای
سوسیالیستی را از دست نداده بودم . از حزب توده درخارج از کشور خبری نبود ، اینها

آن نکات اساسی است که من بیان میکنم شاید کس دیگری هم نداند از افراد به اصطلاح نسل ما که آنموقع بوده که اصلاً" حزب توده نقشی در اروپا درپیدایش کنفدراسیون جهانی ودر تشکیلات حزب توده درخارج ازکشور نداشت . چرا ؟ ۱ - حزب توده چندتا از رهبریش درایران مانده بود ، چندتا دستگیرشده بودند ، چندتا وا داده بودند مثل بهرامی و یزدی وغیره . کیانوری هم ۱۹۵۶ همزمان با من خارج شد از ایران وبه مسکو رفت . درآنجا مدت یکسال بین اینها دعوا بود ، بین رهبری حزب توده سر گذشته جنبش ومسائل دوران مصدق . که به فشار شوروی ها که این مسائلی را که میگویم سعی میکنم برله کنم یعنی با دلائل وافرادش . درواقع با فشار شورویها سعی کردنداین حزب سرهم بندی بشوددوباره یعنی عملاً" با حضور مأمورین شوروی پلنوم چهارم حزب توده ایران در اتحاد شوروی تشکیل شد با همه اختلافات فاحشی هم که داشتند . وشورویها سعی کردند این حزب را دوباره بسازند . ولی قبل از آن ماجرا وقتی من به اروپای غربی آمده بودم ، درآنجا خب عده ای از افراد حزب توده بودند که به خارج آمده بودند وعده ای هم میآمدند . ما شروع کردیم به سازماندهی . این سازماندهی هم در دوسطح بود . سطح اول سازمانهای دانشجوئی را درست کردیم که از نخستین سازمانهای دانشجوئی که آنموقع با بتکار دوستان ومن بوجود آمد یکی از آن در لندن بود که منوچهر ثابتیان بود وپرویز نیکخواه که تیرباران شد ورفته ، جوان بود البته وبعدها آمد وپسر ملک الشعرا بهار ، مهرداد بهار بود ، حمید عنایت بود . این جوانهای آن نسل بودند که آنجا بودند . آنها یک انجمنی بنام انجمن انگلستان درست کردند ، بریتانیا . منهم در آلمان فعال بودم . من در آلمان انجمن مونیخ را درست کردم درواقع . سازمان دانشجویان مونیخ که موجود بود یعنی درسالهای پنجاه وپنجاه ودو پنجاه وسه موجود بود ولی بعلت تندرویهای طرفداران حزب توده با طرفداران مصدق دوتیکه شده بود وازبین رفته بود چیزدیگری باقی نمانده بود . درواقع من پنجاه وشش شروع کردم به احیا کردن این سازمانها . سال ۱۹۵۷ درواقع سازمان دانشجویان ایرانی درمونیخ به عنوان یکی از قویترین سازمانهای

دانشجوئی بوجودآمد. ویک مجله‌ای آنموقع من دادم بیرون با شرکت چندتا دیگراز رفقا بنام مجله‌پیوندکه‌یکی ازبهترین مجلات ادبی آنموقع خارج ازکشوربود. که هم زمان با ا وبعدها درپاریس همین شهرپاریس همین جامعه‌سوسیالیستها ، حسین ملک امیرپیشداد، پاکروان ، هزارخانی اینها که‌با جامعه‌سوسیالیستها بودند اینها هم شروع کرده‌بودنددرهمین سمت کارکردن ومجله‌ای بنام پژوهش‌دادندبیرون . شب‌نامه‌هائی هم درلندن پخش میشدازطرف همان بچه‌های چپ بنام شب‌نامه. عملاً" این فعالیتها داشت یواش یواش بهم گره میخوردکه‌ما درآلمان شروع کردیم، در شهرهای مختلف سازمان دادن . درآنموقع دونیروبیشترنبودکه‌سازمان میداد. یک نیروبوددرواقع جامعه‌سوسیالیستها بودندکه‌میشودگفت سازمان یافته‌ترازهمه بودنددرآنزمان وحزب توده‌بودکه‌حزب توده‌بی پدر. منتهی رهبری حزب توده در اینجا نبوددرآنزمان . آنها هنوزدرمسکوبودندوشورویها خروشچف بعداً" با آمدنش به‌آلمان شرقی و با اولبریچ ملاقات کردنش درواقع حزب توده را با حزب کمونیست یونان را بعنوان دوتا حزب خرج خانه‌آلمان شرقی کردکه‌محل سکونتشان درا ینجا باشد یعنی محل مهاجرتشان آلمان شرقی باشد. یواش یواش شروع کردند آمدن . چندتا ازکادرهای فعال رهبری حزب توده‌دراروپا بودند. یکی داودنوروزی بودویکی بزرگ علوی بودمن با بزرگ علوی که‌آنموقع صحبت کردم بزرگ علوی گفت من مطلقا " با حزب توده‌کارندارم ، اصلاً" من کاری ندارم با اینها ، من سیاسی نیستم بیخودی هم رفته‌بودم. بعدها کیانوری وایرج اسکندری که‌آنموقع در پاریس بودوازپاریس هم اخراجش کرده‌بودندکه‌با سندیکای (؟) کار میکردودولت فرانسه‌بعنوان عنصرنامطلوب اوراوا میرحسین جهانبگلورا اخراج کرده بوداوهم ازوین آمده‌بودبه‌آلمان شرقی . بعدها که‌کیانوری اینها میآمدندکه در آنجا پلنوم پنجم تشکیل شد وفعالیت آنها شروع شد. ولی تاآنزمان اصلاً" اینها دخالتی درسازماندهی جنبش دانشجوئی نداشتند. سال ۱۹۶۰ زمزمه‌ای شدبرای تشکیل کنفدراسیون جهانی . یعنی ازپیدایش سازمانهای دانشجوئی که‌بودمـا

فدراسیونهای کشوری بوجودمیآوردیم. من خودم یک مقاله‌ای نوشتم درباره‌ضرورت فدراسیون دانشجویان درآلمان مثلا" . که‌ازمجموع فدراسیونها کنفدراسیون بوجود بیاید. نشست اول این کنفدراسیون اروپائی درشهرهایدلبرگ بود درسال ۱۹۶۰. درهایدلبرگ بودکه‌آنجا چندین سازمان مثل سازمان مونیخ وهانوور عرض‌شودبه حضورتان و توبینگن ولندن وپاریس وغیره‌شرکت کرده‌بودندوتدارک دیدندکنگره‌را. کنگره‌اول درلندن تشکیل شد ، کنگره‌اول کنفدراسیون اروپائی هنوزکنفدراسیون جهانی نبود تشکیل شدکه‌درواقع اساسا" نیروهای نیروی سوم بودندوتوده‌ایها بودند. ولی توده‌ایهائی که‌با رهبری مخالف بودندودنبال یک استقلال وبرای پیدایش جنبش سوسیالیستی می گشتند. ولی خب مسموم بودندباهمان افکارهنوز. منجمله‌خودم. تا رهبری آمدچنگ اندازی کرد. شروع کردبرخی ازعناصری که‌هنوز به‌خودشان نزدیکتربودند کشیدن برعلیه‌برخی عناصردیگرشوراندن که‌بتوانند فراکسیون خودش را بوجودبیاورد. کنگره‌پاریس اولین کنگره‌درواقع کنفدراسیون جهانی بودکه‌بوجودآمد. چرا؟ برای اینکه‌درسالهای ۱۹۵۹ — ۱۹۵۸ درآمریکا هم این آقای شاهین فاطمی وقطب‌زاده‌واردلان واینها یک انجمنی درست کرده‌بودند که‌این انجمن دانشجومنتها متفاوت بودبا انجمنی که‌دراینجا بود. آن به‌این معنی که‌آنها دریک نقش همزیستی مسالمت‌آمیزباسفارت‌کارمیکردند. حتی اردشیر زاهدی یک قول فراوان بودجه‌مالی به‌آنها داده‌بود. یکی ازگزارشات فرج اردلان درکنگره پاریس این بودکه‌آقا این هاچرزدندوپولی به‌ما ندادند،یک روحیه‌دیگری داشت. منتهی آنجا هم یواش‌یواش گرایشهای سیاسی داشت بوجودمیآمد، صف بندی بوجود میآمد. بهرحال درکنگره پاریس که ۱۹۶۱ برقرارشددرآنجا اختلاف بوجودآمدبین صف چپی ها ومصدقیها ، ملیون . که‌درملیون درواقع نقش رهبری جامعه سوسیالیست‌ها داشت آنموقع ، آنها میچرخاندند چون ملیون هنوزانسجامی نداشتند. برای اینکه ملیون تازه‌هفت هشت ماه‌بودازطریق کمک ما ، ماکه‌میگوییم اینجا به‌این معنی . خسروقشقائی که‌درواقع درمونیخ بودودوست من بود، من تشویقش کردم که‌بیاو یک روزنامه‌ای راه‌بیاندازوجبهه‌را راه‌بیاندازیم تحت عنوان جبهه‌خارج ازکشور . با

سیف پورفاطمی پروفسورفاطمی با او تماس گرفت وشایگان واینها وروزنامه را ما
برای خسروقشقائی مادرمیآوردیم که بعدها البته این باعث اختلاف وباکنگره اول
جبهه ملی اروپا شد چون آنها معتقدبودندچپی هابرایت این روزنامه را درمیآورند
واوهم حاضرنبود روزنامه باخترا .. زیرا بدهدست اینها . که اگرلازم باشد من همه
اینها را بااسم واینها میتوانم بگویم که چگونه دعوای توی کنگره حتی جبهه ملی
بود. برگردیم بهسرکنفدراسیون . کنفدراسیون آنموقع درواقع درپاریس
تشکیل شد . منتهی حزب توده یک سیاست تسلیم طلبانه داشت بعلت آن ضربه ای
که آنموقع خورده بود. اینها میخواستندبهرترتیب شده فعلا" بچپند توی نیروهای
ملیون وغیره واینها ، تمکین هم بکنند - بی اصول بودند- بمانندتا بعددوباره
همان سیاستها را پیاده بکنند. درحالیکه ما نه ، ما چون خودمان مستقل شروع کرده
بودیم باخط معین خودمان میرفتیم یعنی خط ما خوانا نبودبا حزب توده . حتی
مثلا" وقتی دعوا شددرکنگره پاریس بین ما وملیون برسرمسئله حضور دوسازمان
بین المللی درواقع هست که یکی ازآن معروف است که با CIA کارمیکند
کوسک اسمش هست که محلش آمستردام بود ویکی هم IUS که محلش
در پراگ بودکه اون مال کمونیستها است باصطلاح غربی وشرقی. سراینها دعوا
شد. سر مسئله رأی آمریکا دعوا شدچون فرج اردلان میگفت من آمدم ودارای بیست
رأی هستم درحالیکه خودش بودوخودش وقاطمی هم نیامده بود. میگفتیم چرا ؟ می -
گفت آقا ما اینقدرلیست داریم واینها اعضای ما هستند. البته آن لیست لیست پخش
روزنامه بود. گیرنده ودریافت کننده های روزنامه . بهرحال آنجا جدالی پیش
آمدواین جدال منجربه ترک سالن شد. چپی ها ازسالن آمدندبیرون ، وهمانجا حتی
کوشش کردند آن کسانی که هنوزبا حزب توده تماس داشتندمنجمله خودم که رهبری
دیگه آنموقع آمده بودا ینجا ومستقرشده بوددرلایپزیک ، تماس بگیرندوراه حل بخواهند
واین آقایان تلفن هائی هم که داده بودند جاخالی کرده بودند چون نمیتوانستندتصمیم
بگیرندراجع به این قضیه . که البته بعدا انشعاب را به پای من گذاشتند. گفتند
بهرحال تورفتی وزدی بهم وفلان واین صحبت ها . کنفدراسیون به کارخودش ادامه

داد.

س ـ کی بودنداین چپی هائی که رفتندبیرون ، کسانیکه اسمهایشان بعدا" معروف شد. اینها کی ها بودند؟

ج ـ آهان چپ آنموقع درواقع آن کسانیکه رفتندبیرون ازدبیران میتوانم اسم بیاورم مثلا" دکترشایتیان بودلندن، محسن رضوانی بوددبیربودآنموقع آمد بیرون ، پرویزنیکخواه بودآمدبیرون ، تمام هیئت نمایندگی اطریش بودند آمدند دکترچنگیزپهلوان است که تهران است ، آریان پستور وقهرمان وازآلمان هم اکثرهیئت ها . هیئت هائی که ماندندتو باصطلاح درآنجا باقی ماندنده بودندهیئت های نمایندگی بودندکه ازآن جبهه ملی بودندونیروی سوم که نیروی اقلیت بودنددرواقع اصلا" نیروی قابل ملاحظه ای نبودندازلحاظ کمی.

س ـ آنها کی ها بودند؟

ج ـ آنهائی که تو ماندندعسگری بود، عرض شود ورجاوند بودکه الان زندان است ووزیرشده بود، عرض شودبحضورتان غلی شاکری بود، خسروشاکری بودکه آن موقع شنیدم که کمونیست بودند، همین دکتر گوشه که این جوان بودالبته این بود.

س ـ پیشدادینها نبودند؟

ج ـ پیشدادینها بودندولی پیشدادینها خودشان درکنگره حضورنداشتندولی گردانندده بودندازپشت بعنوان نیروی سیاسی . پاکدامن اینها یعنی آذری بود، آذری نامی که تهران است الان واستاددانشگاه است ومال پاریس بود. صوراسرافیل بود، براتعلی بودکه الان دروزارت آموزش وپرورش تهران است ویکی ازمدیرکل ها است . اینها همه هیئت های نمایندگی پاریس بودند اینجا.

س ـ چطوراینها پشت پرده بودندوخودشان نمی آمدند.

ج ـ کی ها ؟

س ـ همین پیشدادوپاکدامن واینها

ج - پیشدا دوپا کدا من وا ینها درواقع نیروی سیاسی جریان جبهه‌را میخواستندبوجود بیاورند. یعنی نمیخواستندتوی کاردانشجوئی واینها، هما نطوریکه‌خودمن شخصا".
من مثلا" هیچگاه درکنفدراسیون علیرغم اینکه‌دولت ایران اینقدراعلام کردوتوی روزنامه‌بمن تاختندومدارکش هست کااین گردانندهٔبوده‌واصلا" دبیروفلان وهزارحرف عجیب وغریب، من هیچگاه رسما" دبیرکنفدراسیون نبودم، شخصا" مسئولیت کنفدراسیون نداشتم. کردم کارکنفدراسیون را، کتابش را بنویسم، مقدمه بنویسم راجع به‌کتاب مثلا" جشنهای دوهزاروپانصدساله یا جنایات رژیم اینها همه هست ولی ما ازپشت میکردیم. یعنی درواقع ما نیروهائی بودیم که‌هسته‌قضیه را تشکیل میدادیم. بااین جهت آنها ماندندوآنها کنگره‌خودشان را برقرارکردند.
ما هم آمدیم بیرون یک زمینه‌هائی ترتیب‌دادیم ویک هیئتی را بنام شورای عالی کنفدراسیون انتخاب کردیم که‌بزودتدارک کنگره‌را ببیند. تدارکی هم دیده‌شد درشش ماه‌بعددرشهرها! میورک این نشست شورای عالی تدارکاتی ما برقرارشد. منتهی بعلت اینکه‌آن زمان تمایل شدیدبه‌وحدت بودهنوز، بعلت پادرمیانی های مختلف باز وحدت بعدازته‌ماه‌انجام گرفت. یعنی وحدت بعدی کنگره‌دوم کنفدراسیون جهانی درسال ۱۹۶۲ درشهرلوزان برقرارشد که‌من درآن زمان درزندان بودم. یعنی من را درمونیخ گرفتند. یعنی پلیس ریخت وخانه‌چهارده‌نفررا گشت، چون آنموقع حزب کمونیست درآلمان قدغن بود. ساواک واینها هم دخالتهائی کرده‌بودندبرای ازبین بردن این حرکت جنبش دانشجوئی که‌نمیدانم علوی کیاحتما" یکی ازمسافرین آنموقع بوده چون پدرثریا بمن این راگفت. ثریااسفندیاری که‌آنموقع سفیربودبعدها که دیگرکنا ربود. یکشبی بودگفت که‌هما نموقع که‌شما راگرفته‌بودندفرودگاه بودم دخترم را رفته‌بودم بیاورم دیدم آقای پاکروان وعلوی کیا مثل اینکه‌با لباس شخصی آمدنددرفرودگاه مونیخ ویکی ازمدیرکل های وزارت داخلی بایر، بناواریا رفته‌بوده‌استقبال. گفت گفتم آمدیدچکارکنید؟ گفتندیک کارهائی داریم برای رتق وفتق انتظامات دانشجوئی واینها. بهرحال، این درنوامبرسال ۱۹۶۲ من دستگیرشدم. یعنی خانه‌چهارده‌نفررا درمونیخ گشتندتحت عنوان فعالیتهای پنهانی.

پنهانی به این معنی . یک ماده ای هست ماده ۲۱۸ قانون جزای آلمان که کلمه آسمانی "عمل مخفی سری" به آن میگویند یعنی عمل مخفی ، سری . که عملیات وفعالیتهائی که در مقابل مسئولین قانون اساسی آلمان پنهانی نگهداشته میشود . این مسائل کارهای باصطلاح احزاب کمونیستی واینها است . چهارده نفررا خانه هایشان را گشتند منجمله خسرو قشقائی را که با من تماس داشت و من را دستگیر کردند درحالیکه من در خانه ای که زندگی میکردم پلیس نمیدانست . چون من از زنم جدا شده بودم یکجائی بود موقتا " خانه دکتر معظمی نامی بود رفته بود تهران آنجا زندگی میکردم ، این را فقط یک ایرانی میدانست که با ساواک کار میکرد پلیس آورده بود تا آنجا . توی خانه من یک جوانی هم خوابیده بود که الان زندان است وامیدوارم که هفته پیش تیربارانش نکرده باشند بنام خسرو تراقی که بعدها اینجا درپاریس درس خواند و بعد هم آیران استاد بود . او را هم با من بردند زندان و من از نوامبر ۱۹۶۲ تا آخر دسامبر ۶۴ در زندان آلمان بودم مونیخ بودم درزندان بودم . آنموقع جنبش دانشجوئی آغازش بود . یعنی اینها درواقع با این هجوم میخواستند دیگر ساندیچه ها را چون آن روحیهٔ میلیتانتی که امروز توی جوانان هست نبود آنموقع خیلی لگالیست بودند اکثرنیروها . حتی آنموقع اسم شاه توی کنفدراسیون آورده نمیشد من یادم هست . اولین بار این تابو را ما ها شکستیم چون ملیون حاضر نبودند اسم شاه بیاید نهفا معه سوسیالیست ها ، حتی توده ایها . وخب درست هم بود به یک معنی . اصلا" معنی ندارد سازمان صنفی . یعنی دریک خط دیگری بود این مبارزه . این رادیکالیسمی که بعدها از پیکره جنبش آمریکای لاتین وجهان سوم درآمد فرض بگیرید ویتنام واینها . جنگ مسلحانه روحیه جوانان اینجوری شد چنین نبود خیلی لگالیست تر بودند آنموقع .آنموقع بهرحال من از زندان یک پیامی به کنگره لوزان دادم که در کنگره لوزان مانع خواندن پیام من شدند واین را من بازگو میکنم بخاطر اینکه نشان بدهم روحیات آنموقع جوانان وباصطلاح فعالین سیاسی کشور ما چگونه بوده درخارج ازکشور . مانع خواندن پیام من شدند . دلیل هم این بود که اینشان کمونیست است . ایشان کمونیست است گرفتندو ما نمیکنیم . اگرثابت شد که این کمونیست نیست بعد ما بله ما میخوانیم . پس

یک روحیه آنتی کمونیستی بوده ودرواقع سخنگوی این کلام هم رفیق عزیزمن که دیروزاینجا ملاحظه کردیدآقای دکترغلبی راسخ بود، شدیدا " ضدکمونیست که رویش هم نشداشاره کردوقتی این حرف رابلندزدم. گفته بودآقانمیگذاریم این کمونیست است که یکی ازدوستان همان نیکخواه که تیربا ران کردندوبچه های دیگر بلندشده بودندوگفته بودندخب آقا اگراینشان ثابت شود این کار کارددگستری است کارتوکه نیست. اگرثابت بشودکه کمونیست بودن جرم است که یعنی گرفتندش اگراین جرم ثابت نشودخب دادگستری این را ول میکنند. اینجا که دادگستری نیست آقاجان. جمعیت آزاده هستیم،دموکرات هستیم جمع شده ایم یک هموطنی را گرفته اند حالا هرعقیده ای دارد. میخواهم بگویم روحیه اینطوری بود. یعنی این تمایل به این سادگی که امروزدرجوانان ایران می بینیم بسوی کمونیسم وبسوی آرمانهای سوسیالیسم نبود. یعنی ناسیونالیسم خیلی قوی تربوددرگذشته این واقعیت است. این رامن بازگوکردم فقط بگویم روحیه آن زمان چه جوری بود. اینطوری نبودمثل نقل ونبات حتما " باید از مواضع سوسیولوژی مارکسیستی شروع بکندآدم حرف زدن. جرم بودختی، خیلی نادربودندکه به جرأت بگویند آقا ما مثلا" کمونیست هستیم. بهرحال پیام را مانع خواندنش شدندولی مع الوصف درآن کنگره دونیروبه توافق رسیدیم یعنی وحدت کنفدراسیون بازیافته شد درکنگره لوزان سال ۱۹۶۲ وکنفدراسیون یک هیئت دبیران انتخاب کردمشترک و یکارخودش ادامه داد. کنفدراسیون درواقع ...

س- بازهم آمریکا نقشی نداشت؟

ج- آمریکا دراینجا دیگرنقشی نداشت. نه آمدند چرا شرکت کردند، ادغام شددیگر آن جلسه واین جلسه ولی آن نقش آنچنانی نداشت. چرا درآن دوره آنها هم دبیر گرفتند. درآن دوره اتفاقا " آنها دبیرها را گرفتند. همین شاهین فاطمی واگر ازخاطرم نرفته باشدفرج اردلان ویکنفردیگر..

س- تهرانیان نبود؟

ج- مجیدتهرانیان نبودآنموقع، مثل اینکه دبیرنبود. اینها دبیرشدندبرای آن

دوره اول که در آمریکا . یک استدلال هم این بود که اگر دبیرخانه بخواهد از یکجا انتخاب بشود باید همه مال آنجا باشند . ما از اروپا و آمریکا نمیدانیم چون باید بروند نقل وانتقال پیدا بکنند امکان ندارد نقل مکان بکنند . آنسال دبیرخانه را دادند به آمریکا تا آنجائی که یادم هست تا سال بعد . سر سال کنگره های سالیانه بود . سال ۱۹۶۳ کنگره کنفدراسیون باز هم در لندن برقرار شد و دبیرخانه به اروپا انتقال پیدا کرد و آمد در اروپا و همینطور این پروسه ادامه پیدا کرد تا در اواسط اوج کنفدراسیون که به نظر من از حالت صنفی خارج شد . چون آنموقع بحث بود در درون کنفدراسیون که آیا مثلا" کنفدراسیون دانشجویان آیا یک نهاد دموکراتیک یا خصلت سندیکائی دارد یعنی براساس سندیکالیسم حرکت میکند یا حزب ، عقیده یعنی ایده ئولوژی که این را بحث میکردیم . هزار خاطره مثلا" خودش یک رساله ای دارد که هست توی نامه پارسی تحت عنوان اینکه ما هنوز اندرخم یک کوچه ایم رد میکند که آقا سازمان دانشجوئی حزب نیست و نمیتواند از مواضع طبقات زحمتکش و اینها بزند مسئله بدهد و خط بدهد برای تمیدانم براندازی یا نظام جدید .

حزب توده هم دنبال همین نظر بود . یعنی حزب توده هم استناد ش بر این بود . مقالاتی هست از کیانوری در مسائل حزبی - شرایط حزب توده ایران مسائل حزبی اسمش هست شماره ۵ و ۶ . بروید اینها را پیدا بکنید که من برایتان میتوانم بفرستم ، زیر نام مستعار روشن نوشته ، یعنی در این بحث شرکت کرده بودند که سندیکا چیست ؟ آنها هم طرفدار خط صنفی بودند در واقع نه یک سازمان سیاسی . ما هم همینطور . دستگیری نیکخواه اینها در ایران . یعنی آغاز جنگ در آمریکای لاتین ، جنگ مسلحانه و پیروزی کوبا و پیروزی الجزایر به دنبال جنگ ویتنام تمام این جریانات یک پروسه پولاریزه شدن شدید جوانان را در ایران هم موجب شد که امروز هم می بینیم . من بعد دنبال خواهم کرد که از لحاظ روان اجتماعی علل این رادیکالیسم در ایران چیست . در آنموقع که نیکخواه اینها دستگیر شدند ، این اشتباه رژیم شاه هم همینجا بود . این نیکخواه اینها را که گرفت اینها شدند در واقع بزرگتها ئی برای یک موومان قوی در خارج از کشور . که آنجا ها بود که در واقع تمام آن تابوها شکسته شد . مرگ بر شاه

سرنگون با دسلطنت اینها آمدمیدان . تا آن زمان تنها نبودهنوز بحث برسرصنفی و سیاسی بودواعتصاب غذای گسترده‌ای برای آزادی اینها وبرای رهانیدن اینها ازخطرمرگ که‌درسرتاسردنیا صورت گرفت . که‌بنظرمن اوج کنفدراسیون است . بعدهم چین با شوروی اختلافاتش بالا گرفته‌بودوخط انقلاب ومحاصره‌شهرازطریق دهات واینها وجوانان را برمی انگیخت . تمام این عوامل بین المللی وشرایط داخل کشورموجب این شدکه‌یک جنبش بزرگ رادیکال ازکنفدراسیون بوجودبیاید . درواقع جنبه‌صنفی اش فرعی بشود . دیگردرآن زمان کنفدراسیون عملا" شده بودیک حزب به‌نظرمن . یعنی حزب اسمش را نگذاریم شده‌بودیک جبهه سیاسی که‌بیک معنی میشودگفت واقعا" که‌کنفدراسیون تنها ارگانیزاسیونی بودکه در خارج ازکشورواقعا" موجودبود . چون ایرانیها درداخل چیزی نداشتند . حزب توده چیزی نداشت ، بیست تا تماس داشت . یا چریک فدائی خلق همش‌صدوپنجاه‌تا آدم بودند یا مجاهدهم همینطور . کنفدراسیون یک سازمان توده‌ای بزرگی بودکه‌تمام این احزاب وگروهها ئی که‌بوجودمیآمدتوی دل آنهم یا زبوجودآمدودردل آنهم ارتزاق میکرد . بمحض که‌هم اون بهم خوردا کثرآنها ازبین رفتند یعنی مشروعیت خودشان راازدست دادند . مثل همین اتحادیه‌کمونیستها ، سازمان انقلابی حزب توده‌واینها وغیره‌وغیره . من دورشدم ازیک مطلبی که‌مربوط میشودبه‌سال ۱۹۶۴ . یکسال برمیگردم به‌جلو یعنی بعدازکنگره‌لوزان واینها اختلافات بین ما وحزب توده شدیدشد ، یعنی اختلافات جهانی تشدیدپیدا کرده‌بودسرراه‌حل مسائل جهان سوم که آیا انقلاب باید کرد ، باید جنگ مسلحانه کرد یا نه . حزب توده‌خب طبیعا" روی خط تجدیدنظرطلبی خروشچف وروی تجدیدنظرطلبی شوروی ها بود ، دنبال آنها بود کاری نداشت ، رفته‌بودبه‌آنجا . بگذریم ازاینکه‌توی حزب توده یک فراکسیونی توی رهبریش بودکه‌تمایلاتی داشتند به‌خط رادیکال منتهی ازمواضع گوناگون . مثلا" آدمی مثل احمدقاسمی ازموضع استالینیسم دربست که‌میگفت استالین خوب است که‌بعدها هم درآمدوآمدبه‌سازمان انقلابی که‌بعدشرحش را میدهم . درواقع سال ۱۹۶۴ سال آغازجدائی ازحزب‌توده‌است . یعنی سازمانهای حزب توده‌درخارج از -

کشورشروع بەجدا کردن ازحزب توده را بوجودآوردند. شاید بشودگفت بەیک معنی که اینقدرهم بمن حمله شده وفحش ازهمه طرف میخورم . واقعیت اینست که شاید مبتکر ومتفکروتنظیم کننده خط جدائی ازحزب توده وانشعاب بزرگ تاریخیش من بودم. چون اولین کسی بودم که درآمدم وبزرگترین سازمانشان راکه مونیخ بود،بەدنبال من آمد. لندن راکشیدم بعدهمینجور یعنی عملاً" درسال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶ حزب توده در خارج ازکشور، اروپای غربی وآمریکا آدم دیگرنداشت .یعنی تمام نیروهایش را ماگرفته بودیم با مشی خودمان . کەآقا باید استقلال داشت با اندیشه خود فکرکرد. اینها اساسهائی خیلی ساده‌ای بودکه ما مطرح کرده بودیم چون این استقلال گیرائی عظیمی هم داشت بین ایرانیها . چون درتاریخ سیاسی شان دیده بودند کەاحزاب دست نشانده بهیچ جا نمیرسند وخودحزب توده نمونه بارزش بود وعملاً" ما تبدیل شدیم بیک سازمان قوی . سال ۱۹۶۴ اولین نشست نیروهائی کەازحزب توده، انشعاب کرده بودنددرشهرمونیخ که محل سکونت من بودبوجودآمد که معروف است بەکنفرانس تدارکاتی سازمان انقلابی حزب توده ایران . بعدازآن نشست ما باآن رمانتیسمی کەآن دوره‌ها داشتیم فکرسازمان جدیدمیکردیم ، ما دنبال استوروکتور قدیمی حزبی نمی رفتیم مثل مثلاً" لنینیتی کەروزنامه وکادروتکنوکرات وفلان بیشترتمایل داشتیم بین یک سازمان سیاسی کەتوی مردم رخنه بکندویک نیروی نظامی کەعمل بکند. یعنی عملاً" مخلوطی بوداز تفکرچینی ها وگوارائی هنا و آمریکای لاتینی ها . وآنجا هم درجلسه مقدماتی تقسیم کارخیلی سریع کردیم . قرار شدمن بروم بەچین ودرچین درواقع تیمهائی میآمدند ازجواناتی کەمیخواستندتمرین نظامی بکنندآنجا بەاینها تمرین سیاسی ـ نظامی بدهیم، تعلیم سیاسی ـ نظامی بدهیم ، تربیت کنیم وگسیل بدهیم بەایران . یکی دونفرهم اینجا بمانند کاررا اداًمه بدهند، کاربه این معنی کەبقایائی کەهنوزباحزب توده هستند آنها را هم بکنند ،یامجادله فکری ، بحث ایده ئولوژیک بحث تئوریک ، انتشارروزنامه و اینها را بیاورندبیرون . یعنی سازمان را گسترش بدهندولی همیشه پرنسیپ این بودکه سریعاً " این نیروها سازمان پیدا کنند، تیم تیم تربیت بشوندوبەایران

بروند چون خارج از کشور محل براندازی نیست باید توی خود ایران این کار انجام بگیرد این پرنسیپ اصلی بود. و این یکی از خطوط تمایز بین آن سازمان منشعبین یعنی سازمان انقلابی و حزب توده بود که اصولاً" پرچم ما بود که آقا این رهبری فرار کرده و به ایران بازنمیگردد و عرصه مبارزه، ایران و مردم هستند باید رفت آنجا. درفاصله‌ای که من رفتم به چین سالهای ۱۹۶۴ دیگر من دور بودم عملاً" از کار کنفدراسیون به آن معنی ولی البته در رابطه بودم.

س - چه طور با چین تماس گرفتید؟

ج - تماس ما با چین اینطوری بود که... حالا میشود همه را گفت. به این معنی بود که پرویز نیکخواه و یکی از دوستان دیگر که در یکی از کنگره‌های دانشجوئی از طرف کنگره کنفدراسیون رفته بود به یکی از کشورهای آفریقائی، سازمان دانشجویان چین هم آنجا بود. سازمان دانشجویان چین سعی میکرد بین دانشجویان آسیا تبلیغ بکند و جذب بکند به سمت خودش. چینی ها اگریادتان باشد یک موقعی خطی داشتند سه قاره. آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین که حتی متهم بودند به نژادپرستی چون روسها میگفتند شما دارید تقسیم میکنید به رنگ و پوست. آنها این تمایل را نشان داده بودند و دعوت کرده بودند. بعداً" برپایه آن دعوتی که کرده بودند یک هیئت نمایندگی رفت آنجا صحبت کرد و این قرار دادها را گذاشت که آقا ما میخواهیم نیرو تربیت کنیم، امکان بما بدهید فلان و فلان. که شروع شد دیگر و سال ۱۹۶۴ من رفتم. سال ۱۹۶۴ زمانی که من از اینجا حرکت کردم...

س - کس دیگری تعریف کرده که شما با هواپیمای پاکستانی از طریق پاکستان رفته بودید.

ج - بله درست است.

س - که گذرنامه هایتان را هم آنها فتوکپی کردند و در اختیار ایران قرار گذاشتند.

ج - آنها بله حتماً" کردند دیگر. چاره‌ای نبود به هر حال ما آدمهائی بودیم که از صفر شروع میکردیم یعنی با دست خودمان داشتیم تجربه را لمس میکردیم. یعنی حتی جعل گذرنامه تمام اینها را ما آن موقع خوب بلد نبودیم. من اولین آدمی بودم که

توی این را هم بازوا ردشدم واین کارها کردم . اما اولیش خودم بودم بعنوان خرگوش آزمایش رفتم. ولی درآنزمان ما سعی میکردیم حتی همین دکترکشاورز را که خیلی هم غرغر میکردبه حزب توده ، من میگویم غرغربرای اینکه توضیح خواهم دادچرا ، ایشان را هم بکشانیم بهاین ور حالا که عرصه جهانی بوجودآمده توده های عظیمی آمدند بیرون ، حزب توده ایزوله شده ، خب حالا بکشیم این آدم را وازتجربه اش استفاده کنیم . چون آنموقع میگفت تنها است ومی ترسیدواینها .
با اوتماس گرفته شد حتی آنجا ما به چوئن لای اینها گفتیم کهاز آقای دکترکشاورز بعنوان وزیرفرهنگ سابق ایران وآدمی که عضوحزب توده بوده ومخالف اینها هست دعوت بشوددرمقابل شورویها ، بعنوان مهمان دولت چین . آقای دکترکشاورز را برای یکماه چینی ها برای دیدار ازچین دعوت کردند . من هنوزاینجا بودم
این وقایع مربوط میشود به اوت ۱۹۶۴ . درهمانموقع یک تلگرافی ازچین آمد که آقا رادیوی پکن خوابیده است . رادیوپکنی که آغازکرده بودمجادله را ، پلمیک را با شوروی وبا آن خط وغیره وذالک . وتوده ایهائی که درآنجا بودنداعتصاب کرده بودند . اعتصاب کرده بودندوگفتندکه ما علیه شوروی چیزی نمیخوانیم .
امیدوارم فرصتی بشودبعدمن به مسئله حزب توده برسم کهاینها روی سلسله مراتب تعریف کنم که اصلا" رفتن هیئت نمایندگی باصطلاح حزب توده بهچین ازسال ۱۹۵۶ چگونه بود ،کی ها بودند ،چه جوری بود . ولی خلاصه این را میگویم فقط آنموقع این تلگراف آمدوکشاورزهم فرستاده بوداین را ازاینجا برای ما که آقا یکنفررا حتما" بفرستید ، رادیوبایدراه بیفتد ، این رادیوراخوابانده اندوحاضرنیستندعلیه شوروی حرفی بزنندوانتقادی بکنند . سرجنبان این اعتصاب همکه بعدها فهمیدم ازچینیها وآنجا هم بودم دررادیوی پکن کهسی وسه برنامه داردبزبانهای خارجی ، سرجنبان اعتصاب علیه خط انتقادی چین درمقابل شوروی بازهم ما ایرانیها هستیم که همیشه مبتکرش ما هستیم ، آقای خاوری بود ، علی خاوری که بعدها هم درایران دستگیر شدوالان هم عضوکمیته مرکزی حزب توده ایران است وتبعیت شوروی را هم دارد . ایشان بودکه ایشان هم تنها کسی است که درتاریخ چین ، درتاریخ جمهوری توده چین تنها

فردی است که اخراج شده از چین . چون چینی ها حتی دشمنان خودشان را ، آدمهائی که با شوروی هم بودند اخراج نکردند چونکه ما آنجا داشتیم چندتا هنوز ایرانی که با حزب توده بودند . حتی ما میگفتیم با بابا اینها را اینجا نگذارید اینها از ما اطلاعات میفرستند . گفتند نه اینها مهمان ما هستند ، اینها انقلابی بودند ، افسر بودند با ید با شند و اینها . ولی او را اخراج کردند ، اولین ایرانی چون دلیلش هم خیلی روشن است . یعنی کل مدارک ارتباطش را با عناصر KGB بدست آورده بودند . یک خانمی بود سکرتر سفارت شوروی در آنجا که اینها با ایشان تماس می گرفت با آقای خاوری و دستوراتی میداد و اینهم یک اعتصاب ایجاد کرده بود توی رادیو . بهرحال من مجبور شدم بروم با سرعت . من سال ۱۹۶۴ رفتم از طریق پاکستان هم رفتم . ولی پرواز من از طرف دوسلدورف بود به قاهره ، قاهره- پاکستان کراچی ، از آنجا بعد از کابل از کابل به کانتون به شانگهای و از شانگهای به پکن . رفتم من آنجا ماندم و در همان فاصله ای که من رفتم قبل از من یعنی هفته قبل ما یک تیمی را فرستاده بودیم رفته بود ، یک تیم یازده یا دوازده نفری . دسته اول برای تمرین نظامی - سیاسی . یعنی من آنجا که رفتم با دوتا وظیفه رفتم . یکی وظیفه ام این بود که در آنجا رابط باشم و رادیو و تبلیغات را راه بیاندازم . یکی در واقع کمک باشم برای نیروهایمان که آنجا میآیند مسائلشان را حل بکنم . و منتهی موقت . یعنی قرارداد ما این بود که من حاضر نیستم در مهاجرت بمانم چه چین باشد چه هرجا باشد . این کمک را حالا میکنم ولی من شش ماه میمانم و شش ماه بعد از من یکی دیگر بیاید جاعوض کنیم من میخواهم بروم ایران نمی مانم . این گرایش شدید توی ما بود ، به ایران رفتن . حالا و لنتاریستی بود ، یک نوع رمانتیسم بود هرچه بود این را داشتیم ما . و من آنجا ماندم . عملا" رادیوی پکن خوابیده بود وقتی من رفتم چون چینی ها کادرهای بومی چینی فارسی خوب نمیدانستند ، تازه یاد گرفته بودند و یک آدمهائی نبودند بتوانند ترجمه بکنند مقالات سنگین تئوریک و ایدئولوژیک و اینها را و من به تنهائی در حالیکه کادر رادیو پکن کادرتقریبا" چهارده یا پانزده نفر بود . سه چهارتا خانم

بودند. خانم همین افسرها بودندکه اسم هایشان را میتوانم بیاورم که بعضی هایشان الان رهبران حزب توده هستند. همین آقای خاوری بود، آقای سرگردبهرام دانش بود که حالا نویسنده حزب توده است وعضوکمیته مرکزی آقای رسدی بودکه هم دوره آقای تیمسار نصیری بوده شاگرداول منتهی دوره ایشان بوده، از توده ایهای قدیم بوده که اینها هم آمده بودند. عده زیادی بودندکه من بهرحال عملاً" آن بار را میکشیدم به تنهائی مدتی که جسمانی هم بدمن خیلی فشارآمددر آندوره.

س- روزی چندساعت بزنامه بود؟

ج- روزی یکساعت بود ولی یکساعت را شما باید فکر کنید یکنفرتنهائی یکساعت برنامه را دیورا بچرخاند. البته تکرارهم میشد. دوبعدازنیمه شب به وقت آنجا، نه شب بوقت تهران. هفت ونه.

س- چه زبانی شما با چینی ها حرف میزدید؟

ج- من باآلمانی رفع احتیاج میکردم با مترجم وبعدچینی هائی که فارسی میدانستند بودند که ما یحتاج اولیه من را بتوانندرفع کنندوا ینها. درآن حد بودندکه حرف بتوانند بزنند. خودم هم کم کم یادگرفته بودم یعنی غذا وخوراکم ورفت وآمدم میتوانستم مایحتاجم را میتوانستم رفع بکنم ولی متأسفانه وقت نبودکه من سیستماتیک یاد بگیرم.

س- آنوقت چه مقدار از مطلب را آنها میدادند؟

ج- هیچ.

س- ترجمه بود.

ج- ترجمه بود.

س- چه مقدار اصل مطلب مال آنها بود؟ شما فقط ترجمه میکردید؟ چه مقدار ازخودتان بود؟

ج- الان خدمتتان عرض میکنم. سیستم چین هم سیستم تبلیغاتیش واصولاً" سوسیالیسم اش چیزی دورتراز همان الگوی معروف نیست که درشوروی هم هست. آنجا اصولاً" بصورت غرب نیست که کسی چیزی تهیه بکند وخودش بگوید. ازبالا یک سیستمی نشسته روزنامه مردم ژمین ژیباشو هست یا روزنامه خونچی، مجله پرچم سرخ ارگان تئوریک مقالاتش میآیدبه زبانهای مختلف ترجمه میشود، خبراخبارهم همینطور. یک تفسیری

مینویسدوبه همه شعبه ها میدهدآنها میخوانند چیزآزادی نیست . منتها من این را دعوا داشتم با چینی ها . من به آنها گفتم گفتم من نیامدم اینجا تبلیغات در واقع کالاهای شما را بکنم ، تراکتورشما را ، پهن شما را یا تولیداتان را یا غیره این یک بخش قضیه است . بیشترقصدما این بودکه را دیودا شته باشیم راجع به اوضاع ایران هم صحبت بکنیم . منتها چینی آنموقع بمن یک سلسله دلایلی را عرضه کردند . منجمله این که تجربه ما اینست که ما سی چهل تا اینجا اصلاً" را دیوبزبانهای مختلف برای ملل مختلف واحزاب مختلف داشتیم . ولی عمراکثراین را دیوها یکی دوسه ماه بیشترنبود چون را ه دوراست ، درمتن قضیه نیست را دیووتبدیل میشودبه پخش یکسری صفحه یا تکرارخواندن یک کتاب ، نمیشود . تجربه ماست با یدرا دیودرخود آن کشوربا شد . بااین دلایل البته میگفتندنه . منتها البته روی استثنا ئی که برای من قائل بودند ، احساسشان هم این بودکه این دوره خیلی دوره شوروشوق انقلابی چین هم بود با عزت واحترام به اینکه من یک جوانی هستم ، همه زندگی وبچه ام و همه چیزرا رها کردم آمدم آنجا برای خدمت به سوسیالیسم وبعدهم بهرحال نیروها یمان را تربیت میکردیم واحتیاج هم داشتند به من درعین حال چون بدون من نمی توانستند من گهگاه تحمیل میکردم . این را باید مروزافشا کنم برای اولین بار توی تاریخ که قانونبندی را دیوپکن را حتی من استثنائاً بهم زده بودم که باعث حیرت همه هیئت های خارجی بودکه آنجا بودند چون تقریباً " ازچهل پنجاه ملت آنجا بودند . ازاروپا ئیها گرفته تا آمریکای لاتین واینها که توی را دیوکارمیکردند چون را دیوپنج هزارتا کارمندداشت . آنجا گه گاه من اینکاررا میکردم ولی مناسبت ها یش را می تراشیدم . مثلاً" شب عیدمیگفتم مال من است بتومربوط نیست تونمیدانی . آنوقت من دررابطه با آن برنامه شب عیدآنها حاضرنبودندبه شاه حمله بشودچون میگفتندرادیوی ما را دیودولتی است . دولت چین است مانمیگذاریم . البته من این را احساس داشتم که بعدها برای شما تعریف میکنم اگروقت باقی ماند دررابطه با تاریخچه سیاست خارجی چین . که من با چوئن لای یکبارصحبت کردم که چیست ؟ چرا اینطوری هستیدشما ؟ اینطورنیست . درموردفرانسه اینکاررا نمیکنید .

وقتی ... فرانسه بود صبح تا شب را دیوپکن تبلیغ میکرد، حمله هم میکرد. اینطور نیست. ایران علت خاصی از لحاظ ژئوپولوتیک دارد که شما اینکار را نمی‌کنید. ایران برنامه شما الگوی شوروی است. شما اصلا" خودتان که آموزشی نداشتید شما از اول این نمونه کشور سوسیالیستی گرفتید پروتوکل دیپلماتیک را آنهم اتحاد شوروی است. میگوئید تا خروشچف خوب بوده از خروشچف ببعدش بد بوده، خب آن جلوئیش هم بد بوده. یعنی اینکه با یدبا ایران ساخت. حتی تروتسکی هم اینکارا را کرده در تاریخ وقتی که وزیرخارجه بود با ایران در واقع کمپرومیز کرد که ول کنید این جنگل را و اینها را. بگذریم بحث طولانی میشود. آنچه که مهم بود در آنجا من گه گاهی اینکار را میکردم. یعنی میرفتم وروی مسئله عید و اینها تحت عنوان ضحاک ماردوش و کاوه آهنگر با ایما و اشاره با تشبیهات و تمثیل یک جوری میخواستم القا کنم به مردم ایران مخالفت با شاه را و با آن رژیم وغیره و اینها.

س - پس آنها مطالبی را که شما میگفتید چه جور کنترل میکردند؟

ج - آنها نمیتوانستند. مثلا" از من میپرسیدند یعنی چه؟ میگفتم آقا این یک تاریخ است، چیز تاریخی است و اینها. ولی خب مردم ما میتوانستند بفهمند وقتی من میگفتم درود به کاوه های امروز، مرگ بر ضحاک امروز و فلان و اینها. این را من میتوانستم تنظیم بکنم.

س - در محل کنترلچی نداشتند که به اصطلاح سانسوربکنند؟

ج - چرا میگویم. هرشعبه ای برای خودش یک با صطلاح مسئول داشت که او باید وکیی میکرد. تازه او نمیتوانست از آن بالاتر شعبه آسیا داشت باید آن میکرد. ولی آنها به من در واقع تن داده بودند، توی بعضی از قضایا تن داده بودند، یکخرده آزادگذاشته بودند و این موارد را هم بنظر من متوجه هم نمیتوانستند بشوند. مثلا" شعر میساختم مقداری من خودم شعر میساختم، شعرهایم را هم در آنجا میخواندم تحت عنوان عید نوروز مثلا" نوروز، بهار. اینها را ساخته بودم همه را خوانده بودم از آنجا. اینها را متوجه نمیشدند ولی مستقیم حاضر نبودند. من حتی یک نمونه برایتان میگویم که از بحث هم دارم دور میشوم چون رفتم توی چین. و اینکه من در کنفرانس آسیا

آفریقا ، درکنفرانس نویسندگان آسیا ـ آفریقا بعنوان رئیس هیئت نمایندگی نویسندگان ایران شرکت کردم که البته اصلاً" کانون نویسندگان ایران بوجود نیامده بود آنموقع . من امروز نمیدانم حق دارم بگویم این را یا نه ولی میگویم . من آنموقع تماسی گرفتم با دوستی بنام هزارخانی اینجا بود گفتم بروایران برقی وبه جلال آل احمد واینها بگوئید آقا راه بیاندازید زودتر یک چیزی . وگرنه توی آسیا وآفریقا هم کلاهتان هم پشت معرکه است ، فرح خانم راه میاندازد یک هیئت میآورد اینجا چون اینها پرداز رند میکنند . کنگره همبستگی آسیا وآفریقا ، کنگره ژورنالیستهای آسیا وآفریقا ، کنگره نویسندگان ومن چون آنجا بودم بعنوان هیئت نمایندگی من رفتم شرکت کردم بعنوان نمایندگی ازطرف نویسندگان وشعرای ایران . شرکت کردیم که همزمان با همان حرف من شش ماه بعددرواقع فرح اینها ابتکار را گرفتند که یکدفعه هم دعوت کردازهمه نویسندگان واینها اگریادتان باشد که بروندپهلویش . یادتان هست که بعدها آل احمداینها رفتندو آن کانون را با به آذین اینها درست کردند . یعنی ما قبل از آن من توپش را آنجا درکرده بودم . من یادم میآیدکه من یک سخنرانی آنجا کردم ، سخنرانی خودمن را آنچه که مربوط به شاه بودمیخواستندسانسوربکنند . می ـ گفتندا ینش را نخوانید . میگفتم چرا نخوانم آقا ، دیگرشما که نمیگوئید ، را دیوپکن که نیست این حرف من است . درکنگره که هفتادودوملت شرکت کردندمن خواندم سخن هم مال من است ، آنجا هم گفتم توچی را میخواهی سانسوربکنی . بله ومن آنجا خواندم مال خودم را . ولی من بعدها دقت کردم توی سی وسه زبان دیگرتیکه شاه اش را برمی ـ داشتند . واین گویا این بودکه این دنباله همان نوع سوسیالیسم است . یعنی برقراری روابط اقتصادی ومنطقه نفوذایجادکردن، دنباله پروتوکل دیپلماتیک شوروی بودکه به اینها آموختند . یعنی به زبان خودچینی ها آموزش غلط داشتند اینها ازمسائل . بهرحال ما درآنجا بودیم وآقای دکترکشاورزهم مدت یکماهی آنجا چرخیدوملاقاتهائی کرد ، رسمی البته تشریفاتی ورسمی وبعدبازگشت . بازگشت آمد من درآنجا بودم درکنگره اول میشوداسمش را گذاشت .

س ـ دراین یکماهی که دکترکشاورز آنجا بود تلگراف فرستادشما رفتیدواورفت دیگر.

ج ـ بله تا ایشان تلگراف را فرستادمن با رسفربستم ورفتم ، کشاورزدیگربرگشته بود. کشاورزجنوب چین بودداشت خارج میشدازکانتون که من دیگربه پکن رسیده بودم ونديدمش

س ـ همدیگررا ندیدید.

ج ـ نخیر. کنگره اول سازمان انقلابی با خروج من ازاروپا ورفتنم به آنجا یک انحراف درآن بوجودآمد. یعنی یکنوع تمایل توده ای دوباره. یعنی الگوی حزب توده را بسازیم. کمیته مرکزی وکی باشدوکی نباشدوروزنامه وارگان وشعبه تعلیمات وتبلیغات وهمان با مبول همان ألگو. بعداین کنگره درآلبانی تشکیل شد، درتیرانا کنگره اول که درآنجا هم بچه ها شرکت کرده بودند وآقای دکترکشاورزهم بوده درکنگره اول. این را میگویم چون آقای کشاورزدربسیاری ازجاها ماشاءالله ماشاءالله میخواهند بگویندمیخواهندبگویندمن هیچ جا نبودم وبه هیچکس هم دیگرکاری ندارم. نخیر، ایشان درکنگره آلبانی آمدندوآنجا شرکت کردندوحتی کاندیدهم بودندبرای هیئت اجرائیه. منتهی ازآنجائی صفت این نوع سازمانهای خوب درنیامده ازیک آب آلوده هنوزاین است که توطئه بکنند این را من امروزبایدالبته بگویم. کشاورزشایدخودش متوجه شد. حالا یا جسارت بیانش را ندارد یا بدلائلی. آنجا جوانان توطئه کردندعلیه کشاورز.

س ـ چه کسانی بودنداین جوانانی راکه اسم میبرید؟

ج ـ اینکه دیگرروشن است. توی مدارک ایران هست وبعدهم مطبوعات نوشتند، توی کتاب بیژن جزنی وهمه اینها بود. البته رژیم بهاشتباه نوشته که من درآن کنگره بودم من درآنزمان درپکن بودم من درکنگره اول شرکت نداشتم. درآنموقع محسن رضوانی بود کورش لاشائی بودکه بعداً " درتهران آمدندوقراری است ودرکانادا است، عرض شودبحضورتان همایون قهرمان بودکه تهرانی است الان، بیژن چهرازی بودکه بعدها گرفتنددرایران والان هم شنیدم پریروزگرفتندش وممکن است تیربارانش هم بکنند. بعدرحیمی نامی بود

عرض شود بحضورتان، عطا حسن آقائی بود، کشکولی درواقع فامیل قشقائی، پسرخاله خسروکه الان هم آمده بیرون کردستان است. همان با بهمن قشقائی اینها روی کوه رفته بودند، او بود بعد دکتر کشاورز بود، آدمی بنام علی صادقی تهرانی که الان با صطلاح مسئول همین حزب حزب رنجبران است. دکتر فیزیک اتمی اینجا درس تمام کرده، او بود. دکتر بوذری بود، دکتر منوچهر بوذری که الان در کلن دکتر است. اینها بودند حالا یکی دوتا اضافه حالا میتوانند باشد. اینها در آن کنگره بودند با آقای کشاورز. در آنجا کشاورز کاندید کرد خودش را. توطئه هم بداین صورت تکمیل پیدا کرد که نگفتند انتخابت نمیکنیم منتهی چون شورا نقلابی توی این جوانها بود خط پارتیزانی بود درآمدند به آقای کشاورز گفتند که آقا ما حزب مزب اینجوری نداریم هرکی هیئت اجرائیه است باید با همدیگر توی یک خانه زندگی کنیم، خانه تیمی یکجا. نمیشود که آنجا اینجا باشد اینجوری نبایدبرویم. کشاورزهم اینکار برایش میسر نبود چون کشاورز در الجزایر کار میکرد در بیمارستان المصطفی، نمیتوانست بیاید، عملاً حذف میشداز این بازی. و کشاورز هم بعداز آن ماجرا قهر کرد، دیگر درواقع نیامد رفت. منتهی کشاورز چه در آن زمان اول که با اوتماس گرفتند، چه درهمان کنگره یک قول تاریخی داده بود که هنوز هم البته وفا نکرده وآن عبارت از این بود که من مدارکی دارم راجع به حزب توده در صندوقهای یکی از بانکهای ژنو گذاشتم. میترسم از این کیانوری وازاین جریانات KGB من اینها را منتشر میکنم بنفع این جنبش جدید کمونیستی ایران واینکار را هیچگاه نکرد. بهرحال کشاورز رفت واین رابطه قطع شد. بعدازآن کنگره یک هیئت دیگر دوباره آمد به چین برای تمرین. ما عملاً شاید بشود گفت در حدود هفت گروه آنجا تربیت کردیم.

س — گروه های چندنفری ؟

ج — متفاوت. اولین گروه دوازده نفر بود. دومین گروه پنج نفرشش نفربود. سومین گروه هفت نفربود. چهارمین بازدوازده نفربود. پنجمین گروه پنج نفربود. ششمین گروه... بهمین ترتیب. یعنی میشود درواقع گفت ما هفتادنفربودیم. شصت وهشت تا هفتادنفرکادر را درچین آمدند دوره دیدند. یعنی دوره هم عبارت از این بود. چینی‌ها اصلاً معتقد ول به اسلحه نبودند، معتقد به تمرین نظامی نبودند. میگفتند نه رفیق مائو به ما می آموزد که شنا را درآب آدم یاد میگیرد. تمرین نظامی ندارد، آدم وقتی شروع

کردجنگید درجنگ یادمیگیرد. این بیان آنها بود مهم ایده ئولوژی است. آنوقت سعی میکردندکه خلاصه تجربیات حزب کمونیست چین را درس بدهند همان چهارکتاب مائو را.

س- به چه زبانی ؟

ج- به زبان فارسی. گدگاهی هم که اشکالات پیدا میشد مترجم انگلیسی یا دیگری بودسرکلاس درس میداد.

س- همه اش درپکن است اینها ؟

ج- درپکن ونانکن. یعنی بخشی ازتمرین نظامی میرفت نانکن قسمتیش. درآنجا این گروهها میآمدندتمرین میکردند منتهی چینی ها با این امیدوبه این خیال که این رفقا رفقائی ازجبهه هستندیعنی ازایران دارندمیآیند. آن رفیق رابط ما که انتقادرا چون بعدبیان میکردنددرکنگره کادرها وموردعوا بوده میتوانم بگویم صادقانه درواقع رفتارنک ده بود ونگفته بودکه آقا اینها محصلین فرهنگ هستندومیخواهند بروند که متأسفانه برخی ازاینها حتی نرفتندهم بیایران، آمدنداینجا ماندگار شدند. البته برخی ازآنها رفتندوشهیدهم شدند. مثل مثلا" پرویزواعظ زاده مثل مثلا" خسروصفائی اینها که دوره شاه درواقع شهیدشدند. یاشکوه میرزادگی، شکوه طوافچیان دکتررود اینتالیا درس خوانده بود، دختری بود اوهم شهیدشد. یا او مهشیدجاسمی پرستاربودتمرین اوهم بود شهیدشد.

س- این چینی ها نمیدانستندکه اینها ازکجا دارندمیآیند؟

ج- میدانستندولی اینها طوری جلوه میدادندکه اکثراین هیئت ها ازچیزمیآیند.

س- خب آنها نمی فهمیدند؟

ج- نه. آنها به آن کنترلها کاری نداشتند. آنها گهگاهی . . . واقعا" من این را میگویم. این تجربه است من باره ها درخیلی ازمحافل گفتم بمن میگفتندتو میخواهی یاده کنی. میگفتم نه با جان ناداني هم خودش یک خردبزرگی است. یعنی اینها شناخت نداشتند. یک جنبش دهقانی بوده، دیوارچین هم خیلی گنده است. اینها بیرون ازدرواقع دیواربودند. اینها گهگاه مثلا" کادرشان که با ما

کارمیکردنمیدانست که مثلاً" ایران اینجا کنسولگری ندارد. یکی ازرفقا یادم هست یک مثال را ... گفتی چرا؟ یکی ازرفقا همین دکترپارسانژادکه بعداً آمدتلویزیون الان فرارکرده آمده آلمان. این رفته بودتا شانگهای میخواستندبازگردنندبعداز تمرینشان. متوجه شده بودکه گذرنامه اش تمدیدندارد. گفته بوده که من بایدبروم گذرنامه ام راکنسولگری مان تمدیدکنم. منتهی به طنزگفته بود، من را میگفت کنسولگری چون پهلوی من بودموقعی که اینکاررا میکردم. بعداین آمده بودوچیزهم گفته بودخب برویم. مترجم باهاش آمدوآمدندپهلوی من. من آنموقع اتفاقاً" بیمارستان بودم، آمدپهلوی من من تمدیدکردم برگشت. گفت این بمن میگوید کدام خیابان است کنسولگریتان. حالا من مثالهای زیادی دارم دربارهٔ کادرهای بالای حزب حتی آن کادرهائی که رهبری انقلاب فرهنگی راداشتندمثل وانلی واینها. بهرحال آنجا من درواقع ازسال ۱۹۶۴ تااواخر ۱۹۶۸ آنجا ماندگارشدم. یعنی دستم بندرادیوبود ازیکسوی آمدورفتها بودازسوی دیگر. وبعدترجمهٔ آثارمائوتسه دونگ. ترجمهٔ آثارکلاسیک، مارکس، انگلس، مائواینها. که چندتائیش رامن ترجمه کردم. بعدیک تیمی درست کردم که این تیم عبارت بودازقاسمی، فروتن، سقائی سه تاازاعضاء کمیتهٔ مرکزی حزب توده که اینها دراواخرسال ۱۹۶۵ ازحزب توده بریدند وخارج شدند. علتش هم این بود بعداً" بمن توضیح دادند. آن تودعوا بودسراین دو خط مشی جنبش جهانی که اینها میگفتندکه حزب توده میخودی بسمت شوروی موضع گرفته وحق باچینی هاست این وابستگی یعنی چه. وبطوریکه بعدها برای من تعریف کردند وقتی مجادله درحزب توده برسرمشی مورداختلاف شوروی وچین بودآقای کیانوری باچهار اثرمائوتسه دونگ زندگی میکرد. یعنی زیربغل این کیانوری این چهاراثربود درپلنوم چهارم حزب توده ایران که یکی ازسخنرانیهای اصلی بودواثر یعنی اکثراستدلالاتش برپایه تجربیات مائواین چهارکتاب بودکه آقا ما اشتباه کردیم جامعه آسیائی ما این بوده حالا ایشان دوباره روسی اینجوری عمل میکنند. ولی از توی آنها دونفرماًمورمیشوندکه برونددرسال ۱۹۶۰ و۱۹۶۱ بین ۶۱ - ۱۹۶۰ حزب کمونیست چین دعوت کردازکلیه هیئت های نمایندگی احزاب براد رکه برونداسنادومدارک مورد

اختلاف را درپکن مطالعه بکنند. آنها یک موزه درست کرده بودند، یعنی مخفی است اینها همه یعنی ...

روایت‌کننده : آقای مهدی خان بابا تهرانی
تاریخ مصاحبه: دوم مارچ ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرپاریس ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۲

س ـ موزه

ج ـ بله یعنی یکنوع موزه مدارک درست کرده بودند. چون آنموقع اختلافات بود علنی نکرده بودندچینی ها هنوز، درداخل بود بعداز کنگره شوروی بود. منتهی احزاب برادررا برای اینکه جلب بکنند به نقطه نظرات تئوریک، بگویند آقا چیست اختلافات اسنادرا جمع آوری کرده بودند یعنی متکا تیات بین شوروی و آنها وکل اسناددیگرونقطه نظرات تئوریک که توی نشست های مشاوراتی تئوریحی نشست و برخاست کرده بودنداز حزب توده ایران. آقای دکترغلامحسین فروتن یا آقای احسان طبری که سنگین وزن تر بودنداز لحاظ تئوری از دیگران این دوانتخاب میشوندبرای اینکه بروندومطالعه بکنند و به این دعوا رسیدگی بکنندو ببینند حق با کیست. اینها میروندبه چین از طریق مغولستان شوروی میروندبه چین. خودش برای من گفت غلامحسین فروتن که بعدها آمد پهلوی من. گفت ما رفتیم آنجا اسنادرا مطالعه کردیم. دیدیم برپایه ما رکسیسم حرفهای اینها درست است چینی‌ها حرفهائی که میزنند درمقابل شورویها. که ما بعداز یکی دوهفته که آنجا بودیم طبری هم بمن گفت. گفت این عین جمله طبری گفته بود آقا مولای درزش نمیرود حق با اینهاست، این صحبت درآن نیست. یعنی نتیجه چی؟ نماینده حزب توده به این نتیجه میرسدکه از نقطه نظرتئوری و اصولیت حق با چینی هاست دراین مرافعه جهانی. اینها بازمیگردند. میگوید ما برگشتیم. میخواست از خصوصیات این طبری برای من بگوید. میگفت ما برگشتیم آمدیم، طبری البته

این خصوصیات را ملکی هم یکجوری راجع بها وبیان میکند همیشه اینجوری بوده .یک آدمی بوده لق لقو این وسط مرتب هی غلت میخورد. میگوید ما برگشتیم مسکو که پیاده شدیم از طرف حزب کمونیست شوروی شعبه خاورمیانه ایران یک خانم زوبانامی هست که گویا رابط است . آمده بود به اصطلاح پیشواز ما . گفت ما رفتیم وبا طبری یکخرده روسی حرف زد طبری بمن گفت آقا تو برو خسته ای بخواب من میروم یکجائی وبعد میآیم. گفت طبری رفت ویک چندساعتی دیر آمد. گفت یکی دوروزی هم بما هیچ چیزی نگفت میرفت ومیآمد. گفت بعدا " که ما با هم حرکت کردیم بیائیم بسمت لایپزیک که محل سکونت حزب بود گفت شروع کرد توی هواپیما بمن گفت ، " آقا جان من فکرهایم را کردم ، تئوری باشد خوب چیزی است ، اصول هم خوب چیزی است ولی واقعیت جهان روی توازن است . چینی‌ها درصدسال آینده حق حق خواهند بود. گنده تر هم میشوند. ولی شورویها نیروی عظیمی هستند والان هم کنار ما هستند نمیتوانیم با با جان ، بیخودی میگویند چینی ها . " یعنی حرفش را اینطوری پس گرفته بود. اینجا گفتم حاشیه ای که در واقع رابطه حزب توده را با آنها گفته باشم . من که درچین بودم از افراد حزب توده ایران بودند، پیرمردانشان یعنی مردان کار داول که باقی مانده بود از آن هیئتی که حزب توده آنجا داشت بعد از آن اعتصاب همه شان برگشتند به مسکو کشورهای دیگر اروپای شرقی ، دونفر باقی مانده بودند. یعنی اول که من رفتم چهارنفر بودند که دو تا یشان هنوز به حزب توده مایل بود. آدمی بنام سروان فهمی که این جزو فرقه دمکرات بود والان درمجارستان است که آنوقت برگشتند ولی درشعبه ترکی کارمیکرد چون شعبه ترکی راهم ایرانیها اداره میکردند، شعبه زبان ترکی را . ویکی هم بود بنام حسن بیجائی که یک زن چینی هم گرفته، اوهم الان دربوداپست است ولی او به چینی ها متمایل بود، به نقطه نظرآنها ویک کسی هم بنام سرهنگ عابدین نوائی که این سرهنگی بقول خودش درجه درشت ترین عنصرقیام خراسان بود اگریادتان باشد با اسکندانی اینها که این منبع دوستی من بود وخیلی مردی بود بی فرزند واحساسی ، یک ناسیونالیست ودرواقع

من مونسش بودم ، بمن خیلی وصل بود. این ماند آنجا وموضع هم گرفت جلوی حزب وگفت نمی آیم . یک کمکهائی هم میکرد تا آنقدری که میتوانست . فرددیگری هم که رفیق عزیزوصمیمی جناب آقای علوی کیا بوددرآنجا ومعاون ایشان بود درركن دوستاداریتش بنام سرهنگ اکبرکلیپا که ایشان هم درلهستان است الان . ایشان هم عضومشاورکمیته مرکزی بود. اینها ازآن بقایای هیئت بودند که مانده بودندکه من با اینها هم درتماس بودم. دردوره ای که من درچین بودم بغیر ازآن ترجمه هائی که ما کردیم واینها یک مقدارملاقات با احزاب دیگرداشتیم مثل حزب کمونیست اندونزی ، شکست حزب کمونیست اندونزی وغیره وخودشناخت جامعه چین که آن خودش برای من یک فصل دیگری است که بگذاریم یکوقت دیگر ، من راجع به آن صحبت میکنم ولی برویم به همین احزاب ایران وجریانات ایران . منتهی من درفاصله ای که درپکن بودم دررابطه بودم باکنفدراسیون ازطریق سازمانمان . سازمان ما آنموقع قوی ترین سازمانها ، وقتی میگویم سازمان انقلابی را میگویم. آنموقع معروف بودبه نام سازمان انقلابی ، تبدیل شده بودبه قویترین نیروی کنفدراسیون آنموقع بعلت همین جوانقلابی وپولاریزاسیونی که بوجودآمده بود، وبا جبهه ملی هم همکاری خوب داشت . دیگرجبهه ملی هم آن جبهه ملی نبود. جبهه ملی سنجابی اینها نبود، همین جوانانی که امروزجلوی چشم شما هستند، عده زیادی ازآنها ازهمین آقای شاکری بگیریدبیائیدجلوتا گوشه وتمام اینها هم همه متمایل به ما شده بودند چون اینها هم دیگردوران را دوران انقلاب میدیدند. بسیاری از اینها حتی بعدها عضوما شدند، که امروزمارکسیست هستند اینها جبهه ای بودندآنموقع همین آقای ماسالی وغیره واینها یا آقای روستا که نمیدانم اورا دیدیدیا نه؟ اینها الان با ما هستند، توی سازمان ما هستند. اینها آنموقع همه به مارکسیسم متمایل شدند. اینها هم شروع کردندخط خودشان را با خط جناح راست جبهه ملی که شاهین - فاطمی اینها باشندجدا بکنند، آنها را دیگرمرتجع میدانستندکه میخواهندبا زدوبند وغرب وغیره دبیایندسرکار. اینها هم شروع کردنددرواقع امکان سازی وبه رقابت

با چپی‌های ایران اینها هم رفتنددنبال تعلیمات وجنگ پارتیزانی . اینها هم درالجزایرامکانات گرفتند. که البته دردوره‌های اول امکان سازی درالجزایر فرج اردلان هم دخالت داشته‌و فرج اردلان حتی مدت شش هفت ماه دنبال نماینده این جبهه‌ملی که برایتان دارم تعریفش را میکنم با این مشخصات درالجزایر زندگی میکرد هما نموقعی که کشاورزاینها هم آنجا بودند. اینها هم یک تیمها شی فرستادندالجزایرتمرین کردندوحتی با مصرتماس گرفتندآنموقع وبعدها هم با فلسطین . با فلسطینی ها درأردوهای فلسطینی . یعنی عملاً" این ذرات را دیکالیسم از این اروپا بودکه عمده‌تاً "که به داخل کشورانتقال پیدا میکرد. همین جزنی اینها واین سازمان چریکهای فدائی خلق من یادم هست من چین رفته‌بودم سال ۱۹۶۴ اینها سال ۱۹۶۵ من نبودم هنوزآنجا ، بحساب اینکه‌من را می شناختندازقدیم یک موج اعتراضی هم درایران بلندشده‌بودبین توده‌ای هنای قدیم که آقا این رهبری بدردنمیخوردوبایدانقلاب کرد. این محفل جزنی اینها بوجودآمده‌بود. از بین خودشان اینها آن علی اکبرصفائی فراهانی که‌تیربا ران شد اورا میفرستند برای تماس‌گیری با ما اینجا .

س ــ به‌اروپا .

ج ــ به‌اروپا . اومیآیدفلسطین وآنجا بودو (؟) میآیداینجا درشهرفرانکفورت با دوتا ازمسئولین ما تماس میگیردکه‌آن دوتا بچه‌ها بنظرمن خیلی بدبا اوبرخورد کرده‌بودند. چون تجربه‌سیاسی نداشتند، خیلی آروگانت با اوبرخوردکرده بودندکه‌آنها هم بچه‌های چپ ایران یک خرده‌فرهنگشان فرق میکندویک مقداری عقده‌ای میشوند وقتی یکمقدارلفت فرنگی میشنوند. بلندشده‌بودرفته‌بودپی کارش . ازاین من میخواهم این نتیجه‌را بگیرم که‌حتی آنچه‌که‌بنام چریکهای فدائی خلق درایران اتفاق افتادچیزی بیشترازهمان سنت فرهنگی نبودکه‌ازدل حزب‌توده درآمد بصورت انشعاب ، بصورت کارما ، بصورت کنفدراسیون . یعنی آقا استقلال ، جنگ حاکمیت زحمتکشان . چریکها هم یک گروه‌کوچک بودندکه‌بعدیک گروه‌دیگرهم بودند که‌همان احمدزاده‌اینها ، بچه‌های مشهدواینها که‌با آن بچه‌ها فتاحی اینها مال بابل

وا ینها با هم تماس گرفته شده بود چریکهای فدائی خلق که آنهم یک ماجرای جدا است چون من با آنها کارکردم واطلاعات وسیعترشان دارم زیادی از این آدمهائی که گویا رهبرچریکها هستند دارند یکروز دیگر با شما صحبت میکنم.
مرادم اینست که این جنبش درواقع جوانان فرنگ تبدیل شده به یک جنبش را دیکال رادیکالی که دیگر جلویش را هم نمیشد بگیری، هیچ جور که خودمن دیگر عاصی شده بودم. مجبور بودم من هی لباس تمیزتر بپوشم جلویشان که بشکنم این تابوی کاپشن پوشیدن واین حرکتهارا . وکنفدراسیون درواقع تبدیل شده بود به یک جبهه بزرگ وسیع که روزی من یادم هست یکی از این رهبرهای حزب سوسیال دمکرات آلمان کارتن فوکت که الان هم کاندیداست ما رفته بودیم برای جشنهای دوهزاروپانصد ساله بعد از اینکه من بازگشته بودم به اینجا ، از آنها کمک بگیریم برای چاپ وغیره واینها بمن میگفت آقا تو یک سری را میتوانی بمن بگوئی . ما حزب سوسیال دمکرات حاکم هستیم اینجا . ما سه هزار روچها رصدوخرده ای شبکه حزبی داریم دردهات آلمان تا هرجا . ما وقتی میخواهیم یک تظاهر بکنیم برای یک امری امکان ندارد بتوانیم حتی توی یک شهر بکنیم ، دوتا شهر را با همدیگر کوار دینه بکنیم . این سازمان شما چه نوع سازمانی است که شما مثلا" میخواهید یک اعتصاب غذا بگذارید یکهو از هند شروع میکنید تا نیویورک ، از نیویورک تارم تا فلان جا . این ماورای نمیدانم یک حزب بلشویکی است واصلا" دسته حسن صباح است ومن نمیدانم چیست ؟ چه جوری است این سیستم سازمانی شما ؟ این را میخواهم بگویم که بیشتر یک جمعیتی بود بصورت یک قبیله که بیرون از کشور وهمه توی همدیگر . یک سبک زندگی اصلا" یاد گرفته بودند . شاه اینها را نمی فهمید . شاه مثلا" میگفت من چهره هائی را شنیدم می بینم که اینها دویست تا بیشتر نیستند ، ازهرشهری به شهر دیگر میروند . این به یک معنی درست بود وبه یک معنی غلط . به این معنی درست بود که اینها ره روان بودند یعنی آدمهائی بودند که راه میافتادند و حرفهای اینگار را میکردند یعنی واقعا " ول کرده بودند یکعده ، انقلابی شده بودند به اصطلاح خودشان .کنفدراسیون

دیگریک سازمان منفی بنظرمن نبود. یعنی یک حزبی بودبالای حزب توده وجبهه و همه اینها وهمه اینها را هم توی دل خودش گرفته بودوآنهائی را هم که نمیخواست بیرون انداخته بود. مثلا" حزب توده را من یادم هست دریک جلسه ای که من دیگرعلنی شده بودم سالهای ۱۹۷۲ راه نمیدادندودوتا از این توده ایها را که شناخته بودند. من رفتم وساطت کردم گفتم آقا غیردموکراتیک است بگذارید بیایندتو، به این روزافتاده بود. یعنی حزب توده ایزوله بود .وقتی قیام بهمن اتفاق افتادحزب توده هیچ بود یعنی کاردرنداشت. سه تا ازبچه های جوان درجه سه این کنفدراسیون که برای کیانوری بعنوان پادومانده بودندالان اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران هستند. آقای کیومرث زرشناس که بچه درجه سه کنفدراسیون درشهرگراتس اطریش بودکه الان دبیر سازمان جوانان وعضوکمیته مرکزی است، مهردادفرجاددبیردبیرخانه کمیته مرکزی درایتالیا بود، فرهادهم عضومشاورکمیته مرکزی ومسئول اصفهان و شیراز بودکه تیربارانش کردند

س- فرهاد؟

ج- فرجاد. دوبرادربودند. میخواهم بگویم این سه تاعمو یادگارفقط مانده بود برای حزب توده. حزب توده ایزوله شده بود. یعنی یک جنبش فکری عجیبی بوجود آمده بود. درهمین فاصله ها هم هست که کنفدراسیون بنظرمن یک خدمت بزرگی به ایران کرده که هیچکس متوجه نیست. یعنی واقعا" ، حالا بهره اش را دیگران بردندآخوندها این مهم نیست. همین آقای خمینی رایک بخشش را این کنفدراسیون کمکش کرد. اصلا" کی میشناخت این ملائی که نجف بود. ما هرسال یک هیئت نمایندگی بعداز کنگره میفرستادیم پهلوی خمینی. میرفتندبه کنگره های عربی میفرستادیم آنجا یک پیام برایش میفرستادیم. اوهم همیشه یک پیام میداد. من خاطراتی دارم از این هیئت ها که بعدها برای شما میگویم ، تهران هم گفته بودم که خمینی چی ها آنجا می- گفت .مرادم اینستکه برگردم به سرمسئله. تنها نهادی که یک بارودرتاریخ کشورمان با یکنوع پلورالیسم بوجودآمدکنفدراسیون بود. یکی بوداتحادیه کمونیستها

حزب توده، جبهه ملی، ستاره سرخ نمیدانم طوفان، کادرها. هزاردسته بودندبنام سازمانهای سیاسی. درعین حال اینها همزیستی میکردند با همدیگردریکجا برسر موازین دموکراتیک‌شان هم توافق داشتند. دفاع اززندانی سیاسی، دفاع ازآزادی مطبوعات وحمله به ظفار محکوم کندوغیره. منتهی دیگرتبدیل شده بود به انترناسیونال کمونیسم. دیگرمسائل تئوریک هم میرسید. بجائی رسیدکه موجب انشعاب خودش شدودرآن انشعاب هم بازمن رفتم بالا متاسفانه صحبت کردم همه‌جا موعظه این کاررا میکردم. وآن عبارت ازاین بودکه کنگره کنفدراسیون تا یک زمانی باهم همراهی توانست بکند، یعنی مجموع کنفدراسیون برودجلو. ولی آنجائی که سعی کرد قانونیندی خودش را نقض بکند، جلوی قانونیندیش یعنی آن سرشت، آن جوهردموکراتیک خودش را یعنی دفاع از"آ" و"ب" وقتی دفاع از"آ" "و" ب" تقسیم‌بندی پیدا کرد، تبعیض پیدا کرددیگرازبین رفت وآن اینبا بودکه وقتی این آقای حکمت جو را گرفته بودند ودرزندان بودوخبرمرگش آمد چون عضوحزب توده بوده واینها یکعده که مائوئیست دوآتشه شده بودند، دیگردنبا له روشده بودنداینها بلندشدندوگفتند نه آقا این جاسوس شوروی بوده، بدلیل اینکه شوروی سوسیال امپریالیسم است این جاسوس بوده، این زندانی سیاسی نیست. مگرآقای هلمزرا بگیرند درتهران شما دفاع میکنید؟ که بالاجبارمن مجبوربودم بروم بازبالا بگویم بله هلمزهم بگیرند من دفاع میکنم. که این خب بعد تلاقی میکردم من. من بایددرواقع این تجربه خودم را ولواینکه به فحش ونمیدانم به ضررشخصی تمام میشد آن مهم نبود، در یک جاهائی مصرف میکردم. این واقعه درسالهای هفتادوچهاروپنج اتفاق افتاد که این بحث اصلا" درگیرشد. چون چینی ها به انحراف رفت کارشان دیگر. آنها هم تزسوسیال امپریالیسم راآوردندوتضادعمده وغیره واینها، یعنی دیگرروابط انسانی را قطع کرده بودندکه آقا رویزیونیست است باشدنظرداردـ میگفتندنه آقا. ونیروهای ساده ترطرفدارچین این دونتیجه‌را میگرفتند. آنها درسطح بالا این تئوری رامی‌دادند تعمیم به پائینی این بودکه آقا حکمت جورا شما میتوانیدبکشیدجاسوس است هیچکس هیچ کسی را نمیتواندبکشد این غلط است. بهرحال آنجا کنفدراسیون منشعب

شد. یعنی آنها نمیخواستندبروندبیرون ما با دگنک بیرون کردیم. که من یادم هست رفتیم توی کنگره هفدهم کنفدراسیون بود بچه‌ها گفتندآقا خودت باید بیائی صحبت بکنی، من نمیرفتم دیگر. رفتم سخنرانی کردم درباره همین مسئله که آقا شما نمیتوانیدا ین تبعیض را قائل بشوید. حقوق دموکراتیک درواقع تخفیف پذیرنیست. کسی آ را میگوید تای را هم باید بگوید اینطورنیست. ازآقای حکمت جوباً یددفاع بشودبعنوان یک قربانی نظام دیکتاتوری واینها همه معقولات قلابی است شما مطرح میکنید. ازهلمزهم اگربگیرندمن دفاع میکنم بعنوان یک انسان. بهرحال، مسئله مسئله هوما نیسم بود، مسئله حقوق انسان بودوتفسیردرواقع ایده ئولوژیک دموکراسی درباره این مسائل. این منجربه جدائی کنفدراسیون شد. کنفدراسیون آنموقع دیگرتبدیل شدبه دوتا تیکه.

س- این چه سالی بود

ج- این سال به فرنگی سال ۱۹۷۵ بود. بله ۱۹۷۵ - ۱۹۷۴ بود. دیگردوتیکه شد. یعنی یک جناحی بودندکه مائوئیست ها بودند. دیگرواقعاً " آنموقع میشدگفت مائوئیست ها..

س- اسم آنها چه بود؟

ج- که الان خدمتتان عرض میکنم. آنها با هم نتوانستندبا زتوافق کنند آن جناح مائوئیست ها. دودسته شدند. یکدسته شدندبنام کنفدراسیون احیا معروف بود که عمده نیرویش را اتحادیه کمونیست ها بعهده داشت، بچه‌های آمریکا وپایگاهشان هم آمریکا بودفقط نیروی زیادی بودندآمریکا بودندکه آن محمدامینی اینها را اگر بشناسیدآمریکا هستندالان. البته ول کردندهمه این جنایدواینها اصلاً" مارکسیزم را هم ول کردندرسیدندبه دوران کامپیوتر. میگویندآقا کامپیوتراست وارزش اضافی هم ازبین رفته واینها همه بیخوداست. با ما هم همکاری دارندالبته. بچه‌های احیا بودندیعنی بچه‌های آمریکا بودند. فدراسیون آمریکا بوددرواقع بنام کنفدراسیون احیا عمل میکرد. بعدآن مائوئیستهائی که با چین هنوزدررابطه بودندکه درواقع عقایدآن سازمان قبلی ما بودسازمان انقلابی حزب توده بود آنها بنام سیس (CIS) یعنی

کنفدراسیون ایرانی دانشجویان، نه سیسنو (CISNU) یعنی کنفدراسیون جهانی نه، سیسنو درواقع مخفف کنفدراسیون دانشجویان ومحصلین جهانی ایران، هنوزهم هست. آن هنوزتوی آمریکا دارندچندتا چیز ویک روزنامه هم بنام شانزده آذر درمیآورند، اگردیده باشید؟ آنها آن مائوئیست های چیزهستندکه البته الان خیلی تغییرمواضع دادند. حالا به این وارفتادند خیلی. بهرحال این انشعاب انجام گرفت. دیگرکنفدراسیون آن کنفدراسیون یکپارچه نبود. توی زمانی که این کنفدراسیون فعالیت میکرد اثری ازنیروهای اسلامی نبود. بودندانجمن های مسلمانانی که هیچکس اینها را بعنوان نیروی اجتماعی جدی نمیگرفت. شاید بدهم بودما اینکارراکردیم. مثلا" همین آقای بنی صدربه اعتبارجبهه ملی بودنش در کنفدراسیون بود وایشان دبیرکنفدراسیون بود. دبیرتنبیل منتها، به او هم گفتیم. شش ماه بودوبعدرفت وآمدگوشه خانه اش نشست با ز. یا قطب زاده اینها. ولی انجمن مسلمانان بعدبا بتکار یزدی اینها وبه ابتکارعمدتا" بنظرمن بهشتی بوجودآمد. چون بهشتی اینجاها میورگ آمده بود. ولی انجمن های کوچک ناقابلی بودند اصلا" بصورت آدمهای عقب مانده واینها. توی بچه ها جدی گرفته نمیشدند. خودا ین انجمن های اسلامی دوتا نوع بود مثل همین الانش. یکی رده آمریکا بودکه آن بچه های یزدی اینها میچرخاندند، یکی اینجا اروپا بودکه این آقای نواب که الان سفیرایران هست درآلمان واین صادق طباطبائی وآقای بنی صدرواینها میچرخاندندکه بنی صدربعدازآنها هم جداشد. اول توی کنفدراسیون بود، بعد رفت با آنها، بعدازآنها هم جداشدیک چیزی بنام خبرنامه درآوردوخودش جبهه ملی سوم. بودنداین انجمن ها ولی اینها هیچ قابل ملاحظه نبودند. وهیچ کاری، این را به جرأت باید عرض کنم، هیچ کاری اینها درارابطه با مسائل جامعه ایران نکردند. آن نوع کارها یعنی چی؟ اینکاری که کنفدراسیون کرد. بررسی رفرم، برخوردبه مسائل اجتماعی ایران، دفاع اززندانی سیاسی، برای آزادیهای سیاسی... اصلا" به اینکارهاکارنداشتند. من رساله یعنی سخنرانی بهشتی رادارم که در هانوور کرده بودا ینجا سال ۱۹۶۵. نیروی قابل ملاحظه ای اصلا" نبودندکه یاد

کنیم . یعنی درواقع کنفدراسیون جهانی راقرق کرده بود کل خارج ازکشوررا که به دانشگاه تهران هم تا حدودی سرایت کرده بود. یعنی عملا" جنبش ما تا آن زمان یک جنبش جوانان ودانشجویان بود. بهرحال داشتم این را میگفتم که کنفدراسیون آنجا دوتیکه شددیگر. دوتیکه شدویک تیکه طرفداران چریکهای فدائی خلق بودند وچپ مستقل بود، جبهه ملی خاورمیانه بود. ما بودیم ما ماندیم این وردرواقع که آن سنت راادامه دادیم . درآنجا هم درواقع این سنت کشیده نشد. نتوانست دیگر چون بنظرمن وضع ایران طوری بحرانی شده بودکه کنفدراسیون دیگر حقانیت تاریخی خودش را ازدست داده بود،آن مشروعیت رادیگرنداشت چون روی حقوق دموکراتیک دیگر نبود. مسائل ایده ئولوژیک توی آن مطرح میشد. آن یک شکلش بودکه برایتان گفتم . شکل دیگرش این بودکه مثلا" آمده بودندکه آقا انقلاب مرحله اش چیست ؟نیروهای انقلاب کی ها هستند؟ هژمونی دست کی است ؟ همین بحث هائی که توی حزب کمونیست میکنندآنجا آورده بودند. که آنهم درواقع بازدوتیکه شد. یعنی کنفدراسیون درواقع درآستانه انقلاب ایران یا تغییرایران به چهارپنج تیکه تقسیم شده بود. این بودکه سازمانی یکپارچه نبود. ولی ازآنجا که روحیه فداکاری وآمادگی مبارزه توی این جوانان بود، یک دوره طولانی سیاسی را دیده بودندواینجا چون ایران واقعا " این امکان نبود این بچه های ایرانی ببینندواین را . وقتی که بحران درایران شروع شد نیروهای عظیمی ازاینها به ایران انتقال پیدا کردند. گروههای مختلف ، همه رفتند. همه آمدندبه ایران اکثرا " واکثراینها ...

س ـ بطورمخفی ؟

ج ـ بخشهائی مخفی دردوره ازهاری ، بخشهائی علنی

س ـ دوره ازهاری ؟

ج ـ دوره ازهاری بله. دوره آموزگار. بخشهای دوره آموزگارمخفی آمدندایران . بخشهائی هم دوره ازهاری آمدند علنی ـ مخفی . بخشهائی همکه بعدازآن شریف امامی دوره بختیار، من خودم دوره بختیارآمدم ، ما دیگرآمدیم علنی چون من تنها کسی بودم

توی خارج ازکشورکه پاسپورت نداشتم . نرفتم بگیرم .پیغام هم داده بودهمین علوی کیا . نرفتم وچون زندگی مخفی داشتم یکجوری . که بعدها رفتم مراجعه کردم . بعدها هم شنیدم که دروزارت خارجه همین میرفندرسکی اینها بحث بوده بختیار اینها گفتندبدهید بیاید. البته بختیاردیرفهمیده بودقضیه را . بنظر من اینها بایدزودترنیروهای لائیک را میدان میدادندتوی ایران . ندادند این تنگ نظری ازسلطنت انتقال پیداکرده بودبه آن دستجاتی که حتی آمده بودند آکتورهای این تغییرباشند. این تنگ نظری . وگرنه اینها بایدتمام نیروها را ازدوره آموزگار بنظرمن باید اینها آزاد میگذاشتند اصلا" . جبهه ملی تمام این نیروها راکه پرکندزمینه اجتماعی را . بهرحال ما آنموقع برگشتیم به ایران. کنفدراسیون موجودنبودولی خب این شناختها ، آشنائی ها ، سنت ها ، عادتها اینهاکه بود این نیرورا تبدیل کرده بودبه نیروی فعال عرصه ی ایران. عمده نیروهای فدائیان خلق درواقع تئوریسین ها یشان وگردانندهها بیشتربچه های خارج ازکشوربودندکه آمده بودند. پیکار ایضا" ،درست است که بچه هائی آمده بودند. اکثرپیکار که بیرون بودبعدازانشعاب با مجاهدین . یعنی میخواهم بگویم این آتمسفر رادیکالیسم ویا آتمسفرروحیه سازماندهی وکارگروهها ن ازاینجا رفت ازاین تعلیماتی که اینها دیده بودندباکتاب وغیره واینها ورفتندوانتقال دادند منتهی بصورت شماتیزم بصورت الگوبرداری که نتایجش را هم دیدید. این دوره کنفدراسیون بود. ولی ماجرای خودمن درسازمان انقلابی . من انقلاب فرهنگی که درچین شروع شدچون درتبلیغات بودم وقدم بقدم میرفتم با آنها متوجه میشدم که برخی ازمسائل بنام چیزی مطرح میشودولی بکارچیزدیگری است . مثلا" همین انقلاب فرهنگی درچین . انقلاب فرهنگی درچین روزیکه آغازشدبا سه تاکریتیک ودوسه تاکتاب شروع شدکه آن نویسنده کتاب را من می شناختم . یکی ازکادرهای فعال تبلیغاتی حزب کمونیست چین بود. بعدازاو عملا" روالی پیداکرد جنگ داخل حزبی ، جنگ قدرت بود بین لئوشائوچی وهمین دن سیاپینگ وغیره . مائوخب یک تزی داشت . تزمائوعبارت ازاین بودکه آقایان توده ها برحق هستند، آپارات

فاسد میکند، تکنوکرات بوجودمیآورد یعنی جزب را شکنند. حزب را میخواست بشکند
وشورشی ایجادکرد. درآن فاصله این با دبسیاری ازرفقای ما را نه‌تنها بلکه‌من وقتی
آمدم فرنگ برای تعطیلات توی همان سالها پشت ویترین های فرانسه، آلمان، این
دوکشوری که‌رفتیم، دیدم موجی ازکتابهای تألیف شده‌است ازآن آنتلکتوآل های
فرنگ اندرفواید انقلاب فرهنگی بدون اینکه‌بدانندچی دارد میگذردآنجا. یعنی
جنبش توده‌ای است مثل مال ما. که‌من اعتقادم اینست، این اعتقادتئوریکی را
بایدبیان کنم. که من واقعاً" معتقدم سیاست بیک‌معنای سیاست درمقیام
تصمیم‌گیری واجرائی وقتی توده‌ای بشودچیزفاجعه‌آمیزی میشود یعنی چیز .....
میشودکه‌نتیجه‌تاریخی اش را هم میدانیم. بهرحال من آنجا با آنها درگیری پیدا کردم
با چینی ها. انتقادمیکردم، قبول نمیکردم اصلا" بعضی رفتارهایشان را. مثلا"
درانقلاب فرهنگی همین جوانها مثل همین طاغوتی هاطاغوتی‌که‌درایران میگویند
دامن زده‌بودند. یک خانمی بودآنجا بنام اسمش الان فراموشم شده، مسئول تلویزیون
چین بودواین دختردردوران انقلاب چین سخنگوی رادیوی مخفی ینان بود. یکی
ازخوش صداترین که‌مائوخاطرخواه صدای این بوده خودشان میگفتند. وبعدهم که‌چین
آزادمیشودحتی مائوبعنوان هدیه‌به‌دوستی اتحادجماهیرشوروی این زن را میفرستد
آنجاکه‌ازرادیوی شوروی برنامه‌چینی رااجرابکندکه‌آن صدابیایدتو. میخواهم این
ماجرای مقدماتی رابگویم که‌این بعدبه‌کجا میرسد. این زن مسئول خب تلویزیون
کشورهشتصدمیلیونی بود. جرم این، من درانقلاب فرهنگی دیدم هومیکردندجوانان،
این بودکه‌ازمنزل چهارجفت کفش درآورده‌بودندویک جفت ازاین کفشها یکخرده پاشنه‌
های بلندداشت که‌میگفتنداین بورژوازی است. جامعه پیوریتانیست جامعه‌ای در
واقع دهقانی به‌این ایراداست. یا مثلاً" لیوشائوچی‌کل انتقادی‌که‌میکردندمیگفتند
یک کمربندطلا داردواین ازپول حزب کمربندطلا درست کرده، خیلی (؟) بود. برای
به‌آنصورت یک روشنفکرقابل قبول نبودواصلا" موازینی هم که‌مطرح میکردند تاندانسهای
فاشیستی بودتوی توده، خیلی‌تاندانسهای‌شدید فاشیستی بودتوی توده. مثلا" یکی
ازشعارهائی که‌علم کردند بعدهازن مائوحمله‌کردبه‌این شعار این بودکه‌بمن بگو

پدرت کیست تا بگویم توکیستی . من آنجا اختلافاتی داشتم. من برگشتم به اروپا که این را انتقال بدهم به سازمان خودمان چون شنیدم کنفدراسیون این موج سرخ انقلاب فرهنگی گرفته وحتی ادای این قضیه را در میآورند. آمدم وبا یکسری انتقادات که اولا" این کارها چرا درسازمان نکردید؟ قرارهای ما این بوده برویم ایران انقلاب بکنیم.

س- چندسال بودکه شما اینجا نبودید؟

ج- من آنسالی که آمدم درواقع سال ، این ماجرائی که برایتان دارم میگویم برگشتم بعدازآن هم به چین دوباره، سال ۱۹۶۶ آمدم.

س- دوسه سال بودکه..

ج- دوسال ونیم بودتقریبا" ، سه سال شاید. سال ۱۹۶۶ یا ۱۹۶۷ بود. من برگشتم وتقاضای کنگره فوق العاده کردم. کنگره هم معروف شدبه کنگره کادرها ، کنگره ای که انشعاب درآن شد. یعنی انشعاب شدکه سازمان انقلابی پاشیدکه ما آمدیم بنام کادرها معروف بودیم . ودرآنجا یک ادعانامه بردم ، دوازده ماده است . رفتارهای داخلی، مسئله برخوردبه انترناسیونالیسم ، مسئله برخوردبه تئوری ، رفتاربا افرادحزبی که متدهمان حزب توده یعنی سرکوب وغیره وحقه بازی واینها . بعدداستان آوردن - سقائی ، فروتن وقاسمی ، سه تا پیرمردان حزب توده را آورده بودند. آن قاسمی خودش سگ زنجیری حزب توده بودکه خلیل ملکی راپاچه اش را گرفته بود. یک آدم حراف وگنده وآنجوری . آوردندا ینها را واین سه تارا ایزوله کرده بودندتوی این شهرپاریس بی نان وبی آب . آنها هم با من درتماس بودند. من برای آنها کاری درست کردم . کارعبارت ازاین بودکه برایشان امکان تراشیدم که این آشارماثورا اینجا ترجمه بکنند بفرستندما حق الزحمه به آنها میدهیم یک بیست سی هزارفرانک دادیم که بتوانندزندگی کنند. من همیشه درواقع آن انگیزه اصلی که من راتوی این مبارزه برده درجه اول هومانیسم است . چون من اعتقاددارم مارکسیسم جداازهومانیسم چیزعجیب وغریبی نیست خیلی چیزبدی است . نیست یعنی چون مارکسیست رادرواقع به اشکال گوناگون

تفسروعمل کردند. اینها همیشه برای من تعیین کننده بود. توی رابطه شخصی با آدمها توی احزاب هم حتی. واینها درست همان متداست. این سه آدم راآورده بودند چون مثل اینکه کشاورزرا میخواستند دک کنند وتوی رهبری نگذارند بهانه های عجیب وغریب میگرفتند که حالا این را همینطوربرای خودت میگویم. یکی ازهمین ها یک جوانی بودکه دوستی بودما آوردیم اصلا" نمیدانست مارکسیست چیست سوئیس درس میخواند، همین بیژن حکمت جوآنجا صحبت کرد، بچه عاقلی هم هست. جوان بودخب نمیدانست انقلابی گری. بااین یاددادە بودندبرود با اینهـا دربیافتد. مثلا" این مأموری بودکه پول بااینها بدهد اینها میفرستند میگفتند آقا، قاسمی بمن بارها گفته بود توی همین کافه های پاریس که مرا دیدند. گفت آقا من بااین میگویم پول اجاره ما را بده. میگویدکه واله یک پروسه غامضی است. میگویم که پروسه غامضی دوهزارتا فرانک یا رورا دربیار بده. حالا ماجرا این بودکه آنها اینها را زیرفشارگذاشته بودندکه اسنادتان رابدهیدبه ما. نامه های خسرو روزبه را که فرستادید پهلوی سخائی بود. میخواهم بگویم اینها مسائل درونی این نوع احزاب است که به اینجا هم میکشاند. بهرحال این سه تن را اینها اخراج کردند. من درروزنامه خواندم ..

س ـ کی اخراج کرد؟

ج ـ رهبری که ما اینجا گذاشته بودیم.

س ـ سازمان انقلابی.

ج ـ انقلابی. این سه نفررا اخراج کردندوبقول قاسمی با چه جمله فارسی. گفت ماسی سال توی حزب توده خودمان چماق زدیم، خلیل ملکیش را هم ما اینجوری اخراج نکردیم. نوشتندکه عباس سقائی، غلامحسین فروتن ،احمدقاسمی ازسازمان انقلابی ایران اخراج گردیده اند. که آخـــــــــر ای بابا پیراهن که نیستم بیندازید دور. بهرحال من یکی ازمواردا ختلافم با اینها این بودکه آقا این برخوردهومانیستی نیست که انقلابی دردرجه اول یک آدم هومانیست است، جزآن نمیتواند انقلابی باشد یک باندیست است. فرق بین یک باندیست فرق بین یک آدم وانترویست

ویک آدم انقلابی اینست که راه ها زیادفرق نمیکند، آن میروددنبال طلا واین میرود دنبال یک آرمانی که فرازونشیب ها هم یکی است گاهی موقع . تفاوتش فقط درجوهر قضیه است . جوهرقضیه اینست که توبرای چه میخواهی ؟ برای انسان یابرای آن گنج؟ این رفتارصحیح نیست . اینها مواردا ختلاف من بود . کنگره با صطلاح فوق العاده بنام کنگره کادرها دربلژیک، اطراف لیژ، تشکیل شدودرآنجا با این کیفرخواست من درواقع هیئت اجرائیه خلع شد . هیئت اجرائیه را ما درواقع به یک معنی خلع نکردیم وبیک معنی کودتـــــه کردیم . چهارتا بهشان اضافـــه کردیم که آنها دیگــر کاری نکنند . یکی ازآنها را فرستادیم کردستان برای تماس گیری با آن شریف زاده اینها که بالای کوه بودند ، یکی را هم باخودم بردم چین ، همین رضوانی کـــه الان آنجاست ، ویکی همین بیژن را گذاشتیم اینجا یک کارهای تکنیکی بودزیر نظـــر آن سه تا تا به کنگره برسیم . بعدها من فکرکردم روی این قضیه . چون بمن هی میگفتند آقا خودت چرا نمی مانی بگیری . میگفتم نه آقا این ازپا خراب است ، ازبنیه خراب است ، درواقع ازپای بست ویران است ، نمیشودکاریش کرد . چون این اتیک هـــا آن ارزشهای معینی که ما بایدبرای یک سازمان نوین داشته باشیم نیست ، این همان آنست ، قدیمی است . عمـلا" بعدازهشت ماه نه ماه مابرگشتیم رفتیم چیـــن ویـــک تیمی را هم باخودمان بردیم . تیم چهارده نفره را . آنجا یک تعلیمات دادیم ویک نوع باصطلاح برخوردبشودوروی ایران کاربکنیم وبرگردیم . وقتی برگشتیم دیگـــر عملا" بجائی رسیده بودکه کودتا انجام گرفته بود . کودتا به این صورت بودکه آن رفیـــق لاشائی برگشته بودازآنجا به این چندنفردیگر . .

س ـ ازکجا ؟

ج ـ ازکردستان . با این جلال طالبانی اینها هم تماس گرفته بوددرعراق وگفته بود که آقا ما امکانات داریم وبرویم انقلابی . زدندروی خط انقلابی . یک پیشنهـــاد من آنجاداشتم . میگفتم آقاجان شمایک راه بیشترندارید . برای اصلاح تمام ایـــن جریانات برویدبه اصل اول وابتدا ریستی . یعنی عبارت ازاین است که طناب ببندید گردنتان ، ببریدتوی ایران ، بکشیدسازمان راببریدتوی ایران یا میکشدیا می پریم

آنجا طناب پاره میشود می پریم تووطناب ما را نگه میدارد، یعنی خصوصیات ما را نگه میدارد. بعدتعیین تکلیف میکنیم. اینها رفتندبا مطلاح یک پرشگاه پیدا کردند تخت پرش . رفت آنجا با آن طالبانی و اینها قرارگذاشتندکه ما برویم آنجا یک عده‌ای . بدون اطلاع ما آمدندمجله را که من توقیف کرده بودم درآوردند، مجله توده نمیدانم دیدیدیا نه. یک مجله‌ای است بنام توده درمیآمد. روزنامه‌ای بودبنام توده درمیآمدکه بعد مجله‌اش کردند. اولین شماره درآمدکه من گفتم این بی اجازه درآوردید که بعدیک اعلامیه دادم علیه آن قضیه. اعلامیه دادیم اعلامیه تبدیل شد به یک موج داخلی دوباره که عملا" جدائی شد. آنها یک گروه کوچکی ماندندرفتنددنبال کارسازمان انقلابی . ما دیگرجدا شدیم ویک اعلامیه‌ای درهمان سال ما دادیم نمیدانم داریدشما یا نه من میتوانم همه اینها را برایتان بفرستم. بنام اعلامیهٔ کادرهای مسئولین واعضای سازمان انقلابی حزب توده ایران که با مطلاح مبحث تئوریک وچرا ما جدا میشویم. وما شروع کردیم به یک نوع سازماندهی جدید یعنی سازماندهی جدید عبارت ازاین است که رئیس ومرئوس نه یک نظم شورائی که اساسا درزمینه تخصصشان کاربکنند. دانشجواست دانشجواست کارتئوریکی میتواندبکندودریک ارتباط شورائی هستیم با همدیگر که عملا" ما تبدیل به یک نیروی قوی شدیم. یعنی در یک دوره‌ای سال ۱۹۶۹ که آنموقع که هنوزیه کل ازهم نپاشیده بودیم عملا" رهبری کنفدراسیون را ما یک پارچه دردست گرفتیم. یعنی جبهه ملی هم تویش نبود ، هرپنج تا دبیررا خودمان داشتیم . سال ۷۰، ۱۹۷۱ که درواقع ما آمدیم بیرون تقسیم بندی جدیدشد. ما آنموقع درواقع هژمونی فکری کنفدراسیون را داشتیم ، این درست است . این اتهام رژیم هم بمن درست است یعنی یکنوع رادیکالیسم فکرشده‌تررا که در پروپاگاند تبلورپیدا میکردوآژیتاسیون وروشنگری واینهاآنرا ما بردیم ، یعنی کادرها بردندآن تو که آنموقع ازبا مطلاح نیروهائی که توی کادرها بودنداین بهمن نیرومندبود، مجید زربخش بود ، یک چندتا بچه‌هائی که آمریکا پهلوی شما الان آنجا هستندبرگشتندوآمدند آن معین ضیائی اینها . بعدچهارمحالی ها بودندکه تهران هستند، یکیشان مکزیک است

الان ، یک عده بودند از کادرها دیگه اینجا . ما آنموقع بهرحال دوباره کنفدراسیون را جان تازه ای بهش دادیم . بطوریکه درجشنهای دوهزاروپانصدساله توانستیم بزرگترین کامپاین تاریخ جنبش را بکنیم . یعنی مانع آمدن بسیاری از آدمهای بزرگ به جشن شاه بشویم از هاینه مان بگیرتا دیگرویک تبلیغات بزرگ که آن جشن واقعا" بیرون بصورت یک پول سیاه درآمد با آن خرجی که کرده بود . وبعداً دامه مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی وآزادی های دموکراتیک . این مبارزه ای بودکه ما ادامه دادیم . و جریان کادرها یمان داشت خوب میشد .

س ـ کادرش چه بود حالا دیگر؟

ج ـ اینکاری که ما میکردیم ، اسم را دولت برای ما گذاشت . این را ضمنا" بایت بگویم یکی از اسرارمگوئی است که امروزشاید شما بدانید خودجنبش نمیدانند . هم حزب توده این اسم را آورد ، همه ما را اینجوری مش‌شناسند . این اسم را ما انتخاذنکردیم بلکه ما یک اعلامیه ای فقط نوشتیم تحت عنوان اعلامیه کادرها ، مسئولین واعضای سازمان انقلابی حزب توده ایران ، اعلام جدائی مان را کردیم . ازآن ببعد ما معروف شدیم بنام گروه کمونیستی کادرها . این اسم را آنها گذاشتند اصلا" ما اسم نداشتیم . چون ما تئوریکی معتقدبودیم ، من خودم یک مقدمه ای نوشتم برکتابی که ترجمه کردم بنام الفبای کمونیست مال بوخارین و پراوشنسکی زیرعنوان جریان فکری واین را تئوریزه کردم که آقا این جامعه ما نیاز به یک جریان فکری دارد درجه اول . براساس آن جریان فکری بعدا سازمان سوسیالیستی میتواند بوجود بیاید . که یک دوره ای ما متهم بودیم به عنوان آکادمیسین که اینها پراتیک را قبول ندارند ولی خب چون به تیجیبر قبای ما نمیخوردتوصحنه عمل کنفدراسیون پر میکردیم میگفتند نه درعرصه کمونیستی اینها روشنفکران آکادمیسین هستند . نه اون اسم را برای ما انتخاب کردند دیگر بقول نویسنده لهستانی آدم همیشه خودش انتخاب نمیکند گاهی موقع برای بعضی چیزها انتخاب میشود . از این نوع انتخابات بودمنجمله اسم ما . بهرحال این جریان بودتا

اینکه مسائل داخلی بالا گرفته بود. ما با چریکها تماس داشتیم بدلائل وروابطی که من داشتم شخصا" وفامیلی وغیره واینها. ما سعی کردیم چریکهای فدائی خلق را بندازیم توی خط فکری صحیح ترازآن چریک شهری. یعنی سمت تئوریک بهشان بدهیم غذا بهشان بدهیم ومبارزه شان راهم تأییدبکنیم. چون یک جوهرصحیح توی حرفشان بودکه نه چپن نه شوروی ایرانی - کمونیست ایرانی. این بودتوی حرفهای اولیه شان. این چریک امروزدنبال حزب توده است ولی این حرف راآن چریکهای روز اول داشتند. من دیدم چریکها خیلی یتیم هستنددرایران واینها اصلا" نه دست بقلم دارندونه کسی را دارند.

س- این درچه زمانی است؟ وقتیکه جزنی اینها راگرفته بودند؟

ج - این شب بعدازسیاهکل است که دارم بهتان میگویم. بله جزنی زندان بوددیگه بعدش. آنها آکسیونها را شروع کرده بودند. آکسیون اولشان هم سیاهکل بود وتوی فرنگ نمیدانستندسیاهکل چیست. روزنامه ها هم طوری جلوه داده بودندکه یکعده رفتندژاندارمری بزنندویکعده هم دزدا علامیه ها یشان را برای من فرستاده بودند اعلامیه دستخط واینها. من شروع کردم یک ارگانی درست کردم برای اینها. روزنامه ای است بنام نبرد چهارشماره هم بیشتردرنیامده است، چون بعدها یکیشان با من تماس گرفت همان اسم رابرداشتندبنام نبردخلق ارگان تئوری درست کردند. من چهار شماره روزنامه درآوردم - یک برخورد بودبا ثابتی وآن شوتلویزیونی اش، یک برخوردبودباجریان مسلحانه وشکل شرایط ایران. یکی آن نظریه امیرپرویزپویان بود، تئوری بقاء ویک سرمقاله دیگرواخبارشان رامیآوردیم. ما لانسه کردیم یعنی اصلا" مطرح کردیم آقا توی ایران یک همچین نیروئی هست ودارداینکارها را میکنند پیوندبا آنها ایجادکردیم، برایشان امکانات درست کردیم بیایندبیرون. پول جمع میکردیم، بروندتمرین کنند، سلاح بفرستیم ایران. دراین فاصله جبهه ملی خاورمیانه هم کهرادیکال شده بود همین روستا وماسالی ودکترپارسائی که الان ایران هست، خسروپارسا آمریکا بود، اینها هم رفته بودندایران وبهرحال چپ شده بودند. اینها هم زیرپوشش جبهه ملی خاورمیانه وتوی منطقه امکانات وتوی عراق داشتندواینها

با آنها درارتباط افتادند. با آنها وبا مجاهدین . اینها هم به آنها کمک دادند.
آن را دیومیهن پرستان وغیره واینها را مشترکا " درست کردندکه..
س- میهن پرستان مال کدام دسته است ؟
ج - رادیومیهن پرستان یک رادیوی باصطلاح جمعی بودکه چریکها تویش بودندوجبهه ملی خاورمیانه بود ما تریـــال کنفدراسیون را هم میخواندند. البته یک مجمعی بـــود آنموقع دربغدادکه این آدمهائی که برایت اسم میآورم آنجا جمع بودند. عبدالرحمن قاسملوبودکه اینجا پاریس بودوآنجا هم بود . با من درتماس بود. حسن ماسالـی بود وخسروپارسا بود وعرض شودبحضورتان کامبیزروستا بودوچندتا بچه های دیگربودنـــدو ازچریکهای فدائی خلق بودندسه چهارنفر. بعدها هم بین مجاهدین انشعاب شـــد این پیکاربعدکه اسمشان را پیکارگذاشتند، اول مجاهدین بودند همین روحانـــی وترابحق شناس واینها آمدندبیرون که اینها معامله شان نشدبا اینها یک دوره ای رفتنددعوایشان شد. که این را درواقع عمده تا " بچه های خاورمیانه وچریکها اداره میکردند.
س- درلیبی بود ولی نبود ؟
ج - نه رادیومیهن پرستان اول دربغداد بود. درواقع رادیودوتا رادیوپخش میشد. یک رادیوهم پخش میشدا کرپادتان باشدمال روحانیت مبارزکه این رادیورا همین محمود دعائی که الان مدیراطلاعات وهمه کاره تبلیغات رژیم است واین مهدی کهروبـــی . مهدی کهروبی که الان بنیادشهیداست که اینها تحت تأثیرتوده ای ها هم بودند اینجا وازتوده ایهـــا میگویم کی ها آنجا بودندتحت تأثیرآنها بودند. بعدمحمدمنتظـری اینها آنجا ها پرسه میزدند. نه رادیومیهن پرستان اول دربغدادبودوبعدا ' کــه روابط ایران وعراق خوب شدوهمه این دکانها را جمع کردندوتجربه تلخی که ایرانیها ومبارزین ایران با پیدا نندکه درواقع اسبشان را به درشکه دیگری نبندند چـــون اینجوری میشود. درواقع امتناعی هم که الان یا اعراضی که الان شورای ملی مقاومت داردازاینجا دیک ایستگاه رادیوئی قوی که رادیوتهران برودازخارج بگیـــرد برای همین است که آقا این تجربه هست جلویمـــان . یعنی چه؟ بعدها رفتندلیبـــی.

بعدها رفتندلیبی چون اشرف دهقانی هم آمدبیرون ، فراریش دادند که پهلوی من بود فرانکفورت که آنجا هم دستگیرشدویک ماجرای دیگری دارد که اینها در حوصله این بحث ها نیست الان . اینهم رفت آنجا با آن محمدحرمتی پور اینها مشترکا" با این جبهه ملی خاورمیانه و آن رادیورا ازهمانجا اداره میکردند تا روزهای قبل از انقلاب ولی آن رادیوی قابل ملاحظه ای نبود . نه از لحاظ صدایش بنظر من ونه از نظر محتوی تبلیغاتی . بهرجهت این مجموعه ی وضع آنجا بود . ما مبارزه خودمان را ادامه دادیم درارابطه باچه های ایران . سعی کردیم با آدمهای پخته ترتماس بگیریم ، سعی کردیم از آن چیزی که بعنوان نتیجه اینهمه تجربه بیرون آمده ، عناصر اینها را جمع بکنیم که کاری بتوانیم انجام بدهیم . ما شروع کردیم دراین خارج از کشورکارتئوریک را دامن زدن چون احساس کردیم که این کارتئوری یک عقب ماندگی بزرگ دارد یعنی یک خلاء بزرگ است . تئوری عبارت شده بوداز مسائل لنینسم مال استالین کتاب قبر آن آن را جیبی که همه سرهم شده است . ما میگفتیم بابا اقلا" این مارکس اینها را که میگویند هگل اینها را یک سری را بخوانند اقلا" . ما شروع کردیم به ترجمه . یک سری از آثار کلاسیک را ترجمه کردیم که من لیستش را دارم . یک لیستی هم داریم بنام اتحاد چپ درتهران درآوردیم که کل اینها را مادرآوردیم که درکنار این موجی که ما راه انداختیم دیگران هم شرکت کردند . مثلا" خسروشاکری هم شروع کرد اسناد بین ـ المللی و اسناد جنبش کارگری درآوردو از این حرفها وگروه های دیگرهم شروع کردند . این شرایطی بودکه تا قبل از باصطلاح قیام بود . بعداز آن ما درواقع تدارک این را دیدیم ..

س ـ کارهای مسلحانه هم هیچکدام از این افرادکرده بودند؟

ج ـ بله ، کرده بودند من به آن کار دیگرا شاره نکردم بدلیل اینکه مثلا" همین سازمان انقلابی یک کارمسلحانه ناقص کرد . مثلا" درشیراز ، شرایط ایل قشقائی به روایتی آمادگی داشت . خسرورفیق قدیمی من بود ، خیلی هم بمن شخصا" اعتقادودوستانه داشت (؟) خب من هم روزنامه اش رادرمیآوردم ، باخترامروز را . بعداز آن ماجرا من رفتم چین . سال ۱۹۶۴ که رفتم اورا درتماس گذاشتم با یکی دوتا از

دوستان خودم‌که با اوبی مسئولیت برخوردکردند. خسروهم خبخام بوددیگر، همه جااین کاررا کرده من اطلاع دارم. ازپهلوی ناصرتا ببعد تا تیموربختیار. به‌اینها ادعاکرده‌بودکه‌آقا من احتیاج دارم به‌پول واسلحه‌واینها . اینها هم گفته‌بودندمیدهیم . گفته‌بودمن فلان قدرتفنگ میخواهم هما نطوریکه‌خسود خسروبرای من نقل کردبعدکه‌آمدم بعنوان گلایه گفت من گفتم فلانقدرتفنگ اینها گفتندتفنگ چی است توپ هم میدهیم بچه‌های طرفدارما سازمان انقلابی . بین افرادقشقائی سه‌نفرازاینها را بچه‌های ما جذب کردند. یکی عطاحسن آقائی کشکولی است که‌الان هست هنوز. یکی هم ایرج کشکولی . فامیل های خسروبودنددوروبرش بچه‌های ایلاتی که‌درس میخواندند. یکی هم درواقع بهمن قشقائی . جوان بوداو خیلی جوان وبچه‌بود . لندن درس میخواند. البته‌بدون آگاهی خسرووبدون اطلاع دادن به‌او اینها دسته‌بندی کردندوتصمیم گرفتندبروندجنوب وشلوغ کنند. آنجا بروندروی کوه. بهمن رفت اول وبعدهم آن دوتا به‌اوپیوستندوآنجا یک کاری را ها نداختند ولی ما ندنددرآن . چرا ماندند؟ اولاً بافت ایلاتی آنجا وعناصری که‌به‌اینها پیوسته‌بودند برخی ازاینها راهزن بودند ، یک تیپ های لومپن بودند تیپ های غیرسیاسی بودند. بعداً "هم‌بین‌اینها اختلاف شد. آنموقع که‌آن کار را آنها شروع کرده‌بودند اصلاً" زمینه‌اجتماعی نداشت آنجا ایزوله‌ماندندکه‌ماجرای آن را هم میدانیدحتماً "دیگر. بعدبه‌دستگیری بهمن قشقائی وتیربارانش انجامید وآن دوتا هم فرارکردندوآمدندبیرون . یک فرقه ازکارمسلحانه‌شان بود. یک فقره دیگرهم این بودکه‌سازمان انقلابی چندنفردیگررافرستاد آنموقع شریف‌زاده‌اینها جوانان کردداننشگاه‌تهران که‌آمده‌بودندبالای کوه‌کردستان باآنها توی مبارزه‌شرکت کنند. که‌آنجا هم درواقع به‌ناکامی برخورد. کارمسلحانه‌دیگری درتدارک بودنه‌عملی که‌درواقع درنطفه‌خفه‌کردند . آنهم آنموقعی بودکه‌چریکها عمل میکردند . بچه‌هائی هم ازاین سازمان رفته‌بودندمثل پرویزواعظ زاده، مثل همین صادق‌تهرانی ، مثل خسروصفائی مثل گرسیوزبرومندکه‌همه‌اینها را کشتند دریک درگیری . آن شکوه‌طواف چیان آن مهنوش‌جاسمی اینها همه‌شهیدشدندآنموقع دیگر. نه‌ازاین ناحیه‌درواقع ...

س ـ این درچه مرحله بوداین کشتار ؟

ج ـ این کشتار درسال ۱۹۵۷ بود. ۱۹۵۷ بود این نوع کشتار آخرکه بهتان میگویم عمده تا "درشهرآرا بود. آنجا درخانه ای بودند گویا دستگیرشده بودند. آنجا زد و خوردشده بسود و کشته بودندآنها را. ولی پیوندبا چریکها همیشه ادامه داشت یعنی به چریکها درواقع عملاً" یک تزآمدمطرح شدکه خارج ازکشوربشودعقب گاه جبهه اینجا کمک بدهد. یعنی کنفدراسیون تبدیل بشودبه شیپورچی آنها فقط. ما گفتیم آقا نه این دیگرکه کنفدراسیون نیست. بهمین دلیل هم پاشید وشدمثل همین چیزی که سنتا" توی تمام جنبش ها تا حالا بوده. هرگروهی برای خودش یک کنفدراسیون دانشجوئی درست کرده که طرفدارتزهای آن باشد. دیگرآن یکپارچگی ازبین رفت تا درآستانه انقلاب. ما درآنموقع که خمینی درنجف بودوهنوزتوی آن راه نیافتاده بود شرایط ایران را بررسی کردیم. درآنموقع یک مقاله ای من نوشتم توی مجله سپهر که میدادیم بیرون مال انجمن دانشجوئی فرانکفورت بودکه عضو آن کنفدراسیونی بود که یک تیکه ازکنفدراسیون بود. درآنجا من اشاره کردم به مسائل وواقعیت های ایران ومنجمله به بورژوازی دوراندیش ایران. گفتم بورژوازی یکپارچه نیست اینطورنیست بورژوازی است کـه دوراندیش تراست، برای آزادیهای دموکراتیک که جزو نوامیس زیست خودش است میجنگدوبرخوردکردم به دیکتاتوری فردی شاه ونتایجی گرفتم ازآن ـ عبارت ازاینکه سرمایه داری ایران میخواهدخودش تا ظرباشد برشیوه تولیدی که میکند اصولاً" درمدیریت سهم میخواهد. مدیریت اونباید دربااصطلاح راهروهای اداری دربار حل وفصل بشود. ازطریق این شاهپوریا آن شاهپوروازاین را ازچندتا سخنرانی بود من استنتاج کردم. مثل اینکه یکی مال برادرشما بود..

س ـ بله، درسنا.

ج ـ بله درسنا بود. من همان راگرفته بودم البتـه بدون آوردن اسم. که آقا این تاندانس درجامعه ما موجودهست. این تاندانس گواه براینست که دیکتاتوری فردی خیر، آزادیهای دموکراتیک بورژوائی بایدمستقرشودهمپای رشدصنعتی که ایران دارد ـ میکند. زبـان ساده اش این است که دارم برایتان میگویم. مقالات را میتوانم بفرستم برایتان همدرا، میفرستم درهفته های آینده همه را برایتان میفرستم. این

باعث جنگ وجدال شدیدی شدتوی کنفدراسیون ، به بورژوازی دوراندیش ؟ یکعده آمده اند این حرفها را میزننـد " چون همه بلشویک بودند ماشاالله دیگر . بلشویـک دگم آنچیزیکه امروزهم هنوزهم داریم میکشیم . نتوانستند بفهمند آنموقع که اگر این را میفهمیدند همان پرچم آزادیهای دموکراتیک را میگرفتند و میرفتند برای تغییر دموکراتیک در ایران . که ماتوام با این خط درواقع مسئله سرنگونی استبداد سلطنتی شعارقرار دادیم ودرکنفدراسیون تحمیل کرده بودیم . یعنی توده عظیم را جذب کرده بودیم خیلی ایزوله شده بودند آنهائی کـه میگفتند نه .چپی ها کـه میگفتند نه . میگفتند آقا باید به اصطلاح مرحله انقلاب معلوم شود ، نیروهای انقـلاب هژمونی ، همان مقولاتی که می شناسیم . ماگفتیم آقا این نیست فعلا" این هسـت . فعلا" مسئله آزادی است وهنوزهم ژارگان اصلی این است . خوداین باز باعث یـک جدائی شدکه من یادم هست مثلا" درمقابل این یک نوشته ما دهها هزار ورق از این آمریکا همین کنفدراسیون احیا ، اتحادیـه کمونیستها علیه ما نوشتند . طرفداران بورژوازی دور- اندیش غیره وغیره . توی همانموقع ما بعدازاین ماجراها درست شش ماه قبل از انقلاب بود . مادرتدارک این شدیم که بهترین بچه ها را جمع بکنیم ویک روزنامه دربیاوریم . ایران روزنامه ندارد ، صدا ندارد ، حرف ندارد . وماشروع کردیم یک روزنامـه ای درآوردیم بنام چپ ، نمیدانم داریدیا نه ؟

س ـ (؟)

ج ـ آهان چپ که درتهران هم ادامه پیدا کردتا وقتی من رفتم تهران که بعدشداتحادچپ ودرواقع فراخوانی بودبه اینکه آقایان جمع بشویدودراین تزها وبروید دخالت کنیـد توی این پروسه اجتماعی بنفع آن نیروهائی که دنبال تعالی اجتماعی هستند ، دنبال مدنیت هستندومسئله مدنیت بما مربوط میشودآقایان . شما کمونیسم را ازمدنیـت جدا داریدمیکنید . منتهی رادیکالیسم آنموقع بازهمه چیز را باخودبردمثل یـک باد . مااین روزنامه را اینجا پخش میکردیم وحتی برای آقای خمینـی هم میفرستادیم کداخیرا " ایـن شاکری یک داستانه جزوه علیه هزارخانی درآورده است نمیدانم دیدی یا نه ؟ دیـوانه یک سـری اراجیفی نوشته تویش . یکی ازاین جمله که آقا آره تـو

آمدی با تهرانی این صحبت را کردی و بعد هم یک مقاله فرستادی خزب فقط حزب اللـــه . مثلاً" ایـــــن را درآن مقاله نمیگوید بعد از جمعه سیاه که نوشته . دور آن روزنامه یک هاله خوبی جمع شده بود از روشنفکران و کسانی که میتوانستند کارهائـــی بکنند. و ما یک جنگ در واقع دوگانه ای را داشتیم در ایران . ما جنگ فقط با آنچه که بود نداشتیم ، آنچه که درخودمان هم بود داشتیم. یعنی ما این جنبش چپ را بایـــد باهاش میجنگیدیم. بایدمیآمدیم بعنوان ملحدین بعنوان بابی ها در واقع در ایـــن جنبش . من وقتی واردتهران شدم واقعاً" این تهران راآن تهران نیافتم . چـونکه بعدها من چندبارکه آمدم اروپا توی فاصله بعداز انقـــلاب ده روزه و برگشتم این دوستان ما ، ســـوسیـــولـــوگ و یـــــا پروفسورها چندبار از من پرسیدند فلانی توسالها توی فرنگ بودی این مقوله ازخودبیگانگی که مارکس میگوید ایجـــاد برایت نشده بود وقتی ایران رفتی . گفتم بیک معنی آری . نه جامعه برای من اتفاقاً" خیلی آشناتربود تا آنهائی که آنجا بودند ولی بیک معنی روی بافت انسانیش چرا . مثلاً" تهران آن تهران نبود دیگربرای من .مثلاً" دانشگاه تهران ، دانشگاه تهرانی که مـــن خارج میشدم نبود، دانشگاه تهران آنموقع که من بودم جلویش سلمانی فائق بـــــود دوبرادرودانشجویش هم حمیدعنایت بود با عینک پنسی تروتمیز معلوم بود. دانشجو اصلاً" قیافه اش معلوم بود. الان من درآن دانشگاه تهران بین آب میوه فروش وزرشک فروش وتصنیف فروش وکتابفروش ودانشجوهیچ تفاوت نمیتوانستم بگذارم چه ازلحـــاظ پوشش ، چه ازلحاظ منش . این نشانه این بودهجوم روستائیان بود به شهر ، کنده شـدن شهرتهران درواقع نبودفرهنگ شهروندی ونبودیک تقسیم بندی که کی کجاست . هیچکس درایران درجای خودش نیست ، این واقعیت است . توی سیاست ، توی همه ی امـــــور دیگرایـــــن را می بینیـــد .بهرحال ما برگشتیم به ایران به فاصله های مختلف .بچه ها رفتندایران وما رفتیم دنبال این تزکه برویم یک جریان سوسیالیستی درست بکنیـــم سوسیالیستی دموکراتیک . کوشش هم کردیم جبهه ملی ونیروهای دیگررا هم سامان بدهیم.

تهـــاش ازجبهه ملی دیگرخبری بلندنمیشودبقول معروف .این بودکه منجربه تشکیـــل جبهه دمکراتیک شد. بحث هائی که درخانه من انجام گرفت ودرخانه چندتا دوستان دیگـر

این شدکه آقا بایدرفت روی زمینه های نوین اجتماعی . آقا این ها پاسخگوی این دوران ها دیگرنیستند . چه جبهه ملی بنظرمن ، این تحلیل من بودآنموقع ، جبهه ملی رسالت تاریخی خودش را ازدست داده بود . نه فقط بعلامت اینکه سنجابی امضاء قرارداد کاپیتالاسیون با خمینی درپاریس کرده بود ، نه . بعنوان یک نهاد اجتماعی که طرفدار سرمایه داری ملی درآن زمانها بوده اندو تراديسيون مصدق بوداینها بایدسالهای چهل دورانهای رفرم شعارشان هم درست بودکه آوردند ، رفرم آری استبداد نـــه این را بایدپیگیری میکردندولی پروگراماتیک یعنی طی یک پروگرام ، با پروگرام اجتماعی ، عدالت اجتماعی میآمدندمیدان بیک کلام . اینها بایددرواقع دنباله سنت مصدق را بصورت یک حزب سوسیال دموکراتیک درایران انجام میدادند . برای سرمایه داری بزرگ میگذاشتندیک حزب مرکز ، سانتر ، بوجودبیاید یک احزاب دیگری حزب ایران نوین هرچی . اینها بایداین نقش را انجام میدادند . آنموقع ندادند رفتند ، نخودنخود هرکــی خانه خود . بعدهم که پادآمد تازه یادشان آمدکه یک نامه امضاء کنند . تازه آنجا هم نتوانستندبنظرمن با برنامه اجتماعی بیایند توی میدان . بهرحال این ماجرای جبهه بود . بهمین دلیل ما آنموقع گفتیم ضرورت داردکه قشــر میانی جامعه وچپ دموکرات با اینیک جریان دموکراتیک بوجودبیاورد . این بودکه منجرشدبه آن تشکیل جبهه دموکراتیک ومیتینگ سرقبرمصدق احمدآبادکه میدانید ورفقائی مثل هزارخانی وبهمن ونمیدانم شکری وآنها توبودند ومنهم منتهی مجبوربودم - پایه قضیه را درست بکنم . بیرون بودم سازمان اتحادچپ راساما ن میدادم که بایددرواقع ستون فقراتهای این جبهه بود . در تشکیل جبهه دموکراتیک فدائیان خلق بصورت اموسیونــــل بصورت غریزی خوب آمدندجلو آمدند . مجاهدین هم آمدند . تشکیل جبهه دموکراتیک درواقع به مفهوم تشکیل جبهه میهنی بود . جبهه میهنی خارج ازآخوندها برای بهبودورفاه اجتماعی وترقی و آزادی .منتهی ازآنجاکه مسموم بودندبه یکنـــوع افکاراستالینی تمام این نیروی چپ ما بویژه فدائیان وهمه هم مرض حزب سازی داشتند و دررقابت این افتاده بودندهرکسی شرکتش کندبه تربشود اینها شروع کردندباآزادیهـا مخالفت کردن روی آن فرامینی که بهاصطلاح خودبنام مارکسیست دردست داشتندوخنجر

زدندبه‌جبهه دموکراتیک . یعنی جبهه‌دموکراتیک‌محض اینکه‌درآکسیونها وارد‌شدبرای دفاع ازآزادیها ، فدائیها به‌آزادیها گفتندنه . سردفاع ازآیندگان ، دفاع ازآزادی مطبوعات گفتندنخیر ، صیهونیستی است حرف خمینی را زدند . درهرموردی که‌ما آمدیم توی عرصه‌گفتندنه . مسئله عرصه‌زنان برای من واقعا " آموزنده‌ترین مرحله‌بودکه‌چگونه‌میتوانیدآدم نیمی ازجامعه‌اش را تحت عنوان اینکه‌چگونه‌میخواهم زندگی کنم بگویندا ین بورژوازی است . حجاب را مثلا" . حجاب دوره‌اول یک جنبش خودجوش بود ، زنان واقعا "یک پارچه‌آمدندبیرون‌ولی دردوره‌دوم چون فعالین این جنبش خودجوش انقلاب ما دوست داشتند اینها همسازمان یافته‌بشوند . فعالین اینها را این گروه‌ها جذب کردنددردرون خودشان . اینها دیگرآنهائی نبودندکه‌بتوانند به‌توده‌زن کمک کنندوبیاورندتوی خیابان چون دیگرعضو حزبی شده‌بودندیاسازمانی که‌سانترالیزه‌دموکراتیکداشت وسانترالیزه میگفت بایدبروی یا نروی ، زیرفرمان بودند انسانهای آزاد نبودند . بهمین دلیل مرحله‌دومی که‌خمینی هجوم کردسرآزادیها چون کداین نیروهای چپی ها اکثرا " هم ذهن بودندباخمینی سراینکه‌این بورژوازی است این مقوله چون آقای بختیار رازرادیواش گفته زنان لباس سیاه‌بپوشندبروند توی خیابان اعتراض کنندبه‌اینکه‌حجاب ، بی حجابی درست است . من یادم هست که توی کانون نویسندگان حتی یک همچین بحثی درگیرشدازاین چپی های بااصطلاح روشنفکر بلندشدندگفتندآقا اصلا" مسئله‌حجاب یک خواست بورژوائی است زنان ما این را نمی ـ خواهند . این آقای بختیار رازرادیوگفته‌که‌لباس سیاه‌بپوشیدوبرویداعتراض کنید که‌من یادم هست عصبی شدم جلوی همین هماناطق بلندشدم گفتم توکه‌ازریاست خودت استعفا کردی بگذارقلا" من بتوانم زن دفاع کنیم . ودرآمدم گفتم عزیزدل من شما اگر چپ هستیدوطرف آزادی هستید حالا هرنوع بهتریش را بگوئید . آقای بختیارگفته‌لباس سیاه‌بپوشید چرا این ایرادرا میگیرید شما بگوئیدلباس گلی بپوشیدولی بروید این حق را بگیرید . این نیست شما قبول نداریدآزادی را .

س ـ زنها چطوردفاع نکـردندازاین حق خودشان ؟

ج ـ زنها کدام زنها ؟

س ـ همان زنهائی که‌به‌آنها میگفتندبایدحجاب بپوشید .

ج - زنها دونوع بودند. زنهای روشنفکرما که جذب شده بودنددرسازمانهای بلشویکی اینها زیرنظرهمان طرزتفکربودند. رهبری به اینها اجازه نمیداد اینها بردگان یک سازمان بودندیعنی یکنوع روابط برده داری توی این سازمانها پیدا میشود. درآنجا محسوراین میشوندتئوری های معین . که آقا زیربنا روبنا . زیربنا تغییرکندتمام اینها ازبین میرود اینها فرعی است ، اصل مالکیت است خیلی روشن . وحالا اینها کی ها بودند؟ بخشی ازاین زنها همان زنهائی بودندکه جنبش اول خودجوش را با هاش همراهی کرده بودند چون سازمانی نبودندولی اینها درطول انقلاب هرچه جلوترمیرفت هرانسانی میخواست سازمان یافته بشود. فعالین این جنبش خودجوش را که درواقع خون این جنبش بوداین سازمانها گرفته بودند. آن بی تجربه ها مانده بودندبیرون ودیگرجرأت نمیکردند بخصوص زنان اداری وغیره واینها ابتکارعمل راانداشتند درواقع درمرحله دوم که خمینی هجوم کرداینها تنها مانده بودند. من برمیگردم به همین مسئله که ما چه میخواستیم بکنیم. ما آمدیم درواقع جبهه دموکراتیک را درپیدایشش همت کردیم کوشش کردیم که بوجودبیاید. درواقع یک سازمان جبهه ای ، پوششی باشد برای کل نیروهای دموکرات ، سوسیالیست ، میهن پرست که ازیک مدنیتی دفاع بشود چون خطردیده میشد. این را درواقع چپ درسرکوبش سهم داشت . بعدخمینی همه چیز را صبرکردتا وقتی ضعیف شدزد ،همه چیزرا . وقتی خودشان دردرون خودشان نتوانستند حل کنند اینها گام به گام گرفتند. ضمنا" من این را حالا توی مصاحبه میگویم بعد این را شما میتوانید برای خودت برداری ، حذف کنی . من یک پیشنهاددارم. دیشب من تاچهاربعدازنیمه شب با احمدسلامتیان صحبت میکردم. سلامتیان کسی است که خیلی خوب میتواندکمک کندبه مسائل درونی انقلاب اسلامی برای شما بگوید. چون اینکاره است و بچــــــــه تیزی است من ازاوقرارمیگیرم این کارراشما بکن برای اینکه بنی صدرنمیگوید. دیشب بحث مفصلی برای ما میکرد. ازنوفل لوشاتو وآمدن وچه جوری خیلی جالب است .

س - سلامتیان

ج - چون بوده دیگر. با بختیار وبختیار به اوتلفن کرده بیا وزیراطلاعات شو. شوی

تمام جریانات بوده دیگر تا این آخر. توی این انقلاب اسلامی اقلاً" وبهتر از همه میتواند بنظر من دفعی نیز بکند.

س ـ کجا هست؟

ج ـ بله من با او صحبت میکنم امروز...

س ـ محلش پاریس است؟

ج ـ پاریس است. برگردم سرحرفم. بهرحال ما رفتیم با این قصدکه یک جبهه پوششی درست کنیم برای همه نیروهای ایران یعنی نیروهای متفاوت العقیده. یعنی چپ، میهن پرست، دموکرات، ناسیونالیست وشهروند که همه استفاده بکنند از این بعنوان یک باستیون بعد هرکسی هم استقلال وسازمان خودش را داشته باشد. جبهه دموکراتیک از طرف چپ خورد. یعنی چپی ها کوبیدندش.

س ـ اینها هیچوقت سراغ این دبیتجات آمدند شرکت کنند در این ...

ج ـ بله حالا خدمتتان عرض میکنم، داستان طولانی دارد. جبهه دموکراتیک بعد چندین شکل نهادی شدکه بوجود بیاید. مثلاً" شورای خلقهای ایران که همه بودند توی آن. از کومله وبلوچستان وعربستان وهمه این نیروها. خوزستان وهمه بودند بزرگترین ارگان بودکه فدائی وپیکارو همه هم تویش بودند دیگر مال آنها هم بود. شورای همبستگی زنان ایران مال همه جناحها بودند تویش. درخود جبهه دموکراتیک چریکهای فدائی خلق نماینده داشتند درشورا، نشسته بودتا لحظه آخرهم. درانتخابات دیگربا ما نیامدندواعلام کردندما نیستیم ما آنورهستیم. بله بودند. مجاهدین هم بودندبا ما ولی دررابطه من غیرالمستقیم، این را باید حقانی بگویم امروز. یعنی مجاهدین ضربه به ما نزدند، صمیمانه ایستادند درهمان حدی که واقعاً " میگویندآزادی هستندپای آن. منتهی یک حرف درستی میزدند. میگفتندآقا ما یک نیروی مسلمانیم، این بازی هم مسلمان است وانقلاب اسلامی است ما که رسمی که نمیتوانیم بیائیم ولی من غیرالمستقیم کمک میکردند. من نیروهایشان را درمیتینگ برای روزنامه آیندگان، اعتراض به تعطیل روزنامه آیندگان دیدم، درمیتینگ خلقها دیدم، درخیلی جاها دیدم وبعداً" هم هیچگاه همیشه هم روابط حسنه داشتند. بودند

یعنی روی خط جبهه‌ای بودند، روی خطـــــــی بودند که امروز به اینجا انجا مید، آمدند . ولی رسما " نبودند، رسما " نمی آمدند. کمک آنجوری نمیتوانستند بکننـــد دنبال سازماندهی خودشان بودند و بعلت همینکه با خمینی هنوز میرفتند و طالقانی اینها نمیتوانستند علیه شان با نیروهای شهروند و لائیک و آتـــه ئیســـت بیاینـــــد ولی کمک میدادند. برعکس پیکار و فدائی ها کوبیدند. اصلا" لیبرالیسم را حزب توده انداخت توی دهن اینها و آنها گرفتند. درحالیکه در روز افتتاح میتینگ جبهه دموکراتیک در مزار مصدق ـ احمدآباد، شما میدانید حتما " تمام سازمانهای ایران از اقلیت هـای ملی تا کوچکترین نهاد ایران پیام فرستاد و حزب توده هم پیام فرستاده بود.....

روایت کننده : آقای مهدی خانبابا تهرانی

تاریخ : دوم مارچ ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرپاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۳

دراحمدآباد تمام نیروها پیام فرستادند یعنی بدون استثناء ، فقط پسرخمینی نیامد. ازهیئت دولت مهدی بازرگان ، داریوش فروهرکه اخلال میکرد آنجا بود. این هلیکوپترها یشان که آمدخاکش را فقط ما خوردیم ، واردشدند. آقای صباغیان آقای قطب زاده ، آقای بنی صدرکه آنجا جوش میخوردکه آقا بگذارید من بنام مصدق یک حرفی بزنم.

س- برای مصدق آمده بودندیا برای جبهه دموکراتیک آمده بودند ؟

ج - اصلا" فهمیده بودندآقا دارد جبهه گشوده میشود. فهمیده بودنددارند ... این انقلاب سازمان نداشت . ما حالا مروزمیفهمیم .میگویم جالب بودحرفهای دیشبی که آن فردی راکه اسم آوردم ، انقلاب سازمان نداشت ، اینها قلابی گرفتند آخوندها .دیگران اگرجبهه دموکراتیک را تقویت کرده بودند وایستاده بودندهمه پشتش شش ماه نیروی اجتماعی ، سازمان اجتماعی ایران بود گرفته بودهمه را . جبهه ملی یک میتینگ گذاشت آنموقع ، که یک مقاله ای من نوشتم درروزنامه چپ درتهران ختم جبهه ملی درمیدان آزادی ، ششصدنفرآدم بودتویش ، ششصدنفر. تمام شده بود پایان رسالتش بود. جبهه دموکراتیک واقعا" اگرتقویت شده بود آن سازمانی بودکه میتوانست جامعه رانگهدارد . واین ترس راخمینی بحق داشت واین تبلیغات هم درغرب بود. وقتی جبهه آمد همه میگفتندآقا آلترناتیوآینده . نگذاشتند همه آقایان آنجا بودند بلااستثناء . یک ماجرائی برایتان بگویم نمیدانم حالا ازکس دیگری شنیده ایدیا نه؟ اینها فهمیده بودند، خمینی هم فهمیده بودکه بازی چیست . چون خمینی ازروزاول که با مصدق واینها مخالفت نمیکرد. رفقاتش راهم با

شیخ فضل الله نوری نشان نمیداد. با حرفهای دیگر یا بقول آقای بنی صدر با بیان پاریس آمده بود آنجا. بیان پاریس هم بیان آقای بنی صدر بود، ایشان این حرفها را توی دهنش گذاشت. جوردیگری خودش را اینجا جلوه بدهد. درآنموقع فهمیده بودند این جبهه دارد گشوده میشود. خب روزنامه آیندگان و پیام آزادی وخیلی ها هم پشت قضیه بودند. شهروندی تهران هم آمد. آمد واقعا". اینها دست بدامن طالقانی میشوند که آقا این سروصدا دارد، جنگ را میاندازد بین ملاها ونیروهای دیگر واینها، چکار بکنیم؟ اینور وآنور که آقا نیاندازید، بیاندازید عقب. گفتیم نخیر. فهمیده بودند که آنجا روز اعلام مانیفستاسیون اعلام یک جریانی است. بالاخره طالقانی که طبق معمول همیشه نه سیخ بسوزد نه کباب بود، خدا بگویم رحمتش کنند نکنند، ایشان میرود این میسیون را بعهده میگیرد درشورای انقلاب با آنها. میگوید آقا جان من میروم. چون ما اعلام کرده بودیم میتینگ مثلا" سه ساعت وقت داشت. او میگوید که من میروم بالا ومن صحبت میکنم این سه ساعت را که میتینگ تمام بشود واین کار را هم کرد، به شما ... آقای طالقانی آمد سردهم بود، روی آن پشت بام بالا که میلیون جمعیت ... چشم کار نمیکرد، بالا پوستین هم روی دوشش انداختند. ایستاده بودند گاردهای مجاهدین بودند، فدائی همه آن بالا. همه اینهای دیگر هم آن ... بودند. قطب زاده وبنی صدر ونمیدانم حبیبی وفروهر وبازرگان وهمه هم میخواستند یکی دوکلمه بیایند آنجا جلو مردم حرف بزنند. اوایل انقلاب بود. هنوز بیست وپنج شش روز از انقلاب باصطلاح از بهمن نگذشته بود، چهارده اسفند بود. درآنجا آقای طالقانی آمد قولش را وفا کرد به آنها تا چانه اش کار میکرد حرف زد. آخوند است دیگر. مدت دوساعت وخرده ای حرف زد عملا" یک ربع از وقت بیشتر نماند.

س ـ کسی نبود ساعت را بگیرد؟

ج ـ نه اوکاری به اینکارها نداشت. به آقای طالقانی که نمیشد چیزی بگوئی. چون طالقانی خمینی هم نبود، محبوب سلیون بود، اینور هم بود. خودمان هم دعوتش کرده بودیم. خریت این بود که میگفتیم یکی از آنها را هم بیاوریم وآن طالقانی است بیاندازیم به آن ور. ایشان صحبتهایش را کرد تا آنموقع خب ما هم از رو نرفتیم دیگر طبیعی است. خب اعلام رسمی رادیو وتلویزیون این بود، رادیو وتلویزیون هم اعلام

کرد . ودرآنموقع ازآنجا ببعدهم با ادامه دادیم . حتی تا تاریک شد که رجوی پیام
خواندازطرف مجاهدین ، ازطرف فدائی ها هم آن کشتگر خواندوهدایت متین دفتری هم
آمدخواندومانیفست را اعلام کرد . که رادیووتلویزیون فردا شب نشان دادمیراسم را همه
را تا هدایت اله که گفتندفردا شب نشان میدهیم چون قطب زاده نگذاشته بود که نشان بدهند .
میخواهم بگویم که این بهترین ایده بود ، هنوزهم بجای خودباقی است این ایده که یک
همچنین شکل سازمانی با بایدتوی ایران بوجودبیاوریم . یعنی درواقع جامعه ما
جامعه ای نیست که فعلا" یک حزب ویک طبقه بتواندحکومت بکند . حالا درست است ، غلط
است ازلحاظ تئوریک من کاری ندارم . شما ممکن است عقیده داشته باشید . جامعه ما
با این بافتی که دارد بایدیک چنین جبهه ای اداره اش بکند . این جبهه درواقع تبلورش
دردولت هم بایدباشد یعنی یکنوع کوآلیسیون ائتلاف باشد ، یکنوع پلورالیسم باشد .
این بهترین ایده بودواین ایده را بنظرمن چپ به نادانی ودراثرنادانی خودش کمک کرد
درسرکوبش که بعدهم ملاها ن ریختندوکارخودشان را کردندکه دیدیم . ولی هنوزبنظرمن
سنتش باقی است ودرآینده میتواندهمین مسئله توده معینی را به احترام اینکه ...

س - مثل اینکه یک مقداری هم اختلاف شخصي وارد شده بوده درمتزلزل شدن جبهه .

ج - درجبهه بله . علت دارد برای اینکه با یک کسی من صحبت کردم . با این توده ایها
بودیکروزی ردمیشد احسان طبری را دیدم با این سیاوش کسرائی دم حزب ویکی ازدوستان
قدیمان مسئول تشکیلات حزب توده ایران بود ، تهران فخرمیررمضانی خواست ما را
آشتی بدهد . به من دست دادوگفت آقا بیا صلاح ما ماچ وبوسه . رفتیم توی آن کتابفروشی
بغلش امید ، کتابفروشي امیدسرخیابان شانزده آذر . اینها را ازکانون میخواستیم
برانیم بیرون چون اینها آمده بودندخمینی بازی درمیآوردند جلوی آزادیها را میگرفتند
بعدیک جمله ای گفت توی جمله اش یک حقیقتی نهفته بود آن کسرائی . گفت که رفیق عزیز
من انقلاب زن را ازمردجدا میکند . تغییریعنی این توی خودما هم همینطوراست واقعیتی
است که دربافت خودجبهه اختلاف رهبری وآدمی نبود ، اختلاف نظری بود . رفقائی داریم
که همین جا می تنا سیدشما هستند عقیده داشتندترمزکنیم ، شل برویم . عقیده داشتند
تندا ست . منهم شایدعقیده خودم را دارم . من درپایان عقیده ام را میگویم ، جمعبندیام را
میگویم راجع به جبهه . هیچکدا مشان هنوزجمعبندی نکرده اندولی من کردم وتوی سازمان

دادند بعدهم بیرون هم ا لان به‌شما میگویم.
این نوع اختلافات بود واین اختلافات انعکاس‌نو آنهای موجود..
س - اینکه اصلا" مشورت نشده‌باندازه‌کافی وبدون مقدمه‌بعضی چیزها را..
ج - نه نه، آنها دیگرآخرش بود. اینها علت نیست. اینکه‌مثلا" فلان میتینگ خلق ها را چرا بدون مشورت بردید؟ خب راست میگویند.خب جمعیت بسیج نشده بود آبروریزی بود بعدازآن میتینگ دومیلیونی راآنجوری شروع کنیم.
اینها درست است ولی اینها فرع بود. جبهه‌آنموقع بنظرمن دربسترموت بود. دربسترموت بود به‌دلیل آن عواملی که‌گفتم. یعنی عواملی که‌هشیاری تاریخی ووجدان اجتماعی معینی رانشان ندادند که‌بایدا ینجوری کارکرد یعنی جبهه‌ای کارکرد. اینجا بودواین راآلترناتیوکردمنجمله‌اصلا" من تکیه‌میکنم روی فدائیان چپی ها عمده‌تا "همه‌وملیون که‌تخریب کردند، به‌اصطلاح آدمهای ملیون که‌آنجا بودند، روی حسادت. ازتوی دولت بازرگان تاتوی جبهه‌ملی همه هیچکس نفهمید.
س - خب یکیشان هم بودتوی آن جلسه‌گفت که‌ما را دعوت دیدآن آقای لباسچی ...
ج - بیخودمیفرمایند آقای لباسچی. نخیر. آقای لباسچی گفت ازملیون کسی پزسر مقبره‌مصدق نبود. نخیر، آقای متین دفتری که‌بود هیچ کل وزرا که‌بودند هیچ نخیرا ینها میگفتند میکروفون را بدهیدبما وما بگوئیم اینجا جبهه‌ملی است برای اینکه جبهه‌ملی رسالتش راازدست داده‌بود. جبهه‌ملی باآقای خمینی رفته‌بودقبرا رداد امضاء کرده‌بود. قبلا" که‌بیست سال خاموشی اختیارکرده‌بود. سرآن نبودتز. این نیست بنظرمن. علت دیگری دارد. اینکه‌این نوع اختلافات بله‌بوجودآمده‌بود. اینها باعث ازپای درآوردن این پدیده‌نشد بلکه‌عدم درایت وآگاهی به‌این متن تاریخی که‌درجامعه‌ما بایدیک جبهه‌باشدهمه‌تویش باشند هرکس هم بایدسازمان خودش را برودتشکیل بدهدوبرای آزادی واستقلال فعلا"کاربکنیم. فعلا" اردوئی نمیتوانیم کاربکنیم. اردوی شرق یا سوسیالیسم یا فلان یافلان. این درک بودوبعدهم رقابتهای معینی که‌توی دولت بودواین نوع آدمها ودستگاه سرکوبی که‌بعدبکارافتاد.

ولی بنظرمن ، جمعبندی من از جبهه دموکراتیک ملی اینست که چرا نشد یکی این عدم وجود زمینه لازم ذهنی یعنی فرهنگ توی نیروهای چپ که همه چپی ها درواقع دنباله استالینیسم ودنباله آن تفکرتنها خواهی سیاسی بودندوضد طبقات دیگرونه آشتی طبقات دریک مرحله . عامل دیگرش این بودبنظرمن جبهه دموکراتیک یک طفل زودرس بود . جبهه دموکراتیک هفت ماهه به دنیا آمدوروی خشت مرد . چرا ؟ به دلیل اینکه درجامعه ای که بعدازدوهزاروپانصدسال یک نظام منقرض میشود اموسیون اینقدربالا است که امکان ندارد . بسیاری از آدمهائی که ضدخدا ضدخدا بودندتا آخر خمینی رادوست میداشتند . این واقعیت است واین را باید بگوئیم امروز که خمینی مانده است اینست . خمینی یک پایگاه عظیمی ... خمینی سمبل شدبرای این قضیه . من حالا کارندارم ، شخصش که مطرح نیست یعنی پروسه اجتماعی ما ، پروسه تغییراجتماعی ما آنچنان بنظرمن سنگین بودکه اولا" درهیچ جای دنیا نبوده که نودو هفت هشت درصدجامعه بیایدمخالف نظام قبلی بشود . من هیچ جای دنیا ندیدم که سلطنتی باشد ریشه وسنتی داشته باشد ، کلفتیهای آن دربارببرایش گریه نکنندوقتی میرود چه رسدبه هوادار . این نشانه خیلی چیزها هست . نشانه اینست که مادرایران شاه داشتیم نه دوناروشی . نشانه اینست که اصلا" فرهنگ موناروشی نبودتوی آنجا . یک عده دزدوقاتل و غیره وذالک دیدیم . وآقای خمینی وقتی به ایران میآید برپایه انقراض یک عقده دوهزاروپانصدساله میآید . شاه عقده شده بود . من بیک معنی به شما میگویم غیرعلمی حتی . یک کسی یک موقع یک انتقادی بما نوشته بودکه آقا هیستری ضدشاه گرفتید . بیک معنی راست میگوید هیستری شده بوددیگر . چون باور نمیدانست چرا میگوید مرگ برشاه . امروزشمابروید ازلحاظ علوم اجتماعی بررسی بکنیدتوی جامعه ایران توی بافت ذهن انسانی ایران مشاهده میکنیدکه یاروتازه امروزدارد آگاهی معکوس پیدا میکند . یعنی درانقلاب ایران نگاتیو داردتازه میرسدبه اینکه شاه بدنبود . چون آگاه نبودندبه منافع طبقاتی خودشان . اولا" که آقا این مصرفی که داری میکنی مال این سیستم است . شما توی فرهنگ بیائید آگاه است بمنافع خودش . یعنی این آگاهی هاهم نبوددرآنجا . ووقتی خمینی

آمدروی‌شوروشوق نودوهفت درصدجمعیت آمد . ومن این را به‌شما واقعا " میخواهم بگویم من درچین هم بودم دیدم ، تاریخ انقلابات را هم می شناسم ، حالا اگربشوداصولا" ایران رااسمش انقلاب گذاشت که من قبول ندارم ، انقلاب به‌آن مفهوم کلاسیک کلمه است . ولی بهرحال این حرکت واین تکان اجتماعی ، تکانهای تاریخی که ماداشتیم نظیرایران را ندارد . نداریم ، درچین وقتی که تازه اینها آمدند جنبش توده‌ای بودند هنوزمناطق سفیدبودونیروهائی مقابل اینها ایستاده‌بودند . بعدا " یک تیکه‌اش جزیره هرمزوفلان ایستادند واصلا" مخالف هم دارد . روسیه ایضا ". یک اقلیت بودآمد با یک بخشی اززحمتکشان قضیه‌را گرفت . هیچ جای دنیا سابقه‌ندارد که‌من این را هنوز هم واقعا " یک مقوله ... یک آناکبرونیزم شده‌برای من . که‌چطورمیشود آدمهائی که‌حتی توی آنجا بودندمن برای شما یک مثال میزنم چون ازاقوام خودمن است . یک تیمساری است ایشان مشاورنظامی ایران بوددرسفارت ایران واسرائیل یک مدتی هم مصرا زهواداران اعلیحضرت ، خیلی هم شاهی بود . من خب بعدازبیست ودو سال رفته‌بودم ایران . یکشب من را مهمانی دعوت کرده‌بودندرفته‌بودم دریک مهمانی چون مادرم گفت پدرت‌دیگرنیست تو بزرگ هستی بیا بروآنجا رفتم آنجا . خب جمعیت توی باغ بود توی شمال نیاوران وآنورها ، قدم میزدند . من رفتم آنجا دیدم این آقای تیمسار آمدسمت ما . آمدوبعدگیلاسش راگرفت وگفت آقا مهدی من این را میخورم بسلامتی خودشماوبسلامتی فدائیان خلق . اوخیال میکردمن فدائی هستم چون برای او هما نطورکه مثلا" یک مدتی درایران همه چیز را میگفتندتوده‌ای ، کمونیست یعنی مساوی با توده‌ای ، خیال میکردمن فدائی خلق هستم چون روزنامه‌ها هم نوشته‌بودند . من نگاهی کردم یک لحظه‌برایم وسواس علمی پیدا شددربرخوردانسانی . گفتم به‌چه دلیلی شما به‌سلامتی فدائی خلق میخورید؟ گفت بیک دلیل خیلی ساده . آن قضیه‌قبلی که‌ما لیدرفته ، آنرا که‌دیگرنمیتوانم بیاورمش ازدستم رفته . یعنی جانی واکررفته جازهم رفته ، حالا من باید انتخاب کنم بین منتظری وبین این جماعت آخوندی که‌ضد زندگی شخصی من هستندوبین آن یکی دیگری که‌با ودکا وبالت مثلا" دریاچه‌قووچایکوفسکی حالا آن یکی نیست خب ودکا را میخوریم دیگر . بهمین سبک پلاستیک که

به‌شما میگویم . این گویای خیلی چیزها است . یعنی قوام نگرفتگی آگاهی های معین . یعنی هنوز بنظر من کریستالیزه نشده صف بندی های اجتماعی و آگاهی ها و فرهنگ ها . اینست دیگر . با نود و نه درصد آقای خمینی آمد ایران . جبهه دموکراتیک من واقعاً " این را هم با زیک مسئله غیر عادی .... این جا معما یرانی است مثل اینکه کما اینجوری است . که آدمی آمده است بیست و دوم بهمن قیام است آقای خمینی یکماه است هنوز ایران است . هنوز حرفی خمینی نزده است جز یک مرد ریش سفید با نوفل که گفته اینها بیخودی برای ما نظام تعیین کرده اند زقبل . این نفت را میبرند این جوانان ما را میکشند، اینجا را قبرستان کردند. حرفهای ما مانی . هنوز این خمینی که نبود . من فقط اینجا میخواهم از آن یک نتیجه هم بازبگیرم که جبهه دموکراتیک یکماه خمینی آنجا ست هنوز وارد معرکه دولتمداری وقدرتمداری وعمل نشده میتینگی میگذارد تا بالای یک میلیون ، پای پیاده بطرف مکه میآیند من خودم دیدم چه جور توی بیابان میآمدند، این جمعیت آنجا جمع میشدند. یعنی من این رفلکسیون را من دنبالش هستم . که یک عنصر ضمیر نا خودآگاه آنجا است مثل اینکه عمل میکنند که با وجود این آمدند و این خیلی مهم است . خمینی را همینطور نمیشود زد زمین . من بیک معنی واقف هستم واقعاً " به این شعار خواندنها . ممکن است از بیخردی خمینی بیاید ولی یک حقیقت توی این جمله هست که میگوید آمریکا غلطی نمیتواند بکند . بله ، وقتی نود و نه درصد توی خیابان باشند چکار میخواست بکند آمریکا ؟ میخواهد برود زمین بسوزاند ؟ خب بسوزاند .ویتنام کرد دیگر . یعنی یک جنبش توده ای اینجوری است . بعد این را میخواهم بگویم که جبهه دموکراتیک طفلی بود که زود به دنیا آمد . بیک معنی من یک انتقاد دیگر که به جبهه بعضی ها میکنند چون شما میگوئید نظرات مختلف بود یکجا بود که میگفتند آقا تند رفته . آره من معتقدم تند بود . یعنی نمایش تفنگداران ، چریک ومجاهد و اینها آن بالا بایستند ، اینها باعث وبانی این جبهه بشوند و جلوی تیم ازاول . خب این خیلی است . با وجودیکه بودند پیرمردان جبهه ملی آنجا مثلاً" مهندس حسیبی پهلوی من نشسته بود توی باغ . همه اینها هم بودند، بسم الله هم میگفتند. اسم امام هم چند بار آمد ولی خب این نمایش قدرت بود که آقا نمیخواهیم تورا . کی را نمیخواهیم؟

کسی که سمبل نود وهفت هم میلیون جمعیت آمده، دنیا به وجد آمده بود. توی آلمان من
بعدها آمدم شنیدم چپی های آلمان وروشنفکران آلمان به بهانه دیگری جشن گرفته
بودند اصلا" این تغییر ایران را، که میگفتند آقا اصلا" مدل آمده توی دنیا چون
این به آن مدلها نمیخورد. حزب بلشویک یا حزب فلان یا کودتای نظامی واینها. یک
آدمی آمده آنجا یک مخلوطی از باکونین ومخلوطی از زنمیدانم گاندی وغیره وغیره
دارد میرود، یک توده ای بدون سازمان یافتگی (؟) زندگی خودش را
دارد اداره میکند. واقعا" از ما میپرسیدند که آقا این اعتصابات که میشود کی میدهد
مگر شما سندیکا دارید ؟ اینها فنومنهــا بود دیگر. یعنی روی یک همچین
زمینه ای خمینی آمد. بعد درچنین متنی جبهه دموکراتیک پا به عرصه وجود گذاشت. به
این جهت است من تشبیه میکنم با طفل زودرس. معلوم بود میمیرد هجومی که بود
که نمیتوانیست جبهه ایستادگی بکند در آن موقعیت. حال سئوال اینست که میتوانست
مثلا" جبهه دموکراتیک آرام تر برود جلو، جوردیگری برود جلو مثلا" ؟ نمیدانم این را
واقعا" هنوز من قضاوت دربارها ش ندارم. ولی بهرحال گاهی موقع هم شاید در سالتهای
تاریخی اینطور باشد که یک کسی حرف تاریخی بزند فقط. بعدها مقصودش را بردارد آن جا بیه.
آن سـال شاید دنبال یک کلام تاریخی بود یا یک آکت کوتاه تاریخی بود. بله من
از جبهه دموکراتیک میگذرم. ما در کنار این مسئله جبهه دموکراتیک سعی کردیم چپ مستقل
ایران را روشنفکران وتمام کسانیکه درواقع از آن دوره ها تجربه ای داشتند جمع بکنیم.
ما موفق شدیم درواقع سه تا سازمان را وچندتا از شخصیت های قدیمی ایران را که بعضی -
هایشان را شما می شناسید مثل علی اکبر اکبری، مثل هزارخانی مثل بچه های دیگری
که توی کانون نویسندگان واینها هستند ویکی دوتا محافل ایران درسازمان با مطلاح کارگر
که درفرنگ بودا ینجا، جناح چپ جبهه ملی بود مارکسیست بودند وحالا بنام جنبش کارگری معروف
هستند وخودشان جریان ما بنام چپ ورهائی که از این بچه های جبهه خاورمیانه بودند
از اینها فعلا" یک سازمان درست کنیم. یعنی نه سازمان سنتی بصورت حزب لنینی بلکه
یک جبهه مارکسیستی با خصوصیت جبهه ای، نه بصورت مرکزیت ودیکتاتوری وبوروکراسی
واینها، شورائی تقریبــا ". ما این را پایه گزاری کردیم که درواقع
این سازمان هم ستون فقرات جبهه دمکراتیک بود. جبهه دموکراتیک کسی نبود

این نگهداش داشت تا آخرهم، تنها سازمانی بودکه ماند. منتها ش توی خودما هم باز اختلاف شد. اختلاف چه‌جوری بود؟ اختلاف بین یک انتخاب بود. زیادش را میخواهی یا کم وخوبش را؟یعنی کمیت را میخواهی یا کیفیت را؟ جنبش ایران توده‌ای بود حرفهای لوکس ماکه مال فرانکفورت اسکول بود یا مثلا" مال مارکبیسم انتقالی کمونیسم انتقادی است این توی آن زمینه‌ای که‌با مسائل لنینسم ـ استالین فقط پرورش یافته طبیعی است گیرائی نداشت. الان مثلا" آنشب شما دیدیدیکنفرتوی آن جلسه‌صحبت کرد حسن نظام، سنتی‌چیست؟ من میمون هستم، من عنترهستم‌فلان، من دوست دارم من میگفتم لنین جون واینها. این تازه روشنفکرش است چه‌برسد آن جوانان بیست ساله‌واینها وتوی فدائیها. ماکوشش‌کردیم همزمان با این کار چون روی اعتما دودوستی که‌فدائیان داشتندبه‌ما وبرادرم ونزدیکانم ازمسئولینشان بودند روی آنها تأثیربگذاریم. چون دیدیم آنها یک جریان بزرگ هستندواین جریان بزرگ هم علت داشت. یکی به‌اعتبارآن مشروعیتی که‌قبلا" مبارزه‌کرده‌بودند جلوی شاه شهیدداشتند، یکی تاریخ خون وفلسفه‌که‌شده‌بودفلسفه‌این انقلاب. خون شهادت اینها هرکس هرچی داشت، واعتباری که‌پیدا کرده‌بودند. ماگفتیم روی اینها کارکنیم. ما مدت دوماه‌هم با این چریکها جلسات مدام داشتیم. کوششهای فراوان کردیم به‌اینها که‌آقا ترویددنبال حزب بازی والگواینها، شما بیائیدمبتکراین جنبش سوسیالیستی بشویدکه‌پروگرامتان پروگرام حداقل شما دفاع ازآزادیها و دموکراسی واینها باشد چون اینها نمی دهند و امپریالیسم هم بقول خودشما نمی گذارد برویم روی این. وپیشنهادکردیم چون اعتبارداریدشما الان سمینا ردرست کنید. یک سمیناری درست کنیدازتمام سازمانها، پیکاروزمندگان. چون پیکارهم آنموقع یک چیزی داشت بنام کنفرانس وحدت که‌اینها یازده‌تا سازمان بودندتویش. آنها وشما وبقیه‌را هم ما میآوریم. گفتندخیلی خوب بقیه‌را شما بیاوریدکه‌می شناسید بچه‌های خارج واینها وشخصیت ها را ما هم با پیکارصحبت میکنیم و (؟) بنویسیم‌وبیاوریم هرکس یک (؟) بیاورد،هرکس دیدش ازسوسیالیسم چیست، برای ایران چه خوب است، تحلیل ازایران چیست، قیام چه‌بود وفلان تابیک نتایجی برسیم‌ویک چیزی مثل‌دموکراتیک‌را درسطح چپ درست کنیم، این بهترین شکلش میشد. نشدکه‌نشد

یعنی ما رفتیم البته آنها آمدند گفتند پیکاریها میگویند ما نمیآئیم . گفتیم خب باشد ما خودمان ادامه میدهیم ، شما بیائید و نیروهای دیگر را هم می بریم . گفتند پیکار گفته نخیر دستور اول برای کمونیستها ایجاد حزب کمونیست است بدون هیچ انحرافی . جبهه مارکسیستی اینها یک چیزهای رویزیونیستی وانحرافی است بورژوائی است . گفتیم خودشما که قبول دارید ، خودشما بیائید و بقیه را هم ما می آوریم . اینها که اصلاً" چیزی نیستند ما از آنجا هم می شناسیم چندنفر را

س ـ این قبل از انشعاب است ؟ انشعاب فدائیان است .

ج ـ بله . نخیر این روزها اول میکده است ، ما از شب اول بهمن دنبال اینها بودیم رسیدیم به آنها اینطوری نبود . سوادهم نداشتند به دلیل اینکه اینها میخواستند علیه بازرگان انتقاد بکنند ما جبهه دموکراتیک علامیه میدادبیرون ، اینها می ماندند فعل هایش را عوض میکردند همان را میدادند بیرون . نداشتند جوان بودند ، یک توده ای به اینها هجوم آورده بود اینها نمیدانستند چه جوری جمع بکنند . که بررسی خود او مثلاً" جالب است که اینها همه فدائی نبودند . من یک شعار حزب الهی ها یادم میآید که دریکی از میتینگهای اول ما ه می که میرفتیم ، میتینگ عظیمی بود نیم میلیون واقعاً " بود بنام فدائی ها راه انداخته بودند ، همه ما هم رفته بودیم . وقتی ما میرفتیم از سر راه شاه ردمیشدیم یادم هست این لاتی ها جمع شده بودند حزب الهی ها می‌گفتند ، " آی فوفول ها آی سوسول ها دست نزنید النگوهایتان می شکند ." بعدها من روی این شعار فکرکردم دیدم چقدر اینها با همان تر ادیسیون لومپنیسم و توجه خوانی و اینها چقدر قشنگ یک مسئله ای را بیان میکنند . چون توده توده فدائی نبود بمفهوم کمونیسمی که توی ذهن مستضعف هست . تمام دختران شهرونند بودند ، تمام دختران بالای شهری بودند . تمام دختران ژیگول و پیگول و تروتمیز سکرتری ها . من یادم هست توی خیابان نادری که رفتیم از بالا سکرترها با موهای بلوندکرده اینها نقل میریختند چون میخواستند از دست آخوندنجات پیدا کنند . اینها را با یدیدتوی جامعه . توده ای که آمده بودیک توده کمونیست نبودکه دوراینها .توده ای به اینها هجوم آورده بوداینها نمیدانستندچه جوری این را اورگانیزه کنند . بچه ای ، برادرخود من که رهبرشان بود خب این چه جوری است . اصلاً" این زندگیش مثلاً" سه چهارسال بوده

کارسیاسی اش ، دوبار بردندش زندان. یا این فرخ نگهدار. اینها گیج شده بودند. میگفتند آقا خودتان بکنید اقلا" اگر قبول دارید. اینها هم افتادند در رقابت با آن بازار هم یکی از خصوصیاتش رقابت است که نه آقا باید سازمان طبقه کارگر. که رفتند به آن راه دیگر عطا" دیالوگ ما قطع بود. بعد بما گفتند که آقا شما اینکار را بکنید. شما بیائید (؟) هایتان را بما بدهید، دیگران و ما با هم بگذاریم. برادر من آن توبمن خبرداد که رهبرشان بود. گفت آقا تکن اینکار را. گفت حقه بازی است ما که سازمان نداریم، یک توده عظیمی آمده اینها میخواهند با دبدبه و کبکبه هوا کنند فیل هوا کنند سربچه ها را گرم کنند. سوادش را هم میخواهند از شما یک چیزهائی بگیرند بیایند دازند بعنوان بحث حوزه ها، فعلا" یک سه ماهی اینها سرشان گرم بشود. درحالیکه سرعت عمل حرکت اجتماعی و انقلاب شدید است الان باید تصمیم گرفت، نکنید اینها میخواهند سرگرم کنند آدمهایشان را. بهرحال نشد. ما با فدائی ها که نتوانستیم بعدها که تیکه تیکه شدند دیگر. چپ بهرحال به سرنوشت تاریخی خودش دچار شد. ما جریان اتحاد چپ را ادامه دادیم و روزنامه میدادیم بیرون. میخواهم بگویم از میزان شعور دموکراتیک با اطلاح این عناصر چپ. اینها حتی روزنامه ما را بایکوت میکردند میترسیدند بچه بخواند گیج شود، یا بیاید بسمت ما. خودسانسوری در درون خود جبهه خود چپ سانسور میکرد، علنا" دستور داده بودند. ما ادامه دادیم یک سلسله مقالاتی هم نوشتیم و چندین کتاب - ما انتشارات زیادی داریم یعنی شاید بیشتر از اغلب سازمانها انتشارات داشتیم. بغیر از آنهائی که اروپا داشتیم و تجدید چاپ شد توی ایران. الان هم داریم تجدید چاپ میکنیم وضمنا" این را هم حالی کنیم به یک عده که هی به چپ فحش میدهند یا با بودند نیروهائی که اینجوری نیست. ما همان موقع راجع به دموکراسی و ولایت فقیه یک سلسله مقاله نوشتیم. اصلا" ولایت فقیه هیچکس نمیدانست یعنی چی. ما در فروردین ماه نوشتیم که این را الان ..

س - در روزنامه های چپ.

ج - اتحاد چپ. که الان هست. الان دادم تکثیر کنند اروپا تمام این انتشارات را و به آدرستان میفرستم. یکی هم هست راجع به پیکار طبقاتی و کارنامه حزب توده

دمکراسی حزب توده تمام این مقولات . ما شروع کردیم کارتئوریک را اینجوری دامن زدن . خب کار تئوریک کردن یکطرف بود، کار توده ای یکطرف .
بازی دراین توی خیابان بود . یعنی آمده بود توی خیابان ، خیابانها شلوغ بود صبح تا شب توده عظیم توی خیابان بود از هردوطرف . واین مسئله توی ماهم چیزایجاد کرده بود که آقا بالاخره ماهم باید سازمان داشته باشیم . دوباره تمایل به سازمان بزرگ ، تمایل به سازمان وقتی در نظر بگوئیم بود . که یک جناحی هم از ما بریدرفت . این بچه های رهائی که از اول نیامدند، چندتایشان رفتند . یکعده هم از این بچه ها ،همان پیکار ،تفکرات همان لنینی پیدا کردند . دریک کلام ،حزب باید باخست که جدا شدند ولی بهرحال ما ماندیم . ماندیم و تزما البته دوران اول درختش ببار ننشست ولی بعدها که تمام این خاکستر ارتجاع نشست روی جامعه ما تأزه عده زیادی فهمیدند از اینها ولی دیربود . من درسال ،درواقع دوسال و نیم پیش یک جزوه ای ما نوشتیم تحت عنوان ضرورت جبهه میهنی دموکراتیک نیروهای ایران وضرورت جبهه چپ ایران که هردو را هم جبهه گرفته بودیم . که یک مقدمه ای من بعد روی آن نوشتم که این را الان هم میخواهم چاپ بکنم که آنموقع هم ما باز این تزرا به مجاهدین دادیم مجاهدین پیگیری کردند گفتند" اوکی ما میآئیم ."به دموکراتها دادیم که درواقع باعث این وحدت بعدها شد، به چپ هم دادیم ولی گفتیم توی همان مقدمه که من درآنجا نوشتم که نوشتم :

هرکسی نآموخت از گذشت روزگار   هیچ نآموزد زهیچ آموزگار

درآنجا شرح دادم که آقا تاریخ اینجا نیست که فقط عمل خودش را انجام میدهد . بوده جلوی چشم ما . این غلط است که شما نتوانید با ذهن خودتان کار کنید و بفهمید منافع جامعه تان را . فردا اگرهمان آزادی اخیری که میگوئید زبالای سرتان رفت آفتاب بش آنوقت باید توی تاریکی استادیوم آریامهر بنشینید و گلوله های دوب را بشما ریدچندتا است . این پاسخ اشتباهاتی است که مساوی است با خیانت های آنموقع وچنین شد . بعدها بهرحال این متوجه بودند منتها دیگرخیلی جوبالا بود . قبل از سقوط بنی صدر سال ۱۳۶۰ شما آن منشورما را خواندید، همان تاریخ پنج شش ماه پیش ما شروع به تدارک جبهه مارکسیستی را کردیم که اقبال زیادی هم داشت . یعنی تمام اینها رفته بودند

آزمایشاتشان را کرده بودندو آمده بودند که ما با یک تزهائی که دیگرحالا به آن چیز سنتی نمیخورد شروع کردیم شورای متحدچپ را تشکیل دادیم که شورای متحدچپ درآنزمان درواقع تشکیل شده بوداز سازمان اتحادچپ، سازمان جمعیت آزادی، گروه نقش کارکه یک بخش آگاه کارگری ایران است که بخش باقیمانده سا کااست مال دوران شاه که کارگران آگاه وباسوادایران است. بعدیک سندیکای کارگران پروژه‌ای نفت جنوب اینها آمدند. بعدعرض شودبه حضورشما بخشی ازبچه‌های رهائی آمدند وحدت کمونیستی کادرهایشان آمدند، یک سری ازشخصیت ها بودندواینها، تیکه‌ای ازاتحادیه کمونیستهاآ..، یک بخشی ازاتحاد کوشری اینها که مثلاً" یکعده‌ازرهبری کادرواینها آمدندبیرون سرهمین خط امام وانقلاب واینها. اتحادیه کمونیستها بخشی ازآن آمد یک بخش دیگرازاتحادیه کمونیستها که بنام زحمت بود بنام وحدت انقلابی زحمت که بچه‌های آمریکا بودند آنها آمدندویکی دوتا محفل دیگر ایران. یعنی درواقع شورای متحدچپ یک همچین ترکیبی را پیداکرده بود یعنی ترکیب بوبنست اتحادیه یعنی جبهه مارکسیستی. که ما آن نظریاتی راکه داديم که این نظریات هم درواقع الان دارد تأمین پیدا میکند ...

س ـ این ارتباطش با جبهه دموکراتیک چیست؟ این شورای متحدچپ؟

ج ـ الان ماسنتا" ادامه میدهیم. یعنی درواقع عناصری که تشکیل دهنده این قضیه هستندبرپایه آن سنت تئوریک آن سنت تاریخی که داشتیم یعنی قبول اصل جبهه‌ای بودن حرکت درجامعه ایران، قبول دموکراسی، جدانبودن دموکراسی ازعنصرسوسیالیسم، سوسیالیسم دولت نیست، سوسیالیسم دولتی کردن نیست. اینها نیروهائی بودندکه این توافق راداشتندوبراین پایه چون اتحادچپ مبتکراین تزبود اصلاً" اتحاد چپ یعنی این. اصلاً" خودلغت اتحادچپ بنظرمن دیگرشورای متحد چپ اضافی بود. خود آن هم یعنی نه حزب، ولی لغت هائی که انحصارطلبی نشودبگوئیم آقااین امر مخرج مشترک رامیگیریم این تغییراسم پیداشد. ولی خط براینست که جبهه دموکراتیک جبهه مارکسیستهااست. این تزادامه دارد. یعنی بیک کلمه هم بشما بگویم یعنی بقول معروف: حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بودم پخته شدم سوختم

نتیجه‌گیری من ، هم از تجربه تاریخ سوسیالیسم ومسائل دموکراسی اینست که ما ، یعنی مائی که میگوئیم شورای متحدچپ ، خودش را کاندیدمیداند برای پایه‌گزاری حزب سوسیالیست ایران نه حزب کمونیست . یعنی چیزی که اصولا" امروز دریونان هست با ویژگیهای کشورخودمان . با زاینجا هم الگوبرداری نباید کرد . چراکه من معتقد هستم بحران موجودکمونیسم دولتی واین چیزی که بنام سوسیالیسم هست خودش دیگر جوابگوی نیست بلکه عناصری است که چه از جنبش لهستان بیرون میآید چه ازجنبش مثلا" با رو اینها که ریختندبیرون چه عناصررادیکال سوسیال دمکراسی. مجموعه اینها هست که درآینده آلترناتیوسازی اصولا" ....

ادامه خاطرات آقای مهدی خانبابا تهرانی سوم مارچ ۱۹۸۳ درشهرپاریس

س - ضمن صحبتهائی که دیروزمیکردیم من یکسری سئوال یادداشت کردم که حالا یکی یکی مطرح میکنم وراجع به آنها صحبت بکنیم . یکی اینکه اول عضوسازمان جوانان شدید چه کسانی آنموقع همدوره بودندبه اصطلاح یا هم حزب بودندکه بعدمثلا" اسمی درآوردند ومعروف شدندبه اصطلاح یا اینکه دردوره های بعدی صاحب مشاغلی شدند، کسانی بودند؟

ج - والله از آن نسل وآن دوره ازافرادیکه توی سازمان جوانان حزب توده بودند افراد کمی بودندکه بتظرمن توی سطح جنبش باقی ماندند . بسیاری ازاینها دارای مشاغلی شدندوحتی جزو بیزنسمن های بزرگ ایران شدند، خیلی از آنها . مثلا" مثل مهندس غلام صیف ،مهندس پرویزگیتی ، وآدمهای زیاددیگری ، رضوی که الان شرکت تهران - جنوب را دارد، تمام اینها . گرمان ، شرمینی که خودش دبیرکل سازمان جوانان بودوبسیاری هم بودندکه توی این وسط ازدست رفتند مثل جهانگیربغدانیان وارطان سالاخانیان، اینهائی که من میشناختم آنموقع . یادیگرانی هم بودندکه آمدندتحصیلات کردندمثل نوشین درلندن تحصیل کردبعدبرگشت ایران وافرادبسیار دیگری مثل ارسلان پوریا که نویسنده شدوماندایران که هنوززنده است وکارمیکند . وهستنداز آن افرادکه دیگرامروزاطلا" شایدازخاطره من رفته باشند چون انتگره شدنددرهمان سیستم واقعا" پولی وآدمهای بزرگی هستندکه الان من یادم نیست که

یکی یکی اسم بیاورم.

س- بعضی ها بودندکه درکابینه هویدا بودند میگفتند اینها توده ای هستند. مثلاً" دکترهدایتی ...

ج- یعنی اگربه آن معنی بخواهیدبگیریم بسیاری ازافرادحزب توده دردوران شاه توی دستگاه بودندوبخوبی میشودتک تک اینها راحتی اسم برد. چه در دستگاه تبلیغاتی ازآقای جعفریان گرفته که افسرسازمان افسری حزب توده بود، چه حتی خودفریدون هویدا. فریدون هویدا مثلاً" عضوکمیته حزب توده شهرپاریس بود وبسیاری همین دکترهدایتی که اسم آوردیدبود. مثلاً" ازافرادبرجسته ای که توی دستگاه هویداکارمیکردودارای مشاغلی بودوتاآخرهم بودکه بعدتوی انقلاب اعدام شد مثلاً" آزمون.

س- خب این کجا ...

ج- آزمون درآلمان غربی بود، دوره دکترمصدق آمده بودبرای تحصیل آنجا درسازمان "سراما" بودکه قبلاً" صحبتش راکردیم، سازمان دانشجوئی که مخفف سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آلمان است اسمش سراما است. ایشان یکی ازفعالان آن قضیه بودویکی ازفعالین سازمان جوانان حزب توده بوددرآلمان که بعدازکودتای بیست و هشت مردادوغیرقانونی شدن حزب کمونیست آلمان درسالهای ۵۵ - ۱۹۵۴ فرارکردورفت به آلمان شرقی وسالیان درازدرآلمان شرقی بود، یکی ازمشاورین نزدیک جناب آقای دکترکیانوری بودوحتی به روایتی نسبت فامیلی با اوداردو. ایشان بعدها آمدآلمان غربی فرارکردازآنوروآمدودرآلمان غربی باسرهنگ آیه ملو مسئول ساواک آنموقع ایران درآلمان غربی همکاری کردوبه آقای تورج فرازمندکه ایشان هم روزی درجوانی عضو سازمان جوانان حزب توده ایران وحزب توده ایران بودندخودش وما درشان ازفعالین حزب بودند این آقای آزمون باآقای تورج فرازمندروزنامه ای رامنتشرکردندکه درمقابل تبلیغات اپوزیسیونی که آنموقع آغازشده بود دانشجوئی وحزب توده هم فعالیتش راآغازکرددرآلمان شرقی وروزنامه مردم درمیآمدومجله دنیا اینها مقابله بکنندوروزنامه ای بودبنام اخبارایران که خیلی پرخرج وخیلی وزین هم

درمیآمدو آقای تورج فرازمندو آزمون مسئول این کار بودندکه دعوای پولی هم با هم پیدا کردندبا سرهنگ آیرملو وهمین تورج فرازمندکه روزنامه بعداً زمدتی تعطیل شد. بهرحال آزمون اینجا بود بعد علوی کیا آمد. با علوی کیا هم درتماس بودوبعدها بعنوان یک کاردربه ایران انتقال پیدا کردچون دستش روشده بودودیگربدردنمیخورد آنجا کارکنند ودعوایشان هم بالاگرفته بود. رفت ایران که بعدها یکهوسردرآورد از دستگاه دولتی ایران که مسئول اوقاف بود. چندین دفعه هم وزیرنمیدانم کشوربود مثل اینکه؟ یا..

س- آزمون نمیدانم وزیرچه بود.

ج - بهرحال دردستگاه بود. یکی ازافراد برجسته سازمان جوانان آنموقع بودکه به مدارج رسیدوگفتم قبلاً" هم فریدون هویدا هم خودش عضوسازمان جوانان بود. مثلا" افرادفعالی که بیرون بودند منتها کارمیکردندمثل فرض کن امیرحسین جهانبگلو که عملا" سکرترآقای ایرج اسکندری بود اینجا در (؟) بالوئی سراد اینها کارمیکردندکه بعدرفت ایران واستاددانشگاه بود وافرادبسیاردیگری که مثل مهندس تسلیمی اینها که توی دستگاه بودند اینها افراد حزب توده ایران بودند یعنی تمام کادرهای برجسته دوران هویدا چه دردستگاه اقتصادی که حالا تک تکشان شاید ازحوصله خارج باشد اینها اعضاء حزب توده ایران باشند که من دریک فرصت بعدی اگربتوانم به ذهنم مراجعه کنم اسمهای یکی یکی را میآورم. چه که من یکبار این را نوشتم یعنی درمقابل جواب کیانوری اینها بودوقتی حمله میکردندبه جنبش جوانان دانشجوئی چون آقای نیک خواه ودونفرازتویش درآمده بودندکه بعنوان واداده رفته بودندطرف شاه و جنجال که اینها مصاحبت این ومن درروزنامه مشانزده آذرمقاله ای نوشتم. نوشتم که یک سازمان دانشجوئی در بازاست واشکالی ندارد. خیلی خوب پنج تا هم اینجوری دربیاید میتوانندعقیده عوض بکنندوبروند. شماکه حزب طبقه کارگر بودید ببینید چقدرسیستم ایران رانگهداری میکنید. واقعا" یادم هست درآنجا چهل ونه نفراسم آوردم ، چهل ونه تا ازکادرهای اینها که برخی ازاینها کادرهایش حتی سازمان افسری بودند مثل سروان قره گوزلو که مسئول بخش بازافسری است سازمان امنیت بود منتها شاینددفعه، مثل آقای مؤمنی که دردادرة نخست وزیری کارمیکرد، سروان مؤمنی

وو.. وبسیاری دیگرکه اینها را من سعی میکنم بعداً " یادداشت کنم وبدهم خدمتتان .
س ـ این کسانیکه قبلاً " عضوحزب توده بودندوبعدملحق شدندبه رژیم شاه آیا اطلاع دقیقی دردست هست کـه هیچکدامشان دراین اواخررژیم شاه ودرمقدمات انقلاب دست بـه اقداماتی زدندکه انقلاب را تسریع بکنند؟ مثلاً" یکی ازشایعات اینست که آقای آزمون دراعتصابات وزارتخانه ها محرک بوده ، تشویق میکرده ، تحریک میکرده .
ج ـ من این رابه این معنی نمیگیرم که مثلاً" اگرآزمون درآنزمان دراعتصابات دستی داشت یانقشی ایفاکرده به این شکل که تسریع بکنداعتصابات را این دستورحزب توده بوده یعنی آژان دوبل آنها بوده چنین چیزی نیست . این ازخصوصیات اپورتونیستی این نوع آدمها درواقع برمیآید که درآنموقع دیدندهواپس است تـوی جنبش مردم قرارگرفتندوآمدند . چون حزب توده واقعاً " قبل ازانقلاب سازمانـی در ایران نداشت ، آنچنان سازمانی نداشت . چه که حزب توده دوباربعدازبیست وهشت مرداد بسمت سازماندهی درایران رفت وهردوبارازبین رفت به دلیل اینکه پلیس تـا خرخره توی حزب توده ایران رخنه داشت ومن دراینجا می پردازم ویکی ازاین جنگهـای جاسوسی که درواقع بین آقای علوی کیا وکیانوری بودکه من شاهدش بودم وکیانـوری با زنده این بازی شطرنج بود ، دستگاه حزب توده درایران به آن معنی نمیتوانست سازمان داشته باشد . عواملی بودندمیآمدندومیرفتندمثل عباس شهریاری که حتی قتل بختیار تمام اینها رادرآنجانقش داشته عباس شهریاری . درلودادن تمام سازمانهای مردمی ایران نقش عظیمی داشته وایشان عضو مشاورکمیته مرکزی ومسئول کل حزب توده ایران بوددرایران . یک فقره اش است یکنوع سازماندهی است یعنی کمیته خوزستان ویـک روزنامه هم داشت وکمیته با طلاع شهرستان تهران حزب توده ایران که همش هم مسئولش عباس شهریاری است این دوره آخر . دوره قبلیش هم چنین بوده . حزب توده یکبـار رفت رو سازماندهی درایران دراصفهان که اگریادتان باشددرآنسال سالهای چهل بود که نودوخرده ای راگرفتنددرآنجا همه کادرها را واین رابعدهاکیانوری من با اوکه صحبت میکردم میانداخت به گردن رادمنش میگفت به دلیل اینکه رادمنش آدم ولنگ و وازی است واین پسردکتریزدی که بعدها با رژیم ساخت وآمددرایران که توضیح میدهـم درباره اش ، ایشان توی خانه ایشان رفت وآمدمیکندچون عمه اش زن آقای رادمنش است

وخصوصی شده واین میرود سربا یگانی وبرمیدا ردواین درست نبود. اتفاقا " آقای یزدی یکی ازپا دوهای خودآقای کیانوری هم بود یعنی اصلا" سیستم کارشان بخطرانداختن امنیت دیگران بود. اینجا نشسته بودندوراززواقعیت وتضادهای داخلی خودشان هم گردنشان را گرفته بودواینها درواقع سرشکن میشدروی امنیت افراددرآنجا. کـل روابطی که اینها با اصفهان داشتنـد درست است که ازطریق حسین یزدی پسردکتریزدی یکی ازرهبران حزب توده که سکرترآقای کیانوری بودتحویل آقای علوی کیـا داده میشدوتحویل سازمان امنیت واینها دستگیرشدنددرآنجا. این یک عدم اعتماد مجدددوباره ایجادکردبرای افرادی که حتی به حزب توده تمایل داشتند سازمانده‌ی بکنند. بهمین دلائل بودکه بعدها آن بیژن جزنی اینها که حتی تمایل به حزب توده داشتندورهبری را نفی میکردند هیچگاه خودشان را به اینها نزدیک نکردند یعنی افراد درایران با تفکرتوده‌ای باقی مانده بودند بنظرمن توی بخشهای اداری ایران حتی که آنها میتوانستندنقشی بازی کرده باشنددرجریان سازماندهی واینها ولی الـزاما " اینها افرادمربوط به کمیته مرکزی حزب توده درلایپزیک وخارج ازکشورنبودند. آخرین فقره سازماندهی اینها همان مسئله عباس شهریاری بودکه به شما گفتم که بیش ازاینکه به سازمان امنیت بصورت یک آپارات بتواند ضربه بزندبه جنبش ایران، عباس شهریاری بعنوان یک مهره توده‌ای ضربه زدکه حتی درتوطئه قتل بختیار وچه درلودادن گروه فلسطین وچه درلودادن گروههای فدائی، مجاهدتمام اینها که اینها اسناد ش هست همه. نخیر من خیال میکنم آزمون ازموضع اپورتونیستی خودش، ازموضع اینکه هواپس است والان هم قاطی این قضیه بشود این خصوصیات را داشت، اینطورآدمها اکثرا " این خصوصیات را دارند.

س- اجازه بدهیدسئوالم راطوردیگری طرح کنم. آیا کسانی بودند درداخل دستگاه بدون وابستگی به حزبی یا سازمانی درجهت تزلزل رژیم شاه فعالیتهائی کرده باشند وبعداین معلوم شده باشدیا اقرارکرده باشند. مثلا" میخواهم بگویم یکسری کارها بودکه درآن زمان میشد، چه دررادیووچه درروزنامه‌ها که ضمن اینکه ظاهرا " تعریف از دستگاه ورژیم بودا ینقدرمبتذل بودکه مردم بعضی ها میگفتندمثل اینکه یک کسی عمدا " میخواهدمثلا" اینها راخراب تربکنند. آیا بعدا " چیزی به این صورت روشن شدیا نشد؟

ج - حالا من متوجه‌سئوال شما شدم که این تکرار یعنی درواقع یکنوع تکرار اینجوری هم که‌شما الان بیان کردیدد‌ردوره‌خمینی هم بود که‌یک کارهای عجیب وغریبی گاهی موقع توی را دیووتلویزیون میکردندکه‌همه‌میگفتندآقا مثل اینکه‌دست آگاهانه است که‌اینها را خراب بکنند اصلا" ، خریتهائی که‌میکنند ، بیخردی هائی که‌راجع به‌مسائل اجتماعی ، مسائل انسانهـا ، روابط اداری تماماینها دیدیم توی این دوره هم بود . میتوانددبه‌نظرمن دست هائی باشدکه‌اینکاررا بکندآگاهانه ولی آن دوره چون هوا پس بودبنظرمن این پس وپیش‌کردن های تبلیغاتی شایدبرای یکعــده‌حتی ازعوامل رژیم بعنوان یک تاکتیکی بودکه‌مثلا" نشان بدهندعقب دارندمی نشینند ، نشان بدهند آزادیها را دارندعرضه‌میکنند یا آزادیهاهــا را دارند روزنه‌هایش را بازمیکننــــد اینطور میتوانـــدباشـــد . ولی یحتمـــــلا" بودندکسانیکه‌بنظرمن آگاهانـه‌در تسریع پروسه‌این قضیه یعنی سرنگونی رژیم شاه تأثیرداشتند . اینها دیگراسراری است .. به‌بی هایش‌که‌درآمده . چون آنچه‌که‌به‌ارتش مربوط میشودوبه‌فردوســـت وبه آدمهای اینجوری توی دستگاه که‌ارتباط دوجانبه‌داشتند . باآقای خمینی وبا بیرون اینها هست .

س - برگردیم حالا به‌بیست وهشت مرداد‌وجریان نقش حزب توده‌دراقداماتی که‌میشـــد بشودونشدبین بیست وپنج تابیست وهشت مرداد . خیلی چیزها گفته‌شده‌که‌حزب توده چــه حمایتی ازمصدق میتوانست بکندوآیا کرد نکردوچرا نکرد . آیا شما شخصا" درایـــن موردخاطراتی داریدکه‌روشن تربکندموقعیت را ؟

ج - بله . شایدزنده‌ترین خاطرات من این بخش ازگفتگوی ما باشد . حزب توده‌بنظرمن درسرنگونی حکومت مصدق نقش اساسی داشت علیرغم اینکه‌به‌این اشتباه‌یا بنظرمـــن اشتباهی که‌وزنش مساوی است با خیانت حزب توده، بعدها دراثرتنگنا درپلنوم چهـــارم ودراسنادش اذعان کرده‌به‌این قضیه‌که‌ما چپ روی کردیم ، مانفهمیدیم وماضربه زدیم وبعدازانقلاب که‌جریان آقای خمینی شدوصحبت ازشیخ فضل الـه‌وضدمصدق وظرفـــداری از کاشانی ، آقای کیانوری دوباره‌جرزد. وآقائی بنام جوانشیروانیشان دوباره‌دریـــک جزوه‌ای شروع کردندحرفهای قدیم که‌زیادما هم اشتباه‌نمیکردیم . حالا چطورشـــد

دربیست وهشت مرداد؟ حزب توده همانطوریکه میدانیدترکیب رهبریش ازیکسری عناصر کودن وواقعاً " بی دانش تشکیل شده بود که من با اکثراینها که تک تک صحبت میکردم رهبری که اسم میآورم اینها برخی شان حتی اشتباه خودشان را مبتنی برعدم آگاهیشان به علم ، به همان علم به اصطلاح مارکسیزمی که میگفتندیاسوسیالیسم میگفتندمثلاً" ومیگفتندکه آقا ما اصلاً" آگاهی نداشتیم به این مسائل . یا مثلاً" من یادم هست بعداز انشعاباتی که شدتوی حزب توده وما آمدیم بیرون مثلاً" احمدقاسمی که میشود گفت یکی از آژیتاتورهای درجه اول حزب توده بوددرجدائی اول درمقابل خلیل ملکی ، که یکی از مبلغین بزرگ حزب توده شایدبشودگفت شخص دوم سوم چهارم حزب توده بود. احمدقاسمی گفت آقاجان من نمیدانستم ، من این راازروی ناآگاهی کردم . وقتی ما مثلاً" میگفتیم که آقا توی کشورما بورژوازی خصوصیات دیگردارد اصلاً" شکل کلاسیک بیرون نیست که تضاد آنتاگونیسم باشد یا مثلاً" بگوئیم الان باید این عوامل اینها دنبال سرمایه داری یا رفرم بداست . بالاخره تاریخ جهان جلوی ما هست . مثلاً" چه چیزی را ما اینجا مثال میزدیم که برخوردی که با بورژوازی آنجا کردند مأثوتسه دون وآن تجربیات ، اودرجواب میگفت اصلاً" ما نمیدانستیم . میگفت من اثرمائوتسه دون را بعدها درسال هزاروسیصدوبیست وهشت ونه که درزندان بودم یک نسخه فرانسوی" دموکراسی نوین"به دست ما رسیدکه من یواشکی آنجا میخواندم. شما فکرکنیدبا این میزان شعور چه جوری میشودیک جنبشی را رهبری کرد. این درست است که عده زیادی ازاینها اصلاً" لیاقت رهبری کارانقلابی یاکارسیاسی را بنظرمن بزرگ را نداشتند. چراکه دکتربهرامی یک آدم عامی ، یک آدم واقعاً " جوان ویک آدم غیراجتماعی بوداصلاً" . ولی حزب توده بیک شکل معینی تشکیل شدکه خوبست من به آن بپردازم که برسم به آن رفتارشان دربیست وهشت مرداد .

حزب توده اول اصولاً" روی خواسته های اتحادشوروی بعدازشهریوربیست بعنوان یک حزب ضدفاشیستی تشکیل شد، یک حزب آزادیخواه . وعموم افرادی هم که درآن شرکت داشتند چنین بودندکه بعدها عده ای جزوعناصررژیم بودند مثل آقای ارسنجانی مثل آقای الموتی که دبیرکل اول حزب توده ایران بودوبسیاری ازوزرای بعدی . تمام شخصیتهای سیاسی

حتی توی این حزب رفتند چون حزبی آنموقع نبود. این حزب بعنوان یک حزب ضدفاشیستی ودمکرات تشکیل شده،حزب طبقاتی . تشکیل این حزب منتهی با نقب زدن با قیمانده های عناصرکمونیستی آنجا مگرفت که سرآمدهمه اینها آقای عبدالصمدکامبخش بودکه این با روسها ازپدرش هم حتی ، پدرش هم با روسهای تزاری روابط تجارت بلور وقندوشکرداشت وایشان هم اصلاً" مدرسه اش را هم همانجا رفته بود. که حتی خوداینها بمن گفتند یعنی درپلنوم چهارم حتی این اتفاق افتادکه وقتی صحبت بودکه خیانتهای کامبخش ورووابطش با شورویها ، رضا روستا که مسئول شورای متحده کارگران ایران بودا وقربا نزدکه تقصیرمن پدرسوخته است که اصلاً" باعث شدم که آقای کامبخش را حزب توده قبول بکند چون حزب توده قبول نمیکرداین آدم را . میگفت این آدم آقای ارانی را لوداده .گروه ارانی راایشان درزندان لو داده . من پدرسوخته باعث شدم که این بیایداین تو ، دراختلافاتی که داشتنددرپلنوم چهارم این قربانی درضا روستا بود.

س- چه تاریخی بودپلنوم چهارم ؟

ج - پلنوم چهارم بایدهزاروسیصدوسی وهشت یا سی وهفت باشد. سی وهفت یا سی وهشت درمسکوتشکیل شد. میخواهم به شما بگویم که حزب توده ازاین عناصرتشکیل شده بود. این یک حزب کارگری نبودکه ازیک جنبش کارگری درآمده باشد، عناصری باشندد رواقع آگاهی بعلم داشته باشند. مثلاً" من یک مثال دیگری میزنم ازفردی که زنده است دکترغلامحسین فروتن عضوکمیته مرکزی حزب توده ایران ، عضوهیئت اجرائی حزب توده ایران به اصطلاح بعدازآقای طبری یکی ازایده ئولوگهای حزب بود بعدها ، تا وقتیکه انشعاب کردبسمت ما آمد. آمدتوی اروپای غرب وبه سازمان انقلابی پیوست . غلامحسین فروتن میگفت اصلاً" من ازمارکسیسم چیزی نمیدانستم . من بیوشیمی خوانده بودم در مون پلیه ، آمده بودم چون عینک داشتم وجوان ودکترودرس خوانده بودم من را هم بردند توی حزب توده ،توی کنگره دوم وگفتندآین آقای دکترهم باشد،ما را انتخاب کردند. ازاین نوع مثالها فراوان است ، پایه های حزب توده میشودمثال زد که درشهرستانها حتی با وجود فئودالها تشکیل شد ریش سفیدان محل چون خوب بودند ومردم قبول داشتند. این یعنی ترکیب این حزب بود. بیک معنی حتی حزب توده تا زمانی که بیرون آمدتا همان پلنوم

چهارم هیچگاه اعلام نکردکه من حزب کمونیستی هستم ومن حزب مارکسیست ـ لنینیست هستم. یا اصولا" مثلا" چراغ راهنمای من مارکسیسم ـ لنینیسم است یا اندیشه راهنمایم. بعنوان یک حزبی که تمام طبقات را نمایندگی میکرد. این بافت این حزب بود. دردرون این بافت یک عناصری پیدا شدندمثل صمدکامبخش اینها که سعی کردنداین حزب را بسمت شوروی ببرندکه خودهمین بعدها سرآذربایجان باعث اختلاف با خلیل ملکی که آدم میهن ـ پرستی بود شدوخلیل ملکی را یک هجوم تبلیغاتی شورویها وراديوباكووغيره رويش آوردندولهاش کردند. بنظرمن برای یک دوره ملکی را سرکوب کردندواندیشه ملکی را. حال من می پردازم به اینکه این حزب اینطوری بوجودآمده بود. ولی عناصری بودندکه آمده بودند. مثلا" همین آقای دکترکشاورز خودش درخاطراتش هم نوشته که این اصلا" کمونیست نبود، نمیدانست کمونیسم هم چه هست. ایشان میگویدمن یک دکترخوب بچه بودم، خوب هم درآمددا شتم، پول مطب را که میآوردم میگذاشتم روی میزحزب. این شده بوددرواقع كارت ورودش که دادرد کمک میکندودکترمعروفی است. یا آقای عبدالحسین نوشین. این آقای عبدالحسین نوشین شما توی اسنادحزب توده مراجعه کنیدبعد از دوران مهاجرت همیشه درپلنومها ونشست های کمیته مرکزی یک غایب است. واین یک غایب عبدالحسین نوشین است. تنیسش را بازی میکرد. توی مسکوکاری نداشت، یک آدم هنرمندی بود. یک آدم رژیسور درجه اول فرانسه درس خوانده برگشته بودبه ایران. چون محبوب القلوب بود، پوپولیست بود. بقول معروف حزب توده اینها را میخواست بگذارد کنارهم. یا بزرگ علوی، یک نویسنده خوبی بودومعروف شده بود می بردندمثلا" مشاور کمیته مرکزی. که خودش همیشه بمن میگفت آقا من ازسیاست چیزی نمیدانم. الان هم زنده است وخودش خواهدگفت اینها را. مرادم اینستکه این ترکیب بودآمده بود بالاخب جنبش ملی ای درگرفت. دکترمصدق طرح ملی کردن صنایع نفت راآورد. حزب توده دردرجه اول خودش این پیشنهادرا مطرح کرده بودکه بعدها که دکترمصدق بصورت جدی درواقع پیگیری کرداینها آمدندگفتندملی شدن صنایع جنوب، شمال را حق همسایه شمالی می ـ دانستند. خب آنها توی همان سالن مجلس هفته پیش گفته بودندنه. اینها درواقع

یک باندی شده بودندکه دیگروصل بودندبه مغز دیگری . دیگری برایشان فکرمیکرد
آنجا نشسته بودآقای استالین ودفترخاورمیانه حزب کمونیست شوروی وبرای اینها فکر
میکرد. بعد هم ازطریق آقای کامبخش وامثالهم اعمال میشدتوی آنجا . بیست و
هشت مردادرواقع محصول برخوردشمنانه حزب توده بیک جنبش ملی است دراین
که دردورانی که طرح شعارملی شدن صنعت نفت مطرح شدآقایان حزب توده این طرح را
آمریکائی دانستندوگفتندمصدق عامل آمریکائیها است ومخالفت کردندبا این طرح
واین جنبش را دوشقه کردند. منتهی بعدازواقعه سی ام تیر کهاین جالب است ، درسی ام
تیرکه مثلا" آقای قوام السلطنه آمدومصدق کنار رفت وجنبش بزرگی بپا شدحزب توده
هیچ نقشی دراین جنبش نداشت . من بعنوان یک فردعضوآنموقع بشما میگویم که ما
اصلا" نه دستورداشتیم ونه میدانستیم وبعدها هم روشن شدکه درآن روزهم کمیته مرکزی
درمنظریه رفته بودند اطراف شمیران پیک نیک ، جلسه داشتند . شب که میآیندبه شهر
تهران ، خودشان بعدها بمن گفتند ، میبینندشهرشلوغ است . درآنجا هم این توده های
حزبی بودندکه روی حس میهن پرستی به دنبال صفوف مردم رفتند . من خودم ازسرچهارراه
پهلوی که صف دانشگاه تهران بود ، جلوی صف همین آقای حسین ملک واینها هم بودند
نیروی سومی ها با آنها راه افتادیم رفتیم . یعنی یک جنبش مردمی بودهیچ ربطی
نداشت به جریان به اصطلاح بنظرمن رهبری حزب توده ازآن اطلاع نداشت . حزب توده
دوره دوم خودش را که خیلی دیرشده بود آمدسیاست خودش را به اصطلاح تصحیح کند . دید
داردمنفردمیشوددرجامعه . یک برخورددوگانه به مصدق کرد . رفت درواقع بیک
نوع نیمه نگاهی ازمصدق دفاع کردولی درجائیکه دفاع ازمصدق بعدازدوره دوم درتشدید
تضادبادرباربود نه درواقع همراهی با مصدق . این دوره دوم حزب توده است .
واقعه بیست وهشت مردادوقتی اتفاق افتادکه هرانسان عاقلی درایران حق داشت ازخودش
سئوال کند . حزب توده ای که قبلا" زنهارمیدادکه آقا کودتائی درشرف تکمیل است ما
کودتا را درنطفه خفه میکنیم . به مردم اطمینان میدادما کودتا را درنطفه خفه میکنیم .
حزب دربیست وهشت مرداد اعضای خودش را وجامعه را دودستی تحویل کودتا داد . بدلیل
اینکه عمل که نکردهیچ مصدق را هم تضعیف کرده بود دیگرحزب توده اعتمادی نبودکه

بشوددرواقع رویش تکیه بکنند. حزب توده یک اشتباه نظری دیگری هم داشت که این ناشی از آن است که امروزهم توی جنبش ادامه دارد. آن عبارت از این است که خیال میکردند درواقع یک سیاست یک هژمونی با یدبیاید جامعه را بگیرد و این غلط بود برای جامعه ما. جامعه ما یک مخرج مشترک تاریخی دارد بین طبقاتش یک نوع جبهه با یدبیاید این کار را بکند. حزب توده خیلی دیر به شعار جبهه واحد ضد استعمار رسید. من بعنوان یک جوان آن دوره فقط این شعار را با ذغال روی دیوارها شب مینوشتم. زنده باد جبهه واحد ضد استعمار، از آنطرف که خود مان جبهه را شکسته بودیم، جبهه عمومی مردم را. بعد از اینکه توی سرخورده بود تازه این شعار را روی صداقت ما میدادیم ولی حزب درواقعیت هیچگاه به دنبال این شعار نرفت. این را هم حزب توده نمیتواند بگوید آقا این راست روی مصدق بود یا آنوری ها هم اشکال دارند. هرکسی از خودش باید آغاز بکند باید شناخت را بیان کار سیاسی اش را. منتهی این حزب تود، چکار کرد در بیست وهشت مرداد؟ یک کار دیگری کرد که شاید این از سرا راست بنظر من ممکن بود یک جنبش باشد. حزب توده در بیست وهشتم مرداد که اتفاق افتاد به اعضای حزب دستور داد که تا اطلاع ثانوی دست از پا خطا نکنند. چه که امکان داشت بصورت خودجوش کمیته های ایالتی وولایتی حزب چه که در اصفهان بیست وچهار ساعت مقاومت کرد کمیته ایالتی حزب، مقاومت کردند هنوز بدست کودچیان نیافتاده بود. دستور داد که تا اطلاع ثانوی عمل نمیکنند افراد حزب، منتظر تماس میمانند. ما را درواقع حزب توده سه هفته سرگردان کرد. یعنی به ما پشت سنگلج سابق همین پارک شهر کنونی میگفتند شما بیائید هر یکساعتی از ضلع جنوبی مثلا" رد بشوید رفیقی میآید با این کد با این قرار تماس. ما میرفتیم ومیآمدیم. من یک چیزی که از خاطرات شخصی خودم هست برایتان تعریف میکنم وآن عبارت از این بود که ما سخت معتقد بودیم به اینکه سرنگون میکنیم این کودتا چیان را ونمیگذاریم. یادم هست که حزب آماده باش میداد بما. یادم نیست دقیقا" یکروز دوازده روز بعد بود نه تیرماه بود. بهرحال یک تظاهرات حزب توده میخواست درخیابان ناصرخسرو از جلوی بازار ببرقرار کند که گفته بودند دیگر امروز...

این را میگفتم بهرحال بعدا زمدتها برویم وما راهی سرقرارها می بردند بنظرمن تمرین

روانی میدادندما را چون قصدی نداشتند، چون تصمیمی نداشتندکه کاری بکنند. اصلاً" سازمان یافته نبودند ونمیدانستندچه بکنند بخصوص با آن سیاست دوگانه ای که نسبت به مصدق داشتند. گفتندتظاهراتی است امروزدیگر حرکت نهائی آغازمیشود. یادم هست آنروزتانک هم آمدتوی خیابان همان سرهنگ مولوی که بعدها توی ساواک بودآنموقع سرگردبود. اوهم روی تانک ها بود. سرهنگ جاوید بود سبیلو - اینها توی ناصرخسر وما توی ناصرخسرووقتی رفت وآمدمیکردیم مثل یک خانه فامیلی بود. همه توده ایها همینطور توی سینه هم سلام سلام هی میرفتیم میآمدیم ونمیدانستیم چکارکنیم. بازار اعتصاب کرده بودآنروز. اینها میخواستندبا طلاع یک حرکتی را پیوندبزنندبا بازار درشهریک قیامی عمل بکنند. ما بهرحال رفت وآمدکردیم سه چهارساعت آنجا و بعداً زسه چهارساعت یما را بطین آنجا اطلاع دادندمتفرق بشوید. من یادم هست آنروز به پدرم گفته بودم که بعدازشب بیست وهشت مرداد گفتم چهل وهشت ساعت بیشترطول نمیکشد خواهی دید، من میدانستم . که بعدها همیشه من را مسخره میکرد. میگفت چهل وهشت ساعت را دیدیم که یادم هست آمده بودسال ۱۹۶۰ به آلمان پدرمن ، میخواستم بروم با حزب توده تماس بگیرم آلمان شرقی باهمین کیانوری وراد منش اینها . نشاندمش توی ماشین که بروم باید ازمرزهای مختلف ردشدیم. گفت کجاداری میروی ؟ گفتم میروم آنجا یک کاری دارم . گفت میروی پهلوی همانهائی که چهل وهشت ساعت قراربودتمام کنند؟ آنموقع که آنجا بودندنتوانستندکاری بکنندآقاجان . اینها که پشت هفده تادیوارهستندالان . مرادم اینستکه حزب توده آنموقع نمی توانست اینکاررا انجام بدهد. بعدحزب درآن شورش ایجادشد.

س - شما اسلحه چیزی هم داشتید ؟

ج - الان میرسم به این قضیه. حزب درش شورش ایجادشد که آقا اصلاً" اینجوری هم نمیشود بایدکارمسلحانه کرد، جنگل را باید اشغال کردشمال که یکعده ای رفتندجنگل.

س - همان حول وحوش بیست وهشت مرداد؟

ج - بله درهمان فواصل ازمرداد ماه به جلوداریم میرویم هی ، یکماه بعد. اصلاً" یکعده ازهمان بعدازبیست وهشت مرداد پناه بردندتوی جنگلهای شمال . درتهران هم فشار

آمدکه آقا شما اصلا" تمرین نظامی ندادید، اسلحه ندادید، کاری ندادید که اینجا اشتباه دوم بزرگ حزب توده آغاز میشود. حزب توده ما ها را تقسیم کرد به گروههای مختلف، به گروههای پنج تائی شش تائی هفت تائی که در خانه هائی دو ساعت سه ساعت یک نفر میآید سر ساعت فلان به شما طرز کاربرد اسلحه را یاد میدهد. حالا نیروئی که میخواهد انقلاب بکند، توی جریانی که سرکوب شده میخواهد شب قیام مشکل کاربرد اسلحه را یاد بگیرد. که من یادم هست از آنجا بودکه سازمان افسری ترک خورد ویکعده از این افسرها را با لباس شخصی میفرستادند با کیف توی دستشان هم بود که چند تا سلاح توش بود و اینها میآوردند توی حوزه هائی با اصطلاح تعلیم نظامی بما یاد میدادند که چگونه مثلا" یک هفت تیر را میشود باز کرد، چگونه باید خشاب را گذاشت، چکار باید کرد اینها را. که من خیال میکنم تمام اینکارها را در واقع بعنوان مرحم روانی داشتند میکردند که این روحیه شورشی حزب یا غیرت حزب را از بین ببرند که پیکره حزب خودش بلند نشود عملی انجام بدهد. چون به شما گفتم قبلا" در اصفهان این اتفاق افتاده بود. مثلا" اصفهان بیست وچهار ساعت تسلیم نشده بود جلوی کودتا چیان. حزب اینکار را هم کرد. بعد از این مدت حزب اعلام کرد که تا اطلاع ثانوی تمام تماسها قطع است. یعنی عملا" در دورانی که نیروها باید در آماده باش بودند، باید سازمان می یافتند، عمل انجام میگرفت حزب را اینها تو خواب خرگوشی بردند، افراد شرا تحت عنوانی که ما تماس بعدی میگیریم تماسها قطع شد. مدت یکماه تماسهای حزب توده بعد از این تاریخهائی که قبلا" ذکر کردم قطع بود که قطع بود. تا بعد از یکماه دوباره تماسها تیکه پاره برقرار شد و اعلام کردند که اینها مسلط شدند کودتا چیان و ما باید برای کار در درازمدت خودمان را آماده کنیم. که تازه آن موقع در درون حزب اعتراضات دامن گرفته بود. اعتراضات دامن گرفته بود که آقا بالاخره چه کردید؟ از آن روز پرسش هم شروع شد توی حزب توده که این رهبری چه نقشی داشت؟

س- این رهبری کی بوده آنموقع، در بیست وهشت مرداد؟

ج- در بیست وهشت مرداد در ایران آنهائی که بازداشت نشده بودند از هیئت اجرائیه دکتر محمد بهرامی بود، دکتر مرتضی یزدی بود، مهندس شروت شرمینی بود، دکتر نورالدین کیانوری بود،...

س ـ وخیلی ها مخفی بودند؟

ج ـ عرض کنم خدمت شما مهندس علی علــوی بود. اینها هیئت اجرائیه بودندکه باقی مانده بودند. قبل از اینها دونفر دیگرهم بودند. احمدقاسمی وغلامحسین فروتن که موی دماغ جناح راست بودندواینها را به بهانه شرکت درکنگره شوروی که شما یکماهــی برویــــــد ردکردند رفتندآنجا وبعدا زبیست وهشت مرداد نگذاشتندآنها برگردنــــد آنطوریکه خودقاسمی برای من تعریف کرد. گفت ما بارها فشارآوردیم به شوروی کــه ما میخواهیم برگردیم مملکتمان. گفتندنه اوضاع خراب است، شرایط سخت است شما منتظرباشیدتا فرصت بهتری پیش بیایدوبفرستیمتان. بالاخره فراکسیون بندی بود اینها را فرستاده بودندتبعید. این نیروکه برایتان اسم بردم بهرامــــی مهندس علی علــوی، دکترکیانوری ومهندس شرمینی ومرتضــی یزدی اینها رهبــری حزب توده بودندآنموقع یعنی هیئت اجرائیه حزب توده را تشکیل میدادند که در کنار اینها بودند دیگر امان اله قریشی بودکه بنظرمن مردشماره یک تشکیلات حزب تــــوده بودچون دبیرکمیته ایالات شهرستان حزب توده ایران بود، ....

روایت‌کننده : آقای مهدی خانبابا تهرانی

تاریخ مصاحبه : سوم مارچ ۱۹۸۳

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۴

س ـ که بعدها ؟

ج ـ که بعدها به رژیم پیوست ونحوه پیوستنش هم جالب است که برایتان توضیح میدهم وخوب هم است که این الحاق بشود به آن بندکه از من سئوال کردید چه کیانی با رژیم از کادرهای بالای حزب توده کارکردند، من به شما میگویم بالاترین عنصرایشان بود. یعنی اگر یکی ازکسانی باشد راکه معمار ساختمان این ساواک باشد ازلحاظ اطلاعاتی وسیستمی ایمان الله قریشی بود چه که درحزب توده هم معمار بود. یعنی دبیرکمیته ایالتی شهرستان تهران یعنی همه کاره، درواقع او بود. روزنامه رهبرومفسرونویسنده همه اینها . امان الله قریشی بعدها با این رژیم کارکرد. آقای علوی کیا با یدبدانندکه یکی از پوشیده‌ترین مهره‌های خوب ایران این دستگاه بود. وبعداً من شنیدم درسنتو ایشان نماینده اطلاعاتی ایران درسنتوبوده. یعنی دربخش سنتوایشان کارمیکرد.

س ـ یک بهروز نامی هم بودیا هم کارمیکردند درتهران ..

ج ـ بهروز؟

س ـ یادم نیست. که با قریشی اداره‌ای داشتندویک مطبوعاتی چاپ میکردندواینها

ج ـ این مدنظرم نیست. ولی بهرحال بودند. ازاین نوع عناصری که بعدها توی ساواک کارکردند ازکادرحزب توده زیادهستندکه من به شما اسم خواهم دادهمه را . که البته الان حزب توده بعضاً از آنرا مدعی است که اینها با مأموریت مارفتند آنجا . البته با خرج ملت ایران وبا بودجه ساواک بدهکاری بالا آوردند بیخودی . چون حزب توده کاری نداشت که اینها دوبل کارکنند. اینها اکثراً " کادرهای ساواک بودند که توی مطبوعات ایران هم بودند که حالا هم داردسردرمیآورد. من بعداً " توی فصل

دیگر اسم همه اینها را میگویم.

س - یکی از عللی که ذکر میشود که چه شد آمریکائیها تصمیم گرفتند کمک کنند به سقوط حکومت دکتر مصدق میگویند که عجیب حزب توده همه جا رخنه کرده بود و قوی بود و خطر این بود که اگر مصدق میماند حکومت دست حزب توده میافتاد.

ج - بنظر من این یک توهم بیهوده ای بوده که آنموقع توی غرب، غربی که در آنزمان در سیاست جنگ سرد بسر میبرد بخصوص آمریکا - تفکر مکارتیسم وجنگ سرد و آنتی کمونیسم شدید، این بیهوده بود. بنظر من این یک توهم بیش نبود. حزب توده کل مجموع نیروئی که داشت بله. در ارتش سازمان داشت و این ارتش بعدها که من با تک تک اینها زندان بودم ودرمها جرت بودم این ارتشی ها اصلاً" کمونیست به آن معنی نبودند اینها میهن پرست بودند دردرجه اول. وحزب توده بعنوان یک حزب آزادیخواه، چون حزب دیگری نبود، تو انسته بود جلب کند اکثر اینها را. در ادارجات هم اینجا و آنجا آدم داشتند بله. یک سازمانی حزب توده ایران داشت بنام سازمان اطلاعات که این سازمان اطلاعات شعب مختلف داشت. اصل چهار گرفته بود مثلا" توی اصل چهار مهندس نقلی بود بنام مهندس مقدم که فوت شد دو سال پیش. یا مثلاً" فرض بگیرید وزارت کشور بود، در وزارت خارجه بود. یک کادر عضو داشتند که از مجموعه این کادر عضوها یک سازمانی درست کرده بودند بعنوان سازمان اطلاعات که بالای سر یک مدتی هم روزبه کار میکرد که عمده تا "زیر دست دو نفر آدم که زنده هم هستند که با سیستم هم کار کردند، با رژیم هم کار کردند دربخش شعبه تعقیب وتفتیش. سروش استپانیان بود یک ارمنی بود که با ما زندان قزل قلعه وزندان زرهی بود که الان هم هست در ایران. که آنموقع هم شایع بود که مأمور قتل تیمور بختیار است وقتی دستگیرش کردند با جبار وجنجال که با رژیم هم خیلی همکاری کرد توی زندان هم و عظیم عسگری نامی بود. تندنویس مجلس شورای ملی بود که ایشان هم یکی از مسئولین شعبه اطلاعات حزب توده بود که اینهم بعد با رژیم کار کرد و در ساواک بود، یکی از اتفاقا " همراهان شاه بود همیشه .قبلا" وقتی شاه به مسافرت میآمد این همیشه با او میآمد با تیمهای مواظبتی بیرون عظیم عسگری. بودند اکبر انصاری که این مثل اینکه زنده است وو.. بسیاری آدمها آن تو متمرکز بودند. ولی این یک چنان سازمان هیولائی نبود که بتواند

ادارات را ، آپارات ویا اصولا" ادمی نیستراسیون ایران را اشغال بکند. این ها البته اطلاعاتی بودند این تو بودند. سازمان حزب توده درست است که در آن زمان بزرگترین سازمان ایران بود ولی بنظرمن بزرگترین نیروی مردم ایران را پشت سرخودش نداشت برای حکومت کردن و این بود که حزب توده هم نفهمیده بود. وهنوزهم بسیاری ازچپهای ما نمی فهمند که در آن جامعه با یدبیک توافق جبهه ای رسیدتوی آن جامعه. وبنظرمن بهترین راهش این بودکه همراهی با مصدق کردن ودرکنار آن بعرشد جامعه کمک کردن . حالا بگذریم ازنظریه من دراین باره ولی سئوالی که شما کردیدچنین بود. آره این وجودعناصرحزب توده درادارات و داشتن یک سازمان منضبط ، نسبی منضبط بوددیگر. یعنی نسبت به احزاب دیگر سازمان منضبطی بود، سیستم داشت برای خودش . سازمان افسریش را داشت سازمان اطلاعاتیش را داشت ، سازمان جوانانش را داشت ، سازمان زنانش را داشت میشودبه جرأت گفت که حزب توده با تمام خطاهایش ، با تمام کج رویهایش ازلحاظ سازمانی یکی ازنیرومندترین سازمانهای خاورمیانه وشایدآسیا بود. چونکه من مطالعه روی حزب کمونیست چین واحزاب دیگررا هم دارم هیچکدام بخوبی حزب توده سازمان یافته نبودند. این واقعیت است وروشنفکران فراوانی را دردرون خودش داشت که این خب خیلی نیروی فکری روشنفکران درقوام این سازمان ودر رخنه اجتماعی اش خیلی تأثیر گذاشت رویش که اگرشما الان برگردیم با هم صحبت کنیم اکثرروشنفکران که توی جنبش باقی ماندندهمین الان چه آنها که مال رژیم شاه بودندچه الان که هنوزدارندادامه میدهند ازآن ارثیه میآید این واقعیت است . واما من تصورنمیکنم این نظریه غرب آنموقع درست بود. آن آنتی کمونیسم غرب بود یعنی آن درواقع هژمونی طلبی ، تسلط طلبی بهکشورهای نوع ما بود که نگذاشتندمصدق بهحکومت خودش ادامه بدهدوسنگ جلوی پای حکومت مصدق انداختند مصدق رادرواقع دریک نوع محاصره اقتصادی وتنگنای جهانی قرارداد ندوشوروی هم همانموقع با آن سیاست استالینینی که داشت نتوانست دربااصطلاح رقابت با غرب واردبشودبنفع حتی ایران بلکه عکسش وچه ازطرف حزب توده ضربه زد، چه دررفتاری که مصدق میکردبرای ملی کردن صنعت نفت آنها هیچ موقع کمک نخواستندبکنند.

اینکه بعدها بصورت صوری یکی از کشورهای اروپای شرقی که یادم نیست چکسلواکی بود یا لهستان تقاضای خرید نفت ایران را داد که ایران را بایکوت کرده بودند این دیگر دیر بود. بنظرمن نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود درواقع یک مانور بود. شوروی کمک نکرد، شوروی حتی موجب ترساندن دنیای غرب شد. بنظرمن به آن تفکر ضد کمونیستی و تفکر مکارتیسم آن زمان آمریکا یک مقدار آنجکسیون تقویت هم زد با رفتار خودش که عملا" منجر به کودتای بیست وهشت مرداد شد، یعنی دولت مصدق سرنگون شد. من خیال نمیکنم حزب توده قادر به گرفتن قدرت بود در ایران. اگرهم چنین عملی را میکرد یکی از قیامهای شکست خورده تاریخ محسوب میشد. امروز کودتای بیست وهشت مرداد اسمش نبود بلکه اسمش بود که قبل از کودتای بیست وهشت مرداد یک قیامی که بخون نشست یعنی عملا" نمیتوانست کاری بکند مثل مثلاً" فرض کنید قیام کاپیتان که آنموقع یکعده ای در چین خواستند بکنند. از واقعیت دور بود حزب توده یک قدرتی نبود که بتواند جامعه ایران را قبضه کند و جهان آنروز هم اجازه این را نمیداد که حزب توده اصلا" بتواند اینکار را بکند. راه حل این بود با دموکراتهای ایران، با نیروهای ملی برسر منافع ملی ایران، برسر استقلال و آزادی ایران توافق میکردند برسر چیزی که خودشان هم نمیدانستند چیست، مقصودم سوسیالیسم است چونکه آنها سوسیالیسم را مبلغش نبودند بلکه علاقمندیهای سیاست خارجی یک کشور همسایه را اغلب مبلغش بودند.

س - این همانطوریکه میدانید سازمان افسران حزب توده کشف شد ولی گویا سازمان گروهبانها وجود داشته که قبل از اینکه کشف بشود پخش شده بودند شما در این مورد...

ج - در این مورد اطلاعات من تا این حدود است که در زمان دستگیری من در ایران که بعد از بیست وهشتم مرداد بود یعنی تقریبا" شش هفت ماه بعد از بیست وهشت مرداد بود من سه بار دستگیر شدم. یکبار یکماه بعد از بیست وهشت مرداد بود، یکبار شش هفت ماه یکبار دو بار ره شاید یکسال از بیست وهشت مرداد گذشته بود که در این دوران، دوران به اصطلاح سیر و سیاحت من توی زندانها بود. قزل قلعه آنموقع زندان باغشاه بود اول

اول که کودتا شد ما ل فرماندار نظامی . بعد بود زندان دروا قع قزل قلعه وزندان زرهی که من بار اول زندان با غشاه بودم وزندان موقت بودم بعد بار دوم زندان زرهی بودم بار سوم زندان قزل قلعه . در تمام این سیر و سیاحت که من کردم همه گاه درها حضور داشتند . بهترین جا بود برای گفتگو که چه شد وچرا انجام گرفت . آری من بیک گروهبان هم حتی برخوردم درهمان شکنجه گاه که بمن محبت میکرد ، ومن این را احساس داشتم که از افرادی است که بتمایل به حزب توده است ماندهاست . ولی من برمیگردم آن را به شما میگویم که چنین سازمانی اصلا" ابعادش چقدربود ، چندنفربودند . این یک تخیلی است بشکل افسانه مانده توی تاریخ ایران . مراجع به آن ... خیلی خود من تبلیغ میکردم ، صحبت میکردم . وامالورفتن سازمان افسری . سازمان افسری حزب توده ایران تشکیل شده بود از یک سری افسران وطنخواه . سازمان افسری حزب توده اصلا" اسمش سازمان افسران حزب توده نبود ، سازمان افسران میهن پرست ایران بود واز یک موضع ناسیونالیستی تشکیل شده بود . البته این یک دعوای تاریخی بود . صمدکامبخش چندبار بمن خصوصا " گفت توی همین آلمان شرقی که من بودم معمار این قضیه ، من کردم اینکار را . این روزبه بیخودی میگوید چون بنام روزبه دررفته بود . بیک معنی او حرفش درست بود وبیک معنی غلط . بمعنی اینکه اولین کسی بود که در ارتش ایران در دوران رضاشاه بوده وسازمانی را بوجود آورده از عده محدودی از افسران که یکی از افسران سرهنگ عزت اله سیامک بود که همشهریش بود ، قزوینی ، وهمین هم بعدها عضو دبیرخانه سازمان افسری بعدی بود این درست است وچندین افسر دیگر . یعنی یک هسته کوچک افسران را متمایل به شوروی ، کمونیست بودند در آنجا آنموقع آنزمان ، که اینها مانده بود ارتباطشان با همدیگر . ولی سازمان افسری که بعدها به آن گستردگی لورفت وموجود بود اسم اولیش درواقع اسم نخستینش بود سازمان افسران میهن پرست ایران ، این بیک معنی به حزب توده ارتباط نداشت . یعنی سازمانی بود که به ابتکار برخی از افسرانی که به حزب توده هم تمایل داشتند جمع آوری شده بود وروزبه با یک دوره معینی زندگیش ، اول متمایل به افکار دست راستی تند بود وروزبه در ارتش ، اینطور نبود

که روزبه کمونیست باشد اصلاً. روزبه آدمی بودکه دراوتش که بود اول بیشتر متمایل به آلمانها بودوسرتیپ شهاب نامی که باید تاریخ را نگاه کردمثل اینکه دقیقاً اسمش همان است که درافسریه مسئول اقدسیه بودواینهم آنجا بود وآقای روزبه بیشتر به آن خط متمایل بودکه ناسیونالیسم تندبود. ازمجموع اکثراً افسرانی که من با آنها صحبت کردم اینها ازیک موضع میهن پرستی ویا ناسیونالیسم واقعاً دوآتشه رسیدند به این قضیه. چون اینها معتقدبودندکشورما باید مال خودمان باشد. چرا باید انگلیسها حکومت بکنند. من بعدخاطرات یک چندتا افسرا برایتان میگویم که برای من بازگوکردندکه من بعنوان یک آدم امانتدار وظیفه دارم این را به سینه تاریخ بسپارم چون ممکن است آنها توی این ماه یا ماه دیگربعضی ازآنها بمیرند چون سنشان را کردند وقانون طبیعت گرفتارشان بشود. اینکه بماندکه من این را بعدتوضیح خواهم داد که ازافسران به اصطلاح قدیمی حتی سازمان افسری هم هستند. اما سازمان افسری ازروی موضع ناسیونالیستی تشکیل شده بود، بعضی عناصرحزب توده یعنی عناصری که به حزب توده وحزب کمونیست اولیه نه حزب توده هم نزدیک بودندمثل سیامک اینها یواش یواش با اینها تماس گرفتندوتوی اینها رخنه کردند مثل سرهنگ مبشری واینها. بعددعوائی بودبرسرحتی این اسمگزاری. آنها میگفتندما نباید وابسته به حزب توده باشیم. به اسم ما، ما افسران میهن پرست هستیم ویک سازمان جداگانه ای هستیم ولی خب همراهی هم با شما میکنیم. برا شرفشا رهائی که ازدرون آمد، دریک دوره آخر این سازمان بنام سازمان افسری حزب توده معروف شد. اینها اسمشان را حفظ کرده بودندا ولش هم. حتی یکنوع آتانومی داشتند جلوی حزب توده. حزب توده روابطش هم با سازمان افسری اینطوری بوده. این باید دانسته شود. سازمان افسری سازمان دست نشانده حزب توده نبود. دراولش که نبودهیچ حتی دردوران آخرینش هم یکنوع آتانومی داشت. وآنهم عبارت ازاین بودکه همیشه ازطرف حزب توده ایران اینها اعضاء سازمان افسران میهن پرست بودند. بعداً شدندسازمان افسری حزب توده ایران چون این معروف شدبعد. اینها خودشان یک سازمان بودند، حزب توده هم سازمان بود. چون یک روابط دوستانه داشتند همراه بودند ولی درعین حال آتانوم

بودند حزب توده از طریق برقراری ارتباط با آنها توانست برآنها کنترل بکند. یعنی چطور؟ از طرف هیئت اجرائیه حزب توده ایران همیشه یکی از اعضاء هیئت اجرائیه مسئول رابط سازمان افسری بود که دریک دوره ای احمدقاسمی بود که آندوره جالبترین دوره است که من باید توضیح بدهم که دعوایش با خسرو روزبه است. خسرو روزبه آنجا درواقع به اصطلاح مرد محبوب آن سازمان افسری بود ولی مورد لطف رهبری حزب توده نبود. چون اصلا" افکار اینها را نداشت. با شوروی اینهــا هم آنجوری تمایل نداشت. سوسیالیسم را یک چیزی اتوپیــک فهمیده بود. از نوشته هایش هم بخوانید حتی دفاعیاتش معلوم است که چقدر عمق دارد سوسیالیزمش. میشود گفت انسانی آزادیخواه و میهن پرست بود که به سوسیالیزم هم بعنوان یک آرمان خوب انسانی نگاه میکرد، برخی مطالبش را هــم فهمیده بود در یک دوره ای ولی اینها واقعا" علمی، ریشه ای بصورت یک کمونیستی کــه امروز توی احزاب کمونیست می شناسیم اینجوری نبود. حزب توده با برقراری وتماس و کنترل روی سازمان افسری شروع کرد درواقع به بردن نظرات خودشان آن تو. دعوائــی درگرفت بین مسئول هیئت اجرائیه حزب توده وهمین سیاست خودمختاری خواهانه سازمــان افسری. روزبه آنطرف نمایندگی میکرد این سیاست را که آقا این سازمان سازمان جدا است. احمدقاسمی که آدم زیاد خوش خلقی نبود، معروف بود به تندخوئی ویک مقدارهــم دریک مرحله ای واقعا" متکبر یا روزبه در افتاد. روزبه هم آدم بنظر من افسرمنشی بود یعنی یک آدم منظمی بود واینجوری هم تن نمیداد. این دعوا منجر به این شد که خود احمدقاسمی برای من درهمین شهرپاریس تعریف کرد سالهای شصت وشش، شصت وهفت وبعدها که گفتم چرا گذاشتیش کنار؟ قاسمــی عملا" خسرو روزبه را به مدت یکسال کنار گذاشت یعنی اخراج کرد عملا" کنار گذاشت از سازمان افسری که او فقط توی سازمان اطلاعاتی روزبه مانده بود کار میکرد، در توی هیئت دبیران سازمان افسران نبود.

س - یعنی قاسمی همچین قدرتی داشت روی سازمان؟

ج - بلــه، بلــه قاسمی بلکه آنها بهرحال دریک موردی دریک دوره دیگــر خودشان را نزدیک حزب توده میدانستند اعضاء افسری. وبعدهم قاسمی مسئول اجرائی یعنی رابط کمیته

ا جرا ئی حزب توده ا یرا ن بودوسا زما ن ا فسری مسئول حزب توده ای سا زما ن ا فسری بود .
وسا زما ن ا فسری هم جبهبندی توده ا ی ا ش زیا دشده بود . توا نست ا ورا کنا ربگـــذا رد .
یعنی درواقع یک شکل بوروکرا تیک ا ین نوع ا حزا ب ا ست که ا زبا لا میگذا رند . ویـک
سا ل روزبه به کنا ر رفت که روزبه هیچگا ه درواقع ا ین ا جحا ف را دربا ره خودش فرا مـــوش
نکردوهمیشه ا زقا سمی بعنوا ن آخوندکه معروف هم بودبه آخوندچون طلبه بوده قبـــل ا ز
ا ینکه به حزب توده بیا ید ، بعنوا ن آخوندبا کین یا دکردکه نا مه ها یش هم موجودا ســت .
که من یک نا مه ا ش را درپا نزده شا نزده سا ل پیش درا ولین شما ره روزنا مه توده ا رگـــا ن
سا زما ن ا نقلابی منتشرکردیم که نویسنده مقا له هم سروا ن عبا س سقا ئی بودکه عضـــــو
هیئت ا جرا ئیه کمیته مرکزی ا فسرا ن بودوا ومردا ئلان . نا مه ها را روزبه دا ده بودبــــه
دست ا ووا وآنجا منتشرکرده بودا یشا ن وا زآن کین ا ونسبت به همه رهبری حزب تـــــوده
معلوم بود . بهرحا ل سا زما ن ا فسری به ا ین ترتیب زیر مهمیـز حزب توده درآ مـــــد
یوا ش یوا ش وعملا" ســــــــا زما ن ا فسری شبهای بیست وهشت مردا دهیچکا ری نمیتوا نست
بکند . منتهی دوتا ا ستدلال ا ینجا ا ست . ا فسرا ن یک صحبتی را درزندا ن میکردنـــــد .
یکی ا زآنها یک حرف خوبی بمن میزدکه میگفت که ما ا گربا آن قدرت نظا می که دا شتیـــم
جمعی که بودیم حتی ا زخا نه ها یما ن هم بیرون نمی آ مدیم سه بعدا زظهرروزبیست وهشتم
مردا دکه یک تا نک آ مدرفت جلوی خا نه مصدق چون یک کودتا ی قلابی بود کودتا ی پا یدا ری
نبود ، نیروئی بسیج نشده بود . ما ششصدهفتصدتا ا فسربا هم قرا رمیگذا شتیم سه بعدا زظهر
ا سلحه ها ی شخصی کمریما ن را ا زپنجره ها ئی که توی ا طا ق خوا بما ن بودمیگذا شتیم بیرون
با هم درمیکردیم صدا ی ا ین ششصدتا تیرآنها را ا زدرخا نه مصدق ردمیکرد . چه برسدکــــــه
گردا نها ئی را میآ وردیم توی عمل . بودمثلا" ستوا ن زنجا نی یکی ا زفرما ندها ی پا دگا ن
زرهی بودکه درحدودبیست یا بیست وهشت تا تا نک زیردستش بودومیگفت من نمیدا نستــــم
چکا ربکنم . فرما نده ا طلی آنجا سرهنگ ممتا زبودکه درخا نه مصدق بودوآن سروا ن زنجا نی
هم عضوحزب توده بود که بعدها من درزندا ن دیدمش .
س ـ حدا قلـــــش ا ین بودکه با ا طلاع دنبا ل فرما ندهی که معین شــــده ا زطرف
مصـــدق بروند ، چرا آن کا ررا نکردند ؟

ج - همین . آن درواقع بنظرمن بردگی سازمانی است که بوجود میآید. یعنی اینها منتظردستوربودند، همه ما منتظردستوربودیم . من به شما گفتم مثلاً" سی ام تیرما اینکارا نکردیم چون مردم توی خیابان بودند سیل مردم ما را با خودش برد، حزب توده هم نبود که دستوری بدهد. ولی رهبری حزب توده کنترل برقرار کرده بودروی اینها وعین همین ما که میگفت آقا تا اطلاع ثانوی دست از پا خطا نکنید. رهبری مشغول تدوین نقشه ای است وبا برنامه باید انجام بشود. این درحال بقول معروف در انتظار نگهداشتن انسانها این خیانت بزرگ حزب توده است که هنوزهم پاسخگو نیستند این آقایان که این توطئه چه بود. دردل درواقع بنظرمن خیانتشان که کاری نکردند توطئه دیگری نهفته است که نیروی انسانی را درواقع درقفل وزنجیرتشکیلاتی بردند که ما داریم کاری میکنیم منتظربمانید که نگذند بقول شما بلندشوند دنبال مصدق همان افسرها بروند بصورت به اصطلاح خودجوش . یعنی اینها را دریک حالت انتظار نگهداشتند این بنظرمن توطئه بزرگ است . این سرنخ هنوزدرتاریخ ما گم است که چه علتی داشته . البته بعدها توضیح میدهند که ما نمیتوانستیم به توافق برسیم برای اینکه نمیدانم آدمی مثل بهرامی مغلوم است تصمیم نمیتواند بگیرد. آقائی مثل مهندس علوی که تبریزان شد این آدم عامی بود، این اصلاً" نمیتواند تصمیم بگیرد. آدم انقلابی نیست . اینها یک طرف قضیه است . خب این ازروزاول یک آدم مسئول باید بگذارد برودکنار اگر یک همچین رهبری است . ولی من معتقدهستم به این سادگی نیست .آدمهای دانائی اگرتوی جریانات انقلابی باشند میتوانند شورش را بعنوان آن بیان برحقی آنزمان انتخاب بکنند. بگویند آقا همه چیزمثلاً" مارکسیست ازهزاران هزار رجمله است که درتحلیل نهائی شورش برحق است . آقا بشورید اینکارا خودتان وانسانها خودتان بکنید. میتوانسته رهبری ببرددرآنموقع که اگرمیفهمیدوسازمان را به دنبال بکشد. این دلیل این نبودکه اینها نظم وانضباط داشتند یک فراکسیون نمیخواست . مثلاً" درآنزمان معروف بودکه کیانوری فراکسیون چپ است حتی ما هم طرفداری ازاو می - کردیم . دربرخوردبا مثلاً" مصدق واینها معروف بودکه فراکسیون چپ اینها هستند و -

فراکسیون راست یزدی وبهرامی و علوی واینها هستند. این بنظرمن یک دعـــوای
درواقع تبلیغاتی بودکه برای خودشان توی سازمان راه انداخته بودندکه فراکسیون ـ
شان راتقویت کنند. چون چپ راست بودنی راما نفهمیدیم. همه یکی [illegible] در
آنزمان. این سئوال شما بجاست. اگربنظرمن اینها این توطئه را هم [illegible] زدند
بسیاری ازاین افسران میهن پرست میرفتند به ممتازمی پیوستند یا اطلا[illegible] خودشان
میآمدند توی میدان. من برایت یـــک مثال ساده زدم ازیکی ازاین افســـرها
که همین جمله ای که من گفتم به شما، گفت اگرمیدانستیم ششصدوپنجاه نفرمان بـــا
همدیگربا هفت تیرهای شخصی مان توی خانه هایمان توی اطاق خوابمان حتـــــی
ازپنجره با هم سرساعت سه ردمیکردیم، صدای این ششصدوپنجاه تا آن جماعت میرفت
ازجلوی خانه مصدق چه رســـدکه واردعمل شونـــد، این یک استدلال. استدلال بعدی
آقای کامبخش بمن درمهاجرت میکرد. وقتی من بهاو میگفتم چه گذشت توی سازمان
افسری وجریان چه بود، افسران چه میگفتند؟ اومیگفت ما قصدکاری داشتیم ولـــی ما
هیچگاه نتوانستیم افسرها را دریک جا متمرکزبکنیم که بتوانیم عمل بکنیـــم.
افسرهای ما یکعده شان رضائیه بودند، یکعده تبریزبودند، یکعده مشهدبودند، یکعده
فرض کنید رشت بودند، پخش بودند. ما این کوشش راگفت کردیم. اوبمن میگفت
که ما چندین بارکوشش کردیم ازطریق اداری افرادخودمان رابکشیم دریک جا متمرکـز
کنیم که برای آنروزبتوانیم یک کاری بکنیم. علت اینکه ما نتوانستیم دست ازپا
خطا بکنیم درواقع پراکندگی نیروی ما بود، عدم تمرکز نیروی ارتشی ما بود. این
بنظرمن یک بهانه بیش نیست. آدم وقتی نمیتوانست دریک جا.... کودتا نمـــی ـ
خواستندبکنند اینها، اینها میتوانستندمقاومت را اداره بدهند یعنی درهمانجاهائی
که هستند همان نیروئی که هست با نیروی حزبی آنجا وبا نیروهای مردمی که مخالـــف
آن کودتا بودندمقاومت را دامن بزنند. درمشهد، دررشت، درجنگلها، درشهـــر
تهران، دراصفهان وو... اینها یک جنبه های قضیه بود. جنبه های دیگرقضیـــــه
اینکه حزب توده رخنه کرده بوددریک جائی، همین سازمان افسری سروان مهاجرانـــی

آجودان آقای زاهدی بودبعدازبیست وهشت مرداد، تیمسارزاهدی . این آقای سروان مهاجرانی میدانیدکی دستگیرشد؟ پشت آقای زاهدی ایستاده بود. کودتا هم درواقع به موئی بندبود کودتائی نبودآنجوری ، پایگاهی نداشت هنوز . اینها میتوانستند زاهدی را ترورکنند. یعنی پشت آقای زاهدی ایستاده بود. سروان مهاجرانی را در اصفهان وقتی رفته بودپشت آقای زاهدی اسمش درآمدجزو رمزها آنجا گرفتند. وبگذریم که تو افسران دربارهم بود داشتندوجاهای دیگرهم داشتند. اینها می- توانستندنقشه را عوض کنند اگرمیخواستندعمل بکنند. من اعتقادندارم . من بیشتر اعتقادم براینست که شوروی وسیاست شوروی نمیخواست که یک حکومت ملی درایران روی کاربیاید واین نیرورا هم درواقع قربانی این سیاست کردند. نیروی افسرانی که بنام افسران حزب توده معروف شدندولی افسران میهن پرستی بودندکه قربانی سیاستهای خائنانه حزب توده شدندواین نوبت اول نبودکه اینکارانجام گرفت . این آخرین مرحله بود، درمراحل قبلی هم با افسران چنین بازی راسیاست شوروی کرده که من میپردازم به آن . ازخاطرات مسئولین اصلی قیام به اصطلاح خراسان که معروف به قیام خراسان است .

س- بالاخره سازمانی بعنوان گروهبانان وجودداشت تا آنجاکه شما گفتید؟

ج- آهان برگردم به این قضیه . من این راازآدمی که معروف است اصلا" به اینکه اصلا" ایشان آورده مدارک رابیرون . چون شما میدانیدکه آنموقع سروان عباسی نامی دستگیرشدوباهیاهوی بسیاررژیم اعلام کردکه چمدانی دست این بوده درراه آهن تهران دستگیرشده وکتابچه سیاهی بوده که توی آن کتابچه رمزمثلثاتی بوده ومال سازمان افسری واین رمزراما بازمیکنیم. وشروع به بازکردن کردندواعلام کردندکه رمزرا ما بازکردیم . دروغ است اینها ، دروغ است یعنی به این سادگی نبوده. من امروز این را میگویم که بازبرای ثبت درتاریخ ودانستن آیندگان باشد. چون خودسروان عباسی بمن گفت درکمیته مرکزی حزب توده ما آنجا میرفتیم بحث شد دعواومرافعه ودرپلنوم چهارم که قراربودروسها سرهم بکنندچون به شما قبلا" توضیح دادم یکسال حزب تعطیل بود، درآنجا این یکی ازآن مواد محترقه بودکه میتوانست اصلا" دوبارد

نگذا ردا ین وحدت انجام بشودچون دعوا بود. چون آنجا مسائل روبودیک مقدار کها لان من توضیح میدهم. ماجرا بها ین ترتیب بودکها ین سروان عباسی فرد شناختهشدهای بود. یعنی آدمی بودسروان اخراجی بوددرسالهای ۲۶ - ۱۳۲۵ از ارتش اخراج شدهبود بجرم کمونیست بودن. چون یکی از آن افسرهائی بودکه با سیامک اینها رابطهداشت. یک همچین افسرشناختهشدهای بهچهدلیل اینها توی ارتباط همچین سازمان حساسی گذاشتهبودند این خودش سئوال هست. دو- درجمدان عباسی چیزعجیب وعریبی پیدا نکردند، کتابچهسیاه. کتابچه سیاه جای دیگر بودکهبندهحالامیگویم چهبوده ماجرا. ازعباسی یک مقدارمدارک میگیرندتحت تعقیب برای اینکهبوده درمیدان راهآهن ومی برندش بهزندان. حزب خبردارمیشود. دردورانی کهعباسی را شکنجه میکردندسرگردکهآنموقع سروان پولاددژ بود افسررکن دوستاد ارتش بودواینشان بعدهاآمدچکسلواکی ودرپراگ زندگی میکند. دکترااقتصاد هم شده. اینشان یکی ازمأمورینی بودکهدرشکنجهگاهبود بالای سراینشان کهوقتی سروان زمانی کهمردباسرهنگ زیبائی عباسی را شکنجهمیکردند مأموردیگربالای اینهاکهازرکن دوآنجا بود پولاددژ بود. پولاددژ بهحزب اطلاع میدهدکههمچین آدمی زیرشکنجهاست. وپولاددژ درطول شکنجهعباسی کهشکنجههای واقعا" سختی بهاوکردهبودند من اوراُدیدم یعنی شایدمثلا" چهارپنج ماهبعدازدستگیریش بود کهدرزندان زرهی من دیدم آدم نحیفی شده بود، خیلی ازپادرآمدهوکاملا" ایزوله چون چوب دوسرطلا شدهبود. چون توی حزب معروف بودکهاین لوداده، ازآنورهم آنها توی سرش زدهبودند. چون واقعیت این وسط گم شدهبود. من یکبار اتفاق افتاد کهباعباسی درموقعی کههواخوری بود روی پشت بام توالت زندان زرهی یک پشت بام کوچکی بود من رامی بردندبرای چیز باشاهرخ مسکوب کهبامن هم سلول بود موقعیتی بودکهسرباز پشت توالت ایستادهبودتاآن یکی دربیاید باهم ما راببردتو، من با عباسی چندتاجملهردوبدل کردم چون اوباکسی حرف نمیزد. وازاوسئوال کردم این واقعیت داردکهکتابچهای بودوشما دادیدبهاینها وگفتید؟ گفت من فقط یک چیزی به

شما میگویم . این را آینده روشن خواهدکردچون‌چنین میگویند ولی چنین نیست . عباسی آنجا ایزوله‌بود هیچکس هم با او صحبت نمیکرد. چون عباسی واقعا " بیک معنی فرزند حزبی بود. چون یک آدم گادرحرفه‌ای دربست بود. هیچکس را نداشت. ازسال ۱۳۲۵ توی خانواده‌های همین افسرها زندگی میکرد. بعدها معلوم شدکه‌پولاد دژ حتـــی دردورانی که‌عباسی را شکنجه‌میکردند به‌اوپیشنهادمیکندکه‌به‌اوزهربدهد. یعنی به اوسیانوربدهدواوخودش رابکشدزیرشکنجه. عباسی قبول نمیکندومیگویدمن مقاومت میکنم ولی اینکاررا نمیکنم. بعدها من درزندان لشگردوزرهی شنیدم که‌افسـری است که‌الان رفت درتهران بنام سروان ناظر که‌افسرزندان لشگردوزرهی بـودواین عضو سازمان افسری حزب‌توده‌بود، همانجائی که‌عباسی زندانی بود. عباسی درآن جمله‌ای که‌بمن رذوبدل کردگفت آینده‌نشان میدهد گفت فقط من به‌شمایک جمله‌میگویم. همین جاکه‌شما ایستاده‌اید من که‌میرفتم توالت به‌ناظرگفتم که‌اطلاع بدهیدتاچهل وهشـت آنچه‌که‌من میدانم پاک کنید. این‌را بعدها من ازژن سرهنگ مبشری اینها هم شنیدم که‌آنها میگفتندخیانت رهبری بوده به‌دلیل اینکه‌اینهااگرآن ده‌نفراول را یعنـــی سه‌نفردبیران وهفت نفرهیئت اجرائیه که‌اسمهایشان را میآورم برای شماکه‌تـــوی کتابها هم هست که‌اگراینها را اصلا" مخفی میکردند به‌سازمان ضربه‌ای نمیخـــورد عباسی دیگربه‌پائین نمیتوانست‌چیزی بیرون. این گذشت بهرحال اینطورکه‌نقل شد درزندان برای من گویا سروان ناظرمدت چهل وهشت ساعت‌کوشش میکندبارابطش تماس بگیردکه‌این مطلب را به‌حزب اطلاع بدهد، به‌رهبری . که‌درزندان آقای عباسی گفتـه چهل وهشت ساعت دیگرمقاومت میکند ، پـــاک کنیـــد آنچه‌راکه‌میدانـــد. دراین چهل وهشت ساعت رابط آقای ناظرموجودنبوده‌است ودردست نبوده است واین علامت سئوال است که‌چه‌جـور در یک همچین موقعیت حساس یک همچین آدمی که‌زیرشکنجه‌است اینها باید‌دائم تماس ساعتی داشته‌باشند مرتب . این بی مسئولیتی مال چیســت ؟ تمام اینجاها این خلاها هست . یکی درموردسازمان افسری که‌این است که‌دارم برایتـان میگویم ویکی درموردهمان بیست وهشت مرداست که‌صبرکنیدتاخبربدهیم که‌نیروهـا رادرحالت خلسه‌بردندتاآنها تسلط پیداکردند. این ماجرائی است که‌عباسی بمـن

گفت . این ماجرائی است که مال سروان ناظربود . واما ماجرای گروهبانها که شما سئوال کردیدودرجه‌داران .

درجه‌داران سازمان جداگانه عظیمی نداشتندبلکه درجه‌داران عبارت بودنداز یک عده استوارها ویک عده گروهبانها . که اینها برخی‌شان درسازمان اطلاعاتی حزب توده کارمیکردندوا خرهم برای این ها یک سلسله مراتب ارتباطی درست کرده بودند ولی تعدادعظیمی اینها نبودند . واین را هم دونفرمأموراینکارهم بودند . همین سروان پولاددژ بودوسروان اگریادم نرفته باشد یک سروان شهربانی بودکه اسمش را بعداً " برایتان میگویم .

دریکی از آن روزهائی که تعقیب ادامه داشت برای کشف سازمان تا آخرین ریشه‌های این مسئله مدارک مربوط به گروهبانها درمنزل فردی بوده بنام سروان ورقازاده ، سروان شهربانی بودو سروان پولاددژ خودش میگوید ، مأموریت را خودش برمیدارد میگوید من میروم کشف میکنم . با یک عده مأمور میرودودرآن خانه وسروان ورقازاده را توقیف میکند ، یک صندوقچه‌ای بوده که مدارک بوده برمیدارد وبه مأمورین فرماندار نظامی ، آنموقع فرماندارنظامی بود سازمان امنیت نبودهنوز ، به آنها میگوید شما این خانه را محاصره داشته باشیدتا من بیایم . یک چندتا قبضه اسلحه‌هم گویا قبلا" گذاشته بودتوی جیپ ، اینها از آن تاریخ غیب شدند . یعنی سروان پولاددژبا همه اینکه پست حساسی داشت یعنی یکی ازمأمورین رکن دوبودکه موردا عتمادکامل بود وتوی همان شکنجه‌گاه هم بودبه این دلیل اصلا" فرارکرد . آنها را برداشت وبرد . من از او خیلی سئوال کردم وازدوستانش . که این ابعادش چقدراست ، چه‌جوری است ؟ گفت آنچنان نبود . برخی حتی ازاین گروهبانها لورفتندبعد . درزندان بودندپاره‌ای از اینها فرارکردندورفتندبه‌شوروی که یک چندتائی از آنها هم چین بودند .

س - گویا بعنوان سازمان دانشجویان یا دانش‌آموزان اسم مخفی شان بوده .

ج - نه . اینها میخواستنددرواقع ازسازمانهای هنوزافسرنشده یعنی استوارو گروهبان ودانشجویان دانشکده افسری یک سازمان بسازند بهمین عنوانهائی که شما میگوئید ولی این به آنجا نرسیده بوده هنوز . یک سری گروهبان واستوارداشتندکه اینها درسازمان

اطلاعاتی شان کارمیکردند ودرمأموریتهای معینی که بدآنها میدادند. راجع به دانشجویان دانشکده افسری تصمیم گرفته شد بهمین دلیل آن سازمان ساخته نشد. برایتان میگویم چون دانشجویان دانشکده افسری اکثرا" توی زندان بودند که بیشترا ینها دوستان من بودند، ازفعالین اتفاقا" سازمان افسری بودند. چه نیروی هوائی وچه نیروی زمینی، تمام توی زندان زرهی بودندکه جزولیست افسران هستندکه برخی ازآنها هم آنشب درجه گرفتنشان بود گرفتندشان حتی. بعضی ها مثلا" سال اول بودند، سال دوم بودند. یعنی دانشجویان را برده بودند توی سازمان افسری.

س ـ این طرزکارحوزه ها وبرنامه کارشان چه بود درآنزمان ؟

ج ـ شکل کارحوزه های اینها اینطوری بود. یعنی اینها هرسه نفرسه نفربا هم ارتباط داشتند. دردوره اول اینها یک ارتباط زنجیره ای داشتندبقول معروف سازمانی یعنی هیچکس هیچکس دیگررا نمی شناخت، یکنفربا یکنفرتماس داشت. بعد اومیگفت این کتابها را بخوان، اطلاعات میداد. بعدها اینها را تبدیل کردند یکی ازگشادکاریهای اینها هم این بود. اصلا" همان الگوی حزب توده را یواش یواش بردندتوی سازمان افسری. ازسازمان افسری مثلا" حوزه ساختند حوزه های چندنفره که رسته رسته میشد. رورسته کرده بودند کاررا. مثلا" دانشجویان دانشکده افسری اگرفرض بگیریدچهل نفربودند اینها به چندحوزه تقسیم شده بودند یک مسئول بودبنام مثلا" ابوالقاسم زاده، سال سوم بود که بعدا اعدام محکوم شد بعدبه حبس ابد. اومثلا" مسئول دانشجویان دانشکده هوائی بودوزمینی وغیره هم همینطور. اینها حوزه بندی ها یشان عین حزب توده شد ویکی ازگشادکاریها هم این بودکه این نفوذ کرد اصلا" این مسئله، یعنی همه شناخته شدند وهمدیگررا شناختند وهمانطورهم که به شما گفتم توی جریان بیست وهشت مردادهم عده دیگری ازاینها را شناساندند. ازاینها استفاده های تبلیغاتی کردند. مثلا" اینها راآوردند توی حوزه های ماها که پنج تا پنج تا درست کرده بودندبرای تعلیم اسلحه، بعضی از اینها شناخته شدند. مثلا" من خودم یادم هست شبی که جائی که من بودم سرگردوکیلی

آمدکه معلم دانشکده افسری بود، جعفروکیلی. خب ما هم دیده بودیم وشناخته بودیم.
اینها گشادبازی هائی بودکه اینها کردند.

س - خودحزب توده تشکیلاتش چه جوری بود؟ این حوزه ها چه جوری کارمیکردند؟

ج - حزب توده اینجوری بود. حزب توده درواقع من براتان هرمش را میتوانم بکشم یعنی به اصطلاح دررأس یک هیئت اجرائیه بود، یک کمیته مرکزی بودو مشاورینی داشتند. بعدتبدیل میشدبه کمیته های ایالتی وولایتی ، مثلا" کمیته ایالتی شهرستان تهران . درآنجا بازچهارپنج نفربودندکه بازاینها میرفتندبه کمیته های بخش. کمیته های بخش یک مسئول داشت . بازازچهارپنج تا تشکیل میشدکه بازاین چهارپنج تا سرشاخه های کمیته های واحدبودند. اسمش بودواحد تا پایه. به این ترتیب هرم وارمیآمدبالا. بعددرآنجا یک کمیسیون تبلیغات بود، یک کمیسیون فنی بودبرای چاپخانه ها وروزنامه وغیره واینها . سازمان جوانان هم عینا "همین سیستم راداشت .

س - که درپائین ترین سطح آن حوزه ها چه جوری کارمیکردند؟ چندنفربودند؟

ج - حوزه ها بستگی به شرایط داشت . مثلا" حوزه ای که من بودم شده بودپنج نفر دریک دوره کوتاه بیست وهشت مردادکه دوره های سخت بودکردندبه سه نفر، سه نفرمسئول میآمد رابط.

س - چکارمیکردید درجلسات ؟

ج - ما مثلا" بحث سیاسی روزمیکردیم. مسائل جاری جهان راعمدتا "بحث میکردیم اطلاعات واخبارسرحوزه میآمداینها رامیخواند. بعدراجع به مسائل مالی رتق وفتق میکردیم. حق عضویت جمع میکردیم . کمک جمع میکردیم ووظایفی که محول میشد.

س - توی خانه یکی ازاعضاء بود؟

ج - خانه یکی ازاعضاء بود. مثلا" وظایفی که محول میشد فرض بگیرید انتقال روزنامه ازشهری به شهردیگر. درتهران چاپ میشد. پیک هائی بودندکه کاندیدمیشدند اینها مثلا" روزنامه رابببرندبه اراک . من خودم مثلا" بارها به جنوب بردم . اراک و اندیمشک به آن خط بردم. روزنامه راببریم آنجا انتقال بدهیم. فروش روزنامه .

بعددردوره‌ای که‌علنی بودیک چوردپگری بود. یعنی خوزه‌ها وسیع تربودودرکارعلنی هم شرکت داشتیم. یعنی مثلا" انتخابات بود، بسیج کردن بود نمیدانم درجوزه‌ها بود یا کانون جوانان دمکرات بود، فروش روزنامه‌جوانان دمکرات بود، فروش روزنامه‌به‌سوی آینده‌بودوو.. وجمع آوری کمک یا شعارنویسی. یا مثلا" فرض‌کنید نقل وانتقالات به‌آدمهائی که‌خیلی اطمینان داشتند، آدمهای پخته‌تری بودند نقل وانتقالات میدادند. من مثلا" دریک دوره‌بعدازبیست‌وهشت مرداد بعلت امکان‌سازی هائی که‌کرده‌بودم درنقل وانتقالات قرارگرفتم که‌باسطح بالای سازمان درتماس آمدم مثلا" رهبری.

س- نقل وانتقالات یعنی ؟

ج- عبارت ازاین بودکه‌مثلا" بایگانی کل رامیخواستیم انتقال بدهیم، جاسازی میخواستیم یعنی جا میخواستیم، اتومبیل میخواست بایدمیاوردند. مثلا" چاپخانه روزنامه‌مردم راپیاده‌کردیم انتقال دادیم به‌یکی ازباغهای طرف صاحبقرانیه، این کارها رامیکردیم. یا مثلا" بردن یک رفیقی که‌فراری بود. مثلا" افسرانی که فراری شدنداینها رابایدجا میدادیم، پنهان میکردیم، بایدبرای اینها امکان سازی میکردیم توی یک خانه‌ای نگه‌میداشتیم اینها را. این نوع وظایفی بودکه افراد حزب انجام میدادند.

س- راجع به‌فرارآن افراداززندان نمی‌دانم‌دفعه پیش‌صحبت‌کردید؟

ج- نه، دفعه‌پیش ازمن سئوال کردید ومن ماجرا راپی میگیرم الان وبرایتان تعریف میکنم.

س- شما نقش رزم آرا راکه‌آیا دراین قضیه دخالت داشته.

ج- بله. وشما راهم رجوع میدهم به‌یک کتابی است که‌همین داستان فرارکه‌احمدقاسمی نوشته من این را برای شما تهیه‌میکنم ومیفرستم که‌تمام شرح ماوقع را داده.

س- بهرصورت اگرآنجا هست ....

ج- هست، ولی من فقط کوتاه میگویم. این نادرست است که‌رزم آرا اینکار را کرده. رزم‌آرا اینکار را نکرده. این درست است که‌رزم آرا باروزبه‌دربعضی موارددرتماس بوده

ولی طرح فرارکا درمرکزی حزب توده از زندان قصر چون تکنیک امنیت در ایران آنموقع آنقدربالا نبود. آژان خانه بودوپاسبان وا ینها هم سازمان افسری داشتند. نقش عمده را درا ینجا دوتا افسربازی کردند. یکی بودسروان محمدزاده چرتپانیان که زنده است الان ودیگری قبادی که تیربارا نش کردند. بعدا زاینکه شورویها تحویل دادندتیربارا ن کردند. اینها دوافسر زندان قصربودند. طراح این قضیه درواقع خسروروزبه ودربیرون که اجرا کننده این قضیه دکتر غلامحسین فروتن بودکه هنوز لونرفته بودوالان هم زنده است وتنها عضوهیئت اجرائی بودکه بیرون بود. وآن هم عبارت ازاین بودکه اینها قرارگذاشته بودند شبی کاری بکنند لیست کشیک را بهم بزنند که کشیک زندان قصربدست این دوافسربیفتد وا ینکار را موفق شده بودندو رئیس زندان قصرهم ، این روایت است من این را هنوزبدقت نمی دانم ولی مثل اینکه توی آن کتاب هم هست ، رئیس زندان قصرسرهنگی بودکه اسمش درخاطرم نیست ، اوخانمش گویا متمایل به حزب توده بوده است ازسمپاتها بوده که گویا به او گفته بودندبه بهانه ای توامشب شوهرت را توی خانه نگه دار. حتی روایات یکخرده افسانه وارهم هست که شراب به او بدهدوتوی شراب یک چیزبریزکه اوبخوابدو نیایدکه زندان بکل دست آنها باشد ، آن دو افسرمسئول. دربیرون هم حزب امکانات زیادی نداشت ، واقعا" بعدها بمن گفتندو یک کارگری بودکه تیربارا ن شد ، ارمنی بود با آن پوررضوانی تیربارا ن شد . این گویا یک کامیونی تهیه کرده بود ، یک کامیونی حزب خریده بود کامیون ارتشی که دریک کارازی بود. رنگ کرده بودند ، درست کرده بودند ، علامت دژبان هم رویش کشیده بود، دویکسری ازافسرها ، افسرهای واقعی حزب توده مثلا" سروان بهزادی ، بهزادی را که تیربارا ن کردند خودش یکی ازکسانی بوده که بالباس افسردرآمده بوده. مأمور اجرا آن سناریوکسی که بالباس سرهنگی درآمده بودزنده هم است ، فریدون کشتگر که زنده است ودرایران با من زندان بودوخیلی میخوردبه سرهنگ ، شکم چاقی وا ینها . اولباس سرهنگی پوشیده بودویک تیمی درست کرده بودندازافسران دژبان ودژبان واینها را لباس پوشانیده بودند باآن کامیون آمده بودند وحکم را هم جعل کرده بودندکه اینها را تحویل بگیریم به زندان دژبان میخواهیم ببریم و آنهمه را درست کرده

بودند وآن دوتا افسری هم که آنجا بودندمال خودشان بودندکه آن صحنه های آنجا را همه را توی آن کتاب نوشته که چه جورخیلی اصیل ودرست بازی کردند . حتی مثلاً" سروان قبادی پس گردنی زده بودبیکی ازاین رهبرانی که تو بدو زود بدو که حتی معروف است که یک شعری هم یک رفیق من گفته بوده درباره کلاهی که جاگذاشت که دراین ماجرا قبادی ازروی دست پاچگی کلاه افسریش را جا میگذارد روی میزچیزش .
گویا روی رکاب کامیون سوار میشودکه ازدرزندان اینها رابیاوردبیرون که اینها را آوردندبیرون ودرخیابان صبا پشت خیابان پهلوی خیابان صبا درآنجا اتومبیل های حزبی منتظربودکه اینها را تقسیم کردند توی چندتا ماشین واینها را بردندخانه هائی مخفی کردند . که بعلت عدم داشتن شرایط کافی مقداری ازاینها را ازایران خارج کردند ، چندتائی ازاینها بنوبت ازایران مثل نوشین واینها بخارج بشوروی فرستاده شدندوعده ای ازآنها ماندندکه احمدقاسمی بود ، کیانوری بودوعلوی بودواینهائی که ماندندوروزبه . البته روایتی است که توی همان رقابتهای آنجا شب آخرگویا نمیخواستند ، اینهم بایددانسته بشود ، شب آخرنمیخواستندروزبه را اصلاً" بگذارند توی لیست . که سروان عباسی روزقبلش بنام مستعاربا سجل قلابی میرودزندان قصر به ملاقات روزبه وازپشت میله ها بهاواشاره میکندکه چنین برنامه ای هست وتو میآئی توی برنامه . یعنی عباسی بوده که باعث میشودکه اوهم جزولیست بیاید والا قرار نبوده . الان بخاطرم میآید بهشما میگویم جای روزبه اصلاً" کی قراربود جزوآن ده نفری باشدکه آوردندبیرون. نه اوبلکه یکی ازاعضاء مشاورکمیته مرکزی مثل اینکه شریفی نامی بوداگریادم باشد . اوقرارنبوده بیاید. واینها رامیآورندبیرون . واین نقشه سازمان افسری بودبکمک آن پایه حزبی که آمده بودآوردندبیرون.

س ــ چندبارراجع بهبازداشت وزندان واینها صحبت شد . اگرمیشودوضع زندانها رابعد ازبیست وهشت مرداد شرح بدهیدونوع رفتاری که بازندانیها میشد بعد عنوان شکنجه رویش گذاشته شدکه بعدبتوانیم شایدمقایسه کنیم بادوره اخیر ، سالهای اخیررژیم شاه که وضع زندان ووضع رفتاربازندانی چه شباهت ها وچه تفاوتهائی درظرف این بیست سال ...

ج ــ البته این دوره که باهیچ دوره تاریخ بشریت قابل مقایسه نیست آنچه که درآن

داریم زندگی میکنیم. ولی آندوره، تا آنزمان بنظر من شکنجه به آن صورتی که امروز میشناسیم ودردنیا اعمال میشود اصلا" متداول نبودتوی دستگاه اداری ایران. حتی شهربانی دوره مختاری همین اراذل اینها را میگیرندوبعدها ازکسانی که با آنها آنموقع بودندشنیدم بزرگترین شکنجه ای که مثلا" کرده بودندمدادگذاشته بودند مثل آقای معلمها لای انگشت این آقای صمدکابیخش که همه را هم لوداده عامل روسهـا. همچین شکنجه ای نبوده. دوره اول که اتفاقا" من رفتم زندان یعنی میشودگفت پانزده شانزده روزبعدازبیست وهشت مرداد بود. دوره مصدق واینها که شکنجه اینها نبود. هیچ خبری ازشکنجه نبود. ممکن است بشودگفت توهین را بعنوان شکنجه تلقی کردن یا با دانی یک پاسبان را که کشیده بزند ولی شکنجه کلاسیک وفرم گرفته ای موجودنبود دردوران مصدق اصلا" چنین چیزی حتی درهمان شهربانی عقب مانده هم نبود. ازبعد ازبیست وهشت مرداد هم درزندان باغشاه که درواقع یکی ازبازداشتگاهها بودوسرلشگر دادستان فرماندارنظامی اول بودکه همانطورچکـی مردم را میگرفتند آنجا هم شکنجه ای نبود. مثلا" وقتی من را توقیف کردند آنجا رفتم بازپرسی که حکم توقیفم را طبق ماده پنج حکومت نظامی صادرکرد امنیت اجتماعی، ماده پنج بودآنموقع اسمش، سروان بهمنش بود که روی یلاکش هم نوشته بود من را میبردند ازمن پرسیدتومال چه گروهـی هستی؟ هی اسم میبرد. فلانی؟ چون توی جیب من یک چاقوپنجه یکس واینها جوان بودم اینها را پیاده کرده بودند. گفت مال توده ایها هستی؟ گفتم نه. مال فلانـی؟ مال پان ایرانیستی؟ گفتم نه. گفت پس بروپدرسوخته طبق ماده پنج تو. که بعدها همین افسررا من درزندان قزل قلعه باخودمن زندانی بود واین افسرحزب توده بود، که زنده هم هست بهمنش. به اعدام محکوم شدوبعدبه حبس ابد. که من که آنجا دیدم دررا هروتوالت نگاهی کردم گفتم من را میشناسیدجناب سروان؟ یک نگاهی کردگفت بنظرم آشنا میآئی. گفتم حکم پنج ـ ماده پنج من را توقیف کردی باغشاه بعد از بیست وهشت مرداد. گفت: گهی زین به پشت وگهی پشت به زین

حالا من خودم این توهستم. من یادم هست که شکنجه آنموقع اصلا" متداول نبود. کتک ممکن بودمثلا" سربازان میگرفتندوباقنداق تفنگ واینها میزدند ازتوی تظاهرات و..

س ــ عباسی که میگفتید شکنجه میدادند...

ج ــ آها ن به آنجا میرسم من. من الان از آغاز بیست وهشت مرداد هستم که اصلاً سیستم شکنجه چه جوری متداول شد و چگونه پایه گرفت. در دوره اول حکومت نظامی شلاق و اینها باب شد. توی همان شهربانی موقت و اینها میآوردند میخواباندند شلاق یک چندتائی میزدند و اینها. تا بعدها بختیار آمد سرکار. یعنی سرلشکر بختیار. در آنموقع که فرماندار نظامی با بختیار شروع بکار کرد، کار را یعنی ادامه داد. اینها با زجوی مجرب نداشتند. اصلاً تیپ اطلاعاتی نداشتند. اینها تیپ اطلاعاتی سیاسی میخواستند و در نظام اداری ایران گارگاهها و مفتش های ماکار سیاسی که بلد نیستند. تنها بخشی که بود رکن دو بود. اینها کادرهای رکن دو را آوردند در فرمانداری نظامی که کادرهای رکن دو که در فرمانداری نظامی کار میکردند سروان سیاحتگر است که تا این اواخر بود دیگر سرهنگ شده بود، سرهنگ زیبائی است، اعفرزمانی است، سرهنگ عمیدکه بعداً سرتیپ عمیدشد و بود که کشته شد و چندنفر دیگر. پورخمامی و چندنفر دیگر، سالاری که بعدها سرتیپ شده بود و هم گویا مرد، کشتندش یا تیرباران شد یا زندان است. اینها افسران وکادرهای رکن دو بودند که آوردند برای بازجوئی در فرمانداری نظامی. در آنجا شکنجه آغاز شد. یعنی وقتی زندان زرهی که یک زندان ارتشی بود، خیلی زندان مخروبه ای هم بود اصلاً زندان نبود، یک نه تا اطاق انفرادی داشت که برای بازداشت سربازان بود، دوتا عمومی داشت که یک عمومی بزرگتر بود و یک عمومی کوچکتر که این همه مجموعه زندان زرهی بود که ما توی آن بودیم. دکتر مصدق هم دوسه تا ساختمان آنطرفتر بود که من همین ما در هدایت اینها را میدیدم میآمد و میرفت ملاقات دکتر آنجا از پنجره نگاه میکردیم. میگفتند که این دختر مصدق است میرود. یا اصلاً زندان نبود به آن صورت. و چند حمام مخروبه داشت آنجا که وقتی شما را بازداشت میکردند و میآوردند میبردند توی همان حمامها، توی زندان هم نمی آوردند شبها هم توی را هرو جلوی در آن زندان میخواباندند و روزها میبردند برای بازجوئی. در آنجا شکنجه آغاز شده بود، دوره افسرها و اینها. انواع واقسام شکنجه ای که من آنجا دیدم و چندتایش را خودم چشیدم عبارت از شلاق بود، ودستبند قپانی بود که باب شده بود. دستبند قپانی این بود

که یک دستبندآهنی میزدند ، دستها را از پشت میآوردند اینطور میزدندبهمدیگربعد این را تنگ میکردند. اینقدرکه جناق سینه شما بیا یدبیرون . بعدهم به آن وزنه آویزان میکردند که خیلی دردناک است . یا بعدمثلا" بیخوابی میدادند. یک خرسی هم بودآنجا ، اینهم ماجرای جالبی است که دربعضی جاها دیدم نوشته شده . یک خرسی بودتوی آن باغ لشکردوزرهی آنجا که کورهم بوداین خرس . این گهگاه برای ترساندن دختران وزنانی که میگرفتندمیآوردند توی حمامهای مخروبه که بیاندازندبجان آنها . دروا قع شکنجه را آنجا زمانی ، سیاحتگروزیبائی وسالاری وعمید وسرگرد لیقوانی اینها بنا کردند ، شکنجه وشلاق ودستبندوبیخوابی وغیره و ... وازدونفرآدمهائی که هم دستیارشان بودندواین کاررا میکردند دوتا گروهبان بودند . یکی گروهبان ساقی بودکه الان زندان است که دوره خمینی به سه سال محکوم شد . یکی همین آدمخواری که بنام حسینی معروف شده بود .

س — عطا پور؟

ج — نه حسینی . شکنجه گرمعروف . که این حسینی اسمش شعبانی است . گروهبان شعبانی یک آدم واقعا" بی مغزوساده ودهاتی مال طرفهای آذربایجان وآنورهنا بود . این ازگروهبانهای همان لشکربود ، پادگان زرهی بود . اینها شکنجه می — کردند . یعنی شلاق را میزدند ، عمل راانجام میدادندواینها . آنها هم لگدو اینها هم میزدند . ولی دردوره ای که عباسی را شکنجه کردند من شنیدم که شنیدم خودم که با چشم خودم ندیده بودم ، ولی میگفتند انواع واقسام شکنجه های دیگر را روی اوآزمایش کرده بودند . منجمله مثلا" توی مجاری ادرارش مو ردکرده بودندو یا خیلی جای سردخوابانده بودندش بعدآب سردهم میریختندوشلاقش میزدند . اینها را من شنیدم دربا ره عباسی که شکنجه های هولناکی کردند . حتی صحبت ازکلاه خودی بودکه میگذاشتندسرش وفشار میدادندتا چقدرآنموقع درست است من نمیدانم . بعدها همچین چیزی بنام آپولو درست شده بود ولی آندوره راما شنیدیم فقط ، شکنجه یعنی درآنزمان سنگش گذاشته شد ازسالهای سی ودو ، سی وسه . سی وسه در واقع . انواع شکنجه بودکه آنجا میکردندواینها درشکنجه هم تجربه پیدا کردند درهمان

زندان . چونکه خودیکی ازاین گروهبانها برای من تعریف کرد که من شب توی همان حمام زرهی بودم. مثلا" توی آن حمام آنموقعی که من بودم همین شاهرخ مسکوب نویسنده معروف ، من واو باهم بودیم توی یک سلول . یا مهندس میادنژاد ، اینها آنجا بودند. مهندس عباس فرقانی ، آیکناری اینها کسانی بودندکه گرفته بودندازکادرهای حزب توده آنجا شکنجه میشدند. درآن موقع اینها تجربه شکنجه نداشتند هجوم میکردندکتک میزدند وگاهی موقع هم ضربه قنداق تفنگ میخورد به مغزوخونریزی مغزی وباعث کشتن میشد. مثلا" قتل وارطان سالاخانیان ومحمود کوچک شوشتری که اصلا" به اصطلاح اسطوره های سازمان جوانان حزب توده شده بودند اینچنین اتفاق افتاد. یعنی دراثر بی تجربگی شکنجه گران به اینها حمله کرده بودند، به اینها لگدوفلان وباقنداق تفنگ تو سراینها زده بودند که اینها را توی همان حمام خونین ومالین انداخته بودند. صبح که اینها میآینددررا بازمیکنند وارطان درواقع دراثرخونریزی مرده بوده وسرش توی دامن محمودبوده ومحمود هم بیهوش افتاده بوده . که او هم بعداز سه چهارساعت خونریزی مغزی کرده او هم میمیردکه اینها را میبرند توی رودخانه جاجرود میاندازند. این اولین قتلهائی بودکه بعدازبیست وهشت مرداد اتفاق افتاد وبصورت حماسی حتی ...

س ـ آنکه میگفتندافرادی را توی دریاچه نمک قم میانداختندو...

ج ـ اینها مال دوره های بعدسا واک است که دیگرمن نبودم . اطلاع ... بله اینها را ما شنیدیم ولی این دوره های آغازرا من دارم میگویم بعدازکودتای بیست وهشت مرداد درواقع ماجراهای زندان لشکردو زرهی وزندان قزل قلعه .

س ـ درموردکترفاطمی ، زنش واینها هم شایعاتی بودکه کارهائی کرده بودند.

ج ـ منهم این شایعات را شنیدم مثلا" راجع به کریم پورشیرازی را من شنیدم مثلا" سوزاندند. اینها را چیزهائی بودکه من توی زندان زرهی شنیدم.

س ـ ولی خودشما چیزی ازاین نوع به اصطلاح اطلاعات دست اول دراین مورد...

ج ـ نه من خودم شاهداین دوموردی که شما میگوئیدنبودم . ولی شاهدشکنجه افسران وجوانهای دیگرراکه باسم آوردم بودم . که همین مثلا" مسکوب را خیلی شدیدا "

شکنجه‌کردندوخیلی هم مقاوم بود، شاهرخ ومهندس فرقانی آبکناری که‌حتی دستش را شکسته‌بودند. طوری دستبندبه‌اوزده‌بودند، یک آدم ضعیفی بود گفته‌بوده‌ی کشیده‌بودند ،گفته‌بودبا میشکند، بعدشکسته‌بودوخونسردیش را حفظ کرده بود همان لحظه به‌آن سروان زمانی گفت دیدی گفتم میشکند. یا محسن علوی . محسن علوی را شدیدا " شکنجه‌دادند یکی از معلمین ریاضیات بوددردبیرستان البرز که‌از کادرهای حزب‌توده‌بود. اورا طوری شکنجه‌کردندکه‌دستش شکست وبهش نرسیدند ازچندجا شکسته‌بودواین درجای مرطوب افتادوچرک کردوحتی سیاه‌شده‌بوددستش ، توی چوپ بسته‌بودتوی زندان . من دیدم که‌بعدها دستش‌را بریدند، یعنی یکدستش را قطع کردند چون فاسدشده‌بود.

س - سئوال بعدی راجع به‌تاریخچه‌وفعالیت جبهه‌ملی دراروپا است . درارتباط با خسروقشقائی وعرض‌کنم که‌فعالیتهائی که‌تاصرقشقائی و...

ج - سالهای درواقع ۱۹۵۹ و۱۹۶۰ آغازفعالیتهای جبهه‌ملی است . درآن سالها من چون با خسروقشقائی دوست بودم وباهم دریک شهرزندگی میکردیم، معاشربودیم روزانه..

س - چه‌طوردوست‌شدید؟ اولین تماستان چه‌جوری بود؟

ج - اولین تماس من ازطریق فامیلها یش بودکه‌ازایران می شناختم وخب خودش هم من راتوی سیاست شناخته‌بود وبعدهم اروپا که‌آمدباهم دریک جا بودیم ، دیگر خیلی صمیمی بودیم یعنی تا روزهای آخرکه‌تهران هم دیدمش . خسرورا من تشویق کردم به‌اینکه‌جبهه‌ملی را درواقع کمک بکنندبه‌ایجادش ، به‌احیاش وصفبندیش را بوجودبیاوردتوی اروپا . افرادمتمایل به‌جبهه‌ملی بودند. حزب ایران وغیره وغیره تک‌تک ولی سازمانی موجودنبود. خسروبهرحال قبول کردوبانا صرخان اینها روزنامه‌ای بنام روزنامه‌باختراموزه، باختراموزیعنی ادامه‌کاردکترحسین فاطمی را ماگفتیم پیشنهادکردیم دربیاوریدوازطریق روزنامه‌سازمانده‌ی میشودکرد. این روزنامه‌باتبتکارخود خسروو‌باکمک ما یعنی من ودونفردیگرازافراد آغازشد. یعنی ما کارش را شروع کردیم وازطریق روزنامه‌ومقالات روزنامه‌موجب شدیم که‌سازمانها و هسته‌های جبهه‌ملی توا روپا بوجودبیاید. دقیقا " الان یادم نیست مثل اینکه

چهل ونه شماره ما روزنامه را درآوردیم. البته کنارش هم جزواتی درآوردیم وکتابهائی واعلامیه های مختلف تا دوران حکومت دکترامینی . درآنجا جبهه ملی بهرحال تکانی خورده بوددرایران ودراروپا شکلی هم پیدا شده بود. این شکل بندی اروپا منجربه تشکیل اولین کنگره جبهه ملی خارج ازکشورشد دراروپا درشهر ویس بادن آلمان که در آن کنگره هم خسروقشقائی ، ناصرقشقائی وپروفسورسیف پورفاطمی شرکت کردند .

س ـ دکترشایگان نبود؟

ج ـ دکترشایگان نیامده بود. شایگان ولی با خسرودرتماس بود، تأییدهم میکرد. ودراین جایک جناحی بود جناح راست جبهه ملی که مخالف با صطلاح حرکت جبهه ای جبهه ملی بود. یعنی جبهه ملی پیامش این بود مثل دکترمصدق که آقا همه بدورهم جمع شوید وطنتان رانجات بدهید. میگفتندنه ویا خسرومخالفت میکردند که حتی خسروچندین بارهم بطرق مختلف هدایت حتما" اطلاع دارد برای دکترمصدق نامه نوشت وازاو خواست که اینکارما راتأییدکند. دکترمصدق هم بایکی دوتانامه ای که نوشت تأیید کردکاربا خترامروزرا ، که کاردرستی است ، حرف شما درست است ، مردم همه باید جمع بشوند، جلوی آن جناحهای سکتاریست وراستی که جبهه آنموقع بود.

س ـ درخارج بودندآین جناح راست یادرداخل ؟

ج ـ همین درخارج بودند. درخارج بودند وبعضی هایشان هم حضوردارندهنوز. البته الان بعضی هایشان تعالی پیدا کردندوماركسیست شدندوغیره وغیره . بهرحال به کنگره ویس بادن کشید. خسروقشقائی درکنگره ویس بادن شرکت کرد. خب طبیعی بود من چون عضوجبهه نبودموبه حزب توده متعلق بودم ، علنی هم نمیتوانستم بشوم ونمی توانستم باهاش بروم. خسرودرآنجا یک ناپختگی نشان داد. این صف بندی راست جلوی اوایستاددرکنگره باین ادعا که آقا اگرباخترامروزارگان جبهه ملی است باید ما بدانیم شورای نویسندگانش کی است ، ما باید انتخاب کنیم. خسروهم ازآنجاکه به آنها اعتماد نداشت ویک مقداری رخام بوددربرخوردهایش نتوانست جواب این نوع روشنفکران را بدهدکه اذیت وآزارش میکردند ، عصبانی شد. درکنگره درآمدگفت آقا جان شورای نویسندگان جبهه ملی دراختیارمن ، درکنترل من است ومن روزنامه دکتر حسین فاطمی را ، این عین جمله اش است، روزنامه دکترحسین فاطمی را بدست قاتلین

حسین فاطمی نمیدهم. یعنی به آنها اتهام زدکه شما حتی ساواکی
س - کی ها بودند اینها ؟
ج - مخالفین درواقع برادران شاکری بودند، آقای دکتر راسخ بود، آقای رواسانی بود، آقای علی گوشه بودو... و اینهائی که امروز البته
س - شاهین فاطمی و اینها نقشی نداشتند؟
ج - نه آنها نیامده بودند. شاهین فاطمی بعدها یعنی قبل از این کنگره ویس بادن از آمریکا آمدویک تماسی درمونیخ آنموقع با خسروگرفت که منهم بودم با شاهین حرف زدیم . شاهین آنموقع حرف هم نداشت چون آنها آنجا کاری نمیکردندوفقط کار دانشجوئی میکردند. نه آنها نبودند.
س - ولی سیف پورفاطمی اینها طرف قشقائی راگرفتند.
ج - بله درآنموقع طرف قشقائی راگرفتند. بعدا" بهرحال آنجا طوری شدکه با این جمله خسروکنگره یک مقدارمتشنج شدوقشقائی بعنوان قهرازکنگره درآمدوچندتا هیئت نمایندگی هم با خسروآمدندبیرون ولی خیلی اقلیت کوچک . بقیه ماندندوکنگره را ادامه دادندوروزنامه ای بنام روزنامه ایران آزاد انتخاب کردندبرای خودشان . گفتند این ارگان ما است . از آن تاریخ شد جبهه ملی اروپا وارگانش هم ایران آزاد که خسرو با آنها همکاری نکرد. وبعداز آن ماجرا هم درواقع یک دستگیری انجام گرفت که من قبلا" توی مبحث پیش گفتم برایتان که ساواک واینها دنبال این بودندکه جنبش راسرکوب کنندکه منجربه دستگیری من شدوعده دیگروخانه خسروقشقائی راهم گشتندویک رفیقی هم که درواقع با ما همکاری میکردوامروزسردبیرروزنامه آقای امینی ایران وجهان آقای محمدعاصمی که ایشان آزان دوبل حزب توده بوده وبا ساواک هم کارمیکردوتوی ما بوددیگر بایدخسرورا کمک میکردوایشان نکردوخسرورا تنها گذاشت . حتی باخسروحاضر نشدبرودقاهره آنموقع با ناصراینها تماس بگیرند . حالا خسروهم که روزنامه دربیار نبود. روزنامه تعطیل شدومنهم چهارماه زندان بودم . بعدازدرآمدن من خسرو هم عصبانی دیگر، یک حالت کدورت بین قشقائی وبین این جناح جبهه ملی پیدا شد که این تاآخرهم ادامه داشت ، دیگرخسروباآینها هیچ موقع همکاری نکردوبعنوان آدم-

تنها ماندودریک دوره‌ای هم‌عملاً" راازسیاست بنظرمن کناره‌گیری کرد، کاری نمیکرد. کاری نمیکردچونکه‌وضع مالیش روزبروزبدترمیشد وعملاً" هم تنها بودوخودش هم بـــا سیاست مشغول نمیکردبنظرمن علیرغم اینکه‌آدمی بودجسوروبعدهم بهرحال بدســـت اینها کشته‌شد ولی دردوران آخرزندگیش تاآستان انقلاب فعالیتی نداشت. تاتقریباً " شش ماه‌قبل ازانقلاب بمن تلفن کردکه‌آقا بایدجنبیدوکاری کردوفلانی کرد. من خب سالها ازاودوربودم . هرموقع هم ازمسافرتهای دورمثلاً" مثل چین من میآمدم اروپا خسرواگرمیشدمیآمدرم من رامیدیدوبااوصحبت میکردم. واردمعرکه‌شدویکی دومسافرت خسروکرد. یک مسافرت هم به‌آمریکا کرده‌که‌حالا بعدها برایش حرفهائی درآوردند.طبیعی است خسرواعتقادبه‌آخوندنداشت، ازهمانموقع هم من میدانستم. بمن میگفت بایـد این ها رارفت ومعلق کرد. خسروبدیدارخمینی آمددرهمین نوفل لوشاتو و پـــس از بازگشتش ازاینجا بمن گفت که راجع به‌قطب‌زاده‌خیلی بدگفت . گفت اینها اصـــلاً" مالک این مردک شدند ، نمیگذارند هیچ نیروئی به‌اونزدیک بشود. گفت خیلی بدهستند ازبنی صدرکمتربدمیگفت ...

روایت کننده : آقای مهدی خانبابا تهرانی
تاریخ مصاحبه : سوم مارچ ۱۹۸۳
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۵

بهرحال خسروپس از ملاقاتش با خمینی درپاریس آنموقع که خمینی اینجا بودوقتی بازگشت بمن گفت اینها دوروبرش را گرفتندمنجمله این قطب زاده اصلاً" صاحب این آدم شده وضدملیون وعلیه همه خیلی پررو بما میگویدوحتی با یزدی خیلی بد بود. چون گویا یزدی اصلاً" به خسروهمین اتهامی که بعدها باعث مرگ خسروشد اولین با ریزدی حتی بهش گفته بود. یکبار دراینجا یک اشاره ای کرده بودویکبار درقم که خسرورفته بودبا ناصرخان خمینی را ببینند قم بود آقای یزدی گفته بوداصلاً" شما چه میخواهید. شماها با ساواک بودید با CIA وازاین حرفها. که بعدماجرای بعدی خسرورا میدانیددیگر. بهرحال آنموقع جبهه ملی فعالیت خودش را ادامه داد ولی هما نطوریکه درمباحث قبلی تعریف کردم جبهه ملی هم همزمان با قطبی شدن شرایط جهانی وپولاریزاسیون جنبش جوانان درجهان وجنگهای مسلحانه درآمریکای لاتین وپیروزی الجزایروجنبش چین وحرکت انقلاب فرهنگی وغیره وغیره بسوی چپ گرائید. آنچه که به اروپا مربوط میشود. عده ای ازآنها خانه نشین شدند. دکتروغیره اینها که پزشک بودندکارشخصی کردند، آنها که شوروشعفی داشتند آنها درواقع بنظرمن مقداری مطالعات مارکسیستی کردندکه اسمش هم شدجبهه ملی خاورمیانه یعنی حساب سفره خودشان را با آقای شاهین فاطمی وآمریکائیها آنوربودند ، آنهائی که آمریکا بودندجدا کردند. البته این جبهه ملی خاورمیانه هوادارانی هم درخودآمریکا داشت. دیگرعملاً" عناصری مثل فاطمی واینها ایزوله شده بودندازجریان جبهه ملی وسیاست که بعدها من شنیدم فاطمی که به ایران هم رفته

بودوبهرحال یکنوع آشتی کنان هم مثل اینکه با اعلیحضرت داشت واصلاً" به سیاست به این معنی که امروزدوباره وارد شده کاری نداشت . ولی قطب زاده اینها از این جناح رفتند با خاورمیانه . درخاورمیانه جریان امل را بوجودآوردنددرتماس با خمینی دریک روند اسلامی خودشان را

س ـ این امل را اصلاً" ایرانی ها بوجودآوردند؟

ج ـ امل را درواقع به ابتکار بنظرمن موسی صدروچمران درواقع معمارش بود . چمران معمارش بود اینها بوجودآوردند .

س ـ وقطب زاده هم همکاری داشت ؟

ج ـ قطب زاده هم با چمران همکاری داشت ورفت وآمدهائی هم آنجا داشت . قطب زاده با سوریه خیلی دوستی نزدیک داشت . حتی پاسپورتش وپناهندگیش راآنجا بها وداده بودند . ویک رده دیگری بنام انجمنهای مسلمانان وانجمن های اسلامی درست کردندویک مدتی هم یک روزنامه بنام مجاهدهمین یزدی اینها میدادندبیرون ازآمریکا که قطب زاده و . .

س ـ قطب زاده ویزدی در یک . . .

ج ـ نه اینها وصل وقطع میشدندمثل کلیدبرق . مثلاً" قطب زاده دردوران اول همکار بنی صدربود . یعنی بنی صدروقطب زاده باهم خیلی همراه بودند این دوتا . ولی خب این دوتا بعدباهم دعوا کردند چون بنظرمن تاندنس بنی صدربیشترجبهه ملی بود دریک دوره ای تا بازی هائی که بیحساب وکتاب قطب زاده میکرد فقط اسلامی میخواست فقط کارىرا یجادکنند این بودکه جدا شدند . اختلافات درونی بیشترشان را من نمیدانم خودبنی صدرمیتواندتوضیح بدهد . بهرحال جداشدند . آنموقع که بنی صدروقطب زاده از همدیگرجدا شدند قطب زاده با یزدی اینها همکاری میکرددرآمریکا . یک دوره هم با آنها همکاری میکرد . ولی قطب زاده درواقع بیک معنی من با یک اطلاعاتی که دارم بهتان میتوانم بدهم اینست که قطب زاده دریک دوره ای رابط نهضت آزادی بود دراروپا وبا محافلی وبا نهضت آزادی حتی من نمیخواهم اسمیکنفری را بیاورم چون زنده است ودرایران است ، یکی ازپیرمردان است . یکبارآمده بودبه اروپا مبلغی پول آورده بود ازایران ، حالا ازحق امام بوده نمیدانم چی بوده یا خودنهضت آزادی جمع کرده بود

این پول راآوردبدهدبه‌قطب زاده ، آدرس قطب زاده را هم نداشت ازمن سئوال کرد . ومن وسیله‌ای فراهم کردم که‌قطب زاده را ببیند . قطب زاده هم ازپاریس رفت در مونیخ وآن پول راتحویل گرفت . حتی کسی که‌پهلوی آن پیرمردبودبه‌اوگفت آقا چرااین پول رابه‌اومیدهی ، این آدم است . بده‌به‌کنفدراسیون که‌اینهمه‌کار دارد میکندوپول هم ندارد . گفت نه امانتی است من بایدبه‌این بدهم . قطب زاده همیشه رابطه‌با مهدی بازرگان وعضونهضت آزادی بود باآنها کارمیکردیعنی با آن روشنفکری کارمیکردابتجا منتهی اینوروآنورهم میزد . قطب زاده درکنفدراسیون بودوبعلت تک رویهایش ومنش هایش وحرکتهایش درسال ۱۹۶۵ درواقع ازکنفدراسیون اخراج شدعملا" . آقای بنی صدرهم درسال ۱۹۶۵ یک مدت چهارتا شش ماه‌دردبیری کنفدراسیون ، یکی ازدبیران کنفدراسیون بودکه‌ازطرف لیست جبهه‌ملی انتخاب شده‌بود . بعدا" کنارگذاشت درکنفدراسیون . اینها توی کنفدراسیون هم فعالیت داشتنداین دونفر . جبهه‌ملی بعدازدوره درواقع قطبی شدن شرایط جهانی نیروی عمده‌اش کشیده‌شدبسمت کارمسلحانه‌وارتباط باجریاناتی که‌درایران کارمسلحانه میکردند مثل مجاهدین ، مثل فدائیان ، عمده‌تا" بافدائیان ارتباط پیدا کردند درخاورمیانه‌وکارمشترک داشتندکه‌بعدهایک دوره‌ای هم آن رادیوی صدای میهن - پرستان وا ینها کارمشترک آن جبهه‌ملی خاورمیانه‌بود . . .

س - گروه‌فلسطین ارتباط داشت با اینها ؟

ج - گروه‌فلسطین نه . گروه‌فلسطین که‌شما ماجرایش راحتما" میدانید . اینها آمدند خارج بشوندداراشرهمان همکاریهای عباس شهریاری باساواک عده‌زیادیشان راآانور مرزدم آبهای آبادان که‌نشسته‌بودندمنتظررفتن بودنددستگیرکردند . دوسه‌نفری مثل این حسین ریاحی که‌الان تیرباران شد وصبوری نامی که‌بعدا" چیزشدویکنفر دیگراینها راشهریاری برده‌بودآنورکه‌اطمینان اینها را جلب کند وهمه‌را بیاورد . گروه‌فلسطین درواقع دریک حرکت فقط معنی داشت ، کارزیادی نکرد . آن دوسه‌نفری هم‌که‌درعراق مانده‌بودنددرآن دوران یکی ازآنها دررادیوعراق کارمیکرد ، یکیشان هم وصل شدبه‌یک گروه‌دیگری بنام اتحادیه‌کمونیستها بعد .

س ـ راجع به سوء قصد به شاه و نقش نیکخواه و دوستانش چه خاطراتی شما دارید؟

ج . راجع به سوء قصد به شاه و جریان کاخ مرمر. من در آن زمان در چین بودم از طرف سازمان انقلابی . در واقع نیکخواه اینها افرادی بودند که با ما از حزب توده انشعاب کرده بودند. یعنی به قصد اینکه آنها هم سازمان را در ایران پایه بگذارند رفتند به ایران . شیروانلو بود و منصوری بود و رسولی بود و آقای نیکخواه بود و چند نفر دیگر.

س ـ اینها چین هم آمده بودند؟

ج ـ نه، اینها دوره ندیده بودند در چین . اینها قبل از اینکه اصلاً" ما دوره اول را آغاز بکنیم رفتند. یعنی عملاً" چهار پنج ماه قبل از سفر من به چین اینها آمدند مثلاً" پرویز نیکخواه آمد از شهر مونیخ که من زندگی میکردم از پهلوی من رفت به تهران . اینها رفتند که آنجا بمانند و بروند به کوه و کار پارتیزانی بکنند. حالا ناشیانه عمل کردند اینکه من شنیدم بعدها ورود اینها در تهران توأم با یک شایعه سرتاسری بود. همه میدانستند که یک عده آمدند و میخواهند همچین کاری را بکنند از انگلستان . توی کافه تریاها و اینها همه میگفتند. اینکه اینها با جریان سوء قصد رابطه ای داشتند من خیال نمیکنم. خیال نمیکنم که حتم دارم به چند دلیل . نخست به این دلیل که نیکخواه اصولاً" گردانند ه این جمع بود که رفته بود اصلاً" اطلاعی از این ماجرا نداشت . بلکه آن شمس آبادی بعلت همشهریگری با یک آدمی بنام شریفی که بین اینها در تهران آشنا شده بود یکجوری رابطه محفلی داشت با او همشهری بود به او یک همچین چیزی را آنطور که توی دادگاه معلوم شد بازگو کرده بود که همچین کاری را میخواهم بکنم. که او هم گویا به منصوری گفته بوده، همین و هیچ . من خیال میکنم مسئله شاه، این تحلیل خودمن است، من خیال میکنم واقعه کاخ مرمر مسئله ای است مربوط به رقابتهای درونی خود هیئت حاکمه ایران جزئی از نقشه سرنگونی شاه بود از طرف بختیار و دعوائی بود که بین ارگانهای امنیتی ایران که جناحهائی با بختیار بودند و در آنجا رخنه داشتند . و این را سرپوش گذاشتند . یعنی در تاریخ ما هم بیسابقه نیست حتی مسئله سوء قصد به شاه هم در سال ۱۳۲۷ چنین روندی را دارد که این را هم حتماً" در اسناد و اینها پیدا خواهید

کــــرد . مثلا" یک بخشی از آنرا دکترکشاورز شرح داده که چه جوری کیانوری ، چون عبدالله ارد کانی که گرفتند و بردند زندان بعنوان رابطه با ناصرفخرآرائی ، بـــه اصطلاح عضو کمیته ایالتی شهرستان تهران حزب توده که گفتند این میدانسته وایـن کار تهار ادرست کرده واین به کیانوری گفته واینها ، اینها همه نا معلوم اســت .

یک چیزی معلوم است که کیانوری آنشب سوء قصد همانطور که توی آن کتاب کشاورز آمده آنشب شب سالگرد مرگ ارانی بود و همه ما مرا ده عبدالله بودند . یک چند ساعتــی کیانوری ناگهان از بین جمعیت و اعضاء کمیته مرکزی حزب غیب میشود و میـــرود که تلفنی بکند ، از تهران خبری بگیرد . واین را دال بر این میدانند که کیانـــوری تماس داشته با این قضیه . من ماجرای سوء قصد به شاه را هم درآنزمان با زراپطه اش درقدرت درونی یعنی با صطلاح جناحهای قدرت حاکمه میدانم منجمله درآنجا مـــن رابطه اش بیشتر میدانم با جریان رزم آرا اینها با جریان شخص رزم آرا که احتما لا" کیانوری هم چون یک آدم ماکیاولیست است توی این جریان مثلا" گفته است بـــد هم نیست ، که اعتقادی هم که به کیانوری شد در این باره که تواطلاع داشتی چـــرا نگفتی ؟ گفت من جدی نگرفتم این حرفهائی که بمن زدند . همین و بس . ایـــن اظهارنظر کیانوری است در پلنوم چهارم که من جدی نگرفتم . واما من یک تیکه ای یادم رفته آنجا راجع به سازمان افسری که صحبت میکردیم ، یک وقایع تاریخی کـــه رسمیت دارد ، سندیت دارد به شما بگویم .

ماجرای سازمان افسری واین نحوه لورفتنش تا این لحظه هنوز آنطور که باید شاید روشن نیست . ولی یک واقعه ای اتفاق افتاد و آن در پلنوم چهارم حزب تـــوده ایران بود در مسکو تشکیل شد برای وحدت مجدد حزب و احیاء کار حزب . از تهـــران فردی آمد بعنوان رابط کمیته حزب توده در ایران که این پیام آور نظـــرات آقای خسروروزبه هم بود و نامه های روزبه را ایشان آورد به پلنوم . که این شخــص همین آقای جوانشیر است بنام مستعار جوانشیر مهندس .... حالا اسم واقعی اش را بد به شما میگویم . که یکی از کادرهای فعال حزب توده بود این آورده بود . ماجرای دستگیری خسروروزبه ، سازمان افسری تمام اینها یک ماجرا هائی است که تاریــک و

روشنیهای بسیاری دارد. آنچیزهائی که من شنیدم از افراد آگاه ومطلع وشرکت کننده درتمام این جریان آنها را بازگو میکنم. مثلا" صحبت از این است که علی متقی یعنی درسال ۱۳۳۶ بعداز پلنوم دریکی از اسناد مسائل حزبی دوتا اخراج نامه آمده بود. یکی آقای دکتر کشاورز که این عضو حزب توده ایران نیست ویکی دیگر هم آمده آقای علی متقی به دلیل ارتباطاتی که با مقامات امنیتی داردبرای ما روشن است اخراج گردیده است واین روشن نیست چرا . علی متقی یکی از فعالترین کادرهای حزب توده ایران بود. یعنی رابطی بوددربعداز بیست وهشت مرداد هم. رابط بودبین سازمان افسری وبین کمیته مرکزی حزب توده با ایل قشقائی. چون آنموقع قشقائی ها رفته بودند کوه میخواستند اقداماتی بکنند، این را خودخسرو برای من گفت که متقی اهل شیراز هست اورابط ما بود.

س- همین که بعدمعاون وزارت دربار شد؟

ج - من نمیدانم این معاون وزارت دربار شد یا نه. بنده میخواهم ماجرای این را بگویم برای من یک چیز اسرارآمیزی است تا این لحظه هم ، خودحزب هم جوابگو نیست به این قضیه. این آقای علی متقی رابط بودبین قشقائی ها وسازمان افسری واینها وعلی متقی یکبارهم بهمراهی سرهنگ مبشری ، سرهنگ اکبر چلیپا که الان زنده است ولهستان است که عضو یا اصطلاح هیئت مرکزی هفت نفری سازمان افسری بودویک افسردیگر رفتند پهلوی رهبران ایل قشقائی خسروخان ، ناصرخان که توی کوه بودندبحث کردندبرای اقداماتی وخسرو به من میگفت که علی متقی ماهها با ما درکوه بود ویک فرستنده هم همراه خودش داشت ، مرتب با مرکزیت حزب از توی کوه توی مخابره و مورس بود.

این آقای علی متقی درواقع مسئول کل ایران بودبعداز اینکه آقای کیانوری اینها دررفتند. این آدم اولی بودآنجا واین رابط بودبا آقای روزبه ودیگران . اولین بارکه اسم علی متقی آمددریک اطلاعیه ای بودکه فرماندار نظامی تهران دادآنموقع که آقای علی متقی درخیابان آبشار با مهندس بلالی زاده ، اسمش را دقیقا" الان یادم نیست ولی یکی از کادرهای حزب توده ، قرارداشته و آن مهندس را آنجا گرفتندو علی متقی نبوده ، فرار کرده. این یک قلم فرار. یک دوره دیگر هست که آقای دکتر کیانوری قرار

تماسی داشته درپشت سفارت آمریکا با علی متقی وکیانوری درلباس سرهنگی بود آنموقع لباس سرهنگی میپوشیدوقتی مخفی بود، میآید وقرار بوده این ماشینش بیایدو و از روبرپیاده بیاید و این پیاده شودوکارش را بکندوانجام بدهدوبرود. دراین لحظه که کیانوری میآیدماشین آتش بوده پیاده میشود نبوده متقی ولی یک جیپی آنور بوده یعنی لورفته بوده قرار، یک جیپی بوده که از آن جیپ یک گروهبانی میآید پائین که توی آن جیپ سرهنگ زیبائی بوده، سرهنگ امجدی بوده ودوتا گروهبان دیگر وگروهبان سوم که آمده بوده پائین. میآید پائین میخواستندخیلی بی سروصدا دستگیرش کنند. میآیدبطرف کیانوری میزندبالا وبه کیانوری میگویدکه این جناب سرهنگ، مثلا" فلانکس شما را میخواهدگفته بیائید، که اینهم خیلی عادی باشدکه نفهمند، برود آنجا که اورا بگیرند، درهمان جیپ. کیانوری متوجه میشود. به گروهبان گویا میگویدبروید جلومن میآیم، دست میکندا سلحه اش را میکشدا زپشت گروهبان را میزند، ماشین هم که شوفر واینها تویش بودند که یکی ازکادرهای حزب بعدا " برای من گفت خودش توی آن بود آتش میکندمیآیدجلوی این میپرد، دوتا چرخ لاستیک جیپ را میزنندبعدمیروند. که این را من زندان بودم درزندان زرهی سرو صدایش بلندشد. شایدیعنی سختگیری شدتوی زندان ما گفتیم چرا؟ گفتندآقا یکی از گروهبانهای ما را کشتندکه بعدما آمدیم این را شنیدیم. یعنی میخواهم این را بگویم. یک قرارآنجا بوده لورفته متقی نبوده، یک قرارکیانوری بوده باید به متقی قاعدة " شک بکنند. چطورمیشودکه آقای علی متقی با آقای روزبه درتماس میماندومعروف است درکتاب دفاعیات خسروروزبه که حزب توده توضیحی مینویسددرمقدمه که رفیق ما روزبه دردفاعیه ای که داد میکنددراین سندی که فرستاده میگویدکه من را عظیم عسگری لو داد، همان تندنویس مجلس با زمانی اینها آمده بودسرقرار. درحالیکه آن رفیق روزبه درآن لحظه نتوانسته خوب تشخیص بدهداین عظیم عسگری نبوده بلکه این را علی متقی لوداده. چرا علی متقی را به این ماجرا میکشند درحالیکه عظیم عسگری بوده. حالا اگرعلی متقی اصلا" با امنیتی ها کارمیکرده اینکاره بوده چرا این راگذاشتند مسئول وچراتا آنموقع بوده اصلا" و چرا روزبه این حرف را نمیزندوچرا روزبه به او اعتماددادرتاآخرین لحظه. اینها ماجراهائی است

که توی داخل حزب توده است و نا معلوم است. این بنظر من به سازمان افسری هم این را خواستم برایتان بگویم، درپلنوم چهارم حزب توده مسئله سازمان افسری اینچنین مطرح شدکه شما شنیده بودید دراینان که اسناد این افسران خانه مهندس مرتضی کیوان بوده درخیابان خانقاه که یکی ازکوپل ها بوده باصطلاح. این اسنادرا ازآنجا خارج میکنند وقتی عباسی زیرشکنجه بوده که باید پاک میکردند هرحزبی باید اینکارا را بکنند بعدازبیست وچهارساعت. این اسنادرا میبرند یعنی یازده شب این اسنادآنجا نبوده آن خانه پاک بوده. آقای عباسی درزندان آنطورکه به شما گفتم اطلاع میدهد به سروان ناظرکه به بیرون بگوکه من چهل وهشت ساعت دیگرمقاومت میکنم. درآن چهل وهشت ساعت رابطی با ایشان نبوده که این خبررا تحویل بگیرد. اینها عناصرمشکوک قضیه است. آقای دکترحسین جودت که الان هم درتهران است و این آدم بنظرمن اصلا" هویت ایرانی ندارد وبقول خودافرادتوده ای آدم ازآن ورآب آمده است بقول معروف. ایشان آدم کودن که آنـدوره ایشان مسئول رابط سازمان افسری بوده چون به شما گفتم هریک سال یکدفعه یکی از اعضاء هیئت اجرائیه مسئول رابط سازمان افسری بود. دکترحسین جودت درست درهمین نقطه ای که آنجا آن تماس وصل نمیشود نیست دستورمیدهدکه مدارک را برگردانیدبه خانه مهندس کیوان درخیابان خانقاه آنجا بگذارید. که این را از اودرپلنوم سئوال کردندکه آقا خانه ای که لورفته وهرآن هم ممکن است بیایند شما بردید اصلا" بیرون چرا برگردانید روزیا ر.هم آنجا؟ که متشنج شدپلنوم چهارم حزب توده. خیلی ازافسرانی که آن توبودندبرای من تعریف کردند. یک استدلال آقای جودت فقط کرده بود. گفته بودطبق تئوری وقانون نظامی من فکرکردم دشمن اگرچنددفعه یک جا را توپ بیاندازدوبهدف نخورد دیگرآنجا را نشانه نمیگیرد چرا؟ برای اینکه عباسی با زرنگی تمام درمدتی که زیرشکنجه بوده ، برای اینکه خودش را خلاص کندوبه اینها علامت بدهد توی خیابان خانقاه مثلا" فرض کنید این خانه مهندس کیوان نمره فرض کنید ۲۶ بود آقای عباسی چندبارگفته من میدانم آنجا یک خانه ای مابودمیرفتیم آنجا هاهم می نشینند. ودرخیابان خانقاه شماره ۱۶ را فرض کنید ، شماره ۲۴ را اینها رالو داده بودکه اینها بریزندوآن خانه ها متوجه بشوندا اینها را پاک بکنند. بهمین دلیل هم

پاک کرده بودند . یعنی یازده روز مدارک را برده بودند . استدلال آقای جودت این بود که چون آنجا ها ریخته بودند ما دیگر اطمینان داشتیم که اگر هم لو برود یا ورنمیکند دشمن و تیر را به آنجا نمی اندازد من دستور دادم بگذارند آنجا . این استدلال اصلاً" قانع کننده نیست . نه این استدلال قانع کننده نیست اصولاً" تمام را میسوزاندید . چون اگر میسوزاندند هیچکس را نمی توانستند بیاورند . فرد فرد را میشناخت فوقش ، ده نفر لو میرفتند . چرا نسوزاندند آنهم استدلالشان این بود که اگر ما میسوزاندیم سازمان از بین میرفت چون ما نمی شناختیم این افراد را اصلاً" ، سیستم را روی کاغذ داشتیم . افراد ارزشمندتر بودند یا این سیستم روی کاغذ ؟ یعنی این واقعاً" یک تاریکترین نقطه تاریخ حزب توده است که چه دستهائی تویش بازی میکردند . که البته شایعات فراوانی است ، اتهاماتی هست . افراد حزب توده هستند که درها اصلاً" متهم میکنند آقای کیانوری را ، مریم فیروز را که اینها اصلاً" مثلاً" با انگلیسها کار میکنند . از این شایعات حتماً " شنیده اید که یکی از این ها را خود آقای کشاورز میگوید و دیگران هم میگویند البته من به تئوری توطئه و دستغیب اعتقاد ندارم . ولی معتقدم این وقایع تاریخی بوده .

س - تماسهائی که بین جبهه ملی و گروه چپ با بختیار بوده چه اطلاعاتی شما دارید؟

ج - با ؟

س - با تیمور بختیار .

ج - تماسهائی که بین گروههای ..

س - جبهه ملی و گروههای چپ با تیمور بختیار روزمینه همکاری ..

ج - تماسی که در واقع بین بختیار و گروههای چپ بوده که حالا اگر بشود گفت چپ و ملیون و دیگران و مذهبیون عبارت از این است : آقای خمینی وقتی آمد به نجف از ترکیه یعنی بعد از یک مدتی که در ترکیه بودند و رفت نجف کم کم آنجا افراد اپوزیسیون متمرکز شده بودند . افراد جبهه ملی بودند ، بعدها هم بختیار آمده بود مهاجرت بعد از یک مدتی که سویس بود رفت به آنجا که آنجا را پایگاه خودش قرار داد . بطوریکه ما از افراد آنجا شنیدیم که بودند و حضور داشتند و میتوانستند بازگو کنند بختیار با آقای خمینی دو بار ملاقات کرد . البته

یکبارش را با مصطفی خمینی ملاقات کرده ، پسربزرگش خودش حاضرنشده ویکبارحتی با خودآقای خمینی . بین اینها هم همکاری بوده . حتی روایاتی هست که درسلسله بافت اصولا" پانزده خرداد همه این نوع نیروها با هم دست داشتندچه مرتجعین چه فئودالها چه آقای بختیارچه آقای خمینی همه با هم بودند که اصولا" مخالف رفرم بودندکه اینها حالا بالاخره روشن است . درآنجا این تماسها بوده . ازگروه چپ من میتوانم حزب توده را فقط بگویم . حزب توده درآن وقع درتماس بوده با اینها . حزب توده هم بفکرتوطئه گری وبراندازی شاه از هرطریقی میافتد . آقای بختیار درجلسه ای انتقاداز خودمیکندکه ملاقاتی بوده با آقای دکتررادمنش ونفربعدی که نمیدانم کسی بوده همراهش بوده وتصورمیکنم منوچهربهزادی دبیرکمیته مرکزی . ملاقات با آقای بختیار ازطرف حزب توده یک عمل خودسرانه آقای رادمنش نبوده ، این یک دروغ تاریخی است که آقای کیانوری میگوید . تصمیم کمیته مرکزی بوده واین ارتباط از طرق مختلف انجام میگرفته وآقای عباس شهریاری هم رابط بین تمام گروههای چپ ایران بوده برای ضربه زدن . حتی ازسازمان امنیت ، ازآن ورهم برای کمک کردن به سازمان امنیت برای برهم زدن این بازی وارابط با اینها بوده - عراق وارابط با لایپزیک ودرلایپزیک هم بوده . یکدفعه ، درجلسه کمیته مرکزی هم شرکت داشتند . با وجودیکه زنها رهای فراوانی داده شده از تهران به اینها که آقا عباس شهریاری مشکوک است ، حتی افرادحوزه عباس شهریاری هستندمثل مهندس رضوی که الان تهران شرکت تهران جنوب را دارد . خودا وبمن گفت . گفت من اصولا" تماسم را قطع میکنم . حزب توده واردمذاکره میشودبا بختیار . بختیاریکنوع بقول معروف انتقادازخود میکند که آقا من شکنجه وبرخوردم با افسران واینها اشتباه بوده ومن این کارها درست را کردم . با هم یکنوع آشتی میکنند . یعنی یکنوع قرارومدارداردندبرای کارکردن وسرنگونی شاه . دراین فاصله ازطریق پسرخمینی با آقای خمینی هم تماس حاصل میشود . آقای خمینی دردوتا ملاقات با افرادما ، افرادما که میگویم یعنی نمایندگان کنفدراسیون که هرسال انتخاب میشدند پیام ببرندآنجا وتوی کنگره های کشورهای عرب شرکت کنند سری هم به خمینی میزدند . وروزنامه های مختلف هم برای خمینی میرفت ، ارسال میشد .

ایران آزاد مال جبهه ملی، مال کنفدراسیون همه برای دفترایشان. دوتا توصیه آقای خمینی داده بود به دو رفیق ما که با اسم میشود گفت واینها گویای همکاری این آقا است با اینها. یکبار به یکی از دوستان ما در یک ملاقات گفته بوده که، یکی از دبیران کنفدراسیون که رفته بوده پیام را ببرد، گفته شما چرا به این حزب توده فحش میدهید اینقدر. چرا فحش میدهید؟ خب بالاخره اینها هم مخالف شاه هستند حالا نباید داد. در واقع پادرمیانی میکرد. چون حزب توده در آن زمان ایزوله شده بود توی جنبش جوانان وکنفدراسیون وفقط توی این نوع توطئه گری ها بود. این توصیه آقای خمینی معنی دارد آن موقع.

س- به کی گفته بوده؟

ج- این توصیه را در واقع به مجید زربخش کرده بود و به محمود راسخ که هردوتاشان هم هستند. بار دیگر که محمود راسخ سال بعد رفته بود با نفر دیگری که اسمش را نمیدانم باید بپرسم وبهتان بگویم، بهرحال محمود را میتوانم بگویم چون اظهارهم کرد گفت آقا بنویسید تهران وپخش کنید. او جزو هیئت اجرائیه جبهه ملی بود محمود راسخ. ایران آزاد را هم بهرحال نمایندگی میکرد. وقتی رفته بود خمینی گفته بود که من این روزنامه شما را میخوانم، خوب است خطش ریز است خیلی، یک خرده درشت تر بکنید حروفش را. ولی من یک چیزی را نمیفهمم. چرا اینقدر به حزب توده هم شما اینجا می پرید؟ یکی به این بختیار چرا اینقدر میپرید؟ این آقای بختیار بهر حال - حالا یک اشتباهی کرده. خب این بیان انتقاد از خود بختیار که تیمور بختیار انتقاد از خودش کرده نه از ناحیه حزب توده و دیگران بلکه از دهان آقای خمینی شنیده شده. آقای خمینی گفته که آقای بختیار از خودش متنبه هست از کارهائی که کرده، پشیمان است، میگوید بد کاری کردم، خب او را هم نباید آزار داد همه باید با هم اینکار را بکنیم. این توصیه هائی بوده که آقای خمینی به نمایندگان کنفدراسیون کرده. وبنظر من اینها یک گواهی دیگر هم دارد. دشمنی همه اینها با کنفدراسیون. یعنی در واقع نفی این سازمان در ایران. یک بخشی از روی عقده بوده آن بخش نیروهای داخلی مان، حوانانمان ویک بخشی هم اینهائی که توی حکومت بودند. از بنی صدر

تا آقای قطب زاده. برای اینکه کنفدراسیون بزرگترین عرصه مبارزه میهن پرستان ایران بوده وعظیمترین کار بیست ساله را هم کرده درروشنگری، درتربیت، در اشاعه فرهنگ و... وبا هیچ جا هم نبوده علیرغم تمام اتهامات شاه که کنفدراسیون را شرق میچرخاند غرب میچرخاند. وهمه اینها هم زیرپروبال کنفدراسیون درواقع حمایت شدنداین نیروها. حتی همین شکنجه‌گران کنونی ایران مثل لاجوردی ودیگران که درزندان بودندهمین کنفدراسیون ازحقوق آنها هم دفاع کردآنموقع. این را من اینجا مخصوصا" این گریزرا زدم که بگویم یک اجحاف تاریخی به کنفدراسیون هم شده یعنی تمام این نیروها دشمنی میورزندحتی صادق قطب زاده. درتلویزیون که آمد چون اخراج شده بودمرتب توطئه سکوت روی کنفدراسیون بودمانع این قضیه بود. که حتی آنموقع ما یک نامه‌ای نوشتیم وامضاء کردیم بعنوان دبیران کنفدراسیون که درآیندگان چاپ شد که این را هم من میفرستم خدمتتان. آیندگان شایدنمیدانم دوشماره قبل ازتوقیفش است، راجع به کنفدراسیون واین آدمهائی که آمدندتوی قدرت.

س — آیا تماسی بین برادران قشقائی وبختیار هم بود؟ یا یک همکاری؟

ج — من خیال میکنم خسروتماس داشت با تیموربختیار.

س — یک صحبتی بوده که شخصی به اسم محمودامینی که گویا ارتشی بوده وهم میخواستند علاقمندش کنند...

ج — محمودامینی برادرعلی امینی است. مسئول ژاندارمری بودقبل ازکودتای بیست وهشت مرداد، همان آدمی است که افشا کردکه آمریکائیها خواستندبمن پول بدهندکاری بکنم نکردم بود ودرلندن زندگی میکندودردوره‌ای که من درروزنامه باختر امروزبودم وبا خسروکارمیکردیم با امینی هم تماس گرفتیم. اوآدم رادیکالی بود آنموقع بعدا پیشنهاد میکرداین راهها کهنه شده، راه راه کوبا است حتی آن ژنرال هم به اینجارسیده بود وبا خسرومکاتباتی داشت. اینکه بعدها با اوهم تماس گرفتندیا نه اطلاع ندارم. این برادراو ابوالقاسم امینی است وبرادردرواقع علی امینی است.

س — راجع به بهشتی؟

ج ـ راجع به بهشتی من توصیه میکنم به شما به یکی از همکارانش ، سکرتریها یش که حاضر است این مصاحبه را با شما بکند یا ومراجعه کنید . من دادههائی که او بمن داده در واقع آنها را میتوانم بازگو بکنم . شخصی بنام آقای مهدی طارمی در آلمان هست .

س ـ مهدی ؟

ج ـ طارمی ، که در دفتر آقای بنی صدرهم او اخر کار کرد و در آلمان تحصیل کرده و ـ ایشان با آقای بهشتی فعالیت طولانی در انجمن اسلامی در دورانی که ایشان در هامبورگ بودند داشتند . این به آن دوره برمیگردد ولی اگر مطالب دیگری بخواهید راجع به آن ، چیزهائی که من شنیده ام میتوانم بازگو بکنم .

س ـ خب خود شما چه تماسهائی با او داشته اید وقتی که توی آلمان بود .

ج ـ من با بهشتی هیچگونه تماسی نداشتم . برای اینکه در دورانی که بهشتی در آلمان بود من در آلمان نبودم . من در خارج در دور بودم . من آنموقع دیگر از آلمان رفته بودم . یعنی از سالی که همانطور که به شما گفتم ۱۹۶۴ مخفی بودم عملا" تا سال ۱۹۷۰ و من در چین بودم آنموقع .

س ـ یک سئوالی در مورد چین ما ـ هبود آن برنامه تربیت نظامی که آنجا داشتند چه بود ؟ برنامه سیاسی اش را گفتید که عبارت بود از چند تا دفترچه و . . .

ج ـ بله ، تجربه با صطلاح خودشان را بصورت الگو وار یا زگو میکردند به مردم ، این جوانان آفریقا ، آسیا ، آمریکای لاتین که میآمدند برای تمرین و بنظر من یک نوع الگو بود ، یعنی خلاصه شده همان چهار جلد کتابهای مائوتسه دون ، آثار مائو آنها را درس میدادند برای یکی دوماه . تمرین نظامی شان هم بنظر من یک کار خیلی مختصر بود . آن عبارت از این بود که این افراد یک دوره اسلحه شناسی میدیدند ، یکمقدار سنگرشناسی و نمیدانم جبهه گیری و درس نظامی اینطور که در تانکسن داده میشد به اینها ولی خودشان هم همیشه تأکید میکردند که آدم جنگ را در جنگ یاد میگیرد . این معنی ندارد اصلا" . ولی چون ما اصرار کرده بودیم این دوره را تعلیم میدادند . تیراندازی ، اسلحه شناسی و تاکتیک ها و استراتژی نظامی وغیره . اینها در دوره کوتاهی در نا حیه یکی از پادگانهای اطراف پکن بود و بعدها در نانکسن چون مدرسه نظامی اصلیشان نانکسن است در نانکسن بود ولی کوبائی ها جدی تر از اینها تعلیم میدادند . چون ما یک گروه بزرگ به کوبا

فرستادیم اول ......

همانطوریکه به شما توضیح دادم درواقع آموزش نظامی درچین یک آموزش خیلی ابتدائی بود، مثل همان آموزش تئوریکشان چون من معتقدنیستم کسی با یکماه ونیم نظامی ازآب دربیاید یا با پنجماه یا سه ماه چون جزوه خواندند درواقع مارکسیست ازآب در بیاید. آنها تجربه خودشان را انتقال میدادند.

س- نتیجه ای هم گرفته شد هیچکدام بودندکه برونداین واستفاده ای بکنند؟

ج- بودند. یعنی همانطوریکه توی مبحث قبل برایتان توضیح دادم یک دسته ای بودندکه درکردستان بودندرفته بودندویک دسته هم همان پرویزواعظ زاده وصفائی وشکوه طواف چیان ومهشیدجاسمی واینها بودندکه رفتندولی بکارنظامی کارشان نکشید. فقط دونفرازاینها که دوره دیده بودند عطا حسن آقا کشکولی وایرج کشکولی بودند که درآن جریان جنوب با بهمن قشقائی بالای کوه بودند. واماسازمان انقلابی درسال ۱۹۶۵ یک تیمی راتقریبا " چهارده نفربودند اینها رافرستادندبه کوباکه ازتجربه کوبا هم استفاده کنند.

س- تماس با اینها چه جوری برقرارشد؟ بازهم ازطریق همین جلسات ...

ج- نه. تماس با آنها ازطریق یک کسی برقرارشدکه یک شوهرآمریکای لاتینی داشت وبا کاستروواینها دوست بود ودرپاریس بودند وآنها یکیشان متمایل به سازمان انقلابی بود این تماس راخواستیم ووصل کردند. وکوبائی ها هم درواقع درسالهای ۱۹۶۰ اگر یادتان باشدهرکشوری میخواست یکجا انقلاب باشدودنبال تربیت کردن بود. هرکس هم میخواست تزخودش راپیش ببرد. کوبائی ها درست نقطه مقابل چینی ها تزشان بود. کوبائی ها به سیاست اصلا" اهمیت نمی دادند فقط نظامی گری، پارتیزان. اصلا" معتقدبه تعلیمات کتابی وتئوری واین صحبت ها نبودند. میگفتندنظامی. به این جهت گروه تجربه خودش را وقتی برای سازمان بازگوکردنقطه مقابل تربیت درواقع چینی ها بودوما میگفتیم آقا این متضادهستندبا همدیگر بالاخره کجا هستیدشما، چکار میخواهیدبکنید؟ کوبائی ها درواقع تیمی راکه تحویل میگرفتندعملا" این تیم میشد

عضوارتش کوبا با تمام قوانینش . یعنی حکم اعدام هم توی آن بود. یعنی اگرشما مأموریا سداری یکی ازذخائرجنگی آنها بودید اتفاقی آنشب میافتادوضدانقلاب حمله میکرد طبق قوانین کوبا با شما رفتارمیکردند. یعنی خیلی میلیتاریستی، شش ماه تمام فقط کارنظامی تعلیم میدادند وحتی راهروی دوروزه توی جنگلها وراههای خیلی صعب العبور وغیره واینها که یعنی رست بچه ها را کشیده بودند. یعنی فقط نظامی. چون آنموقع نظریه گوارا اینها براین بودکه درواقع این نقش جنگ پارتیزانی ونقش سلاح است که تعیین میکندتکلیف قدرت را نه سیاست ومخالف بودند شدیداً". حتی مثلاً" من یادم هست بعنوان انتقادوقتی یکی ازاین بچه ها که برگشته بود درجلسه همین کادرها انتقادمیکردبه نوع تربیت ، میگفت که آقا ما مثلاً" آنجا پرسیدیم که آقا اگرانتقادی درگرفت دریک حرکت نظامی که داریم میرویم ونظریه دیگری بودفرمانده مان نخواست بکند چه بایدکرد؟ چه جوری بایدتصمیم بگیریم برای حل مسئله ورفع این انتقاد. گفت خیلی ساده. یکی ازاین دیگری که برجستگی نظامی داردسعی میکنددریکی ازاین پیچهائی که اوعبوردارد رد میکند جوخه میرودبسمت عمل نظامی اش ، ازپشت آن فرماندهی که انتقاددارد را موردهدف قراربدهد. یعنی یک چیزعجیب وغریبی بود. یک حالت میلیتاریستی توتال بقول آلمانها . این بودکه آنجا قطع شد آن رابطه.

س- این افرادچه شدند؟ آنها هیچکدام ..

ج - برخی ازاین افراد دوره چین را دیده بودندسال ۱۹۶۴ همان گروه اول بودندکه بشما گفتم که در۱۹۶۵ هم رفته بودند. آن بقیه هم که آن تعلیمات را دیده بودند درجمعبندی که ماکردیم بخاطراینکه زهرنظامیگری آنجوری ازآنها رفع شودبقول معروف یا بقول چینی ها برای تجدیدتربیت آن عده را ما فرستادیم توی گروه دیگری درچین که آن آموزش نظامی آنجا وبرداشت تئوریک جنگ درواقع انقلابی راازآنجا یاد بگیردکه رفع بشودآن اشکالی که درآنجا پیدا کرده بودند. آن گروه افرادش درواقع اکثراً" رفتندبه ایران ویکی ازآنها الان درزندان است ، دوبا ره این هفته های اخیرگرفتند. یکی دیگرهم بیرون است الان منتهی دردوره شاه محکوم به اعدام

شده‌بود بعدبه‌حبس‌ابد ده‌سال زندان بودبیرون است ودرتسخیرپادگاه ها خیلی نقش خوب داشت . درتعلیم دادن خیلی جوانها که ازاعضاء الان ماست درسازمان ماهست وچندنفری هم کناره‌گرفتندوتعدادی ازآنها هم شهیدشدند . یکی همین واعظ زاده بود ، یکی همان گرسیوزبرومندبود اینها دوتا ازآدمهائی بودندکه‌کوبا هم دوره‌دیده بودند . یک جوان دیگری است‌که‌ازسرنوشتش خبرندارم اوهم ایران هست الان وهستند . وچندتائی ازآنهای دیگرسه‌نفرشان الان درهمین شهرهستندکه‌عملا" پیرشدندوسیاست راکنارگذاشتند . دودختروپک پسرکه‌به‌سن پیری رسیدندودیگرکاری ندارند . وسه‌نفر دیگرازآن گروه الان درکردستان هستندکه‌منتهی ازآن گروهی که‌مقصودم ازگروهی است‌که‌درآنجا تمرین دیده‌بود وبعدا " ولی عضوهمین سازمان انقلابی مانده‌بود .

س - اولین تماس با چریکهای فدائی ازکجا شروع شد؟ اولا" آن سرانش را مثلا" جزنی اینها را هیچکدام شما شخصا " میشناختید؟

ج - من واله‌جزنی یعنی ازمن چندسال جوانتربود . من فامیلشان را میشناختم کلانتری ها واینها که‌اعضاء حزب توده‌ایران بودند . ولی اولین تماسی که‌ما با فدائی ها شروع کردیم نمیشوداسمش راگذاشت فدائی ها ، درآنموقع گروه جزنی بود . اینها وقتی ما اینجا ازحزب توده‌انشعاب کردیم هما نطوریکه‌دربحث دیروزبه‌شما گفتم کسی رافرستادندانیجا سراغ ما چون دیدندایده‌هایشان با ما نزدیک است . یعنی ما آنموقع تزمان این بود حزب توده‌خوب است ، رهبری آن فاسداست ، وابستگی به‌شوروی بداست باید با فکرخودا ندیشیدورفت درجنگ مسلحانه‌وانقلاب کرد . تزهائی بودکه چینیها هم اینجورمیگفتند . نمی خواستیم ازتزادیسیون هم قطع بشویم . میگفتیم این حزب را باید اصلاح کرد یعنی یکنوع روی اصلاح طلبی هم بود . این توی افکار بیژن اینها هم بود . آنها آن موقع کسی رافرستادندبرای تماس‌گیری دراینجا که من دیروزبرایتان گفتم . من منتهی درآن فاصله بعنوان مأموریت ومسئولیت رفته‌بودم به‌چین برای تعلیم نظامی گروه‌ها وکارتبلیغات . آن آدم صفائی فراهانی بودکه ازطریق فلسطین آمداینجا درشهرفرانکفورت ، تماس‌گرفت ولی منتهی به‌نتیجه‌نرسید دیگر چون روشنفکربازی آن دورفیقی که‌ما مأمورکرده بودیم باا وحرف‌بزنند توی ذوق

اوزد برگشت و آنها کارشان را شروع کردند. این اولین تماس بود. منتهی من با دو نفر از قدیمی ترین از بچه های آنها درتماس بودم که یکخرده جوانتر از من بودند ولی یکیشان حتی هم سن وسال ...صفائی آشتیانی . یکی او بود و یکی اون اسکندر بود که کادرکارگریشان بود. واینها واقعاً" درتماس بودند. درواقع اطلاعات و اخبارشان را هم میفرستادند آنموقع که شروع کرده بودند در تهران با گروه احمدزاده اینها حرف بزنند و کار مسلحانه را شروع کنند. یعنی چندتا آکسیون اینها کردند: یکی سیاهکل بود یکی قلهک بود، درواقع قلهک بود، بانک آیزنها وربود که پویان اینها تویش بودند این مدارک را فرستادند به من ومن چون دیدم درفرنگ کسی اصلاً" نمیداند جریان چریکی در ایــــران هست ودولت ایران هم جریان را توی مطبوعات طوری جلوه داده بود که گویا یک عده راهزن رفته بودند پاسگاه ژاندارمری را زدند توی سیاهکل که دیروز برایتان گفتم. که من روزنامه نبرد را منتشر کردم درخدمت جنبش چریکی ایران که مدارکشان برای اولین بار آنجا چاپ شد ، چهارشماره درآمد بعدهم با من از طریق خاورمیانـــه تماس گرفتند وهمان اسم را بردا شتند و یک خلق اضافه کردند بنام نبرد خلق شد ارگان تئوریکشان که خودشان کارشان را ادامه دادند. ما درتماس بودیم با آنها . تا اینکه بخشهائی آمدند بیرون دیگر ، تماس های اولیه که خواستید اینها بود که به شما گفتم.

س ــ دیروز یک اشاره ای به جبهه ملی سوم شد. آن واقعاً "یک اقدام مؤثر بوده یا ..

ج ــ والله من ازجبهه ملی سوم وچهارم وپنجم اطلاعات کمتری دارم. اینستکه دلم میخواست اینها را بیشتر ازهدا میپرسیدید چون او بهتر و دقیقتر میداند. آنچه که درخارج بود من بالاخره نفهمیدم دوو سه اشکداما ست توشا یدبدانی مریم. من نمیدانم مثلاً" این بنی صدر سوم بود یا دوم؟

ــ دوم بود بعد سوم شد.

دوم وسوم هردوتایش یعنی هم شاگرد اول هم شاگرد دوم همانطوری که به شما گفتم . من فقط یک شکل را میشناسم . آغاز جبهه ملی در اینجا به آن صورتی که برایتان گفتم با کارخسروقشقائی ، کاری را هم که فرج اینها وشاهین اینها آنجا شروع کرده بودند

که آن درواقع ماسید. کارخسروبودکه بعدبه آن کنگره ویس بادن منجرشدونامه مصدق بود که تأیید کردکه بایدجبهه این چنین باشدکه خودش این باعث تفرقه ای بین اینها شده بود. اینها به مصدق هم همین علی راسخ هی مینوشت که عکس را بگیرند. یعنی اینها بیشتردرتفکربنظرمن جناح راست جریان جبهه بودند. البته رضا لح وآن — تیپ ها را میخواستند. همین آذروا ینها. یعنی حرف خوددکترمصدق را دنبال نمیکردند. تا آن دوره من جبهه را تعقیب کردم. بعدجبهه ای که بعدبوجودآمد من چندبرابربه شوخی به آنها گفتم. گفتم دیگرشما هم یواش یواش جبهه نیستید. آخر نمیشودکه بگوئیدمارکسیست — لنینیست باشیدوبرویدا ینورو آنوردنیا وجنگ چریکی بکنی وراديووغيره. يعنی درواقع با چریکها یکی شده بودند. دیگراینها بایدرها میکردند. بهمین دلیل هم دراثرتیا طات شان این اسم راگذاشته بودند گروه ستاره. که بعدها شدرهائی جبهه خاورمیانه. یعنی بچه های سنتی جبهه کنارفته بودندیگر عملا". بنی صدربودوبایک عده ای که اینها رامریم بهترمیدانند، مااطلاعات زیادی دراین باره ندارم.

س — راجع به یکی دوروزقبل ازروزانقلاب وتسخیرپادگانها واینها چه خاطراتی دارید؟ زیادراجع به آن صحبت نکردید.

ج — والله خاطراتی که من ازآنجادارم من عملا" یکروزقبل ازقیام آمدم تهران. بودند دیگر. یعنی بچه های ماازمانهای پیش رفته بودند همانطوریکه بشما گفتم ازاروپا تیم اصلی درواقع دردورۀ آموزگاررفته بود همین اتحادیه کمونیستها و بخشهای فعال کنفدراسیون. بچه هائی که با ما بودند یک جریانی بنام چپ رادرست میکردند، کادرهای قدیم بودند بنام کادرها معروف بودند اینها درقا طلبین شریف امامی، ازهاری وبختیا ررفتند که من خودم دورۀ بختیا ریعنی دوروزآخر بختیار. یعنی همان شب شایدمن باآخرین هواپیمائی که نشست اصلا" آمدم. بودندبچه ها برای من تعریف کردند. من خودم مستقیما" نبودم توی تسخیرپادگانها. حتی مثلا" سلطنت آبادکه همین موسوی اینها بودندکه اعضاء جبهه دموکراتیک بودندوبعدا" برای من تعریف کردندکه چگونه اینها بازکردندورفتندو

چیزهائی هم برداشته‌بودند. حتی همین موسوی را دستگیرکردندوقتی ازسلطنت‌آباد خارج میشدحزب‌الهی هـا آنموقع که‌حزب‌الهی نبود ـ که‌خود ساواکی . کـه میگفت من ترسیدم حتی من را بکشندازین جمعیت . برده‌بودندتوی همان مدرسه رفاه حبس کرده‌بودندوچشمشان را هم بسته‌بودندبا زجوئی میکردند. که‌با زجویکی ازبچه‌های همین آلمان بوده انجمن اسلامی شناخته‌بوداینها را ، یکی دوتا را . که‌بعدهـا همین علی راسخ رفت به‌بهشتی گفت واینها ، آنها راآوردندبیرون . ولی خـب در تسخیرباغشاه و لویـزان واینها بودندجوانان . من خیال میکنم قیام آن بخشی ازآن که‌مربوط میشودبه‌یک عمل رادیکال وکلاسیک که‌یعنی اشغال قهرآمیزدژهـای دشمن این اصلا" متعلق به‌آخوندها نبود، مطلقا". این راتمام آن حواشی جنبـش چریکی ایران یعنی آن افکار سازمان داد، مجاهدین بودندوبچه‌هائی که‌اصولا" همین تجربیات کشورهای دیگررا داشتند. جوانان بودنداصولا" اینکاررا کردندوتوده‌هائی هم با اینها رفتند. آخوندها نمیخواستندابن قطعه‌آخرهم‌انجام شود، این تیکه آخررا نمیخواستند وراست هم میگویدبازرگان میگوید سزارین شد. اصل سیستم را میگویـد سزارین شدکه‌راست میگویدنمیخواست . همه‌را همین پریشب بلامتیان میگفت که‌بایـد حتما" حرفهایش را بزندبنظرمـن ، که‌توی شورای انقلاب دولت چی چی میگذشت .میگفت ماهمش میگفتیم فلان آقای بازرگان میگفت آقا بانکها دارد ازدست میرود، اداره‌جات دارد ازدست میرود، خب ماهم توی جو انقلاب بودیم . ما ازته‌دل خوشمان میآمـد که‌چه‌خوب داردمیرود، اونگران بانکها بودداشم. من خیال میکنم‌اصلا" این آکـت آخرتاریخی کشورما ، قیام بهمن ربطی به‌هادی غفاری وربطی به‌دارودسته‌خلخالـی وربطی به‌آقای خمینی اینها ندارد. اینها میخواستندغروب‌انقلاب درست کنند. یعنی درواقع چراغها را روشن کنندوبگویندآقای قره‌باغی به‌ما داده وبرویدتوی خانه‌هایتان ازهمان جاهم جنبش را دیکالیزه‌شد. یعنی اتفاقا" این نقش تاریخی بودکه‌این بخش چپ انجام داد پیگیری سیاسی تویش نداشت. نمیدانست چکاربکندازلحاظ سیاسـی ولی جوراازدست اینها تغییرداد. بهمین دلیل هم هنوزتاامروزکه‌اینجا پهلوی هـم نشسته‌ایم نتوانسته‌اندحاکم بشوند . به‌دلیل اینکه‌این پولاریزاسیون . این قطبـی

کردن به‌جائی بودکه‌جوانها را دنبال انقلاب برد. یعنی توی یک متن انقلاب برد.
اینها درواقع بشکل انقلاب میخواستندقضیه‌را تمام کنند، به‌ظاهربگویندما انقلاب
کردیم .شاه‌راانداختیم ، سرنگون کردیم، همین . به‌ریشه ... همین جریان آمریکا
اینها درست است که‌توطئه‌بوده‌بنظرمن ، ...
درواقع این دنباله‌آن شعاربعداز شاه نوبت آمریکا است که‌چپی ها واینهاآوردند
ولی اختیاررا زدست خودشان دررفت وخودشان هم قربانی این شعارشدند چون نه‌سازمان
داشتندونه‌سیاست تدوین شده .
س ـ دلم میخواست خاطرات خودت را درظرف آن دوسه‌روز همان روزهاکه‌آمدندواردشدند
تا .. چکارمیکردید؟
ج ـ من راستش رابه‌شما بگویم ، اگریکبارتوی تاریخ بایدراست گفت آنوقتی است
که‌آدم برای تاریخ حرف میزند. یعنی برای آنچه‌که‌بایدثبت شود. من روزی
که‌واردشدم‌وآمدم اینقدرخسته‌بودم، یک آدمی نبودم تازه‌آمده‌بودم‌تو، اینقدرخسته
بودم برای اینکه‌من عملا" مدت شش ماه‌بودتوی فرنگ مدام دنبال سازماندهی ، بلیط
خریدن ، بسیج کردن ، بیخوابی های شبانه‌بودم برای گسیل بچه‌ها به‌ایران . وعملا"
منزلی که‌من زندگی میکردم فرانکفورت چهارراه‌حوادث شده‌بود. ازلبتدن همه‌جا هم
که‌بچه‌ها میآمدندآنجا برویم؟نرویم؟ چه‌جوری ؟ من آنوقت خسته‌آمدم . یعنی یک تنه
لش آمدم با یک گروه . گروه ترکیب هواپیمای ماهم خیلی جالب بود. توی هواپیما
ما یکسری بچه‌های قدیمی بودندکه‌حساب کردندآخرهمه‌اینها بیایند ویکسری افسرها و
توده‌ای هائی که‌ازمسکوآمده‌بودند..
س ـ عجب
ج ـ بله. ویک تتمه‌مانده‌حزب توده‌که‌هفت هشت تاهم بیشتراصلا" به‌اسم میتوانم
برایت بگویم که‌گفتم ازیادگارهای کنفدراسیون بودکه‌بیرون ماندند. مثلا" زرشناس
وقرجادکه‌الان اینها راگرفتند، هادی خطیب واینها . یکدسته‌توده‌ایها بودندوبقیه‌هم
ماها بودیم. وقتی من واردشدم درفرودگاه‌مهرآباد اولین برخوردم با توده‌ایها
شروع شد. چون توی فرودگاه دوستان من جمع بودندوآمدندگفتندآقا این توده‌ایهاتوی

آن روزنامه‌ای که درمیآوردند ، نوید بود چی بود، پخش میکردند. علیه بهمن نیرومند نوشته‌اندکه این جاسوس نمیدانم آلمان غربی است وفلان واینها . چون میخواستند لجن مال مخالفین حزب توده‌را . ومن یقه توده‌ایها را هما نجا توی فرودگاه گرفتم گفتم شما نیامدید بساط کثافتتان‌را پهن کردید. که آنها هم به‌تته پته‌افتادندگفتند مانمیدانیم وغلط کردندوازاین حرفها . . ومن فقط این حالت را دارم . وقتی من آمدم توی فرودگاه همین توده‌ایهاکه‌کنارم بودند،خب‌ازسابق میشناختم همین جوانها را مثل فرجاداینهاکه‌الان اعضاء کمیته مرکزی حزب توده‌هستند بعدبچه‌های دیگرهم آمده بودندتادم گمرکه من دیدم یک عکس بزرگ شاه آن بالااست هنوز. یک حمال آنجا بود وردمیشدواینها گفتم این اینجاچکارمیکند؟ گفت آقامن نمیدانم. گفتم آقامن یه توپنجاه‌تومان میدهم بروبالا قلم دوش‌این الان این را بیاورپائین . ووقتی من واردشدم زیونی یک درواقع سیستم زادیدم. وقتی واردشدیم ما توی ردیف بودیم که‌پاسپورتهای ما رانگاه کنند هنوزاین لیستهای مال ساواک بود، ممنوع الورودها که‌من روکردم گفتم آقاخودت راخسته‌نکن ، منطبق نکن . همش‌آن تو است . بعدپسره رنگش پریده بودچون واقعا" انقلاب‌توی دامن بود. آن معلوم بودکه‌آتش به‌دامن گرفته ، شبهای آخربود. پسره‌رنگ پریده ولی وظیفه هنوزانجام میداد دنبال مأمور ومعذور. درآمدگفت آره‌آقادرست ــ همه‌هم خط قرمزدارند. گفتم آقاپس‌جمع کن دیگر. تمام شده‌قضیه که‌مااصلا" پاره‌کردیم ودیگرنایستادیم ، گفتیم آقابرای خودت نگاه کن وآمدیم تو. چون مأموری نبودکه‌دیگرجلوی مارابگیرد . معلوم بودسیستم رفته یعنی چیزی نبودماآمدیم. من آنجاکه‌آمدم فقط توی فرودگاه یکعده‌دوستانم بودند وجمع بودندواینها من باآنها دیده‌بوسی کردم‌ویک عده‌فامیلی که‌سالیان ندیده‌بودم همین هزارخانی اینهاهم بودند، من رابلافاصله یکعده‌ای ازبچه‌ها گفتندآقا تونایستاینجا چون هنوزاطمینان نداشتندبچه‌هاکه‌اوضاع واحوال چیست ، این واقعیت است بیستم بهمن بود. گفتندآقاتوسوارماشین شووبرو. من راسوارماشین کردند من خودم دیگرنفهمیدم‌ومن راسریع بردندخانه چون ماهم شب رانخوابیدیم ، توی دمشق بودیم . معطل بود هواپیمارارا‌ه‌نمیدادندبه‌تهران . من رفتم واینها . من دیگربقیه

را دیگرا زتوی خانه‌وپای تلویزیون شاهد بودم، تا شب قیام . . شب قیام آمدم بیرون با هزارخانی بودم وسیروس آریانپوروا ینها که رفتیم‌دیدیم این جوانها چه‌جوری آتش درست کرده‌بودند، سردهم بود ، وبا چوب چیزمیکردند. ولی من یک چیزی راآنجا دیدم وترسیدم . از همان لحظه‌که‌بودما توی همان خیابان دروازه‌دولت که‌میروی بالا چی بود اسمش ؟

ـ الان خیابان شریعتی است .

الان خیابان شریعتی است . آنموقع ما میآمدیم دم کپه‌های آتش که‌میرسیدیم به‌این جوانان که‌با چوب ایستاده‌بودند تنها چیزی که‌من میدیدم ابرازنفرت بود. میگفتند الان مثل اینکه‌دنبال مثلا" آدمهای گرسنه‌که‌دنبال یک پرنده یا یک گوسفندی میگردند که‌بخورند گرسنه‌شان است. میگفتنداگرالان ساواکی پیداکنیم با این چنین میزنیم اینجوری چشمهایش دربیاید. من راترساندند دروا قع. یعنی آن حالت ناآگاهی که در خشونت نهفته‌بود، یعنی خشونت آگاهانه‌نبودکه‌برای چی داری اعمال میکنی . ما رفتیم وخب این منظره‌ها رانگاه میکردیم. وبعدهم رفتیم نشستیم من یادم هست همانشب صحبت همین خمینی شدوا ینها ویکی ازدوستان سیروس سخت بهیجان بودکه این مردایران نیست این مردکل آسیا است ، این راه خواهدافتادتوی تمام این آسیا . ویک جورهنوزشورو شعف عجیبی نسبت به‌خمینی بودوخب معلوم نبودکه‌ماهیتش چیست . درحالیکه‌آن منظره آخوندیازی که‌شروع شده‌بودترس ایجادکرده‌بود توی خودمن . من نگران این بودم که‌چپ سازمان ندارد، اینها چیزهائی بودکه‌با خودم فکرمیکردم‌که‌هرچه‌سریعترمثلا" چپ را سازمان بدهیم‌عمده‌تا " دیروزبرایت گفتم همه‌کوشش ما روی فدائیان بودکه‌پرچمی است خاطره‌ای است روی زمینه‌همین فلسفه‌خون وشهادت زندگی داردمیکند مثل مجاهدین ومیتوانندبه‌یک نیروتبدیل بشود. کوشش خودمان راگذاشتیم درآن راه. ولی تهران برای من غریب بود یعنی تهران آن تهرانی نبودکه‌من میشناختم. یعنی سیمای شهروندی نداشت ، یک شهرنبود. مخلوطی ازیک ده‌بود یک جریانی بودکه‌مثل یک لانه مرغ که‌جماعت ریخته‌بودتوی آن ، بیگانگی من اینجا بود، آن ازخودبیگانگی که‌پیدا کرده‌بودم که‌جماعت‌آن جماعت تقسیم بندی شده‌نبود. دیروزبرایت گفتم مثلا" آندوره

که من دانشجو بودم میرفتم سمبل وشکل دانشجو برای من حمیدعنایت بود. عینک پنسی کتاب همیشه زیربغلش تمیز، سلمانی فاشق هم روبروی دانشگاه اصلاح میکرد. آرام بود ولی جامعه شلوغ بود یعنی از لحاظ بافت جمعیت. بافت جمعیت بافت شهری نبود.

س - درظرف آن دوسه روز اول سعی نشد که به آن دوستانی که آمدند به، قبل ازشما آمدند، تهران تماسی گرفته بشود؟

ج - نه، من این را باید امروز واقعاً" بازگو کنم. هرکس بگوید امروز ما دنبال انقلاب نبودیم، دنبال حادثه نبودیم بیخود میگوید. همه دنبال یک آبی روان بودنـــد. یعنی همه دوستان ما تمام عشقشان این بود، من مثلا" همان شبی که دارم به شما میگویم قیام خانه سیروس اینها که نشسته بودیم درباز شد کریم آمد. دیدم یک کلاه خود آهنی سرش گذاشته یکدانه از این کلاه های سربازی راگذاشته بود و یک فانوسخه هم داشت که هفت - تیرهم داشت. گفتم تودکتری چرا... گفت رفته بودیم مثلا" جراحی میکردیم فلانی را. همه شوروشعف.. حتی با تانک شب رفته بود خانه از سنگرها با تانک برده بودندش. یعنی همه انقلابی شده بودند. یعنی همه دنبال این بودند که این آتش انقلاب توی این جا - جـه روشن شده. به کجا میانجامد کسی کمتر فکر میکرد بنظر من. چون اصولا" این نوع فکرهـا یک جماعاتی میکنند یعنی اجتماعات یعنی احزاب میکنند که برنامه و نقشه داشته باشند. یعنی یک حادثه ناگهانی بود اتفاق افتاده بود. همه را غافلگیر کرده بود وهمه هم از اینکه یک عقده تاریخی نیشتر بهش خورده خوشحال بودند و نمیدانستند کجا میروند.

س - خب شما که این همه سال درفکر این انقلاب بودید بفکر نبودید که خب ما هم حالا برویم یک گوشه اش را مثلا" بگیریم.

ج - نه من بیشتر خودم شخصا" شاید یکی از آن بیمارهای تاریخی هستم. یعنی بیمار این تاریخ بیست و پنج ساله که بقول یکی یکروزی گفته بود شما همین هیستری ضدشاه گرفتید، راست میگوید. یعنی برای من خود افتادن سلطنت یک آکـــت خیلی بزرگی بود که هنوز هم مطرح است برای ما. امروزهم که میخواهم بازگو کنم از این حرف عدول نمیکنم کـه کسانی که هنوز سلطنت را تبلیغ میکنند اشتباه میکنند. درایران سلطنت مشروطه نمیتواند

بیاید. سلطنت درواقع تا یه‌ای دارد که نصیری است اسمش وساواک وارتش . دستش را بایدبگیرندوبیاورندتوی این نوع جامعه. وازاینکه یک سلسله‌ای منقرض شده بود من واقعا" این را بعنوان آکت بزرگ تاریخی میدانم . حالا مردم آمده بودندهنوزبینش های ، توی من کمترالبته ، بینش توده‌ای آنجوری نبود توده‌ها توده‌ها . ولی بهرحال هیچ انقلابی هم بدون توده‌ها نمیشود. ومن خیال میکنم درست است خیلی درواقع ضرردیدیم ، درایران درواقع یک فاجعه‌ای هم کنارانقلاب اتفاق افتاده ، لت وپارشدن فرهنگ ما ، لت وپارشدن بافت ملت ما ، حتی لت وپار شدن صنعت وآنچه که بوده. ولی ازپس این بنظرمن فردای بهتری است اینطوری نیست که بداست بداست . من آنجا فکرمیکردم ولی ما نمیتوانستیم . هیچکس انقلاب را در دست نداشت . این اشتباه هرکس میخواهدبگوید. الان خودآقایانی که توی شورای انقلاب بودندبایدتوضیح بدهند. خودشان هم حاکم نبودند. اصلا" نمیدانستند.

من به‌شما گفتم که صادق قطب زاده ، این راهم به‌شما گفتم پریروز، صادق قطب زاده وقتی که‌رفت توی رادیووتلویزیون راگرفت هیچکس نمیدانسته. شما این بدون حکم امام آنجا بوده ، اصلا" حکم نداشته . آن حسینی (؟) گفت ملت بیائید آزادشده بگیرید صادق قطب زاده هم دوتا پاسداربرمیداردومیگوید آمدم .

س - خب بالاخره آنها رفتندیک جائی راگرفتند آنوقت چرا شما اینکاررا نکردید؟

ج - آهان این اشتباه ما بود. بنظرمن چپی ها ، بویژه‌چپی ها من ازچپی ها صحبت میکنم ، نیروهای دموکرات ما که متشکل نبودندآن وظیفه جبهه‌ملی بودکه این سنت راادامه بدهدکه بنظرمن این بارتاریخی رازمین گذاشته‌بود. رفته‌بودپی کار شخصی اش که بعدهمانطورکه راجع به‌جبهه‌دموکراتیک توضیح دادم آن بارتاریخی را برگرده‌گرفت ولی خب خیلی زوددریک جامعه‌ای که‌نودوهفت درصد پشت انقلاب بودتوی دل آن انقلاب بلافاصله بعدازبیست ودوروزانقلاب بوجودآورد ن کاراصلا" غیرعادی است درتاریخ. ولی ما متشکل نبودیم. نیروهای چپ پراکنده‌بودند. عبارت بود ازبیست وسه‌چهارگروه‌ودوسه‌تاهم ترادیسیون یکطرفش فدائی خلق بودویکطرفش حزب توده. اینکه‌نمیتوانستندقدرت بگیرند. ممکن است یک کسی برودمثلا" چهارتا

ما شین ا زیک ا دا ره‌بیا ورد جزو غنا ئم جنگی که‌آ وردند، ممکن ا ست صدتا تفنگ بیا ورند که‌آ وردند، ممکن ا ست مقدا ری سلاح جمع بکنند که‌کردند ولی نیروی متشکلی نبودکه فرما ندهی وا حدداشته‌باشدوبرنا مه‌ای که‌برودبگیرد. این مسئله‌ا مکا ن پذیرنبود ما بایدیک جای دیگررا ا شغال میکردیم . چرا ما دنبال یک ا شغال بودیم . ما دنبال ا شغال دروا قع آن ایستگاه اپوزیسیون بودیم که‌دروا قع اپوزیسیون این حتی همین نظا م بشویم که‌میخوا هدبیاید ا زروز ه‌ا . وا ین ا شتباه‌را ا پوزیسیونی که‌همیشه با یک چشم به‌قدرت نگا ه‌میکندوبا یک چشم میگویدمن ا پوزیسیون هستم . نه‌ا پوزیسیون با یدنقش خودش را بدا ند. با یدا پوزیسیون با شدتوی جا معه. ما این را فکرمیکردیم درچندنظریه‌هم مطرح کردیم. نیروی متقا بل توده‌ای با شیم جلوی اینها که‌بهمین مجا هدین بعدها هم ا شا ره‌کردم چندتا جزوه‌بود. خودطرح جبهه‌دموکرا تیک ا صلا" همین بود جبهه دموکرا تیک نمیخوا ست قدرت را بگیردولی بعنوا ن یک نیروی بزرگ اپوزیسیون سرنوشت را میتوا نست درآ ن نقش دا شته‌با شدوتعیین بکندحتی. چون دریک جا معه‌ا ی که‌یک طرف که‌تعیین نمیکندفقط پوزیسیون . ا پوزیسیون هم هست . ما بیشتر دنبال این بودیم ما تفکرقدرت گرفتن ندا شتیم.

س - پس تأ حدی هم آ ن دولت موقت یک چیزقبول شده‌ویک عمل ا نجا م شده‌ای تلقی میشد درحا لیکه‌حکومت شا ه‌که‌فروریخت خمینی دربا لاوبا زرگا ن وا ینها

ج - آ خرمن این را میخوا هم به‌شما بگویم. من درا ین با ره‌ا ظها رنظرنمیکنم چون ا ظها رنظردیگرا ن را آ نوقت بیا ن کردم . شما برویددنبا ل ا ظها رنظرآ نکسا نیکه‌درهمین قدرتی بودندکه‌بقول شما با لا قرا رگرفتندببینید وا قعا" احساس با لابودن را دا شتند یا گذا شتند. خودشا ن هم با ورندا شتندکه‌آ ن با لا هستند چون ضعف توی پا ئین بوددیگر هما نطوری که‌گفتیم. مثلا" ما چرا شما دنبال این فکرنبودید؟ ا صلا" چپی ها تزندا شتند که‌چکا رمیخوا هندبکنند. با لائی ها سرهم بندی شدند. ممکن ا ست ما بقول شما آ ره‌قبول کردیم یک دولت موقت ا ست با لاخره با یدبیا ید، ممکن بودا زترکیبش هم خوشما ن نمیآ مد ولی دولت موقت میتوا نست دولت موقت دروا قع نیروهای موجودا جتما عی با شد.

ازنیروهای ملی بیاورد حتی از این چپ وغیره واینها هم شرکت بدهنددرآن .اگرخواستند یک آشتی ملی پشت انقلاب انجام بگیرد. . کداینها خب البته ایدهآلهای من است کهدارم میگویم، ولی واقعیت این بودکهنیروی حی وحاضر ازجناح چپ نبودکه قادربه کسب قدرت باشد، اصلا" نمیدانست . اگرامروزهم شما بپرسیدازآنهاکسی اصلا" نمیداند بافت جامعهاش چیست چهچیزی را میخواهدبگیرد؟ بدبختی این انقلاب هم همین است اتفاقا" . حالا عدهای میگویندنه خمینی کشف الاسرارداشت وولایت فقیهمیدانست چه سیستمی را میخواهدبگذاردکهشایدراست بگویند. برای اینکهاین نیروهای دیگرمخالف بودندآقاجان ، اپوزیسیون نبودند. مخالف با اپوزیسیون دوتا معنی دارد. مخالف شاه بودندوسلطنت . این رابیاندازندولی اپوزیسیون اگرمیبودندبایدمیدانستندچرااین نظام بایدبیافتدوچهچیزی جای این بایدبیایدوکدام نیروها هم باآنها هستند. آنوقت می - توانستندبروندچنین جامعهای رابسازندیاادعای کسب قدرت داشتهباشند. کسب قدرت چپی ها کسب قدرت روی کتاب است کهبایدزدوانداخت وگرفت . چهجور؟ چگونه؟ باچه پلانی ؟ این جامعهات چیست؟ امکان ندارد. این جامعهازطریق یک جبههمتحد اینکاری کهامروزدارددنبال میشود، این فکری کهامروزتازهازطریق یک عمل گرانقیمت تحمیل شدهبهجامعهاین راباید دنبال میکردیم . یعنی یک جبههمتحدملی بوجودمیآوردند ازطریق درواقع مشارکت همهمیرفتندمیکردند. حالا آن دوره آخونداین مشارکت راکرد، آخوندبابخشی ازارتش وبخشی ازنهضت آزادی وآقایان جبههملی . بلیطشان رادادندبه آنها ویک همچین دولت موقتی رابوجودآوردند. بله این مخرج مشترک آن واقعیت آن موقع بود بوجودآوردند. دیگرمخالفت چپ پایهنداشت آنموقع .